خلاصۂ اینکہ از تصنیفات حافظ کلام

ب العالمین سند المتکلمین مولانا حیدر علی فیض آبادی مسمی بہ

۸۸۹

کتاب منتہی الکلام

وہبت لعبید اللہ الصمد

بفرمائش برگزیدۂ تاجران محمد عبد الغفور صاحب زاد اللہ شغفہ

در مطبع ناصری باہتمام ناصر علی طبع شد

۲
۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وفقنا لمنتهى الكلام مع الخصام وتمييز الحق من الباطل كالنور
من الظلم * وكرمنا بتنبيهات اهل الخوض لاعتراضهم على حديث الحوض بتقرير
اللسان وتحرير القلم والصلوة والسلام على عباده الذين اصطفى سيما من اختص بالشفاعة
العظمى يجري على لسانه ينابيع الحكم وعلى آله وخلفائه الاربعة المتناسبة
يشربون من السلسبيل ولن يسمعوا حسيسها من بعد وسحقا للملحدين الوا مرتدين
عنهم من اهل الابدال يؤخذ بهم ذات اليمين وذات الشمال يختلجون من دون الامم *
فيومئذ يذادون عن الانهار ويساقون الى النار ولا يرتدون على الادبار *
فلا تدري ان تخلص منهم الا مثل همل النعم **اما بعد** میگوید بنده بی سلیقه کمترین خلیقه
عدیم الادراک ذمیم الاخلاق که از فقدان استعداد سر بجیب ندامت چنان فرو برده که ز بهار پیش اهل
فضل و هنر بر نمی دارد و از مکاید و ذمائم نفس بانواع معاصی و صنوف حرمان و مکاره بدانسان مبتلا گردیده
که خود را در عوام بلکه افراد انعام هم نمی شمارد **شعر** گهه ناله کند ز درد بیدردی خویش * گهه سوزد و گاه نالد از سردی
خویش * چون قصه صبر و زهد مردان شنود * خون می گرید ز ننگ نامردی خویش * لیکن بفحوای واما الادعاء

لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم امید تکفیر
ذنوب و تستیر عیوب برحمت واسعهٔ الهی داشته و مایهٔ رجای واثق ازین آیهٔ وافی هدایت اندوخته حیدر علی
فیض آبادی اعطاه الله تعالی فی الدنیا النفس اللوامة وتجاوز عن جرائمه یوم القیامة و بصّره
بعیوب نفسه وجعل غده خیرا من امسه ابن صفوة الحفاظ والعابدین شیخ
محمد حسن بن قدوة العارفین شیخ محمد ذاکر بن اسوة الواصلین شیخ عبد القادر تولاهم الله سبحانه
بالاعادة واکرمهم بالحسنی وزیادة که یکی از احباب صداقت انتساب که شب و روز غم دین
میخورد و از رواج تشیع محدث در ضیق صدر و ارتعاد قلب و جگر گرفتار میبود رسالهٔ امام المتشیعین نظام
المتکلمین بحر محیط فطانت و هوشیاری نهر عمیق بلاغت و حق گذاری رئیس علمای عالی شان سبحان علی خان
جنبه الله تعالی عن فساد اعتقاداته وبصّره ببطلان خیالاته وهفواته [illegible]
سنه یکهزار و دو صد و چهل و هفت از هجرت البشیر شفیع محشر صلی الله علیه وآله وسلم بذریعهٔ بعضی از صدقای
ایمانی او بمن رسانیده روز بیشتر تنگ بکونات آورده صفحه چند از تمهید و اقمر بریش در حدیث صحابی بر مسامع احقر العباد
رسانیده مستدعی آن شد که هر زور لقدر فهم و دانش خود آن اوراق را بر اخس النفس و آفاق گزراند چون
اشتیاق از حد گذشت و شوق صادقش زیاده از سابق متحقق گشت جز قبول چاره ندیدم و از ذهن
مهم او را در چند هفته فارغ کردم من بعد از تحصیل کتب منطق و حکمت مثل شرح مطالع و میبذی
اعراض نموده رسایل دیگر بوسیلهٔ اولیای مؤلف بدست آورده بنظر غور و امعان نزد همیدان مطالعه کرده دست
بدامن حقیر زده و پای اصرار بر همین الحاح فشرد که اکنون منتهای آرزویم اینست که بجواب این معضلات که
ناخن بدلها می زند و بملاحظهٔ آن مانند بید برخود میلرزم و از ضلالت و لغزش عوام که بحقائق نمی رسند
لغایت مترسیم مطمئن شوم عونا لاهل الحق و الانصاف وصونا لعقائدهم عن الزیغ والاعتساف
عنان اهتمام عزیمت را بالحاح مرشس منعطف ساختم المنة لله تعالی که بسعی بنا مدکه در خاطر شریف دو قطعهٔ رسوخ
تمام یافت که آنچه مؤلف رسالهٔ صحو خیالیهٔ خویش را به پیرایهٔ اشکالات آراسته مانند مصنفات و مؤلفات

قدما زنده انبیق بهواجس نفسانی و وساوس ظلمانی بیش نیست بیشتر اصرار و استبداد در اکمال مبالغه آمیخت و بار
دیگر دست بدامن اوّل مخلوقات آویخت که رساله اولین را که مولف بکمال شد و مدون نوشته چنان زیر و زبر باید کرد
که بجز ما اهل حضرت و ذکا بعد از دیدنش برد رسایل دیگر قادر نشوند بلکه در ابحاث شیعه و سنی هر گونه
توانائی یابند و ذخیره برای رد این مذهب محدث اصولاً و فروعاً بی کلفت بدست آرند و در زمره
معاصرین نیکو کاری و متاخرین یادگاری باشند و هر کس بعد از ادراک حقیقت آن اعتقاد جازم نماید
که بحر زبان امامیه که در بحث طاعن خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین آب در جگر داشتند و آتش بجهان
میزدند و بیاوه درائی و سخن سرائی می پرداختند اگر بوادی رجعت قدم نهند و داد جدل و جدال دهند
جز خیبت و خسران و بی نصیبی و خذلان چیزی دیگر بدست نیارند و حدیث الحوض بسبب کثرت خوض ای
شان مثل طوفان بحر خونخوار شود و مانند تلاطم امواج دریای زخار نمودار و هر یکی از اکابر قدما و اکابر متاخرین
مصداق وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ بلکه جمیع تشنیعات مولف درباره
ملازمین جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین علمای اولین و آخرین بعذاب و وبال و عقاب
و نکال منقلب گردد و همگنان را طغیان قلب بدانند و بعین الیقین ببینند که مذهب اهل سنت در تحقیق و تنقیح این احادیث
و امثالش مانند سفینه حضرت نوح علیه السلام است که مَن رَكِبَهَا نَجَى وَمَن تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ هر چند قلت
فرصت و کثرت مشاغل لایعنی و موانع وقتی را که تفصیل ذکرش بخوف طول کلام ناملایم عند الخاص والعام
است بار بار یاد کردم گوش ننهاد و اصرار و الحاح را چندان بعمل آورد که خارج از احصاء مداد و قرطاس خواهد بود
آخر بعد از تضرع و زاری بدرگاه باری حسبة لله تعالی و تایید الملة خیر الوری علیه و آله الصلوات من الملک
الاعلی بتحریر این کتاب شروع نمودم چون مولف رسایل تعریضات و ایهامات بلکه تیز زبانی و بی ادبی
در حق بعضی از امهات المومنین و خلفای راشدین و اعوان و انصار شان و گروه تابعین و علمای کاملین از امت
مصطفی صلی الله علیه و آله و رضی الله عنهم اجمعین از حد گذرانیده بود و آن جبلت ایشان فی مزاج و ستم
ظریفی را کالملح فی الطعام می شمرد و الحاف و اقتراح را درین باب بانتها میرسانید لاجرم اهتمام

عباد کتاب خود را با یراد براهین تحقیقی و الزامی و قلب تمامی عبارات و اعتراضات مؤلف بضمیمه
فن ظرافت و حکایات مضحکات و نقول مفضحات مرصع نمودم تا انتظام بخوبی رو دهد و جوانان مزاج
اندیشه ظرافت پیشه را هم رغبتی بمطالعه آن پدید آید بربنا جراجر جماعتی از حافظان اسرار و یاران
وفادار که شوق کلام در سر داشتند احدی از اهل فضول و بوالهوسی که خود را بلباس محصلین می‌آراید و بجمع
زخارف دنیوی می‌گراید واقف نگشت هرگاه کتاب باختتام رسید گروه اول بکمال رغبت جهت تمام مسوده استند
که مضامین آن بلباس ظهور در آید و از نهانخانه بطون بعالم شهود برون نماید فاقد الاستعداد که صمت و
سکونت شیوه اوست و بدون تمام اظهار این کتاب را مناسب نمی‌دانست بزجر و تهدید پیش می‌آید تا آنکه بعد
یک سال و چند ماه جزئیات کتاب بکلیت انجامید و بعنایت ایزدی باختتام رسید در وقت احتجاج
شان که این راز برملا افتد و اوراق تالیف بانجمن مؤلف فرستاده شود از حد تجاوز کرد القصه یکی از
طائفه ثانی بعضی از مطالب را که تعلق بخطاهای مؤلف درباره تخطئه امام المحدثین محمد بن اسمعیل البخاری رحمه الله
علیه داشت زبانی بعضی از اصدقای جنابش شنید بی آنکه اطلاعی بر رساله مؤلف بهم رساند و معلوم کند که
از چندی تمامی مزخرفات او را تدارک واجبی نموده اند آن تقریر را وسیله اظهار خیرخواهی نمود
بعنوانیکه سامعین را الیقین راسخ بتفرد او حاصل آید بتجدید منش رسانید و در باطن بخطاهای خود معترف شد و از آن
روز بار دیگر همت بمحو اثبات برگماشت حتی که مجتهدین زمان و دیگر علمای شیعیان هم بتکرار ملاحظه آن
رنج و تعبها کشیدند با جواب گفتم که اگر کتاب ثبت خواص و عوام چنانکه تمنا می‌کنید متداول گردد او با یکی
دولتش بسیاری از هفوات او را محو خواهند کرد بمضامین جدید بلکه جوابی خواهند تراشید و در نهفتن خطاهای
مربی خویش اقرار نخواهند نمود و سامعین و ناظرین را اشتباهی پیدا خواهد شد که شاید از طغیان اقلام ناسخین این خطاها
افتاده پس پیش بینی و عاقبت اندیشی مقتضی آنست که چندی نگاه دارم تا اهل فضول هرگز نتوانم بعد از
شهرت سالش این کتاب خرد را نیز و آن بزرگ را نیز گویم که این همان نسخه است که بر سر من دهر بود حالا
درین امر باید کوشید که یکی بواسطه دیگری بمؤلف رسانند که زندگی و دولت صحت بار را نشاید در طبع

تا لیفات خویش فراوان مجالست باید کرد باری این رای رزین را پسند کردند و دانستند که سعی بلیغ
باعث حب ظهور کتاب مانند آفتاب است وایشان هم بخیال فقیر بلکه آن مردم نیز مرتسم شد که هر چند حضرت
مولف بنا بر حسن اخلاق و بربی استیصال نشود و بملاحظه کتاب غیظ و غضبش هم درنگیرد بلکه بنا بر دعوی انصاف
مشام فیض اقتباسش از دیدنش نضارت پذیرد لیکن از فرزندانش که و تیره پدر بزرگوار خود را از
دست داده بحکم عصبیت و جهل در برهم زدنی ناموس مردم افتاده اند هر چند رباید بود مبادا نائره فتنه
درین زمان که عاد وقت افحش عیوب را بمقتضای النّاس علی دین ملوکهم هنر میدانند بلند شود و رنجها
بآب تدبیر فرو نه نشیند مع هذا بعضی از سرآمد صوفیه صافیه قدس اسرارهم این خاکسار را بمناظره
علم الهدای امامیه امام اعظم اثنا عشریه رئیس المجتهدین انیس المقلدین کاشف الغمة عارف الاصول
المهمة نائب مناب صاحب الزمان مولوی محمد سید مستغنی از توصیف و بیان که خود جناب فاضل جائسی
والد ماجدش علی ما فی المقامع الحیدریه در آئینه حق نما قضای این و طر نموده بتعریف او سفر باید شعر نه تنها
ملایک ثنا خوان او * که جن و بشر جمله قربان او * حفظه الله تعالی و اوزاره و کثر سابقه و انصاره
بعد از الحاح که مزیدی بران متخیل نباشد و تفصیلش در دفاتر نه گنجد متوجه گردانیدند و باعث بران شدند که
مجلدی ضخیم درین امر خاص فراهم آمد امید از میامن توفیق سماوی و تائید ازلی انکه چنانچه آن مجلد ضخیم را مطبوع
خاصه و عامه ساخته بطبع هم در آرد و اهل خلاف را از اموریکه بر اصول شان درباره حضرت خامس
آل عبا علیه التحیة والثنا لازم می آید و عبارت از تعبیر آن بعجز می گراید اجتناب کلی عطا فرماید ربنا
تقبل منا انک انت السمیع العلیم الغرض تحریض بعضی طبع رسائل بطبع مولف قرار یافت
بازبه بعضی از وجوه تاخیری و تقصیری رفت تا در سال یکهزار و دو صد و پنجاه و دو از سنین هجری
به پیرایه ختم در برگرفت و رتبه تقدم بالشرف برای رساله حدیث الحوض مسلم گشت چون رسایل بدین
هیئت مجموعی ترتیب یافت و تقسیم آن بمردم از نزدیک و دور شروع گردید کسی را از اهل حق نمی دانم که
میسر بود که فکر جواب باید کرد یعنی ادله رسائل خصوصاً رساله اولی که بملحقات هم تائید یافته

چنان متین و استوار است که کسی را مجال آنکه گفتگو دران باقی نیست بالجمله آوازه اهل سخن مبارز از در
و دیوارش بلندی میگرفت و غلغله افتخار اولیای دولتش از حضیض زمین باوج آسمان میرسید که ناگاه سخن سنج
نکته دانی نظر بخیرخواهی و غیرت ایمانی این واقعه را سر دایسر دریادلیهای فطرت بلند همت شاه سوار مضمار
شجاعت و شیر بیشه میدان بسالت و دلیر محیط دایره دانش و فرهنگ ابر کرم بحر عطا کما قال بعض
الشعراء شعر بر شمارند اگر داده یک روزه او + روز داد آید و آن داده نیاید بشمار + یعنی حسام الدوله
فقیر محمد خان بهادر تهور جنگ لا زالت رایات حشمته مرفوعة و عمارات دولة
اعدائه مقلوعة که شمردن اوصاف جمیل و اخلاق جمیل ورا کتابی باید دراز و دفتری
باید بس طویل پس بالضروره بر دعای او بر طبق ادعیه ماثوره اکتفا ورزم و مثوبات اخروی که باقی و
مستدام نه فانی و ناپایدار است از کبریای الهی برای او طلب نمم و توفیق طبع مجلد مذکور که مثبت شهادت
حضرت شهید کربلا علیه التحیة والثنا و رافع اوهام قدیم و جدید مجتهد مرتبت است بجنس کتب دیگر از تالیفات
بنده که هم برین قیاس از جمله باقیات صالحات توان گفت و تهذیب کتاب بلکه خود ترتیب آن بزبان اردو بر ذات خجسته
و حقا که هر اهل بینش بعد ازین زمانه رجوع مردم عموما و خصوصا در مباحث کلام که میانه فریقین اصلا و فرعا
دائر است فقط بدان خواهد بود بر زبان آرم دست عاجزی فالق الحب والنوی بر دارم +
اللهم فاطر الارضين والسموات + وعالم الجهر والخفيات + ومفزع الملهوفين في الملمات + و
ملجأ المخلوقين في المهمات + اسئلك بمحمد حبيبك وصفيك سيد المرسلين وآله الهادين
وازواجه امهات المؤمنين واصحابه المجاهدين + ان تزيد في عمره واولاده وترسل حسبانا
من السماء على حساده + وتعصمه من الامراض والالم التي تنزل النقم وتغير النعم + وتؤمن به
الخائفين + وتمتع به الصالحين + وتوفقه لما يزيد في مثوباته + وتضاعف عباداته
وحسناته + واكتبه من حجاج بيتك الحرام وزوار ضريح رسولك وعترته وخلفائه
عليه وعليهم الصلوة والسلام + واجعله رحيما على العلماء الراسخين وكلا

تسلط علیه احدٌ من الجائرین + ومتّعنا ببقائه ناعمین + وبلقائه غانمین + و
اجعلنا بحقوقه قائمین + ومن الآفات والبلایا سالمین + واجعل دعائی الیک موصولا
وخیرک فیه نازلا + یا معطی السائلین + ویا مجیب المضطرین + ویا غیاث المستغیثین
ذکر کرد بکمال عجلت تا این حصه خود را بمقتضای سابقه محبتیکه داشت درخواست مولف مصروف
برعادت خویش گفت که بر دو شرط موقوف یکی آنکه قصد تحریر جوابش مصمم شود دوم آنچه بقلم آید
خالی از تعریض و خشونت باشد و مناط عذر آنکه از من درین امور صدور یافت آن بود که خطاب
بشخص معین نداشتم این عذر اگرچه نزد مخالفین هم مبرا از گناه بود کما لا یخفی علی من طالع صدر الصوارم
ولیکن نظر بمراحم ذاتی و آخر بعینی بعد از وصول سائل فقیر را بتاکید بلیغ امر فرمود که اکنون جواب را
بعنوانی مهذب باید نمود که از خشونت و شتم ظریفی و حکایات و واقعات این فن از اول تا آخر
معرا و بحلیه رعایت آداب طرفین محلی باشد هرچند از رهگذر تیز زبانی مولف زخم دایمی در جگر بود
چنانچه مشهور است **شعر** جراحات السنان لها التیام + ولا یلتام ما جرح
اللسان + مگر بهر حال عنان گسسته توسن خشم نمودم و این رای جهان آرای که موجب محبت و قلع
و رافع خصومت و شقاوت است بطیب خاطر پسند کرده بدین مهم مشغول گشتم و حکایات و کلمات مرقوم
الصدر را از هر مقام محو نمودم تا آنکه بعنایت باری عزوجل بانجام رسید و بمنظر استحسان جلوه
گردید و همان وقت حکم طبع آن نافذ شد قضا را درین اثنا امراض صعب ورا از حال جناب ممدوح
درگذشته او آمد و مزید اهتمام و استعجال طبع در تعویق افتاد و بعد از حصول صحت صلاح راقم
الحروف آن استقرار یافت که هرگاه طبع چند صد جلد متعدد و بسیار میخواهد مولف را بسی منتظر باید بود
بهتر آنکه تعطش و اشتیاق ورا درین روز دفع کنم و محنت انتظار را که شدیدتر از موت است سبک نمایم
یعنی یک نسخه کتاب از کاتبان نویسانیده بطریق وصیتیکه حضرت مرشد البریه صاحب مقامات حکیم
مصنف تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بخطاب این بنده عاصی نمود که نزد مجادل کتاب

کتاب خود را یکبار نباید فرستاد بدفعات ارسال دارم و طبع کتاب بجای خود بوده باشد
و بسکه این خبر بمسامع مؤلف رسید بعضی از افادات خویش را و چند جزو صغیر متعلق به بحث مطاعن
فرستاد هرگاه نظر بران افتاد معلوم شد که بخطاب جناب خاتم العارفین قاصم المخالفین سید المحدثین سند
المتکلمین حجة الله علی العالمین شاه ولی الله دهلوی انار الله برهانه الی یوم الدین خیلی زبان درازی را
کار فرموده و لفظ ناصب و ما یماثله برای آنجناب که اشقیا نواصب خذلهم الله را از بدترین فرق می دانند
استعمال نموده و از مفاد بعضی رسائل شدیده همان شاه صاحب موصوف که از دهلی وارد شده
شریک استماع آن بودند بر آمد هر چند مرتضی خدام جناب صاحب عالی مقام این قول از اتمام هرگز نبود مگر تعسف
شان باعث ایراد بعضی دیگر از نوع تحریر تند و تعریض و ایهام در حواشی مؤلف قمقام بعضی از آن چیزها که محو
شده بمستدرک یا بعد شاید از خواب غفلت بیدار گردد و آینده هرگز بنوشتن نگردد و فقیر و جناب ممدوح
در خصوص این اقتراح همراه شده و النفا بر از رویه مؤلف تحتی بر داشته لیکن حالیا عهد موثق نمایم
که اگر جناب مؤلف از این مور دست بر دارد و خداشناسه حال است ایمن باشد بسا که در جواب مسائل دیگر
که تهذیب و ترتیب بعضی از آن بجهت نکات شده از مواقع و موانع باقی اگر فی المثل تمامی انسداد
عالم منتشره سلوک این راه باشند حاشا که این مضامین بخاطر فاتر خطور هم کند من بعد
حضرت مؤلف را بنا بر نقصان استقرا کتب کلامیه خویش و مزید عصبیت خیال این معنی در سر بود که
متکلمین اهل سنت بالخصوص مصنف صواعق و صاحب تحفه رد الله شنیعهم شکر الله سعیهم جبال دعاوی
می نمایند و تقریرات علمای شیعه را بالاستیعاب نقل می کنند و احتمالاتی را که قالع استدلالات شیعه
فرو میگذارند و باوصف التزام در هر مقام اصول خود را دخل می دهند ناچار در بحث طریق
تفصیل سلوک داشتم و بعد از رد اصل رساله هیچیکی را از حواشی منهیه که بعضی از آن مطبوع شده و بعضی
متروک کما ستعرف ان شاء الله تعالی باقی نگذاشتم و متعرض ملحقات هم تا سائل نوع رزیدم و باستیفا
افادات علمای قوم نیز مهما امکن در هر باب کوشیدم و بعد از ایراد نقیر و قطمیر شان بابطالش سعی وافر

بتقدیم رسانیدم بازتقلبت تقاریر شان خصوصاً اقوال مواقف عالی شان با فحش وجوه متوجه
گردیدم و غرایب ابحاث را که اسفار فن کلام از آن خالی بود وارد کردم پس فقیر را در طول ابحاث
ودرازی کتاب معذور باید داشت شعر کین سخن را خود تو مبدا بوده به گر فزون گردد تو اش افزوده
والحمد لله که بعد از تداول کتاب و شهرتش نزد مخالفین که از چند سال با علان تجاهل تغافل
افتاده آنچه درباره جامعیت این اوراق پریشان زبانی اهل خصومت بگوش اثبات رسید حضرت
مؤلف با بیان اغلاط مکاتیب خویش مع آن فرموده و وجوه ترجیح نقل نموده بنده نالایق کمترین
خلایق را مناسب نماید که بدگران بردازم و نفس شوم را مسرور سازم بالجمله از انجا که هر کس از
موافق و مخالف بعد از مطالعه آن میگوید که جامع اوراق کلام را بنهایت قصوی رسانید لهذا
این کاتبه را بالمنتهی الکلام مسمی گردانیدم و بحکم آنکه در سر ورقش بجهت اعتراضش بر حدیث الحوض
تنبیهی بنسبت بمخالفین مصداق آیت کریمه وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ واقع شده
به تنبیهات اهل الحوض لاعتراضهم علی حدیث الحوض ملقب نمودم حالیا چند مقدمه قبل از شروع [illegible]
می شود تا عاقل را بصیرت افزاید و هنگام دیدن این مقاله بکار آید نخستین آنکه تقریر الزامی تحریر چند
ازین اجزا را بخصوص مسلک ثانی بر اصول شیعه در باب ثلب مطاعن بسوی مقتدایان دین و
پیشوایان حق و یقین از حضرات انبیا و مرسلین و ائمه طاهرین و صحابه کبار از مقبولین شیعین زیاده
از شمار و تعداد اتفاق افتاده مانند عدم طیبت ولادت و ناصبیت مبشرین و منذرین و اعمام طاهرین
سید النبیین و نسبت ضلال و تلبیس بحضرات معصومین و انتساب احداث بسلمان فارسی و ابوذر غفاری
و عمار یاسر و غیرهم من الاصحاب والملازمین ناگزیر رو داده و بحکم الضرورات تبیح المحذورات این نوع
مطالب برای ثبوت ابطال مذهب [illegible] شیعه بر زبان قلم تفویض یافته خیال فاسد را دخل ندهند
که نساخ بیدانش هیچمدانی ازین بزرگان انحرافی دارد حاشا و کلا بلکه اگر اند که اعتقاد روایات امامیه شاید
روشن خواهد شد که درین خصوص هم فقیه کثیر التقیه مقلد حضرات ائمه هدی گشته تفصیل اجمال آنکه از تصنیفات قدمای امامیه

بالخصوص

باخصوص تالیفات شیخ صدوق ابن بابویه قمی مثل عیون اخبار بدریافت میرسد که حضرت امام
رضا نسبت بانبیاء اولوا العزم علیهم السلام که ایمان به رسالت شان برکافه خلائق قاطبة اجمعین حتی
حضرات اهل بیت طاهرین بحکم کتاب مبین فرض و متحتم است ادبیرا و برتری نهاده باستماع روایتی ازین باب
گوش باید شنید حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی والحسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم
المکتب وعلی بن عبد الله الوراق قالوا حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن صفوان بن
یحیی صاحب السابری قال سألنی ابو قرة صاحب الجاثلیق ان اوصله الی الرضا علیه السلام
فاستأذنته فی ذلک فقال ادخله علی فلما دخل علیه قبّل بساطه وقال هکذا
علینا فی دیننا ان نفعل باشراف اهل زماننا ثم قال له اصلحک الله ما تقول فی
فرقة ادعت دعوی فشهدت لهم فرقة اخری معدلون قال علیه السلام الدعوی لهم
قال فادعت فرقة اخری دعوی فلم یجدوا شهودا من غیرهم قال لا شیء لهم قال فانا
نحن ادعینا ان عیسی روح الله وکلمته فوافقنا علی ذلک المسلمون وادعی المسلمون
ان محمدا صلی الله علیه وآله نبی فلم نتابعهم علیه وما اجمعنا علیه خیر مما
افترقنا فیه فقال له ابو الحسن علیه السلام ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا انا
آمنا بروح الله وکلمته الذی کان یؤمن بمحمد صلی الله علیه وآله ویبشر به ویقر علی
نفسه انه عبد مربوب فان کان عیسی الذی هو عندک روح الله وکلمته
لیس هو الذی آمن بمحمد صلی الله علیه وآله ویبشر به ولا هو الذی اقر لله عز وجل
بالعبودیة والربوبیة فنحن منه براء فاین اجتمعنا انتهی بلفظه محصل حدیث آنکه یکی از
علمای نصاری که یوحنا نام داشت بتوسل صفوان بخدمت امام رضا فایز شد پرسید که دو فرقه را باهم تنازع
واختلاف افتاده یکی ازین هر دو دعوی کرد و دیگران بر مدعا شان گواهی دادند فرمود که دعوی آنها
ثابت شد پس عرض کرد که فرقه دیگر را بر دعوی خود گواهی بهم نرسید فرمود که دعوی شان معرض تهو

نیامد یوحنا گفت ما دعوی می‌کنیم که حضرت عیسی روح خدا و کلمهٔ اوست و اهل اسلام بران گواه شدند
ما بر دعوای ایشان که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرستادهٔ خداست گواهی ندادیم حضرت جواب داد که ما بان
عیسی ایمان آورده‌ایم که ایمان به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم داشت و بشارت به قدوم مسعود او داد و بعد خود اقرار
میکرد پس اگر عیسی تو چنین نیست ما از وی تبرا می‌کنیم اکنون انصاف کن که اهل اسلام بر دعوای شما کجا گواهی
داده‌اند انتهی معلوم شد که درباره مرسلین علیهم السلام انقسام اعتبارات را برای الزام اهل خلاف ذکر
کردن جرمی و اثمی ندارد و موجب سوء ظن در حق متکلم نمی‌شود و ازینجا قیاس باید کرد که فقیر بلکه تمامی اهل سنت
به نبوت و رسالت آن بزرگان مذعن اند که بجلائل نعوت خاتم فص نبوت اعتقاد می‌کردند و ایمان بسابقیت
و اولو العزمی و آنکه دین او ناسخ جمیع ادیان است معتقد هستند و بعد از استماع مناقب اصفیای امتش
بجان و دل مسرور می‌شدند نه کسانیکه عرق حسد شان بمجرد ادراک مناقب مرتضوی و اولاد طاهرینش در جوش
آمده در ولایت و امامت ایشان شکوک و اوهام بلکه جحد و انکار و کذب را و بدی‌ها پنهان و آشکارا مرتکب شدند
همچنین بجمال اهل بیت و اصحاب کبار اعتقاد داریم که ظاهر شان با باطن یکی و عداوت خلفای راشدین
ندا شتند نه کثیری نمانند که قرآن مجید را که اشرف معجزات اشرف المرسلین است صلی الله علیه و علیهم اجمعین
محرف و مبدل و ناقص اعتقاد می‌کردند و حضرت امیر را بعوض رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و آیات بینات به عنکبوت و ذباب و ظلمت و سواد تعبیر می‌نمودند و بوقوع غضب فروج معاذ الله بر زمرهٔ
اهل بیت اطهار قائل نبودند و حضرت مرتضی را کاتم کتاب الله نمیدانستند و مانند جبین و خائنین
نمی‌فهمیدند الی غیر ذلک من المثالب الواقعیة و المطاعن الحقیقیة التی ستعرفها و نذکرها من تفسیر العیاشی و القمی
و الکافی و بحار المجلسی و غیرها ان شاء الله تعالی پس ناظرین رساله و سامعین این مقاله را باید که از امور مذکوره
دمغ نشوند و مغلوب غیظ و غضب نگردیده باصول شیعه رجوع نمایند و فقیر را در ذکر امثال این روایات و
اعتقادات و احادیث معذور داریت و آنچه بران مترتب باید فرمود معاف دارند بمضمون این ابیات در حق او دعا
قطعی بهم رسانند

ابیات

نه در خلافت صدیق دم زنم بخلاف ٭ نه در عدالت فاروق مجال

خوارج ❖ نه در شجاعت حیدر چو خارجی احمق ❖ نه در سخاوت عثمان چو شیعه بدگو ❖ ناحق
خواهم شکافته چو انار ❖ دل نو چو صبح بلعن کفیده چون جوزق ❖ دوم آنکه هنوز مرویات مستند رسالهٔ
مولف که چند ورق بیش نیست کما ینبغی با ماخذ منطبق نمی‌شود و جابجا اغلاط دارد کما ستعرفه ان شاء الله تعالی
و حال آنکه جناب مولف چنانکه میدانی مرجع خلایق بلکه حاکم کوفه بود و مثل ما مومن شوق علم کلام از حد فزون
داشت و علمای امامیه دستگیری و پیش دستی در اصلاح اینشان میدانستند و با عنایتش از نه دریافتیه بجان و دل
تکاپو می‌نمودند و بیک اشارتش گاو زمین را از گاوزوری بگوسالهٔ فلک میرسانیدند استغفر الله یعنی از علمای
سنیه که دنیا طلبی را بمیراث یافته‌اند از تصحیح روایات بروفق مرویات مذکور دریغ نمی‌فرمودند و جواب فقیر که
بالذات در آن رساله هست هرچند در تحریر روایات غیر متناهی مضبوطه بتتبع کتب لا تعد و لا تحصی بی
اعانت دیگران استقرا کردم و تسوید و تهذیبش بعمل آوردم ولیکن از عنایات ایزدی امید موثق دارم
که بعبارات منقول عنها مطابق افتد از آغاز تا انجام و ان فقدت المطابقة احیانا فلا اقل من
الالتزام والله میسر لکل عسیر فانه علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر سوم آنکه روایات الزامیات از
کتب ایراد کردم که از مشاهیر و معتبرترین اسفار قوم است و از تالیفات کسانیست که بزعم شان در
اصحاب ائمه با ولیای کاملین معتبر میشوند و بعدیم النظیر ملقب میگردند و خود حضرات معصومین امر کرده بودند
که اخبار ما را جمع کنید و بعد فراغ ازین مشاق و محن به اعتبار نسخ و مجموعات شان مره بعد اخری نص فرمودند
و بسیاری از ان اصول تالیف ثقة المحدثین کلینی و شیخ صدوق ابن بابویه قمی و ابن معلم یعنی شیخ مفید و سید
مرتضی علم الهدی و امام اعظم شان طوسی و حلی و امثال شان است که تشیع را در بازار زمانه روائی کامل دادند
و ذکر اسامی شان بالاستیعاب موجب تطویل خواهد بود از تالیفات دیگران که خوشه چین خرمن فیض شانند
درینجا چه نام برم آری چون بدار اصول و فروع متاخرین شیعه تصانیف خاتم المحدثین والمتکلمین ملا باقر مجلسی است
و در کتب مولفها و بحار الانوار مرجع فضلا و علمای شیعه است چنانچه از دیباچهٔ آن هم وضوح تمام دارد بس
هرچند روایات کتب دیگر بیش از بیش با روایات مولفها باشد لیکن اکثر اوقات روایات مولفها سیما اخبار کتاب

نداده بلکه خود داشتم غالبا بیان معنی روایات به کتاب و نقل تراجم بحار را مطمح نظر التفات نگماشتم تا فارسی
خوانان هم بهره وافر بردارند و چون ایراد عبارات از کتب منقول عنها در هر مقام باعث آن بود که
ضخامت کتاب به اضعاف رسد و استیعاب معایب شیعه اصولاً و فروعاً که بعد از استقراء کتب مخالفین بنظر آمد
متعذر است لهذا از ایراد تمام آنها مناسب ندانستم و جابجا بنام اصل کتاب اکتفا کردیم و بذکر هر عبارت و هر عیب کرد
اعلامات کردیم هر کس که خواهد بعد ازین رجوع باخذ نماید و در بیان معانی روایات ایجاز لفظی و المعنی مرعی شد
که اگر اصل کلام دراز تر بود مضمونش با وصف سلاست عبارات در یک سطر فارسی گنجانیده ام الا ندرة و شذ و ذا
چهارم آنکه چنانچه فقیر را در هیچ علمی از علوم عقلیه و نقلیه دعوی نیست در انشاء عبارات فارسی هم چگونه دعوی توانم
شد که نه گاهی بتحصیل آن همت برگماشته و نه صحبت با اهل این فن داشته غلط گفتم در محاورات خویش هم
غلط می شوم و بغلتات لسانی معترف می باشم تا بانشای فارسی بعنوانیکه مقبول طبایع شود چه رسد و ازینجا
انشای عربی را قیاس کن القصه علمی که حاصل کرده ام همین قدر است که جز معاودت نمایم چیزی بدست ندارم و ما احسن ما قیل
فی امثالی شعر نه شگوفه نه برگی نه ثمر نه شاخ دارم * همه حیرتم که دهقان بچه کار کشت ما را پس التماس از ساعین و
ناظرین آنکه باصلاح و حک الترک که تشبیه در سطور و کلمات این حقیر الکائنات استعمال یافته باشد بکوشند و زلات و عثرات لسان
بذیل صفح بپوشند و لبه زنش و پرده دری نه خروشند إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي
إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ با اینهمه ساده دلیها که داشتی اگر بالفرض تحریر اقل
الخلیقه بمحاورات اهل لسان انطباق یابد فذاک من عجائب توفیقات الهیه و جلائل تائیدات آن و دعوی کمال
فنون حکمی از ریاضی و طبیعی و الهی فرماید خصوصاً انشای فارسی بجناب مولف می زیبد که عمر عزیزش بصحبت استادان
این علم بسر برده و این هنر را از ماهران بالغ و شاعران بلیغ فرا گرفته و مدت العمر لسبت و ساز بند این وادی
نوردیده در محاورات نویسی از ایرانیان گوی سبق ربوده و همراه صمد قاضی ایمانی و مجتهد الزمانی در تنقیح و تصحیح و
تکمیل رسائل خصوصاً رساله اولی کما اشرنا الیه اهتمام تمام بکار برده باز هم اگر در کلامش اغلاط و خلاف
محاورات متطرق گردد چنانچه بواسطه بعضی از لغات مسموع است از عجائب روزگار و غرائب لیل و نهار

خواهد بود لیکن ذره بمقدار بایراد عبارت مؤلف تحریر در مسلک جواب بی تبدیل و تغییر و تعرض
خطاهای لفظی که خارج از آداب محصلین و موجب خلط مبحث است و فائده معنوی مثل تصحیح معانی
حدیث و تحقیق اسامی محدثین و بلاد شان رجوع بدان نمی کند عادت گرفته آری در منهج انقلاب تغییر یکدو
لفظ بنا بر بعضی از اشارات مثل رعایت مقولات شیعه و مراعات سباق و سیاق در چند مقام اتفاق
افتاده ختم آنکه محنت احقر العباد در گردآوری کتب امامیه بحدی بود که نهایت اعداد بدایت تعداد آن
نتواند شد چه طائفه امامیه که خوف و تقیه از ذاتیات مذهب شان است و تا زمان ظهور صاحب الامر اتاش
هم هست در هندوستان هم در بلاد ایران بتصریح جناب فاضل اخباری یعنی مولوی حسین علیخان در جواب الصناح
چه قدر دست بدر دادن کتاب مسالک خویش که از مبادی شیوع این مذهب غالب اوقات در صنادیق مانده
خیلها می رسند و بکمال خفت کار می نمایند و بارها شده هیهات بعد از استرعای ورثه چندی از فضلای
ترتیب کتابها و انتظام فهرست آن رفته و بدتها از مهمات خود بلکه ضروریات دست شسته
و انتظار بمواعید موثق و ایمان شده که از دادن کتب مطلوب دریغ نخواهند کرد در تموزی که حرور آن
دماغ خوشانیده و مغز استخوان بجوشانیده مسافتهای دراز قطع کرده فلما قضی الامر دست الحاجة
از ایشان نکشیدن بلکه اوقات فقیر را بلطائف الحیل ضائع کرده ندانسته اند که من حبه فهم الواجد و ان
ما المطبق علیهم قوله تعالی وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون اما مشقت دستیابی بدان
عبارات صحیح در کتب ضخیمه بیشتر بار بس محنت آن از نیز هم مشکل و دشوار انصاف بکن که خود مؤلف حاکم وقت جا بجا
در نقل چند سطر از روایات اهل حق چه قدر با حیرانی و تشویش خاطر دست و بغل است و باهی است الالش
بسبب تطرق اغلاط عبارات در چه مرتبه بتنزل و از عدم تیسیر کتب مطلوب با اینهمه اختیارها که گویا ایران
زمین هم زیر نگین داشت تاسف و تلهف را در رسائل خویش بنالهای جگر خراش از کجا بکجا رسانیده و از
فریاد یا رب ها و شور و غلغله وا مصیبتا با وصف ظهور کتب اهل حق و عدم تخلل شان درین باب و لب
دولت خود را میگریانید پس مشقت و تاسف این ضعیف بر حقیقت خود بلا ریب محمول خواهد بود نه

برسالغه ومجاز ونعم ما قال الشاعر شعر ز محنت انچه آمد جان من بر این تن لاغرو بر شتر
گر بر فیلی می شد نمی جنبید گام * اکنون از صاحبدلان صحیح النفس امید آن دارم که هرگاه بمطالعه بعضی از
ابحاث این مجالد سر شوند و بملاحظه عبارتی از عبارات منبسط گردند بالضروره فقیر را باین دعا یاد
آرند و دست تضرع و زاری بردارند که اللهم انه الی رحمتک الواسعة فقیر ومن
نقمتک الغاشیة خائف وحصیر والی سدتک العالیة مستجیر فلا تبدل
اسمه ولا تغیر جسمه ونور عمله وزد علمه ولا تلقه فی البلاء ولا تشمت به
الاعداء فانا نجعلک فی نحورهم ونعوذ بک من شرورهم واغفر ذنوبه واستر
عیوبه واجعل اولاده ابرارا واسلافه احرارا وابعثه یوم القیمة بیقینه واعطه
الکتاب بیمینه لیحاسب حسابا یسیرا وینقلب الی اهله مسرورا واجعل هذه
البضاعة المزجاة فی غیابة الحشر نورا وسعیه سجیس اللیالی ممدوحا مشکورا
فلا یعیش ملوما ولا یموت مدحورا ولا تجعل بینه وبین قومه حجابا مستورا فلا
یقولون ان تتبعون الا رجلا مسحورا ولا یردون ایدیهم فی افواههم ولا یولون علی
ادبارهم نفورا واهدهم الی الحق وجنبهم عن الباطل انک کنت حلیما غفورا
واگر وقت بخواندن این دعا مساعد نشود یا ارباب کسل را کلفت رود بباری این لفظ مختصر که
اللهم احسن عاقبته فی الامور کلها درنگذرند و اغماض نورزند که شبها بآتش فکرت دل خود را
سوخته ام تا این چراغ هدایت برافروخته ام ششم آنکه در تمامی این کتیبه جز بجائی که نسیان و غفلت
افتاد نام کتابی را التزام کردم و در هر مسلک روایات ما دین و ایمان قوم را توده توده ایراد نمودم تا هرگز
بر دوش خیال نهند و تعرض نرسانند تیشه بر پای خود زنند و خنجر بگلوی خویش رانند و از روایات
و اصول الزامیه در کتب امامیه انچه بچشم خود دیدم و ذکر آن بقدر مصلحت مناسب فهمیدم و زنهار طریق تقلید
نورزیدم شعر کسی جامه خویش آراستن * به از جامه عاریت خواستن * و اگر ذکر بعضی از

در احادیث تحفهٔ اثنا عشریه و مانند آن ناگزیر شد برای این روایات اصل دیگر بهم رسانیدم و الا در سند
با تعیین آن چیزی از آن افزودم و قیل و قال قدما و متاخرین امامیه که تعلق بآن مقام داشت از بیخ و بنیاد بر آوردم
تا معلوم کنی که تقلیدی نیست آن روایت خصوصیتی بکلی از کتابها ندارد و استدلال علامه دهلوی نور الله ضریحه بجای
خود تمام است و وقت ضرورت بلجنبه نام آنکس را که اصل روایت به تتبع او پیدا گشته بود صراحةً یا اشارةً
بزبان قلم دادم تا از عهده بری الذمه باشم و هرگاه مؤلف را خیال تفرد و نتایج افکار خویش در سر است
نقیض آنرا جا بجا مذکور ساختم و در آخر مسلک اول جائیکه مؤلف دعوی تفرد در الشهادت خدا عز و جل
منفرد ان فرموده فصلی مستقل در تصدیق و بلکه بزرگانش نیز پرداختم و فقیر هر چند بتائید ایزدی مقطع الفکر
خویش هزاران مطالب جدید بتفحص روایات امامیه بر آورده لیکن هرگز سر افتخار بدعوی مذکور نمی‌فرازد و اگر
تعلیقات افادات مؤلف امری بر زبان رود که الفاظ اما مشعر بران باشد خارج ازین قانون خواهد بود و قصیر
و الاکثر من الغافلین نعم آنکه اگر اهل خلاف با وصف معترف بودن بامتناع رد این کتاب چنانچه در خلوتها
مذکور می‌نمایند بوقت نجوی بر زبان می‌آرند و بعد از رجوع اعتقاد یعنی که اصل رساله مؤلف را از آغاز
تا انجام لعنت محو گردید که اثبات آن خارج از حیز امکان است روایات متناقضه در اکثر ابواب از کتب شیعه مثابی
مجتمع شده که در تطبیق آن غایة السعی بهم وفا نمی‌کرد با معاصرین که کوچک ابدال شان اند و تقلید محض گرفتار چه در
وسائط عن انبیا و ائمه علیهم السلام بر اصول شیعه با ایمنی مرتب گشته که تطهیر از دامان آن بزرگواران بعد از تقریر ساطع
خلفای راشدین رضی الله عنهم سخت مشکل و پر دشوار است چنانچه بسیاری از مکاتیب شیعیان دلیل است برآنکه بوده کندن
دکان‌ها بردن مشغول شوند بوالهوسی در رد این اوراق شعار خود سازند اول باید که تاویلات سخیفه که ابکار
مذهب شان مصدر آن شده اند و نمونه آن جا بجا درین کتاب رقم یافته پیش نظر دارند و این هم
نصب العین باشد که شهادت قاضی نور الله شوشتری و مصنفات ملا باقر مجلسی و مؤلفات حضرت مجتهد جایسی
از مطبوع و مکتوب طریق جدل الزام را بر علمای شیعه مفتوح ساخته اند و مدتها درین فن مشق سخن نموده با این همه که
اهل سنت از گیر و دار ایجاب شان دست بر سر شده اند و حال آنکه معامله بالعکس مستوی گشته اند یعنی بعنایت الهی

بر تمام قلب مطاعن شیعه بهمان وجوه بلکه با نقض آن تالیف یافت و تحقیقاً در الزام معنی الحق یعلو
ولا یعلی عیان گردید و انتقاد نیز بخیال اهل فضول مرتکز باشد که حال این زمان مثل زمان سابق نیست که علمای
اهل سنت را کتب شیعه بهم نمیرسید و علمای امامیه این معنی را غنیمت شمرده و از معارضات بالقلب جان بسلامت میبردند و تمام
اتمام حجت بر ابنای خویش بمخالفت اصول می‌نمایند و نمیدانستند که آخر روزی علمای اهل حق بسبب اعانت
لم یزلی بدلائل الزامیه هم راه سخن بر امامیه مسدود خواهند کرد و با تجلیه باینهمه امور و عدم عبور بسیر برین
دفتر و تحصیل معانی هر قید و دفع دخل مقدر که در مطالب و عبارات جابجا مرعی شده اگر متکلمین شیعه را
بالخصوص جناب مؤلف حوصله گفتگو دست بهم دهد و متیقن گردد که در حدیث الحوض مانند آن سخن
شیعه بر کرسی خواهد نشست و مجال گفتگو برای اهل حق باقی نخواهد ماند و جوابش از منع و معارضه و نقض اجمالی
و تفصیلی بی غبار است فلا مضائقة و لا ملام عند العلماء الاعلام هشتم آنکه چون از مطولات این فن و مآبه
آنست که در مناظره شیعه بعد از تحقیق و الزام تطالب بتقریرات ایشان می پردازم لهذا بعد از مسلک اول مسلک ثانی را
برای تعاقب قرار دادم تا کلام در اصول شیعه بلا خلط واقع شود و عبارات و مضامین رساله مؤلف از
مبتدا تا منتهی مقلوب گردد و از آنجا که درین مسلک امتیاز کلام مؤلف از کلام فقیر مشکل بود و بنا بر آن بر عبارت
متن خطوط کشیدم و بعضی از تقریرات که خارج از قلب عبارات این رساله مؤلف بود و تعلق با عمل نفس
غرض نداشت و تعبیرش بالا تعلق بالمرام می‌توان کرد در خاتمه آوردم پس کتاب بیک خاتمه و دو مسلک
جوابی و انقلابی منقسم شد و از اینجاست که نامش بر زبان خان صاحب ممدوح ذو مسلکین جاری گردید

اکنون بحول و قوت الهی شروع در مدعا میرود و امیدوار از عجایب قدرت کردگار
آنست که از خطا و خطل و لغزش و زلل محفوظ مانم و
سخن را در مناظره به نهایت قصوی
رسانم
فقط

از تصنیفات حافظ مِلّت خادم آثار ائمۂ کرام

رب العالمین سند المتکلمین مولانا حیدر علی فیض آبادی مسمّی بہ



لُباب منتہی الکلام



بفرمائش برگزیدہ تاجران محمد عبد الغفور صاحب زاد اللہ منفعتہ



در مطبع احمدی ناصری باہتمام ناصر علی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

امّا مسلک اوّل حسن بن منقول مفصّلست

قَالَ الفَاضِلُ المُتَبَحِّرُ الحَکِیمُ هَدَاهُ اللهُ تَعَالَی اِلَی الصِّرَاطِ المُستَقِیمِ

بیشتر از زبانِ ثقاتِ اهل سنت هدانا الله وایاهم چنان قرع صماخ فقیر کرده بود که اصح الکتب بعد کلام الله
صحیح بخاری ست والعجب کل العجب که این قول مقلدان حضرت امام اعظم کوفی ست که در دیار هند وستان بحز
این زمره سنیه دیگر فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هرگز یافته نمیشوند و شافعیه هم بندرت و حال آنکه معظم اعمال طائفه حنفیه را
برخلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مزبور توان گفت و حیرت ست که چگونه تفصی ازین عضال خواهند جست که
اگر کتاب مسطور موسوم بصحیح اصح الکتب بعد الفرقان ست یعنی احادیث مندرجه اش بی شبهه از زبان مخبر صادق
است تا برخلاف آن عمل کردن اعتراف عمل برخلاف حکم الهی ست و اگر معمول به مطابق حکم الهی ست البته بشتر
احادیث صحیح مزبور از کسوت صحت عاری ست دفعا للصدق النقیضین مگر اینکه بنوعیکه صدور قبائح از ظلم و کذب و غیرهما
از جناب باری تعالی عن ذلک علوا کبیرا جایز میدانند صدور حکم بالنقیضین هم روا دارند و درین آوان بعضی از
اصدقای ایمانی از کتاب مستطاب بستان المحدثین تالیف افضل متکلمی الاشاعرة المتاخرین شاه عبد العزیز
دهلوی چنان روایت کردند که جناب ممدوح کتاب موطای امام مالک را اصح الکتب میدانند حتی که اگر کسی حلف بر صحت
مجموعش کند حانث نمیگردد و این مقوله هم باعث فراوان حیرت ست که در همان کتاب افاده فرمودند که

که نز:

مصحح نسخ موطا باعتبار مؤلفین بهجده میرسد و اختلاف فیما بینهما موجود و مشهورترین نسخ نسخهٔ یحیی بن یحیی المصمودی
است که مؤلفین صحاح سته بباعث کثرت اوهامش ازو قاطبةً روایت نمیکنند فاین هذا من ذاک لیکن فقیر با غماض
نظر ازین تهافت و تناقض میگویم که صحت مطلقهٔ آن هر دو کتاب مستطاب و اصحیت احدهما علی سبیل مانعة
الخلو اجماعی اهل سنت است و هر کدام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است و اجتماع مقدم با نقیض تالی مع کذب
مقدم جایز نیست و علی هذا احادیث مندرجهٔ این هر دو کتاب بالعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبوی است
انتهی بلفظه اقول و استعین بالرؤف الرحیم هرچند درین مقام خارهای خدشات بسیار بپای خاطر
این هیچکاره روزگار می خلد لیکن روماً للاختصار بر چندی از آن اقتصار میکنم خدشهٔ اول آنکه اگر مراد این است
که فقط حنفیه صحیح محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله علیه را اصح الکتب بعد الفرقان میدانند و مع ذلک در عظمات
امور بر خلاف احادیث مرویهٔ کتاب مذکور حکم میفرمایند لاجرم اعمال ایشان مخالف و مضاد حکم اقدس جناب باری
است یا اکثر احادیثش از حلیهٔ وصف مسطور معطل و عاری گردیده میشود آنکه زمرهٔ مالکیه و شافعیهٔ متعینین
حنبلیه از قائلین این قال و مذعنین این مقال نباشند یا بزعم حضرت مؤلف وجود این هر سه فرقه بالشهر که درین
بلاد کالمعدوم اند اگرچه مذهب ایشان در کتب اهله منضبط و مرقوم است ریبی نمیرود باشد و هو کما تری شاهد فساده
و بطلانه مما لا یخفی زیرا که آن رئیس العلما انبل الفضلا در اثنای عبارات مرقوم الصدر افاده می نماید
که صحت مطلقهٔ آن هر دو کتاب مستطاب و اصحیت احدهما علی سبیل مانعة الخلو اجماعی اهل سنت است انتهی
و معدود و محسوب بودن این فرق در گروه اهل حق خود بدیهی غیر محتاج به بیان است علاوه در عنوانش خود معترف می نماید
که دیگر فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هرگز یافته نمی شوند و شافعیه هم بندرت یافته اگر اولیای فاضل تحریر در باره
تاویل حرف وا کنند و گویند که مراد از لفظ اهل سنت همان حنفیه اند که در مفتتح رساله ذکر شان بزبان قلم افادت رقم
گذشته لیکن قطع نظر از آنکه محققین امامیه اجماع تمامی اهل حق بر این دعوی نقل کرده اند تشبث بعبارات فاضل
جزری و حافظ ابن حجر عسقلانی در ذیل اوراق ملحقات و قس علی هذا تمسک بکلام دیگر بزرگان از اکابر اساطین اهل سنت
شافعیه و غیرهم این تاویل بلکه تسویل بلکه تحریف را بر نمی تابد و نزد احدی از عقلا بنور تحسین و آفرین

رد لوث می باید زیرا که در صورت خروج این فحول از اجماع منقول اتمام حجت مزعومی برایشان معقول
نمی شود و ایضاً می باید که اکثری از اهل سنت غیر حنفیه خلاف احادیث صحیح بخاری بعمل نیاورده از تهجین و تنقیص
متشیعین فارغ البال باشند و ما احسن ما قیل ع عمرت دراز باد که این هم غنیمت است + و بر
اهل تتبع محتجب نیست که اکابر طائفه متشیعین مثل سید مرتضی و شیخ الطائفه و شیخ حلی و غیر ایشان در تصانیف
خود شان مانند تبصرة العوام و نهج الحق و منتهی المطلب و تذکرة الفقهاء و مسائل خلافیه و کتاب ایضاح مخالفة
اهل السنة للکتاب والسنة بطریق صحو خیالیه تطفلاً و قصداً ائمه اربعه را رحمة الله علیهم اجمعین قاطبةً در مسائل فروعیه
بمخالفت احادیث مرویه صحیح بخاری و دیگر صحاح سته سرزنش میفرمایند و بزعم خود ملزم و مفحم می نمایند بلکه بعضی
از اکابر شیعه در بعضی از مقامات تهجین و تنقیص را فقط بذوات مقدسه امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل
و امثالهم غیر امام ابوحنیفه مختص گردانیده اند کما قال قائلهم شعر اذا شئت ان ترضی
لنفسک مذهبا + ینجیک یوم البعث من لهب النار + فدع عنک قول الشافعی
ومالک + واحمد والمروی عن کعب الاحبار + ووال اناسا قولهم وحدیثهم + روی
جدنا عن جبرئیل عن الباری + و این اشعار در مبحث امامت از تالیفات اردستانی بعینه
الفاظ و ترتیب منقول است کما لا یخفی خوشا بحال حضرات امامیه که مطاعن و تشنیعات ایشان از کجا تا بکجا میرسد کعب
احبار را که بجناب امیر تصنوی خلوص مودت و صدق عقیدت نسبت او و علم تائید اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
روبروی خلفای راشدین بروایت ایشان می افراخت و در علمای متبحرین یهود که بشارت قدوم شریف نبوی میدادند
بی نظیر بود و در زمره مومنین و موییدین ملت سید المرسلین معدود هم از دست نداده در پوستین وی افتاده اند
ازینجا حال تنقیص و تشنیع ایشان در باره سائر ائمه مذکورین قیاس باید کرد که لداد محض و عناد بحت
بوده باقر مجلسی در بحار الانوار بروایت حسن مجتبی از جناب امیر المومنین کرم الله وجهه آورده که من و کعب احبار
نزد عمر بن الخطاب در زمن خلافتش نشسته بودیم خلیفه مذکور از کعب احبار سوال کرد که اعلم امت بعد حضرت موسی علی نبینا و علیه
السلام که بود کعب گفت که یوشع بن نون و همچنین است وصی بعد هر نبی اعلم و افضل امت میباشد عمر گفت که وصی پیغمبر ما ابوبکر است کعب گفت حاشا کلا

وصی ما

وصی باشد بلکه وصی پیغمبر آخر زمان علی بن ابی طالب است و برین دعوی دلایل و براهین و قصه‌های
پیشین بیان کرد بجهت مخالفت تطویل بملخص قدر ضرورت در اینجا ایراد نمودم و بسیاری از روایات ملا مجلسی
تشنیع و خلاص او دلیل است چنانچه بر ناظرین تالیفاتش مخفی نمی ماند و ملا صالح مازندرانی در شرحیکه بر زبده شیخ بهاء الدین
عاملی نوشته بدرس علمای عراق و خراسان آن کتاب متداول گشته بمقام ابطال تابید شریعت موسوی میگوید
و ما نقلوه عن موسی علیه السلام فریة ای کذب لانه قد نسب هذا القول الی ابن
الراوندی لیعارض به نبینا صلی الله علیه وسلم فی دعوی الرسالة و یؤیده انه کان
صحیحا لما اسلمت احبارهم مثل کعب الاحبار و عبد الله بن سلام و وهب بن منبه
و غیرهم من العلماء المتبحرین و لعارضوا به رسول الله صلی الله علیه وسلم و ثانیا منع
کون التابید بمعنی الدوام الخ بلفظه بار خدایا مگر در تنقیص مذهب کعب احبار ترویح روح مقدس حضرت
ابوذر غفاری که از شدت غیظ و غضب سر آن بیچاره را که بجواب سوال ذی النورین در مسئله زکوة کلمه حق بر زبان
آورده بود بعصای خویش شکست منظور باشد چنانچه بمطالعه تفسیر اهل بیت شاهد عدل بر آن است که با وصف
این ضرب و شلاق بد شناعتهای مستهجن و کلمات خشن و بر روی جمیع کبرا و از دلیل ساخت لیکن در آخر این
رساله بر اصول معتمده امامیه دریافت خواهد شد که هرگز حضرت ابوذر غفاری را مانند اقرانش لسانی امامیه هم
کامل از دین و ایمان حاصل نبود اینست حال شق اول بدیهی البطلان که تتمیما للمرام و تکمیلا للکلام تعرض به آن واقع
شده اگر مکنون ضمیر آنست که فرقه حنفیه نیز با وصف قول مسطور مخالفت آن کتاب میکنند و باعث تنقیص حضرت
مذهب ایشان درین بلاد و مزید مخالفت ایشان بجناب مستطاب نسبت بدیگر فرق است پس با وجود عدم
مساعدت عبارت خدام عالی مقام و نبودن لفظیکه مفید شرکت باشد در کلام کما اومانا الیه آنفا و غض بصر
از انکه دایره بحث را بر مخاصمین در انکار مخالفت احادیث وسیع تر میگردانند و ابحاث و انظار ایشان را
بتضعیف میرساند تبرعا میتوان گفت که مرحله اول و از حلیه سوق ادله بر بدعا عطل خصم حضرت
این مطالب عظیمه را بدون اقامت ادله قاطعه و حجج ساطعه چگونه تلقی بالقبول خواهد کرد اکنون

مخالفت معظم اعمال حنفیہ را اکثرھم اللہ البریۃ با کتاب مزبور بمراعات شیمۂ انصاف و تجنب
از اعتساف و تعصب العین و اشتن تاویلات فرقہ اصولیہ در اخبار و آثار مرویہ از اہل بیت نبوی کہ در جل مقامات
تحریف لفظی و معنوی بلکہ تفضیح و تخریب ہمہ اکابر سیما ذریت طاہرہ مرتضوی میکشد چنانچہ موج آن درین اوراق بحکم
ضرورت بر زبان قلم خواہد رفت بتفصیل تمام در معرض بیان آرند و مخالفت سائر فرق اہل حق را کان لم یکن
پندارند و بر تقدیر عدم استطاعت بر اشباع کلام در مخالفت حنفیہ نظر ہمت بر مثل سایر مشتی نمونہ
از خروار ی واندکی از بسیاری محصور و مقصور دارند یا دست ازین مضامین ظریفانہ کہ در حقیقت تشبیب
شاعرانہ است در آستین کشند و اتمام ہیچ میرزا را از مونت جواب نجات بخشند علاوہ این تقریر را با محض
وجوہ دربارہ حضرات اصولیہ بر زبان برادر بزرگ مولف منقلب میتوان کرد و ستعرفہ فی المسلک الثانی
ان شاء اللہ تعالی **خدشۂ دوم** آنکہ ہر چند تفصیل اشکال مذکور نزد مولف رسالہ موجب تحیر
و حیرانی است لیکن بحول اللہ و قوتہ جوابش نزدیک این ہیچمدان متصف بکمال آسانی بیانش آنکہ جناب
مولف درینمقام چند مغلطہ سنگ راہ تحقیق شدہ **مغلطۂ اولی** آنکہ ملازمتش در میان صحت حدیث صحیح بخاری
و وجوب عمل بران بتقلید صاحب نزہہ ملازمت فہمیدہ اند یعنی ہر حدیث آن واجب العمل است من بعد و بحکم
تحیر فرو رفتہ گفتہ اند کہ اکنون اعمال حنفیہ مخالف حکم الٰہی است یا اکثر اخبار مرویہ صحیح بخاری صحیح نیست
و ہمانا این تقریر از جہت غلبہ وہم و تسلط سلطان تو برجوہر عقل است و الا بودن ہر حدیث صحیح واجب العمل
مخالف تصریح علمای اعلام است شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در تقریب ایخہ فرمودہ ماحصلش آنست کہ ہر
حدیث جایز العمل ہم نیست چہ جای آنکہ واجب العمل باشد و ادلہ این مسئلہ را از شروح آن مثل تہذیب
وغیرہ مفصل میتوان دریافت بلکہ ملخص کلام قدوۃ المحدثین و الفقہاء المتبحرین کمال الدین بن الہمام باین
عبارت میرسد کہ ضرور نیست کہ ہر روایت بخاری و مسلم و مانند ایشان واجب القبول باشد زیرا کہ در
جرح و تعدیل بعضی از رواۃ اختلاف است ممکن است کہ نزد امام ابو حنیفہ راوی مجروح باشد و نزد شیخین
موثوق و ہمچنین چیزی کہ آن را ضعیف یا موضوع گفتہ اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست

انتہی

انتهی بلکه از کتب ثقات بوضوح می انجامد که خود علمای شافعیه روایات دیگر آن را در بعضی از مقامات بر روایات
بخاری ترجیح داده اند بلکه علی جیلانی شیعه در فتح السبل میگوید والعهدة علیه که امام فخر الدین رازی در رسالهٔ تفضیل مذهب
شافعی طعن در بعض روایات بخاری نموده انتهی و اینهمه که مذکور شد منافی اصحیت بخاری که من حیث المجموع است نیست
چه اینمرتبه عقلاً و نقلاً باین صورت مجتمع میتواند شد که در مفضول صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبوده
باشد کما لا یخفی و متوهم نشود که صحت حدیث نزد بعضی و عدم صحت همان حدیث نزد بعض دیگر مخصوص
با حادیث اهل حق باشد زیرا که اکابر متشیعین باقرار فاضل جالسی سابق الاقدام مذ تا آنکه گمان شیخ ایشان آنست
که جل اختلافات که در احکام قدمای امامیه وقوع یافته منشاء آن همین اختلاف قدما در تصحیح اخبار و تضعیف آن
بعینها است انتهی محصله پس بوقوع اختلاف در قدما و متاخرین اهل سنت در امر مذکور البته بطریق اولی
اعتراضی نیست کما لا یخفی و نیز متوهم نگردد که شاید اختلاف قدمای شیعه مصداق آیه کریمه اِنَّ الَّذِیْنَ
فَرَّقُوْا دِیْنَهُمْ وَکَانُوْا شِیَعًا در مسائل فقهیه بقدر اختلاف اهل حق باشد چه خود فاضل مذکور از
شیخ در همین مقام نیز نقل میکند حَتّٰی اِنَّکَ لَوْ تَاَمَّلْتَ اِخْتِلَافَهُمْ فِیْ هٰذِهِ الْاَحْکَامِ وَجَدْتَهُ
یَزِیْدُ عَلٰی اِخْتِلَافِ اَبِیْ حَنِیْفَةَ وَمَالِکٍ وَالشَّافِعِیِّ کَمَا لَا یَخْفٰی عَلٰی مَنْ تَتَبَّعَ اَسَاسَ الْاُصُوْلِ
وَالْفَوَائِدَ الْمَدَنِیَّةَ مقام حیرتست که اجتهاد امام اعظم بسالهای دراز بر جمع و تلفیق صحیح بخاری
بلکه اجتهاد سایر مجتهدین متقدم باشد در احکام فقهیه حکم رجوع باین کتاب کرده شود بار خدایا مگر گویند که
چون اکثر این احادیث بر زبان رواة دایر بود و آنها این امانات را بحکم اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ
اِلٰی اَهْلِهَا از کسی خصوصاً مجتهدین دریغ نمیکردند پس می بایست که آن را نصب العین میداشت انه احادیثیکه
متاخرین بضعف بعضی از آن حکم کرده اند چنانچه از کلام شیخ ابن همام بعد از اندک غور و امعان منکشف
می شود و مؤید آنست آنچه شارح سفر السعادت فرموده که حکم بصحت و ضعف احادیث در زمان متاخرین بر طبق
زمان سابق نیست چه میتواند بود که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرایط صحت و قبول
در رواة که واسطه بوده اند در میان ایشان و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم پس از ان بجهت ...

دیگر که بعد ازان آمده‌اند ضعفی پیدا شده پس از حکم متاخرین محدثین بضعف حدیثی لازم نیاید ضعف وی
در زمان ابوحنیفه رح مثلا و این نکته ظاهر است و از کلامیکه بعضی از محققین ذکر کرده‌اند که حکم بتواتر و شهرت
و وحدت حدیث معتبر در صدر اول است و الا بسا احادیثیکه دران وقت از احاد بوده بعد ازان بوجود کثرت طرق
برواج این علم و کثرت طالبان و جامعان که بعد ازان پیدا شده‌اند بمرتبهٔ شهرت رسیده باشد استیناسی
باینمعنی توان یافت انتهی آنچه درین مقام از کتب اهل حق بر زبان خامه رفته علمای امامیه هم بتصدیق آن لب
میکشایند صاحب فتح السبل گوید که از توهمات واضحه بعض متاخرین آنست که صحاح احادیث منحصر در آنچه صحیحین بخاری
و مسلم مشتمل بر آنست دانسته‌اند و پنداشته‌اند که غیر اینها از کتب حدیث ایشان بی اعتبار است این حکم از ایشان
بغایت عجیب است چه فقهای اربعه که سالها قبل از جمع این دو کتاب بوده‌اند بر خود لازم نکرده بودند که استنباط
از همین احادیث کنند و چه میدانسته‌اند که درین دو کتاب بعد از صد سال چه مندرج خواهد شد بلکه بعضی
از احکام را استنباط از احادیث مرسله و غیر آن که در صحاح اصلا مذکور نیست کرده‌اند و بر متتبع کتب فقهیه
ایشان خصوصا کتاب محلی و باقی کتب مستدلالیه اینمعنی کمال ظهور دارد و بالجمله ثابت است که صحیحین جامع جمیع
آنچه در صحاح دیگر مذکور است و سایر کتب ائمه حدیث از اخبار صحیحه بران مشتمل نیست و بخاری و مسلم هیچیک
این ادعا نکرده‌اند و کسی نیز از محدثین باین نرفته انتهی قدر الضرورة من کلامه بالجمله متحیرم که بر خلاف
اصول مقررهٔ حنفیان زبان اعتراض من بلقاء النفس الاماره کشادن و حکم بفساد مذهب ایشان کردن با وصف
تصریح بخاری و مسلم که احادیث صحیحه را در جمع و تالیف ما محصور نباید فهمید چنانچه خواهی دانست اگرچه جیلانی
امامیه بجهت قصور باع و نقصان استقرار از تحصیل آن بی بهره ماند با دعوی انصاف و فضیلت و
ادعای الزام اهل سنت چگونه صادق آید بلکه آنچه مخاطب در مراتب این مقام افاده فرموده چنانکه بوی
الزام ندارد ردی تحقیق هم ندارد زیرا که از مطالعه کتب معتبرات امامیه مثل قوانین و دیگر کتب اصول فقه هم واضح میشود
که هر حدیث صحیح جایز العمل هم نیست فضلا عن ان یکون واجب العمل بلکه از اصل و نقل افادات شریف مرتضی و ابن
براج و غیره کما لا یخفی علی من طالع کتاب المنهج والشافی والاساس و امثالها

بوضوح

بوضوح می انجامد که بسیاری از احادیث صحیحه را رد باید کرد و تا که خبر موجب علم نباشد هرگز بران گوش
نباید نهاد و من بعد شریف مرتضی دعوی اجماع بران نموده چنانچه فتاوای وی بران گواه است از اینجا کالنور علی
شاهق الطور هویدا شد که حضرت مؤلف خلاف واقع بمشابه نظر دلیلی که نه مقدماتش نزد خصم قابل تسلیم است نه
باصول اهل سنت استدلال مربوط و مستقیم بعید بوهم خیال خود من تراشیده مصداق منزلش آیت اتعبدون
ما تنحتون گردیده در صدد الزام حنفیه درآمده اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات و اگر بتهذیب شیخ
الطائفه ابوجعفر طوسی که باظهار امام اعظم شان بعینه شیخ حلی کما یکمل علیه خاتمة کتابه الالفین
در دیباچه کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب امام اعظم طائفه مستشیعین است حیث قال فی مدحه
وعلماؤنا السابقون قد اوضحوا سبیل کل خیر ومهدوا طرق کل فائدة خصوصا
شیخنا الامام الاقدم والامام الاعظم المستوجب للکرامة والمستحق لمراتب
الامامة ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی فانه لم یصل بنظره الثاقب الی اعظم
المطالب انتهت عبارته رجوع میکردند بعین الیقین میدیدند که امام اعظم طوسی بسیاری از صحاح
احادیث اهل بیت طاهرین برای تصحیح مذهب خویش متروک العمل قرار داده و تحریف در کلام و احادیث
حضرات ائمه علیهم السلام داده مجموع را متفرق و متفرق را جمع ساخته نظام ترتیب افادات این کاملان
در ابواب کور از نظر انداخته و شرست لغدر را در فهم معانی آن از دست تافته حتی که باظهار صاحب فوائد مدنیه
بسیار جا ابهامی نزد جمهور متأخرین بتاویلات بعیده واقع شده کما ستعرف نمود چه انتشار الید
شاحتیاری و مشاش تاسف و اضطراب قلب و جگر ضبط نموده در خصوص تمام راه الصامی
کلمات امام اعظم خود بوجه مذکور میفرمایند والعبارة لصاحب الوافی بعد قدح الفقیه
والکافی واما التهذیب فانه [illegible] للاحکام مع ایراد الحاقها من التمام
[illegible] عن الفساد لا یسلم عن تاویلات بعیدة وتوفیقات
غیر سدیدة وتفریق لما ینبغی ان یجمع وجمع لما ینبغی ان یفرق ووضع کثیر من الاخبار

فى غيرِ موضعِها واِهمالِ لكثيرٍ منها فى موضعِها وتكراراتٍ مملّةٍ وتطويلاتٍ مع
عنواناتٍ قاصرةٍ مخلّةٍ وهر كسيكه عبارات امام اعظم مذكور را در كتب ديگر در ضبط احكام اخبار ائمه و
دعوى ميمعنى كه ما هرگز مخالفت احاديث اين حضرات نميكنيم بمطالعه خويش در آورده باليقين پيدا نداند كه حما
يكذّب قلبه اللسان ومن نذر الكلام والحرمان هرگاه حال امام اعظم ومرشد افخم كه امام الائمه متشبعين است
در تخريب احاديث چنين باشد حال تدين ما مومنين ومريدين ازينجا قياس بايد فرمود مگر بدام زبان گويم كه خواجه حافظ
شيرازى رحمة الله عليه درين مقام سخن لطيف گفته بلكه در شاهوار ظرافت سفته شعر با مريدان ولسوى كعبه چون آريم
چون ٭ رو بسوى خانه خمار دارد پير ما ٭ **مغلطه ثانيه** آنكه ابو حنيفه كنيت بسيارى از فقها بود
يكى از ايشان امام اعظم نعمان بن ثابت است بعضى ازينها از حقيقت فقه بهره نداشتند [illegible]
فتوى ميدادند و مخالفت احاديث ميكردند واين اخبار بجهت شركت نام وحسد حاسدان [illegible]
در قلوب خاص وعام جا ميگرفت تا آنكه اكابر و ابرار را تردد و انقباض عارض ميشد و بوقت ملاقات
زايل ميگشت پس از جسارت خويش بعد انكشاف حقيقت حال عذر ميكردند و كسانيكه بپايه تحقيق
درباره ابو حنيفه نرسيدند وحقيقت كار را نشگافتند در اذهان آنها غبار كدورت باقى ماند كه مذاق فقه
ابو حنيفه مذكور براى تحير دست بآيات قرآن مبين واحاديث خاتم المرسلين او را كارى نيست اين حال
كسانيكه در زمان ابو حنيفه يا متصل آن بودند واى بر حال متاخرين كه طوق تقليد از اتباع خويش
ساختند وهرگز بتحقيق حال نپرداختند اما آنچه **گفتم** كه اين كنيت براى بسيارى از فقهاست پس دلالت
دارد بران كتب فريقين درين مقام فقط بر قول مجد الدين محمد بن يعقوب صاحب قاموس اكتفا ميكنم حيث قال
وَاَبُو حَنِيفَةَ كُنْيَةُ عِشْرِيْنَ مِنَ الْفُقَهَاءِ اَشْهَرُهُمْ اِمَامُ الْفُقَهَاءِ النُّعْمَانُ اه ومرام ثانى
و در اثباتش عكس اول العبارت ملا صادق شارح كلينى كه ملا نظام الدين دهلوى در كتابيكه در مبحث فرق تفتيش از
چند كتاب فراهم ساخته نقل كرده بكتفى ميشوم پس بدانكه در كافى بواسطه محمد بن حكيم مرويست كه بامام ابو الحسن
موسى گفتم كه فقه ده مارا درين كه عمل ميكنيم بر قول شما وچيزيكه از شما نرسيده در آن نظر ميكنيم بسوى

الحسن

احسن و آن را توافق میدهم با قول شما و از آن حکمی با خود میفهمیم امام فرمود هیهات هیهات و الله هلاک شد
کسی که هلاک شد ای ابن حکیم پس امام گفت لعنت کند خدا ابو حنیفه را که او می گفت که گفت علی و گفتم من پس محمد بن
حکیم بهشام بن حکم گفت که والله که اراده من نبود مگر آنکه امام مرا رخصت دهد در قیاس شارح مذکور در شرح آن که
بشافی موسوم است میگوید که این ابو حنیفه شخصی بود از بنی عامر و در بنی زردنات ابسره و فقه نیکو میدانست و
اجتهاد میکرد تا آنکه دعوی کرد که اصحاب امام جعفر بن محمد علیهما السلام رفض و حاضر شد و حاضر گردانید مدعی علیهم را
در مجلس ... شیعه پس مدعی علیهم اثبات کذب او کردند پس خلیفه قتل کرد او را و موافقان او را
که ... دیدند خلفا که هر مجهول اجتهاد می کند منع کردند اجتهاد هر کس را و از میان
فقهای العجم ... برگزیدند پس مراد از ابی حنیفه در چنین احادیث همان شخص بنی عامر بصری است
و دیده ام این قصه در بعض تصانیف بعض اصحاب خود رضی الله عنهم پس تامل کن و نظر را درست دار
و تبادر لکن ... فهم کسی ... انتهی ملخص کلام الشارح و مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه
فی اعلی علیین نیز عبارت این مقام را در کتاب عزة الراشدین بقدر ضرورت آورده بحمد الله که بزبان
اکابر امامیه ثابت شد که لعن و لعن امام ابو حنیفه عین جور و جفا و بحکم حدیث متفق علیه که در بخاری هم مروی است
و بال این لعن و لعن خود راجع بایشان ... از علامات کبری و دلایل عظمی بر قرب قیامت آنست که حضرت مولف
در رساله حدیث ثقلین ... که روایت لعن ابو حنیفه رح که در حقیقت موروث صدگونه عار و ندامت برای
متشیعین است کما عرفت سر افتخار میدارد حیث قال و حال آنکه کلینی در باب مرقوم الصدر بدو روایت
لعن ابی حنیفه بجهت قیاس از زبان ابو الحسن موسی علیه السلام روایت کرده و هکذا لفظ الحدیث لعن
الله ابا حنیفة کان یقول قال علی و قلت انتهی والحمد لله که اینهم تهمت محض است چه آنکه از کتب
معتمده خواهی دانست که امام اعظم تقلید صحابه را که بمدارک اجتهاد اطلاع تمام داشتند بجان و دل میپذیرفت
امیر المؤمنین خاتم الخلفاء الراشدین ... اگر عقلای عالم را بلوغ حد ماتم برخیزند در ریگ بیابان ... برند
محل استبعاد نخواهد بود اما امر ثالث پس در کتب فقهیه بروایات ثقات مروی است که فتوی امام ابو حنیفه

با حضرت محمد بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم برخورد فرمود که قیاس را بر نص مقدم میکنی و خلاف
سنت نبوی را میبینی [illegible] ابو حنیفه گفت حاشا و کلا [illegible] محمد بن حسن فرمود که مرد ضعیف تر است یا
زن گفت که زن فرمود نصیب او از میراث چند است گفت نصف مرد واگر [illegible]
می بود بخلاف آن حکم میکرد [illegible] گفتم [illegible] پرسید که [illegible]
بزرگتر است ابو حنیفه گفت نماز [illegible]
نماز بر حایض میداوم نه قضاء روزه [illegible] سوال فرمود که بول نجس تر است یا منی [illegible] بول [illegible]
واقعی می بود حکم غسل بخروج منی میکردم [illegible] بخلاف احادیث [illegible]
پس محمد برخاست و ابو حنیفه را در کنار گرفت و پیشانی او بوسه داد و گفت که حاسدان [illegible]
سازند و نیز در کتاب میزان شعرانی که برای تطبیق اقوال مجتهدین تالیف نموده آمده [illegible] واقع شده [illegible]
ملخصش روایت این مطلب بعبارت فارسی این است که در مسجد کوفه نزد امام ابو حنیفه حاضر بودیم که ناگاه
امام جعفر صادق و سفیان ثوری و مقاتل بن حیان و حماد بن سلمه و دیگر جمعی از فقهای معتبر [illegible] بودند
بعضی فقهای دیگر همراه ایشان در آمدند و چون روایات قیاس ابو حنیفه بنوع دیگر شنیده بودند و از استماع
آن خیلی متردد و متفکر شده بودند خواستند که مشافهه آن را تحقیق نمایند و علم قطعی بهم رسانند پس مابین ایشان
سلسله سخن جاری شد همه این [illegible] گفتند که بما رسیده که تو قیاس بسیار میکنی و در مقابله نصوص
هم [illegible] میداری [illegible] تو خود [illegible] و اندیشه می نمایم زیرا که اول کسیکه در مقابل نص قطعی قیاس کرد
شیطان رجیم بود پس ابو حنیفه بعد از استماع این کلمات از صبح جمعه تا زوال آفتاب [illegible] مذهب خود
بخدمت ایشان گزارش داد که در فتوی کتاب خدا را مقدم میدارم بعد از آن حدیث را [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه وسلم می شمارم باز بقضایا و احکام صحابه عمل می نمایم و اتفاق ایشان را بر اختلاف ترجیح
میدهم و درین وقت قیاس میکنم پس این بزرگان برخاستند و مراتب تعظیم او زاید الوصف بجا آوردند و بعد مدح او عذر
جسارت خواستند و گفتند که از زلات ما تجاوز کن فقال غفر الله لنا ولکم اجمعین و از اینجا حقیقت این مناظره صحیح

شد

شد تلبیعات و تدلیسات رواة امامیه که این جماعت گو را از کجا بکجا رسانیده اند و از بعده مصداق نام
ابو حنیفه و حسن اجتهاد بعضی و قبح بعض دیگر چنبری نگرفت و از آنکس که مورد تشنیعات ائمه بود حسابی
برنداشته دعوی انحراف نعمان بن ثابت از امام صادق دارند و گویند که امام او را دشمن می‌شمرد و در بسیاری
از مسائل او را ملزم و مفحم مینمود چنانچه سید التابعین یامنیه در کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار از امام ابو حنیفه
رحمه الله روایت نموده عیان گشت و الفاظها علی ما نقله ثقاتهم هذه انه قال جئت الی
حجام بمنی لیحلق راسی وقال لی ادن میامنک واستقبل القبلة وسم الله تعالی
فتعلمت منه ثلث خصال لم تکن عندی فقلت له مملوک انت ام حر فقال مملوک فقلت لمن
قال لجعفر بن محمد الصادق علیه السلام قلت اشاهد ام غائب قال شاهد فصرت
الی بابه واستاذنت علیه فحجبنی وجاء قوم من اهل الکوفة فاستاذنوا فاذن لهم فدخلت
معهم فلما صرت عنده قلت له یا ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ارسلت الی اهل
الکوفة فنهیتهم ان یشتموا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فانی ترکت
بها اکثر من عشرة الف یشتمونهم فقال علیه السلام لا یقبلون منی فقلت ومن لا
یقبل منک وانت ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علیه السلام انت اول من
لا یقبل منی دخلت داری بغیر اذنی وجلست بغیر امری وتکلمت
بغیر رایی وقد بلغنی انک تقول بالقیاس قلت نعم به اقول قال ویحک یا نعمان
اول من قاس ابلیس حین امر بالسجود لادم فابی وقال خلقتنی من نار وخلقته
من طین ایما اکبر یا نعمان القتل او الزنا قلت القتل قال فلم جعل الله تعالی فی القتل
شاهدین وفی الزنا اربعة ایقاس لک هذا قلت لا قال فایما اکبر البول او المنی قلت البول
قال فلم امر الله تعالی فی البول بالوضوء وفی المنی بالغسل ایقاس لک هذا قلت لا قال فایما اکبر
الصلوة او الصیام قلت الصلوة قال فلم وجب علی الحائض ان تقضی الصوم ولا تقضی

الصلوة أيقاس لك هذا قلت لا قال فأيما أضعف المرأة أم الرجل قلت المرأة قال فلم جعل
الله تعالى في الميراث للرجل سهمين وللمرأة سهما أيقاس لك هذا قلت لا قال فأيما أكبر
القطع أو السرقة قلت القطع قال فلم جعل الله تعالى فيمن سرق الدراهم القطع وإذا قطع رجل
يد رجل فعليه ديتها خمسة آلاف درهم أيقاس لك هذا قلت لا قال وقد بلغني أنك
تفسر آية من كتاب الله عز وجل وهي لتسئلن يومئذ عن النعيم أنه الطعام الطيب والماء
البارد في اليوم الصائف قلت نعم قال لو دعاك رجل وأطعمك طعاما طيبا وسقاك
ماء باردا ثم امتن عليك ما كنت تنسبه إليه قلت إلى البخل قال أفيبخل الله
تعالى قلت فما هو قال حبنا أهل البيت هذا آخره ملخصا لكن رأيت صاحب حيوة الحيوان
بطبق شهادت شهيد ثالث شيعه حيث قال بعدها في الاحقاق قد روى الدميري الشافعي
ذلك في حيوة الحيوان ثم أجاب عن بعض سؤالات الإمام آورده وليكن مقصودش چنانچه از
عبارت مهمت ظهور دارد آنست كه روايات شيعه خرافات ايشان بي كم و كاست نقل كند
و حواشي نويسد و بيان نمايد كه ايراد الزام و افحام ابو حنيفه باين مناقشات كه ادانی علما بيان قادر
اند از منصب امامت امام صادق عليه السلام چون تحير ابو حنيفه در غايت بعيد بوده پس نقل روايت
كه در كتاب حيوة الحيوان اتفاق افتاده دلالت لا يعلمها دارد احتمال استدلال علماى اماميه و منهم المولف
في الرسالة الثانية باين روايت بر مزعوم خود محل دريغ است ميكرد و دله تلبيسى بيش نيست و مؤيد آن است ملاحظه
كتب فضائل امام ابو حنيفه چه صراحة ازان مستفاد ميشود كه اماميه مقتضاى يحرفون الكلم عن مواضعه
درباره الزام و افحام ابو حنيفه و قصد تحير او هيچ روايت مى نمايند خلاف حق بوده چنانچه بعضى از ثقات از
مسند امام بلخى آورده اند كه ابو حنيفه روزى بخدمت امام جعفر عليه السلام حاضر شد فرمود كدام سوره باشد
كه آغازش تحميد و انجام آن دعا و بعضش ثنا است ابو حنيفه گفت سوره فاتحه باز پرسيد كه آن كلمه كدام
است كه اولش كفر و آخرش ايمان گفت لا اله الا الله پس فرمود كه قتل بيگناه اكبر است يا ارتكاب زنا

جواب داده که قتل النفس فرموده‌اند چرا در قتل دو گواه کفایت میکند و در زنا حاجت بچهار می‌افتد
گفت که در زنا مقصود ستر عیوب است و در قتل احیاء حقوق مردم علاوه برین زنا جرمی است که بنای
آن بر اخفاست و قتل که حق بنده است بر خلاف آن همچنین مسائل دیگر را جواب گفت تا آنکه حضرت امام
جعفر علیه السلام دعای نیک در حق ابوحنیفه نمود مغالطهٔ ثالثه آنکه چون دین یاران از کتب معتبرهٔ حنفیه
هدایهٔ خاتمة المرجحین علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل المشهور ببرهان الدین المرغانی و همچنین کتب دیگر که بر منوالش
تالیف شده و اکثر ادلهٔ آن موسس بر معقولات است و بعضی از احادیث آن ضعاف بنظر حضرت مؤلف بلکه
بمطالعهٔ بعضی از اصدقای ایمانی او در آمده فهمیده اند که بنای مذهب ایشان صرف بر مجرد رای و قیاس
است نه احادیث صحیحه خیر الناس ع و علاج این مغالطه آن بود که چندی شروح این کتاب سیما شرح مولانا
کمال الدین بن همام نوشته مشاهده میکردند و قس علیها کتب دیگر مثل شرح قاضی القضاة بدر الدین
محمود عینی که او نیز شارح هدایه بمذهب حنفیه و از ادهم جبال غزارت علوم و مهارت او در فن حدیث انجنان است
که محتاج تقریر و تحریر نباشد و ایضا غیر هدایه تخریج احادیث آن فاضل لمعی حافظ زیلعی تالیف فرموده
و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون بوضوح می‌انجامد که ابن حجر نیز تخریج
احادیث کتاب مذکور بهمت میان بسته حیث قال وخرج احادیث الهدایة
فقط مع اسانیدها حافظ عصره و وحید دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلانی
المحدث الحافظ المتوفی سنة اثنتین و خمسین و ثمان مائة فی مؤلف متوسط الحجم سماه
بالدرایة فی منتخب احادیث الهدایة و ذکر فیه انه استوعب ما وجده فیه من
الاحادیث و الآثار و نظر فی اسانیده و کان شافعی المذهب منصفا قلیل الاعتراض بین
دلیل مذهبه و دلیل مذهب الحنفیة و ذکر ما وقع فیه الخلاف بین الائمة
الکرام الاسلاف من غیر اعتراض و لا تشنیع بل بطریق الانصاف و بوبه ابوابا
و ذکر فی کل باب ما یناسبه من الآثار الی غیر ذلک و لهذا هو مؤلف مقبول و علق

المولى ابو السعود بن محمد العمادي عليه حاشية ذكر فيها جل الاحاديث التي اخذ
بها الامام الاعظم الهمام الافخم ابو حنيفة النعمان العالم الرباني فرغ من تاليفها سنة
اثنين وثمانين وتسعمائة ولقد اجاد فيها وافاد وسلك فيها طريق السداد من غير تعنت
وعناد وقال فيه ايضا وخرج احاديثه الشيخ محي الدين عبد القادر بن محمد بن القرشي
المصري المتوفى سنة سبع وثلاثين وسبعمائة في مؤلف لطيف سماه التفريعات
لاحاديث الهداية البينات فاشتهر اسمه بالعناية في معرفة احاديث الهداية انتهى
وقال فيه ايضا وخرج احاديثه محي الدين عبد القادر القرشي المتوفى سنة خمس وسبعين
وسبعمائة في مؤلف ضخم الحجم سماه العناية تم الحروف الكريمة اين تخريجات نيز بمطالعه در آورده
معلوم کرده که تمسک ابو حنیفه باحادیث معتبره و مقتبس است مسائل و فتاوای فقه او بی کدورت غبارست وانچه
حواشی علمای امصار و فقهای هر دیار که بر هدایه نوشته اند و تایید این مذهب قصد نموده و تعداد آن از شمار
درگذشته و بالاتر رسیده چه نام برده شود که باب ذکر آن طول می کشد و گنجایش آن ندارد کاش حضرت واقف
اخبار و شروح مواهب لدنیه و کتاب میزان و منهج المبین [illegible] بیان و ادله مجتهدین نظر می نمودند می
یافتند که عالم نحریر مولانا ابراهیم بن موسی بن ابی بکر طرابلسی تنقیح و تدقیق نموده و مذهب ابی حنیفه را
بآیات قرآنی و احادیث صحیحه مدلل فرموده همچنین شاه حسین و بکر ثانی فقیه عبد اللطیف بن جمال بن حمید
بتایید مسلک امام اعظم کوشش بلیغ بتقدیم رسانیده اند و فاضل شعرانی در میزان براه تطبیق مذاهب اربعه
رفته و اوهام حاسد را که ابو حنیفه در احکام فقهیه بر قیاس عمل میکند و احادیث را ترک می فرماید از
سر باطل کرده و کتاب منهج او در باره ترجیح ادله حنفیه معدوم النظیر واقع شده الی غیر ذلک من الکتب
التی دونت فی هذا المقصد العظیم بالجمله بعد ازین کتب مسطوره اگر خلجانی در قلب مولف باقی
میماند بتحریر اشکال مرقوم می پرداخت با وصف کمال [illegible] ابو حنیفه که از مجتهدین اصول نقل
آمده و جمهور بران رسوخ دارند کما ستعرف انشاء الله تعالی قبل از مطالعه کتب مشار الیها طعن بر حنفیه

نموده

حنفیہ بودن خارج از آہنگ قانون انصاف ست درینمقام بعضی از عبارات و روایات کتاب میزان
کہ مولف آن بعد تتبع و جمع کتب مجتہدین مذہب ابوحنیفہ را مدلل ساختہ و بکمال تقویت و تکملہ پرداختہ ذکر نم
تا کلیہ وہم مذکور ستاصل شود از انجملہ ہست آنکہ خود میفرماید قد تتبعت بحمد الله اقواله و اقوال
اصحابه لما ألفت كتاب أدلة المذاهب فلم أجد قولا من أقواله وأقوال أتباعه إلا وهو
يستند إلى آية أو حديث أو أثر أو إلى مفهوم ذلك أو إلى حديث ضعيف كثرت طرقه
أو إلى قياس صحيح على أصل صحيح فمن أراد الوقوف على ذلك فليطالع كتابي المذكور
و از انجملہ است آنچہ شعرانی از امام ابوجعفر شیرازی آوردہ و او بسند متصل تا امام ابوحنیفہ رسانیدہ کہ او می گفت
كذب والله وافترى علينا من يقول عنا إنا نقدم القياس على النص وهل يحتاج بعد النص
إلى القياس وكان رضي الله عنه يقول نحن لا نقيس إلا عند الضرورة الشديدة وذلك
أنا ننظر أولا في دليل تلك المسألة من الكتاب والسنة أو أقضية الصحابة فإن لم نجد دليلا
قسنا حينئذ مسكوتا عنه على منطوق به بجامع اتحاد العلة بينهما وفي رواية أخرى عن
الإمام إنا نأخذ أولا بالكتاب ثم بالسنة ثم بأقضية الصحابة ونعمل بما يتفقون عليه فإن
اختلفوا قسنا حكما على حكم بجامع العلة بين المسألتين حتى يتضح المعنى وفي رواية
أخرى إنا نعمل أولا بكتاب الله ثم بسنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم بأحاديث أبي
بكر وعمر وعثمان وعلي رضي الله عنهم وفي رواية أخرى أنه كان يقول ما جاء عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم فعلى الرأس والعين بأبي وأمي وليس لنا مخالفته وما جاء عن الصحابة تخيرنا
وما جاء عن غيرهم فهم رجال ونحن رجال وكان أبو مطيع البلخي يقول قلت للإمام أبي حنيفة
رضي الله تعالى عنه أرأيت لو رأيت رأيا ورأى أبو بكر رأيا أكنت تدع رأيك لرأيه
فقال نعم فقلت له أرأيت لو رأيت رأيا ورأى عمر رأيا أكنت تدع رأيك لرأيه فقال
نعم وكذلك كنت أدع رأيي لرأي عثمان وعلي وسائر الصحابة ما عدا أبو هريرة وأنس

بن مالک و سمرة بن جندب انتهی و ازینجا روشن تر شد که مذهب ابوحنیفه در اتباع سنن
مرویه از آثار صحابه و قیاسات ایشان زاید بر مذهب امام شافعی است زیرا که وی رحمه الله تقلید اصحاب را در مجتهدات
شان ضرور ندانسته و گفته که هم رجال و نحن رجال بخلاف ابوحنیفه که تقلید صحابه در آنچه مذکور شد واجب میداند
و آنچه امام شافعی در باب صحابه گفته او در تابعین میگوید پس اتباع قیاس در مذهب ابوحنیفه کمتر باشد و مؤید
این معنی است آنچه محقق دهلوی قدس سره در شرح سفر السعادت از اکابر نقل میکند که امام حافظ ابو محمد بن حزم
گفته که اصحاب ابوحنیفه همه متفق اند که حدیث هر چند اسناد او ضعیف بود مقدم تر و اولی تر است از قیاس
و اجتهاد و وی رضی الله عنه تا بحد ضرورت نرسد عمل بقیاس نکند و عمل بحدیث باقسامه در دست نه بدو اما امام
شافعی قیاس را بر بعضی از اقسام حدیث مقدم دارد و درین مقام تفصیلی است که در علم اصول فقه آنرا
نظر باید کرد و از اقسام قیاس آنچه بقیاس مؤثر عمل نکند و قیاس مناسب و قیاس شبه و قیاس طرد همه نزد
وی متروک و غیر معمول است و در چندین مواضع قیاس را بعمل باحادیث ترک کرده و امام شافعی در آن
عمل بقیاس کرده و اگر آنرا ذکر کنم کتاب دراز کشد و ابوحنیفه تقلید صحابی را در آنچه صحابی باجتهاد
خود گوید واجب داند و شافعی گوید هم رجال و نحن رجال که ما و ایشان در اجتهاد برابریم و هم مجتهدانیم مجتهد را
تقلید مجتهد دیگر نرسد انتهی لکن امام ابوحنیفه از رای بعضی از صحابه مثل ابوهریره و انس بن مالک که بدرک
اجتهاد کمتر مطلع بوده اند و در استنباط احکام ملکه تام نداشتند عدول میکند و از اتباع مذهبت ایشان
در هر مقام سر باز میزند ولیکن این بزرگان را کذاب و مفتری بر جناب سید المرسلین نمیداند معاذ الله که ایشان
را در روایت حدیث واضع و جاعل اعتقاد کرده باشد چنانچه اکابر طائفه امامیه اصحاب ابن قمعه که مذکور شد
باین مطالب و مقاصد که مکنون خاطر ایشان است برگردانند و داد کذب و افترا میدهند و ازینجا تطویل
لاطائل جمعی از متاخرین شیعه که تباهی بزرگان خویش نموده اند باطل و بی اصل برآمد و کتب قدیمه اصول
نیز بر آنچه یاد کردم دلیل واضح است و الحمد لله علی ذلک مگر نشنیده که صاحب کشف چه گفته لمّا اوهم ازدراء
ببعض الصحابة رضی الله عنهم و طعن فیهم بالغلط و عدم الفهم کما تری اعتذر عنه بقوله

وانما

وانما نعني بما قلنا من قصور فقه الراوي قصوره عند المقابلة بفقه الحديث اي عند المقابلة
بما هو فقه لفظ النبي صلى الله عليه وسلم فاما ان نعني به الازدراء اي الاستخفاف بهم فمعاذ
الله عن ذلك فان محمدا حكى عن ابي حنيفة رح انه احتج في مواضع كثيرة مثل تقدير الحيض وغيره
بمذهب انس بن مالك مقلدا له فما ظنك في ابي هريرة مع انه اعلى درجة في العلم من انس
لاشتراكهما في الصحبة واختصاص ابي هريرة بدعاء الرسول صلى الله عليه وسلم اخر وافا
يسير بعد ذكر نام ابي هريره فرموده ولكنا لا نظن به وبجميع الصحابة الا الصدق واز ابو اسحق نقل نموده
كه ثبت عندنا في الاحكام ثلثة الاف من الاحاديث روى ابو هريرة منها الفا وخمسمائة وقال
البخاري روى عنه سبعمائة نفر من اولاد المهاجرين والانصار وقد روى جماعة من الصحابة
عنه فلا وجه الى رد حديثه بالقياس انتهى بلفظه وكلام قاضي خان على ما نقل في الصوارم نيز تاييد
فهم مذكور ميكند پس فراوان حيرت است كه خود مجتهد جي در رساله ضيغميه كه از نظر مجتهد متوفي گذشته بلكه حقيقة
از تصانيف او ست فرمايد كه مذهب ابو حنيفه را حنفيه نيك ميدانند وشافعي را شافعيه ودر شان
ابو هريره با دو نادانند كانهم لا يعلمون عجب آنكه بواسطه شيخ مدايني از معارف نقل كنند كه ابو هريره براخو شاهد
معاويه حضرت امير را مبتدع قرار داد وجناب مرتضوي نام او اكذب الناس نهاد وفاروق اعظم
بجهت كذب واقعه ادره با براو زده وابو حنيفه از دائره عدالت بيرون كرده الى غير ذلك من
الفضائح پس اگر مراد از ابن قتيبه عبد الله بن مسلم صاحب معارف دينوريست كه او را از زمره اهل حق
شمرده اند فداك افترا بلا امترا چه اينك معارف نزد فقير حاضر است عيني اثري ازين مثالب در ترجمه
ابو هريره مروي نيست وبعد از استقرا عيني جز اين بر نمي آيد كه با طفال مزاح ميكرد وحال آنكه خوش طبعي
ومزاح را علماء اماميه در كتب دين ايمان خويش مثل شرح تجريد وغيره از فضائل بلكه افضليت شمرده
در حق مرتضوي گفته اند كه بحدي خوش طبع بود كه او را بدعابه ومزاح نسبت ميكردند وفاضل طبري در
كتاب كامل بهائي كثرت مزاح را در باره ختم المرسلين عم هم باثبات رسانيده وكثرت مزاح مرتضوي

در کتب ما نیز مروی است و لعب و بازی از ائمه اطهار اگرچه در طفولیت باشد نیز در کتب امامیه از
احادیث مشهوره و ابهم بر جای خویش کما لا یخفی علی من طالع مبحث الامامة للاردستانی که علم عرفان این
بزرگان از طفلی تا شیخوخت بلکه از ولادت تا وفات بر منوال واحد میماند لا یزید علیه و لا ینقص منه شیء و اگر
مراد از معارف کتاب ابراهیم بن قتیبه اصفهانی است که تشیع او از کتب رجال امامیه مثل منهج المقال کالنور علی قلل
الطور است فالوبال ایضا علیهم زیرا که صاحب صوارم بر تقدیری که امامیه بدون روایات کتب معتبره اهل سنت
مثالب صحابه را ذکر نموده باشند دعای بد تقطیع ید میکند و جابجا می گوید که امامیه بر قبائح اعمال صحابه احتجاج
بر سنیان نمی کنند مگر با جماعیات فریقین و ازینجا معلوم شد که مقصود اصلی اهل مکیدات از تسمیه معارف
و انتساب این امور بکتاب مذکور همین بود که سامعین و ناظرین در باره صحابه باشتباه افتند بلکه از ایشان بیزار
شوند و یا بین مقلدین فقهاء اربعه تخالف و تشاجر در باب اصحاب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم پدید آید
فَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ مِنْ هَمَزَاتِ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونَ
اما آنچه صاحب ترجمه در باره ابوهریره و امثالش زبان درازی کرده و در فهم معانی احادیثیکه برای
تکذیب او آورده پیش پا خورده اگر ذکرش بحذافیره بعد النقض علی التعاریه بمیان آید بدع مثنوی هفتاد من
کاغذ شود * مگر بر حرفی از آن آگاه میکنم که روزی عبد الله بن عمر روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم امر بکشتن سگان فرمود مگر سگ شکاری و سگ گله گوسپند یا مواشی عموما کسی گفتش که ابوهریره
سگ زراعت را نیز در حدیث مستثنی کرده عبد الله جواب داد که او را زراعتی بوده صاحب ترجمه فهمیده
که مقصدش آنست که ابوهریره برای زراعت خویش بر آنحضرت جملها افترا نموده و حالانکه مقصودش اینست که چون
او زراعتی داشته تحقیق این استثنا کرده باشد چنانچه در کتب معتبره بعضی از اصحاب را بعضی در تحقیق بعضی از
امور ترجیح داده اند مثل ترجیح حذیفه در اخبار فتن و احادیث شدائد و محن چه او در تفتیش آن از جناب
سرور انس و جان بشوق طبیعی زیاده تر از دیگران سرگرم بود پس اگر بعضی از فتنه را نسبت بروایت دیگری
در حدیث حذیفه زاید باشد و کسی از محدثین گوید ان له شوقا الی بحث الفتن التتبع بهمین معنی محمول خواهد بود

کما لایخفی علی مهرة هذا الفن آنکه خدا لیفه از طرف خویش نام بعضی از فقه اختراع کرده افترا بر جناب
ابن سید یا ائمه دین و غیر در کتب استدلالیه در فن فقه مثل هدایه و شروح آن جا بجا که صاحبین در امری اختلاف کنند
که متعلق بحکم قضا است میگویند که قول ابو یوسف را رجحانی بر قول محمد است بنا بر ضرورت قضا و للیس الخ کالمعاینه
الی غیر ذلک الغرض از جمله محالات است که تکفیر و تکذیب بعد کردر اصحاب آن سرور صلی الله علیه وسلم بروایات
معتبره اهل سنت که دلالت قطعیه بر مدعای شیعه داشته باشد ثابت کنند بخلاف تکذیب و تکفیر اصحاب [illegible]
ائمه هدی علیهم السلام مثل هشام بن [illegible] و شیطان الطاق که درین نیز دیگر اعتراف بالیت بتقدس از ائمه اعلام
امامیه نقل خواهیم کرد زیرا که بدلالت یقینیه روایات معتمده محققین شیعه بر جای خویش کما ستعرفه انشاء
الله تعالی ثابت است که آنها در مسایل توحید که اصل الاصول اسلام است انواع افترا بر ائمه هدی میکردند
و میگفتند که ما را حضرت معصومین تلقین کرده اند که جسم خدا را بقدر هفت شبر اعتقاد کنیم و اعلای او را
بر و اسفل را خالی معتقد شویم کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا
بالجمله اگر مولف بعد ازین تصریحات که درباره ابو حنیفه رح گذشت هم مختلج باشد و گمان کند که معظم فتاوای
ابو حنیفه بر خلاف النصوص صحیحه واقع است و او در مقابله نص قیاس میکند پس در مسلک ثانی برادر السنه امامیه بلکه بر لسان
برادر بزرگ مولف این خلجان را باطل خواهیم کرد فانتظروا انی معکم من المنتظرین مغلطه
رابعه آنکه چون مولف در کتب بعضی از شافعیه یا متعصبین امامیه تضعیف مذهب ابو حنیفه و بعضی از مطاعن او دیده
بیقین دانسته که اینهمه واقعی و نفس الامر است مقلدین او هرگز برد آن بقدرتی ندارند و حال آنکه بعنایت الهی
زمره حنفیه تدارک واجبی بعمل آورده توهمات شافعیه و مطاعن امامیه از بیخ و بنیاد بر کنده اند فقط جمع کتب و مطالعه
آن در زوال این مرض دوای شافی و علاج وافی است هرگاه خود حضرت امام شافعی باعتراف اکابر شافعیه و [illegible]
علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی و نصر بن علی المشهدی در توضیح الانوار بالحجج الوارده لدفع شبه الاعور مداح
ابو حنیفه باشد و گوید الناس کلهم عیال ابی حنیفه رح یعنی جمله فقهاء محکوم و زیر دست اویند و لب بستایش اوصاف
جلیله او علی ما رواه بعض الثقات در سلک نظم کشد که از ان جمله این شعر است

لقد زان البلاد ومن علیہا | امام المسلمین ابو حنیفہ | بآیات و اسناد و فقہ
کآیات الزبور علی الصحیفہ | اماما صار فی الاسلام نورا | امینا للرسول و للخلیفہ
فما بالمشرقین لہ نظیر | ولا بالمغربین ولا بکوفہ | و رفع یدین و قنوت از نزد قبر او ترک

دہد و محض برای حفظ ادب دست از آن بردارد و بر طبق نقل محقق دہلوی در کتاب مسطور در شان محمد بن
حسن شیبانی فرماید کہ اگر اہل کتاب از یہود و نصاری تصانیف امام محمد را ببینند بی اختیار ایمان آرند و امام محمد
شش صد کتاب تصنیف کردہ کہ ہر یکی از آن شصت مجلد و ہفتاد مجلد بلکہ بیشتر از آن است و امام احمد اکثر مسائل
دقیقہ از کتب امام محمد نقل میکرد و در آن کتب نظر میکرد و از آن استفادہ می نمود انتہی و محدث فیروز آبادی
در قاموس محیط ابو حنیفہ را امام الفقہا نویسد کہ تمام مجلدی در مناقب او تصنیف نماید و مکتوبی در جواب
ابو بکر یمنی قلم کند و گوید کہ نسبت کتابی مشتمل بر رد امام ابو حنیفہ و تکفیر او بمن افترا محض است کتاب مذکور را
بآتش بسوزانید چنانچہ شیخ عبد الوہاب شعرانی در فصل اول از کتاب الیواقیت و الجواہر فرمودہ و کذلک
دسّوا علی الشیخ الاسلام مجد الدین الفیروزآبادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام
ابی حنیفة و تکفیره و دفعوه الی ابی بکر الخیاط الیمنی فارسل یلوم الشیخ مجد الدین علی ذلک
فکتب الیہ الشیخ مجد الدین ان کان بلغک ہذا الکتاب فاحرقہ فانہ افتراء علی من
الاعداء و انا من اعظم المعتقدین فی الامام ابی حنیفة و ذکرت مناقبہ فی مجلد انتہی
و حجة الاسلام ابو حامد غزالی رح در احیاء العلوم کہ بالاتفاق و بلا شبہہ از تصانیف او است بخلاف
منخول کہ عند التحقیق از محمود غزالی معتزلی است و خود امام غزالی چنانچہ بر اہل استقرا پوشیدہ نیست از آن
انکار میفرماید بمدائح و مناقب او و زاید الوصف ثنا کند و ہم ابن حجر مکی با وصف شافعی بودنش کما فی رسالة علی القاری
بنا بر تصریح اکابر در خیرات حسان فی مناقب ابی حنیفة النعمان داد مدح و منقبتش دہد محال است کہ چنین شخص حدیث
پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را من تلقاء النفس وضع فرماید و عمل بر خلاف احادیث صحیح نماید و از تصانیف قدمای
[illegible] این مثل صواب کشف منکشف میشود کہ خبر واحد علی الاطلاق نزد ابو حنیفہ مقدم بر قیاس است و تفصیل

کہ متاخرین

که متاخرین ذکر کرده اند بغلط شهرت یافته هرگز اعتبار را نشاید فقد قرر فی عبارته حیث قال بل
المنقول من اصحابنا ان خبر الواحد مقدم علی القیاس ولم ینقل التفصیل الا تری انهم عملوا بخبر
ابی هریرة فی الصائم اذا اکل وشرب ناسیا وان کان مخالفا للقیاس حتی قال ابو حنیفة
لولا الروایة لقلت بالقیاس ونقل عن ابی یوسف فی بعض امالیه انه اخذ بحدیث المصراة
واثبت الخیار للمشتری وقد ثبت عن ابی حنیفة انه قال ما جاء عن الله وعن رسوله فعلی
الرأس والعین ولم ینقل عن احد من السلف اشتراط الفقه فی الراوی فثبت ان هذا القول
مستحدث واجاب عن حدیث المصراة والعریة واشباههما فقال انما ترک اصحابنا
العمل بهما لمخالفتهما الکتاب والسنة المشهورة لا لفوات فقه الراوی فان حدیث
المصراة مخالف لظاهر الکتاب والسنة کما بینا وحدیث العریة مخالف للسنة المشهورة
وهی قوله صلی الله علیه وسلم والتمر بالتمر مثل بمثل کیل بکیل علی انا لا نسلم ان ابا هریرة
لم یکن فقیها ولم یفقد شیئا من اسباب الاجتهاد وقد کان یفتی فی زمان
الصحابة وما کان یفتی فی ذلک الزمان الا فقیه مجتهد ونحبه در کتب احادیث وکلام ائمه
اوصاف جزیله امام اعظم بنظر احقر الناس در آمده اگر درین مقام تعداد آن توجه کنم کلام بتطویل انجامد اگر اجل
مهلت دهد و تقدیر مساعد گردد کتابی جداگانه درین باب تالیف کنم یا در ذیل بعضی از مباحثات تحریر یقین
موافق بیت القاضی شوستری شعر خواهی که شود خصم تو عاجز ز سخن * می بند بکار قول پیران کهن *
خصم از سخن تو چون نگردد ملزم * اورا بسخنهای خودش ملزم کن * بدلایل الزامیه هم روشن سازم که
او باعتراف عمائد و اکابر محدثین شیعه مثل محمد تقی در لوامع و باقر مجلسی در تذکره و غیر او و غیر آن برغم انفه
فاضل اجل که در جواب ایضاح مولف در رساله حدیث ثقلین گفته اند از تلامذه ائمه اهل بیت بوده اجازت اجتهاد
از حضور فائض النور این بزرگان حاصل نموده و در صحبت این برگزیدگان بارگاه احدیت نقد جان شیرین باخته
و سعادت جاودانی یافته و در استنباط مسائل فروعیه از دلایل کتاب و سنت و آثار سلف صالحین نصب

[illegible] بر کسان مستتر که حضرت مؤلف دلیلیکه بر عدم تعارف و تلمذ ابو حنیفه در رساله مذکوره اقامت
کرده صلاحیت استقامت ندارد بلکه فی نفسه متناقض و متهافت و از آثار قیاسات امام اول پس از آنکه این
دلیل در مقامات دیگر هم متمشی میشود چه تلمذ و تعارف مانند دیگر عوارض النسبه مثل زمانه بر مذهب حکما متصف
بقدم و غیر مسبوق بعدم نخواهد بود پس میتوان گفت که فلانی از مقبولین قمی و کاشانی در فلان وقت بشرف
حضور بجناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا بعضی از ائمه اطهر حاصل کرده پرسیدند که چه نام داری خود را از کدام
قبیله میشماری بار بسیاری از دلائل حقیت دین اسلام و ابطال رسوم جاهلیت و مبتدعات لئام و سالک
بیان کشیدند تا آنکه مخاطب نقش دیوار شد و فراخ حوصلگی او در کمال ضیق افتاد و این همه دال است بر آنکه الشخص
تعارفی هم نداشتند تا بتلمذ چه رسد علاوه دلائل مطلوب مؤلف دلالت بر نقیض آن ندارد چه ابو حنیفه بر طبق
روایت جامع الاسرار المجبر ملاقات آن جناب برای تکمیل خویش بقرار شد و بنا کافی از رهبری شوق بخدمت ایام
فایز گردید هرگاه عجز خویش و تبحر آن عالی مقام دریافته باشد شوق و التماس یکی هزار در هزار به بسیار
رسیده ساعة فساعة زاید خواهد بود نه زایل و قد عرفت ان الفاضل الامیری اورد الروایة المذکورة
نقضا و ان الحدیث یفسر بعضه بعضا اما امر ثانی پس اندک تفصیل میخواهد لکن علی ما هو فی جمع
الرسالة المزبورة لکن محصل آنکه مؤلف صدر بحث شروع نموده که در کتب احادیث امامیه اصلا تلمذ ابو حنیفه یافته نمیشود
متکلمین ما این افسانه را بروایات سفیان فقط برای الزام و تبکیت شان آورده اند و این کلام دلالت اعتبار
این روایات میکند و الا خصم خواهد گفت که الزام و تبکیت ما از کتب غیر معتبره و این همه روایات از مخترعات خصمان
هست چنانچه از صوارم و سهام هم پیداست و آنچه در خاتمه افاده نموده یعنی بعد از تتبع تام غالبا حکایت تلمذ از کتب
معتبره اهل تسنن بر نیاید و فرض آن بر غیر واقعی باشد دلیل بر آنست که تلمذ اصلی ندارد و عقلا بار آن شاید و نقضا
فتساقطا بلی از روایت مسعود المتألهین شیعه و افادات ملا باقر مجلسی بلیس المتعصبین در جلد اول بحار الانوار
که ابو حنیفه بجناب امام صادق ع گذارش یافته که در کوفه قومی هست که گمان میکنند که تو امر کرده ایشان را که از
شیخین تبرا شوند فرمود حاشا و کلا معاذ الله باز گفت که آنها از شیخین با مر عظیم می ندانند و موجب ثواب

جبرئیل می شمارند فرمود که آخر چه آرزو داری عرض کرد که مکتوبی نزد شان باید فرستاد و آنها را او بر ان
مکتوب از این اعتقاد نهی باید نمود فرمود که هرگز اطاعت من نمیکنند انتهی موضع الحاجه امر یکه برای استیصال اهل
الاصول متشیعین بکار آید در اوهام جا فیه اهل انصاف رسوخ تمام یافت و آن اینکه هرگاه امام صادق رو برو فقیه
اعظم که باعتراف مؤلف مرجع بنی آدم بود راه صدق نماید و در باره قیاس نکال سرزنش فرماید محال است که
همی امام از تبرای اصحاب سرور انام خواص و عوام اهل کوفه را که بسیاری از اکابر امامیه مثل شوشتری در مجالس
بر تشیع آنها از قدیم الایام می نازند و چگونه بر خود نبالند شعر گر آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش
داشتند حرمت مهمان کربلا ؛ محمول بر خلاف نفس الامر باشد لا والله ثم لا والله و بحمد الله که برای
تلمذ ابو حنیفه بسیاری از شواهد در زمین تقریر موجود است که هنوز بگفتگوی علمای معاصرین نیامده بر حرفی از ان لبنان
که مزید تعارف را مقتضی عادت و عرفا تلمذ را هم اقتضای آن سیکند اعلام مینمایم که ابو حنیفه ربیب
امام صادق بود و نسبت فرزندی با و داشت در رساله انوار بدریه کالنهار اذا تجلی روشن است که مصنف
آن مولانا محمد یوسف را وقت تالیف این مقام و ذکر مناقب ابو حنیفه تردد می رو داد که کدام یک از این دو بزرگ
جناب ربیب دیگری و کدام یک متلمذ بود خضر بن محمد بن علی الرازی الحبلرودی خازن مشهد مقدس
که حیلی از ارباب تحقیق و تنقید در امامیه است و در علوم حدیث منصبی منیع دارد و بتکلم کوس لمن الملک
الیوم می نوازد و بسیاری از کتب معتمده در علم کلام مثل تحقیق متین فی شرح نهج المسترشدین و لجامع
الاصول فی شرح الفصول و جامع الدرر فی شرح الباب الحادی عشر برای اتباع و اشیاع خویش در زمانه
یادگار گذاشته و در رد رساله انوار بدریه بمقتضای کمال غلو در تشیع چه اعلام عصبیت که بر آسمان نیفراشته
تلمذ ابو حنیفه و ربیب بودن او را از جمله اخبار مستفیضه مشهوره انگاشته و مولانا محمد یوسف علیه الرحمة
در تردد مرقوم مستحق کمال تهجین و تشنیع پنداشته چنانچه عبارتش ملاحظه شود وَالعَجَبُ اَنَّ اَعوانَ اَهلِ
الضَّلالاتِ اُشتُبِهَ عَلَیهِم مَا لا یَشتَبِهُ عَلَی الاَعمیٰ وَهُوَ عَینُ الزَّوجِ وَالمَاخُوذُ مِنهُ
مَعَ اشتِهَارِ الصَّادِقِ وَبَعضِهَا الخ بالجمله عدن ابو حنیفه ربیب امام باشد عدم تعارف البته از مستبعدات

خواهد بود چه جای آنکه بر اشتهار تلمذ او نیز از حضرت مذکور نص صریح واقع شود و از شهرت امام صادق
باین هر دو امر میتوان دریافت که اگر بعضی از علمای قصه تلمذ ابو حنیفه را ذکر نکنند و دیگر بزرگان را از
اساتذه او بشمار آرند بر جای خویش است نه محل افتخار و احتجاج مخالف کینه کیش و از انجاست که صاحب کتاب
کاشف بترجمه جناب صادق زبانی ابو حنیفه مناقب و محامد شرف ذکر نموده و تعرضی باین تلمذ نفرموده
لیکن محشیان اشاراتی باین امور نموده اند کما لا یخفی علی من طالع کتب الرجال و این خیال که عدم ذکر تلمذ دلیل
بر عدم است هم مستلزم تسنن امام است چه اگر آنجناب شیعه بودی البته ابتداءً تعرض به تسنن ابو حنیفه نمودی
سیما و قبیله ابو حنیفه استیصال مذهب امامیه در خواست کند کما عرفت آنفا چون در روایات اکابر امامیه
با وصف صرف همم الیشان در بث ذمائم وی غیر از انکار قیاس چیزی مروی نیست چنانچه بر ناظرین و متتبعین روایات
کلینی در کافی بطرق متنوعه و در روایات صدوق در علل الشرایع از پدر خویش بتکرار تمام و تطویل بالکلام
و هم از محمد بن حسن قطان و نیز از حسین بن احمد و در روایت شیخ در امالی از حسین بن عبد الله غضائری
از ابن شبرمه مرفوعاً و در روایات ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج محتجب و مخفی
نمی ماند پس مذهب جعفری جز عدم حجیت قیاس عین تسنن خواهد بود باقی ماند آنکه اگر مسلم می بود ترک قیاس
میکرد و از تشنیع امام نجات می یافت جوابش در مسلک آخر مفصلا سامعه خراش خواهد شد کما اشرت الیه
سابقا باجمله متشیعین زمان طاقتی ندارند که حرفی درباره ابو حنیفه بر زبان آرند و مقلدین امام مالک و
شافعی و احمد را چه مجال است که تضعیف مذهب اعظم بر دارند با مراعات ادب که شیوه ائمه ایشان بوده کما
مرت الیه الاشارة طعنی بر ابو حنیفه نماید احمد بن حنبل که بظواهر حدیث میرود و در فن تصنیف حدیث شریف
پایگاهی بس رفیع و منزلتی بس عظیم دارد اکثر روایات مذهبش موافق تصریح محقق دهلوی مطابق فتاوای امام است
چنانچه کتب مذهب او نیز بران گواه است و غالبا ازین بگذر است که در کتب فقهیه خلاف او بسیار کمتر دیده
می شود پس ازین آشکار شد که تضعیف و طعن بر حنفیه خالی از غرابت و اعتساف نیست و نیز واضح تر گشت
که مذهب امام اعظم بر کتاب و سنت مرویه رسالت مآب و مجتهدات اصحاب کبار معمول تلامذه او

بنابر تسلیه سایلین که در زمان عباسیه بودند و علوم عقلیه فلاسفه در آن وقت مترجم شد آن بود که مهما امکن نقل را
بر عقل منطبق سفیر میوفند واین مرتبه الیست که غیر ایشان را نصیب نگشته ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ
وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ اگر حضرات امامیه یا کسیکه بعضی از وجوه خطی از عصبیت ایشان فی الجمله دارد
برین منصب عظیم حسد برد و بشعبده بازی و سحرکاری منقبت را بمنقصت مبدل گرداند مقام استغراب و محل
استعجاب نباشد مغلطه خامسه آنکه مولف رساله مذهب محدثین و مجتهدین هر دو یکی دانسته و خیال نکرده
که در کتب معتمده حنفیه که اسامی بعضی از ان بر زبان قلم رفت هر دو مذهب را جدا جدا نوشته اند از تتبع کتب
وتصفح مقالات چنان بوضوح می گراید که ترتیبیکه اهل حدیث در صحیحین مقرر کرده اند واین هر دو را بر دیگر
کتب بمقدم داشته اند بر سنه اتباع مجتهدین بضرب من التقلید جاری میشود والا از ائمه اربعه چیزی درین باب
منقول نیست و چگونه تصور توان کرد حال آنکه علم غیب خاصه الوهیت یا نزد شیعه از خواص امامت است
پس اگر شخصی بعد تالیف این کتب بپایه اجتهاد میرسید و تمیز صحیح از سقیم نزد او مناط اعتبار میشد و در باب جرح
وتعدیل بلا واسطه متوجه می گشت ضرور نبود که بر قرار داد شیخین در باب اخذ روایت میرفت و مخالفت
ایشان را بهیچگونه مباح نمیدانست آخر این بزرگان هم از جمله بشر بوده اند گو در تصحیح حدیث بغایت قصوی
کوشیده باشند سیما محمد بن اسمعیل بخاری که او درین امور گوی سبقت از اقران و امثال ربوده لیکن باز هم جای اجتهاد
مجتهدین باقی است مگر یاد نداری که درباره چندی از روات بعضی از علماء و فقها بحث دارند و شارحین در
جواب آن وجوهی نقل میکنند که بعضی از ان خالی از غرابت نیست و از مطالعه صحاح سته دریافت میشود
که اکثری از جامعین تقلید کسی از مجتهدین نمی کردند بلکه خود اجتهاد می نمودند و تایید مجتهدات خود را درین
کتب غالبا مد نظر داشته اند و بحمد الله که از غایت انصاف موافقین صحیحین بنص قطعی تصریح کردند که احادیث صحیحه را
در جمع و تلفیق با محصور نباید پنداشت بلکه احادیث صحیحه دگر بسیار است که قصد ایراد آن نکرده ایم و ازین مقام
خوش فهمی بعضی از اکابر مولف بمرتبه عیان میرسد که این قسم مطالب را دلیل بر عدم صحت صحیح بخاری و مسلم
گردانیده حیث قال النووی که از محدثان ارباب صحاح اهل سنت و شارح صحیح مسلم در مقدمه شرح صحیح مسلم

می نویسد إنّ البخاري ومسلماً لم يلتزما استيعاب الصحيح بل نقل عنهما تصريحهما
بأنهما لم يستوعباه وانهما اقصدا جمع جمل من الصحيح كما يقصد المصنف جمع جمل من
مسائله لا انه يحصر جميع مسائله انتهى وازين عبارت تصريح بعدم صحت جميع احاديث صحیح
بخاری ومسلم صریح است انتهی بلفظه بر فرض وتقدیر اگر ابو حنیفه واصحابش بعد از جمع کتب سته وشائع شدن آنها بهم میرسیدند
داد اجتهاد میگرفتند زیاده برین نیست که اقلیت ایشان نسبت بانچه عمل بران کرده اند کمتر میشد نه آنکه در هر مقام
فتوی بر حدیث صحیح بخاری میدادند واز حدیث و در هیچ مقام ازینها سر تابی نمی کردند چه محتمل است که نظر بادله
وصول محکمه در مقامات بسیار حدیث مسلم نزد ایشان فوق می شد همچنین احادیث ابو داود ونسائی برین
هر دو تفوق میداشت چه محدثین مثل محقق دهلوی تصریح باین امور میفرمایند که این تفاوت در ترتیب مذکور
شد نظر بار حجیت اصل صحت واعتبار اکثر واغلب است والا گاهی عارض میگردد مر مفوق ومرجوح را چیزی
که فائق وراجح میگردانند اورا از حیثیات دیگر پس اگر مثلا حدیثی باشد از طرقیکه بالغ بحد شهرت وتواتر باشند
وموافق بوند اورا ائمه دیگر از ملتزمین بشروط صحت لابد اقوی خواهد بود از حدیث بخاری وهمچنین حدیث بخاری
وحده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام مفضول نسبت بعالی خصوصا اگر از ان ترجمه باشد که آن را اصح الاسانید
گفته اند المختصر عند العقلا بمرتبه عیان رسید که در اندفاع اعضال مذکور از حنفیه حیرتی که دامن گیر مؤلف
می شد بر جنین مغلطه مبتنی بود حالیا که باوصف تقلید وکاسه لیسی حنفیه کما سیجی انشاء الله تعالی بر علما
اهل حق طعن میکند واصل درختیکه در سایه آن بفراغ خاطر نشسته بود بر میکند بیان فرماید که مجتهدین
امامیه با آنکه گویند که اصح الکتب کافی ابو جعفر کلینی است که بعد از جمع آن بعرصه شهرت وکثرت آمده اند باز
چرا با احادیث مرویه آن مخالفت میکنند بلکه نصف کلینی را تقریبا ضعیف وموضوع میدانند وخود تصریح
می نمایند که اصحاب ائمه علیهم السلام که مورد مدح ومنقبت بوده اند بغایت قلیل اند مع هذا مدح ومنقبت ایشان یقینی
نیست بلکه ظنی علاوه کمتر حدیثی است که فقط راوی آن این مردم باشند چنانچه تفصیل این اجمال
از حاشیه مجتهد کربلائی که بر بعضی از کتب اصول نوشته دست بهم میدهد واین در قدح روایات

اصولی از رسایل شیخ مفید و سید مرتضی در رد شیخ صدوق و مانند او بهم میرسد و انشاء الله تعالی
درین محاکمه ناقصه سمت وضوح خواهد یافت که عماید اصحاب ائمه چند کس اند که لولا هؤلاء انقطعت
آثار النبوة واندرس العلم در شان ایشان وارد است کافی اساس الاصول و سلاله و خلاصه آنها که
افقه و اعلم باشند بلاریب نزد امیه بلعون مطرود بوده اند فما ظنک بغیرهم همه حیرتم که مولف رساله چگونه
تفصی این اشکال خواهد جست که خود گره را بدندانی نیست با این همه عیوب خانگی بی تحقیق و تنقیح زبان اعتراض بر حنفیه
کشادن خیلی نازیبا شعر گرت چشم خدا بینی ببخشند * نه بینی هیچکس عاجزتر از خویش * بستر گذارش است که
خدام مولف بدعوای نمی که حنفیه صدد ظلم و کذب از جناب باری تعالی جایز میدانند صدد غفلت گشته اند بلکه تصریح اهل
حق و تنصیص فاضل جالسی در صوارم که کلام خصم را ناتمام و بی دلیل نقل کردن دلیل خیانت ناقل میباشد براه
خیانت رفته اگر کسی را مطالعه تصنیفات امام فخر الدین رازی مثل نهایة العقول میسر نشود باید که بجواب صوارم زبان
ملتانی بتنبیه السفیه نامش گذاشته رجوع کند عبارتش بعد اسقاط و تبدیل الفاظ حسن قلمی میگردد که هر جا در قرآن
مجید دیده و خوانده باشند یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء و در تلاوت قرآن مجید صد بار این آیت
بسامعه او مرور کرده باشد قل فمن یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلک المسیح بن مریم
وامه ومن فی الارض جمیعا و در ادعیه صحیفه کامله چند بار خوانده باشد که امام سجاد در ادعیه خود
میفرماید که الهی لو عذبتنی وعذبت اهل السموات والارضین عذبتهم وانت غیر ظالم
لهم پس بعد از شهادت ثقلین بر صحت این عقیده دیگر زبان طعن دراز کردن انکار صریح از ثقلین کردن است والحمد
لله که ادعای صاحب تحفه است این ابواب یعنی اثبات انکار این فرقه از ثقلین بی اختیار از زبانش ثابت شد و عقل است که
نسبت حق سبحانه تعالی بمخلوقات خود نسبت خالقیت و مالکیت او سبحانه بمالکیت مطلقه است آن را قیاس بر ملک
ناقص نوع انسان با صناعت ناتمام اینها نباید کرد و مرتبه مخلوقات را نسبت باو تعالی مرتبه نوکران و خدمتگاران
و مزدوران و مزارعان نباید فهمید که درین صورتها توجیه ملام میتواند شد و در صورت خالقیت و مالکیت مطلقه
هیچ جای گفت و شنید نیست آنانکه عقول محجوب از امثال و خوگر این نسبت شده اند و علاقه های مذکوره را

در نظر دارند شنیدن این عقیده صحیحه استعجاب و استغراب با حق حال ایشان میگردد و یکادون یسطون
بالذین یتلون علیهم آیاتنا درینجا باید دانست که مولف بلکه اسلاف وی نیز در نقل مذهب
اشاعره درین مسئله و مسائل آتیه خیانات عظیم بکار برده اند و آن اینست که صدور این افعال را از جناب الهی یعنی
تعذیب مطیعین و ثواب دادن کفره و ملاعین نزد اشاعره سزا و جایز نوشته اند حال آنکه چنین نیست اشاعره
صدور این افعال را از جناب الهی جایز ندارند آری مذهب ایشان اینست که صدور این افعال از جناب الهی
قبح عقلی ندارد یعنی عقل را چون بطور او واگذاریم و عقل بنسبت خالقیت و مخلوقیت و مالکیت
مطلقه و مملوکیت تامه ملاحظه نماید حکم بقبح این افعال نمی کند لیکن افعال بنابر وقوع وعده از جناب
الهی با ثابت مطیعین و تعذیب کفره و مشرکین محال و ممتنع بالغیر گشته قال الله تعالی انا لا نضیع
اجر من احسن عملا و قال ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی
الارض ام نجعل المتقین کالفجار و قال ان الله لا یغفر ان یشرک به و قال و تمت
کلمة ربک لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین پس این افعال با وصف انتفاء قبح
عقلی جایز الصدور نیستند بنابر وقوع وعده بخلاف آنها و بسا چیزها از افعال الهی فی نفسها ممکن اند لیکن
بسبب تعلق اراده بضد آنها یا اخبار بضد آنها محال و ممتنع گشته مثل ایمان ابی لهب و توبه ابلیس و نحو ذلک انتهی
اما جواب از دعوی جواز صدور کذب و ظلم جمعا بطور الزام پس بگیر باید شنید که ابوجعفر کلینی در کافی که
نزد اصول امامیه اصح الکتب قبل بیاض عثمانی است کما ستعرف وجوهه انشاء الله تعالی و محدثین ایشان
بقطعیت صدور احادیثش قائل اند و مذهب مولف بقرینه تعبیر از لفظ اصح الکتب درباره صحیح بخاری میرود در مقام
سد و رفا البابهین است از امام صادق علیه السلام روایت میکند که محصلش باین عبارت میرسد که حضرت یونس سر خود را
بر زمین نیاز گذاشته در باب مغفرت خود الحاح میکرد وحی الهی در رسید که سر خود را بردار که عذاب نخواهم کرد عرض نمود
که من بوعده تو گوش نمی نهم اگر بعد ازین وعده هم عذاب کنی کیست که مانع و معارض تو اند شد آخر من بنده توام
و تو پروردگار منی باز وحی آمد که من هرگاه وعده میکنم وفای آن بر ذمه من لازم میشود انتهی ازینجا عیان

گشت

گذشت که بروایت مقتدایان امامیه حضرات انبیا علیهم السلام بر السنه معصومین صدور ظلم و کذب از ذات
باریتعالی جایز می پنداشتند بلکه بعد ازین باتباع تمام خواهی دانست که انبیای اولو العزم نیز از جمله نواصب و منکر
امامت ائمه اهلبیت و دشمن ایشان بودند و از طیب ولادت بهره نداشتند پس لازم آن بود که اولیاء مولف قول
شیخ سعدی رحمة الله علیه را شعر زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم * به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم ؛ کار می بستند
و زبان بمطاعن غیر واقعیه اشاعره هم نمی گشادند و بحمد الله که علمای امامیه در امثال این مقامات غیر از انکه خس بدندان
گیرند و عند التحقیق از مذهب خود دست شویند و از میدان مناظره راه فرار جویند جوابی نمی توانند داد چنانچه
بر متصفح هفوات فاضل جالسی در حسام مخفی نیست **تنبیه** اکنون فقیر خاکسار بجناب مولف عالی
مقدار بعد از ارخای عنان میگویم که خدام حضرت وی چند از اوراق که بجواب الصاح نگاشته اند و بجهت ضیق
عطن از تتمیم آن دست برداشته تاسیا بالاسلاف چنین افاده میفرمایند که در کتب احادیث امامیه از
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باسانید صحیحه مفید اذعان منقول است که دوازده صحیفه برای هر یکی از ائمه اثنا عشر
جدا جدا نازل از جناب کبریا مانند قرآن بر رسول است صلی الله علیه وسلم و هر واحد بحسب احکام مندرجه صحیفه
مخصوصه خودش در عهد امامت عمل مینماید و بعضی را تقیه و بعضی را ترک آن موافق آن صحف واجب
می آید انتهی قدر الضرورة بلفظه پس معلوم شد که ائمه هدی بامتثال احکام همان صحف مطهره که هر یکی
ازان برای هر فردی ازین کرام برره مانند قرآن مبین بر جناب سید المرسلین از آسمان فرود آمد و اوامر
متناقضه و نواهی متخالفه دران مندمج بود مامور بوده اند و باتباع احکام قرآن شریف و احادیث منیف
غرضی متعلق نبود و هر کس که بحار الانوار فاضل مجلسی و مانند آن را از کتب معتمده حضرات امامیه بچشم حقیقت بین
دیده باشد بعلم و یقین میداند که درباره امام باقر و صادق علیهما السلام امر باظهار راه حق شرف نفاذ
یافته چنانچه الفاظیکه در خاتم خامس برای جناب امام باقر مزین و مسجل بود دلالت بران دارد و هی
هٰذِهٖ حَدِّثِ النَّاسَ وَافْتِهِمْ وَانْشُرْ عُلُوْمَ اَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدِّقْ آبَاءَكَ الصّٰلِحِيْنَ وَلَا
تَخَافَنَّ اَحَدًا اِلَّا اللّٰهَ فَاِنَّهٗ لَا سَبِيْلَ لِاَحَدٍ عَلَيْكَ اما خاتم سادس که بنام امام صادق علیه السلام

زیب تمام و نقش ختام پذیرفته پس ترتیب الفاظش اینست حدّث الناس وافقهم ولا تخافن
احداً الا الله وانشر علوم اهل بیتک وصدّق آبائک الصالحین فانک فی حرز وامان
انتهی ازین عبارت صاف پیدا و هویداست که حضرت مالک الملک این هر دو امام را از تقیه باز داشته نظر رحمت خود
را حفظ و حمایت شان از شر کفار و منافقین هم در وقت خلافت بنی امیه هم اوان حکومت عباسیه برگماشته
معهذا بعضی علما بدین علم و دانش تحریر آن ستم بر جان کاغذ و قلم نموده اند که فتاوای جعفریه نسبت بفتاوای ائمه
هدی را به محمول بر تقیه است اهل برآمد و شاید که شعر ملا محمد شعر جعفری باش گر خدا خواهی ورنه
هر طرق گمراهی با ضمیمه توجیهات در خصوص نسبت تشیع بجناب امام صادق و ائمه دیگر بگوش ما نخورده
و از عجایبات امور و غرایب دهور اینست که بعضی از شارحین بر الفاظ بعضی از روایات این حدیث است که
در کتاب حجت از کافی در باب جاحدست و آن مرویست آن اینست که انت فی حرز وامان جمله حالیه واقع
شده فلا یدل علی المقصود زیرا که هنوز این عزیزان بر این امر است نقلش از کتب معتبره شیعه کردم مگر
این احتمال ایجاد نمی توانند شد اطلاعی نداشته اند از آنچه قدر ار هم ندانسته که الحدیث یفسر بعضه بعضاً کما قال
المؤلف مرا و آنچه در کافی در باب ... روایت معاذ بن کثیر در حق حضرت امام باقر مرویست قل الحق فی الامن
والخوف ولا تخش الا الله نص قطعی در مدعا است و قاطع این احتمال بیجا علاوه بر اعتقاد این مردم لازم
می آید که دیگر ائمه رجال من علم طریق تقیه می سپرند و یا و ابا به خلق خدا را از راه می بردند چنانچه از حاشیه
مجتهد کربلائی که قبل ازین عبارات صدر اشاره بدان رفته می توان فهمید فقد ضلوا ضلالاً مبیناً وق
عذاباً مهینا چون بنص این حدیث ثبوت رسید که این هر دو امام باظهار حق مامور بودند اکنون بر عیان انصاف
اولی مخفی بر خود گوارا کرده تعود معاندان بلاحظه فرمایند که احادیث این بزرگان را بر تقیه و خوف حمل کردن و
ایشان را از مداحان خلفای جور و مراییان دین فروش خیال نمودن چنانچه از تهذیب و استبصار امام
اعظم طوسی ... می گردد چه سهر داشته باشد کاش بمقتضای عقل و اندیشه فقط احادیث این بزرگان
در حضرت شهید کربلا مصداق قاتل شمر او بود و دست یزید درد والله که بنا می

لا الی است سبیل در اصول عقاید یقینیه و تخمین در مسایل فرعیه نصب العین میشناسند و هرگز بتاویل
وتسویل و ظن سازی کار و تازی متوجه نمیشوند هرگاه عمل بر خلاف احادیث صحیحه ائمه عمل کردن عین اعتراف
عمل بر خلاف حکم الهی است لا محالة السبب مخالفت ائمه طاهرین علی الاطلاق خصوصا امامیه در اظهار
الحق اعمال خود را باطل خواهند دانست و فعالیت در تناقضین اگر کلام حضرت الائمه را اجمال مجمل حمل فرمایند
بنام خدا اینک گوییدان در کتاب مختصر که استبصار نام دارد تتبع باید کرد که ملاحظه کرده شود از جمله
احادیث مامورین باظهار حق حدیثی است عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسٰى عَنْ اَبِىْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِى الرَّجُلِ يَتَوَضَّأُ الْوُضُوْءَ كُلَّهُ اِلَّا رِجْلَيْهِ ثُمَّ يَخُوْضُ الْمَاءَ بِهِمَا خَوْضًا قَالَ اَجْزَأَهُ ذٰلِكَ
یعنی عمار مذکور از صادق علیه السلام سوال کرد که شخصی وضو کرده مگر هر دو پا را نشسته از خود آنکه
بس هر دو پا را در آب غوطه داد فرمود که کفایت میکند امام اعظم طوسی این روایت را بر تقیه حمل فرموده بر خلاف آن
حکم نموده **و از آنجمله** روایت ابو بصیر از امام علیه السلام است **قَالَ** اِنْ نَسِيْتَ فَغَسَلْتَ ذِرَاعَكَ
قَبْلَ وَجْهِكَ فَاَعِدْ غَسْلَ وَجْهِكَ ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَكَ بَعْدَ الْوَجْهِ فَاِنْ بَدَأْتَ بِذِرَاعِكَ
الْاَيْسَرِ فَاَعِدْ عَلَى الْاَيْمَنِ ثُمَّ اغْسِلِ الْيَسَارَ وَاِنْ نَسِيْتَ مَسْحَ رَاْسِكَ حَتّٰى تَغْسِلَ رِجْلَيْكَ
فَامْسَحْ رَاْسَكَ ثُمَّ اغْسِلْ رِجْلَيْكَ یعنی صادق علیه السلام با ابو بصیر فرمود که اگر در وضو بشستن
دستهای خود را اول بشویی بعد غسل وجه اعاده کن باز دستها را بشوی و اگر یسار را بر یمین مقدم کنی در آن
نیز حکم اعاده است و اگر غسل رجلین را بر مسح سر مقدم داری همین حکم در آن نیز جاری است امام اعظم امامیه
درین مقام طرفه سحر کاری بکار برده که دفترهای طویله به بیان آن بعجز و قصور گرایید چنانچه بر ناظرین تهذیب
الاحکام محتجب نمی ماند و بحمد الله که مرض امام اعظم را غیر از عذر تقیه چاره نمی توان کرد و العاقل یکفیه
الاشارة والغافل لا یجدیه الف العبارة **و از آنجمله** روایت سماعة بن مهران عَنْ اَبِىْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اَيْضًا قَالَ اِذَا تَوَضَّأْتَ فَامْسَحْ قَدَمَيْكَ ظَاهِرَهُمَا وَبَاطِنَهُمَا ثُمَّ قَالَ هٰكَذَا فَوَضَعَ
يَدَهُ عَلَى الْكَعْبِ وَضَرَبَ الْاُخْرٰى عَلٰى بَاطِنِ قَدَمِهِ ثُمَّ مَسَحَهَا اِلَى الْاَصَابِعِ یعنی امام صادق

سماعة بن مهران امر نمود که در وضو ظاهر و باطن هر دو پا را مسح کن چنانچه من میکنم و امام اعظم درین مقام هر دو دست
بدامن تقیه میزند و بنیاد انصاف را می کند و مصیبت اینست که گاه حال مامورین باظهار حق چنین باشد که در تضلیل و
گمراه کردن شیعه اثنا عشریه هیچ دقیقه نامرعی نگذارند و ظهر شریعت را ببطن جا بدل سازند و ارشاد نمایند که در
گروه شیعه اختلاف ما انداخته ایم و اینهم ازین بزرگان بجا و خویش مروی باشد که هرکرا عقل خبط شود و تفصیل این اجمال
مفصل است کما سیجیء تفصیله انشاء الله تعالی ازین حال مامورین بخلاف نفس الامر بزعم حضرات شیعه قیاس
نماید که چه خواهد بود **و از انجمله** روایت حسین بن عبد الله است قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یمسح راسه من خلفه و علیه عمامة باصبعه ایجزیه ذلک فقال نعم
یعنی حسین بن عبد الله پرسید که اگر بر سر متوضی عمامه باشد و او بیک انگشت خود مسح سر از جانب قفا نماید
او را چه حکم است صادق علیه السلام فرمود که در جواز وضو نقصانی نیست و ریخته شد تاویل امام اعظم انکه محمل
کلام ایشان است که دست خود را از قفا زیر عمامه برده و انجا بر مقدم راس مسح نماید چنانچه مذهب امامیه است و غالبا این تاویل
را خود از افادات شیخ جاهل است که از وی پرسیدند که معنی تو کجاست بحرکت عنف دست خود را از پشت برکرده اند
بر معنی بنهاد و گفت که اینست تاویل و دیگر همان تقیه است که این کردها و غبار کذب و افترا انگیخته اوست و از انجمله
حدیث حسن بن ابی ساره است قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان اصاب ثوبی شیء من
الخمر اصلی فیه قبل ان اغسله قال لا باس ان الثوب لا یسکر و قال الشیخ بعد نقل هذه
الاخبار یحملها علی ضرب من التقیة لانها موافقة لمذاهب کثیر من العامة یعنی حسن
بن ابی ساره پرسید که اگر جامه من بخمر آلوده شود بی شست و شو نماز دران بگذارم فرمود هیچ اندیشه نیست
زیرا که پارچه از اثر خمر مست نمی شود عجب تر آنکه شیخ المشایخ طائفه که ویرا الصدوق بلقب ساخته اند در فقیه
و دیگر کتب معتمده فتوی بمضمون داده که نماز در جامه خمر آلوده درست است و احادیث این مامورین باظهار حق را
که در باب نجاست خمر وارد یافته بود تاویل نموده [illegible] تقیه حمل نموده [illegible]
[illegible] اهل سنت [illegible]

اتفاقاً فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی هؤلاء الکبار انهم فی کل واد یهیمون وفی کل
تیه یتیهون وکل ذلک نشأ من مخالفتهم لسبیل الحاذقین وترکهم متابعة الثقلین

کاش حضرت شیعین این تهمتها را بر رواة منسوب کردند و دامن پاک آن طیبین و طاهرین را از لوث این افترات
مبرا و منزه میداشتند حیف که برین هم قناعت نفرمودند چنانچه بر متصفح شروح کلینی و دیگر کتب معتمده دین
و مذهب ایشان مثل علل الشرایع مخفی نیست قیامت اینست که جمهور متاخرین برین قدر هم درباره تقیه قانع
نمی شوند بلکه امام اعظم خود را در باب حمل احادیث بر تقیه با اینهمه فراخ حوصلگی از مقصرین میشمارند چنانچه در فوائد
امین استرابادی مضبوط و مرقوم است این چند حدیث که در باب طهارت بخاطر داشتم و در همین مقام ثبت
نمودم نسبت باحادیث امام صادق ع که امام اعظم طوسی و مقلدین او بر تقیه و افترا و تاویلات لاطائله حمل نموده اند
بی شائبه مبالغه قطره از دریا و ذره از صحرائی ناپیدا کنار است بجهت خوف اطالت بر همین قدر اکتفا رفت
تا اولیای فاضل ممدوح بدعوی اجمال و اهمال در کلام بنده نپردازند و بعیب مذکور معیوب نسازند لیکن احقر البریه را
یارای آن نیست که در اجمال عبارات آن مرجع اثنا عشریه گفتگو کنم و حرفی در باب قصور و عجز ملازمان زادالله
بر دعوی مخالفت حنفیه با کتاب صحیح بخاری رح زنم مگر رعایة للادب زبانی صاحب صوارم که بالا زمان نیز او را مقتدای
طائفه خویش میدانند سطری چند در مذمت اجمال العظیم لوی رجال الفضل سکیم بگوش حق نیوش مسموع شود میفرماید که یکی از
واقع و بایگان قلیل البضاعت در علم و کمال اینست که در کتب چنانچه چون بر سر تحریر کلام خصم می آید کلام مجمل
و اطراف و جوانب آنرا مهمل ساخته در معرض توضیح و تبیین می آرند تا باین خیانت و اهمال باشد که مجال نقص بمقال
ارباب کمال نیابد و خود را در حساب تعداد مردان این میدان آرند و در مواضع دیگر هم بمجال تحسین و تغلیط افاده
نموده چنانچه بر متتبع مخفی نیست و ایضاً بسیاری از علمای کرام و فضلای اعلام امامیه مثل فاضل محتاط آقا
احمد اردبیلی مجاور مرقد شریف مرتضوی که هرگز بر رسایل و استفتاهای مرحوم فتوی نمی نوشت تا آنکه از
ضریح مقدس علی کرم الله وجهه جواب شنیده و العهدة علی مولف منهج الرشاد لاهل التقلید والاجتهاد در تفسیر
آیات الاحکام و فاضل جالسی شارح صوارم و غیر او در جز آن تصریح کرده اند و از اکابر خود نقل نموده اند که در احادیث

پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه سائر انبیا و مرسلین تقیه را نجاشی ست و اللفظ لاردبیلی حیث
قال فی تفسیر الآیة الکریمة وإما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم
الظالمین قال فی ن قال الجبائی وفی هذه الآیة دلالة علی بطلان قول الامامیة فی جواز التقیة
علی الانبیاء والائمة وان النسیان لا یجوز علی الانبیاء وانت تعلم انه لا یدل علی عدم جواز
التقیة علی الانبیاء فانها مطلقة یجوز تقییدها بعدم الخوف والضرر وعدم المفسدة
مع انهم لا یجوزون التقیة علی الانبیاء ثم نقل من هذا الکتاب بعد عدة سطور
ان الامامیة انما یجوزون التقیة علی الامام بلفظه و این عدم جواز تقیه برای جناب
سید المرسلین در کتب دیگر از اسفار معتمده بدلائل و براهین مزعومه خود ثابت کرده اند و بر متتبع خبیر مخفی نیست
که تاویل و تسویل تقیه بیان عام ست که از جاری آن در احادیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام با این همه
آنحضرت را که نسبتی بهم در رفع نموده اند [illegible] که حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب [illegible] بار می بیند در مناقب
شیخین که ابوبکر صدیق در رقت قلب مانند ابراهیم خلیل ست و عمر فاروق در شدت مانند نوح کما صحح
انشاء الله تعالی آخر بمقتضای مثل مشهور کند کار آن خیالی [illegible] بهزار جد و جهد [illegible] می ازند
و نیز حدیث آنجناب را که ابوبکر بمنزله گوش من ست و عمر بمنزله چشم من و عثمان بجای دل من ست که راوی آن حضرت
سلطان کربلا ست و شیخ ابن بابویه قمی که بتصحیح برادر بزرگ مخاطب در جواب الفیاح فرد کامل الامامیه علی
الاطلاق ست در کتاب عیون اخبار الرضا که باظهار مجلسی در بحار الانوار در شهرت و اعتبار کم از قرینه
[illegible] تصنیف و تالیف او نیست آنکه بتقیه می برد از و ضعیف و محمول بر تقیه را اظهار می
سازد و الابنیه و بیان [illegible] می دانند بتاویلات بعیده و کلمات رکیکه شان که [illegible] تقیه
[illegible] از رکیک [illegible] مساعی [illegible] هرگز منفعل نشده خنجر ظلم بگلوی انصاف [illegible] و این بهتر از هم
[illegible] این بزرگان [illegible] آنکه اکثر انبیا و مرسلین تقیه و کذب را شعار خود می ساختند بقول [illegible]
[illegible] از کار علمای شیعه [illegible] در تصحیح الانوار که را [illegible] اقامت شعائر

دینی می بود و چسان اصول و فروع شریعت غرا مصداق اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ می نمود
سیما جناب سید النبیین صلعم که مبعوث باسود و احمر و تمامی جن و بشر بود چه اذیتها که از دست کفره فجره کشیده
و چه اتعاب و آلام که از دست آنها نه چشیده بالخصوص وقت ظهور سطوت اسلام و نکبت کفار لیام که اقاصی و ادانی
قریش حلقه اطاعت و فرمان برداری در گوش و غاشیه امتثال و جان نثاری بر دوش انداختند و حضرت
حق تبارک و تعالی فرمود که يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا و بحیثیت خویش در باره ادای شکر این نعمت عظمی
امر نمود که فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا و این عار تحمل ریحان رسول الثقلین اعنی امام
حسین حمل حدیث مدح شیخین و ذی النورین را حامل و روایت کردنش این قصه را گواه عادل و همچنین احادیث دیگر
که دفاتر طوال گنجایش آن ندارد و نزد هیچکس از عقلای جهان بنابر تقیه و افترا محمول نمیتواند شد بدین
انصاف و مزید ولای اہل بیت بر اصل الاصول خویش بتکلف و از انکار تصنع بیشمار می برند و حقیقه پرده ناموس
عمائد و اکابر خود نزد اولی البصائر و الابصار می درند و از اینجا بدلیل قاطع روشن شد که آنچه حضرت
مؤلف در حاشیه منهیه عوض ندامت و انفعال در ازدستی و کوته اندیشی بنماید و از فارسی بعربی
انتقال نموده می فرماید لا يخفى على أحد أنه لا يتيسر للأشاعرة وأحزابهم إيراد المعارضة
بالمثل على الإمامية لأن اختلاف الأحاديث المروية من طرق الإمامية للتقية و
لا سبيل لهم إليها انتهى بلفظه یعنی اہل سنت مجال آن ندارند که بالزام شیعه روایات ائمه در مناظره آرند
زیرا که این احادیث که مخالف شیعه و موافق سنیان اصول امر و نهی است علتش خوف و تقیه است و اہل سنت
را این حیله میسر نیست هرگز اثری از مطابقت نفس الامر ندارد چه بر اقاصی و ادانی جمعا و فرادا ملمعان ظهور داد
که اکابر علمای امامیه غلط گفتم بلکه شیخین و امامین این بزرگان در بسیاری از مقامات از عمل بر احادیث معتمده صحیحه
که بلاریب و شک محمول بر اظهار امر حق بود دست بردار شده اند و مصداق فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ
گردیده اگر اہل حق آن احادیث را که در دفاتر معتبرات ایشان موجود است در مقام معارضه
بالمثل وارد کنند فضای تأویل و تسویل با وجود وسعتش چه قدر تنگ و بی راهی نماید عند العقلا روشن

صد گونه عار و ننگ خواهد بود چه جای آنکه احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اصول و فروع اهل
حق را موسس و موکد و بنیاد اهل خلاف را مخرب اند هم سرست موجود باشد وما ذکرته وان کان قطرة من
امواج البحار و ورقة من اوراق الاشجار هدایة للمتقین الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم وانهم الیه راجعون علاوه سلمنا که نزد ارباب سنت و جماعت حمل احادیث نبوی بر تقیه
چنانچه مقتضای دلائل عقلیه و نقلیه است و قد عرفت لموجه مجملا استنکاف و نکوه لیکن را احتمال النسخ
وما یماثله برای دفع اختلاف احادیث مصطفوی و تحصیل توفیق بر روی ایشان مسلوک و مفتوح حتی که روایت ائمه سر
افحا اهل حق درین باب منصوص نیست اگر شکی و ریبی داری به بحار مجلسی رجوع کن در حدیثی طویل که از کلینی روایت
علی عن ابیه عن ابی نجران عن ابن حمید عن ابن حازم مروی است خواهی یافت که او بجناب امام
صادق علیه السلام عرض کرده اخبرنی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صدقوا
علی محمد ام کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل
کان یاتی علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فیسأله عن المسألة فیجیبه فیها
بالجواب ثم یجیبه بعد ذلک بما ینسخ ذلک الجواب فنسخت الاحادیث بعضها
بعضا الی غیر ذلک من الروایات یعنی ابن حازم میگوید که از امام صادق ع پرسیدم از اصحاب پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم که افترا بر جناب سید انبیا نموده اند یا راه صدق رفته اند امام فرمود هرگز افترا نکردند بلکه براستی
متصف بوده اند گفتم پس وجه اختلاف ایشان چیست امام جواب داد که شخصی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
می آمد و حکمی میپرسید و جوابی می شنید بار دیگر آن حکم منسوخ می شد پس اختلاف پدید آمد **خدشه سوم**
آنکه از روایت صدیق ایانی مخاطب علامه دانی که صاحب بستان المحدثین موطا را اصح الکتب میداند بحدیکه اگر
کسی حلف بر صحت جمیعش کند حانث نمی گردد حضرت مؤلف در ورطه وهم افتاده که این مرتبه را صحیح
بخاری حاصل نیست و اینهم مثل دیگر اوهام است که ذکرش عنقریب خواهد آمد زیرا که صحت این مسئله
بعینها در کلام بسیاری از محدثین برای صحیح بخاری نیز ثابت است بلکه در باب موطا انچه در بستان

المحدثین از حافظ ابوزرعه منقول است مقارن دعوی اجماع نیست بخلاف آنکه در حق صحیح بخاری روایت
کرده اند و فرق دیگر بنا بر مذهب اکثری از محققین چنانچه امام نووی در شرح مسلم تصریح نموده آنکه حکم این
قسم از غیر صحیحین احتیاطاً استحباب رجعت است و درباره صحیحین رجعت مستحب نیست زیرا که احتمال حنث
در نهایت ضعف است خوفاً عن الاطناب و حذراً عن الاسهاب بعبارت بعضی از اکابر اکتفا میکنم قال
بعض الحفاظ اجمع اهل العلم من الفقهاء وغیرهم ان رجلاً لو حلف بالطلاق ان جمیع
ما فی کتاب البخاری مما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قد صح عنه ورسول
الله صلی الله علیه واله وسلم قاله لا شک فیه انه لا یحنث والمرأة بحالها فی
حبالته واگر علامه دهلوی السدم قدمه این مسئله را درباب صحیح بخاری نقل نفرموده نفی این مرتبه از صحیح بخاری
لازم نمی آید فانه ثبت فی محله ان عدم الذکر لیس دلیل العدم **خدشه چهارم** آنکه چون روایت
حافظ از مولف رساله را سند مسلوب است و با اینهمه طریق الزام علمای اعلام نزد او مسلوک غلبه
وهم و استیلای اشتباه راه او زده یا این مغلطه از ابن حاجب زبان ساکن قصبه مهان مصداق
وعید قرآنی ویخلد فیه مهانا کما ستعرفه ان شاء الله تعالی سرزده بیانش آنکه عدم حنث بر قسم صحت
مجموع کتاب موطا در بستان المحدثین از حافظ ابوزرعه رازی منقول است حیث قال ابوزرعه رازی که رئیس محدثین
است گفته است که اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در موطا است بلا شبهه و شک صحیح است حانث
نشود و این وثوق و اعتماد بر کتابی دیگر نیست انتهی بلفظه و در کلام حافظ مذکور چون کتاب موطا بنسخه یحیای
مصمودی مقید نیست پس قول حافظ صحت مجموع کتاب موطا را نافی ورنه وهم و اشتباه مصمودی با صحت اصل
کتاب منافی غایت ما فی الباب آنکه نسخه یحیای مصمودی مشتمل بر چند از اوهام است این امر آخر است صحت کتاب
موطا را قادح نمی تواند شد و از اینجا کالقمر لیلة البدر والصبح اذا اسفر هویدا گشت که علامه دهلوی محض ناقل
این قول است اعتقاد او از این عبارت با صحت موطا بعنوانیکه اصح بودن صحیح بخاری معارض شود
چنانچه از الفاظ مولف واضح است لازم نمی آید بلی شهرت نسخه یحیای مصمودی متبادر بودنش

عند اطلاق الموطا در ضمن بعضی از قیود کما لا یخفی علی من طالع بستان المحدثین از کلام علامه بدرجه ثبوت
میرسد و اشهر بودن کتاب چیزی دیگر است و اصح بودنش چیزی دیگر مع ذلک اعتقاد علامه با صحیت
موطا مانند اعتقاد حافظ ابوزرعه متفرع بر آنست که او بمطالعه صحیح بخاری مشرف شده باشد و این هر دو چیز
منع است و لیکن غایة الامر از جانب مولف اگرچه بنظر بکتب رجال مستغرب است آنکه حافظ مسطور بقول بعضی از اکابر
بخدمت امام ضاد در نیشاپور مشرف شده و از افادات آنجناب مانند دیگر محدثین و مشایخ مستفید گشته و
بتصریح صاحب تذکرة الائمه بخاری هم معاصر آن امام بود و در آوان امامتش احادیث کتاب صحیح خود را
جمع میکرد پس اگرچه فیما بین ایشان کما ینبغی بعد المشرقین بوده باشد و لیکن این هر دو بزرگ معاصر یکدیگر
بوده اند بلکه از خرمن واحد خوشه ها برداشته و بعد تسلیم این امور هم نقد مدعا بدست مولف نمی آید زیرا که
بخاری در مدت شانزده سال از جمع و تلفیق صحیح خویش فارغ گشته کما ستعرفه ان شاء الله تعالی از کجا که حافظ
ابوزرعه تا اینمدت دراز از گزند موت محفوظ باشد و لو سلمنا فلا نسلم که صحیح مزبور بمطالعه او در آمده باشد
چه آخر برای شهرت و تداول کتاب هم امتداد زمانه در کار است و نفس معاصرت کی مستلزم مطلوب است و بعد
تنزل و تسلیم جمیع این مقدمات محتمل است که مراد حافظ ابوزرعه رازی ترجیح کتاب موطا بر کتب فقه باشد و قرینه بر
اصابت این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک را اولی و اقوی و بی نظیر دانسته اند از
جمله علمای محققین و متبحرین والد علامه دهلوی ح شارح موطا است که در مصفا صراحة فرموده که یقین معلوم
شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست بالجمله کلام علامه دهلوی هم در بستان و هم در دیگر
تصانیف او دلیل صریح بر آنست که قول جمهور محدثین در باب صحیحین ترجیح دارد یعنی اصح الکتب بعد کتاب الباری
مسلم و بخاری است و لیکن در نفس صحیت و انتخاب و اختیار احادیثیکه باعلای درجه صحت رسیده بخاری بر مسلم فوقیت
هست چنانچه الفاظ او در کتاب بستان بترجمه ابو عبد الله بخاری تاسیا للمحدثین کما لیظهر من شرح الکرمانی
اشعار بران دارد و آن اینست که از جمله شش لک حدیث که نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد و انچه بسیار
صحیح بود بر همان اکتفا نمود و بعضی از احادیث صحیحه که هم باین درجه رسیده اند ترک هم کرده بجهت تطویل یا

بوهی

برخی دیگر برای نوشتن هر حدیث غسل بجا می آورد و دو رکعت نماز ادا کرد و در عرصه شانزده سال از
این احادیث فارغ گردید و چون خواست که این احادیث را بر مضامین آن تطبیق دهد تراجم ابواب آن را در عرف محدثین
ترجمه گویند در مدینه منوره فیما بین قبر مبارک و منبر اطهر آن سرور علیه صلوات الله العلی الاکبر این مهم سرانجام
داد و وقت نوشتن هر ترجمه شفعی ادا می نمود بالجمله بحسن نیت او این جامع بآن حد مقبول افتاد که در حیات
او این کتاب را بلا واسطه از وی نود هزار کس شنیدند که آخر همه فربری است بالفعل بجهت علو اسناد روایة
ایشان ایک گشته انتهی و در بعضی از رسائل صغیره با وصف ضیق عبارت نیز اشعار بترجیح صحیحین بر جان
بخاری بر مسلم نموده چنانچه بر متبصرین پوشیده نیست کما لا یخفی و در تحفه اثنا عشریه گفته که نزد اهل
سنت صحیح مسلم اصح الکتب است و بروایت سلمة بن الاکوع وغیره در آن مرویست که خود پیغمبر صلی الله علیه
و سلم بعد از رخصت سه روز متعه را حرام فرمود انتهی محصول دلیل آنست که چنانکه جمهور اهل سنت
رفته و مذهب بعضی از مغاربه علی الظاهر اختیار کرده زیرا که در کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون
امام نووی و در جواهر الاصول تصریح بلکه نص صریح واقع است که محدثین رباب دو کتاب بسیط
هما اصح الکتب پس گاه هر دو اصح باشند پس قول صاحب تحفه که مذکور شد دلیل آنکه متواند بود
صحیح بخاری صحیح نیست چنانچه اهل جائس و نصیر آباد بآن آویخته اند تا آنکه محدثین اسم چهار
کتاب را اصح الکتب گفته اند مع هذا میگویند که کافی کلینی صحیح ترین کتب است چنانچه در فصل
منطبعه ایمعنی در آئینه حق نما دیده باشی فالجواب عن جانبهم جوابنا بالطریق الاولی و قول بعضی از مغاربه
بستان المحدثین هم آورده و داد تطبیق داده چنانچه معمول محدثین است و عرفه الشاه الله تعالی عجب است
که حضرت مؤلف عبارت صاحب تحفه را که بزعم مجتهدین اهل بمقصود بود مرقوم نساز دو با برادر مضمون بستان
المحدثین بواسطه روایت غیر موثوقین چنانچه اشارتی بدان رفته دست انداز ولا ینبئک مثل خبیر
الا ان یعتذر بو انفلة تبحره وقصور باعه فی فن الکلام والحدیث الکون حال اعتقاد جمهور محدثین در
باب صحیح بخاری از ترجمه ملا نور الحق که برین کتاب نوشته باید شنید که مذهب جمهور محدثین تقدیم صحیح بخاری است

بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله البخاری و بعضی از مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را
بر صحیح بخاری جمهور میگویند این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب و تهذیب است
و مانند آن و هیچ کتابی چون صحیح مسلم درین وصف نیست و این خارج از مبحث است سخن در صحت و قوت
و آنچه بدان متعلق است میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی این صحیح نیست بدلیل وجود کمال صفات
که در صحت معتبر است در اسناد وی چنانچه از بیان شروط معلوم شود الی ان قال و نسائی صاحب صحیح که از
قدمای ائمه حدیث و نقد رجال است تا آنکه مقدم کرده اند آن را قومی از حذاق در معرفت آن بر مسلم بن حجاج
گفته نیست درین کتب همه جیدتر از کتاب محمد بن اسمعیل و دارقطنی که میگویند بعد از وی مثل وی درین باب نیامده
هرگاه مذکور شدی نزد وی هر دو صحیح گفتی اگر نمی بود بخاری نمی رفت مسلم و نمی آمد یعنی بهمه سعی در تصحیح حدیث
و ضبط طرق و اختلاف رکتاب خود از بخاری آموخته چنانچه دارقطنی بار دیگر گفت و چه کار کرده است مسلم
نگرفته است کتاب بخاری را عمل کرد بر وی باستخراج و زیادت کرد بران زیادات و نحو آن حاکم ابو احمد
نیشاپوری نیز گفته و ابو مسلم که شهادت میداد بخاری را بتقدم درین فن و امامت دران و تفرد
بمعرفت آن انتهی خلاصه تحقیق مسلم آنکه گفتگو درین است که موطای امام مالک رح در کتب سته محسوب است
یا سنن ابن ماجه صاحب جامع الاصول قول اول را اختیار کرده و همچنین بعضی دیگر از اکابر و جمعی قول ثانی
را برگزیده اند چنانچه از شروح مشکوة شریف هویدا میگردد و صاحب تحفة الاشراف جامع صحاح و سنن از
جمله ایشان است من بعد اختلاف است که صحت موطا اجماعی است یا اختلافی حافظ متبحر شهاب الدین
عسقلانی بصحت جمیع ما فی الموطا قائل نیست و قس علی هذا البعض دیگر از اساطین مذهب شافعیه کو علما در نزد
ایشان بعضی از وجوه بحث کرده باشند بخلاف صحیحین که صحت آن اتفاقی است پس معلوم شد که قول طالب
یعنی صحت مطلقه آن هر دو کتاب مستطاب و اصحیت احد منهما علی سبیل مانعة الخلو اجماعی اهل سنت است نیز بر جای
خود درست نیست همچنین حکم بتقدیم موطا و تلو بخاری یا عکس آن بعضی از حضرت امام شافعی رحمة الله علیه
بعبارات متنوعه و طرق مختلفه این مضمون را نقل کرده اند که بر روی زمین کتابی از کتاب موطای امام

مالک

مالک اصح نیست چنانچه در مقدمه ابن همام علیه الرحمه مذکور است لکن برای مخاطب اصلا فایده نمی‌بخشد
زیرا که این کلام قطعا و یقینا قبل از تالیف صحیح بخاری است بمدتهای دراز بالجمله حضرت مولف عبث پا
وا زده یا و اینقدر مات دائره بحث را وسیع و شیخ بیضر را بمدعی تناقض و تهافت در کلام محققین اهل حق
می‌نماید و هنوز او را مطالعه بستان المحدثین با عتراض هم بلیه مزید داده مگر لوجه الله العفو از احتمال یاد فی اعنی
شیخ علی المتقی مقتول سمی کما اخبرنی بعض الثقات من خلانی شنیده از مطالب این دانسته باکانه و حال آنکه از
تورع او که درین نزدیکی قالب عنصری را تهی کرده زبان زنان او بجاه و سلطنت لکن بوستان حضرت مولف
روایت ایشان بش اعتماد ورزیده و مرویات این بزرگان بگوش صفا قبول کند بعید از وحدت ملت مؤلف
بود خدشه ششم آنکه روایت سعدی تیا یافی را که علامه دهلوی رحمه الله علیه در کتاب بستان المحدثین نموده
که نسخ موطا باعتبار مولفین هجده میرسد جناب مخاطب بجهت حسن ظن بلا تامل و توقف تلقی بالقبول
نموده وندانسته که حضرت استاد البریه صاحب تحفه اثنا عشریه شانزده نسخه را از کتاب مذکور که در زبان
آخر بدیار عرب یافته می‌شوند روایت یحیی بن یحیی مصمودی و ابو عبد الله بن وهب بن مسلم الفهری مصری
و عبد الله بن مسلمه القعنبی و عبد الرحمن بن القاسم بن خالد بن جناده العتقی و معن بن عیسی بن دینار المدنی
و عبد الله بن یوسف تنیسی و یحیی بن بکیر مصری و سعید بن کثیر بن عفیر بن مسلم الانصاری و ابو مصعب زهری
و مصعب بن عبد الله زبیری و محمد بن مبارک صوری و سلیمان بن برد و یحیی بن یحیی تمیمی و ابو حذافه سهمی و ابو
سوید بن سعید الهروی و امام محمد بن حسن شیبانی بهمین ترتیب در کتاب بستان بیان فرموده و قبل از شروع در تعداد
نسخ این عبارت افاده نموده باید دانست که موطا را از حضرت امام در زمان ایشان قریب هزار کس شنیده
و فراگرفته بودند و نسخ آن بسیار است و ازین الهام که شیخ مقتول مهمان از کتاب بستان در قلب مؤلف
ریخته عینی و اثری در کلامش پدید نیست و حیرانم که هرگاه نسخ موطا زیاده بر سی نسخه باشد چنانچه از کلام والد
آنجناب انار الله برهانه در مصفا معلوم می‌شود و در دیار عرب بزبان متاخرهان شانزده نسخه متداول بود
تخصیص بهجده نسخه کجا گنجایش باید شاید آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا

تبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین که در اصول فقه علمای فریقین
در باره اشتراط عدالت راوی و محل احتجاج بآن می‌نمایند بنظر سامعه مؤلف عبور نکرده والا روایت مقتول مهانی کسیر
باشند همه برترش بود چگونه قبول میسر بود با آنکه بعضی از آیات قرآنی کما سیجی انشاء الله تعالی بجای صیغه امر
در خیال مؤلف صیغه نهی بود و بخصوص مقال آنکه در دعوی صحت ما فی الموطا و صدور اشتباهات از یحیی بن یحیی فراوان
حضرت حضرت مؤلف رئیس اهل حیرت را عارض می‌شود و لیکن هرگاه در مسلک آتی از اکابر علمای امامیه نقل
خواهم کرد که فلان کتاب در مذهب ایشان با وصف شمولش بر کذب با قرار در کتب صحیحه معدود و بلکه افضل الکتب
گفته می‌شود غلط گفتم بهتر از قرآن است یعنی بهتر از کلینی نزد شیعیان معلوم نیست که مرض حیرت
از کجا بکجا خواهد رسید و کدام مرض صعب الاندمال خواهد گزید چون تفصیل حال کتابیکه مشتمل بر کذبات عظیم و
افترا های شنیعه باشد و اصل الاصول امامیه اظهار آن بر بود در مسلک ثانی موکول موعود است درین مقام برای
تنبیه سامعین نظار و تصحیح اولی الابصار حال انجیل اهل بیت برادر سر و می‌شوند پس بدانکه هرگاه شیعه
اعتقاد دارند بنقصان و تبدیل قرآن مجید بالفاظیکه معاذ الله خلفا و اعوان و انصار شان جهت عداوت و
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه دشمنی اسلام از طرف خود تراشیده باشند چنانچه از تفسیر اهل‌بیت و صوارم
ذو الفقار و تفسیر منهج الصادقین و امثال آن از کتب قدما و متاخرین هویدا می‌شود و صحیفه سجادیه را علی بن نسبت الیه
الآف السلام و التحیة گاهی بانجیل و زمانی بزبور تعبیر نموده اند چه اگر مصحف اهل بیت گفته شود نقصان مرتبه
صحیفه لازم می‌آید بخلاف آنکه تشبیه مذکوره که هرچند در انجیل و زبور هم از قبیل نصاری و یهود تحریف و تبدیل
واقع شده لیکن باشند بایسنغ ثانی او مصحف امامیه بعد از اسقاط دو ثلث تخمینا کما فی الکلینی بر بحال خود
باقی نمانده بلکه بعضی الفاظ از آنهم باشند مثلها در خاتمه آیه کریمه ما ننسخ من آیة او ننسها نات
بخیر منها او مثلها اندراج یافته و بسیار از الفاظ واقعیه نفس الامریه بزعم اثنا عشریه مثل لفظ عمر بلفظ فلان
مبدل گشته الی غیر ذلک من الآیات التی ورد بعض اکابرهم فی کتاب المثالب و سیجیء شیوخهم
بالتمام و بقیتهم علی بن ابراهیم القمی فی تفسیره الذی سموه تفسیر اهل البیت فادعوا

ان

ازان که ماخوذ من المعصومین است کما لا یخفی علی من تتبع مصنفات محمد
امین مثل الفوائد المدنیه بالجمله پس اگر از لفظ مصحف دانند آن که بزعم امامیه از عثمانی مبین است
و فصاحت و بلاغتش هم بسبب تبدیل و تحریف حالش باقی نه تحاشی ضرور افتاده و لفظ انجیل و مثل آن که در بلاغت
باقصی الغایه رسیده کما یظهر من اثبات النحو مستعمل شده و ازینجا منکشف میشود که اگر در فهم معنی لفظ حسب صنا قرآن اعظم با نهم
ظلم و جهل در هر شیعه المتکلمین انا والله بریء الی یوم الدین بر قرار داده امامیه بجناب ذی النورین انتقال کنند بعید از
از دانش و مورد سرزنش نخواهد بود سیما که بنیاد مخاطبات همه گروه بسبب روی البیت همه گر افتاده لکن بر افادات
مجیبین ایضاح آخر اظهار مطاعن و ذکر مثالب خلفا رضی الله عنهم اجمعین در مناظره ناگزیر است فتدبر بالجمله شارحین
صحیفه دعوای اجماع بر صحت مجموع آن وا زنند بلکه صحت آنرا اگر اندک فکر کنی پایه قرآن مجید می پندارند لیکن گذارش
که چون صحت روایت باعتراف صاحب بحار هم بر تحقیق حال رواة موقوف است اذ بالمخبر یعرف شان الخبر
و بالوثوق علی الرواة یستدل علی علو الروایة و الاثر لهذا الحکم ضرورت بذکر حال بعضی از رواة
که صحیفه سجادیه تمام و کمال از انها مرویست می پردازم و طشتش را از بام بزیر می اندازم که باقرار صدر الدین
حسینی که از متاخرین شراح صحیفه است ریاض السالکین که بکمال شرح و بسط نوشته و بزعم خود دقت و متانت
بکار برده و در تاویلات کلام حضرت امام زین العابدین که بر طبق اعتقادات اهل حق بجناب ایزدی صدور یافته براه
تدقیق و تحقیق شتافته یکی از حاملین این ادعیه نامش به جمیع اسانید رواة در ذکر مقدم باشد حضرت سید
نجم الدین است که جمیع علمای رجال از تحقیق حال و مقال شان کار بی گذاشته اند و از عدالت و ثقت و بیان ظاهر
و باطنش خبری نداده لیکن نهایت السعی علمای امامیه و انتهای تاویلات ایشان آنکه چون نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد مشهور و مستفیض است اگر بعضی از رواة آن مجهول الحال باشند چه ضرر کیف صحت آن را
بسقم مبدل نمیگرداند و هیچ ضرری نمیرساند و این اول بسم الله صحیفه است که باعتراف امامیه گو بزبان بیارند
غلط افتاده زیرا که ضبط و اتقان راوی را بالاجماع شرط صحت روایت دانسته اند چنانچه بعد ازین خواهی دانست
ان شاء الله تعالی و این بالبداهت فرع معروف بودن است کیف که مجهول باشد و در صحت روایت

انصافی پدید نیاید و در ینجا قول بسلب اثبات از شی و حکم بنفی حقیقتش و نبال شیعه که قدیما و حدیثا درباره
رواة اهل سنت عناداً و عداوةً زبان درازی کرده اند سیما حضرت مولف که با اینهمه عیوب خانگی و خرمن اهل حق
را داده نمی گذارد و اکنون عبارت شرح مذکور ملاحظه رود که دلالت بر آنچه گفته شد دارد یا نه السید نجم الدین
بهاء الشرف لم یذکر له ذکر فی کتب الرجال ولما کانت نسبة الصحیفة الشریفة الی
صاحبها علیه السلام ثابتة بالاستفاضة التی کادت تبلغ حد التواتر لم یقدح
فی صحتها الجهل باحوال بعض رجال اسانیدها وذکرهم لهؤلاء المشایخ انما هو لاجل
التیمن باتصال الاسناد بالمعصوم علیه السلام انتهی بلفظه والعجب کل
العجب که ملازان مولف بمجرد وقوع اشتباهات از مثل صحیفه سجادیه که بالاجماع معروف الحال بوده در فن
حدیث باقصی الغایات شهرت رسیده دست طعن مطلقا دراز و ان حیرت بهم رسانده و همت خود را بر آفت حال
رواة انجیل و زبور اهل بیت که آناء اللیل و اطراف النهار میخوانند برگماشته اند ما شرطین نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد انا مستفیض و شهرت آن نسبت موطا بامام مالک قریب بآن که از محدثین آن را فرا گرفتند
در روایت نموده که ثانی بستان المحدثین وغیره من کتب هذا الفن مستفیض و مشهور هم نیست که در اول جهالت حال راو
قادح نباشد و در ثانی چند اشتباه مقصود چندان قدح کند که صحت هیچ نسخه باقی نماند قریب است که در پایه
عرش عظیم در جوش و صور اسرافیل در خروش آید و خیمه آسمان بر زمین افتد و ستون عرش و کرسی بجنبد انیست
مجملا حال حضرت مولانا نجم الدین بهاء الشرف المتوغل عند الامامیه اما راوی دیگر که عکبری است
ابن ترک ذکرش را و اینجا صدر الدین مذکور با وجود تبحرش در فن رجال مجهول بودنش نیز اقرار کرده و گفته
که هیچ ذکرش در کتب ندیدیم و آخر الامر رشده بکتاب ابن سمعانی که در انساب است التجا برده و بعد تصفح شدید
لفظ صدوق در حق پدرش و لفظ تشیع بانضمام صدوق در حق عمش آورده چنانچه از عبارتش واضح و لائح است
وهي هذه والعكبري المعدل المذكور لم اجد له ذكرا فيما وقفت عليه من كتب
الرجال لاصحابنا وذكره ابن السمعاني في كتاب الانساب فقال هو ابو منصور

محمد بن

محمد بن محمد بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العكبري كتب عن جماعة من المحدثين
بعكبرا وغيرها حدثنا عنه جماعة من الشيوخ ببغداد واصبهان مات سنة اثنتين
وسبعين واربع مائة وابوه ابو نصر محمد حدث عن احمد بن يوسف بن خلاد وابي علي
بن الصواف وابيه احمد بن الحسين العكبري عنه ابنه ابو منصور محمد وابو عبد الله محمد
بن علي بن محمد الصوري وابو طاهر عبد العزيز بن احمد الكتاني ومات بعكبرا في
شهر ربيع الاول سنة عشرين واربع مائة وكان صدوقا وعمه ابو الحسن عبد الواحد
بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العكبري المعدل روى عنه ابن اخيه ابو منصور
كان صدوقا متشيعا ومات في رجب سنة تسع عشرة واربع مائة بعكبرا انتهى
كلام السمعاني كو منصفي كه ديده حق بينش از كحل الجواهر عدل وانصاف مكحول وطبيعت سليمش بر صدق
وراستي مجبول باشد گويد كه اين همه كوه كندن كاهي بر آوردن است تحرير حالش از كتب اهل سنت انگاه نقل
صدوق بودن پدر وعمش بعد نص قوي بر تشيع كه علماي رجال شيعه از حال او خبري [illegible] اتمام
وجواب از ريسمان وباد بمشت پيمودن آهن سرد را بدست نرم نمودن است چه بسا باشد كه در حق پسر
انه عمل غير صالح صدور يابد وپدر بدرجه ولايت بلكه نبوت بلكه مرتبه اولو العزمي [illegible]
بودن پدر كي براي پسر كفايت تواند كرد فكيف از تشيع وصدق وراستي عم وثاقت شخص [illegible]
كه گفته اند شعر اما نبود وصف اضافي هنر ذات * اين قول من هست لعود ارباب هنر را [illegible]
از كجا ثابت شد كه تشيع عرفي مراد باشد چه اطلاق اين لفظ بر مذهب تفضيل حضرت امير بر جناب شيخين در كتب
فن بيش از بيش وقوع يافته وقرينه بر تشيع لفظ صدوق است چه اكابر علماي اهل سنت وجماعت تكفير
ومفسقين اهلبيت اخيار واصحاب كبار را صدوق نمي گويند بلكه راه تكفير وتفسيق شان مي پويند اگر باورت
نيايد بنقد رجال امام رجوع كن ودر باب كه اين مطالب در كتاب مذكور موجود است جاييكه بترجمه ابان بن
تغلب مشغول شده وملخص مقال وجواب سوال است تقرير سوال آنكه ابان بن تغلب شيعي بوده

پس تعدیل و توثیق او با وصف مبتدع بودنش چه معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه بدعت
صغری مانند تفضیل مرتضوی بر شیخین بی تنقیص و مذمت صدیق و فاروق در بسیاری از تابعین و تبع تابعین
با وصف ورع و راستی بوده اگر از روایت شان بالمره دست کشیده شود بسیاری از آثار نبویه صلی الله علیه و صحابه وسلم
تلف شوند لهذا در اخذ روایت از ینها صرفه نکرده اند و تشیع کار ابان بن تغلب تفضیل حضرت امیر
است دیگر هیچ بخلاف اهل بدعت کبری که نفاق و تقیه شعار و دثار ایشان است این قسم را اهل تنقید
توثیق نمی کنند و قابل احتجاج نمی پندارند بلکه ضال مضل و مفتری میدانند انتهی و اگر برفرض و تسلیم
احدی از اهل حق کسی را از پیش شیعه صدوق گفته غالبکه از عقیده اش بجهت نفاق و تقیه بخوبی خبر نداشته
و از ینجا تشنیع بعضی از امامیه حضرت مؤلف صراحة و اشارة در اوراق مرقوم الصدر وغیره که تعصب صاحب تحفه
باید دید که ابن شهر آشوب مازندرانی را مفتری کذاب میگوید و از کلام بزرگان خویش که او را صدوق گفته اند
خبری نمی جوید مضمحل میشود والحمد لله علی ذلک علاوه علمای غیر شیعه هرگاه برای شخصی ذکر نسبت کنند
بزرگان او را لصدوق در راستی تا بند آیا اینمعنی را وهمی از جهالتش در طریق امامیه بر آرد و او را در لیکن
داخل میسازد خود گفته اند چنانچه از مطالعه کتب رجال و تصفح وافی معلوم میشود که در تعدیل و توثیق
و جرح روات بجدی خلاف در علمای شیعه واقع است که کمتر اتفاق افتاده که در کسی ثقت و عدل
شخصی با جرح و ضعف وی جمع شده باشند قس علی هذا عرف و ستر و جهل پس ذکر نسبت عکبری و
اطلاق لفظ صدوق و تشیع درباره بدر وهم او گره اعضال و اشکال را نمی کشاید دیگر آنکه اهل حق موافق
دعاوی لا طائله شیعیان بادنی توهم نسبت تشیع برای او میکنند چنانچه از کتب امامیه او را عامی الف در
مسائل دیگر هویدا و هویدا است الیس التشیع عرفی بعد تسلیم و تنزل هم لازم نمی آید و صحت صحیفه و ابن حنبل
شیعه بر جال زعم می یابی و شیم امار اوی دیگر پس ابوالفضل محمد بن عبدالله بن المطلب شیبانی
است که هر چند مستقبل معروف برای مجهول است لیکن حقیقة بدتر از ماضی مجهول زیرا که بالظهار نجاشی نسب
معتل و ناقص بودنش خلط و تخلیط پیشه او بوده و معظم اصحاب فن او را تضعیف نموده اند و جال ضعیف امین و مضاعفها

ادای

ثلاثی از فهرست امام اعظم طوسی نیز معلوم می توان کرد و این غضائری که صحیح را از سقیم جدا میکند
داد انصاف داده و صریح فرموده که او بالتحقیق کذاب و وضاع بوده و امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی را نیز غرق صدق
و حمیت در ربودش آمده در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال در الوضع وافترا ثانیا ذکر کرده و ابن داود
اگر یکبار او را در ثقات درج نماید اعتبار را نشاید زیرا که دو بار او را در مجروحین سلک منیر نماید
آنچه شنیده من تلقاء النفس نگفته ام بلکه این همه سمت تحریر یافته صدر الدین حسینی در شرح مسطور افاده نموده
مجمل است فانظر الی عبارته واشارته هو ابو الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبید الله بن
البهلول بن همام بن المطلب بن همام بن بحر بن مطر بن مرة الصغری بن همام بن مرة بن ذهل بن
شیبان قال النجاشی کان سافر فی طلب الحدیث عمره وکان فی اول عمره ثبتا ثم خلط
ورأیت جل اصحابنا یغمزونه ویضعفونه له کتب کثیرة منها کتاب شرف التربة کتاب
مزار امیر المؤمنین علیه السلام کتاب مزار الحسین علیه السلام کتاب فضائل العباس
کتاب الدعاء کتاب من روی حدیث غدیر خم کتاب رسالة فی التقیة
والاذاعة کتاب من روی عن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام کتاب فضائل
زید کتاب الشافی فی علوم الزیدیة کتاب اخبار ابی حنیفة کتاب القلم رأیت هذا الشیخ
وسمعت منه کثیرا ثم توقفت عن الروایة عنه الا بواسطة بینی وبینه
انتهی وقال الشیخ فی الفهرست محمد بن عبد الله بن المطلب الشیبانی یکنی ابا الفضل
کثیر الروایة حسن الحفظ غیر انه ضعفه جماعة من اصحابنا له کتاب الولادات
الطیبة وله کتاب الفرائض وله کتاب المزار وغیر ذلک اخبرنا بجمیع روایاته عنه جماعة
من اصحابنا انتهی وقال ابن الغضائری فیه انه وضاع کثیر المناکیر رأیت کتبه و
فیها الاسانید من دون المتون والمتون من دون الاسانید واری ترک ما ینفرد به انتهی
وذکره العلامة فی الخلاصة مرتین مرة کما ذکره النجاشی ومرة کما ذکره

ابن الغضائري وذكره ابن داود في رجاله ثلث مرات مرة في الموثقين ومرتين في
المجروحين انتهى بلفظه چون حال معروف چنین باشد اکنون چه ضرور که بذکر حال دیگر مجهولین
... حضرات مصدر افترا مهمور السجایا اجوف الباطن ناقص ... اکبر کبائر و مخالفهای ائمه هدی لفیف
... از شائبه صدق و راستی و عدالت و وثاقت بعید مفروق بوده اند کرام معایب ...
... و مخفی نماند که هر یکی ازین ... راوی صحیفه سجادیه است من اولها الی آخرها بخلاف یحیای
مقدم که اشتباه در وهم او در بعضی از مقامات معینه است کما سیجی انشاء الله تعالی و درین هر دو امر
فرقی هست چنین بونی است نهایت روشن هرگاه حال انجیل و زبور اهل بیت طاهرین بزعم حضرات شیعین
چنین باشد که پاره آن پراد افتاده واسی برحال دیگر کتب بدین درجه نرسیده اند ع قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا ... از ... آشکار شد که امامیه را در صحت انتساب صحیفه دلیلی نماند شاید
که باقصد اکابر خویش فرمایند که بلاغت کلام و رعایت مقتضای مقام و غرابت اسلوب و فصاحت
عبارات مرغوب دلیل متین است که کلام آن حضرت سید الساجدین است چنانکه مجلسی در شرح اربعین
فرموده که هرچند سند خطبه طالوتیه بزعم قوم ضعیف است لیکن اسلوب و نظم بدیع ابا می کند که از غیر
امام صادر شود معلوم نیست که ملا مجلسی در خطب عربیه یا در کتب منشیات بلغا که بر دقائق کائنات
و معارف خالق موجودات هم مشتمل باشد چه اعتقاد دارد عجب تر آنکه اعجاز قرآن مجید بزعم ائمه او باخبار
بالغیب باشد نه بجهت بلاغتیکه بغایت قصوی رسیده کما لا یخفی بر شارح نهج البلاغه وهذا الاعتقاد في القرآن
المحفوظ المنزل فضلا عن المحرف المبدل فتدبر و تامل خند **هشتم** آنکه حیرتیکه جناب را از شهرت
نسخه یحیای بن یحیی و صحت آن در الموطا دست داده بود شاید باعث حیرت و موجب استبعاد و پریشانی است زیراکه در
روایتش بجهت کثرت وهم که جامعین صحاح را بقول صاحب بستان المحدثین در تفرقه یحیی بن یحیای مصمودی
و یحیی بن یحیای تمیمی اتفاق افتاده منافی نسخه مذکور نیست چه علمای فریقین در کتب معتمده خصوصا مفسرین
کتاب الله از اکابر طرفین در مثل آیاتیکه بر لفظ اکثر متضمن است نص صریح برین معنی فرموده اند که کثرت بر دو

قسم است یکی ذاتی دوم اضافی معنی اول درین مقام آنکه یحیای مصمودی اندلسی در ترتیب و تالیف موطا اشتباه
کثیر رو داده و این عام است از انکه در ده مقام واقع شد یا کمتر از آن یا زاید بر آن و ثبوت عام مستلزم ثبوت
خاص نیست و معنی ثانی آنکه خطا و وهم از صوابش زیاده تر است چنانچه صاحب [illegible] که معنی ناقض کثرت وهم
یحیی و صحت مجموع موطا است واجب و لازم است که ابطال معنی اول و اثبات نفی دوم بالاجمال قاطعه در حیز
ترقیم آرد بنابرین که کثرت وهم فی حد ذاتها با ضبط راوی عند الفریقین منافاتی ندارد کما سیذکر فی مسئله انتشار
الله تعالی بخلاف معنی ثانی [illegible] توجیهی بیش نیست و قد تقرر ان الموجب مانع والمانع یکفیه الاحتمال
وانه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال لکن فیتمم بانضمام بعض از تقریر بحول الله و قوته اراده قائمه
معنی اول را نیز بمعرض ثبوت آورده میشود بیان آن چهار امر است اول آنکه امامت و عدالت و جامع
بودن یحیای مذکور در روایت و درایت و بسیار استحقاق بودن او این همه منصب را یعنی
بدلالت مطابقی خود از کلام ارشاد الی مهمات الاسناد علامه دهلوی و کتاب بستان المحدثین ظاهر گشت
بچهار و انور آفتاب در رابعة النهار است یعنی در صورت غلبه وهم و نسیان و مغلوبیت حفظ
و اتقانش عقلا و نقلا از محالات است و عبارته هذه یحیی بن یحیی از قوم بربر است و جدا
مسلمان شده و در قرطبه از زیاد بن عبد الرحمن موطا را گرفت و اتفاق نمود بعد از آن شوق علم او را
عنان کش شد و او بست ساله بود که بسمت مشرق رحلت نمود و از امام موطا را استماع نمود و ملاقات او با امام
در سنه یکصد و هفتاد و نه بود که سال وفات امام است و در وقت وفات امام حاضر بود و در تجهیز جنازه
او خدمت کرده و از عبد الله بن وهب که اجل شاگردان امام است نیز موطای او را و جامع او را روایت
کرده و جمعی کثیر را از اصحاب امام دریافته و از ایشان اخذ علم نموده است و او را دو رحلت برای
طلب علم از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحلت از امام و از عبد الله بن وهب و از لیث بن سعد
مصری و سفیان بن عیینه و نافع بن نعیم قاری اخذ علم نمود و در رحلت دوم محض برای استفاده از خدمت ابن القاسم
که صاحب مدونه بود و یکی از شاگردان امام مالک است اکتفا نموده و در رحلت اولی روایت و نقل را استیفا

کرده بود و در رحلت دوم تفقه و درایت را بکمال رسانید و جامعاً بین الروایة والدرایة معاودت
کرد و در اندلس مشار الیه گشت و رجوع استفتای آن دیار باو منحصر شد و قبل از و رجوع فتاوی بعیسی بن
دینار بود که او نیز از کبار تلامذهٔ امام مالک است و بسبب همین کس مذهب امام مالک در اندلس منتشر شد و قرار
گرفت گویند که یحیی بن عیسی بن دینار مرتبت عقل بود چنانچه ابن لبابه گفته است شعر فقیه الاندلس
عیسی بن دینار * وعالمها ابن حبیب وعاقلها یحیی * حضرت امام مالک او را عاقل اندلس میفرمود
گویند روزی بحضور امام مشغول خدمت بود و جماعت دیگر نیز حاضر بودند ناگاه شوری افتاد که فیلی میگذرد
و در دیار حجاز فیل خیلی غرابت دارد خصوصاً در آن زمان لهذا بعض عربان سکان حجاز را بدیدن فیل اتفاق کرده
و مبارکباد خواسته ابو الشمقمق گفته است شعر یا قوم انی رأیت الفیل بعدکم * فبارک
الله لی فی رؤیة الفیل * ورأیته وله شیء یحرکه * فکدت اصنع شیئاً فی سراویلی
اکثر جماعت حضار برای تماشای فیل دویدند و صحبت امام را گذاشتند مگر یحیی ابن یحیی که بدون انزعاج و اضطراب
بر وضع خویش نشسته مشغول خدمت بود امام او را از آن باز عاقل خطاب فرمود و یحیی بن یحیی را با وجود علم
حدیث و فقه ریاست ظاهر و تقرب نزد ملوک و علما نیز دست داده با وصف امانت و تدین و تورع نیز و این گروه
خیلی معظم و مکرم بود هیچگاه ولایت قضا و افتاء امثال ذلک که چندان با عنوان علم منافات ندارد
قبول نکرد لیکن مرتبه او نزد ملوک و امرای آن دیار زیاده تر از مرتبه ارباب این مناصب بود الی ان قال وفات
یحیی در ماه رجب در سنه دو صد و سی و چهار واقع شده و عمر او هشتاد و دو سال بود و قبر او در قرطبه است
مردم در وقت قحط باد وی استسقا میکنند و تبرک میخواهند رحمة الله علیه انتهی کلامه المقدس و وهم آنکه
تحقیق و تنقیح قاضی القضاة شمس الدین بن خلکان اسکنه الله بحبوحة الجنان در کتاب وفیات الاعیان
بارهٔ توثیق و تعدیل وسلاس مصمودی زیاده تر ازین کلام و دلالات سابق الاقدام است حیث افاده وقال
ابو محمد یحیی بن یحیی بن کثیر بن وسلاس وقیل وسلاسن بن شمال بن منقایا اللیثی اصله
من البربر من قبیلة یقال لها مصمودة مولی بنی لیث فنسب الیهم وجده کثیر یکنی ابا عیسی

وهو

وهو رحل إلى الأندلس وسكن قرطبة سمع بها من زياد بن عبد الرحمن بن زياد المعروف
بشبطون القرطبي راوي موطأ مالك بن أنس رضي الله عنه وسمع من يحيى بن مضر القيسي
الأندلسي ثم رحل إلى المشرق وهو ابن ثمان وعشرين سنة فسمع من مالك بن أنس
الموطأ غير أبواب في كتاب الاعتكاف شك في سماعها فأثبت روايته فيها عن
زياد بن أنس وسمع بمكة من سفيان بن عيينة وبمصر من الليث بن سعد وعبد الله
بن وهب وعبد الرحمن بن قاسم وتفقه بالمدنيين والمصريين من أكابر أصحاب مالك
بعد انتفاعه بمالك وملازمته له وكان مالك يسميه عاقل الأندلس وكان سبب
ذلك فيما روي أنه كان في مجلس مالك مع جماعة من أصحابه فقال قائل قد حضر
الفيل فخرج أصحاب مالك لينظروا إليه ولم يخرج يحيى فقال له مالك لم لا تخرج فتراه
لأنه لا يكون بالأندلس فقال إنما جئت من بلدي لأنظر إليك وأتعلم من هديك و
علمك ولم أجئ لأنظر إلى الفيل فأعجب به مالك وسماه عاقل أهل الأندلس وإن
يحيى عاد إلى الأندلس وانتهت إليه الرياسة بها وبه اشتهر مذهب مالك في تلك
البلاد وانتفع به جماعة لا يحصون عددا وروى عنه خلق كثير وأحسن
روايات الموطأ وأشهرها رواية يحيى بن يحيى المذكور وكان مع إمامته ودينه
معظما عند الأمراء مكينا عفيفا عن الولايات متنزها جلت رتبته عن القضاء
وكان أعلى قدرا من القضاة عند ولاة الأمر هناك لزهده في القضاء وامتناعه
منه بازانجا صله چند سطر از تاريخ ابو الوليد القرطبي مى آرد وانصرف يحيى بن يحيى إلى الأندلس
فكان إمام وقته وبلده وكان رجلا عاقلا إلى أن قال وكان أحمد بن خالد
يقول لم يعط أحد من أهل العلم بالأندلس منذ دخلها الإسلام من الحظوة وعظم
القدر وجلالة الذكر ما أعطيه يحيى بن يحيى الخ بلفظه از مجموع اين عبارت

افادات دیگر بزه ان که بجهت خوف طول کلام متروک شد و اوضح گشت که کثرت وهم که علامه دهلوی بوی
نسبت داده بالاز کثرت روات بیرون نهاده و هو المطلوب اکنون کلام در تعداد اوهام میرود تا آنچه واقعی
است بمنصه ظهور جلوه گر شود پس بدانکه جل این اشتباهات در انساب رواة است که بادنی توجه منجلی میگردد مثلا
در روایت امام مالک از عمرو بن یحیی در کیفیت وضوء پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهم یحیی مصمودی نیست
که عبدالله را جد عمرو گمان کرده حالانکه عماره بن ابی حسن المازنی جد اوست باز اشتباه یحیی در جواز مسح بر موزه
دو کس را که از مؤلفین اند یکی شمرده است مثل با ظهار بعضی از متبحرین آنکه امام مالک گاهی در سند حدیث مذکور
سیف مسود کم روایت میکنم از شهاب او از عباد بن زیاد او از مغیره وزمانی در روایت همین حدیث سوق سند
برین نهج بود که روایت میکنم از ابن شهاب و از ابن مغیره بن شعبه واو از پدر خود پس مصمودی عباد بن
زیاد را از ولد مغیره بخیال آورده و در نسخ دیگر ان شاء الله تعالی بخوبترین وجوه خواهی دانست که حضرت
مؤلف در مقام نقل عبارت کتاب اعلام که چند سطر پیش نیست پدر را عین پسر گمان برده من بعد وهم او
در باب سوی البدعة آنست که بنت ابی عبیده بن فروه را بنت عبید بن فاعه خیال کرده و در باب المستحاضه تفصیلی
الصوم و متوضا للکل صلوة اضافت لفظ زینب است و از ان دریافت میشود که او در نکاح عبدالرحمن بن
عوف بوده حالانکه خواهرش زن وی عبدالرحمن مذکور است در باب دیگر بجای محمود بن الربیع محمود بن
لبید در سند آورده وقس علی هذا و غلطی که از وی در باب قضاء الاعتکاف روایت مینماید احتمال این
هم دارد که شاید از زیاد بن عبدالرحمن باشد زیرا که یحیای مصمودی چند باب وطار ابو سطه او روایت میکند
که باب قضاء المعتکف از جمله آنست وهم او در باب المحرم یغسل راسه و یغتسل زیادت لفظ نافع است همچنین
فقط اگر مجلد معاملات کتاب مذکور را تصفح نمایم شاید چند مغلطه دیگر دستیاب شود لیکن اعتقاد احقر البریه
این است که در جلد معاملات این قدر وهم بهم نرسد و احادیث و آثار که از حضرت سید ابرار صلی الله علیه
وآله وسلم و صحابه کبار و تابعین اخیار در موطا هیئت مجموعی یافته شود قریب دو هزار خواهد بود و از ینجا معلوم شد که
اوهام و اشتباهات او چنان است که قطره را بدریای عمان و ذره را بریگ بیابان نسبت و هندوان چند

اوهام

چند وہم ہم بعد تنزل و تسلیم است والا در مقابلہ شیعہ موافق تقریر صاحب نزہہ می توان گفت کہ چون ابن
یحییای مصمودی در زمان خویش تا بلاد اندلس رئیس علمای و فقہا و محدثین بود و رجوع فتاوی بذات او شد چنانچہ از
وفیات الاعیان ابن خلکان ثابت گردیدہ قد عرفتہ آنفا قلت فرصتش مانع از کثرت رجوع و تکرار انظار گشت و در نسبت
اقلام ناسخین و حیز کی الصبار کاتبین این مغلطہ ہا واقع شد حضرات امامیہ در باب شیخ المعضلین یعنی امام اعظم طوسی
ہمین تاویلات می نمایند و در توجیہات کثرت اوہام و مغلطہ ہای وی می نویسند واللفظ للفاضل
المجلسی فی رجال روضۃ المتقین حیث قال کلما یقع منہ من السہو والغفلۃ فکان
باعتبار کثرۃ تصانیفہ ومشاغلہ العظیمۃ فانہ کان یرجع الیہ فضلاء الزمان و
سمعنا من المشائخ وحصل لنا الظن من التتبع ان فضلاء تلامذتہ الذین کانوا من
المجتہدین یزیدون علی ثلثمائۃ فاضل من الخاصۃ ومن العامۃ مالا یحصی فان الخلفاء
اعطوہ کرسی الکلام وکان ذلک لمن کان وحیدا فی ذلک العصر وان اکثر التصانیف
کان فی ازمنۃ الخلفاء العباسیۃ لانہم کانوا یبالغون فی تعظیم العلماء والفضلاء
من العامۃ والخاصۃ ولم یکن الی زمان شیخ الطائفۃ تقیۃ کثیرۃ بل کانت المباحثۃ
فی الاصول والفروع حتی فی الامامۃ فی المجالس ومباحثات القاضی عبد الجبار والباقلانی
وغیرہما مع المفید والمرتضی وشیخ الطائفۃ مشہورۃ مذکورۃ فی تواریخ
الخلفاء فلہذہ المشاغل العظیمۃ یقع منہ السہو عنہ انتہی حاصل مقتضای
ترکیب بشری کہ عروض سہو و نسیان است بسبب مرجعیت طالبین و کثرت مشاغل در توثیق شخص یا طعن بر
علمای امامیہ قدحی نمی کند بلکہ امامت شخص با وجود عظمیت نیز بر حال خود باقی می ماند پس بہ یحییای مصمودی
چرا از درجہ اعتبار ساقط گردد و لیکن جامعین صحاح بمقتضای کمال احتیاط بعد از علم اوہام کذائیہ بجہت
عدم ضرورت در اخذ حدیث از نسخہ مصمودیہ از روایتش دست کشیدند بخلاف حضرات متشیعین کہ
ابوجعفر طوسی شیخ المعضلین را امام اعظم لقب بخشیدند و قدحی در عظمیت او روا نداشتند

بلکه علم امامتش بکمال عظمت نزد خواص و عوام برافراشتند و کثرت اغلاط او را گاهی بزلات
کاتبین و گاهی بکثرت مستفیدین معلل کردند و زبانی برای و مثل سائر بر زبان آوردند که ان الجواد قد
یکبو و ان الصارم قد ینبو چنانچه بر ناظرین تصانیف باقر داماد و طائفه و امثالش محتجب نیست غلط مسکوم
و راه ذهول و نسیان می پویم چه هرگاه هر یکی از اکابر شیعه را امثال شیطان الطاق که بر السنه
مقدسه ائمه هدی علیهم السلام مشرک و ملعون بود کما فی روایات الکلینی و باعتراف معتمدین طائفه باین لقب
ملقب شده چنانچه عنقریب منقول می شود کمر همت محکم بربندد و الکنون مجال کیست که بر ایشان موهوم
حضرات خندد کاش از اول هم بالزام اهل سنت و دعوی افحام ایشان در اصول و فروع و جرح رواة و
اهانت محدثین ثقات که حقیقة بری بودند نمی پرداختند و بتهور جا بیجا خود را مهبط کلوخ و سنگ ملامت
نمی ساختند و از تکلفات بارده و تاویلات بعیده غیر وارده رهائی یافتند حالا احکام نسیان و ضبط
راوی بر قرار او تفتیش موافق قواعد سابق باید شنید شاذ آن را یافت باید کرد که وهم یحیی مخل مرتبه نسخه او نتواند
بود چه جای حط درجه موطا مطلقا کما یلوح من کلام المولف حاصل آنکه در نخبة الفکر و شرح آن که از
ملا علی قاری است چنین افاده نموده اند که اگر خطاء راوی یا مساوی اصابتش غالب یا مساوی باشد البته در صحت
روایت قادح است و مغلوبیت خطا و غلبه اصابت قدح نمی کند فان الانسان لیس بمعصوم
من الخطاء فلا یقال فیمن وقع له الخطاء مرة او مرتین مثلا انه سیء الحفظ
الی ان قال و یدل علی انه اذا کان غلطه اقل من الاصابة او قلیلا بالنسبة
الیها فهو مقبول و از کلام شیخ محقق دهلوی در شرح صراط مستقیم نیز همین تحقیق معلوم می شود حیث
افاد و اجاد اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی بود با صواب آنفصل آن هر دو صورت داخل سوء
حفظ و اگر نادر و کمتر بود اعتبار ندارد و معتبر غلبه صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع
اوقات عمر گردد حدیث وی معتبر نبود طرفه آنکه حضرات امامیه نیز همین مسلک گزیده اند و غلبه
ذکر را در اعتبار روات شرط نموده و مغلوبیت سهو راوی را قادح نمی شمارند فی

في زبدة الأصول وشرحها للمازندراني وأما الضبط فيراد به غلبة الذكر على السهو
ليتمكن الاحتراز عن إسقاط بعض الحديث مما يتم به فائدته ويختلف الحكم بعدمه
وازدياد ما اضطرب به معناه وإبدال لفظ آخر مما لا مدخل له في المدلول والرواية
من غير من يروي عنه فيحصل للسامع رجحان طرف الإصابة فيحصل الظن ويجب
العمل بخلاف ما إذا لم يتحقق الضبط فإنه ح إما أن يكون النسيان أكثر من الذكر أو هما
متساويان وعلى التقديرين لا يترجح طرف عدمها إذ هما متساويا الأقدام فلا يحصل
ظن الإصابة فلا يجب العمل وقال العلامة يعرف الضبط بكثرة استعلام
الأشياء منه مرة بعد أخرى ويطلب منه إعادة ما حفظه بعد وقت ولو قدر على
ضبط قصار الأحاديث دون مطولاتها قبل ما عرف ضبطه فيه دون غيره
وقال المص في مشرق الشمسين فإن قلت كيف يتم الحكم بصحة الحديث بمجرد توثيق
علماء الرجال على سنده من غير تصريح على ضبطهم قلت إنهم يريدون أنه عدل ضابط
لأن لفظ الثقة من الوثوق ولا وثوق لمن يتساوى سهوه وذكره أو يغلب سهوه على
ذكره وهذا هو السر في عدولهم عن قولهم عدل إلى قولهم ثقة انت خبير بأن هذا
الكلام ظاهر في الحكم بكون الحديث صحيحا أو موثقا لكنك تعلم بقاء الإشكال في الحكم بكونه
حسنا لعدم تعرض علماء الرجال لضبط الممدوحين وقد ظن إغناء العدالة عن شرطه
أي الضبط ولذلك لم يذكره جماعة من المتأخرين لمنعها أي العدالة عن نقل ما لم يضبطه
لأن العدل إذا عرف من نفسه كثرة السهو لم يجترئ على الرواية تحرزا عن إدخال
ما ليس من الدين فيه ورد ذلك الظن لعدم منعها عن نقله ساهيا عن أنه كثير
السهو فضلا عن أنه غير مضبوط أو غير ضابط لأن هذا النقل لا ينافي العدالة و
المنافي لها إنما هو العلم بالسهو وعدم الضبط المفضي إلى الكذب غالبا انتهى بلفظها

و ملا ابو القاسم قمی آنچه در قوانین خود که در اصول فقه مبسوط واقع شده و نسخه سقیمه آن
بدست این همدان افتاده گفته است خلاصه اش این بعبارت شیخ بهائی و ملا صالح مازندرانی بزیادت بعضی از
فواید که برای توثیق بجای مقصود بکار آید میرسد یعنی ضرورت بالاجماع که راوی حدیث ضابط و متقن باشد
والا بسبب یادیت نقصان یا زیادتی حدیث و وقوع اشتباه در سند آن قول ورا اعتبار نخواهد بود ولیکن مراد از
ضبط و اتقان غلبه ذکر و مغلوبیت سهو و نسیان است نه عصمت زیرا که اجماع عالمین خبر بر خلاف آن تحقق پذیرفته
و از اینجا یتبین من حیث التعلیل دریافت میشود که قبول خبر عادل بشخص ضابط تخصیص یافته والا فاسق و
عادل غیر ضابط در خبر دادن خلاف نفس الامر هر دو برابر اند که یکی عامد و دیگری ساهی باشد و حصول
ظن نیز متفق ضبط است زیرا که بغیر ضبط حصول ظن از محالات مستبعدات خواهد بود و مقصود
از لفظ ثقه که در کتب رجال می آید عدل ضابط است و از اینجاست که لفظ ثقه را بر لفظ عدل گزیدند
که هم عدالت شخص از آن بر می آید و هم ضبط و اتقان و مقصود از ضبط آنست که از طرف خود کثرت اهتمام
بمجرد سماع حدیث نماید و بجا بمراجعت و حفظ آن بپردازد اگر چه کثیر السهو و النسیان باشد چه بسیار است
که شخص در مطالب عالیه و مقاصد غامضه احادیث خوض کند و مقصود آن را فورا دریابد مگر از عروض کثرت
سهو مجبور می شود ولیکن گاه در کتابت و حفظ اهتمام نموده او را ضابط خواهند گفت و از این تحقیق اشکالی عظیم
رفع می تواند شد و آن این است که علمای رجال حبیب خثعمی را توثیق کرده اند و حال آنکه بروایت
صاحب من لا یحضره الفقیه دریافت شد که او بحضرت صادق ع گفت که من مردی کثیر السهو ام حتی که حفظ
نماز بر من دشوار است و ممکن است جواب دیگر که کثرت سهو در نماز منافی ضبط روایت نیست یا آنکه مراد از
سهو معنی شک باشد الی آخر ما قال و از اینجا واضح شد که وهم و اشتباه بجای مقصودی که لعشر عشیر
وهم و نسیان مثل حبیب نتواند رسید کما یدل علیه قول الفقیه فی ظاهر حدیث الفقیه بعد از مزید اهتمام مقصود
در تحصیل حدیث چنانچه قصه خطاب و لعاقل و حکایاتش که از وفیات الاعیان و لسان منقول والّا است
بران دارد هرگز در اعتبار نسخه او قادح نیست ع که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود خدشه هشتم

انکار

آنکه اگر مراد از قول مخاطب و علی هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبوی است این است که جمیع احادیث مندرجه صحیح بخاری و موطای امام مالک یقینا از زبان رسول مقبول است صلی الله علیه و آله و سلم و قطعی الصدور است فهو ممنوع و سند منع کلام ابو زکریای نووی است شارح صحیح مسلم بمقامیکه قطعیت صدور جمیع احادیث مرویه صحیحین را که قول شیخ ابن صلاح است رد فرموده گفته هٰذَا الَّذِیْ ذَکَرَهُ الشَّیْخُ فِیْ هٰذِهِ الْمَوَاضِعِ خِلَافُ مَا قَالَهُ الْمُحَقِّقُوْنَ وَ الْاَکْثَرُوْنَ فَاِنَّهُمْ قَالُوْا اَحَادِیْثُ الصَّحِیْحَیْنِ الَّتِیْ لَیْسَتْ بِمُتَوَاتِرَةٍ اِنَّمَا یُفِیْدُ الظَّنَّ فَاِنَّهَا اٰحَادٌ وَ الْاٰحَادُ اِنَّمَا یُفِیْدُ الظَّنَّ عَلٰی مَا تَقَرَّرَ وَ لَا فَرْقَ بَیْنَ الْبُخَارِیِّ وَ مُسْلِمٍ وَ غَیْرِهِمَا فِیْ ذٰلِکَ اِلٰی اَنْ قَالَ وَ لَا یَلْزَمُ مِنْ اِجْمَاعِ الْاُمَّةِ عَلَی الْعَمَلِ بِمَا فِیْهِمَا اِجْمَاعُهُمْ عَلٰی اَنَّهُ مَقْطُوْعٌ بِاَنَّهُ کَلَامُ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَّمَ انتهی بقدر الحاجة و متوهم نشود که [illegible] کلام امام نووی فی حد ذاته است فلا یدل علی مذهب الجمهور زیرا که ملا [illegible] حق و دیگر بزرگان از مذهب ایشان [illegible] رفع کرده اند و اللفظ له فی ترجمة البخاری حیث قال و باید دانست که حکم بصحت و ضعف بظاهر امر است نه آنکه قطعی است که خلاف آن گنجایش ندارد بجهت احتمال خطا و نسیان در ثقه و ضبط و صدق در ضعیف و شیخ تقی الدین ابو عمرو بن صلاح و بعضی دیگر قطع کرده اند در صحت آنچه یافته شده در صحیحین سوای آنکه از [illegible] بخلاف جمهور انتهی بحروفه و اگر مراد از احادیث مذکور فقط متواترات هر دو کتاب است البته مسلم است لکن شمول این حکم برای حدیث الحوض و حدیث [illegible] شهدای احد جمیعا بل اثبات تواتر آن بکلام محققین اهل سنت جای خودش نیست گو با قرار داد شیعه در رساله اثبات بدعوی تواتر حدیث الحوض نموده باشد کما لا یخفی علی من طالعها و نظر فی زلات مصنفها و عثرات مولفها و لو سلمنا فمراد المولف لا یتم بذلک **بالجمله** مولف رساله باقتدای فاضل جلپی حیث قال فی الحسام و طعن ما بر سنیان نه تنها ازین جهت است که ایشان روایات کفر و زندقه را در کتب احادیث خود ذکر کرده اند و بس بلکه ازین جهت است که ایشان تصحیح چنین احادیث کرده اند و میگویند که آنرا قطعا جناب سید المرسلین فرموده انتهی یا بجهت حسن ظن درباره

بعضی را صدقای ایمانی خویش که وهمی بیش نبود با یراد این مقدمات انظار و ابحاث علمای اهل
سنت را مصداق ضعفاً فا مضاعفة گردانیده و انشاء الله المستعان در مقامات مستقبله خواهی دانست که
فرقه اخباریه که سواد اعظم امامیه قبل ازین بودند بلکه باظهار برادر بزرگ مخاطب در مذمة الاجتهاد مع حزن [illegible]
جماعة اهل العناد تشیع ائمه هدی منحصر در ایشان و اصولیه مقلدین شیطان اند و با ائمه اهلبیت کاری ندارند
بر قطعیت صدور اخبار اصول اربعه بلکه اربع مائة با وصف شمول آن بر انواع خرابیها کما ستعرف
انشاء الله تعالی اجماع دارند **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم**
وهرگاه اینمقدار جاگزین مدرکه سامعین گشت لختی گوش سخن این هیچمیرز نهند که در صحیح بخاری از ابن عباس در
ذیل خطبه نبوی صلی الله علیه وسلم مرویست اَلا وانّه یُجاءُ برجالٍ من اُمّتی فیُوخذ بهم ذات
الشّمال فاقول یا ربّ اُصیحابی فیقال لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال
العبد الصّالح وکنت علیهم شهیداً ما دمتُ فیهم فلمّا توفّیتنی کنت انت الرّقیب
علیهم فیقال انّ هؤلاء لا یزالوا مرتدّین علی اعقابهم منذ فارقتهم الحدیث
وچون اشکالی عظیم از فحوای این حدیث بر اهل سنت در تشنیع و نفی ایمان جمعی بودن بعضی صحابه خلجان بعضی علما
بقرا این جلیه شعله افروز کانون سینه گردد مهما امکن در اطفای این نائره افواه خود را معذور نمیدارند و
بنهج بیانی جوابها میدهند وما یدور علیه رحی الجواب انّ هذا الحدیث ورد فی حقّ
المرتدّین الذین قاتلهم المکنّی بنفسه لنفسه خلیفة رسول الله صلّی الله علیه
چنانچه مصنف فتح الباری در شرح قوله اُصیحابی کذا للاکثر بالتّصغیر
وللکشمیهنی بغیر التصغیر قال الخطّابی فیه اشارة الی قلّة عدد من وقع له ذلک
وانّما وقع لبعض جفاة العرب ولم یقع من احدٍ من الصّحابة المشهورین وشارح کرمانی
در حدیثیکه قبل ازین حدیث باین تقریر عبارتی مذکور است میگوید قال محمد بن یوسف الفربری
ذُکر عن ابی عبدالله عن قبیصة هم المرتدّون الذین ارتدّوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم

ابو بکر

ابو بکر و در تفسیر این حدیث میگوید قوله اُصَیحابی تصغیر للاصحاب و هو تقلیل عددهم
ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه و عرفوا صحبته فقد ضمنهم الله و اعصمهم
عن التبدیل لیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین انما هو التأخر عن بعض
الحقوق و التقصیر عنه و لم یرتد واحد من اصحابه علیه الصلوة و السلام الحمد لله
رب العالمین و انما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا
بصیرة لهم فی الدین و ذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی
تلک النسخ التی کانت فی ایدینا انتهی بلفظه **اقول و استعین بالرؤف الرحیم**
دعوی ورود اشکال و عضال نظر بمذهب اهل حق بهانا مانند اعتراض سابق حسن ظن تصور خیالیه خویش
است که و هیچ بیش نیست بلکه بملاحظه اصول معتمده حضرات امامیه کما ستعرفها می توان گفت که چون عضالی عظیم از
فحوای این حدیث بر اینها وارد می گردد بحیثیتیکه بنیاد مذهب ایشان منهدم و ارکان و دعائم مسلک ایشان
متزلزل و منصرم میگردد حتی الامکان میخواهند که ترمیم و تاسیس آن بر دارند و انی لهم ذلک من بعد تمام
آنست که در عبارت فاضل کرمانی تحقیق بعضی از مهمات امور ضروریست **اول** آنکه تصغیر را بر تقلیل عدد حمل
کردن بکدام وجه است دویم آنکه لفظ رجال در روایات این حدیث آمده و فعال در رجوع باستعمال قلت است
پس نعم غیر را بتقلیل عدد حمل کردند تا بلفظ رجال که در تتمه حدیث واقع است مرتبط شود و ایضا لفظ رهط
که بخاری رح بروایت ابوهریره رضی الله عنه آورده بتحقیق صاحب قاموس و امثالش دلالت بر قلت
عدد می کند زیرا که او در بیان معنی این لفظ چنین فرموده قَومُ الرجل و قبیلته مِن
ثلثة او سبعة الی عشرة او ما دون العشرة و ما فیهم امرأة و هر چند بعضی شارحین
صحیح بخاری اطلاقش بر کمتر از اربعین هم تجویز نموده اند لیکن خالی از ضعف نیست چنانچه الفاظش بیان
نهایه قریب بهما لا یخفی علی المحدثین و موید تضعیف است الحجه محدث جزری رح در نهایه تحقیق آن

موده حیث قال والرهط من الرجال ما دون العشرة وقیل الی الاربعین ولا یکون
فیهم امرأة علاوه تنوین رجال و آن را بصورت نکره وارد فرمودن نیز مشعر بر تقلیل و تحقیر است و تحقیقیست
که اگر بجمیع طرق این حدیث را تتبع کنی بقول بعضی از محدثین الفاظ دیگر نیز موید این حمل بهم رسد دوم
آنکه باعث عدول این بزرگان از معنی حقیقی ارتداد که برگردیدن از اصل دین و اسلام است بسوی تبدیل
اخلاق حسنه بسیئه و تغیر رسوخ بتزلزل یعنی اختیار روشیکه عین کفر نباشد چیست و جوابش آنکه باعث
عدول چند دلیل است درینمقام بر دو دلیل اکتفا می ورزم و گرد تطویل نمی گردم یکی آنکه در کتاب مجید
پروردگار عالم و خطاب بپیغمبر ما فخر بنی آدم بر جای خود بآیات قاطعه و بینات ساطعه تقرر یافته
که حاشا که ظلمات غم و اندوه را بشامت اعمال فاسده و عقاید زائغه بر وجوه کفار نگونسار خواهند
ریخت بلکه آن گروه شقاوت پژوه را در روز قیامت برعکس اهل ایمان در حالت سواد وجه خواهند برانگیخت
تا هر یکی از اهل محشر از مومنین و کافرین باهمدگر ممتاز گردد و پرده ناموس کفار روبروی تمامی خلق اولین و
آخرین دریده شود قال الله تبارک وتعالی یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون مولانا نظام الدین نیشاپوری
رحمه الله در تفسیر فرموده وفی امثال هذه الالوان للمفسرین قولان احدهما والیه میل ابی مسلم
ان البیاض مجاز عن الفرح والسواد عن الغم وهذا مجاز مستعمل قال تعالی واذا بشر
احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا ولما سلم الحسن بن علی رضی الله عنهما علی
الامر لمعاویة قال له رجل یا مسود وجوه المؤمنین الی ان قال وثانیهما ان
السواد والبیاض محمولان علی ظاهرهما وهو النور والظلمة اذ الاصل فی
الحقیقة الاطلاق فمن کان من اهل نور الحق وسم ببیاض اللون واسفاره
وابیضت صحیفته وسعی النور بین یدیه وبیمینه ومن کان من اهل ظلمة

الباطل

الباطل وهم بسواد اللون وكمده واسودت صحيفته احاطت به الظلمة من كل
جانب قالوا والحكمة في ذلك ان يعرف اهل الموقف كل صنف فيعظمونهم
او يصغرونهم بحسب ذلك ويحصل لهم بسببه مزيد بهجة وسرور وويل وثبور
وايضا اذا عرف المكلف في الدنيا انه يحصل في الاخرة احدى الحالتين ازدادت
رغبته في الطاعات وترك المحرمات انتهى مختصرا وامين الدين طبرسی در مجمع البيان
زیاده تر ازین بتائید و نصرت کسانیکه ظلمت و نور را بر حقیقت محمول کرده اند پرداخته
عبارتش اینست قال بعضهم المراد بالبياض اضاءة الوجوه واشراقها واسفارها للسرور
بنيل البغية والظفر بالمنية والاستبشار بما يصير اليه من الثواب كقوله تعالى
وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة والمراد بالسواد ظهور اثر الحزن عليها
لما يصير اليه من العقاب كقوله تعالى وجوه يومئذ باسرة ووجوه يومئذ عليها
غبرة وفي هذا القول عدول عن حقيقة اللفظ من غير ضرورة والاول اصح بالجمله
بهر صورت ثابت شد که این هر دو گروه مؤمنین و کفار نزد هر کس ممتاز و جدا خواهند بود والتباس کلی نه
در قیامت باقی نخواهد ماند واما احادیث که در اثبات این مدعا بکار آید و هر کسی را یقین کلی و اطمینان قلب
افزاید در کتب فریقین باستفاضه و شهرت رسیده ایرادش خالی از اطنابی نماید چنانچه بر متتبعین
کتب ترغیب و ترهیب و بحار مجلسی هویدا و آشکار است و اینهم از نیرین کتاب و سنت تافته که شفاعت در حق
کفار خصوصا وقتیکه شرک و کفر آنها بر همه کس از اهل محشر نمایان باشد حظی از جواز نیافته کقوله تعالی
ما كان للنبي والذين امنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى من بعد ما
تبين لهم انهم اصحاب الجحيم لاجرم حمل ردت و احداث بر تبدیل و تاخیر از حقوق بحکم دقیق نظر
ضرور افتاد وهم آنکه در روایت ابو سعید خود موجود است که جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم چون
خواهند دید که ملائکه انکار الشفاعت من میکنند و برای تعذیب همه را بسوی دوزخ می کشند خواهند فرمود که سحقا

سحقاً لمن غیّر بعدی لہذا بر تغییر و تبدیل محمول شد و ہر چند رجوع از اصل دین بلی از افراد
تغییر و تبدیل باشد لکن چون در نفس حدیث موجود است فلا اراہ یخلص منهم الا مثل ہمل
النعم کما سیجی انشاء اللہ تعالی یعنی شفاعت از ان گروہ گیر نجات نخواہند یافت مگر قلیلی ارتداد را بعضے
از شقوق و تاخیر از بعض حقوق فرود آوردند فان الحدیث یفسر بعضہ بعضاً و بدیہی است کہ اگر بر رجوع از
اصل دین اختیار ند ہند کفار و مشرکین محمول می نمودند خلاص بعضی از انہا و لوکان اقل قلیل از محالات و مستبعدات
می بود زیرا کہ نجات کفار نگونسار از عذاب دائمی نزد متکلمین سنیہ یقین مخالف نصوص قرآنی و احادیث
رسول ربانی است فکیف کہ بے تعذیب رہا شوند و در جہنم نروند و ہمو ظاہر پس معلوم شد کہ آن جماعت بر رد
حقیقی متصف نبودہ اند گو بارتکاب کبائر مستحق جہنم باشند اما محل حدیث بر فساق و کفار ہمہ با پس اگر چہ
از اشکال ربانی و نجات می شود و لیکن بعضی از الفاظ مساعدت نمی کند چنانچہ مفصل خواہی دانست
انشاء اللہ تعالی و حضرت مؤلف نیز از محل ردت بر معنی اختیار کفر بعد الاسلام نکیر شدید خواہد کرد
الکنون باتمام خلاصہ معنی عبارت فاضل کرمانی کہ بجوامع الکلم تعبیر و تقریر فرمودہ متوجہ باید شد کہ
تصغیر لفظ اصحاب یا صیحاب برای قلت عدد آنہا است و خواص و حواریین سلطان سریر ختم رسالت
کہ ملازمین آنجناب و عارفین حقوق آن تعالی قباب بودند و ہزاران مدائح و مناقب آنہا بعد نزول وحی و کشف
حقایق بر زبان صدق ترجمان ستایندہ خلائق گذشتہ مراد نیستند زیرا کہ ازین بزرگان
بعنایت الٰہی تاخیر از حقوق و تبدیل خلافت حسنہ ہم بظہور نپیوستہ بلکہ ایشان اقدام تائید
دین و اسلام نمودند اساس کفر و نفاق را بانہدام رسانیدہ داد عدالت و انصاف دادند و در صدد قلع
ارکان جور و اعتساف با وجود کمال زہد و تقوی و خوف و خشیت خدا افتادند پس مصدر این تبدیل
و تغییر و تاخیر از حقوق نیستند مگر غیر ملازمین از اعراب کہ بصیرتی در دین و حظی کامل در اسلام حاصل
نکردہ بودند و بمجرد استماع خبر وفات سید کائنات از ادای زکوٰۃ و اخذ صدقات دست کشیدند
بلکہ بظلمت باطنی و عدم رسوخ دینی بمکر و حیلہ بعضی از اعذار کہ بدتر از گناہ بود پیش آوردند و

از فضایل بعد حیات نبوی منکر شدند و حق تلفی عباد و تاخیر از حقوق ذمه ایشان لازم افتاد و حمله
از تبدل و تحول شان که اسلام ایشان بوجه بصیرت قبول نکرده بودند و بعد از وفات آنسرور عالم علم لعنت
و عناد بر افراشتند قدحی در صحابه کبار رسید ابرار لازم نمی آید والحمد لله رب العالمین این است مقصود
فاضل متبحر چنانچه از لفظ خواص اصحاب جناب و اعراب این هر دو شاهد عدل است کو فرقی در اهل
عبارت او و این مجتهدان بتفصیل و اجمال در میان باشد دیگران مثیر که صاحب نهایه مجد الدین ابو السعادات
و صاحب مجمع البحار یعنی محمد طاهر متوطن گجرات بخلاف فاضل و براه دیگر رفته باشند و صحابه عموما
مشهورین از حواریین خاتم النبیین معاذ الله در دایره ردت فسق و ارتکاب کبایر و معاصی و تاخیر
حقوق نبی و نبوی داخل نموده باشند فانه خلاف الاجماع چنانچه در کتب اصول و کلام مثل تصنیفات
امام رازی و بزدوی و تحریر و تیسیر و آیات الاصول و عضدی و توضیح و تلویح و منار و مسلم و شروح و حواشی آن
و کتب احادیث مفصل مشروح است که اهل حق بر تعدیل این بزرگان اتفاق دارند و اقاویل باطل
مبتدعین را مثل خوارج و نواصب و شیعه بچیزی نمی شمارند حتی که علمای امامیه نیز این مطالب را در کتب
خویش نقل کرده اند کما لا یخفی علی الطالبین فضلا عن المتبحرین لیس بالیقین حضرت مولف فهم سودا
عبارت این هر دو بزرگ با اینهمه خوض بهار راه خطا پیموده و هرگز باصل مدعای شان لتغافل الفهم نرسیده
چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی قال الفاضل المتبحر الموهم هداه الله تعالی الی
صراط مستقیم و جوابیکه معنوی باشد برخی حدیث مستند چنین تقریر توان کرد که مصداق فحوای این حدیث
اهل ارتداد اند که بعد از ارتحال جناب رسالت مآب مرتد گشتند و سند این معنی و لا مقوله جناب شافع
محشر است یعنی قول کما قال العبد الصالح و کنت علیهم شهیدا الآیة به امت حضرت
عیسی بعد توفی جناب شان باعتقاد الوهیت جناب کلمة الله مشرک بالله شدند و همچنان بعض قبایل عرب هم
مثل بنو حنیفه که رئیس شان مالک بن نویره بود بعد ارتحال جناب ختمی پناه مشرک بالله گردیدند و لهذا جناب
شفیع المذنبین بمقوله جناب عیسوی سلام اعاده فرمودند تا بنا در خاتمه حدیث لفظ مرتدین صریح

موجود و این افضل است و زیرا که این حدیث بحق اهل ردت وارد گردیده و بنده همدان با وصف بی
استعدادی به حصول برکت تشمیر ذیل در اشاعت حق بدلائل باهره یقینیه بمرتبه بدیهی اولی و اوضح گردانم
که این حدیث در شان بعض کبرای صحابه علی رغم اهل السنة که بنابر ضغائن دیرینه و حب جاه و طمع زخارف کمینه
موجب حدیث متفق علیه عزم احراق بیت بضعة النبی الامی ﷺ مع من فیه حتی علی کما فی
الاستیعاب و ازالة الخفاء بالتعمیم نموده وارد است بجاره اعراب بلکه بمالک بن نویره و اضراب
او و چه حساب این مراتب فیه اخبار الی حاصل بود فانظر الی ما اتیناک به بعین الانصاف
بریئا عن الجدل والاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل بل ناقدا و تاملة الدلائل
فاقول اما ارتداد مالک بن نویرة و تابعیه ففریة بلامریة چه آن مومن پاک اعتقاد فقط
منکر خلافت مغصوبه حضرت صدیق اکبر بود و تفویض زکوة به حکام نصب کرده شان جائز نمیداشت و برین گناه
رسید باو آنچه رسید چنانچه علمای ما رضوان الله علیهم کالشمس فی رابعة النهار عدم ردتش را روشن
ساخته اند من شاء الرجوع الی کتبهم الکلامیة و اینهم یکسو شهادت حضرت فاروق اعظم او مومن و زبان حال
و مقال جناب شان مخالف الحال بمفاد مالک و لمالک مترنم بود چنانچه روایات متواتره متضمن این معنی در کتب
سیر موجود از انجمله صاحب صواعق محرقه نقل میکند ان عمر انکر علی ابی بکر کونه لم یقتل خالد بن
الولید بقتله مالک بن نویرة وهو مسلم ولانه تزوج امرأته من لیلته و دخل بها
و ملا حسین کاشفی در مقدمه تحفه النواد در بیان خلاف هفتم میگوید و رای عمر بن الخطاب بر آن قرار
یافت که اساری و اموال آن طائفه را که زکوة میدادند باز دهد و گروهی که اوقات خلافت
صدیق محبوس بودند رها فرماید و صاحب مقصد اقصی روایت کرده چون تفاصیل این قصه بمدینه
رسید عمر گفت ظلم کرد دشمن خدا که مردی را از مسلمانان بکشت و زن او را گرفت انتهی بلفظه
اقول و استعین بالرؤف الرحیم از اضافت لفظ قرینه و سند مفهوم میشود که
حضرت مخاطب جواب فاضل کرمانی و صاحب فتح الباری و تحقیق دگر بزرگان را از شراح صحیح

ادعای بلا قرینه قرار میدهد و از سوء دلیل عاری می بندارد و در ذیل تحقیق عبارت فاضل کرمانی
انچه گذشته است مثل تباشیر صبح ازان آشکارست که جواب این بزرگان ماهرین فن خیلی برجای
خویش مدلل و مبرهن است بحدیکه متشبعین زمین بارای آن ندارند که با مراعات اصول معتمدهٔ اهل حق
بتزییف آن توانند پرداخت و بدلائل و براهین ضعف و سخافتش را هویدا تو انند ساخت علاوه
تادح جواب ضرورست که بروایات معتبرهٔ اهل حق صدور شرک بالله را ازمالک ثابت کرده اند حسب دلالت
آیت کریمه وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب
علیهم وانت علی کل شیٔ شهید با وصف اراده معنی تشبیه کما یدل علیه قوله صلی الله
علیه وآله وسلم اقول کما قال العبد الصالح سند صدور شرک بالله ازمالک بن نویره نتوانند
همچنین نص بودن لفظ ارتداد در معنی مذکور بلکه برین امر دلیلی قائم نمیتوان کرد اما برقرار داد علمای
اهل حق پس ازانکه عبارت نهایه جزری که مولف رساله نقل فرموده و همبرین منوال عبارات دیگر وقول
ابن التین که در فتح الباری منقولست و قس علی هذا ما قال بعض آخر من الاکابر و سیجی تفصیله انشاء الله تعالی
دلالت تام برآن دارد و اما بر اصول امامیه پس ازانکه اگر لفظ ارتداد در معنی مقرر نخالف اصل باشد
لازم آید ردت حقیقی صحابه در امثال این روایات از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم که در کتب معتبرهٔ
امامیه مندرج است سوف تمرها انشاء الله تعالی وهم در دیگر احادیث مزعومی از ائمه مثل ارتدت
الصحابة کلهم الا ثلثة وکذا وکذا وحال انکه اهل التشیع درباب صحابه کبار ازان تحاشی
میکنند چنانچه عبارت مرزا محمد کشمیری برین مدعا اول دلیل و کلام مجتهد الحی فرزند رشید صاحب
صمصام در کتاب حضرت حیدریه درین باب مرد و غلیل است قال صاحب النزهة انچه در بعضی روایات
واقع شده که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند
مراد ازان ارتداد دینی و ارتداد خلقی است یعنی بعد از حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
بعضی از صحابه از دین بر گشتند و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند اهل ردت و نظایر

آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت علیهم السلام که بفحوای قُل لا اَسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی اجر
رسالت است و دیگر کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بر آن مجبول و مفطور بودند
برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عداوت و بغی و طغیان ارتکاب نموده بعضی در اکثر امور
دین و نصرت و اعانت فی ربیت حضرت سید المرسلین صلی مباهله نمودند و نیکوی احسان که در حق کافه رعیت
ممدوح است درباره اهل بیت نبوت ترک فرموده غصب حق زهرا علیها التحیة و الثناء و رنجانیدن خاطر آن بضعه
حضرت خیر الوری صلی الله علیه و آله و سلم و کافر نعمتی خدا و رسول خدا از ایشان وقوع یافته چنانچه کتب سیر و
تواریخ آن بان ملوست و در اکثر مقامات این کتاب از روی کتب معتبره بعضی بیان آن ماده الخ بلفظه و تلخیص عبارت
مجتهد الهی در کتاب شد که بعرض و طول بسیار دارد باین الفاظ ادا می توانند شد که خلفاء ثلاث انصار اسلام
از خلافت و امامت حضرت امیر علیه السلام که بنص جلی منصوص گشته بود انحراف ورزیدند و از حقوق اهل بیت علیهم السلام
چشم پوشی گزیدند و انواع بیوفائی و عناد بر روی ایشان کار آوردند و براه خلافت و شقاق رفتند و روایت
را بلا اقامت ادله بر معنی مصطلح ارتداد حمل نتوان کرد و کلام قاضی نور الله شوشتری که لفظ ارتداد
در حق ایشان آورده محمول بر محامل و تاویلات است بالجمله این عبارات و معانی نص صریح است در ینکه
نزد علمای متقدمین لفظ ارتداد که در احادیث خصوصاً این سه واقع شده در ردت دینی و رجوع از اصل دین
و اسلام نص نیست چه معنی نص در مباحث اصول آن امری است که احتمال غیر را برنتابد و در اطلاق
این معنی شکی و ریبی باقی نماند و کسانیکه ردت را بر کفر و نفاق حمل کرده اند هرگز تقصیری یا دینی نیست که دعوی
نص نموده باشند لیس هیچ جواب بقدح آن مبدل شد والحمد لله علی ذلک و مقوله فاضل کرمانی و قول
ابن حجر عسقلانی بر متانت خودش بدون هیچ منافات باقی است ثم الحمد لله علی ذلک **قوله** و بنابر همچنان
الی آخره **اقول** قلت این تقریر در استحاله صدق تحدیث بر خلفای راشدین اعوان و انصار
ائمه اطهار رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مجملاً درین اوراق و مفصلاً در مسلک آخر بر اصول امامیه

خواهی دانست انشاء الله تعالی اکنون قدم بر ادعای ضغاین دیرینه و کینه‌های قدیمه در سینه‌های
خلفای ثلثه بسبب اینکه اکثر علتش قتل اقارب و عشایر ایشان از گروه کفار بدست حضرت امیر بود چنانچه از بیان صاحب
الصواعق اعنی ابوجعفر بن قبه که سید مرتضی امام الامامیه متشیعین در کتاب شافی یکی از خوشه چینان خرمن فیض اوست و
هویدا می‌شود و افاده امام اعظم حلی طائفه در مصنفاتش نیز اقتضای آن دارد و ذکر علما و ائمه ایشان گو اعظم
نباشند تائید او می‌کنند کما لا یخفی علی من طالع احقاق الحق و الحدائق پس باید که باعث طیب قلوب خلفا
و موجب مزید محبت با علی مرتضی باشد چه مساعی مشکور این بزرگان در استیصال اهل کفر و ضلال هم
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و هم بعد وفات آن سرور آن قدر لمعان ظهور داده که بر احدی غیر از
مصداق وَمَن كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا مخفی نیست
حضرات امامیه چنانکه سید [illegible] در تصانیف خویش مصرح می‌نمایند که نزد علما و حکما بدلائل و براهین تقرر یافته است
که دوست یا دشمن قسیم می‌باشد و دوست دشمن و دوست دوست خود و دشمن دشمن خود بالتصریح
می‌نمایند که صدیق در جنگ احد بقتل پدر خویش عزم بالجزم کرد تا آنکه اگر جناب قدس نبوی نهی
نفرمودی در قتل و حالت مشاجره باقی نبود و بحمد الله که هر دو امام اعظم امامیه بر آن اعتراف دارند واللفظ
لِامامهم الاعظم الحلی فی تذکرة الفقهاء فی الفصل السادس الذی انعقد فی
احکام البغاة قال الشیخ یکره للعادل القصد الی ابیه الباغی او ذی رحمه وهو
قول اکثر العلماء لقوله تعالی وان جاهداک الآیة ولان ابابکر اراد قتل ابیه
یوم احد فنهاه النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن ذلک وقال دعه لیلی قتله غیرک
انتهی بلفظه و نیز در کتب اهل سنت مثل ازالة الخفاء وغیره مرویست که ابوبکر صدیق بر روی پدر خود
ابو قحافه بجهت بد گفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشتی زد که بر زمین افتاد چون حکایت نزد آن
سرور رسید حضرت استفسار نمود صدیق عرض کرد که بخدا اگر شمشیر بدست خویش می‌داشتم البته
بروی می‌زدم پس آیت کریمه لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ

اللّٰه وَرَسُولَهٗ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ الآية
نازل شد و توجه همت فاروق اعظم که خال خویش را در راه خدا کشته بطرف استیصال ائمه کفر با وجود
حصول قرابت آنها وقتیکه جناب رسالت مآب در باره اسارای بدر شوری نمود آنقدر شهرت یافته
که در تفاسیر شیعه مثل مجمع البیان و منهج الصادقین و خلاصه تفسیر جرجانی و نعمت خان عالی الی غیر ذلک
بتفصیل تمام مروی است که فاروق عرض کرد که عقیل را بعلی و نوفل را بمن و فلانی را بفلان حواله باید فرمود
تا سرهای شان که ائمه کفر اند از دوشها برداریم و دمار از روزگار اهل کفر برآریم و اینهم درین روایات
مندرج است که آنجناب صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب آمدی غیر عمر و سعد بن معاذ که بر قتل
کفار راضی بودند نجات نیافتی و قتل کردن فاروق اعظم منافقی را که از حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
عدول نموده حکمی دیگر از وی طلب کرد نیز در تفاسیر فریقین باید دید حتی که نعمت خان عالی با آن غلو و تعصبی که
دارد در تفسیر خود بلا نکیر ذکر می نماید و همچنین علمای دیگر مثل ابو المحاسن حسین بن حسن جرجانی در تفسیر خویش
از ابو اسحق ثعلبی که ترجمان تشیع او مجلسی در جلد اول بحار حکم فرموده نقل کرده و اگر اینهمه مجاهدات سیفی
و سنانی و مطارحات لسانی فقط برای طمع خلافت و امارت که از کاهنان شنیده بودند
صدور یافت چنانچه از تصانیف ملا باقر مجلسی مثل بحار و عین الحیات و غیرها بوضوح می انجامد
محمول بر سمعه و ریا لیس هر چند این مزخرفات حضرات امامیه بر خیال خام غم زدا و راحت افزا باشد
خوارج و نواصب سیاه رو را هم مژده فتح و ظفر رسیدست مع ذلک برین تقدیر می بایست که عداوت
این بزرگان با جناب سید المرسلین می بود نه با امیر المؤمنین و دیگر اهل بیت طاهرین زیرا که
منشا اینهمه مجاهدات و مقاتلات و قتل و اسر اشرار و تذلیل و تفضیح کفار ذات مقدس نبوی بود
علیه و آله الصلوات و التسلیمات چنانچه امام فخر المتکلمین رازی در نهایة العقول و رئیس المتبحرین الغنی صاحب
قرة العینین بتفضیل الشیخین ارشاد نموده اند و قس علی هذا اگر علت اینهمه ضغائن انسب تصوری برای
خلافت بلا فصل و ما یاثله بودی بلکه بایستی که این کینه و عداوت نسبت بذات احدیت هم می رسید

نه بجناب خاتم النبوة زیرا که حضرت احدیت بر طبق روایت صاحب صراط مستقیم از بعض معتمدین و مجلسی در
بحار بروایات صدوق و صفار یکصد و بیست بار پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بر آسمان طلب فرمود و در هر بار امر
ولایت و خلافت امیر المومنین را با دیگر ائمه طاهرین زیاده بر فرائض مقرر نمود و تاکیدات زاید الوصف ارشاد کرد و آنحضرت صلی
الله علیه و سلم بر اصول موضوعه امامیه جهة تعللها و تکاسلها در تبلیغ بلکه در باب نصب مرتضی علی بالخصوص وقت مراجعت
از حجة الوداع بر روی کار نیاورده جهة حرکات باطله و صناعات شرارت اراده حضرت حامل وحی را در الفاظ آیت کریمه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الایة خاصة رونداده مگر هیچ مقبول نشد و در بار
دوم بلکه سوم کما فی مصائب القاضی و من لقوم مقامه بلکه زیاده ازان چنانچه در بحار مجلسی ست عتاب شدید
در رسید که و ان لم تفعل فما بلغت رسالته چنانچه بتفصیل این قصه روایت جامع الاخبار از حضرت
زراره که او را اصدق الصادقین لقب داده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بران کند
وجه این باشد که بارها از زبان ائمه مثل صادق علیه السلام لفظ لعنة الله در حق وی با ذمائم و قبایح
دیگر که ترک ذکرش اولی تر می نماید کما فی منهج المقال مروی شده دلیل واضح است قال سمعت
الصادق علیه السلام قال لما خرج رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الی مکة
فی حجة الوداع فلما انصرف منها فی حین اخر و قد شیعه من مکة اثنا عشر الف
رجل من الیمن و خمسة الاف رجل من المدینة جاءه جبرئیل فی الطریق فقال
له یا رسول الله ان الله یقرئک السلام و قرأ هذه الایة یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک فقال له رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یا جبرئیل ان الناس
حدیث عهد بالاسلام و اخشی ان یضطربوا و لا یطیعوا فعرج جبرئیل علیه
السلام الی مکانه و نزل علیه فی الیوم الثانی و کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم
نازلا بغدیر و قال له یا محمد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک فقال یا جبرئیل اخشی من اصحابی

من ان تخالفونی فعرج جبرئیل ونزل علیه فی الیوم الثالث وکان رسول الله صلی
الله علیه وسلم بموضع یقال له غدیر وقال له یا رسول الله بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس فلما سمع رسول الله صلی الله
علیه وسلم هذه المقالة قال للناس انیخوا ناقتی فوالله ما ابرح من هذا المکان
حتی ابلغ رسالة ربی الخ بلفظه عداوه برین اگر اندک استقرا نمایند خواهند دریافت کہ آں حضرت
صلی الله علیه وسلم بارہا از امتثال این امر استعفا کردہ چنانچہ از روایتے کہ از کتاب جمل من علم الغیب شیخ مفید
منقول است ثابت می شود وهی ان الله تعالی انزل جبرئیل علیه السلام علی النبی صلی
الله علیه وآله وسلم بعد الفراغ من حجة الوداع والتوجه الی المدینة فی الطریق فقال یا محمد
ان الله یقرئک السلام ویقول لک انصب علیا للامامة ونبه امتک علی خلافته
فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا اخی جبرئیل ان الله یعلم بغض اصحابی لعلی انی اخاف
منهم ان یجتمعوا علی ضراری فاستعفی فصعد جبرئیل وعرض جوابه علی الله
فانزله الله مرة اخری وقال النبی صلی الله علیه وسلم مثل ما قال اولا فاستعفی النبی
صلی الله علیه وسلم کما فی المرة الاولی ثم صعد جبرئیل فکرر جواب النبی صلی الله
علیه وسلم فامره الله تعالی بتکریر نزوله مصاحبا بمشتملا علی الوعید بقوله یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس الایة فجمع صحابته وقال یا ایها الناس ان علیا امیر المؤمنین و
خلیفة رسول رب العالمین لیس لاحد ان یکون خلیفة بعدی سواه من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهی بحروفه واللازم
باطل عند المخاطب فالملزوم مثله زیرا کہ او باسلام این بزرگان و بودن ایشان
قائل توحید باری تعالی ونبوت جناب سید انبیا معتقد است چنانچہ در عبارات این رسالہ جابجا

خواهد فرمود بار خدایا مگر عداوت تو و عداوت حبیب تو الگر بزعم مؤلف در قلوب موحدین معتقدین
نبوت سید المرسلین جمیع تو اند شد تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال
هدّا با این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای راشدین مقبولین لسانی امامیه مثل سلمان و ابوذر و عمار و حذیفه
که داد جان نثاری حضرت پیغمبر و اهلبیت اطهر میدادند و در مشاهد متبرکه فدروی طاعت بر زمین نیاز می نهادند
چرا محبوب انگاشتند آیا از دست این جماعت شیخ از قبائل قریش واحدی از منتسبان خلفا و اعوان و انصار
شان مقتول نگشته و هر کافری که از اقارب ایشان کشته شد بدست حضرت امیر کشته شد اینک
تواریخ طرفین حاضر است نشان باید داد و از خدا شرم باید کرد و شیمه اعتساف را باید گذاشت و حیرانم که
خود اکثری از صنادید بنی هاشم که فطرت سلیم داشتند و علم هدایت و ارشاد می افراشتند و در زمان خلافت
مرتضوی سرگران کردند بلکه از رفاقتش پهلو تهی نمودند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت آن
دمار بزرگان شان بعمل آورده بود آنها بعد از اتصاف بایمان بلکه تشیع مزعومی چگونه این اراقت را
علت عداوت قرار دادند و علی هذا القیاس زمرهٔ انصار که با وصف خلوص ایمان می اعتقاد داشتند یعنی که علامت
ایمان و نفاق جز محبت و شقاق مرتضوی چیزی دیگر نیست چنانچه اکابر امامیه مثل شیخ دعوی میکنند از
عداوت مذکور پاک دامن بودند و زیاده ازین چه مراعات و مصافات با آل تواند شد که خلفای راشدین
اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه بحکومت و قضای بصره و کوفه و دمشق و شام سرفراز کردند
چنانچه شافی سید مرتضی و تصانیف باقر مجلسی خاتمة المحدثین ایشان مثل مجلد هشتم از بحار الانوار گواه است
و ایضا از دست خالد بن ولید بسیاری از کفار لا تعد و لا تحصی بقتل در آمدند و هم سعادت شرب و
تبری نهادند چنانچه بر ادانی مخفی نیست کما لا یخفی علی المتبحرین پس معلوم شد که این همه تهمتهای طائفه است
باز یا آل طاهره آن طیبین طاهرین نسبت کرده اند و العجب کل العجب که حضرات امامیه اهل
ضغائن دیرینه صحابه کبار و حواریین سید ابرار را قرار دهند و اشرار بنو امیه را بر طاق نهند و بر بن
قدر هم قلوب ایشان ثبات نمی گیرد که اگر مهاجرین را با جناب مرتضوی اینهمه کینه دارے میبود

من ان يخالفوني فعرج جبرئيل ونزل عليه في اليوم الثالث وكان رسول الله صلى
الله عليه وسلم بموضع يقال له غدير وقال له يا رسول الله بلغ ما انزل اليك من ربك
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس فلما سمع رسول الله صلى الله
عليه وسلم هذه المقالة قال للناس انيخوا ناقتي فوالله ما ابرح من هذا المكان
حتى ابلغ رسالة ربي الخ بلفظه علاوه برین اگر اندک استقرا نمایند خواهند دریافت که رسول خدا
صلى الله عليه وسلم بارها از امتثال این امر استعفا کرده چنانچه از روایتیکه از کتاب [illegible] علم الغیبی شیخ مفید
منقول است ثابت میشود وهي ان الله تعالى انزل جبرئيل عليه السلام على النبي صلى
الله عليه وآله وسلم بعد الفراغ من حجة الوداع والتوجه الى المدينة في الطريق فقال يا محمد
ان الله يقرأك السلام ويقول لك انصب عليا للامامة ونبه امتك على خلافته
فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا اخي جبرئيل ان الله يعلم بغض اصحابي لعلي اني اخاف
منهم ان يجتمعوا على ضراري فاستعفى الى ان قال فصعد جبرئيل وعرض جوابه على الله
فانزله الله مرة اخرى وقال للنبي صلى الله عليه وسلم مثل ما قال اولا فاستعفى النبي
صلى الله عليه وسلم كما في المرة الاولى ثم صعد جبرئيل فكرر جواب النبي صلى الله
عليه وسلم فامره بتكرير نزوله ثالثا مشددا عليه بقوله يا ايها الرسول
بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك
من الناس الاية فجمع صحابه وقال يا ايها الناس ان عليا امير المؤمنين و
خليفة رسول رب العالمين ليس لاحد ان يكون خليفة بعدي سواه من كنت
مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهى بحروفه واللازم
باطل عند المخاطب فالملزوم مثله زيرا که او باسلام این بزرگان وبودن ایشان
قائل توحيد باري تعالى ونبوت جناب سيد انبيا معتقد است چنانچه در عبارات این رساله جا بجا

خواهد

خواهد فرمود بار خدایا مگر عداوت تو و عداوت حبیب تو الزام بر عم مؤلف در قلوب موحدین معتقدین
نبوت سید المرسلین جمیع تواند شد تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال
هدّا با این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای راشدین مقبولین لسانی امامیه را مثل سلمان و ابوذر و عمار و حذیفه
که داد جان نثاری حضرت پیغمبر و اهلبیت اطهر میدادند و در مشاهد مشرفه روی طاعت بر زمین نیاز می نهادند
چرا محبوب داشتند آیا از دست این جماعت قتیلی از قبائل قریش و احدی از منتسبان خلفا و اعوان و انصار
شان مقتول گشته و هر کافری که از اقارب ایشان کشته شد بر دست حضرت امیر کشته شد اینک
تواریخ طرفین حاضر است نشان باید داد و از خدا شرم باید کرد و شیمهٔ اعتساف را باید گذاشت و حیرانم که
خود اکثری از صنادید بنی هاشم که فطرت سلیم داشتند و علم هدایت و ارشاد می افراشتند و در زمان خلافت
مرتضوی سر گران کردند بلکه از رفاقتش پهلو تهی نمودند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت ادا
دمار بزرگان شان بعمل آورده بود که آنها بعد از اتصاف بایمان بلکه تشیع مزعومی چگونه این اراقت را
علت عداوت قرار دادند و علی هذا القیاس زمرهٔ انصار که باوصف خلوص ایمان و اعتقاد این معنی که علامت
ایمان و نفاق جز محبت و شقاق مرتضوی چیزی دیگر نیست چنانچه اکابر امامیه مثل شیخ حلی دعوی میکنند از
عداوت مذکور پاک دامن بودند و زیاده ازین چه مراعات و مصاحبت ما باشد که خلفای راشدین
اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه بحکومت و قضای بصره و کوفه و دمشق و شام سرفراز کردند
چنانچه شافی سید مرتضی و تصانیف باقر مجلسی خاتمة المحدثین ایشان مثل مجلد فتن از بحار الانوار بآن گواه است
و ایضا از دست خالد بن ولید بسیاری از کفار لاتعد ولا تحصی بقتل درآمدند و تخم سعادتش رو
بترقی نهاد چنانچه برادانی مخفی نیست منکشف تخفی علی المتبحرین پس معلوم شد که این همه تهمتهای طائفه است
باذیال طاهرهٔ آن طیبین طاهرین نسبت کرده اند والعجب کل العجب که حضرات امامیه اهل
ضغائن دیرینهٔ صحابهٔ کبار و حواریین سید ابرار را اقرار دارند و اشرار بنی امیه را بر طاق نهند و برین
قدر هم قلوب ایشان ثبات نمی گیرد که اگر مهاجرین را با جناب مرتضوی آنهمه کینه دار از سر می بود

بعد از شهادت ذی النورین چرا بدامن مبارکش می آویختند و خود متصدی خلافت نمی گشتند و مثل
مروان و دیگران را برای امامت برنمی انگیختند و جناب امیر چگونه بر صوابدید این بزرگان خلافت و امامت خود را
موقوف میداشت و فاروق اعظم بعد از نکاح امام حسین غاشیه اسپ ایشان کی در بازار مدینه بر دوش خود
می نهاد و ذی النورین بعد از اشترای زره حضرت امیر و ادای قیمتش زره مذکور را چرا بجناب شان باز
میداد و سعد وقاص بعد استماع خبر قتل ذو الثدیه بحسرت عدم معیت مرتضوی چرا ندامت می کشید و
چاک گریبانش چگونه تا دامن می رسید چنانچه از مطالعه نهج البلاغة و جلاء العیون و بحار الانوار بر
کالشمس فی نصف النهار و تفصیل قصه نکاح شهید کربلا و آنچه از فاروق اعظم در بارهٔ ابتهاج و سرور
این کتخدائی صدور یافته بعبارت کامل بجائی مسموع فرمایند فائده فی تزویج شهربانو من
الحسین علیه السلام عمر فرمود که شهربانو را بر سر بازار بنشانند و مهاجرین و انصار از نظر او بگذرانند
هر که او را رغبت باو باشد اختیار کند بشوهری اول عمر بگذشت پرسید که این کیست گفتند که خلیفه
وقت گفت او پیر است لائق من نباشد بزرگان می گذشتند تا امیر المومنین بگذشت گفت این مرد کیست
گفتند علی علیه السلام شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت او لائق منست اما پیش فاطمه
در روز قیامت بخجالت برم دیگر حسن علیه السلام بگذشت گفت این کیست گفتند پسر علی
احوال او پرسید پس گفت حسن بزرگست ولیکن زن بسیار میخواهد حسین علیه السلام بگذشت
او را قبول کرد و گفت شوهر من این جوان تواند بود عمر فرمود تا سه روز در مدینه آئینها بستند
و انبساطها می کردند و حسین را بر اسپ نشاندند و گویند که عمر غاشیه حسین بر دوش گرفت و با او
در مدینه بگردید تا سه روز روز سوم زفاف کردند و شهربانو را بحسین دادند بعقد نکاح انتهی موضع
الحاجة بلفظه قطع نظر ازینهمه زبان مخبر صادق مورد وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
بر مناقب این بزرگان و تمثیلات و تشبیهات ایشان باعضای رئیسه خویش و ذوات
مقدسه دیگر انبیا و اولو العزم که شمه از آن قبل ازین گذارش یافته و تفصیل آن بعد ازین خواهد آمد چرا

بهم گردیدند

می گردید ندانی که مدح منافقین و کفار که سهامی شان مملو از کینه امیر المومنین بود بمثابتیکه
منزلتی بران متصور باشد در عدالت شخص قادح است چه جای سیادت مرسلین الی غیر ذلک من
الدلائل القاطعة التی تدل علی خلاف هذه التهمة العظمی و الاجناب حسن مجتبی علیه
با اسد بر اصول شیعه هم ضغائن و غوائل را منسوب بسیتوان کرد که خلافت را بر رغم امام حسین بدست دشمنان
سپرد و ازین رهگذر ابواب مصائب بر آل سلام بر وجوه اهل بیت کرام و اتباع و اشیاع البشان کشاده بلکه اسباب واقعه
کربلا مهیا و آماده شد و بجناب سلطان کربلا رسید آنچه رسید که بتفصیل آن لب توان جنبانید
و از اینجاست که حضرت امام حسن علیه السلام در حالت احتضار خلاف ائمه اطهار که بزبان مولف
رساله و علمای مذهبش اطمینان و انبساط تمام داشتند کما ستعرف انشاء الله تعالی بهای های میگریست و میگفت
که دران وقت این گریه و زاری و فریاد و بیقراری سود ندارد کما قال الله تبارک و تعالی یومئذ یتذکر
الانسان و انی له الذکری اگر اجل مهلت میدهد تفصیل این ماجرا بر جای خودش می نماید و لیکن
علمای قوم از راه ناعاقبت اندیشی بکار برده اند و مشتمر برکاکت و خرافت است نیز در مسلک ثانی
معروض خواهد شد در خصوص این مقام تعرض بدان نموده باستیصال مقدمه دیگر از مقدمات مولف
گرامی میگویم که باقیماند ادعای تصمیم عزم احراق بیت فاطمه که صاحب رساله به تقلید
مجتهد در رساله طعن الرماح و تاسی کنتوری در ابرام مطاعن خلفا تحریر نموده بسبب آنکه دلالت
حدیث ازالة الخفاء و استیعاب بر قصد قلبی و اراده حتمی حضرت فاروق که مدلول عبارت مولف باشد
ممنوع است یعنی که روایت کتاب اول در ینطور آن اینست عن زید بن اسلم عن ابیه انه حین بویع
لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمة
بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم فیشاورونها و یرتجعون فی امرهم فلما بلغ ذلک عمر بن
الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و الله ما من الخلق
احب الینا من ابیک و ما من احد احب الینا بعد ابیک منک و ایم الله ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء

النفر عندك ان امرتهم ان يحرق عليهم البيت قال فلما خرج عمر جاؤها
فقالت تعلمون ان عمر قد جائني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت
وايم الله ليمضين لما حلف عليه فانصرفوا راشدين فروا رايكم ولا ترجعوا الي فانصرفوا
عنها فلم يرجعوا اليها حتى بايعوا لابي بكر انتهى و در تبعات عبارت ازو از زید بن اسلم مرویست بجای
امرتهم ان يحرق عليهم البيت لافعلن ولافعلن در مقوله فاروق محکی است بر فرض صحت غایة
لا امر من باین عبارت میرسد که فاروق اعظم در باب متخلفین از بیعت افضل الصدیقین تخویفا و ترهیبا بر زبان رانده
که اگر باز در تخلف آنها خواهیم نشیند خانه را برآنها خواهم سوخت با آتش قهر و غضب خواهم افروخت و لا نسلم
که این تهدید و ترهیب در واقع مستلزم تصمیم عزم احراق خانه زهرا رضی الله عنها باشد فضلا عن العینیة
اکابر علمای طائفه در کتب دین و ایمان خویش بتکرار تمام می نویسند که بسا اوقات آدمی بکلمات خشن
متکلم می شود بلکه شمشیر تیز بدست میگیرد و قتل مخاطبین در دلش نمی نشیند بلکه در آراستگی
لشکر و آمادگی اسباب قتال بغایت قصوی میکوشد و نیمها مثل حسن مجتبی علی ما صرح به صاحب
ریاض السالکین قصد کارزار در سر ندارد و ازینجا گفته اند که امیران سخن بصلابت گویند و باشد که
در نهان صلح جویند آورده روزیکه خلیفه ثانی را بفحوای روایت شیخ المشایخ در علل الشرائع خبر وفات
حضرت زهرا رسانیدند او بکمال جزع و فزع همراه صدیق بتقریب تعزیت نزد امیر المومنین ع حاضر
و شکایت شروع کرد و گفت که نطلبیدن ما بر جنازه فاطمی ازان قبیل است که در غسل آنحضرت ما را
دخلی ندادی و بحسن تعلیم کردی که با بوبکر گفت که ترا با منبر پیغمبر چه کار است اینهمه دلیل کدورت و غبار
است حضرت امیر فرمود اگر قسم شرعی یاد کنم تصدیق خواهید کرد گفتند بلی پس در مسجد مقدس
داخل شد و گفت که دو امر اول ازان بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در غسل و فاطمه زهرا ع درباره
نماز جنازه و ما یتعلق به وصیت کرده بودند که اجانب را بدخلی ندهی حاشا که آن کلمه بفرزند خود هم تعلیم
کرده باشم بلکه چون الف السن بجناب مصطفوی زاید الوصف داشت حتی که که در حین نماز بردوش

مبارکش سوار میشد و در اثنای خطبه دامن مقدس میکشید بر آمدن ابوبکر بالای منبر آن سرور
بر وی شاق آمد فاروق این کلمات طیبات را معاذ الله از مهملات نسبت داد و صلاح او بر نبش قبر فاطمه برای ادای
نماز جنازه قرار گرفت پس صحبت منجر بکلفت گردید و نوبت باشتداد غیظ و غضب رسید قریب بود که ذو الفقار از نیام
بر آید و مقاتله عظیم در صحابه کرام واقع شود زیرا که امیر المومنین قسم بسر شریف یاد نمود که بر این تقدیر سر فاروق را
از دوش بر دارم بلکه قبل از نیل مطلب وی را زنده نگذارم پس مهاجرین و انصار بهیئت مجموعی در صلاح افتادند
و بر اراده فاروق تن برضا ندادند و نداند انتهی ملخصه و حال آنکه اصول معتبره بزعم امامیه باواز بلند ندای
این معنی بگوش خاص و عام در رسیده که هرگز حضرت امیر بکشیدن شمشیر از نیام درین وقت مامور نبود چه جای
قتل فاروق چنانچه مطالعه کتب فتن بران شاهد عدل است معهذا لکهرگز ندانند که حنظلی از خرد دور اندیشش
دارد نیک میداند که هرگاه حضرت قالع باب خیبر در وقت احراق بیت فاطمه و اسقاط محسن بضرب در بر خلانیدن
کارد یا دنباله شمشیر یا ضرب لکد علی اختلاف روایاتهم المفتریات و زدن سوط بر بضعه سیدة الکائنات تا آنکه بازوی
مبارکش شکست و انتساب تهمت زنا معاذ الله بسر منابر که موی اهل اسلام از استماع آن بر بدن میخیزد و
حقیقت امثال این خرافات آبروی رواة این حکایات بنص قرآنی والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم
می ریزد مامور بسل سیف نباشد بر مجرد نبش قبر بنیت نماز جنازه چگونه بجهاد سیفی بهمین نام مامور خواهد بود پس این همه
جوش و خروشش چنانچه تهدید او ترسیا بود همچنین است حال فاروق چون درین مقام دعوی چند بتهم رسیده
ناگزیر باثبات آن از کتب معتمده امامیه مصروف میشوم و میگویم که اما انتساب تهمت فاحشه بسیار
آنچه در تذکرة الائمه وارد است بزعم امامیه حجت شافی است و روایت شیخ المشایخ در علل از امام
ابوجعفر دلیل کافی است حیث روی انه قال علیه السلام فاما الشرک بالله فقد
انزل فیها ما انزل وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فینا ما قال فکذبوا الله
ورسوله واشرکوا بالله واما قتل النفس التی حرم الله فقد قتل الحسین بن علی
واصحابه واما اکل مال الیتیم فقد ذهبوا بفیئنا الذی جعله الله لنا واعطوه غیرنا

واما عقوق الوالدين فقد انزل الله ذلك في كتابه فقال النبي اولى بالمؤمنين من
انفسهم وازواجه امهاتهم فعقوا رسول الله في ذريته وعقوا امهم خديجة في
ذريتها واما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة في منابرهم الى اخره مختصراً وعبارت
تذکره اینست که همچنین حق نشناختند شیخین نسبت باهل بیت رسالت واقع ساختند نسبت ناسزا
بحضرت فاطمه دادن ودشنام دادن با وی وغصب فدک وخلافت نمودن وکشتن وزدن آن مظلومه سقط شدن محسن
با هر وآتش بخانه پیغمبر انداختن الی آخر الهذیان واما احراق وغیره پس مجتهد جالسی در رد ذو الفقار
مصنوع بصحت وقوع آن مدعی شده وعبارت تجرید خواجه خواجگان شیعه اعنی فاضرم عمر فيه النار وكلام
امام اعظم حلی در شرح عبارت مذکور تایید آن میکند حيث قال وبعث الى بيت امير المؤمنين عليه
السلام لما امتنع من البيعة فاضرم فيه النار وفيه فاطمة وجماعة بني هاشم واخرجوا عليا
كرها وكان معه الزبير في البيت فكسروا سيفه واخرجوا من الدار من اخرجوا وضربت
فاطمة عليها السلام فالقت جنينا اسمه محسن الى اخر البهتان وملا باقر مجلسی در تذکرة
الائمه نیز بدعوی آتش انداختن گردن افراخته كما عرفت وضرب تازیانه را از جملهٔ معتبرات پنداشته
وصاحب اثبات الحق نیز تصریح بدان کرده وادعای شکستن استخوانهای پهلوی مبارک فاطمه زهرا نموده
وعبارات دیگر کتب مثل تجهیز الجیش وغیر آن که از تالیفات مقلدین فاضل جالسی است در اینمعنی که آتش
بخانه زهرا زدند بکمال رسوائی حضرت امیر را بیرون کردند از نصوص قطعیه توان شمرد واز ینجا تحاشی بعضی امامیه
در کتب معتبر ما طعن وقوع احراق هرگز مذکور نیست وشیخ حلی در کشف الحق ودیگران در غیر آن غیر از عزم
احراق چیزی دیگر در مطاعن خلفا ذکر نفرموده اند ورجوع از ان نه نموده از هم می پاشد وهمه استغاثه
وفریاد کنتوری بانگ بی هنگام می باشد پس تم بدانکه فاضل جالسی در عماد الاسلام در توجیه سکوت
وقعود مرتضی وقت تصمیم احراق بیت فاطمی گفته هذا القعود انما كان يستقيم اذا لم يكن مستندا
بوصية النبي صلى الله عليه وسلم اما اذا كان كذلك فيكون القعود واجبا والامامية تقول

الزاکن

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصَى عَلِيًّا بِالصَّبْرِ وَعَدَمِ مُنَابَذَةِ الثَّلٰثَةِ إِلَى آخِرِ
مَا قَالَ، و چگونه بزعم شیعه چنین نباشد حالانکه جناب امیر روبروی هزاران ملائک و حضرت جبرئیل و
جناب سید النبیین بر اختیار صبر و سکوت بر تحریف قرآن و هتک ناموس بنت سید الانس و جان نعوذ بالله
من مکاید الشیطان عهود و مواثیق شدید و موکد نموده بود کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و ارتکاب تقیه بدلائل
بیشمار نزد امامیه بر آنحضرت واجب و کشیدن شمشیر از نیام و قتال با صحابه کرام منهی عنه و حرام بود چنانچه
اصول اربعه موضوعه خلفای ثلثه متشیعین متکفل این امور است آنهمه که شنیدی دلالت قطعی برین دارد
که قسیم امیر المومنین در باره قتل فاروق فقط بر تهدید و تخویف محمول بود و هرگز اراده قلبی و تصمیم خاطر بر کشتن
خلیفه ثانی تعلق نداشت و درینمقام قدرت کامله جناب اقدس احدیت وَهُوَ الَّذِي أَنْطَقَ
كُلَّ شَيْءٍ مشاهده کردنی است که ابو منصور طبرسی صاحب احتجاج بر طبق نقل مجلسی در بحار روایت می نماید
که چون خلیفه ثانی باواز بلند گفت که اگر امیر المومنین از خانه خود بیرون نیاید خانه را بر او و اهلش بسوزم
صحابه از شنیدن این قول متغیر شدند و انکار شدید کردند خلیفه ثانی گفت شما گمان بردید که من چنین خواهم کرد حالانکه
مقصودم تهدید بود، نه چیز دیگر پس جناب مرتضی بواسطه شخصی پیام بسوی عمر فرستاد که من برای
گرد آوردن آیات قرآنی در خانه منزوی شده ام و مشغول تالیفش گردیده ام و بر زبانم سوگند
جاری شده که تا ازین امر فارغ نشوم از خانه پای خود بیرون نگذارم و بامور دیگر نه پردازم انتهی
ملخصاً ازین روایت و آنچه در اراده نبش قبر فاطمی از علل الشرائع قبل ازین گذشته هویدا و
آشکار است که هرگاه مهاجرین و انصار بر تلفظ لفظ احراق و ما یماثله انکار کنند و رعایت اهلبیت را از دست
ندهند فاروق اعظم که از عدالتش جهان و جهانیان انتظام یافتند کی خیال و مجال داشت که معاذ الله خانه زهرا را
سوزد و حضرت امیر بالقهر و جبر از خانه بیرون کشد و رسن در گلوی مبارکش اندازد و حضرت بتول را ضرب تازیانه
و اسقاط حمل مجروح سازد آنهمه تهمتهای صنادید یهود و صنعا و مجوس برانست که زخمهای کمین ازو
فاروق در جگر داشتند و تخمهای ضغائن دیرینه در مزرع سینه می کاشتند و عنقریب بروایات معتمده

خواهی دانست که چون صدیق خواست که برای تنبیه مانعین زکوة پردازد فاروق بحمایت شان بر خاست
حتی کلمه کوی آنها بادا ورد فما ظنك فی اهل البیت الطاهرین عند نصب فضل الصدیقین
و صاحب عماد الاسلام با وصف کمال عناد و عداوت صحابه امجاد و ادعای صحت روایت احراق در کتاب تحفه
مطبوع کما سبقت الیه الاشاره چون از دار و گیر اجابت علمای اعلام مصری بیافته در این وادی
شتافته ان مقتضی تلك الروایات هو ان عمر مع شیعته قصد احراق بیت فاطمة
واتی بالحطب وجمعه علی بابه لا انه وقع منه الاحراق فلعل کان غرضه
مجرد التخویف یعنی روایاتیکه در باب آتش زدن در کتب وارد شده اند مضمون آن جز این
نیست که عمر با اتباع خود بظاهر قصد سوختن خانه اهلبیت نمود و هیمه بر در جمع کرد نه آنکه آتش افروخت
و خانه را سوخت و غالباً غرض او فقط خائف کردن متخلفین بود و دگر هیچ والحمد لله علی ذلك چه هرگاه
مقصود از جمع کردن حطب و مهیا نمودن اسباب بجز تخویف و تهدید نباشد فقط قول لافعلن
و لافعلن یا امرت ان یحرق علیهم البیت بطریق اولی تهدید و ترهیب خواهد بود
که برای اتمام خلافت صدیق اکبر که مثل حضرت خلیل الله و منیب الله وقت شورش اعراب و احاطه
تامه کفار و مرتدین مثل عنسی و سجاح و مسیلمه کذاب از فاروق اعظم که بشدت و خشونت نوح علیه السلام
اتصاف داشت سر زد این همه در صورتیست که مراد مولف از تصمیم عزم احراق آنست که حضرت فاروق
معاذ الله دل بر سوختن بیت فاطمه نهاد و نیت آن را مصمم کرد و اگر معنی آنست که تهدیداً و تخویفاً این کلمات
بر زبان آورد و در دلش نبود فمع انه یخالف الفاظه مناقض خاتمه رساله دیگر است که در جواب [illegible]
نوشته زیرا که از مطالعه آن واضح می شود که احراق بعمل آمد و نقیر در افادات مولف هم حیرت است
چه اول عبارت این رساله آنست که فاروق بکمال جد و جهد اراده احراق مصمم کرد و خواست که خانه
مرتضوی را بسوزد و کلام او در صدر رساله دوم که محتوی بر لفظ تخویف است دلیل بر آنکه مقصود فاروق
امتناع از تخلف بود نه سوختن و عبارت آخر آن بالالتزام مطابقی استدلال بر وقوع احراق

است پس تناقض و تهافت کلامش و آنچه درین باب از علمای قوم سر میزند تماشا کردنی است که جمعی عزم
احراق روا دارند و بعضی بتکذیب شان می پردازند و گروهی روایات صریحه آرند که فاروق گفت که مقصود من مجرد تخویف
بود و وقت صدور این کلمات مهاجرین و انصار در کمال جوش و خروش آمدند و باعانت اهلبیت متوجه شدند و ازین مجتهد
جالسی هم دعوی احراق میکند و هم فرار ازان مینماید حتی که جمع کردن همه را با لوازم دیگر بر تخویف و تهدید حمل مینماید
و حضرت مخاطب را با این همه بلند پروازی و لن ترانیها هنوز در نسبت احراق قصد و تخویف متردد است و باز بر وقوع آن
مستدل می شود با صفت تهدید و تخویف که خود ناقل آن است و علمای او هم بدان اعتراف کردند کما عرفت آنفا
ارشاد می نماید که آنچه مروی است منحصر در دو جزء یکی احراق دوم قلع باب ان هذا لشیء عجاب از مثال همین مواضع جهل
عالم واضح و روشن می گردد که دروغ را فروغ نمی باشد و هر یکی از علمای مخالفین تکذیب دیگری می نماید و السیاق تا دامن
آنجماعة ما دست نمیرسد فاعتبروا یا اولی الابصار این همه که شنیدی مبنی بر آن بود که روایات تهدید باحراق مسلم عن
المعارض یا سند و فیه و هو خیر المنع و از مجرد توجیه ذکر آن صحت و اعتبار لازم نمی آید و بر اهل استقرا در ورود روایات
که بصراحت معارض آن باشد و در واقع مناط اعتماد و اعتقاد بحیثیت وضوح قرائن بلکه دلائل قاطعه کما ستعرف ان شاء
بعد از کاسته اند بود پوشیده و شکی نمی ماند بعضی بتقریر اهل حق و بعضی بمذاق اهانت ایشان هم اما اولا پس از جمله
روایت کتاب ما ثبت بالسنة نقلا عن اسد الغابة و خلاصه اش آنکه حضرت امیر بطیب خاطر در مسجد خلافت
الصدیق اکبر بیعت نمود و بخطاب اصحاب فرمود که چگونه بیعت نکنم کسیکه او را جناب پیغمبر امام مسجد خویش
گردانیده و من دران وقت تندرست بودم نه بیمار و حاضر بودم نه غائب و اگر تقدیم مرا می خواست هیچ مانعی
درمیان نبود الفاظ حدیث اینست عن الحسن البصری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه
قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر و صلی بالناس و انی لشاهد غیر غائب
و انی لصحیح غیر مریض و لو شاء ان یقدمنی لقدمنی فرضینا لدنیانا من رضی
الله و رسوله لدیننا بلفظه و مشابه روایات صاحب ریاض النضرة فی مناقب العشرة از اهل
سنت تا بسیار مبالغه نمی کنند و از انجمله روایت دیگر که حضرت امیر مقدمه کرده استدلال بر صحت

خلافت بلافصل ابوبکر صدیق نمود وگفت که از امامتش کاره نمیتوان شد که او را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در امر دینی امام فرمود در مقدماتیکه بانتظام بلاد و انتظام امور دنیوی تعلق دارد چرا او را
امام ندانم و ناخشنود نشدم مگر بدینجهت که در مشوره خلافت مرا شریک نکردند انتهی محصلها و درین باب روایات
بسیار وارد است چنانچه مخفی نیست و منطوق روایات بید تخلف حضرت امیر المومنین و بیعت کردن آنجناب بعد
از تخویف و تهدید است لیکن ظاهراً باهم متعارض اند و در نفس الامر درینمقام روایت تهدید کما اشرنا الیه لا یعبأ
بها است **امام ثانی** پس علمای امامیه از قدیم الایام گفته اند که اجماع بر خلافت خلیفه اول
هرگز وقوع نه پذیرفته زیراکه بروایت صحیحین معلوم شد که حضرت امیر هرگز اقدام بر بیعت ابوبکر صدیق
نکرد تا زندگی جناب فاطمه زهرا و بعد انتقال آنجناب بجز ان وجاهت باقی نماند راه مدارا و تسلیم پیمود و شریک
اعوان و انصار شد پس اجماع و اتفاق متحقق نباشد چنانچه ثانی علم الهدی امامیه و مجلسی آن گواه است
و متاخرین تا این زمان نیز همین تقاریر را اعاده می کنند و بر طبقات محققین اهل سنت که درین باب نوشته اند
و هیچ بیانه گوش نمی نهند پس گاه مدلول صحاح روایات اهل سنت همین باشد پس روایت زید ابن اسلم
النسبه لا یلوی احتجاج و اعتماد نخواهد بود زیراکه مدلولش آنست که حضرت امیر و دیگر متخلفین بمجرد استماع
تخویف و تهدید فاروق زبانی جناب سیدة النساء از سر تابی خویش رجوع نمودند و تن به بیعت صدیق
در دادند و این با مدلول روایات صحیحه بخاری و مسلم خلاف صریح دارد کما قلتم و نیز مدلول روایت زید
آنست که جناب سیده بجهت تهدید فاروق راه لینت اختیار کرد لیعنی اینکه خوف و رعب را در قلوب
متخلفین القا نمود و مدلول روایت صحیحین بزعم علمای امامیه آنست که هرگز طریق مدارا و تسلیم نرفت بر خشونت
ثابت قدم و راسخ دم باقی ماند **وایضاً** بروایات صحیحه معلوم میشود که زبیر اینچنین تخلف نکرده و این هم
مخالف آنست و نیز روایتی دیگر هست هم حسب روایت زید که زبیر شمشیر کشید و آخر نوبت بدان
رسید که شمشیر از دستش گرفتند و بر سنگ زدند تا آنکه پاش پاش گردید و هنگامه کارزار برپا نشد
چنانچه ابن شهاب گفته و از این روایت تسلیم زبیر بعد استماع تهدید دریافت نمیشود پس منافات لازم

آمد و بجای

آمد و احتجاج بروایت تهدید باحراق دربارهٔ اثبات ضغائن از درجهٔ اعتبار باطل و از مرتبهٔ اعتماد
ساقط گشت **اکنون** بعضی از مضامین که در روایات مختلفه موجب خلط شود و تطبیق از آن بظهور نیاید
باید شنید که لا نسلم که حضرت امیر باعتقاد عدم استحقاق خلیفهٔ اول از متخلفین باشند و از نیجاست که
احدی از روایات صحاح دلالتی بر قیل و قال جناب امیر در استحقاق این منصب نسبت بحضرت افضل
الصدیقین ندارد بلی از ظاهر روایت صحیحین و قصهٔ فدک برایت ام المومنین حمیدالله میتوان یافت که در بیعت صدیق
تا زندگی فاطمه زهرا مکث نموده و این تاخیر چنانچه در نزد اهل بیت بعد لحوق نیست نه چنین تاخیر که در نفس
تخلف هم نص نمیتواند شد زیرا که بروایت فریقین حضرت امیر تتبع جمع و تدوین کرد بعد سید المرسلین در دار خود
نشسته تا که سور و آیات قرآنی را حفظاً یا کتابةً جمع کنم کما فی الاستیعاب والصواعق من کتبنا و غیرها
من کتب الامامیة مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی و قد عرفت محصل بار داده آخر این امر عظیم که اهتمام شان
بر وجه کمال واقع شد بدون امتداد زمانه متصور نبود و هر چند حال جمیع اهل بیت و صحابه عنهم از
معدودی کما فی تالیفات المحقق الدهلوی تا مدت دراز در فراق برگزیدهٔ تمامی انفس و آفاق و گردون
و بال شان از حوصلهٔ شرح بیرون باشد لیکن درین باب جناب سیده رضی الله عنها را خصوصیتی و مزیتی
زائد الوصف نسبت بهمه بزرگان حاصل بود که بر ناظرین و متتبعین علم سیر و تواریخ پوشیده نمی‌ماند و مسلمات
نزد حضرات شیعین تا آید در آنچه فی حفظ و صیانت حضرت بتول از هر آوقت اسقاط محسن بیگناه احراق
بیت النبوت سید الانبیاء الی غیر ذلک من الافتراءات بخلاف مقتضای شکایت نبود بارها مقبولین شیعه
احدی از نیها در اوقات مذکوره باعانت فاطمه زهرا نخواهد پرداخت کما سیجیٔ انشاء الله تعالی مستحسن
و اولی هم نباشد لکن نزد اهل حق تسلیه و تیمار ایشان هم در صحت و هم در ایام بیماری از مهمات امیر علی
بود حال بیجان سوال الثقلین که بزمردگی و افسردگی ایشان سوهان روح و روان و موجب کاهش جسم و جان
نمودار شد و بعضی از شکایات دوستانه مثل استبداد در تقریر خلافت در سقیفه و مانند آن نیز ضمیمه گشته الی
غیر ذلک مما لا مساس له ... فی المطولات لکن نظر باین وجوه اگر استمدادی و مکثی در بیعت صدیق

بمیان آید بجای خویش ست نه مثبت مدعای مدعی بداند پس قطعه که در سایر صحاح و سنن بسیار
از روایات موجود است که بمدلول مطابقی آن بیعت امیر رض در مبدء انکشاف صبح خلافت سید المرسلین است کما سبق
منه و تازه تر آنکه ابن سعد و حاکم و بیهقی از ابی سعید خدری رض در قصه بیعت و تقریر خلافت ابو بکر صدیق رض روایت
میکنند که در همان روز که عمر رضی الله عنه بیعت نمود و مهاجرین و انصار بر خلافت صدیق گرد آمدند صدیق
بر سر منبر بر آمد و در قوم نظر کرد و دریافت که زبیر در حاضرین نیست پس وی را طلب داشت خطاب نمود که
تو فضائل خویش را شمار میکنی و مخالفت جماعت مسلمین میخواهی زبیر گفت ملامت مکن ای خلیفه پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم و از انچه بر زبانم رفت بگذر و در پی مواخذه مشو پس بعد معلوم کرد که علی رضی الله عنه نیز شریک
قوم نیست پس فرستاد تا او نیز حاضر شد و همین قبیل مقال و معذرت در میان آمد و این هر دو بزرگ
الفت خاطر همداران نموده بیعت کردند انتهی مختصرا همچنین روایت صحیح موسی بن عقبه و حاکم از عبد الرحمن بن
عوف که گفت که ابو بکر صدیق رض خطبه خواند و فرمود که بکبریای الهی که گاهی حرص امارت لیلا و نهارا اسرارا
و علانیة نکردم و لیکن از فتنه ترسیدم و در امارت راحتی نمی بینم و طاقتی و قوتی ندارم مگر آنکه حق تعالی
دستگیری فرماید بعد از آن علی رض و زبیر معذرت کردند و گفتند ناخوشنود نشدیم مگر بجهت تاخیر از مشوره
و در سزاوار تر بودن صدیق باین منصب جلیل شکی نداریم او یار غار پیغمبر خداست صلی الله علیه و سلم
و شرف و بزرگی او بالیقین میدانیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حیات خود او را امام و پیشوای نماز فرموده
ملخص اکثر احادیث اصحاب رضی الله عنهم که شریک واقعه باشند بمقابل حدیث لیس الخبر کالمعاینه
بر حدیث سالم المومنین مسطور که حضور او در آنجا مع ما نند حضور حضرت زهرا رض بر اصول امامیه هرگز ثابت نیست رجحانی
داشته باشد چه جای آنکه محصلش نفی بیعت تا شش ماه بود و محصول روایات اصحاب بیعت تصریحی
قریب وفات جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد که اسهل از نفی مذکور است و قد ثبت ان الاثبات
مقدم علی النفی و روایت معرفت امام یعنی من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و با سند آن که در کتب معتمده مندرج است موید همین است که طول مکث در بیعت واقع نشده و حضرات

سعدان

سعد بن عباده بر تخلف علی یا فی الصواعق و الصواقع ضعیف و مردود بلکه خلاف آن که از حنفیا بیعت
با صحت و شهادت طرق نزد محدثین معروف و مشهور و دعوی تخلف ایشان تا به سعد کما قال الحلبی فی نهج الحق و غیره
از احادیث مشهوره و از نقل سعد تصحیح در شافی و تلبیس بحار میتوان یافت که نزد اهل سنت رجوع سعد بن
عباده راجح است نه مرجوح پس معلوم شد که آنچه اعدا که از بعضی در یافته می شود در اجماع قادح
نیست بلکه با بعضی دیگر که تعلق بسند احادیث دارد و آن را تا سی بیهقی و مثال او چنانچه بر ناظرین شرح
بخاری مثل ارشاد الساری مخفی نیست میتوانم گفت که این تاریخ که دال بر تاخیر بیعت او ابو سعید را او آن
بسبب عدم اسناد زهری ضعیف است و غیر مقبول در روایت ابو سعید که منطوق آن بیعت امیر المومنین و
حضرت زبیر رضی الله عنهما روز اول است مسند موصول پس این البته اصح خواهد بود و بحمد الله طریق
تطبیق در دفع اختلاف روایات عقلا و نقلا آشکار شده و بر دانا ناند که گویم بیعت اولی نوعی با خفا
و ثانیه علانیة واقع شده این همه که دیدی و شنیدی بتقدیر تسلیم لفظ احراق است و الا الحول زیدت قوته
در مقابله طایفه امامیه که درباره سخن بازی سعد و ممن الظهر اند می توان گفت که در حدیث فاطمی لفظ لیفتقن بود
چنانچه صاحب استیعاب بر تصریح جامعین بیاض ابن ابی شیبه روایت کرده اگر چه نسخه و بدیه آن که از نسخه مصنف
منقول است دلالت بر اشتباه شان دارد و حکم می نماید که لفظ لیفیقن از فتنی بمعنی جوع باشد در لفظ فتنه
و فتن در لغات غرائب احادیث مثل نهایه هر چند بمعنی قتل و احراق و اثم و کفر الی غیر ذلک مستعمل است لیکن
در اصل بمعنی امتحان و سوال واقع شده پس محتمل که از فاروق تهدیدا و تخویفا نه عزما صمیما سر زده
باشد که نگاه تیز و آواز تند را هم شامل است چون جناب معصومه حکایت قول و لافعلن بهم ما یفعل
پس باید که تخصیص باحراق نماید حتی ینطبق الحکایة علی المحکی عنه لیکن راوی بزعم خویش روایت بالمعنی نموده و
معنی احراق حمل کرده پس تطبیق هم حاصل می شود و دلالت بر تهدید احراق هم ندارد فضلا عن التصمیم بر تشنیع
کتب معتمده سیما حضرات امامیه که در احادیث بسیار بلکه روایات بیشمار اشتباه روات داخل شده
چنانچه از مجلدات بحار و شروح کلینی روشن و آشکار است مخفی نیست که اشتباه و وهم راوی

استبعادی ندارد وهذا غاية ما في المقام ولنرجع بعد الی تتمة الکلام قوله پیاده اعراب آه
اقول اگر بنای کلام بر مذهب اهل سنت است پس حاشا که بر وفق مرویات و تصریحات علمای کرام ایشان
ذوی المراتب الرفیعة مصداق این حدیث باشند چنانچه در عبارت فاضل کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی
خود نقلش فرموده ملاحظه نموده باشد حاجتی بذکر سند نیست و اگر اساس آن بر اصول امامیه است پس قطع نظر از آنکه
بر محل خود ثابت است کما لا یخفی صدور دعوی مرتب فقره برای کسانیکه مورد ارتداد و احداث تو اند بود از جناب
مؤلف بتقلید کمتوری را برام مطاعن که الفاظ حدیث دلالت کند برانکه این سانحه بر کسانی خواهد گذشت
که مزید قرب و خصوصیت آنها بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت باشد انتهی محصله متشیعین را مضرت
شدید میرساند کما ستبین ان شاء الله تعالی فی المسلك الآخر مفصلا **قوله** فانظر الی ما اتیك بل الی
اقول ان عنيتم بالارتداد رجوع لمالك بن نويرة واتباعه واشياعه عن اصل عقائد
التوحيد والنبوة والمعاد كما يدل على هذه الارادة اثبات اسلامه في الاقوال الاتية
والعبارات التالية المنقولة من تحفة النوادر والمقصد الاقصى والصواعق لان الاسلام
ينافي الردة المذكورة لا الارتداد بمعنى تبديل الامور الشرعية والتقصير عن الحقوق
الحكمية فنحن لا ندعي انه كان منكرا لاصل الايمان ونسخه وقاتله ابو بكر الصديق بهذا
السبب ولا نقول انه اشرك بالله كما ادعيتم في القول السابق بل نقول انه لو كان
كذلك لما وقع الاختلاف من اكابر الصحابة في قتاله بل وجب اتفاقهم حينئذ
في استيصاله فان من اشرك بالله تعالى وانكر الاسلام بعد قبوله فقتاله واجب ليس
محلا للخلاف والشقاق بل هو عند الجميع موضع الوفاق وان عنيتم بارتداد المالك
المذكور انحرافه عن بعض الحقوق واحداثه في الشريعة ما لم يؤذن به الله سبحانه
فهب انه كذلك لكن لا يمتنع اجتماع الاسلام مع هذه المرتبة على ان القول باسلامه
قبل تتبع الاخبار كما وقع من الفاروق الاعظم لا يدل على طهارة اعتقاده و

کمال ایمانه وعدالته فی الواقع آمده بر اثبات تبدیل و تقصیر و احداث مالک بن
نویره که بجهت انکار زکوة بر ذمه او لازم افتاد و بس معنی نمایند که این مدعا بر اصول و روایات فریقین متیسر است و اثبات آن
از کتب طرفین چنین متعسر اما اثبات شش از کتب اهل حق پس از غایت وضوح اظهر من الشمس و ابین من الامس
مطالعه کنندگان صحاح سته و شروح آن و کتب کلامیه برای آن کافی است لیکن درین مقام بر عبارت صحیح بخاری اکتفا
نموده می شود وهی هذه ورای ابو بکر قتال من منع الزکوة فقال عمر کیف تقاتل وقد
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا
قالوا لا اله الا الله عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله فقال
ابو بکر والله لاقاتلن من فرق بین ما جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم تابعه بعد
عمر فلم یلتفت ابو بکر الی مشورة اذ کان عنده حکم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فی الذین فرقوا بین الصلوة والزکوة وارادوا تبدیل الدین واحکامه قال النبی صلی
الله علیه وسلم من بدل دینه فاقتلوه و اما اثبات آن از کتب امامیه پس مجمع البحرین
اینک حاضر است مؤلفش در تحقیق لفظ ردت انچه نوشته است ازان بانتهٔ مفیده حق صادق هویدا
آشکار است که او باستماع خبر قیامت اثر وفات خیر البشر منکر زکوة شده بمقتضای عدم رسوخ ایمان
فرضیت زکوة را نظر بآیت کریمه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها و عدم لحاظ
اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة مختص بآن حضرت اعتقاد کرده و مجدد بودن مالک احداث این قول و تبدیل
ما تقرر فی الشریعة الغراء حالت منتظره باقی نیست قال صاحب الکتاب المذکور والردة بالکسر
والتشدید اسم من الارتداد واصحاب الردة علی ما نقل کانوا صنفین صنف ارتدوا عن
الدین وکانوا طائفتین احدهما اصحاب مسیلمة والاخری ارتدوا عن الاسلام و
عادوا علی ما کانوا علیه فی الجاهلیة واتفقت الصحابة علی قتالهم وسبیهم واستولد
علی علیه السلام منهم الحنفیة والصنف الثانی لم یرتدوا عن الایمان ولکن

انکروا فرض الزکوة وزعموا ان خذ من اموالهم خطاب خاص بزمانه
صلی الله علیه وسلم انتهی بلفظه وانشاء الله تعالی بعضی از عبارات و روایات دیگر که در اثبات مقصود زیاده
تر مفید خواهد بود درین نزدیکی معروض خواهد شد و کسانیکه اورا باوجود ثبوت ردتش بالمعنی المذکور در کتب
امامیه جلیت اتحاد مذهب و ملت مومن پاک اعتقاد می پندارند اگر دعوی اجتهاد برای او نصب العین
دارند اثباتش بر ذمه شان خواهد بود و با اینکه این حیثیت نگفته اند ار کسی با تو کاره
ولیکن چه گفته و لیکنش بیار و نگه باید که مملوکان ملک و طرفداران آن بی نصیب و بالکل از اثبات
اجتهادش قدری ندارند چه اگر مالک الشان اعتقاد خالص بحقیت خلافت حضرت افضل الصدیقین ند اشت
جناب امیر المومنین را امام برحق و خلیفه مطلق نپنداشت کما صرح به ابن حجر فی مجالسه وغیره فی غیره و کلام
المولف الضا یشعر بذلک درینصورت نیز اطاعت عمال ابوبکر صدیق و اعطاء صدقات و مال زکوة بایشان
تقلید المذهب الامامیه و رعایة لوجوب التقیه بر منذر لازم بود چون او از اختیار مسلک اثنا عشریه دست
کشید و بر مخالفت جناب مرتضوی و شیعیانش که بامر مقدس جهان مطاع لازم الاتباع بیعت بخلیفه اول
نمودند کما فی البحار مصر گردید و قد تقرر فی خاتمة التجرید ان [illegible] مرتبه اجتهاد و استنباط مسائل
شرعیه نبود انکار و منع زکوة از دلائل تقلید کار [illegible] او در اصول امامیه فهماند پس نتیجه بودن سید از خدا
سید زاده برین نیست که بجهت اشتباه کافر نباشد لکن ارتکاب گناه کبیره بلکه اصرارش برین گناه امری است
که برجا خود مرصوص و براهین یقینیه مکشوف بلکه منصوص است قوله چون آن مومن پاک اعتقاد الخ اقول بچند وجه
است بچند وجه اول آنکه منکر زکوة را که باسفار معتبره فریقین بیان آن مالت وارد مومن پاک اعتقاد پنداشتن
بخنجر تیز و تیغ بسیط تیغ انصاف را بریدن است دوم آنکه عبارت مجمع البحرین که آنفا منقول شد و تفصیل آن
که شرح سخافت و خرافت [illegible] بعد ازین خواهد آمد نص است درانکه هرگز وهمی اعتقاد
و خلوصی بجناب مرتضوی حاصل نبود حضرات امامیه محض بنابر عصبیت و عناد اهل حق و انهماک در مطاعن عمر و
حضرت صدیق این همه در لغوی اختیار کرده اند بلکه قتال او به اشاره و اقارب او بجهت

انکار زکوة که مخالف شعایر اسلام است از صحابهٔ کرام سرزده سوم آنکه اگر او مومن پاک اعتقاد بود
بتقلید مرتضوی و خلص صحابات الشان که عقب ابوبکر صدیق نماز میگزاردند چنانچه حق الیقین باقر مجلسی و دیگر
کتب احادیث و کلامیهٔ مذهب شیعه بران دلیل است برانچی و هنگامهٔ مخالفت و عداوت و نه آراستی و بغی
و خروج بر خلیفهٔ وقت بدون بیعت امام زمان چرا بر پا نه میداشتی و قد تقرر فی المیزان ان رفع التالی یوجب
لرفع المقدم کیف ما کان چهارم آنکه در بعضی از تقادیر این مومن پاک اعتقاد و راسخ در تشیعیان امجاد
هم در بود که انکار بردار از اشتغال خلافت میگفت که مبلغ زکوة و صدقات هرگز نزد شما نخواهم رسانید بلکه بحضرت
مرتضوی که خلیفهٔ برحق و امام وقت است خواهم داد نه آنکه میگفت که بعد از وفات سرور کائنات علیه السلام اصلا زکوة
فرض نیست و نه هم ما لا یخفی علی احد من العقلا فضلا عن الفضلا **قوله** و برین گناه رسید انتهی **اقول** حصر بلاید از
قید فقط متبادر می شود یعنی گناهی از وی صدور نیافته مگر اینکه او خلافت صدیق را غصب حق مرتضوی
پنداشت و همین جرم و اثم باعث قتل و خواری بزرگی او و موجب اسیر و نهب قبایل و اموالش گردید منا منقول
عبارت مجمع البحرین است و قد عرفته آنفا فلا حاجة الی اعادته ثانیا بالجمله چنانچه شیطان در مخالفت امر
الهی خود را از موحدین کاملین شمرد مالک هم با وصف ملاحظهٔ اطاعت مرتضوی نسبت بحضرت صدیق سر از اطاعت
پیچید پس چگونه مومن پاک اعتقاد باشد که ایمان خود را بزعم حضرت مولف بکمال رسانید در ناظرین مجالس
قاضی نورالله شوستری بلکه وفیات الاعیان بعضی از امامیه نوشته نیست که کم کسی باقی مانده باشد
که او را در دایرهٔ تشیع داخل نکرده باشند فقد برفانه دقیق و بالتامل حقیق و بحمدالله که علمای اهل حق
شکر الله مساعیهم فی الدین و رضی الله عنهم اجمعین در شروح احادیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام نیز در اسفار
معتبرهٔ علم کلام بتحقیق و الزام طرح اقامت ادله بر ردت مالک تشیعین بالمعنی المشار الیه فکنده مطاعن امامیه را
از اصل و بنیادش برکنده اند من شاء الاطلاع علیه مع فواید جمة فلیطالع ثمه **قوله** چنانچه علمای ما الی آخره
اقول حال علمای امامیه درین مقام هم ناگفتنی و هفواتی که از ائمة الشان در محبت و وفاداری مالک صدور
یافته هیچ تدبیر مخفی نیست بلکه زبان حال هر یکی از سلف و خلف طایفهٔ تشیعین [illegible]

مترنم است بلبت عشق از روی حیا پرده تقوی بر دوش * بلبل بیجان چه زند نعره طشت من از بام افتاد * زیراکه شریف مرتضی امام الطائفه در کتاب شافی که بجواب مغنی قاضی القضاة عبد الجبار معتزلی بقالب تالیف آورده بمقتضای حبک الشیء یعمی ویصم در صدد آن شده که ردت مالک را بمعنی انکار زکوة از دائره امکان بیرون نماید چنانچه عبارت شریف مذکور که همین نگاه خطاپوش است بچشم عبرت بین ملاحظه باید کرد وأما ما صنع خالد فی قتل مالك بن نويرة واستباحة ماله وزوجته لنسبته الى الردة التي لم تظهر منه بل كان الظاهر خلافها من الاسلام ويجري مجراه في العظم من تغافل عن امره ولم يقم فيه حكم الله تعالى واقره على الخطاء الذي شهد هو به وقيل ان يستصفح ما روي من الاخبار كيف يجوز عند خصومنا على مالك واصحابه جحد الزكوة مع المقام على الصلوة وهما جميعا في القران لان العلم الضروري بانهما من دينه عليه السلام وشريعته على حد واحد وهل نسبة مالك الى الردة مع ما ذكرناه الا قدح في الاصول ونقض ما تضمنته من ان الزكوة معلومة ضرورة من دينه صلى الله عليه وسلم واعجب من كل عجيب قوله وكذالك سائر اهل الردة يعني انهم كانوا يصلون ويجحدون الزكوة لانا قد بينا ان ذلك مستحيل غير ممكن وكيف يصح ذلك وقد روى جميع اهل النقل ان ابا بكر وصى الجيش الذين انفذهم ان يؤذنوا ويقيموا فان اذن القوم الذين بازائهم واقاموا كفوا عنهم وان لم يفعلوا اغاروا عليهم فجعل امارة الاسلام والبراءة من الردة الاذان والاقامة وكيف يطلق في سائر اهل الردة ما اطلقه من انهم كانوا يقيمون الصلوة وقد علمنا ان اصحاب مسيلمة وطليحة وغيرهما ممن ادعى النبوة وخلع الشريعة ما كانوا يرون الصلوة ولا شيئا مما جاءت به شريعتنا انتهى بعينه هر گاه اهل حق این مطاعن را کماینبغی قدیما وحدیثا از بیخ وبنیاد مستاصل نموده اند وقبل ازین ردت مالک باینمعنی مذکور

کنب

کتب عمایده طایفه بمنصهٔ ظهور جلوه گر گردید پس حاجتی بآن متعلق نیست که افادات شریفه را از آغاز
تا انجام زیر و زبر کنم و بایجاد تفصیلی در هر مقام حرف زنم مگر ایقاظا للنائمین و تنبیها للغافلین در اینجا
شریف مذکور را باستماع منع زکوة و اقرار باداء صلوة قیل و قال کرده بحث کنم تا فساد از عموم و امعان
با بیان مبانی مذهب تشیع بر همه کس هویدا و آشکار شود نخستین آنکه اگر مراد از مقارنت صلوة و
زکوة دعوی اجماعی است که اکنون ممکن نیست که احدی فرضیت احدهما دون الآخر قائل گردد فمع انه
اغرب من کل غریب عند المنصف اللبیب تکذیبش شبهه مشهور است که علمای فریقین در کتب
خویش آورده اند اما کلام علمای مخالفین پس قبل ازین گذشت و اما کلام علمای اهل حق [illegible]
آنچه فخر المتکلمین امام المتبحرین در تفسیر کبیر تقریرش فرموده [illegible]
سیر و فانظر الی عبارته احتج مانعوا الزکوة فی زمان ابی بکر بهذه الآیة [illegible]
وقالوا انه تعالی امر الرسول باخذ الصدقات ثم امره ان یصلی علیهم و ذکر ان صلوته
سکن لهم فکان وجوب الزکوة مشروطا بحصول ذلک السکن و معلوم ان غیر الرسول
لا یقوم مقامه فی حصول ذلک السکن فوجب ان لا یدفع الزکوة الی احد غیر الرسول
و اگر مقصودش اینست که حق تبارک و تعالی در جاهای بسیار هر دو عبارت را در کتاب مستطاب
خویشتن جمع کرده و پی هم آورده پس مسلم است لیکن با مدعای شریف که استحالهٔ انکار مالک بن نویره از اداء
زکوة و اقرار صلوة است ربطی ندارد زیرا که نه بدیهی است و نه برهانی بران قائم شده که هرگاه دو جزو کلام
شارع مقارن یکدیگر مذکور شوند تمامی احکام و قیود و جهات هر دو مساوی الاقدام باشند فکیف که همه مردم
درین امور بر مسلک واحد متفق اللفظ و المعنی باشند و درین مقام خود اولیای شریف را حکم میکنم که خدا را بی رو و ریا
و بدون نفاق و تقیه ارشاد فرمایند که در محاورات کتاب مجید هر جا که زکوة مقارن صلوة می آید
مصطلح شرعی مراد می گیرند یا تصدق علی الاطلاق پس غیر از عناد یا عدم امتیاز در رطب و یابس دیگر چه
باعث شد که در کریمهٔ انما ولیکم الله زکوة را خلاف الدرایه بمقدار یا ام بر تصدق حمل نمایند و خدام

تشریف آورده بیهوده سرای خویش باز نمانده بودن لفظ زکوة بعد از لفظ صلوة بمعنی صدقه تجویز می
نمایند بلکه بحقیقت بودن زکوة در معنی اصل مدعی میشوند حالیا بمعرض ثبوت رسید که حمل زکوة بر معنی صدقات
صلوة بمعنی شرعی در آیات مثبتات ضروری نیست فینهدم ما بنی و المقصود مقصود ازین تقریر اثبات مالکیت
نیست که تبرا بگویند در آنجا خارج از ریقه اسلام است بلکه غرض اصلی تنبیه بر آنست که ائمه ما هیئت مباحث
کلامیه این مناظره از دست میگذارند و راه قواعد تقریر که مدارک علما و معارک حکماست بر یافته می [illegible]
دیگر در بحث مذکور زکوة را بر معنی مصطلح حمل کنند و آنچه در اینجا افاده نموده اند فراموش میسازند پس احتمال
قاین با معنی شوند که نزد جناب امیر المؤمنین که باظهار عمده متکلمات امامیه قدوه اهل فصاحت و
فصاحت و بلاغت پیش اثنا عشریه اعنی بی بی سلیمه خاتون [illegible] دینار الطلا از آن [illegible] در
آیات حضرت صلی الله علیه و سلم تجمع گشته بود تا عطای محصول ملک شام با ضمیمه حلقه هزار دینار در عین
رکوع در زکوة مفروض محسوب شده تمام است [illegible] علی حد [illegible] و [illegible] فی [illegible] التی [illegible]
رسایل المؤلف انشاء الله و هو مما یضحک علیه الثکلی فضلا عن الفضلاء وجه دوم آنکه اگر بمطلب اینست که
ممکن نیست که شخص مجتهد بوجود احد بماند و الی آخر حکم کنند پس ثبات اجتهاد در این مالک خود [illegible]
اولیا شریف مرتضی خواهد بود و این جمله مستبعدات بلکه محالات است چه از روایات عبارات علمای [illegible]
قبل ازین بمعرض وضوح آمده که مالک بحیث ضعف اسلام [illegible] الفضل [illegible] ما [illegible] الحق و واجبات شرعی
تجاوز کرده و هرگز لیاقت اجتهاد نداشته لیس باب امکان حکم [illegible] و محمد [illegible]
از شخصی که بمرتبه اجتهاد رسیده باشد [illegible] آمده با آنکه ملوکین [illegible] که [illegible] اصحاب کبار و اهل بیت
اخیار بودند چنانچه آنفا گذشته اگر لوحه [illegible] قایل باشند ضروریست که بوجوب زکوة هم قایل شوند
بلکه لعنت در انحراف و خروج [illegible] [illegible] فریقین ثابت اقتضای آن [illegible] که از ادای زکوة [illegible]
و از عادت دست [illegible] چنانچه گفته اند [illegible] قرآن [illegible] و میان جان بیست [illegible]
چو خرد کل [illegible] دیگر [illegible] خواهی [illegible] سوم آنکه سلمنا که [illegible] زکوة ضروری [illegible] لکن

آنها زکوة را بعد از وفات شریف مشروط دانستند بعضی از شروط نیز داشتند و بجهت انحراف و عدم رسوخ بر قواعد
اسلامیه علم نعت و عناد بر افراشتند و گفتند اذا فات الشرط فات المشروط پس حکم بانکه ممکن نیست
انکار زکوة از شخصی که وجوب نماز را قبول کرده باشد از عجایب ترهات است سوای آنکه اگر سلب امکان
مذکور از راسخین فی الاسلام است فهو مسلم لکنه لا یجدیه نفعا و اگر بر سبیل عموم فیکفی فی تکذیبه ما روی
عند الفریقین و قدم سابقا چیز انکم که مقتضیات عقل رزین و دانش دوربین که ممیز خطا از صواب است
از حضرات مشایخین در وقت مناظره چیزی اسلوب میشود چهارم آنکه اگر از صناعت شریف مرتضی
که در نقل وصیت حیش از جمیع ارباب سیر حتی جلال ابو جعفر طبری شهادت فاضل هدایتی که مجتهد متوفی
نیز و جواز مر و مسلم و غیر هما اورا از جمله مصنفین می پندارد بعضی از الفاظ را بمصلحتهای ساخته
از میان برده اند تقطیع لفظ نمایم باز هم ذکر وصیت مذکور مقیدند بما او نیست بر اکه در صحاح روایات
موجود است که حضرت فاروق و متابعت صدیق اکبر در وقتیکه اراده قتال مانعین زکوة بالهام ربانی
در دل او تصمیم یافت مقاومت کردند و گفتند که حدیث نبوی حکم می کند که جان و مال کلمه گو محفوظ باشد و تو
خلاف آن اراده قتال داری ابوبکر صدیق جواب او گفت آیا خاتمه این حدیث را یاد ندارید که فرموده الا
آن قتال که بحق کلمه متعلق باشد و زکوة از حق کلمه نیست یا نه بخدا هر که میانه نماز و زکوة فرق خواهد
کرد با وی مقاتله خواهم نمود پس اصحاب کبار رای جهان آرای او را بر عمر و حشم گذاشتند و برای قتال بجان
و دل بر خاستند پس حالیا اگر بر فرض تسلیم وقت انها در جیش دلفرت نیست که تنبیه اهل انحراف عموما
بفرستاد فقش منظور بود از وجود و عدم انکار زکوة حرفی نزنند و بر طبق سنت سنیه خیر البریه علیه
الاف الصلوة والتحیه امر فرماید که تا بر سر قومیکه تا زند هنگام استماع بانگ نماز دست از غارت و
قتل باز دارند و الا در قتل و غارت نهند دلالتی بر آن نمی کند که کسی بر آن وقت انکار از ایتاء زکوة نکرده
باشد من الدلالات الثلث فان عدم الذکر لیس دلیل العدم سیما عدم ذکر چیزیکه بعد خبر فشار و تکرار
تحقق یابد و مردم را علم آن باضطرار بهم رسد دلیل عدم نمی تواند شد و اختفا و استتار این قسم امور که در

مجامع اصحاب بر السنه اعدا عزو اکابر جاری شود از محالات عادیه است چنانکه گذشته اندک نقصان بے
تا آنکه آن را زی کرد و سازند مختلبا علاوه ذکر اولی صلوة و عدم ذکر تشبیع زکوة مشعر بر آن است
که مقصود بالذات از فرستادن لشکر قتال و استیصال اهل ردت شرعیه است که اکثری عوام نوپیوسته
آغاز کرده و از شریعت غرا کلیته خلیع العذار گردیده اند و تنبیه و تادیب باغین کوه مقرین صلوة ضمیمه آن
و از اینجاست که مزید اهتمام خالد بن ولید علی ما نقله ارباب السیر والتواریخ بامر اول بوده حتی که در تحفه اثنا عشریه
نیز منقول است که خالد بعد قتل طلیحه بسوی بطاح توجه کرده و سرایا باطراف و جوانب فرستاده سخت جرائم
که جوان انکار زکوة که از اعراب سر زده در صحاح خصوصا صحیح بخاری مندرج باشد و علمای فریقین
بروایتش تعرض کنند شریف مرتضی را در انکار آن عذر از تجاهل در مناظره قاضی عبد الجبار کدام باعث
بوده ان شاء الله تعالی بعد ازین خواهد دانست که هشتاد هزار مجلد بشریف ثمانینی گرد آمده بود مستبعد است که صحیح
بخاری از نظر او نگذشته باشد برین استبعاد چه موقوف میرا که خود از عبارات تالیفاتش مثل شافی وغیره صریح
معلوم میگردد که جامع مذکور را بچشم سر دیده و بادراک معانی آن بروجه بصیرت متوجه گردیده و این جحد
و انکار اگر فقط بروایات خویش است پس قطع نظر از مخالفت واقع کما عرفت بر مخالفین شریف چگونه
حجت تواند شد کما لا یخفی علی الوضیع والشریف و اگر بروایات مخالفین است پس روایات آنها بندا
بلند آواز میدهد که اول قبیله سر از ادای زکوة باز زده بود در وقت قدوم لشکر ظفر پیکر برای پاک دامنی
خویش حیله‌ها انگیخته باشد آنچه شریف گفته در قول صاحب مغنی اعنی که ذا سائر اهل الرده گفتگو کرده
قابل آن نیست که ملتفت بتحلیل آن پردازند زیرا که مراد از سائر ارباب ردت مسیلمه کذاب و دیگر
مدعیان نبوت کاذبه مثل عابدین اصنام نیستند بلکه افراد قوم دیگر که مماثلت با مالک داشتند پس معنی
کلامش نیست الا مالک بن نویره چنانچه از زکوة انکار کرد همچنین باقی اهل ردت فلا التباس ولا غبار
و از اینجاست که در کلام صاحب مغنی هرگز از وجود و عدم مسیلمه کذاب طلیحه و عنسی خانه خراب عینی و اثری
پیدا نمی شود کلامش متعلق بقوم مالک است که زکات خود صدقات برانها داشت و هم کسانیکه از

جماعتها د

جا عتبا ہی دیگر اتباع او اختیار نمودہ ازین ہیچ این طرفہ صناعت دیگر است کہ شریف مرتضی عبارت
خصم خود را بر غیر محمل و صور خیالیہ خویش فرود آوردہ و در پے نقض آن شدہ و بر ظاہر است کہ اگر این چنین
حیلہ ہا و تجاہلہا بکار نمی برد چگونہ عند الجہال مشہور می شد کہ شریف از عہدہ جواب مسکت و خوش
وفارغ البال گردید و چگونہ ضخامت کتاب او بہ جزو متوسط میرسید فکیف کہ از شصت ہم متجاوز باشد
و اگر کسی را در کلام [illegible] شبہہ باقی ماند باید کہ عبارت قاضی مذکور کہ خود شریف در کتاب
شافی آوردہ و بعد ازان در نقض آن شروع نمودہ ملاحظہ فرماید و آن عبارت اینست شُبهةٌ أُخرى لهم
وَذَكَروا قِصَّةَ خالِدِ بنِ الوَليدِ في قَتلِ مالِكِ بنِ نُوَيرَةَ ومُضاجَعَةَ امرَأَتِهِ مِن لَيلَتِهِ
وَأَنَّ أَبا بَكرٍ تَرَكَ إِقامَةَ الحَدِّ عَلَيهِ وَزَعَمَ أَنَّهُ سَيفٌ مِن سُيوفِ اللهِ سَلَّهُ اللهُ عَلى
أَعدائِهِ مَعَ أَنَّ اللهَ تَعالى قَد أَوجَبَ القَوَدَ وَحَدَّ الزِّنا عُمومًا وَأَنَّ عُمَرَ نَبَّهَهُ وَقالَ لَهُ اقتُلهُ
فَإِنَّهُ قَتَلَ مُؤمِنًا ثُمَّ قالَ الجَوابُ عَن ذلِكَ ما قالَهُ شَيخُنا أَبو عَلِيٍّ وَهُوَ أَنَّ الرِّدَّةَ ظَهَرَت
مِن مالِكِ بنِ نُوَيرَةَ لِأَنَّهُ جاءَ فِي الأَخبارِ أَنَّهُ رَدَّ صَدَقاتِ قَومِهِ عَلَيهِم لَمّا بَلَغَهُم مَوتُ
رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ كَما فَعَلَهُ سائِرُ أَهلِ الرِّدَّةِ فَاستَحَقَّ القَتلَ ثُمَّ قالَ فَإِن
قيلَ كانَ يُصَلّي قيلَ لَهُ كَذلِكَ سائِرُ أَهلِ الرِّدَّةِ وَإِنَّما كَفَرَ بِامتِناعِهِ مِنَ الزَّكوةِ
وَإِسقاطِ وُجوبِها دونَ غَيرِهِ انتہی بلفظہ و ہم شریف مرتضی اینست کہ بادراک محل
صحیح کہ عبارت قاضی بران محتوی است و فریقین روایت کردہ اند متوجہ نشدہ شعر إِذا لَم يَكُن لِلمَرءِ
عَينٌ صَحيحَةٌ فَلا غَروَ أَن يَرتابَ وَالصُّبحُ مُسفِرُ انتہی با آنکہ عبارت مذکورہ محل دو احتمال دارد
یکی آنکہ تقریرش در صدر گذشت دوم احتمالیکہ منشاء اعتراض شریف ہست و شاید کہ
تخییل فاسد او را بادلہ قاطعہ باطل کنیم لا محالہ اول متعین خواہد بود باید دانست کہ حاصل سخن
در معنی عبارت صاحب مغنی کہ بقید قلم آمدہ اینست کہ مالک بن نویرہ بمجرد استماع خبر وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ
وسلم صدقات را بر قوم خود رد کرد چنانچہ سائر اہل ردت مثل مسیلمہ و طلیحہ و غیرہما صدقات را بر قوم

خویش باز گردانیدند و ادای نماز و ادای زکوة مخصص بمالک نشود بلکه متنبیان مذکور و دیگر اهل ردة هم سالک
این طریق و شارب این رحیق بوده‌اند و بطلان این معنی که شریف بعضی من مقام التفسیر تفوه بآن شده
چند دلیل قاطع در عبارت مغنی واقع است والطف از همه آنکه شریف هم بمدلول آن اقرار دارد لیکن در فهم معنی
صحیح و حل عبارت مطلوب بجهت عصبیت راه بمرگی رد حالا آن دلائل را بسمع اصغا باید شنود اول
آنکه مانعین زکوة فرع این مسئله است که مسیلمه و دیگر مدعیان نبوت که مثل اسود و مالک بن نویرة
بر اخذ صدقات منصوب باشند یا اتباع و اشیاع این اشرار صدقات را نزد آنها جمع میکردند
و بواسطت الشان بجناب خاتم نبوت میفرستادند هرگز این امور در اخبار و آثار یافته
نمی شود بلکه خلاف آن در کتب شیعه و سنی بشهرت و استفاضه مروی است که مسیلمه کذاب بجناب
رسالت مآب نامه فرستاد که من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد
فان الارض لنا نصفا ولقریش نصفا ولکن قریشا یعتدون و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بجواب آن لعین نامه فرمود که من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان
الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین آن شقی بعد ورود این توقیع
خیلی پیچ و تاب خورده بجمع امداد کمی فوج کوشید تا آنکه زیاده از صد هزار کس بشهادت ارباب سیر مثل
صاحب مدارج النبوة که دود ارتداد جوهر دماغ شان را مختل کرده بود باراده استیصال شریعت غرا اتفاق
کردند و قریب بود که آن شور بخت از دعوی نبوت باقرار نهد که ناگاه ایزد کبریا بر طبق وعده قرآنی فسوف
یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله واسع علیم حضرت شر آن بدکردار را بدست افضل الصدیقین کفایت فرمود و بحمد الله که شریف
را بکفر و ارتداد او خود قائل است حاجت بتفصیل نیست پس بن حصین بدبخت هیچگونه صدقات
بجناب خاتم نبوت نفرستاد اما طلیحه بن خویلد که عروج و خروج او بعد وفات

شرایف اتفاقی است دعوی میکرد که حامل وحی او جبرئیل امین است و چند بار استدراج از وی وقوع
یافت بسیاری از اعراب بسوی او گرویدند و اهل ارتداد او را ملجا و ماوای خود مقرر ساختند و او تا
شمشیر خالد بن ولید نیاورده هزیمت خورده بنواحی شام رفت هرگز گاهی صدقات قوم را بشتی ادا
ونه زکوة فرستاده اگرچه بعد ازین خرابیها که مذکور شد توفیق اسلام یافته بلکه در حرب نهاوند شربت
شهادت چشیده اما اسود عنسی که نام او بسین مهمله و لقب او ذو الحمار بحاء معجمه یا بحاء مهمله در سیر مذکور است
پس گاهی شنیده نبود که جمعی را از مردم بسحرکاری خویش فریفته و بلشکری عظیم خروج نمود در باره او
اختلافست اکثری از محدثین می گویند که بدست فیروز دیلمی منتقم حقیقی در عهد کرامت مهد پیغمبر صلی
الله علیه وسلم مهم او را کفایت نمود و جمعی از ارباب سیر را اعتقاد آنست که هدم اساس دعوی نبوت
کاذبه و قتل آن لعین در زمان خلافت افضل الصدیقین است بعد از آنکه اجماع بر آن وارند که قاتل او فیروز
مذکور است هرگز عینی و اثری در کتب بدین نیست که او بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ساختگی کرده باشد و
زکوة را نزد آنجناب فرستاده دوم آنکه صاحب مغنی گفته اگر کسی گوید که مالک بن نویره نماز می گذارد
پس نسبت ارتداد او بوجه معنی دارد خواهیم گفت که دیگران هم از بقیه اهل ردت نماز می خواندند تخصیص مالک
چیست ندانی که نسبت ارتداد باین مردم بدان جهت او فتاده که بمنع زکوة رفتند و باسقاط وجوبش
خیال بستند این قول او اول دلیل بر بطلان فهم شریف مرتضی است زیرا که اهل ردت شرعی و مدعیان
نبوت کاذبه را که معارضه قرآن مجید پرداخته اند و در ازای سوره الفیل این مهملات را مرتب ساختند الفیل
ما الفیل و ما ادریک ما الفیل له ذنب قصیر و خرطوم طویل با نماز اهل اسلام چه کار است مصرع
سنگ و مسجد ای غافل از عقل و دین * و باینهم شریف مرتضی در کلام خویش اشعار می کرده جائیکه گفته
ما کانوا یرون الصلوة و لا اشیاء مما جائت به شریعتنا بس معلوم شد که از سائر اهل ردت طایفان
بنی یربوع مراد اند و هو المطلوب سوم آنکه خاتمه عبارتش اعنی حکم ردت مالک و اتباع او بجهت انکار
زکوة بود و دیگر هیچ نیز برهان قاطع بر بطلان تخییل امام شیعیان است فی الاکفر مسیلمه کذاب

برخلاف واقع بسبب انکار زکوة لازم آید وایضا مستلزم اینمعنی ست که کفر و ارتداد آن بعیر
از جهت دعوی نبوت کاذبه نباشد واین اجرا امام المتشیعین صحیح ما علی تجویز نتواند کرد باقی ماند آنکه اطلاق
کفر وردت بر مالک بن نویره و اتباعش بکدام معنی است این مرحله بذکر عبارت صاحب مفاتیح شرح مصابیح
مانند اوطی می شود وهی هذه قال الخطابی رح تعلقت الروافض بروایة ابی هریرة للطعن فی
الامامین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وادعوا فیهما المناقضة تعنتا والحادا
فان راس مالهم التکذیب والطعن فی السلف وقالوا قد اخبر ابو هریرة فی اول الحدیث
عن کفر العرب وارتدادهم وفی اخره عن ابی بکر انه قال لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة
ولم یکن فی الحدیث ذکر الصلوة والزکوة حتی یقول ابو بکر لاقاتلن من فرق بینهما وقالوا
ان عمر لم یوافقه علی الحرب لقیام الدلیل علی قوله ولکن مساعدة وتقلیدا له کمن یعتقد
العصمة له وانی له ذلک واذا کان کذلک فان کانوا مسلمین کما فی اخر الحدیث
فکیف جاز لهم قتلهم وسبیهم وان کانوا کفارا مرتدین کما فی اول الحدیث
فما معنی القول بان لا افرق بین الصلوة وما معنی سبیهم واستعبادهم وقد اجمع
علی ان المرتد لا یسبی ولا یستعبد فلم یخل فعله وصنعه عن تعسف وسوء سیرة
وسریرة وقد کان القوم متاولین بمنع الزکوة محتجین بقول الله تعالی خذ من اموالهم
صدقة ومثل هذه الشبهة توجب الکف عن قتلهم وسبیهم قلنا قد ثبت بروایات
صحیحة عن ابن عمر رضی الله عنهما وانس وغیرهما ذکر الصلوة والزکوة علی ما ذکرت
فی الطرق وبروایة ابی هریرة رضی الله عنه ایضا رواه محمد بن اسحق بن خزیمة امام
الائمة فی الحدیث باسناد صحیح الی ابی هریرة ومع ذلک یستیقن ان ابا هریرة انما
لم یذکر الحدیث تمامه اعتمادا علی معرفة المخاطبین فانه کان شائعا و وجه
الجمع بین اول الحدیث واخره ودفع شبهة الرفضة ان الذین ارتدوا کانوا صنفین صنف

ارتدوا

ارتدوا عن الدين وخرجوا عن الاسلام وعادوا الی الکفر وهم الذین عناهم بقوله من کفر من العرب وهم مسیلمة واصحابه من بنی حنیفة والاسود العنسی واصحابه من اهل الیمن وغیرهم وناس اخرون ارتدوا عن الاسلام والایمان وترکوا الشرائع من الصلوة والزکوة وغیرها وعادوا الی ما کانوا علیه فی الجاهلیة فلم یکن یسجد لله تعالی علی بسیط الارض احد الا فی مسجد مکة والمدینة ومسجد عبد القیس بالبحرین فی قریة یقال لها جواثاء وهم الذین عناهم ابو هریرة فی اول الحدیث والصنف الاخر هم الذین فرقوا بین الصلوة والزکوة واقروا بالصلوة وانکروا الزکوة ووجوب الاداء الی الامام وهم الذین عناهم ابو هریرة فی اخر الحدیث وعرضت لعمر رضی الله تعالی عنه الشبهة وناظر فیهم ابا بکر رضی الله عنه حتی قال والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة وهذا الصنف علی الحقیقة اهل بغی وانما لم یدعوا بهذا الاسم فی ذلک الوقت لدخولهم فی غمار اهل الردة فاضیف الاسم فی الجملة الی الردة اذ کانت اعظم الامرین خطبا فان قیل لو کان منکر الزکوة فی زمان ابی بکر اهل بغی ولم یکونوا کفارا فلیکن فی زماننا کذلک قلنا من انکر فی هذا الزمان کفر بالاجماع والفرق انهم کانوا فی زمن تبدیل الشریعة واحکامها ولیس الان کذلک وانهم وقعوا فی الفترة بموت النبی صلعم وکانوا جهالا بامور الدین بعیدا من العلماء فاما الان فقد شاع واستفاض العلم بوجوب الزکوة حتی عرفه الخاص والعام والجاهل والعالم فلا عذر نعم لو کان قریبا بالعهد او بعیدا من العلماء فمعذور واما السبی فانه کان امرا اجتهادیا راه الصحابة وقد استولد علی رضی الله عنه جاریة من بنی حنیفة فولدت له محمد بن حنفیة ولم ینقرض العصر حتی تغیر رایهم واجمعوا علی ان المرتد لا یسبی وفی الجملة ان مدار الاسلام والقران الذی کان بهذا القتل والقتال فلا یندفع مثل هذه الشبهات بان الحسد یاکل

الکستاخ انتهت بالفاظه وحروفه وبر کسانیکه خدمت فن حدیث بجا آورده شروح صحاح
را مطالعه کرده اند مخفی نماند که بسیاری از محدثین مثل امام نووی در حق مالک بن نویره همین قسم فرموده
اورا در زمره مقتولین برشمرده اند وصاحب منهاج هم مانند او نیز همین جاده اختیار کرده کما لا یخفی من تتبع
بعضی از روایات کتب فریقین که باشعار و دلالت بران دارد که غیر از بنو حنیفه بعضی دیگر نیز پیروی مالک امامیه
اختیار کردند باید شنید تا ماده شبهه امام اهل تشیع کلیة زائل شود از انجمله افاده علامه دهلوی
قدس سره العزیز نیز در رساله وسیلة النجاة است جاییکه وسوسه امامیه را درباره ارتداد صحابه کرام در کریمه
یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه الایه از میان برده وگفته که درین آیت کمال
مناقب صدیق اکبر وغیر او از اصحاب رسول الله است صلی الله علیه وسلم که آنها مسیلمه کذاب را در خلافت
صدیق اکبر کشتند و دیگر فرقه های اعراب که تفصیل آنها طول دارد و مرتد شده بودند و انکار از زکوة
میکردند همه آنها جهاد کردند و آنها را به تیغ کشتند و بسیاری از انها باز اسلام آوردند الی آخره
واز انجمله صاحب حیدریه از زبان مجتهد العصر فرزند ارجمند مجتهد جائسی حکایت میکند که عجب است
از جناب ایشان و اضراب ایشان که قائل بارتداد بنو حنیفه و امثال آنها از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گشته اند وبا وجود آنکه آنها ایمان قطعی باعتراف قائلین بارتداد داشتند ودر مسلک صحابه و مومنین منسلک
و بر طاعات از صوم وصلوة وغیر آن مواظبت مینمودند بمجرد منع زکوة بتاویل واشتباه کما استفاد
من اشعارهم آنها را مرتد نامیده اند وسفک دمای آنها را مباح انگاشته وسیف الله شان حلیله مالک بن نویره
را بدون انقضای عدت متصرف شد و جمعی دیگر را بقتل رسانید کما نطقت به اخبارهم واز انجمله
از سید بن طاوس در بحار مجلسی منقول است ومعنی آن بر زبان اهل ترجمه چنین قرار یافته که عباس بن عبد الرحیم
مروزی در تاریخ خود ذکر کرده است که بعد از فوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اسلام در میان
طائفه های عرب نماند مگر در اهل مدینه و اهل مکه و اهل طایف و سائر مردمان همه مرتد شدند وازین برگشتند
بعد از ان گفته است که بنی تمیم و رباب مرتد شدند وجمع گردیدند بر سر مالک بن نویره

یربوعی و همه قبیله ربیعه برگشتند بکفر خود آه و ان شاء الله تعالی عنقریب بتفصیل از مرویات امام اعظم طوسی

محمد انیمه عا قرع صحاح مستمعین خواهد کرد و اکنون در ثبوت این امر که بعضی دیگر غیر از بنی یربوع مهملات مالک بن

نویره گرویدند کدام حالت منتظره باقی ماند و در صحت قول صاحب مغنی و کذلک سائر اهل الرده چه تردد و

مجال و گنجایش است و بحمد الله که این روایات چنانچه بر تمرد او دلالت میکند برای تکذیب شریف ثمانی

که ادای صلوة و ابای زکوة را از دایره امکان خارج نموده بود هم بکار می آید و بر فرض محال اگر اولیای

شریف بر این دعاوی لاطائله خود اصرار نمایند و با وصف این روایات و عبارات از دایره ترهات

خویش برآیند البته نزد احدی از طبیبان مر این مرض صعب را دوائی نخواهد بود و این است حال شریف که

امام الائمه امامیه در باره مالک و اتباع او از مقصرین و منحرفین که نوبت بانکار بدیهیات اولیه رسیده تا بتقریر

دیگر علما که برای سرپرستی مالک خویش بساط زمین را به بسیط فلک میزنند و زیاده بر اهل کتاب درباره

حلفای راشدین کینه توزاند چه گفته آید فَبِئْسَ الْمَالِكُ وَبِئْسَ الْمَمْلُوكُ وَبِئْسَ الطَّالِبُ وَبِئْسَ الْمَطْلُوبُ

قوله و ایشان هم یکسو الخ **اقول** محققین اهل سنت کثرهم الله فی العالمین در کتب کلامیه اثبات نموده اند که

حضرت فاروق بجهت عدم اطلاع بر تفصیل حقیقت حال چنین فرموده بود مع ذلک رجوع او هم بمرتبه سماع

و ذیاع رسیده و اغماض از قصاص را دان فرمان روای خود نیز دلیل اینمعنا است کما لا یخفی و از اینجا است

که باقر مجلسی در عدم قصاص و ضرب فاروق را با صدیق شریک دانسته چنانچه عبارت حق الیقین در بیان

وجوه طعن بر ابو بکر صدیق باین مقصود ناطق است و هی هذه یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه

حد زنا که خالد با زن مالک کرده اقامت ننمود دیگر آنکه خون سائر مقتولین را باطل کرد و قصاص و دیت ایشان

را نگرفت و در این کارها عمر با او شریک است آه و در تضییع قصاص مالک از خالد عمر شریک غالب است آه **قوله**

و ملا حسین کاشفی الخ **اقول** حاجتی بذکر روایت ملا حسین که حال مسلک شنیده می شود باقی نمانده

بروایت معتبره اهل سنت ثابت فرمایند که فاروق اعظم بر نکیر خود اصرار داشته پس چرا ایشان همه کلفت بجمع

امثال این روایات میباید کشید مگر در ذهن حضرت تسنن ملا حسین راسخ و ثابت گشته

که پرداختن دست انداخته بالزام سنیان پرداخته وانچه ملا محمد تقی و مانند او در حق ملا حسین مذکور
زیب رقم نموده اند غالبا که در تصانیف شان ندیده بلکه بمسامع علمای مؤلف هم نرسیده لیکن بدانکه تلخیص مقال
محمد تقی اصفهانی در لوامع صاحبقرانی او جامعی دیگر از اساطین مذهب شیعه که بکشف حال ملا حسین کاشفی قلم
تراشیده برفرق عوام خود پرده را از روی کار برانداخته اند اینست که ملا باشنده سبزوار و از شیعیان
روزگار بود پس از ان انتقال کرده در هرات آمده بمصاحبت و رفاقت امرا و سلاطین آنجا بتوریه
و تقیه در ساخت و نشو و نمای تمام پیدا کرد بعد از گذشتن شهور بلکه مرور دهور چون بوطن خود برگشت
یاران را در دین و کیش او دغدغه پیدا شد که شاید در صحبت اهل سنت از مذهب آبائی خویش تائب گشته
بمذهب سنیان پیوسته باشد یکی را از حریفان بگماشتند که در اثنای وعظ قابو یافته باوی همزبانی
کند تا حقیقت مذهبش بخوبی منکشف شود اتفاقا ملا حسین در اثنای تقریر افاده نمود که جبرئیل
امین دوازده هزار بار بر جناب سید المرسلین علیه السلام بوحی الهی فرود آمده آنشخص که در کمینگاه نشسته بود برسید
که ملا راست بگو که حضرت جبرئیل بر جناب مرتضوی چند بار نزول اجلال فرمود ملا فی البدیهه گفت
که بیست و چهار هزار مرتبه تمامی حضار بعد این حساب و شمار در ورطه تحیر فرو رفتند و آخر الامر گفتند که
از کجا دریافتی جواب داد که از حدیث انا مدینة العلم و علی بابها و آیت کریمه و اتوا البیوت من
ابوابها چه معلوم شد که آمد و رفت حضرت روح القدس از همین در بود آنگاه یاران بغایت منبسط گردیدند
و اطمینان قلب بهم رسید که از مذهب سبزواریان انحراف نورزیده و هر چند این جواب محمول بر تعریض
و ایهام سائل میتواند شد کما لا یخفی لکن باظهار ملای صفهانی و امثالش بعد صدور این جواب هیچ تردد
و احتمال در قلوب حریفان باقی نماند کل حزب بما لدیهم فرحون **قوله** صاحب مقصد اقصی الی آخره
اقول درینمقام بر تقدیر صحت و اعتبار این روایت بالتمام عوام را خلجان می شود که خالد بن ولید هم از زمره
طیبه اصحاب کرام است او را با این لفظ شنیع و کلام فظیع یاد کردن چه معنی داشته باشد و ازاله این
وهم برین نهج است که صحابه کبار را اگرچه خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین باشند

از حقیقت بشری منزه نباید فهمید در تواریخ وکتب سیر وحدیث مروی ومرقوم است که معاملات
گوناگون ومطارحات بوقلمون در مقدمات دینی ودنیوی فیما بین الشان واقع میشد ودر مسائل فروعیه
بحثها بظهور می انجامید که ناظرین قطع امید مستند که بار دگر زینهار ملاقات نخواهند کرد وبعد اندک
مثل شیر وشکر می آمیختند مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه فی العلیین در کره صفدریه میفرماید که نوبت
مناظره ومنازعه درمیان حضرت عمر وحضرت عثمان در مسائل بجائی میرسید که ناظر گمان می نمود که ایشان
گاهی باهم متفق نخواهند شد چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابی سلمه بن عبد الرحمن وسعید
بن المسیب روایت میکند که گفته اند ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان کانا یتنازعان
فی المسئلة بینهما حتی یقول الناظر الیهما انهما لا یجتمعان ابدا فما یفترقان الا
علی احسنه واجمله انتهی بلفظه واگر احیانا بجهت اختلاف آرا وذهول ونسیان الی غیر ذلک
من الوجوه حق تلفی احد الجانبین مظنون یا مشکوک میشد پس مرافعه پیش حاکم می بردند تا آنکه یکی مظفر ومنصور
ودیگری مخذول ومنکوب میگردید وخلیفه وقت بنظر العادت قدیم ورعایت قواعد شریعت غرای
مصطفوی قرابت وآشنائی را ملحوظ نمی داشت چنانچه کتب معتبره حدیث وتواریخ بلکه مجلدات شافعیه مثل
تکمله فتح القدیر شاهد عدل این مدعا است واللفظ للاخیر وذکر ان مقداد بن الاسود استقرض
من عثمان رضی الله عنهما سبعة الاف درهم ثم قضاه اربعة الاف درهم فترافعا الی
عمر رضی الله عنه فی خلافته فقال المقداد لیحلف یا امیر المؤمنین ان الامر کما یقول
ولیاخذ سبعة الاف فقال عمر لعثمان انصفک المقداد واحلف کما یقول وخذها
فلم یحلف عثمان فلما خرج المقداد قال عثمان لعمر رضی الله عنهم انها کانت سبعة
الاف قال فما منعک ان تحلف وقد جعل ذلک الیک فقال عثمان عند ذلک ما
قاله فیکون دلیلا للشافعی علی جواز رد الیمین علی المدعی والجواب انه کان یدعی
الایفاء علی عثمان انتهی چون مناط بینهما اختلافات ومشاجرات امور دنیویه ودینیه تحصیل قوت

برای اطمینان عبادات خالق الارض والسموات ورفاه اهل وعیال وترفیه مسلمین ومالش کفار ونهایت
وتحقیق مسایل دین بود بمحبت حسن نیت خبر فشار دنیوی هم در حق پرستی وحق گزینی ومعاملات دینی اخلال شده
هرگز خشونت ودرشتی این برگزیدگان کبریا الهی مانند تهجین وتشنیع عوام نباید فهمید وچشم پوشی از حق
نباید گزید آیا برا احدی از اهل سنت وشیعه مخفی تواند بود که حکم شیخین در باب اسارای بدر گویا هم دیگر
مناقض ومخالف بود زیرا که صدیق میخواست که دست از این فدیه آویزند واز سر خون آنها
برخیزند ورای جهان آرای فاروق باستیصال شان متوجه بود جناب اقدس نبوی هر یکی را
باتباع مرضیات الهیه راسخ می دید رافت صدیق را برقت خلیل علیه السلام مماثل دانسته وشدت فاروق را
بخشونت حضرت نوح موازن فرمود وفضائل هر یکی برشمرده ناخنی برای احدی نزد چنانچه محققین
امامیه بر این گونه احادیث بکشف حقیقت می پردازند واهل حق را نیز بعطوفت امثال این مواضع مرهون
منت میسازند صاحب عوالی اللآلی یعنی ابن جمهور که در اکابر امامیه بعلم وفضل معروف ومشهور است وکتابش از کتب
مشاهیر قوم ومعنی مشاهیر آنچه فاضل حیادر کتاب مطبوع بیان نموده که کلف بیان وصادق می آید کما لا یخفی علی من طالع
اساس الاصول روایت میکند ان النبی صلی الله علیه وسلم اخذ سبعین اسیرا یوم بدر وفیهم
العباس وعقیل بن عمه فاستشار ابا بکر فیهم فقال قومك واهلك استبقهم لعل الله
يتوب عليهم وخذ الفدية يقوى بها اصحابك وقال عمر كذبوك واخرجوك فقدمهم
واضرب اعناقهم فانهم ائمة الكفر والله اغناك عن الفداء مكن عليا من عقيل وحمزة من العباس
ومكني من فلان وفلان فقال صلى الله عليه وسلم ان الله ليلين قلوب رجال حتى تكون الين من اللبن و
يقسي قلوب رجال حتى تكون اشد من الحجارة ومثلك يا ابا بكر مثل ابراهيم اذ قال فمن تبعني
فانه مني ومن عصاني فانك غفور رحيم ومثلك يا عمر مثل نوح اذ قال رب لا تذر على
الارض من الكافرين ديارا انك ان تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجرا
كفارا ثم قال ان شئتم قتلتموهم وان شئتم فاديتموهم ويستشهد منكم بعدتهم فقالوا بل ناخذ

الفداء فاستشهد بعد نهم باحد کما قال صلی الله علیه وسلم بلفظه و تعجب نمایند
که تنها این جمهور ناقل این روایت نیستند بلکه جمهور مفسرین اهل سنت نیز روایت می کنند چنانچه بر متتبعین تفسیر
کنز العرفان و تفسیر فخر الدین رازی امامیه مشتمل بر بیان ایات ولیست مخفی نیست درین مقام بعبارت رازی قناعت
میکنم که روایت است که در روز بدر هفتاد تن اسیر گرفته بودند از انجمله عباس و عقیل بودند حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم در باب ایشان با اصحاب مشوره فرمود ابو بکر گفت که ای رسول الله اکثر اینها قوم و اقارب و عشایر تو اند
اگر هر یک را بقید مطالبت و استطاعت فدای بند باشد که روزی بتوبت و هدایت رسند و حال اعدو و مدد
مسلمانان زیاده شود عمر گفت یا رسول الله اینان تکذیب کردند ترا و بیرون کردند اینها ائمه کفر اند همه را
بفرما تا گردن زنند و مگر از ایشان فدا را عقیل را بعلی سپار و عباس را بحمزه و فلان را بمن تا گردن زنیم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه و تعالی دلهای مردم را گاه هست که نرم میسازد بمرتبه که نرم تر از شیر
است و دیگر دلها می باشد که سخت تر از سنگ است مثل تو ای ابا بکر بمانا مثل ابراهیم است علیه السلام که گفت
فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم و مثل تو ای عمر همچو مثل نوح است وقتیکه گفت رب لا تذر
علی الارض من الکافرین دیارا و این دو حالت که نرمی و سختی است که از انبیاء علیهم السلام صادر میشود
بمقتضای مقام و مقتضای وقت خوبست چه بعضی از کفار هستند که بسیار شدید اند در کفر و ایمان از ایشان
متوقع نیست و نه از اعقاب ایشان آنجا استیصال مناسب است و دل سختی و اگر بخلاف این است نرمی و خوش
خوی بعد ازین آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اصحاب را اگر خواهید بکشید و اگر خواهید دیت بستانید
ایشان دیت را اختیار کردند انتهی کلامه نقلا عن کنز العرفان الغرض بود بالجمله این خشونت که از فاروق
اعظم بر تقدیر مذکور در باب خالد بن ولید صدور یافت چون به نا الصلاح الله بود خالی از مثوبات نمی
ماند و درینجا حکایتی لطیف بیاد هیچمدان آمد که راویان اخبار و حاکیان اسمار آورده اند که در زمان
باستان جوانمردی بود که هر روز درویشی را بر طعام مهیا کردی قضارا روزی بیمار شد و از بی طاقتی از سعادت
محروم ماند بحکم ضرورت نی وجه خود را تکلیف داد و از مسکن عابد چندین علامات را در معرض

بیان نهاد و ابهم گفت که هرگاه در اثنا راه برلب دریا رسی و اثری از کشتی و ملاح نه بینی دعا کن که ای دانای
نهان و آشکار بجوانمردی پارسائی شوهر من که گاهی با من مقاربت نکرده عبور دریا بر من آسان کن زن از تعلیم
و تلقین این دعا ضبط توانست کرد با شوهر خودش گفت که چندین طفل از نطفهٔ تو براورده ام دست عابا این
کذب و افترا و بروی خالق ارض و سما چگونه دراز کنم جوانمرد بغایت تفته شد و گفت ترا درین ضیق وقت بانکشاف
این سر متوجه نمی باید شد آنچه میگویم بران کاربند شو زن زود نزد عابد برو تا معاش ملک ارزانی شود زن بیچاره کاسه
طعام بدست گرفت و بجناح استعجال بقطع مسافت مشغول شد گویند چون برکناره دریا رسید دید که

شعر
سهمگین آبی که مرغابی در وایمن نبود * کمترین موج آسیا سنگ از کنارش میربود * هرگاه

از کشتی و ملاح نشانی نیافت بکمال عجز در لجهٔ حیرت و امواج فکرت فرو رفت و بمقتضای الضرورات تبیح
المحظورات بپیش حقتعالی دست بهمان دعا برداشت در دم نمونهٔ معجزهٔ عصای موسوی نمودار شد تا آنکه در غایت
آسانی راه دریا نوردیده نزد عابد رسید و کاسهٔ طعام روبروی او نهاد عابد لقمهٔ چند تناول فرموده گفت
که ازین دریای زخار چون نجات یافتی زن حکایت گذشته را اعاده نمود و گفت اکنون از همت علیای
شما امیدوارم که زودتر از دریا بگذرم عابد گفت چون برلب دریا رسی دست تضرع در آبر بردار که ای آفریدگار
بحق عابدیکه گاهی طعام نخورده ازین دریا نجاتم بده زن گفت ای طرفه ماجرا دیگر است که هر روز طعام میخوری
و همین دم لقمهٔ چند خورده و این معما را رمزی عابد زیر لب تبسم نمود و گفت که ترا با این رمز چه کار است
سر خویش گیر و آنچه گفتم بپذیر القصه از تلاطم امواج دریا بتوسل همین دعا رهائی یافته سالماً غانماً در خانهٔ
خود قرار گرفت و ماجرا از مبتدا تا منتهی روبروی شوهر گذارش نمود و از مزید حیرت خویش آگاه کرد جوان
مرد گفت ای زن ناقص العقل حقیقت کار من اینست که گاهی با تو صحبت نکرده ام مگر وقتیکه بدلم راسخ شد
که ادای حق تو هم از واجبات است و بدین سبب این فعل در عبادت شمرده شد همچنین عابد گاهی طعام نخورده الا
زمانی که از عبادت معبود مطلق درمانده پس من گاهی مثل انعام با تو مقاربت کرده ام و نه عابد بصفت بهیمی
دست بطعام دراز فرموده پس علی هذا احوال صحابهٔ کبار از مهاجرین و انصار که هرچه کرده اند از تشنیع

در تحسین و ستایش و آفرین و آویزش و آمیزش و ضرب و شلاق و وفاق و شقاق چون حسد در همه
حسبةً لله بود در عبادت محسوب گشته چون خالد را معصوم ندانسته‌اند و هنوز حقیقت حال بطور دیگر دریافته‌اند و از
اخبار غیبیه اطلاعی نداشتند درباره خالد و مالک گفتند آنچه گفتند بخلاف جناب امیرالمومنین از اصول معتمده امامیه
که با وجود حصول مرتبه عصمت از صغیره و کبیره سهواً و عمداً از ابتدا عمر تا آخر آن که قسم شرعی حضرت زهرا را که هم محفوظ از خطا
و خطل و معصوم از زلت و زلل بود بر عکس نفس الامر پنداشتند و فرمودند آنچه فرمودند برای اطمینان قلوب شیعیان
ملخص این قصه طویل را از بحار الانوار مجلسی وارد می‌کنم تا مظنه تهمت از میان برخیزد و احدی از شیعه بگریبان
این هیچمدان نیاویزد و آن این است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحضرت امیرالمومنین فرمود که من امروز
بخانه شما افطار خواهم کرد حضرت امیر خیلی نادم بود بجهت آنکه از چند وقت در خانه می‌آمد و می‌پرسید که چیزی
هست فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم شرعی میخورد که چیزی نیست بالجمله هر دو جناب در خانه آمدند و خاتون
جنت طبقی پر از طعام که گاهی مثل آن ندیده بودند بر دستار خوان پیش سرور انس و جان نهاد حضرت امیر را چهره بد
ملاحظه این امر متغیر شد حضرت بتول البشر است دریافت و گفت کدام معصیتی از من صادر شد که موجب این همه تغیر
افتاد علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود زیاده‌تر ازین کدام معصیتی خواهد بود که از چند وقت قسم یاد می‌نمائی که چیزی
موجود نیست این قاب طعام از کجا آمد حضرت سیدة النساء رو بآسمان کرد و گفت خداوندا تو خوب
میدانی که قسم من کذب محض و دروغ و اظهار من هرگز دروغ نبود آنگاه جناب رسالتمآب قصه را بتفصیل تمام بیان
فرمود که این قاب طعام از درگاه ملک علام در رسید و آن چند درهم که براه خدا دادی فرا رسیده یعنی تغیر خود را
موقوف کن و فاطمه را از دروغ گویان مپندار و بالاتر از همه که برای استیصال غوات امامیه درباره
ادبار وضع مناقب خلفای راشدین و قلع مطاعن این بزرگان درین کتاب هیچمدان انشاء الله تعالی بکار آید آنست
که چون حسن مجتبی بخلع خلافت خویش راضی شد و معاویه بن ابی سفیان را بجای خود حاکم سلطنت و بخلعت امارت
نواخت حضرت سلطان کربلا هیچ دقیقه تذلیل امام وقت فرو نگذاشت حتی که بروایت صاحب کشف الغمه
و دیگر اکابر امامیه مؤکد بقسم شرعی فرمود که والله اگر بینی مرا می‌بریدند بهتر بود از آنکه در وادی صلح معاویه

می دویدند و بعضی از رفقای آنجناب در تفضیح و تقبیح از ینهم در گذشتند حتی که لقب مبارکش مسود وجوه
مومنین و مذل مسلمین گذاشتند یعنی سیاه کننده روهای اهل ایمان و رسوا سازنده مسلمانان و نام قایل این کلمه
هالمه که نزد شیعه از خلص شیعیان حسنی و حسینی است سفیان بن ابی لیلی همدانی است **فیا للعجب وما ادریک**
ما العجب که حضرات امامیه فقط تقریر شهو فاروق را که بشهادت قرآن مبین مورد اشداء علی الکفار
و حدیث سید المرسلین برد انقرضین کما عرف مثل قایل فحوای لا تذر علی الارض من الکافرین
دیارا است و بر وجناب نبوی روز صلح حدیبیه معاذ الله بر کفر و عداوت محمول فرمایند و دست سخن
دراز و آستین انصاف کوتاه نمایند و در حق آن بزرگ که مثل حسن مجتبی را بلقب مسود وجوه المومنین و مذل المسلمین علی
اختلاف الروایات فی ذلک یاد نمود سرپرستی را باقصی الغایة رسانند و او را بمناقب و محامد
میستایند و این تلقیب را بحرارت دینی و محبت اهل بیت برگردانند چنانچه ترجمه اش در کتب کشی
بر نمیعنی شاهد عدل و این کشی شخصی است که گویا بانی مبانی فن تنقید رجال است و شیخ حلی امام اعظم امامیه
در خلاصة الاقوال جرح و تعدیل رجال تقلید او می نماید و راه تحقیق را بقدم مش می پیماید **و زیاده**
مقام استغراب است که این بزرگ و دیگر متقدین از اکابر و اصاغرها وصف ادعای ایمعنی که سوادت نسبی
امام حسین بی اندامی نسبت بپیغمبر علیه الصلوة والسلام است فکیف حسن مجتبی ریحان سرور انبیا
در اطرای سفیان مسطور چندان پا فرا نهادند که او را در حواریین آنجناب قرار دادند غلط گفتم زیرا که از کتاب
تلخیص علامی لبابی می توان فهمید که حواریت از خواص این اصحاب است **و اطرفه تر آنکه** این احکام فقط بر دا
سفیان همدانی موقوف نیست چه قیس بن سعد بن عباده انصاری را که در وقت تفویض خلافت بمعاویه
ازین قبیل سخنان درشت بخطاب امام وقت بر زبان آورده اند که بار بار ذکر آن خلاف ادب می نماید و بکمال دلتنگی
و آزردگی از لشکر حسن مجتبی بیرون رفت حضرات امامیه بکمال طیب خاطر در زمره طیبه صحابه ابرار کرام و
روزگار بیگانگی متصف ساخته اند و این امور را نیز در غمخواری و دلسوزی شمار کرده اند چنانچه ترجمه او
در مجالس المومنین باید دید و فراوان حیرت این است که تحسین مصالحه حسن مجتبی با امیر شام نصر

حضرت

حضرت خیر الانام صلی الله علیه وسلم باتفاق فریقین در مقام خویش مروی است اما نزد اهل حق لیس روایات صحاح
الشان بر معنی باطل و اما نزد متشیعین لیس تا اینقدر معنی مزور است بلکه عوالی بن جمهور مرا این دعوی را گواه صادق
است و عبارت کتاب اینست که نزد عموم مخالفین جواب صواب اعتراض است لعینها این است الصدا از آنکه شومی مکر و فریب معاویه
و عمرو بن عاص نفاق در میانه لشکر آنحضرت بهم رسیده بود انست که چون کار بر شورش و فساد و لبیه جهد افزا ... می کشند بموجب
آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم مکرر فرموده بودند ان ابنی هذا سید لعل الله ان یصلح به بین
الفئتین العظیمتین من المسلمین تا بندگان خدا در میانه کشته نشوند با معاویه صلح نمودند آن گروه
عظیم را از قتال و جدال خلاصی بخشید و جزای عمل بدکاران را بروز قیامت حواله نمودند پس الله اعلم فرمایند که تقبیح این
صلح و آنهم بدین مرتبه که شنیدن آن لرزه بر اندام مخلصین می افتد و از تعاد قلب و جگر از شنیدن آن و می ...
بجا می گشتند و اصحیا اگر این مضمون از خیال سلطان کربلا و مخلصین شیعیان حسن مجتبی بدر رفت باری
اینهم بقلب مبارک شان نرسید که در دستور العمل یعنی کتاب مختوم بخواتیم الذهب هم امر اندراج یافته که حسن
مجتبی با معاویه سازشکی فرماید و تن بخلع خلافت در دهد پس این همه خاشاک و غبار از کجا بجای سید نساء ... کبریا و تقدس
اسمائه این همه یکطرف باید و درین اعتقاد هم سستی راه یافت که امام را عصمت از خطا در کار است نصب جعو با جود
فقط برای ازاله خطا از صفحه روزگار و آویلا امام اعظم متشیعین یعنی شیخ حلی هزار دلیل بر عصمت
امام مرتب نماید و تصنیف الفین فرماید و حضرت امام حسین فلذه کبد رسول الثقلین را یک دلیل هم یاد نباید تحقیقا
سر سری مقلدین امامیه درباره عصمت امام وقت نیز حاصل نباشد بالجمله شد ... چندان بکنوبات خاطر خویش با که ...
ددوا این همه امراض مزمنه امامیه از که جوهر لیس ... است که از تعداد این سلسله بخوف تطویل باز آمدیم و مطالعه دیگر
هفوات مخاطب و الا مرتب گردیم قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط
المستقیم باقی ماند کلام رفقا الملیکه علی صدق الروایه بالیقین آنها نه بدشه ... شوند و حال آنها مشتمل علی قوم
بنی حنیفه نباشد پس میگوییم ظاهر است که هرگز مضمون این حدیث بر آنها صادق نمی آید چه پیدا ... معنی لفظ ارتداد
پیدا کردن چیز تازه است اما ماده امر یعنی احداث می گویند و لهذا لفظ اعاده معدوم در

کتب قوم شایع است احداث بمعدوم صوری از جواز ندارد وصاحب صراح در ترجمه لفظ حدوث میگوید
شدن چیزیکه نبوده باشد واین نص است در آنچه گفتیم ونیز کریمه لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ اَمْرًا
وَذِکْرٍ مِّنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ که مفسر به تجدد ومجدد است شاهد صدق است برین دعوی ونیز حدیث حضرت ام
المؤمنین عائشه صدیقه علی ما نقل العالم الثقة عز الدین ابو المظفر یوسف بن الحسن بن محمد بن
محمود بن الحسن الزرندی محتدا المدنی مولدا الانصاری نسبا المحدث بالحرم
الشریف النبوی صاحب کتاب الاعلام بسیرة النبی صلعم فی الباب الثالث والعشرین من ذلک
الکتاب انها لما احتضرت قیل لها اندفنک مع رسول الله فقالت ادفنونی مع اخوانی
بالبقیع فانی قد احدثت امورا بعده دلالت صریح دارد برینکه احداث ابداع امور جدیده منکره را
میگویند نه اعاده را ولعمری لله درها انها کیف اعترفت علی نفسها واستحییت من قرب سید
الانبیاء وهرگاه اینها یافتی پس هیچ نماند که احداث بر ارتداد بمعنی اعاده کفر زینهار صادق نخواهد آید
وعلی هذا ما احدثوا بعدک دال بر مفاد ارتدوا بعدک نخواهد بود ولم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر وتاکید جمله
اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند افاده چه در معنی احداث وارتداد تغایر است ودر بین التفسیر و
المفسر والتاکید والموکد تطابق واجب است علاوه او ادعای نص بودن لفظ مرتدین در ثبوت حکم بحسب است انجا زینهار از
لفظ مرتدین مصطلح شرع مراد نمی توان گرفت والا لفظ علی اعقابهم حشو ولغو خواهد بود وهرگاه بالاتفاق من کافة
الخلق بعد ارتحال رسول متعال همین دو سانحه حادث شده لا ثالث لهما یکی امر خلافت وما تفرع علیها ودوم ردت
بعض قبائل عرب بشرط صدق روات پس حمل امر ثانی ازین حدیث مراد نتوان گرفت اولین متعین خواهد بود کما
نص علیه صاحب نهایة ابن الاثیر وصاحب مجمع البحار فی لغة الرد واللفظ لمجمع البحار
وفی حدیث الحوض فقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم ای متخلفین عن بعض
الواجبات ولم یرد ردة الکفر ولهذا قیده باعقابهم لانه لم یرتد احد من اصحابه
بعده وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب بنهبت فانظروا معاشر المسلمین کیف

انظر

ابطل الارادة ردة جفاة الاعراب شيخهم وتفقهم ابن الاثير ومن تبعه واعترف
بان المراد من الاصحاب البعض من المشهورين بصحبته وقد وقع منهم التخلف عن بعض
الواجبات واستحقوا بسببه السقر كما دل عليه الاثر فمن الذي يدعي ان ذلك
التخلف كان سوى التخلف عن سفينة عترة رسول الثقلين وحبل الحسنين حتى
صار سببا للعار والشين بل لغرق في لجة النفاق بلا مين واي واجب التخلف عنه
يدخل اصحاب الرسول في جهنم ولا يشفع منه شفيع المذنبين صلى الله عليه وآله وسلم
و بر طبق شق مزبور معنی حدیث وضوح تمام دارد یعنی نمیدانی که چه احداث کردند بعد تو از غصب خلافت وترک
احد الثقلین پس این بعینه مقوله رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته می شود که بودند آنها برگردنده بر پاشنهای
خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد بغی وطغی وعداوت که موالات واطاعت تو اختیار کرده بودند
بهمان شیوه قدیمه رجوع وطریقه متروکه را پی سپر کردند که اطاعت برانگاشتند وعلم لعنت وعناد برافراشتند
ومقوله نبوی را که قرینه معنی ردت قرار داده اند از قلت تعمق است فذلک علیهم لا لهم چه اگر امت عیسوی
از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بتلقین وارشاد جناب شان باز می آمدند و بعد عروج جناب روح الله بیمار
باز آن عقیده را از سر می گرفتند البته حکایت آن علیه السلام قرینه اراده معنی ارتداد می افتاد واذ لیس
فلیس بلکه امت مزبوره هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد الوهیت حضرت مسیح نمودند وامت محمدیه هم
احداث امری تازه یعنی غصب خلافت وما یتفرع علیها نمودند پس مقوله نبوی قرینه عدم اراده معنی
ارتداد از احداث است نه بالعکس واگر کسی گوید که بالفرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد
الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی هم فردی از افراد ارتداد علی الاعقاب است ما من عام الا ویجوز ان یراد منه
الخاص پس کدام مانع است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد توان گرفت گوئیم جزاک
الله عنا خیر الجزا این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمیشود
چنانچه ترک اسلام را ردت می گویند ترک ایمان را هم ردت خواهند گفت لیکن غرض ما این است که از

احدثوا بعدک ارتداد شرعی مراد گرفتن و ظلم نیز الوا مرتدین علی اعقابهم را مرادف آن قرار دادن چنانچه
از عبارت کرمانی و فتح الباری مستفاد میگردد مستقیم نیست و اینکه از ما احدثوا بعدک احداث امور جلیه
که تفصیل آن مع وجه تعیین المراد آنفا گذشت و از مرتدین علی اعقابهم ارتداد شرعی من حیث الترتب علی
الامور المحدثة مراد باشد فحبذا الاتفاق ونعم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که سلمنا که از احداث
ابداع لغة ارتداد مراد نتوان گرفت لیکن باشد که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوییم که احداث
چنانکه مرادف لغوی بلفظ بدعت و ابداع وارد مترادف شرعی هم دارد ابن اثیر در ماده حدث گفته
فی حدیث المدینة من احدث فیها حدثا المحدث الامر الحادث المنکر الذی لیس
بمعروف فی السنة والمحدث یروی بکسر الدال وفتحها علی الفاعل والمفعول فمعنی الکسر من نصر جانیا
وآواه واجاره من خصمه وحال بینه وبین من یقتص منه وبالفتح هو الامر المبتدع نفسه
ومنه الحدیث ایاک ومحدثات الامور جمع محدثة بالفتح هو ما لم یکن معروفا فی کتاب
ولا سنة ولا اجماع انتهی ولا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنی علی الارتداد
و نیز در بعض طرق حدیث که فاقول بعدا بعدا و سحقا سحقا لمن غیر و بدل بعدی واقع است مؤید است
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد بس مستبعد است بلکه بصراحت دال است بر
متبدل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام و از آنچه تصریح دال است
بر آنکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت ما روی فی المشکوة عن عقبة بن عامر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد کلام لست اخشی علیکم ان تشرکوا ولکن اخشی
علیکم الدنیا ان تنافسوا فیها و وجه دلالت بغایت ظهور است زیرا که هرگاه بنص نبوی ثابت شد که
از بعض صحابه احداث واقع میشود و همه ایشان [؟] واقع نشود که مشرک نخواهند شد بلکه مخافت تنافس در دنیا
بود پس بصراحت ثابت گشت که آن احداث ورای شرک که بقرینه [؟] اسلام ایشان است مراد از ارتداد
خواهد بود علی هذا باشد که از مسلمانان طلقا بعد ارتحال رسول واقع نشده و یا مرتدین داخل صحابه

بنود ند

نبوده اند والا خلاف قول مخبر صادق لازم آید وذلک محال بالبداهة و هرگاه از احداث ارتداد مراد
نباشد لامحاله امر خلافت که هیچ منصب دینی بآن اعظم از آن بالاتر نیست و تنافس که درین باب حسب اخبار نبوی واقع شده از
غایت ظهور حاجت بیان ندارد خواهد بود اذ ما وقع امر ثالث بعد انتقال الرسول یترتب علیه
استحقاق النار سوی ذینک الامرین کما مر غیر مرة و اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب
حدیث اهل سنت بیشتر احادیث خواهد یافت که دال بر وقوع عصیان از مومنون مخبر صادق است در باب خلافت و این معجزه
نبوی است که بر امر مستقبل متنبه کردند و همچنان واقع شد از جمله که بکمال صراحت دلالت وارد علی ما قلنا و ای
دلالة حدیثی است که در مشکوة و هم در بخاری فی باب الاحکام مروی است عن ابی هریرة قال قال النبی صلی
الله علیه وسلم ستحرصون علی الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیامة فنعم المرضعة و بئست
الفاطمة پس منصفی باید تا اندک تامل سازد که ازین باده اخبار از حصول خلافت بعد حضرت چگونه میسر بوده آیا مبنی
که ایراد سین برای استقبال قریب و تخاطب باصحابه بصیغه جمع چگونه دلالت دارد بر اینکه حرص
امارت عما قریب که عبارت از بعد وفات رسول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد و اذا دریت
ذلک فقد وضح لک غایة الوضوح ان ادعاء الکرمانی و صاحب فتح الباری
انه علیه الصلوة والسلام ما اراد خواص اصحابه بالمرتدین من جفاة الاعراب
لیس بمستقیم بل اراد بعضا منهم بلا ریب کما نص علیه ابن الاثیر انتهی بلفظه
اقول و استعین بالرؤف الرحیم تضعیف روایت ردت بعض قبایل دلیل قصور مطالعه
مولف جامع فضائل است زیرا که باصول معتمده و روایات معتبره فریقین این ردت بر جای خویش متحقق و
حاصل بلکه ردت مالک و اتباع او را که در متخیله مولف مومنین پاک اعتقاد بودند نیز شامل اند مرویات اهل حق
ایراد اکثرش موجب اطالت کلام است لهذا بر یک روایت که فاضل نیشاپوری در تفسیر کریمه یا ایها الذین
امنوا من یرتد منکم عن دینه الآیة نقل فرموده اکتفا می نماید مفسر مذکور بعد ذکر چندی از اهل
ارتداد مثل عنسی ذی الحمار و مسیلمه کذاب که در اخر ایام سابقه از کتب سیر پاره از رجال کثیر الاختلال آنها سمت گذارش یافته

من نوب وسبع في عهد ابي بكر رضي الله عنه فزارة قوم عيينة بن حصين وغطفان
قوم قرة بن سلمة القشيري وبنو سليم قوم الفجاءة بن عبد ياليل وبنو يربوع قوم مالك
بن نويرة وبعض بني تميم قوم سجاح بنت المنذر المتنبئة التي زوجت نفسها
من مسيلمة الكذاب وكندة قوم الاشعث بن قيس وبنو بكر بن وائل بالبحرين قوم الحطم
بن زيد وحاربهم ابو بكر وكفى الله امرهم على يديه وفرقة واحدة في عهد عمر رضي الله
عنه غسان قوم جبلة بن الايهم الخبر فصلة تنصره وذهابه الى الروم
اما روايات مصنفات معتبره شيعه پس ابن الكرم حسين بن حسن الجرجاني مفسر مشهور شيعه در تفسير آيت
وافي هدايت مسطوره مي فرمايد كه در تواريخ آورده اند كه سيزده قوم مرتد شدند سه در عهد رسول صلى الله عليه وسلم
ده قوم پس از رسول با تفصيل جماعت اولى پيراحمد وفقير خاكسار احقر را از علماى شيعيان بر معنى قادر نيم
كه باوجود عدم تعداد با تعيين لوح و مثال آنها كه در كلام مولانا نظام الدين نيشاپوري نقلا عن التفسير الامام الرازي
رحمة الله عليهما تفصيل شان گذشت استيعاب اين سيزده قوم نمايد فتح الله بن شكر الله كاشاني در منهج الصادقين
در شمار هفت قبيله كه در عهد خلافت صديق اكبر راه ارتداد پيمودند قوم مالك بن نويره را نيز شمرده ميگويد كه در عهد
ابو بكر هفت قبيله مرتد شدند يكى فزاره قوم عيينه بن حصين دوم غطفان قوم قرة بن سلمه سوم بنو سليم قوم فجاءة بن عبد
ياليل چهارم بنو يربوع قوم مالك بن نويره پنجم بعضى از قبيله تميم قوم سجاح بنت منذر كه زوجه مسيلمه كذاب بوده
و دعوى نبوت كرد ششم قوم اشعث بن قيس هفتم بنو بكر بن وائل در بحرين كه قوم حطم بودند حق تعالى شر ايشان كفايت كرد
و بر دست مسلمانان بقتل آمدند انتهى كلامه بعينه بلفظه تعالى كه اورا و شيخ عربى غالي تر از آن گفت در همان مقام بعد ذكر جماعة
چند از اهل سوت قلمى نموده دعوى اتفاق شيعه و سنى بر ردت بعضى از مذكورين فرموده چهار نفر از اين
ديگر بعد عهد مبارك آنانكه جمهور خاص و عام ارتداد ايشان را حكايت كرده اند و اختلافى در ارتداد هفت طائفه
بودند بنو فزاره قوم عيينه بن حصين بنو غطفان قوم مرة بن سلمه و بنو سليم قوم فجاءة بن عبد ياليل و بنو يربوع قوم
مالك بن نويره و بعضى از بنو تميم قوم سجاح بنت منذر آن زن كه دعوى نبوت كرد و آخر زوجه مسيلمه كذاب شد

و چندگاهی بهرۀ کلمات باطل و ترهات لاطائل بر تافته خوانده بود و ادعا می‌نمودند که این وحی است
بر ما نزول یافته و کاغذ باد مخترع اوست که شبها بر هوا میکرد و زنگولها بران می‌بست تا بصدای آن
گمراهان فریفته گردند که آواز جبرئیل است آخر الامر بعد از مقتول شدن مسیلمه کذاب بطرف بحرین رفته
بهمان اغوای مردم کوشش داشت تا آنکه اشعث بن قیس او را غالب آمد و در حبس فرستاد و گروهی از انها در قتل
و اسر سعی داد و همچنین در عهد خلافت خلیفه دوم جبله بن ایهم غسانی با قوم خود از اسلام برگشته نصرانی شد و بملک شام
رفت و از مؤیدات این فصل است آنچه امام علم الهدی علیه الرحمه است که با اعتراف صاحب مجالس در کتاب امالی از ابراهیم آورده
که گفت مرتد شدند عرب تمام بغیر بنی هاشم و دیگر از عرب بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم اتفاق کردند که نماز را بجا آریم
و زکوة را ادا نمی‌کنیم پس ابوبکر بایشان گفت هرچه بسته بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم گره آنرا نخواهیم
گشود و برهم نزد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از شما میگرفت من چیزی از آن نخواهم کم نمود از مال شما و البته
جنگ خواهم کرد با شما و اگر نداشته باشید که زکوة یک رسن شتر از آنچه بپیغمبر میدادید بمن از آنچه با آن پسته
میدادید میدهید بمن از شما آنچه رسول خدا از شما گرفت هرآئینه با شما جنگ خواهم نمود پس برایشان این
آیت را خواند وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم
علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین الی
آخر القصة انتهت ترجمة روایة الطوسی علی لسان بعض المجتهدین اگر از منکرین زکوة
مالک و امثال او مراد نباشد بار الها فرمایند که عبارت ایشان را بکدام معنی در زمرۀ اهل ردت
داخل کرده اند انکار زکوة عین بدعات درین مقام است و بتقدیر ارتداد شرعی حکم با ایمان مالک و مملوکین او و انهمام
چگونه جمع تواند شد بالجمله برای استیعاب این قسم روایات از کتب معتبره امامیه اهل سنت متوجه نمی‌شوند الا تا بی‌ضخیم
جداگانه تالیف نموده ام کردن بس است بعض قبایل را العبد روایت شرط گفتن بعید از خیر است و تضعیف اینگونه
روایات کار حضرات است لا غیر عجب که مولف بر تصریحات ائمه عظام مذهب خود اصلا گوش نمی‌نهد و بجهت سیر و تعصب بعض
از معتزلیان شیعه خصوصا کسیکه شیعه بر شیی و سامعه خراشی شیوه دیرینه او بحکم برادر مهدی او باشد حیران

من لوى وسبع في عهد ابي بكر رضي الله عنه فزارة قوم عيينة بن حصين وغطفان
قوم مرة بن سلمة القشيري وبنو سليم قوم الفجاءة بن عبد ياليل وبنو يربوع قوم مالك
بن نويرة وبعض بني تميم قوم سجاح بنت المنذر المتنبية التي زوجت نفسها
من مسيلمة الكذاب وكندة قوم الاشعث بن قيس وبنو بكر بن وائل بالبحرين قوم الحطم
بن زيد وحاربهم ابو بكر وكفى الله امرهم على يديه وفرقة واحدة في عهد عمر رضي الله
عنه غسان قوم جبلة بن الايهم الى آخر قصة تنصره وذهابه الى الروم
الى آخر ما قال و از مستندات معتبرهٔ شیعیان ابن الکلام حسین بن حسن الجرجانی مفسر مشهور الشان در تفسیر آیت
وانی هاهنا سیلوره ... فرماید که در تواریخ آورده اند که سیزده قوم مرتد شدند سه در عهد رسول صلی الله علیه وسلم
و ده قوم پس از رسول با تفصیل جماعت اولی پرداخته و فقیر خاکسار احقر را از علمای شیعیان بر نمعنی قادر نمی بینم
که با وجود عدم تعداد با تعیین ایشان آنها که در کلام مولانا نظام الدین نیشاپوری نقلا عن التفسیر الامام الرازی
رحمة الله علیهما تفصیل شان گذشت استیعاب این سیزده قوم نماید فتح الله بن شکر الله کاشانی در منهج الصادقین
در شمار هفت قبیله که در عهد خلافت عمر توان که راه ارتداد پیمودند قوم مالک بن نویره را نیز شمرده میگوید که در عهد
ابوبکر هفت قبیله مرتد شدند یکی فزاره قوم عیینه بن حصین دوم غطفان قوم مرة بن سلمه سوم بنو سلیم قوم فجاءة بن عبد
یالیل چهارم بنو یربوع قوم مالک بن نویره پنجم بعضی از قبیله تمیم قوم سجاح بنت منذر که زوجه مسیلمه کذاب بوده
و دعوی نبوت کرد ششم قوم اشعث بن قیس هفتم بنو بکر بن وائل در بحرین که قوم حطم بودند حق تعالی شر ایشان کفایت کرد
و بر دست مسلمانان بقتل آمدند انتهی کلام العینیه بعینه تعالی که او را در تشیع عرفی غالی توان گفت و در همان مقام بعد از چهار
جمله از اهل سوءت قلمی نموده و دعوی اتفاق شیعه و سنی بر ردت بعضی از مذکورین فرموده عبارتش این است
دیگر بعد عهد مبارک آنانکه جمهور خاص و عام ارتداد ایشان را حکایت کرده اند و اختلافی ندارند هفت طائفه
بودند بنو فزاره قوم عیینه بن حصین و بنو غطفان قوم مرة بن سلمه و بنو سلیم قوم فجاءة بن عبد یالیل و بنو یربوع قوم
مالک بن نویره و بعضی از بنو تمیم قوم سجاح بنت منذر و آن زن دعوی نبوت کرد و آخر زوجه مسیلمه کذاب شد

و چند گاهی بر دو کلمات باطل و ترهات لاطائل بر تافته خوانده بود و عامی نمود که این وحی است
بر ما نزول یافته و کاغذ باد مخترع اوست که شبها بر هوا میکرد و زنگولها بر آن می بست تا بصدای آن
گمراهان فریب خورده که آواز جبرئیل است آخر الامر سجاح بعد از مقتول شدن مسیلمه کذاب بطرف بنی تغلب رفته
بر بهتان و اغوای مردم کوشش داشت تا آنکه اشعث بن قیس بر او غالب آمده بدر حبس فرستاد و گروهی کثیر از ایشان را در قتل
و اسر انداخت و همچنین در عهد خلافت خلیفه دوم عمر غسانیان قوم جبلة بن ایهم از اسلام برگشته نصرانی شدند و ملک شام
رفتند و از مرتدات این فصل رده ایست که امام اعظم علیه السلام است که با عنوان صاحب بحار در کتاب امالی از ابراهیم و در
که گفت مرتد شدند اشعث بن قیس و قوم دیگر از عرب بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم و گفتند نماز را بجا آریم
و زکوة را ادا نمیکنیم ابو بکر را گفت نمیدانستی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم کرده با من آن را نخواهم
کشود و بر هم زد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از شما میگرفت من چیزی از آن نخواهم کم نمود از برای شما و البته
جنگ خواهم کرد با شما و اگر نه بسته باشید که زکوة یک ساله شتران را با شما نمی گذاشتم آن را با آن بسته
میدارید میدیدم من آن را با آنچه رسول خدا از شما گرفت بهر آئینه با شما جنگ خواهم نمود بر سر آن پس این
آیت را خواند وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ
عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ الى
آخر القصة انتهت ترجمة رواية الطوسي على لسان بعض المجتهدين اگر از منکرین زکوة
مالک و امثال ایشان مراد نباشد باری افرمایند که حامیان ایشان را بکدام معنی در زمره اهل ردت
داخل کرده اند انکار زکوة عین بد عادت درین مقام است و بتقدیر ارتداد شرعی حکم با ایمان مالک و مملوکیت او با انصاف
چگونه جمع توانند شد بالجمله بر استیعاب این قسم روایات از کتب معتمده امامیه اهل سنت متوجه نمی شوند الا کتابی ضخیم
جداگانه بتالیف میتوان کرد لیکن ردت بعض قبائل را بقید روایت مشروط گفتن بعید از خیر است و تضعیف این گونه
روایات کار حضرات است لا غیر عجبکه مولف با تصریحات ائمه عظام مذهب خویش گوش نمی نهد و بجهت بیرون رفت بعضی
از منغریان شیعه خصوصا کسیکه شیعه سراشی و سامعه خبر اشیوه دیرینه او بحکم برادر مهدی او باشد حیران

وسرگردان شوند وندانند که از اصول ما سیما یعنی ارتداد الصحابة کلهم الا ثلثة او اربعة
چه چیز بی کلفت بر آید وهل هذا الا الحصر مقتضی العناد **قوله** پس گویم الخ **اقول** اگر مدعای
مؤلف این است که در مدلول احداث منکر بودن شیء داخل است کفر معنوی از لوازم مصداق آن است پس جناب
حضرت مخاطب بعد ذکر حدیث جناب ام المؤمنین که احداث ابداع امور جدیده منکره را میگویند و حدیث قول
براء بن عازب یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده که این صحابی چگونه گناهی مثل حدث را که در حقیقت
بلسان شرع بر تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر معنوی است اطلاقش می آید و بس بخود نسبت میداد دال است
بر آن دارد و بر همگنان ظاهر می شود که احداث گناهی است که مرتکب آن در احکام آخرت مثل کفار می باشد و منکر
مقابل معروف بمعنی بدی هر چونکه باشد که در حقیقتش ماخوذ است بر عموم خود باقی نیست و حال آنکه تصریح
صاحب نهایه هم بر خلاف آن حاکم است چنانچه بعد ازین خواهی دانست انشاء الله تعالی و بس وارد می شود اگر
بسیاری از اقوال عرب با آنکه افصح فصحا و ابلغ بلغا باشند مهمل گردد بلکه آن بزرگان که بزعم اهل سنت
و زعم متشیعین قبله دین و ایمان خلایق بودند مصداق بدعت و مصداق کفر معنوی بنشینند حاشاهم عن ذلک ثم حاشاهم
عن ذلک اما قرار داده در روایات اهل التشیع پس قطع نظر از روایات صدوق طور روایتی از کافی که بزعم شان اصح الکتب قبل
الفرقان توان گفت وافی و کافی است چنانچه در حق یونس علیه السلام بواسطه ابن ابی یعفور از امام صادق بلفظ
احداث روایت کرده و الفاظها هذه قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول و هو رافع
یده الی السماء رب لا تکلنی طرفة عین ابدا و لا اقل من ذلک فما کان باسرع من
ان تحدر الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن ابی یعفور ان یونس بن
متی وکله الله الی نفسه اقل من طرفة عین فاحدث ذلک قلت فبلغ به کفرا
اصلحک الله فقال لا و لکن الموت علی تلک الحال کان هلاکا پس اگر حضرت
قدمای خویش این حدث را بر صغیره و ترک اولی حمل کنند بالیقین نسبت برای خود می بندند و بنیاد ذات خود می کنند والا
کفر معنوی حضرت یونس عیاذا بالله و کفر ظاهری کسانیکه نسبت احداث بسوی جناب ایشان می کنند بر

این

این تلبیس المتکلمین شیعه لازم می آید اما بر روایات اهل سنت پس از جمله آن حدیث جناب امیر تصویبست
بمناقب و محامد شیخین که در کتاب مستطاب قرة العینین ثبت فرمایند و عن ابراهیم النخعی قال ضرب علقمة
بن قیس هذا المنبر وقال خطبنا علی علی هذا المنبر فحمد الله واثنی علیه وذکر ما شاء الله
ان یذکر وقال ان خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر ثم عمر ثم
احدثنا بعدهما احداثا یقضی الله فیها اخرجه احمد و بقول مخاطبهم حمل شیخین اول
بر هضم نفس پس مستبعد و سخت غریب است حیث یقول بعد ذلک این می باشد که شخص کدام گناه مخصوص غیر واقعی
را منسوب بخود سازد مثلا بگوید که من زانیم یا شارب خمرم یا قمار می بازم پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث
را که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر معنویست اطلاق می یابد بر نفس خود نسبت میداد
و نیز محال است اگر از راه انهضام نفس تنها هم جائز باشد باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را چرا در چنین معصیت
کبیره شریک می کرد این طرفه شگفتیست که اصحاب رسول را با خود در انتساب چنین گناه عظیم شریک گرداند
بلکه دامن انبیاء علیهم السلام را نیز ملوث نماید اینها که شنیدی بشق اول تعلق دارد و اگر مقصود عام است
یعنی فی الجملة تازگی در مفهوم لفظ احداث معتبر است خواه آن امر جدید صغیره باشد یا کبیره یا شخص را در گناه
بودنش تردد بود فهو بهدم بنیان ما هو فی صدده کما لا یخفی چه درین صورت تطویل و تسویلی که در حدیث
براء بن عازب بزعم خویش افاده بکار برده باش باس می شود و از تلمیعاتش بتمامی خویش
و بیگانه فاش تر گردد کما سیجیء انشاء الله تعالی **قوله** اعاده امری را احداث نمی گویند الی آخره
اقول دعوی حضرت که بر تقدیر اراده اهل ردت سوای مالک بن نویره و مانند او از حدیث الحوض
خلاف محاوره عرب لازم می آید زیرا که آنجا اعاده امر اول گردید بعینه و احداث مثل ابداع امر جدید
ملزوم کفر معنوی را مقتضی است مجرد ادعا و تحکم است عند العقلاء غیر مسلم و سندش منع آنست که حکم کفر ابتدائی
در بسیاری از امور امر آخر است و حکم کفر طاری علی الاسلام چیزی دیگر و اینهم نزد فریقین بر جای خود
ثابت است **اما عندنا** فظاهر کما لا یخفی علی من طالع اسفار المذاهب الاربعة

و اما روایات امامیه پس در کتب روایة امام همام الاعظم فی تهذیبه عن
الحسین بن سعید عن فضالة عن العلاء عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام
عن المرتد فقال من رغب عن الاسلام وکفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه واله وسلم
بعد اسلامه فلا توبة له وقد وجب قتله وبانت منه امرأته ویقسم ما ترک علی ولده
پس معلوم شد که نزد شیعه و سنی هر دو در بعضی از صور ارتداد توبه هم مقبول نیست اگر زن را
بعد ارتداد شوهر طلاق دهد و مطلقه حرام است بلا خلاف کفر است بالاجماع ولئن تنزلنا عن ذلک
کلمه [illegible] ثبوت [illegible] و مرید [illegible] است بر ارتداد مذکور اجماعی قدیم
و [illegible] فی التمهید [illegible] خلیل [illegible] اقرار [illegible] که اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه
و اذا انتفی [illegible] ارتفع [illegible] که [illegible] باشند اعاده معدوم لعینه کجا است
و عدم [illegible] اعداد [illegible] است نه اندازه
مع ان [illegible] الکفر [illegible] وقع [illegible] جهل فانما له الالتزام والارتداد
[illegible] طریقا [illegible] علی [illegible] الاسلام [illegible] مفهوما و مصداقا فاندفع المحذور قطعا
و از این تقریر [illegible] شود که اول [illegible] طریقه جدیده خلاف شارح کرمانی می پیماییم و مسلک بعضی دیگر از
علما می گراییم بلکه مقصود این بیچاره آنست که حضرت مولف استدلال را ناتمام میگذارد و با ایراد
ادله قاطعه بر مطلوب خود [illegible] ندارد مگر کاتب الحروف نیز در فصول سابقه برای تایید شارح
[illegible] اتباع و اشیاع او ذکر کرده ام و هر کسی از طلبه علوم دینی بمعاینه آن خود [illegible] برای [illegible]
[illegible] قوله صاحب صراح الخ **اقول** اگر مدعای مخاطب همانست که در
[illegible] اول از قول سابق گفته شد لیکن از عبارت صراح دلالتی هم بر آن ندارد فکیف یکون [illegible]
[illegible] تذکروا یا اولی الالباب **قوله** و نیز الخ **اقول** بدستور سابق مخدوش است بوجوه عدیده
[illegible] معقول است عوض [illegible] سدیده [illegible] التسلیم که لفظا [illegible] از جناب امیر المومنین صحیح باشد [illegible] منع

روایت

روایت بخاری هست که از لفظ مذکور عاری و هی هذه وعن هشام بن عروة عن ابیه
عن عائشة رضی الله عنها انها اوصت عبد الله بن زبیر لا تدفنی معهم وادفنی
مع صواحبی بالبقیع لا ازکی به ابدا فلا یدل علی صدوره الا اخبارات عن ام المؤمنین
و روایت صاحب اعلام در باب سیر هم از کتاب مذکور بی ذکر سند بدرجهء ثبوت نرسیده دوم آنکه اگر فرض کنیم
که در مفهوم احداث تازگی معتبر است عم از آنکه بدعت و ابتداع باشد یا نه لیکن تنزلا تسلیم [illegible]
مزعومی لازم نمی آید فان العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث لیکن تا بیان خواهیم رسید که
ذکر مطاعن او در مؤمنین و مؤمنات و تصریحات و تعریضات آن دوست از ایمان ایشان [illegible]
خاطر باشد بر زبان بگویند یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین
سوم آنکه بر تقدیر صدور امور مذکور قطع نظر از حدیث ابن ابی یعفور معارض است بحدیث امام
صادق که مامور باظهار حق بوده بروایت شیخ المشائخ می شمرد که اختلاف طبقات شیعه از جانب من است
فی البحار للمجلسی عن ابی عبد الله عن محمد بن الولید والسندی عن ابان بن عثمان عن محمد
بن بشیر وحریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انه لیس شیء اشد علی
من اختلاف اصحابنا قال ذلک من قبلی [illegible]
شیعه چیزی بر من سخت تر نیست فرمود این همه اختلاف از جانب من است و هم در کتاب مذکور از علل الشرائع
مرویست و محدثین دیگر هم روایت نموده اند از زراره که گفت [illegible] قبل ازین قایل شده که حکم چیزی
را از امام باقر پرسیدم پس جوابی ارشاد نمود پس مردی آمد و از همان چیز در همان وقت پرسید جوابی خلاف
اول شنید و مردی دیگر آمد جوابی ضد هر دو مخاطب گردید بعد رفتن ایشان گفتم که این دو کس از شیعه شما
باشندگان عراق اند نه از اهل شقاق پس این همه خلاف از برای چیست فرمود که این اختلاف انداختن بهتر
است از برای ما و شما اگر این اختلاف نمی انداختیم بقای ما و شما کمتر می شد زراره گوید که بحضرت صادق علیه السلام
گفتم اگر شیعیان خود را بر سنان نیزه ها یا بر آتش حکم فرمائی البته بکنند و از سنان و آتش نترسند

و حال آنکه نزد شما در حالت اختلاف بر می خیزند و با همدیگر در می آویزند امام سکوت نمود و هیچ نگفت پس
بسیار را عاده کردم پس همان فرمود که امام باقر علیه السلام تقریر آن کرده بود **اکنون چند حرف** دیگر از
زبان این فقیر باید شنید که اختلاف این قوم مورد کریمهٔ اِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُم وَکَانُوا شِیَعاً
بجهت هدایت و ارشاد حضرت معصومین در توحید رب العالمین که اصل الاصول مومنین است بجایی رسید
که مقدمه صدر اول ایشان یعنی مومن الطاق و هشامین جنابین قدس سرهما حدیث اجسمی از بالا تا ناف
مصمت و پر و از ناف تا پایین اجوف و خالی اعتقاد می کردند و می گفتند که این اعتقاد از ائمه امجاد
فرا گرفته ایم چنانچه روایتی از کتاب التوحید باید شنید ابی رحمه الله قال حَدَّثَنَا اَحمَدُ بنُ اِدرِیسَ قَالَ
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ الجَبَّارِ عَن صَفوَانَ بنِ یَحیَی عَن عَلِیِّ بنِ اَبِی حَمزَةَ قَالَ قُلتُ لِاَبِی
عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ سَمِعتُ هِشَامَ بنَ الحَکَمِ یَروِی عَنکُم اَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ جِسمٌ
صَمَدِیٌّ نُورِیٌّ مَعرِفَتُهُ ضَرُورِیٌّ یَمُنُّ بِهَا عَلَی مَن یَشَاءُ مِن خَلقِهِ فَقَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ
سُبحَانَ مَن لَا یَعلَمُ کَیفَ هُوَ اِلَّا هُوَ لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ لَا یُحَدُّ
وَ لَا یُحَسُّ وَ لَا یُمَسُّ لَا یُدرِکُهُ الحَوَاسُّ وَ لَا یُحِیطُ بِهِ شَیءٌ لَا جِسمٌ وَ لَا صُورَةٌ وَ لَا
تَخطِیطٌ وَ لَا تَحدِیدٌ انتهی بلفظه و از اینجاست که کتاب کلینی که پاره از وصفش قبل از این شنید
مملو است از حیرتهای شیعه در مسئله توحید تا آنکه جمعی مشافهة و گروهی مکاتبة و مراسلة می پرسیدند
و فریاد و فغان میکردند که ای امام وقت مسئله توحید را تعلیم کن و مانند اصحاب و موالی خود که در توحید اختلاف
داشتند متحیر مگذار **و این اختلاف** در مسئله عدل باری بمقامی فایز گردید که گناه از زید صدور
یابد و عمرو بعذاب و عقوبت گرفتار آید کما سیعرف ان شاء الله تعالی و در باب نبوت بدان مرتبه انجامید که بعضی
از شیعه صراحة بانقطاع آن قائل شدند و دعوی نبوت کاذبه می نمودند و بعضی از فرق ایشان در حق
حضرت روح الامین که واسطه نبوت و رسالت است اعتقاد بد پیدا کردند بلکه سب و شتم درباره او بر زبان
می آرند چنانچه مذهب مفضلیه و غرابیه بر آن دلالت دارد و متتبع کتب مقالات اهل عالم این قول

امور را واقعی می پندارد و در مسایل امامت سلسلهٔ این اختلاف بدان حد کشید که بعضی از طوایف این
فرقه بتکفیر مرتضوی رفتند چنانچه ملل و نحل محمد عبد الکریم شهرستانی و تصانیف علم الهدی متشیعین مثل
تبصرة العوام بر تفاصیل آن مشتمل است و در مسایل فقهیه بجا رسید که در وسعت آباد خواطر بر سبیل تصور هم
نمی گنجد بلکه بنهایت اعداد در شمار و تعداد از بدایت قدم فرسوده باز می گردد شنیده که اکابر امامیه
چنانچه از کشف امام اعظم جلی منکشف میشود بازی شطرنج را جایز نداند و از مطاعن اهل حق می شمارند و امام اعظم
طوسی در شیعیان او بازی ذکر و خصیتین را در عین نماز ولو کان بفرض صادر نوقض نمیخواهند بلکه تجویز آن از غایت
شوخی و بی باکی بجناب امام صادق علیه السلام بر گردانند چنانچه روایتش از حسین بن سعید از فضالة از معویة
بن عمار در کتاب مختصر یعنی استبصار خوشه از خروار است قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنِ الرَّجُلِ يَعْبَثُ بِذَكَرِهِ فِي الصَّلٰوةِ الْمَكْتُوبَةِ فَقَالَ لَا بَأْسَ یعنی معویه پسر عمار میگوید که از امام
صادق پرسیدم که شخصی در نماز فرض بازی بذکر خویش میکند فرمود هیچ باکی نیست انتهی و آنجا قیاس باید کرد
که هرگاه در یکی ازین چهار کتاب این قسم فضایح و قبایح مروی باشد در چهارصد مجلد از کتب حدیث که محدثین ایشان
در وقت ائمه بزعم خویش جمع کرده در صنادیق تقیه گذاشته باشند و بعضی از آن ملا باقر مجلسی بهزار جد و جهد
در تالیف بحار بهم رسید چها خواهد بود و مخفی نماند که شیخ طوسی در تصانیف خویش و ملا تقی مجلسی پدر بزرگوار
ملا باقر جامع العلوم در لوامع جابجا تصریح نموده اند که ترک استفصال در حکایت حال دلیل عموم است لطیفه
که علت حکم مذکور نیز در احادیث این کتاب که راویش از امام موصوف دیگر و سوالش دیگر است وارد
یابد که ذکر و خصیتین مثل اعضای جسد از اید و پا و رکبتین است در جسد چنانکه ناقض صلوة نیست ناقض
وضو هم نیست بطریق اولی و هرگاه در نماز مفروض این بازیها درست باشد و بی منت عقل تنگی و فراخی بدست
مصلی بود در نوافل بی چون و چرا از آن خاطر پله و غلط گفتم زیرا که درین موضع خاص حسن آن مخلوق را هم
دخلی تمام است و انعقاد مسئله از غایت روشنی بروغن چراغ محتاج نیست معلوم بلی که علمای طایفه تجویز بوس و
کنار را هم بجناب ائمه اطهار در کتب دین و ایمان خویش می رسانند چون ایراد سند درینجا ضرور است

بردو سه حرف قناعت می توانم کرد و بر تفصیل قادر نمی توانم شد فی الوافی نقلا عن الاصول عن
مسمع قال سألت ابا الحسن علیه السلام فقلت اکون اصلی فتمر بی الجاریة فربما ضممتها الی قال لا باس
انتهی بلفظه یعنی راوی حدیث که نامش مسمع بود از امام کاظم علیه السلام پرسید که من در نماز می باشم
و کنیز از قریب من میگذرد پس گاهی من او را بسوی خود میکشم و آن آغوش را با آغوش خود اتصال میدهم امام فرمود
هیچ باکی نیست و العجب که بعضی از معاصرین در مناظره این کمترین استبعادات و اوهام و خیالات خام
که حضرت صادق علیه السلام چگونه این بازی را تجویز فرماید حالانکه درباره لعب شطرنج لفظ شرک و کفر ارشاد می نماید و امام
اعظم کی در استبصار آورده باشد پیش کردند و تمکین و وقار و خشوع و خضوع ایمه اطهار را وقت نماز و حکایت
کشیدن تیر از جسد حضرت امیر و بیخبری آنجناب بسبب استغراق در اثنای تقریر آوردند فقیر عرض کردم که نسخه
استبصار بر محشی و صحیح نزد تیمچه دران موجود است مطالعه آن نمایند و مطلقا بیدماغی نفرمایند مقدمه اولی
البته بلا ریب مسلم است و حاشا که اهل حق نسبت این خبر با جناب ائمه هدی از راه اعتقاد نموده باشند لیکن منشا
امرنا فی حزعمی با تعامی چیزی دیگر بخیال نمی آید علاوه برین امام اعظم شما زیاده برازین روایتها بر سبیل جزم و یقین
در ابیان خویش نگاه میدارد و چون تخم صنعانی زیر نمی کارد این قسم کفریات را باسامی آن طیبین و
طاهرین فرود می آرد و خاتمة المحدثین شما در تالیف بحار جنان گسسته مهار است که بعضی از خصایل رکاکه از
خصایص سنیان بیگناه گمان می برد و ذکرش باشاره و کنایه هم درین مقام نمی رسد و دامن طایفه خویشتن بتقلید
شیخ المشایخ از ان منزه می نماید بعنوانی ذکر کرده که هر که در رشته عبارت جنابشان معاذ الله من ذلک راه
می یابد فبا لغضب من الله من افتری علی اهل بیت سید الوری افسوس که مخافت تطویل اجازت نمی دهد
که مسائل فروعیه امامیه را که مضحکه ارباب علم و دانش است هنوز در استقرای سابقین بجهت عدم تداول در شهر
کتب این مذهب بالمره درینمقام یاد کنم بالجمله از معاصرین قوم که کاسه لیسی و تقلید فاضل کشمیری را شعار
خویش ساخته اند چه نام برم و شکایت انها کنم زیرا که خود او در نثر هر خویش انچه در جواب این لعب
بازی مانندان گفته موجب خیرگی عقل و هوش است حیث قال فاضل ناصب درین مقام خبطی را

با بهتان و افترا جمع نموده بلکه بنا بر انبساط طبع مستفیدان از خطابات انتقال الشعر کرده روح
عبیدای زاکانی را شاد فرموده بکلمات مضحکه غبار ملال از خاطر مستمعان زدوده در مضمار سخن گویی تفوق
و سابقیت از امثال و اقران در ربوده متتبعان خبیر و ناقدان بصیر که سجنجل خیال شان از زنگ وساوس شیطانیه
و هواجس سوداویه ظلمانیه ظلمت پذیر نیست مقتضی مستتر نیست که کلام هزل التیامش بچند وجه مردود و مختل است
اول آنکه این هر دو مسئله که درینجا ذکر فرموده است کذب محض و افترای صریح است و در هیچ کتابی از کتب امامیه اثری
ازان نیست عجب است که جناب افادت مآب پرده حیا و آزرم از رخ برگرفته مسئله اول را بشیخ ابوجعفر طوسی
و دیگر مجتهدین امامیه نسبت نموده است رجوع بکتب امامیه که در اطراف و اکناف خصوصا در ممالک کثیرة
الارجاء هندوستان بسیار دایر اند شاهد عدل کذب و افترای اوست طرفه تر آنکه عدالت تحرز از کذب از
شرائط راوی است لیکن فاضل ناصب شیخ المشایخ وقت خود است اصلا و مطلقا مبالاتی از کذب و افترا
ندارد الی آخر الهذیان بر دقیقه سنجان سخن و کاملین هر فن مستتر نیست که این کودن بلیغ زبان
حیران تیه ضلالت و گمراهی و سرگشته بادیه یافه درای فضله خور عبید زاکانی مقتفی آثار وساوس شیطانی
که نقاب حیا از چهره ظلمانی بر داشته در حق اساتذه خویش علم تعنت و عناد افراشته چون بلا لیس و تلبیس نصب
العین ارادت خود انکار و دعوی کذب و افترا مفتری نمی باید و بآنک بلند مصداق إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ
الْحَمِيرِ می گوید که حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز در انتساب این تجویز راه بهتان رفته و هرگز اثری
ازین لعب و بازی در کتب امامیه جلوه ظهور نگرفته و حال آنکه بجهت لزوم و استلزام و استنباط جزئیات
از کلیات فقه شیعه هم هرگز مقام تهمت نبود چه جای آنکه صورت خاص بلا بن اختصاص در کتب دین و ایمان قوم
سر دست موجود باشد چنانکه دانستی و دیگر تصانیف از شیخ طوسی و غیرهم امداد آن می نماید و بر ناظرین
استبصار پوشیده نیست که از سوق احادیث که امام اعظم طوسی درین کتاب نموده واضح است که این
روایات محکوم علیها منفی نیست و در روایتی که بعد ازان از عمار بن موسی از حضرت ابو عبد الله در خاتمه باب آورده و غیر
از شیخ المشایخ کسی بران فتوی نداده چنانچه از لوامع لمعان ظهور میدهد و محصولش آنست که اگر شخصی

وضو کند باز بباطن منفذ خویش دست رساند وضو برباد میرود و همچنین اگر باطن منفذ را مس کند در همه
صورتها وضو نماز جدید می باید انتهی تاویل آن دامن برچیده این کلمات جاوید که مراد امام آنست که متوضی
چندان در دبر و قبل خویش انگشت جلاند که نجاست ملاصق گردد برین تقدیر اعاده هر دو چیز واجب الاحتیاط است از
نماز و وضو مجدداً او اجنبی شود بالجمله بدولت ائمه معصومین محفوظین مامورین باظهار حق که نه اجتهاد را در
احادیث شان مدخلی و نه احتمال النسخ را حقیقة دران گنجایشی است اینهمه اختلافات و آنچه شمه ازان متعلق باطهار
است قدم قبل ذلک بهم رسید خصوص تجویزان بازیهای خاص با مواضع مخصوص وقت مناجات حضرت
ملک قدوس منصوص گردید اکنون بعضی از احادیث شیخ المشایخ صاحب قصه مزدوره در کتاب علل الشرائع
باید دید عن عبد المؤمن الانصاری قال قلت لابی عبد الله ان قوما یروون ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اختلاف امتی رحمة فقال صدقوا فقلت ان کان
اختلافهم رحمة فاجتماعهم عذاب قال لیس حیث تذهب و ذهبوا انما اراد الله فلولا
نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم
فامرهم ان ینفروا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ویختلفوا الیه فیتعلموا ثم یرجعوا الی
قومهم فیعلموهم انما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافا فی دین الله انما الدین
واحد انما الدین واحد انتهی ملخصا آنکه عبد المؤمن انصاری پرسید که سنیان روایت میکنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف امت را رحمت فرموده امام صادق ارشاد نمود که راست گفته اند و براه افترا نرفته
راوی گفت هرگاه اختلاف امت رحمت باشد اتفاق امت عذاب خواهد بود امام فرمود که در فهم معنی غلط رو داده
اختلاف در هیچ صورت مورد رحمت نمی تواند شد زیرا که دین خدا نیست مگر یکی بلکه مراد از اختلاف سفر
نمودن از بلاد مختلفه و دیار جداگانه است برای تحصیل علم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تعلیم قوم خود
بعد مراجعت چنانچه حق تعالی در قرآن مجید امر بآن نموده و اختلاف دینی موجب ضلالت و گمراهی است
نه مظهر رحمت الهی انتهی بر اهل بصیرت و انصاف بس عیان است که حدیث حضرت عائشه

ه لق

صدیقه رضی الله عنها و اعتراف بصدور احداث مشعر بر انابت و ندامت هست بخلاف حدیث افتراق جعفری و
در ایقاع اختلاف در طبقات شیعه که مقتضی اصرار و افتخار است و ایشان منها انصاف فرمایند که خود را [illegible]
اختلاف دانستن و اختلاف را موجب ضلالت و گمراهی گفتن اعتراف بضلالت خویش بشکل اول بدیهی
الانتاج هست بایه و لنعم ما قیل علی استهم شعر این امت با وجود این صفات * هست دائم برقرار
و بر ثبات * بر شر در اخل نگرد دلا ابلیس * این ملامت هست کوه بوقبیس * می نماید اختلال
از هیچ چیز * چون وضو محکم بی تمیز * اینهمه معایب را درباره اهلبیت امجاد که نهاده در عیب
تراشی و خورده گیری بر صحابه کبار افتاده اند چهارم معارض است بکلمات طیبات بعضی از ائمه که عصیان
و ظلم بلکه قائل شدن عمر خود را بمعانی بصیغه متکلم واحد بکمال بلاغت نسبت بخود نموده اند و حضرات امامیه
بجز کات تعبیر بخاست بیان ارجع می نمایند کلو کانت قلوبهم لا ترضی بذلک و ان
صیغ را بجموع غائبه برمی گردانند و دامن متکلم را از لوث ارتکاب آن امور باعتراف لسانی پاک می دارند
چنانچه تفصیلش از کتب معتمده امامیه مثل تصانیف سید و شروح اربعین و شروح زبور و انجیل اهلبیت طاهرین
که حال صحت مجموعش قبیل ازین گذارش یافته می توان دریافت پس در ما نحن فیه محتمل است که عند
الاستفسار از دفن ام المومنین بمرقد شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابو عبد الله محمد افضا
ابن مولانا عز الدین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و شرور بودند بظاهر بجناب مقدس صدیقه
مسلک حسن اعتقاد می نمودند حاضر باشند یا درین سوال یعنی بنا فنکس مع رسول الله که بصیغه متکلم مع الغیر
مروی است بی واسطه یا بوساطت دیگران شریک باشند و جناب ام المومنین بعضی از وجوه در آن وقت
پی برده باشد که اکنون موضعیکه در روضه شریف باقی است برای شخصی دیگر است چنانچه اصل این
قصه انشاء الله تعالی عنقریب خواهی دریافت پس بظاهر اگرچه نسبت احداث بذات مقدس مشارالیها شده مگر مقصود
اصلی تعریض بطرف بعضی از حاضرین یا سائلین است گویا میفرمایند که قرب جوار رسول الثقلین و سید
الخافقین مثال شیخین را می زیبد که هرگز دامن همت شان بغبار شرور و محدثات امور نیالوده

نه کسانی را که مبدأ اثارت محدثات و فتن و منشأ اثارت نائره ضغائن و محن بوده اند و کمال حسن ادب
بجا آن امر ملحوظ گشته والا حضرات متشیعین طعن و تشنیع را در بارهٔ مادر مومنین بعرش برین می‌رسانیدند
یعنی حجرهٔ شریف نبوی را که با ایشان تملیک نمود و بر تقدیر تقسیم میراث قطع نظر از توجه طعن فدک با بوبکر صدیق
زیاده از یک تسع حق ایشان نبود بس دفن چگونه مساغی داشته باشد با اینهمه یک طرف تجویز ضرب کلند بر
زمینیکه جناب سرور کائنات در آن آرمیده چه قدر از غیرت دینی بعید است چنانچه صاحب توضیح انور و امثال او از
علمای شیعه دست این طعن را از غایت کوته اندیشی بجناب شیخین دراز نموده اند لیکن بخیال شان نمی آید
که اگر چه جمیع زمان نکه مقربین موسوم بنقالین لاشهای متشیعین را اگر چه در مغرب و مشرق دفن شده باشند
بدون ضرب معاول گرداگرد قبر شریف سید المرسلین در زمین می سپارند تمنای حسن مجتبی در باره دفن بمقبره منوره
مصطفوی و استدعای آن از حضرت ام المومنین صدیقه که متفق علیه فریقین است بدون ضرب معاول کی
ممکن و آنجناب را با وصف اینهمه قرب صوری و معنوی حاجت سؤال چه باشد بالجمله سخن همین است که شعر

وَاِنْ سُوءُ ظَنِّ الْاِنْسَانِ مِنْ سُوءِ نَفْسِهٖ * فَمَنْ سُوءُ ظَنِّ الْمُدَّعِیْ لَیْسَ یَسْلَمُ واویلا

بعضی از قدمای شیعه که تارک التقیه سعادت انتمای امام صادق علیه السلام بودند و در رفض و غرائب عمر
خود بسر می نمودند مانند عبد الله مسکان بر آنها علمای طائفه تاویل حسن ادب و مراعات اجلال امام فرمایند
چنانچه قدوه مدلسین اسوه ملبسین فاضل کشمیری در نزهه نقل میکند و میگوید آنچه بعضی از علمای رجال امامیه
نوشته اند همین قدر است که یَابٰی اَنْ یَدْخُلَ عَلَیْهِ اِجْلَالًا لَهٗ وَخَوْفًا مِنَ التَّقْصِیْرِ فِی
الْقِیَامِ بِوَظَائِفِ تَعْظِیْمِهٖ وَالْاِجْلَالِ بِتَادِیَةِ مَا یَسْتَحِقُّهٗ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِنَ
الْاِجْلَالِ وَالْاِحْتِرَامِ اِنْتَهٰی یعنی راوی مذکور از ملاقات امام صادق اعراض و انکار می کرد
و سر باز میزد و مقصودش از این استنکاف و استکبار آن بود که مبادا در وقت مشرف بودنش بحضور امام
در تعظیم و توقیر آنجناب قصوری و فتوری سر زند و برای جناب صدیقه که بنص قطعی قرآنی مادر مومنین است
و بدلالت کریمه مذکوره فی الصدر طاعنین او قطعا و یقینا بهره از دین و ایمان ندارند حضرات متشیعین

چه زنان ورا زیرها از طلمن قوت بفعل نیارند و توجیه تواضع و تعظیم نفس را در روایت بخاری کما فی عمدة
القاری و التوشیح والخیر الجاری روا ندارند و حمل روایت موطای امام محمد را بر حجاب از فاروق اعظم کما فی شرح
علی القاری صحیح نپندارند بلکه استدلال را بر کفر آنجناب نعوذ بالله من مکائد اخوان الشیاطین در حین حیات سید
المرسلین از مثوبات اخروی انگارند چنانچه کتاب تجهیز الجیش لکسر عنسمی قریش را ان اول دلیل است حال آنکه نبوده
در قرآن مجید بمضمون الخبیثات للخبیثین فاعتبروا یا معاشر المسلمین و حدیث صحیح بخاری
از ابن ابی ملیکة قال استاذن ابن عباس قبل موتها علی عائشة وهی مغلوبة قالت اخشی ان
یثنی علی فقیل ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن وجوه المسلمین قالت ائذنوا له
فقال کیف تجدینک قالت بخیر ان اتقیت قال فانت بخیر ان شاء الله زوجة رسول الله
ولم ینکح بکرا غیرک ونزل عذرک من السماء ودخل ابن الزبیر خلافه فقالت
دخل ابن عباس فاثنی علی وددت انی کنت نسیا منسیا موید عینی صاحب توشیح و خیر
جاری است زیراکه ازین معلوم شد که آمدن ابن عباس بروی ناگوار بود از آنکه در ستایش و محمدت او خواهد
گوشید پس منت و تزکیه خود را درباره دفن بسا ازواج تجویز نفرمود و موید توجیه اخیر است آنچه از جناب ام
المومنین در رجوات بعضی از سائلین مروی است که بعد از دفن عمر بن الخطاب رضی الله عنه که غیر محرم است
در احتجاب و استتار می پردازم چنانچه در مشکوة شریف نیز از مسند امام احمد مندرج است خود قول ام
المومنین ادفنی مع صواحبی او اخواتی یعنی مرا بجوار خواهران من که ازواج مطهرات خیر الانام صلعم اند
دفن کن نیز همین تستر و احتجاب را میخواهد و بذهن فقیر هیمدان میگذرد که جمله لا ازکی به بروایت امام المحدثین
ابو عبد الله بخاری بر معنی حقیقی خویش است یعنی دفن کن مرا در بقیع با ازواج مطهرات ثنا نکرده خواهم
شد هرگز بدفن در مقبره شریف بجوار فاروق بلکه مرحوم خواهند گفت که جرا رفاقت و معیت ازواج پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اختیار نکرد و حالانکه بعد دفن فاروق در احتجاب و استتار می بود و نیز عدم تزکیه
بنا بر آنست که فضای باقی از جانب شرقی در مقبره شریف برای آنحضرت علیه السلام مقرر گشته چنانچه

از صواب دورہ ممنیہ و تذکرہ قرطبی و تصنیفات شیخ جلال الدین سیوطی واضح می شود پس محتمل است کہ
جملۂ لا ازکی حال باشد از ضمیر منصوب لا تبدو فی ہم وغالب است کہ جملہ مستانفہ باشد کان قائلا یقول
لم امتنعت عن ہذا الشرف والمنزلۃ فقالت رضی اللہ عنہا لا ازکی بہ ابدا چنانچہ مثل این تقادیر در ترکیب
آیات کریمہ در تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی رحمۃ اللہ علیہ و امثال وی دیدہ باشی و توجیہ روایت دیگر کہ در کتاب اعلام
[illegible] عنقریب مذکور شد فالاعادۃ لیست فی محلہا آمدہ ام ہرچند باعث تاویل در کلام امام کہ تنسیب
ذنوب بلکہ کبائر بخود و بعضی از انبیا فرمودہ حصول عصمت است کہ برای ائمہ بلاریب موجود و از ازواج
و صحابہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بالاتفاق مسلوب و مفقود فکیف یسوغ ہذا التاویل و یجوز صرف الکلام
عن الظاہر بہذہ الاباطیل و حاصل این تقریر کہ از کتب قوم مثل تصانیف قاضی نور اللہ شوستری و غیرہ
ماخوذ است مضحکۂ الصبیان و ملعبۂ صبیان بیش نیست چہ اول در ثبوت عصمت ائمہ خصوصا متکلم کلمات
مشار الیہا بالمعنی الذی اعتقدوہ حجج قاطعۃ الزام و افحام است کما لا یخفی علی من طالع مصنفات
الامام کالنہایۃ وغیرہ من کتب الکلام بخلاف عدالت صحابہ کبار از مہاجرین و انصار و اہل بیت اطہار سیما
جناب ام المومنین مورد وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ و مہبط أُولَٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم
مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ کہ بر تقدیر عدم اعتقاد بعدالت و ثاقت و عفت و طہارت ایشان بنص قرآنی
ایمان بنص قرآنی از دست میرود و دستگاہ ایمان فی زہد یعنی اختیار محبت خدا و رسول و دار آخرت و اعراض از زینت
دنیا منصوص قطعیہ برای آنجناب کما فی مجمع البیان وغیرہ من تفاسیر الفریقین بمقام خود ثابت باشد در نسبت
احداث کہ باظہار مولف ملزوم کفر معنوی است چرا تاویل جائز نخواہد بود بلکہ در وجوب تطابق بی نیست
فضلا عن جوازہ و اگر مساغ تاویل موقوف بر حصول عصمت است پس چرا آنکہ قدما و متاخرین
شیعہ در بارۂ مشائخ شیطان الطاق کہ باعتراف والد ملا باقر مجلسی در روضۃ المتقین نزد اکابر
قدما باین لقب ملقب بودہ چرا از سر انصاف برخاستہ از حق درگذشتہ لطاق ہمت بر کم جان بستہ
قلوب اہل ایمان را بتند کار آن خستہ اند و ہذہ عبارۃ الکتاب المذکور یلقب مومن الطاق

وصاحب الطاق ویلقبه المخالفون شیطان الطاق وکان دکانه فی طاق المحامل
بالکوفة فیرجع الیه فی النقد فیرد ردیا فیخرج کما یقول ای کلما قال هذا زیف
ستوق مغشوش فاذا کسر کان کذلک فلحدة بصیرته قالوا شیطان الطاق
ویمکن ان یکون لکثرة مباحثاته مع العامة والزاماته لهم وهو الاظهر لکن الشیخ روی
الاول ثم جنس بعد قوله کما یقول فیقال شیطان الطاق یعنی بعض کبار امامیه بر این نهج
وصاحب الطاق میگویند واهل خلاف شیطان الطاق لقب او نهاده‌اند واو در طاق المحامل کوفه دکان داشت و
مردم برای نقد درهم ودینار بوی رجوع میکردند هر گاه او حکم میکرد که این درهم ردی است بعد شکستن ثابت
میشد پس بنابر همین سبب تیزی وجودت بصیرت وی همه کس او را شیطان الطاق میگفتند وممکن است
که این لقب بسبب کثرت مناظره والزامات مخالفین باشد واظهر همین است که قدماء شیعه همین جودت
وی حاضر جوابی در مناظره مخالفین او را شیطان الطاق می گفته اند ولیکن شیخ الطایفه امام اعظم اول اگر
لقب مذکور بجهت بصیرت او در نقد روایت نموده واز کلام نجاشی منقد رجال نیز همین معلوم می شود زیرا که
او لقب شیطان را بهمین تفریع کرده که از باب نقد هم آنچه می گفت مطابق نفس الامر بر می آمد پس معلوم
شد که رای نجاشی بر طبق روایت شیخ است انتهی محصله از تمام واشنع تر شنیع خطای فاحش پسر
صاحب روضة المتقین یعنی باقر مجلسی واتباع واشیاع او که بنا بر منافقت مذهبی بیهوده گوئی وجفا
کیشی بر اهل حق زبان طعن ولعن کشاده وضع این لقب را برای ابو جعفر مذکور در حق اهل یقین غیر آن از خصائص
ایشان دانسته اند زیرا که از تحقیق امام اعظم ونجاشی صاحب تنقید وپدر باقر مجلسی معلوم شد که قدمای امامیه
نیز وی را باین لقب مبارک ستوده اند آری فرق اینست که اهل سنت نظر بضلال واضلال وی در فروع
واصول چنانچه کتب فریقین لاسیما کتاب کافی کلینی وکتاب توحید قمی بر آن گواه است ودرین نزدیکی
گذشت آن شقی وپدر او را بمطابقه والتزام کفریات خویش را بجناب ائمه معصومین نسبت کردند
بلقب شیطان الطاق فقط او را یاد می نمودند بخلاف امامیه که همین لقب را برای ستایش ودر

مدح او می باشند و بحمد الله که بر تمامی عقلا حال خطا و صواب امامیه و اهل حق درین تلقیب روشن است و قلوب
شیعین هم بنیک دانسته باشند گو بر زبان نیارند **الداهیة ما الداهیة وما**
ادریک ماهیه که ملا محمد تقی مجلسی مذکور در تصانیف خویش بمجرد ثبوت ایمان شخص بجواز
هفتاد تاویل فتوی می دهند و اولیای شان بیک تاویل معقول کمامر در باره زوجه محبوبه حضرت سید النبیین ص
قدوه طیبین و طاهرین گوش نمی نهند خبر احکم الحاکمین کیست که بداد اهل ایمان رسد و متعصبین جفا پیشه عصمت
اندیشه را بدرکات اسفل سافلین فرستد **سلمنا** که ائمه را کافه اجمعین مرتبه عصمت بعد حصول درجه امامت
حاصل بود و این مرتبه برای شان مانند بنای قلعه فارس مضبوط و مثل بنیاد بنیان مرصوص است که بصدمه صرصر
طوفان هیچ گناهی و لطمه هیچ عصیانی متزلزل نمی شد حتی که با وصف ایقاع اختلافات در طبقات شیعه
و ام نمودن سائلین را ببدعات و محدثات بزعم امامیه مثل شستن پا در وضو و استیعاب باطن
و ظاهر قدمین در مسح رجلین کمامر مجملا و دیگر مخالفتهای رسول الثقلین مثل اقرار کسانیکه هرگز دامن ایشان
بالواث و غوائل نیالوده و مدح آنانکه هر یکی از ایشان نزد طائفه شیعه از بدترین خلائق بوده بنیان آن
کما کان است لیکن لزوم این عصمت از ابتدای عمر تا آخر آن نظر بانچه استاد امام اعظم امامیه در بعضی از
تصانیف خود افاده فرموده و فاضل جابلسی در آئینه حق نما که موضوعش نزد اولیای او حق نماست از ازاله
ضلال و گمراهی است هم مخدوش و ممنوع است پس تواند شد که چون بعضی از زلات قبل امامت از
ائمه علیهم السلام صدور یافته بود باین عبارات و کلمات آنرا ادا فرموده باشند پس کدام حاجت
در حقیقت دامن کشیده که موجب ارتکاب این تاویل گردیده که صیغ متکلم واحد را بر جموع غائب حمل
فرمایند و آن معاصی و کبائر را بر مفارق شیعیان بیچاره محمول نمایند این تاویل بدون جواز
این اطلاق چگونه حفظی از جوز پیدا خواهد کرد **علاوه** از کتاب حق الیقین ملا باقر مجلسی وضوح تمام
دارد که تمامی اوزار معاصی شیعه بر تصور تسکینی العوذ بالله من ذلک بر گردن مبارک مصطفوی بار کردند
و از سر انتقام آن درگذشتند بارخدایا مگر این حال مختص بشیعه علوی باشد دون غیرهم

من شیعة الائمة لکن مرا تحیر و تفکر می افزاید که درین هر دو قوم زعما من الاصولیة والاخباریة بر طبق
قول او تعالی وقالوا کونوا هودا او نصاری بجهت اتحاد اصول و فروع فرقی ملحوظ نیست پس
چگونه تصدیق بلکه تصور سازج کرده شود که در باب اشیاع و اتباع مرتضی کلوی حق جو سید النبیین که ابنا
باشد و در باره مقلدین دیگر ائمه که فروع دوحه یک شجر و ثمره فواد خیر البشر اند جناب رسول متعال سبکدوش
و فارغ البال باشد بلی اگر از شیعه فقط شیعه اولی و مخلصین از انصار و مهاجرین مراد گیرند این همه
استبعادات یکسو می میگردید و شاهد مدعا بکرسی می نشنید تا کی در ابطال حق و احقاق باطل کوشند
و مناقب جمعی را برای جمعی دیگر فروشند غمض بصر از بهمه اکثر احادیث چنانچه بعضی از آن در مجالس المؤمنین
قاضی شوستری بلفظ بشارت سمت ذکر یافته و در مناقب مرتضوی بحیز رقم آمده و ملخص آن بدین
عبارت میسر که صفوان بن مهران بحضرت صادق ع عرض کرد که تو میفرمائی که شیعه در جنت روند و در نار
داخل نشوند و در طائفه شیعه طوایف اند که گناهان کبیره و فواحش قبیحه از ایشان سر میزند دام الخبائث
می نوشند و در تمتع زندگانی میکوشند فرمود همه در جنت خواهند رفت برای عفو جرائم ایشان ابتلا
به بیمار و تقاضای دین و امتحان اینها همسایه موذی و زن بدکار است و اگر احدی ازین امور نجات کلی
یافته صعوبت نزع برای رفع ذنوب او دوای شافی است راوی گفت که این همه موجب سرور و ابتهاج
است لیکن رد مظالم را چه علاج امام فرمود که حساب تمامی خلق آخر بدست حضرت علی مرتضی است و کفایت
مهم مذکور بر ذمه ما است و حضرت امام رضا ع در خطاب کریا فرمود که از شیعه مرتضوی کاتبین جرائد اعمال قلم
بر داشته اند و در ثبت ذنوب ایشان از بارگاه آفریدگار جهان بروانگی نیافته الی غیر ذلک من الاحادیث
نص صریح است بلکه شیعه را عموما از هیچ گناهی سوال نخواهند کرد فکیف که سیئات ایشان مبدل بحسنات
خواهد بود بلکه عبادات مخالفین اما سیه در دفاتر اعمال بنام شیعیان جاری و معاصی این گروه انصاف
پژوه ایضا لیظلمه عدل باری بر مخالفین شیعه سربار است درین مقام بمقتضای الکلام یجر الی
الکلام حکایتی بس عجیب و ظریف در خاطر گذشت که یکی از فضلای اهل حق و کستی بود که پیوسته

بملاقات مجتهد متوفی که بعض متنعمون آن بزرگ خود را ازین کلفت باز میداشت اتفاقاً روزی بسبیل
معذرت بزبانش جاری شد که اگر مجتهد مشکلات ما را بانبساط تمام حل فرماید در اختیار این کلفت باکی
نیست قضا را آن شخص بایجاب شرط مامور گردید و فاضل سنی بعد احراز سعادت قدم بوس پرسید که
امامیه زان خود را عدلیه نامیدند که اعتقاد عدالت ایزدی را از خصایص خویش فهمیدند چنانچه در مطاوی
عبارات صوارم قلمی شده لیکن ثابت است که [illegible] ایشان دیده می شود که روز بازپرس اعمال عبادات دیگران
بشیعیان و معاصی ایشان بآنها حواله خواهد شد اگر حقیقت عدل و داد همین است که گناه از کسی باشد
و دیگری بجای او معاقب گردد و در آتش جهنم سوزد معلوم نیست که معنی ظلم در لغات عالیه چه قرار یافته گویند
که مجتهد [illegible] طمع فال سنی اندیشید عهده جوابش را باکبر اولاد خویش [illegible]
و جعل الی الخیر [illegible] سپرد و فرمود که حدیث طینت را تلقین کن شاید که از خواب غفلت بیدار و از غرور و تکبر
هوشیار شود پس جناب مجتهد حدیث طینت را از علل شیخ المشایخ روایت فرمود تلخیصش آنکه
امام ابو جعفر علیه السلام بجواب اسحق فرمود که از مومنان [illegible] نمی باید که گناه
میکند راوی گوید گفتم آن [illegible] فرمود که بنص قرآنی گناهان [illegible] لغزش
و گاهی [illegible] راوی گفت بعضی از شیعه می بینیم که ارتکاب کبایر [illegible] می باشند و
تعلق حاجتم متعسر میگردد بخلاف ناصبی که نماز میگزارد و صیام میدارد و زکوة را بمستحق
می نهد و امانت را بالمثل باز میدهد و در انجاح حاجات مستعد می باشد فرمود که حق تعالی از زمینی پاک
تا هفت طبقه آب شیرین جاری نمود من بعد خمیر ما را ازان جدا کرد و طینت شیعه را از اسفل آن گرفت
اگر طینت شما مثل ما بی خلط می بود شما نیز معصوم می بودید ولیکن حقتعالی از زمین ملعون بمان قدر آب شور
روان کرد تا خمیر دشمنان ما آماده شد اگر بحالش میگذاشت احدی از آنها اسلام نمی آورد
و عمل نیک نمیکرد ولیکن هر دو را خلط فرمود پس آنچه از معاصی در شیعه ظهور میگیرد اثر عنصر ناصب است
و اعمال صالحه شان از تاثیر جوهر پاک شما است و روز قیامت آثار هر عنصر باصل خویش خواهد

پیوست چنانکه نور شمس بعد غروب باز بآفتاب برمیگردد راوی گفت قربانت شوم حسنات مخالفین
را بسوی ما باز میدهند و اوزار معاصی ما بر اعناق شان می نهند فرمود بخدا سوگند میخورم همچنین خواهد شد
عرض کرد که در قرآن مجید هم از این امر نشان داده اند فرمود بلی جائیکه میفرماید اُولٰئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ
سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِیْمًا فاضل سنی بعد استماع این حدیث سر از
جیب تفکر برآورد و گفت که اگر در پای خاطر من خار اعتراضی خلد اجازت میدهی که بسوزن زبان
برآرم سید مرتضا ایضا نیست گفت که حق تعالی از حال فرشتگان در محکمات قرآنی خبر داده که
لَا یَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُوْنَ مَا یُؤْمَرُوْنَ و در حق خویش چنین ارشاد ساخته که لَا تَاْخُذُهُ
سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ الیس ... فعل و عصیان از جناب باری تعالی و ملاء اعلی گنجایش نباشد
پس خطاء مردود خیمه آیا از جناب ملائکه ان قوم یافته یا از حضرت مجتهد کلان و اگر جناب او سبحانه عمدا این
خطارا تجویز فرموده و مخالفین را بی سبیل و اراده خواسته برای جهنم پیدا فرموده پس ظلم قادر است
عاید امامیه همان آتش در کاسه مجتهد متوفی الغایت شعله زن شد و بکمال غیظ و غضب بر خاست و بفرزند
دلبند خویش امر کرد که بگذار این ناصبی را که هرگز مهتدی نخواهد شد القصه مقصود این است که چون شیعه در
واقع منکر ذنوب انبیاء نیستند همه معاصی که لفظا هر از ایشان صدور یابد و وقت ارکیه و قیامت حجاب
خود سند پس حاجت است بهمه تاویلات که صیغ متکلم واحد را بصیغ جمع غایب گردانیده معلوم نشود
حدایا مکر از شیعه در تاویلات کلمات شعار الیها طالله کیسانیه و هشامیه و خطابیه مراد باشند
لکن چون مقصود از ان کلمات طیبات طلب مغفرت و غفران حمت است از تصدق شفاعت مغفرت این
فرق که بلاشبهه از اتباع و اشیاع ابلیس اند و با دین ملت کاری ندارند و مصداق اِنِ الْکَافِرُوْنَ
اِلَّا فِیْ غُرُوْرٍ اند اهل فهم و فراست قالب تهی می کنند بلی اگر درباره سنیان که معاصی خویش را اعتراف
میکنند این حمایت و شفاعت را گردانند بعید از خرد دور اندیش نخواهد بود ع کاستحق کرامت گناهکاران
فهمیده یا مجتهدان را اگر خوف اطالت نمی بود در حدیث طینت ازاله اغلاط فاسده رواة

رانجوتر ین وجوه بیان مینمود لکن بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بر بعضی از امور ضروریه بمجال ایجاز و اجمال
اکتفا میکند و میگوید که بالبداهه آثار کذب و افترا از سیمای این حدیث بچند وجه واضح و هویداست **اول آنکه**
اگر مراد طینت تمامی شیعه و تمامی مخالفین ایشانست قاطبة حتی لا یشذ فرد واحد کما هو ظاهر الحدیث و حصول
موضوعه ابو جعفر کلینی نیز بدان شاهد است پس صحیح باشد که بعضی از مخالفین امامیه بصوم و صلوة و دیگر
عبادات خالق ارض و سموات آشنا نمی باشند بلکه مفهوم آن را تمام العمر نمی شناسند پس تاثیر
عنصر لطیف حضرات امامیه کجا رفت و بر تقدیر بعضیت می باید که بعضی از افراد شیعه معصوم باشند حالانکه
در کتب متشیعین مرتبه عصمت خاصه انبیا و ائمه و حضرت فاطمه زهرا است بحیثیکه توجد فیهم ولا توجد فی
غیرهم و خود این حدیث مشعر بر نفی هست که اکنون احدی از شیعه معصوم نتواند بودن **علاوه** در صلوح جمعی
و عدم صلوح جماعت آخر مشاکل تقریر علمای طایفه در خلق اراده عباد و صلاحیت و استعداد مسئله گفتگو
الی ما لا نهایة له امتداد می یابد و ترجیح بلا مرجح بلکه ظلم صریح لازم می آید سیما وقتیکه خاتمه حدیث طینت یعنی
هؤلاء ادخل النار ولا ابالی که در کتب شیعه مرویست یعنی حق تعالی فرمود که اینهمه را بمقتضای طینت شان
بجهنم داخل خواهم کرد و هیچ پروا نخواهم نمود ضمیمه گردد تا بر همه کس عیان شود که ذکر حدیث مذکور برای دفع
اصل اعتراض مسطور عین عثرت و خطا و سخت جور و جفا است و بر اهل استقرا مخفی نیست که مثل
این خاتمه در صدر بعضی از احادیث کلینی واقع است و اشعار بهمین ظلم دارد و بر تقدیر حصول ترجیح از علم
باری تمامی تشنیعات قوم در مبحث خلق افعال اهل حق مرتفع میگردد و فالطبق المثل المشهور علیهم عند
اولی الالباب ان فلانا فر من المطر و وقف تحت المیزاب **دوم آنکه** حدیث صادق علیه السلام که
فرزند ارجمند صاحب حدیث طینت است و باعتراف قاضی زاده ایران کلینی آن را روایت نموده و هم در مناقب
مرتضوی که بعضی از متعصبین امامیه باصول خویش تالیف آن کرده مذکور شده مخالف قصه تخمیر است زیرا که
از آن دریافت میشود که نزد امام صادق علیه السلام هرگز در نماز و روزه های مخالفین و شیعه فرقی نبوده چنانچه
عبارتش بعینه و معانیه مذکور میشود فی الکافی لا یبالی الناصب صلی ام زنی و هذه الآیة نزلت فیهم عاملة

ناصبة تصلی نارا حامیة وحاصل کلام درین مقام آنست که حضرت صادق علیه السلام میانه نماز که افضل عبادات
است و زنا که اخس معاصی و سیئات چون از مخالفین واقع گردد تفاوتی و فرقی ملحوظ ملاحظه حضرت نگشته
انتهی بلفظه و آوردستانی در مبحث امامت می‌نویسد که از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
مرویست که فرموده لا یبالی الناصب صلی ام زنی میانه نماز کردن و زنا کاری ناصبی هیچ فرق
نیست خواه باین مشغول باشد خواه بآن اشتغال داشته باشد پس بهتر آنکه مخالفان اهل بیت تصدیع
نکشند و رنج بیهوده در نماز کردن و روزه گرفتن نبرند انتهی بلفظه و از انجا هویدا شد که در روز داروگیر روبروی
هر صغیر و کبیر بجهت عود ثمرات چنین عبادات عذاب و عقوبت شیعیان اضعاف مضاعف خواهد بود
پس درین مقام کریمه اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات از اوضح حدیث که غالباً
از روایات کلینی و صاحب رقعه مذکور بود بد تصدی و قصور سرزده و سهو و ذهولی رفته بایستی که آیه وافی هدایت
ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم ذکر میکرد و این مبادله چه مناسبت بمبادله یهود کما قال
العارف الرومی علیه الرحمة فی المثنوی شعر درمیان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کو سیر و عدس
بی ادب خود را نه تنها داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد زیرا که معاصی شیعه که خارج از دفاتر
حسابست بعبادات اهل خلاف که ما آتش دوزخ است بدل شد فینطبق علیهم حینئذ قوله تعالی حکایة عن
الکلیم علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیم اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر و علامه
محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن الحسن الحر العاملی در کتاب فصول مهمه فی اصول الائمه بابی منعقد کرده که عبادت
مخالفین شیعه باطل محض است و درین باب تواتر احادیث اهل بیت دعوی نموده و آنچه قاضی نور الله شوستری
از تحقیق اکابر علمای خویش در سبب کثرت عبادات اهل سنت و قلت عبادات اهل تشیع در مجالس المؤمنین نقل
می‌نماید مقتضی آنست که ازین تبدیل و تحویل فائده برای شیعه مترتب نشود و عبارتش اینست که چون اهل
سنت اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است باخته اند شیطان را از مؤنت تعرض خود خاطر جمع ساخته اند لاجرم
شیطان بعبادات بی‌حاصل ایشان کاری ندارد و همت و وسوسه ایشان در ان نمی‌گمارد و چون اعتقاد شیعه

خلل نمیتواند انداخت و در اینجا کاری نمی تواند ساخت بالضرورة رخنه در عبادت ایشان می اندازد
و مجرد آنکه در شیطنت خود در انسلی میسازد اینکه الفاظه العینها چه عبادت سنیان بدلالت این عبارت کلام
است که حاصل عبادت شیعیان البته بجهت خرابی ابلیس و القا وسواس ریا و سمعه هم نزد شان محل
ولا طائل است بعینه بیان مورد مقوله بزرگان خواهد بود شعر ذهب الحمار لیستفید
لنفسه + قرنین فآب وماله اذنان + زیرا که آنچه دیگر خود مید شنیدند آنهم مغشوش و
مقلوب برآمد پس حضرات امامیه که چشم بر اعمال دیگران دوخته خرمن عدل و انصاف را بکسر سوخته بودند بارها
آنچه ارند که در باره نجات از آتش جهنم دست باین اعمال شان نزنند و نه بر آن معنی قادر اند که اعمال شنیعه
خود را ... کنند ع کین بلا قلب بهرکس که میبازد هم آنکه اعمال حسنه از نماز
شل انصار روبهود ... شوند ... بعلتش چلیپان ناگزیر قائل شوند و گویند که در خمیر
اینها تاثیر خمیر امامیه را ... اعمال ایشان ... طینت اهل حضرات بحلول سیر
باطر بانی نه آمیخته حال ایشان است کذا قال صاحب ... اثنا عشریه تخفیف تشنیع بتبدیل الشعل
کنم که درینجا طینت مومنین پاک اعتقاد بطینت اهل ... و ایجاد انضمام یافته طرفه ... هم سیدکه
شیطان الطاق هم ... می در عجب تر آنکه واضع حدیث را خیال نگذشت که این
قیل و قال از کجا تا بکجا میکشد و ندانست که بحضرات ائمه طاهرین نیز چه آخر طینت طائفه از طینت آن
طیبین و طاهرین یا خود است گو طینت شان از بالا مصفی این مقتضای تشیع از ایشان نفکر ولکن من
الغافلین و سیجی له زیادة فی المسلک الثانی فکن من المنتظرین هذا الکلام وقع فی بیان خرافة وضع
الحدیث ... فلنرجع الی ما کنا بصدده المختصر اگر حضرات امامیه را الغرض و ایهام حدیث کتاب اعلام را یاد
فرمایند اول باید که بر بسیاری از احادیث ائمه علیهم السلام زبان طعن دراز نمایند واگر ... دست از
مطاعن حضرت ام المومنین بردارند باید که در حق ایمان فرعون هم تحسین بر زبان آرند که فلله در ...
و سادتنا و قادتنا کیف اعترفت و ... فی ... قبل مجیئهم

على نفوسهم القادسة وذواتهم العالية باتيان الظلم وفناء اعمارهم في الذنب والعصيان
وطلبوا من الله تعالى الصفح والعفو يوم الخفة وثقل الميزان وان يتغمدهم بالرحمة والرضوان
ولكنهم قاسوا على نفوسهم بعض الانبياء وادعوا لهم وقوعهم في
الاحداث الذي هو كفر معنوي عند المخاطب قدوة الاذكياء من بعد بنده جهول
وظلوم باوصف فقدان بضاعت علوم ميگويد كه مولف تحرير را در تحرير عبارت كتاب اعلام كه پنج سطر بيش
نيست در پنج مقام اشتباه رو داده واغلاط واوهام افتاده نخستين آنكه نام وكنيت مصنف
كتاب اعلام ابو عبد الله محمد است ونام ولقب وكنيت پدر بزرگوارش يوسف عز الدين
ابو المظفر ومخاطب نفهيم وشركاء قديم او باينهمه لن تراني وبلند آهنگيها پدر را عين پسر گمان برده
وباي تحقيق ايشان بسنگ اين اشتباه در خورده چنانچه از عبارت كتاب مزبور واضح مي شود حيث يقول
بعد الحمد والثناء والصلوة على سيد الانبياء وآله واصحابه السادة النجباء ان العبد
الفقير الى المولى اللطيف الخبير ابو عبد الله محمد بن الشيخ الامام العالم المحدث عز الدين
ابو المظفر يوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندي محتدا الانصاري نسبا
المدني مولدا المحدث بالحرم الشريف النبوي اولاه الله سعادة الدارين دوم آنكه
زرند را كه بروزن سمند نام شهري معروف است كما في القاموس المحيط برزند نوشته وقال ابن حجر
در شرح جامع بخاري مسمى بكواكب دراري در تحقيق اين لفظ ميفرمايد الزرندي بفتح الزاء المعجمة والراء المهملة
واسكان النون الانصاري كان عالم المدينة في اوائله المصر وضربت اليه اكباد المطي في
زمانه باقر داماد طائفه در تعليقات تقويم الايمان اين عبارت گفته واظن شيخهم الامام الفائق
المحدث بالحرم الشريف النبوي جمال الملة شمس الدين محمد بن يوسف الزرندي الخ سوم آنكه
بجاي لفظ مولدا كما في النسخة الصحيحة كلمه مولود ابر صفحه قرطاس گذاشته بخيال خويش علم نحويت واستقرار كلمات نحات برافراشته
چهارم آنكه رساله مرقوم برپانزده باب مختوم است اول در نسب آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم دوم در

ترویج والد انجناب سیوم در تاریخ مولد شریف چهارم در حوادث وقت ولادت باسعادت پنجم در ذکر رضاعت
ششم در حکایات اثنا سفرهای مقدسه هفتم در ذکر بشارتهای کتب مقدسه هشتم در ابتدای بعثت نهم
در معراج مکرم دهم در هجرت قادسه یازدهم در اسمای طاهره دوازدهم در خصوصیت برگزیدگی سیزدهم در ذکر
اعمام و عمات و ازواج چهاردهم در فتح و غزوات پانزدهم در مرض و وفات و حدیث ام المومنین که در آخر آن
تعریض و ابهام نموده در باب سیزدهم مندرج است کما اشرنا الیه فی الصدر بالبت و سوم از کجا پیدا شد
پنجم آنکه قواعد نحویه و نکات معانیه و دقایق بیانیه و نسخه صحیحه مقتضی آنست که لفظ رسول را باضافت بسوی
اسم مقدس الهی یعنی مع رسول الله نقل میفرمود و حال آنکه مولف رساله عجبا که می بینی لفظ رسول را بی اضافت
آورده کاش حرف تعریف بر آن می افزود و از دایره نگارت مصطلح اخراج می نمود و نیز در کمترین خلاف را
از حضرت مولف بجهت حذف صلوة و سلام از عبارت کتاب اعلام در باره حضرت خیر الانام مورد صلوا
عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا شکایتی است بجا لیکن شکوه فاضل کشمیری رئیس باب که در فن بودن از زبان دریده
از حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز که از زمره فرقه سنیه سلیمه فدائیان اهلبیت و اصحاب نبوی است بر تقدیر
حذف لفظ تعظیم در باره بعضی از ائمه هدی خیلی زیباست حیث کذب علیه وافتری پنجم آنکه لفظ علیه السلام را بعد ابی جعفر
که در اصل واقع است ساقط کرده با آنکه اطلاق این عبارت در حق کافه مسلمین نیست جواز دارد نامدت این حکم مختص با
سوای اهلبیت نبوی علیهم السلام نموده حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام را ازین حکم که شامل جمیع مسلمین است اخراج
نموده من بعد گذارش است که صدور امثال این زلات و ظهور این عثرات از جناب مولف بر ناظرین مجموعه رسایل
خصوصا رساله آخرین بحدی عیان است که محتاج تنبیه هم نیست چه جای اقامت برهان بر آنکه از مطالعه آن هویدا می شود که
هنوز بر باب ثانی تحفه اثنا عشریه عبور سرسری هم اتفاق نیفتاده مع غمض البصر عن امثال ذلک جرات جناب مولف بمرتبه
رسید که بعضی از رفقای آن رساله بتعلیم و تلقین ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری بر داخته چند لفظ از پیش خود بر بافته بصورت
خود را آیتی از آیات قرآنی نامیده جا داده اشناخته میگوید که آیتی که بخاری از قرآن منکر ساخته بدرعایتش نهی مطلق
نمی باید بس گر این آیت می باید عبارات انتقام بعینها نقلی میشود که اینچه زیاده تر متحیر میساخت این بود که آیا

احتیاج بسند نبیین مطلب واضح چه بود و اگر باشد این مطلب از این آیت بتکلف بر می آید و در کلام الله
آیات بسیار دال بر بینکه ادراک و عرفان و تفقه و فهم افعال قلبیت بس سند با آیت قوی الدلالة در بینا
می آورد مثل لا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا انتهی موضع الحاجة من افاداته الکون سلا آیت تمامی
حفاظ قرآن مجید را که نشان دهند که این آیت معاذ الله در کدام سوره واقع شده که لا تقولوا آمنا
و قولوا اسلمنا شاید که حضرت مولف این آیت را از جناب امام منتظر که حاضر فی الامصار و غائب
از الابصار است و همچو حق تعالی محیط بهر غیب و شهادت بقول بعضی از علمای ملا بر اصول موضوعه طائفه
مصداق کلام اقدس احدیت است ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا
هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا استفاده فرموده باشد
زیرا که قرآن مجید کامل بی تحریف و تبدیل خلفا نزد همین امام هم آغوش عنقا است و بعضی از علمای امامیه در غیبت
کبری هم بشرف و تشرف شده اند و فیضها برداشته چنانچه بعضی از اکابر شیعه نوشته اند که استفاده
مسئله برای اخص خواص در غیبت کبری نیز متصور است یا باین روش که امام بصورت ناشناخت
در مجالس و مواضع که خواهند حاضر شوند یا با آنکه بعضی خواص را بمکان سکونت خود مهتدی سازند
که آنها رسیده مراتب حقه را از آن جناب استکشاف نمایند و حکایات متضمن این معنی عالی بسیار در کتب
دیده شد الی ان قال اگر از نظر ما وجود آنحضرت مانند ذات مقدس الهی غائب باشد ما از نظر
ایشان غائب نیستیم هرجا که ضرور میدانند و من عند الله مامور میشوند افاده علوم و حل مشکلات
خلق میکنند و فریاد رسی مظلومان و راه نمائی گمراهان و رفع مکروه و بال بوجود فائض الجود آنحضرت
صورت میگیرد انتهی و آنچه اکابر علمای امامیه در حق آقا احمد مرقوم الصدر نوشته اند از انهم پدرش را
میرسد که خود جناب مرتضوی او را با امام مهدی هدایت نمود و نشانهای صورت مبارکش تعلیم
فرمود که امام تو در مسجد بقالان طرف نماز میگذارد نزد او برو و مسائل را تحقیق کن
چنانچه مجتهد مذکور بخدمت امام علیه السلام مشرف شده از تحقیقات انیق و مسائل دقیق

بهره‌ور گردید بلکه از روی روایات صحیحه دریافت شده که احدی از شیعه نیست که بشرف
قدمبوس مشرف نشود کما فی المجالس گو توقیع وقیع ناحیه مقدسه که بروایت شیخین
طائفه در بحار و دیگر تصانیف مجلسی منقول است دلالت بر لعن شیعیان که قبل از خروج
سفیانی و ندای آسمانی دعوی رویت امام نمایند داشته باشد و امثال این روایت اگرچه
نزد عوام منزلت مولف ما که از خواص طائفه امامیه است پست می گرداند لکن نزد کاملین و متبحرین
کلاه گوشه او را بعرش برین می رسانند زیرا که اخص الخواص ائمه مانند زراره که با صدق
الصادقین او را ملقب نموده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بران می کند
و همچنین امثال او مورد لعن و تبرا بوده اند چنانچه از مطالعه کتب رجال خصوصاً تصنیف میرزا محمد
چندان واضح است که حاجت بیان ندارد و الحمد لله علی ذلک که نجم سعادتش منور در سر حقی
است **و حقیقت الیست** که چون قوت حافظه از مولف کلیه مسلوب است
لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا بلا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا در متخیله اش مبدل و مقلوب
است کاش تجرید العقاید خواجه خواجگان خود رجوع نموده آیت را بلا تحریف و اصلاح نقل می‌فرمود
که قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و این هم بذهن ثاقب در نیامد که
هرگاه حق تعالی از اطلاق لفظ مومن نهی فرماید غیر از حضرات متشیعین جانک خانه خراب که بروایت
جائسی در صوارم لامتی و بروایت ملا محسن در وافی ملعون و کذاب است کیست که او باین لقب ملقب
تواند شد سخن همین است که چون حضرت مولف با اینهمه مراتب علوم دربی همچو قدوه اهل حدیث یعنی محمد بن
اسمعیل بخاری رح افتاده و گمان برده که او لفظ ایمانکم را در آیت کریمه ایمانکم بالکسر تلاوت کرده حق تعالی
جزای او در همان مقام بخبارش نهاده و لنعم ما قیل من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه **قوله** هرگاه اینها را یافتی الخ
اقول قبل ازین بگر شناختی که احداث ابرار تداد یعنی اعاده کفر و طریان آن علی الاسلام ممکن الصدق
استصحاب نفی ریب تردد که فرموده بر جا خویش باشد معلهذا احدی تواند که بعد دلیل مفاد برداشته و البعد می تواند شد و هم لم نیز الوا

مرتدین علی اعقابهم تفصیل و تفسیر جملهٔ اولین بمعنی کافر شدن بعد الاسلام میتواند افتاد پس کلام باری
عزوجل ترقی از ادنی بسوی اعلی است زیراکه در مرتبهٔ اولی محض حقیقت اجمالی است برای آنکه عاقبت مرتدین
این گروه بسوی جهنم دریافت شده باشد هرگاه جناب سید المرسلین خواهد فرمود که ایشان اصحاب من اند
یعنی امیدوارم که ازین دار و گیر و عقوبت و نکیر نجات یابند و از دوزخ باز مانند حکم خواهد شد که بعد از
وفات تو ازینها احداث سرزده و بجهت ارتکاب آن احداث مستوجب عذاب جهنم گشته اند لیکن هنوز
مقام گفتگو برای جناب سید المرسلین که شفیع المذنبین و رحمة للعالمین است باقی بود چنانچه تلاوت
کریمه وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ الخ بکمال مراعات ادب ادا خواهند نمود و بستر
ارشاد خواهد شد که اینها از احداث رجوع و انابت ننمودند و مقصود از احداث ارتداد ایشان
بعد وفات تو و اصرار بران حالست بلا توبه و ندامت پس این ترقی است از ادنی باعلی و اجمال
بعد تفصیل است و هر چند در معنی احداث و ارتداد تغایر باشد لیکن صدق احدهما علی الآخر ممکن است چنانچه
صدق حیوان بر ناطق و ناطق بر حیوان باجماع اهل میزان مع التغایر بینهما **قوله** علاوه الخ **اقول**
کسانیکه روی سخن مولف بالذات بر تقریر آنها متوجه است یعنی مثل فاضل شمس الدین کرمانی چنانچه مایدور
علیه رحی الجواب و دلیل بر آنست کجا تصریح کرده اند که لفظ مرتدین در ردت حقیقی یعنی رجوع عن اصل الاسلام
نص واقع شده بلکه این بزرگان بر خلافش تصریح فرموده اند جاییکه بتقصیر حقوق و تقصیر از واجبات
فرود آورده اند کما لایظهر من نقل المولف و اگر مراد این است که حمل مرتدین بر اهل ردت یعنی اهل التقصیر و
تبدیل هم بحکم بحث است چنانچه این بزرگان گفته اند پس کلام حضرت که زینهار از لفظ مرتدین مصطلح
شرعی مراد نمی توان گرفت بهمه وجوه و بمعنی میگردد و پامال شدن تحقیق محققین شیعیان که در امثال
این احادیث مصطلح شرعی مراد نیست بلکه اعم از آنست علاوه بران صدق احداث بر ارتداد
و عکس آن برین تقدیر بظاهر است زیراکه نزد این بزرگان مراد از ردت و ارتداد تقصیر در حقوق و تبدیل
اخلاق است و این معنی مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او کما ینبغی منطبق است لاالتکلمت

علمای متقدمین شیعه نیز و اگر اعتراض بر بزرگان مذکور نیست بلکه بر صحو غیا الیه سابق است من حیث
ی این بر مشرق و اعتراضی که هست همه بر و عاید گشت ان انشاء التقریر من لدیه فکل قدح اوردوا الیه قوله
دوم ردت الخ **اقول** حال تعصب است بعض قبائل عرب قبیل ازین بعنوانیکه برای الزام و
افحام مخالف بکار آید و موافق و مخالف البصیرت کلی از فرابه بزبان قلم رفته فلا نعید و غیره احمر
در حلوه تازه و انصارت اندازه اجد از روایت ناصر الطوسی و ابن عماد من رسیر نمرسه کشمیر حسب نظیر
است که در مطلق وقوع ارتداد جمعی از صحابه بعد ممات آنحضرت صلی الله علیه وسلم لعالم البقا ممدوح بودن
بعضی از صحابه اجماع اهل سنت منعقد شده اختلافیکه هست درین است که آن اشخاص کدام اند
و سبب آن چیست انتهی بلفظه **قوله** چون امر ثانی الخ **اقول** غلط محض است چه الثنتی که ازین جدید
بقرین جاییکه اشعار بان نموده شد امر ثانی مراد او ان گرفت و قرائن دیگر وقتیکه در ملحقات این
رساله قیل و قال خواهم کرد مسرود خواهد شد **قوله** کما نص علیه صاحب نهایة ابن الاثیر الخ **اقول** چون
تنصیص صاحب نهایه و صاحب مجمع البحار بر این معنی که خلفا و اعوان و انصار شان مصداق این حدیث
اند که حقوق مرتضوی و اهلبیت مصطفوی غصب نمودند محل استعجاب و مقام استغراب است بجدیکه
خارج از احاطه تقریر و افاده تحریر تواند بود زیراکه ابن اثیر و صاحب مجمع البحار این حدیث را
بر کسانی مطلق فرموده اند که ممتنع از بعض واجبات و مقصر در حقوق عباد و خالق کائنات بوده اند
و این همان مسلک است که فاضل کرمانی و شهاب الدین عسقلانی به دلالت عبارات که مخاطب نقل نموده
و صاحب مفاتیح بر نقل کلام خطابی سوی آن بوده اختیار ساخته اند و لهذا در عبارت هر دو کتاب یعنی
نهایه و مجمع البحار اعاده لفظ شارح کرمانی و مثالش کرده اند گفتند و لم یرتد احد من اصحابه
بعده وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب و شارح الباری در فتح الباری این بطال بدین الفاظ مرقوم
است انما وقع لبعض جفاة الاعراب لم یقع من احد من الصحابة المشهورین
و کلام فاضل کرمانی باین حروف است اذ لیس المراد من الارتداد الرجوع من الملة

انما هو

انما هو التأخر عن بعض الحقوق والتقصير عنه ولم يرتد واحد من صحابه صلى الله
عليه وسلم والحمد لله رب العالمين وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب ممن الف
قلوبهم ممن لا بصيرة لهم في الدين وذلك لا يوجب قدحا في الصحابة
المشهورين رضوان الله عليهم اجمعين پس مراد او و مراد شما تنها یکی ... در حقیقت
یکی است زیرا که ردت مثل ما حصل کرمانی بتقصیر از بعض حقوق تفسیر فرموده آورده اند که تغییر فی الجمله
مختلف باشد آمدیم بر اتحاد مطلب عسقلانی و این همه بزرگ پس بعد آنکه خود جناب ... که در اجمال
تفسیر بتقلیل کلام کرده و رد و قدح نموده میفرماید که نکته دیگر باید دریافت که شارحین ... که تفسیر
لفظ اصحابی را علی بعض الروایات بر التقلیل عدد بیان کرده اند غرض انها همه اکثر صحابه است
ازین ما ربلکه بار انتهی پس معلوم شد که مطلب صاحب فتح الباری نیز همان است که فاضل کرمانی بد
نظر داشته یعنی خلفا و اعوان و انصار شان از عوامل فسق و فجور و ظلم و جور منزه بودند ... الکفر
والشرک مع ذلک نیز عار و نار وعیب و شین از اصحاب رسول الثقلین منتفی است که ردت بتقصیر حقوق
و تخلف از واجبات حمل کرده باشند و صحابه مشهورین که خلفا و اعوان و انصار شان بودند کما عرفت
المولف مستثنی نماید والا لازم آید که صاحب فتح الباری ردت بمعنی تخلف از واجبات ...
این بزرگان ثابت کرده باشد و این جمع در عار و نار ... کجا است ...
مطلب عبارتش کما نقل المخاطب همان تقصیر از بعض حقوق و تخلف از واجبات است ... القول
ولم یقع من احد من الصحابة المشهورین منتفی میگرداند و مقصودش همین است که صحابه مشهورین مصداق ردت
فسق نبودند بلکه مصداق این بعض قبایل عرب اند که حدیث حوض درباره آنها وارد یافته گو بعضی از
ازین اعراب کافر شده باشند پس مطلب این همه کبار امری واحد است عبارت مجمع البحار که در حقیقت
عبارت نهایه است کما لا یخفی در عصبت خلافت اصلا گنجایش باجرای عجیب و غریب است منشأ این همه خطا اینکه
مراد از نفی ارتداد در عبارت مجمع البحار اعنی لم یرتد احد من الصحابة ردت عن الاسلام است

اسلست فی درا ثبات یعنی انما ارتد قوم همان ارتداد شرعی است که اول منتفی شده بود و چون در صدد عبارت
مرتدین را بر متخلفین عن بعض الحقوق حمل نموده گفته است لم یرد ردة الکفر پس معلوم شد که مصداق جمله
احدثوا و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم خلفای راشدین بودند نه اعراب که از اصل برگشتند و
حال آنکه چنین نیست بلکه مرادش همان است که شارح کرمانی تقریر آن کرده بود یعنی در صحابه
مشهورین احدی متخلف از واجبات و مصداق تغییر و تبدیل ما ثبت فی الشرع نبوده جفاة اعراب
البته متخلف از حقوق و واجبات شده مصداق حدیث الحوض گشتند مثل مالک و نظرا او
کما مر فانظروا معاشر المتشیعین کیف جاز تمسککم وقت الاستدلال
بالخطاء والخطل و کلامه لاشتماله علی الخلط والاشتباه یذکر مرقص
الجمل وکل ذلک نشأ من سوء الفهم وقلة التأمل فی عبارات العلماء والفضلاء
الاعلام کما لا یخفی علی من لاحظ ما قلته فی معنی عبارة الکرمانی وهو احد
هؤلاء الکرام و جواب کلام باقی مخاطب و استغاثه و فریاد او از خلفای راشدین و تیز زبانی او در باره
این بزرگان که در دین نبوی رونق تمام بخشیدند و در استیصال ادیان باطله یهود و نصاری و مجوس بر این بدل
و جان کوشیدند و حق تعالی بشهادت ائمه معصومین از مجاهدات ایشان خوشنود شد و انوار ایمان و خلوص
نیت اینها را بتمامی آفاق محیط گردانید کما ستعرف فی هذا المسلک در مسلک دیگر خواهی دانست ان شاء الله تعالی
قوله در طعن ششم الخ **اول** در طعن ششم مزبور علماء رواة الفریقین کلام غیر مرة معنی حدیث شریف وضوح تمام دارد
یعنی تو نمیدانی که چه حدثات کردند بعد از تو از انکار دادن کوة بلکه فرضیت آن با اختراع بعضی از شبهات
و ترک حد الثقلین بلکه کلاهما و اصرار برانکه فرضیت زکوة مقید بزمان جناب سرور کائنات بود پس بعد
مقوله رسول گفته میشود که بودند آنها برگردنده بر پاشنهای خود از وقتیکه مفارقت کردی از ایشان
یعنی بعد وطعن و عداوت که موالات و اطاعت در آخر عمر تو اختیار کرده بودند بهمان شیوه قدیمه که خلیع العذار
و مطلق العنان بعد از فرضیت زکوة سنت رجوع کردند طریقه مترو که رای سیر نمودند که اطاعت برا گذاشتند و

علم تعنت و عناد برافراشتند **من بعد التماس است** که مراد از قول جناب همان شیوخ
قدمای ما رجوع و طریقهٔ متروکه را پی سپر کردند که اطاعت ترا گذاشتند و علم تعنت و عناد برافراشتند
چیست اگر مفادش این است که چنانچه سابق بعبادت لات و عزی مشغول بودند توحید باری را اعتقاد
نمی نمودند و انکار شریعت و معاد جسمانی و نبوت پیغمبران میکردند بعد از مفارقت ختم المرسلین بهمین مسلک
شتافتند پس می باید که جمهور علمای امامیه بالخصوص حضرت مخاطب بهمین معنی فتوی میدهند که خلفای راشدین
معاذ الله منکر اصل اسلام بودند حالانکه بهمه درین رساله انکارش جابجا واقع شده از انجمله آنکه هرگاه اینها
یافتی پس هیچ نماند که احداث بر ارتداد بمعنی اعادهٔ کفر زینهار صادق نخواهد آمد و علی هذا اما احد قوا
دال بر مفاد ارتد والعیاذ نخواهد بود انتهی و این صریح است درینکه بکفر خلفا بعد اسلام قائل نمی باشد
والا لازم آید که خلفای راشدین در صور خیالیه مورد حدیث اخوص نباشند و هو ظاهر البطلان
و از انجمله آنکه این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمی شود
چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند ترک ایمان را هم ردت خواهند گفت و ازینجا دریافت شد
که مولف بعدم ایمان خلفای راشدین تبعا لاسلافه قائل است نه بکفر آنها بمعنی ترک اسلام و قبل این
از عبارات نزهه کشمیری در تحقیق احادیث ردت واضح شده که امامیه خلفای راشدین و انصار و اعوان
شان را بسبب تبدیل خلافت و ظلم و جور بر اهل بیت طاهرین و غصب حق این بزرگان معاذ الله مرتد
میگویند نه بجهت ترک توحید و عدم اعتقاد نبوت و معاد جسمانی و برادر مهین مولف در جواب
افصاح لطافة المقال آنچه فرموده موضح مدعای این قیل و قال است و هو هذا حال الجواب معارضه که
حضرت مخدومی فرموده اند هرچه حاضر طبع فاتر است گذارش میدارد و آن اینست که ملخص
معارضهٔ جناب اینکه قدمای امامیه قاطبة معتقد کفر منکران امامت بوده اند و از کلام خواجه نصیر الدین
طوسی و علامهٔ حلی و میر نور الله شوشتری فسق ایشان مستفاد میگردد بنده عرض میکنم که مختار جمهور
امامیهٔ اثنا عشریه خواه از متقدمین و یا از متاخرین همین است که مخالف امیر المومنین علی بن ابی طالب

علیه السلام اعم من ان یکون محاربا ام لا کافر است لیکن اطلاق کافر براو نظرا الی دار الاخرة و سوء
مآل اوست نه باعتبار دار دنیا مثل جواز مناکحت یا نجاست و امثال آن و وجه این عقیده نه آنست که ملازمان
خیال فرموده اند یعنی ورود حدیثیکه مضمونش اینست که بعد رحلت حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
همگی صحابه مرتد شدند بجز چهار کس و جناب عمم خود این حدیث را منافی آیات کثیره و احادیث شهیره
فهمیده اند مع ان الامر لیس کذلک چنانکه توجیه وجیه این حدیث بموقع مناسب خواهد آمد بلکه بجهت اینکه امامت
بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین امامت سایر ائمه نزد امامیه از اصول دین مثل توحید و نبوت است
و رکنی از ارکان ایمان نه چیز و اسلام است و این مماثلت باعتبار دار آخرت است یعنی منکر هر یکی از ینها
مخلد بجهنم است نه باعتبار این دار چه حضرت ها دیان را در دار دنیا کافر نمی گویند گو مومن نامند الخ بلفظه بلکه
خطبه شقشقیه مخترعه که معاصرین ما منهم المؤلف بانتساب آن سوی امیر المومنین می نازند و حقیقه قدری
بران ندارند که صحتش را باصول خود هم ثابت کنند چنانکه بر ناظرین حال کتبی و مثالش مخفی نمی ماند و انشاء الله تعالی
بعضی از روایات معتمده امامیه که مستلزم عدم صحت این خطبه در حقیقت نزد ایشان است در مسلک ثانی
معروض خواهد شد خود مشعر بر آنست که اصحاب جمل و صفین که راه مخالفت حضرت گرفتند و برای
محاربه او دعوی خون عثمان را بجای سپر گرفتند معتقد حقیت خلافتش بودند لکن حب جاه و ثروت باعث
این طایف جمل و مورث این جنگ و جدل شد حیث قال رضی الله عنه علی ما روی فیه فلما
نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخری و فسق آخرون کانهم لم یسمعوا
کلام الله سبحانه یقول تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی
الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین بلی والله لقد سمعوها و وعوها ولکنهم حلیت
الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها انتهی پیداست که باعتراف بزرگان مولف لفظ کافر در حق
ایشان اطلاق نفرموده و بلفظ مارقین و ناکثین و قاسطین اکتفا نموده بحمد الله که علمای اهل سنت چنانکه در کتب
اصول و فروع اینها انصاف و اجی کرده باشند مخفی نیست دعوی ملا حیدر آخرتن لعجز و زبونی در داده گویند

کاحد

که احدی از علمای ما اهل جمل وصفین را منکر توحید و نبوت نه نوشته اند پس حال کسانیکه کار
آنها بسیف و سنان رسید بخلاف خلفای ثلثه که منتهای کار شان باعتراف امام اعظم علی وخواجه
خواجگان و دیگر متبحران شیعه مخالفت مرتضوی است بس حرب و قتال نزد بعکس بلکه این بزرگان تصریح
متکلمین شیعه چنانچه در شرح تجرید شیخ علی است در جنت و لو ابد التعذیب خواهند رفت و العیش و سرور
جاودانی احتظاظ خواهند یافت بالجمله بر تقدیر رجوع خلفا العیاذ بالله و عزمی عداوت سید
انبیا صریح تناقض و تهافت در کلام مولف است که بعضی ازان مذکور شد و بعضی بر مقام خویش خواهد آمد
وقس علی هذا تناقض عبارات علمای مذهب او واگر مراد آنست که قائل توحید و نبوت بودند لیکن دشمنی
جناب رسالت مآب و عناد آنحضرت کما فی سالف الزمان اختیار کردند ازین هم مرتبه اسلامی از دست
رفت والا قائل شوند بجمع اسلام و عداوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وازین عبارات که درین
فصل یاد کردم واضح است که منکر نبوت و دشمن جناب رسالت متصف باسلام نتواند شد واگر
مراد از طرق [illegible] عناد و عداوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دشمنی اهل بیت مجاز است پس مساعی
علمای امامیه که در احادیث ثابت شده [illegible] بجهت صحاح سانحه تقدیم رسانیده اند و ملخص آن همه بر وفق
تقریر صاحب تحفه اثنا عشریه باین جنب الفظ میرسد که مراد ارتداد خلفا و انصار شان آن است که
ترک محبت و مراعات حقوق اهل بیت کردند نه آنکه از دین و اسلام دست شستند کما عرفته سابقاً
همه بر باد می رود زیرا که این ارتداد بوقتی صورت امکان خواهد پذیرفت که در زمان نبوی صلی الله
علیه وسلم الفت و محبت با اهل بیت داشته باشند و هو بدیهی البطلان و مولف میگوید که شیوه قدیمه
آنها عداوت و عناد با اهل بیت بود و بحمد الله که احادیث داله بر اینکه خلفا قبل از وفات
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعداوت اهل بیت اتصاف داشتند بر تقریر فاضل کشمیری
که باتباع بزرگان خویش نموده همه موضوع و بی اعتبار بر آمد و در اینجا استفسار میرود که کسیکه دشمن
جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد بچه حکم عناد و عداوت را افزاید و قران مجید را محرف

سازد بلکه هزاران شیخ آن با آتش اندازد و خانه دختر و داماد و سید المرسلین که مهبط جبرئیل امین بود
با آتش سوزد و بیعت غصب حقوق بلکه قتل و معصوم کافی بدرکه الائمه نیز شقاوت ابدی اندوزد او را
مسلمان توان گفت یا او کافر بمعنی انکار اسلام است بینوا تو جروا **قوله** و مقوله نبوی را از **اول**
اگر مراد این است که صاحب فتح الباری یا صاحب کواکب دراری یا مجد الدین ابو السعادات یا فاضل ابن اثیر
محدث مقیم گجرات یا ابو سلیمان خطابی یا ابن التین یا داود یا ابو زکریا یحیی نووی یا قاضی عیاض مالکی یا ناصر الدین
بیضاوی یا دیگر بزرگان ازین امثال و اقران ایشان جمعا یا فرادی مقوله نبوی صلی الله علیه
وسلم را سند معنی رد مقرر داده اند پس حاشا که در عبارت بعضی از ایشان که در اصل رساله منقول
است اشارتی ازان پیدا باشد و اوراق تحفه که مولف القاب طبع در آورده ضمیمه این رساله مطبوع
ساخته ازان هم معلوم می شود که احدی ازین محدثین مقوله مرقوم را قرینه تحریک انکار سنت نبویه و انکاری
قرار داده باشد دیگر شعار اعم حضرت مولف است اول الهام مطلبی از جانب اهل حق تبرا شنیده
و باز بدفع آن الهامی مستضعفین خبر شنید و خواهند که بدین تاویل از طرف شان کامل شوند و براه ابلهی
فریبی روند سبحان الله هیچ نقصانی ازین تدابیر با اهل حق عاید نمی گردد بلکه بنفس ایشان حضرت مولف تحریر
جمهور خیالیه و نتایج افکار مزعومی خود را لباس تقریر برخاطر خواه دربر کرده اند بمصداق کریمه
التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا گوی سبقت ربوده اند ذلک علیه لا علیهم و ظاهر است که مقصود
اصلی ازین حرکات ضعیفه و تقریرات سخیفه آنست که عوام بدانند که انکار اهل سنت بدان مرتبه ضعیف
است که بادنی اشاره مبین و ثابت بود می شود و بحمد الله که از طرف اهل سنت علما اعتراضات و اشکالات را
بطریق مناظرین تقریر کردن باز تقریر و تطهیر را بعنوان معقول و منقول ترتیب نمودن و نصب العین
اهل الانام افتاده المنة لله که قبل ازین بکرات معروض گشته که معنی این حدیث انچه در اذهان صافیه شارح
کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و اتباع ایشان در آمده حضرات امامیه اجمال آن نیست که بدلیل عقلی
یا نقلی بطرف ساخته رد مستلزم خلفا راشدین رضوان الله علیهم اجمعین را ازین حدیث ثابت فرمایند

و انشاء الله تعالی عنقریب واضح میگردانم که اعتراضات سامی برین فضلای نامی جز نامی بلاید نامی
بیش نیست **قوله** امت سابع الخ **اقول** هر کس که کتب احادیث اوییده و پست و بلند این میدان
بسیج نورزیده بعین الیقین میدید اند و بدیده حق بین می بیند که ابرام خلافت صدیقی را عین سنت
نبویه علی صاحبها آلاف الصلوة والتحیة توان گفت اطلاق احداث بران باجرای عجبات زیرا که
مخاطب لاعجوبات از نهایه ابن اثیر انچه نقل کرده معنی آن نیست که حدث امر منکر است
که در سنت معروف نباشد و قرینت آن تفسیر کتب لغت مثل مجمع البحرین نیز مسطور است ابرا کردن
خلافت خلیفه اول را بسوال اهل سنت نصب خلافت تصرف نمودن کاری است که مرکوز امری مستحسن
است چه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هزاران بار فضائل و کمالات او را برشمرده و در باره استحقاق
او بخلافت ایما شده چندان بار تصریحات نموده که قریب نص بر خلافت بلافصل می شود و انشاء
الله تعالی در تضاعیف کلام باصول معتبره امامیه که موافق آیات قرآنی باشد واضح
خواهد شد که خلافت خلفای ثلاثه نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اهل بیت طاهرین ما مقبول و منظور
بود اما امر **اول** پس احادیث بسیار بران ناطق است از انجمله روایت ابو سعید خدری
است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب شمردن احسان صدیق اکبر قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم اِنَّ اَمَنَّ النَّاسِ عَلَیَّ فِی مَالِهٖ وَ صُحْبَتِهٖ اَبُوبَکرٍ اَخرَجَهُ
الشَّیخَانِ وَالتِّرمِذِیُّ و ابو سعید خدری بر السنه علمای مخالفین از مقبولین و مخلصین است چنانچه
رجال فاضل استرابادی و نسخه کشمیری بآن ناطق است و از انجمله حضور صدیق همراه سید المرسلین
بر حوض کوثر بحدیث عبد الله بن عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم قَالَ لِاَبِی بَکرٍ اَنتَ صَاحِبِی
عَلَی الحَوضِ وَ صَاحِبِی فِی الغَارِ اَخرَجَهُ التِّرمِذِیُّ و عبد الله بن عمر شخصی است که بروایت
علمای امامیه مثل صاحب اثبات الحق چون معاویه باغی شد و لشکر کشی نمود اجازت از جناب امیر
گرفته همراه بعضی از اجله اصحاب برای تفهیم او رفته و مناقب امیر را حضور او بر ملا گفته و معاویه را از خلافت

منع کرده و تنها بی ناصر و معین بجوشش محبت اهل بیت طاهرین بر یزید بی دین بعد استماع واقعه طف
خروج کرده و براه تکفیر و تفسیق وی علی رؤس الاشهاد تا دمشق شتافته چنانچه کتاب فعلت فلا تلم وارد است
و اکثر نسخ از جلد عاشر بحار الانوار نظر بعضی از وجوه استدلال مرتضوی در جنگ جمل بمقابله زبیر بن عوام
علی ما رواه صاحب الکافی و المجلسی ان لیل است و لفظ بایعنا در کلام عبدالله مذکور بخطاب عبدالله بن
مطیع بملاحظه تاویلات شیعیین که صیغه متکلم واحد را بجمع غایب را جمع سازند کما مر دلالتی بر عیش
بخلافت یزید ندارد فکیف که تا التفات قدیما در تواریخ و سیر و کلام نص صریح در عدم بیعت عبدالله بن عمر
واقع شود و حاشا و کلا که ابن عمر موافق زعم فاضل استرابادی در منهج المقال فی تحقیق الرجال بتقلید کشی
و دیگر برادرانش شریک معاویه بن ابی سفیان بوده باشد زیرا که برین تقدیر لازم می آید که حضرت فاروق
در جنگ صفین همرکاب او باشد و اللازم بدیهی البطلان فالملزوم مثله بیان ملازمه آنکه فاضل استرابادی
در کتاب مذکور در ترجمه او که چند سطر بر ترجمه عبدالله بن عمرو بن العاص مقدم است گوید و فی کش ما
سیاتی فی عمار ان عبد الله بن عمر قال لمعویة انی معکم و لست اقاتل ان ابی شکانی
الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم اطع اباک
ما دام حیا و لا تعصه فانا معکم و لست اقاتل انتهی محصوله بعد ملاحظه ترجمه عمار
در کتاب مرقوم آنکه عبدالله بن عمر بن الخطاب از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم معدود است
و ابو عمرو کشی در ترجمه عمار گفته است که چون لشکریان معاویه سر عمار را پیش وی بردند و اختلاف
کردند کسی گفت که او را من کشته ام و دیگری گفت بلکه من عبدالله بن عمر گفت که شما افتخار بکشتن او
می کنید و حالانکه حضرت خاتم النبیین فرموده که ای عمار باغیان ترا خواهند کشت معاویه گفت پس
تو چرا رفیق ما شده گفت روزی پدرم شکایتی پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم برد پس حضرت فرمود ای
عبدالله تا که پدرت بقید حیات است اطاعتش بکن و عصیانش روا مدار چون پدرم وصیت
همراه تو شده ام لیکن قبضه شمشیر بدست نگرفته ام انتهی پس بر تقدیر بیعت عبدالله

بن عمر که باتفاق روایات کتب طرفین مثل استیعاب و اصابه فی معرفة الصحابه و اسد الغابه
و شافی مرتضی علم الهدی امامیه و جواب باب اول از تحفه اثنا عشریه الی غیر ذلک من الکتب المعتمدة
درین مقاتلات و محاربات منزوی بود لازم آمد که حضرت فاروق از لشکریان معاویه باشد و فیه من المفاسد
والخرافات ما لا یعد ولا یحصی اینست حال منقدین طائفه که هنوز در ترجمه عبد الله بن عمر بن الخطاب و ترجمه
عبد الله بن عمرو بن العاص فرق نمی کنند تا بمطالب دقیقه این فن چه رسد و آویلا و اسفی که علمای شیعه
این هفوات و مضحکات را از انمه می بینند و لعبت خوبی محدثین اهل حق نقد عمر خود را در می بازند چون مقام تطفل است
تطویل زاید مناسب ندیده و زیاده ترازین پرده ناموس اکابر مخالفین ندریده باصل مدعا رجوع
میکنیم و میگوئیم که **از انجمله** آزاد بودن صدیق است از آتش بروایت جناب ام المؤمنین که ایمان
و زهد و عفت و عدالتش بنصوص قطعیه در کتاب مجید ثابت گشته از زبان صدق ترجمان سید الخافقین
انت عتیق من النار اخرجه الترمذی والحاکم و از انجمله روایت عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما که در خلاصة الاقوال بر زبان امام اعظم علی توثیق او مندرج است هم از آنحضرت صلی
الله علیه وسلم ابو بکر منی و انا منه و ابو بکر اخی فی الدنیا والاخرة علی ما اورده
جلال الدین السیوطی وغیره من المحدثین بار خدایا مگر ارباب خلاف و شقاق از
مزید عداوت و نفاق دعوی بی اصل نمایند و گویند که محدثین اهل سنت بنام این بزرگان و مثال
ایشان کم احادیث آنها بعد ازین می آید احادیث مزبور را بر تافته اند لکن قول صاحب کوهر مراد و ما
او علی نقل کرده این دعوی است که اهل انصاف در فرقه سبان محدثین ایشانند که هر چه از جناب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بایشان رسیده کم و کاست روایت می نمایند انتهی ملخصا علاوه سابق گذشت که
بروایت صدوق طائفه صدیق بجای گوش آنحضرت و بروایت ابن جمهور مثل ابراهیم علیه السلام بود و
بروایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام بمنزله اسمع و خاتم النبیین کما ستعرفه ان شاء الله تعالی
خلافت چنین بزرگ را از بدعات احداث و بدعت کمان بردن کار علمای امامیه بالخصوص حضرت

حضرت مؤلف است ولیس و آثار و اخبار مرتضویه در مناقب صدیقیه بلکه افضلیت او اگر بر شمارم
بحد شهرت و تواتر رسد چنانچه حدیث محمد بن الحنفیه و ابی جحیفه و حدیث علقمه و حدیث عبدالملک بن میسره
و حدیث عبدالله بن سلمه و مانند ایشان دلالت تمام بران دارد و اصل این قصه که حضرت امیرالمومنین
علی کرم الله وجهه هرگاه خبر افضلیت خویش استماع فرموده دریافت کرد که بعضی از محبین آنجناب را
از شیخین افضل میدانند بکمال غیظ و غضب بر سر منبر برآمد و ارشاد نمود که بحد افترا محدود خواهم کرد
یعنی هشتاد تازیانه ویرا خواهم زد در کتب و رسائل قدما و متاخرین امامیه یعنی افادات این معلم
و حضرت شیطان الطاق و مفضل و فضل بن الفضل یزدی موجود است و در کتب معتبره این فرقه بنصوص
قطعیه اینهم اندراج یافته که جناب امیر خلیفه چهارم است و آنجناب را باین لقب باید یاد کرد چنانچه
در مسلک ثانی خواهی دریافت لیکن در تاویل حدیث اول میانه اکابر طائفه قیل و قال واقع است
بعضی گفتند که اینهمه بنابر تقیه و مداهنه و خوشامد اصحاب بی‌تصور نمود که سیرت شیخین را اهل سنت
سیدالکونین اعتقاد می کردند و جمعی گفتند که این همه سخن سازی عین دغا و دغل است چگونه اعتقاد
توان کرد که آنجناب در اوقات خروج خویش بر مارقین و قاسطین که تقیه از جمله محرمات شرعیه بود
زبان خود را بکذب و دروغ که لازم این حکم است آلاید و حکم واقعی ایمان نفرماید پس مقصود
آنجناب ازین تهدید آن بود که این تفضیل موجب رفع شیخین و کسر شان و تقصیر در حقوق من
است چه ازین تفضیل لازم می آید که شیخین در نفس فضیلت و وجاهت دینی شریک مرتضوی باشند
زیرا که تفاضل متصور نمی شود مگر میانه دو کس که قریب هم در فضل باشند و مفضول را با افضل در
اصل فضل شرکتی تواند بود و اشتراک شیخین در دین با جناب علوی خلاف ضروریات دین است و از
خدمت بعضی از اکابر امامیه مسموع شده که شیخ علی امام اعظم شیعه از علمای متاخرین روبروی بعضی
از سلاطین این تاویل را ذکر کرده و جان بسلامت برده و تا سیاهی باستاد الامام الاعظم الطوسی
راضی نه گشته والعجب کل العجب که شیخ علی عبارت تجرید استاد خود که نزد امامیه

سلطان

سلطان المحققین است کما فی شرح ابن خاتون علی الاربعین هم یاد نماید و حیث قال فی اثبات
افضلیته علی رضی الله عنه من الصحابة المشهورین بل الخلفاء الراشدین کان اعبدهم
واشرفهم خلقا واطلقهم وجها واقدمهم ایمانا وافصحهم لسانا واسدّهم
رأیا واکثرهم حرصا علی اقامة حدود الله تعالی بلکه حضرت امام اعظم امامیه انهم یاد نماید
که من در شرح این متن چه نوشته ام لکن همان شامل است که مرا یاد و ترا فراموش نیز اکنون در شرح
اقدمهم ایمانا میفرماید و قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لفاطمة علیها السلام
زوجتک اقدمهم اسلاما واکثرهم علما وقال علیه السلام یوما علی المنبر انا
الصدیق الاکبر وانا الفاروق الاعظم اسلمت قبل ان اسلم ابو بکر
وآمنت قبل ان آمن و در جاییکه شیخ جلی امامیه در فضائل خارجیه حضرت امیر در کتاب مذکور
شرح و بسط کرده و امامی آنجناب را ذکر نموده میگوید که هر چند عثمان شریک این فضیلت است لیکن
بجناب امیر المومنین نمیرسد زیرا که مرتبه فاطمه زهرا زیاده است تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم
موقت تقدم و نعم او نیز خاسر نیست انتهی محصله ان شاء الله تعالی بعد ازین احادیث دیگر از ائمه هدی منقول
خواهد شد که این نوع تفضیل حضرت امیر که شیخ حلی آن را موجب حد اقرار دانسته در ان موجود
و بعضی مثل فضل و اتباع او چنانچه بر ناظرین کتاب مستقصی از تصانیف شریف مرتضی و دیگر کتب
معتمده علمای اثنا عشریه مخفی نیست که فضل بن شاذان و اتباع و اشیاع او بدان رفته اند که
راوی خبر تفضیل مذکور از جناب امیر سوید بن غفله است که بالاتفاق روایتش لایق اعتبار نیست و ملاحظه
این هفوات و تعصبات باعث کمال وحشت می‌شود زیرا که هر دو امام اعظم در کتاب رجال و خلاصة
الاقوال علی بن احمد عقیقی و حسن بن داود و صاحب تلخیص اطراء و مبالغه در مدح او کرده
از جمله اولیای جناب مرتضوی و مخلص اصحاب حسنین بلا عیب و ریب او را شمرده اند
کسیکه در روایتش گفتگو کرده ناشی از کمال عداوت و عناد با اصحاب مرتضوی و اهل بیت

امجاد بوده کو خود فضل یا از اصحاب علم و فضل باشد و معلوم نیست که اولیا رفضل انهم دارند نشته اند
یا نه که علمای رجال بر توثیق شخصی کی این قدر فراهم می آیند سیاکه تمامی مشهورین واکابر این فن ستائد
و مجهولات ولکشایند الغرض اینهمه تشاجر و تخاصم کما قال الله تبارک و تعالی ان ذلک لحق تخاصم
اهل النار از بزرگان امامیه درین حدیث بلا شبهه واقع هست اما امر ثانی پس از انجمله
است حدیث حذیفه که شامل ابی ذر و سلمان در فاتر مناقب او از السنه کابر مخالفین مروی است
و جلائل محامدش در کتب الشیان محکی است چنانچه بعونه تعالی در مسلک ثانی نمونه آن ایراد خواهیم کرد
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر
غایة السعی امامیه در رد این حدیث روایتی است که صدوق اهل التشیع که باعتراف صاحب خلاصة الاقوال
و غیر او در حفظ حدیث و کثرت علوم نظیرش کم خاسته و بدعای حضرت صاحب الامر والزمان خلعت وجود
یافته در کتاب عیون اخبار الرضا ذیل افادت مامون قائل بامامت موصوف امام المتکلمین امامیه آورده و فایق
فلسفه دران نقل کرده و آن اینست که یکی از اهل خلاف گفت که افضلیت ابوبکر صدیق بروایت مجمع
علیها مدلل است زیرا که امر نبوی تمامی امت را باقتدای شیخین بالخصوص نخواهد بود الا بجهت افضلیت
مامون جواب داد که احادیث بسیار و روایات بی شمار از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مروی شده
لیکن خالی ازین شقوق ثلثه نیست که جمیع آن حق است یا جمیع آن باطل یا بعضی از آن حق است و
بعضی باطل اگر همه حق باشد لازم آید که همه باطل باشد از راه تعارض و تناقض و اگر همه باطل باشد
لازم آید انطماس دین و اندراس ملت سید المرسلین پس بحکم ضرورت شق ثالث قائل باید شد حالیا
نا بد است که مدار حقیت روایت بر معاضدت دلیل عقلی باشد و آنچه بر افضلیت ابوبکر استدلال
کردی محض باطل است و هرگز عقل آن را بر نمی تابد زیرا که آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که احکم الحکما
و بهترین انبیا بود بنهایت مستبعد است که امت خود را بامر محال امر نماید واللازم باطل فالملزوم مثله
بیانش آنکه شیخین من جمیع الوجوه متفق بودند یا مختلف بر تقدیر اول می باید که بجسم و صورت هم

متفق باشند و این محال است که دو فرد انسان در اعیان خارجیه من جمیع الجهات و الحیثیات
موافق باشند پس امر باقتدای شان معاً تکلیف ما لا یطاق است چه اگر بیکی اقتدا کنی لا محاله مخالف
دیگری باشی و دلیل بر اختلاف شان اینست که ابو بکر بقتال و سبی اهل ردت متوجه شد و عمر بر خلاف
آن فتوی داد و عمر خواست که ابو بکر خالد را بجهت قتل مالک بن نویره معزول سازد و ابو بکر او را معزول
نکرد و عمر متعة النساء و متعة الحج را حرام کرد بخلاف ابو بکر و عمر دیوان عطا مقرر نمود و در زمان ابو بکر از ان
اثری نبود و ابو بکر وقت رحلت استخلاف کرد و عمر خلافت را بشوری انداخت و همچنین امور دیگر
من بعد شیخ المشایخ می خواهد که بر فائده جلیله که مامون امام المتکلمین بنا بر مصلحتهای سانحه اکتفا
در تضاعیف کلام اشارتی بدان خواهد رفت دیگر آن در وقت مناظره فرو گذاشته از پیش خود
آگاه سازد و آن اینست که روایت مذکوره میان دو وجه رفع و نصب محصور است یعنی اکثر محدثین
اهل سنت اقتدوا بالذین من بعدی ابو بکر و عمر روایت می کنند و بعضی اقتدوا بالذین من بعدی ابا بکر
و عمر و صورت ثالث را کسی روایت نمی نماید پس بر صحت روایت مذکوره معنی نصب اینست که اقتدا کنید
بدو شخص بعد من که آن کتاب و عترت است ای ابو بکر و عمر و معنی رفع اینست که اقتدا کنید ای مردم
بدو شخص من ابو بکر و عمر بعد من بکتاب و عترت انتهی بتلخیصه من بعض افادات علم الهدی که در شافی
بتقلید مامون و شیخ صدوق در امالی ثبت نموده باید شنید که علمای ما جواب حدیث اقتدا باین
طور داده اند که حکم بتقلید شیخین از مستحیلات است بسبب آنکه در بسیاری از افعال و احکام اختلاف داشتند
پس پیروی هر دو ممکن نباشد و التزام می باید که معصوم باشند و احدی بآن قائل نیست علاوه این روایت
بسبب عبد الملک بن عمیر که از کاسه لیسان بنی امیه و منحرف از اهل بیت بود حتی که بی اندامیهای
او نسبت باصحاب امام حسین ع که بدشت کربلا افتاده بودند مروی است و بعضی از محدثین حدیث
مذکور را بنصب ابا بکر و عمر روایت نموده و الذین بعدی را کنایه از کتاب و عترت گردانیده و بحدیث
ثقلین تائید آن قصد کرده اگر چه مخالفین درباره روایت نصب مجال انکار دارند و بدفع

آن می کوشند و اگر مخالفین خواهند گفت که چون اقتدوا صیغهٔ جمع است و خطاب بجمیع اصحاب
باز توجه بدو کس چه معنی داشته باشد علمای ما جواب داده اند که ندا بابوبکر و عمر بر سبیل تخصیص واقع شده تا حجت
برآنها تمام شود و نیز اگر موجب نص می بود بایستی که ابوبکر در سقیفه احتجاج بآن میکرد نه بروایت الائمة
من قریش که شور و شغب درین صورت بخوبی دفع می شد و نیز بایستی که ابوبکر وقت نص بر خلافت عمر
روبروی طلحه که درین باب نزاع کرد می خواند و نیز بایستی که تمامی صحابه موافقت تمامی افعال و اقوال شان بر ذمه
خویش میگرفتند و حالانکه بسیاری خلاف هر دو اختیار کردند پس عاصی شده باشند و نیز بایستی که خود ابوبکر
و عمر مخالفین خویش را بذکر این حدیث متنبه میساختند و می گفتند که مخالفت ما محظور است علاوه اینکه اگر این
احادیث نص امامت باشد باید که جمیع صحابه امام باشند بحدیث نجوم و نیز امامت عمار و عبد الله
بن مسعود بحکم اهتدوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد عبد الله بن ام عبد لازم می آید انتهی محصوله و بر ناظرین متصفحین
کتب قوم مخفی نمی ماند که بعضی از علماشان دعوی تقیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث از نادر
و در وجه ورودش مزخرفات عجیبه که ترک ذکرش مناسب تر است بیان میکنند چنانکه فاضل چلپی
درحسلم باواز بلند می گوید که اجمال حدیث الحوض لیلی بر تقیه آنحضرت است صلی الله علیه و سلم کما سیجیء
انشاء الله تعالی و از گلگشت ازهار که مؤلف آن بسیاری از فوائد را بر اصول خویشتن که چشم کسی
ندیده و گوش احدی نشنیده روایت می نماید گل دیگر شگفته برای نزهت ناظرین و فسحت
سامعین ملخص آن نیز بعبارت فارسی یاد می کنم که شیعی و ناصبی باهم مناظره کردند ناصبی گفت مراد از
الذین من بعدی در حدیث اقتدا شیخین اند شیعی گفت غلط گفتی بلکه مراد ازان ابوذر غفاری و ابن
مسعود اند و دلیلش آنکه حضرت سید النبیین در حق ابوذر گفته که آسمان بر هیچ کس سایه نیفگنده
و زمین کسی را بر پشت خود بر نداشته که از ابی ذر در صدق لهجه زیاده تر باشد و برای ابن مسعود
فرموده راضیم برای امت خود در آنچه رضای ابن مسعود است و مکروه میدانم برای امت خود آنچه را
او مکروه میداند و شیخین را که تو ذکر کردی ایمان شان مشکوک است و ایمان و صدق و مناقب جلیله

این هر دو بزرگ متیقن و مقطوع به پس اینها مراد باشند نه شیخین و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم
این وصیت را برای جمیع امت خود فرموده و خطاب عام نموده لامحاله شیخین را هم اقتدای ابوذر
و ابن مسعود واجب باشد پس زبان ناصبی بلغزش آمد و هرگز نتوانست که این دلیل را مخدوش کند
مگر بعد از تامل گفت که اگر حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حقیقت خویش محمول باشد ترجیح و
تفضیل ابی ذر بر جناب مرتضوی لازم می آید باین معنی که معتقد نیست شیعی جواب داد که چون
ابوذر با اینهمه فضل مقتدی و تابع جناب امیر بود معلوم شد که آنجناب افضل است ناصبی گفت که
خود در حدیث اقتدا نام شیخین مرویست پس حدیث را بسوی ابوذر و ابن مسعود راجع نمیتوان کرد
شیعی معارضه کرد بحدیثی که نام ابی ذر و ابن مسعود در ان صراحةً مروی شده یعنی اقتدوا بالذین
من بعدی ابی ذر و ابن مسعود و هر یکی برجال و رواة خود سند حدیث را بیان کرد آخر شیعی گفت که
اکنون بر حکم عقل کار باید نمود و اقتدای ابوذر و ابن مسعود را لازم باید گرفت زیرا که در ایمان و فضل
شیخین با خلاف است و من منکرم ایشان را بخلاف ایمان و فضل ابوذر و ابن مسعود که تو هم اقرار آن میکنی و اتفاق
بهتر از اختلافست انتهی بعد گفتگو با برادر معارضات از جانب یهود کشید که تعرض آن خالی از طول
و ملال نیست و صاحب ازهار که پاره از حال او دریافتی در جای دیگر برین حدیث آنچه گفتگو کرده مضمون
اینست که اگر مراد از اقتدا آنست که فقط روایات و احادیث مرویه شان نصب العین دارند و احادیث
و مرویات دیگران به جوی نشمارند لازم می آید تکذیب تمامی شعائر دین اسلام که غیر شیخین روایت کرده
باشند زیرا که روایات این هر دو کس با اصول و فروع شریعت وفا نمی کنند و اگر مراد آنست که آنچه ایشان
در ایام خلافت خویش بعمل آرند بآن تمسک و تشبث نمایند پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که بالاتفاق معتمد علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار اینهمه عمارات را مستاصل میکند زیرا که
امور محدثه ایشان را درین حدیث مستثنی نکرده اند مع ذلک آیه کریمه الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی هم مبطل آنست و اگر اهل سنت گویند که مقصود امامت شیخین است یعنی

بعد من ایشان را امام عالم دانید گوئیم که در عصر واحد چگونه دو امام جمع توانند شد مگر گویند که مراد
حضرت آنست که یکی را بعد دیگری پس از من امام دانید گوئیم که این قول رکیک و غیر مضبوط است انتساب
آن بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بی ادبی و یاوه گوئی زیرا که امامت عمر بزعم شما بعد ابی بکر است نه بعد
حضرت پیغمبر ص و اگر اقتدا عام است پس نخستین را چرا روات شما از دست داده خلعت خروج پوشیدند و از
اقتدای ایشان چرا انحراف گزیدند مگر برای اقتدای ایشان سر حدیث اصحابی کالنجوم درست رسید
درینصورت خصوصیتی برای ایشان باقی نمی ماند مؤلف کتاب کامل بهائی نیز هفوات و خرافات
مامون امامیه را مثل شیخ و سید بطمطراق آورده و بر حسب خیالیه خویش گوی سبق از میدان مناظره برده
ایراد عبارتش اکنون خالی از تطویل کلام که نا ملایم بین الخاص و العام است نیست ای برادر نگاه
بر غایت مساعی ائمه شیعین در جواب این حدیث احاطه کردی پس بدانکه اگر دیگر کتب از تصانیف
متاخرین قوم در مطالعه خویش آری معلوم خواهی کرد که اکثر تقریرات آنها ماخوذ از همین اصول است که نیست
اوراق بضبط آن پرداختیم و این معنی مانند ظهور شمس در رابعة النهار است که اطفال محدثین و متکلمین را از
التفات باین مزخرفات ننگ و عار است بحمد الله کریم وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ننده که درین
سخت متحیر است در بنکه اگر تن زند و التفات نه برد این تقاریر لقدر یکه تعلق باین فصل دارد نکند علمای
قوم بر عجز و زبونی حمل کنند و اگر چیزی بر صفحه قرطاس برد مبطلانش از هر طرف تازه بر بر می خیزد
ناچار بحکم من ابتلی ببلیتین فاختار اهونهما هر چند حرف بطور اجمال اکتفا می سازد به تفصیل و بسط
کما ینبغی نمی پردازد **اول آنکه** شیخ صدوق از پدر موسی بن النصر الرازی در همین کتاب یعنی
عیون اخبار که از افادات امام المتکلمین شیعه اعنی مامون که جمهور ایشان و منهم الصدوق او را بملعون
میدانند بغلو و تشیع نسبت روایت کرده و از مطالعه بحار نیز دریافت می شود که شخصی از امام رضا
علیه التحیة و الثنا سوال کرد که آیا جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اصحابی من بمثل
ستارگانند بهر که اقتدا کنید راه خواهید یافت و هم فرمود که بگذارید از برای من اصحاب مرا

وصحبت مراد حق ایشان رعایت کنید امام رضا علیه السلام حکم بصحت این هر دو حدیث نمود
وگفت که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازین اصحاب آن بزرگانند که تبدیل و تغییر از ایشان صدور
نیافته انتهی حاصله وازمطالعه این حدیث باطل شد ادعاء داهی شریف مرتضی که حکم باقتدای جمیع
مستلزم عصمت ایشان است و لا یقول به احد زیرا که در حقیقت این اعتراض بطریق اولی بر حضرت امام رضا
تا من است جایکه حکم بصحت حدیث نجوم فرموده و هر یکی از صحابه را بشرط عدم تغییر و تبدل مقتدای خلایق
دانسته کما عرفت آنفا واگر این نجوم هدی را در اهل بیت مخصوص سازند قطع نظر از آنکه ظاهر لفظ
حدیث با آن مساعد نیست لازم می آید صدور تغییر و تخلف از اهل بیت نبوی بحکم حدیث صفوان بن مهران
ما یجری علی السنتهم والکان یرضی بذلک ادبتهم واحقر العباد را اعتقاد آنست که آن اصحاب که برجادۀ
اصلی باعتراف لسان امامیه قیام ورزیدند مصدر تغییر و تبدیل نگردیدند نیز بر اصول و روایات قوم
که در واقع وشمس همه اصحاب اند ازمورد طعن و تشنیع نبودند برای دفع مکابره تشنیعین درین مقام بر روایت شیخ
صدوق در کتاب خصال ترجمه آن بلفظ ملا باقر مجلسی علی ما نقله اکابرهم اکتفا می نمایم الفاظ حدیث ربانی
جناب امام صادق علیه السلام اینست کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله اثنی
عشر الفا ثمانیة آلاف من المدینة والفین من غیر المدینة والفین من الطلقاء لم
یر فیهم قدری ولا مرجی ولا حروری ولا معتزلی ولا صاحب رای وکانوا یبکون
اللیل والنهار ویقولون اقبض ارواحنا قبل ان ناکل خبز الخمیر یعنی اصحاب رسول خدا
دوازده هزار نفر بوده اند هشت هزار نفر از مدینه و دو هزار نفر از مکه و دو هزار از طلقا یعنی آزاد کرده ها
و یکی از ایشان قدری نبود که بجبر قائل باشند و مرجی نبودند که گویند ایمان همه یک قسم است و حروری
نبودند که امیر المومنین علی را ناسزا گویند و معتزلی نبودند که گویند خدا را در عمل بنده هیچ دخلی نیست و در دین
خدا برای خود سخن نمی گفتند و در شب و روز گریه می کردند و می گفتند خداوندا قبض کن روحهای ما را پیش از آنکه
نان میده بخوریم انتهی و در بعضی از روایات بجای خوردن نان میده استماع خبر واقعه کربلا

مرویست کما لا یخفی علی من طالع بحار المجلسی پس اگر خلفای راشدین و اعوان و انصار ایشان نیز از
مصادیق حدیث اصحابی کالنجوم از رهگذر تعنت و اعتساف و فرط عصبیت و عناد مستثنی نمایند باز هم لازم می آید
که جناب نبوی صلی الله علیه و سلم اقتدای امت بجم غفیر تجویز فرموده باشند و از دوازده تا دوازده هزار فرق بسیار
است و بعد از تنزیل و اخراج اینان اگر قید شهرت و ملازمت صحبت و کثرت فضایل و حقوق را از طرف منهم
متشیعین برای اصحابه که مورد حدیث مذکور باشند افزوده شود و تضییق دایره اهتمام تمام رود اگر اهل
که همان صد کس مراد باشند که قاضی امامیه در مجالس المومنین تراجم آنها بتحریر رقم آورده و برای رفع
وهم حدوث مذهب خویش در دایره تشیع همه مذکورین را کنجانیده باز هم محذوریکه امام المتکلمین شیعه
اعنی مامون الرشید و شیعه او مثل شریف مرتضی و حسن بن علی الطبری ترتیب داده اند دنبال شیعه
نمی گذارد و اگر از نیهم فرود آئیم و بارتکاب تاویل و تسویل از جانب شیعه گرائیم و حدیث اصحابی کالنجوم را
بارکان مرعوای امامیه تخصیص نمائیم گره اعضال و عقده اشکال را که بر امامیه وارد شده نمی کشاید زیرا که
تخالف و تناقض اصول و فروع ایشان بمرتبه رسیده که احصای آن ممکن نباشد الکنون یکه و حضرت منشا الخلف
حضرت سلمان و ابوذر که جناب خیر البشر در میان ایشان عقد مواخات بسته بود بکمال اجمال بیرون القا
میکنم و تفصیلش را بر مسالک آخر حواله می نمایم و آن اینست که در حدیث معتبر وارد شده که اگر
ابوذر واقف شود بر آنچه در دل سلمان است البته وی را قتل کند یا دعای مغفرت برای قاتل او نماید کما
فی البحار و منهج المقال و غیرهما من کتب الحدیث و الرجال اینست حال عداوت و تخالف این هر دو برادر
در اصول عقاید دینیه و امهات مسایل شرعیه فما ظنک بغیرهما زیرا که قتل شخص محترم و مسلم بمکنونات
خاطر او بلا مهلت و طلب توبه بی کفر و ارتداد یا گناهی که در حکم آنست معقول نمی شود پس لازم
آمد که حضرت احکم الحکما و اشرف انبیا اقتدای امت مرحومه خود را باین بزرگان که یکی قاتل دیگری
باشد امر فرماید پس کجا ماند رعایت دقایق فلسفیه و ترتیب مقدمات حکمیه که مامون امامیه بکار آن
برداخته و پرده آزرم و حیا از چهره ظلمانی خویش برداشته و مقلدان ایشان اوراق کتب خویش را مثل

شل نامه های اعمال سیاه ساختند و تا وقتیکه امام الائمه متشیعین یعنی شریف مرتضی در قتل سلمان
از جانب ابوذر غفاری نموده مما یضحک علیه الثکلی و ستعرفه ان شاء الله تعالی اکنون حال تخالف ابوذر و سلمان در
باب فروع باید شنید که حرفی از آن بر زبان میرانم که در کتاب عیون فرزند امام محمد بن علی عن ابیه الرضا ع
بن موسی عن ابیه موسی عن ابیه الصادق عن ابیه عن جده ع مرویست که روزی سلمان محمد ابوذر را بضیافت طلبید و
بروی او دو قرص نان حاضر کرد ابوذر بار بار هر دو قرص را نظر فی الطرف دیگر باز میگردانید و بغور در معانی میدید
سلمان سببش پرسید ابوذر گفت مبادا که خام باشد سلمان بحال غیظ و غضب در آمد و بعد مهلتی گفت
که خیلی جرات کردی و هرگز شکر خدا بجا نیاوردی و ندانستی که آب دریای عرش عظیم و ملائکه مقربین آسمان
و زمین و هوا و نار و دیگر چیزهای بسیار را در ان دخلی تمام است بیت ابر و باد و مه و خورشید و فلک
در کارند * تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری * همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار * شرط انصاف نباشد
که تو فرمان نبری * ابوذر غفاری نادم شد و معذرت نمود راوی گوید که بار دیگر سلمان وی را ضیافت
کرد و پارچه های نان خشک را ترکرده پیش وی گذاشت ابوذر گفت اگر نمک یافتمی چه خوش بودی سلمان از خانه
بیرون آمد و مطهره خود را برهن گذاشت و نمکی بدست آورده نزد مهمان نهاد ابوذر نمک را می پاشید و بالذت
تمام میخورد و میگفت شکر خدا را عزوجل که مرتبه قناعت بما روزی فرمود سلمان جواب داد که اگر ترا
قناعت بودی مطهره من برهن نرفتی پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت انتهی خلاصه این
روایات را مجلسی نیز آورده و اگر فقط از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مانند ستارگان اند بدلیل
و قصه که صاحب انوار از متکلم شیعه روایت کرده همان دو کس یعنی ابوذر و ابن مسعود مراد گیریم باز هم
تقریر مامون بر حضرات امامیه حرف بحرف منقلب میگردد بیانش آنکه معیار معرفت حق و باطل ارشادی
که جناب ختم نبوت منسوب میکنند باظهار مامون و اتباعش از ادله عقلی است و درین مقام دلیلی قاطع
و حجتی لامع بدست داریم که دلالت بر وضع این حدیث می نماید چه محال عقلی است که حضرت سرور
انبیا که در تخفیف تکالیف شرعیه برای امت خود میکوشید بجدیکه بمراجعت بسیار پنجاه نماز را

بر هیچ باز گرداند مهست خود را بتکلیف مالا یطاق بسیار دو بدائع صنائع بارگاه صمدیت را در خار زار تخالف
و تناقض کشد اند پس میگوییم که اگر ابوذر و ابن مسعود از جمیع حیثیات متحد بودند لازم می آید که اطلاق ابوذر بر احد
و ابن مسعود بر دیگری درست نگردد و احدهما عن الآخر ممتاز نشود و هو محال بدیهة چه در معارک حکما بدلایل
قاطعه تقرر یافته که هر چه در خارج کسوت وجود پوشیده در سلک جزئیت منسلک گردیده و اگر با همدگر منافات و اختلاف
داشتند البته اقتدای یکی بنوعی از اقتدای دیگر خواهد بود لاجتماع النقیضین بل التناقض الکثیرة مبنی که ابوذر با جمهور صحابه
اعتقاد آن داشت که معوذتین جزو قرآن مجید است و ابن مسعود بحکم روایت استاد کلینی در تفسیر اهل بیت معتقد آن
بود که هرگز داخل قرآن مجید نیست بلکه معمول و محو کردن این سوره از قرآن مجید بود و این حکم او محض برای و اجتهاد او
و تعلید شیطان واقع شد عَنْ اَبِیْ بَکْرِ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ قُلْتُ لِاَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اِنَّ ابْنَ مَسْعُوْدٍ کَانَ یَمْحُو الْمُعَوِّذَتَیْنِ مِنَ الْمُصْحَفِ فَقَالَ کَانَ اَبِیْ یَقُوْلُ اِنَّمَا فَعَلَ ذٰلِکَ
ابْنُ مَسْعُوْدٍ بِرَاْیِهٖ وَهُمَا مِنَ الْقُرْاٰنِ بلفظه و باقر مجلسی در حیات القلوب بورود ذمائم و مطاعن او
در احادیث ائمه هدی اعتراف کرده و امر او را مشتبه گفته بدی او ارجح و نیکی او را مرجوح دانسته بلکه
صاحب تلخیص الاقوال فی تحقیق الرجال در ترجمه حذیفه ابن مسعود را از موالین خلفا و مقتدایان ایشان دانسته
غلط گفتم بلکه امام اعظم در خلاصة الاقوال و مقتدای ایشان ابو عمرو کشی او را از جمله خالطین و هالکین شمرده اند و در
زمره مریدین اصحاب ثلثه که ناشی شده اند پس محال عقلی است که جناب اقدس خاتم الرسل اقتدای او
باین بزرگ تجویز نماید و ایضا مذهب حضرت ابوذر در باب کوة مخالف عبد الله مسعود است چنانچه این ماجرا
هم از کتب معتبره امامیه مثل تفسیر قمی مذکور دریافت توانند شد و نیز ابوذر غفاری در اخبار نبوی بلکه تصدیق
خدا و رسول در بعضی امور تذبذبی داشت و این قصه در جای خود بحول الله و قوته عنقریب گذارش
خواهد پذیرفت پس معلوم شد که آنچه اکابر امامیه در حدیث اقتدا تحریف و تبدیل بکار برده اند و در مناقب
ابوذر و ابن مسعود حدیث مذکور را آورده اند همه اش موضوع و باطل است **دوم** آنکه اگر تحریف شیخ
صدوق و سید مرتضی و غیرهما کاشته یک الباری فرض کنیم و گوییم که مراد از الدین کتاب الله

و عترت اند پس چیزی که باقتدای امام دون غیره تخصیص کند درین کلام اشاره هم نیست تا بعترت
چه رسد پس می باید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امت را بقول ما هون تکلیف ما لا یطاق گذاشته
باشد زیرا که از روایت علل شیخ المشایخ بر فهم مجتهدین شیعه چنان واضح میشود که دو کس اگرچه معصوم باشند
ممکن نیست که باهمدگر مختلف نشوند و این حکم در معصومین بزعم امامیه بر ظاهر است چه تخالف جناب مرتضوی
و فاطمی در جهاد و عدم جهاد با خلفا بعنوانی وقوع یافته که اکابر علمای طائفه هیچ تدبیری از تدابیر نتوانند
پوشند تا آنکه کلمات مستهجن که موی مخلصین از تصور آن بر بدن میخیزد و دود آه از دلهای ایشان بر می انگیزد در
اصول امامیه بزبان سیدة النساء گذشت که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته الی آخره
و آنچه میانه ریحان رسول ثقلین یعنی حضرت امام حسن و امام حسین ع در باب صلح معاویه و جهاد و حرب او پیش آمد
مجال کیست که بتکرار آن تواند کوشید و قدم مجملا اسلمنا که مراد آنست که اقتدا کنید بعد من بقرآن
مجید و امامی که از عترت من باشد و در وقت امامتش هرگز اقتدا بدیگر معصومین نمائید پس کاش ائمه اهل حق
در اوقات امامت خویش بر اصول امامیه اختلاف در طبقات شیعه نمی انداختند و باوامر متخالفه مثل مسح
و غسل رجلین و طهارت نبیذ و خمر و نجاست آن الی غیر ذلک امت را مامور نمیساختند و قبل ازین گذشت
که حضرت امام صادق را در ایجاد این اختلافات افتخار تمام بوده تا بند امت و انضباط چه رسد و اگر
اقوال و افعال ائمه دیگر را از کتب شیعیان که در پرده دعوی موافقت بکار خویش پرداخته اند بر شمارم
معلوم شود که قول یکی با قول دیگری هیچ مناسبتی و ربطی ندارد و بر ظاهر است که هرگاه یک امام این همه اختلافها
در امت مرحومه ایجاد و احداث نموده باشد پس اختلافات در اقوال جماعتی از ائمه هدی بطریق اولی
خواهد بود لیکن حسن بن علی الطبری با دعوی همه دانیها پرده عصبیت بر بصر بصیرت خویش می تند
و چندین از مخالفتهای شیخین بزعم خود مثل انتساب امضا قباله فدک بحضرت صدیق و دریدنش را بفاروق
میگوید که اقتدا بهر یکی مخالف اقتدا است بدیگری افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند
غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا چنانچه در قرآن اختلافی نیست کلام هر که بقرآن عمل کند هم اختلافی

نمیباشد چنانکه ائمه شیعه دوازده اند و آخر ایشان همان گفت که اول ایشان نه چنانکه ائمه مخالفان
که هر یکی مذهبی تجدید می نهادند و اغوای خلق میکردند انتهی بلفظه قد ختم الله علی قلبه و اینها همه بعد تسلیم و فرض
محال است و الا قول صدوق که مراد از الذین کتاب و عترت اند خود مخدوش است زیرا که بروایت صحاح
از ها در حدیث متصل الذین بعدی نام ابی ذر غفاری و عبد الله مسعود مروی است فتعارضا فتساقطا
و بحمد الله که نام شیخین چنانکه اهل حق روایت میکنند بر حال خود باقی و اعتراضات ائمه امامیه کما عرفت از
اصلش مستاصل و واهی شد و این معنی بمطالعه این مقام از عماد الاسلام فاضل جالسی است که محصلش این
است که خبر اقتدا از قبیل حدیثی است که مجمل باشد زیرا که هیچ بیان نفرموده اند که در چه چیز اقتدای شیخین باید
کرد و در لفظ بعدی دلالتی نیست که آیا بر کدام طور بعد وفات یا در حالات دیگر اقتدای ایشان باید نمود
و از ینجاست که بعضی اکابر امامیه گفته اند که سبب این حدیث آن بود که روزی نبی صلی الله علیه و آله وسلم
در بعضی از طرق میرفت و شیخین متاخر از آنحضرت بودند و بر عقب شریف میرفتند و بعضی از اصحاب از راهی
سوال کردند که سلوک آن مستلزم لحوق بآنجناب باشد پس آنحضرت صلعم فرمود که پیروی شیخین باید کرد
تا بمن خواهید رسید انتهی مقصود وجه تایید و تقویت خود ظاهر است زیرا که این بزرگان باظهار فاضل
جالسی حدیث مذکور را در شان شیخین قرار داده اند آمدم بر آنچه مجتهد متوفای مذکور بحث کرده پس آنکه
افاداتش ضحکه صبیان است و احسن تا که کسی بخدمت اولیای او از جانب کمترین عرضه نمیدهد
که اجمال و احتمال در بسیاری از احادیث رسول متعال در باره اهل بیت علیهم السلام هم واقع است
مثلا در حدیث ثقلین که در باب امامت باعتراف مولف رساله حدیث ثقلین هیچ نصی صریح تر
از ان در احادیث رسول کونین بمرتبه ورود در بر نگرده فرموده اند که تمسک بایشان سبب نجات
است لیکن بیان نفرموده اند که حقیقت این تمسک چیست آیا مراد آنست که محبت این بزرگان
دارند و در ایصال نفع و دفع ضرر ایشان بوجهی شرعی سعی نمایند و تعظیم و توقیر ایشان بجا آرند
یا اتباع و پیروی اینها لازم گیرند این هم مجمل است که در اصول می باید یا در فروع و جمیع مسایل

فروعیه

فروعیه مراد است حتی که بازمی معلوم و ترتیب مدارج سیادت تمامی شهدا دار تضا و مصطفا بلکه درجه
الوهیت خدا و مالکیت مطلقه بعد از اربعه متناسب در بهشت عنبر سرشت برد خول و رقبل در بر ممنوعه
فاحشه بلشت که از ند کار آن بقول علامه دهلوی علیه الرحمه عزبان التعوذ و دیگران را احتلام تردید
وقس علی هذا در اصول خصوصاً توحید باری که اصل الاصول است و ائمه امامیه مثل مشائین و مومن
الطاق تقریر آن میکردند و معنعن باهل بیت میرسانیدند من بعد سخن درین است که جمیع اهل بیت مراد اند
یا بعض و جناب سیده بضعه پیغمبر داخل اند یا خارج اصول امامیه علی ما سیجی بیانها فی المسلک الثانی
انشاء الله تعالی بمقتضای ان التشیع العرفی مستلزم للناصبیه مقتضی خروج است و لوح این است
حال عمده احادیث که امامیه بعد از تسویل و تاویل فی الجمله بکار آید اما احادیثی که بلفظ طرق و سلوک
لحوق و کشتی و دریا و بیابان و صحرا مروی است پس دلالت آن بعد ازین احتمالات که شیعه در حدیث اقتدا من تلقاء انفسهم
پیدا کردند خود مضمحل چه محتمل که کسی پرسیده باشد که در فلان شهر چگونه برسم و حال آنکه در اثنای راه
صحراهای بیشمار و دریاهای ناپیدا کنار واقع است حضرت فرمود که همراه علی بن ابی طالب که نسبت و
بلندی این سیدها نوردیده باید رفت ع که سالک بیخبر نبود زراه و رسم منزلها * الی غیر ذلک من الاحتمالات
و از سیحا تمامی ارقاصی و ادانی هویدا می شود که انچه صاحب ازبار بار دگر گفته بود تمامش ناشی از غلبه
سودا است و با دنی تغیر بر وی منقلب است با لش آنکه اگر مراد از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم که بعد از من تمسک بعلی مرتضی نماید قرآن شریف با اوست و او با قرآن است و هدایت را
در اتباع او محصور دانید و بغیر او التجا نکنید آنست که فقط روایات و احادیث و احکام انجناب را
نصب العین دارید و احادیث و مرویات دیگران را که معصوم نبودند بلکه در طوفان بی تمیزی گرفتار
شدند به جوی نشمارید لازم می آید تکذیب تمامی شعائر دین و اسلام که غیر انجناب روایت کرده باشند
زیرا که روایات احکام جناب امیر در اصول و فروع شریعت غرا وفا نمی کند و همسر ثقباس است
حال حضرت امام حسین که در احکام دینی بگواهی مطالعه کتب حدیث امامیه روایات آنجناب

شاذ و نادر است و زیاده تر کلام در باره امام زین العابدین است که باعتراف مجلسی و صاحب اثبات الحق
و امثال ایشان در عزلت نشسته بود و در خروج و دخول بر روی مردم از مسترشدین بر بسته و احدی را از
مستفیدین بسوی خویش راه نمی داد و دائما بعبادت او تعالی اشتغال میداشت مسایل دینیه و سایر
علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده و بر دانشمندان عالم ازین تصریحات ظاهر و روشن است که هرگاه
طریق افاده و استفاده مسدود باشد مسایل دینی از آنجناب چگونه مروی باشد ولهذا افتخار امامیه بجز ادعیه
آنجناب که هر چند در باره تعبیر آن تفنن عبارات واقع شود کمتر است کما سبق تفصیله منقول نیست
کما لایخفی علی من طالع اثبات الحق و شروح الصحیفه و اگر از حالات بعضی دیگر از ائمه چیزی نقل
کنیم دائره بحث زیاده تر وسیع میگردد بلکه اگر دیگر ائمه را مثل امام صادق که مذهب اثنا عشریه
منسوب بایشان است و نیز بزعم علمای طائفه مثل شوستری در مجالس المومنین تبعا للسلف المفترین
راویان احادیث آنجناب در کوفه و بغداد زیاده از هفتاد هزار بوده اند ضمیمه گردانند بلکه افادات همه را
از جناب مرتضوی تا حضرت امام مهدی نصب العین سازند باز هم بجزئیات مسایل وافی نیست و الا
اکابر فقهای این فرقه چرا صراحة برای قیاس که باعتراف شان از محدثات ابلیس است رجوع میکردند
چنانچه نمونه آن در مسلک آخر بنظر سامعین و ناظرین خواهم گذرانید و اگر مراد آنست که آنچه از علی مرتضی
بعد از من در ایام امامت و خلافت بعمل آید باید بآن تشبث نماید پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم که باتفاق
معتمد علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار این مدعا را استیصال میکند زیرا که امور محدثه جدیده
آنجناب را بر اصول موضوعه در حدیث مستثنی نکرده اند و حرفی از آن نیست که هرچه بر اهل بیت از دست
اعدا بگذرد سیر و تماشای آن نمایند و هرگز برای سرپرستی ایشان بر نخیزند اگرچه فلان و فلان سابق
که ذکر منش اهل اخلاص را موجب انضجار و اهل نفاق را باعث اظهار افتخار گذشته باشند و اگر
گویند که مقصود امر امامت است یعنی بعد از من اهل بیت را امام عالم دانید گوئیم که در عصر واحد چگونه دو
امام جمع توانند شد فکیف زیاده از آن اگر گویند که یکی را بعد دیگری گوئیم که این قول سخت رکیک

است

است انتساب آن بجناب خاتم پیغمبران که بلاغت کلامش نمک افزای سحبان هست کمال بی ادبی
و بی اندامی نیز اگر آن امام حسن مثلا بعد حضرت امیرست خلاف شیر وندیر اگر اقتداء عام است پس اکثر برادران
و فرزندان ائمه هدی چه بدی کرده اند که اکابر امامیه باخراج شان خلعت خروج ناصبیت پوشانیدند
بار خدایا کجو برای اقتدای ایشان برای احادیث دیگر که در مدح محمد بن حنفیه و حضرت زید شهید در مجالس المومنین
و ارشاد مفید مروی است دست زنند درین صورت خصوصیتی بر طبق زعم شیعه برای ایشان باقی نمی ماند و اگر
گویند که مرجح مرتبه عصمت است که در اثنا عشر موجود و از غیر شان مسلوب و مفقود گوییم هرگاه ضلال و تلبیس و
ایقاع اختلافات الی غیر ذلک من المعاصی التی کادت ان تکون کفرا برهم زن بنیان عصمت اند
بیچاره اقارب ائمه که مآل کار شان هرگز باین حد نرسید بلکه در حقیقت آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر
بودند چرا محروم باشند سوم آنکه دعوی صدوق که اهل سنت نام تخیین را در دو صورت رفع و نصب
روایت کرده اند و لیس چنین نیست که اطفال اهل حدیث هم باین فرقه نمی شوند تا بالطلبه علوم دینیه
چه رسد بحمد الله که روایت ابو عیسی ترمذی و ابن ماجه قزوینی و امام احمد بن حنبل و حاکم نیشاپوری و انچه در شرح
جامع صغیر مرقوم گردیده است بر تصدیق صدوق امامیه بس است و بحمد الله که درین قسم تصدیق کلام علم الهدی
مرتضی خود اول دلیل است جاییکه تصریح کرده که مخالفین با انکار شدید از نصب می کنند چنانکه در ملخص
بالجمله چنانچه برای تصدیق صدوق کتب مذکوره بکار می آید قول شریف مرتضی را نیز که سند حدیث اقتدا
قابل اعتبار نیست و فقط بواسطه عبد الملک بن عمیر است تصدیق می نماید و بیشی زیاده تفسیر و بیان
فی ذلک انشاء الله تعالی این است حال حضرت شیخ ابن بابویه حدیث اقتدا را در رفع و نصب اما توجیهاتیکه
بر صفحه قرطاس ریخته صبیان کافیه خوان هم بران قاه قاه می کنند و ظاهرا از آن هویدا است که صدوق
امامیه حقیقة مرفوع القلم بود خطی و افراز نصب و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشت که حدیث آنجناب
را بدین رکاکت حمل نمود شعر جزی الله عنا صدوق الکواذب جزاء الکلاب العاویات و قد فعل
علاوه بخیالش نیامد که رفع و نصب مقتدین بر لفظ هما و عنی بالا کالف مفید عامه اهل سنت هست

چهارم آنکه از امام المتکلمین امامیه یعنی ماموں خیلی عجب است که تخالف و تناقض اقوال ائمه را که
فیما بین معصومین گذشته کما مرت الیه الاشارة نصب العین ندارد و همین نصب را اعتبار ساخته بر دیگر که دائم که
فیما خلفا مثل مجتهدین واقع شده چنانچه قبل ازین جوابش بطور اجمال مذکور شد همت برگمارد و طرفه تر آنکه حکم
کلی میکند که صحت و سقم حدیث را بمحض دلائل عقلی معلوم توان کرد و حال آنکه خود حضرات ائمه فرموده اند
که حدیثیکه بواسطهٔ کسی خواه مهتدی خواه غیر آن نزد شما رسد زبان بانکارش نکشائید و گمان برید که این
کلام معصوم نیست شاید که از احادیث ما باشد و در صورت انکار تکذیب ایزدی نعوذ بالله لازم آید
چنانچه روایت امام صادق علیه السلام بران ناطق است و هذه الفاظها علی ما نقل المجلسی
فی البحار لا تکذبوا الحدیث اتاکم به مرجی ولا قدری ولا خارجی نسبه الینا فانکم لا تدرون
لعله شیء من الحق فتکذبوا الله عز وجل فوق عرشه و نیز دلیل عقلی را هرجا معیار صحت و سقم قرار داده اند
بلکه بر طبق روایات معتبره چنانچه در بحار مضبوط است معیار صحت و سقم را موافقت و مخالفت قرآن مجید
مقرر فرموده اند الی غیر ذلک و باقر مجلسی در شرح اربعین میگوید که ترک الروایات بمحض الاستبعادات لیس من
شان المتدینین یعنی احادیث را بمجرد استبعادات عقلیه ترک نمودن و دست ازان برداشتن دین داران نیست
بلکه بیدینی محض است اگر درین مقام روایات ائمه هدی را که مضاد دلائل عقلیه بلکه نقلیه بیش از بیش وارد شده اند
و ائمه مذهب این قوم بصحت آن حکم کرده اند بر شمارم غرض اصلی که از تحریر این اوراق است تلف
میگردد پنجم آنکه اگر مراد شریف مرتضی این است که ناصبیت را که مذکور ولی او بی ادبی او نسبت
بشهداء کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما در کتب اهل حق مرویست پس او ابا از آن
دهند که در فلان کتاب واقع است علاوه هرگز بیاد نمی آید که اهل نقد مثل عبد الرحمن نسائی و شمس الدین
ذهبی و امثال ایشان نصب و عداوت اهل بیت را بانسبت داده باشند و اگر بر تصریحات علمای خویش ناصبیت
را بوی بر میگردانند فلا ینتهض حجة علی الخصم چه بعد ازین در مبحث رفض و نصب خواهی دانست که امامیه
درین تلقیب از حق صریح اعتزال کرده اند و جور و جفا را نصب العین داشته اند و تحقیق را

درین باب فعل نموده اند و بر تقدیر تسلیم افادات شریف باز هم نقد مدعا بدست نمی آید زیرا که فقط از
مطالعهٔ کتب حدیث مثل ترمذی دریافت می شود که بواسطهٔ غیر او نیز این حدیث را محدثین روایت کرده اند
فکیف که بدیدن شروح و حواشی بسیاری از طرق برای این حدیث واضح است و مخفی نماند که از حدیث
اقتدا البته تخصیص شیخین بیدیت و بر ظاهر است که مدلول حدیث نجوم بجهت اطلاق و عموم چیزی دیگر
است و مآل این حدیث بجهت خصوص چیزی دیگر خود علمای مذهب امامیه با ظهار شریف مرتضی بر تقدیر
منصوب بودن لفظ ابابکر و عمر قایل تخصیص گشته اند چنانکه گذشت فلا یلزم امامة کل واحد من الصحابة
کما وهم السید المرتضی فکیف که علمای اهل حق مثل علامه ثانی سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد و سید
سند شریف جرجانی در شرح مواقف مطابق کلام حضرت فخر المتکلمین و حجة الاسلام و المسلمین جابجا تصریح
کرده اند که درباره فعلیت امامت فقط استحقاق شخص کفایت نمی کند و هرگاه بجایرهٔ شیخین بر قرار داد
اهل سنت نه معصوم بودند و نه منزه از سهو و نسیان پس اگر صدیق در سقیفه یا وقت وفات این حدیث
را ذکر نکند قباحتی لازم نمی آید آری قباحت این است که حضرت امیر با وصف عصمت مزعومی امامیه
و تنزه از سهو و نسیان وقت انعقاد بیعت ابوبکر صدیق با مور دیگر که تفصیلش در کتب امامیه مثل بحار
و غیره مرقوم است تشبث فرماید و نص غدیری یاد نه نماید پس واضح شد که غایت آرزوی شریف
مرتضی در صدر عبارت شافی زبان درازی در بارهٔ امام رضا است و در خاتمه آن هرزه چانگی
در باب خاتم الخلفا است من بعد مخفی نماند که صحابه کبار سیرت شیخین را مثل سنت رسول الثقلین مد نظر میداشتند
بحدیکه قلوب شیعه خوب میدانند و از ینجاست که شریف مرتضی تبقیه جناب مرتضی بعد حصول خلافت
هم قایل است و کتب حدیث و کلام از فریقین مثل نهایه و بحار و شرح مقاصد از ین امور مملو و مشحون
است که مدح سیرت شیخین زبان زد خاص و عام از صحابه خیر الانام علیه الصلوة و السلام بود و همانا
این از ثمرات حدیث اقتدا و تخصیص سرور انبیا در بارهٔ این هر دو بزرگ است معاذ الله که بسیاری
از صحابه مخالفت ایشان کرده باشند چنانکه وهم شریف مرتضی است و لو سلمنا

که کسی خلاف کرده باشد پس دعوی عصیان محض بی دلیل هرگز نزد علمای اهل حق ثابت نشده که مخالفت
ایشان ای رشد بن عصیان شیخین هر چونکه باشد موجب فسق و عصیان است و از اینجاست که در شرح قدیم و جدید
تجرید العقاید طوسی بایکه عبارت شتان الفرق علی فسقه وارد است بحث و اعتراض کرده اند و اصل سوم این قضیه
را جناب کبرا صاحب شرح شمشیر آنکه دعوی کار شیعه که حضرت ابوذر با وجود مراتب جلیله و فضایل
جمیله خواهش بعضی امور [illegible] از حضرت عثمان [illegible] نموده هرگز خلاف آنجناب بجز نمی فرمود و از
اطاعت شیخین [illegible] باعث کمال تحیر میشود این دعوی را بر علمای اهل حق که
که [illegible] از غرایب امور و عجایب [illegible] است سرکوب [illegible] را
از [illegible] ابوذر [illegible] بعد شکستن [illegible] خلیفه ثالث رضی الله عنهم [illegible]
انهم [illegible] حصین [illegible] کمامرت الیه
الاشارة فی صدر هذه العجالة اگر [illegible] حضرت مصطفی و مرتضی نبود [illegible] ارباب مواعظ
و تقلید و اطاعت چگونه توان گفت [illegible] مخالفت او [illegible] صاحب تلخیص و دیگران
او آورده اند که امیر المومنین او را بسکوت امر کرد و او هرگز قبول ننمود کما سیجیء مفصلا انشاء الله تعالی
واز ین مقام هویدا شد که ادعای مقطوعیت ایمان و فضل ابوذر و ابن مسعود نزد علمای قوم از توهمات
عجیبه است عنقریب [illegible] مسلک آخر خواهی دانست که اصول معتبره شیعه بر خلاف آن ناطق است بر [illegible]
موضوعه طایفه هرگز قطع بر فضایل این بزرگان امکانی ندارد بالجمله برین چند بحث اکتفا کرده
دیگر ابحاث را بر فطانت اذکیا گذاشته باز باصل مطلب رجوع مینماییم و میگوییم که از انجمله است
قصه خلوت بنات سید المرسلین با ماریه قبطیه روز نوبت ام المومنین حفصه معظمه و دلتنگی او
و شکوه آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] مشهور است [illegible] بحدیث نبوی با آنکه بعد از من خلافت برای
ابوبکر باشد بعد از او [illegible] است بدست ایشان خواهد بود چنانچه تفاسیر اهل سنت
مثل تفسیر کبیر [illegible] گواهی میدهد و در تفاسیر امامیه مانند مجمع البیان طبرسی و خلاصة المنهج کاشانی

و تفسیر قمی جرجانی و غیره این قصه ثابت شده و بروایات معتمده تحقیق یافته پس باطل شد انکار بعضی
از امامیه در شرح انوار البدریه که بجهت خصومت و عداوت در ابطال این قصه بعض نموده و سعی بعبارته
ان شاء الله تعالی و این بشارت برای ام المومنین مسطوره که بکمال ایمان و اخلاص و زهد و عفت از قرآن
مجید قطعی و یقینی است کما مر من قبل دلالت بر استحقاق شیخین و حسن سیرت الشان و عدم غصب
خلافت و آنچه بدان متعلق است دارد سیما قصه غزوه خندق که آن انضمام یابد گواه ابصار مخالفین از
معاینه بریق لمعانش خیره و قلوب شیعین از ادراک آن تنگ و تیره باشد و بحمد الله که این قصه هم
بروایات معتبره فریقین ثابت شده درین مقام بروایت مجلسی در حیات القلوب اکتفا نمایم که چون
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بوحی آسمانی رای سلمان فارسی را در حفر خندق پسندید فرمود مهاجرین
و انصار را امر کرد که بیلها و کلنگها آوردند و حضرت خود [illegible] در حصه مهاجرین کلنگی بدست
خود [illegible] و حضرت امیر المومنین علیه السلام خاک را نقل میکرد تا آنکه عرق کرد و مانده شد
فرمود که عیشی نیست [illegible] آخرت [illegible] انصار و مهاجرین را چون [illegible] دیدند که حضرت
خود [illegible] میکند [illegible] نقل میکردند چون روز سیم شد
بامداد آمدند بر سر خندق و حضرت در مسجد فتح نشسته و [illegible] مشغول [illegible] سنگی رسیدند
که کلنگ‌ها در آن کار نمیکرد پس جابر بن عبدالله انصاری را بخدمت حضرت فرستادند که حقیقت
حال را عرض نماید جابر گفت که چون بمسجد فتح رفتم دیدم که حضرت بر پشت خوابیده و ردای
مبارک را در زیر سر گذاشته و از گرسنگی بر شکم خود سنگی بسته است گفتم یا رسول الله سنگی در خندق
پیدا شده که کلنگ‌ها در آن اثر نمی کند پس برخاست و بسرعت روان شد و چون بآن موضع رسید آب
طلبید و از آن آب وضو ساخت و گفت آبی در دهان حکمت نشان کرد و مضمضه نمود و بر آن
سنگ ریخت پس کلنگ را گرفت و ضربتی بر آن سنگ زد که از آن برقی ساطع شد و در آن برق قصرهای شام را دیدیم
پس بار دیگر کلنگ زد و برقی ساطع شد که قصرهای مداین را دیدیم پس بار دیگر کلنگ زد و برقی لامع شد که قصرهای یمن

دیدیم پس فرمود که این مواضع را که برق برانها تابید شما فتح خواهید کرد مسلمانان از استماع
این بشارت بسیار شادمان شدند و خدا را حمد کردند و منافقان گفتند که وعده ملک کسری و قیصر
میدهد و از ترس دور خود خندق میکند پس حقتعالی آیه قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ را برای تکذیب
منافقان فرستاد و ابن بابویه روایت کرده است که چون کلنگ اول را زد ثلث سنگ را شکست و فرمود
الله اکبر کلیدهای شام را خدا بمن داد و بخدا سوگند که قصرهای سرخ آن را می بینم پس کلنگ دیگر زد و ثلث
دیگر را شکست و گفت الله اکبر کلیدهای ملک فارس را بمن داد و بخدا سوگند که الحال قصر سفید فارس را
می بینم چون کلنگ سوم زد و باقی سنگ جدا شد گفت الله اکبر کلیدهای یمن بمن داد و بخدا سوگند
که دروازه های صنعا را می بینم انتهی بلفظه چون حدیث فرد کامل امامیه و غیر او اطلاع یافتی بدانکه
خالق جابر و اعراض منافقان و مجاهد را بر زبان چنین دشمنان جاری گردانیده و قدرت کامله خویش را
مانند روز قیامت يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ به
مرتبه ظهور رسانیده اما اگر دفاتر طوال در شرح فواید این احادیث رسول متعال مشکل آگین گردد وفا
نتواند کرد لکن بحکم الیسیر یدل علی الکثیر بر چند فایده اطلاع دهم و استنباط دیگر فواید را بر ذکای سامع
و ناظر گذارم **فایده اول** آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر ضرب کلنگ فرمود که
مفاتیح این بلاد را بدست من سپردند و این معنی نزد اهل حق و تقیین صورت نمی بندد مگر آنکه خلفای ثلثه
بلیاقت و استحقاق جانشین آن برگزیده انفس و آفاق باشند تا فتح این بلاد که از انها وقوع یافته و نور
رضامندی ایزدی بر آن تافته عین فتح و فیروزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد **فایده دوم**
آنکه سنگ مذکور سه حصه شد و در هر حصه برق و لمعان پیدا گشت و بر اطراف عالم احاطه کرد و این
نیست مگر نور اسلام و ایمان پس معلوم شد که خلفای ثلثه ایمان کامل و فضایل بسیار بدست داشتند
و تهمت ارتداد و کفر بلکه احتمال فسق و فجور که مسترقه نیز باطل برآمد و العجب کل العجب که اکابر
علمای قوم هر جا که در قرآن و حدیث لفظ اثنی عشر نقیبا یا امیرا یابند بنص قطعی بر باب جمیع ائمه گمان

برند کو در واقع مستلزم سلب اثبات باشد و برین تصریحات که خلافت خلفای ثلثه بهمت
صادقه نبوی مثل آفتاب نیم روز روشن شد و عالمی را فرا گرفت گوش ظاهر هم نه نهند تا بیقین قلبی چه رسد
و ازینجا واضح می شود که روایات اهل حق مثل آنچه در نزول میزان از آسمان و حدیث دلو و مانند آن که بخصوص جهت
خلفای ثلثه را در باب خلافت و نشو و نمای اسلام اقتضای کند مبتنی بر عصبیت و عناد بوده چنانکه اهل خصومت
و عداوت می نهند و الحمد لله علی ذلک **فائده سوم** آنکه بشارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بشارت دادن حاضرین جنگ خندق را بر تسلط خلفای ثلثه دلالت تمام بران دارد که حق تعالی از خلافت و غلبه
ایشان راضی شده و آنچه امامیه بر فتراک شان بسته اند نهایت در واقع اصلی نداشته چه بحال عقل است
و خلاف نقل که با وصف صدق این روایات موضوعه مفتری بر تسلط خلفای ثلثه خوشوقت شوند و بر فتح
و فیروزی ایشان نازند و اهل اسلام خصوصاً حضرت امیر و اشیاع و اتباع ایشان را بشارت دهند
چه خلافت خلفا عین غصب حق شیر خدا و تذلیل اهل بیت بلا و استیصال شجره اسلام بود دیگر یاد ندارند
که هزاران نسخه قرآن مجید را که اشرف معجزات سرور کائنات بود تعنتا و عنادا در آتش نهادند
و آنچه نهادند نوشتند بر طبق اصلی نگذاشتند و جناب امیر را معاذ الله بر اصول اراذل امت یا
اخس حیوانات در مدینه کشیدند و جناب سیدة النساء و محسن را شهید کردند و ام کلثوم را
بغصب و عدوان بخانه خویش بردند مستحیل است عادةً و عقلا که محاربات و مقاتلات ایشان
جهاد باشد و حق تعالی ازان خشنود شود چون نص بر رضای الهی ثابت گشته مذهب امامیه قطعا
و یقینا از بیخ و بنیاد برکنده شد و مؤید این مقصود حدیث کلینی از حضرت سید الساجدین است که باذن
جهاد نمی شود مگر کسیکه صفات آیت کریمه التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ
السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ بر وی انطباق یابد و خلفا و اعوان و انصار شان باذن جهاد از بارگاه
رب العباد بودند پس معلوم شد که ذوات عالیات شان مستجمع این صفات کمالیه بودند

مجوسیان ایران انواع مثالب و قبایح در مقابله این مناقب و محامد خلفا فالله و رسوله از طرف خویش
تراشیدند و این حدیث امام زین العابدین در کافی و وافی بچند ورق کلان منضبط است بقدر ضرورت اکتفا نمودم
حضرات شیعین درین احادیث بحث و تامل کردند و انچه در مناظره فقیر بعد قیل و قال بسیار تفوه
نمودند فذلکه آن در چند سطر ثبت می نمایم که در احادیث فریقین ثابت شده که خدای عزوجل تایید دین
خویش برجل فاجر هم می کند پس آنچه از خلفا صادر یافته موجب مدح نباشد فقیر عرض کردم که ائمه هدی
بالخصوص حضرات معصومین محفوظین البته تایید دین خدا کرده اند پس اگر نواصب باین احادیث
دست زنند جواب شیعیان چه جواب است علاوه از دین مذهب حق مراد می گیرید یا باطل گفتند معاذ الله
که باطل مقصود باشد گفتم چون شما برجا خود باصول فریقین ثابت است کسی انکار نمی تواند کرد که در زمان
خلفای راشدین تایید مذهب اهل سنت واقع شده پس حقیت مذهب بلا مؤنت ترتیب مقدمات
باثبات رسید والحمد لله علی الظفر بالمطلوب و از جمله امور یکه اعلام آن ضرور می نماید آنکه مجلسی بعد ذکر
روایت ابن بابویه در حفر خندق چنانکه دانستی و روایت کلینی دال برینکه شیخین معاذ الله در زمره اهل نفاق
بودند ذکر کرده چه با هم دیگر گفتند که ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و حالانکه قدرت ندارد که از برای قضای
حاجت بیرون رود هم مقصود از ایراد این افترا و بهتان آنست که این نوع منقبت را هم بمنقصت بدل
سازند کلا انهم لا یقدرون فان الله متم نوره و ناصر حزبه و منجز وعده
ولو کره المعاندون برای ابطال این شبهه بازیها هر سه فایده مزبوره کافی و وافی است
مع ذلک دلیلی دیگر درینجا برای تبکیت اهل عناد قایم است بیانش بر نهج اجمال آنکه از احادیث
مذهب امامیه چنانچه در تصانیف مجلسی از بحار و غیره مروی است دریافته می شود که شیخین و امثال شان را
اینهمه جفا کشی همراه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اعانت و نصرت آنجناب بلکه روایات دیلمی نیز در ارشاد
القلوب دال بر آنست از ان اختیار افتاد که باخبار کاهنان کتابی سلطنت و غلبه خود را بر کسری و قیصر
اعتقاد می کردند و می دانستند که بالاخره این شوکت و دبدبه در قسمت ما خواهد افتاد پس درین بشارت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم که برطبق اخبار کاهنین بود تردد و ریب معنی ندارد والحمد لله علی اتمام النعمة
واکمال الحجة و از انجمله است امامت صدیق در نماز مسجد شریف با وصف حضور تمامی اصحاب
کبار از مهاجرین و انصار بحکم جناب رسالتمآب بروایات اجلهٔ صحابه که جمعی از انها بر زبان امامیه هم
در اعداد موثقین و معدلین شمرده می شوند بعنوانیکه مزیتی بران هرگز متخیل نباشد چنانچه در ضمن دفع
اعتراضات قوم مورد لوم مذکور خواهد شد و منتهای مساعی اهل خلاف که در رد مطاعن مزعومی اهل
بیت اخیار و نشر فضایل مجعولی اصحاب سرور ابرار نقد انصاف را که از دست خویش در باختند و ابواب
جور و اعتساف را بر روی خویش مفتوح میسازند آنست که عائشه صدیقه دختر ابوبکر صدیق و بلال
غلام آزاد کردهٔ او که حل و عقد امور خانگی و پیام رسانی امامت نماز بایشان تعلق داشت خواستند
که این امر جلیل و ذکر جمیل را بسوی مولای خویش باز گردانند درینجا نیز بندهٔ کمترین خلایق در دفع
این اتهام کمر همت محکم می بندد و می گوید که اما بلال پس هرچند غلام آزاد کردهٔ صدیق اکبر باشد
ولیکن بسبب فیض صحبت و ملازمت حضرت سید النبیین و جان نثاری بران امام طیبین و طاهرین
مرتبهٔ او بجایی رسیده که باصول و روایات فریقین بسیاری از اشراف قریش و صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بغلامی او هم میسر نشد چون درینمقام هم کار به بحث و جدال با متشیعین افتاده و احادیث اهل سنت
را این فرقه بگوش اصغا جا نمیدهند ناگزیر از اصول موضوعهٔ ایشان چیزی منقول می شود که ابن بابویه
باعتراف مجلسی در حیات القلوب بسند معتبر از امیر المومنین روایت کرده که سبقت گیرندگان بسوی
ایمان پنج نفر اند پس من سابق عربم و سلمان سابق اهل فارس است و صهیب سابق روم و بلال سابق حبشه
است و خباب سابق قبطه است انتهی و در تفاسیر اهل بیت و روایات ایشان حدیثی است که در چند
ورق ثابت گشته بر قدر ضرورت اکتفا می کنم و عبارت مجلسی در حیات القلوب که ترجمهٔ آن حدیث
است نقل نمایم تا هر یکی از خواص و عوام بهره ازان برگیرد و آن اینست که از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مروی است در تفسیر این آیت که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ

مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی از مردم کسی هست که میفروشد نفس خود را برای طلب خشنودی خدا خدا مهربان است نسبت به بندگان خود و حضرت فرمود که این آیت در شان جماعتی از نیکان صحابهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد که عذاب کردند ایشان را اهل مکه برای آنکه از دین اسلام برگردند و از جملهٔ ایشان بودند بلال و صهیب و خباب و عمار بن یاسر و پدر و مادر او اما بلال پس او را ابوبکر بن قحافه خرید و غلام سیاه و چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد حضرت امیر المومنین را تعظیم مینمود باضعاف آنچه ابوبکر را تعظیم میکرد پس جماعتی از اهل فساد گفتند ای بلال کفران نعمت کردی و کم کردی فضیلت ابوبکر را که مولای تست و ترا خرید و آزاد گردانید و از قید بندگی و تعذیب کافران رهائی بخشید و علی بن ابیطالب هیچ یک از این کارها نسبت بتو نکرده است و تو توقیر و تعظیم او زیاده از ابوبکر بجا می آری این کفران نعمتی است که نسبت باو میکنی و حق ناشناسی است که در حق او بعمل می آری بلال گفت آیا لازم است مرا که تعظیم ابوبکر زیاده از تعظیم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعمل آورم گفتند معاذ الله ما چون تو نانیم گفت که ابوبکر را زیاده از آنحضرت تعظیم نمائی بلال گفت این سخن شما مخالف سخن اول شما است که میگفتند جایز نیست که من علی را زیاده از ابوبکر توقیر نمایم بسبب آنکه ابوبکر مرا آزاد گردانیده است ایشان گفتند مساوی نیستند رسول خدا و علی زیراکه رسول خدا افضل خلائق است بلال گفت علی نیز بهترین خلق خدا است بعد از پیغمبر خدا زیراکه در وقتیکه مرغ بریان برای حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آوردند دعا کرد که خداوندا بیاور بسوی من محبوب‌ترین خلق خود را بسوی تو که با من از این مرغ بخورد پس علی آمد با او تناول نمود و علی شبیه‌ترین خلق است برسول خدا صلعم زیراکه او را خدا برادر رسول خود گردانیده در دین خود و ابوبکر از من توقع ندارد آنچه شما توقع می‌نمائید زیراکه میداند که علی از و افضل است و میداند که حق علی زیاده از حق اوست زیراکه علی مرا از عذاب ابدی پروردگار رهائی بخشیده است بسبب موالات او و تفضیل دادن او بر

دیگران مستحق نعیم ابدی بهشت گردیده‌ام انتهی و از نیجاست که صاحب تلخیص الاقوال و حلی
امام اعظم متشیعین در خلاصه و امثال ایشان او را بالجمال مدح و عظمت ستوده‌اند بلکه خود حضرت امام
باقر و صادق از مداحان او بوده‌اند پس معلوم شد که رواداری رسالت سرور کائنات سوء ظن از
جانب امثال بهم رسانیدن و غبار تهمت مذکور بر دامنش افشاندن چنانکه از کتب امامیه مثل [فادات]
کنتوری و غیر او سمت وضوح دارد کمتر از افترا و بهتان طایفهٔ ذبابیه و غرابیه از طوایف شیعه نیست
از آل عبا و ائمهٔ اطهار این بیت میرسد **بیت** جبریل که آمد ز بر خالق بیچون در پیش محمد شد
مقصود علی بود **امام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها** پس آیهٔ تطهیر ذیل مبارکش
از این آلودگیها حاشی باین مرتبه قد زیرا که خود جناب اقدس الهی در محکمات قرآن متکفل جواب
این تهمت از طرف ام المؤمنین گشته چنانچه گذشت [illegible] که افترا و بهتان بر سید انبیا که بابت
صدیقه ام مضر باید [illegible] با امت دیگری با وجود او راضی نمی‌شود البته اکبر کبائر است قطع نظر از آن در
کبیره بودنش مثل ارتکاب گناهی سر آمد اهل نفاق در حال آن خوض کرده بودند نزد احدی ریبی نیست
پس اگر امامیه بهره از ایمان داشته باشند می باید که از ذکر این تهمت و نسبت این لوث بدامن آن
عفیفه صالحه مطهره نادم و پشیمان شوند چه جای آنکه بتقریر آن روبروی اهل ایمان گردن کشند چنانچه
بر متتبعین بحار و شافی ابو القاسم که او را علم الهدی لقب می‌بخشند و از چندی اجزای آن بهر ارتکاب و
جستجو اندک عبارتی بهم میرسد مخفی نماند در این مقام بر تلخیص فاداتش که باعتراف او جامع
تقریرات قدمای متشیعین است [بنظر] عموم فائده بعبارت فارسی متوجه می‌شوم و بر مواضع غلط فیهما
و دعاوی لاطائل او آگاه می‌سازم در جواب **صاحب مغنی** میگوید که بزرگان ما درباره
خبر نماز که منسوب بابوبکر است قیل و قال بسیار نموده‌اند و دلیل آورده‌اند که در امامت نماز و
خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نسبتی و ربطی نیست و جمله تقاریر ایشان اینست که اول خبر امامت
ابوبکر در مسجد نبوی وقت اشتداد مرض آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر واحد است که در انها

خلافتش بکار نمی آید و مفید مدعائی شود من بعد امر امامت از جانب عایشه بود نه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و بر تمهید قاعده بنای ما دو دلیل آورده اند یکی آنکه هرگاه آنحضرت بعد استماع قرات دریافت
کرد که ابوبکر امام جماعت است بعایشه فرمود که شما البته مثل صواحبات یوسف اید دوم آنکه آنحضرت بعد ازین
عتاب باستعانت امیرالمومنین و فضل بن عباس بهزار جد و جهد در مسجد در آمد و بر ابوبکر متقدم شد
واین دلیل هیچ است بر آنکه امر امامت از جهت عایشه بود و بس بعضی از مخالفین گفته اند که سبب
تعریض بعایشه آن بود که اول حضرت فرمود که امر کنید که ابوبکر امام شود پس عایشه گفت که او رقیق القلب
است برداشت نتواند کرد که در مقام سید تباه شود باستمع حکم کن آنوقت فرمود انکن لصویحبات
یوسف و این تقریر محض واهی و بی اصل است زیرا که کلام آنحضرت بالبداهت متعلق بغرض خواهد بود
نه خارج از بحث و صراحةً میدانیم که صاحبات یوسف علیه السلام مخالف و مراجع در هیچ امر
نبودند بلکه همه واله و شیدای حسن و جمال او شده بودند و مراودت میکردند و هر یکی بسوی خود مشغول
دیگری او را التفت میکرد انید پس تشبیه تمام شد بحال عایشه که برای افتخار تقدیم پدر خود و اتفاق مستقل
پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواسته بود و دعوی مخالفین که حضرت صلعم وقتیکه بمسجد تشریف آورد ابوبکر را
برقرار داشت اعتباری نیست زیرا که این غلط فاش است که متبوع مطلق را تابع سازند و حالانکه نزد
فریقین دلایل بسیار دلالت میکند بر آنکه پیشوا نشود مگر افضل قوم بترتیبیکه در حدیث و فقه مذکور است
و دلیل دیگر که دعوی مخالفین را مستاصل کند آنکه اختلاف است که حضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه در مسجد
تشریف آوردند از ابتدای قرات ابوبکر قرآن مجید خوانده یا از انتهای آن و این اختلاف بدون عزل
ابوبکر ممکن نیست من بعد علم الهدی متشیعین گفتگو درین باب کرده که آیا این امامت مستلزم خلافت
ابوبکر هست یا نه و دعوی نص بر خلافت ابوبکر بجهت امامت در نماز که از حسن بصری صاحب مغنی
حکایت کرده صحیح تواند بود یا نه و بنده کمترین [illegible] را که در صدد جواب مولف رساله است و خواهی
که مطلقا مستحدث و مبتدع بودن خلافت حضرت صدیق از میان بردارد و بر زعم مولف مناقب

جلیله و استحقاق و اهلیت آنجناب باثبات رساند چه این غرض باو در نفس متعلق نیست کما لا یخفی
هرگاه بسمع اشراف رسد جواب کلام امام ائمه شیعه بر اهل غور و امعان دیده و پست و بلند کلمات
منحرفه قدر او را نوردیده ای کنون بسماع غفلتها دعاوی لا طائله شان متوجه شو اما آنچه گفت
که خبر واحد است یعنی خبر عائشه است و دیگری بی واسطه او زنهار روایت نکرده چنانچه مجلسی نیز در بحار
مدعی همین معنی شده بر زبان مترجمین بعد گردیده آورده آن تمامی روایات این قصه بزعم خود گفته که این خبر
احاد است وجه تواتر نرسیده و از رجال مخالفین روایت کرده شده و روایات همه گویا منتهی میشود
بسوی عائشه و او باتفاق فریقین معصومه نبوده و در توثیق او در میان ما و مخالفین خلافست
پس مقام آنست که اولیای او خاک حسرت بر مفارق خویش ریزند و از سر افتخار بوجود او
در طائفه خود بر خیزند چه این دعوی نظر بروایات خویش است یا بر اصول اهل حق علی الثانی
افترای محض است کما ستعرفه انشاء الله تعالی و علی الاول الزام اهل حق بروایات مفتریات کلمات
علمای خویش و رد و جستن خلاف تصریحات او بر قوم است که با اهل سنت در اصول و فروع روایات
مسلمه آنها الزام میدهیم و آنها را ساکت و افحام یا قرار میدهند ابدا لهم بذکر بعضی از روایات
دیگر در صدد و امر نبوی بکرات و مرات بامامت صدیق میپردازیم روایت اول از ابو عبدالله بخاری روایت
عن ابن عمر قال لما اشتد برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه قیل له فی الصلوة فقال
مروا ابا بکر فلیصل بالناس و مثال این روایت در صحیحین از صحابه دیگر مرویست روایت دوم در مستدرک
حاکم و استیعاب ابو عمر عن عبد الله بن مسعود قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه
وسلم قالت الانصار منا امیر ومنکم امیر قال فاتاهم عمر فقال یا معشر الانصار
الستم تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد امر ابا بکر یؤم الناس فایکم تطیب
نفسه ان یتقدم ابا بکر فقالت الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابا بکر یعنی عبد الله بن مسعود
میگوید که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین جهان فانی بسرای جاودانی تشریف برد انصار در سقیفه

بارادهٔ استخلاف سعد بن عباده جمع آمدند و بعضی از صحابهٔ مهاجرین اولین را خبر دادند و کشان کشان
در سقیفه آوردند و سلسلهٔ گفتگو دراز شد و انصار آخر بزبان راندند که یکی از ما و یکی از شما امیر شود فاروق
اعظم با ایشان خطاب کرد و گفت یا نمیدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم البته ابوبکر را امام
مسجد خویش قرار داد پس کیست از شما که در تقدم از ابوبکر خاطرش خوشوقت گردد انصار بعد استماع این
کلام پناه بخدا جستند و از قول خویش برگشتند و ازینجا باطل شد آنچه جمعی از متکلمین و محدثین شیعه که صاحب
بحار از جملهٔ ایشان است از راه عصبیت و استکبار گفته اند که اگر قصهٔ امامت نماز صحیح می بود دلالت
بر امامتش میکرد بدلائل دیگر در سقیفه حاجتی نمی افتاد پس ابوبکر و اصحابش چرا باین قصه بر انصار احتجاج
نمودند و دلیل امامتش بالخصوص نیاوردند پس معلوم شد که درین امر اصلا حجتی نیست انتهی و بحمد الله که ملا
مجلسی و مانند او مثل مشهور که دروغ گو را حافظه نمیباشد صادق آمد زیرا که در مجلد فتن از بحار الانوار
همین روایت را که برای تکذیب آن رد کرده از استیعاب لفظاً بلفظ آورده و در جائیکه باعث عائشه
صدیقه بر وضع حدیث امامت ابی بکر صدیق رقم کرده میگوید که عنقریب انشاء الله تعالی مطلع خواهی
شد که عمدهٔ اسباب انعقاد خلافت پدرش همین امر امامت نماز بود چنانچه در اخبار ایشان
مروی است و در جای دیگر گفته و امامت نماز با مردم دلیل بر استحقاق خلافت بوده باشد
چنانکه در روایات ایشان خواهد آمد که باحتجاج عمر باین امر نماز بیعت ابوبکر تمام شد انتهی ما قال المجلسی
علی لسان المترجمین من بعد گذارش است که بر طبق تقریر خود مجلسی چنانچه قبل ازین در جواب شریف مرتضی
اتفاق افتاده بود باید که اهل حق بگویند که اگر قصهٔ غدیر بنحویکه مزعوم متشیعین است صحیح می بود دلالت
بر مطلوب میکرد حضرت امیر در روز خلافت صدیق بدلائل دیگر والعهدة فی روایتها علیهم کما لا
یخفی علی ناظر البحار محتاج نمی شد پس اینهمه دراز نفسی در واقعهٔ غدیری از ان قبیل است که مدعی
سست و گواه چست و از جملهٔ روایاتیکه از انس بن مالک مجلسی در بحار آورده یکی این است که
صحابه در نماز فجر روز دوشنبه بودند و ابوبکر با ایشان امامت نماز میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

پردہ حجرہ برداشت ونظر کرد بسوی آنہا وآنہا در صفوف بودند بعد ازان تبسم فرمود و ابوبکر
پس پا برعقب خود آمد تا باصفہا شامل گردد وگمان کرد رسول خدا ارادہ کردہ است کہ برای نماز بیرون
آید وقصد کردند کہ از نماز کردن باز مانند بسبب فرحت وخوشی بدیدن حضرت رسول خدا پس آنحضرت اشارہ
کرد بسوی ایشان کہ تمام کنید نماز خود را بعد ازان اندرون حجرہ رفت وپردہ را فرو انداخت وروایات
دیگر از عبداللہ بن معہ است کہ برمقام خود بعضی ازان سرود خواہد شد واحادیث دیگر از ابوموسی
اشعری کہ بیمار شد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وسخت شد مرض آنحضرت گفت امر کنید ابوبکر را کہ
با مردم نماز کند عائشہ گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکہ او مردی رقیق است ہرگاہ در مقام تو خواہد
ایستاد استطاعت نماز کردن با مردم نخواہد یافت اینہمہ روایات واحادیث را مجلسی در مجلد فتن
از کتاب جامع الاصول ایراد نمودہ وبعضی از روایات منقولہ او بعد ازین گذارش خواہیم کرد وہمین
مجلسی مذکور بمقتضای طینت خویش مدعی آن شدہ کہ خبر واحد است وانتہای ہمہ روایات بعائشہ
صدیقہ است کما عرفت روایت دیگر ہم در صحیح بخاری ہم در دیگر کتب معتمدہ عَنْ عُبَیْدِ اللّٰہِ بْنِ
عَبْدِ اللّٰہِ بْنِ عُتْبَۃَ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی ابْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ لَہٗ اَلَا اَعْرِضُ
عَلَیْکَ مَا حَدَّثَتْنِیْ عَائِشَۃُ عَنْ مَرَضِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ قَالَ ھَاتِ
فَعَرَضْتُ عَلَیْہِ حَدِیْثَہَا فَمَا اَنْکَرَ مِنْہُ شَیْئًا غَیْرَ اَنَّہٗ قَالَ سَمَّتْ لَکَ الرَّجُلَ الَّذِیْ کَانَ
مَعَ الْعَبَّاسِ قُلْتُ لَا قَالَ ھُوَ عَلِیُّ بْنُ اَبِیْ طَالِبٍ واین حدیث را بعضی از محدثین از طرق دیگر مفصل
روایت نمودہ ملخص آنکہ راوی ہرچہ از صدیقہ درباب مرض پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از انتقال بسوی حجرہ
صدیقہ مہادیا بین الرجلین وتقریر امامت صدیق وتکبیر تمام وخروج شریف بنماز ظہر بصفت مذکور شنیدہ
بود بر ابن عباس عرض کرد او ہمہ را تصدیق نمود وگفت کہ صدیقہ نام شخصیکہ ہمراہ عباس بود بر زبان آورد وگفت
نہ گفت کہ او علی بود مخفی نماند کہ حضرت ام المومنین عائشہ بسیاری از مناقب حضرت امیر وبتول زہرا
وذریت طاہرہ ایشان بارہا بر زبان آوردہ چنانچہ بر محدثین محققین نمیماند درین مقام ناگزیر بعضی

از احادیث آنها می رود از انجمله روایت امام احمد در مسند خویش است از امام المومنین مذکور که
من کنت مولاه فعلی مولاه وابن ماجه قزوینی نیز این حدیث را روایت کرده و از انجمله
روایت طبرانی در کبیر از انجناب است که النظر الی وجه علی عبادة و این روایت را حاکم هم در
مستدرک خویش آورده و از انجمله حدیثی است عن عائشة عن فاطمة یا فاطمة
الا ترضین ان تکونی سیدة نساء العالمین وسیدة نساء المومنین وسیدة
نساء هذه الامة و از انجمله روایت ابن ابی شیبه است عن عائشة فاطمة سیدة نساء
العالمین بعد مریم ابنة عمران وآسیة امرأة فرعون وخدیجة ابنة خویلد
و از انجمله روایت ابو داود و حاکم است عن عائشة اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل
ابنی هذا بعدی [illegible] تربته حمراء [illegible] بناظر بالیفات شیخ سیوطی
مخفی نیست که [illegible] مثل [illegible] القاری والمحقق الدهلوی [illegible] روا
[illegible] اهل حق [illegible] در کتب خود از امام
المومنین [illegible] مجلسی باعتراف صاحب صحیفة المتقین میگوید
[illegible] روایت کرده [illegible] عائشه پرسیدم [illegible]
خلافی است [illegible] کافری [illegible] الی غیر ذلک من الاحادیث [illegible] مجلسی در
بنا بر عدم [illegible] امام [illegible] سهو
ونسیان [illegible] معصوم بوده در وقت [illegible] تمام [illegible]
معمول و مرسوم است وایضا از کتب اهل حق مثل شرح صحیح بخاری و مشکوة شریف معلوم می شود
که خروج شریف [illegible] باتفاق افتاده و در وقت [illegible] اسامه بن زید و فضل بن عباس
[illegible] بودند و از کتاب [illegible] امامیه نام فضل بن عباس از امام المومنین
[illegible] می آید [illegible] که جناب [illegible] حضرت [illegible] اسامه و فضل [illegible] فی الجمله

متردد باشد این صریح [illegible] از هول وشتابان چندان مستبعد نیست زیرا که حال بیرون حجره البته
اورا معلوم نبود دیگر باستماع کما هو الظاهر ومحتمل است که راوی گاهی نام شریف مرتضوی گاهی نام
اسامه یا [illegible] باشد ونیز کی اختلاف در بعضی از روایات شیعیان واقع شده که امیرالمؤمنین با
[illegible] حضرت [illegible] آورده [illegible] ام المؤمنین [illegible]
اختصار وابهام نموده که تفصیل حال [illegible] از سالم بن عبید نیز لفظ [illegible]
نموده اند [illegible] تفسیر [illegible] موجود است که مؤمن آل فرعون
حضرت [illegible] اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وابوبکر
صدیق [illegible] حضرت [illegible] مؤمن آل فرعون [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] وقت [illegible]
[illegible] این لفظ را استعمال می نمایند خود [illegible] شیعه که [illegible]
مطابق [illegible] اربعه وکتب رجال [illegible] نام شریف [illegible]
است [illegible] بعض صحابه وبعضی [illegible]
برات صحابه بجناب نبوی عرض کرده [illegible] اخلاق [illegible] زبان [illegible]
وام المؤمنین [illegible] استعمال [illegible] نام ذکر نموده وفاضل [illegible]
در کوکب دراری وملا یعقوب در شرح [illegible] صاحب مرقات یعنی ملا علی قاری وبسیاری از
محدثین قدیما وحدیثا این حدیث را روایت کرده اند [illegible] امثال [illegible] صحابه [illegible]
چنانچه مجلسی واتباع او بدان [illegible] خلاف [illegible]
کرده باشند [illegible] امیر [illegible] والله اعلم که واقعه [illegible]
بوقوع آمد بلکه بصفا انجامیده بود و باشکر باعث شدند [illegible]
چنانچه در تاریخ طبری ترجمه آن و کتاب اعلام و مانند آن مفصل است کاش کسانیکه برفاقت مرتضوی

وداد جان نثاری داد ندازتیز زبانی ولاف زنی امامیه نجات می یافتند اینهم صورت نه بسته
کما ستعرفه انشاء الله تعالی و بر تقدیریکه ام المؤمنین صدیقه مبغض امیر و ذریه طاهره او باشد محال عقل است
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وصف اطلاع اینمعنی چنانچه مطالعه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلاء
العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بران شاهد است تمه العمر او را در حباله نکاح خود نگاه دارد و
حالانکه اجماع طائفه شیعه بر عدم جواز نکاح مومن با ناصبیه انعقاد یافته چنانچه تصانیف اساطین عظیم
الشان دلالت بران میکنند مع ذلک ناصبیه او را در امهات المؤمنین داخل فرمودن و دیگر محامد و مناقب او
در محکمات قرآنی نازل نمودن بیخ و بنیاد مذهب قوم بر اصل منهدم باید بالجمله شیعه بر مکاید قوم خصم
یافته نکاسته اند که دشمنان شان راویان تقیه چه زیادات و تحریفات که بروی کار نیاورده اند
وچه دروغها که نکرده واز نجاست که زیادت راویان وقت اعتبار دارد که خلاف اصول و قواعد
نشود حالیا از سر مطلب دوم و گوئیم که تنها جماعت صحابه راوی این حدیث نیستند
بلکه قبل ازین در اوراق گذشته که خود جناب مرتضی راوی این حدیث است روی الحسن البصری
عن قیس بن عباد قال قال لی علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم مرض لیالی وایاما ینادی بالصلوة فیقول مروا ابا بکر یصلی بالناس
فلما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم نظرت فاذا الصلوة علم الاسلام وقوام
الدین فرضینا لدنیانا من رضی رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا فبایعنا
ابا بکر رواه ابو عمر فی الاستیعاب و این بزرگ در کتاب تمهید بسیار از اخبار را در معنی
روایت نموده و برای استحکام خلافت صدیقی بکار برده کما لا یخفی علی من طالع الکتاب المذکور و
حاکم با وجود محکوم بودنش بتشیع کما افاد المؤلف فی الرسالة الاخیرة در مستدرک این حدیث را
هم از جناب امیر و هم از حضرت زبیر روایت نموده بالجمله خبر امامت صدیق را در نماز خبر واحد گفتن و ازین
جهت حکم بعدم اعتبارش نمودن چنانچه از جواب اجمالی مجلسی صاحب بجا هویدا و آشکار است

وقد مرت عبارته من قبل جز علم الهدی و قزوینی و مجلسی و غیر هم تا دیگری نیست اگر خدام والا
شریف و ملا باقر مجود عا و لا طائل نفرمایند چرب دامن مبارک شان کی از دستهای متشیعین سلامت
می ماند چون امثال این احادیث که اکثر فقهای صحابه بلکه خلفای راشدین ملازمین صحبت خاتم النبیین
و اهل بیت طاهرات را از آن باشند و بتواتر رسیده نباشند بحدیکه قاطع نزاع شمار شدن در مجمع
مهاجرین و انصار نشوند و بمرتبه استدلال جناب مرتضی و حضرت زبیر فایز شوند برای استحقاق خلافت
و تایید خلافت شان انکار نمایند پس از خبر طرقیکه با صحت و ثبات آن هم در هوست و حدیث انا مدینة
العلم و علی بابها دروازه مقصود شان نمی کشاید چگونه مفید مدعا مخالفین شود حالانکه امامت در
حقیقت اصل الاصول گردانیده اند و هزاران بار گفته اند که خبر روایات متواتره درین باب
نیز بکار نمی آید بخلاف جمهور اهل سنت که از فروع میدانند اما آنچه گفته که امر امامت
ابوبکر از عائشه صادر یافت نه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
پس ناچار می طرازیست آنچه بروایات اجل اصحاب در اسفار معتمده و بر معتبره باثبات رسیده که امر نبوی بود
حاشا که عائشه صدیقه را که مرة بعد اخری امامت دیگری غیر صدیق منظور بوده عرض رسانیده دخلی
درین امر باشد مع ذلک قبل ازین گذشت که احتمال افترا و بهتان ام المؤمنین عائشه صدیقه
البحار و غیره موجب سلب ایمان از امامیه است و آنچه گفته که دلیل اول آنست که حضرت ابو
در یافت امامت ابوبکر عتاب بعائشه نمود و او را صوحبات یوسف تعبیر فرمود ادنی است
که اطفال اهل حدیث هم باستماع آن متزلزل نمی شوند و از جا نمی روند بلکه بر ریشش هو هوم
می زنند زیرا که این تعریض و عتاب وقت مراجعت حضرت عائشه و حفصه بوده که در باب
امامت صدیق بوقت قبلی او که متفق علیه روایات فریقین است کما اشرنا قبل ذلک مرارا شرف صدور
نمودند و در شهر عا امامت دیگری الکشودند اگر باور نباید جهت آنکه شریف مرتضی در ذهول و غفلت
انهماک مینماید بروایات سابقه رجوع کند باید دانست که خائن روایت ابو موسی

ابن ... قالت عائشة یا رسول الله انه رجل رقیق اذا قام مقامك لم یستطع
ان یصلی بالناس فقال مری ابا بکر فلیصل بالناس فعادت فقال مری ابا بکر فلیصل
بالناس فانکن صواحب یوسف فاتاه الرسول فصلی بالناس فی حیاة رسول الله صلی
الله علیه وسلم وهمچنین روایت ابن عمر نیز ثابت قالت عائشة ان ابا بکر رجل رقیق
اذا قرء غلبه البکاء قال مروه فلیصل بالناس فعادته فقال مروه فلیصل انکن
صواحب یوسف وهمچنین روایت عائشه صدیقه که مخالفین بجهت آن ضرر واحد برین قسم
اطلاق می کنند در کتب کلامیه کما بر ان لمره تو بوشیها بکار می برند این است فقالت
عائشة فقلت لحفصة قولی له ان ابا بکر اذا قام مقامك لم یسمع الناس من البکاء
فامر عمر فلیصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله مه انکن لانتن
صواحب یوسف مروا ابا بکر فلیصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما کنت
لاصیب منك خیرا بالجمله از همین روایات بوضوح انجامید که قول شریف مرتضی
اتباع و اشیاع او بیکند و بتان است ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد و انچه
که مقصود از خروج الی المسجد با همه جد و جهد عزل ابوبکر بود خرافتی است که با اشنع
غیبت زیرا که اگر غرض شان معاذ الله من ذلک مقصود بودی هر بار مروا ابا بکر با بعضی نهی
که اصالة و وکالة اتفاق افتاده معنی ندارد اشتی الکنون نص دیگر بشنو عن عبد الله بن زمعة
قال لما استعز برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه وانا عنده فی نفر من الناس
دعاه بلال الی الصلوة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا ابا بکر یصلی بالناس
قال فخرجنا فاذا عمر فی الناس وکان ابوبکر غائبا فقلت یا عمر قم فصل بالناس
فتقدم فکبر فلما سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم صوته وکان عمر رجلا مجهرا
قال فاین ابوبکر یابی الله ذلك والمسلمون یابی الله ذلك والمسلمون فبعث الی

ابی بکر فعما بعد ان صلی عمر تلک الصلوة فصلی بالناس وزاد فی روایة قال لما ان
سمع النبی صلی الله علیه وسلم صوت عمر خرج النبی صلی الله علیه وسلم حتی
اطلع راسه من حجرته ثم قال لا لا لا لیصل بالناس ابن ابی قحافة یقول ذلک
مغضبا اخرجه ابوداؤد وغیره من المحدثین زیاده تر تاکید ازین چه خواهد بود که امامت
عمر فاروق را هرگز تجویز نفرمود و بار دیگر ابوبکر را امام کرد و آن شدت و اهتمام بیرون آمد و سه بار
فرمود که عمر امامت نکند و این هم ارشاد فرمود که هرگز خدا و مسلمانان از امامت دیگری
راضی نیستند و ازینجا خلافت ابوبکر صدیق هم ثابت شد و معلوم گردید که مقصود ازینهمه تاکیدات
وانتقض امامت دیگران که بالیاقت امامت ممتاز و لائق بودند و استحقاق آن داشتند همین بود
که وی را خلیفه سازند و فقهای صحابه کبار در وقت خلافت و امامت باین دلیل تشبث نمایند
والحمد لله علی ذلک که هرچه بکنون خاطر مقدس بود همان واقع شد بعد از دریافت اینهمه تلویح و توضیح
و اشارات و تنبیهات دعوی آنمعنی رد بروی متکلمین و محدثین اهل حق که مقصود شریف عزل
صدیق بود ماجرای عجیب و غریبیست که در حیز تحریر و تقریر نمی توان گنجانید و خروج آنجناب
باستعانت امیرالمومنین و فضل بن عباس و بکمال جد و جهد در مسجد رسیدن قرینه آنمعنی هست
که امامت صدیق را مکروه داشتند تا بدلیل بودنش چه رسد نه بینی که روز امامت فاروق بکمال
کوشش خروج فرمودند و سر مبارک از حجره مقدس بیرون کردند و امامت صدیق را بغایت قصوی
که زیادت بران در خیال کسی نگذرد و بخاطر احدی خطور نکند ابرام و احکام نمودند کما فی
حدیث عبدالله بن زمعه چه جای آنکه عزلش مقصود داشتند خدا شاهد است و کفی بالله
شهیدا که مرض عصبیت شریف مرتضی و مقلدان او را دوائی و بسیاری خصومت و عناد
ایشان را امید شفائی نیست بلکه چون دران وزر از گرانی مرض خفتی یافته بودند فسادان
خبران تکیه بر اصحاب زده برای تحصیل ثواب جماعت شتافتند با قرجملے این روایت را

در مجلد هشتم از مجلدات بحار آورده که ترجمهٔ آن بزبان مجتهدین باین عبارت ادا می‌شود که بخاری
باسناد خود از عروه روایت کرده که ابوبکر یافت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در نفس خود سبکی
و رفت بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز رسول خدا و مردم بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او انتهی
حیف از شریف مرتضی که دعوی انصاف و همه دانی میکند چنانچه بر ناظر تصانیفش مخفی نخواهد بود
و نه بر وی مخفی بوده که از این روایات مستفیضه مشهوره که در صحیح بخاری و دیگر صحاح مندرج است خبری
نیست که خروج آنجناب اگرچه باعتماد بر اصحاب بود ولیکن بهیئت خفت مرض و گزاردن نماز
بجماعت بود نه برای امر بکه او خیال کرده و فهمیده که در عین شدت مرض تشریف داده
اکنون این هم باید دید که بروایات متعدده زیادات خیره معتبره بلندی همت از تنزل رد و ترقی
هم که جمیع نمازهای ایام مرض آنجناب بسر ابوبکر صدیق در اوقات شدت مرض بعد تکرار امر و تاکید
که مروا ابابکر فلیصل بالناس خوانده می‌شود و ابتدای این امامت بروایت مثل صاحب بذل
القوة فی حوادث سنی النبوة از عشا شب جمعه است و انتهای آن بر نماز فجر دوشنبه است و در اثنا
روزی در نماز ظهر کما نقل فی البحار خفتی در مرض حاصل شد چنانچه باستعانت جمله اصحاب بمسجد
تشریف فرمود و ابوبکر صدیق را از تاخر منع نمود و حاملین را فرمود که اجلسانی الی جنب ابی بکر
لیکن اختلاف است که حضرت امام بود یا مقتدی اکثری مثل جامعین صحاح وغیرهم باول رفته
اند پس بعضی از ایشان غالبا بظاهر حدیث تمسک جسته تجویز دو امام در یک جماعت
خیال بسته و جمهور میگویند که مراد از مقتدی بودن صدیق برای مردم آنست که چون آواز
شریف بسبب ضعف و ناتوانی خصوصا بدور آخر نمی رسید بدلالت تکبیر و نماز صدیق نماز میگزاردند و
بآواز او بر انتقالات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقوف می یافتند و برخی بثانی قائل
گشته اند و برای اثبات دعوی خود مثل روایت سالم بن عبید که در سنن ابن ماجه روایت آورده اند
تمسک کرده و بعضی باتحاد القصه و بعضی بتعدد رفته آنجناب را در یکی امام و در دیگری ماموم دانسته اند

چنانچه

چنانچه بر ماهرین فن حدیث شریف وناظر شروح صحاح مثل توشیح وغیره مخفی نیست واین
اختلافات در نماز ظهر است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از خفت مرض ونشستن باجتماع صحابه
روز شنبه یا یکشنبه بمسجد درآمد ودر بقیه اوقات امامت صدیق امری دیگر وقوع یافت که از بسیاری
از اکابر علمای امامیه تغافل از آن میورزند وبخلط مبحث می پردازند وآن اینست که در صحاح روایات
وسنن مسلسلات چنانچه در جامع ترمذی وسنن عبد الرحمن نسائی علی ما فی شرح علی القاری علی المشکوة
از انس بن مالک وغیره مرویست که آخر نماز سرور دوجهان عقب خلیفه اول واقع شد
ومنشای اشکال برین روایات نظر باحادیث صحیحه زیاد اینکه در جانب خلافش واقع
شده آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه که باتفاق فریقین ازین جهان
گذران رحلت نمودست برفیق اعلی پیوسته پرده حجره شریف را برداشت وبامامت
صدیق مسرور شد وقریب بود که مردم بنگاه خروج شریف وشوق لقای سعادت انتمای او
نماز را بشکنند وصفوف را برهم زنند پس بعد تبسم ومسرت پرده را برافکند ودر همان روز
وفات یافت وآن نماز نبود مگر نماز صبح زیرا که بالاتفاق ظهر آن روز هرگز درنیافته چه وفات
آنجناب وقت ضحی یا زوال شمس از خط استوا است چنانچه در مواهب اعلام وشرح شفا است
علی الاول نماز از جمله محالاتست وعلی الثانی وقت نماز پیشین وفات حضرت سید المرسلین بود
پس لا محاله نماز صبح دوشنبه در حجره صدیقه ادا فرموده باشد پس نماز آخرین چگونه باقتدای
صدیق توانا شد وجوابش آنکه بروایات معتبره موسی بن عقبه از زهری کما فی المرقاة
شرح المشکوة وروایت بیهقی این اشکال رفع می شود واطمینان کلی بحصول می انجامد
زیرا که بجای خود این مقدمه ثابت گشته که زیادت ثقات را که مخالف اصول نباشد حجت بحساب
میگیرند تا وقتیکه محمل صحیح بهم رسد رد وانکار شان لائق نمی آید وتفصیل این زیادت باین
قرار این دو وجه تطبیق آنست که در نماز صبح دوشنبه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرده را

آنحضرت را بر وجه بشارت و طاقت خروج نیافت قرائت صدیق طویل بود لیس از پرده برآمدن
و بر بستر غلطیدن خفتی بهم رسید که بعضش طبیعت معبر تواند شد پس بر فضل بن عباس و علی
دران وقت تکیه فرموده بمسجد تشریف آوردند ابو بکر خواست که از مصلی باز پس گردد دامنش بدست
مبارک گرفته او را بر مقامش ثابت داشتند خود با بر ورود رفیق در صف داخل شد لیکن بسبب ناتوانی
مرض نشسته بودند و این قضیه در رکعت ثانیه واقع شد و بعد از اتمام نماز ساعتی در مسجد آسوده
و اصحاب را به بعضی از مهمات ملت تاکید بلیغ فرمودند فاندفع الاشکال بحذافیره و نیز باطل شد
آنچه بعضی از متاخرین امامیه بعد از ذکر رفع نقاب و مسرور شدن جناب رسالتمآب نوشته اند که این معنی دلالت
بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ندارد زیرا که عدم انکار محتمل است که از راه عدم استطاعت بر کلام
یا از جهت تقیه و آزردگی باشد الی آخر الهفوات و مخفی نماند که صحیح مخالف روایت موسی
بن عقبه و بیهقی بر زعم مدعی ناقص [illegible] لیکن آن عبارت مثل ما نحن فیه با حدیث ترمذی و نسائی
است بروایات معتبره که دال [illegible] و [illegible] وفات [illegible] باشد حتی که اکثر اصحاب [illegible]
آن مبارک باد گفتند و بر وی قضای حاجات خویش [illegible] کما فی المواهب [illegible]
تمام وارد صحیح ذلک استدلال شریف است که مراد ابا بکر فلیصل بالناس
صادر نیافت نه برین حضرت صیانت کما لا یخفی و از آنچه درین اوراق [illegible]
علم الهدی امامیه [illegible] معلوم شد که ترتب عتاب [illegible]
المؤمنین [illegible] بی اصل قرار دادن ناشی از ضلال و تلبیس و عناد و تدلیس محض [illegible]
بلکه از روایات معتبره تعامی و کوریست آمده بر دفع آنکه [illegible] یوسف و حقیقت تشبیه
درین حدیث [illegible] شود و تعریض آن حضرت صلی الله علیه و سلم که ابلغ بلغا و افصح عرب
عرباً [illegible] نمی گردد [illegible] آنان [illegible] شریف مرتضی طرفه تر از دعاوی سابقه اوست و اول
دلیل بر آنست که علم الهدی هیچ کتابی را از اساتذه فن فرا نگرفته و بخدمت ماهری و عربی [illegible]

در تحقیق علوم دینی زائد می‌دارد نهاده بالایه او را عجوبه کتب اجماع اهل حق که از زمان تالیف
یوسناها از آفتاب هم مشهورتر است اتفاق نیفتاده غلط گفتیم بلکه او محض کنند نام اسش و چوبی
ناهموار مصداق کانهم خشب مسندة خالی از علم و نظر و معطل از حلیه دانش و خبر بود جمیع
کتب حمل اثقال با لبه اهه جیری دیگر است شعر آن تهی مغز را چه علم و خبر که بر او هیزم است
یاد فرموده مامور شدن شیخ مفید در باره تعلیم این متعصب پلید و برادرش مرتضی بایمای حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و ملقب حضرت مرتضی او را بلفظ علم الهدی در نوم بعضی از وزرا
عباسیه بروایت شیعه امامیه در کتاب اربعین و مانند آن مطابق تحقیق مولف [illegible]
را بعضی از لقاء دیدن یک حضرات انبیا و ائمه علیهم السلام النصر نا عجیب و غریب از قسم اوهام است
شیطانی و خیالات نفسانی است با جمله ازین معنی انکن صواحب یوسف در لبا اورا حبردار مسلم و ازینجا
آنا فهم از تطبیق یا وصف دادن بعد از محدثین امامیه حرف میزنم بگوشش حق نیوشش مسموع
و سره از ناسره ممیز گردد باید دانست که بموافق تصریح اهل حدیث مراد از صواحب زنانی است
و صیغه جمع نظر بجنس مراد است که مراحل حیلها برفاقتش هی میمودند و در بکار آوردن اوامر او مساعی
بلیغه می‌نمودند و مقصود ازین تشبیه آنست که حال عائشه در تخالف ظاهر و باطن مثل زنانیست
که زنان مصر الضیافت طلبیدند و مجلسی برای آنها ترتیب دادند و مراتب مهمان زائد الوصف بجا آوردند
هر یکی را ترنجی و کاردی حواله کرد و مقصودش ازین امور الزام شان بود تا بمشاهده جمال یوسفی عنان
اختیار از دست شان برود حتی که دستها بریده شود همچنین در دل عائشه خیال آشام نشسته
و ظاهر برفت و خوران ابی بکر برای امامت عمر او تمسک جسته و بدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ازین خطاب و عتاب آنکه عائشه صدیقه بار دگر حرف امامت عمر او بر زبان نیارد
و دست ازین اعذار بارده بردارد و تفصیل این اجمال خود بروایت ام المومنین صدیقه در
کتب معتمده مثل صحیح بخاری و صحیح ابن حبان موجود است واللفظ للحدیث الاخیر حیث

ذكر العلة التي من اجلها عاودت عائشة رسول الله صلى الله عليه وسلم
في ذلك قال ابن شهاب واخبرني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن عائشة انها قالت
لقد عاودت رسول الله صلى الله عليه وسلم على ذلك وما حملني على معاودته الا اني
حسبت ان يتشاءم الناس بابي بكر وعلمت انه لن يقوم مقامه احد الا تشاءم
الناس به فاحببت ان يعدل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ابي بكر
وصاحب صواعق نیز این روایت آورده چنانچه مترجم آن میگوید و در بعضی از طرق احادیث از عائشه رضی الله عنها
روایت است که گفت در باب مراجعت و مراودت بسیار با رسول الله صلی الله علیه وسلم کردم که امامت
قوم را بدیگری امر فرماید و غرض من ازین کثرت مراجعت و سبب باعث آن بود که در خاطر من نمیرسید و نمی آمد
و قرار نمی یافت بخود و نمیتوانستم داد که مردم دوست دارند بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسی را که بجای
وی ایستاده شده امامت مردم کرده باشد بلکه ظن من این بود که هیچکس قایم مقام آنحضرت صلی
الله علیه وسلم نشود الا آنکه مردم با و شامت کنند و فال بد زنند بارین میخواستم که رسول الله صلی
الله علیه وسلم این امر را از ابو بکر بگرداند و بدیگری رجوع کند و در کتب مثل روضة الاحباب وغیره
آن ایضا مروی است که ابو بکر صدیق بقرائن حالیه و مقالیه مضمون امامت خودش دریافته تصدیق
اکرد که از آثار و قرائن چنان معلوم میشود که امر امامت بمن مفوض گردد ولیکن بدلم درمی آید که
این بار عظیم را بر ذمه دیگران نهند پس وقت صدور امر شریف عذری برانگیز تا عمر امعاف دارند
والامامت قوم را بعمر یا کسی دیگر امر فرمایند و باقر مجلسی در بحار حیاتیکه قصه جمع روایات در قصه
امامت ابی بکر صدیق نموده از جناب ام المومنین صدیقه همین وجه تشام را نقل کرده و موید این
روایات است آنچه صاحب مجمع البحرین از محدثین امامیه در تحقیق ماده صحت بعد ذکر لفظ صواحب
که در حدیث شریف مروی است فرماید اراد تثنیه عائشة بزلیخا وحدها وان جمع
في الطرفين ووجهه انهما اظهرتا خلاف ما ارادتا فعائشة ارادت ان لا يتشاءم

الناس

النّاسَ به واظهرت کونه لا یسمعُ المأمومین و زلیخا ارادت ان ینظر بحسن یوسف
لیعذرنها فی محبّته واظهرت الاکرام فی الضّیافة و توجیه ثانی که بلفظ او آورده و حاصل
بعدم ظهور کرده این است او اراد انّهنّ تشوّشن الامر علی کما انّهنّ یشوّشن علی یوسف
معناه لکنّ صواحب یوسف ای فی الظّاهر علی ما تردن وکثرة الحاحکنّ انتهی
و بر عاقل یلمعی پوشیده نیست که ازینهم مدعای اهل حق حاصل می‌شود چه مقصود آنست که چنانچه زلیخا یوسف
علیه السلام را مشوش میکرد شما از ذکر این عذر طبیعت مرا مکدر میکنید ازین تشویش باز نمانید و قصه دراز
نکنید و بامر امامت ابوبکر کاربند شوید عجب از فاضل جالسی که در عماد الاسلام خود در واقعه
امامت دعوی تناقض در بعضی از روایات که اهل السنه در مقام استدلال ذکرش نموده دارد و در خصوص
این مقام میگوید که آنچه از عائشه در سبب مراجعت مروی است باهم متناقض و متهافت است زیرا که او
گاهی علت مراجعت را باین طور بیان میکرد که در خاطرم نمی‌آید که مردم دوست آنکس باشند که قائم مقام حضرت
صلی الله علیه وسلم شود و در شهنداد حضرت جناب امام نماز باشد و گاهی میگفت که مردم همچنین کس فال بد خواهند
زد و تشأم خواهند کرد انتهی ملخص تقریره و سخافت این کلام بعد ایراد تقریر جناب صدیقه رض
باستماع تمام بمرتبه عیان است که حاجت بیان نداشته باشد غیر از جالسی جدلی از عقلا دعوی
نتواند کرد که یک مضمون را در دو تقریر ادا کردن یا برای معلولی دو علت قرار دادن مستلزم
تناقض می‌باشد چه خوش بودی که او بر فهم پای ثبات و قرار می‌فشرد و راه فرار نمی‌سپرد که در صورت
اکثری از علل شیخ المشایخ در کتاب علل الشرایع باعتراف متشیعین و مقلدین جالسی مضحکه عقلا
میگردد کما هی فی الواقع کذلک باقی ماند اعتراض قدمای شیعه که اهل سنت بذکر حدیث
مراجعت عائشه افتخار بر امامت ابوبکر میکنند و از حضرت این حدیث که سراسر عداوت و مخالفت بجناب
مصطفوی دارد التفاتی نمی‌نمایند و مؤلف عماد بعد نقل این خرافات بی بنیاد بروایت صاحب
روضة الاحباب که فاضل شوستری در مجالس المؤمنین تاسیا ببعض المتقدمین او را در زمره

شیعه داخل کرده استدلال بر کذب ام المؤمنین صدیقه و افترای او در امر امامت ابوبکر بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم می نماید و آن روایت باظهار شان این است که عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا فرستاد
که تا زنی که داعیه خطبه او داشت ببینم رفتم و دیدم و باز آمدم و گفتم چیزی ندیده ام که بکار آید حضرت فرمود
بتحقیق خالی دیده بر رخ وی که گیسوان تو از هیبت آن بلرزید منفعل گشتم و گفتم که یا رسول الله که
می تواند که از تو چیزی پنهان کند پس تر موضع جالسی انچه تلفه کرده ملخص آن این است که عجب از سنیان
که در اثبات امامت ابوبکر بروایت دخترش که حالش معلوم شد تمسک جویند و دعوی فاطمه
زهرا و شهادت آل عبا بر هبه فدک کلمات فاسد میگویند انتهی و بحمد الله که جواب تحقیقی از عهد [illegible]
بر تقریر جناب صدیقه واضح شد و طریق جدل آنکه درین مراجعت شاید تعلیمی بود و کمال انس و الفت
بعادات آنحضرت صلی الله علیه وسلم منظور باشد چه دانستی که بر اصول طائفه با وصف مزید تاکید
و عتاب شدید یعنی وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ که مزیدی بران متصور نباشد
در استخلاف حضرت امیر القا حدیث روز غدیر چه تعلل و مراجعت که واقع نشد کما مر من قبل و تازه
انیست که از مطالعه عبارات کتب امامیه مثل مناقب مرتضوی که قبل ازین تعین آن بزبان خامه رفته
واضح و هویداست که جبرئیل امین پیام حضرت رب العالمین درباره اقامت جناب مرتضوی بر منصب
امامت در رسانید لیکن سودی نبخشید یعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم عذری انگیخت
و گفت که اگر چنین کنم قریش بر من تهمت نهند و گویند که قرابت قریبه باعث این امامت و نیابت
گردیده و برین قدر قناعت نورزند بلکه از همه گر جدا شوند و بغض و حسد خود را ظاهر کنند
چون بمدینه رسیدم درانجا این مهم را بانجام رسانم درین سفر مرا معذور دارند پس خطاب عظیم و عتاب
شدید در رسید که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ
باز تاخیر و مکث بعمل آورد و مراجعت واقع شد تا آنکه این مضمون بوحی الهی در رسید که ای رسول زودتر علی
را خلیفه کن ورنه از دفتر رسالت نامت بر آورده شود پس تواند شد که حضرت صدیقه

در مراجعت

در مراجعت و معاودت بعد صحت در مروا ابابکر فلیصل بالناس بسبب و جنازه پیغمبر صلی الله علیه
وسلم مد نظر داشته فهمیده باشد که مقدمه امامت باعث تحاسد و تباغض میگردد و بلی مراجعت و
معاودت تمام نمی شود یا ام المومنین صدیقه را اتباع علوی نصب العین خواهد بود که با همه تعصبات
اقامت مدینه را بر خلاف امر نبوی گذاشت و راه سفر اختیار ساخت و بعد از گریه و زاری و فریاد و تضرع
گفت که مرا همراه خود باید برد و حسرت زنان و طفلان بدست من نباید سپرد که مردم مدینه میگویند
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از انجهت علی را همراه نگرفت که بودنش در لشکر شوم بود چنانچه
در تفسیر قمی تفصیل این ماجرا موجود است حیث قال وخلف امیر المومنین علیه السلام علی المدینة
فارجف المنافقون بعلی وقالوا ما خلفه الا تشاؤما به فبلغ ذلک علیا فاخذ
سیفه وسلاحه ولحق برسول الله بالجرف فقال رسول الله یا علی الم اخلفک
علی المدینة قال نعم ولکن المنافقون زعموا انک خلفتنی تشاؤما بی فقال
کذب المنافقون یا علی اما ترضی ان تکون اخی وانا اخوک بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی انتهی الی غیر ذلک من معاملات المعصومین و مسائلهم علی
روایات الشیعه فالجواب الجواب و رد اعتراض ثانی هم بعینه و بعد نموده می شود اول آنکه محتمل است
که مخطوبه با حسن صورت نیافته باشد پس کلام را بابهام ادا کرد یعنی مجرد حسن و جمال را
دیدم که بکار حضرت نمی آید و در احادیث فریقین موجود است که در باب نکاح می باید که ناکح
حسن صورت زن را مقصود اصلی نگرداند بلکه اخلاق حسنه را مد نظر دارد و جمال را تابع آن سازد و مقصود
از ابهام آنکه جناب خاتم النبیین بجهت کراهت منظرش که متبادر الی الاذهان است
قصه نکاح نفرماید و کاهش روحانی و آلام جسمانی بر اصحاب صفه نیفزاید و انچه آنحضرت صلعم
فرمود تفصیل این اجمال بود و ازینجاست که نکته بر صحابه صفه نمود دوم مطمح نظر آن است که
حقیقت واقعه قبل اخبار منکشف شده یا نه بر تقدیر اول موجب ظهور اعجاز و اخبار بالغیب باشد

مزید اعتقاد مؤمنین و کعوبت منافقین بلاریب خواهد بود و این تقریر بهتر از تاویل مخالفین است که
مکنون خاطر محمد بن حنفیه از انکار امامت سید الساجدین و دعوی امامت خویش تا آنکه باستشهاد
و شهادت حجر اسود نوبت رسید و بکمال جدل و جدال انجامید اظهار مدارج علیای او بود همه تا دم
بامامتش معتقد شوند و بظهور این معجزه عظیم که حجر اسود بزبان فصیح بامامتش اقرار کرد محمد
بن حنفیه را از انکار منع نمود راه مدارا و تسلیم بپیمایند کما فی مجالس المؤمنین نقلا من الجرائح و نیز
تاویل کمترین خلایق بهتر از تاویل مجلسی است در حق ابوذر غفاری این موقوف بر بیان قصه طویل
است که غالبا بگوش مستمعین نخورده ملخص آن را وارد میکنم تا توحش سامع و ناظر برطرف شود
مجلسی در حیات القلوب غالبا از کلینی نقل کرده که آب و هوای مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون
بمزاج ابوذر موافقت نکرد او از جناب پیغمبر دستوری خواست که با کس و کوی خود بسوی قبیله
مزینه رود حضرت منع فرمود و گفت من اندیشه می‌کنم که فردا آن پسر برادر ترا بکشند و اهل و مواشی
را بغارت برند و تو در کمال پریشانی و ژولیدگی نزد من آمده استغاثه کنی ابوذر گفت که ازین مکروهات
هیچیک واقع نمی‌شود بلکه بخیریت تمام ره بمنزل مقصود می‌برم ان شاء الله تعالی چون رخصت شد
سواران در رسیدند و پسر برادرش را به تیغ بیدریغ کشتند و اثاث و اهل را بتاراج بردند
و ابوذر بطعن نیزه مجروح گشته در کمال خستگی و پریشانی در رسید و درین وقت اقرار
کرد که خدا و رسول راست گفته بودند پس جناب رسالت مآب صحابه را صدا زد تا تدارک این ظلم
و جور پرداختند یعنی جمعی را کشتند و مال و ناموس ابوذر را باز پس گرفتند مؤلف کتاب
مذکور ازین اشکال دو جواب نوشته یکی آنکه دران وقت ایمان و تصدیق وی کامل نشده
بود دوم آنکه غرض اصلی وی ازین مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کشته
شدن پسر برادرش و تلف جان و مال و گرفتار شدن زن او بدست ظالمین آن بود که
معجزه حضرت ظاهر شود و مردم بدانند که آنجناب را بوحی الهی از خبر غیبی اطلاع دست

داد و برای ابوذر ثواب آخرت زیاده تر مهیا گردد فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا الشئ عجاب
و حال این تاویلات در آخر این کتاب مفصل معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی ثالثاً آنکه سلّم
که صدور این قسم دروغ که مقتضای طبایع نسوان و برای دفع مکاره ضرات و رقیبان و انهماک
در محبت سرور انس و جان بود مستلزم کذب و افترا یا رفع استبعاد این چیزها در امور دینی باشد و الا
لازم آید که حضرات امامیه اگر در دین دو اشتر باشند از روایات امهات المومنین فاطبةً حتی حضرت
ام سلمه و زینب و دیگر ازواج مطهرات مقبولین لسانی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند
که بوی مغافیر از دهن مبارک می آید و درین تهمت و افترا با عائشه صدیقه شریک شدند چنانچه مفسرین
امامیه نیز مثل ملا احمد در زبده و غیر او تصریح بدان کرده اند بالمره دست بردارند و ایشان را نیز واضع
حدیث پندارند چه جای آنکه در کتب رجال بتوثیق شان پردازند بلکه تطرق این احتمال بجناب فاطمه
هم بعید نماید زیرا که در علل الشرائع و دیگر مجلدات از تصانیف باقر مجلسی و امثال وی مروی است که جناب سیده
وقتیکه سر مبارک مرتضی بر زانوی کنیزی که جعفر طیار رضی الله عنهم اجمعین فرستاده بود دیدند پیچ
و تابها که نخورد حتی که قسم شرعی آنجناب را که والله چیزی واقع نشد دروغ پنداشت و شکایتش
پیش خاتم النبیین برد و جبرئیل امین نازل شد و پیام آورد که شکایت او هرگز نباید شنید پس آنحضرت
فاطمه زهرا را فرمود ارجعی الیه فقولی له رغم انفی لرضاک الی آخر القصة و قبل ازین گذشت که حضرت
امیر قسم شرعی سیدة النساء را که چیزی در خانه موجود نیست بکرات و مرات مخالف نفس الامر دانسته
پس روایت احدهما عن الآخر هم قابل اعتماد نخواهد بود که ثقه بودن شخص و اجتناب او از کذب و دروغ
بالخصوص موکد بقسمهای شرعی از شروط اعتماد راوی است چنانچه از زبده شیخ بهاء الدین عاملی
و شرح آن از مازندرانی و قوانین ابوالقاسم قمی در سابق وارد کردم **و جواب** از ثالث
آنکه فاضل جالسی در اجرای بحث امامت که بهزار مشقت و محنت بواسطه فاضل معاصر صاحب
تفسیر منهج السداد لطالب الرشاد نزد بنده رسیده بر روایات صحاح سته و مانند آن کجا باثبات

رسانیده که حضرت زهرا دعوی هبه فدک نمود و مقبولین لسان امامیه شهادت دادند و مخفی نماند
که حضرت فخر الملة والدین رحمة الله علیه اگرچه نزد اهل سنت امام المتکلمین است لکن در فنون حدیث شریف
و تنقید آن امامتش مسلم نیست چنانچه در کتاب مستطاب قرة العینین بتفضیل الشیخین اشارتی بدان رفته
تا بعلامه شریف جرجانی و بعضی از محشین شرح عقاید سعد الدین تفتازانی چه رسد و این اتقاء
ازان قبیل است که نصیر الدین طوسی را گو حضرات امامیه بسلطان المحققین یاد میکنند و بجلال
عظمت و جبروت نامش می برند لیکن کلام او را در انکار شهرت احادیث بد اکما لایخفی علی من نظر فی
دیباچه بر اسلی ضیا بجوی نمی خرند بلکه در وقت تزئیف مقال و کلمات درشت بر زبان قلم سر
میکنند آری فرق همین است که در تدین امام و نصرت او در باره شریعت غرای مصطفوی و عدم تدین
منجم طوسی مورد قول حضرت شیخ سعدی شعر تو بر اوج فلک چه دانی چیست ❀ چون ندانی که در
سرای تو کیست ❀ باعتراف علمای امامیه هم سکندری پیرامون غلطی گرد چنانکه از رساله
صغیره برادر مهین مؤلف که در تایید اخباریه و تفضیح اصولیه نوشته واضح میشود حیثیت دال دوم
اینکه با چندکس از عظمای علمای امامیه قدم متقدمین هم متاخرین می بینم که از عبارات و اقوال ایشان میلان
کلی بتصوف بلکه بمذهب صوفیه و فلاسفه می تراود و از انجمله خواجه نصیر الدین طوسی است که مصنفات
ایشان از تحقیقات مسئله وجود و بیان مقامات عارفین بر طریقه متصوفین و متفلسفین مملو است علاوه
در فلسفیت و حکمت یونانیه بمرتبه غلو رسیده اند که در مقابل فخر الدین رازی در شرح اشارات در تایید
و حمایت شیخ رئیس و مقتدایان و از حکما داده اند و درین خصوص حمیت ایمانی از دست داده
و از ان افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی بودن ایشان هر دو بر می آید انتهی مع ذلک
در عبارات بزرگان مرقوم الصدر بر نقل مخالفین که تلمیع و تلبیس الشان تعبیه شده نیز قرب الیقین است
که بنای جوابهای شان از طعن هبه فدک بر تنزل و تسلیم است کما لایخفی علی من له ذهن سلیم و طبع
مستقیم بالجمله محدثین اثبات هرگز بر دعوی هبه اعتماد نمی کنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی

که تجر

که تبحر او در فن منیف حدیث شریف علم النبوت است صراحة دعوی مزبور و استشهاد طبری
را قابل اعتبار نشمرده و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفین صاحب قرة العینین بتفضیل الشیخین
فرموده که باطل محض است هیچ جا روایتی بآن صحیح نشده و علامه دهلوی در تحفه اثنا عشریه از مفتریات
و مکاید امامیه گمان برده فکیف که برخلاف احادیث صحیحه مسلسله بر بعضی از تواریخ غیر معتبره دست
اندازند چه جای آنکه بروایات ابن ابی الحدید که از حق اعتزال گزیده بمناظره اهل حق مرتب سازند
اعاذنا الله عن ذلک هذا الذی اشرت الیه ضلال بواح و زیغ صراح کما وقع فی طعن الرماح
اعجب امور آنکه همه فدک را که سر خلاف اصول ماست وسیله الزام بندارند و جوابهای
علمای اهل سنت را سرمایه استدلال گردانند و درباره حدیث تهدید مر تصنیفی بر مفضولیت شیخین که بر
اصول امامیه نیز منطبق است کیفیت تعلیق به عهد احداث نمایند و شتر گربه می بندند و هرگز اقوال قدما
خود را یاد نمی دارند اکنون از روح علم الهدی می پرسیم و همین سوال از اولیای محبین او که از شما
مواجب فقط زلیخا را اراده می کنید یا پرستاران او یا زنان دیگر را که بملاقاتش بر آمدند و دستهای
خود بریده و دست از سرزنش او برداشته اند ظاهر است که فقط بر زلیخا تقریر علم الهدی و متبوعین و
تابعین او منطبق نمی شود لاستحالة التعدد فیها ذهنا متعدد و استحالة تشبیه الشی بنفسه بل غیر ذلک من
المفاسد التی لا تخفی علی العوام فضلا عن العلماء الاعلام و پرستاران اش از کنیزکان و دایگان سر
مطیع و منقاد وی بودند مراودت و افشای آن بهما ممنوع است لا بد له من اقامة الدلیل و در عرف قدیم و جدید اهل
صحبت همان قوم اطلاق یافته و معلوم باشد که غالب اوقات ملازم و رفیق شخص باشند چنانچه مؤلف رساله در مقام
عدم انطباق اصحاب بر اعراب تقریر کرده و زنان مصر خود از لائمین و طاعنین بر زلیخا بودند چنانچه بر عالم
مخفی نیست پس مراودت چرا خواهند کرد زیاده برین نیست که از ملامت زلیخا دست بر داشتند سلمنا
که بعد از الزام و اتمام حجت بر زلیخا و حضرت یوسف گرفته اند تا او را بسوی زلیخا مایل کنند و سلمنا که غرض اصلی آنها
از ابتدا امالهٔ قلب حضرت یوسف علیه السلام بجانب خویش بود لیکن این معامله غیر از یک دو

بار اتفاق نیفتاده آنها را بلفظ صواحب که صحبت و ملازمت را مقتضی است تعبیر فرمودن خلاف
ظاهر و مخالف عرف است بخلاف زلیخا که دایما باید صحبت آن محبوب را طالب و سلاله دودمان اجتبا
و اصطفا بود بحدیکه محبتش قلب او را بنص قرآنی اعنی قد شغفها حبا شگافته و در رگ و ریشه او ریشه ها
دوانیده و نیز ظاهر است که اینچنین عاشق زار و شیدا و بیقرار که ضرب المثل در زمره عشاق است چگونه تجویز
کند که رقیبانش غالب اوقات با محبوب او خلوت کنند و او این همه را بخانه خویش نگاه دارد که عرفا و عادة
از جمله مستبعدات بلکه محالات است و نعم ما قال العارف الشیرازی شعر بیک لطف که برآمیخت یار
با اغیار * بسی نماند که غیرت وجود من بکشد * و بزرگی دیگر نظم کرده شعر میخواهم از خدا و نمی خواهم
از خدا * دیدن حبیب و ندیدن رقیب را * و از مویدات ماست بغایت اینکه در کامل بهائی
مندرج شده که رسول صلی الله علیه و سلم با عایشه گفت در مرض موت در آن حین که ادای جماعت
رسول صلعم پدر را مقدم کرده بود برای نماز که انکن لصویحبات یوسف صاحبات یوسف اند که حق تعالی
در شان ایشان فرموده انه من کیدکن ان کیدکن عظیم و همچنین و استغفری لذنبک
انتهی و از تفاسیر فریقین بلکه خود نصوص قرآنی واضح که اینهمه در مخاطبات زلیخا وقوع یافته حکایة
عن العزیز مع هذا التشبیه علم الهدی که بنیادش بر مقدمات ضعیفه است چنانچه شارحین صحیح
مثل فاضل کرمانی و غیر او بر رکاکت و وهنش اشاره می نمایند بر تقدیر تنزل و تسلیم وقتی انطباق یابد که
که هر یکی از امهات المومنین خواسته باشد که این شرف جلیل و ذکر جمیل بذات پدرش باز گردد
و هرگز در کتب حدیث از نظر اقل الخلیقه نگذشته که ام المومنین حفصه این امامت را اصالة بجانب فاروق
کشیده باشد و لکن او در وقت اعتذار از جانب ابی بکر صدیق و اسناد امامت بسوی دیگری با عمر
فاروق سفیر عایشه صدیقه بوده و بر عقلای عالم ظاهر که جمیع بنی آدم غیر از شریف ترین مرتضی و محبتش با هر دو زن است
که سفارت مستلزم اینمعنی نیست که مقصود حضرت ام المومنین حفصه برگردیدن امر امامت بجانب
فاروق باشد فکیف که با جبار نمودی ام المومنین حفصه را با اعتقاد اینمعنی باشد که خلیفه اول بلا فصل

ابوبکر صدیق است و بس چنانکه دانستی و بر تقدیر تسلیم این معنی که استدعای امامت فاروق
که از ام المومنین حفصه صادر شد محض بطور وکالت نبود باز هم قول بزرگان امامیه صحیح نمی شود بجهت آنکه اکابر علمای
طائفه را درین امور ظاهره مغلطه های صریح پیش آید تا آنکه بنظر این سفارت دعوی نمایند که هر یکی از عائشه صدیقه
و حفصه امر امامت را بجانب پدر خویش میکشید و اگر این دعوی بملاحظه حصول موضوعه خود باشد پس احتجاج و استدلال
بآن در مقابله اهل حق چگونه صحیح خواهد بود که ما صرح واقعی بغیر موضع و آنچه شریف مرتضی و اولیای او گفته اند
که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر قلب موضوع و کسر شان متبوع لازم می آید و محال عقل و خلاف نقل است که با ابوبکر اقتدا کند
شخصیکه اقتدا با انبیا علیهم السلام در شب معراج نکرده باشد بلکه جمیع انبیا و رسل تابع و مقتدای او باشند بعد غور
و امعان نسج عنکبوت می نماید چه ترتیبیکه صحاح و کتب معتمده فقهیه از ان مملو و مشحون است در صورتیست
که هنوز کسی بر امامت نماز قائم و دیگران با و اقتدا نکرده باشند و از افعال شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از تصفح روایات چنان ثابت می شود که آنجناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار و انعقاد جماعت اقتدا
و امامت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب اعلام مروی است معلوم می شود که
هیچ نبی را رحلت از عالم فانی بسرای جاودانی پیش نیامده قبل از آنکه در پس امتی نماز نگذارده چنانچه بعضی
امامیه نیز مانند این روایات را در لوامع خود آورده و بر وفق عادت مقتدایان خویش تحریف بکار برده
و بزعم خویش مورد طعن گردانیده چنانچه بعبارتش رجوع کنند و روی انه صلی خلف ابی بکر و صلی
خَلْفَ عُثْمَانَ ثَلٰثِیْنَ صَلَاةً وَصَلّٰی خَلْفَ الْاَعْمٰی ابْنِ مَکْتُوْمٍ وَقَالَ لَا یَخْرُجُ نَبِیٌّ مِنَ الدُّنْیَا
حَتّٰی یُصَلِّیَ خَلْفَ رَجُلٍ مِنْ اُمَّتِهٖ کَیْفَ جَازَ لِلدَّاعِیْ اَنْ یَقْتَدِیَ بِرَعِیَّتِهٖ وَقَدْ اُمِرُوْا اَنْ
یَقْتَدُوْا بِهٖ وَالْعَقْلُ السَّلِیْمُ یُنْکِرُ هٰذَا وَیُکَفِّرُ مَنْ قَالَ بِهٖ انتهی و بحمد الله تعالی که باتفاق
فریقین در وقت تعیین امام برای مسجد خود که هنگام اشتداد مرض بود جز ابوبکر صدیق دیگری امر نفرموده
چنانکه مفصلا خواهی دانست که بر روایات مخالفان هم امر امامت محصور بذات صدیق اکبر بوده و احدی از صحابه
در نیابت با او شریک و سهیم نگشته پس فکر ترتیب امامت که شریف مرتضی و اتباعش درین مقام نموده اند مشعر بجبر

بدرستی ایشان است از بابه النزاع و خارج از بحث و غرض است بلا اشتراک بلی مقصود از انکار امامت فاروق
بر روایت عبد الله بن مسعود نام او تکمیل دلیل امامت صدیق بود تا صحابه یکبار وقت مراجعت و احتجاج کما ینبغی بدانند
که با وجود ابوبکر امامت دیگری مطلوب شارع نیست و بر همگنان ظاهر و روشن است که امامت سرور دو جهان اقتدار
پیغمبران در شب معراج با این قصه بطنی ندارد چنانچه در صدد بحث با کرده ام آری اگر احدی از انبیاء در نماز می یافت و اقتدا
می فرمود قیل و قال اتباع علم الله گنجایش نداشت و اولیس علاوه در اقتدا با بوبکر صدیق منظنه انتقال
منقصت نیست بخلاف انبیاء که برین تقدیر مخالفین بلکه آبار ازین شبهه قوی تر بدست می افتاد و اول بسم الله معراج نیست
که بنا طا اثبات افضلیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود معاذ الله غلط می شد اعتذار ذی النورین وقتیکه
بر منبر بجای پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آمد و خطبه خواند و مخالفت شیخین بظاهر اختیار کرد چنانکه عارف
رومی علیه الرحمة بسلک نظم کشیده مبین این نکته دقیق و مفصل این لطیفه عمیق است و الابیات هذه

للمولوی المعنوی	قصه عثمان که بر منبر برفت	چون خلافت یافت بشتابید تفت	منبر مهتر که سه پایه بدست
رفت بوبکر و دوم پایه نشست	بر سوم پایه عمر در دور خویش	از برای حرمت اسلام و کیش	دور عثمان آمد و بالای تخت
بر شد و بنشست آن محمود بخت	پس سؤالش کرد شخصی بوالفضول	کان دو ننشستند بر جای رسول	پس تو چون جستی ازیشان برتری
چون به رتبه تو ازیشان کمتری	گفت اگر پایه سوم سازم مقر	وهم آید که منم همچو عمر	در دوم پایه شوم من جای جوی
گویم مثل ابوبکرست او	هست این بالا مقام مصطفی	وهم مثلی نیست با آن شه مرا	چه بلا تعصب و عداوت

که اقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در اثنای نماز عقب صدیق امت ابد الاعتقاد جماعت منوط ذلت و عار دانند و از
افتخار وقوع یابی مر آنحضرت ظهر مصطفی ع که از تعظیمش آمد مهر پشت + بازنما و درین خصوص بعض مؤمن عجیب
برانند کما شعروا انشاء الله تعالی تا آنکه بمحله امامهم بهذا ام هم قوم طاغون لیس گذارش است
که هر چند دعاه امامیه حق که با یکدیگر دعاه اثنا عشریه حق الموارثه یم جو بحذف لکن که در مرتبه اینها التصنع ناظم و التقصیر
تا الکلام نموده خود حق و باطل تمیز بیکدیگر دهی که تعصب مستقیم طایفه که جز تدلیس و تلبیس پیشه نداشتند مانند فر مجلسی صاحب
بحار هم برین مقید اند از اسکینه که جنابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقت شدت مرض چنان فرموده بود که صاحب استعجاب قدر

از که

ترجمه ابوبکر آورده وآن روایت اینست روی الزهری عن عبد الملک بن ابی بکر بن عبد الرحمن
عن ابیه عن عبد الله بن زمعة بن الاسود قال کنت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو علیل فدعاه بلال الی الصلاة فقال لنا مروا من یصلی بالناس قال فخرجت فاذا عمر فی
الناس وکان ابوبکر غائبا فقلت قم یا عمر فصل بالناس فقام عمر فلما کبر سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم صوته وکان مجهرا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاین ابوبکر
یابی الله ذلک والمسلمون فبعث الی ابی بکر فجاء بعد ان صلی عمر تلک الصلوة فصلی
بالناس طول علته حتی مات یعنی عبد الله بن زمعه میگوید که من نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در وقت اشتداد مرض حاضر بودم که بلال خبر انتظار مردم بقدوم شریف رسانید حضرت فرمود امر کنید کسی را
که امامت کند و نماز با مردم می گزارد پس بیرون آمدم وناگاه با عمر در خوردم وابوبکر حاضر نبود پس گفتم که ای عمر
تو امام شو عمر برخاست و تکبیر گفت چون حضرت تکبیر عمر که بلند آواز بود شنید پرسید که ابوبکر کجا رفته است
حق تعالی و جماعت مسلمانان ازین انکار دارند که با وجود ابوبکر کسی بامامت قیام نماید کس فرستاد تا صدیق را حاضر
کرد بعد از نماز عمر پس ابوبکر درین طول مرض امامت کرد تا آنکه وفات یافت پیغمبر صلعم چون مضمون روایاتیکه بحکم باقر مجلسی
موافق مرویات محدثین امامیه است و خود مجلسی آنرا در بحار نقل کرده ذهن نشین شد حالیا از اولیای خصوصا مترجمین
بحار می پرسم که اگر توافق مرویات خویش بروایت صاحب استیعاب من المبتدا الی المنتهی مراد شماست کما هو الظاهر فمرحبا
بالوفاق وهذا الایتلاف والاتفاق واگر از موافقت همین قدر توافق صدر این روایت اعنی مروا من یصلی بالناس
مقصود دارید باز هم مدعای اهل حق از دست نمی رود واز کیسه شان چیزی کم نمی شود زیرا که برین تقدیر حکم امامت
بر فرد منتشر بوده که از تعمیم یا بر شخص معین علی الاول بسیاری از معضلات و مشکلات دست بگریبان امامیه میزند بلکه بنیاد
مسایل اجماعیه ایشان را بر می کند **اول** آنکه شریف امامیه در شافی چنانچه در بحار و ترجمه آن منقول است گفته که
بدلائل قاطعه ثابت گردیده که جایز نیست تقدم در نماز مگر کسی را که افضل باشد بترتیب و تنزیل معروف چنانچه گذشت
و مجلسی در بحار بعد ازین میگوید که این معنی از اصحاب ما امامیه معلوم است و محتاج به بیان نیست انتهی پس

بر تقدیر حکم امامت برای فرد منتشر لازم می آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم معاذ الله بر حکم شرعی
مطلع نباشد بخلاف شریف متشیعین که دریک بحث مصدر صد گونه خطای منکر شده فاعتبروا یا اولی الابصار
دوم آنکه این معنی باعتراف مجلسی که زبان مجتهد حی که این امر عام است هر نیکوکار و بدکار را مستلزم آنست که
در امامت مسجد شریف محفوظ و معصوم و عادل و فاسق مساوی الاقدام باشند ولم یقل به احد و کمال مخالفت
بلکه عداوت امامیه با اصول خودشان بجناب خیر البریه لازم آمد زیرا که ابتداءً و بقاءً امامت مفضول را با وجود
افضل تجویز نمی کنند چنانچه باظهار مرتضی و مجلسی دانستی خلافا لسید المرسلین که حکم بجواز امامت فاسق و اقتدای
عادل هر دو علی السویه فرموده سوم آنکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم اقتدای امیر المومنین قائد
الغر المحجلین یعسوب المتقین علی بن ابیطالب را باهل فسق و فجور و محدثات و شرور تجویز فرموده باشد ع چو کفر از
کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی چهارم آنکه تطبیق عتاب و خطاب انکن صواحب یوسف بحضرت ام المومنین بر
تقریر سید مرتضی خیلی دشوار است زیرا که چون امامت برای فرد منتشر بود گناه او در باب امام کردن صدیق که متبادر
الی الذهن و مشاکل جناب خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بدلالت حدیث نبوی بود تمام هیچ نخواهد
شد پس خطاب عتاب همه بی محل و بی موقع خواهد بود عجب از علمای قوم که هرگز غور و تامل بکار نمی برند
و علی رؤس الاشهاد به تجهیل اهل حق مستعد میشوند و آنچه برای قدمای خویش مناسب باشد درباره این نبی
گناهان زیر قسم میفرمایند یقول المجلسی فی العماد انه قال الشیخ وقد تعلق القوم فی تاویل
قول النبی صلی الله علیه وسلم انکن لصویحبات یوسف بشیء یدل علی جهلهم فقالوا
لهذا القول من النبی صلی الله علیه وسلم سببا معروفا وهو انه علیه السلام قال مروا
ابا بکر فقالت عائشة یا رسول الله ان ابا بکر رجل اسیف فان قام مقامك لم یملك
العبرة فمر عمر یصلی بالناس فقال النبی صلی الله علیه وسلم عند خلافها علیه
انکن لصویحبات یوسف وقد کان اعترض علی هذا الکلام شیخ من مشائخ
اصحاب الحدیث اعتمد فقلت له اول ما فی هذا الباب انك قد اعترفت بخلاف

عائشة على النبي صلى الله عليه وسلم وردها عليه امره حتى انكر عليها ذلك وفي
الاعتراف به شهادة منك عليها بالمعصية لله تعالى ولرسوله صلى الله عليه واله
وهذا اعظم مما تنكرونه على الشيعة من شهادتهم عليها بالمعصية بعد النبي
صلى الله عليه واله عند محاربتها لامير المؤمنين عليه السلام والثاني انه لا خلاف ان
النبي صلى الله عليه واله كان من احكم الحكماء وافصح الفصحاء ولم يكن ليشبه الشيء بخلافه
ويمثله بضده وانما كان يضع المثل في موضعه فلا نجزم مما مثله به في معناه شيئا ونحن
نعلم ان صويحبات يوسف انما عصين الله وخالفنه بان ارادت كل واحدة منهن
من يوسف ما ارادته الاخرى وفتنت به كما فتنت به صاحبتها وبذلك نطق القرآن
قال الله جل اسمه فلما رأينه اكبرنه وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا
ان هذا الا ملك كريم قالت فذلكن الذي لمتنني فيه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم
ولئن لم يفعل ما آمره ليسجنن وليكونا من الصاغرين فلو كانت عائشة دفعت الامر عن
ابيها ولم ترد شرف ذلك المقام له ولم تفتتن بمحبة الرياسة وعلو المنزلة لكان النبي
صلى الله عليه واله في تشبيهها بصويحبات يوسف قد وضع المثل في غير موضعه وشبه
الشيء بضده وخلافه ورسول الله صلى الله عليه واله يخلو عن هذه الصفة ولا يجوز
عليه النقص ويرتفع عن الجهل بحقيقة الامثلة واذا كان الامر على ما وصفناه
ثبت ان التمثيل انما وقع من النبي صلى الله عليه واله لموضع خالفته المرأة له و
تقدمها لابيها بالامر عليه لفتنتها بمحبة الاستطالة والرغبة في حوز الفضيلة
بذلك الرياسة على ما قدمناه انتهى ما في الاجزاء المذكورة الحديثة بلفظه وازينجا
واضح شد که شیخ وسید این قوم هر دو بسبب عداوت حضرت خاتم النبیین وافضل الصدیقین وام المؤمنین چنان
درگرداب اضلال وتلبیس منهمک شده اند که هرگز امید نجات برای ایشان نیست عجب آنکه علم خود زده است

موضوعه و قدمای شیعین که ملا باقر مجلسی از حذیفه در بحار روایت کرده تکذیب و مناقض ابن تیمیه است

قال وكان بلال مؤذن رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤذن بالصلوة في كل
وقت فان قدر على الخروج تحامل وخرج وصلى بالناس وان لم يقدر على الخروج امر
علي بن ابي طالب فصلى بالناس وكان علي بن ابي طالب والفضل بن العباس لا يزايلانه
في مرضه ذلك فلما اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم من ليلته تلك التي قدم
فيها القوم الذين كانوا تحت يد اسامة اذن بلال ثم اتاه يخبره كعادته
فوجده قد ثقل فمنع من الدخول اليه فامرت عائشة صهيبا ان يمضي الى ابيها
فيعلمه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد ثقل في مرضه وليس يطيق النهوض
الى المسجد وعلي بن ابي طالب قد شغل به وبمشاهدته عن الصلوة بالناس فاخرج انت
الى المسجد فصل بالناس فانها حالة تهنيك وحجة لك بعد اليوم قال فلم يشعر الناس
وهم في المسجد ينتظرون رسول الله صلى الله عليه وسلم او عليا يصلي بهم كعادته
التي عرفوها في مرضه اذ دخل ابو بكر المسجد وقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد
ثقل وقد امرني ان اصلي بالناس فقال له رجل من اصحاب رسول الله وانى لك ذلك
وانت في جيش اسامة ولا والله لا اعلم احدا بعث اليك ولا امرك بالصلوة ثم نادى الناس
بلالا فقال على رسلكم رحمكم الله لاستاذن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك
ثم اسرع حتى اتى الباب فدقه دقا شديدا فسمعه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال ما هذا الدق العنيف فانظروا ما هو قال فخرج الفضل بن العباس ففتح الباب
واذا بلال فقال ما وراءك يا بلال فقال ان ابا بكر قد دخل المسجد وقد تقدم حتى وقف
مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وزعم ان رسول الله قد امره بذلك فقال وليس
ابو بكر مع جيش اسامة ان هذا هو والله الشر العظيم الذي طرق البارحة المدينة

لقد

لقد اخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك ودخل الفضل وبلال معه فقال
ما وراءك يا بلال فاخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبر فقال اقيموني
اقيموني اخرجوني الى المسجد والذي نفسي بيده قد نزلت بالاسلام نازلة و
فتنة عظيمة من الفتن ثم خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم معصوب الراس يتهادى
بين علي والفضل بن العباس ورجلاه تجران في الارض حتى دخل المسجد وابو بكر قائم في
مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد اقتدى به عمر وابو عبيدة وسالم وصهيب و
والنفر الذين دخلوا واكثر الناس قد وقفوا عن الصلوة ينتظرون ما ياتي به بلال فلما راى
الناس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد دخل وهو بتلك الحالة العظيمة من
المرض اعظموا ذلك وتقدم رسول الله فجذب ابا بكر من ورائه فنحاه عن المحراب واقبل ابو بكر
والنفر الذين كانوا معه فتواروا خلف رسول الله واقبل الناس فصلوا خلف رسول الله
صلى الله عليه وسلم وهو جالس وبلال يسمع الناس التكبير حتى قضى صلوته ثم التفت فلم ير
ابا بكر فقال يا ايها الناس لا تعجبون من ابن ابي قحافة واصحابه الذين انفذتهم وجعلتهم
تحت يدي اسامة وامرتهم بالمسير الى الوجه الذي وجهوا اليه فخالفوا ذلك ورجعوا
الى المدينة ابتغاء الفتنة الا وان الله قد اركسهم فيها اعرجوا بي الى المنبر فقام وهو
مربوط حتى قعد على ادنى مرقاة فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس اني قد جاءني من
امر ربي ما الناس اليه صائرون واني قد تركتكم على الحجة الواضحة ليلها كنهارها
فلا تختلفوا من بعدي كما اختلف من كان قبلكم من بني اسرائيل ايها الناس انه لا احل
لكم الا ما احله القران ولا احرم عليكم الا ما حرمه القران واني مخلف فيكم الثقلين
ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا لن تزالوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي هما الخليفتان فيكم
وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فاسئلكم بما خلفتموني فيهما وليذادن يوما

رجال عن حوضی کما یذاد العربیة من الابل فیقول رجال انا فلان وانا فلان فاقول
اما الاسماء فقد عرفت ولکنکم ارتددتم من بعدی فسحقا لکم ثم نزل عن المنبر وعاد
الی حجرته ولم یظهر ابوبکر ولا اصحابه حتی قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم انتهی موضع
الحاجة من الحدیث الذی هو من اطول الاحادیث یعنی عادت شریف بعد اعلام بلال آن
بود که اگر قدرت خروج یافتی باستعانت بمسجد آمدی والا جناب امیر را بامامت امر فرمودی تا آنکه روزی صحاب
پیغمبر صلعم منتظر قدوم آنسرور یا امیر بودند که ناگاه ابوبکر بواسطه پیام عائشه که قابو یافت بسعی هرچه تمامتر
برخیزد در مسجد در آمد و خواست که امام شود بعضی از صحابه مانع شدند و بلال بانگ برزد که ایها الناس تا من در مسجد رسم
او را از امامت باز دارید این گفت و سراسیمه بسوی حضرت دوید و بدر روضه عرض رسانید که سانحه عجیب واقع شد که ابوبکر از
جیش اسامه تخلف کرده خواهد که امامت خویش گشته حضرت بکمال غیظ و غضب بر علی و فضل تکیه زده بیرون آمد درین اثنا
عمر و امثال او اقتدا بابوبکر کردند و اکثری در انتظار بودند که بلال چه خبر آرد پس حضرت لمعه را بید تمام از محراب باز کشید و خود امام
شد و بلال تکبیر میگفت ابوبکر و رفقاء او بعد ازین فضیحت و رسوائی خجالت رو پوشیدند که تا وقت وفات آنحضرت صلعم کسی ازینها آنرا
و حضرت صلی الله علیه وسلم بجهت اشتداد مرض از اعانت مردم بر پایه زیرین منبر نشسته بمعاد الشان شمرده از حدیث حوض
خبر داده بدولت خانه باز گردید انتهی محصله چون عادت شریف در اوقات اشتداد مرض حکم نمودن بامامت علی بود چنانچه
مدلول این روایت مجعول است ستعرف حالها مفصلا انشاء الله تعالی لیکن دعوی تعمیم و اراده فرد منتشر از کسوت صحت عاری
خواهد بود آمدیم بر اینکه حال دعوی فرد منتشر از احادیث اهل حق چون است پس بدانکه این احتمال بجهت صدور
عتاب بر ازواج مطهرات و انکار از امامت عمر و طلب ابوبکر چنانچه از کتب صحیحه بالا گذشت بدیهی البطلان است
وحدیث لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره علی ما رواه الترمذی وجماعة
من المحدثین الموثقین مکذب آن هذا هو الذی یتعلق بالشق الاول اما الجواب
بشق ثانی تعلق دارد پس بیانش آنکه حکم بر امامت شخص معین نظر بمذهب فریقین برای صدیق بود
یا برای مرتضی رضی الله عنهما هرگاه ثانی بچند وجه نتواند شد لامحاله اول متعین خواهد بود

اما اولا پس از آنکه روایت متعین کردن امامت مرتضوی که مجلسی در بحار بی ادراک و شعور آورده
راوی آن حذیفه است و مثالب و مطاعن او بر روایات طائفه زیاده از حد شمار اگرچه آن اشتمل مطاعن خلفا
بر زبان نیارند چنانچه کتب ایشان بران گواه است بلکه خود تفسیر اهل بیت علیهم السلام که مؤلف آن استاد
ابوجعفر کلینی است فی الاثنی تمام بران دارد که او در بعضی از غزوات در مخالفت جناب سید المرسلین زیاده
دارد روایاتیکه درین ابواب وارد است و بسوء اعمال و مثالبش ناطق است و در کتب شیعه مثل حیات القلوب
بیشتر از بیشتر مرویست چه نام توان برد اگر برای ابقاء حکومت خویش وقت خلافت مرتضوی کما سیجی
انشاء الله تعالی افترا کند بعید نخواهد بود فکیف که روایت او مخالف روایات مستفیضه مشهوره واقع
شود کما ستعرف انشاء الله تعالی اما ثانیا پس از آنکه صاحب ازهار و دیگر اکابر امامیه بلکه خود مجلسی در
بحار کما عرفته سابقا اقرار کرده اند که اصحاب ما روایت می کنند که حکم نبوی مخصوص نبوده بلکه همین
فرمود که امر کنید کسی را تا نماز با مردم گزارد چنانچه در بحار و ترجمه آن منصوص است پس روایتیکه
مجلسی در بحار آورده و قد نقلتها مع محصلها آنفا و بدلالتش تعیین امامت مرتضوی است بسیار منثور
گشت و بر تقدیر تعارض هر دو از معرض اعتبار ساقط و از درجه قبول نابود شده امامت صدیق بالخصوص
سالم از معارض است و هو المطلوب اما ثالثا پس از آنکه این روایت مجعوله بروایت شیخ مفید
و شیخ طبرسی ائمه اثنا عشریه که مجلسی در تصانیف خویش مثل حیات القلوب آورده صراحة منافی است
قدر ضروری روایت شیخین طائفه می آرم بگوش هوش باید شنید که حضرت صلعم در خانه جناب ام
المومنین ام سلمه یکدو روز در ایام مرض بسر برد پس عائشه ازواج دیگر را راضی کرد و نزد حضرت آمد و التماس
کرده آنجناب را بخانه خود برد چون بخانه عائشه رفت مرض شدید شد پس بلال هنگام نماز صبح آمد و
در آن وقت حضرت متوجه عالم قدس بوده چون بلال ندای نماز در داد حضرت مطلع نشد پس عائشه
گفت که ابوبکر را بگوئید که با مردم نماز گزارد و حفصه گفت که عمر را بگوئید که با مردم نماز کند حضرت چون
سخن ایشان شنید و غرض فاسد ایشان دانست فرمود که دست ازین سخنان بردارید که شما

برنانی می باشید که یوسف را میجویند که گمراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که ابوبکر و عمر با لشکر اسامه
بیرون روند در این وقت از سخنان عائشه و حفصه یافت که ایشان بر اقتنه بدسیر برگشتند بسیار غمگین شد و با آن
شدت مرض خواست که مبادا ابوبکر و عمر با مردم نماز کنند و این باعث شبهه مردم شود دست
بر دوش امیر المؤمنین و فضل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای خود را بر زمین میکشید تا بمسجد آمد
و چون نزدیک محراب رسید دید که ابوبکر سبقت کرده است در محراب بجای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده
و نماز شروع نموده است پس بدست مبارک خود اشاره کرد که پس بایست و خود داخل محراب شد
و نشست و با مردم نماز نشسته ادا کرد و نماز را از سر گرفت و اعتنا نکرد با آنچه ابوبکر کرده بود و چون سلام
نماز گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمود پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای
آنکه عهد خود را تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم و برنگشتم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از
دیگری بپرسم پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه
خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه این سخن را فرمود و بیهوش شد از تعب بمسجد و
برگشتن و از حزن و اندوهی که عارض شد آنحضرت را بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان
و دانست از فتنه‌های آینده ایشان پس مسلمانان بسیار گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست پس حضرت چشم مبارک
گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دوات و کتف گوسفندی تا بنویسم از برای
شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف بیاورد عمر گفت که برگرد
این مرد هذیان میگوید و بیماری بر او غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کرده اند
آنها که در آنجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و بعضی گفتند که قول قول رسول خدا است صلی الله
علیه و آله و سلم و گفتند که در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاوریم آنچه طلب

کردی فرمود که بعد ازین سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت باین بیعت نیست و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل
بیت من نیکو سلوک کنید و در وار ایشان بگردانید و ایشان بر خانهای خود برگشتند هرگاه بر ترجمه روایت شیخین طالب کنید با لفظ
باقر مجلسی اطلاع یابی اکنون تناقض هر دو حدیث بشنو روایت بحار نص ۲ در بیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از آنکه ابوبکر صدیق را از محراب باز پس کشید و خود امام شد از نماز فارغ شده بود که ابوبکر و رفقای او
سوار شدند و قبل از التفات بنوی بجانب صحابه مانند خاسان گریختند و مثل جنین رحم پرده نشین شدند و مدلول
روایت شیخین شان اینست که بعد از قرار گرفتن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ملایک آشیانه همه کس عموماً
بالخصوص ابوبکر و عمر حسب الطلب آمدند و عذرهای مختلف در تخلف از جیش اسامه بپایه عرض رسانیدند
و حضرت در باره رفتن ایشان همراه اسامه تاکید بلیغ نمود و بحمد الله که چنانچه روایت موضوعه بحار مناقض
حدیث شیخین است همچنین با روایات دیگر که شیخ مفید و شیخ طوسی و صفار و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب
مازندرانی و دیگر معتمدین امامیه بسند ها متواتره و طرق متکاثره از جناب امیر و امام باقر و صادق و مانند
ایشان باعتراف مجلسی در حیات القلوب روایت کرده اند منافات صریح دارد و تلخیص مرویات شان
اینست که حضرت امیر المومنین روزی بر خلاف عادت برای ضرورتی از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جدا شده بود و حضرت فرمود که بطلبید یار و برادر مرا عایشه و حفصه پدران خود را خواندند و حضرت
بعد دیدن ایشان چادر بر سر کشید یا روی خود باز گردانید چون هر دو برگشتند باز جامه خود را دور کرد
و فرمود که زود بطلبید خلیل و حبیب و برادر مرا باز شیخین بطلب دختران خویش دویدند باز جناب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم روی مبارک از ایشان در هم کشید ایشان گفتند که علی را طلب میکند پس فاطمه
زهرا امیر المومنین علی را طلب کرد و حضرت تا دیر با وی سرگوشی نمود و ابوبکر و عمر بیرون استاده بودند
چون بر آمد پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با تو چه گفت جواب داد که هزار باب علم تعلیم نمود که از
هر بابی هزار باب مفتوح شد انتهی و در کتاب خصال ابن بابویه قمی شیخ المشایخ اثنا عشریه بمطالعه خویش آورده باید
که مثال این روایات در این کتاب بطرق معتبره متکاثره از جناب ام المومنین ام سلمه و خود حضرت امیر المومنین

وعبد الله بن عمرو امام محمد باقر و صادق رضی الله عنهم اجمعین مروی است **الثون تسمی** از روح
مجلسی و اولیای وی سوال کنند که این مجیئ و ذهاب شیخین را بار بار اتفاق افتاده بدون ظهور چگونه متصور بوده
خدایا مگر قائل شوند که ایشان نیز مثل حضرت صاحب الزمان غایب عن الابصار و حاضر فی الامصار
بودند فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یا بخرق عادت شاید در آن
نقب پوشیده می آمدند که معاول عقول ارباب فضول آنرا کافته و در کابل بجای سمت ترقیم یافته که از
ظلم نوبت بدانجا رسیده بود که عمر در شب بیرون نیامدی لهذا نقبی کنده بود از ان نقب در مسجد می آمد
و نماز میگزارد و چون ظلم عثمان بنهایت انجامید از خوف جان حدیثی افترا کرد که رسول صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود نَوِّرُوا بِالْفَجْرِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْأَجْرِ چون صبح روشن شدی بمسجد رفتی تا از خوف ایمن باشد
انتهی بمفاد خرافاته **تناقض دیگر** آنکه منطوق روایت بحار قبلیت واقعه قرطاس است از امامت
ابوبکر صدیق و لازم آید که فاروق اعظم وقت طلب قرطاس شرف حضور یافته باشد و مطاعن آنها
درباب قرطاس نظر به بعضی از وجوه برهم شود کما لایخفی و مدلول روایات دیگر که مشایخ امامیه آورده اند
و تلخیصها آنفا بعدیت است چنانچه معلوم شد پس روایت موضوعه بسبب مخالفت این روایات متواتره
از ائمه هدی علیهم السلام ساقط از درجه اعتبار خواهد بود **تناقض دیگر** نظر بتقریرات مجلسی و جالسی که
درباره امامت صدیق و خیال نشاء ام المومنین صدیقه صدور یافت آنکه از صدر روایت مفتری
مجلسی چنین دریافت میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم در شبیکه ابوبکر صدیق با رفقای
خویش اجازت اسامه گردید قبل از آنکه عائشه صدیقه را اطلاع کند ازین سانحه خبر داد و تلهف و تاسف خورد
چنانکه عبارتش این است وَقَالُوا لِأُسَامَةَ كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَخَلَّفَ عَنْ مُشَاهَدَةِ
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاسْتَأْذَنُوهُ فِي الدُّخُولِ فَأَذِنَ لَهُمْ وَأَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَعْلَمَ بِدُخُولِهِمْ
أَحَدٌ وَإِنْ عُوفِيَ رَسُولُ اللهِ رَجَعْتُمْ إِلَى عَسْكَرِكُمْ وَإِنْ حَدَثَ حَادِثُ الْمَوْتِ عَرِّفُونَا
ذَلِكَ لِنَكُونَ فِي جَمَاعَةِ النَّاسِ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ لَيْلًا الْمَدِينَةَ وَرَسُولُ اللهِ

صلی الله علیه وسلم قد ثقل فافاق بعض الافاقة فقال قد طرق لیلتنا هذه المدینة
شر عظیم فقیل له وما هو یا رسول الله فقال ان الذین کانوا فی جیش اسامة قد رجع
منهم نفر یخالفون عن امری الا انی الی الله منهم براء ویحکم نفذوا جیش اسامة فلم یزل
یقول ذلک حتی قالها مرات کثیرة واین روایات باینمعنی ناطق است که هرگاه آن شب تمام شد و
سفیده صبح نمودار گردید و بلال برای اعلام بدر دولت سید صدیقه و حفصه بامامت پدران خویش امر
کردند جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ازین دلیل مراجعت شیخین در مدینه پی برده وخیلی در قلق واضطراب
افتاده الی غیر ذلک من التناقض والتهافت کما لایخفی علی من له ادنی مسکة **والحمد لله** که درینجا
مثل سایر صادق آمد که چاه کنده را چاه درپیش فرق نیست که دعاوی کلیه باقر مجلسی در باب نقض
روایات اهل سنت حضرت صدیق بادنی توجه مخدوش گردید چنانچه درین نزدیکی معلوم خواهی کرد و در دفع این
تناقضهای صریحه اگر هریکی از مشائخ امامیه مصداق فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
شود و تا قیامت مهلت یابد و آهنگ مزخرفات خویش سراید یقین است که بهتانها و بافات کلیه و تسویلات سخیفه
ایشان خارج از اصول و مخالف قانون خواهد بود لعار العبا لیس از انکه باتفاق روایات فریقین
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مسجد تشریف آورده و بالاجماع حضرت امیر را بر منصب امامت قائم نفرمود
بلکه یکبر هم نموده خود تکلیف تمام امام شد و ارکان نماز در حالت جلوس ادا کرد و محال عقل است که در
کمال اشتداد مرض بدون حصول خفت کما زعم الشیعة و قدم سابقا حرکات عنیفه بمسجد آیند و ابوبکر
صدیق را با آن جد و جهد که مذکور شد معزول کنند و در تفظیع و تفضیح و تذلیل او تا آنکه چند روز با شیانه عفت
در شد تقیه را از بیخ بر کنند و غلام آزاد کرده ابوبکر را نایب خویش گردانند و امام زمان را بر منصبش
با وصف معیت و مقارنت و ورود والله یعصمک من الناس منصوب نفرمایند تا دروازه امامت
مصداق انا مدینة العلم وعلی بابها بر کافه خلائق مسدود میگشود و زبان آنحضرت این بندمی نمود و شاید که علما
بر کرسی می نشست و نزاع و جدال از میان برمی خاست و لااقل برای الزام مخالفین بکار

می آمد و بنیاد استدلال سقیفه بنی ساعده بر باد میرفت طرفه آنکه معمول سلاطین روزگار که بهره
عقل و فراست اتصاف دارند همین است که هرگاه کسی منصب یکی را از نایبان آنها غصب میکند و بجور و جفا
بر جای وی می نشیند و خود بنفس نفیس متوجه میشوند مظلوم و بلهفت را بر مقامش می نشانند و ظالم و جائر را
بسیاد افراه می سازند بلکه دمار از روزگارش بر می آرند کما ینبغی بر استیصالش همت علیا می گمارند نه آنکه
خود بجای آن ستم رسیده مسلط شوند و غلام آن غاصب و ظالم را بجای نائب خویش قرار دهند ازین
معنی تیقن می تراود که او را معزول کردند و دانستند که مرد این میدان نیست و با غاصبین و ظالمین
مقابل نمی تواند شد بلکه مضامین دیگر هم درینجا صحت ظهور دارد که در بیانش مظنه سوء ادب جناب رب
می باید پس معلوم شد که دعوی تعین امامت مرتضوی محض بی معنی و بی حقیقت است و روایت بحار مفتری
و موضوع فتعین ابوبکر الصدیق للامامة و هو المطلوب یا بار خدایا مگر گویند که مفضولیت امیر
المومنین و افضلیت خاتم المرسلین از اقتدا مانع شد چنانکه از کلام شریف سید مرتضی و غیر او ظاهر
می شود جوابش اول آنکه لا نسلم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول موضوعه امامیه افضل از حضرت
امیر المومنین مفضول باشد علاوه از کتب طائفه معلوم توان کرد که اقتدا معصوم بغیر معصوم در نماز قبیح است و سلب
و در حصول عصمت برای آنجناب در آن وقت حالت منتظره باقی نبود دوم آنکه اگر فقط بر احادیث شیعه نه بر
مضامین شعریه مدعی مساوات شویم بلکه افضلیت را بجانب مرتضوی گیریم بر جای خویش است زیرا که در مدارک متکلمین
امامیه این امر بتحقیق رسیده که محققین صوفیه کما قال المجالسی فی رسالته بان رفته اند یعنی مرتبه امامت بالاتر از درجه نبوت
و رسالت و خلت است و لهذا حضرت خلیل را مرتبه امامت بعد این همه مدارج حاصل گشته و ازینجا خطای
اکثری از متکلمین حتی که فاضل مذکور نیز واضح شد که در اثبات افضلیت جناب امیر از انبیا علیهم السلام بآیت
مباهله و مانند آن استدلال می کنند و در آخر وقت استنتاج می گویند که چون عینیت نمی تواند شد لا بد
مساوات در جمیع مراتب با جناب مصطفوی مراد خواهد بود مگر نبوت و رسالت انتهی زیرا که این هر دو از
مرتبه امامت کمتر اند نه زاید بر آن پس استثنا چه معنی داشته باشد و اینهم در اصول و روایات امامیه بر جای

خویش از اخبار و آثار مبرهن شده که حضرت امیر را جمیع فضایل مصطفوی بر وجه اکمل مع المناقب المختصة
التی توجد فیه ولا توجد فی غیره حاصل بود چنانچه از مصنفات کراجکی و بسی شیخ صدوق و کتاب مصباح
القلوب و روضهٔ امامیه و بحار الانوار روشن است اگر کوثر را بپیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تفویض کردند سلسبیل را
بحضرت امیر سپردند و با اینهمه مالک حوض کوثر حضرت امیر است نه جناب بشیر و نذیر کما یدل علیه یا سیحی من
حدیث الخصال المروی عن الرسول المتعال و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را جوامع الکلم اختصاص
بخشیدند علی مرتضی را جوامع علوم و بلاغتی که کلامش فوق کلام مخلوق باشد برگزیدند و ب
ظاهر است که مرتبه کلمات ادون و اضعف و منزلت علوم اقوی و اشرف است و اگر سید
المرسلین را لقب نبوت و رسالت دادند جناب مرتضوی را بامامت که باعتراف محققین
شیعه زائد برین مناصب است کما عرفت سرفراز کردند و با اینهمه کمال نبوت و رسالت محمدی
صلعم وابسته بتوجه و عنایت علویست کما ستعرف انشاء الله تعالی و اگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را
بوحی معزز کردند منزلت الهامی بنام علی مرتضی قرار دادند مع ذلک تصانیف علم الهدی و شیخ
الطائفه بلکه شیخ المشایخ و بحار و جلاء العیون مجلسی که عوام هم از آن بهرهٔ وافر برمی دارند در یافت
میگردد که جناب امیر باین بزرگی هم بارها مشرف شده آری فرق اینست که وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم در حضیض زمین بود و وحی علوی بمقتضای یاد نام مبارکش در اوج آسمان فرق دوم آنکه بمقتضای
تصریحات علمای قوم کما سیجی فی المسلک الثانی کلام و پیام بلا واسطه که برای حضرت امیر المؤمنین بود
اشرف از کلامی هست که بواسطه فرشته ادا کنند فرق سوم آنکه مرات و کرات نزول وحی بر جناب نبوی
دوازده هزار و مجیئت و ذهاب جبرئیل بسوی امیر المؤمنین بیست و چهار هزار چنانچه در عنوان اوراق دانستی
و اگر جناب مرتضوی شریک معراج نبوی نبود بر اصول امامیه هرگز قدر سید الکونین نیفزود بلکه درین
مقام نیز تفوق برای امیر کل امیر بود زیرا که وی بر فرش زمین آن دید و شنید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر عرش برین فرق اینست که پیغمبر خدا را ارتقای مدارج علیه بعد طی زمین و آسمان و انتقال از مکان

بلا امکان بهم رسید و حضرت امیر را بلا مشقت و کربت همراه بهم درین سفر بقلب اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم رسوخ تمام یافت چنانچه روایت کرده عجلی از ابن عباس که در بحار منقول است شاهد عدل برآن است
که نام علی بن ابی طالب در تمامی آسمانها و عرش و کرسی از نام من مشهورتر است و هیچ جماعتی از فرشتگان
نگذشتند که آنها از جناب مرتضوی بهره رسیده باشند ناگاه نگاه آنجناب بر امیر المومنین افتاد که زیر عرش
ایستاده فرمودند که درین سفر هم سبقت از من برده جبرئیل گفت که این فرشته ایست که آفریدگار جهان
بر صورت امیر مومنان پیدا کرده تا هرگاه اشتیاق زیارت ملائکه را زاید الوصف بهم رسد صورتش
ببینند با وصف این فضائل که باعتراف لاابحی در گوهر مراد زیاده تر از فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم نزد علمای شیعه رسیده تولد آنجناب در عین کعبه است که برای حضرت رسالتمآب نیز منقول نیست
زوجه اش بتول زهرا سیدة نساء العالمین بلا مظنه و فرزندانش حسنین اند سید شباب اهل الجنه
که ابراهیم فرزند خاتم النبیین بر ایشان فدا شده تلمیذش جبرئیل امین که بنص قرآنی علّمه شدید القوی
معلم سید المرسلین بود پس جناب پیغمبر بیک واسطه بشاگردی امیر المومنین مفتخر و بتلاوت ناد علیا مأمور و مستظهر
شجاعتش بمرتبه رسیده که عشر عشیرش از آنحضرت صلعم منقول نگردیده همتنی و شمشیر زنی رستم و اسفندیار
در ازای آن محض افسانه و بیکار بلکه نام تمامی گردان که زیر گردون گردان دعوی خدائی می کردند از
یاد جهان و جهانیان برده سخاوتش بجائی کشیده که حکایات حاتم طائی را بمان نسبت که برگ کاه را
بگلزار بلاغت کلامش رونق بازار سحبان وائل شکسته و ازین است که کلام معجز نظامش تحت کلام
خالق و فوق کلام کل مخلوق گشته قصه نزول سوره هل اتی که عنقریب مذکور میشود حرفی از آن کتاب
و حکایت فروختن خود در راه خدا چند بار پرتوی از آن آفتاب در کتب حدیث و کلام بالخصوص
حکایت حلیمه که رواة امامیه بمزید اهتمام آورده اند ثابت است که معاتبات الهی از تجیر معاتبات افضل است
و نزول عتاب درباره حضرت رسالتمآب جابجا در کتاب مستطاب موجود است چنانچه برای بعضی از
روایات بطریق نمونه از خروار درباره نصب امیر المومنین تصریح واقع شد و تازه تر اینکه

در تکمله

در تکملهٔ حیات القلوب مرویست که نازل شد آیت امامت امیر باین نحو یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک فی علی وان لم تفعل عذبتک عذابا الیما یعنی ای پیغمبر برسان به امت خود امامت علی را والا بعذاب
دردناک گرفتار خواهم کرد بخلاف جناب امیر که در هر مقام بستایش و محمدت موصوف و امامت آن
جناب در صد آیت مبین و منصوص و مخفی نماند که هرچند خلفای ثلثه رضی الله عنهم اجمعین بر اصول شیعین نام
مبارک علی مرتضی را ازین آیت محو کرده باشند لیکن در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لامحاله احسانی
بکار برده اند که بجای وان لم تفعل عذبتک عذابا الیما وان لم تفعل فما بلغت رسالته نهادند و بسبب
که ازین احسان و حیات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بشفاعت ایشان در روز قیامت
متوجه خواهد شد و خواهد فرمود که اصیحابی اصیحابی شعر آن را که بجای تست هردم کرمی ٭ عذرش بنه ار
کند بعمری ستمی ٭ چون برین چند حرف اطلاع یافتی دریافته باشی که اکثری از احادیث نبوی که
افضلیت علی را بر تمام کائنات قاطبة مقتضی است مثل علی خیر البشر من ابی فقد کفر الی غیر ذلک مما لا تعد
ولا تحصی ضرورست که بر اصول امامیه خاصة له باره ازان مسموع شده خطابه خویش که عموم افراد است محو آنها
بالجمله بر اصول این فرقه اگر مدائح و مناقب مرتضوی در باره افضلیت تتبع کرده شود چندان خواهی یافت
که عشر عشیر آن برای جناب پیغمبر صلعم هم نخواهد رسید وازینجاست که علمای کرام الشان اعتراف هم
آورده اند کما اومانا الیه بلکه اگر بغور و امعان بلاحظه رود فرقها در مدائح و محامد هر دو جناب مانند ظلمت و نور
خواهی دید وقد قال الله تعالی قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی
الظلمت والنور و این مضمون هم من تلقاء النفس نگفته ام عیاشی باعتراف مجلسی در بحار از ابو نصر بن
قابوس از امام صادق ع روایت میکند قال السواد الذی فی القلم محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم یعنی ظلمتیکه در میانه قلم است ذات پیغمبر است انتهی و باقر مجلسی بعد ازین سخن سازی ایجاد
بعضی از احتمالات همه را تکلف و تصنع دانسته سواد را بر حقیقتش حمل کرده و در باره نورانیت جناب امیر
بسیاری از آیات قرآنی مثل وکل شیء احصیناه فی امام مبین و کریمه یخرجکم من

یریدون

الظلمات الی النور و کریمه فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه و کریمه
لیطفئوا نور الله بافواههم الآیه الی غیر ذلک من الآیات که باقر مجلسی بحار بابی درین امور منعقد کرده که مراد
از نور در آیات الاصطفا حضرت امیر و از ظلمت کفر ابوجهل و امثال و مراد از طاغوت ابن صحاک ظلمت و کجا نور علی
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور همه که شنیدی اکثر متعلق بعالم دنیاست و اگر حال
عالم آخرت و آنچه بدان تعلق دارد در کتب امامیه مطالعه کنی مضمون فضیلت امیر کل امیر بعین الیقین می
زیرا که مفاتیح جنت و نار را بجناب حیدر کرار خواهند داد و ملائکه مقربین جناب سید المرسلین را
آن نفیر محض خواهند بود و ازین است که در احادیث قدسیه متواتر و مشهور گشته که دوزخ برای دشمن
علی آفریده ام اگرچه سراسر اطاعت من کند و بهشت را برای دوست دار علی آفریده ام اگرچه سراسر عصیان
من ورزد الی غیر ذلک من الاخبار المعتمدة والآثار المعتبرة التی ذکرت فی المناقب و فی کتاب زهرة
واللوامع مثل ذلک کثیر قطعاً هر چند از روایات اکتفا کنیم و تفصیل را بنظر تلطف بودن این مقام موقوف
دارم شیخ المشایخ در علل خود روایت می نماید و در کتاب خصال نیز جا بیکه بعقاید منقبت برای
حضرت امیر برشمرده که احدی در آن شریک مناقب مرتضوی نیست آورده و اما الثامنة والستون
فان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال یا علی اذا کان یوم القیمة نادی مناد
من بطنان العرش این سید الانبیاء فاقوم ثم ینادی مناد این سید الاوصیاء فتقوم
فیاتینی رضوان بمفاتیح الجنة ویاتینی مالک بمقالید النار فیقولان ان الله جل جلاله
امرنا ان ندفعها الیک ویامرک ان تدفعها الی علی بن ابی طالب فتکون یا علی قسیم
الجنة والنار ظاهر است حتی که صبیان هم می فهمند که نیابت شخص از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
در جنت و نار چیزی دیگر است و استقلال و چنانکه برای امامیه بمفاد این روایات معتبره است چیزی دیگر اگر
اندک تامل نموده شود غلط گفتم حاجت تفکر و تدبر اصلا نیست که هرگاه جناب امیر بر جمیع طبقات دوزخ
و فرادیس بهشت و کوثر و سلسبیل مالک شد دیگر کدام امر باقی ماند که شاید تصرف اعراف که نزد شیعه نام

حیث

جنت است بدست حق پرست جناب خاتم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از انکه این منصب بسبب
اندون ناپایدار بود پس مثل عهده وزارت دار السلطنت لکهنو با مناصب علویه که اشرف و ابقی
و مستدام است نسبتی ندارد اگر روایات امامیه را تصفح کنی و آنچه برسی در لوامع در باب اعراف آورده بنظر
سرسری ببینی بلکه بعقل خویش رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را درینباب هرگز مستقل نخواهی یافت
و ادل دلیل برین امور روایات مستفیضه امامیه است که صاحب لوامع الانوار التمجید نیز اشاره بآن کرده که
مراد از مالک یوم الدین حضرت امیر المؤمنین است **و از مؤیدات این** فضل است آنچه در کتب معتمده
اهل تشیع بالخصوص تکمله حیات القلوب که محمد رضی بن محمد نصیر المجلسی تالیف آن پرداخته مرویست
که اگر تمامی درختها اقلام شوند و بحر محیط سیاهی گردد و تمامی جن و انس محاسبین و کاتبین باشند
هرگز فضائل علی بن ابیطالب را شمار نتوانند کرد پس معلوم شد که فضائل کسی را بنسبت بفضائل
علوی مشاکل نمیتوان گفت مگر شاید محامد جناب قدس الهی موازی آن باشد چنانچه در بیاض عثمانی است
وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ
اللّٰهِ مخفی نماند که خاتمه سوره کهف از آن نیاوردم که لفظ بشر در آن دو جا واقع است و چون اهل التشیع
در آیت کریمه اَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ و وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ جناب امیر را
اراده می کنند تمامی اللوامع المذکور عجب نیست که در مقام امیر همین جاده مسلوک نمایند بلکه اگر از لفظ الله که مستجمع
جمیع کمالات است ذات امیر اراده کنند مستبعد نیست و اگر اندک امعان نظر بکار فرمائی یقین خواهی
دریافت که درین خصوص نیز تفوق برای جناب امیر است نه برای علیم و خبیر زیرا که مفسرین امامیه مثل طبرسی
و جرجانی و غیرهما الفاظ کلمات را که در آیت کریمه واقع است بمعلومات و مقدورات الهی حمل میکنند
و ظاهر است که بسیار چیزها است از مقدورات او تعالی که بجهت تعلق اراده بضد آنها در ممتنع بالغیر
داخل اند هر چند فی حد ذاتها ممکن باشند لیکن خروج آن از دائره قوت بسوی فعلیت و ظهور آن از کتم لیس
در عالم ایس که مسلم است بخلاف مناقب و محامد مرتضوی که پیرایه ظهور و فعلیت در بر گرفته و بعضی

ازان تعلق بروز قیامت گذشته باشد اینهمه بر تنزل و تسلیم است والا ناظر کتاب محمد معصوم بن محمد امین
بن علی بن الحسین الحسنی الاستراباذی که کتاب قدیم عربی را بپارسی نقل کرده و تفسیر آیات قرآنی را در
فضایل ائمه جمع ساخته نیک میداند که مراد از لفظ کلمات در آیت مذکوره یعنی ولو ان ما فی الارض
الآیة بحدیث امام حسن عسکری ذوات قادسه اهل بیت اند که سرفراز آن جناب امیرالمومنین که فضائل و
کمالات ایشان بادراک در نیاید و بپایان نرسد و موید این معنی باعتقاد او اینست که خدای تعالی در
چند جا این بزرگان را بکلمات تعبیر فرموده از انجمله آنکه فتلقی آدم من ربه کلمات انتهی
المقصه اینهمه مراتب برای مناقب جناب اقدس احدیت ثابت باشد یا نه درباره جناب پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم که همیشه بر اصول امامیه طالب معرفت جناب امیر بود چنانچه از تفسیر اهلبیت ع برمی آید هرگز مسلم
نیست هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین **ودر افضلیت** امیر و مفضولیت
حضرت بشیر و نذیر باین نهج هرگز استبعاد نباید کرد که منصب نایب هر چند باعلی رود لیکن بمرتبه مستخلف
نمی رسد چه جا فوقیت زیرا که عقل چنانچه استبعاد نمیکند که تلمیذ شخص بعضی از وجوه بر استاد خویش مزیتی
پیدا کند همچنین اگر مرتبه نایب اعلی شود کدام استبعاد خواهد بود و بر امتناع آن بعد ملاحظه افعال الهی
که در کتب مضبوط و مرقوم است کدام دلیل اقامت توان کرد بسا نایبان و رعایا باشند که گوی سبقت
از مستخلفان می ربایند و ایشان از علو مراتب اوشان حیران میمانند پس چه مجال که نایب نظر بفضیلت
کلی و مزید ثواب اخروی و کثرت فضائل و زیادت فواضل زاید بر مستخلف باشد چه جای آنکه همسری او در این
امور با جناب اقدس احدیت بلکه زیاده ازان نیز بمعرض ثبوت رسد در احادیث ائمه چنانچه مصنفات باقر
مجلسی برین گواه است موجود است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حق شهید کربلا فرموده که پسر امام و برادر امام
است و باینهمه نه امام از صلب او بوجود خواهند آمد نهم شان قائم آل محمد است اعلمهم افضلهم و ظاهر معنی
آنکه مطابق عقاید امامیه باشد و رساله سید حسین شاه قم که نزد شیخ عاملی فرستاده بود تایید آن کند
همین است که در زمره ائمه هر که زیاده تر علم دارد او افضل است خواه نایب باشد و خواه مستخلف المقصه در

زیادت

زیادتی و وفور فضائل و کثرت محامد و معجزات مرتضوی نسبت بفضائل و کمالات محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
بر اصول امامیه کسی گفتگو نمی تواند کرد و از این است که چندین فرقه از فرق شیعه با وصف عقل و تمیز
آنجناب را بالوهیت می ستایند و جمعی در خدائی او توقف می نمایند اگر معنی افضلیت و همسری
با حضرت احدیت متحقق نبود باری این عقلا چرا باین اعتقاد گرویدند و درباره پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم چرا این عقیدت بهم نرسانیدند و این تقریر نیز از کتب قوم استنباط میتوان کرد جائیکه در اثبات
افضلیت مرتضوی میگویند که آنجناب شخصی است که مردم بخدائی او قائل شده اند و با مام شافعی نسبت
بسیاری از اشعار داده اند که از آنجمله در احقاق شوستری این ابیات مرقوم است **ابیات**

لو ان المرتضى ابدى محله ÷ لاضحى الناس طرا سجدا له ÷ کفى فی فضل مولانا علی ÷ وقوع الشک
فیه انه الله و اگر در کتب قوم نیک ملاحظه کنی بخوبترین وجوه مشاهد و محسوس خواهد شد که انچه از خوارق
مرتضوی در خطب سید رضی در یافته افتخار اکابر قوم بران زیاده از حد است بعضی از الفاظ خطبة البیان می آید
انا احیی الموتی و اعلم ما فی السموات و الارض و انا الکتاب المبین و انا حملت نوحا
فی السفینة و انا صاحب یونس فی بطن الحوت انا جاوزت موسی فی البحر و اهلکت القرون
الاولی اعطیت علم الانبیاء و الاوصیاء و فصل الخطاب و بی تمت نبوة محمد صلی الله علیه
و آله و سلم این کلمات طیبات در لوامع انوار بروایت ابوذر و سلمان است اما خطبه افتخار که اصبغ
بن نباته روایت نموده انهم را امثال این امور شامل است یکد فقره آن نیز ثبت می شود انا المحاسب
للخلق انا منزلهم انا عذاب اهل النار الی ان قال انا صاحب الآیات العجیبات انا عالم
اسرار البریات انا منزل الملائکة منازلها انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل انا
الواضع عن امة محمد الوزر انا باب السجود انا العابد انا المعبود انا الشاهد انا المشهود
و در خطبه طتنجیه که میانه کوفه و مدینه اتفاق افتاده این مضامین بتصریح در یافته انا صاحب
الطوفان الاول انا صاحب الطوفان الثانی انا صاحب سیل العرم انا صاحب العرم انا

صاحب الاسرار المکنونات انا صاحب عاد والجنات انا صاحب ثمود والآیات انا
مدمرها انا مزلزلها انا مرجفها انا مهلکها انا مدبرها انا محییها انا ممیتها
انا الاول انا الآخر انا الباطن انا الظاهر انا مع الکور قبل الکور انا مع الدور
قبل الدور انا مع القلم قبل القلم الی آخرها **و متوهم نشود** که نزد علمای امامیه این
افادات از قسم کلماتی باشد که از صوفیه در بعضی از اوقات در حد صدور یابد زیرا که متکلمین و محدثین
ایشان که صوفی و مائل بتصوف هردو را بدتر از کفار شمرند این قسم روایات را بکمال افتخار در کتب دین
و ایمان خویش روایت کنند و افضلیت امیرالمؤمنین بآن مقصود دارند و ازین مقامات هویدا شد
که مرتبه جناب امیر بحضرت الوهیت رسیده بلکه از آن هم درگذشته چه جای جناب ختم رسالت
فکیف که نام نیابت و مفضولیت بر زبان آید **و آنچه اساطین علم** کلام و حدیث که از صوفیه
نفرت کلی دارند چنانچه اشارتی بدان نموده شد تأویلات و درستی این نوع کلمات طیبات توجیهات
و تسویلات بعمل آورده اند و روایات موضوعه و احادیث مجعوله از صندوق شیخ صدوق و ابان
شیخ الطائفه امام اعظم خویش بر می زنند و داد تحریف قرآنی و احادیث عترت رسول بالمره میدهند چنانچه
شاهد حال است که بمجرد ملاحظه این کلمات اهل ایمان بر خود لرزد بر جمله از آن مهملات و حکایات زبان
خرافات آگاه می کنم باقر مجلسی در بحار از جناب امام باقر علوم اولین و آخرین روایتی کرده که چون
کریمه در آخر سوره غاشیه چنین نازل شد ان الینا ایاب هذا الخلق و علینا حسابهم
یعنی بازگشت خلق بسوی ماست و علی حساب آنهاست مقصود ازین تحریفات یهود آن است که آیه
جناب مرتضوی در خطبه افتخار فرموده که من محاسب تمامی خلق ام مطابق آیت قرآنی است سبحان
الله کتاب حق را چقدر ملعبه اطفال ساخته اند و برای درستی خرافات مذهب خویش چه بهتانها که از کتاب
آن نکرده اند **النوك** یکدو حرف از توجیهات شان هم در صحیفة المتقین باید شنید میگوید که بنابرین علی
معطوف بر ایاب خواهد بود و خبر علینا حسابهم خواهد بود و تقدیر چنین میشود که ان علیا حسابهم لعنة

علی حساب الیشان است یا به تقدیر مضاف است یعنی صاحب حساب یا مبالغه حمل واقع شده چنانکه
جاها این دو وجه جاریست و چون مدار حساب و معیار ایمان ولایت آن قرة العین دودمان امکان است
پس گویا حساب همین ولایت است والله تعالی اعلم **سوم آنکه** چون خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
با فضلیت مرتضوی تنصیص فرماید و بعد ذکر فضائل خویش که مناط افضلیت باشد شرکت مرتضوی را ثابت
نماید و ارشاد کند که در فضائل او من شریک نیستم چنانکه در کتاب تحفه و بحار موجود است اکنون
کلام در افضلیت آن عالی مقام علمای شیعه عین جور و جفا است **چهارم آنکه** مسلمانان که جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم افضل بود چنانچه بر زبان امامیه لو بالمداهنة و التقیه جاری میشود و مسلمند
که افضلیت مانع از اقتدای شد لیکن نصب امیر المومنین در محراب مسجد بعد ازاله ابوبکر صدیق مستلزم
اقتدای آنحضرت نبود زیرا که می بایست که حق را بمرکزش نشانیده بحجره خویش معاودت می نمود نماز
می گذارد الی غیر ذلک من الاحتمالات **پنجم آنکه** در تصانیف مجلسی مثل بحار و حق الیقین بجای خویش
مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اول از همه متابعین بیعت امام مهدی خواهد نمود و اینهم مقتدی آمده
که در احادیث امامیه مذکور است که حضرت سلطان ختم رسالت پس صاحب الامر نماز خواهد گزارد پس اقتدای
مرتضوی بطریق اولی جایز خواهد بود **علاوه** نظر بکثرت فضائل و وفور محامد و مناقب چنانچه
از مناقب مرتضوی اصح واضح و لایح است پای مبارکش بر کتف خویش نهاده اند پس اقتدای چرا جایز نباشد
و در مناقب بعضا مضامین عجیب ذکر کرده اند که بعض اساتین بلغا مثل سیبویه و اخفش بر سبیل افترا در سلک نثر و نظم
کشیده اند غلط گفتم از زبان صدق ترجمان حضرت خاتم پیغمبران افتخار نقل می نمایند و ادیهمان مسند
و روایات منظوم و لهذا بر دفاتر مبسوطه مثل احسن الکبار فی معرفة الائمة الاطهار بنام حسان بن ثابت می
فرمایند بر چند از ابیات که حدیث سرور کائنات است و ناظم مذکور بلا ریب از مصداق والشعراء
یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون مستثنی است که فاری و شعر فرسول الله
قد قال لنا لیلة المعراج لما صعدا ÷ مسح الله بظهری یده ÷ فاحس القلب ان قد برده ÷ فعلی

وَاضِعُ رِجْلَيْهِ لِي + فِي مَكَانٍ وَضَعَ اللّٰهُ يَدَهُ یعنی جائی که ایزد کریم دست مبارک ثبت
می کذاشت و دلم بروت آن روایت برهان مقام امیرالمومنین هر دو پای خود نهاد **واگر گویند** که این
معامله بجهت ضرورت بوده الضرورات تبیح المحظورات گوئیم قطع نظر از انکه این تقریر خلاف اصول موضوعه
امامیه است کما عرفت آنفا درینجا وقت عزل صدیق ضرورت شدیده است کما لا یخفی و العجب کل العجب که
جنابی درین نماز رسد که در مسجد دیگر مباد اخاطر حسین که بر گردن تو سوار است آزرده و ملول شود و
ایستادن پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم عقب ابو الحسنین که بمنطوق حدیث ابو ها خیر منهما بهتر از فرزندان
خویش بوده در وقت اشد ضرورت هم تجویز نفرماید حالیا باز باصل مدعا مشغول شویم و گوئیم **اما**
خامساً پس از انکه بحکم باقر مجلسی رجار کما عرفته مفصلا اول دلیل خلافت ابوبکر صدیق در سقیفه
بنی ساعده همین امر امامت بود و نزاع انصار هم برین دلیل انقطاع یافت پس معلوم شد که دعوی
امامت مرتضوی در مسجد شریف افترا محض و بهتان صرف است هرکسی از عقلا تجویز نتواند کرد که اگر درست
واقع می بود فاروق اعظم چگونه بر خلاف آن که اکذب مقدمات بود اساس دلیل دران مجمع نهاد و انصار که
منازعت داشتند و خلافت سعد بن عباده خواستند چگونه تلقی بالقبول مینمودند بلکه بایستی که در جواب میگفتند
کای عمر وقتی که ابوبکر از جیش اسامه تخلف کرده بمسجد نبوی رسیده بی اجازت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
امام شد جناب پیغمبر او را بکمال ذلت و خواری معزول فرمود و از دست مبارک نبوی آنقدر رسوا
که مدتی با رفقای خویش روپوش ماند و کسی از وجود و عدم شما خبری نگرفت چون او را لیاقت امامت
نماز نباشد استحقاق خلافت پیغمبر خدا و اهلیت زعامت کبری چگونه داشته باشد **اما**
سادساً پس اگر تعیین امامت مرتضوی مطابق واقع می بود بحکم باقر مجلسی کما سبق و بحکم شارح
انوار بدریه حیث یقول اِنَّ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِحَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ اِنَّ اَبَا بَكْرٍ
وَاَبَاكِ يَلِيَانِ اَمْرَ اُمَّتِي مِنْ بَعْدِي بَاطِلٌ مِنْ وُجُوهٍ مِنْهَا اَنَّهُ اِحْتَجَّ يَوْمَ السَّقِيْفَةِ بِقَوْلِهِ
الْاَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ وَلَمْ يَحْتَجَّ بِهِ وَهُوَ اَوْلَى لِدَلَالَتِهِ عَلَى التَّعْيِيْنِ كَمَا قُلْنَاهُ اَوَّلًا لَاحْتَجَّ

جناب مرتضی

جناب مرتضوی در مقام استدلال تحقیقا و الزاما بآن تشبث نفرمود بجمله از امامت خویش در مسجد
نبوی معزول گردیدن ابوبکر صدیق باین فضیحت و رسوائی و اختفای او در مدینه دران نزدیکی که اول
در مقصود امر واقعی بود و استحقاق و لیاقت ابی بکر را برای این منصب جلیل از بیخ و بنیاد مستاصل می نمود حرفی
نزدند و با وجود قرب عهد و عدم ذهول و نسیان لفظی ازین واقعه بر زبان نیارند بلکه خلاف آن کما
ثبت فی روایاتنا و قد حملوا علی التقیة بر زبان حق گو آرند ان هذا لشیء عجاب این روایت
که دلالت بر امامت مرتضوی دارد و حالش دریافت شد فقط در بحار مجلسی بنظر کمترین
خلایق رسیده و دیگر بزرگان امامیه بجهت حق پوشی و ترفروشی الا طائفة منهم کما نشیر
الی بعضهم عنقریب ان شاء الله تعالی همین می سرایند که امر نبوی بر فرد منتشر بود پس
تعیین امامت مرتضوی برای نماز باعتراف مجلسی کما ظهر سبب اظهار این جماعت کثیر اصلا
نداشته باشد قس علی هذا حال سایر صحابه که نه مامور شدند و نه امامت کردند بلکه فاروق اعظم که
روزی بگفته عبد الله بن زمعه که از حجره شریف برآمد و صدیق حاضر نبود امامت کرد و مقبول
نشد و آن سلسله ازین عدم قبول که برای تاکید امامت صدیق بود و مدلولش جز این نیست که اکنون
با وجود او کسی امام نشود و اولویت خلافت برای عبد الرحمن بن عوف که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
اتفاقا قبل از سانحه مرض یک رکعت نماز خلفش گزارده مستلزم باشد یا مرتبه استحقاق خلافت
راشده از فاروق اعظم که فضائل و کمالات او زاید بر فضائل ذی النورین است چه جا عبد الرحمن
بن عوف سلب نماید چنانکه مجلسی در بحار و دیگران در غیر آن بمجرد استبعاد و استکبار گمان برده اند
القصه بفساد تمسک امن تصلی بالناس بروایت صاحب استیعاب و تصریح بنام صدیق
که در روایت ابوداود از عبد الله بن زمعه در قرة العینین بتفضیل الشیخین و رساله نصرة
الصدیق لمولانا محمد فاخر قدس سره و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق وارد
کرده ام امر واحدیست و ازین است که عبد الله بن زمعه که محاورات عرب را نیک میداند نسبت

از مروهن لیصلی بالناس غیر از افضل الصحابه یقین دیگری را نفهمیده و بروایت امام احمد در مسند و حاکم
در مستدرک روشن گردید که [illegible] عمر او در آن وقتی که فاروق اعظم روبروی او شکایت آغاز کرد والتماس نمود که بعد [illegible]
چرا مرا کرد کن که امام شو این جواب او داد والله ما امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكن
حين لم ار ابا بكر رأيتك احق من حضر بالصلوة یعنی سوگند بخدا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مرا بامامت تو امر نفرموده لیکن بمقتضای ضرورت شرعی در غیبت صدیق ترا امر کردم و بهتر از تو حاضرین
کسی ندانستم و ابو عیسی ترمذی در جامع خویش بعد ذکر حدیث مروا ابا بکر فلیصل بالناس وسلم
حسن صحیح گفته و في الباب عن عبد الله بن مسعود وابي موسى وابن عباس وسالم
بن عبيد وعبد الله بن زمعة انتهى بلفظه **و ازین مقام** هم کالنور في الظلام هویدا
شد که مترجمین بحار در ترجمه صدر روایت صاحب استیعاب باشند مجلسی در مغلطه طرح افتاده اند زیرا که
بر صواحبات یوسف حکم امامت بر فرد منتشر است و اراده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بامامت
صدیق متعلق نبود و هو بدیهی البطلان بل هو متواتر و بیان کما لا یخفی علی من تتبع روایات الکتب
المذکوره و هی ماخذ کرده [illegible] اسباب العساکر از آنکه جهلی از اینه مثل صاحب مجمع البحرین
که در سیاق حدیث [illegible] خطا کرده در تحقیق معنی لفظ صواحبات یوسف آنچه ذکر
کرده دلالت قطعی بر آن دارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر آنحضرت ایده بر امامت صدیق
در وقت اشتداد مرض [illegible] نفس فرموده [illegible] ناظرین عبارت مجمع البحرین که در [illegible]
سابق منقول است محفوظ و مرکوز باشد از تطویل نمی اندیشیم و بار دیگر [illegible]
اراد تشبيه عائشة بزليخا وحدها وان جمع في اللفظ [illegible] انهما اظهرتا
خلاف ما ارادتا فعائشة ارادت ان لا يتشاءم الناس به واظهرت كونه لا يسمع
المأمومين وزليخا ارادت ان تنظر النسوة الى يوسف ليعذرنها في محبته واظهرت
الاكرام في الضيافة [illegible] آنکه ام المومنين صدیقه بجهت خیال تشأم سابق الذکر [illegible]

کرده

جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر امامت را بذمه صدیق نگذارد بلکه برای این کار دیگری را از صحابه
منبار بردارد و هر چند مراجعت کرد لیکن بذروه قبول نرسیده و مخفی نماند که این نوع استدلال
بعد از آنست که مخالفین قدیماً و حدیثاً بر احادیثی که معانی غرائب الفاظش در نهایه و مجمع البحار
و امثال آن مبین شده عمداً ثبت نمایند چنانچه بر ناظرین بحار و رسائل مخاطب واضح است آن محتجب
نیست اکنون در بطلان روایات موضوعه بلا باقی در دیگر کتابش دعوی لاطائل همین امامت مقدم نقشو
اجد نص الهدی بر امامت صدیق که دام انتظار باقیست طرفه آنکه باقر مجلسی با وصف ادعای
تبحر در فن کلام و حدیث و تطبیق روایات متعارضه حضرات ائمه علیهم السلام که در مذهب امامیه بیش از
حد شمار است روایات امامت صدیق با ضم مخترعات نفسانی در بحار آورده دعوی تناقض در آن
بر زبان قلم سپرده میگوید که از بعضی احادیث قعود نبوی در پهلوی ابوبکر و از روایات دیگر تقدم
آنحضرت و از بعضی در صف بودنش واضح میشود و همچنین نماز مردم بنماز ابوبکر در بعضی اقتدا
قوم و دلالت بر مکبر بودن او فقط علی هذا اراده نماز با وجود منع انحناء و مخالفت کردن
ابوبکر بنماز پس آمدن از همین جنس است مدلول برخی از احادیث اقتداء او بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و منطوق حدیث ترمذی و جامع الاصول عکس آن و هم بر منع ایام است و صد و
عتاب شریف بعایشه وقت مراجعت و مقصود و حرمت آخر آنست که رجوع این عتاب بحفصه نیز بحکم
فرستادن پیام امامت سوی پدر خویش و هم بر قیاس باید کرد عذر قبیح و خبر ابوبکر در ولیشان یا حجی
خلافت جانب سقیفه وا گذاشتن جنازه شریفه و همین صفت است دلالت ابن عباس
بر آنکه حضرت سر در بیرون نیامد و ابوبکر امامت میکرد و مدلول حدیث عایشه آنست که وقتی
درین ایام باستعانت اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافی است با روایت انس که آخر نماز
خلف ابوبکر بود و همچنین این مناقض است قول انس فذهب ابوبکر یتقدم فاومی بیده الی ابی بکر ان
یتقدم چه این میخواهد که رفع حجاب و ایما قبل نماز بود و روایت دیگرش که مردم خواستند

که نماز را شکسته وارشاد شد که تمام کنید دلیل بعدیت است همچنین روایت عبد الله بن زمعه زیرا که
منطوقش غیبت ابوبکر است و از روایت عبید الله معلوم شد که فرستاده حضرت آمد و پیام بابوبکر
رسانید والکل متعارض و متناقض انتهی تلخیص مقاله فی العبارات المطلبه **و فقیر** کم مایه بدون مراجعت
بماخذ روایات مذکوره که نماالباکاشف تلمیعات او باشد بعجلت هرچه تمامتر میگویم که این همه لاف
وگزاف علمای قوم است حاشا که تعارض و تناقض بوده باشد **اما الاول** پس از آنکه قعود
آنجناب در نماز ظهر که روز شنبه اتفاق افتاده در پهلوی یسار صدیق بود لیکن روایت تقدم
باعتبار امامت آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم در روایت بودنش در صف بخصوص این واقعه
غیر مسلم بلکه در صف بودنش روز وفات است در نماز صبح چنانچه از شرح ملا علی قاری بر مشکوة شریف
هویدا و آشکار می شود وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّهُ لَا تَنَاقُضَ بَيْنَ قَوْلِنَا زَيْدٌ قَائِمٌ نِصْفَ النَّهَارِ وَ
لَيْسَ بِقَائِمٍ وَقْتَ الزَّوَالِ فَمَا ظَنُّكَ بِالتَّنَاقُضِ فِي دَعْوٰى قِيَامِهٖ يَوْمَ السَّبْتِ وَسَلْبِ
الْقِيَامِ عَنْهُ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ پس مجلسی مدعی تناقض هنوز متن شمسیه تهذیب نیز یاد نداشته اما
آنچه گفتم که آنجناب در نماز نشستن در پهلوی چپ نشسته بود پس بر کسانیکه در سنت حدیث کرده اند تعجب
نیست برای اطمینان قلوب عوام از صحیح ابن حبان روایتی منقول می شود بدانکه محدث مذکور بعد ذکر
حدیث ام المؤمنین صدیقه که روایت طولانی است و مشتمله تفصیل بعضی از مقدمات است لیکن در
باره جلوس شریف که آیا بجانب یمین بود یا بطرف یسار مجمل واقع شده میفرماید اَنَا الْحَسَنُ بْنُ
سُفْيَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ نُمَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُوْ مُعَاوِيَةَ عَنِ الْاَعْمَشِ
عَنْ اِبْرَاهِيْمَ عَنِ الْاَسْوَدِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ لَمَّا وَجَدَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ نَفْسِهٖ خِفَّةً جَاءَ حَتّٰى جَلَسَ عَنْ يَسَارِ اَبِيْ بَكْرٍ وَكَانَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّيْ بِالنَّاسِ قَاعِدًا وَاَبُوْ بَكْرٍ قَائِمًا انتهی **واما الثانی**
پس مراد از اقتدای مردم بابوبکر صدیق نماز گزاردن شان است بتکبیر او گویا اقتدا بو نمودند

پس روایت امامت صدیق و دعوی اقتدای مردم درین سانحه و نفی آن باعتبار اختلاف حیثیات
حقیقت و مجاز هر دو صحیح کما فی قولنا زید اسد و زید لیس باسد **واما الثالث** پس مراعات
ادب را مخالفت نامیدن و در تاخر کدامی با اراده آن مدعی تعارض و تناقض گردیدن غیر از
حضرت ملا باقر مجلسی بانی مبانی تشیع کار کسی از بنی آدم نیست زیرا که صدیق برعایت حق سوی
خواسته بود که از مقام خود باز استد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بمقام امامت فرستد
لکن بمنع حضرت باز بر مقام خویش عود کرد پس او درینوقت خاص که آنی باشد نیست مانند کسی
که بقدم رجا با دلو خراخری در شان اوست عجب از شریف مرتضی ملقب بعلم الهدی و تابعین
و متبوعین او که این را عزل نامند و از هفوات خویش باز نمانند **واما الرابع** پس روایت
ابو عیسی ترمذی و مانند او ناطق بقصه دیگر است و آن اقتدای جناب سرور انبیا با بوبکر صدیق
در نماز صبح دوشنبه است که وقت زوالش وفات شریف واقع شد و در آخر آن روز بر جمیع
مردم تحقیق یافت بعد از انکه بعضی در موت آنسرور تردد کرده بودند پس کجا قصه یوم السبت و کجا
واقعه یوم الاثنین مگر اشعار مشهور که عبد الله یزدی در شرح تهذیب ذکر نموده بسامعه ملا باقر
نرسیده بود نگذاره **شعر** در تناقض هشت وحدت شرط دان * وحدت موضوع و محمول و مکان *
وحدت شرط و اضافت جزو کل * قوت و فعل است در آخر زمان * و درینمقام نیز مطالعه صحیح
ابن حبان که آمدنی است بعد روایت مسروق از حضرت صدیقه که جلوس شریف در صف اول از ان
معلوم می شود میگوید هذا خبر یوهم من لم یحکم صناعة الاخبار ولا تفقه فی صحیح
الآثار انه یضاد سائر الاخبار التی تقدم ذکرنا لها ولیس بین اخبار المصطفی صلی
الله علیه وآله وسلم تضاد ولا تهاتر ولا یکذب بعضها بعضا ولا ینسخ شیء
منها القرآن بل یفسر عن مجمل الکتاب ومبهمه ویبین عن مختصره و
مشکله وقد دللنا بحمد الله ومنه علی ان هذه الاخبار التی رویت کانت فی

صلاتين لا في صلوة واحدة على حسب ما وصفناه فاما الصلوة الاولى فكان
خروج النبي صلى الله عليه واله وسلم اليها بين الرجلين وكان فيها اماما وصلى بهم
قاعدا وامرهم بالقعود في تلك الصلوة وهذه الصلوة كان خروج النبي صلى الله
عليه وسلم بين بريدة وثوبة وكان فيها ماموما وصلى قاعدا في الصف خلف ابي بكر
ذكر البيان بان هذه الصلوة كانت اخر الصلوتين اللتين وصفناهما قبل نا عمر
بن محمد الهمداني قال حدثنا اسحق بن ابراهيم بن سويد الرملي قال حدثنا ايوب
بن سليمان قال حدثني ابو بكر بن ابي اويس عن سليمان بن بلال عن حميد الطويل عن
ثابت البناني عن انس بن مالك قال اخر صلوة صلاها رسول الله صلى الله عليه وسلم
مع القوم في ثوب واحد متوشحا به قاعدا خلف ابي بكر قال ابو حاتم هذا الخبر ينفي
الارتياب عن القلوب ان شيئا من هذه الاخبار يضاد ما عارضها في الظاهر وتقدير
تنزل وتسليم انتهى مجلسى فهميده وقوع اشتباه در بعضى از روايات محتمل است وچندان بعيد نيست ناظر كتب
معتمده اماميه مثل شروح اربعين ومجلدات بحار الانوار وغير ذلك نيك ميداند كه محدثين شيعه در بسيارى از مقامات
اشتباه رواة ميشوند بلكه صاحب شافى ميگويد كه وقوع عدم سلاست و بلاغت در كلام ائمه از جهت
رواة است كه اكثر از محاورات عرب عربا جاهل واز حليه فهم و فطانت عاطل بودند وهذه
عبارته على ما اوردها بعض الاكابر نور الله ضريحهم ولما كان هذه الاحاديث
من تقريرات الرواة فان رايت الشكوك في عبارتها فهو من الرواة لانهم كانوا
عاميين في الاكثر انتهى ومعاشر اهل حق دعوى نمى كنند كه اكثر وغالب اوقات رواة احاديث
انحضرت صلى الله عليه وسلم چنين باشند وليكن مقصود آنست كه احيانا اشتباه از ايشان صدور مى
يافت ومحتمل است كه راوى اقتداء انحضرت لابى بكر شنيده بود باز باشتباه عكس آن نقل كرد مثلا
واما الخامس پس دعوى پيام دادن حفصه بفاروق اعظم كه بامامت توام شريف صدور

یا فته ممنوع است این را بحدیثی ثابت کنند و انی لهم ذلک و اگر بر افترا آت خود الزام اهل حق میخواهند پس
بلا شک و شبهه باظهار انکار خود قاطبه عین بوالفضولی و بوالهوسی خواهند بود کما مر غیر مره
و اما السادس پس مقصود صدیقه رضی الله عنها از ترتیب این مقدمات که مبنا آن
متفق علیه فریقین است چنانچه بارها گذشت و در خصوص این ایام بروایات اکابر محدثین ثابت شده
سید جمال الدین در روضة الاحباب و شیخ عبد الحق دهلوی در کتاب ما ثبت بالسنة آثار آن نیز واقع
شده که چون ابو بکر صدیق بتاکید شریف سوی محراب رفت و مقام امامت را از جناب اقدس خاتم
النبیین خالی دید آهی سرد از دل گرم برکشید و بر زمین افتاد و تمامی حضار ناله و واصیبتا بلند
کردند و شور قیامت برخاست الی آخر القصه همان بود که مردم فال بد نزدند و رفتن بسقیفه بعد
اطلاع بر حقیقت حال مثل مشغول بودن جمله اهل بیت بغسل شریف عین دردمندی بوده زیرا که در
مقامات آتیه بتفصیل هر چه تمامتر خواهی دانست انشاء الله تعالی که از جنازه شریف اگر تجاوز نمی کرد
مگر اکابر مهاجرین او را با بار شد ضرورت بجبر و قسر بسوی سقیفه برده اند چنانچه ابو حاتم بستی نیز در
صحیح خویش آورده و از عبارات فضلای شیعه که اصل تاریخ طبری را بزعم خویش بعینه در عبارت فارسی
نقل کرده اند واضح خواهد شد که غسل و کفن و تعیین موضع دفن همه بعد تجویز و اهتمام افضل الصدیقین
واقع شده **و اما السابع** پس چون خروج شریف برای نماز آخرین صبح روز وفات
وقت نجات از اغماء و بیهوشی بود کما فصل فی مقامه و بر روایت صحاح بخار چندان از شدت
مرض نجات یافت که نماز صبح در مسجد گزارد و خطبه طویل خواند زنان اهل بیت بالیقین دانستند
که تندرست شد تا آنکه موهای خود را شانه زدند و سرمه در چشمها کشیدند با قضیه لم یخرج
ثلثا اصلا منافاتی ندارد چه روز دوشنبه روز چارم از امامت صدیق بتحدید بلکه جمهور بر آن رفته اند
بوده بلی در بادی الرای قول انس با حدیث صدیقه متعارض مینماید و جوابش بمقتضای مدلول
عبارات بعضی از شروح بخاری مثل غایة التوضیح و عمدة القاری باین نهج میتوان گفت که ابتدای این

ایام ثلثه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای آن خروج نفرمود از وقتی باشد که آفتاب
روز شنبه در نماز بنشیند مهاد یا بین الاصحی در مسجد آمد و این مجاز در محاورات مردم کثیر الوقوع است
که اگر زید مطالعه کتاب را مثلا از نماز جمعه تا صبح یکشنبه ترک نماید و وقت چاشت از دنیا مفارقت نما
فرماید در حکایت حالش میگویند که سه روز مطالعه کتاب نکرده پس محصل روایت انس بر طبق نقل مجلسی که
یخرج ثلثا وابوبکر یصلی بالناس بطور کنایه آنست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سه روز
امامت با مردم نکرده و ابوبکر بجای آن سرور امامت میکرد الی غیر ذلک من الاحتمالات
واما الثامن پس دعوی تناقض در اجمال و تفصیل غیر از مجلسی امامیه کار دیگری نیست چه
مراد از اشاره بتقدم ابی بکر همان اشاره است که در روایت اخیر مفصل مروی گشته
یعنی بعد پرده برداشتن ابوبکر صدیق بگمان خروج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای نماز
باز پس آمد و حضرت پیغمبر صلعم بتقدم او اشاره فرمود فینطبق الاجمال علی التفصیل شاید نزول آیات
مجلسی آیات قرآنی که متعلق بقصه حضرت موسی وارد و از بعضی از آن تنهایی آنجناب بلا رفیق همراهی اهل
آن عالی قباب الی غیر ذلک من الامور معلوم میشود چنانچه بر مفسرین و حفاظ قرآن مجید مستتر نیست
متناقض باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و مخفی نماند که قول بعضی از صحابه در روایات حدیث رفع
حجاب که در نظر ما هیچ منظری بهتر از منظر شریف نبوی نبود چنانکه مجلسی در بحار آورده علی الظاهر محمول
بر آنست که مثلا قایلین بعد واقف نبوده باشند یا منظر انفاذ دوم استر از نظر کرده باشند و غالب که قایل
مجلسی مذهب مراد از مثال این روایات که بعضی شرح نزد محدثین است کما لا یخفی علی من طالع شروح
الصحاح وغیرها سیما شرح المشکوة لعلی القاری یعنی رفع حمل نموده و در مغلطه افتاده **واما**
التاسع پس بهت و ستور الی السلم که قصه روایت عبدالله وعبدالله زمعه در وقت واحد بوده باشد
مدعی تناقض را چنانچه گذشت لازم که قصه زمانه ثابت فرماید تا بجهت حضور و غیبت در وقت واحد
تناقض لازم آید در بین ایام این دو قصه در دو وقت وقوع یافته و از جمع روایات واضح می شود که واقعه

از روایت

روایت عبید الله مقدم بر واقعه روایت عبد الله زمعه است و این را بدو دلیل ثابت
میکنم اما اولا پس بدانکه در حدیث عبید الله مرویست که چون فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
پیام امامت نزد ابوبکر صدیق آورد و فاروق را گفت تو امام شو پس معلوم شد که هنوز
انکار امامت عمر از آن سرور صلعم تا کیدات مرقومة الصدر صدور نیافته بود و الا خلاف حکم پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم با این همه تصریح لازم می آید و هو مستبعد و اما ثانیا پس لفظ پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم در روایت عبد الله زمعه که مجلسی نیز آورده و اتفاق محدثین طرفین بر آن
واقع شده مروا من یصلی بالناس است و آن مقتضی تقرر امامت ابوبکر صدیق قبل از صدور
این امر است و الا لازم می آید که حکم امامت بر غیر منتشر باشد و قد عرفت بطلانه علی
مذهب الفریقین بالجمله محو حیرتم که درین روایت دعوی تناقض چه معنی داشته
باشد یا خدایا مگر زعم مجلسی آنست که در روایات اهل حق بجز از یک بار امر نماز و آنهم بلفظ من
یصلی بالناس شرف نفاذ نیافته و این خود ابهج و واهی علاج نمی توان کرد فمن یهدیه
من بعد الله افلا تذکرون عجب از فاضل مجلسی که دعوی تناقض درین مورد بادنی
توجه بعد از تسلیم نیز نقل کرده و یافته در آغاز نهاده محض خبط و مضبط گشت باید و احادیث
کتب خود را که در هیچ بابی خالی از تعارض و تناقض نیست ملاحظه می نمود حتی که در تهذیب
باعتراف امام اعظم طوسی زیاده بر پنج هزار حدیث متعارض و متناقض در ابواب فقه وارد است
و اکثر علمای کبار امامیه مستبعد بودن تاویلاتش [illegible] فی [illegible] و رای
از مجلسی [illegible] ترهات خویش امن نمی جستند و از هفوات عقیده با اتباع شریف مرتضی [illegible]
من تنبیه عبارت امام اعظم او ملا ما نقل صاحب الفوائد المدنیة این است حتی انه یکاد من
الفقه لا یسلم الا وجدت العلماء من الطائفة مختلفة فی مسائل منه او مسئلة
متفاوتة الفتاوی و قد ذکرت ما ورد عنهم علیهم السلام من الاحادیث

المختلفة التي تخص الفقه في كتابي المعروف بالاستبصار وفي كتاب تهذيب
الاحكام ما يزيد على خمسة آلاف حديث وقد ذكرت في اكثرها اختلاف الطائفة
في العمل بها وذلك اشهر من ان يخفى انتهى بلفظه بلکه اگر تتبع نموده شود ظاهر گردد که توحید
باری سبحانه وتعالی عما یقولون علوا کبیرا بزعم امامیه در احادیث اهلبیت علیهم السلام اختلافات
شدید هست حتی که جسمیت او سبحانه بمعنی ابعاد ثلثه و تعیین عرض و طولش بهفت شبر و مانند آن
و برخالی بودن اعلی و اسفلش معاذ الله الی غیر ذلک من الکفر الصریح نیز مرویست
چنانچه در سابق اشارتی بآن نموده ام و تازه اینکه صاحب شافی در حق هشام که اینهمه
کفر و ضلال از معتقدات وی بوده میفرماید کان من اجلة اصحاب الامام جعفر
الصادق علیه السلام وهو رضی الله عنه استفاد مسائل التوحید من حضرته علیه السلام
باجمله بر اهل انصاف مخفی نیست که قول بید و عین و ساق و مانند آن که در قرآن و حدیث وارد است
و آنرا مجهول الکیف دانستن چیزی دیگری است تا اینکه تحسین آن از ائمه هدی رسیده کشمیری چنانچه مرویست
بخلاف این کفریات که ائمه هداة باوصف اخلاق کریم در تکفیر و تضلیل ائمه امامیه دقیقه فرو نگذاشته اند
باجمله چون غشاوه عصبیت و عناد بر بصر بصیرت علم الهدی و مجلسی و حالیسی و غیرهم تنیده بتناقض و
تعارض احادیث مزعومی ائمه را نسبت دعوی آن لاعن ادراک و شعور در روایات امامت
صدیق نموده اند بعد از رد اجمالی بر دعاوی سخیفه ایشان میخواهم که بر مثالی از تعارض و تناقضها
روایات قوم که بیش از حصا در خزانه حافظه محفوظ دارم برای نشاط سامعین و نظاره انبساط
اولی الابصار اکتفا نمایم پس بدانکه اگرچه روایات شان نزول آیات سوره هل اتی
که در حق حضرت امیر و جناب سیده و حسنین و فضه کنیز ایشان در تفسیر اهل بیت و فرات بن
ابراهیم و مجمع البیان و تفسیر صافی و علوی و سایر و عالی و کاشانی و جرجانی و رازی و تالیفات
معمری و امالی شیخ و امثال آن مرویست جمع کند سر خود را بدیوار حیرت خواهد زد و تقلید

مجلسی و جابلسی و قدمای الشأن البته حکم بوضع اصل آن هم خواهد کرد درینجا بعضی ازان اختلافات را
استطراداً و بعضی را بالذات ذکر کنم **نخستین** اختلاف درین است که چون حسنین رضی الله عنهما بیمار
شدند حضرت امیر و فاطمه زهرا و کنیز مذکور سه روزه نذر به نیت حصول شفا بر خود واجب گردانیدند
آیا این نذر بتعلیم و تلقین وجه عرب از صحابه کبار مثل صدیق و فاروق بود که همراه جناب مصطفی صلعم
برای عیادت آمدند چنانچه در کشف الغمه باظهار ترجمین بحار و در مجمع البیان و دیگر تفاسیر است
یا فقط بگفته فاروق کما یظهر من تفسیر فرات بن ابراهیم یا بامر شریف آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم چنانچه از مطالعه جرجانی ظاهر می شود یا مضمون نذر بطور کشف و الهام در قلب منور
مرتضوی رنجید کما فی بعض الروایات التی رواها فضل بن شاذان **اختلاف**
دوم آنکه حسنین هم شریک این نذر بودند کما هو مدلول بعض الروایات التی
روی الشیخ فی الامالی فی المجلس الرابع والاربعین یا نه بودند چنانکه برخی از قرائن و بعضی
از احادیث بآن مشعر است زیرا که از ملاحظه آن روایات ثابت میگردد که فقط سه قرص نان جوین بحصه
سه بزرگ هر روز پخته می شد و همین سه حصه های خود را در راه خدا میدادند **اختلاف سوم**
آنکه سه صاع جو از یهودی قرض گرفتند یا باجرت غزل صوف بامزدوری آب دادن نخلستان که
از حضرت امیر از شام تا صبح اتفاق افتاد یا این سه صاع از عطیات نبوی بود که روزی که برای زیارت
آنحضرت صلعم جناب امیر و فاطمه زهرا و جاریه الشأن حاضر شدند وقت رخصت هر یکی را صاعی از
طعام بخشید کما نقل فی البحار **اختلاف چهارم** آنکه جناب سیده در غزل صوف شریک
حضرت امیر بود یا نه مقتضای چندی از احادیث اول است بلکه باستقلال فاطمه زهرا علیها السلام
کما فی الامالی وغیره و منطوق روایات اخر ثانی **اختلاف پنجم** آنکه غذا در وقت افطار چه بود
مدلول اکثر آنکه هر سه روز سه قرص نان مذکور می بخشیدند و دیگر هیچ یا سه قرص روزی برای جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم قرض گرفتند کما فی ترجمة البحار و بعضی از احادیث بخلاف آن ناطق است

فائده اختلاف روایات در بیان
نزول هل اتی

که حریره بود فقط و جمعی غذای دیگر روایت میکنند چنانچه از تفاسیر و بحار الانوار ظاهرست و عجبست
اهل بیت علیهم السلام و عدم الفت و انس ایشان بطعامهای رنگارنگ و غذاهای گوناگون و ضیق معاش
و ذکر معاد مقتضی همین ست که از یک غذا بیش نبود و هرگاه خلفای ثلثه باعتراف اکابر علمای
طائفه کما یظهر من تصنیفات السید المرتضی مثل الشافی و بحار المجلسی بکمال
زهد بسر کنند و داد ترفه و تلذذ ندهند و مردم آن زمان معاینه دو کاسه نان خورش بر سر خوان فاروق
که در یکی سفیدی و در دیگری زردی بیضه ماکیان بود متغیر شوند چنانچه حجة الاسلام و صاحب
خیر الجاری مرد امثال او در اسفار معتمده آورده اند فما ظنک باهلبیت النبوة اختلاف
ششم آنکه چون اول بار مسکینی بر در دروازه آمد و از گرسنگی خویش خبر داد حضرت امیر سفارش
او بجناب سیده در اشعار نظم نمود چنانچه در تفسیر جرجانی و صحیفة المتقین ست یا در نثر چنانچه در مرویات
دیگر آنست اختلاف هفتم آنکه جواب سیدة النساء بر طبق سوال منظوم بود یا منثور
بتمام الفت اختلاف هشتم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
شریک صحبت بود یا در غیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این ایثار و سخاوت بمنصه ظهور رسید نقل
صاحب کشف الغمه و روایت فرات از زید بن ربیع التفات باول دارد و روایت کتب دیگر بثانی
اختلاف نهم آنکه سه روز مسکین و یتیم و اسیر پی هم آمدند یا این واقعه بجز از یک شب وقوع
نیافته حدیث جعفر در تفسیر اهل بیت باواز بلند ندا امید که محبت و نابسائلین خبر یکوقت افطار بیش
نبود و روایت صاحب اقبال و غیر او که ایثار اهل بیت در شب بست و نهم ذی الحجه واقع شد و نزول سوره
هل اتی در روز بست و پنجم این ماه است تایید آن میکند و احادیث دیگر اقتضای آن می نماید که روز
اول مسکینی وقت افطار آمد و روز دوم یتیمی حلقه بر در زد و روز سوم اسیر سوال کرد و هر سه روز
این هر سه بزرگ همه قرص نان جوین را می بخشیدند و بخوردن قطرات آبی قناعت میگزیدند
و حسنین را نیز گرسنه میداشتند اختلاف دهم آنکه ایثار مسکین و یتیم و اسیر

بر نفوس مقدسه بمجرد پختن حریره وغیره بود یا بعد از آنکه از نماز مغرب و تعقیبات فراغت یافته دستار
خوان کشیدند و خواستند که دست بطعام دراز کنند منطوق بندی از احادیث مهلت است
کما فی امالی الصدوق و مقتضی بعضی عدم آن **اختلاف یازدهم** در مجیئت سائلین است
که این بزرگان از نماز مغرب و متعلقاتش فارغ شده بودند یا قبل از آن چنانچه مرویات بعضی از روات
دال بر آنست زیرا که طبخ غذا البته قبل از آمدن وقت مغرب خواهد بود کما هو مصرح
فی بعض الروایات کالمستخرج الصدوق پس بر تقدیر یکه بمجرد طبخ بخشیده باشند قبلیت آمدن وقت
سائلین لازم آمد و آن منافی بعدیت است **اختلاف دوازدهم** آنکه ایثار محتاجین
بعد طبخ عجین بود کما هو المشهور یا قبل از آن چنانچه روایت ابن عباس در صحیفه المتقین است **اختلاف**
سیزدهم آنکه حضرت امیر هر روز سفارش یکی از مسکین و یتیم و اسیر روبرو جناب سیده نسا
نمود ایا تطعما الشیاف فرمود چنانچه مطالع الامالی بران گواه است یا این سفارش یکروز بنفس نفیس نمود چنانچه
روایات دیگران بآن ناظر است و قرینه عقلیه نیز مؤید آن **اختلاف چهاردهم** آنکه
جمعی مثل کاشانی نقل کنند که جناب فاطمه زهرا تا هر سه روز پنج قرص می پخت و ابتدا اعطای
جناب امیر می بود و دیگران یعنی هر چهار تن بدیدن سخای او با آنکه نوبت بسفارش مرة بعد اولی
رسید و جناب فاطمه زهرا در روز سوم فرماید که دست من مجروح شده از آسیا گردانیدن و
جز یکصاع نزد من چیزی باقی نمانده و فرزندان از غایت گرسنگی بجان آمدند خداوندا تو ایشان را
ضایع مگذار کما فی منهج الیقین دست از حصه های خویش بر کشیدند یا بروایتیکه دلالت بر پختن
یا استقراض سه قرص و عدم شرکت حسنین دارد قبل ازین اشارتی رفته و طائفه روایت آمده
که فضه کنیز هر روز یا بسبیل بدلیت قوت هر روزه طیار می کرد **اختلاف پانزدهم** آنکه
بعضی از احادیث دال برین است که حضرت امیر سه صاع جو را که بمزد آورده بود همه بسیده داد تا آسیا
کشید و مدلول پاره اخبار آنست که خاتون جنت یا فضه کنیز درین محنت و مشقت بوده جناب

مرتضی و قد عرفته انفا اختلاف شانزدهم آنکه طایفه گفته اند که از ملت جو حریره
پخته بودند و مسکین را بالتمام بخشیدند پس از ثلث دیگر طعامی دیگر راست کردند و به یتیمی دادند باز ثلث
باقی را همان شب پخته شد و اسیری را که از اهل شرک بود حواله فرمودند و معارضات این با بقا گذشت
و تازه تر اینکه جناب اقدس الهی هر روز حضرت جبرئیل ع را در لباس مسکین و یتیم و اسیر برای امتحان
امیر فرستاد و قلیلی بر آن رفته اند که فرشته دیگر بود چنانچه از کتاب سخرهی و مانند او دریافت
می شود و بر به تقدیر ظاهر روایات کتب امامیه مثل تفسیر کاشانی وغیره که اسیر از مشرکین بود
جگر اهل ایمان را سخراشید و دعوی تلبس این ملائکه مقربین و مثل ایشان بصو مشرکین تمامت
جراحت تیسی باشد اختلاف هفدهم آنکه دو روز متوالی بی طعام روزه داشتند
یا یکروز فقط کما هو الظاهر بعضی از روایات باول نظر میکند و بعضی بطرف ثانی اختلاف
هجدهم آنکه طریق ایثار چه بود بعضی گویند که هر سه تن در یک وقت بخوف و خشیت الهی دست از
طعام برداشتند بعضی با این ترتیب رفته اند که اول حضرت امیر تحقیقا باز جناب سیده باز کنیز
مسماة بفضه تقلید او از روایات قوی از قدمای امامیه به ثبوت می رسد که موثر جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم بود حضرت امیر درین ایثار امتثال آنحضرت نمود و همچنین جناب سیده کما نقل
المجلسی فی البحار و از تقریر جمعی دریافت میشود که مقصود اهلبیت بخشیدن قرص اول بود چون سائل منقبت
و دعای این بزرگان متوجه شد خواستند که مکافات دعای او بکنند لیکن معلوم نیست که بعد از یافتن
نان سوم سائل دعا کرده و منقبت ایشان کما هو الظاهر بیان نموده با این بزرگان او را منع
فرمودند اختلاف نوزدهم آنکه آنچه بمسکین و یتیم و اسیر عنایت فرمودند همان
قرصهای نان جوین یا حلوا وغیره بود که بهر حال در خانه پختند کما فی اکثر الروایات
و الملخص بعضی از احادیث بحار و تراجم آن این است که ثریدی بود که بضیافت از خانه خدا بهر سید
اختلاف بستم آنکه محبت سائلین بترتیب قرآنی بود کما هو المشهور یا بعنوان دیگر مثل تقدم

یتیم

یتیم بر ہمہ چنانچہ بر ناظرین بحار وغیر آن مستتر نماند کہ حضرت امیر حصہ خود را کہ از خانہ حذیفہ وسلیاب
شد زنی را در اثنا راہ حوالہ کرد تا یتیمان خود را خوراند و در وقت محبت مسکین نزد جناب فاطمہ زہرا
علیہا السلام شمات مرتبہ ایثار ارشاد فرمود تا جناب سیدہ از حصہ خود در گذشت ہمچنین خادم آنجناب چون
اسیر می تضرع و زاری نمود اختلاف بست و یکم آنکہ بنص حدیث راوندی حضرت خاتم
المرسلین صلعم با امیر المومنین برای طلب قوت بباغ مقداد قبل از ورود آیات کریمہ تشریف برد
کما سیجیء ان شاء اللہ تعالی و در روایت تفسیر فرات وغیرہ او دال برین است کہ حضرت امیر تنہا
بعد نزول آیات فوراً آنجانہ بعضی از انصار قدم رنجہ کرد و دیناری برسبیل قرض از وی رحوانت
او نصف مال خود را بر آنجناب حلال فرمود حضرت امیر فقط دیناری بطور مذکور گرفتہ در اثنا راہ
بمقداد بخشید بحکم آنکہ وی از چار روز گرسنہ بود و تخالف این روایات با ہم گر کالشمس فی
رابعۃ النہار است زیرا کہ اول این قبلیت و بعدیت البتہ ممتنع الاجتماع است کما لا یخفی دوم دعوی
گرسنگی مقداد از مدت چار روز با وصف آسودگی او با تمامی اہل و عیال از انبار خرمای عجاب
نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ بر طبق مثل مشہور ہم خرما و ہم ثواب بود ہرگز معقول نمی شود مستبعد
بلکہ محال است کہ این قسم عدای لطیف را کہ بغیر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بہدیہ و تحفہ عنایت فرماید
نخورند و از گرسنگی جان بسلامت نبرند سوم استمراض مرتضوی بعد اینہمہ اعجاز ختمی مآب
آسودگی تمامی اہل بیت با ضرورت ملجیہ ذہن نشین نمی گردد و وجہ جای آنکہ وسعت رزق تا چند روز
برای این بزرگان بلکہ ہمسایگان ایشان نیز از احادیث اصح مثبت میشود کما ہو منقول فی البحار
والطرائف لابن طاؤس علی ما قال الاردستانی اختلاف بست و دوم
آنکہ جبرئیل امین بعد از آسودگی اہلبیت سورہ ہل اتی بر جناب محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم نازل نمود یا در عین شدت گرسنگی و بیقراری آل برخی مثل روایت راوندی
در جرایج اول است و مفاد برخی ثانی اختلاف بست و سوم آنکہ چرا کہ اہل بیت

شیر الانام علیه و علیهم التحیة و السلام و فضه کنیز بخوردنش آسوده شدند جبرئیل علیه السلام از دار السلام
آورده بود یا از مشقت خود بجد و جهد تمام مثل نان جوین تحصیل کرده بودند بمقتضای بعضی از روایات
که در تفسیر صافی هست امر اول است و بفحوای روایت قطب الدین راوندی در کتاب [illegible] آنکه
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در آن ایام از چهار روز سنگ بر شکم مبارک بسته بود پس
با جناب [illegible] بباغ مقداد قدم رنجه فرمود و چیزی از خرما در آنجا نیافت پس ارشاد نمود
که ای علی این سبد را بگیر و بسوی این درخت خرما برو و اشاره نمود بیکی از این درختها و بگو که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میوه از تو طلب می فرماید چون پایم بدرخت رسید میوه دار شد و حضرت
امیر سبد پر کرده نزد آنحضرت صلعم آوردند باهم تناول فرمودند و برای مقداد و اهل و عیال و حسنین و فاطمه
علیهم السلام آوردند اختلاف است و چهارم آنکه سوره هل اتی بعد خوردن پاره
نازل گردید یا قبل از آن بر شق اول بلا مهلت بود یا بعد از آنکه امام حسین موجب
زوال این نعمت عظمی و عطیه کبری شد تفصیل این اجمال و توضیح این مقال آنکه چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم حسنین را که از مدینه گرسنگی بجان آمده بودند متغیر یافت بجنت طلب
شد حضرت جبرئیل بلا مهلت در رسید و قابی مرصع بدر و یاقوت پر از ثرید و عراق لطیف
ارمغان آورد که در اطراف آن ازواج با زرشک و زعفران می شکست و از لطافت ذائقه اش
بهتر از انواع طعام دنیا بکار [illegible] می نشست پس همه بزرگان باتفاق خوردند و بخوبی
آسوده شدند و لقمه ازان کم نشد مقارن این حال امام حسین از خانه بیرون برآمد و پاره ازان با خود
همراه داشت که یهودی بعد از استشمام آن زبان بسوال گشود امام حسین دست دراز کرد
تا پاره عراق را در دهنش گذارد که بیکبارگاه حضرت روح الامین بسرعت تمام در رسید و آن
استخوان را از دست او بستد و قاب را بآسمان برد جناب ختم المرسلین صلعم فرمود اگر حسین این حرکت
نکردی این نعمت بعینها با صفا آسودگی اهل بیت تا قیام قیامت نزد ایشان باقی ماندی پس آیا بهشت

امیه یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه
مسکینا ویتیما واسیرا الی آخرها نازل شد هذا ما نقل فی الصافی وصحیفة المبین
وغیرها ومقتضای روایات دیگران بخلاف آنست اختلاف بست ونجم آنکه
سوای اهل بیت اگر کسی از اهل ایمان هستند که مسکینی ویتیمی واسیری را در مدة العمر بنفس خود ایثار کند
مورد این آیات کریمه تواند شد کما رواه القمی باسناد الکلینی فی تفسیره امر بهر ایثار او بحیثیت
صدور آثار ایمان بالغیب فائق از ایثار این بزرگان تواند شد چنانچه بعضی از عبارات شوستری
رساله اشعاری بران دارد وستعرفه ان شاء الله تعالی یا آنکه مرتبه ایثار مذکور همین
بزرگان تخصیص یافته کما فی بعض الکتب الامامیة والبحار وترجمه با آنکه جمعی از ایشان
تفوه می کنند که اگر چنین مروت وسخا وایثار واتقا از کسی دیگر من جمله صحابه صدور یافتی برای او هم
مثل سوره هل اتی [illegible] ورود در سرکشید واذ لیس فلیس درین مقام جز آنکه علمای امامیه
بگویند که سوره هل اتی بالخصوص آیات معلومه چند بار یکی در وقت آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم دیگر در وقت نزول صحف فاطمه باز در اوقات دیگر ائمه علیهم السلام نزول اجلال یافته جوابی میسر نشده
نیست داینمعنی باصول امامیه استبعادی ندارد چنانکه بر ناظرین این اوراق پوشیده نماند
بخلاف آنکه صاحب رساله ضعیفه نسبت بعضی از بزرگان شیعه تفوه شده [illegible] آنکه بگویند
چنانچه نسخ متعدد متحقق شده است نزول آیت غیر مرتین واقع شده یکی در وقت [illegible] دیگر در
وقت خلیفه ثانی فافترقا بالجمله اگر تمامی روایات امامیه درین باب قصه جمع کنیم اختلافات عجیب
تعارض وتناقضهای غریب پدید آید چنانچه ذکر کردیم محسوس شود ونیز از ان روایات بهم [illegible]
اربعمائه مستفاد میشود [illegible] بر آنچه اکتفا کردیم بر اهل البصیرت موجب شگفت [illegible]
واگر تناقضات مرویات این جماعة [illegible] دیگر مثل واقعه نزول ذوالفقار از آسمان بهم رسید
در سلاح بعضی از کفار [illegible] قتلش [illegible] ذوالفقار در واقع شاخ درخت

خرما یا واش سیب خربزه بود که بمعجزهٔ نبوی درصورت خود ظهور نمود باد کنم دایرهٔ بحث وسیع ترمی شود
ومقصود این فصل که قلع مادهٔ فاسدهٔ تقریر ثمانینی است یعنی شریف علم الهدی که بر نقل فاضل شوستری
در مجالس المؤمنین هشتاد هزار مجلد از مفردات و مصنفات و محفوظات بعد از وفات خویش در کتبخانه
یادگار گذاشته و زندگی هشتاد سال یافته و کتابی از مصنفات اوست که بنام ثمانینی ملقب ساخته
ازوست روی بیش بیمار بدعا گرانه دلقبیه اخلاط ردیه و ابخرهٔ سوداویه ظلمانیه او را زائل نمائیم
وگوئیم که آنچه شریف مرتضی گفته که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر وقوع اختلاف در قرأت
آنحضرت صلعم که از ابتدای تلاوت ابوبکر بوده یا انتهای آن بمعنی میگردد جوابش آنکه اگر مراد از
آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دران نماز خود امام شد و ابوبکر صدیق بحالش برقرار ماند
چنانچه از روایات منقوله مجلسی در بحار و اصح بیراست و مذهب اکثری از محدثین و متقدمین همین است
و دلیل اتفاق شیخ شهاب الدین بن حجر عسقلانی و عینی و ملا علی قاری و دیگر بزرگان از محققین تصحیح آن کرده اند
و تایید آن پرداخته پس مسلم است لیکن ازین امر سلب امامتش برای اصحاب لازم نمی آید و مخفی نماند که
مقصود اهل سنت عموما و خصوصا از ذکر اخبار نماز ابوبکر صدیق اینمعنی نیست که امامت او بعد از
برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ثابت نمایند چنانکه حضرات امامیه از ذکر فضائل مقصوده
و دلائل امامتش پیش نظر دارند و این مکنونات قلبیه ایشان آخر بر صفحات السنه محدثین و رواة و
مفسرین جلوه ظهور می یابد چنانکه گذشت عن قریب سابقا با جمله بدعای قدمای امامیه از روایت
خروج شریف بهادیا بین الرجلین که سلب امامت صدیق برای سائر اصحاب است ثبوت نه پیوست و آنچه
به ثبوت رسید که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صدیق را باز پس نکشید و خود امام شد و او تکبیر میگفت و بواسطه
تکبیر او مردم بر افعال شریف اطلاع می یافتند با بدعای امامیه ربطی و نسبتی ندارد و حقیقة مؤید مدعای اهل
سنت است که آن نیابت ابوبکر صدیق است و اگر مراد آنست که صدیق را معزول فرمود و ازان باز
تقریر امامتش بر سائر اصحاب ننمود پس تکذیب احادیث صحاح است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم صحیح رد

دوشنبه پرده برداشت و از مشاهدهٔ امامت صدیق و اقتدای اصحاب در عقب او و اتفاق کلمهٔ اسلام
خوش وقت شد و تبسم کرد کما عرفت مرارا علاوه بران بعد عین امامت صدیق قائل تعدد این قصه بوده اند
چنانچه از شروح صحیح بخاری واضح می شود قال الشیخ جلال الدین السیوطی فی التوشیح عند قول
الراوی عن یسار ابی بکر قد اختلفت الروایات هل کان النبی صلی الله علیه وسلم
فی هذه الصلوٰة اماما او ماموما فمن الناس من جمع بالتعدد ومنهم من رجح
روایة انه کان اماما لان ابا معویة احفظ فی حدیث الاعمش من غیره ولابن
ماجة فابتدأ النبی صلی الله علیه وسلم القراءة من حیث انتهی ابو بکر رض
پس تقریر فاضل تالمنی چگونه برایشان وارد خواهد شد چه آنها می توانند گفت که وقوع اختلاف در
ابتدای قرأت و انتهای آن در وقت دیگر بوده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آن باب امامت فرموده
و در وقتیکه ابوبکر صدیق امامت نموده و حمد الله که درین مقام که علمای اعلام امامیه بعد عزل صدیق اند
بفحوای بعضی از افادات مجتهدین امامیه رساله صغیره و مقتضای قول بزرگان عهد و شود سبب
چه گر خدا خواهد خمیر مایه دوکان شیشه گر سنگ است + دلیلی دیگر برای امامت افضل الصدیقین
رسید بیانش پس سبیل الحجاز آنکه مجلسی خاتمة المحدثین شیعه آنچه گفته دلیل است که بامامت ابوبکر
امر نبوی زیب امضا پذیرفته بود چنانچه بتفصیل دانستی و عمدهای امامیه بتصریح شریف بالتفی تمام دعوی
عزل صدیق می نمایند و بسیاری از محدثین طائفه این عزل را مثل واقعه فرستادن ابوبکر صدیق
برای تلاوت سوره برات میدانند و میگویند که مقصود جناب پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام از مروا ابابکر فلیصل
بالناس تفضیح خلیفه اول بود کما یلوح من البحار ایضا پس دریافت شد که صدور امر مذکور بر جای
خود ثابت است اکنون بدلیلی که زوال این امامت از ابوبکر صدیق در ایام مرض آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم نماید ثابت باید کرد نه در وقتی که آنجناب را خفتی از مرض بهم رسید و باستعانت اصحاب
تشریف و دادی تیسر لاحد منهم کائنا من کان چه دانستی که مخالف با وصف کذب و افترا که

از ذاتیات مذهب وست در اثبات امامت حضرت امیر وقت اشتداد مرض لشیر وند بر سر فکنده
بحیرتم که شریف مرتضی در سخن سازی خویش چنان منهمک شد که امور بدیهیه که درین فصل یاد کردم نزد او
حکم امور نظریه پیدا کرد با وصف لغزشها و اغلاط بی انتها درین بحث واحد مع قطع النظر عن اغلاط
و هفوات وقعت فی کتابه المسمی بالشافی کادت ان تکون غیر متناهیة حضرات امامیه او را علم الهدی
لقب داده اند بلکه این تهمت از ذمه جناب امیر المؤمنین نهاده اند کما مرت الیه الاشارة و یدل علیه ایضا
کلام الفاضل التستری فی مجالسه من بعد التماس است که اگر سامعین و ناظرین اوراق این
تشنیعات ابرو ترش کنند و سرکه بر رو مالند و از ملاحظه تقریرات فقیه تقلید صاحب صوارم بنالند
که چنین فاضل جلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزلة منیع المکان را سفاهت نسبت کردن استعمال
انصاف نمودن و راه اعتساف پیمودن است چه از کلام یافعی و جزری و امثال ایشان از اکابر
سنیان علی ما نقله المجالسی ظاهر میگردد که ریاست علوم ادبیه و حدیث و تفسیر و دیگر فنون از فقه و
اصول نزد ایشان منتهی می شود و او در وقت خویش مروج مذهب شیعه بوده و اجماع ایشان بر جلالت
قدر و رفعت ذکرش انعقاد یافته فقیر کم مایه بجوابش خواهد گفت که هرچند استغاثه مؤمن
جالسی می تظلم و فریاد مقلدین او از سهام تشنیعات علامه دهلوی نور الله مرقده و این بیچمدان
درباره شریف تأملی در باب الرای بغایت متین و استوار مینماید بلکه قلوب ناظرین و سامعین میرباید
لیکن بعد اندک غور و امعان تلاوت آیه کریمه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ
در حق شان می شاید و بعنایت ایزدی و توفیقات علوی هرگز محتاج آن نیست که احدی از متکلمین اهل
سنت در ابطال آن برخیزد بلکه بمجرد نقل افاده قدیم فاضل جزائری در کتاب الانوار النعمانیه
از هم میریزد و این موقوف بر بیان قصه ایست که طول و عرض بسیار دارد لکن بمقتضای خلاف
عادت مستمره خویش ملخص آن را درین مقام می آرد بدان که علم الهدی قوم بعلت آنکه شیخ المشایخ
یعنی صدوق امامیه که استاد الاستاد اوست قایل بسهو جناب خاتم النبیین در بعضی از نماز ها شده

طعن

لعن و تشنیع و تجهیل و تحمیق را از حد گذرانیده حتی که او را در عبارات خود ملحد و زندیق و ضعیف العقل
مخبط و مختل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از بی‌حرمتی و رسوائی او فرو نگذاشته فاضل جزائری در کتاب
مذکور از جانب ثمانینی لب معذرت میگشاید و برای تطهیر ذیل وی این کلمات بر نقل ثقات میفرماید
إنّ تشنیع السیّد علی الصّدوق و لیس من عدم علمه بجلالة الصّدوق او انّه یعتقد
فیه ما نسبه الیه و لکنّه من باب تغلیظ المجتهدین بعضهم بعضاً حتّی انّهم ربّما
رأوا تجهیل من خالفهم من اهل مذهبهم فی مسئلة من الفروع بل تفسیقه
و التّکلّم فی عرضه و نسبته الی الجهل و الخبط فی العقل من الملازمة الواجبة
حتّی لا یقلّده احد فیها و ان کان ذلک المخالف فی تلک المسئلة محقّاً عند نفسه
بل فی الواقع و قد شاهدنا مثله من بعض مشایخنا المطهّرین من الاغراض الدّنیة
الدّنیویّة الی ان قال و الّا فالمرتضی و المفید ینقلون عنه الاخبار و یعتمدون علی
روایاته للآثار انتهی محصّلاً یعنی تجهیل و تشنیع شیخ صدوق نه از آن جهت است که شریف ثمانینی
او را جاهل و مخبط دانسته و ملحد و زندیق اعتقاد کرده بلکه این طریقه در مجتهدین امامیه از قدیم الایام رائج
و معمول بوده که یکی مر دیگری را در مسائل فرعیه جاهل و کودن میگفت و هیچ دقیقه تذلیل فرو
نمی گذاشت بلکه تفسیق هم می نمود و این امور را از ضروریات و واجبات اعتقاد میفرمود تا کسی
تقلید آن شخص نخواهد ورزید و گول و گرفتار نشود اگر چه آن شخص مخالف در مسئله متنازع فیها نزد خود
بلکه در واقع بر صواب و مستقیم و بر خطا باشد چنانکه بعضی از اساتذه خود را با وصف تدین
اجتناب از اغراض دنیویه دیده ام که وقت تشنیعات این قسم کلمات میگفتند و اگر مقصود
شریف ثمانینی این معنی نبودی که من گفتم کیف استاد او یعنی شیخ مفید چرا اخبار امامیه از شیخ المشایخ
که نزد ایشان زندیق و ملحد گردیده بود روایت می کردند انتهی ملخصه پس معلوم شد که امامان و پیشوایان
خود را وقت تغلیظ باین الفاظ معلومه یاد کردن منافی اعتقاد جلالت و قدر نمی باشد

حالکیا بنیاد استغاثہ جابلسی و مقلدین او از تشنیعات صاحب تحفہ و این کمترین مثل غبار از تند باد
نیست و نابود میگردد و اظہر نوی اولی جواب فاضل جزائری از طرف این قاصر الباع ہم جاری میشود زیراکہ
فاضل ثانیتی علمای اہل سنت را از مدلسین و ملبسین میدانند و بکفر و فسق او بجہت عداوت خلفای راشدین
و اہل بیت طاہرین حضرت سید المرسلین صلعم و دیگر معتقدات باطلہ اش مثل ملحدین حکم میرانند
گو شرایف مذکور در طائفہ شیعہ عدیم النظیر و معدوم المثال باشد چہ جای آنکہ او در محبت امامت
صدیق رضی اللہ عنہ [illegible] جای نبرد کہ اطفال دبستان ہم بران خندہ
میزنند و بنیاد تقریر اش [illegible] انگشت میکنند و حاشا و کلا کہ جناب علامہ دہلوی نور اللہ مرقدہ
و این اقل الانام را در تضاعیف کلام مقصود از تشنیعات ثانیتی تعلی خویش باشد بلکہ مطلوب
ہمین ہست کہ کسی از ناظرین [illegible] بتقریرات [illegible] مذہب باطل را حقیقا انسان دارد و از
مذہب حق دست بردارد چنانچہ جزائری تقریر آن کردہ اعجب آنست کہ مبہم جابلسی رضوام
قصہ سیادت ثانیتی را مدنظر داشتہ بنیاد استغاثہ خود را بران گذاشتہ دو دفتر او خویش را ملا
از اعزہ [illegible] از سادات بلکہ جگر پارہ اہل ہمہ امجاد و [illegible] حضرت سید الابرار علیہم دریغ
نمی کنند و قاضی در مصائب خویش سید سنی را بدتر از سگ میداند و فاضل کاشانی در خلاصۃ المنہج
مذاہب بنی ہاشم را در اکثر کتب روایت مینماید و دیگر علمای امامیہ در کلمات مقدسہ مرتضوی کہ بر
ترتیب حروف تہجی جمع کردہ اند نقل میکنند ان ولی محمد صلی اللہ علیہ وسلم من اطاع
اللہ وان بعدت لحمتہ وان عدو محمد صلی اللہ علیہ وسلم من عصی اللہ وان
قربت قرابتہ با اینہمہ مومن جابلسی از اہل خویش چشم آن دارد کہ اکابر مذہب امامیہ را بد نگویند شعر
گدائی زنا ترس منشین ❁ کہ تو ہم در میان باتلخی و فقیر بی بضاعت بروایات تشنیع از
جہی دیگر در باب تشنیعات ثانیتی ہم بقید قلم می آرد کہ ہرچند شیخ مفید در مناقب خویش برای
تعلیم ثانیتی [illegible] چنانچہ در کشکول شیخ عاملی منقول است لیکن مرتبہ این بشارت کمتر از دعای

صاحقلام

صاحب الامر در باب شیخ المشایخ است چه توقیعات آنجناب در بعضی از مقامات زائد بر افاده
روایات کلینی می باشد چنانچه از کتب معتبره هویدا میشود و تفصیل آن بر زبان صاحب صواقع و مرشد
البریه صاحب تحفه اثنا عشریه میرود و مع ذلک از خواب تا بیدار فرق بسیار است و ابا لبسه و جا جا
کما فی البحار در لباسهای انبیا و ائمه علیهم السلام تصرفات بیشمار کما ستعرف نموده انشاء الله
تعالی پس امام الائمه و فرد کامل امامیه را باعتراف بلادر همین مولف که مدعای حضرت
امام مهدی در رساله نصرت اخباریه لباس خود پوشد ملحد و زندیق گفتن و بی دین و بد مذهب
قرار دادن و زبان بکمال طعن و تشنیع در حق او گشادن عین الحاد و زندقه خواهد بود پس فاضل مانعی
مستحق هرگونه تشنیع و تفضیح بوده باشد و هرچه برسد از خدا رسد و باحسن قیل شعر
بنرگس نخوانند اهل خرد * که نام بزرگان بزشتی برد * والحمد لله سبحانه باعظم جده و تعالی
شانه که هرجا سر را بدست دشمن میکوبم و خار و خاشاک این راه را از دستهای اعدا ببا
میروبم فاعتبروا یا اولی الابصار انیست انتهاض یکدو دلیل بر استحقاق و لیاقت حضرت ابوبکر
صدیق که بمراعات ایجاز و اختصار اتفاق افتاد حالیا بران اکتفا نموده باصل اصول مدعا پرداخته
و بر بقیه اقوال دیگر از رساله حضرت مولف خود را متوجه میسازم **قوله** و اگر کسی گوید الخ **اقول**
اینهمه تخالف بتصور خیالیه خویش است و احقر العباد در این سبب عدم مضرت تعرضی بدان
ضرور نیست **قوله** بی اعتقاد و اصل چارم الخ **اقول** چرا نمرکه اصل پنجم را برخلاف شهید
ثالث در احقاق الحق و دیگران از علمای خویش اصل چارم چون گفته مگر آنکه نبوت با توحید یا معاد یا
با عدل را که باعتراف کابر طایفه از منصوصات قرآنی است موخر از ان فهمیده باشد بار خدایا
شاید محمول بر مزید اهتمام و با نظر تاخر زمانی به بعضی از وجوه خواهد بود و لیکن بر اصول طایفه اهل
الاصول باید گفت نه اصل چهارم چنانچه روایات اصول الدین یعنی گواه بر آنست که بعد از معرفت
امام و حصول تشیع هیچ صغیره و کبیره بقدر اعمال اندماج نمی یابد کما سبق الایمای الیه علاوه حال

اعتقاد قدمای امامیه درباره توحید باری تعالی که سابقاً و لاحقاً باضداد آن اشارتی نموده‌ام بالفعل
است حال علل معاد که گناهان شیعه فرق دیگر را در شکنجه عذاب کشند و غافلان محض بعقاب رسند
برزبان نیاوردنی باقی ماند نبوت و آن بر صور خیالیه و معتقدات مجتهدان امامیه کمتر از مرتبه ولایت
و امامت است کما مر فلا نغفل **قوله** چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند الی آخره **اقول** بسیاری
از احادیث کافی که نزد امامیه در صحت خود عدم وقوع تحریف در ان بهتر از قرآن است بر خلاف
این دعوی واقع است چنانچه بر ناظرین مقام مخفی نیست و بحمد الله که مامورین باظهار حق خود
بنص صریح فرموده‌اند که اعتقاد با امامت از ضروریات نیست پس حمل احادیث بر کذب یا فرا صول
از جواز ندارد اگرچه شارحین هوسها بخته خرافتها گفته باشند در نیمقام بر این اجمال اکتفا ساختم و بتفصیل
مطالب از ان بهر دا ختم که دفترهای طولانی در ان فانخواهد کرد و ناظرین و سامعین بسبب قصور همت ملول
خواهند شد **قوله** غرض ما انیست **اقول** مولف رساله عبارتی که از فتح الباری شرح کرمانی در ابتدای افادات
خویش قلمی نموده اثر از معنی در ان نبوده که از جمله احد تو ابعد کلمه ارتداد شرعی مراد است و جمله لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم مرادف آنست و در لجه حیرت و امواج فکرم که چون صاحب کواکب دراری و صاحب
فتح الباری اشارةً و صراحةً در همان عبارت ارتداد را بر ترک حقوق و تقصیر از واجبات محمول کرده
باشند از احداث ارتداد شرعی چگونه مراد تواهند گرفت لم یزالوا مرادف آن چگونه قرار خواهند
داد و بر فرض محال اگر این هر دو بزرگ بجای دیگر تصریح بخلاف این امر کرده باشند بی نوشتن عبارات
شان کلام در امثال این مطالب بدون ونم عموم خویش گوی سبقت از میدان مناظره بردن
خارج از آهنگ قانون تصنیف و تالیف است باجمله اگر مراد از عبارت کرمانی و عسقلانی همان
عبارت است که در صدر رساله مرقوم شده پس دلالت آن بر آنچه مولف فهمیده ممنوع است
لابد له من اقامة الدلیل و اگر بنیاد این قیل و قال بر عبارات دیگر است پس نقل کردنش از شرح
کرمانی وغیره بر ضرورست تا اهل بحث نظر در ان غور و فکر نمایند و دریابند که بر طبق زعم مولف

یافته و غالب همین است که در فهم عبارت بزرگان مرقوم الصدر در مغلطه ها گرفتار شده یا نسخه شرح
کرمانی و عسقلانی نزد او مستقیم نیست کما اعترف به **قوله** و اینکه از ما احد تو الخ **اقول** درین
نزدیکی بخوبترین وجوه دریافت شده که ادعای صدق احادیث بر خلافت خلفای راشدین با اعتراف
جناب امیر در نهج البلاغه مؤید و موعود من الله بودند بدیهی البطلان است و شگفت تر
آنست که این دعوی بر اصول مقرره اهل سنت نماید معاذ الله من تلک الهفوات علاوه
دعوی ترتب ارتداد شرعی بر غصب خلافت امیر المؤمنین و مخالفت او که از خلفای راشدین بر
زعم مخالفین صدور یافته نمودن بلکه راه تکفیر و لعن کسی که خلفا را مسلمان دانند پیمودن چنانچه
از بحار ظاهر است و قائل باسلام آنها بودن در وقت دار و گیر از الحاجات اهل حق ازین دعوی
فرار کردن و بارادهٔ تبدیل اخلاق حسنهٔ شیعه از لفظ ارتداد پا فشردن با همه گذشتنا فصل است
وقد عرفت تفصیل ما ذهب الیه اکابرهم فیما سبق با آنکه باعتراف شیخ حلی در شرح تجرید بنجات
خلفا از عذاب نار بلکه بدخول ایشان در فردوس مصداق جنات تجری من تحتها الانهار قائل
می شوند مع ذلک دعوی موافقت از قبیل بناء فاسد بر فاسد است زیرا که بنیادش بر آنست که صاحب
نهایه صحابهٔ کبار را مورد مرتدین علی اعقابهم قرار داده و جفاة اعراب را از دائره این سانحه
اخراج کرده وهو مما لا یرضی به العقل السلیم کما مر و ستسمع له زیادة البیان
والتقریر عند قول المؤلف النحریر کما نص علیه ابن الاثیر و بر تقدیر تنزل بر جناب
خود مقرر است که اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال لیکن با وجود احتمال صحیح در عبارت حسنا نهایه
که تقریرش در سابق مذکور شد از استدلال ایشان نامی و اثری پیدا نیست **قوله** و نیز اگر بخاطر کسی آید
اقول عباراتیکه از نهایه نقل فرموده با وصف حذف بعضی از الفاظ تبدیل بعضی ببعضی دیگر
هم در آن واقع است اول تصحیف آن حرف ثم من بعد در آنچه از عبارتش فهمیده فقیل و قال کثیر
بدانکه لفظ او اه بعد لفظ جانیا از قلم ساقط شده و لفظ جانیا بمعنی اعمار اجانیا مقابل ذاهبا رقم

کرده و علامت همزه که از یا مبدل هست بر آن نوشته من ابد لفظ نقص را که مشتق از انتقاص بمعنی
قصد با کم کردن است در مواد دیگر برده چون عبارت صحیح شد اکنون میگوئیم که منکر مقابل معروف
است که معروف بمعنی نیکی و آن عام است از واجب و مندوب چنانکه در نهایه گفته و تصریح بدان
واقع است پس مقابلش که منکر باشد نیز اعم است از آنکه مکروه باشد یا حرام و گناه صغیره باشد
یا کبیره آری تمام عبارات و الفاظ را باید دید و بمناسبات آن حمل باید کرد از این است
که بعضی از شارحین مناهی را بمناهی خاص بعضی بر این تعمیم تصریح کرده اند کما لا یخفی فَاِنْ اَرَادَ
بِعَدَمِ صِدْقِ هٰذَا الْمَعْنٰی عَلَی الْاِرْتِدَادِ اَنَّهٗ لَا یَصْدُقُ عَلٰی مُنْکِرِی الزَّکٰوةِ مِثْلَ الْمَلَاحِدَةِ
وَغَیْرِهِمْ مِمَّنْ خَالَفَ بِمَا اشْتَهَرَ بِهِ اَخْبَارُ الْفَرِیْقَیْنِ وَشَهِدَتْ عَلَیْهِ اٰثَارُ الطَّرَفَیْنِ اِذْ
اِنْکَارُ الزَّکٰوةِ الَّذِیْ صَدَرَ مِنْهُمْ عَلٰی مَا عَرَفْتَ سَابِقًا کَمَا اَنَّهٗ رِدَّةٌ وَرُجُوْعٌ عَنِ الْاَمْرِ
الَّذِیْ کَانُوْا عَلَیْهِ کَذٰلِکَ اِحْدَاثٌ فِی الدِّیْنِ وَاِبْدَاعٌ فِیْ مِلَّةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ لِاَنَّهٗ
لَمْ یَکُنْ مَعْرُوْفًا فِی الْکِتَابِ وَلَا فِی السُّنَّةِ وَلَا اِجْمَاعِ الْاُمَّةِ فَکُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا قَرِیْبٌ مِنْ صَاحِبِهٖ
بِاعْتِبَارِ الْمَعْنٰی بَلْ یَصْدُقُ کُلٌّ مِنْهُمَا عَلَی الْاٰخَرِ فَمَنْ یَدَّعِیْ عَدَمَ صِدْقِ الْاِحْدَاثِ
عَلٰی هٰذَا الْاِرْتِدَادِ کَیْفَ یَدَّعِی الْاِنْصَافَ لِنَفْسِهٖ بَیْنَ اَیْدِی الْاَشْهَادِ وَاِنْ اَرَادَ بِعَدَمِ
صِدْقِهٖ اَنَّهٗ لَا یَنْطَبِقُ عَلٰی مَنِ اخْتَارَ الْکُفْرَ الْبَوَاحَ مِثْلَ عِبَادَةِ الْاَصْنَامِ وَارْتَکَبَ
الشِّرْکَ بَعْدَ تَوْحِیْدِ الْمَالِکِ الْعَلَّامِ فَیَرْجِعُ حِیْنَئِذٍ اِلَی الْاِتِّفَاقِ **قوله** و نیز در بعض
طرق آه **اقول** از جاهای عجیب است که مولف با ادعای استبعاد دلیلی و برهانی بر آن قائم
نمی تواند کرد مخفی نماند که انکار زکوة بلا ریب فرد از افراد تبدیل و تغییر شرایع خود بله صبیان هم تواند
فهمید که اگر زید در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زکوة میداد و بعد آنجناب موقوف کرد یا فرضیت
او منکر شد از وجوه مخفی الخفا رمز التنبه بر وی احداث و تبدیل و تغییر همه صادق می آید و همچنین اگر زید
از اهل اسلام رجوع کند معنی تبدیل نیز شامل است تحقیقا لمعنی العموم فکیف که ورود لفظ تبدیل بعضی

از طرق دلیل عدم صدق احداث بر ارتداد باشد عجب است که قریب را بعید نامند و برین [illegible]
تام انصاف بانند فان کان الانصاف هذا فالظلم والاعتساف ماذا قوله
بلکه بصراحت دال است الی آخره اقول اگر گفته ایم که دلالت بر تبدیل ساختن امری که در ارباب فهم
نبود ندارد زیرا که امر زکوة و فرضیت آن [illegible] اسلامی [illegible]
او بان سابقه هم قرار یافته بود جفاة اعراب آن را تغییر و تبدیل ساختند و بمجرد استماع خبر
وفات شریف سر در عناد و غل یافتند چنانکه نقلش از مجمع البحرین گذشت مقام حیرت
و استعجاب است که این امور را حضرت مؤلف بر طاق گذارد و بدعوی تخصیص او بامر قطعی در
خلافت بلا فصل مرتضوی سر بر دارد و این مقدار هم پیش نمی نماید که دعوی قرار یافتن خلافت
جناب امیر المؤمنین که میان شیعه و سنی محل نزاع است اول دلیلی را بعبارت ثابت
و حقیقت نامد این است که چون ضعف و رکاکت ادله طائفه خویش بر امامت بلا فصل جناب
امیر نیک میدانند اشاره بدلیلی هم نمی کنند با صراحت چه رسد از جفا واضح تر شد که بنیاد و تقریر
آن فاسد و تابع تحریرش نیز کاسد می باشد قوله و از آنچه بتصریح دال است الخ اقول
کسیکه حدیث الحوض را بر اهل ارتداد و کفر منطبق میگرداند جماعتی را که نزد محققین در کمال فسق [illegible]
بوده اند بارتداد شرعی متصف میدانند تواند گفت که درین حدیث خطاب سرور عالم صلعم به بعضی از
اصحاب است اگرچه از کبار مهاجرین و انصار باشند یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از
ایشان خوف ارتداد بحکم لا تعود الضلال بعد الهدی حاصل نبود الا تنافس دنیوی که از بعض
اصحاب واقع شد کما قال بعض العلماء و این خطاب مخصوص دلالت بران ندارد که احدی از امت
حتی که جفاة اعراب و من نجد و حذو هم نیز مرتد نشوند منتهای کار جز تنافس چیزی دیگر نباشد
مقصود فقیر ازین تقریر آنست که ارباب نظر بخوبی دریابند که مؤلف رساله بر الزام شان
هم قدرتی ندارد و مقلدین فاضل کرمانی خواهند گفت که تنافس دنیوی زیاده ازین چه

خواهد بود که از مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او از مقصرین حقوق و مبدلین امور سرزد نه بلعنی که بروایات سابقه مقصود ذاتی و مطلوب اصلی این کرده وین فروش دنیا خرهمین محبت دنیا و دوستی زر بود که زکوة ندادند و عهدیکه در وقت اسلام درباب زکوة و جمع و تفویض صدقات بستند بمجرد علم بوفات سرور کائنات صلعم کما یدل علیه استدلالهم بالکریمة اعنی خذ من اموالهم بشکستند انهمه بالبداهة الاولیة تنافی دینوی بود بلکه احداث و ارتداد بالمعنی المعلوم نیز بود و ازینجا مانند تباشیر صبح صادق بر منصۂ ظهور جلوه گر نمود که قول مؤلف هرگاه از احداث ارتداد مراد نباشد لامحاله امر خلافت خواهد بود که خلفای راشدین بغصب آن پرداختند باطل محض است اول باید که دلیل بر حصر اقامت نماید باز باین مزخرفات لب کشاید **قوله** و مع هذا الخ **اقول** هرگاه بعدم وقوع شرک این نص موجود باشد پس تضعیف جواب فاضل کرمانی و عسقلانی و ستایش جوابیکه خود مؤلف تحریر آن مبادرت فرموده و بعضی از مقدمات دران افزوده بر جایی خود نباشد و اما بعد علی ذلک **قوله** هرگاه از احداث الخ **اقول** اگر مراد از ارتداد رجوع از اصل اسلام است پس بر تقدیر شارح کرمانی و صاحب نهایه و مجمع البحار البته مراد نباشد لیکن لازم نمی آید که امر غصب خلافت مرتضوی که معاذ الله بزعم امامیه از خلفای ثلثه بظهور آمده خواهد بود زیرا که تنافی دنیوی منحصر در غصب خلافت نیست کما عرفت انطباقه علی من ینکر الزکوة مستدلین بالقرآن قائلین بان فرضیتها مختصة بزمان سید الانس والجان ولا یخفی ان عذاب النار لهؤلاء المعاندین من اهل البغی والعدوان بدیهی کما یدل علیه صحاح الاحادیث بل نصوص الفرقان **قوله** اگر کسی گوید الخ **اقول** دلالت صریحه این حدیث بر غصب خلافت مرتضوی مخدوش و ممنوع است چه احتمال دارد که این حدیث در شان طایفه مرتدان فیما بعد وریافته باشد چنانکه مؤلف بعد ازین خواهد گفت که خطاب الیه ادری ما احدثوا بعدک مخصوص بکتاب صعد ابی

و اتباع و اشیاع اوست وحالانکه مؤلف در مقام مشار الیه مستدل است اختراع احتمال دیگر
کفایت نمی کند بخلاف منصب این هیچمدان که توجیهی دیگر منعی مثل نیست پس مقصود ازین حدیث آنکه
ای گروه انصار چنان بنماید که از شما حرصی بر امارت وخلافت صادر خواهد شد واین حرص در امارت
وخلافت که خاصهٔ منصب قریش است موجب ندامت در روز قیامت خواهد بود وهمچنین اتفاق شد
که گروه انصار بعد از واقعهٔ سید الابرار صلعم در سقیفه گرد آمدند وخواستند که سعد بن عباده
بر مسند امارت نشانند وبحمد الله که انصار بعد از غفلت و لغزش خویش دران روز که
نمونهٔ روز قیامت بود در کریمه إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ
كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ
سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ بوده و تا بساحل هشیاری رسیدند و بمجرد ایقاظ جناب
افضل الصدیقین و تنبیه فاروق اعظم متنبه گردیدند پس حدیث مذکور مثبت خلافت خلفای
راشدین باشد نه مبطل خلافت ایشان رضوان الله علیهم اجمعین **وایضا** بر اصول امامیه محتمل است
که جناب امیر و بعضی از اتباع و اشیاع او مراد باشند که شب هنگام بر سواری دلدل جناب
فاطمه زهرا و حسنین را در بدر گردانیدند و با وصف وصیت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
که بار بار بصبر و سکوت امر فرموده خواستند که بتفریق جماعت و شق عصای مسلمین مشغول شوند
و این قسم احادیث که دران تحذیر از حرص علی الامارة مذکور است در کتب فریقین مروی و مسطور
چنانچه بر ناظرین مجلدات بحار الانوار مخفی نیست و چون معاذ الله بر روایات امامیه از جناب
سیده هم ترک عصمت بجهت صنعت مصارعت با عمر فاروق واقع شد چنانچه روایت مجلسی
در بحار بران شاهد است و از انجاست که در مجمع البحرین میگوید وَمِنْهُ حدیث فاطمة
فَأَخَذَتْ بتلابیب عُمَر فجذبته إلیها انتهی و هم ترک تقیه بلفظ ثبت الفاطمة
قدر حسبان است حاشا جنابها عن ذلک **ونیز** محتمل است که اکثری از مقبولین امامیه

همراه باشند که سر تیر اشنیدند و بر وقت موعود نزد جناب امیر شرف حضور یافتند و مقصد را
حاصل حقیقة شدند کما فی البحار و سیجی تفصیله ان شاء الله تعالی و علامتش غیر از کاسه لیسی خلفا و حصول
امارت و قضای دمشق و حکومت کوفه و بصره چیزی دیگر نبوده باشد و بر عاقل تیز هوش مخفی نیست
که اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث اهل التشیع بسیار احادیث خواهد یافت که دال بر
خلافت خلفای ثلثه نیست و این معجزه نبوی است که برای امر مستقبل متنبه کردند و بحمد الله که لمعان
برق آن عالمی را فرا گرفت و موجب بصیرت اولی الابصار و باعث کوری منکرانش بلکه
استیصال منکران روزگار گشت چنانچه روایات کتب معتمده محدثین ایشان قبل ازین
بر زبان قلم تعویض یافت و تازه تر اینکه فاضل کاشانی در خلاصة المنهج صاحب تفسیر
علوی در ذیل تفسیر آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ
جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها و کان الله بما تعملون بصیرا
که بغزوه خندق تعلق دارد می نویسند که حضرت خود هم در کشیدن خاک و بالا آوردنش از مغاک
شریک اصحاب بود و دعا در حق ایشان میفرمود که اللهم ان العیش عیش الاخرة فاغفر
الانصار والمهاجرین و درین اثنا سنگی در غایت صلابت پدید آمد آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم را خبر کردند تیشه بدست گرفت و بر سر سنگ زد و اندکی شکست و نوری
بجست گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم زد اندکی بشکست و نوری دیگر
ظاهر گشت فرمود بلاد یمن بدست من دادند سوم بار تمام سنگ را در هم شکست گفت الله
اکبر مقالید ملک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی
میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده میکند انتهی عبارة الکتاب
الثانی مختصرة همچنین صاحب مجمع البیان و مفسرین دیگر بطرق متنوعه و اسناد مختلفه این قصه را
وارد کرده اند پس معلوم شد که روایات مستفیضه بر ثبوت این واقعه دلالت دارد و احدی را مجال

انکارش

انکار رجعت سنیت عود در [illegible] بطور الی [illegible] که مفادش لعن بار ثبت
سو خبر ادامی شود و آن اینکه بعضی باز مدعیان علم و فضل در وقت ذکر این روایات بعضی را حاجت
که ظاهرش دلالت بر منافقی اصحاب دارد چنانکه گذشت و محصل بعضی تشبیه مخاطبین بنی اسرائیل
است بیش کردند گفتیم اگر این احادیث که مجلسی هم بطرق متنوعه و دیگر اساطین شیعه با سناد خویش
در بحار و غیره آورده اند دلالت بر بطلان خلافت خلفای ثلثه کنند خلافت حضرت امیر بطریق اولی
مبرهن شود و امامت یازده امام که بران منتفی است بلا ریب ثابت و نابود گردد و چه خوش گفت صاحب
تحفه اثنا عشریه با شعر شادم که از رقیبان دامن فشان گذشتی * گو مشت خاک ما هم برباد رفته
باشد قوله لیکن [illegible] باید که **اقول** چون بر احتمالات مذکوره اطلاع یافتی دریافت کرده باشی
که عمده [illegible] آنکه ایجاد شیعه صرح در غصب خلافت است تلبیسی بیش نیست و بر مسلک امامیه صراحت
زاید [illegible] بسیار مضمون بود مثلا میفرمود که شما ای فلان و فلان غصب حقوق اهلبیت را
اراده میکنید و این موجب شقاوت ابدی و مستوجب مزید عذاب و نکال سرمدیست و ای
فلان و فلان از خواب غفلت بیدار باشید و پنبه ذهول از گوشها بیرون آرید و بدانید که
خلیفه برحق و امام مطلق علی بن ابی طالب است و علامات امامت فقط در ذات او گرد آمده
که از مادر مختون زائیده و شهادتین بلکه کتب سماویه گویا گردیده و بر بازوی راست او آیت
کریمه وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا زیب رقم پذیرفته و از خمیازه و دهن کشودن و لقد
کشیدن منزه گشته و گاهی محتلم نشده و سایه اش بر زمین نیفتاده و بوی دهن او و اعضاء او حسرت نافه ها
تاتاری نهاده و بر سنگ مهر زده و زمین براز او را پوشیده و دعایش مستجاب شده و در عین رکوع
انگشتری که قیمتش خراج شام باشد و حله هزار دینار بسائلی بخشیده و از صغیره و کبیره عمدا و سهوا
قبل الامامة و بعدها معصوم بوجود آمده الی غیر ذلک و یازده کس از اولاد او نیز بهمین صفات
متصف خواهند شد و در عین رکوع خواتیم و حلل بعنوان زکوة خواهند داد کما فی انوار العرفان و الصراط

المستقیم علی ما فی المفتاح والکافی وروضة الاخبار والعماد والبحار پس بشنوید بر اقوال او گوش
فرا دارید واطاعت او کنید واز عصیان وعداوتش اجتناب نمائید وامثال ذالک من العبارات
الواضحة الدالة وحالانکه بر اصول طائفه متشیعین وصیتیکه جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم
در حالت احتضار بمقتضای وانذر عشیرتک الاقربین به عبد الله عباس فرمود وبتاکید تمام
ارشاد نمود وبزعم شیعه از دلائل امامت حضرت امیر وغصب وعدوان اصحاب است کما یلوح من فتن
المجلسی موید خلافت صدیق می باشد وبر عدم خلافت بلافصل حضرت امیر ندا می کند درین مقام
بر قدر ضروری مکتفی می شوم قال ابن عباس فلم ازل له کما امرنی به رسول الله صلی
الله علیه وسلم ووصانی بمودة علی وانه لاکبر عمل عنده قال ابن عباس ثم
مضی من الزمان وحضرت رسول الله الوفاة فحضرته فقلت له فداک ابی وامی یا رسول
الله قد دنی اجلک فما تامرنی فقال ابن عباس خالف علیا ولا تکونن له ظهیرا ولا
ولیا قلت یا رسول الله فلم لا تامر الناس بترک مخالفته قال فبکی رسول الله صلی الله
علیه وسلم حتی اغمی علیه ثم قال یا ابن عباس سبق الکتاب فیهم وعلم ربی والذی
بعثنی بالحق نبیا لا یخرج احد ممن خالفه وانکر حقه من الدنیا حتی یغیر الله ما
به من نعمة یا ابن عباس ان اردت وجه الله ولقائه وهو عنک راض فاسلک طریق
علی ابن ابیطالب ومل معه حیث ما مال وارض به اماما وعاد من عاداه ووال من
والاه یا ابن عباس احذر ان یدخلک شک فیه فان الشک فی علی کفر انتهی
الکنون یعنی این حدیث بزبان مجتهدین قلمی می شود که ابن عباس گفت که همیشه ملازم ومحب علی
علیه السلام بودم پس از مدتی هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حاضر شدم وگفتم
که اکنون اجل تو رسیده است مرا بچه چیز امر می نمائی فرمود مخالفت کن وموافقت منما علی را
البته او را برای او معین ومددگار وناصر وتابع ودوست مباش باین معنی که بحسب حالات ظاهره

بسبب

بسبب مصلحت تقیه از فرقه جابره فاجره کافره همراهی و متابعت و ملازمت علی را مرتکب مشو عرض
کردم چرا مردم را امر نمی فرمائی که ترک مخالفت او کنند بجدی گریست که بیهوش شد باز فرمود اجل
مبرم است سوگند یاد می کنم از دنیا یک کس بیرون نخواهد رفت از گروهی که مخالفت علی نمودند و
انکار حق او کردند تا خدا تغییر فرماید آنچه با و عطا نموده است از نعمت خود و از سلب نماید
فرمود که براه علی مائل کن و دشمن باش شبهه را و تحقیق که شک کردن در حق علی کفر است انتهی و الفاظ
این حدیث در خطاب ابن عباس که بدو گار علی مشغول صراحةً بر دعوی فقیر دلالت دارد زیرا که
هرگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ابن عباس را نهی از اطاعت و نصرت امیر المؤمنین
فرمود ضرورست که او باطاعت حضرت صدیق که بحدیث معرفت و اطاعت امام
بکلام علمای امامیه مامور خواهد بود و به ثبت المقصود اما نقیض نهی مذکور
پس جوابش چند وجه توان گفت اول آنکه آنچه جناب امیر بروایت صاحب بحار و انبا ما حق
دانسته او در جنگ جمل روبروی زبیر بن عوام که حدیث عشره فی الجنه بیاد آورد و خود را هم در
ایشان داخل کرد افاده نموده بر ایمقام کفایت میکند و خلاصه اش آنکه ای زبیر تو قایل بقطعیت
جنت برای من شدی و من برای لوح تو در این مره گو بهشتم پس ترا مخالفت من نباید کرد انتهی حالیا
معاشر اهل سنت بتقلید جناب امیر بزعم امامیه میگوئیم که آنچه را سعید بن جبیر راوی حدیث ابن عباس که
آن الفاظ است روایت کرده و بر خلافت صدیق تایید میکند تا که بر قبول کردیم و آنچه او مطابق
مذهب امامیه اخراج نمود چون کشی و صاحب تلخیص و غیر هما ادعی او می نمایند و بر تبصر او گواهی میدهند
و کنتوری در مکاند خود و دیگران نیز تشیع او را اثبات میرسانند از نظر اعتبار ساقط نمودیم
فان اقرار العقلاء علی انفسهم حجة دون الادعاء لانفسهم کما قال علماء الطائفة فی مواضع
غیر متناهیة دوم آنکه چون از حال ابن عباس تفحص نمائیم و روایات قدمای شیعه را
مطالعه آریم نیک معلوم میشود که او ناصر و معین و مطیع خلفای راشدین بود هرگز معتقد خلافت

بلافصل

بر افضل جناب امیر شده بلکه بر حقیت خلفای ثلثه ثبات و قرار ورزیده پس واضح شد که دلالت
نقیض نهی مزبور برای خصم هرگز مفید نیست بلکه ساقط عن الاعتبار است و اگر اطاعت نمودن
ابن عباس را در بارهٔ خلفا بر تقیه حمل کنند و گویند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای
مصلحت تقیه و حفظ جان و ناموس وی را از اطاعت و انقیاد مرتضی منع فرمود چنانچه [illegible]
بجا در اثنای ترجمه از کیدت خود [illegible] روایت [illegible] کرده [illegible]
خویش و ننگ [illegible] داشتند پس روایت تفسیر اهل بیت کما تسمع الفاظها فی المسلک الثانی [illegible]
رسول را دروغ می نماید [illegible] که جناب امیر ابن عباس را از گوساله پرستان شمار فرموده
پس اگر اطاعت موالات خلفا از [illegible] تقیه نباشد [illegible] گوساله پرستی [illegible] موالات خواهد بود
[illegible] است که علمای امامیه به تقلید ابن عباس [illegible] حاصل شود و جناب امیر که [illegible]
[illegible] بالله من الشیطان [illegible]
گوساله پرستی [illegible] خلفا باشد صادق [illegible] اول [illegible]
اختیار تقیه [illegible] رسول [illegible] مثل [illegible] ساقط الاقدام بود [illegible] گوساله پرست
باشد [illegible] و انقیاد ابن عباس [illegible] خلفا از صمیم
قلب بود [illegible] روایت [illegible] آنچه در اینجا ایراد کردیم کلی [illegible]
از [illegible] است [illegible] مذکور علی الظاهر واضح و هویدا است
[illegible] جناب مرتضی [illegible] زیرا که حق تعالی ایشان را بانواع نعم وافره [illegible]
فرموده و عالمی را بر طبق بشارات مصطفی بر دست ایشان راه راست نمود و اگر [illegible] بود
[illegible] که مثل خوارج خذلهم الله مسلوب النعمة میشدند و کلام مقدس نبوی [illegible]
[illegible] خلاف نفس الامر میگردید و هیچیک از اعمال ایشان در بارگاه خداوندی مقبول نمی افتاد
[illegible] که مجاهدات و مقاتلات ایشان باوج قبول رسید پس معلوم

شد که

شد که عبدالله بن عباس را که در خاتمه حدیث امر باطاعت و انقیاد نموده اند محمول بر وقت
امامت حضرت امیر است نه قبل از آن و آن عین مذهب اهل حق است دیگر آنکه مدعا است [illegible]
امامان در جمیع اوامر نه امامان یعنی اطاعت و انقیاد آن و با او خوشنود باشی در حالیکه او امام
باشد مراد از آنکه تردد در حق علی کفر است تردد و شک نمودن در استحقاق آنجناب
بنابر مذهب خوارج است سود الله وجوههم و موکد دیگر مدعای این فهم است حال
عبدالله بن عباس که در وقت خلافت مرتضوی امامت آن حضرت آنجناب را شامل امامت
خلفای ثلثه اختیار کرد و برای الزام آن اشقیا حدیث پیغمبر حضرت مرتضوی [illegible]
کردند که مرتبت محکم بر نسبت حق جل و علا بخلوص نیتش و مناظره آن [illegible]
کرد والحمدلله علی وضوح الحجة البالغة و در وقتیکه حضرت مرتضوی [illegible]
و الدل او بگو کرد [illegible] هرگز دلش [illegible] و حضرت آنجناب قرار نگرفت [illegible] اطاعت
و انقیاد خلیفه اول را پیش [illegible] نمود چنانچه [illegible] آن [illegible] چهارم
آنکه غرض ابن عباس که زندگی تو آخرت و اجل تو نزدیک [illegible]
علی مرتضی مرا چه حکم پیغمبر [illegible] امر دهم را ترک مخالفت [illegible] علی باقی الروایة
المذکورة دلیل صریح بر آنست که تا آخر حیات جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
صحابه مامور بترک مخالفت نموده اند تا بامر امامت مرتضوی چه رسد در اوقات [illegible]
چه رسد چه اگر جناب مصطفوی در روز غدیر بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین [illegible]
نص بر امامت مرتضوی [illegible] نمود الی غیر ذلک من المقامات المرحومة غرض ابن عباس
[illegible] الناس [illegible] از امکان [illegible] دیگر آنکه سوالات اصحاب
دیگر از ملازمین وقت بیماری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب قوم بسیار
بطرق متنوعه معتبره مرویست از جمله که در باب شصت و چهارم از حیات القلوب

که در بیان وفات شریف و کیفیت غسل و کفن و دفن و نماز و آنچه مقارن آن گذشته منعقد
گشته سوال عبدالله مسعود است که یا رسول الله که ترا غسل خواهد داد چون وفات یابی
حضرت فرمود که هر پیغمبر را وصی و نایب او غسل میدهد گفتم وصی تو کیست یا رسول الله
گفت علی بن ابیطالب الی آخره و سوال ابن عباس و جواب افضل الناس صراحة اقتضای
آن میکند که اصحاب مخالفت نبوی نمی کردند والا با بایستی فرمود که هنوز مخالفت و عداوت
مرا طرف نکرده اند از ترک خلافت علی چه نام می بری و از بنجا واضح تر شد که دعاوی طائله
و اخبار داله بر امامت بلافصل امیر کبیر و آنکه امر امامتش مفروض از جناب حضرت بوده
خلافت خلفای ثلثه مبتنی بر غصب عدوان و اینهمه بزرگان واجب التبری و العداوه اند
ساخته و پرداخته عبدالله بن سبا و اتباع و اشیاع آن قدوة الاشقیاست چنانچه در
آخر این اوراق باعتراف اکابر طائفه حال آن لئیم بر همین اسلوب بتفصیل خواهم کرد انشاء الله تعالی
مقصود اصلی آن لعین اولا استیصال نبوت جناب سید المرسلین صلعم بود که مردم با یقین بدانند
که با وصف تاکیدات ایزدی و عتابات الهیه که زیادت بران متخیل نباشد حتی که گرفتاری
عذاب دائمی بر تقدیر مساهله برای آنحضرت صلعم نازل شود و باز تعلل و تساهل بمیان آید و ثانیا آنکه
ارتداد و کفر تمامی اصحاب اهلبیت امجاد در قلوب بنی آدم رسوخ یابد و مدعای یهود که از مدتها
در دلهای ایشان مرتکز بود بظهور می انجامید بخوبترین وجوه بر آید و از بعض ابن عباس و ابن مسعود
اینهم بوضوح انجامید که مثل حدیث نزول نجم و حدیث مکالمه شمس و حدیث نزول و تداول جام
که صدوق در مجالس و دیلمی در ارشاد اخراج نموده اند و دفترها در بیان اختلافش وافی نیست
همه از موضوعات شاگردان شیخ نجد لست لعنات الهیه اگر زنده میمانم در رسائل دیگر ضبط میکنم
و نیز در حضرت مولف ارسال میدارم شعر ورنمانم عذر ما بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده
نتیجه آنکه جواب سید الرسل بعد حصول افاقه دعوی متشیعین را که جناب امیر خلیفه بلافصل بود

خلافت

و خلافت خلفای ثلثه باطل و بی اصل از بیخ و بنیاد برمیکند زیرا که حاصلش اینست که در عالم الهی
قرار یافته و قضای مبرم گشته که خلافت بسوی دیگران منصرف شود یعنی ازین سبب بخلافت
او نص نمی کنم و مردم را بترک مخالفتش علی العموم امر نمی فرمایم که در صورت مجادله با جناب اقدس
الهی خواهد بود و از مجادله انبیا علیهم السلام را تحذیر فرمود قال الله تبارک و تعالی فلما
ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم اواه
منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم آتیهم عذاب غیر
مردود وانچه از اصول اربعه بلکه اربعمائه بر جای خود درست است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
قبل از واقعه غدیر بلکه قبل هجرت بمدینه منکشف بود که خلافت بلا فصل علوی شدنی نیست و قضای
مبرم است نه معلق پس نص غدیری بر امامت امیر المومنین و همچنین دیگر واقعات که آنرا در نصوص
می شمارند اصلی نداشته باشد و پاره پاره شد آنچه از اتباع و اشیاع ابن سبا مثل مجلسی در بحار وغیره او
میگویند که غرض آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از فرستادن لشکر اسامه اخراج اصحاب بود تا بعد
آنجناب با امیر المومنین منازعت نکنند و جمعی را برگماشت تا ایشانرا اخراج نمایند اینست
حال ادعای متشیعین در اخباریکه تعلق باخر زمان حیات شریف دارد که برای خلافت
صدیق موید و بنیاد مزعومی خلافت بلا فصل امامیه مخرب است و در بحار و ابواب
دیگر است که صدور آنرا در باره امامتش تصریح تام در مکه قبل از هجرت بمدینه برخلاف
اصول خویش که مر سابقا وانفا معتقد اند چنانچه امام اعظم حلی در شرح تجرید تفصیل قول استاد خود
اعنی و للنص الجلی فی قوله سلموا علیه بامرة المؤمنین وانت الخلیفة بعدی وغیرهما گفته
قول هذا دلیل ثان علی ان الامام هو علی علیه السلام وهو النص الجلی من رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی مواضع تواترت به الامامیة ونقلها غیرهم نقلا شائعا ذائعا منها
انه لما انزل قوله تعالی وانذر عشیرتک الاقربین امر رسول صلی الله علیه وسلم

ابا طالب

اباطالب علیه السلام ان یصنع له طعاما و جمع بنی عبد المطلب فقال لهم ایکم
یوازرنی و یعیننی یکن اخی و خلیفتی من بعدی و وصیی فقال ع انا ابایعک و اوازرک
فقال علیه السلام هذا اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و وارثی فاسمعوا له
و اطیعوا الی آخره **عجب از شیخ حلی** که خیال میکند که غایة الامر تخصیص اخوی بنی
عبد المطلب که نفاق و کفر شان الاشد و ذا بر روایات شیعه خواهی شنید نسبت بخلفاء ثلثه
که حاضر بودند معهذا صدق بعدیت بگواهی شافی بر اتصال و انفصال هر دو برابر است :
علاوه بر تقدیر اتصال کلام مخبر صادق مخالف واقع می افتد و الا با وصف انسلاخ
ذاتیات خلافت بلکه امامت نیز کما فی الصوارم ثبوت خلافت لازم می آید فتعین الانفصال
و هو المطلوب **بستر بد آنکه مکذب** این روایت قطع از انچه در سابق گذشتی
وانچه اهل حق گفته اند حدیثا امالی شیخ المشایخ است عن سلمان الفارسی قال سألت
رسول الله صلی الله علیه و سلم من وصیک من امتک فانه لم یبعث الله
نبیا الا کان له وصی من امته فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یبین لی
بعد فمکثت ما شاء الله ان امکث ثم دخلت المسجد فنادانی رسول الله صلی الله
علیه و سلم فقال یا سلمان سألتنی عن وصیی من امتی فهل تدری من کان وصی
موسی من امته فقلت کان وصیه یوشع بن نون فتاه فقال فهل تدری لم کان اوصی
الیه قلت الله و رسوله اعلم قال اوصی الیه لانه کان اعلم امته بعده و وصیی و اعلم
امتی بعدی علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی سلمان فارسی میگوید که روزی من از جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که وصی تو ازین امت کیست زیرا که خدای تعالی
هیچ نبی مبعوث نکرد مگر آنکه وصی او از امتش قرار داد حضرت فرمود که هنوز بر من واضح نشده که وصی من
از امت من کیست ... بعد از آن چندگاهی که تعداد آن خدا میداند در مسجد داخل شدم حضرت مرا آواز داد و فرمود که ای

سلمان تو از تعیین وصی من سوال کرده بودی میدانی که وصی موسی از اهلش که بود گفتم که یوشع
بن نون که لفظ فتی در حق او بکتاب مجید استعمال یافته فرمود هیچ میدانی که سبب وصی بودن شدن چه
بود گفتم که خدا و رسول و نیک میدانند فرمود سبب این است که او اعلم امت موسی بود و امام
و وصی و اعلم امت بعد من علی بن ابیطالب است و در بعضی از کتب معتمده از ارکان اربعه امامیه نیز این
سوال در بیان اخیر نبوی منقول است و جواب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باین نهج بیاد می آید
انبیا امر که گاهی کسی از من نپرسیده و من بکسی این راز در میان ننهادم اکنون بدانید که علی
بن ابی طالب خلیفه من است و وجه دلالت روایت شیخ صدوق بر مدعای بنده نیز کالشمس فی
نصف النهار است زیرا که باتفاق فریقین بلکه تمامی امت هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
سوی مدینه بعد وفات حضرت ابی طالب است کما لایخفی و در بحار و حیات القلوب هم مصرح
است که سلمان بعد هجرت بزمان دراز بخدمت مصطفوی صلعم مشرف شده کما سیاتی فی
المسلک الآتی انشاء الله تعالی و از حدیث امالی ابهم بظهور پیوسته که اعلمیت حضرت امیر
خود جناب نذیر و بشیر را تا این وقت معلوم نبود پس دیگر کسی را چگونه معرفت بآن باشد و اینجا
بسیاری از روایات شیعین درباره اعلمیت مرتضوی که قبل ازین زمان است موضوع و مفتری
میگردد و برین قدر چه موقوف است زیرا که از لوامع الانوار برسی لامع است بروایت ابن عباس
رضی الله عنهما که بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در آخر عمر بعد از مراجعت بسوی جبرئیل و هم مراجعت
جبرئیل باسرافیل و مراجعت اسرافیل بسوی حضرت رب جلیل این عقیده حل شده که محبت مرتضی
در آخرت برای محبت نفعی میبخشد چه جای تقرر امامت و خلافت بلافصل و ازینجا تمام تامی
احادیث این قوم از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که درباره محبت امیر المومنین روایت نمایند
و دال برانست که فقط این محبت برای دخول جنت کافی و وافی است بلکه هیچ گناهی بعد از ان
مضر نمی شود الی غیر ذلک من الامور التی اشرت الیها سابقا و آنفا از هم بخیت با این همه

خرابیها که در اصل امامت بلافصل در اخبار امامیه و اصول ایشان واقع است مولف
رساله بی آنکه بدلیلی از ادله کتاب الیقین امام اعظم خویش که ملعبه اطفال محدثین و متکلمین توان شمرد کما لا
یخفی علی من طالع جوابه المسمی بقرة العینین برد الیقین اشاره فرماید بر خود می بالد و دعوی مینماید که امر خلافت
مرتضوی از امور مقرره منصوصه بوده فاعتبروا یا اولی الالباب قولوا ان هذا الشیء عجاب
بالجمله بسیاری از اشکالات و اعتراضات از روایت ملا مجلسی که اصول تشیعین را بیخ کن
است بخاطر بیهمدان موج زن است لیکن بخوف تطویل کلام از ذکر آن حذر نموده در بقیه کلمات
ممنوه مخاطب غور و فکری کنم **قوله** آیا نمی بینی الخ **اقول** بلی می بینم که ایراد سین برای
استقبال است لیکن قید قرب بحیله حضرت مولف را بکار آید و از روی اولی بعدیت متصله
بلافصل رو نماید و نفس الامر صورتی نیست بچند وجه **اول** آنکه غلبه اهل روم بعد مغلوبی شان در چند
سال اتفاق افتاده و حق تعالی در محکمات قرآنی حرف سین را اینجا استعمال فرموده که وهم
من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین و در واقع امری را که در چند سال منصه شهود جلوه گر
شود قریب نتوان گفت گو نزد جناب قدس آلهی بمقتضای انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا
متصف بقرب بلکه اقربیت باشد الی غیر ذلک من الآیات القرآنیة کادت من الکثرة
ان لا تتناهی **دوم** آنکه حضرت سید المرسلین ابلغ البلغا که کلامش در بلاغت فوق
کلام کل مخلوق نزد ارباب انصاف است در حدیث افتراق امت بهفتاد و سه فرقه که نزد
علمای فریقین مسلم الثبوت است حرف سین ایراد نموده که ستفترق امتی علی ثلثة و سبعین فرقة
و بزعم موهوم مولف رساله ضرورست که اینهمه فرق در زندگانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
یا بمجرد وفات شریف در عالم موجود شده باشد و این امر بشهادت کتب معتبره که در مقالات
اهل عالم تصنیف گشته و نزد علمای فریقین مستند اول است مانند ملل و نحل قاضی ابوبکر باقلانی
و فاضل شهرستانی و تبصرة العوام سید مرتضی باطل است زیرا که درین افتراق

متعلق صفحه ۲۶۴ س۵ بدان ایدک الله تعالی که در حدیث مسطور اینست که روزی
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر یکی را از آل عبا جدا جدا دیگر می دید و زار زار گریست از علتش سوال کردند فرمود ابن عباس را
آگاه باید که مقربین از انبیا و مرسلین بر بغض علی فراهم شوند و حال آنکه فراهم نخواهند آمد هر آئینه بدوزخ معذب گردند گفتیم
هست کسی که او را دشمن دارد فرمود که بسیار خیال دارند که از امت من اند و نصیبی از اسلام نیافته اند علامت بغض شان اینست که دیگری را بر او
افضل دانند بخدا که هیچ نبی گرامی تر از من نیست و هیچ وصی گرامی تر از وصی من نیست انتهی **اقول** این مضمون از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در باره
خود و امیر المؤمنین در کتب شیعه مثل خصال و غیره آن مثل اینها بسیار مرویست و بنده میگویم که اگر مراد از انبیا ماهران انبیاء و مرسلین اند
که مرتبه نبوت رسیده اند و نبوت و رسالت تبعاً از امامت حاصل است چنانچه در احادیث کثیر بآن تصریح فرموده اند پس الزام
مفضولیت علی کرم الله وجهه و این خلاف مذهب شیعه است که یازده امام از اولاد حضرت امیر شمرده اند علیه الصلوة والسلام
افضل اند چنانچه جناب امیر چنانچه در مسائل کثیر مبسوط است گو بعضی عامیانه نزد ایشان خلاف ائمه هدی سلوک نموده باشند
و اگر مراد از عموم از انبیاء و رسل و تابعین است پس مستلزم مساوات هر دو جناب بلکه افضلیت مرتضی خواهد بود
زیرا که خود تصریح کرده اند که امامت نبوت و رسالت هم هست و فضائل مثل از فضائل پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم زیاده تر کما ذکر فی هذه الاوراق و خود اکابر شیعه مثل محمد بن اسحاق صاحب منهج الفاضلین
بار می نازند و اظهار میسازند که اکابر الوهیتش متردد اند باز می پرسم که معنی سلب عداوت مرتضی
از انبیاء علیهم السلام چیست اگر مدعا اینست که در وقت واحد بر بغض او اتفاق نکرده اند فذلک مسلم
لیکن در یک زمانه کی مبعوث شده بودند تا این اتفاق افتد و اگر مقصود نفی عداوت از هر واحد است
پس این مخالف اصول طائفه است زیرا که از کتب دین و ایمان ایشان عداوت هر یکی از انبیاء و مرسلین
بر جائی خود مبین خواهد شد انشاء الله تعالی باقیماند حال ملائکه و آن مشابه بحال انبیاء است زیرا که میان
شان نیز قبلیت و بعدیت زمانی واقع است و هنوز بسیاری از ارواح فرشتگان منتظر ورود اجسام خویش

که متمتع‌اند با پس و پیش متوجه رومیده می‌کشند و در مقعد صدق منتظر فرج و ذکر جمیل آبا و امهات
خود اند بسبب استماع بلا انکه مقربین و غیر ایشان نیز در وقت واحد از محالات فرق درین فرق نیست
که حکم بعض مرتضی در زمره انبیا کما ستعرفه ان شاء الله تعالی قطعاً ثابت و دلائله باین عنوان که بجادل
ازین قوم بگریبان خجلت فرو شود بسبب آنکه نام کتاب از فکر فقیر افتاده بثبوت نه پیوسته ولیکن اگر بعضی از
جلدهای بحار و تصانیف حسن صفار بالاستیعاب بهم رسد این آرزو هم چنانکه باید برآید **بیت**
دادیم نشان از گنج مقصود ترا * گر ما نرسیدیم تو شاید برسی * من بعد مخفی نماند که بمعانی عرض
ابن عباس رضی الله عنهما و ما یتعلق به درین قصه بچار شق مرتقی میشود اول آنکه چون حکم جدید در خصوص بحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم با شفقت فرمود اگر امر او مودت منظور نیست بار خلاف او اختیار کن و آل عرض دیگر
آنکه هرگاه وجوب مودت منظور است تا آنکه از رسول بی تغیری راه یافت چرا اصحاب را ترک مخالفتش
نمی فرمائی بعد از گریه فرمود که در باره ایشان جبل مبرم رفته پس با مر مذکور عمل نمی توان کرد باز هر یکی اقسام افاده نمود
که منکر استحقاق او مسلوب النعمه خواهد مرد بسبب ترک امامت اتباع و طاعتش باید کرد دوم آنکه او را خلیفه خواهی
کرد یا نه فرمود خلافت او خلاف مصلحت الهی است مخالفتش باید کرد و بجفا باید گروید باز علتش پرسید
در جواب منکر و معاتب گردید سوم آنچه شیعیان بجا گفتند چهارم آنکه امر ترک مخالفت مرتضی تا نیم و خلاف
با مدخل نمود و بجا الله که تا پیدا نماید ماهی را قم الحروف در هر یکی از شقوق سوجود کو بعضی از ان فی نفسه
صحیح و بعضی باطل باشد چنانچه بعد امتحان در اجابت کتاب کاشف فی رابعة نهار است

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مبعث الله یوم القیامة مفیضه و اعطی کتابه بیمینه

مخصوص بسیار دیر کشیده و از وفات شریف تا این افتراق زمانه ممتد برگذشته و ازینجاست
که فاضل طبری در کتاب خویش که نامش بر نام بهاء الدین صاحب الدیوان گذاشته بعد ذکر مذهب
اعتزال و غیر آن گفته که این مذاهب بعد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم بسالها پدید آمد انتهی
درین مقام بر یک حدیث از کتاب مذکور که بر بشارتی عظیمه برای اهل حق متضمن است اعلام می نمایم
فاضل مزبور میگوید بدانکه حق جز یکی نمی باشد ازین مذاهب و دلیل برین اشارتست از صاحب
شریعت خاتم الانبیا محمد مصطفے صلی الله علیه و آله وسلم حیث قال انّ بنی اسرائیل تفرقت علی اثنین
وسبعین ملّةً وستفترق امّتی علی ثلث وسبعین ملّةً کلهم فی النار الا ملّةً واحدةً
قالوا ومن هی یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه واصحابی یعنی بدرستی و راستی که بنی
اسرائیل یعنی فرزندان حضرت یعقوب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و فرقه و زود باشد و سرانجام است که
متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه ایشان در آتش باشند مگر ملت واحد گفتند کدام است آن ملت
یا رسول الله فرمود آنکسانیکه بر طریق من و بر طریق اصحاب من اند انتهی کلامه بحروفه و بحمد الله که این بزرگ بعد
نوشتن این حدیث بفاصله چند سطر در رساله در بیان اعتقاد شیعه و سنی گفته بدانکه فرق اسلام اگرچه معظم است
بد و مدار بسیار دارد جمعی اند که ایشان را اهل سنت و جماعت میخوانند و این طائفه اقتدا به صحابه رسول کنند بعد از
رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انتهی بلفظه پس قیاس شکل اول بدیهی الانتاج بر زبان این بزرگ که عناد
و تعصب او از هر مقام پیداست بکمال قدرت ایزدی که سر تسلیم او را در پیش فرو کرده بدین نهج مرکب میشود که سنی
همانست که بر طریق اصحاب رسول است و هر که بر طریق اصحاب رسول است ناجی است **سوم آنکه** در واقعات دیگر
که در احادیث شریف مذکور شده مثل واقعه شهادت سلطان کربلا علیه التحیة والثنا نیز حرف سین در روایات
فریقین استعمال یافته که یستقتل الحسین امّتی کما فی ازالة الخفا و مقاتل عدة من علماء الشیعة و امالی
الصدوق و بلا ریب واقعه طف بعد ستین از سنین هجرت حضرت خاتم المرسلین قلوب اهل اخلاص را شکافته
و پس از پنجاه سال تقریبا از وفات شریف اشرف المخلوقات سمت ظهور یافته واگر حضرت مؤلف تحفه

روات از احادیث رسول ربانی و تحریفات خلفا و از آیات قرآنی بخیال اکرده و بمقتضای مذهب خود این
سه دلالت بحوی نمود بعبارت صاحب مجمع البحرین اگر بای معنی و نزد خود نگاه میداریم بر الزام او درین مقام
می آریم و آن اینست و تسمی هذه السین حرف توسع وذلک لانها تقلب المضارع من الزمن
الضیق وهو الحال الی الزمن الواسع وهو الاستقبال این عبارت بعینها بحال خود باقی ماند و در
مقام دیگر از اثبات مطلب خود بر حمل صیغه استقبال بر حال میکوشد چهارم آنکه این همه بعد تنزل و تسلیم بوده و الا ما را
بسیار گواه اند که مدعای مذکور باتفاق اهل حق بعید از آنکه حدیث نبوی بانکم ستحرصون علی
الامارة و انها ستکون ندامة یوم القیمة فنعمت المرضعة وبئست الفاطمة برای این غرض
کافی است و درین حدیث صیغه استقبال است احتمال دیگر ندارد
که حمل آن بر استقبال باید نمود چنانچه درین آیت کریمه واقع است سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا
این دانست که حدیث نبوی از قبیل مالاست که معنی مراد که اخبارات حضرت رسول الله
کان از قبیل اخبار بالغیب بود و معجزه صحیح می شد و این حمل معانی از استحقاق امارت کاملی بهره
باشند و این از شنیدن میشود که خطاب با شما باشد یا با حضرات شیعه خواهند گفت
اینها اجماع شنیع است که همه صحابه در زمان آنحضرت بوده اند لیکن از دلایل این طایفه اما
بنا بر تقیه گاه گاه چنین وانمود میکردند چنانچه در اکثر آیات قایل اند و میگویند که از منافق کسی صبر نکند
منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم و آیت وعد الله الذین آمنوا منکم در حق امام مهدی و اتباع
و اتباع او بکار در زمان نزول این آیت به ایشان نبود و اثری نبود چنانچه بعد ازین نیز ایشان تا
وقت ظهور قطع ازین کلام کاتب الحروف گذشته که محل است خطاب بگروه انصار باشد بعض احتمال
دیگر هم وارد شریف واقع شده فتذکروا ولا تکن من الغافلین قوله تعالی تا آخر اقول اگر
مراد جمیع صحابه چنین شده است معلوم باشد که در حقیقت خلفا امیر بودند و در خواهش ایشان راه یافت
و نشان که باید تعرض شد کالنسی خوشامد خلفا بکار بردند و بحکومت و امارت کوفه و بصره راضی شدند

و در صورت بعض غیر معین مدعای شیعه کجا به ثبوت میرسد و معلوم نیست که تعیین خلفای راشدین بود
بعد از احتمالات بکدام دلیل میسر باید امید که تعطش اهل اشتیاق زودتر رفع شود تا بعد ازین اهل حق را از کتب
در تعیین که در تعداد از زیاده تر از الفین باشد حقیقت خلفای راشدین کنم ان شاء الله تعالی **قوله** و اذا در کتب
الخ **اقول** و اذا عرفت ما تلونا علیک فی مواضع عدیدة و القیناه الیک فی مواقع کثیرة
من کلام المولوی الذکی و الفاضل اللوذعی باتجاهات نورانیة هی مشکوة الهدایة فی
الایمان و مصابیح الدرایة و الاذعان عند اهل الابصار یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار
ظهر لک حق الظهور کالنور علی قلل الطور ان ما افاده المحقق الکرمانی و اجاد المدقق العسقلانی
التدقیق بل غایة التحقیق لا یشوبه شیء من الغبار و الکدورات و لا یرد علیه شیء من
الاعتراضات فضلا عن ان یکون لیس بمستقیم فی نفسه و ان ما ادعی هنا الادیب اللبیب
من ان کلام المحدث الجزری فی النهایة نص علی نهایة مرامه و هو ان المراد من لفظ
المرتدین الذی وقع فی حدیث سید المرسلین بعض خواص اصحابه المشهورین
الوساوس الظلمانیة و الهواجس النفسانیة لا یدل علیه دلیل و برهان و ما جاء المؤلف
بسلطان بل تفوه بهفواته علی مقتضی عاداته کیف ما کان و ستعرفه مرة بعد اخری
مفصلا ان شاء الله المستعان **قوله** کما نص علیه ابن الاثیر **اقول** و بالله التوفیق در اجزای سابق هم
این دعا گذشته که هرگز عبارت صاحب نهایه نص در مدعای ثابت نیست لیکن چون مولف با دعوی نص تفصیل
برای عام مفیدتر است از تکرار و طول کلام در نقل عبارت صاحب نهایه درین مقام که بنیاد رساله شوکت مقام
است هرگز نه اندیشیده اول بذکر عبارت می پردازم بعد از ان ادعای نص مزعوم را باطل میسازم بدانکه عبارت
ابن اثیر که مولف نحریر آنرا انفذ و عبارت کتاب مجمع البحار بلکم و کاست دانسته نیست و فی حدیث الحوض فقال
انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم ای متخلفین عن بعض الواجبات قال و لم یرد ردة الکفر و لهذا قیده
باعقابهم لانه لم یرتد احد من اصحابه بعده و انما ارتد قوم من جفاة الاعراب

حالیا باید دانست که درین عبارت چند احتمال است نخستین آنکه لام اول متعلق بقربت یعنی
صیغه مضارع مصدر علم باشد و لام ثانی بتفسیر یکه متضمن پرین عولیت که متخلفین و مقصرین از بعض واجبات شرعی مراد اند
وارتداد در علم سلب آن از اصحاب و ایجاب آن برای اعراب بمعان تخلف و تقصیر که موضوع این کلام و حدیث
محمول و مراد از صحابه بدلیل تقابل جفاة اعراب خواص و ملازمین جناب سید النبیین پس ماکش العبارت فارسی
باین میشود که مقصود از ارتداد کفر نیست الا اینقدر که اعقابهم لغو خواهد شد و متخلفین و مقصرین از انجهت مراد اند
که در ملازمین خواص اصحاب یعنی تخلف و تقصیر از واجبات بعد سرور کائنات نکرده اند معنی در قومی از جفاة اعراب
که بعید بودند و اشتند و از زمره مولفة القلوب بودند محصور گشته پس ثابت شد که مورد حدیث جفاة اعراب اند نه صحاب ملازمین
رسالتمآب علیهم احتمال دوم آنکه ردت بهر دو جا بمعنی کفر محمول است یعنی بر متخلفین از انجهت حمل کردیم که ارتداد بتقیید عقاب
مقید است و ردة کفری ایمان مراد تواند بودن که کسی از اصحاب کافر نشده جز این نیست که قومی از جفات اعراب
کافر گشتند و اول دلیل برین معنی آنکه صاحب نهایه لفظ علی الاعقاب بعد لفظ ارتداد قرینه اراده معنی ردة حقیقی
قرار داده و بهر دو جا باستعمال لفظ مذکور اطلاق اختیار ساخته و تقیید را از نظر اعتبار انداخته پس یقین دانستیم
که معنی کفر اراده میکند و تخلف را برای کبار اصحاب ثابت بینماید و هو المقصود احتمال سوم آنکه هر دو لام باول متعلق شود و
هر دو جا لفظ ردت بر تخلف محمول گردد و صحابیت بملازمین صحبت اختصاص یابد احتمال چهارم عکس این یعنی هر دو لام
را بثانی انتساب نمایند و ردت بکفر و صحابیت را بعموم و شبهه نیست که هر دو احتمال اخیر را قواعد عربیت مساعد نمی شود
زیرا که در هر دو صورت حرف عطف بر لام ثانی در کار است فلیس فلیس و در احتمال رابع قبائح دیگر هم پیدا و هویدا است معهذا
در ضمن ایجات خیال باید داشت که بعضی از ان اشاره خواهد رفت من بعد گذارش است که هر چند احتمالات عقلی دیگر هم
باشد لیکن چون مقصود اصلی درین مقام ابطال الضمن عمومی جواب و اثبات رجحان معنی اول مرجوحیت معنی ثانی مؤلف است
تبرعا بسبب تاکید بر تسوید این مقدمه سوم و از ان احتمالات دیگر طی کشح بینمایم بدانکه احتمال اول بچند وجه راجح بلکه منصوص
و احتمال ثانی ایسوف از سطح نظر ساخته و نص قطعی شده و مرجوح بلکه مخدوش است اما اول پس از آنکه هیچ گاه تخلف را
از صحابه کبار سلب کرده برای جفاة اعراب ثابت نمود و مورد حدیث متعین شد چنانکه دانستی و بطریق اولی معلوم گردید

کرد

که احدی از صحابه یکبار راه کفر نرفته کما هو مفاد تقریرنا علاوه بر این تقریر عبارات علما که مشتمل باید بکار افتاد نیز
بر بهم کرد الفاظ باقی میباید که الحمل علی الاتفاق اولی من الحمل علی الشقاق و اگر در هر دو مقام ارتداد را بر کفر حمل کنیم و
جفاة اعراب را از مصداق حدیث الحوض خارج نمائیم چنانکه مولف کرده نتیجه بر نمی آید و ثمره بران مترتب نمی شود و تقریرا
اینست که احدی از صحابه کفر را اختیار نساخته بلکه کفر بعد الاسلام منحصر در جفاة اعراب است و منقدر که شنیدی
مثبت مدعا مخاطب که تخلف صحابه مشهورین است نخواهد بود مگر نمی بینی که نفی کفر مستلزم تخلف نیست
لوجود الواسطه و هی کمال الایمان و الاخلاص لاهل الاختصاص کما لا یخفی علی العوام فضلا عن الخواص باقیماند آنکه
بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را با صحابی تعبیر فرموده میباید که اخص خواص متخلف باشند فمع قطع النظر عن کونه
مجرد ادعا صادر عن المخالفین خلافا فالمروی فی اخبارنا قالع اصولهم و قاطع فروعهم بالقطع و الیقین لا بالظن و
التخمین کما ستعرفه ان شاء الله تعالی اما ثانیا پس خیال مولف لازم می آید که ارتداد شرعی در قلیلی از جفاة
اعراب محصور باشد و قبل ازین گذشت که این ارتداد در بسیاری از اقوام اعراب شنیده آمد بلکه تخلف از واجبات
شرعیه مثل زکوة از بعض جفاة صادر شد با لجمله انطباق عبارت انما ارتد قوم من جفاة الاعراب بر بعضی آسان است
بخلاف اول اما ثالثا پس دلیلی که بر اراده معنی کفر در هر دو مقام خیال کرده قبول کردنی نیست زیرا که بعد تصریح بمعنی
که ارتداد تخلف مراد است ضروری نیست که هر جا قید علی اعقابهم اضافه کنند و تکیه کلام خویش گردانند بلکه بیشتر ان
افت که صاحب نهایه جائیکه ردت بکفر بعد از تصریح درین عبارت که ارتداد بر تخلف محمول است اراده کرده ردت
را مضاف بکفر نموده و صاحب مجمع البحار لا عن الاسلام آورده حیث قال فی حدیث الحوض لم یزالوا مرتدین علی
اعقابهم ای متخلفین عن بعض الواجبات لا عن الاسلام الی آخره پس باین قرینه معلوم شد که در هر دو مقام نفی
و اثبات همان تقصیر و تخلف مراد است که سخن دران میرود لا غیر و الا ظاهر آن بود که میگفتند لم یکفر احد من
الصحابه بعده و انما کفر قوم من جفاة الاعراب امثال ما را ابعاد پس از آنکه درین ایام خجسته انجام ازین فرخنده انجام چند
دیگر از مجلدات شرح صحیح بخاری که در صحت و اعتبار آن هرگز ریبی پیرامون خاطر محدثین نمی گردد خاصه مجلد
از شرح کرمانی المحض تائید آسمانی بهم رسید که از نظر شارح مولف جزاه الله خیر الجزاء و اوصله الی حسنا

باشناه گذشته و بسیاری از محدثین ثقات بر آن حکایات توثیق نوشته اند هر گاه بمطالعهٔ آن مشرف شدم
معلوم شد که شارح کرمانی در شرح این حدیث جابجا تحقیق علامه خطابی را که شرح او مسمی باعلام السنن بتصریح صاحب
کشف الظنون شرح بخاری است بر دیگر شروح [illegible] و بر فائش [illegible] و [illegible] مطمح نظر دارد
و در مقامات متعدده عبارتش را بطور شهادت ذکر نماید مقام اول که متعلق بغرض است آنکه قال الخطابی
لم یرتد بحمد الله مرتد من الاسلام ولذا قید بقوله علی اعقابهم و معناه التخلف عن الحقوق الواجبة کقوله
ارتد فلان علی عقبیه اذا رجع الی ورائه و لم یرتد بحمد الله احد من اصحابه انما ارتد قوم من جفاة الاعراب الذین دخلوا
فی الاسلام رغبة و رهبة کعیینة بن حصن و نحوه انتهی و بر متتبع مخفی نیست که مطلب ابو سلیمان خطابی که
حمل [illegible] بر جفاة نموده تا [illegible] از دیگر شروح بخاری مثل عمدة القاری و فیض الباری که سید محمد جعفر بن
[illegible] محمد [illegible] نوشته نیز دریافت می شود و الحاصل این تقریر را که صاحب نهایه و مجمع البحار گفته اند چنانکه
من [illegible] گذشت بلکه عبارت نهایه با همدگر مشاکل غلط گشتم [illegible] و بسلک شان منسلک گردید معلوم شد
که [illegible] این همه قائل نیز اثبات ارتداد جفاة اعراب است بمعنی تخلف و تقصیر و نفی آن از اصحاب بشرف دید
نبویه بحمد الله که بفقیر ببرکات انفاس و صحبت حضرت علامة [illegible] من مرشد برید صاحب تحفه اثنا عشریه انار الله
برهانه الی یوم الدین آنکه مراجعت بر این نسخ معتمده نماید معنی مذکور ظاهر شده کما لا یخفی علی من نظر الی الاوراق
السابقة بار خدایا مگر اولیاء حضرت مولف رساله عود کنند و گویند که درین عبارت نیز مراد شارح کرمانی اثبات
تخلف برای صحابه مشهورین است بهمان دلیل بعینه که در فهم عبارت نهایه گذشت پس چه اولویت در بعضی که عبارت
نهایه و مجمع البحار را بجانب کلام محقق کرمانی بازگردانند و عکس آن چرا جائز بلکه واجب نباشد گوییم اول آنکه خود
حضرت مولف از عبارت کرمانی و عسقلانی نفی تخلف اصحاب و برات ایشان از زنگ عار و ننگ و اثبات آن
برای جفاة اعراب فهمیده و از ینجاست که در پی رد آنها گردیده و در همین مقام نظر بعداوت صحابه رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و صحابه کافه اجمعین جابجا دیده [illegible] الکرمانی صاحب فتح الباری انه علیه الصلوة و السلام اراد خواص صحابه بل المرتدین
من جفاة الاعراب [illegible] بعضهم [illegible] چگونه عبارت کرمانی را که بدلیل نفی احداث و تخلف از صحابه

لیا رحمت اعتبارات صاحب نهایه و مجمع البحار که بزعم مولف دال بر تخلف این اصحاب از دراج توان ساخت
دوم آنکه قبل ازین گذشت که مولف از عبارت فتح الباری کرمانی فهمیده که اصحاب را اهل ارتداد شمرده [illegible]
نموده آورده اند و برین تقدیر نیز ارجاع عبارت کرمانی بسوی نهایه و مجمع بر سوء ظن الیه مولف از بس بعید است چه [illegible] گفت
هرگز گفت خود کرده در کرمانی نیست سوم آنکه بر هر تقدیر هر دو عبارت کرمانی متناقض خواهد بود زیرا که مولف در صدر رساله
آنچه از کرمانی نقل کرده هر چند محرف از موضع خود است چنانکه خواهی دانست ان شاء الله تعالی دلالت بران دارد که او بکمال جودت و فرط
حفظ و اتقان آن کتاب را همراه بخاری بدیده لیکن اینقدر ازان بخوبی معلوم میشود که عبارت مذکور در براءت اصحاب
از تخلف و تلف حقوق واجبه نص واقع شده زیرا که ازان بوضوح می انجامد که حق تعالی صحابه مشهورین را از تبدیل و تقصیر
تا آن محفوظ و مصئون داشته یعنی چنانچه این بزرگان در حیات شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در اعلای کلمة الاسلام
و عبادات خالق الانام و اجتناب از معاصی و آثام سلوک نموده بعد از طریق رسیع تا مدت العمر [illegible] علیه الصلوة والسلام
[illegible] ظاهر است که تبدیل و تقصیر تا آخر حقوق عام است [illegible] مستلزم نفی [illegible] است [illegible]
[illegible] اشد و تقصیر در ادای واجبات و تبدیل اخلاق حسنه [illegible] او را [illegible] بخلاف
قول [illegible] است چنانچه بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] تقصیر و تبدیل [illegible] ثابت است و از عبارت
نهایه و مجمع [illegible] مولف جمع فضائل و اولیای [illegible] صحابه [illegible] این عبارت اعتبار
مذکور مستلزم تناقض خواهد بود و فرق [illegible] اول تناقض درین عبارت واقع میشود [illegible] کرمانی
[illegible] مولف [illegible] تناقض است الی آنکه عبارت دوم [illegible] باشد [illegible] کرمانی [illegible]
[illegible] کلام [illegible] مطبوع است [illegible]
[illegible] آن عبارت [illegible] عنوان [illegible] علیه و آله
[illegible] زیرا که [illegible] تقصیر [illegible] رجوع از دین [illegible]
[illegible] بلکه تخلف [illegible] حدیث [illegible] صحابه
[illegible] سید المرسلین [illegible] قبول [illegible] کافر شدند قومی از [illegible]

مؤلفة القلوب اند کسانیکه بصیرتی در دین نداشتند و کمتر بصحبت آنجناب مشرف میشدند و ازین ارتداد دیگری
در صحابه مشهورین لازم نمی آید انتهی و بمعنی غیر از شیخ جلبی و ابن نقیه یا شخصی که بتقلید ایشان غرور را درین مقام معرکة
الآرا کم کند کما ستعرف انشاء الله تعالی کسی تن نخواهد داد یا کسی که طینتش از کفر و نفاق بهم رسد زیرا که مآل این مدعا
قادح در ذات پاک مصداق مضمون جملۀ لولاک است که ملازمین صحبتش معاذ الله چنین باشند و علمای طائفه برین قدر
قناعت نورزیده در احادیث مزعومی بمیه تمامی اصحاب مرتد شدند جز فلان و فلان تصریح می کنند چنانچه از مصابیح
قاضی نور الله بوضوح خواهد انجامید که ملازمین صحبت و اصحاب مشهورین که شب و روز بصحبت شریف مشرف
بودند مرتد گشتند و بسیاری از جفاة اعراب که از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دور دور میماندند و من اجله
ازین اعراب یا کفر و صابانند تیشم آنکه بتقدیر معلوم تشبیه منطبق نمی افتد بیانش بطور اجمال آنکه شارح کرمانی از جفاة
اعراب عیینة بن حصین را یاد کرده و بنا بر تعمیم و اراده شمول غیر لفظ نحوه گفته اکنون بکتب معتمده رجوع باید کرد و باید
دید که او را از مائتین علی الکفر می نویسند یا از مقصرین شمار میکنند اینک بسیاری از مجلدات معتبره موجود است در باره
او همین الفاظ که با خره تقصیر و عدم صلاح و تقوی دلالت دارد نوشته اند و هرگز کسی او را در زمره آن مردم که موت ایشان
بر کفر واقع شده داخل نکرده و ازینجاست که هر یکی از متقدمین او را باین الفاظ یاد میکند وهو من المؤلفة
قلوبهم وکان من جفاة الاعراب بلی از بعض کتب چنان بثبوت میرسد و مستفاد میگردد که او بعد از
وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی از ملحدین مخصوص آن زمان شریک شده و فی الفور بدست غازیان اسلام
اسیر گشته و اصحاب کبار او را رها کردند و اسلامش را باعث رهائی دانستند و لیکن بحد حسن اسلام نرسیده و صلاح و
تقوی اختیار نکرده بالجمله در هیچ کتابی نظر این بهمه رز در نیامده که خاتمه او بر کفر باشد پس اگر عبارت کرمانی را
بطرف عبارات جزری رحمه الله و غیر او راجع کنند تشبیه درست نخواهد شد زیرا که ردت اعراب در عبارت
ابن اثیر و صاحب مجمع نزد مؤلف محمول بر ردت تکفر است کما عرفت و این معنی در عبارت کرمانی
متصور نمی شود و درین مقام اگر طلبه علوم دینی ادنی غوری بمعانی نمایند دیگر وجوه نیز بهم خواهد رسید
وَلٰکِن فِیمَا ذَکَرْتُہ کِفَایَةٌ لِلْمُسْتَرْشِدِین وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِین

قال الفاضل

قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم

ونکتهٔ دیگر باید دریافت که شارحین مزبورین که تصغیر لفظ اصحابی را علی بعض الروایات برای
تقلیل عدد بیان کرده اند غرض آنها صیانت اکثر صحابه است ازین عار بلکه نار و حال آنکه سخافت این
قول بر هر کس که ادنی ادراک دارد ظاهر است چه مقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع
محشر بتصدیر کلمهٔ یا رب که احب اسماء الهی است باضافت بیای متکلم بجناب ایزدی استشفاع
آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد چه مصرف دارد مگر معنیش این خواهد بود که اینها چند کس صحابی
اند اگر بکثرت می بودند آمرزش اینها بر تو دشوار بود یا من نمیخواستم چون قلیل اند بیامرز البته عاقل
با معنی چنانچه اراده او علاوه مخاطب عالم الغیوب والشهادة است حاجت اشاره به تقلیل و تکثیر عدد جلیست
پس بلیست مگر اینکه مثل لفظ یابی که معنی تصغیر مراد نمی باشد خطاب بالتماس اشفاقا و استعطافا فالکلمهٔ تصغیر
آرند ولیکن توجیه شارح کرمانی یعنی قوله أو لیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین الخ فلا یخفی
رکاکته و سخافته بلکه باعث فور حیرت میگردد که آخر این شخص هم از فضلاست و تاویل باین سخافت
که علما با هیچ مناسبت بلکه عامی هم متفوه بچنین هفوات نگردد یعنی چه غلط گفتم از غایت لطف اضافی عصبیت
ایشان حق حال جمیع علمای اعلام اهلسنت همین است و اگر خارج از مقصود نمی بود نظائر کثیره برای این تاویل
رکیک نقل میکردم بالجمله این فاضل جلیل القدر اینقدر هم خیال نکرد که در متن حدیث جملهٔ فیؤخذ بهم
ذات الشمال موجود است پس اگر تاخر از بعض حقوق و تقصیر در ان از احداث مراد باشد مگر بعد از هم صحابه
سوال جهنمی خواهند بود و اجدا ازین هم خوض نکرده که جناب شافع المذنبین و رحمة للعالمین برای قدر جرم
از شفاعت در گذشتند کلا بلکه حضرت روح الله در حق کفار امت خود سفارش خواهند فرمود و لم شفاعت
دست کشیدن از شفاعت نکرده خود بالفاظ بعدا بعدا و سحقا سحقا لمن [illegible]
بد دعا خواهند کرد و نیز میفرمایند که احداث مرادف بدعت است کما بیّنا آنفا و مبتدع مستحق جهنم است پس امور
سهله چگونه حمل میتوان کرد و نیز بر معنی هم نظر نفرموده که اینها هر احدثوا بعد بخامت [illegible] محدث

دلالت دارد نه که تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آن مگر گفته شود که تقصیر در حق قبول عذر او امام الائمة النجبا
مراد باشد البتة تاویل خیلی چسپان می دید المختصر این همه یک طرف بالاتر از همه کسی انصاف کند از تدا علی الاعقاب
را با تاخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت لفظی یا معنوی انتهی ما اردنا ایراده علی کلامهما انتهی بلفظه

اقول و استعین بالرؤف الرحیم قبل ازین وجوه حمل تصغیر بر تقلیل مفصل گذشت
فلا اعادة لیست فی محلها من بعد اگر مقصود اینست که شارحین در پی تخلیص خلفای راشدین و اعوان انصار
شان شده اند از همین جهت بر قلت عدد حمل کرده اند پس باید دانست که چون آنها نظر بوجوه کثیره احادیث را
برکسانی منطبق فرموده باشند که از جفاة اعراب بودند کما مر سابقا و آنفا حاجتی باین نیست که برای اخراج
خواص اینجا تصغیر را بر تقلیل حمل کنند و اگر مطلوب چیزی دیگر است فلا بد من اظهاره او الاشارة الیه
حتی نأتی بما له و ما علیه **قوله** و حالانکه الخ **اقول** مخافت این فهم بهر که ذره ادراک دارد ظاهر و باهر
چه باتحاد این مقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع محشر تصدیر کلمه یا رب که احب اسماء الهی
است بعد اضافت یای متکلم بجناب ایزد شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد مضر فی تمام دارد
گو فهم مخاطب و اولا مقام وا رسید تا ایمانی او بآن نرسد مدعا اینست که ای پروردگار عالمی بنظر رحمت خود بخشید
و از سر انتقام آنها شان در گذشتی این قلیل را هم بخش چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمة در نعت سرا نظم نموده

مثنوی چه کم گردد ای صدر فرخنده پی ٭ ز قدر رفیعت بدرگاه حی ٭ که باشند مشتی گدایان خیل
بمهمان دار السلام از طفیل ٭ چه شارحین کلام شیخ مثل سعد خان وغیره او می نویسند که لفظ مشت بر تقلیل آمده
در اینجا هم اعتراض مؤلف نشنید که تقلیل آنها شیخ شیراز بیان کرده مضر فی ندارد مگر معنیش این خواهد بود که ای سرور
عالم اینها چند کس از گدایان اند اگر کثرت تصفنه بودند شفاعت آنها بر تو دشوار و گران می بود یا من در صورت
کثرت همجنس خود امید شفاعت از تو نمیداشتم چون قلیل اند بشفاعت شان توجه شو معاذ الله که کسی از اهل
اسلام این عقیده باشد بهرگاه شفاعت عالم فرمایند و بکمال طیب خاطر این را منظور دارند و تمامی افراد امت مرحومه
بلکه امم سابقه هم در عرصات قیامت امیدوار اند از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشند شفاعت خویش را

در تقلیل عدد گدایان و در خواستن شعر بر کمال بی ادبی و سوء عقیدت بر حضور خبا الیه مؤلف خواهد بود لیکن آید
از عقلا با این اعتراضات رکیکه وایراد سخیفه بنا نخواهد داد و طرفه اینست که خدام حضرت مؤلف در قرآن مجید هم
غور و تامل بکار نه نبرند و هرگز ندانستند که این محاوره در کلام خالق بیچون که وحی منزل است هم موجود لقوله
تعالی وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ یعنی باز گردانیدن بحالت زندگی بعد از مرگ آسان تر است بر خدای
تعالی بدعا اینکه آفریدن بار اول آسان است و بار دوم آسان تر است زیرا که مواد قریب مفصل
موجود است انتهی ما فی تفسیر العالی و در مجمع البیان گفته والثانی انه انما قال اهون لما تقرر
فی العقول ان اعادة الشیء اهون من ابتدائه ومعنی اهون ایسر واسهل وهم کانوا مقرین
بالابتداء فکانه قال لهم کیف تقرون بما هو اصعب عندکم وتنکرون ما هو اهون
عندکم بالجمله ابداع حباد و اعاده آن و رساد نزد باری عزوجل هر دو یکی است نزد قدرت کامله او هرگز اشکال
ندارد لیکن سوق کلام بر مقتضای فهم بشری است که ابداع را مشکل و اعاده را آسان میدانند و این محاورت در کلام
ایزد سبحانه واقع است از وقوع امثال این امور در کلام سید المرسلین که از جمله بشر است چه چیز مانع تواند شد
و درین کلام کدام قباحت است که این چند کس را هم بخشش که بخشیدن ایشان آسان تر است و اگر خاطر لطف
بر دلیل قرآنی بمقتضای احادیث کلینی بلکه علی بن ابراهیم استاد او که در صدر اوراق اشارتی
بدان نموده هم قرار نگیرد بنا بر آنکه شاید خلفا ثلثه رضی الله عنهم و انصار شان این محاورات سقیمه اضافه کرده باشند
پس کلام مرتضوی در نهج البلاغه رضی الله بر سر و چشم گذاشتنی است که در خطاب عاصم بن زیاد و سر
صدور یافته اتری الله احل لک الطیبات وهو یکره ان تاخذها انت اهون علی
الله من ذلک قوله نیست مگر این که اقول بطریق جدل توان گفت که چون مخاطب عالم غیب
شهادت است ولا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض عبارت از علم او
ست هیچ امر از امور و فعلی از افعالش بغیر اتمام مصالح نیست و عطوفت او بهزاران مراتب زیاده تر از عطوفت
آبای و امهات بلکه زاید بر شفقت و عطوفت سید کاینات صلعم است پس حاجت این اشفاق

واستعطاف چیست و بر فهم مؤلف بسیاری از مضامین درین مقام برای الزام در خاطره
کمترین مرتکز است بگرند کار آن حالی از سوء ادب نیست **قوله** ولیکن توجیه ثانی **اقول** وبالله التوفیق
تفصیل کشف این تلمیع موقوف برین است که باز عبارت کرمانی بر طبق صدر رساله قلمی شود بعد از ان
در فهم مؤلف قیل و قال رود انگاه نقل اصل عبارت نسخهٔ شرح کرمانی علیه الرحمه بردارم و بحث را
بران ختم سازم بدانکه مؤلف بعد ایراد عبارت فتح الباری که عنقریب بعضی از حالاتش
نیز منتقل می شود می فرماید که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث باب دلی الفرقه
عبارت مذکوره است می گوید وقال محمد بن یوسف الفربری ذکر عن ابی عبد الله عن
قبیصة قال هم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم ابو بکر و در تفسیر این حدیث می گوید
قوله اصیحابی تصغیر للاصحاب وهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه
وعرفوا صحبته فقد صانهم الله وعصمهم عن التبدیل اولیس المراد من الارتداد الرجوع
من الدین انما هو التاخر عن بعض الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد واحد من اصحابه علیه
الصلوة والسلام والحمد لله رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة
قلوبهم ممن لا بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی تلک
النسخ التی کانت فی ایدینا بر عقلای عالم مانند بدیهی جلی است که بر طبق عادت شریف بابی افادات
مؤلف درین مقام هم لغزیده و ذهن ثاقبش در فهم معنی آن نارسا گردیده بچند وجه **وجه اول** آنکه
دعوی این معنی که قول کرمانی اولیس المراد توجیه ثانی است در حیز منع است فلا بد علیه من اقامة
الدلیل بلکه بر ابطالش دلیلی برای تنبیه متبرعا قایم میتوان کرد بیانش آنکه ادعا توجیه ثانی وقتی صحیح
شود که توجیه اول قبل از ان تمام گذشته باشد و درینمقام هر چند غور و فکر میرود یک توجیه بیش نمینماید
پس دعوی توجیه ثانی چه معنی داشته باشد زیرا که از قول ولم یرد به خواص اصحابه تا لفظ عن التبدیل

همین قدر معلوم میشود که ملازمین و خواص اصحاب مراد نیستند و ازین قدر مورد حدیث متعین و معنی
ارتداد متبین نشده بلکه تبیین معنی ارتداد و تعیین مورد حدیث رسول رب العباد وانچه بدان تعلق دارد در
عبارت ما بعد است پس حمل عبارت کرمانی اعنی قوله ولیس المراد بر توجیه ثانی بدیهی البطلان است
بار خدایا مگر اولیاء دولتش بگویند که عبارت ما قبل یعنی قال محمد بن یوسف الفربری که در صدر
رساله مذکور است قد عرفت آنفا توجیه تخصیص فیکون قوله بعد ذلک ولیس توجیها ثانیا
لیکن هرگاه اندک غور در معانی بکار رود اینهم بوجوه بسیار مضحکه محض خواهد بود و الا آنکه دعوی
مؤلف که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث با دنی تفرقه عبارت مذکور است میگوید موقوف
برانست که این تقدم و تاخر کذائی در صحیح بخاری یافته شود و حالانکه هرگز چنین نیست کما لا یخفی
علی ناظریه فضلا عن مدرسیه بلکه عکس آن در جامع صحیح برجای خویش ثابت است زیرا که ابو
عبدالله بخاری آن حدیث را که با دنی تفرقه وارد شده بعد از حدیث مؤلف روایت فرموده و لفظش
اینست انکم محشورون وان ناسا یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول کما قال العبد الصالح وکنت
علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم پس معلوم شد که مؤلف را در صحیح بخاری شبهه رو داده
یا او بر روایت بعضی از اصدقای ایمانی غول های بی بنیاد نهاده **ثانیا** آنکه مقدمه حکم مذکور آنست که
شارح مزبور آن حدیث متقدم را شرح کرده باشد و حالانکه نسخه معتمده که حالش بالا مذکور شد موجود است از
حدیث مشار الیه و شرح آن درین مقام که مقام تفسیر کلام الله است عینی و اثری و حرفی در آن
یافته نمی شود و وجهش هم از شرح کرمانی سمت ظهور دارد زیرا که اول بحدیث را شارح موصوف در
کتاب الانبیاء ع بخوبترین وجوه شرح کرده چنانچه عبارتش در جزو سابق گذشت کنون بعد تفسیر
حدیث دوم چه ضرورت باقی ماند که درهمین مقام حدیث ثالث را هم شرح نماید کما لا یخفی پس معلوم شد
که اولیای مؤلف کتابی دیگر دیده در شرح کرمانی هم باشتباه افتاده اند یا که این نسخه صحیح
بخاری محشی بحواشی عدیده که عباراتش باهم مختلط گردیده بدست ایشان رسیده عبارت

معلوم را از آن حواشی نگاشته‌اند و تنقید و تنقیح را مد نظر نداشته و از ینجا عقده دیگر منحل شود
و آن اینست که آنچه از فتح الباری قبل عبارت کواکب دراری در صدر رساله حضرت مؤلف
نقل کرده قرینه تامینست که آن الفاظ از کتاب مذکور باشد غالبا بمقتضای شرح و حواشی صحیح
بخاری آنست که آن کلام عبارت شیخ جلال الدین سیوطی باشد و مؤید این معنی یکی آنکه عبارت فتح
الباری در ملحقات رساله از کلام مذکور عاری است دوم آنکه دیباچه ملحقات نیز بران دلیل است که آن الفاظ
عبارت کتاب مسطور نیست حیث قال برارباب انصاف مخفی مباد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله
نسخه فتح الباری لعنایت باری عز اسمه بدست آنم افتاد و این مقام که دران دیده شد چنان
مذعن گشت که اگر کسی از اولو الالباب از اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف فیما حرره نظر کند در
اثبات آنچه این هیچمیز در صدد آن بوده ام کافی و بسند انکار و چه ازین عبارت صاف پیدا
که نسخه فتح الباری هرگز ازین مقام وقت تالیف رساله بمطالعه مؤلف در نیامده و الا عبارتی
را که بدون تجشم استدلال ادل علی المقصود بود از دست نمی داد و لا محاله بذکر آن تعرض مینمود ولیکن
طرفه ما جرا است که قول مؤلف بعد نقل کلام عسقلانی و کرمانی اعنی انتهت عبارة الشارحین
الی اخره دال بران است که مقام حدیث حوض را درین هردو شرح بچشم دیده شاید بنیاد انکار هیچ
از دیباچه ملحقات بر می آید برین باشد که نسخ این شروح که وقت تحریر نزد مؤلف بود وجود نیش
بسبب کثرت اغلاط برابر می نمود فاندفع التناقض ولیکن مشکل اینست که وقت تقیید با
فتح الباری در ملحقات بر هر کسی از خاص و عام هویدا خواهد شد که این نسخه هم پر غلط بود حتی که اگر بمد مشش
بر وجود نیز ترجیح نهند بجای خویش است من بعد گذارش است که در عبارت مجعول که لطف
کرمانی انتساب فرموده محمد بن یوسف فربری را که بلده فربر بفتح فا و را و سکون را موحده
آخر آن را ثانیه بطرف جیحون متصل بخارا واقع شده منسوب است و از آخرین رواة صحیح بخاری
محسوب حبیب نعبد قاضی القضاة در وفیات ذکر کرده بلفظ عزیزی تعبیر نمودن بر کمال تبحر مؤلف

و تغارت علومش برهان قاطع و بر هو ولنش از کلام کرمانی دلیل ساطع و چنانکه این لفظ در بعضی از
رسائل مؤلف بعبارات علما بر آمد و حیرتی بر مؤلف و موالی او مستولی شد پس جمعی قریر می الفاظ
ورای مشدد و یای مثناه تحتانیه و رای مخففه ثانیه خواندند و بعضی الفاظ تفصیلش در حکایات
طویله گنجایش ندارد در رد رسائل دیگر بعبارات آلگی خواهی دانست **ثالثا بر تقدیر تسلیم** آنکه
عبارت مذکور از شرح کرمانی است و تسلیم این معنی که او قبل از حدیث مذکور حدیثی را که بادنی تفرقه
عبارت مروی است همین عبارت شرح کرده اند کشیمه الضعاف و او بالاستعارة از اولیای
مؤلف مطلوب است که این کدام طور برای شرح متن است که حدیثی را بعبارتی شرح کنند
باز بفاصله چند ورق یا چند صفحه مثلا حدیثی دیگر آرند و عبارتی برای شرح آن همچنین نویسند
اگر هر دو انضمام یابد بیک توجیه شود باز عبارتیکه ذکر کنند توجیه ثانی باشد بنا برین خرافات میتوان
گفت که عبارتیکه شارح در حدیث ما قبل گفته توجیه نخستین است و آنچه در اثنای آن افاده کرده توجیه
دوم و آنچه بعد از آن آورده توجیه ثالث و هلم جرا انهمه آثار قیامت است که چنین بزرگان متصدی تالیف
در فن کلام شوند و با متبحرین مثل عسقلانی و کرمانی اراده مقابله دارند و هرگز هفوات خویش را سرمایه
پندارند انشاء الله تعالی عنقریب حضرت امام مهدی و اصحابش تدارک این امور منصوبه می شوند
و ظلم و جور را بمقتضای حدیث فریقین از میان بر میدارند **وجه دوم** آنکه هرگاه خود
مؤلف معترف بسقم نسخه شرح کرمانی است چنانچه دانستی پس عجب است که اینقدر هم بخیالش نگذشت
که چنانچه الفاظ دیگرش خلاف محاوره اهل لسان واقع شده کما سیجئ بیان بعضها ان شاء الله
تعالی همزه از طغیان قلم ناسخ افتاده و درینصورت هرگز دعوی توجیه ثانی نمی کرد کاش شروح
دیگر از صحیح بخاری نظر می نمود و اگر دستیاب نمیشد شروح مشکوة شریف اشعت میفرمود
تا این مغلطه پیشش نمی آمد و از عبارتش بیقین معلوم میشد که حرف فصل در عبارت کرمانی واقع نشده و انهمه
کلام توجیهی پیش نیست **فان کنت فی ریب مما قلنا لک فارجع الیها ان الحق**

الدهلوی قوله اصیحابی اصیحابی مکررا علی صیغة التصغیر لقلتهم وقد یروی مکررا
والاصحاب صیغة جمع قلة والاول اوفق بقوله ان ناسا من اصحابی قال الکرمانی لم یرد به
خواص اصحابه ولا بالارتداد الرجوع من الدین وانما هو التاخر عن بعض الحقوق ولم یرتد
بحمد الله احد من الصحابة وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم انتهی قدر الضرورة
وجه سوم آنکه سلمنا که اولیاء مولف برادراک مضامین این عبارات وتدارک مافات و وسعت از منه
واوقات باوصف مرجعیت کاینات قدرتی نیافتند بار انیقدر هم رجوع بقلوب خویش نکردند
که شاید حرف تعلیل باشد وبرین تقدیر رستی معنی مقصود است چنانچه ماسبق اشارتی بدان رفته وتفصیل
معنی آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواص اصحاب را اراده نفرموده زیراکه حق تعالی ایشان را از تبدیل
علی الاطلاق محفوظ داشته وعلت حمل ارتداد بر معنی تبدیل آنست که رجوع دینی ازان مراد نیست
جهت آنکه در کتاب الانبیا گذشته در تفسیر این حدیث که قید علی الاعقاب این حمل آبی است
بلکه مراد تاخر از بعض حقوق وتقصیر در آنست وازین تبدیل وتقصیر هم خواص صحابه بر کران
مانده اند عجب است که ذهن مولف باین احتمال نرسد وکسوه باطل بتبادر شود نعوذ بالله من تدلیس
النفس وهم آنها اکنون عبارت نسخه شرح کرمانی که توصیفش بار بر زبان خامه رفته وان
غایات مجدده سبحانی نزد فقیر وروه یافته باید شنید تا اطمینان تمام حاصل واختلاج قلوب خاص وعام
مستاصل شود محمد بن شکر کرمانی میفرماید من الحدیث فی کتاب الانبیاء فی باب ابراهیم علیهم السلام
الخطابی اصیحابی تصغیر الاصحاب وهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه
وعرفوا بصحبته فقد صانهم الله وعصمهم من التبدیل ولا من الارتداد الرجوع عن الدین انما
هو التاخر عن بعض الحقوق والتقصیر فیه ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه وسلم والحمد لله
وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة له فی الدین وذلک لا
یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله علیهم اجمعین وازین عبارت که در صحیحش نزد

نزد احدی کلام نیست و هرکس که از ماهرین فن آن را می‌بیند مطمئن نمی‌شود صریح دریافت شد که هرگز
توجیه ثانی را مدخلی دران نیست بلکه معنی محقق سابق التحریر فرموده اقتضای مآثر محدث خطابی نموده
من بعد بادنی امعان نظر باید دریافت که جملهٔ عرفوا الصحبة در نسخهٔ مؤلف بدون حذف و تقدیر و
تکلف درست نمی‌شود بخلاف عرفوا الصحبة مع هذا لفظ اعتصام بمعنی عصمت از نظر فقیر نگذشته
و استعمال مجرد جا بجا در کلام عرب عربا بلکه احادیث رسول ربانی بلکه آیات قرآنی وارد است
قال الله تعالی وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و نیز فرموده لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللهِ ﴿ وفي
الصحيح البخاري عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتّٰى
يَقُولُوا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ فَإِذَا قَالُوا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ علاوه صله
این لفظ بحرف من میاید چنانکه از قرآن مجید و حدیث شریف واضح شد والحمد لله على حصول المنية
ورفع التردد والمظنة هرگاه ابهام امور طی شد اکنون بخدمت مؤلف عرض مینمایم که گرانی بیچاره را سر و
حضرت چه یارست که دعوی فضل و بلاغت کند بلکه او نزد تحقیق سامی محض مبتدی بلکه عامی مینماید لیکن
کتمان حق را که به اهل سنت نسبت فرمودند خالی از فضول نیست چه هرگاه تقیه و استتار قلب
موضوع شریعت چنانکه سابقاً دانستی معاذ الله شود و دیرینه ائمه هدی بزعم امامیه مدت العمر بوده
باشد کتمان حق نزد اهل دانش و بینش زینهار با گناهکاران منسوب نخواهد بود و مؤید این مدعا است
آنچه علمای اعلام امامیه گفته اند و صریح از ان هویدا می‌شود که محدثین اهل سنت با ظهار ما هو الحق پرداخته اند
ملیف که جمیع الشان کاتم حق باشند ان هذا لشيء عجاب **قوله** و اگر خارج از **اقول** آن لفظ خارج
از مقصود باشد یا نباشد لیکن اکنون که حرف کتمان حق نسبت بجمیع اهل حق بر زبان صدق ترجمان
گذشته است بالضروره بچندی از نظائر آن اشاره اجمالی فرمایند گو بتفصیل آن قادر نباشند که
بزین القدر کتابی ضخیم بحول الله الملک القدیر ترتیب دهم و عین این دعوی برای علمای طائفه متشیعه از
ادانی و اقاصی بدلائل تحقیقی و الزامی ثابت کنم و این قیل و قال حضرت مؤلف بدان

میماند که در عنوان رساله نسبت بعلمای حنفیه تیز زبانی نموده و دعوی مخالفت اعمال ایشان باحادیث
مرویه صحیح بخاری فرموده مگر هیچ دلیلی بران قایم نکرده بلکه او را بذکر مثالی هم از مخالفتهای ایشان استطاعتی
بهم نرسید عارف شیرازی در حکایت جدال سعدی با مدعی چه نیکو گفته شعر تا تاب بسر سنگی از حمله فصیح کورا
جز این مبالغه مستعار نیست * دین ورز و معرفت که سخندان سجع گوی * بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست

قوله بالجملة الخ **اقول** اینست عامی خیالی این معنی در سر افتاده که جمله فیؤخذ بهم ذات الشمال
نص در تخلید نیست اکنون بنده بمقتضای نیاز مندی میگوییم که اگر مراد از جهنمی بودن کسانیکه حدیث
الحوض برایشان منطبق شود مخلد بودن ایشانست در نار جهنم پس ممنوع است و دلیلش کجاست و اگر مراد
مجرد تعذیب است این همه استبعاد و استغراب چرا است آیا تاخیر از بعض حقوق و تقصیر دینی و دنیوی
موجب تعذیب نمی تواند شد امام دلیلی بر امتناع آن اقامت فرموده نگرد و در کتب کلامیه ندیده که حق
تعالی را مواخذه بر گناه صغیره هم میرسد تا چه رسد بگناهان کبیره که تبدیل امور مقرره شرعیه و تقصیر از
واجبات باشد و موید قول فاضل کربلائی است آنچه خود او والا مقام در ملحقات رساله من حیث لا
یشعرون از فتح الباری نقل نموده اند و لفظش اینست و فی حدیث ابی سعید فی باب صفة
النار ایضا انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی و زاد
فی روایة عطاء بن یسار فلا اراه یخلص فیهم الا مثل همل النعم و ازین قسم بعضی از روایات
در ذو الفقار مصنوع فاضل جائسی دام قدره و شیخ چلپی در کشف الحق نیز منقول پس اگر این مردم از مخلدین فی
النار می بودند نجات بعضی ازانها بعد تعذیب هم ممکن نمیشد فکیف که قبل تعذیب در جهنم رها شوند مع ذلک
اندک انصاف را کار فرمایند و ملاحظه کنند که اگر مضمون جمله فیؤخذ بهم ذات الشمال خاصه اهل
خلود می بود شفاعت جناب سید المرسلین صلعم معنی نداشت چه شفاعت در باره اهل خلود که اراده الهی
بتعذیب دائمی ایشان حتما تعلق گرفته عین مجادله با جناب احدیت است و معاذ الله که جناب خاتم المرسلین صلعم
با وجود نزول آیات قرآنی مثل یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم

أتیهم عذاب غیر مردود ارتکاب تجاوز فرمایند چه بنا بر آنکه بالخصوص نسبت به آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم ومؤمنین عموماً این هم وارد شده باشد که از شان ایشان بعید است اتباع و اشیاع او بعد از
که برای اصحاب جحیم استغفار کنند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند آنچنان ارشاد شود که بهم مستبعد
عامی صائب است یا فهم گرامی بگر نظر این عوام بر طبق ارشاد قرآن است که بر اصول روایات
شیعین معتبره بیاض ثنا نیست **قوله** بعد ازین الخ **اقول** خوض در قرآن وحدیث بدون
تحکم بعضی از آیات قرآنی بر جناب مولف زیب اختتام یافته مجال نیست که کسی را اهل حق و فاضل
کرا بی را از اهل خوض شمارد و شریک منصب مولف جامع الفضائل والکمالات انگارد غالباً جناب
معترض نفهمیده که تلاوت کریمه ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت
العزیز الحکیم از شفاعت درگذشتن و از سفارش آنها بازگشتن مستفاد نشود فلیقم علیه الدلیل
و سند منع بلکه دلیل شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است آنچه امام المتکلمین حضرت فخر الدین
رازی علیه الرحمة در تفسیر کبیر فرموده احتج بعض الاصحاب بهذه الآیة علی شفاعة محمد
صلی الله علیه وآله وسلم فی حق الفساق قالوا لان قول عیسی علیه السلام ان تعذبهم
فانهم عبادک لیس فی حق اهل الثواب لان التعذیب لا یلیق بهم ولیس ایضاً فی
حق الکفار لان قوله وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم لا یلیق بهم
فدل علی ان ذلک لیس الا فی حق الفساق من اهل الایمان واذا ثبت شفاعته فی الفساق
فی حق عیسی ع ثبت فی حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم بالطریق الاولی ولانه لا قائل
بالفصل انتهی کلامه اعلی الله مقامه **قوله** ونیز بدین شبه الخ **اقول** اگر مراد
اینست که هر مبتدع مخلد فی النار است این مقدمه را هنوز بدلیلی ثابت نفرموده و اگر مراد دخول نار است ولو گاه
الخلاص بعده فلا ضیر ولا ضرر و بر ظاهر است که اقدام و ارتکاب مالک و اتباعش بر گناهی که در کتب
و تفسیر منقول هست امر است که آن را از کبائر معتبر داشته اند لیکن هر واحد از مالک و غیر او

برای دخول جنت اهل است نه کار او که انکار زکوة و عدم صلاح و تقوی بود امر سهل **قوله** و نیز بر معنی
هم الخ **اقول** از کجا دانسته که فاضل کرمانی بر ابهام و فخامت نظر نفرموده شاید از تبدیل و تقصیر حقوق
مراد او نزد حضرت مؤلف صغائر باشند ولا بد علیه من دلیل **قوله** المختصر آه **اقول** لکنی الی ساعتین و
ناظرین از این ستوقد جنیر سوال کنند که شخصی خود زکوة می داد و از دیگران تحصیل میکرد بعد زمانی مجرد استماع
خبر وفات سرور کائنات گفت که مراد ادای زکوة اکنون تعلقی باقی نماند آن شخص را تشنه یا بی خود
برگردیده یانه و قس علی هذا اخوان او شعر من بیش که آورم ز دستت فریاد * هم پیش تو از دست تو
میخواهم داد * **والعجب کل العجب** که مناسبت لفظی و معنوی را از فاضل کرمانی درخواست می نماید
و علمای خود را که لفظ ارتداد را بدون تقیید علی اعقابهم در احادیث مزعومی ایند اعنی ارتدت
الصحابة الخ بر تبدیل اخلاق حسنه بسیئه حمل کرده اند چنانچه گذشت مرفوع الاقلام میدانند پس اول باید
از اینها استفسار کنند که ارتداد کذائی را با تبدیل اخلاق کدام مناسبت است بخلاف علمای اهل حق
که قید علی الاعقاب را قرینه بر عدم اراده کفر از ارتداد دانسته اند و ارتداد علی الاعقاب را بر گناهان
کبیره از تبدیل امور شرعیه و تقصیر از حقوق واجبه فرود آورده اند مثل کرمانی و خطابی و جزری و امثال ایشان سوال
او از علمای شیعه می باید نه ازین بزرگان والحمد لله علی ذلک **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه**
الله تعالی الی الصراط المستقیم و هر چند اینقدر ها که بمعرض رسیده نزد منصف
لبیب برای اثبات ما کنا نحن بصدده کافی و بسند بود لیکن شفاءً للعلیل و ارواءً للغلیل هنوز دست از
ایراد دیگر براهین در آستین میکشم پس گوش بمن دار که لفظ اصیحابی که در حدیث وارد است یا تمام
دارد ازینکه اصحاب رویت مراد باشند لهذه دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب
دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ
بر اهل ردت درست نیست چه اینها اهل قبایل بودند و در مواطن و مساکن خود ها می گذرانیدند و بجز یک دو بار
آنهم بعضی از اینها جناب رسالتمآب را ندیده باشند چنانچه بناءً علی هذا قال الکرمانی بل لم یرتد احد

من اصحابه والحمد لله رب العالمين و انما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم
ممن لا بصيرة لهم في الدين چه نفی ارتداد اصحابه کلهم اجمعون کما يدل عليه النكرة الواقعة في
سياق النفي دال است بر آنکه مرتدین را از صحابه نشمرده و چگونه بشمرد که لفظ اصحاب من حیث المأخذ و الاشتقاق
اقتضای صحبت دارد و آنها ازین دولت محروم بوده اند و على هذا القياس از اجلای بدیهیات است که
معنی ثانی هم بر مرتدان زمان صادق نمی آید چه در صورت موت على الاسلام شرط است و اینجا خصم
آنها را موت على الكفر میگوید و چون منقول شرعی نه آنست که جماعه معنی مناسب معنی لغوی قرار دهند
بلکه البته ماخذش از کتاب و سنت واجب است پس منقول شرعی حقیقت شرعی است و صرف صارف خلاف
آن مراد نتوان گرفت در صورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد بود و عدم صدقه على المرتدين غير خاف كما
بینا و هرگاه هر دو معنی لفظ اصحاب بر اهل ردت صادق نمی آید لا محاله جماعه از صحابه مشهورين المتصفين
بالاحداث مراد خواهند بود و توهم میشود که معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب
بشیر و نذیر مخاطب بخطاب لا تدری می شوند از حقیقت حال اهل ردت که واقف بودند درین صورت
باعتبار اسلام آنها در حیات خود و ردتها حکم بالاستصحاب بمعنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب برانها
کردند و این تاویل چنانکه می بینی ضحکه صبیان است چه جناب ختمی مآب بار دنیا در حیات خود خبر میدهند
که حال بعض اصحاب در آخرت چنین خواهد بود و من چنین خواهم گفت و باز من حال ارتداد شان على
الاعقاب خبر خواهند داد در صورت عدم درایت لا محاله باول خواهد بود و التاويل يجب ردا على
الخصم كما يجب علينا فلهذا و لظهوره طوينا الكشح عن ذكره و هم دلیل لطیف و نکته دقیق باشند که
کلمه لم یزالوا اقتضا صحیح دارد که آن احداث ارتداد على الاعقاب باشد که زمانه ممتد بود در صورت
نکند بخلاف ارتداد اهل ردت که زمانه بر آن نگذشته که اکثری از آنها در همان نزدیکی رجوع باسلام
کردند و آنها البته مصداق مضمون این حدیث نیستند و قلیلی که على فرض صدق تلک الروایت آنها را
رجوع باسلام دست نداد و در همان قرب ایام کشته شدند و جمله لم یزالوا الخ یا کلام الهی است یا منقوله

ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا القطیم جناح آنهاست که گناه کردند و مستمر بران ماندند پس اگر
حدیث بحق کسانیکه بقول اهل سنت بر ردت فی الفور گشته شده وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو
خواهد بود و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و حاشا ملائکته عن مثل هذا چه ادای مطلب و بتقدیر
می شود که ارتدوا بعدک و قتلوا علیه لم یزالوا مرتدین چه فایده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امر خلافت
که تا زمانی که از بزرگان احداث و ارتداد علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه بعضی شان الی یومنا هذا بران رسوخ
دارند و علاوه برین همه وجهی آخر که دلالت دارد برینکه از ما احدثوا بعدک ارتداد بعضی از قبائل عرب مراد نیست
بلکه غصب خلافت و ما یتفرع علیه بتعیین همین است که کلمه منذ فارقتهم نص است در وقوع ارتداد علی الاعقاب
بمجرد مفارقت رسول کبریا از اصحاب و البته بصرف صارف بر معنی حقیقی محمول خواهد بود و پر ظاهرست که
اگر بالفرض از بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال
الرسول علیه و آله صلوة الملک المنان عند طلب الزکوة کما لا یخفی علی احد بخلاف امر
خلافت که بمجرد مفارقت روح طیب حبیب ایزدی از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کفن گذاشته برای
سقیفه سازی به سقیفه بنی ساعده شتافتند و پرداختند بانچه پرداختند و ساختند انچه ساختند پس
ارتداد علی الاعقاب از ابتدای زمان فراق جناب ختمی مآب ازین دار محن و مشاق که مدلول صریح احادیث
صحیحه است و ما در صدد اثباتش بوده‌ایم بلا شبهه و ارتیاب متحقق گشت و معنی منذ فارقتهم مطابق
واقع افتاد و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احدثوا الا امر خلافت فتلک آیة فانه لطیف ما یکون للمتعسف
مجال تاویل و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث انچه بیان کردی بسیاق عبارت مناسب تر است لکن
مجال تاویل فسیح و ذیل حلق احتمال وسیع و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوییم که اینجا بجز
این دو احتمال یکی ردت بعضی از قبایل عرب دوم غصب خلافت تطرق احتمال ثالث امکان ندارد
چه حدیث حکایت از ما یقع میکند و چون حاکی مخبر صادق است وقوع لابدی و بجز این دو واقعه نائله

شود صورت وقوع نگرفته بلکه توان گفت که آنچه بعد ازین هم رو داده وصلاحیت تفریع استحقاق
جهنم بران بوده باشد از فروع همین دوام خواهد بود بلکه فرع یک امر معهد الا اگر احتمال دیگر باشد بایس
بر عهده طرف ثانی و ابطالش بر ذمه ماست اینک گوی و اینک میدان آنچه در بار نوشته باشد
بمعرض اظهار آرد انتهی بلفظه **اقول و استعین بالرؤف الرحیم** هرچند جناب مؤلف
سرآمد اولی الالباب دست از ذکر دلائل بر دعاوی خویش در استین نکشند و افادات جدیده و قدیمه
باهل شوق بخشد لیکن من بمقتضای نیازمندی و غمخواری و عقیدت و اخلاص در تحقیقات اغور و
تامل بکار برده رطب و یابس و کامل از ناقص ممیز میگردانم و میگویم که در شق اول دلیلی که بر
ایراد ایراد کرده صریح البطلان است زیرا که فاضل کرمانی اول در عبارت معلوم اصحاب را بخواص مقید
کرده و گفته لم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه و عرفوا بصحبته الخ یعنی خواص اصحاب
انجاب که بحضور مقدس اختصاص داشتند و بصحبت شریف مشهور و معروف بودند مراد نمی باشند بلکه
مراد ازان قومی از جفاة اعراب و عوام اصحاب اند که در زمره مؤلفة القلوب شمرده می شدند باز گفته
که ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه و آله و سلم والحمد لله رب العالمین یعنی
بحمد الله که احدی از اصحاب آنحضرت صلعم کسی مرتد نشده و تقصیر در واجبات و حقوق ضروریه ننموده و این خود
بدیهی غیر محتاج باستدلال و احتجاج است که درینجا همان خواص اصحاب مراد اند نه عوام اصحاب و جفاة
اعراب و الا کلام او متناقض و متهافت خواهد بود و بالجمله قول جناب معترض که نفی ارتداد از صحابه
کلهم اجمعون الی قوله شمرده دلیل صریح برآنست که مطلب کرمانی را با وجود وضوح و ظهور هرگز
نفهمیده تا بمطالب دقیقه و خبایا و زوایای خفیه چه رسد اما وقوع نکره در سیاق نفی و دعوی
این معنی که فاضل کرمانی مورد این حدیث را از صحابه نشمرده پس از عجایب روزگار و غرایب لیل
و نهار است چه اگر مقصود آنست که در خواص اصحاب نشمرده فذاک مسلّم لکنه لا یستلزم
المطلوب و اگر مراد این معنی است که در عوام صحاب معدود نکرده پس مناقض لفظ مؤلفة القلوب است

که دران عبارت واقع شده زیرا که آن لفظ درین مقام دال بر آنست که آنها اصحاب بودند لیکن از
اختصاص و قوت ایمان بهره نداشتند ازینجا دریافت شد که هنوز مؤلف را بمعنی لفظ مؤلفه با وصف
اتحاد ملت و ماده اطلاعی نیست و بتفاسیر قرآن مجید در مذهب اهل حق و مسلک خویش مثل خلاصة
المنهج کاشانی و مجمع البیان طبرسی و نیز بکتب فقهیه مثل قواعد وغیره رجوع نکرده و با این مایه علم دعوی
مناظره با علمای اهل سنت سینه در سر دارد و الفاظ شنیع در حق اکابر محدثین بر زبان می آرد چه معنی
لفظ مذکور درینجا آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بتالیف قلب شان امر می نمود و در تقسیم
غنایم زیاده تر رعایت آنها می فرمود پس صحابیت آنها بمعنی شرعی ظاهر شد گو از زمره عوام باشند
زیرا که ارتداد بمعنی تبدیل و تقصیر و تخلف از بعض حقوق است نه بمعنی کفر بعد الاسلام چنانکه باید
دانستی و چون این جفاة مقصرین از زمره مؤلفة القلوب هم از جهال بودند لهذا در شرح کرمانی و دیگر
شروح که محل این بحث است لفظ ممن لا بصیرة لهم نیز افزوده اند تا معلوم شود که هر یکی از مؤلفة
القلوب این داروگیر پیش نیامده بلکه جهال ایشان درین بلا گرفتار شدند و از کتب رجال پیدا
است که بعضی از مؤلفه بحد حسن اسلام رسیده اند بالجمله فاضل کرمانی ارتداد را دران مردم منحصر کرده
حیث قال وَاِنَّمَا ارْتَدَّ قَوْمٌ مِنْ جُفَاةِ الْاَعْرَابِ مِنَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ مِمَّنْ لَا بَصِیْرَةَ
لَهُمْ فِی الدِّیْنِ پس مراد ازان عموم نیست بلکه احدی از خواص مصداق این حدیث نگشته و کسی ازین جماعت
مرتد نشده و نه آنکه عوام هم مثل خواص بودند حالیا باختیار شق ثانی نظر به بعضی از وجوه جواب
میدهیم و میگوئیم که معنی ثانی برین مرتدین صادق می آید زیرا که فاضل کرمانی این ارتداد را در عبارت
منقوله بر هر دو نسخه صحیحه و سقیمه بر تضییع واجبات و تقصیر حقوق حمل کرده و لا نسلم که این معنی منافی
اصل اسلام باشد و جسارت مؤلف از کجا ثابت نمود که فاضل کرمانی کردی سخن غالب البسوی اوست
را ثابت علی الکفر اعتقاد میکند بلکه او در همان عبارت منقول فی العمده تصریح نموده که مراد از آن
رجوع از اسلام نیست بلکه تبدیل و تقصیر و بر ظاهر است که کفر مقابل اسلام است لیکن مسلک او آنها

مائت علی الکفر اعتقاد کردن یعنی چہ بلی میتوان گفت کہ نزد او آنہا مائت علی التبدیل و التقصیر و
التاخر عن الحقوق بودند و منافات این امور با اصل اسلام باعتبار نقل عبارت فاضل کرمانی نہ بدیہی نہ
مثبت بالبرہان ست **قولہ** و چون منقول شرعی نہ الست الخ **اقول** تسلیم قول حضرت منودہ معنی ثانی
را اولی بالمراد و انستہ لفظ اختیار اضافہ کردہ ام لکن قول جناب عدم صدقہ علی المرتدین غیر خاف
کما بیّنا مخدوش ست فان انطباقہ علی ھٰؤلاء الذین ارتدوا عن بعض الواجبات و اصروا علی المعاصی
و ارتکبوا المنکرات کما قال الکرمانی و غیرہ غیر مخفی علی من لہ ادنی بصیرۃ فی الدین فکیف
یخفی علی الماہرین و درینجا ساعین نظار را فائدہ عظیمہ کہ اعتقادات تشیعین در باب خلفای راشدین
از اصل قالع باشد و بیخ و بنیاد این فرقہ را از ہم باشد آگاہ کنم و آن اینست کہ ہرگاہ باستدلال مولف
ہمین دو معنی برای لفظ اصحاب ثابت شد و ثالث و رابع نہ پس میگوئیم کہ اگر مراد از لفظ صاحب در کریمہ
اذ یقول لصاحبہ لا تحزن ان اللہ معنا استعمال اوست بے تکلف و بلا ریب ثابت شد کہ ابوبکر صدیق
یار دینی و دنیوی سید المرسلین صلعم بود مع قطع النظر عن الفاظ اخر وقعت فی الکریمۃ
المذکورۃ دلت علی ایمانہ و ما ورد فی شان نزولہا پس خدشات حضرامامیہ و قاضی شوستری
در احقاق الحق و غیر او در غیر آن کہ لفظ صاحب گز دلالتی بر ستایش ابوبکر ندارد و ہمراہ گرفتن او
از انبار راہ محبت خیال این معنی بود کہ مبادا کفار را ازین رمز آگاہ کند و موجب ایصال مکارہ شود و
ہرگاہ کفار بر غار رسیدند بانگشت بایشان دلالت کرد تا اینکہ بلدغہ مار بباد افراہ
رسید باید برای اعلام کفار بہا پای میگریست الی غیر ذلک من الافترات التی تکاد السمٰوٰت
یتفطرن منہ و تنشق الارض و تخر الجبال ھدا کان لم یکن شیئا مذکورا میشود بلکہ موت
استدلال اختیار کردہ و اگر مقصود جناب اقدس الٰہی از لفظ مذکور نزد حضرت مولف معنی ثانی ست
فنحن ندعوا لہ اناء اللیل و اطراف النہار و نستغفر لہ فی العشی و الابکار اطال
اللہ بقائہ و یسر لقائہ و ادام اللہ افضالہ و جعل الی کل خیر مآلہ زیرا کہ موت

ابوبکر صدیق بر اسلام که مرادف ایمانست از نجا ثابت شد و حسن خاتمه سایر خلفای راشدین
باجماع مرکب الا لازم آید که جناب مؤلف حکم باسلام کسی کند که قرآن مجید را محرف سازد و تهمت
فاحشه معاذ الله بر دامن پاک سیدة النساء نهد و دختر و داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را
دشنام دهد و مهبط وحی را بسوزد و معصوم را قتل کند و این بحث قبل ازین بتفصیل بوجه تمام تر
گذشته فتذکر و لا تغفل و اگر مؤلف از راه اعتساف حکم باسلام این شخص نماید و ارتداد مسعی را
فقط در انکار توحید و نبوت و معاد صراحة حصر فرماید و امور مذکوره را از موانع اسلام و مقتضیات
ارتداد و کفر نداند فنحن ح لا نتوقف فی شانه بل نصاره و اعوانه **قوله** متوهم می شود الخ
اقول مخفی نماند که این اعتراض هم بدستور اعتراضات سابقه هرگز وارد نمی شود چه احتمال دارد
که آنچه جناب خاتم النبوت را از وحی الهی درباره دار و گیر اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد اثبات
احداث و نفی درایت بطور اجمال بعضی از وجوه معلوم شده هم بدانگونه خبر داده که چندی را از اصحاب
بسوی دوزخ خواهند کشید و من بشفاعت آنها بتکرار متوجه خواهم شد لیکن آن شفاعت در مجموع
آنها مقبول نخواهد افتاد بلکه در حق بعضی فائده خواهد کرد که در همان وقت ازین دار و گیر نجات خواهند یافت
و ظاهر همین است که حکایت مطابق محکی عنه باشد پس واقعه را که به بعضی از وجوه مجمل بود بهیچ اجمال
ادا فرموده اند و هر کس که بخلاف اینمعنی قائل شود و گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را تفصیل
این امور و اسامی ذوات آن مبادی محدثات و شرور معلوم بود باز راه اجمال و طریق
توریه و تقیه پیمود پس دلیل آن بر ذمه اوست زیرا که لسان اخبار که تعلق باحوال آخر دارد و حضرت را
باعلام ملائکه معلوم شده مفصلا و شروحا در روایات وارد گردیده که بپرده از روی فسق و
کفر کسی بر افتد پس در آخر عمر شریف چگونه تصور یا ادعا کرده آید که حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم مفصل را مجمل بیان فرموده و از تفصیل خوف و تقیه سنگ راه شد چنانکه جالسی
بعد تصریح بر اینمعنی که تقیه در کلام آنجناب گنجایشی ندارد دعوی خواهد کرد زیرا که دروغگو را حافظه نمی باشد

پس قول

این قول موجه که مؤلف آن را بصورت وهم نقل نموده و تعصباً و عناداً بر صحیفه بیان حمل کرده بر جای
خویش باقیست و نفی درایت و احداث بر ظاهر خودش محمول بالجمله از ینقدر هنوز لازم نیاید که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بتفصیل تمامی احداث آنها معلوم بود و باعیانهم آنها را می شناخت
و حیرانم که خبر دادن بدار دنیا و حکایت اخبر بوحی الهی حضرت را دریافت شده بر اصول اهل
حق کی مستلزم این امور است که تفصیل محدثات و شرور آنها میدانست و ذوات آنها را می
شناخت این استلزام را هم بدلیلی ثابت فرمایند و برهانی بر اینمعنی قایم کنند که این حدیث بدون
علم تفصیلی ممکن نیست و انی لهم ذلک بار خدایا اگر حدیث طبرانی را پیش کنند و گوید که ابو درداء
راوی اینحدیث عرض کرد که یا رسول دعا کن که خدای تعالی مرا درین زمره محشور نکند فرمود
که تو از آنها نیستی و این دلیل است بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذوات آنها را
باعیانهم می شناخت و الا جواب آنجناب برای ابو درداء تو از جمله آنها نیستی چگونه صحیح شود یا حدیث
حاکم را که بتصریح مؤلف در رساله اخیر محکوم بتشیع است یاد نماید که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد
استماع حدیث حوض نظر بغلبه خوف و خشیتی که داشت التماس نمود که شاید من از آن زمره باشم
حضرت صلعم فرمود که لا و انشاء الله تعالی بعد ازین بر مقام خود اینحدیث مذکور شود و نیز چه جهول
و ظلوم باوجود عدم تبحر در علوم میگوید که این هر دو دلیل هرگز مدعای مؤلف و لیاری انطباق
ندارد و مستلزم مقصود نیست چه محتمل که آنجناب بجهت حسن خاتمه حضرت ابوبکر صدیق و ابو درداء
رضی الله عنهما که از حضور در جنگ بدر و دیگر مشاهد مشرف گرا اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم
و بسیاری از بشارات عالیه بر آن ترتب یافته و اولین اصول اربع مأتیه حضرات شیعیین بر آن گواه عادل
معلوم بود چنین فرموده باشد این از کجا که ذوات مرتدین کذائی را بالعلم التفصیلی می شناخت
و المقصود هذا دون ذلک بالجمله اخبر جواب صدیق و ابو درداء ارشاد شد در صحت صدور آن
علم خاتم پیغمبران بحسن خاتمه این بزرگان از جهاد فی سبیل الله و حضور در مشاهد مشرفه که بارها

بتأکید تمام فرموده‌اند که هرگز از حاضرین کسی در دوزخ نخواهد رفت چنانچه از تفاسیر امامیه مثل خلاصة
المنهج نیز در واقعه بیعت الرضوان واضح و لائح است وافی و کافی است و صحت جواب موقوف برین
نیست که با عیانهم معرفت اهل ردت و تفصیل محدثات آنها داشته باشد وهو ظاهر عند العقلاء
فضلاً عن الفضلاء پس عدم درایت جاهل خود باقی و ازینجا برطرف شد ایجاب تأویل که بسینه زوری
بر ذمه اهل حق ثابت فرموده گو ذمه معترض بوجوب آن هنوز مشغول بوده باشد درینجا فایده عظیمه
بدست آمد یعنی معلوم شد که این حدیث نزد شیعه هم بر زبان مولف معتبر است و مستعرف تفصیله انشاء الله
تعالی چه قول بجواز تأویل بعد قبول است چه جای وجوب آن که بدون حکم بصحت و اعتبار روایت معقول نمیگردد
اکنون میپرسیم که مولف از ارتداد علی الاعقاب چه اراده کرده در صورت حمل آن بر تبدیل و تقصیر
چنانکه علامه خطابی و فاضل کرمانی و جزری و امثالهم کرده‌اند همان میگوییم که جناب مخاطب قبل ازین
فرموده بود که ارتداد علی الاعقاب را با تأخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت است لفظی یا معنوی
بر تقدیریکه ارتداد شرعی مرادش باشد پس قول بایمان و اسلام صحابه کما مر نقله سابقاً با این ارتداد
چگونه جمع تواند شد **قوله** دهم دلیل لطیف الخ **اقول** حال نزاکت و لطافت این دلیل بشرح و بسط ازین
بنده ذلیل باید شنید که اول این احتجاج و استدلال از براهین دیرینه بلکه تقویم پارینه است نیز اکثر
قاضی شوستری ذهب الله بنوره در احقاق الحق و غیر او در غیر آن ذکر کرده‌اند کاش لطافتش باعتبار
متانت بعضی از مقدمات حاصل می بود و حال آنکه عنقریب واضح می شود که مدار علیه آن اوهن من نسج العنکبوت
و بنای آن لا بنات و ثبوت است صاحب درر و غرر و تبیین الحق که رد کتاب قاضی مذکور پرداخته‌اند بقضه
و قضیضه این دلیل را مدخول ساخته‌اند پس لطافتش کجا باقی ماند بنده هیچمدان اول بترقیم عبارت قاضی
پردازد من بعد او را با اتباع و اشیاعش از دلائل جدید و براهین سدید برای رد آن سازد عبارتش اینست
وایضاً قوله علیه السلام لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم یدل علی طول مدة المرتدین
واستمرارهم وهذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة دون طوائف العرب الذین امتنعوا عن الزکوة

فَاِنَّ ذٰلِکَ لَمْ یَمْتَدَّ اِلَّا اِلَی الشَّهْرَیْنِ اَوْ ثَلٰثَةٍ حاکیا حتی سخن را تمام حرف را گوش کند که اینهمه از قسم
لاف و گزاف و ترک شیمهٔ انصاف و اختیار طریقهٔ اعتساف است چه هر که تتبع و تفحص محاورات عرب
کرده و کتابهای قدیم و جدید را از کتب عربیت بمطالعه خویش آورده خوش می داند که عرب این لفظ
را در خوردن و آشامیدن و آمدن و رفتن و نشستن و برخاستن و نزدیک شدن و دور گردیدن بیش
از بیش در محاورات خود اطلاق میکنند و امتداد و استمرار عمومی مراد می دارند چنانچه از مقامات حریری
و اطباق الذهب و اطواق الذهب و الف لیله و لیله عیان می گردد فَیَقُوْلُوْنَ اِنَّهُمْ لَمْ یَزَالُوْا یَاْکُلُوْنَ
اِذَا اَقْبَلَ عَلَیْهِمْ فُلَانٌ وَ لَمْ یَزَالُوْا یَتَحَدَّثُوْنَ حَتّٰی سَئِمَ سَامِعٌ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ مِنَ الْمُحَاوَرَاتِ
و اگر بعد ازین هم اهل تعسف و تعصب را مجال گفتگو باشد که شاید این محاورات بعد زمان اشرف المخلوقات
و ائمهٔ هدی بر روی کار آمده باشد و کلام ما در احادیث آنحضرت و اهل بیت طاهرین است صلی الله
علیه و علیهم پس در ابطال این احتمال باحادیث معتمد از کتب جامعین اصول تشبث نمائیم و این عقده را از
برکات و انوار آن طیبین و طاهرین کشائیم حدیث اول از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهم
از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است که در وسط آن عبد الله عباس را از اطاعت مرتضوی
زجر شدید فرموده اند و قد مرّ من قبل و الفاظش که معرفت آن درین مقام ضروری بود این است
قَالَ کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ وَسَلَّمَ ذَاتَ یَوْمٍ جَالِسًا اِذْ اَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَیْهِ
السَّلَامُ فَلَمَّا رَاٰهُ بَکٰی ثُمَّ قَالَ اِلَیَّ یَا بُنَیَّ فَمَا زَالَ یُدْنِیْهِ حَتّٰی اَجْلَسَهٗ عَلٰی فَخِذِهِ
الْیُمْنٰی ثُمَّ اَقْبَلَ الْحُسَیْنُ ع فَلَمَّا رَاٰهُ بَکٰی ثُمَّ قَالَ اِلَیَّ یَا بُنَیَّ فَمَا زَالَ یُدْنِیْهِ حَتّٰی اَجْلَسَهٗ عَلٰی
فَخِذِهِ الْیُسْرٰی ثُمَّ اَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ ع فَلَمَّا رَاٰهَا بَکٰی ثُمَّ قَالَ اِلَیَّ یَا بُنَیَّةُ فَمَا زَالَ یُدْنِیْهَا
حَتّٰی اَجْلَسَهَا بَیْنَ یَدَیْهِ ثُمَّ اَقْبَلَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیُّ بْنُ اَبِیْطَالِبٍ ع فَلَمَّا رَاٰهُ بَکٰی ثُمَّ
قَالَ اِلَیَّ یَا اَخِیْ فَمَا زَالَ یُدْنِیْهِ حَتّٰی اَجْلَسَهٗ اِلٰی جَنْبِهِ الْاَیْمَنِ اِنْتَهٰی مَوْضِعُ الْحَاجَةِ
یعنی ابن عباس روایت می کند که روزی جناب رسول صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود که ناگاه

حسن مجتبی بنظر آمد حضرت صلعم چون وی را دید بگریه درآمد باز فرمود که ای فرزند من نزدیک بیا پس همیشه
آنجناب حسن مجتبی را نزدیک خود میکرد تا آنکه او را بر ران راست خود نشانید پس حسین شهید کربلا را دید
و بسیار گریست و فرمود نزدیک بیا پس همیشه او را نزدیک خود می نمود تا آنکه او را بر ران چپ نشانید باز
فاطمه زهرا را دید و زاری کرد و بسوی خویش خواند پس همیشه او را قریب میفرمود تا آنکه
او را روبروی خود نشانید باز علی بن ابیطالب علیه السلام را دید و بگریست و بسوی خودش طلبید
پس همیشه او را نزدیک کرد تا آنکه او را بدست راست نشانید و درین یک حدیث محاوره مذکور در چهار
مقام مستعمل شده وجه ظاهر است که مجی این بزرگان بحسب اتفاق در یک زمانه واقع شده و مراد از کلمه
مذکور غیر ازین نیست که چون هر یکی ازین اصحاب اربعه قریب می آمد او را زیاده تر نزدیک میکرد
و بصدور خیالیه مؤلف [illegible] چون قاضی شوستری که امتناع عن الزکوة را که باعتراف تا دو ماه
استداد کشید مصداق لم یزالوا می داند میباید که صحبت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را با [illegible]
متناسب بتقریب آنها بجناب خود چند سال حمل فرمایند فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ و ایضا
در امالی شیخ احادیثی مرویست که این محاوره دران وقوع یافته از انجمله قصه بهلول است که بسبب
ارتکاب گناهی عظیم یعنی امر نبش قبر زنی از جمله انصار و انتزاع کفن از بدن باغوای شیطان مجامعت
با او نمود یاس کلی از رحمت پروردگار بهم رسانید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد استماع این
قصه بود رهم کشید و از نزد خود براند و او چهل روز و شب بتضرع و زاری میکرد تا آنکه آیت کریمه
وَالَّذِیْنَ اِذَا فَعَلُوْا فَاحِشَةً اِلی آخرها همراه عتاب بسوی نازل شد انتهی ملخصا بالجمله هرگاه استعمال جمله
مذکور در افعال غیر قاره که آنی نیست درست باشد درباره جفاة اعراب از منکرین زکوة که زمان
مصاحبت آنها نسبت بامور مذکوره یعنی مجی [illegible] بانسبت احقاب زندگی جناب میتوان گفت چرا مستوجب
انکار خواهد بود و انشاء الله تعالی در مسلک ثانی واضح خواهد شد که آنچه علمای امامیه درین باب از استداد
و استمرار زمانه و عدم آن ذکر کرده اند برای ایشان سم قاتل بوده المختصر مراد از لم یزالوا در جمله

شریف

شریف آنست که تا زندگی بر ابتداد معلوم اصرار نموده‌اند و توبه و انابت نصیب نامی آنها نه افتاده و سلوک
راه صلاح و تقوی اختیار نکرده‌اند پس دعوی همعنی که کلمهٔ لم یزالوا بی محل بلکه حشو خواهد بود و از نهر کلام و
نا ملائم بین الخاص و العام است بلاریب بانگ بی هنگام و در بن مقام بار برای مثالی تقریر مذکور را واضح می
گردانیم که در خانهٔ زید فرزندی متولد شد که خالد نام او گذاشتند و او سه روز زندگانی کرد لیکن از اول
وقت ولادت تا آخر حیات غیر از بکا و زاری و قلق و بیقراری چیزی از وی صدور نیافت عجب است
در حکایت از حال خالد مذکور البته این حرف میتوان زد که لَمْ یَزَلْ بَاکِیًا مُنْذُ وُلِدَ مِنْ
بَطْنِ اُمِّهٖ و همچنین این کلام صادق است اگر خالد تا دو روز زندگانی کند و قس علی هذا چه جای آنکه تا
سه ماه زمانه حیاتش امتداد یابد آمدم بر تادیه ارتدوا العدک و قتلوا علیه که مولف مدعی آن شده پس بدانکه
هرگاه معلوم است که ردت از اهل اسلام و اختیار کفر بواح مراد نیست پس لا محاله لفظ علی اعقابهم
چنانچه گفته‌اند مؤلف بهم اوراق آن وارد در کار است و الا مجرد ارتدوا موهم خلاف مقصود خواهد بود و علی
ای تقدیر قید علی اعقابهم باشد یا نباشد عبارتیکه مولف جامع الکمالات خود انشا فرموده صدق آن
موقوف بر آنست که تا تلاقی عسکر افضل الصدیقین احدی از مانعین زکوة ازین جهان درنگذشته باشد
بلکه کلهم اجمعون طعمهٔ شمشیر مقاتلین شده باشند و اثبات آن البته از حضرت مولف ظاهر امکن نیست پس تا
وقت انتهاض سپاهیان محتمل است که جمعی از ان اهل ردت بحتف انف مرده باشند و از آیات قرانی ظاهر
است که قتل چیزی دیگر است و موت چیزی دیگر و کافی است در ثبوت تغایر احدهما عن الآخر عطف یکی
بر دیگری در قرآن مجید حیث قال الله تعالی فی محکمات کتابه مَا مَاتُوْا وَمَا قُتِلُوْا پس بعد تسلیم بلاغت
و ایجاز جملهٔ منحوته جناب معترض فی حد ذاتها کلام مذکور از مطابقت نفس الامر معطل خواهد بود و این همان مثل است
که قلادهٔ جواهر زواهر را زیب اعناق اخس حیوانات نمایند چنانکه در شرح تلخیص مذکور است و از اینجاست که اول در کلام
بعد از درستی الفاظ و تراکیب رعایت مقتضای مقام می باید کرد نه آنکه غض بصر از آن نموده صنائع علم بدیع
را مثل الصب العین و ابداد ال زینت تادیهٔ اصل مطلب را بعنوانی باید نمود که مطابقت نفس الامر هم

نشود بخلاف افاده حضرت مؤلف کما عرفته وظاهر است که جمله لم یزالوا با وصف افاده معنی امتداد
که بتقدیر انکار امامیه واضع از آن در خواسته بهر تقدیر صادق است فلا بد منه دون ما قاله
المعترض اللمعی وحینئذ یصدق هذه الجملة اعنی لم یزالوا کما روی فی الحدیث علی
حفاة الاعراب سواء ماتوا او قتلوا فانها اعم منهما وتعالی الله وملئکته عن الکذب علوا
کبیرا وایضا درین مقام وجهی دیگر است و آن اینکه از اقوال و عبارت مؤلف درین رساله و رسائل اخری
چنان معلوم میشود که لفظ بعد در بعدیت متصله حقیقت است و در منفصله مجاز است پس متبادر از جمله
منحوته مؤلف اعنی ارتدوا بعدک وقتلوا علیه این است که بمجرد وفات سرور عالم مرتد گردیده بلا مهلت بقتل
درآمدند و اینهم خلاف واقع رو نمود چنانچه از کلام فاضل شوستری می گذشت که آنها بعد چند ماه بجزای
کردار خویش رسیدند و مؤلف هم ارشاد کرده که اگر بالفرض از بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده
فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال الرسول علیه واله صلوة الملک المنان عند طلب
الزکوة کما لا یخفی علی احد و از ینجا بوضوح می انجامد که ارتدوا بعدک وماتوا علیه نیز موهم خلاف مقصود
است و بتقدیریکه هر دو را ذکر کنند و گویند ارتدوا بعدک وقتلوا وماتوا علیه قطع نظر از انکه در صورت
قید علی اعقابهم اختیار اطناب بی فائده متیقن است در صورت تجرید باعتبار حروف ترجیحی لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم ندارد از نکته افاده امتداد زمانه یعنی با وصف مهلت یافتن مدت دراز توبه
و انابت و اصلاح ایشان از بهم نرسید کما اعترف به المؤلف و این مضمون ادل در تشنیع و تفضیح است خالی
است فیکون مرجوحا لا راجحا علیه علاوه برین که مندفع افهم اگر می باید پس همان آتش و رکات خواهد
بود بلکه بجهت اتصال آن با لفظ قتلوا علیه این معنی متبادر خواهد بود که بمجرد فراق برگزیده تمامی نفس
آفاق بر ارتداد گشته شدند و مظاهر الفساد والامی بایست که مؤلف رساله اسفر موده که لم یزالوا مرتدین
چه فائده دارد و در اختیار لفظ منذ فارقتهم کدام لطف متصور است کما لا یخفی علی المتوقد
البصیر ولا ینبئک مثل خبیر و وجوه دیگر برای رجحان لم یزالوا بر افادات حمل مخلط

بعد

بعد از تأمل بسیر [illegible] آید چنانچه بر طلبه علوم بلکه بر کسانیکه در فن بلاغت [illegible] طولانی داشته باشند مخفی نیست **قوله**
علاوه آنچه **اقول** هرچند این دلیل در تصنیفات حضرت ابن حجر از متشبعین جلوه گر باشد و [illegible] دیگر
در ابرام و احکام آن کوشیده باشند چنانچه بر متصفح کتب ایشان مخفی نیست لیکن نزد ناقد بصیر [illegible]
دلیل سابق است چه اگر مراد از مجرد مفارقت سید انبیا صلعم عدم حیلولت مدهوشی است الحق ساحت او
ساحت ایشان [illegible] اصل اصحاب یعنی خلفای راشدین هرگز صادق نمی آید زیرا که ابوبکر صدیق
استماع سانحه وفات سرور کائنات که در عوالی مدینه بکار اثنا راه اتفاق افتاده بود [illegible] رفته
و پیش قدمی نکرده بلکه بطور مستقیم در مسجد نبی کریم صلی الله علیه وآله وسلم آمده بالای جسد مبارک آن جناب [illegible]
مناقب یا وصف گاهی ورزار آغاز نموده و پیشانی نورانی رسول ربانی را بوسه داده با تجهیز اهلبیت
نبوی پرداخته و تسلیه حضار خصوصا عمر فاروق که قبضه شمشیر در دست گرفت و گفت که هر که بر زبان بیارد
من خواهد گفت که آنحضرت صلعم وفات یافت سرش از دوش جدا خواهم کرد مشغول شده و اورا از سنه
غفلات و نوم حیرت مستیقظ و بیدار ساخته و از معلومات خویش اختلاف اصحاب را در تعیین موضع
دفن که مکه باشد یا بیت المقدس یا گورستان بقیع از میان برداشته و هرگز از مجاورت آن مکان بلکه
آشیان تجاوز نکرده آخر بعد گفتگوی بسیار و قیل و قال بیشمار الناس و الحاح کسانی را که بجانب سقیفه
دعوتش کردند و دامن او کشیدند و خواستند که فتنه انصار را فرو نشانند و آنها را از غفلات متنبه
گردانند قرین اجابت گردانیده چنانچه روایات کتب فریقین مثل مسند صحیح بخاری و تاریخ طبری و ترجمه آن و
تصانیف ابن اسحق و استیعاب ابن عبد البر و تالیفات مجلسی مانند بحار الانوار الی غیر ذالک من الکتب
الاسفار دلالت بر این مدعا دارد و اگر بر این اجمال اکتفا نشود باید تفصیل بعضی ازان بیند که شیخ عبد الحق
دهلوی رحمه الله در کتاب ما ثبت بالسنة از صحاح نقل کرده ان ابا بکر اقبل علی فرس من
مسکنه بالسنح منازل بنی الحارث بن الخزرج بعوالی المدینة بینه و بین منزل
النبی صلی الله علیه وآله وسلم میل حتی نزل فدخل المسجد فلم یکلم

الناس حتى دخل على عائشة فتيمم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو مغشى بثوب
حبرة فكشف عن وجهه ثم اكب عليه فقبله وبكى ثم قال بابي وامي والله لا
يجمع الله عليك موتتين اما الموتة التي كتبت عليك فقد متها ونیز شیخ مذکور درین کتاب
نقل مینماید که اخذ عمر بقائم سیفه وقال لا اسمع احدا یقول مات رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم الا ضربته بسیفی هذا واما عثمان بن عفان فخرس حتی یذهب به ویجاء ولا
تکلم الا بعد الغد واقعد علی فلم یستطع حراکا واضنی عبد الله بن انیس فمات
کمدا ولم یکن فیهم اثبت واحزم من ابی بکر والعباس وفی روایة وکان
اثبتهم ابا بکر جاء وعیناه تهملان وزفراته تنزوا وغصبضه تتصاعد وترفع فدخل
علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاکب علیه وکشف الثوب عن وجهه وقال طبت حیا ومیتا
وانقطع بموتک ما لم ینقطع لاحد من الانبیاء فعظمت عن الصفة وجلت عن
البکاء ولو ان الموت کان اختیارا لجدنا لموتک بالنفوس اذکرنا یا محمد
عند ربک ولنکن ببالک وترجمه تاریخ طبری که باعتراف مرزا محمد کشمیری در نزهه از شیعیان است
آنچه بعبارات مطنبه آورده خلاصه اش باین سطور میرسد که وقت وفات شریف چاشتگاه روز دوشنبه
بود دوازدهم ربیع الاول این سانحه وقوع یافت وآنانکه دوم ربیع الاول گفته اند درست نمی شود
وفاروق از وفات آنجناب منکر شده تا آنکه صدیق او را بآیت کریمه وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ملزم ساختند نائره غیظ وغضب
وبدهشه او را منطفی فرمود بس اصحاب در خانه مقدس در آمدند وبسیار گریستند باز در مسجد جمع شدند تا آنکه
شخصی در مسجد آمد وگفت چه نشسته اید که انصار در سقیفه گرد آمده اند وبا سعد بن عباده بیعت میکنند ابو بکر
صدیق رض با عمر رض نا برد فع این هنگامه اراده سقیفه نمود ودر اثناء راه با ابو عبیده جراح در خورد او هم قصد
انصار بیاد ایشان داد تا آنکه بمجمع انصار رسیدند وحال برین منوال دیدند وبعد گفتگوی

ایشان انصار از کرده خود ندامت برداشتند و عمر عنه بیعت ابی بکر صدیق نمود پس انصار دست بیعت
بدست فضل الصدیقین دادند هجوم مردم زیاده از حد واقع شد و قریب بود که از کثرت ایشان سعد بن عباده
در معرض هلاک آید الی ان قال ابو بکر صدیق گفت من این کار از ان کردم که خون مردم ریخته نشود
و اختلاف ایشان برطرف گردد باز گفته که ابو بکر صدیق رضی الله عنه اختلاف مردم در باب غسل
شریف باین وضع دفع کرد که شنیدم از انجناب که گفت اهل بیت مرا بشویند بگویید علی و عباس
را که غسل دهند آنگاه ایشان باین کار مشغول شدند و او با مهاجر و انصار بر در مبارک نشست یکی
از انصار گفت که در غسل شریف انصار را افتخاری بهم رسید اجازت ده تا یکی از ما هم در انجا حاضر
شود صدیق او را اجازت داد شقران و اسامه آب میدادند و فضل و قثم از پهلو به پهلو میگردانیدند
و امیر المومنین می شست و عباس و آن انصاری مذکور از دور ایستاده بودند و میگریستند باز در
دفن اختلاف افتاد صدیق بتذکیر حدیث الانبیاء یدفنون حیث یموتون دفع کرد چون در حجره
ام المومنین عائشه قبر را درست کردند جنازه را لب گور نهادند خلائق می آمدند و نماز بی امام می
گذاردند چون مهاجر و انصار فارغ شدند نوبت بزنان و کودکان رسید در نیمی از شب چهارشنبه دفن
کردند و بعضی گویند شب آدینه بود علی و فضل و قثم و شقران در گور نهادند انتهی ملخصا صاحب درج الدرر
گوید که ابو بکر صدیق بمنزل خود که در محله سنح داشت رفته بود تا از اهل و عیال خویش خبری گیرد عائشه
رضی الله عنها شخصی بطلب او فرستاد که هر چند زودتر خود را برسان که واقعه مشکل دست داده ابو بکر سوار شد
و بتعجیل بیامد چون در مسجد رسول صلعم قدم نهاد غلبه اصحاب را دید که سر در یکدیگر آورده اند و هر گروهی ایشان
مدعای دارند در حجره عائشه در رفت و گفت کجاست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت اشاره
کردند که اینست ردا برداشت و بر پیشانی نورانی و ساعد با دولت ساعد را ببوسید و کریمه انک میت
وانهم میتون بخواند و گفت یا رسول الله خوش لطیفی آشتی و داری هم در زندگی و هم در مردگی شعر
بفدای تن و اندام چو گلبرگ تو باد * هر کجا در همه آفاق گل اندامی هست * به یقین دان که بجز

در درون تنگ تو نیست * هیچ اگر درد جهان ملی سر و کامی هست * آنگاه شیخ عبد الحق ابن حجر در تحقیق جام
تصدیق ریخت که ای بحر محیط رسالت و ای نقطه دایره بسالت حضرت جلال احدیت در مرگ تو نفس
جه منابط الغیبت مقرر که انبیا علیهم السلام بیکباره بشر می میرند اکنون آن موتی که مقرر بود
دریافتی و از عرصه خاک بقبه افلاک شتافتی پس ابا بر روی آن مهد سی کشید و بمسجد رفت و هیچ یک از
طوایف التفات ننمود و بمنبر بر آمد مردم بیکبار متوجه یار غار شدند و عمر خطاب و غیر او را از اصحاب
که در آن قصه سلوک سبیل اختلاف مسلوک میداشتند بحال خود بگذاشتند ایشان نیز بحسب ضرورت علم
استماع برافراشتند و مترصد گشتند که آیا چه خواهد گفت ابوبکر صدیق بعد از آنکه حمد و ثنای حضرت
خداوندی بتقدیم رسانید فرمود اما بعد هر آن بنده که پرستش محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
می نماید باید بیقین بداند که او از این جهان رحلت نمود و آنکس که پروردگار عالم را فریدگار بنی آدم می پرستد
بی شبهه معلوم کند که او زنده ایست که هرگز نمیرد و آنگاه بتلاوت آیت وافی هدایت وما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی
عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین مشغول شد عمر بن خطاب گفت گویا من هرگز
این آیت را نشنوده بودم فی الحال حرکت از من بر خاست و نزدیک بود که بیفتم پس تمام حاضران را متحقق شد که سید عالم
سایه سرور برین جای غرور اختیار فرموده همه دل بموت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهادند و بخواندن
انا لله وانا الیه راجعون زبان بگشادند و گفتند ای صدیق در وصول بحضرت رسول نماز بگذاریم چرا
دادگاری و کیفیت آن بنوعی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنوده بود ایشان را تعلیم داد و محل دفن
نیز مقرر ساخت و با اهل بیت عظام و عترت کرام گفت شما بموجب اشاره علیه نبویه مهم غسل و تکفین و
تجهیز آنحضرت مکفی سازید و خود با اکابر مهاجر بسقیفه بنی ساعده رفت تا کار پیشوای امت و امر خلافت
راستین گردانند انتهی کلامه مختصرا و باقر مجلسی در بحار آورده که روی الشیخ فی تلخیص الشافی
عن هشام بن محمد عن ابی مخنف عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاری ان النبی صلی الله

عليه واله وسلم لما قبض اجتمعت الانصار في سقيفة بني ساعدة فقالوا نولي هذا الامر
من بعد محمد صلى الله عليه واله وسلم سعد بن عبادة اخرجوا سعدا اليهم وهو مريض قال فلما
اجتمعوا قال لابنه او لبعض بني عمه اني لا اقدر بشكواي ان اسمع القوم كلهم كلامي ولكن
تلق مني قولي فاسمعهم فكان يتكلم ويحفظ الرجل قوله فيرفع به صوته ويسمع به
اصحابه فقال بعد ان حمد الله واثنى عليه يا معشر الانصار ان لكم سابقة بالدين وفضيلة
في الاسلام ليست لقبيلة من العرب ان محمدا صلى الله عليه واله وسلم لبث بضع عشر سنة
في قومه يدعوهم الى عبادة الرحمن وخلع الاوثان فما امن به قومه الا رجال قليل
والله ما كانوا يقدرون على ان يمنعوا رسوله ويعزوا دينه ولا ان يدفعوا عن انفسهم
ضيما عموا به حتى اذا اراد بكم ربكم الفضيلة وساق اليكم الكرامة وخصكم بالنعم ورزقكم
الايمان وبرسوله المنع له ولاصحابه والاعزاز له ولدينه والجهاد لاعدائه وكنتم اشد
الناس على عدوه منهم واثقله على عدوه من غيركم حتى استقامت العرب لامر الله طوعا
وكرها واعطى البعيد المقادة صاغرا داخرا حتى اثخن الله لرسوله بكم الارض ودانت باسيافكم
له العرب وتوفاه الله اليه وهو عنكم راض وبكم قرير عين استبدوا بهذا الامر دون
الناس فانه لكم دون الناس فاجابوه باجمعهم بان قد وفقت في الراي واصبت في القول ولن
نعدو ما رايت نوليك هذا الامر فانك فينا مقنع ولصالح المؤمنين رضا ثم انهم ترادوا الكلام
فقالوا فان ابت مهاجرة قريش فقالوا نحن المهاجرون وصحابة رسول الله الاولون
ونحن عشيرته واولياؤه فعلام تنازعوننا الامر من بعده فقالت طائفة منهم فانا
نقول اذا منا امير ومنكم امير ولن نرضى بدون هذا ابدا فقال سعد بن عبادة حين
سمعها هذا اول الوهن واتى عمر الخبر فاقبل الى منزل النبي صلى الله عليه واله وسلم
فارسل الى ابي بكر وابو بكر في الدار وعلي بن ابي طالب في جهاز النبي ع فارسل

الی ابی بکر ان اخرج فارسل الیه انی مشتغل فارسل الیه انه قد حدث امر لا
بد لک من حضوره فخرج الیه فقال اما علمت ان الانصار قد اجتمعت فی سقیفة بنی
ساعدة یریدون ان یولوا هذا الامر سعد بن عبادة واحسنهم مقالة من یقول
منا امیر ومنکم امیر فمضیا مسرعین نحوهم الی آخر الروایة یعنی شیخ الطائفه در تلخیص شافی
باسنادش روایت کرده که انصار بمجرد وفات سرور ابرار در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد را بخلافت
بردارند و او بجهت مرض یارا نیافت که تقریر خود را بمسامع قوم رساند پس سر او یا بعضی بنی اعمام او بگوش
مردم میرسانیدند که ای گروه انصار چندانکه شما فضیلت دارید برای احدی از قبایل این فضل مقصور
نیست ایمان بخدا و رسولش آوردید و در راه خدا جهاد کردید و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
باتفاق شما قوت یافت و با نفس باز پسین از شما راضی بود پس شما برای خلافت استقلال
دارید نه قوم دیگر انصار او را بخلافت مبشر کردند و گفتند که بهتر از تو کسی نیست باز با همدیگر
گفتند که اگر مهاجرین فضایل خویش بشمارند آن وقت چه جواب خواهد بود گروهی جواب دادند
که ما خواهیم گفت که یکی از ما و یکی از شما امیر باشد و بدون اینمعنی تن نخواهیم داد سعد بن عباده جواب
مذکور را بر ضعف قوم حمل کرد قضارا این خبر بگوش عمر رسید او بخانه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
متوجه شد و کسی را نزد ابوبکر که در خانه هدایت کاشانه با علی بن ابیطالب در تجهیز مشغول بود فرستاد
که زود تشریف دهد ابوبکر قبول نکرد و گفت که من درین کار مشغولم عمر باز پس فرستاد که سانحه
عظیم افتاده و حضور تو ناگزیر است پس ابوبکر بعد ازین الحاح بیرون آمد و عمر فتنه انصار را بگوش او رسانید
پس ابوبکر و عمر بعجلت تمام روانه شدند و در اثنای راه با ابوعبیده جراح در خوردند الی آخر التقریر و روایتیکه
ملا باقر مجلسی در بحار از کامل ابن اثیر نقل کرده از انهم بوضوح می انجامد که رفتن شیخین باستماع هنگامه انصار و مهلت دراز از
وفات شریف بوده و آنچه او در کتاب مذکور از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید شیعی آورده مثل روایت سابق الفصل
در بنکه ابوبکر صدیق از جنازه شریف جدا نمی شد و فرستاده فاروق را بی نیل مقصود پس فرستاد لکن بنا بر

دفع فتنه انصار بسقیفه توجه فرمود و از روایت ابن ابی الحدید مذکور که مجلسی بفاصله یسیر باز دیگر نقل کرده
معلوم میشود که مخبر خبر سقیفه معن بن عدی بود که بعد از اخبار دست فاروق گرفت و بسوی خود کشید و
گفت برخیز که رفتن تو در مجمع انصار ضرورست و فاروق گفت که من را امر عظیم یعنی تجهیز شریف مشغول ام
و درین درد و الم گرفتارم من ازینجا هرگز حرکت نخواهم کرد و او قبول نکرد و گفت که قیام تو درین وقت
بر ضرورست و عبارتش درین مقام اینست وأتى الخبر عمر فأتى منزل رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم وكان الذي أتاه معن بن عدي فأخذ بيد عمر وقال قم فقال عمر
إني عنك مشغول فقال إنه لا بد من قيام فقام معه بالجمله این همه روایات و عبارات
دلالت صریح بران دارد که رفتن شیخین بعد ازین گفتگو و قیل و قال بود و آنهم بنا بر دفع فتنه انصار نه برای
طلب خلافت و تقریر آن که از سالها آماده کرده بودند چنانچه در قلوب شیعه اختلاج دارد و الا می بایست که ابوبکر
صدیق بمجرد استماع خبر وفات شریف از اثنا راه بر خط مستقیم بسوی سقیفه میدوید و حریفانش نیز بر سعادت
میرفتند و سبقت بر انصار می کردند و از تلبیس این است حال شق اول و اگر حیلولت زمانه را
تجویز میفرماید فهي أعظم من أن يكون ليلة أو هذا أو أقل من ذلك و اکثر مع هذا بر مالک بن نویره
و نظرائی او از مانعین زکوة و منحرفین از احکام موبده شریعت سید کائنات صلعم لفظ شد فارقتهم حقیقة بی
شوب تکلف و ارتکاب تصنع صادق می آید و انطباق می یابد زیرا که استدلال آن جماعت بر دعوی باطل
خویش بکریمه خذ من أموالهم صدقة دلیل صریح بر آنست که بمجرد استماع خبر قیامت اثر
وفات سید عالم زکوة را انکار کرده اند گو ظهور اراده و شقاوت آنها علی رؤس الاشهاد وقت طلب
زکوة بوده باشد و بر ظاهرست که صدور این کلام أعني لم يزالوا مرتدين على أعقابهم منذ
فارقتهم از حضرت ملک علام است چنانکه روایت بعضی از اجله محدثین بران گواه است جای که میفرماید فيقول
تعالى إن هؤلاء لم يزالوا مرتدين نقل کرده اند كما لا يخفى على من مارس كلامهم
ورواياتهم و بعد ازین بروایت باقر مجلسی نیز هویدا خواهد شد که قائل این کلام آفریدگار انام است

سلمنا که این کلام از ملا باکه قدرین سرزده لیکن تبدیل و تغییر و وقوع اشتباه از آنها جز بمذهب بعضی از
شیعه بس بعید است فانهم لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون والا می باید که خود ملا که از اهل حدیث
و تبدیل و تغییر باشند در حق ایشان صادق آید اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا
تعقلون بالجمله سند و این کلام در حقیقت اکسی است که پیدا و پنهان بنزد وی یکیست پس آنگاه حق جل علا از عدم
رسوخ اسلام آنها واقف بود لهذا سند فاقرهم در حقیقت خودش محمول خواهد شد که در ظهور و شهرت آن منوز مهلت
باشد علاوه بران سند فاقرهم نفرموده اند بلکه سند او اوقات امد با مفارقت آنها از یا بعض لیکن کرده منتفعین عن
الصدق و اما مثالهم من اهل النفاق پس مرادش همان وقت است که آنها خود وفات شریف شدند که در نفس الامر بکذب و در
از ان سانحه وفات آنها او افتاده باشد و درین مقام نکته بس عمیق لطیفه بس دقیق است اگر اولی
غور و تامل الکار بند و آن اینکه سند فاقرهم مشعر بر آنست که علت تامه ارتداد و انحراف ایشان مجرد وفات
جناب نبوی صلی الله علیه و آله وسلم خواهد بود و اینمعنا بالحقیقة درین مقام تنها برین مردم صادق
است که زندگانی آنجناب را علت مرضیت نکوهه دانستند بخلاف ابوبکر صدیق و اتباع او که مجرد
فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باعث گریستن و تصریت نمودن و با تعلق بند الکسار گردیده نه موجب
رفتن بسقیفه بلکه باعث توجه بسقیفه استماع خبر سانحه خلافت سعد بن عباده و اجتماع انصار بر خلافت
و امامت او و قول بعضی از ایشان با مامت دو کس از مهاجرین و انصار در یکوقت بوده و اجتماع دو امام
موافق اصول امامیه کما فی علل الشرائع گویا اجتماع دو ضد است و مطابق روایات اهل حق سبب
قتال بین المسلمین است و بلا ریب در فریقین خلافت سعد خلاف ارشاد سرور عالم بود و با این
تفصیل در یافتند که گویا بجبر و قسر رفته اند و خواستند که ویرا ازین اراده باز دارند و حق را بر سر کرسی آرند
و نایره این فتنه را باب تدبیر فرونشانند و بهر حال اینهمه کوشش بر طبق حدیث متفق علیه فریقین بود
که امام از قریش می باید نه از غیر ایشان و بحمد الله که الائمة من قریش صحیح است که اکابر امامیه بصحیح شر
گواهی داده اند چنانچه از مطالعه معاد و سن جالسی و کتب حدیث امامیه ثمت و ضوح دارد گو

پس این بزرگ مخاطب عتاب نباید جواب ایضاح بجهت کثرت استغراق و تبحر در علم کلام انکار بحث از آن
فرماید منت خدا را که رفتن این بزرگان اگرچه بالحاح دیگران باشد لیکن باعث رفع فساد عالم شد
والا کدام فتنه که بعد خلافت سعد که شاق بر جمیع مهاجرین و خلاف احادیث سید المرسلین
بود برپا نمی شد و هرگاه خود در اسلام این فتنه پیدا شود چه قباحتها که در آن لازم نمی آید از وقوع
این سوانح و اختلاف اکثری از اهل اسلام طعمه شمشیر کفار و اهل ردت میگردیدند و بنیاد عمارات اسلام
به تکلفات مسیلمه کذاب آب و تاب میشد چنانچه از ترجمه تاریخ طبری بر تقریر فضل الصدیقین عدم
انتصاب بنای آن گذشت بخلاف خلافت صدیقی که بنای ریب بیخ و بنیاد کفر و نفاق را از عالم
برکند و مبدأ انبساط اهل اسلام و منشأ انقباض کفار لئام گشت کیف لا وهو دین الله الذی
اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی
موعود من الله والله منجز وعده وناصر جنده چنانچه حضرت امیر تعریف و توصیف آن
در خطبه نهج البلاغة مشغول شده و قطع نظر از آن خود علمای امامیه باوصف مزید عداوت خلفا
که بالنسبه با اهل السنت بنی آدم هم آن مقدار نخواهد بود قائل بزهد و ورع می شوند و ایشان را از خلافت
ظاهری ائمه را با مامت معنوی متصف میدانند چنانچه بر ناظر شافی سید مرتضی و شافی شرح
کافی و بحار مجلسی مخفی نمی ماند و اگر بسناط اینهمه بر تورع نمی بود بایستی که مثل یزید و مروان را هم درین
زمره می شمردند و اسامی آنها بر زبان می بردند آمدیم بر اینکه محمل حدیث الحوض را احد تا
بعدک وارتدوا علی الاعقاب بضمیمه سند فارقتهم بر گروه انصار صادق می آید در المظنون المخاطب
الانصار لا یرضی بذلک وجوابش آنکه چون توبه و انابت و اصلاح انصار بعد از آن مجلس بکمال عجلت
در کتب فریقین مثل صحاح سته و اصول امامیه سیما بحار مجلسی متواتر است و مقتضای جمله لم یزالوا
آنست که توبه و انابت و اصلاح در نصیب مصداق حدیث حوض مثل مالک و عیینه بن حصن افتاده
کما عرفت سابقاً پس لامحاله ذهن ایشان هم از غبار و کدورت منزه خواهد بود

و از ینجاست که خاتمهٔ خطبهٔ آخرین جناب سید المرسلین در سفارش گروه انصار بود چنانچه مطالعهٔ
بحار مجلسی و دیگر تصانیف ملای مذکور و کتب اهل سنت بران شهادت میدهد و این از جملهٔ محالات است
بالخصوص بر قرارداد مؤلف رساله که جناب سید النبیین صلعم بذوات مخصوص مصداق حدیث الحوض
عارف باشند کما عرفت و بر تقدیر صدق حدیث مذکور بر گروه انصار معاذ الله من ذلک سفارش
ایشان فرمایند و الفاظ خاتمهٔ خطبهٔ مشار الیها اینست اَلَا وَ اِنَّ الْاَنْصَارَ کَرِشِیَ الَّذِی
اُوِیَ اِلَیْهَا وَ اِنِّیْ اُوْصِیْکُمْ بِتَقْوَی اللّٰهِ وَ الْاِحْسَانِ اِلَیْهِمْ فَاقْبَلُوْا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَ
تَجَاوَزُوْا عَنْ مُسِیْئِهِمْ یعنی آگاه و بیدار باشید و بدانید ای مهاجرین که انصار محل اعتماد
و موضع امانت اسرار من اند بر ایشان اعتماد میکنم و شمارا بخوف و خشیت الهی و احسان بسوی انصار
وصیت می نمایم پس قبول کنید و خوشنود باشید از نیکو کار ایشان و در گذرید و چشم پوشی نمائید از بدکار ایشان
و بحمد الله که دامن خواص اصحاب کبار از مهاجرین و انصار ازین کدورت و غبار پاک و پاکیزه است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
عَلٰی ذٰلِکَ وَ مِنْ ثَمَّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی فِیْ مُحْکَمَاتِ کِتَابِهٖ وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَیْکُمُ
الْاِیْمَانَ وَ زَیَّنَهٗ فِیْ قُلُوْبِکُمْ وَ کَرَّهَ اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوْقَ وَ الْعِصْیَانَ اُولٰٓئِکَ
هُمُ الرَّاشِدُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَ نِعْمَةً وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ هر چند از قول مخاطب علاوه
تا قول او کسی گوید همه در عبارات فقیر مخدوش گردیده و از هم ریخته لیکن چون تفصیل رنگ دیگر دارد و فایده آن
بعوام هم میرسد ناگزیر بشرح و بسط بعضی از اقوال دیگر هم میگرایم **قوله** در ظاهر است الی آخره **اقول**
مسلما که ظهور ارتداد مالک بن نویره و برادران و بمعنی معلوم وقت طلب زکوة باشد لیکن معنی ارتداد در قلوب
آنها بمجرد استماع خبر وفات رسول علیه الصلوة و السلام تحقق یافته و لا نسلم که قبل از طلب زکوة منع آن
باستدلال از آیات کریمه در ذهن ایشان در نیامده و این ارتداد صادر نشده مگر وقتی که اعوان و انصار خلیفهٔ
اول زکوة را از ایشان طلب کردند فالمدعی مطالب بالبینة **علاوه** چون این هؤلاء لم یزالوا ارشاد جناب
اقدس الهی است و تمامی این ماجرا از قبیل اخبار واقعه قبل از وقوع است درین معنی که آن مردم مجرد

خبر مفارقت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تبدیل و تقصیر کردند و راہ ارتداد سپردند ہیچ غباری و
و کدورتی لازم نمی آید زیرا کہ خبر از وقتی است کہ در او بانشان معنی تبدیل مسئلہ زکوۃ راسخ شد
گو ظہور آن بر مردم بعد چندی اتفاق افتادہ باشد و نہایت از عقل رزین بعید است کہ مولف دعوے نماید
کہ ارتداد مانعین زکوۃ بعد از طلب زکوۃ بود و این دعوی نیز از قبیل دیگر ترہات مولف است کہ اقامت دلیلش
از وی ممکن نیست **قولہ** بخلاف امر خلافت الخ **اقول** انتساب سقیفہ سازی بکمال کشاکشی و گاو تازی
بجانب مہاجرین ولیین است فالامر لیس کذالک لما عرفتہ و اگر بطرف انصار است پس بر فرض و تسلیم ہر چند
انصار من حیث الاجماع فی السقیفۃ مصداق ارتداد علی الاعقاب شدند فارقتہم باشند لیکن
بالاجماع مصداق لم یزالوا کہ اصرار و استمرار را می خواہد نتوانند بود و ہر دوام از ایشان منتفی و مسلوب
است و مقصود مولف اینست کہ یکی از قیود حدیث الحوض را بر صحابہ تطبیق دہد و بر استدلال رندی خلیع
الغدار بر حرمت نماز بکلمہ لا تقربوا الصلوۃ گوش نہد بلکہ مطلوب و آنست کہ خواص اصحاب جناب
پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مورد تمامی قیود حدیث مذکور اند و بحمد اللہ کہ نفس حدیث مقصود او را
بر نمی تابد بلکہ بنداربلند باطل میسازد و دلالت بر ان دارد کہ احدی از خواص اصحاب مراد ازین
حدیث نتواند بود و للہ الحجۃ البالغۃ **قولہ** فتدبر فانہ لطیف الخ **اقول** لیت شعری ماذا اراد
من التعسف فان کان المراد منہ ما قلتہ فی الفصل السابق یعنی ان اردت من مجرد
المفارقۃ عدم حیلولۃ الزمان کائنا ما کان فہو یناقض ما روی الفریقان من ان
الشیخین لم یبرحا عن مکانہما الا بعد برہۃ من الزمان اعنی بعد تعزیۃ اہلبیت سید
الانس والجان و دفع بعض الاختلافات التی وقعت بین الاعیان مع ان ذہابہما
الی السقیفۃ ما کان الا بعد استماع الاخبار السخیفۃ وظہور شدۃ الضرورۃ وان اردت
تجویز الحیلولۃ فالامر بین وجوابہ واضح بین علی انہ سطوح حقیقۃ قولہ تعالی او ملائکتہ منک
فارقتہم علی المالک و نظرائہ فہو باطل و ان الباطل کان زہوقا و ان کان المراد

سوی ذینک الامرین فعلیه البیان وعلینا ردّه بالبرهان **قوله** اگر کسی گوید الخ **اقول**
حالیا این شبهه بکسی عارض نمیشود زیرا که بنده ناتوان بحول الله و قوته بر مقام خویش ثابت کرده‌ام
که احدی از قیود احادیث بر مسلک امامیه نیز بر خلفای ثلثه و اعوان و انصار ایشان صادق نمی آید
پس با وصف ملاحظه آن چگونه خار شبهه مذکور بخاطر کسی خواهد خلید بلکه ناظر مسلک قوم بالیقین بانگ
بلند خواهد گفت که آنچه مؤلف رساله فهمیده و در پی اثبات آن گردیده است قطعاً و یقیناً بدیهی البطلان است
و از روی او خارج از بقعه امکان و علمای امامیه مجال آن ندارند که ردت خلفای راشدین از این حدیث
مذهب خود ثابت کنند تا بمراعات اصول اهل سنت چه رسد و این عده یوماً فیوماً بلکه ساعةً فساعةً نزدیک
می شود و الیس الصبح بقریب **قوله** گوییم الی آخره **اقول** دعوی حصر در دو احتمال غلط محض است هر کس که
ملحقات این رساله را دیده و اقوال علما یاد داشته نیک میداند که این حصر مخدوش است زیرا که
محدثین در مصداق این حدیث منافقین مدینه را هم دانسته اند مگر شاید از یاد حضرت افتاده باشد که دعوی
حصر میکند و بمطالعه عبارات ملحقات نمی پردازد اکنون بعبارتش تصریح میکنم و آن اینست قال ابن
التین یحتمل ان یکونوا منافقین ولا یبعد ان یدخل فی ذلک ایضاً من کان فی زمنه
من المنافقین وسیاتی فی حدیث الشفاعة و یبقی هذه الامة فیها منافقوها فدل
علی انهم یحشرون مع المؤمنین فیعرف اعیانهم الخ و بلا ریب حمل این حدیث بر منافقین احتمالی
دیگر است و در این هر دو احتمال که در آن دعوی حصر کرده بار خدایا مگر اتباع و اشیاع مؤلف گویند این
احتمال هیچ صورت صحیح نیست **گوییم** عنقریب گذارش میکنیم که تغلیط و احاله آن غیر صحیح است علاوه
میگوییم که احتمال ردت بعضی از قبائل چون نزد مؤلف صحیح نبود می بایست که در یک امر خاص حصر نمود
و نام دیگری بر زبان نمی آورد و نمی گفت که اینجا بجز این دو احتمال احتمال ثالث امکان ندارد و بر ظاهر است
که مستدل را باید که جمیع احتمالات خصم را تعرض کند و بدلائل بر طرف سازد و این صورت نه بسته
فاین المدعی و این الدلیل اکنون باید شنید که احتمال انطباق حدیث بر منافقین زمان حضرت از کلام بعضی

از علما

از علما دریافت شد نیز صحیح تواند بود زیرا که منتهای اعتراض بران نیست که آنها چنانچه بمکر و تزویر
کما فی القرآن المجید در زمان آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بسر میکردند در وقت خلفای راشدین ثلثه بهمین
جاده می سپردند پس احداث و ارتداد علی الاعقاب چه معنی داشته باشد گوییم لا نسلم که حال آنها یک
نهج و یک وتیره بود بلکه خود قرآن مجید بران ناطق است که حال آنها در وقت عسر اسلام بطور دیگر و در
یسر اسلام بر سبیل آخر بود چنانچه مفسرین در تطبیق بعضی از آیات قرآنی تصریح آن کرده اند پس چون
شوکت اسلام در وقت خلفا زیاده شد و ابتدا آن صبح خلافت افضل الصدیقین است احتمال قوی است
که آن منافقین بکمال ستر و اخفای حال خود مانند عبد الله بن سبا پرداخته باشند و بنا بر طمع دنیا که مجبول
بران بوده اند بحسب ظاهر استقامت دینی را اختیار نموده باشند جناب قدس الهی که دانای نهان
و آشکار است ریا و سمعه آنها را که بحد کمال رسیده بود و بر یک طور واقع شد باحداث تعبیر نموده
باشد و در احداث آن نسبت بزمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قرارشان بر یک حال نبود
کلامی نیست باز ارشاد شده که آنها همیشه بر ارتداد و احداث مذکور اصرار نمودند یعنی توبه دلی
و انابت قلبی نصیب آنها نشد بلکه بر همان ارتداد و احداث از دنیا رفتند و سند منع هم قول
علمای امامیه بالخصوص شیخ مدائنی اعنی ابن ابی الحدید و غیر اوست که فاضل جالسی در عماد خود نقل کرده
و در صوارم جو بهین بکمال تحسین و آفرین و اعتراف بکمال متانتش ترجمه آن پرداخته حیث قال و ایضا
ابن ابی الحدید معتزلی با وجود اینکه از اهل خلاف بوده در شرح نهج البلاغة کلامی بسیار متین
گفته که هر که از اهل انصاف باشد برای او بر کلام او تحسین و آفرین البته خواهد نمود حاصل مضمون
آن عبارت این است که شبهه نیست در اینکه منافقین در وقت حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بوده اند و بعد وفات آن حضرت هم باقی ماندند کسی را نمی رسد که بگوید نفاق مرد به مردن آنحضرت
و سبب مخفی شدن منافقین بعد وفات آنحضرت آنست که در وقت حیات آنحضرت صلعم همیشه آیات
قرآنی متضمن ذکر منافقین نازل می شد چنانچه قرآن مجید مملو است از ذکر آنها و همین معنی موجب انتشار

وشهرت نفاق آشنا نشد پس هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جهان انتقال فرمود وحی
منقطع گردید وکسی نماند که آنچه امارات نفاق از ایشان بظهور می پیوست اظهار نماید وآنها را باین سقطات
وزلات سرزنش فرماید وکسی که متولی امر خلافت گردید همه را بحکم ظاهر اسلام ومناسب سیاست دنیویه
دریک سلک کشید می بینی که حق تعالی آنحضرت صلعم را فرمود ولا تصل علی احد منهم مات ابدا
واین دلالت دارد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را باعیانهم می شناختند وچون حضرت از
جهان رفت نهایت اینکه بسبب غلبه اسلام منافقین نفاق خود را مخفی می کردند وبا مسلمین معامله اهل اسلام
می نمودند بعد ازین چون بلاد مفتوح گشت وغنائم بسیار بدست آمد باخذ غنائم واسباب مشغول گردیدند
وازانچه که مقتضای نفاق بود وآن را در وقت آنحضرت صلعم واقع میساختند مشغول وغافل گردیدند
وچون فتوح بلاد وترقی اسلام وکثرت غنائم قسمیکه حضرت خبر داده بود بعمل آمد بسیاری از منافقین بمشاهده
این معجزه از اهل اسلام واقعی گردیدند وبسیاری همان نفاقیکه داشتند داشتند انتهی بلفظه آمدیم
برینکه در آیات قرآنیه برای آنها درک اسفل من النار مقرر گشته وعذاب دائمی را مستحق گردیده اند
پس نجات بعضی از انها که بفحوای روایت انحدیث از ابو سعید خدری است لا معنی له جوابش آنکه
بر مذهب این محدثین محتمل است که منافقین فی الاعمال یا این منافقین فی الاعتقاد والاعمال کلیهما بر
اتحاد در نفس نفاق محشور شوند وبعد شفاعت از گرداب نجات یابند وآنها بدرکات اسفل شتابند
باقی ماند آنکه حشر این منافقین با بعیت مومنین چنانچه از عبارت منقوله ملحقات رساله الظهور
انجامد معقول نمیشود وازاله این خلجان آنست که در تفاسیر فریقین در مقامات بسیار خصوص در ذیل
تفسیر الله یستهزئ بهم می نویسند که مراد ازان استهزاء حقیقی نیست بلکه مقصود آنست که ایزد تعالی شانه
در روز قیامت در باره جزای شان معامله مستهزیان خواهد کرد چنانچه آنها خوشوقت شوند وبا یقین دانند
که با اهل مومنین از عذاب جحیم نجات بخشیدند وببهشت جاودانی رسانیدند واحتمال دارد که حشر آنها با جماعت
مومنین برای همین نکته باشد تا در وقت ورود بر حوض کوثر صورت واقعه جزای آنها نحوی نمودار شود وسزای

اعمال خویش یابند بعد از آنکه قطعاً بدانند که بار اهل مومنین در عرصات قیامت برانگیخته اند و این
معامله که با منافقین پیش آید بجهت آنست که اینها با خدا و رسول و مومنین مخادعه میکردند کما قال الله
تبارک و تعالی إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ و نیز فرموده يُخَادِعُونَ اللَّهَ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ اکنون اگر با اینهمه تصریحات در خاطر کسی
دغدغه باقی باشد باید که بعبارات تفاسیر رجوع کند و در یابد که در مجمع البیان طبرسی امامیه از جماعه مفسرین و حسن
و سدی نقل کرده که مخادعه با منافقین اینست که يعطيهم الله نورا يوم القيامة يمشون به مع المسلمين ثم
يسلبهم ذلك النور و يضرب بينهم بسور انتهى و در تفسیر معروف ثعلبی گفته که خدای تعالی خبر داده است
ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آنچنان است که روز قیامت ایشان را نیز نور میدهد چنانچه مومنان را داده مانند چون
قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند
و در دوزخ افتند و جرجانی نوشته اما خداع ایشان در قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد تا در عقب مومنان
میروند و عقبهای قیامت می برند تا آنکه به بهشت رسند فرشتگان عذاب بر ایشان رسند و ایشان را
بدوزخ برند انتهى بلفظه و علمای اهل حق نیز باین امور تصریح میفرمایند حاجتی بذکر دلیل و سند بعد عبارت مجمع
البیان در میان نیست سخت حیرانی اینست که مجتهد جالسی با اینهمه دعوی تبحر و اجتهاد که دارد ازین امور
واضحه جهلاً و غباوةً یا تجاهلاً در کتاب حسام از عذاب قیامت و تفضیح نیز دم نمی اندیشد و بر امثال این
روایات که در مذهب فریقین ثابت است میخندد و این را هم از قسم عیوب دانسته بر ذمه اهل حق
می بندد که طرفه اینکه حق تعالی در حق منافقین میفرماید إِنَّهُمْ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
و ایشان برخلاف مدلول آیت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که حق تعالی بآنها نور
کرامت خواهد فرمود انتهى بلفظه ازینجا واضح میشود که فاضل جالسی بر آیاتی و اخبار یکه تعلق بحال قیامت
دارند اطلاع کامل حاصل کرده و قرآن مجید را از استاد کامل فرا گرفته و لنعم ما انشد فی الفضیحة بلفظه آوا ادام
زی حقه شعر گر تو قرآن بدین نمط خوانی ٭ ببری رونق مسلمانی ٭ بالجمله ازین مقام هویدا شد که صدق

این حدیث بر اهل نفاق که از باشندگان مدینه بودند و درین صفت بلکه راسخه بهم رسانیده بودند حق تعالی
در حق شان سفر باید وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ اشکالی ندارد و معنی آیت
کریمه بنا بر آنچه در تفسیر علویست آنکه یعنی از اهل شهر مدینه قومی اند که خو کرده اند و اقامت بر نفاق نموده اند
تا در منافقی چنان ماهر شده اند که تو ای محمد با کمال فطنت و صدق فراست نمیدانی ایشان را یعنی کفر
را در سویدای دل خود پنهان داشته اند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را باعیان ایشان
نمی شناسی ما میدانیم ایشان را که بر سرائر دل ایشان مطلعیم انتهی و ازینجاست که رسول خدا صلی
الله علیه وسلم لفظ اصحابی یا اصیحابی علی اختلاف الروایات در حق ایشان ارشاد خواهد فرمود و تشنیعا
ایشان مستعد خواهد بود و ازین مقام نیز مثل مقامات دیگر هویدا شد که مؤلف رساله در دفع این
احتمالات که محدثین در توجیه این حدیث ذکر کرده اند هرگز قدرتی ندارد و مقصود اصلی ازین تقاریر
همین است **من بعد گذارش است** که امام اعظم حلی و بسیاری از علمای متبحرین شیعه باظهار قاضی
در احقاق الحق معتقد نفاق غاصبین خلافت بزعم خویش می باشند و با اینهمه بحدیث حوض و مثال آن بر ارتداد
و احداث خلفای راشدین معاذ الله من ذلک استدلال میکنند و آخر نوبت تا بآیات می
انجامد که نفاق آنها نه بمعنی انکار توحید و نبوت بود بلکه از اصل خامس یعنی خلافت بلا فصل مرتضوی انکار
میکردند و این انکار هم بعد وفات آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم سمت ظهور یافته پس ارتداد و نفاق همه درین مواد
جمع توانند شد و حالانکه در مسلک ثانی انشاء الله تعالی عنقریب هویدا می شود که اصول و روایات مفتریات
امامیه که علمای معتمدین ایشان بضبط آن پرداخته اند این تاویل و تسویل را از اصل و بنیاد برمیکنند بخلاف این توجیه
غیر او از علمای ما که آنچه در تطبیق حدیث الحوض بر منافقین زمان حضرت سید النبیین گفته اند متعلق نیست جناب
که حضرت مؤلف و اولیای او بهیچ تدبیر و تقریر متزلزل نمی توانند کرد کما عرفت آنفا والحمد لله رب العالمین
قوله مع هذا الخ **اقول** کسی از طلبه علوم دینی ازین فاضل مدعی انصاف سوال کند که چون از عبارت فتح الباری
که در خاتمه این رساله ملحق شده احتمالات دیگر چنانکه یکی از آن انفاد حشر با آن هیئت هویدا باشد این افاده این فقیر

همانا زعفران زار کشمیر است که عابرین و ناظرین آن از غایت سرور و انبساط محو حیرت و قهقهه می شوند
و هرگاه عبارت فتح الباری را قبل از طبع این رساله بنظر در آورده و با این رساله ضم کرده چنانکه از صدر
عبارت ملحقات واضح میشود باقی گذاشتن این عبارت علی حالها مشعر بر کمال وقت فهم مخاطب توان
شمرد و بر تقدیر بعدیت بی پر ید فطانت مولف در باب الحاق عبارت فتح الباری توان برد عجیب
عجائب است که احتمالات اُخر در شروح بخاری موجود باشد و حضرت مدعی انصاف چنین فرماید و بدعوی
لاطائل رو بروی مناظرین کشد و لفظ کو و میدان بر زبان قلم آرد جزاه الله عنا خیر
الجزاء و عن جمیع المسلمین تنبیه باید دانست که قدماء متکلمین امامیه مثل شیخ مفید و سید مرتضی و اتباع و
اشیاع ایشان از متاخرین مثل قاضی نور الله در احقاق الحق و غیر او برین دعوی که حدیث الحوض بر خلفای
راشدین منطبق میشود دون غیرهم وجهی مرجحی بیکر ذکر میکنند و آن اینست ثم المتبادر من الاحداث فی
لا تدری ما احدثوا بعدک اعم ما یکون فعلا کغصب خلافة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و
اخذ میراثه و هضم اقدار اهل بیته و اکل مال فدک ظلما و جورا علی فاطمة علیها السلام
و لهذا قال فیهم سحقا سحقا او ما یکون ترکا کمنع الزکوة عن ابی بکر انتهی ما افاده
القاضی معلوم نیست که مولف رساله چرا در ذکر این وجه مهر خموشی بر لب نهاده و لیکن نزد فقیر هیچمدان بعد تعمق
و امعان وجه اخذ بعضی و ترک بعضی دیگر قطع نظر از قوت و ضعف در گمان مولف آنست که احتمال
توارد این مطالب که در رساله بذکر آن گردن افتخار برافراخته در کلامش منطرق باشد و الا هر کسی از انس
صغیر و کبیر میتواند گفت که مولف بعلمی کار ایشان و تقلید قاضی شوستری اختیار ساخته اند کار
تحریر خویش را بکالای دیگران آراسته چنانچه حاشیه مولف که بر خاتمه رساله مطبوع است شاهد این مقال
است و معروض حالها انشاء الله تعالی آدم بر اینکه دلیل مذکور که قاضی ذکر کرده در واقع متاشی از اراده
باشد مثل افادات سابقه امامیه خرافتی بیش نیست پس بدانکه این وجه نیز مثل وجوه دیگر ضعیف سخیف
است بچند وجه اول آنکه موقوف است بر حقیت خلافت بلا فصل امیر المومنین و باطل و بی اصل

بودن خلافت سایر خلفای راشدین والکل منقوض ومردود کما عرفت مفصلا **دوم آنکه** موقوف
بر اثبات میراث است ورثه بودن جناب سید النبیین صلی الله علیه وآله وسلم وهو ممنوع وسند منع احادیث
معتبره فریقین است اما احادیث اهل حق پس اظهر من الشمس وابین من الامس است اما روایات اهل تشیع پس
از آنجمله است روایت دعوات الراوندی قال الصادق علیه السلام ان العلماء ورثة الانبیاء
وذلک ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارا وانما اورثوا احادیث من احادیثهم
فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ حظا وافرا محمد بن الحسن عاملی در فصول مهمه در باب عدم جواز اخذ
شیء من علوم الدین من غیر النبی صلی الله علیه وآله وسلم والائمة المعصومین بعد ذکر امثال این روایت دعوی
تواترش کرده اکنون ملخص این حدیث متواتر بشنو که امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام میفرماید که جمیع علما
علوم دینی وارث انبیا ومرسلین اند وعلتش آنکه انبیا علیهم السلام میراث درهم ودینار بکسی ننهاده اند بلکه میراث
ایشان در احادیث وعلوم منحصر است پس هرکه احادیث ایشان را فرا گرفت وعلوم دین حاصل کرده
نصیب کامل یافت ووارث ایشان شد وصاحب کتاب منیة المرید نیز از جناب صادق علیه السلام این حدیث
را روایت کرده وکلینی از جمعی روایت نموده که ابو البختری در ان واقع است [illegible] در بعضی از طرق صاحب
بصائر لیکن در طرق دیگر محدثین ایشان سلسله رواة اینست محمد بن الحسین عن ابی الولید عن ابیه عن
وبعضی از معتمدین امامیه یا ابن نجیح آورده اند احمد بن محمد عن ابن فضال رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام چنانچه صاحب
بحار الانوار بران گواه است ودرین اسناد از وجود وعدم ابو البختری اثری وعینی در میان نیست وسند صاحب
امالی [illegible] رواة وائمه هداة است حدثنا الحسین بن ابراهیم رحمه الله قال حدثنا علی
بن ابراهیم عن ابیه ابراهیم بن هاشم عن عبد الله بن میمون عن الصادق جعفر بن
محمد علیهما السلام عن ابیه عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم الخ وصاحب بحار ودیگر محدثین امامیه در تاویلات سخیفه بالخصوص حمل بر تقیه عدیم النظیر اند هرگز تاویلات
متصوری این حدیث را بر نداشته اند چون وچرا نکرده اند وفاضل جالسی در فن سخن سازی قصب السبق میربایند در آئینه حق نما

جاییکه بحدیث کلینی بر فضل علم و علمای دین احتجاج کرده میفرماید که در کتاب کلینی که در مذهب ما بهتر
و معتمدتر از آن کتابی نیست و اگر مذهب اثنا عشری حق است آن کتاب حق است از جناب صادق علیه السلام
منقول است انتهی بلفظه و ازینجا مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد که در حقیقت این حدیث و آنکه این امور
داعیه است تردد و ریب را دخلی نیست و ازینجا واضح نشد که در طریق این حدیث گفتگو کردن یا روایت را
بتقیه ائمه بار داه حمل نمودن عین اعتساف و کجروی خواهد بود و آن مستلزم استیصال استدلال مجتهد جالسی
است زیرا که ائمه هدی انچه برای رعایت مذهب اهل سنت ذکر فرمایند در کذب یا افترا اقدام نمایند
هیبا و استدلال بر ان نهادن و این کلمات را در حق آن ائمه معنی ندارد و الا مذهب اهل حق را حق باید بنا
و برای رد و قدح آن آستین همت باید برزد یا راه کلینی بکمال تسلیم و رضا اختیار باید کرد و ایضا فیه من المفاسد ما لا
یخفی علی احد من العقلاء فضلا عن الفضلاء عجب دارم از صناعت کار طائفه که خود بر اهل حق زبان دراز
اند و گویند که چون ایشان را از روایت جامع ترمذی مثلا الزام داده میشود میگویند که در صحیحین نیامده و چون
روایت مسلم پیش میکنیم گویند که بخاری اصح الکتب است و باعتبارش هیچ کتابی نمیرسد هرگاه این مرحله قطع
شود کتب رجال میگشایند و در جرح و تعدیل رواة دخل مینمایند شعر ایکه کمال عیب خویشتن ... نفس
دیگران چه مینید ... و در همه مقام نیز اگر تتبع تام نموده آید خواهی دانست که انچه علمای شیعه طعنه زنی کرده اند
زان ذکرات ... از مطاعن و تشنیع اهل حق که بر طبق نفس الامر و عین انصاف است آنهم بهمان بنا بر
قصد اختصار بر ذکر ... که نام ابو البختری دران واقع شده اکتفا نمود اگر شما فت طالت و ... سبالت
... بود اسناد دیگر را نیز ذکر میکرد که از نام و نشان راوی مذکور دران علمی و اثری نیست و ازینجا ساقط
شد انچه بعضی از معاندین بنا بر تدلیس و تلبیس در سند حدیث کلینی از فهرست شیخ الطائفه و خلاصه امام اعظم
خویش از کلام صدرای شیرازی در شرح کلینی قیل و قال و مکابره و جدال کرده اند و منتهای سعی ایشان با وجود ...
خرافات حمل روایت بر احتمالات واهیه خصوصا بر نفاق و تقیه است بحمد الله که منتهای تمامی طرق و اسناد
حدیث بجناب امام صادق است بواسطه آنجناب که در کتاب مختوم بخواتیم انبیا است که ما ...

باظهار حق و ممنوع از تقیه بود بجناب سید المرسلین منتهی می شود اگر علمای امامیه بر گفته خویش ثابت شوند
احتمال تقیه دران بر طبق روایات سابقه از مستبعدات و محالات است در ائمه دیگر البته در وقت تقیه بقدر
ضرورت مکتفی باشند چنانکه از کتب دینیه ایمان الشان بر می آید نه آنکه افترا بر خدا و رسول باین تفصیل نمایند مع بعد
مخفی نماند که نفی میراث درهم و دینار قرینه نفی نیست که در غیر آن از ارض و عقار و ما یشبههما این حکم جاری نیست
و من ادعی فعلیه البیان چه محتمل که ذکر درهم و دینار بنا بر شرافت باشد و از نجاست که بر جمله لم یورثوا درهما
و لا دینارا اکتفا نفرموده اند بلکه انما اورثوا احادیث را در حدیث افزوده اند تا احتمال جریان
میراث در ارض و عقار و غیر آن راسا مسلوب شود و معلوم گردد که میراث انبیا علیهم السلام منحصر در علم و
حدیث است و مگر هیچ و بحمد الله که بعضی از شراح کلینی مثل محمد صادق در نفی میراث و جریان احکام ترکه
در متروکات انبیا بر راه تعمیم رفته اند پس اهل عناد آنچه در دلالت این حدیث از غایت اعتساف و تعصب قدح
کرده اند و بسیاری از مزخرفات یاد نموده اند در ذکر آن اضاعت اوقات است مع ذلک اطفال دبستان
بر استیصال آن قادر اند فان کله من المضحکات و الخرافات و ایضا ظاهر حدیث همانست که جمهور اهل سنت
بان خیال بسته اند یعنی انکار میراث انبیا علی الاطلاق زیرا که علمای امامیه هر جا گفته اند که میراث مال حقیقت
است بنا علیه هر جا حاجتی بتعلیل افتاد تا آنکه امام فرمود که انبیا مال نمیگذارند بلکه برای رفع شبهه عقار و مانند آن
انما اورثوا در حسام و اساس الاصول بر جای خویش ثابت شد که ظاهر حدیث و قرآن حجت است تا دلیل
قطعی بر خلاف آن قائم نباشد فالحمل علی الظاهر متعین و مجوز مدعی المیراث متیقن سوم آنکه دعوی آنکه خلفا
مال فدک را خوردند با وصف اقرار بتورع و زهد ظاهر شان چنانچه از مطالعه شافی سید مرتضی و غیر آن ظاهر
است و کلام فاضل طبری در کامل بهائی تصریح آن میکند حیث قال دشمنان محمد صلی الله علیه و آله
و سلم ظاهر الشرک بودند و اعدای علی ظاهر الصلاح و العداله و باطن الشرک و المعصیه ما جرای عجیب و
غریبست در صحاح و غیر صحاح مروی و مسطور و مقتضای دلائل عقلیه نیز همین است که شیخین رضی الله
عنهما در فدک بر عمل جناب سید المرسلین راسخ دم و ثابت قدم بودند و حاشا که دست ظلم بر حقوق

فاطمی علیها السلام دراز کرده باشند چهارم آنکه قبل ازین گذشت که باظهار صاحب
اکابر طائفه این حدیث را بر خلفا حمل کرده گفته اند که ایشان در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رعایت حقوق
اهل بیت می برداشتند و بعد وفات شریف آن طریق را ترک نمودند و خود قاضی شوستری در همین مقام اظهار
کرده که امام اعظم با مثل دیگر اکابر خلفا را از اهل نفاق می شمارد پس استدلال بحدیث حوض بر ارتداد ایشان
صورتی ندارد و باز در پی توجیه شده و گفته نفاق آنها با انکار امامت مرتضوی بعد از وفات شریف از قلوب
اهل السنه بروز نمود و این همه مشعر بر آنست که خلفا طریق سابق را ترک فرمودند و مولف رساله در بیان
معنی حدیث سابق ازین گفته بهمان شیوه قدیمه رجوع و طریقه مستمره را پس پشت گردند که
اطاعت ترا گذاشتند و علم لعنت و عناد بر افراشتند و نیز از عبارات او مستفاد میشود که ترک احد الثقلین
نمودند پس بفهم شوستری که خلفا را از غاصبین و محدثین می پندارد و از دائره تارکین بر می آرد
فرار از مطر و وقوف تحت المیزاب بر علمای طائفه اش انطباق صریح پیدا کرد مع ذلک منع
زکوة و امتناع از صدقات که از مالکین امامیه سر زد مستلزم غصب حقوق مساکین و اکل اموال
ابن السبیل و دیگر محتاجین هست یا نه و ازینجا واضح شد که مخاطب والا مناقب را بر وجه سابق واهی
بودن ترجیح قاضی مانند نسج العناکب کما عرفته از ذکر آن دست بر داشته قال الفاضل
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم و چون بفضل الله
و حسن تائیده از بیان اینکه حدیث مزبور با نفراده دلالت صریحه دارد بر آنچه دارد فراغ
دست داد اکنون بدلیلے آخر که اوثق و اجلی است غلط گفتم بنص صریح مبرهن میگردانم که حدیث
مزبور در شان صدیق اکبر و شرکاء و مددگاران شان واقع است و حاجت تجشم مونت استدلالات که بکار
رفت نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از موطا روایت میکند که اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ لِشُهَدَاءِ اُحُدٍ هٰؤُلَاءِ اَشْهَدُ عَلَیْهِمْ فَقَالَ اَبُوبَکْرٍ الصِّدِّیْقُ اَلَسْنَا یَا
رَسُوْلَ اللهِ بِاِخْوَانِهِمْ اَسْلَمْنَا کَمَا اَسْلَمُوْا وَجَاهَدْنَا کَمَا جَاهَدُوْا فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ بَلٰی وَلٰکِنْ

لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال ءانا لکائنون بعدک
و مسلم الثبوت که حدیث خود تفسیر حدیث میباشد و در یا ثن فیه اینعنی غایت وضوح دارد چه صراحت
لا ادری ما تحدثون بعدی تفسیر و تبیین ما احدثوا بعدک هست و بشهادت حدیث از رجال مذکورین
الغلبة در حدیث بخاری که مرجع ضمیر ما احدثوا باشند مرجع آنها جمیع باشد مخاطبین مذکورین حدیث موطا
مراد هستند و غایت توجیه حدیث موطا همینست که این حدیث بطریق احتمال وهمی وارد شده لکن هرگاه لولا
که مرض تعصب شان مانع عین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که حدیث بخاری حسم ماده این تاویل
میکند چه حدیث بخاری که از زبان مخبر صادق است خبر از مستقبل میدهد پس وقوع آن واجب و هرگاه بیان
کلمات را صرف بنفر و ضمیر غیبت صیغه غائب یعنی مخاطب من بعدنا ما دا اعاده فرموده که هذا العهد الرسول
از اصحاب جدائی واقع نشده الا این حدیث مختص بمخاطبین پس مبرهن گشت که این کلام اخبار بود
است از مستقبل نه احتمال وهمی اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است
تا قول رسول صلعم بطور احتمال هم خبر از امور واقعه میدهد آیا نمی بینی که در غزوه موته بطور بر سبیل احتمال
عقلی فرمودند که اگر زید بن حارثه رضی الله عنه شهید شود حضرت جعفر طیار علیه السلام سردار لشکر باشند
اگر او شان بدرجه شهادت رسند عبد الله بن رواحه سردار عسکر شوند و اگر او شان هم شهید گردند
مسلمانان هر کرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند و آخر آن همه بزرگواران شهید شدند و اهل
فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند پس هویداست که گو بظاهر حکم علی سبیل الاحتمال و بشرط وقوع بود مگر در
حقیقت اخبار غیب بوده است علاوه اگر از رهگذر احتیاط صرف باحتمال عقلی میفرمودند خصوصیت این
سفر که چه بود بلکه بطور دستور العمل میبایست که در جمیع سرایا میفرمودند و هرگز در هیچ سریه فروگذاشت
نمیفرمودند پس بنا علی هذا همچنان اینجا هم لا ادری ما تحدثون بعدک خبر از احداث یقینی میدهد نه مجرد احتمال
وهمی هست دلیل مبین برین مدعا دیگر آنست که اگر فقط باین حیثیت مخاطب میفرمودند که اینها شهید
شده اند و خاتمه ایشان بخیر شد شما در ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید و معلوم نیست که

بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود همین ارشاد میشد که حسن خاتمه اینها که از جهان رفتند بیقین
پیوست و شما هنوز زنده اید و لااقل در با تصنعون او تعملون بعد الیوم این لفظ احداث و تقیید آن بلفظ بعد
صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول برحق کارها کردند و الا از شان
مورد کریمه وانک لعلی خلق عظیم و مخاطب بخطاب وجادلهم بالتی هی احسن نیستند
بلکه مستعد است که بمجرد احتمال وهمی بخوبی چنین یار غار در جواب سوال حسن خاتمه خود شان کلمه ارشاد سازند
که از ان اشتباه تام در خیر عاقبت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر تبرک ارشاد کردن ضرور بود میفرمودند
که ان شاء الله تعالی بالشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم از عیان مغفوریت
باحتمال احداث بعد اعمال خود مدلل فرماید که اینگونه کلام بدون اشتمال بر بلی از ادنیا بلکه اوساط
الناس بس بعید است چه جا که من کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار مستقبل
نباشد قید بعدیت لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شان بین شان رسول الله الملک العلام
و مثل هذا الکلام انتهی بجز ذره اقول و استعین بالرؤف الرحیم اگر مراد سوء خاتمه نیست
که ارتداد و سوء خاتمه صحابه کبار بر طبق اصول مناظره باثبات رسانیدم الکنون ذمه ملمن برآن مشغول
نیست پس بطلانش بر ناظرین این جرا از اجلای بدیهیات است و بدعوی شمول فضل الهی گردن افراختن
بغایت آینده و باین فقیر بیچمدان می زیبد که بادنی توجه کمترین ستا این اقل الخلیقه بل لا شیء فی الحقیقه با
تقدمات رساله حضرت که بعد تالیفش خلعة و جلوة بلفظ بل من بسیار بر زبانش میگذشت که ما
اشتدت به الریح فی یوم عاصف گردیده و مال تمسکات دندانشکن همراه شهوات
علمای دیگر قدیما و حدیثا بالخصوص آنچه در کتاب معتمد الشیعه برادر مهین مؤلف افاده نموده بر همه
افراد کائنات مانند آفتاب نیمروز روشن شد و ستعرف ان شاء الله تعالی مفصلا و اگر مرادش آنست که
اصول خیالیه خود در مقابله اهل سنت و جماعت فارغ گشتم پس منشأ این همه تخیلات فاسده آنست که نور در این معنی
از تابعین و اهل حق از استمد این گمان برده بخلق احتمالات ضعیفه و ایراد سندها صحیفه خاطر خویش را

مقتضای آیت کریمه کل حزب بما لدیهم فرحون خوش کرده باشد چنانچه زبانی ثقات احباب از علمای
فریقین بگوش فقیر رسیده که بارها در خلا و ملا تذکرهٔ این امر از حضرت مؤلف صدور یافته که در حدیث اصحابی
منصب من منصب منع و جانب اهل سنت جانب استدلال است فقط منع مقدمات شان که مراد بهم ما العفو
زکوة اند و اصحاب کبار نیستند مرا کفایت میکند و خلق احتمال ایراد میسند که من در پی آن شده ام زراه
تبرع و احسان است انتهی مقاله پس حالیا در ابطال این تقریر بچند وجه اکتفا می رود **اول** آنکه خود
حضرت مؤلف جابجا درین رساله بر تقاریر علمای اهل سنت مثل تقریر فاضل متبحر کرمانی لفظ توجیه احتمال
اطلاق کرده چنانچه در مقامیکه در جزو گذشته بنظر ناظرین درآمده گذشت که درباره بعضی از عبارات
کرمانی لفظ توجیه بارد اطلاق فرموده پس معلوم شد که فاضل کرمانی بلکه اتباع و متبوعین او نیز که در شروح
کتاب مستطاب صحیح بخاری و مانند آن برین منهج رفته اند همه از موجهین اند و بنامی اصحاب تحصیل مثل
بدیهی اولی است که در اصول مناظره قرار یافته که هر موجه مانع است پس شکل اول بدیهی الانتاج ثابت شد
که علمای اهل حق که روی سخنش با ایشان است مانع اند و عجب از همه اینکه خود جناب مؤلف در اوراق جواب ایضاح
این مقدمات را که قسمی از موجه است و هر موجه مانع است و مانع را احتمال کفایت میکند بر زبان خود شن جاری
ساخته و در اینجا سخن خود را ازین قضایای مسلمه پرداخته و منصب خود را که استدلال است فرمه الحق بدا حینئذ **وجه دوم**
آنکه قول سابق او اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث آنچه بیان کرد بسیاق عبارت مناسبتر است لیکن محال تاویل نیز
و ذیل خلق احتمال وسیع اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوییم که اینجا بجز این دو احتمال احتمال ثالث امکان
ندارد و اگر احتمال دگر باشد بیانش بر عهدهٔ طرف ثانی و ابطالش بر ذمهٔ ماست اینک گوی و میدان
انتهی مختصراً نص است در مستدل بودن مؤلف موجه و مانع بودن اهل حق از امثال این مقالات
تبحر و غزارت علوم و کمال مهارت و عریف بودنش درین فنون بر همگنان از خاصه و عامه روشن
می شود و الا نعوذ بالله سنعیه است که شخصی اینهمه رسایل تالیف کند و با استعداد و فاقی بمقابله
مجادله اکابر علمای اهل حق سیما فاضل کرمانی و جزری و عسقلانی و دیگر محققین

دم استقلال زند و هنوز او را حقیقت خود واضح نشود که من مانعم یا مستدل و خصم من بکدام جانب آیت
و چه منصب دارد بلکه درین معرکه باشد قائل کلام انت انا فمن انا خود را گم کند نعوذ بالله من تدلیسات
المدلسین و تلبیسات الملبسین وجه سوم آنکه مطالعه تصانیف امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی امامیه
مثل کشف الحق دلیل صریح است برینکه او و قدمای او از حدیث الحوض ارتداد و کفر یا فسق صحابه ثابت
کرده اند و عبارت شیخ حلی و مثالش بعد ازین می آید ان شاء الله تعالی و هیچ مستدل نیست مگر اینکه
شخص دعوی کند و برآن دلیل اقامت نماید چنانچه شیعه گوید که خلافت بلافصل حق حضرت امیر المؤمنین
بود زیرا که جناب سید المرسلین آنجناب را وقت سفر تبوک در مدینه منوره بجای خود خلیفه ساخت و ارشاد
فرمود که انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و صحت استثنا موقوف
بر آنکه تمامی مراتب هارونی برای جناب مرتضوی متحقق باشد پس خلافت بلافصل ثابت گردید و حقیقت
مانع جز این نیست که شخص در جواب خصم گوید که آنچه تو گفتی مسلم ندارم مثلا سنی در جواب این استدلال تقریر
کند که لا نسلم که جمیع منازل هارونی بحضرت علی مرتضی حاصل باشد و لا نسلم که خلافت موسی از مراتب
هارون بود چه در صورت حیات هارون بعد ممات موسی نبوت بالاستقلال بحضرت هارون
حاصل میشد که بهزاران مراتب قوی تر از خلافت است و آنچه تو گفتی که صحت استثنا موقوف بر حصول
جمیع مدارج هارونی است نیز ممنوع است بحتمل که استثنا منقطع باشد بالجمله چنانچه اهل سنت درین مقام مانع
اند تبرعا ایراد سند میپردازند کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام همچنان در توجیه حدیث الحوض بالخصوص
در مقابله حضرات امامیه نیز منصب ایشان جز منع هیچ نیست یعنی لا نسلم که این حدیث در شان خواص اصحاب وارد
شده باشد بلکه محتمل است که در شان مقصرین و محدثین از جفاة اعراب باشد اگر با وجود اینهمه تصریحات هنوز
بخیالش در نگذرد که منصب اهل تشیع در حدیث الحوض استدلال بر ارتداد و احداث صحابه کبار است و منصب
اهل الحق منع است نه استدلال پس میگوئیم که اکنون در جهان منصب مستدل من حیث الاستدلال باقی نخواهند بود
و شیعه در هیچ امری مستدل نباشند زیرا که در مثال گذشته می باید که طیلسان استدلال را نیز بر دوش اهل الحق اندازند

و گویند که حدیث منزلت که ما در مقابله اهلسنت آورده ایم از کتب اهلسنت است و شارحین این احادیث
و متکلمین ایشان معنی آن چنین و چنان قرار داده اند و استثنا را بر استثنای منقطع حمل کرده اند و ما منع میکنیم و میگوییم
که ما تسلیم که استثنا منقطع باشد و بعضی از مراتب ما دونی مراد بود بلکه منزلت بر عموم است و استثنا بر استثنای متصل محمول
است پس بر آیات ما صغیر و کبیر عیان شد که خیال مولف در مانع بودن خویش مستدل بودن اهل حق در حدیث
الحوض بلا هیچ البطلان است و بکدام زبان گوییم که بلا و صبیان هم بر آن بخندند و از ملاحظه این هفوات
و سهای ایشان ستون بخنده می شوند **وجه چهارم آنکه** خود حضرت مولف معتمد الشیعه بعد
ذکر استدلال خویش بر احداث خلفا و غصب خلافت مرتضوی عبارتی در کتاب مذکور آورده که در
ابطال خیال مولف که انتحال منصب خصم است اول دلیل است و آن عبارت بقدری که تعلق باین مقام
دارد اینست که مخفی نباشد که اینحدیث را قدمای علمای امامیه قدس سرهم دلیل بر قبح حال بسیاری از
مسلمانان صحابه بتصریح گردانیده اند و احتجاج و تمسک باین بر ارتداد خلفای ثلثه بخصوصهم از آن قبیل
است که فقیر بی بضاعت باین متفطن شده و اگر ناظران از انصاف و رنگ زندید بر بندید که الا نظر الی
قال و لا تنظر الی ما قال وارد است انتهی بلفظه و وجه دلالت این عبارت بر مدعا احقر نزد اصحاب تمییز مانند
ضیاء خورشید اظهر است و ازین یک عبارت دو فائده که بیخ کن خیال خام مولف عالی مقام است
آمد نخستین آنکه در زمان قدیم علمای امامیه استدلال از ینحدیث بر سوء خاتمه اصحاب نموده اند و منصب
ایشان منصب استدلال بود دوم آنکه در زمان متاخر که مولف معتمد الشیعه از ینحدیث ارتداد خلفای
ثلثه بخصوصهم ثابت کرده نیز منصب استدلال دارد پس معلوم شد که امامیه در هر زمانه همین منصب داشته اند
آنچه مولف وهم کرده سخن لغو گذارش است که فقیر را در لفظ و مراد همین مولف قیل و قال است لشتان ما
تعالی در خاتمه اوراق این مسالک بدلایل قاطعه روشن میکنیم که دعوی تفرد از لاف و گزاف آن
بزرگ است و در کتب قدیمه که صدها سال از تصنیف آن گذشته این نحو استدلال از حدیث الحوض موجود
است و نحو نقیض و نفی آن بعدم تتبع آن کتب و نقصان استقراء است بنا بر این فرموده و تعجب از ادعای ...

وقوع

وقوع یافته و تمام عبارت معتمد الشیعه در انجا نقل خواهم کرد انشاء الله تعالی در مقام بر قدر حضرت در سلک تکلیف

شده کما عرفت **والتماس** دیگر آنکه ابطال زعم مؤلف برین وجوه موقوف نیست بحول الله و قوته [illegible]

از وجوه دیگر برین [illegible] ما عنقریب مسرود خواهد شد **قوله** اکنون الخ **اقول** این کلام [illegible] دلیل

و نجم است برین معنی که حضرت مؤلف بر سور خاتمه عدد افضل الصدیقین امثال [illegible] استدلال [illegible]

الفاظ آخر آنست که دلیلی برین دعوی قبل ازین گذشته کما لا یخفی علی المتامل **قوله** [illegible] **اقول**

این دلیل ششم است بر استدلال مؤلف [illegible] لفظ دلیل و برهان الی غیر ذلک نص [illegible] استدلال [illegible]

نمانده که اینهمه تعداد و شمار بعد عجز بصر از ذکر دلائل دیگر است والا بعد تتبع تام و غور و فکر در کلام مؤلف

علمای اعلام میتوان گفت که غالباً هیچ صفحه ازین رساله نباشد که دلالت بر مستدل [illegible] مؤلف [illegible]

چنانچه بمقولات سابق در خیال مؤلف دلائل قاطعه و براهین یقینیه بود و در واقع از قسم [illegible]

حال این نص صریح مزعومی نیز بدستور ماسبق است که بنیادش بر صور خیالیه فاسده است استغفر الله که تا بلی افضل

الصدیقین که بنص قرآنی صاحب رسول الثقلین و ثانی اثنین است حق تعالی جابجا در محکمات قرآنی او را

با اعوان و انصارش میستاید و بر کمال ایمان و اخلاص در کتاب نورانی نص میفرماید که یا ایها الذین امنوا

من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة

علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه

من یشاء والله واسع علیم و در سوره نور در مقامیکه تطهیر ذیل ام المؤمنین [illegible] نازل میفرمود

بکمال علو شان و عظمت بلفظ اولو الفضل که دلیل بر افضلیت است یاد فرموده فقال تعالی ولا یأتل اولو

الفضل منکم والسعة الآیه از محدثین و مفسرین [illegible] و چون [illegible] تمام [illegible]

[illegible] و مع ذلک قید والسعة لغو خواهد شد فتعین الفضل الدینی علی الاطلاق والحمد لله که مفسرین [illegible]

صاحب مجمع البیان و غیر او نیز [illegible] در [illegible] نزول آیت کریمه مذکوره ذکر کرده اند دلالت صریحه برین [illegible]

آیتست و درین مقام تفسیر کبیر امام فخر المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین [illegible]

است که با به سخن را العرش برین رسانیده و شبهات و اوهام مخالفین را از حضیض زمین گذرانیده
الی غیر ذلک من الایات التی اوّلوها وقت المناظرة اخراً بل حرّفوها عن مواضعها لحفظ
ناموس مذهبهم غالباً هرگاه مهاجرین اولین و انصار سابقین که آخرین وصیت جناب سید النبیین
در مسجد مقدس خود باعتراف صاحب تحفه در حفظ حقوق ایشان بود محدث و غاصب حقوق اهل بیت طاهرین
باشند کیست که بهره از دین و ایمان تواند داشت و بقتال اشقیا مثل اهل ردت و قیصر و کسری لشکری
تواند آراست و داد جهاد با امثال مسیلمه کذاب و اسود عنسی خانه خراب تواند داد و اساس تائید ملت مصطفوی
صلی الله علیه و آله وسلم تواند نهاد و جناب قدس الهی از مساعی جمیله آنها خوشنود تواند شد کما یدل
علیه حدیث الکافی و قدم قبل ذلک **قوله** زیرا که صاحب جامع الاصول الخ **اقول** محتجب نماند که
شهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدلیل کلمه هؤلاء و ضمیر علیهم از قرائن عقلیه و نقلیه حالیه و مقالیه
مجموع شهداء احد واقع است بحیثیت لا یشذ فرد واحد و ابوبکر صدیق نیز از مجموع اهل اسلام سائل
شده کما هو الظاهر و مولف رساله در ملحقات بعضی از عبارات اصحاب سیر باثبات رسانیده که
ارشاد این حدیث قریب زمان رحلت شریف اتفاق افتاده حیث قال مخفی نماند که شهادت پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم برای شهداء احد نزدیک بزمان رحلت آن سرور از دنیا بود چنانکه تصریح کرده بآن
شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت و چون از انجا بازگشت و از دعای احیاء و اموات
فارغ شد صداع طاری گشت و بیمار شد وایضاً فی ذلک البیاض فی موضع آخر و فی هذه
السنة زار النبی صلی الله علیه و آله وسلم شهداء احد فقال هؤلاء اشهد علیهم فقال
ابوبکر السنا باخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا
فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم
قال انا لکائنون بعدک ثم رجع الی المدینة وظهر به الحمی ثم توفاه الله تعالی عدة ایام
انتهی کلامه بعینه و بلا شبهه درین اوان کثرت اهل اسلام نسبت بسابق زاید الوصف

اهل اسلام

بهم رسید و جماعة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابوبکر صدیق که هنوز
علم او بحدیث الحوض در حیز منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند نه فقط از اخص
الخواص و اصحاب کبار و ملخص جواب سید النبیین آنست که حال اسلام و جهاد شما معلوم است لیکن حسن خاتمه
تمامی افراد شما مثل جمیع افراد شهداء احد که بنصوص قرآنی جنتی باشند متیقن نیست محتمل است که درین
سلسله احداثی سر زند و ازین لازم نمی آید که حضرت ابوبکر صدیق و دیگر خلفای راشدین بعد آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم متصف باحداث کردند و سند این معنی که حدیث الحوض بعد از قصه شهداء احد است مطالعه بعضی
از اخبار فریقین است و روایتی از بحار ملا باقر مجلسی در امامت صدیق بنا به عن النبی صلی الله علیه وآله
وسلم فی مرضه قدمت قبل ذلک القصه مدعای مؤلف که ارتداد ابوبکر صدیق و دیگر خلفای راشدین
است شامته ثابت نشد و آنچه ثابت شد مدعای مؤلف نیست من بعد التماس است که اگر مخاطب والا
مراتب اعتقاد آن دارد که غیر از ابوبکر صدیق و شرکا او از غاصبین خلافت دیگری از اصحاب و در واقعه
دعا بر شهداء احد مخاطب نبوده کما یدل علیه قوله هرگاه همان کلمات را صرف بتفرقه ضمیر غایب بصیغه
مخاطب بحق مخاطب و من مضا با اعاده فرموده اند پس باید که بدلیلی این حصر را ثابت فرماید و ما دامیکه
اقامت دلیله نتواند کرد احتمال راجح و ظن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان
که در آخر عمر شریف نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و
تکالیف شرعیه جهاد البته برینها هم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث برای جمیع افراد مخاطبین
باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر دفتر آنها نیز از دست میروند و اگر
خطاب ببعض دون بعض باشد کما ادعی المصنف پس ما میگوییم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد
خواهند بود که تعبیر از آنها بلفظ رجال واقع شده دخول ابوبکر صدیق و امثال او که در مؤلفات
محدثین مثل فاوات حاکم نصوص قطعیه بران موجود است که ابوبکر صدیق و مانند او بحکم نبوی از زمره مصداق
حدیث الحوض خارج اند و از جمله آن حدیث ام المؤمنین ام سلمه است که امامیه هم بجلالتش اعتراف

نسائی وارد علی ما نقله بعض المحققین انه قال صلی الله علیه وآله وسلم یا ایها الناس انی
فرطکم علی الحوض وان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود وآنیته کعدد النجوم
وانی رأیت ناسا من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت
زمرة اخری ففعل بهم کذلک فلم یفلت منهم الا کمثل همل النعم قال ابو بکر لعلی
منهم یا نبی الله قال لا ولکنهم قوم یخرجون بعدک ویمشون القهقری
مسلم متناقض و مخالف اصول فریقین است کما عرفت و سیجی بعد ذلک مفصلا ان شاء الله تعالی گو بادی این سوال
ابو بکر باشد و لا نسلم که بدلیل سوال وی جواب مذکور ابو بکر صدیق در محدثین داخل گردد چه قبل ازین دانستی
که شیعه صیغه متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمع غایب حمل میکنند و بدین حضرات ائمه را بزعم خود از
لوث عصیان منزه میدارند والتبرا این امر بدون مساعدت محاورات عرب امکانی ندارد و در ما نحن فیه
که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغ متکلم مع الغیر شریک باشند احتمال توجه اصل خطاب بآنها و باکد اینی
صدیق و امثالش از حواریین خاتم المرسلین پهلو بظن بلکه بیقین میزند فکیف که نصوص هم از مخبر صادق
صلعم موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق ازین تهمت احداث و بدعت نماید و لیس بیاست که
خطاب بیک جماعت کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین امامیه مثل طبرسی و کاشانی و
غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند و حالانکه حق تعالی در کتاب مجید خویش میفرماید
یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم و علی هذا القیاس آیات دیگر پس دخول صدیق
اکبر درین جماعت متصفین بالاحداث ضروری نباشد زیرا که سوالش از جمیع افراد امت بود و جواب
آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مستلزم احداث همه کس نیست و ایضا محتمل است که وقت دعا
بر شهدا بعضی از صحابه اعراب نیز حاضر باشند که قرائن احداث آنها مختفی نبود پس گو خطاب جانب صدیق
اکبر و حضرت امیر و ابو ذر باشد لیکن مراد ازان صدور احداث لو احتمالا از امثال آن مردم است و ذا النستی
که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث عائشه حوالی آنحضرت صلعم را بالهام یا بوحی معلوم بود که

بعضی از صحابهٔ غیر مشهورین متصدی احداث خواهند شد اگرچه احداث معلوم نباشد لهذا آنجناب
بتفاوت یسیر این مضمون را اعاده فرمود پس درین سلوک خاص که خطاب بخواص باشد و مراد خفاة باشند بحکمت
زیادت خوف و مزید خشیت برای آن جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین میفرمایند وای
برحال ما که هنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیده‌ایم و مناط فوز بدرجات اخروی عدم ارتکاب احداث و بدعت و
بجا آوردن اعمال صالحه است باقی ماند خلجان عوام که خطاب بصورت تکفیر است و مقصود سرزنش دیگری
صاحب تحفه بکثرت وقوع این امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته‌اند که خطابات
الهی که در بعضی از آیات مثل فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا بجناب خاتم المرسلین است لیکن منظور
تهدید و ترهیب امت است و این طریق ابلغ فی الزجر است و بر متوقد ضمیر روشن است که چنانچه نزد اهل سنت
عصمت انبیا بر جای خویش منصوص است بنا بر عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابهٔ کبار نیز مرحوص شده
والعجب کل العجب که علمای امامیه مثل این سوال را که ابوبکر صدیق نموده بزبانی ابوذر غفاری در بعضی از
احیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق متاخرین حکم بصحت اخوت
نمود فرمود ابوذر بذروه عرض رسانید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هرگز نیستید چنانچه این ماجرا در
مسالک آخر خواهی الست انشاء الله تعالی و حالانکه ابوذر را حضرات امامیه درین خطاب داخل نمی
دارند و از وصف اخوت اسلامی خارج نمی‌گردانند و در مقام احداث را بر ذمهٔ ابوبکر صدیق ثابت میکنند
فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله اگر حالیا علمای قوم ابوذر غفاری را متصف باخوت اسلام ندانند
و دیگر محامد که در حدیث مشار الیه برای متاخرین مختص شده و در روایات امامیه خاصه بکثرت تمام
مروی گشته از ابوذر هم سلب نمایند پس درباب ابوبکر صدیق هرچه خواهند متفوه بآن شوند والا جواب هم
نعم فرق اینست که در جواب سوال صدیق بلی ولکن لا تدری ما تحدثون بعدی ارشاد شده
یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن معلوم نیست که بعد ازین چه احداث سرزند بخلاف جواب سوال
ابوذر که نص در نفی اخوت ابوذر است کما ستعرف و ذلک جملهٔ لا تدری الخ مضمونش نفی درایت

احداث است بر اصول فریقین آبی و مستنکف از حمل این حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول اهل
حق پس از آنکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه آنموذج آن در ماسبق سمت گذارش
یافته و اینهم از نور حدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تافته که هرگز ابوبکر صدیق و یاران ایشان باجماع مرکب مراد از
حدیث الحوض نیستند اما اصول امامیه که مؤید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول اهل حق باشد پس این
نیز مؤکد و مشید اصول ایشان است چنانچه اینهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول موضوعه امامیه
خاصه پس بیانش در مسلک آخر می آید انشاء الله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر بعلم قطعی حال احداث و بدعت این
بزرگان بتفصیل تمام میدانست پس چگونه معاذ الله ارتکاب کذب و سلب هدایت از نفس نفیس خود فرموده
باشد با آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصا در آنوقت آنجناب را جایز نبود کما عرفته سابقا پس معلوم شد که
آنحضرت صلعم نظر بضعف اسلام بعضی و عدم استقامت باحتمال ارتداد ارشاد فرمود که درین سلسله احداثی صدور
خواهد یافت گو مرا معلوم نباشد و مخفی نماند که تشبیه اسلام و جهاد بشهدا اسد ضرور نیست که از باب
تشبیه کامل باشد چنانچه در مطاوی بحث معلوم شده و هرگاه امامیه و سنیه مستدل بودن در اثبات امامت بلا
فصل مرتضی بحدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی بر تشبیه کامل حمل می فرمایند زیرا که مصرح شد بعد حال
ایشان دارد چه در نصوص معنی حدیث آنست که ای علی غیر از نبوت در جمیع مراتب شامل هارونی و یکی از مناصب
آن بود که در زندگانی موسی حکمرانی بر بنی اسرائیل اختصاص داشت و بعد موت خلافت بدیگران رسید
پس تو نیز بعد از من خلیفه نخواهی شد فیلزم نقیض ما یدعونه اهل حق که در مقام منع دارند اگر تشبیه را بر
کامل حمل نکنند سود سرزنش نباشند تنبیه محتجب مباد که حضرت مؤلف در مقام حاشیه منهیه دارد که تعرض
آن پر ضرور می نماید عبارتش آنکه مخفی مباد که در بعض نسخ جامع الاصول و مطاوی بعض رسائل نیز انا
لکائنون بدون همزه استفهام دیده شد لیکن چون استفهام بسیاق کلام مناسبت و گویا محبت حرف
ظاهر بود وقت همان نسخه را اختیار کرده شد بلفظ مکنون خاطر من اگر ازین حاشیه نیست که من در اختیار نسخه
استفهام تبرع و احسان بر اهل حق کرده ام زیرا که در استفهام علمای ایشان توانند گفت که از وجود خود بعد

آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر صدیق خبر میدید بلکه اظهار تاسف مینماید یا گویا انکار است
خود بعد مفارقت آنجناب میکند پس لازم نمی آید که صدیق بقای خود با اعوان و انصار بصفت احداث
بعد جناب سید المرسلین فهمیده باشد بخلاف نسخهٔ انا لکائنون که ظاهرش آنست که البته بعد تو
باقی میمانیم واحداث را بروی کار می آریم و آین منتهای مقاصد شیعه است پس حجت حریف را
آوردن و از انچه مفید مدعای خود زیاده تر باشد اغماض و اعراض فرمودن کمال تبرع و احسان
بر مخاصمین و قوت و طاقت مؤلف در فن مناظره است که باوصف ایراد آن نسخه که نطاق
حجت حریف بود باز او را در شکنجهٔ دلائل کشیده و کوشش او چنانکه باید بالید فاقول ان هذا الشق
باطل زیرا که در صورت اختیار نسخه که خالی از همزه باشد نیز این قیل و قال را حریف او بشکلیس تواند کرد
بیانش انکه مؤلف در جاهای بسیار بتقلید صاحب معتمد الشیعه میفرماید که حدیث تفسیر حدیث میباشد پس
چون اصل قصه واحد است و در یک قصه دو حدیث بیرایه در ورود پوشیده یکی بهمزه و دیگری بدون
آن و در قواعد ادبیه تقرر یافته که ذکر شی اصل است و حذف فرع آن و فرع محمول بر اصل میباشد
و مخالف اصل نمیباشد پس حجت حریف بر حال خود است خواه نسخهٔ اولی اختیار فرماید خواه نسخهٔ
ثانیه و مؤلف یلمعی فهمیده که در نسخهٔ انا لکائنون حجت حریف بحسب ظاهر هم باقی نمیماند و مو کان ترک
والضا حریف میتواند گفت که تطبیق در احادیث بقول را در همین جناب در کتاب مذکور
مها امکن واجب و ضرور و انا لکائنون یعنی نسخهٔ استفهام محمول میتواند شد زیرا که عرب گاهی
همزه را ذکر می کنند و گاهی باعتماد قرائن حذف می نمایند و مقدر میدارند بخلاف حمل اول نسخهٔ انا لکائنون
یعنی نسخهٔ اول بر ثانی که مؤلف آنرا جملهٔ خبریه می پندارد و این موجب حمل نقیض بر نقیض دیگر
است پس بدون حمل ثانیه بر اولی تطبیق در حدیث بحکم صاحب معتمد الشیعه و حسب صورت واقعه است
نمی بندد فدلیل خصم المؤلف بحاله وقد کان مجد وشافی باله و بحمد الله که جناب مؤلف درین جا
خود اقرار کرده که استفهام لسیاق کلام مناسب تر است پس ضرور است که محذوف را بر مذکور

حمل کنیم و اگر مراد مؤلف چیزی دیگر است فالتصویر واجب علیه حتی نتوجه الیه **قوله** وسلم النبوت
است آه **اقول** اگر از مخاطبین جمله لا ادری ما تحدثون بعدی تفضیل اهل الصدیقین و امثالش مراد باشد الیس
بلاریب مخالف قاعده ارداد و تعیین است زیرا که بر هردو سبب جلالت خوبی و بد قوم بخوبی معلوم آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بود کما عرفت فی الصدر چرا انکار فرمود و درایت را از خود سلب نمود معلوم شد که آنها مراد نبوده اند
و هذا بدیهی جدا و اگر مراد از اهل خطاب همان مردم اند که حدیث الحوض بر انها انطباق نموده شد
بجهت خطاب بمجموع مسلمانان و دخول آنها کلامی نیست لیکن هیچ اشکال و عضال لازم نمی آید عجب از حضرت
امامیه که بکمال جسارت و جرأت میگویند که انچه بتول زهرا در مخاطبه حضرت علی مرتضی ارشاد نمود که مانند جنین رحم
پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و خود را ذلیل کردی الی آخر الکلمات المقدسه در حقیقت لطمه قبل
جناب مرتضویست و شکایت خلفای ثلثه و اعلام مردم است که انجناب ترک خلافت نخواهد نمود بی نگرده و غصب
فدک راضی نبوده کما قال المجلسی فی حق الیقین و نمی دانند که خلفا در انوقت کجا حاضر بوده اند بلکه خود
مجلسی در کتاب مذکور اقرار کرده که این شکایات بعد از ادای خطبه طویل الذیل در مجامع اصحاب و بحضور و معاودت
و قرار گرفتن جناب سیدة النساء بخانه هدایت کاشانه بود مع ذلک خلفا را که مانند جنین رحم پرده
نشین شده بودند و کی مثل خائنان در خانه گریختند بلکه ظهور ایشان در انوقت مانند ظهور شمس وقت
نصف النهار است بلی لفظ گرگان سیه رند و می برند و تو از جای خود حرکت نمیکنی البته بر اصول موضوعه
امامیه بر خلفا منطبق است لیکن عدم حرکت و عدم محافظت ناموس تعلل زهرا و حقوق وا از شر اعدا بی ریب ورد
شکایت مرتضویست پس بحمد الله اکابر امامیه که خود چنین گویند و بر دیگران ایراد و ایراد ضعیفه غلبه جویند کجا خطاب
لا ادری ما تحدثون بعدک که هرگز بر اصول طرفین بر خلفای راشدین منطبق نمی تواند شد و کجا خطاب فاطمه زهرا
که نزد تمامی اهل عالم لامحاله شکایت مرتضی بود بلکه معاذ الله تفسیق انجناب که با وصف ورود آیت فلا
تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و کریمه انکم اذا مثلهم محدثات خلفا را بچشم می بینند
و وقت خروج مخدرات عفت و طهارت و رفتن ایشان بمجامع اصحاب برای مطالبه فدک در خانه می نشستند

برخاست

هجرت از مدینه ببلاد دیگر که ازین محدثات و آشوب و فتن خالی باشد نمی گزینند بلکه اگر ادنی غور و تامل
بکار برند و آنچه در عمدهٔ مطاعن خلفا تقریرات مطبنه پیش کنند و قیاسات را ترتیب دهند نصب العین دارند خواهند
دریافت که درین شکایات و حکایات تا کار از تفسیق هم درگذشته به تشنیع بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مراعات ادب
اجازت نمی دهد که بتفصیل این اجمال پردازم و زیاده تر موجب پریشانی تاویل مجلسی اصفهانی است که
درین کلمات مبارک مقصود آنست که مردم قعود مرتضوی در ترک خلافت را بر خشنودی آنجناب حمل نکنند
سبق زیرا که دقت اعلام حضور اغیار در خانه هدایت کاشانه ممنوع است و اهل بیت و کسانیکه در حکم ایشان اند با
بعد از زد و کوب حمایت و کوبیدن بر دروازه های مهاجرین و انصار که این وهم در خاطر شان راه یافته بود از اهل
آن در کار باشد و آنهم بعد از انکه طشت از بام افتد و غاصبین و ظالمین مرعوب تشنیع بر در دولت
هجوم کنند و انواع ایذا و اهانت با اهلبیت طاهرین رسانند که جگر خامه از تحریر حرفی ازان شق می شود
و انگاه باین مخاطبات که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و خود را ذلیل کرده
و شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است اَعَاذَنَا اللّٰهُ عَنْ اَمْثَالِ
هٰذِهِ التَّاوِیْلَاتِ وَالتَّحْرِیْفَاتِ الَّتِیْ تَکَادُ السَّمٰوٰتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ علاوه دعوای این معنی
که حدیث موطا تفسیر مبهم میکند و مصداق حدیث الحوض را معین مینماید که معاذ الله فضل الصدیقین و هوا
خواهان او بوده اند فرع آنمعنی است که حدیث الحوض باعتبار زمانه متقدم و حدیث شهدای احد متاخر ازان
باشد و عنقریب خواهی دانست که مولف در اثبات این تقدم و تاخر هر چند پیچ و تاب میخورد و کوشش بلیغ
مینماید بگردست او بجائی عارنگین نمی شود **قوله** و غایت توجیه آه **اقول** اگر احدی از اهل حق
مصداق این توجیه شده حاصلش بنابر ظن غالب آنست که تحمیل که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بطور
احتمال عقلی قبل از حدیث الحوض وقت دعا بر شهدای احد در اجابت سوال صدیقی فرموده باشد که
لا ادری ما تحدثون بعدی و منشاء این توجیه همانست که در مناظره باثبات رسانیده اند که الموجب مانع و المانع
یکفیه الاحتمال چنانچه قبل ازین زبانی مولف درین اوراق گذشته و از اینجا بوضوح می انجامد

که مؤلف رساله بی توجیه موجه نبرده وانچه بران وارد کرده وارد نمی شود زیرا که اساس اعتراض
بر انیست که حدیث الحوض مقدم بر دعای شهدا باشد واثباتش بر ذمه مستدل است وانی له ذلک
زیرا که از عبارات آتیه عجز مؤلف درین امر نیز واضح است ومقصود ازین تقریرات آنست که اهل فراست
وفطانت بلکه عوام نیز دریافت نمایند که هنوز مؤلف از عهده استدلال واصول مناظره نابلد است
و بر اثبات اینچنین مقدمات هم قدرتی ندارد **قوله** در هر گاه همان آه **اقول** چون نزد مخاطب بدلائل
وبراهین مدلل ومبرهن شده که جمله لا ادری ما احدثوا بعدی بر سبیل احتمال نیست بلکه اخبار غیبی
است ونفی درایت قطعا ویقینا ماول کما سیجیء فی کلامه وبر جای خود ثابت شده که این نحو کلام نزد
علمای شیعه نیز وقت شوکت اسلام بعد فتح مکه بلکه قریب وفات شریف صدور یافته کما ستعرفه فی
المسلک الآخر انشاء الله تعالی وقبل ازین گذشت که محققین امامیه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم تقیه را دخل نمی نهند وهرگز جناب آن سرور در عموم اوقات تجویز نمیکنند پس درین وقت که بوعده
قرانی والله یعصمک من الناس اطمینان کلی هم رسید بطریق اولی تقیه واختیار کذب جایز نخواهد
بود پس در خطاب تحصیکه برسول موضوعه امامیه بین المخاصمین باشد البته این قسم تفصیل واجب وحتم بود
یعنی کیف اشهد علی حسن عاقبتکم والحال انکم تغصبون بعدی الخلافة العلویة و
تحدثون امورا منکرة تخالف القواعد الاسلامیة فانتم من الزمرة التی توخذ بهم یوم القیامة
ذات الشمال وتذادون من الحوض بانواع العقوبة والنکال فاقول هؤلاء اصیحابی واریدن
نجاتهم بشفاعتی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد
الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم
وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز
الحکیم فما یکتفی علی القول المذکور ولا ینجی القوم المرتوبل یقال لی بعد ذلک
الکلام انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم فاقول سحقا وبعدا فکیف اقول

انکم مثل هولاء الشهداء الذین قال الله تبارک وتعالی فی حقهم ولا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون وقال فی موضع آخر من کتابه المجید یرزقون
فرحین بما آتهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ان لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون اما سمعتم یا معشر الاصحاب قول الله عز وجل لا یستوی اصحاب النار و
اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون فانهم بشهادة ما یوحی الی من اصحاب الشمال و
تریدون ان اثنی علیکم مثل هولاء الذین قتلوا فی سبیل الکبیر المتعال انتهی آنکه جناب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امثال اینهمه تفاصیل واقعیه نفس الامریه را گذاشته بر کمال اجمال و ابهام مشتمل بر
کذب صریح معاذ الله اکتفا فرماید و نفی درایت احداث مخاطبین از خود نماید و ارشاد کند که ندانم
که شما بعد من چه احداث کنید ان هذا لشیء عجاب و در ینجا قول مجتهد جائسی در حسام تماشا کردنیست
که حدیث الحوض را از دلایل تقیه جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله دانسته و بعد ایراد حدیث بطوله دلالت وجه
بدین نمط قلمی کرده چه درینمقام اگر بمقتضای تقیه کار نمیکرد می بایست که باعیانهم مردمان را که آن جناب منفور بود
تا اینهمه اختلاف در تعیین ایشان واقع نمیشد انتهی بلفظه سبحان الله حضرت جائسی را با وصف دعوی اجتهاد بلکه
یگانگی خود در علم کلام این قدر هم یاد نباشد که وقت ارشاد حدیث الحوض کن نزد فریقین در آخر عمر شریف
فرموده اند وقت تقیه بود یا نه و من درباب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه اعتقاد دارم و در نفی تقیه
از انجناب چه تصریحات که نکرده ام بالجمله چون احتمال تقیه در حدیث الحوض بالاتفاق نمیتواند شد
چنانچه علتش دانستی پس در حدیث مابر شهدا احد که نزد مولف بعد از حدیث الحوض بطور تفسیر واقع
شده بطریق اولی تقیه نخواهد بود پس لا محاله رسوخیالیه جائسی بتقسیم تفصیل که یاد کردم در عرض نوشتم
ضرور بود و الحمد لله علی ذلک **قوله** و مع هذا الخ **اقول** اگر قصد مولف از اصحاب حاضرین و ملازمین
جناب ایشان اند پس معاذ الله که از ایشان حدائی بوقوع آمده باشد چنانکه او خیال دارد بلکه انچه
از ایشان مجاهدات سیفی و سنانی و تورع و تقوی بظهور رسیده بحکم احادیث صحیحه فریقین بمصداق

رضوان الهی گردیده پس نسبت حداث بایشان بدلیل حدیث حضرت سید الساجدین رضی الله عنه مبین حداث و احداث و خروج از دائرهٔ تشیع حضرات ائمه مجلو هست و اگر مقصود او اینست که احدی از اصحاب خواه اخص خواص ایشان باشند و خواه از جفاة اعراب مصدر احداثی نشده مگر غصب خلافت پس این حصر ممنوع است لا بد علیه من اقامة الدلیل و سند منع روایات فریقین است که سابق در این مبحث گذارش پذیرفته من بعد حیرت عظیم رو میدهد که مؤلف رساله بار بار ذکر این معنی میکند که در هر دو حدیث جز تفرقهٔ ضمیر غیبت و خطاب فرقی ملحوظ نیست و مآل اینهمه تقریرات بدان میکشد که شاید بحث لفظی مناط اعتبار بوده نه بحث معنوی تا این کلام مفید مدعا شود و هو لعمری من حاب المحصلین هنوز در نمی یابد که اگر تفرقهٔ ضمائر هم در میان نمیبود چون مناط جملهٔ لا ادری ما احدثوا بعدی بر احتمال عقلی است یعنی شاید از شما احداثی سر زند و مناط جملهٔ لا تدری ما احدثوا بعدک بر جزم و یقین است پس تفاوت در هر دو مثل بعد آسمان و زمین است کما لا یخفی علی المحصلین حالیا تطبیق لفظی بچه کار می آید و کدام فائده برای مؤلف می افزاید نمی بیند که زید قائم جملهٔ خبریه است و بزیادت یک حرف مثل همزهٔ استفهام از دائرهٔ خبریت بدر میرود و جمل انشائیه منسلک میشود و در این هر دو جمله باعتبار احکام لفظی فرقی غیر از زیادت حرفی ملحوظ نیست و حال آنکه بنا بر احکام معنوی یعنی انشا و اخبار نقیض یکدیگر واقع شده اند وقس علی هذا امثلة اخری لا تکاد تحصی **قوله** و اگر بسبیل آه **اقول** این کلیه نیست بلکه در بعضی از مقامات ظن شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بمقتضای صالح نظم جرو کل ظاهرا بنوع دیگر بر آمده کما یشهد به قصة زید بن ارقم اگر مراجعت بجانب متطاب صحیح بخاری و شواهد و مواهب اللدنیه مثل شروح آن باشد کما مر بار بار مطول علامه ثانی سعد الدین تفتازانی رجوع کنند و باید که او در مبادی آن کتاب این نقل فرموده و ملخص این قصه بدان میرسد که زید بن ارقم کو در بعضی از غزوات از راس و رئیس اهل فضول عبد الله بن ابی بن سلول رو نشی استماع نمود که او در خطاب بعضی از اعراب اقران خود میگوید که خرج مکنید بر فقرا مهاجرین که نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشند تا آنکه از آنجناب متفرق شوند و جدا گردند و اگر معاودت

می کنیم و بصحت و سلامت بسوی مدینه بر می گردیم البته من این دنی را از مدینه بیرون می کنم زید میگوید
که من این مقوله را بعم خود باز گفتم و او نزد آنسرور صلعم حکایت نمود حضرت مرا نزد خود خواند پس
قصه را از سر آغاز نمودم و تا انجامش معروض داشتم مقارن این حال پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
رئیس اهل نفاق را طلب فرمود آن شقی و رفقاء او بحضور مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایمان
غلاظ یاد کردند و گفتند که هرگز این کلمات بر زبان نیاورده ایم محض افترا و بهتان برپا نموده اند
پس آنجناب وی را تصدیق نمود و مرا تکذیب فرمود پس المی بر من از این واقعه طاری شد که گاهی
نرسیده بود آنگاه در خانه منزوی شدم و عمم من سرزنش کرد که چه افتاد ترا که نوبت بدین تکذیب رسید
من بعد سوره منافقون نازل شد و تصدیق من از آسمان فرود آمد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
انواع عاطفت فرمود که ای زید تو راست گفته بودی جناب اقدس او سبحانه تعالی تصدیق تو در آیات قرآن
مجید نازل فرموده و اصل این قصه مختص بکتب حدیث و تفسیر اهل حق نیست از تفسیر علی بن ابراهیم قمی استاد
ابوجعفر کلینی نیز بوی این معنی بمشام اهل تتبع میرسد بلکه تفصیل این واقعه زیاده تر در آن واقع است

قال نزلت في غزوة المريسيع وهي غزوة بني المصطلق في سنة خمس من الهجرة وكان
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج إليها فلما رجع منها نزل على بئر وكان الماء قليلا
فيها وكان أنس بن سيار حليف الأنصار وكان جهجاه بن سعد الغفاري أجير عمر بن
الخطاب فاجتمعوا على البئر فتعلق دلو سيار بدلو جهجاه فقال سيار دلوي وقال جهجاه
دلوي فضرب جهجاه يده على وجه سيار فسال عنه الدم فنادى سيار بالخزرج ونادى
جهجاه بالقريش وأخذ الناس السلاح وكاد أن تقع الفتنة فسمع عبد الله بن
أبي النداء فقال ما هذا فأخبروه بالخبر فغضب غضبا شديدا ثم قال قد كنت كارها
لهذا المسير إني لأذل العرب ما ظننت أني أبقى إلى أن أسمع مثل هذا فلا يكن عندي
تغيير ثم أقبل على أصحابه فقال هذا عملكم أنزلتموهم منازلكم

وواسيتموهم بأموالكم ووقيتموهم بأنفسكم وأبرزتم نحوركم للقتل فأرمل نسائكم
وأيتم صبيانكم ولو أخرجتموه لكانوا عيالاً على غيركم ثم قال لئن رجعنا إلى المدينة
ليخرجن الأعز منها الأذل وكان في قوم زيد بن أرقم وكان غلاماً قد راهق وكان رسول الله صلى
الله عليه وآله في ظل شجرة في وقت الهاجرة وعنده قوم من أصحابه من المهاجرين والأنصار
فجاء زيد فأخبره بما قال عبد الله بن أبي لعنه الله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلك
وهمت يا غلام قال لا والله ما وهمت قال فلعلك غضبت عليه قال لا والله ما غضبت عليه
قال فلعله شبه عليك فقال لا والله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لشقران مولاه
أخرج فأخرج راحلته وركب وتسامع الناس بذالك فقالوا ما كان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم ليرحل في مثل هذا الوقت فرحل الناس ولحقه سعد بن عبادة فقال السلام
عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته فقال وعليكم السلام فقال ما كنت لترحل في مثل
هذا الوقت فقال وما سمعت قولاً قال له صاحبكم قالوا وأي صاحب لنا غيرك
يا رسول الله قال عبد الله بن أبي زعم أنه إن رجع إلى المدينة ليخرجن الأعز منها الأذل
فقال يا رسول الله فأنت وأصحابك الأعز وهو وأصحابه الأذل فسار رسول الله صلى الله
عليه وآله يومه كله لا يكلمه أحد فأقبلت الخزرج على عبد الله بن أبي يعذلونه
فحلف عبد الله أنه لم يقل شيئاً من ذلك فقالوا فقم بنا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
حتى تعتذر إليه فلوى عنقه فلما جن الليل سار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليله
كله والنهار فلم ينزلوا إلا للصلاة فلما كان من الغد نزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ونزل أصحابه وقد أمهدهم الأرض من السهر الذي أصابهم فجاء عبد الله بن أبي إلى رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم فحلف أنه لم يقل ذلك وأنه ليشهد أن لا إله إلا الله وأنك لرسول
الله وأن زيداً قد كذب علي وقبل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأقبلت الخزرج على زيد بن

ارقم يشتمونه ويقولون له كذبت على عبد الله سيدنا فلما رحل رسول الله صلى الله عليه
واله كان زيد معه يقول اللهم انك لتعلم انى لم اكذب على عبد الله بن ابى فما سار
الا قليلا حتى اخذ رسول الله صلى الله عليه واله ما كان من البرحاء عند نزول الوحى
عليه فثقل حتى كادت ناقته تبرك من ثقل الوحى فسرى عن رسول الله صلى الله عليه و
اله وهو يسلب العرق عن جبينه ثم اخذ باذن زيد فرفعه من الرحل ثم قال يا غلام
صدق قولك ووعى قلبك وانزل الله فيما قلت قرانا فلما نزل جمع اصحابه وقرء
عليهم سورة المنافقين و بمقدار هم موقوف نيست زيرا كه ظنون كه معصومين كه در حكم سيد المرسلين
بلكه بر اصول خاصه اهل تشيع مرتبه شان از مراتب نبوت و رسالت هم در گذشته بر خلاف واقع
بر آمده كما مر پس هرگاه حال چنين باشد فما ظنك فيما صدر منهم على نهج الاحتمال بر عقلاى عالم محتجب
نيست كه مقصود فقير ازين روايات و مقالات انكار صدور احداث از مولفة القلوب نيست بلكه ازين بحث
مقصود اصلى اينست كه مولف در علم كلام و فن مناظره و تفحص روايات چنانچه ميدانى ولعب ازين
هم خواهى دانست اجنبى محض است و از طريق استدلال بلديتى ندارد وليكن چوں اينست
كه با اينهم در فراخ حوصلگى و اراده مناظره با علماى اعلام و متبحرين كرام از مجتهدين و متكلمين
مذهب خويش پا فراتر نهاده و داد مصارعت و اخذ تلابيب بنيت تحصيل ثواب داده مگر چون
مصارعت قديم خلاف عهود و مواثيق و بمضادت تقيه و مقتضيات عقليه وقوع يافته حيرانم
كه اين مصارعت جديد چگونه مثمر بركات و منتج حسنات خواهد بود **قوله** حضرت جعفر طيار عليه السلام
اقول اين خلاف محاورات متشيعين ست كه براى غير معصومين بلفظ عليه السلام را بالاستقلال
نويسند و اختصاص ائمه عليهم السلام را ملحوظ دارند زيرا كه از مطالعه شروح اصول اربعه و تراجم
فارسيه يا لوامع واضح مى شود كه لفظ سلام بحضرات اهلبيت اطهر مرتبه اختصاص يافته و امتياز ان
از اغيار در ان مرعى و ملحوظ گشته بلى اگر اسامى متبركه ايشان با ديگران جمع شود مثل حضرت ابوطالب

که علمای شیعه ایشان را از اوصیاء انبیاء علیهم السلام میدانند و میگویند که وقت موت خویش تمامی ودائع
و امانات را بجناب سرور کائنات تفویض نموده اند چنانچه در بحار و حق الیقین باقر مجلسی مرقوم است
و متعارف حالا بفصله النساء الی الان [illegible] شریک گردانیدن آنها بدنیست پس در ذکر لفظ علیه السلام نه رعایت
مذهب خویش باشد و نه مراعات اصطلاح ناصبین [illegible] اما اگر از باب صلوات الله علی محمد بن ابی بکر خواهد
بود چنانچه از کتب قوم این [illegible] مذکور خواهد شد لیکن بر کسانیکه تاویلات و تسویلات علمای طائفه را
نیک دیده اند مخفی نیست که در استعمال لفظ صلوة و آنهم بصیغه جمع بر نام محمد بن ابی بکر توریه و
تقیه امام حق ناطق که در بحار دستور العمل یعنی صحف آسمانی مامور باظهار حق و ممنوع از کذب
و باطل بود از بعضی حضار که در اولاد محمد مذکور باشند بر مخترعات و توهمات امامیه محتمل است [illegible]
مولف رساله که بر خلاف تقیه بنا نزد علمای اهل سنت می نماید و خلاف احادیث ائمه که بعضی از آن در
کتاب توحید ابن بابویه روایت و بعضی در مصنفات دیگر منقول از معلومات آن صریح معلوم
میشود که حالش مثل خمر است [illegible] قطعا و یقینا [illegible]
چرا این تاویل متوهم نیست [illegible] این احتمال [illegible] قوله [illegible]
اقول مستدل [illegible]
خلفای راشدین مراد اند [illegible] لازم ثابت [illegible]
یعنی بوده مجرد احتمال [illegible] اخبار [illegible] وقوع [illegible]
و از اینجاست که حضرت مولف [illegible]
جودت خویش [illegible] قوله و دلیل [illegible] **اقول** [illegible]
[illegible] از دلالات ثابت نمی شود که جناب [illegible] بعد حضرت ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
و در دین متین احداث کرده باشد و وقوع [illegible] و ارشاد کلام مذکور نیز ممنوع است [illegible]
جمله لا ادری [illegible] بعدی بر مدعای مولف دلالتی ندارد مگر بدلیل قطعی باثبات رساند که

دخول صدیق در زمرهٔ محدثین و ستبعد بودن بر ضرور است وهو لا یقدر علی ذلک چه در سابق واضح
شد که دخول صدیق اکبر حقیقةً در خطاب هم ضرور نیست تا بعد در احداث از وجه رسد بالجمله اشتباهی
که هست نظر بدخول ضعفا درین مجموع است کما عرفت سابقاً فلا ضیر ولا ضرر فی حق الصدیق
ومن فی مرتبته نهایت توضیح مقام آنکه حضرت شیخ در معنی جمله لا تدری ما احدثوا بعدک محتمل است اول
آنکه خطاب بالذات صلی الله علیه وآله وسلم مخصوص بخلفای راشدین و همراهان ایشان باشد ای صدیق احداث و بدعت
از تو و اشیاع تو خاصة صدور نخواهد یافت پس بگویم [illegible] خاتمه شما گواهی دهم و این شق مدعای شیعه
[illegible] دوم آنکه از جمیع شما حیث لا یبقی فرد واحد
احداث و بدعت صدور نخواهد یافت اگرچه بتفصیل آن هر یک معلوم نباشد و ظاهر این شق باتفاق خواص
عوام [illegible] امامیه که در روایت امثال این احادیث دریغ نکرده اند کما ستعرف انشاء الله تعالی [illegible] قائل
زیاده محقق است [illegible] امامت [illegible] هرگاه اصل فاسد شد فرع بطریق اولی
فاسد خواهد بود سوم آنکه حال مجموع تا شمول مجموع شهدای احد نیست بلکه بعضی از افراد شما مثل مولفة القلوب
مصدر احداث خواهند شد گو هر یک معلوم نباشد [illegible] است که تا موافق امثال این شقوق بدلائل باطل نخواهد کرد
مقصود او چگونه ثبوت خواهد رسید و اگر فقط خطاب بصدیق و من معه [illegible] مقصود می بود بفرمود که ای ابوبکر
و [illegible] اسلام و جهاد که از تو صدور یافته همه محمول بر [illegible] است هرگاه اسلام تو و اصحاب تو مقبول نیست
جهاد کی مقبول تواند شد چه جای آنکه از جهاد در فلان و فلان مقام مرا در دست دشمنان سپرده راه
فرار اختیار کرده بودید ما را یاد داد مخالفت و شقاق [illegible] پس دعوی جهاد کجا راه داشته باشد پس گواهی حسن
خاتمه برای شما که بعد از من هم لامحاله مصدر احداث و بدعت خواهید شد چه معنی دارد بلی برای
امیر المومنین و اتباع او گواهی میدهم و میگویم که اینها منسلک در زمرهٔ شهدای احد اند بلکه مراتب علیا نسبت
باینها زیاده تر دارند این لفظ خاص [illegible] احداث و تعبیر آن بلفظ بعدک صریح دلیل است بر اخبار از حال
مستقبل که مالک بن نویره و امثالش بعد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] کار آوردند آن

امری بود جدید که هرگز از مالک و اتباع او نزد فریقین در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم صدور نیافته
بخلاف خلفای راشدین که بتصریح علمای امامیه مرة بعد اخری بعضی را حدوث مهامی بسیار در زمان خیر الایام
شد چنانکه بیاید تفصیله ان شاء الله تعالی والصرورات تبیح المحظورات و ایصال الحق باعلای
مراتب دین و ایمان ترقی کرده بودند کما هو عیان لا یحتاج الی البیان **قوله** بلکه اگر کلمه آه **اقول**
حاشا که عدم اذعان خصوصیت ابوبکر صدیق و صحابه را باحتمال حدوث امر بعد انتقال خود مدلل
فرموده باشند بلکه مقصود اینست که حال جمیع اصحاب که بقید حیات اند چنان نیست که برای جمیع شهدا
احد ثابت شده است چه عجب که بعضی ازین سلسله مصدر حدوث شوند و در حسن خاتمه آنها خللی راه یابد **قوله**
بلکه اگر آه **اقول** قید بعدی بر تنزل و تسلیم حمل نفی لغو شود که مراد از آن حضرت ابوبکر صدیق و حواریین سید
المرسلین باشند و این ممنوع است چنانکه بارها دانستی بلکه بجمیع دلائل و براهین اینقدر را مدلل و مبرهن
کردم که خلفا بر اصول فریقین هرگز مورد این حدیث نتوانند شد و بعد ازین تفصیل هر چه تمامتر مبرهن خواهم
کرد که هرگز برای دنیا خلافت نکرده اند علاوه چون لغو در کلام رسول مقبول که کلامش باعتراف لسانی
مؤلف دون کلام خالق و فوق کلام کل مخلوق است محال پس فائده قید بعدی در حدیث موطا آنست
که احداث نخواهد بود مگر بعد از من و این را خود علمای امامیه از اصل بر کنده اند کما ستعرفه انشاء الله تعالی
وانهم بعد ازین سرایه تقریر در بر خواهد کرد که امثال این احادیث در کتب شان نیز موجود است بلکه مع اشیاء اخر
قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم و اگر انبهم
دلائل واضحه سامع متعصب را کافی نیست پس این همه دان خود حضرت صدیق اکبر را شاهد قول خود می آرم
که این حدیث اخبار از استقبال است مابعد ... اعتراف صدیق اکبر رضی الله عنه ارتیاب کلمه بعدی گردد و آن
اینکه خود حضرت شیخ اول از کلام مورد ما ینطق عن الهوی اعنی لا ادری ما تحدثون بعدی
بالیقین دانسته که من بعد پیغمبر خدا زنده می مانم که بر انفاد خود گریستند کما یدل علیه کلمة انا بدون
همزة الاستفهام علی ما فی بعض طرق الحدیث والحق بعد او انصاف داده چون تقصای خلق
بودند.

بودند باقتضای اثر شان خلق را هم برین داهیه کبری می باید گریست لیس و هم اینکه ارشاد رسول
فقط باحتمال وهمی بود کجا ماند چه گریه بدون ایقان انتقال رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیش از خود امکان
نداشت عایشه اینکه چون لفظ بعدی باحتمال وهمی سوء هم لقا بود در جواب ارشاد نبوی عرضه میداوند که لا
ابقانا الله بعدك یا رسول الله و عروض بکار الصدیق اکبر لقا خود شان بعد الرسول باستنباط از
کلمه بعدی بر سبیل تسلیم و فرض مسلم داشته می آید و الا جا می بر سر زدنست که کسی که بمجرد طیران روح نبوی
با علی علیین بسقیفه بنی ساعده بشتابد بکمامر و انجا بحث و جدال برداز و دو لایل اولویت خود در خلافت
بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلیفه شان یعنی حضرت فاروق مدح حسن بیان جناب ممدوح چنانکه
در حدیث زورت فی نفسی مقاله اصح است وَاَنَا سَنُلْقِی عَلَیْكَ مِنْهُ ذِكْرًا بکمال تعجب بیان
سازند و اصلا قطره اشکی از چشم بنظر خلافت و امارت دوخته بر نیاید و هرگز تصدا فتاده بودن جسم
روح نبوی موجب تکدر و ملال و مانع حسن تقریر و جد و کد در طلب ریاست نیفتد بلکه بموجب روایت
ثقة المحدثین صاحب کتاب الاعلام بسیرة الرسول علیه السلام جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل و کفن
افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدهنم باد حسبان گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر
میگردد پس حب جاه این حضرات و بدین دارد که آیا امری مهم تر از تجهیز و تکفین موتی هم می باشد چه جای که
خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین و هرگز خیال سامان آخرت او بر اسوق خواطر شان
نگردد و فقط بر ریاست ستانی نظر دوخته باشند فَاَیُّ شَیْءٍ اَعْجَبُ مِنْ ذٰلِكَ و ازینجا یقین مدعا
لِمَا نَقَلْتُ فَاسْتَمِعْ مَا فِی ذٰلِكَ الْكِتَابِ اَذْكُرُهُ بِالْاِلْتِقَاطِ وَالْاِنْتِخَابِ اِتَّفَقَ اَهْلُ السِّیَرِ عَلٰی اَنَّ
رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ تُوُفِّیَ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ شَهْرَ رَبِیْعِ الْاَوَّلِ نِصْفَ النَّهَارِ وَقِیْلَ
قَبْلَ عِنْدَ اشْتِدَادِ الضُّحٰی وَنَقَلَ الْاُسْتَاذُ اَبُوْ سَعِیْدٍ عَبْدُ الْمَلِكِ فِیْ كِتَابِهٖ شَرَفِ
النَّبِیِّ اَنَّهٗ تُوُفِّیَ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ لِلنِّصْفِ مِنْ رَبِیْعِ الْاَوَّلِ وَهٰذَا اَقْرَبُ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ وَقَالَ ابْنُ اِسْحَاقَ
وَكَانَتْ بَیْعَةُ اَبِیْ بَكْرٍ فِیْ سَقِیْفَةِ بَنِیْ سَاعِدَةَ بَعْدَ اَنْ قُبِضَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ

وهو في بيته لم يفرغ من امره قد اغلق دونه اهله الباب فلما بويع ابو بكر في
السقيفة وكان الغد جلس ابو بكر على المنبر فقام عمر فقال يا ايها الناس ان الله تعالى قد جمع
امركم على خيركم صاحب رسول الله وثاني اثنين اذ هما في الغار فبايعوه فبايع الناس ابا بكر
بيعة العامة بعد السقيفة فلما بويع اقبل الناس على جهاز النبي يوم الثلثاء وقال
بعد ذلك بقليل ولم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغير له رائحة وقد طال
مكثه في البيت قبل ان يدفن وقال بعد هذه ثم دفن وسط ليلة الاربعاء لاربع عشرة
خلت من ربيع الاول وقيل انه دفن ليلة الثلثاء حين زاغت الشمس الاول اصح
انتهى چنین کسر المجد وتصور انتهائی خود بعد الرسول با دراک از فحوای لفظ ابعدی گردید که گو از کرد واما
نزد عاقل امکان ندارد لا والله ثم لا والله و حکایتی لیس نظر لطیف مناسب مقام بیاد آمده که هرگاه علمای اهل سنت
از اثبات شجاعت حضرت صدیق اکبر بمدت العمر عاجز باشند خون شهید هم از دست مبارک نرسیده باشد در ازای
شجاعت امیر البررة وقاتل الکفرة الفجرة لیث بنی غالب غالب کل غالب علی بن ابی طالب عاجز شوند
دلیل شجاعت شان می آرند که از وفات رسول مطلق تغیری حال شان واقع نشده از برای خدا
انصاف کنند که این قساوت قلب است یا شجاعت این دال است بر عدم محبت با جناب رسالت
یا دلالت دارد بر بسالت واین معنی مقتضی شجاعت عقل نیست بلکه امیر المؤمنین علیه السلام در جواب
سوال جناب ابن ابی قحافه از وجه حزن بلال جناب شان کلامی فرموده اند که دال است بر عدم
تاثر شعری الیه از فوت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو هذه في كنز العمال عن سويد
ابن يربوع جاء علي بن ابي طالب مغتما متحازنا فقال له ابو بكر اراك متحازنا
فقال له اعناني ما لم يعنك فقال اسمعوا ما يقول انشدكم الله اترون احدا احزن
على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مني سبحان الله اینهمه بی ... سنگدلی از شیعه خود گوئی
خود آن صدق مصراع مشهور حاشیه ... رفت ... دلا درست دزد که بکف چراغ دارد ... این بیچارگان جسارت

شهادت بر چنین کذب صریح نیافتند و بسکوت پرداختند والا نقل و آنچه ارشاد مر اصحاب نص است
بر عدم تحزن ابی بکر فانه من الصادقین الذین ورد فی شانهم کونوا مع الصادقین
بالجمله امر حضرت علمای اهل سنت بس غریب است که یکجا توجیه انکار حضرت عمر از وفات سید آن می‌کنند که از فرط ملال
این امر کبری بیهوش و زایل العقل شده بودند و یکجا عدم اعتنای حضرت ابی بکر را بر انتقال خاتم النبیین دلیل صحابیت
شان می‌آرند و باز ادعا می‌سازند که حضرت صدیق را محبتی با حبیب ایزدی بود که مجرد تصور بی‌بقای خود
بعد الرسول گریه بسیار بر ایشان طاری گشت چنانچه از جمله بکی ابوبکر ثم بکی ظاهر است
و در غار که بدلالت نص قرآنی اضطراب و اضطرار لاحق شان شده بود آنرا هم باول تحزن بر جناب
نبوی می‌سازند و مطلق تحمل الفصاد دیده بصیرت شان از تعامی نمی‌گشاید که اگر اینهمه الفت بود آن
چه سنگدلی بود که در یوم وفات سمت ظهور گرفت که حضرات سنیه از خدا و رسول صلعم شرم نکرده
اینهمه اختلافات می‌سازند و اگر اینها همه علامت محبت باشد که حضرت فاروق اعظم که آنچنان مدهوش و بیهوش
شده بودند و اینها همه محبت باشند و اگر دیدن [illegible] جناب سید الانبیا رسول صلعم بود که مجرد استماع خبر وفات
زوال عقل روداد باز آن چه حالت و طرفة العین چگونه زوال پذیرفت که تجهیز و تکفین را هم گذاشته باتفاق
[illegible] در اخذ خلافت و امارت افتادند و [illegible] آیا کسی که اینقدر با حزن او را [illegible] گیرد
گریبان [illegible] می‌سازد و سر [illegible] اقدام [illegible] با وجود
آیات قرآنی مثل انک میت وانهم میتون از فرط غم مسائل [illegible] تا هم از مباحثات نکرده باشد
[illegible] بود و [illegible] که مانع بود [illegible] که کسی که تاب شنیدن حرف وفات برگوار
[illegible] خبر ناخوش از جا رود و سرگاه
[illegible] خواهد شد [illegible] سر و کارش [illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] خواهد پرداخت [illegible]

ریاست خود بمفاد احلب حلبا لک شطره یک آه سرد و ناله بر درد نخواهد کشید انتهی بکلامه

بعینه اقول و استعین بالرؤف الرحیم کار متعصب عنید همین است که وقت مباحثه و مناظره

اصول رسانحه را محفوظ ندارد و یا بنابر ابله فریبی برای الزام خصم خویش تلبیس بکار برد و منصب خود را که استعمال

اسلحه فراموش سازد و طیلسان خصم خود را که موجه و مانع است بلباس جور و جفا بردوش خود اندازد

و عجب نیست که خدام مؤلف بسبب مزید ذکاوت و فطانت چون دانسته اند که دلیل دوم نیز رایگان و بیکار

خواسته اند که دلیل سوم را ترتیب دهند و مرهمی بر خاطر ریش نهند ان شاء الله تعالی عنقریب خواهی

دانست که این دلیل دوم هم ناتمام است و مقدماتش خارج از قانون مناظره و علم کلام **قوله** خود حضرت

شیخ اول آه **اقول** همچنین که حضرت مؤلف المعی در ماسبق افاده معلوم فرمود در اینجا راهی خلاف

آن پیموده بیانش آنکه خود گفته که حدیث تفسیر حدیث میباشد و اینهمه اظهار لباس علمای خودش

خصوصاً مؤلف منتهی الشیعه مقتضی آنست که این نسخه محمول بر همزه استفهام باشد زیرا که هر دو حدیث

بلا ریب و شک دریک سانحه و یک واقعه واقع است پس حصول یقین در یک وقت خاص درباره زندگی خود حضرت

و دلالت علی الیقین نیست مگر بدون همزه و مقارنت همزه ضرورست لما عرفت پس یقین و عدم یقین هر دو

جمع شد و هو اجتماع النقیضین و این قدرت الهی است که آنچه بر اشاعره بجهت عدم فهم از مصطلحات و افادات

ایشان در صد رساله بر زبان آورده بود و تناقض را بلا دلیل و برهان نسبت بد ایشان کرده در حلق و

آن درین خرابی گرفتار آمد و ازینجا گفته اند که من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه بجسمه

قوله والحق که داد انصاف آه **اقول** اگر بطور طنز و تعریض مراد از داهیه لقای صدیق و رحلت

بعد آن سرور است پس بیجای خود نیست زیرا که بروایات حضرات معصومین قبل ازین گذشته که جناب

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باصحاب خویش بشارتها بلقای صدیق و یاران و داده و رواج دین

متین و کساد بازار و تذلیل کفر و کافران بر دست صدیق ارشاد ساخته فارغ البال و منشرح الحال

باید زیست و اگر مراد وفات شریف است با وجود قلت عمر پس البته می باید گریست و

ولیکن

ولیکن بحکم شریعت غرای مصطفوی از جزع وفزع که عادت عوام و معمول و مرسوم بهمگان
دریای غفلت ست مهما امکن احتراز باید نمود چنانچه جامع بیاض ابراهیمی هم از جناب مرتضوی
این مضامین را نقل کرده بحکم حدیث استرجاع که متفق علیه فریقین ست باید خواند که سبحان الحی الذی
لا یموت انا لله و انا الیه راجعون قوله چه کریمه الخ **اقول** سرکه انقصاف را انکار فرماید و در احادیث صحاح اند
غور نماید میتواند دانست که این دعوی هم از قبیل صور خیالیه وهمیه ست و سخت پوچ و غلط ست چه
دیگر وجوه گریه هم محتمل ست یکی آنکه صدیق اکبر را قلیل عمر راست بود که اکثرش بدلالت احادیث در ستین و
سبعین مجاوزست و کثرت عمر شریف بملاحظه ظاهر آیات قرآنی مثل آیت کریمه لیظهره علی الدین کله
و روایات احادیث که در بعضے از غزوات صدور یافته و بحد شهرت و تواتر رسیده مظنون بود اکنون که قلت عمر
نبوی ازین حدیث ولو احتمالاً استفاده شد بنابرآن صدیق اکبر گریسته باشد بلکه در عدم بکار بودن صدیق با صفا
بمقام استعجاب و استغراب ست دوم آنچه مذکور شد مستلزم آن نیست که ابوبکر صدیق بعد از انتقال آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم مثل آنحضرت خود بود و گریه نمود پس کجا دعوی و کجا دلیل سوم آنکه محتمل که بجهت احد است
بعضے که باعث عدم شهادت آنجناب بر مجموعه مسلمین و اصحاب آنوقت شد موجب مفضولیست
این مجموعه از مجموع شهدای احد گردید بکار و زاری آورد و فریاد و بیقراری فرموده باشد لیکن دخول ابوبکر صدیق
و دیگر حواریین جناب سید المرسلین از مهاجرین و انصار و حضار بیعة الرضوان و جناب بدر که فقال
غفرت لکم از جناب صمدیت در حق شان بروایات فریقین در صحاح سته و مجمع البیان و خلاصة
المنهج و غیرها وارد ست در اهل احداث لازم نمی آید چنانچه بارها دانستی و تازه اینست که اسباب
که مخاطب با وصف خطاب احد بلا شرکت غیری هم مراد می باشد نعما اخلفنا بک ذوالاشتراک ابن بابویه قمی
که نزد اکثری از امامیه غیر از شیخ صدوق و شیخ ابن شیخ المشایخ یعنی محمد بن الحسن بن احمد بن الولید
که انکار سهو پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم را که در نماز واقع شد موجب درجه اول از غلو میدانستند
و غلاة را از بدترین کائنات اعتقاد میکردند و تصنیف کتابی ضخیم را فقط برای اثبات وقوع سهو حضرت

سید المرسلین ورود قدح بر منکرین باعث حصول جزو ثواب نمی‌توانند شد چنانچه بر ناظرین من له بصیرة الفقه
و افادات سدیدین مبرهن شد قسم دوم مستثنیست در خطاب آیت کریمه وَاِمَّا یُنْسِیَنَّكَ الشَّیْطَانُ
فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرٰی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ ذات مقدس نبوی زینهار داخل نیست همچنین است حال
مصداق کلام قدسی فَقَدْ غَفَرْتُ لَکُمْ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِكَ مِنَ الْاٰیَاتِ وَالْاَحَادِیْثِ اگر اندک غور
و تامل بروند دریافت خواهد شد که سوال صدیق از چیزی خواهد بود که قابل پرسیدن باشد و
ظاهر است نیست مگر سوال از مغفرت جمیع اصحاب که بعد فتح مکه بکثرت تمام بهم رسیدند و اسلام آوردند
و در مشاق و تکالیف شرعی شریک شدند از خاتمه خود و دیگر حواریین که بارها مناقب شان بر زبان
مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین باعتراف و اظهار فریقین گذشته و مانند همچنان رسیده بود آن
جناب عزیز بوده اند و چند بار در حق شان ارشاد شده که هرگز احدی از ینها در دوزخ نخواهد رفت
و همه با من در بهشت عنبر سرشت خواهند بود چنانچه معروف انشاء الله تعالی کلی حالت غلبه خوف
و خشیت مستثنی است چنانکه حضرت امیر وقت استماع اخبار فتن از جنگ جمل و غیره زبانی جناب بشیر
و نذیر بروایت جامعین اصول مثل سلیم و غیر او کافی البحار می‌پرسید که دین و ایمان من در آن وقت سالم
خواهد ماند یا نه اگر ابو بکر صدیق نیز در بعضی از اوقات از حال خویش چنین سوال کند بعید نخواهد بود فلا
تغفل القصه اگر حضرات شیعه بنا بر الحاد از اعتساف دست بردارند و از اتباع اوهام خویش درباره حواریین
حضرت خاتم النبیین باز آیند بروایات الحق که موید بآیات قرآنی است ابو بکر صدیق اول کسی است که
در جنت داخل خواهد شد و اول کسی است که بر حوض با جناب سید المرسلین ملاقات خواهد کرد و در انجام
مصاحب خواهد بود چنانچه بغوی در مصابیح و دیگران در کتب دیگر آورده اند عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ عَنِ
النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَتَانِیْ جِبْرَئِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَطَافَ بِیْ فِیْ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ
فَاَرَانِیَ الْبَابَ الَّذِیْ اَدْخُلُ اَنَا وَاُمَّتِیْ مِنْهُ فَقَالَ اَبُوْبَکْرِ الصِّدِّیْقُ بِاَبِیْ اَنْتَ وَاُمِّیْ
یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لَیْتَنِیْ کُنْتُ مَعَكَ قَالَ اَمَا اِنَّكَ یَا اَبَا بَکْرٍ اَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ اُمَّتِیْ

وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یرد علی الحوض یوم
القیامة ابوبکر الصدیق وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لابی بکر انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار اخرجه الترمذی وقال حسن صحیح
پس سوال از خود ودیگر اخص الخواص محتاج الیه نیست بلی پرسیدنی آنست که مجموعه منتهی ابن زمان مثل
مجموعه شهدا احد هست یا نه کما عرفت مرارا وایضا اگر حضرت مولف ودیگر ارباب تشیع آنچه درباره
احادیث میگویند که همه گر تفسیر میباشد نصب العین دارند نظر بحدیث حاکم وغیره او در خصوص این مقام خواهند
دانست که ابوبکر صدیق بری الذمه است و قول او در زمره محدثین مسلم نیست ناقص صریح است و نیز اگر روی
توجه باحادیث معتبره آرند بلا ریب و ارتیاب خواهند دریافت که ابوبکر صدیق بسبب رقت قلبی که او را
مثل حضرت خلیل علیه السلام بحصول پیوسته بود در امثال این مقالات میگریست چنانچه در روزی که
حضرت سلطان سریر نبوت قریب وفات خویش خطبه خواند و در اثنا آن فرمود که حق تعالی یکی
از بندگان خود در آسایش دنیا و اختیار ثواب آخرت مخیر کرد پس او آخرت را برگزید این صدیق
اکبر بروایت جامعین صحاح گریه وزاری آغاز نهاد و باستماع خبر وفات شریف مضطرب شد و اصحاب
بمزید فطانت و ذکا و رقت قلبی او اقرار کردند و قس علی هذا در ایام دیگر وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم بشدت تمام بیمار شد و ابوبکر صدیق بامامت مسجد شریف ماموره گردید و محراب را از آنجناب خالی دید بیهوش
بر زمین افتاد و از معاینه این بیهوشی در میان اصحاب کبار شور قیامت برخاست چنانچه قبل ازین گذشت
پس لفظ فرض و تسلیم در اینجا مناسب نمی‌باشد بلکه خطای منکر غلط گفتم اکبر کبائر است زیرا که مستلزم آنست
که شهادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بروایات فریقین در رقت قلبی ابی بکر صدیق مثل حضرت ابراهیم
خلیل قبل ازین ایراد افتاد نامقبول باشد و این بالبداهت خلاف دین و ایمان است علاوه شهادت
شیر خدا که بر طبق ارشاد مصطفوی مروی است و عقل زرین موید آنست نیز از حیز قبول ساقط و از معرض
اعتماد ساقط می‌شود حیث روی الحافظ ابوسعید اسمعیل بن علی بن الحسن السمان

الرازی فی کتاب الموافقة بین اهل البیت والصحابة وقد نقل صاحب ریاض النضرة فی
مناقب العشرة عن علی رضی الله عنه قال ابا بکر اواه منیب این هردو لفظ را که در محکمات
تنزیل برای حضرت ابراهیم خلیل وارد است در خصوص ابوبکر صدیق آوردن همان شهادت نبوی را
تذکیر نمودن است کما لا یخفی و نیز روایت امام صادق رضی الله عنه از امام محمد باقر رضی الله عنه برین
تقدیر هادی الله مردود میگردد وانه قبض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وابوبکر غائب بالسنح عند
زوجته بنت خارجة فسل عمر بن الخطاب سیفه وتوعد من یقول مات رسول الله صلی الله علیه
وسلم وکان یقول انما ارسل الیه کما ارسل الی موسی علیه السلام فلبث عن قومه اربعین لیلة
والله انی لارجوا ان یقطع ایدی رجال وارجلهم فاقبل ابوبکر من السنح حین بلغه الخبر الی
بیت عائشة فاومت له فدخل فکشف عن وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل
یقبله ویبکی فی یقول توفی والذی نفسی بیده صلوات الله علیک یا رسول الله ما
اطیبک حیا ومیتا ثم خرج سریعا الی المسجد حتی جاء المنبر فقام علیه ونادی الناس
اجلسوا فجلسوا وانصتوا فتشهد شهادة الحق ثم قال ان الله تعالی نعا نبیکم وهو حی بین
اظهرکم ونعا لکم انفسکم وهو الموت حتی لا یبقی احد الا الله عز وجل وما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن
یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین وقال انک میت وانهم میتون وقال کل نفس ذائقة
الموت وقال تعالی کل شیء هالک الا وجهه وقال کل من علیها فان ویبقی وجه ربک
ذو الجلال والاکرام ثم قال ان الله عز وجل عمر محمدا صلی الله علیه وسلم وابقاه حتی اقام
دین الله واظهر امر الله وبلغ رسالة الله وجاهد اعداء الله حتی توفاه الله وهو علی ذلک
وترککم علی الطریقة فلا یهلک هالک الا من بعد البینة والشفاء والنور
فمن کان الله ربه فان الله حی لا یموت فلیعبده ومن کان یعبد محمدا صلی الله علیه وسلم

وبرکه

وترا ه الها فقد هلك الهه فاقبلوا ايها الناس واعتصموا بدينكم وتوكلوا على ربكم
فان دين الله قائم وكلمته باقية وان الله ناصر دينه ومعز اهله وان كتاب الله عز وجل بين
اظهرنا هو النور والشفاء وبه هدى الله محمدا صلى الله عليه وسلم وفيه حلال الله وحرامه
ولا والله ما نبالي من اجلب علينا من خلق الله ان سيوفنا لمسلولة ما وضعناها بعد
ولنجاهدن من خالفنا كما جاهدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يبغين احد الا
نفسه انتهى وقد اورده ايضا صاحب الرياض **قوله** والاجاع الخ **اقول** نهیه جزع و فزع مقتضای طبیعت
و بدیهیات است و نفس الامر ناگفته نماند چه بر دانا فریقین انستی که هرگز بمجرد طیران روح پر فتوح بجنات
نعیم سوی سقیفه نشتافتند بلکه بعد تحقیق و تنقیح موت و مدفن و دفع اختلاف بعضی از اصحاب آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بالحاح تمام وی را همراه بردند و بحمد الله که آنها بروایت امام صادق و
امام باقر روشن شد که ابوبکر صدیق اول برای تعزیت در خانه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رفته
وجه مبارکش را بوسیده و زار زار گریسته و صلوة و درود بروی فرستاده باز بمهمات دیگر که از
اعظم امور بود پرداخته و قضیه الاهم فالاهم را نصب العین گذاشته والحمد لله که منتهای آرزوی
اهل اسلام بر نا اعظ و نصائح افضل الصدیقین مترتب شد بلی نظر بلاف و گزاف شیعه و ترهات
ایشان هم جای آنست که سر بسنگ خارا زنند و هم مقام آنست که گریبانها را چاک کنند و رنگ
بیابان بر مفارق خویش بزنند و موج آتشین متصل ریزند و بدان پای چشم گریان بویل و ثبور و
افسرهای و اسفی و مصیبتا برای ماتم و سینه زنی بر خیزند چه در روایات ایشان چنانچه از خواتین و
تالیف کنتوری واضح میشود که رفتن جناب سیده در مجامع اصحاب برای مطالبه زمین فدک و
ادای خطبه طویل الذیل بآن طلاقت لسانی رشک افزای بلاغت سحبانی متصل واقعه عظمی
وفات سید انبیا بود اکنون انصاف را کار فرمایند که از حزن و ملال جناب سیده که بر سینه ایشان
شب و روز دامنگیر است تقیه را چه معنی بود یا نه که اگر عمر نوح علیه السلام می یافت غیر از حزن و ملال

واگر به وسیار خیبری آزرده صدوری یافت سیما مطالبه زمین مذکور وانچه بدان تعلق دارد چه جای آنکه باوصف
امام محبت علو چشم بر زمین فدک دوزد و آتش طمع زخارف دنیوی خلاف زهد و توکل در کانون
سینه مبارک افروزد و اصلا قطره آبی از چشمه چشم مقدس در آن وقت بر زمین نیفتد و هرگز تصور
با صدیق سانحه وفات شریف مانع ازین حرکت مخالف مقتضای همت انسانی وانهمه طاقت
انسانی نگردد بلکه بموجب روایت ثقة المحدثین که امام ایمه امامیه است با فاروق اعظم که بر اصول
موضوعه ایشان در دنیا کلی نظیر خود نداشت معاذ الله خیال صنعت مصارعت رو داده دست
مبارکش بگریبان وگردنش رسید وانهمه کشاکشی در اصح الکتب یعنی کافی موجود است
چنانچه مولف بحار از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل نموده و روایاتیکه متتبع کتب قوم بر آن
اطلاع دارد در بسیار جا بجا موجود است مشعر بر آنست که این مصارعت وکشاکش بکرات اتفاق افتاده
عجب عجاب آنکه بر اصول موضوعه اهل افترا که از قوت حافظه بهره ندارند گرفتن فدک حضرت زهرا
را هم روا نبود بخلاف خلافت بر اصول الحق برای حضرت صدیق از معاینه روایات امامیه
چنان گل میکند که اگر خبر غصب بر تقدیر یکه خلفا بروز وفات سرور کائنات زمین فدک را بر صوب
خیالیه قوم قورق میکردند بگوش حق نیوش بتول عذرا میرسید غالب که نسا بنی هاشم را عیاذا
بالله با تیر و تفنگ و تمامی آلات جنگ همراه خویش گرفته در خیبر میرفتند و باردگر اعجاز قلع
باب خیبری رو می نمود لیکن خلفا عجب تدبیر رسانیده اند که این کشاکشی و فوج کشی همچنان پوشیده
و پنهان ماند. فَلِلّٰهِ دَرُّهُمْ مَا أَدَقَّ نَظَرَهُمْ واگر صدور اینهمه از جناب فاطمه زهرا بقول مجلسی در
بحار و حق الیقین بعد فی الله بود بند و بست مدینه رسول مختار و حفظ حوزه اسلام و نگاهبانی
ساکنین آن خیر البقاع زاد الله شرفا و تکرمتا از شر مرتدین و اعدا و دفع اختلاف آرا از اصحاب سید
الانبیا چرا حسبة لله و طلبا لمرضاته تقدس و تعالی نباشد خصوصا وقتی که بعد ازین فرموده باشد
که بضرورت مذکور و دفع گزند خانه جنگی در آنوقت بار خلافت را قبول کردم اگر شما اکنون

بیعت

اکنون بیعت دیگری کنید من اول مبایعین خواهم بود بلکه ازین هم کار شیخ در گذشت و آخر زمانه
منزوی گشت و از این پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً جناب شیخ قصور نکرده‌اند نشنیدند که خلافت به ابی بکر
رسید و او معزول شود و در برو مردم فرار کنند اگر تفحص روایات داشته باشی بجانب این لفظ
رجوع کن قال ابن شهاب فلما بویع لابی بکر قام فخطب الناس واعتذر الیهم وقال
والله ما کنت حریصاً علی الامارة یوماً ولا لیلة قط ولا کنت فیها راغباً ولا سألتها
الله فی سر ولا علانیة ولکنی اشفقت من الفتنة وما لی فی الامارة من راحة ولقد
قلدت امراً عظیماً الی آخره وفیه ایضاً فی ذکر استقالة ابی بکر من البیعة عن زید بن اسلم
قال دخل عمر علی ابی بکر وهو آخذ بطرف لسانه وهو یقول ان هذا اوردنی الموارد ثم
قال یا عمر لا حاجة لی فی امارتکم قال عمر والله لا نقیلک ولا نستقیلک اخرجه حمزة
ابن الحارث وعن ابی الجحاف قام ابو بکر بعد ما بویع له وبایع له علی واصحابه فاقام ثلثاً
یقول ایها الناس قد اقلتکم بیعتکم هل من کاره قال فیقوم علی رضی الله عنه فی اول الناس
یقول لا والله لا نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی
یؤخرک اخرجه ابن السمان فی الموافقة وعنه وقال احتجب ابو بکر عن الناس ثلثاً یشرف علیهم
کل یوم یقول قد اقلتکم بیعتی فبایعوا من شئتم قال فیقوم ابن ابی طالب فیقول لا والله لا
نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی یؤخرک اخرجه الحافظ
السلفی فی المشیخة البغدادیة وابن السمان فی الموافقة وابو الجحاف هذا هو داود بن عوف البرجمی
التمیمی مولاهم کوفی ثقة روی عن غیر واحد من التابعین وهو حدیث مرسل الطریقین وعن جعفر
عن ابیه رضی الله عنهما قال لما استخلف ابو بکر خیر الناس سبعة ایام فلما کان الیوم الثامن
اتاه علی بن ابی طالب فقال لا نقیلک ولا نستقیلک ولولا انا رأیناک اهلاً ما بایعناک اخرجه
ابن السمان فی الموافقة و درین باب بسیار از روایات مولف کتاب نخبه ذکر فرموده تا کجا نقل آن

منوده شود و در باب کراهیت وی رضی الله عنه از امارت روایت رافع آورده محصلش است
که او وصیتی مختصر درخواسته و صدیق بنماز و روزه و حج و زکوة امر نمود و گفت امیر مباش و
وجوه آن برشمرد چون خلیفه شد رافع میگوید که من پیشش رسیدم فتنه انصار و تقریر فاروق و خوف ردت
بیان نمود انتهی محصله طرفه آنکه غرض علمای امامیه در خصوص این مقام کما یلوح من عماد المجالسی و غیره
از ایراد این قسم روایات آنست که کراهیت خلافت از صدیق ثابت نمایند باز بر همه کس فاش کنند که وی
خلیفه اول با فعلش مخالفت کلی دارد و حال این لاف و گزاف با وجود این ضرورت شرعی و تدارک فتنه
که در آن حالت ازو مره بعد اخری صدور یافت نزد خواص و عوام بر ظاهر است فاعتبروا یا اولی الابصار
و در مسلک ثانی غرض بیچاره آنست که صدیق اکبر امامیه یعنی ابوذر غفاری هم وصف وصیت و نهی
جناب سید المرسلین مصداق کریمه ان هو الا وحی یوحی که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم
از برای تو آنچه از برای خود میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر مباش بر دو کس
و متکفل مال یتیم مشو قضا در دمشق را در وقت فاروق اعظم اختیار کرد و هرگز بر وصیت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که در کتب فریقین وارد هست مثل بحار مجلسی و صحاح اهل حق و شروح آن
سیما شرح کبیر امام نووی بر صحیح مسلم نوشته کار نه بست قوله جسد مبارک آه اقول اگر مقصود دشمن آنست
یا وصف خیال تغیر کو بسبب اتفاق واقع نشده اراده اخذ ریاست مصمم کردند فلا نسلم ذلک چه
مظنون بلکه متیقن است که زبانی مخبر صادق چنانچه در احادیث صحاح مندرج هست شنیده باشند که اجساد
مقدسه انبیا علیهم السلام در عالم قبر هم متغیر نمیشود فکیف تغیر آن در دنیا بعد یکدو روز و هر که اندک
ملاحظه این قسم احادیث که بواسطه اجله اصحاب رضی الله عنهم مروی است داشته باشد باید که برسائل شیخ جلال الدین
سیوطی و مؤلفات محدث دهلوی رجوع کند پس خاکی که مؤلف بدین حرج انداخته بجای خود رسیده
اللهم زد و لا تنقص و اگر مراد چیزی دیگر است فلا بد من تصویره حتی نتحدث اصلها بعد ان فسره
قوله ایا امری اهم ترا آه اقول معنی قول مؤلف آنست که هیچ امر مهم ترا از تجهیز نمی باشد و لهذا بدستور

دعاکا

دعاوی سابقه او ممنوع است و سند منع ورود اخبار و آثار در اراده اعراب تخریب بنا از قواعد ارکان
اسلام مثل مسجد کذاب تخریب مدینه حضرت رسالت مآب است چنانچه بعضی از احادیث که آنفا گذشته
اشارات بآن منطوی و کتب مبسوطه بتفاصیل آن محتوی است ولله در المحققین حیث قالوا ان مسیلمة
الکذاب والعنسی ومن تبعهما من الاعراب ینتظرون وفات النبی صلی الله علیه وسلم
حافین حول المدینة متولهین علی ان یخرجوا ترابها بظهورهم وان یعرضوا
لاهل بقیع الغرقد قبورهم ویقتلوا کبارها وصغارها ویهدموا بنیان الشریعة
ویخربوا آثارها وفیه می پرسم که اگر مسجد خلیفه میشد آخر کار مهاجرین جلا نفس یا مسجد انصار که اکثر بصدیق
و بعضی بمرتضی و برخی بحضرت عباس رضی الله عنهم اجمعین مائل میشدند چه شور و شغب و انواع نمی شد و چه
فتنها که برنمیخاست و از بجاست که در امثال مشهور است که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو بادشاه
در اقلیمی نگنجند فکیف که از سه کس بیشتر متجاوز باشند و در کتاب ملل شیخ المشایخ آنچه از احادیث
آن منقح شده آنست که فساد و فتنها در تعدد خلفا مثل تعدد واجب الوجود در ارض و سماست
بالجمله مخربین ارکان اسلام و مهدمین لیام یکطرف نمانده غلط گفتم بلکه برای ایشان عید
بحصول میپیوست که صد عید قربان نمیشد تماشای این وقعه برای العین میدیدند که اصحاب مجرد
وفات رسالتمآب بجهت اختلاف و تشاجر با هم می آویزند و آبروی یکدیگر میریزند لیکن انصاف
فرمایند که آنچه واقع شد از اتفاق بر خلافت افضل الصدیقین و لشکرکشی بر ملاحده و زندیقین بهتر بود یا
آنچه بظهور میرسید از اختلافات و وقوع فتنها در صحابه کرام و ظهور هرج و مرج در گروه اسلام غیر از ملحدی
و زندیقی و باطنی مستقی احدی از اهل شرع ثانی را قبول نخواهد کرد ملاق فرض میکنیم که بادشاهی
عظیم الشان از جهان گذران رحلت فرموده و شورش بمدار در سپاه او بهم رسیده بود و بمجرد وفات او
شورشهای ملکی بهزار و از هزار به بیشمار رسید گروهی از یاران او که خلافت بر آنها مفوض بود خواستند
که منصب شاهی را در قوم خود برده از بند و امامی متصرف سازند تا در نزدیکی لشکری در مقابله اهل بغاوت و کفر

کلهذا آن ملک رفیع الشان بودند آرایید و برتق و فتق مدینهٔ او کوشش نماید خواص آن ملک که خلافت
بر ایشان بود اول مراسم تعزیت بجا آورند و بر قدر ضرورت اکتفا کرده اختلافها که نظر بجبلت مردم
در موت و غسل و دفنش پدید آمده بود بدلایل قاطعه بر داشته مشغول غسل او بودند که بیکبار ناگاه اراده بر
زمرهٔ اولی اطلاع یافتند پس جمعی که امر غسل و کفن با آنها بوصیت او متعلق بود برای کفایت مهم غسل و کفن
بر جای خود ماندند و کسانیکه این خبر بگوش آنها در خورد بسبب الحاح گروهی نظر بدفع این فتنه بسوی آن مجلس
شتافتند و اهل محفل را به براهین ساطعه از خیال مذکور باز داشتند و بجهت ضیق وقت و دفع فتن و رفع
آشوب حوادث و محن با وصف تلویح و توضیح آن پادشاه بخلافت آنها متصدی این امر شدند و دانستند
که اگر اولی بنصب رئیس متوجه نشوند و کافه و قاطبه بر غسل و کفن که بجز چند کس تعلق داشتند باجتماع تمامی
خلایق گرد آیند و بجهت عمل بر وصیتش که برای غسل من آب از فلان چاه که از شهر دور واقع است
باید طلبید بهیئت اجتماعی فراهم کردند و باختیار حاکم توجه بکنند هم یقین امتداد زمانه هست هم مظنهٔ آن
است که منحرفین و مرتدین میدان را خالی یافته در شهر در آیند و فتنه و فساد دیگر از مدتها در قلوب خویش آماده
کرده اند بفراغ خاطر و جمعیت باطن و ظاهر آغاز نمایند و بر منصهٔ ظهور آرند لاجرم هم هم هلاک و هم خوف بی
اندامی بجنازهٔ مقدس او ازین قوم هویدا است پس درین صورت واقعی کدام یک را ازین هر دو ترجیح
باید داد نصب رئیس و دفع اختلاف که مثل ادای نماز جنازه فرادی فرادی باعث اندک مکث هست مقدم
کنند من بعد بدفن پردازند چنانچه واقع شد یا اول تمامی اصحاب او اجماع بر غسل و کفن نموده تنها تنها نماز
جنازه که بی امتداد زمانه نمی تواند شد بعمل آورده بنصب رئیس اراده کنند بحمد الله که شق اول نزد جمیع عقلای
عالم ترجیح دارد بلکه از مستحسنات است و ازینجاست که از هندوستان تا بایران و توران بلکه روم و شام این
معمول و مرسوم است که کارپردازان اشغال سلطنت و ریاست بمجرد وهم هجوم اعدا و توهم در آمد اعدا
اول بنصب رئیس مشغول میشوند من بعد برای تجهیز جنازه میروند الطف از همه اینکه شیعیان سلطنت بر
مخالفین خویش هنوز قیام دارند فاضل جالسی وقتیکه بعضی از احکام قدری الاقتدار شهر لکهنو را بعد

نصب عینش که بدزنگ واقع شد زیر زمین می سپردند و الفاظ تلقین بر زبان می بردند گفت که عجب از
اهل تشیع که عداوت کلی بعمر دارند و سنت او را هنوز بر سر و چشم میگذارند چنانچه از علماء امامیه یعنی جناب
تقدس مآب میرزا کاظم علی که مثل سواحل برلب بیابانی فی خار با وصف خشک لبی و تفسیده زبانی روزگار
بسر می آرد و در عین بیسره و غنا راه کمال فقر و فنا می سپارد فقیر هیچمدان را ازین حکایت خبر داده بالجمله بتقدیم
رسیدن بلاحظه اینهمه ضرورات بود عجب از علمای طائفه که از هجوم و اقتدار اهل زیغ و ضلال که روایات ائمه
هدی بر فساد و شورش آنها ناطق است کما عرفت انکار نمایند و تاکیدی که در باب تجهیز جیش اسامه وارد است
دلیل عدم هجوم و عدم اقتدار شان قرار دهند و حالانکه مقرر نفرمودن لشکری برای استیصال آنها
ظاهر انظر آنست که چون همه کس گرد مدینه محیط اند هر یکی برای استیصال آنها خیال خواهد کرد و نصب
العین خواهد داشت غفلت ازان عادةً ممکن نیست بخلاف انتقام از کفار که جیش اسامه برای قتل آنها نامزد
شده در تاکید تجهیز آنست که مبادا بجهت مقاتلات اهل ارتداد غفلت کلی ازان رو دهد چنانچه فاروق
نگاهداشتن شجاعان عرب که بلشکر اسامه نامزد شده بودند بخیال آورد و صدیق اکبر هرگز قبول نفرمود
پس معلوم شد که مقصود از تاکید آن بود که اهتمام تمام دران رود و اگر احیاناً احدی ذاهل شود دیگری
را یاد آید **قوله** فقط بر ریاست آه **اقول** کذب این دعوی آنفا بوضوح پیوسته آری بر مذهب
امامیه میتوان گفت که جناب سیدة النسا فقط بر باغ خرما چشم دوخته انجمرکت قسریه یا ارادیه
را مصداق هم خرما و هم ثواب دانند و خیال فاتحه و درود و حزن و ملال این مصیبت عظمی را بوقت میمون
خاطر صفا مظاهر نگردد فای شیء اعجب من ذلک وان لم تکن ممن عنا فاستمع ما قال الائمة
بل اکابرهم انه توفی صلی الله علیه وسلم یوم الاثنین وکانت فاطمة بضعته تطلب میراثها
من ابیها بعد ثلثة ایام او اربعة وقصدت الذهاب الی مجلس ابی بکر وهو مملو من انصاره
واعوانه کانه عرصة القیامة یجمع الاولین والاخرین الذین حرفوا الکتاب کل محرف ومزقوه
کل ممزق مع جماعة من نساء بنی هاشم فلاثت خمارها بعد ان رکبت حمارها

ودارت مع بعلها وولديها على الاصحاب صغارها وكبارها كما هو مصرح في روايات
الطائفة وسفارها حتى دخلت على ابي بكر فجلست ثم انت انّة اجهش القوم لها بالبكاء فارتج
المجلس ثم امهلت هنيئة حتى اذا سكن نشيج القوم وهدئت فورتهم افتتحت الكلام
بالحمد والثناء عليه والصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم فعاد القوم في بكائهم
فلما امسكوا عادت في كلامها فقالت عليها السلام الحمد لله على ما انعم
وله الشكر على ما الهم والثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها وسبوغ الاء اسداها
وتمام منن والاها جم عن الاحصاء عددها ونأى عن الجزاء امدها وتفاوت عن الادراك
ابدها وندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها واستحمد الى الخلائق باجزالها
وثنى بالندب الى امثالها واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الاخلاص
تاويلها وضمن القلوب موصولها وانار في الفكر معقولها الممتنع من الابصار رويته ومن
الالسن صفته ومن الاوهام كيفيته ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها
وانشاها بلا احتذاء امثلة امتثلها كونها بقدرته وذراها بمشيته من غير حاجة منه
الى تكوينها ولا فائدة له في تصويرها الا تثبيتا لحكمته وتنبيها على طاعته واظهارا
لقدرته وتعبدا لبريته واعزازا لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته ووضع العقاب
على معصيته زيادة لعباده من نقمته وحياشة منه الى جنته واشهد ان ابي محمدا
عبده ورسوله اختاره وانتجبه قبل ان ارسله وسماه قبل ان اجتباه واصطفاه قبل ان
ابتعثه والخلائق بالغيب مكنونة وبستر الاهاويل مصونة وبنهاية العدم مقرونة
علما من الله تعالى بمائل الامور واحاطة بحوادث الدهور ومعرفة بمواقع المقدور
ابتعثه الله تعالى اتماما لامره وعزيمة على امضاء حكمه وانفاذا لمقادير حتمه فرأى
الامم فرقا في اديانها عكفا على نيرانها عابدة لاوثانها منكرة لله مع عرفانها

الله بمحمد صلى الله عليه وسلم ظلمها وكشف عن القلوب بهمها وجلى عن الابصار غممها
وقام في الناس بالهداية وانقذهم من الغواية وبصرهم من العماية وهداهم الى
الدين القويم ودعاهم الى الصراط المستقيم ثم قبضه الله اليه قبض رأفة واختيار ورغبة
وايثار بمحمد صلى الله عليه وآله عن تعب هذه الدار في راحة قد حف بالملائكة الابرار
ورضوان الرب الغفار ومجاورة الملك الجبار صلى الله على ابي نبيه وامينه على الوحي
وصفيه وخيرته من الخلق ورضيه والسلام عليه ورحمة الله وبركاته ثم التفتت
الى اهل المجلس وقالت انتم عباد الله نصب امره ونهيه وحملة دينه ووحيه وامناء
الله على انفسكم وبلغائه الى الامم وزعمتم حق لكم لله فيكم عهد قدمه اليكم
وبقية استخلفها عليكم كتاب الله الناطق والقرآن الصادق والنور الساطع والضياء
اللامع بينة بصائره منكشفة سرائره منجلية ظواهره مغتبط به اشياعه قائد
الى الرضوان اتباعه مؤد الى النجاة استماعه به تنال حجج الله المنورة وعزائمه المفسرة
ومحارمه المحذرة وبيناته الجالية وبراهينه الكافية وفضائله المندوبة
ورخصه المرهوبة وشرائعه المكتوبة انتهى عبارات سجع زنگی و فقرات رنگین لطیف مثل دیباج
و استبرق رشک افزای بلاغت اصمعی و فرزدق مخجل ابو القاسم بدیع تحریر مدهش اعشی و جریر که بدرس
هر صغیر و کبیر در آید بسم الله آن خطبه ایست که خود علمای مخالفین تصحیح آن در مشکلات گرفتار شده اند
و آنچه در اثنای آن خطاب مهاجرین و انصار بالخصوص حضرت صدیق اکبر بتعنیف و تکفیر و عناد الله
تزیین عبارات بلیغه و کلمات فصیحه بظهور انجامیده دیدنی و شنیدنی است بلکه اگر حضرات امامیه ضمیمه
قرآن اهل بیت علیهم السلام بالخصوص سورة النورین و ولایت که در تصانیف ملا مجلسی یعنی تذکرة الائمه
مندرج است گردانند و آنرا وحی منزل من السماء علی لسان سیدة النساء پندارند جاے بر مقام خود اهم
بود چنانچه بعضی ارشادات بابیه در خطاب فرزند خویش که مبنی بر مضامین عشقیه محاوره خود

نظم کرده بود و نقل آن خالی از مضحکه نیست فرمود که چون در بلاغت بنهایت رسیده مصلحت آن می‌بینیم
که ضمیمه قرآن مجید شود و مؤید این معنی است افتخار امامیه فیما بینهم ببلاغت این خطبه که بمرتبه قصوی و درجه علیا
رسیده و از ینجاست که باعتراف و اظهار مجلسی بعد از نقل خطبه و اختلافات نسخ آن در مجلد فتن از بحار الانوار
بوضوح می‌پیوندد که علمای امامیه بزمان قدیم درس این خطبه در مدرسه‌ها می‌گفته اند لیکن **بقلب فقیر** مختلج
است که از واضع این خطبه مفتری یعنی ابو العیناء مفتری چنانچه قدمای محدثین اهل حق گفته اند و روایات
بحار مؤید آنست قصوری و فتوری رفته و آن اینکه جواب صدیق را که معاذ الله بزعم شیعه در جهل و بلادت
ضرب المثل بود و بهره از فصاحت و بلاغت نداشت نیز بعبارتی آورده که پهلو ببلاغت کلام سیده
نساء العالمین می‌زند بلکه اگر اندک غور و فکر واقع شود در سلاست الفاظ و بلاغت معانی حله تفوق
بر خود می‌تند که يَا بِنْتَ رَسُوْلِ اللّٰهِ لَقَدْ كَانَ اَبُوْكِ بِالْمُؤْمِنِيْنَ عَطُوْفًا كَرِيْمًا رَؤُوْفًا رَحِيْمًا
وَعَلَى الْكٰفِرِيْنَ عَذَابًا اَلِيْمًا وَعِقَابًا عَظِيْمًا فَاِنْ عَزَوْنَاهُ وَجَدْنَاهُ اَبَاكِ دُوْنَ النِّسَآءِ وَاَخًا
بَعْلِكِ دُوْنَ الْاَخِلَّاءِ اٰثَرَهُ عَلٰى كُلِّ حَمِيْمٍ وَسَاعَدَهُ فِيْ كُلِّ اَمْرٍ جَسِيْمٍ لَا يُحِبُّكُمْ اِلَّا كُلُّ سَعِيْدٍ
وَلَا يُبْغِضُكُمْ اِلَّا كُلُّ شَقِيٍّ فَاَنْتُمْ عِتْرَةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ الطَّيِّبُوْنَ وَالْخِيَرَةُ الْمُنْتَجَبُوْنَ عَلَى الْخَيْرِ
اَدِلَّتُنَا وَاِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا وَاَنْتِ يَا خِيَرَةَ النِّسَآءِ وَابْنَةَ خَيْرِ الْاَنْبِيَآءِ صَادِقَةٌ فِيْ قَوْلِكِ
سَابِقَةٌ فِيْ وُفُوْرِ عَقْلِكِ غَيْرُ مَرْدُوْدَةٍ عَنْ حَقِّكِ وَلَا مَصْدُوْدَةٍ عَنْ صِدْقِكِ وَوَاللّٰهِ
مَا عَدَوْتُ رَاْيَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا عَمِلْتُ اِلَّا بِاِذْنِهِ وَاِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ
اَهْلَهُ وَاِنِّيْ اُشْهِدُ اللّٰهَ وَكَفٰى بِهٖ شَهِيْدًا اَنِّيْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَقُوْلُ نَحْنُ مَعَاشِرَ الْاَنْبِيَآءِ لَا نُوَرِّثُ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا دَارًا وَلَا عَقَارًا وَاِنَّمَا نُوَرِّثُ الْكُتُبَ
وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوَلِيِّ الْاَمْرِ بَعْدَنَا اَنْ يَحْكُمَ فِيْهِ بِحُكْمِهٖ
وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتِهِ فِي الْكُرَاعِ وَالسِّلَاحِ يُقَاتِلُ بِهِ الْمُسْلِمُوْنَ وَيُجَاهِدُوْنَ الْكُفَّارَ
وَيُجَالِدُوْنَ الْمَرَدَةَ الْفُجَّارَ وَذٰلِكَ بِاِجْمَاعٍ مِّنَ الْمُسْلِمِيْنَ لَمْ اَنْفَرِدْ بِهٖ وَحْدِيْ وَلَمْ اَسْتَبِدَّ بِمَا كَانَ

الرأي فيه عندي وهذه حالي وما لي هي لك وما بين يديك لا نزوي عنك ولا
ندخر دونك وانت سيدة امة ابيك والشجرة الطيبة لبنيك لا يدفع ما لك من
فضلك ولا يوضع من فرعك واصلك حكمك نافذ فيما ملكت يداي فهل ترين
ان اخالف في ذلك اباك انتهى كلامه وچون سلاست و بلاغت مثل آفتاب روشن است مجلسی را
در شرح آن حاجتی بقاموس فیروزآبادی و نهایه جزری و صحاح جوهری نیفتاده بخلاف لغات و محاورات
جناب سیدة النساء که در اکثر فقراتش حاجتی باین کتب روداده کما لا یخفی و بحمد الله که انچه علمای امامیه
مثل ابو الفضل و غیر او خصوصاً ملا باقر مجلسی در بحار برای صحت و اعتبار این خطبه دست و پا میزنند
اول دلیل بر وضع آنست زیرا که مآل اینهمه مساعی بدان میرسد که زید بن علی بن الحسین رضی
الله عنهم اجمعین تصحیح آن نموده و خود راوی آن از آباء امجاد خویش بوده کسانیکه لب بانکار
کشاده اند آنها را دروغ گو پنداشته و بمضامین این خطبه اعتقاد کامل داشته و حال آنکه اسفار
معتمده حتی کافی کلینی دلالت بر تسنن او دارد و دیگر کتب معتبره بندا بلند آواز میدهد که لقب مبارک
روافض و رافضه برای پیشوایان اثنا عشریه از افادات و کرامات او است چنانچه بعد ازین بتفصیل
تمام خواهی دانست پس انتساب روایت خطبه مجعوله بآن بزرگ افترا بر افترا و شکست بر شکست
افتاده **واین سخن** از راه تدقیق و تحقیق است و الا این خطبه برای تفضیح علمای قوم برابر هزار دلیل
است چه خاتمه آن که افتخار اکابر امامیه بآن منوط و عزت ایشان بآن مربوط است همان است که بر
زبان مجلسی در حق الیقین و دیگران و غیر آن به بیان معانی آن گذشته که مانند جنین رحم پرده نشین شده
و مثل خائنان و رمانه گریخته کما عرفت في مواضع عديدة بالجمله عباریکه مؤلف رساله درین **قول**
برانگیخته هرگز بر دامن تفضیل الصدر نقصین نمی نشیند لیکن بر اصول موضوعه شیعه انچه لازم آید هیچ تدبیر
نفعی نیست **ع** که خود میدرد پرده خویشتن **قوله** حکایتی الخ **اقول** این حکایت مانند تشبیب شعرا
هرگز بر اذیال اهل حق ازین قسم خس و خاشاک غباری نمی نشیند چه قطع نظر ازانکه در متن تجرید و شرح

آن بلکه ثانی مرتضی علم الهدی امامیه شجاعت تمامی اصحاب کبار از مهاجرین و انصار اعتراف نموده است
حیث قال وقد علمنا ان اصحاب الرسول صلی الله علیه وآله وسلم بین رجلین لا عناء له
فی الحرب ولا جهاد واخر له جهاد وعناء ونحن نعلم قصور کل مجاهد عن منزلة امیر
المؤمنین علیه السلام فی الجهاد وانهم مع علو منزلتهم فی الشجاعة وصدق البأس
لا یلحقون منزلته ولا یقاربون رتبته لانه علیه السلام المعروف بتفریج الغمم وکشف
الکرب عن وجه الرسول علیه السلام وهو الذی لم یحجم قط عن قرن ولا نکص
عن هول ولا ولی الدبر وهذه حال لم تسلم لاحد قبله ولا بعده هرگاه اهل حق آیات
قرآنی واحادیث خاندانی درباره شجاعت صحابه کبار عموما وابوبکر صدیق خصوصا در دست داشته
باشند دعوی عجز شان علی رؤس الاشهاد از عجائب مضحکات [illegible] برملا کنند و آیت و حدیث
التقاء میکنم قال الله تبارک وتعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم الآیه پس بدلالت مطابقی ثابت شد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خصوصا
یار غار او مصداق ان الله معنا بنص قرآن مجید شدید بر کفار و رحیم و رفیق بر اهل اسلام بوده اند
و شدت بر کفار بدون شجاعت و تهور و ثبات قلب متصور نیست از عجائب است که قدمای امامیه این آیه را
در اثبات شجاعت مرتضوی بافادات خویش آورده اند و در ما نحن فیه این استدلال
بطریق اولی جاری است کما اشرنا الیه علاوه غیظ و غضب کفار نسبت بصحابه عموما و بحضرت صدیق
خصوصا که بارها در ایذا و قتل او تصمیم می کرده اند کما ستعرفه انشاء الله تعالی بعد عداوت
مثل عداوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] بایشان رسید چنانچه روایت تفسیر امام حسن عسکری
در باب هجرت دلیل بر آنست و سیجیء انشاء الله تعالی بدون تهور و جوانمردی اظهار شجاعت دین
کفار و منافقین بسمت امکان نداد و ایضا آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم
عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین

يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم

كه علماى اماميه در باره شجاعت و خلافت علوى چنانچه از تصانيف سيد مرتضى و ابو جعفر بن

فقيه و مجتهد جائسى در عماد عيان ميكرد بتقريبى كه انفا گذشت وانچه متكلمين اهل حق سيما حضرت امام

رازى انار الله برهانه در تفسير كبير و ديگر كتب خويش آورده اند بر خلافت و شجاعت صديق كه تنها

با وجود نفر از اهل ردت رفته بود و حضرت على مرتضى و ديگر اجله اصحاب او را بالحاح تمام از اراده

باز گردانيدند كما سنبينه ان شاء الله تعالى دلالتى تمام دارد و لفظ ارتداد و ينقلبون على الاعقاب

همين است كه ابو بكر صديق مراد است نه جناب امير چنانچه مولف هم بران اعتراف كرده و جا بجا گفته كه

گناه اصحاب و احداث و بدعت ايشان تعلق بامر سياست دارد نه بتوحيد بارى و معاد و نبوت انبيا و غير

ذلك با تخصيص و قتيكه احاديث كلينى و ديگر دلائل و قرائن را ضميمه آن سازم ليكن وقت مساعدت نمينمايد همچنين

آيات ديگر مثل قل للمخلفين من الاعراب ستدعون الى قوم اولى بأس شديد تقاتلونهم او يسلمون فان

تطيعوا يؤتكم الله اجرا حسنا وان تتولوا كما توليتم من قبل يعذبكم عذابا اليما خصوصا

وقتى كه حال لشكريان امير المؤمنين از كتب اماميه حرف بحرف گفته شود و خطب و مكاتيب و مواعظ جناب

مسطور گردد و در تفاسير فريقين بايد ديد كه در معنى اولى بأس شديد چه گفته اند بالجمله اين لفظ مثل الفاظ

ديگر آيات بر كسانى اطلاق مى يابد كه واقعات ديده و پست و بلند اين ميدان نورديده باشند و ملكه

راسخه در مبارزت حاصل نموده مرة بعد مرة جنگ آزموده باشند ملكه بر اشجعيت صديق شهادت شير خدا

كافى و وافى است و هي هذه في كتاب الموافقة لابن السمان وروى غيره ايضا هذه الشهادة

عن محمد بن عقيل عن على بن ابى طالب رضى الله عنه انه قال يوما وهو في جماعة من الناس من اشجع

الناس فقالوا انت يا امير المؤمنين قال اما انى ما بارزت احدا الا انتصفت منه ولكن اشجع الناس

ابو بكر لما كان يوم بدر جعلنا لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عريشا وقلنا من يكون مع النبي صلى

الله عليه وسلم لئلا يصل اليه احد من المشركين فوالله ما دنا منا اليه احد الا ابو بكر شاهرا

ويجاهدا ويتلتل هذا ويقول ويلكم أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله ثم قال علي رضي الله
عنه نشدتكم بالله أمؤمن آل فرعون خير ام ابوبكر قال فسكت القوم فقال الا تجيبون
والله لساعة من ابي بكر خير من ملاء الارض مؤمن آل فرعون رجل يكتم ايمانه وابوبكر اعلن
ايمانه وهم حديث رياض النضره افاده شجاعت وسكينه عن الحسن قال جاء رجل الى علي ابن ابيطالب فقال يا امير
المؤمنين كيف سبق المهاجرون والانصار الى بيعة ابي بكر وانت اسبق منه سابقة واوفى منه
منقبة قال فقال علي رضي الله عنه ويلك ان ابابكر سبقني الى اربع لم اوتهن ولم اعتض منهن
بشيء سبقني الى افشاء الاسلام وقدم الهجرة ومصاحبته في الغار واقام الصلوة وانا يومئذ
بالشعب يظهر اسلامه واخفيه ويستحقرني قريش ويستوفيه وايضا بر شجاعتش روايت ابن فط
وشعبي و عمر او در كتاب كور موجود است ملخص آنكه ابوبكر صديق در اظهار اسلام تعنف بسيار داشت و تحديث آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم در ميان الحاح و اصرار مي نمود و اول خطبه كه صادر شد خطبه ابي بكر صديق است پس مشركين
متغير شدند و از هر سو ريختند و چندان او را فرو كوفتند كه چهره مباركش متغير گشت و نوبت بانزهاق روح رسيد
پس برادر اشته بخانه اش بردند و مردم او را آواز ميدادند و او بيهوش افتاده بود و قدرتي بر جواب نداشت
تا آنكه در آخر آن روز پرسيد كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم چگونه است و در هر وقت كه بهوش مي آمد
همين مي پرسيد انتهى مختصرا ونيز برين امر قصه ديگر دليل است صاحب اسد الغابه در ترجمه صديق آورده
بروايت عروة بن الزبير كه از عبد الله بن عمرو بن عاص شنيد كه عقبه بن معيط حضرت پيغمبر صلى الله عليه
وآله وسلم را نزد كعبه معظمه يافت و آنحضرت را مخنوق ميكرد كه ناگاه ابوبكر در رسيد پس او را دفع كرد و آن
حضرت را از دست او رهانيد وايضا براي شجاعتش قصه هاي ديگر است في الاستيعاب وروى
سفيان بن عيينة عن الوليد بن كثير عن ابن تدرس عن اسماء بنت ابي بكر انهم
قالوا لها ما اشد ما رايت المشركين بلغوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت كان
المشركون قعودا في المسجد الحرام فتذاكروا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يقول في آلهتهم

فبینا هم کذالک اذ دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم المسجد فقاموا الیه وکانوا اذا
سألوه عن شیء صدقهم فقالوا الست تقول فی آلهتنا کذا وکذا قال بلی قالت فتشبثوا
باجمعهم فاتی الصریخ الی ابی بکر فقیل له ادرک صاحبک فخرج ابو بکر حتی دخل المسجد
فوجد رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس مجتمعون علیه فقال ویلکم اتقتلون رجلا ان یقول
ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم فلهوا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم واقبلوا
یضربونه قالت فرجع الینا فجعل لا یمس شیئا من غدائره الا جاء معه وهو یقول تبارکت
یاذا الجلال والاکرام حاصلش آنکه روزی مشرکین در مسجد حرام بر آن جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام
بابت بد گفتن اصنام آویختند ابوبکر خبر یافته تا به آن جناب پرداخت تامی کفار از ایذای آنسرور دست برداشته
و ابوبکر صدیق را چندان زدند که چون دست بر موهای خود میرسانید از جا می خود جدا میشد و او شکر او تعالی بجا می آورد
بالجمله صدیق اکبر بارها از دست کفار ایذاها می شد بمثل روز اول برداشت که لسان خامه از بیان
آن ابکم و زبان عقل از تقریر آن اخرم و قس علی هذا قصه ها می دیگر و احادیث اخر که بسهولت تمام بر مدعا
دلیلی بس روشن از انجمله است روایت حافظ ابن السمان و صاحب فضایل عن عائشة رضی الله
عنها قالت خرج ابی شاهرا سیفه راکبا راحلته یعنی یوم الردة فجاء علی بن ابی طالب رضی
الله عنه فاخذ بزمام راحلته فقال الی این یا خلیفة رسول الله اقول لک ما قال لک رسول
الله صلی الله علیه وسلم یوم احد شم سیفک لا تفجعنا بنفسک وارجع الی المدینة فوالله لئن
اصبنا بک لا یکون للاسلام بعدک نظام ابدا فرجع و القاطع روایت کتاب نواقض است فی
لما هم ابو بکر بالخروج عن المدینة والمسیر الی اهل الردة اخذ امیر المؤمنین علی بعنان فرسه
وقال له اقول لک کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم احد شم سیفک وارجع الی
مکانک ومتعنا بنفسک وانا اقول لک والله ننفذ جیشک وارجع الی المدینة فان هلکت لم یکن للاسلام بعدک
نظام فقبل رایه ورجع و حضرت امام رازی نیز این قصه را باعتراف جالسی در عماد الاسلام

با این عبارت بیان فرموده وفی اخرها الامر اعنی وقت خلافته کیف قسم بالنفس الی قول خالد واصر
علی انه لابد من المحاربة مع مانعی الزکوة حتی آل الامر الی ان خرج وحده حتی جاءه اکابر
الصحابة وتضرعوا الیه ومنعوه من الذهاب ثم لما بلغ العسکر الیهم انهزموا وجعل الله ذلک
مبدأ الدولة الاسلام انتهی محصل این قصه آنست که ابوبکر صدیق بزور ارتداد جفاة اعراب فی الفور بر ناقه
یا اسب سوار شد وشمشیر بیرون کشیده تنها تنها قصد کرد قضارا حضرت امیر وبعضی دیگر از اجله مهاجرین
والانصار در رسیدند وگفتند ای خلیفه رسول خدا کجا میروی وچه سانحه پیش آمد زمام ناقه را بدست گرفتند
بالحاح تمام گفتند که سیف خود را در غلاف کن وما را به تنها رفتن خویش در اندوه میفگن وبسوی مدینه قصد فرما
ولشکر را روانه کن اگر ما را مصیبت واقعه تو پیش آید بعد تو کیست که با انتظام مسلمین پردازد اگر این نوع احادیث
را که اهل سنت در تکمیل اعتقاد خود بکار می برند وبرای نقض شبهات شیعه واظهار عدم تقریب دلایل
ایشان از کمین قوت بفعل می آرند بشمارم کتابی برابر بقدر این رساله باید نوشت حضرات امامیه
اگر اندک انصاف میداشتند بالزام اهل سنت در امثال این مقامات نمی پرداختند بلکه در شجاعت ابوبکر صدیق
وکمال ثبات قلب او در معرکه های مزلة الاقدام زنهار تردد وتصور خیالیه خود را راه نمیدادند چه جا آنکه
چنین پلنگ بیشه وغاء ونهنگ دریای هیجا را جبان ونامرد قرار دهند کبرت کلمة تخرج من افواههم
ان یقولون الا کذبا باقی ماند آنکه خون ابن شهم بتمام عمر از دست خویش نریخته اگر
کلام مؤلف مبتنی بر حقیقت است جوابش نظر باصول خاصه امامیه بسیار آسان است تقریرش آنکه غالبا در
ریختن خون اشقیا ملحوظ مراعات ادب جناب مصطفوی ومرتضوی که در قرآن مجید بذباب وعنکبوت وبعوضه تعبیر
شده اند کما فی تفسیر الشیخ الکلینی وسیجیء روایاتها فی المسلک الثانی انشاء الله تعالی ملحوظ ابوبکر صدیق
باشد ومؤید این توجیه است آنچه از اسحق بن عمار در کافی مرویست که بخدمت امام صادق علیه السلام
از ولادت پسرم آگاه کردم فرمود محمد نام نهادی گفتم بلی فرمود او را بدشنام یاد مکن از حضرت
ثلاثه ملحوظ دار انتهی مختصرا واین قسم مراعات ادب اسامی دیگر ائمه اهل تشیع نیز مرویست

بحث

جهت مخافت اطناب بر تعدد اکتفا واقع شد و قبل ازین در عبارات نزهة کشمیری گذشته که صحابه
کبار تا حیات سید ابرار درباره اهلبیت اطهار رعایت حقوق میکردند و از جمله تفسیر شیخ کلینی است انچه فقد
این فرقه را اسامی حضرات معصومین ستة اند و این وقت نام کتاب از فکر ذهن فقیر افتاد که مراد از اشیاء خمسه در
قرآن مجید یعنی بَقلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا معاذ الله پنجتن پاک اند بار خدایا
مگر حضرت کلیم الله که لفظ ادنی در حق ایشان اطلاق کرده و این همه بزرگان را بچشم استحقار
دیده بما اخبر عنه الله تعالی اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِیْ هُوَ اَدْنٰی بِالَّذِیْ هُوَ خَیْرٌ بر اصول خاصه
متشیعین معاذ الله از قوم نواصب خواهد بود و این از قسم ظرافت نباید فهمید بلکه از جهول البنیان
ناصبیت تمامی انبیا بلکه جمیع پیغمبران اولو العزم نیز بر می آید کما سنشیر الیه انشاء الله تعالی و بتقدیر
که مراد مولف مبالغه و مجاز باشد چه قباحتها است که وارد نمی شود مثلا بر اصول مولف رساله که ریختن
او بی ریختن خون شجاعت شخص ثابت نمیشود میتوان گفت که غالبا نزد جناب مولف شجاعت پیغمبر صلی
الله علیه واله وسلم نیز بمعرض ثبوت نرسیده باشد که چنین افادات پیغمبر باید زیرا که با وصف خطاب مستطاب
یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِیْنَ و مانند آن که بالذات آنجناب تعلق دارد معرکه هیجا
آراستن و کفار نگونسار را بر خاک عدم انداختن و میمنه و میسره را شکستن و دست یلان را بکمند بستن و
شمشیر زنی و نیزه بازی کردن و در هجوم کفار در آمدن منقول نیست بلکه خلاف آن که اقامت
در عریش و کمال حفظ نفس نفیس است توده توده در سیر و تواریخ منقول است غلط گفتم در وقت هجوم
اعدا بی آنکه زخم کاری رسد اگر پیغمبر مود یا فلان اَکْفِنِیْ و یا فلان اَدْرِکْنِیْ چنانکه کتاب
کشف المراد امام اعظم امامیه هم بران گواه است سلمنا که روزی یک زخم بر کافری زد و ضربتی از انحضرت
صلی الله علیه واله وسلم یکباره سر زد لیکن پیدا و هویدا است که ازین یک ضربت در تمامی عمر با وجود کثرت مشاهد دران
وقت خاص و ضرورت ملجیه که طفلان هم قبضه شمشیر در دست میگیرند و مقصد تهور و دلاوری می گردد اثبات
نفس شجاعت بر اصول امامیه و اقوال ایشان که بدون کشتن جمعی عزه بعد اخری ثابت نمی کند برسا مخنث و

نگونسار را من گشته ام خرف شده که مرا همچو اطفال میدانی و چون این مضمون بالاجماع منقول هست
بلکه خلاف آن که شوکت و شان شیخین از ان دو بالا میشود مرویست بیقین دانستم که نسبت جبن باین
بزرگان ساخته و پرداخته کاسه لیسان یهود است والمنة لله که اگر کسی بچشم حقیقت و عین بصیرت
نگاه کند شجاعت فاروق را با شجاعت صدیق خواهد یافت زیرا که در روایات معتمده وارد است که
عمر بن خطاب بمجرد مشرف بایمان باظهار شعائر دین اسلام التماس نمود و رسول مختار با اکابر تلامذین
خود که سلاح بر تن راست کرده بودند و مقدمه انها فاروق اعظم بود از دولت سرا برآمد و کفار
محنت انتظار می کشیدند و میدانستند که چون عمر بکمال حمیتی و دلیری بقتل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
رفته بی نیل مطلوب بر نخواهد گردید درینوقت که او را در خواص انحضرت منسلک دیدند دود از نهاد
انها برآمد مقارن این حال فاروق اعظم بانگ بر زد که هان از جای خود مجنبید ورنه بار سر از دوش
بردارم و اطفال را یتیم گردانم و ازواج را بیوه کنم مخاطبین اشرار یکبارگی بر فاروق ریختند او تنها
در مقابله ایشان پای ثبات افشرده بصولت فاروقی جمعیت شان را پراگنده گردانید و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسلامت حال او شادمان شده و دوگانه نماز در خانه کعبه ادا نمود و انچه از وی
روز هجرت از مکه بمدینه علی رؤس الاشهاد وقوع یافته قدر دانی آن خود از حضرت شاه مردان بروایت
معتبره مرویست و دال بر کمال ثبات قلب اوست کما لا یخفی علی المتتبعین **قوله** عاجز میشوند **اقول**
درین نزدیکی هویدا شد که هرگز اهل حق عاجز نمی شوند بلکه بمقتضای حدیث متفق علیه فریقین که
ضرور است که اهل حق تا قیام قیامت باوصف اتصاف بظهور و غلبه در هر عصر موجود باشند و در مقابله
هر کس از نواصب و خوارج و متشیعین امثال ایشان از اهل احداث چیره دست اند و صفت عجز و زبونی و شکست
و ذلت و افحام و الزام خوردن از لوازم ذاتیه حضرات امامیه است که هنوز مانند جبنین و خائفین پرده نشین
اند و با اینهمه صباحت و ملاحت در پرده تقیه مثل مخدرات بسر می برند و آنانکه معجر تقیه از سر دور
گذاشتند از جمله احادیث متواتره قوم که هر که تا خروج امام مهدی علیه السلام تقیه نکند دین و

وایمان ندارد کما لا یخفی علی من طالع کتاب الاعتقادات لشیخ المشایخ وحیرة من
معتقدین ایشان بی دین محض باشند وچون بر جای خود ثابت بلکه مثل بدیهی اولی است که در آخر زمان
ضعف اسلام خارج از حد بیان بهم خواهد رسید وبدعت تشیع وتقلید بلا حد واهل کتاب آشکار خواهند شد
کما هو عیان لا یحتاج الی البیان وظهور امام زمان برای تدارک این محدثات وتلافی ما فات خواهد بود پس
بالیقین سطوت خلافت ودبدبه سلطنت آن امام برحق برای تنبیه وتادیب امثال ایشان که در اوقات از
جلباب تقیه بدر آیند وبی دغدغه مکنونات ضمائر خویش را اظهار نمایند خواهد بود وطرفه آنکه هنوز علمای
امامیه تقلید قاضی ذهب الله بنوره در احقاق الباطل خاطر خویش را خوش می کنند ومکابدت سلطانی
وهواجس نفسانی را دلائل قطعیه گمان برده علی رؤس الاشهاد میگویند از نصرت در حدیث جناب سید
المرسلین نصرت وغلبه اوله است واین در نصیب امامیه افتاده است دون غیرهم ودر زمان حضرت صاحب
الامر مکنونات ضمائر خویش را کو بکو بلکه بر سر بازار در هر دیار ظاهر خواهیم کرد انتهی خرافاتهم ونعم
ما قال العارف الشیرازی **شعر** گر از بسیط جهان عقل منعدم گردد * بخود گمان نبرد هیچکس که
نادانم * **قوله** دلیل شجاعت می زند **اقول** اگر مراد آنست که برین امر نام شجاعت می نهند
وغیر ازین حرف وحکایت که در حقیقت عین قساوتست دلیلی بر شجاعت ندارند پس بکدام زبان گوییم که
این دروغ بی فروغ مصداق بهتان عظیم است چنانکه مجملا دانستی وتوهم نشود که معاذ الله
حضرت مؤلف من تلقاء النفس این حرف حکایت وافترا وبهتان را وضع کرده باشد زیرا که مقتدایان
او درین امر سابق الاقدام اند از انجمله جامع بیاض ابراهیمی این قصه را ذکر کرده وگفته که سنیان این امر را
که در حقیقت قساوت قلبی است موجب شجاعت ابوبکر گمان می برند ونام تهور بران می نهند چنانچه
بر متتبعین مجلدات بیاض مذکور واضح است واگر مراد آنست که این قصه را در وجوه استقامت وشجاعت
میشمارند فذلک کذلک در وقت وفات سرور دو جهان با وصف شورش اعراب واهل ارتداد که
مزیدی بران متخیل نباشد کما عرفت پای ثبات افشردن وجزع وفزع را بخود راه ندادن نزد کسا

بهره از فهم و فراست دارند بلاریب بکمال ثبات قلب و استقامت ست والمنة لله تعالی که بر این
استقامت احادیث بسیار دلالت میکند چنانکه دانستی و تازه اینست که فاروق اعظم بدو زوده عرض
رسانید که اعراب در کمال شورش آمدند و تو میخواهی که جیش اسامه را روانه کنی چون بسیاری از شجاعان عرب
بلشکر او نامزد شده اند مصلحت آن می بینم که ایشان را نزد خود نگاه داری که باعث قوت و فراغ خاطر است
ابوبکر صدیق هرگز قبول نفرمود و جواب داد که اگر بالیقین دانم که سباع و بهایم مرا بخورند و هیچ گاه ازانها نجات نیابم
باز هم در روانگی این لشکر بجهت وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تاخیری روا ندارم هرگز مصیبتی بما
نخواهد رسید مگر بمطابق قدری که در تقدیر ماست از برگشتگی اعراب و شورش آنها خوفی و باکی نمی کنم انتهی
محصلا فی الریاض و بر دانشوران عالم و عقلای بنی آدم مخفی نیست که درین مقالات و استقامت
بعد از نبوت مرتبه امامت مشیت ایزدی و بشارات مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم در لمعان دین اسلام یوما
فیوما و ساعة فساعة ظهوری نمود ذلک تقدیر العزیز العلیم علاوه بیاد فقیر می آید که
که بر همه خلفای راشدین و ادجان نثار سید منند باز از شجاعت مرتضوی شجاعت صدیق را باین مقدمه
باثبات رسانیده باشند کما یلوح من کلام المؤلف چشم آنست که حضرت مؤلف از اسامی آن بزرگان
اطلاع دهد بلی آنچه بخاطر فاتر ست آنکه حال صدیق را بر طبق روایات سیرت باستقامت یاد کرده
در مناقب وشمرده اند و بدیهه این امر بیست آخر چنانچه مطالعه کتاب ریاض النضره و مانند آن بتصدیق
مکنون فقیر دلیل واضح است قباحت مزعوم مؤلف آنست که غیر از این دلیلی بدست خود نمیدهند و از این
بمناظره متشیعین و آنکه تقریب اولیه الشان ناتمام است می افراشتند و اذ لیس فلیس قوله از برای خدا الخ
اقول چون حال کمال زهد و توکل جناب سیده یعنی تحصیل باغ فدک در مجالس اهل ردت گردیدن
دمیدن آن تقبیح و تفسیق جناب مرتضوی نمودن دیدن و گریبان فاروق کشیدن از اصول امامیه بار بار شنیدند
از برای خدا کسی انصاف کند که این قساوت قلب ست یا استقامت اینهمه حرکات دال است بر عدم زهد
و توکل و عدم محبت با جناب افضل الرسل بلکه دلالت بر بسالت و قوت دینی می کند و اینمعنی فقط لشهادت

عقل نیست بلکه خود امیر المومنین انچه در جواب کلمات قادسه باعتراف مجلسی در کتاب حق الیقین
فرموده اول دلیل بر مقدمه مذکوره است باندک غور و امعان ملاحظه فرمایند صبر کن و آتش حزن خود را و
نشان ای دختر برگزیده عالمیان و باقیمانده ذریت پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم و انچه از جانب
خدا مامور بودم بعمل آوردم و انچه مقدورم بود از طلب حق خود دران تقصیری نکردم روزی تو و اولاد ترا
خدا ضامن است و آنکه کفیل روزی تست مامون است و انچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است
بهتر است الخ اینهمه که شنیدی بر عدم اختیار صبر در انوقت مشعر است و حالانکه روبروی هزاران هزار از
ملائک مقربین و جناب سید المرسلین و یعسوب المومنین و سیدی شباب اهل الجنة دختری بر نمیعی بجان جد
وجهد فرمن شد که درین مصائب و فتن صبر و سکوت اختیار خواهم کرد و نیز اشعار بران میکند که دانوقت
خاص صفت رزاقی و تعالی اذعان کامل حاصلش نبود لیس با اینهمه ظهور مدارج سنگدلی و کلی صبر و مخالفت
قناعت و دفتر وصیت لای و گزاف اهل التشیع در حق آنجناب که همیشه در حزن و ملال مفارقت رسول
متعال ماند لائق آن نیست که اطفال بلکه مجانین هم بگوش خود با جاد هند ارشاد مرتضوی که روزی
ترا الخ نزد ارباب تشیع نص قطعی در سوظن جناب سیده بحضرت کبریای الهی و عدم توکل و تحزن است
فانه من الصادقین الذین ورد فی شانهم وکونوا مع الصادقین باجمله ام حضرات ائمه
که باعتراف اکابر خویش مصداق لقب معروف اند و سیجی تفصیله انشاء الله تعالی لیس غریب افتاده که بجا توقع [illegible]
گریه و لکبا فاطمی میکنند و می نویسند که از فرط هول داهیه کبری یعنی وفات سرور انبیا علیهم [illegible]
تا مدت دراز در تحیر بی حس و حرکت ماند و بجا مصارعت گریبان کشیدن فاروق و رفتن بمجامع اصحاب
وجهاد لسانی و طلاقت زبانی را بدیل آن طاهره مطهره نسبت میکنند و یلزم من صدق کل کذب
الاخر الا انهم لا یشعرون باز ادعا مینمایند که حضرت فاطمه را محبتی با حبیب ایزدی چنان بود که در میزان بیان
نمی سنجد شب و روز آنجناب را غیر از نوحه و زاری کاری نبوده بلکه مرثیه با درین مصیبت عظمی نظم فرموده
که حرفی ازان اینست شعر صبت علی مصائب لو انها + صبت علی الایام صرن لیالیا

وندانند که بعد از روایت اضطراب و حرکات عنیفه در طلب فدک که از عمائد این فرقه اتفاق افتاده
صد خلجان در قلوب شان پیدا و هزار خار اعتراض بمقتضای عادات بخواطر ایشان می خلیده باشد یعنی
اینهمه گریه و بکا و انزوا در بیت الحزن بعد طلب فدک و حصول یاس از حصول آن که بمنصهٔ بروز جلوه گر
شد لا محاله حسبة لله نبود بلکه صراحةً این همه گریه و زاری و فریاد و بیقراریها که زائد از اندازهٔ تحریر و تقریر
بلحوق آفت لحظ نقصان زخارف دنیوی عدم ظفر بمطلوب است اینهمه را بهزار مشقت و انواع تکلیف
بمحبت دنیوی کشیدن کی فروغی داشته باشد مطلق بچشم اهل انصاف و دیدهٔ بصیرت شان از تعامی
نمی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن چه سنگدلیها و هتک ناموس اکابر و اختیار ذلت و مخالفت وصیت
آسمانی بود که وقت طلب فدک و مصارعت با فاروق صورت بست و حضرات امامیه از خدا و رسول
شرم نکرده نامش تمام محبت میگذارند و از اهم امور و ادای اعظم حقوق مسلمین اعتقاد میکنند کما تفوه
بِهٰذِهِ الالفاظ اِمامهم المجلسی فی البحار و ایشان نمی فهمند که این تمام محبت از خصائص
مومنان است یا بر ذمهٔ زمرهٔ نسوان و اگر اینهمه موعظت و تذکیر استقامت و تهور بیسن حضرت
امیر که بقول فاطمه مانند جنین رحم مختفی شد در نهایت نامردی و بزدلی خواهد بود کما دلت علیه
اصولهم و نطق به فحولهم و باب تاویل و تسویل باعتراف خودشان بند خواهد نمود بالجمله اگر فاطمه زهرا
را انقطاع محبت جناب سید الانبیا بود بار بمجرد استماع خبر غصب فدک چرا زوال زهد و توکل رو
داد و برگیان تتق عفت و طهارت مدة العمر بمشاهدهٔ امثال این مصائب از جا نمی روند چه جای آنکه در
هجوم داهیهٔ عظمی و قیامت کبری لطلب معاش مستعد شوند حالت حزن و ملال چگونه در طرفة العین زوال
پذیرفت که رسم ماتم و شیون برانگذاشته در صدد اخذ خلافت و زمین فدک افتاده و داد مناظره با خلفا
و داد مکابره با سید اد میداد و آیا کسی که اینقدر با حزن و را دامن میگیرد گریبان پاره نمی سازد و تا
چهلم در خانه نمی نشیند و سر بر سنگ نمیزند و دامن صحرا از نخیرهای خود نمیکند چنانچه قصه کنیزرا بعد از
وفات سیدة النساء اتفاق افتاده در وقت استماع خبر وفات سید الشهداء آنچه در احادیث خویش

امامیه

اما سید از جناب سیده نقل میکنند دفاتر طولانی بنجایند لیکن وافی نیست سلمنا که فرید ورع مانع بود
واز نهایت تقوی اقدام بر اینها نفرمود گو ائمه دیگر مثل امام رضا و غیر او باظهار اکابر بدعین مذہب و لاء
اہل بیت طاہرین بعضی ازین امور را بعمل آورده باشند لیکن خیال الاخذ معانی و واگذاشتن مبنی چه که
چه معنی دارد و انہم باین جر ثقیل که سائر نسا بنی ہاشم را همراه گرفت توقع این بود که اگر رفقا و اولاد
امجاد تجر لعن ہم می نمودند دست ازان بر نمیداشت بلکه نظر باصول شرعی کما ینبغی با نہا علی
روا باتمم بمنع اینها می پرداخت و بلاعث صحابی را در حق آنها صرف حیثیت میسات ولا اقل ازینقدر نمی گذشت که معصوب
جبلیت و ناپاک میشود گرفتن و خوردنش شمارا کی رسد و اتمام حجت بر امام وقت ست که ما و شما هر دو رعیت
او هستیم آنچه او خواهد کرد عین صواب و مسئله لا جواب قطع نظر ازینهمه امام الائمه و خیر الامة بلکه افضل
الانبیا والمرسلین را باصول متشیعین بجنین و خائنین تعبیر کردن و تشبیه دادن و از مرتبه تفسیق و تفضیح هم
درگذشتن در توره چنگیزخانی کی رواست تا بشریعت رسول ربانی چه رسد معاذ الله من هذه
الخرافات علی اصول الترهات بسیاری از اصول طائفه که دلالت بر افضلیت علی از جمیع انبیا و مرسلین میکند
قبل ازین گذشت و فیها هدایه للمتقین و درایه للمسترشدین محل انصاف ست که کسی که تاب شنیدن حرف
زنان بزرگواری نداشته باشد و این داهیه را اکثر از زلزله ساعت بشمارد و بمجرد قرع صماخ
کردن خبر ناخوش از جا رود و مدهوش گردد حالش بمجرد شنیدن قصه غصب حق خود
چه خواهد بود اقل مرتبه آنست که سر و کارش بالبکاء والویل خواهد بود و هرگز تدارک غصب حکام
التفاتی نخواهد نمود و زینهار از سر قبر بدون جبر و قسر نخواهد برخاست و مدتی دنیا و ما فیها او را
خوش نخواهد آمد نه آنکه در اثنا ایام مصیبت بعهده و هروله خواهد پرداخت و سوی مجامع حکام
خواهد دوید تا حقوق خود را از دست آنها باز ستاند و بجز شور و شغب تظلم برای توطیه فراغ
خاطر و وسعت عیش اولاد خود کما یشعر به عبارة البحار و حق الیقین یک سر مو نالهٔ درد
نخواهد کشید و اعجوبه روزگار د ضحکه هر دو یار آنکه مجلسی در بحار و قاضی در مجالس و دیگران

دیگر آنکه بعد از تصریح و تخصیص اینمعنی که چون ابوبکر صدیق وکلای جناب سیدة النساء را از فدک اخراج
نمود و آن زمین را در قابوی خویش گرفت جناب سیده در مجامع اصحاب تشریف داد افاده مینماید که اهل بیت
مغصوب را باز نمی گیرند بجهت جنابتی که از غصب ظالمین و غاصبین سرایت میکند و از نجاست کسب نا
امیر المومنین در فدک تصرفی نفرمود و میانه ورثه تقسیم نکرده بر طور شیخین گذاشت و جمعی از راه ناعاقبت
اندیشی این قسم مضامین را در نظم آورده اند برادر همین مولف در معتمد الشیعه بنقل بعضی از اشعار مبادرت کرده
چون نقل کفر کفر نیست و با دنی غور و تامل و بالتبع علما شیعه بر میگردد بعضها ایراد می نمائیم تا بر عقلای روزگار
سخافت و خرافت اکابر و عمایدقوم زیاده تر واضح و عیان گردد و هی هذه **نظم** روزی از اتفاق
لیل و نهار * کرد با شیعی سنی تکرار * حق زهرا چه بود باغ فدک * غصب بو بکر کرد گرای یار *
در زمان خلافت خود هم * از چه نگرفت حیدر کرار * چون شنید این کلام راوی گفت * بیت سعدی
جواب این گفتار * نخورد شیر نیم خورده سگ * ور بسختی بمیرد اندر غار * بعضی از اهل ظرافت جواب این
اشعار در مسلک نظم کشیده اند لیکن ایراد آن خالی از سوء ادب نیست مع ذلک عاقل بلمعی استنباط آن از انچه
در تفصیل یاد نموده میتواند کرد پس حال مزید حرص جناب سیده بر اصول متشیعین بین است که در تحصیل باغ مغصوب
خبیث بعد اتمام حجت علی چه کوششها که نفرموده القصه تا کجا کسی شرح سخافت و تناقض کلمات
این حضرات تواند پرداخت و بجز یوم محشر داد از که توان خواست که با وصف دعوی مزید ولای اهل بیت
و بث مطاعن ازواج مطهرات چه قدر تفضیح خاندان نبوت بلکه سلاله شان از علمای امامیه سر می زند
لهذا رجوع بما نحن فیه میسازیم و میگوییم **قوله** و ازینمعنی منقطع الخ **اقول و بالله التوفیق**
قطع نظر از انکه اهل سنت بجمیع رطب و یابس درین کتاب اعتقاد دارند بلکه خطبه آن نص در ینمعنی است
که اکثر روایات ضعیف نیز دران مذکور است میگوییم فیه بحث من جهتین **اما اولا** پس از انکه می پرسیم
که از عدم تاثیر صدیق چه اراده میکنند اگر مطلبش اینست که او بر جنازه نبوی نگریسته و تعزیت اهل بیت
بجا نیاورده فهو افتراء بلا امتراء کما عرفت سابقا و اگر مقصود آن باشد که گریه صدیق

در ایام خلافتش منقول نیست و این دلیل بر عدم تأثر است پس عدم محبت لازم می آید جواب
آنکه حاشا و کلا که چنین باشد بلکه در روایات موجود است که ابوبکر صدیق در ایام خلافت خویش وقتی که بر منبر
بر آمد و گفت که در سال اول بر همین منبر از حبیب خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم بی اختیار
گریسته و بیهوش گشته و از منبر بزیر افتاده باز وقت افاقه چون نام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بزبان آورد حالت اولی عود کرده چنانچه قاضی محمد بن عبد القاهر در رساله ناسخ و منسوخ روایت نموده و
احادیث صحاح و حسان و مرویات شروح صحاح سته بلکه متون نیز تایید این امور میکنند مع ذلک مستلزم
آنست که مقبولین امامیه آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم محبتی نداشته باشند چه گریه و بکاء ایشان بر جناب آن
سرور مبارکش هم ممنوع تا با بعد چه رسد و ایضا بطریق اولی لازم می آید که فاروق با صدیق صداقتی نداشته
باشد و هو باطل باجماع الفریقین زیرا که وی روز وفات صدیق چنان بود که بعد توابع و وفات سرور کائنات
و سیجئ تفصیله انشاء الله تعالی اما ثانیا پس از آنکه دلالت حدیث لا تحزن از احتمال بر مدعای مولف ممنوع
است چه محتمل که مراد مرتضی کرم الله وجهه از نفی حزن صدیق نفی حزن و ملالی باشد که حاصل آنجناب
را بمفارقت حبیب رب العالمین و نظر الکاهشی اهلبیت طاهرین خود روداده بود و مقصود و فضل الاتقیا
از اثبات غم و اندوه برای خود حزن و غمخواری درباره علمای دین متین و استعمال مرتدین کافرین
بود که عین حزن بر آن سرور بود بلکه فوق جمیع اقسام آن و النعم ما قیل شعر غم دین خور که غم غم دین است
همه غمها فروتر از اینست و ازینجاست که صیغه تفضیل برای خود استعمال نمود و چون هر دو جناب در بین
نفی و اثبات براه صواب رفته بودند مخاطبین طریق سکوت نمودند پس دعوی که مستلزم ادعای قساوت
صدیق که دائما ملازم صدق و صفا بوده حتی که وقت اخبار غیبی که از حضرت سلمان فارسی صدور یافت بر
حضرت خود گواهی داده و دست از راستی که موجب رضای خدمت بر نداشته کما سیجئ انشاء الله تعالی
فی المسلک الثانی بر جای خود باشد عجب تر آنکه سکوت مخاطبین را حضرت مولف سر آمد مجادلین بر کذب
افضل الصدیقین حمل میفرماید و اینقدر هم ملاحظه نمی نماید که سکوت در امثال این مقام قرب

بشهادت است یا دلالت بر کذب متکلم میکنند و نداند که باقر مجلسی در بحار الانوار آنچه در معنی صدیق
تحقیق کرده ملازمت صدق و صفا است و تحقق این امر در ذات صدیق اکبر مانند صبح صادق بخلاف اعتقاد
امامیه در باب حضرت امیر که گویا مدة العمر ارتکاب از این ملازمت مراحل بعیده دور میداردند و از همین
ظاهر شد که ذکر آیه وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ در باب حضرت امیر المومنین حسب مصلحت و مقتضای وقت
وقوع یافته بلکه برای مقبولین امامیه بالخصوص العیاذ صدیق الشان مثل سم قاتل است کما ستعرف انشاء الله
تعالی بالجمله مبنای اینهمه تاویل و توجیه که ذکر کردم برآنست که حضرت صدیق رضی الله عنه از روایات
ما سبق بوضوح انجامیده و مجدداً آنکه او را بجهت کثرت گریه و زاری بکاء هی گفتند چنانچه صحیح بخاری و دیگر
کتب احادیث مثل ریاض النضرة شاهد عدل بر آنست و بجای خود به دلائل و براهین و تصریحات صحابه معتقد
کما مر مرارا روشن شد که مهما امکن تطبیق در بیان معانی احادیث مختلفه از متحتمات است لیس بعد از تسلیم
حدیث کنز العمال توجیه مذکور میتوان کرد تا مادامیکه مولف این احتمال بر ندارد استدلال وی ناتمام است
و از این توجیه رایحه وجه سوال صدیقی اعنی مَالِي أَرَاكَ مُتَغَيِّرًا مُتَقَشِّفًا بمشام اهل فطانت و فراست
که شاید مقصود صدیق استفسار از معنی باشد که این تحزن بوفات رسالتمآب بهم رسیده یا بجهت غمخواری
فتنهای اعراب اگر شق اول اظهار کند من یا ولو یثامر ثانی اشعار کنم و آنجناب را همدرد خود
و در شادی در امور مهمه خلافت و انتظام خلایق از اعداد دین که افضل عبادات است شریک نماید
در شق ثانی گویم که پس اگر در خانه خویش جرا میماید و در اهل بیت خود جرا سر میبرد که هم موجب انضجار و منطبق
بر تعقیل ثواب است و بحمد الله که حضرت امیر بعد از مثل این تحریض کنایة ابلغ من التصریح سر این مهمات خلافت
شد و اعانت افضل الصدیقین اختیار نمود کما یدل علیه روایات الفریقین و عاقل از روایات سابقه بیشتر می
تواند دریافت حاجت استشهاد بروایت دیگر نیست **قوله** و الا النقل الخ **اقول** تخمین استدلال
علمای طائفه مشتمل بر شهادت علی النفی و الستة اند و کنتوری آنچه در کتاب خویش بافادات فاضل جاسمی
گفته از آن واضح میشود که این قسم دلائل موقوف بر آنست که جمیع کتب احادیث و سیر و تواریخ مثلا ورقا ورقا

از نظر مستدل گذشته باشد و هو مستبعد جدا بل محال عادةً و این تقریر در باب مؤلف رساله که هنوز
بمطالعهٔ کتب این فنون بمنزلهٔ ابجدخوان دبستان است و قدر ضرورت هم از نظرش نگذشته مگر بوساطت بعضی
از اصدقای اینجانی او خیلی بمقام خود است چنانچه بر عقلای عالم مخفی نیست **قوله** و اینهمه ارشاد مرتضوی است برای **اقول**
اکتفا گذشت که هرگز بر عدم تحزن ابوبکر صدیق علی الاطلاق که فی الجمله بکار مؤلف آید نص نیست بلکه
شهادت فاطمی و شکایت آنجناب دلالت بران دارد که جناب مرتضوی را اصلاً و مطلقاً بماتم سید انبیا
و اعلاء کلمة الله و غمخواری اهلبیت هیچ دغدغه نبود و اشل جنین و فرار مانند خائنین که بلاریب باعث هدم قواعد
شرعی و قالع بنیان دلایل عقلی است و تذلیل خود که منطوی تذلیل اهلبیت خصوصاً سلالة البتول
بود و در حقیقت اکبر کبائر میتوان گفت کاری دیگر نبود و شتان بینهما **قوله** که یکجا توجیه آه **اقول** اگر مراد از
عدم اعتنا رفتن صدیق بسقیفه برای تنبیه انصار است پس این عدم اعتنا بر انتقال خاتم النبیین گفتن از
عجایب ترهات است چگونه که بعد اجتماع مهاجرین وقوع یافته بود چنانچه حضرت امیر و دیگر اهل بیت طاهرین
برای غسل و تجهیز و تکفین افضل المرسلین قیام نمودند و براه صواب فتنه‌زدای جهان آرای حضرت
صدیق در تنبیه انصار و بند و بست مدینه و رتق و فتق مهمات نیز عین مصلحت و صواب و آرزوی حضرت
رسالتمآب صلعم بود **شعر** حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین ٭ خاص کند بنده مصلحت عام را ٭ و ازینجا
است که اصحاب کبار و اهلبیت اخیار در مناقب ابوبکر صدیق درینباب سخنها گفته اند که حضرات متشیعین بنابر
حسن ظنی که با منتسبان سرور انس و جان دارند بمقتضای المرء یقیس علی نفسه بر خوشامد و نفاق
حمل خواهند کرد و اگر مراد عدم شرکت در غسل است پس این بعد تسلیم اینهم مثل شق مزبور است زیرا که
این امر بلاشبهه بسبب وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بمشافهه ابوبکر صدیق و ابن مسعود
رضی الله عنهما فرموده بود با امیر المومنین علی کرم الله وجهه تعلق داشت این را عدم اعتنا
نامیدن ماجرای عجیب و غریب بلکه از عجایبات است و اگر مراد عدم شرکت در نماز است چنانچه بعضی از
مقلدین شیخ حلی امام اعظم امامیه در بعضی از رسایل که مقصود ازان تطبیق مذهب اهل سنت

برمذهب شیعه و حکایت قریب اوان بعضی از سلاطین است که شیخ علی با اظهار او در وقت نماز لعن و نوشته
اند که ما حضر احدٌ علی تجهیزه و تکفینه الا علی و معه ابناه و ما صلّی علیه احدٌ الا علی
و من تبعه و الامامیة ایضاً علی ذلک و فاضل طبری در کامل بهائی دعوی اجماع بران کرده و گفته
که جمله علمای اهل سنت برانند که خلفا بدفن و غسل و نماز رسول صلعم حاضر نشدند انتهی لیکن روایات فریقین بدیهی
البطلان است چنانچه از کتاب اعلام واضح شد و تالیفات ملا باقر مثل جلاء العیون و غیر آن نیز بهمین ناطق
است که خلفا وقت نماز حاضر بودند بلکه قصد امامت کردند و بمنع امیر ممتنع شدند تا آنکه آنجناب خود
امامت کرد و لیس اصحاب را رخصت داد که ده ده نفر داخل شوند و صلوة فرستند و جدا شوند و از بحار و دیگر
تالیفات ملای مذکور هم وضوح تمام دارد که خلفا حاضر شدند و لیکن نماز یگانه گزاردند آن نماز جنازه
نبود و این باده سوداوی طبائع را بقول شیخ شیراز علیه الرحمه که مر این مرض را دوائی نیست ازالهٔ
نمی توان کرد بار خدایا گر ملاء اولیای تو در مقام نیز ادعا نمایند که جبرئیل امین با دو گروه ملائکه مقربین
اعوذ بالله بشرکت شیاطین اختیار ساختند و النسیان را نیز مثل ثالث جهه بتقیه ازین عبادت باز داشتند
کما صرح به المجلسی فی الکتب المذکورة بلی اگر مراد از عزا التعزیة مصطلح است و اگر باتم و شیون است
موسیقی و زیر و بم الطباق باید و از نماز نمازیکه نزد مجتهدین امامیه قرار یافته فالجواب ان الکذب
قد یصدق و اگر مراد از عدم اعتنا عدم شرکت در دفن است چنانچه بعضی از عبارات بتقدیر
نقل موهم این معنی افتاده فهو لا یسمن و لا یغنی من جوع چه لفظ دفن علی ما فی النهایة الجزریة
القاموس المحیط و غیرهما من کتب اللغة بمعنی پوشانیدن آمده و خود مولف گفته کما من علیم و الا
و یراد منه الخاص کما سبق پس استدلال باین لفظ دلیل بر خوش فهمی علمای ایشان باشد پس معنی
عبارتیکه نفی حضور وقت دفن دران کرده است چنین باید فهمید که در تجهیز و تکفین حاضر نشدند تا روایات هم انطباق
یابد و قبل ازین ضرورت رفتن شیخین بسقیفه مفصل قلمی شده و موید این معنی است آنچه در کتب امامیه بروایات الحق
آورده اند که ابوبکر صدیق بعمر وصیت کرد که تو بتجهیز من مشغول مشو چنانکه من در وفات آنحضرت صلعم

الله علیه و آله و سلم مشتغل بالشتم وا مصیبتا وا اسفا اگر اینقسم وصایا که مهین در دینی بود دلالت
بر انحراف شیخین از سید الکونین داشته باشد چنانکه علمای طائفه با آن آویخته اند البته انحراف خلیفه ثانی از
اول و آنکه خلیفه ثانی در وقت نماز جنازه او شریک قوم نبوده و آنکه صدیقه او را بر عداوت خود شمن انگیخت
لازم خواهد آمد و الکل باطل بالاجماع **بالجمله** نزد فقیر اقل الانام امر علمای امامیه بس غریب فتاده که بجای
خود میفرمایند که فرار از زحف خصوصاً جهادی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن بنفس نفیس موجود
باشد کبیره الیست بلکه اکبر کبائر و مستلزم کفر و نفاق است و بجای خود میگویند که عمار یاسر و مقداد و حذیفه
و عبد الله مسعود که از مهاجرین مقبولین اند در جنگ احد همه گریختند حتی که امام اعظم حلی در کشف
المراد تعداد کثرت جهاد حضرت امیر میفرماید و منها فی غزاة احد جمع له الرسول بین اللواء
والرایة وکانت رایة المشرکین مع طلحة بن ابی طلحة وکان سمی کبش الکتیبة فقتله
علی علیه السلام فاخذ الرایة غیره فقتله علیه السلام فلم یزل یقتل واحدا بعد واحد
حتی قتل تسعة نفر فانهزم المشرکون واشتغل المسلمون بالغنائم فحمل خالد بن ولید
باصحابه علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فضربوه بالسیوف والرماح والحجر حتی
غشی علیه وانهزم الناس عنه سوی علی علیه السلام و در روز حنین نیز همین قسم
اعتقاد میدارند و تخریج احادیث فرار بعض مقبولین لسانی می پردازند بر یک روایت از آن
روایات لا تعد و لا تحصی اقتصار میرود که در بحار از شیخ مفید و شیخ طوسی بسند معتبر مرویست که تمامی صحابه
در آن فرار پشت داده بودند و بفرار نهاده بودند الا هشت کس که بلا شبهه مقبولین لسانی شیعه که در آن وقت
ملازم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند شریک آنها نبودند پس یا حکم بنفاق و کفر مقبولین خود کنند
و یا از امور مذکوره تائب شوند جمع این هر دو امر از قسم محالات است و حیرت دیگر آنکه بجای فرار را دلیل
بر جبن شخص قرار میدهد و جای دیگر مقداد و مانند او را از مقبولین خود که باظهار امام اعظم کما عرفت
و بروایت شیخ المشایخ فرد کامل امامیه علی الاطلاق در علل الشرائع رو بفرار نهاده بودند

نامردی او ند بشجاعت و تهور و استقامت متصف میفرمایند و بر ملا میگویند که اینها از زمره صحابه
با حبیب ایزد محبت تامه داشتند و علم جان نثاری می‌افراشتند ان هذا لشیء عجاب و امثال این مقامات
مثل القمر لیلة البدر والصبح اذا اسفر بوضوح می انجامد که اگر مثل شریک باری فرض کنیم
امامیه فرار حضرت صدیق را بروایات صحیحه معتمده بر خلاف اجماعیکه صاحب اسد الغابه و مانند او در ثبات
قرار صدیق در جمیع مشاهد شریفه نقل کرده اند ثابت فرمایند باز هم در اصل شجاعت آنجناب و مرتبه
فدائیت هرگز خللی راه نمی یابد فتذکر ولا تکن من الغافلین **قوله** و در غار الخ **اقول** این افاده
جدید هم بدستور قدیم مورد ابحاث و انظار است بچند وجه یکی آنکه نص قرآنی من حیث هو هرگز دلالت
اضطراب و بیقراری صدیق ندارد چه لاتحزن نهی از حزن است و لانسلم که نهی از شیء دلالت بر وقوع
آن کند الا تری الی قوله تعالی ولا تطع الکافرین والمنافقین خطابا للنبی صلی الله علیه و آله وسلم وکذلک
قوله سبحانه ولا تدع مع الله الها آخر الی غیر ذلک من الآیات التی صدرت و وردت فی مخاطبات
الاولیاء والانبیاء بل فی افضلهم واشرفهم ثانیا لاتحزن دلیل صدور نفس حزن و اندوه هم نیست
تا باضطراب و اضطرار مزعومی اکابر مولف که ابوبکر بنابر نامردی چون آواز کفار که بر غار رسیده
شنید گریه و زاری آغاز کرد و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گوش نمی نهاد چه رسد چنانکه کذا
نقری قاضی نورالله شوستری گفته اظهر الحزن والبکا فتصدی غلبة بکائه و تزاید قلقه و
انزعاجه و در احقاق بعد این عبارت این جمله هم ضمیمه ساخته وقد ظهر من جزعه و بکائه
ما یکون مثله فساد الحال فی الاختفاء الخ باجمله اینهمه مغلطه ها مولف رساله را در مقام تقلید
قاضی شوستری داد و را بتقلید امام اعظم حلی که بنابر تصریح برادر بزرگ مولف راه اصول زده و ایشان بخار از
ضلالت کشیده رو داده چه او در کتاب منهج و غیر آن بوقوع حزن و جبان بودن صدیق اکبر نص
قرآنی مدعی شده و عبارته فی الکتاب الاول وایضا فان الآیة تدل علی نقصه لقوله
تعالی لاتحزن فانه یدل علی جوره و قلة صبره و عدم یقینه بالله تعالی و عدم رضاه

بمواساته

بمواساة النبی صلی الله علیه وسلم بقضاء الله وقدره واحسن تا که هنوز امام اعظم شعبه را معلوم
نشد که مدلول نهی چه چیز و مقصود از ان چیست هرگز نهی از شی مستلزم وقوع نهی باشد غلط گفتم استاد امام اعظم
اول ایشان هم مغلطه پایش آمده چنانچه حکایت اضغاث احلام که بتسویلش ابالسه لیام از شیخ مفید لعید
تاریخ در ریاض ابراهیمی و کتب دیگر مروی ست دال بر انست بالجمله صیغه نهی هرگز باحدی از دلالات بر وقوع
دلیل نهی شود وازینجاست که در مخاطبات ووصایای مصطفوی در حق جناب امیر ملا مجلسی در بحار الانوار وارد
کرده خلاصه‌اش آنکه ای علی زنا ولواطه و نمیمه مکن و قسم دروغ مخور و دزدی مکن و از شهادت زور بر اقرب
یا بعید بپرهیز باش و اطعام مال یتیم مشو و از قذف محصنه بترس و بر هوای نفس کار مبند و ربا را بسوی خود راه مده
که اندک از ربا مبارزت کردن با خداست تا آنکه فرمود باید که ظاهر و باطنت یکسان شود و الی آخره جمله
ناصحین [illegible] دلیل اگر صیغه نهی از فعلی رصد ورش از مخاطب استدلال تمام شود چه مفسدها که
بر پا نگردد نعوذ بالله منها و ازین قسم وصایا در کتب قوم بسیار است شیخ المشایخ که فرد کامل امامیه
علی الاطلاق است در علل الشرائع روایت آن بزعم امام اعظم جلی نکابه شیخ مفید نیز واو ناصبیت [illegible]
چند از کلماتش نقل میکنم وهی هذه یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا فانه ان قضی
بینکما ولد لا یؤمن ان یکون اخرس ولا تنظر الی فرج امرأتک وغض بصرک عند
الجماع فان النظر الی الفرج یورث العمی یعنی فی الولد یا علی لا تجامع امرأتک بشهوة امرأة
غیرک فانی اخشی ان قضی بینکما ولد ان یکون مخنثا مؤنثا مخبلا یا علی اذا
کنت جنبا فی الفراش مع امرأتک فلا تقرء القرآن فانی اخشی ان ینزل علیکما
نار من السماء فتحرقکما یعنی ای علی وقت صحبت با زن در از نفس مکن که اندیشه لال بودن
زبان فرزند است و هم در وقت شرمگاه زن نظر مکن که باعث کوری فرزند است وای علی
صحبت بزن خود بشهوت زن دیگر مکن که اندیشه مخنث بودن فرزند است و هرگاه همراه زن جنب
باشی پس تلاوت قرآن مجید بران فرش مکن اندیشه است که آتشی از آسمان افتد و بسوزد

وانحدیث که آنرا حدیث وصیت نام نهند بس عریض وطویل است بر محصل چند فقره آن باختصار
اکتفا واقع شد والحمد لله که محققین اهل الحق مثل صغانی وجلال الدین سیوطی ومحقق فیروزآبادی وملا علی قاری
وغیرهم میگویند که اینهمه احادیث را ملاحده وزنادقه وضع کردند وچه خوش گفت هر کس که گفت هر کنده
پری اکنده خوری ست اگر این وصایا را محمد بن نامی آورند حضرات امامیه چه حاشا کها برادیال شان
نمی افشانند ولیکن قربان بر سر تیتهای حضرات شیعه که ابن بابویه قمی را با اینهمه خرافتها که در حقیقت
عین ناصبیت وعداوت اهل بیت است در طائفه خویش معدوم المثال ومفقود النظیر میدانند کما مر ارا
وامام جعفر حق ناطق را صادق وا ورا بصیغه مبالغه یعنی صدوق می نامند وباز در مناظره اهل حق گردن
می کشند **دوم** بر فرض وتسلیم آنکه چون صدیق اکبر انواع شدائد ومصائب برای خود اختیار
سازد واز کفار اشرار صنوف ایذا والوف رنج وعنا بردارد وذات سید المرسلین صلعم را از مصائب
ومحن بارها نجات دهد چنانچه از استیعاب واسد الغابه وریاض النضره الی غیر ذلک بوضوح انجامید
پس سخت مستبعد بلکه محال است که او غمخوار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نباشد ودر وقت معلوم حزن
بر ذات خود حزن واندوه که بنای تشنیع وطعن است نماید وحالانکه علما نوشته اند که حزن بر غیر میباشد
اکثر وخوف بر نفس قال الله تعالی وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وقال خطابا للکلیم لَا تَخَفْ
الی غیر ذلک **سوم آنکه** بروایات فریقین سابقا وبحدیث حضرت مرتضوی لاحقا معلوم گشته
که صدیق اکبر مثل حضرت ابراهیم خلیل اواه ومنیب بود واینهم بتقریب ما تقدم اول دلیل بر آنست که حزن
او فقط برای نفس خویش نبوده محال عقل است وخلاف نقل که چنین اواه ومنیب وشفیق ورفیق رب
المرسلین تسلی القلب باشد **چهارم آنکه** از کتب معتمده فریقین بثبوت میرسد که جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم بامامت مرتضوی واستصحاب صدیق مامور شد وستعرف بعض
روایاتهم دالا علی ذلک انشاء الله تعالی بر خلیفه این امامت بر کمال ایمان واخلاص وشجاعت شیر خدا
دلالت دارد وتاویلات سخیفه ووجوه رکیکه نواصب سود الله وجوههم که در تالیفات مجلسی مثل بحار وغیره مرقوم

است

گشته بر اصول اهل حق لایق التفات نیست استصحاب صدیق اکبر که برای جان نثاری شرف
حضور داشت بطریق اولی مقتضی ایمان و وفا و اخلاص و شجاعت و مزید اختصاص خواهد بود و مقتضای
اولی ان یا غمخواری و حسن مواسات مومنین است که کفار در صدد ایذا رسانی شان باشند فما ظنک بافضل
الصدیقین فی حق سید المرسلین صلعم پنجم آنکه اگر فقط حزن و ملال برای نفس خویش می بود برای
ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس ابوبکر صدیق بنص قرآنی در معیت خاص جناب اقدس الهی با آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چگونه شریک میشد کما یدل علیه قوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا مگر حضرات بدعین مزید ولای اهل بیت بمقتضای ادعای فطانت و رشاد و شیمه
انصاف و سداد میفرمایند که این معیت بر سبیل تهدید بود کقولک للظالم افعل ما شئت فان الله
معنا ای یعلم بحالنا فیجازینا علی قدر استحقاقنا یعنی مطلب اینست که خدا همراه ماست یعنی اعمال
مرا می بیند از نیکی پس جزای آن نیکی خواهد داد و ای ابوبکر خدا همراه تست یعنی اعمال ترا می بیند از بدی
و نفاق پس جزای آن روز قیامت بکنار تو خواهد نهاد و این احتمال بر صدور خیالیه شیعه در باره
حضرت امیر نیز ممکن است چنانچه حضرت بیت اشارتی بدان می رود و این تقریر در معنی معنا از افادات جعفر
ابا بسیه اهل الظلمات لیلا و عناد و هدایت نموده شعر سیه بختان قسمت را چه سود از رهبر کامل که خضر از
آب حیوان تشنه می آرد سکندر را بلی فرق اینست که اسکندر از زندگی دنیا که آخر فنا پذیر است محروم ماند و اما آنها
بعد از خضر مذکور بحرمان هم آغوش بلکه بوبال اخروی همدوش گردیده فقیر ایشان هم نیستند که صیغه
متکلم مع الغیر نظر بشرکت مرتضوی است و این معنی فقط از افادات محدثین این قوم نیست بلکه از بعضی
متکلمین نیز بان گرویده اند فاضل مفتری نور الله شوستری در رد و قدح تقریر مولانا نظام الدین نیشاپوری
علیه الرحمة در رساله آیت غار اشاره بدان کرده حیث قال ان ابابکر قال یا رسول الله حزنی علی
اخیک علی بن ابی طالب ما کان منه فقال له النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تحزن
ان الله معنا ای معی و مع اخی علی بن ابی طالب انتهی قدر الضرورة و عبارت خضر

مشهد می انبست و ایضاً مما اشتهر من لدغ الحیة ایاه انما کان لمدّه رجله یرید لها
امره والله لما لم یحصل بذلک غرضه شرع یؤذی النبیّ صلعم بتذکار حال علیّ واظهار
الحزن علی جرحه او قتله او غیرهما فقال علیه السلام لا تحزن ای لا تظهر الحزن
علی امر علیّ ولا تؤذنی بتکریره انّ الله معنا ای معی و مع علیّ لیکن حرف دریست که
موجد این تقریر کیست مظنون بلکه متیقن است که مخترع این قسم افادات ابن سبا لعین بلکه ابلیس رجیم
است که روح استاد امام اعظم اول را درین خرافات از کجا بکجا برده کما فی الریاض المذکور وغیره من
کتبهم **بالجمله** ازین محدثات بوضوح می انجامد که علمای امامیه حزن و اندوه صدیق را بجانب مرتضوی باز
میگردانند پس خدا را اندک غور و امعان فرموده شود که این حزن و اندوه که بمنزله حدیث است الا
بایستی که تکذیب صدیق صدور یافتی و حضرت جنابش از گناه حزن منع نمود از کذب هم بطریق اولی
منع میفرمود بجانب مصطفوی میکشد بانه فانّ محبّ المحبّ محبٌّ و این غمخواری و دلسوزی برای حضرت
امیر باعث دخول صدیق در معیت است یا موجب خروج ازان و ارشاد گردد که حزن روایات امامیه
اقرب الی العقل است یا حزنیکه در روایات اهل حق ورود یافته یعنی چون کفار بسر غار رسیدند
ابوبکر صدیق سخت محزون شد و عرض کرد که اگر برمن قابو یابند حرجی در اسلام واقع نخواهد شد و اگر
بر تو دست رسانند تمام ملک منسود پس جناب نبوت مآب بتسلیه او فرمود که لا تحزن انّ الله معنا
حالا در امثال این مواضع مثل مشهور که فلانٌ فرّ من المطر و وقف تحت المیزاب در حق امامیه
صادق آمد بانه مگر گویند که حضرت صدیق را بسلامت حال و حفظ ذات تعد من جمیع از شر کفار وثوق تمام
بود بخلاف حضرت علی مرتضی فنقول انّ ما قلتم موجبٌ للتطبیق هداکم الله سواء الطریق و
جعل لکم التوفیق خیر رفیق **و متوهم** نشود که در تحریر فقیر تهافت و تناقض است زیرا که
کلام اول دلالت بر انکار صدور حزن دارد و این مقام بر صدور آن وجه دفع این توهم آنست که در
صدر مقصود عدم تمام تقریب دلیل شیخ حلی و مانند اوست فقط و درینجا صدور حزن بجهت ورود

رد ابا است شیئی اگر میگفتم که نص قرآنی دلالت بر دو نوع میکند البته تناقض لازم می آمد و لیکن فلیس
ششم آنکه باعتراف قاضی نور الله شوستری در همان رساله که دو با عبارتش منقول شد ابو بکر
صدیق وقت شب دران غار تنگ و تاریک اول خود داخل شده پس محال است که همنشین یار غار که
برای حفظ ذات سرور کائنات وجان نثاری و بوقت لحوق کفار فقط بر ذات خویش متخوف
باشد و عبارت قاضی اینست الثانی ان قوله تعالی ثانی اثنین بیان حال الرسول صلی الله
علیه و آله وسلم باعتبار دخوله فی الغار ثانیا و دخول ابی بکر اولا کما نقل فی السیر
انتهی و در احقاق هم باین مضمون اعتراف موجود است و برین معنی احادیث مستفیضه بسیار است اصحاب
النضرة و مانند او اکثری جمع کرده اند ملخص آن اینست که چون صدیق همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بارشاد
شریف متوجه غار شد گاهی پیش پیش میرفت و گاهی در عقب و زمانی بجانب راست توجه میکرد و ساعتی بطرف چپ
قطع راه مینمود حضرت پرسید که ای ابو بکر کارهای ترا چنین ندیده بودم چه افتاد که در رفتن راه اختیار اینها
میکنی عرض کرد که مقصود من نگاهبانی حضرت از شر دشمنانست مبادا که ازین جهات در رسند و مکروهی
رسانند و هر گاه ابو بکر صدیق بکسل آنجناب که پس قدم میرفت تا اثرش بزمین نقش نبود پس حضرت را از
راه تا غار بر دوش برد و تجویز نکرد که حضرت اول در غار در آیند پس خود دران غار تنگ و تاریک در آمد و سوراخها
را بند کرد و در سوراخی که پارچه اش در بند کردن وفا نکرد پای خود محکم گذاشت من بعد آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم را بخواند بعد استراحت آنحضرت صلعم افاعی غار ایذا شدید بصدیق رسانیدند او بکمال
ثبات قلب بر جا ماند و پای ثبات افشرد و لی آرامی آنجناب را گوارا نمود چون حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم او را عریان و گرینده یار همترین دید ارشاد نمود لا تحزن ان الله معنا و دعای خیر در حق او
نمود که رحمت خدا باد بر تو ای ابو بکر صدیق که تصدیق من نمودی وقتیکه مردم مرا دروغ گو
پنداشتند و نصرت من کردی وقتیکه مرا مخذول نمودند و انس با من نمودی در وحشت من و بحمد الله که از
تمامی آفات ببرکات شریف مخلص کلی یافت هفتم آنکه خود حضرت مؤلف آنچه در فصول سابقه

اثنیا رساله افاده نموده ودر باره حصه معنی صحابیت در دوام حکم فرموده نص قطعی و برهان یقینی نیست
ایا ... این حزن فقط بذات خویش نبوده وآن افاده اینست که لفظ اصحاب ابای تمام دارد ازینکه اصحاب
دست مراد باشند چه از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب دینی و دنیوی را می گویند
مراد باشد یا عرف خاص یعنی کسی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را دیده وبسلام راهی ملک الفت
گردیده باشد انتهی ملخصا پس اگر مولف از لفظ صاحب در آیت غار معنی اول اراده کند فذلک دلیل نص
و دلیل علی المقصود زیرا که از جمله محالات است که یار دینی و دنیوی لغمخواری محبوب خود نیز دارد و فقط
بر حزن ذاتی خویش اکتفا سازد واگر معنی ثانی قصد کند فهو ایضا یفید المطلوب زیرا که
این اسلام لا محاله مرادف ایمان خواهد بود والا مذهب احداث اصحاب که مولف اختیار کرده وموضوع
رساله خویش را بران قرار داده وجا بجا درین افادات براه تصریح رفته وگفته که خبر نافرمون نیز
و نصب خلافت مرتضوی برعایت مصطفوی صلی الله علیه وآله وسلم امور دنیاست که متعلق باعتقاد درباب
الهیات یا نبوت. معاذ باشد صحابه را اتفاق نیفتاده والعیاذ بالله من التعصب الحاد فی سیجئ
قریبا ان شاء الله تعالی لغو محض و باطل بحت می گردد پس معلوم شد که ابوبکر دران وقت که بالاتفاق
ولیلطفی اولی از نصوص امامت مرتضوی النصی واقع نشد چنانچه وجوه آن درین کتاب دریافته باشی
نسل دیگر مومنین صحابه بود وحدیث کتاب کلینی که درباره هجرت وارد شده نیز بران دال است
لاجرم ابوبکر صدیق حزن واندوه فقط بر نفس خود نموده بلکه حزن او بذات نبوی یا علوی یا جمیعا واقع شده
مع ذلک چون از اجلای بدیهیات است که سوق آیت غار برای مدح وقوع یافته بمشابه تبکیه ترجمه جواهر الفاظ
ومنطوق کریمه مذکوره بدون ضم ضمایم بر آن دلالت میکند یعنی ای مومنین اگر شما نصرت پیغمبر خود نکنید
ودست از رفاقتش بدارید هرگز او محتاج مدد شما نیست مگر یاد ندارید که خدا او را نصرت داده
وقتیکه کفار مکه بیرون کردند و جز ابوبکر احدی یاور و رفیق نبوده پس لا محاله یکی ازین دو معنی که
مولف لفظ اصحاب را دران محصور کرده مراد خواهد بود نه وساوس و مضحکات دیگر که هر کس

ذکر شمول ولی تراست قیامت اینست که حضرت مؤلف بعضی از خلص اصحاب و حواریین خویش
را در خلوت برچیده بمقام آیت غار را از قرآن مجید روبروی ایشان می کشاید و می پرسد که خدا را حاضر و ناظر
دانسته بگویید که از منطوق الفاظ قرآنی درباره ابوبکر چه برمی آید فضل و منقبت یا هجو و منقصت آخر
جماعت مذکور متفق الکلمه شده بعد از خوض و امعان میگویند که در منقبت شکی نیست لیکن جوابش چنین و
چنان است و مؤلف درین وقت میفرماید که این امر آخر است از منطوق آیت صریح ایمان و اخلاص این بزرگ
بثبوت می رسد و انهما نیز تایید میکنند لیکن چون نوبت بتالیف اوراق و مناظره اهل حق میکشد مرض
صاحب تجرید و بعضی دیگر از مجتهدین متاخرین مبتلا می شوند قال الله تعالی وَجَحَدُوا بِهَا وَ
اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ہشتم آنکه
اگر مراد از حزن فقط اندوه است که بعوارض بشری لحوق می یابد فَقَدِ اعْتَرَفَ التُّسْتَرِيُّ أَنَّهُ
لَيْسَ بِمَحَلِّ النِّزَاعِ كَمَا عَرَفْتَ مِنْ قَبْلُ و اگر بکا و زاری و فریاد و بیقراری است کما هو مزعوم المخالفین
پس چنانچه خلاف حفظ و صیانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است منافی حفظ نفس خود است وَلَا يُقْدِمُ عَلَيْهِ
أَحَدٌ مِنَ الْعُقَلَاءِ بار خدایا مگر گویند که دل صدیق معاذ الله با کفار بود و این هم بعد از مطالعه
این اوراق پریشان از زمرات نفسانی و لمزات شیطانی است کما لا یخفی بالجمله از وجوه لا تعد و لا تحصی که
بعضی از آن بطریق انموذج بر زبان قلم حواله شد اهل حق این حزن و اندوه را بر طبق روایات کما مر
شطر منها بمناقب صدیقی می شمارند بخلاف مدعیان مزید ولای اهل بیت که مطلق چشم مآل انصاف
دیده بصیرت شان را از تعامی نمی کشاید جمعی گویند که بکاء و زاری برای اعلام کفار بود و صدمه گزند
افعی بابوبکر صدیق از همین جهت رسیده چنانچه کذاب مفتری در همان رساله و دیگر تالیفات خویش تفوه
بآن نموده و خضر امامیه هم در کتاب مرقوم الصدر تقول بآن کرده و هرگز از جلال و کبریای الهی و
روح مقدس نبوی صلعم خوف و شرم نمیکنند و غور نمی فرمایند که بر تقدیر عداوت صدیق و فسل الام و عدم
درایت نبوی با اینهمه امتداد زمانه و معاشرت و مصاحبت دیرینه چه تردد باد در ثبوت

نفس نبوت بر پا نمی شود بلکه نفس فراست هم بر جای خود نمیماند چه جای مزید عقل و کیاست نسبت
بجمیع امت چنانچه مجلسی در جلد اول بحار از محاسن نقل کرده بعض اصحابنا رفعه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما قسم الله للعباد شیئاً افضل من العقل فنوم العاقل افضل من
سهر الجاهل وافطار العاقل افضل من صوم الجاهل واقامة العاقل افضل من شخوص
الجاهل ولا بعث الله رسولاً ولا نبیاً حتی یستکمل العقل ویکون عقله
افضل من عقول جمیع امته زیرا که بر تقدیر عدم استصحاب صدیق که با اظهار صاحب کامل بهمانی و غیره
در کوچه ایستاده بود متوهم باشد که شاید کفار را دلالت خواهد کرد که حضرت از فلان راه رفته و بر اطفال
تهذیب خوان هم مستتر نیست که اراءة الطریق مستلزم ایصال الی المطلوب نمی باشد بخلاف
استصحاب چه ابوبکر به یک صیحه صد کافر را از دور هم اعلام تواند کرد نه کیف وقتیکه نزد سرور ابرار
رسند بلکه در لباس محبت هم کار خود را از پیش تواند برد مثلا میتواند گفت که ای شوربختان از خدا
بترسید و در گرفتاری خاتم المرسلین زیاده ازین سعی مکنید درین صورت هم معنی محبت برقرار میماند و هم اعلام
بکفار حاصل میشود و اینهمه بخیال عماید قوم در نمی آید که در صورت کفر و نفاق یار غار وقت لحوق کفار
وقت مسرت بود که اکنون ابر سر غار رسیدند و گرد مطلب خویش گردیدند یا وقت حزن و ملال
و نیز بذهن ثاقب این پیران نابالغ خطور نکرد که افعی موذی بطرفه تادیبی بعمل آورد که نقیض مدعا باشد
ندانست که وقت گزند صیحه بکار چنین حزین غمگین بعرش برین خواهد رسید و بعضی بر آنند که اینهمه
حزن و اندوه بنا بر نامردی اتفاق افتاده چنانچه بوی همین معنی از قول مولف هم بدماغ اهل باطن میرسد
و برخی متفوه بآن میشوند که این حزن و اندوه بنا بر عدم وثوق بر مواعید الهی و اخبار رسالت پناهی
وقوع یافته چنانچه اینهمه مهملات و خرافات از همان رساله و کتب دیگر میتوان یافت و همه حیرتم که هرگاه
این مضامین عیاذاً بالله بر اصول خاصه حضرات اهل سنت بجناب مرتضوی راجع ساخته شود جز آنکه دست
بدامن اضطراب زنند و پرده ناموس خود بدرند چیزی دیگر بخیال نمی رسد بیانش بر وجه

تلخیص و اجمال آنکه از مطالعه بحار مجلسی و بصائر الدرجات در کمال ظهور است که چون جناب
سید النبیین را بهجرت مامور کردند و ارشاد نمودند که علی بن ابی طالب را بر فراش خود بگذارد و خود
بغار متوجه شود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با امیر المومنین شوری نمود و این راز را نزد او باز
گفت بدرو عرض نمایند که آیا از خوابیدنم برین فراش ذات تو بسلامت خواهد ماند و از وصول
مکاره محفوظ خواهد بود فرمود بلی مجملا چون اهل کفر و ضلال مایوس شده رو بغار نهادند خوفی و حزنی
امیر المومنین را لاحق شد که مبادا آسیبی بآنجناب رسانند تا آنکه باین قلق و اضطراب بیرون برآمد
و طی مسافت نموده بشرف حضور فائز گشت و آنجناب را صحیح و سالم یافت حضرت از سبب سرعت حرکت
پرسید پس اضطراب و قلق خود را اظهار نمود پس اکنون رسوخ و وثوق مرتضوی بر مواعید الهی
درباره حفظ سید النبیین از ایدی کفره و مشرکین و هم وثاقت حدیث شریف که از ذات تو
بسلامت خواهم ماند کجا باقی میماند و احدی که از اولو الالباب بنیاد شجاعت و دلیری ابا را این
همه اضطراب و اندوه که موجب قطع مسافت شده باشد ندیده بخلاف ابوبکر که از جای
خود نه جنبید از تزلزل محفوظ و مصون میداند و غالبا نزد شوشتری و اتباع او
که افغی را مودب و اتالیق صدیق گمان برده اند آنچه کفار با جناب امیر کردند که از
کثرت ضرب و شلق تمامی بدن مبارکش متورم شد چنانچه در بحار مجلسی است که از قندیل تنبیه و تادیب
باشد که علاج واقعه پیش از وقوعه کردند و باز هم فائده بران مترتب نشد حاشا جناب عمر از آن
و از اینجاست که باندک غور و امعان در مطاعن حواریین سید انس و جان بیقین جازم معلوم توان
کرد که اکابر علماء و قدمای امامیه در لباس محبت و ادعای از نواصب خوارج قصبات سبق میربایند
و از عداوت اهل بیت علیهم السلام باز نمی آیند بر اصول خاصه ایشان نه از شجاعت و کمال
ایمان و تصدیق شیر خدا اثری و نه از اصول و فروع شریعت غراء رقی و ثمری فهذا کله افترا آخر
مفتری که از علما را بدیدنش لغزشی رو دهد در بیان ساله آنکه محمد بن جریر طبری می نویسد

که ابو بکر را از هجرت در متن پیغمبر صلعم بسوی غار خبری نبود تا آنکه از امیر المومنین پرسید و او از توجه آنحضرت
بسوی غار خبر داد و گفت که اگر ضرورتی داری بآنجناب ملحق شو ابو بکر بسرعت میرفت تا آنکه در رسید
و حضرت در تاریکی گمان برد که کسی از مشرکین است پس در مشی سرعت فرمود درین اثنا شراک
نعلین مبارک از هم جدا شد و انگشت پای شریف بصدمه ملاقات سنگی فگار گردید و سیل
خون از آن زخم تا دیر جاری بود درینمقام کسی که بزیارت کتاب مذکور که بغایت نادر
الوجود است مشرف شده و یا آنچه علمای اهل حق از کتاب مزبور قصه هجرت را نقل کرده اند
دیده بی اختیار خاتمه آیت مباهله تلاوت میکند و قرینه تهمت دلالت دارد زیرا که ترجمه
طبری که باعتراف کشمیری در نسخه مطابق اصل است نزد فقیر موجود یعنی و اثری ازین بهتان در آن
یافته نمی شود پس معلوم شد که عین افتراست و الا شیعی کی این روایت را فرو میگذاشت و العجب
کل العجب که حضرت مولف با اینهمه ادعای انصاف و تجنب از کجروی اعتساف بجهت
گردانیدن این حزن بذات مقدس نبوی چندین سخریه و مضحکه نماید و بملاحظه اینهمه روایات
مذکوره که بیخ شجاعت و رسوخ اسلام اعداء مرتضوی را میکند و حزن را بسوی آنجناب راجع میگرداند
قاه قاه نمیکند **شعر** چشم بد اندیش که برکنده باد * در نظرش عیب نماید هنر **قوله** سلمنا الخ
اقول این از جمله کرامات افضل الصدیقین است که بمجرد تسلیه و موعظت عمر فاروق که در چنین
دهشه گرفتار شده بود بغتة هشیار شد و برتق و فتق خلافت و تدارک آنچه از انصار صدور یافته بود
کمر بست و خواست که بعجلت تمام باین امور پردازد و اینهمه بعد از آن بود که ابو بکر صدیق اختلافهای
مردم را در غسل و دفن از میان برداشت و اجله اصحاب را بر طبق وصیت شریف برین امور گماشت
چنانچه از ترجمه تاریخ طبری گذشت و بسیاری از تواریخ موید این مضمون است کما لا یخفی علی من تتبعها
بلکه از کتاب نوادر بدریه میتوان یافت که اجتماع در سقیفه و شغل مهمات خلافت بعد از دفن پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم است و این کرامت بدان میماند که علمای رجال و تواریخ امامیه در کرامات و معجزات

حضرات ائمه می آرند که شخصی در کمال اضطراب در بعضی از حوادث روزگار گرفتار شده بود چندانکه
وی را موعظت میکردند شورش وی رو بزیادت می نهاد قضارا اولیائی او با یکی از اصحاب امام و
در خوردند و این واقعه را نزد او ذکر کردند تا آنکه او ماجرا بجناب امام در رسانید امام بر سر وقتش رسید
و یک دو کلمه موعظت که نسبت بمواعظ مردم حرفی بیش نبود بزبان صدق ترجمان ارشاد فرمود
بمجرد استماع کلمات موعظت آن شخص افاقه کلی یافت و بکار خود شتافت از رجال کشی بسیاری
از کرامات امام صادق درینباب که فلانی از جهمیه فلانی از ملاحده و زنادقه که در مذهب خود بغایت
متصلب بود و موعظ کسی را از بزرگان گوش نمیکرد بمجرد رسیدن بخدمت آن امام بدین جعفری
گرویده و از معتقدات باطله خویش تائب گردید بکمال زهد و حسن ایمان رسید همت وضوح
دارند و **حکایت** فاروقیه درین شورش و اضطراب و بیهوشی بزعم بی هوش گشتن
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اطمینان و افاقه او بعد از حصول الیقین بموت آنسرور درین عالم اسباب
مثل حال بعضی از ائمه است که اصحابش در کمال قلق و اضطراب بودند تا آنکه در زمان یسیر چند بار
در خانه رفت و باز آمد و دوش گز را می گرفت چون ناگاه آواز نوحه از خانه هدایت کاشانه
بلند شد گرفت هیچ اثری از تغییر و اضطراب رها نوقت باقی نماند اصحاب کبار از علتش سوال کردند
فرمود که از درد و تعب فرزند سخت در قلق بودم الکنون که روح او بدست قابض الارواح در آمد چرا
از جا روم و متغیر شوم سبحان الحی الذی لا یموت اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُون **تنبیه** محتجب نماند که حضرت
مؤلف درینمقام حاشیه نوشته بغایت لطیف اگر بخواهی آن عقلای جهان وارسند خواهند دریافت که از
کرامات الهیه است که بر زبان قلم بذله رقم سرزده و آن اینست که از اتفاقات عجیبه است که لفظ الاتفاق یا
لفظ عدو و هر دو از قلم این هیچمدان چکیده بود صدیقی از نهایه ابن اثیر در باده فوق حاشی نقل کرده
که این الفاظ بمعنی حقیقی محمول شدند فی حَدِیثِ السَّقِیفَةِ فَانْطَلَقَ اَبُو بَکْرٍ وَعُمَرُ یَتَقَاوَدَانِ حَتّی
اَتَوْهُمْ اَیْ یَذْهَبَانِ مُسْرِعَیْنِ کَاَنَّ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا یَقُودُ الْاٰخَرَ بِسُرْعَتِهِ اِنْتَهی الکنون باین عبارت

و اضطراب فوراً اهتمام که از ارباب تام مراحل درست دیدنی هست و معلوم آنهم است که حضرات
سنیه در جواب از نهایت نادردمندی بارسول خواهند گفت که اینها از درد دین بوده است سبحان الله
در زمان انفراغ از تجهیز و تکفین کدام بلیه برین نازل میشد والمقام یقتضی التفصیل ولکن علی موعود منی فی مقام
آخر انتهت بلفظه **اقول** و قضیه که اعتذار شیخین رضی الله عنهما در باب رفتن شان بجانب سقیفه بعد ارتحال
صحابه کرام اگرچه بسرعت تمام باشد بچوب تین وجه دریافتی و حال اضطراب و بیقراری فاطمه را
در مطالبه فدک جز کات ارادیه بی آنکه کسی باعث خروج باشد خلاف زهد و توکل و حضور در مجامع
اصحاب و فضلا شناختی حاجتی بدان نماند که بر این کلام التفاتی نموده شود و هیچ ترددی و ریبی درین
امر باقی نمی ماند که اکابر علمای طائفه از نهایت نادردمندی بارسول مقبول میگویند و داد جور و جفا
میدهند و از روز داد زینهار ترسی نکرده افاده می نمایند که اینهمه از درد دین بوده پس گویا بلکه حقیقة
جناب یعسوب المومنین را از دائره درد دین و اسلام خارج میگردانند و چرا نباشد که حضرت امیر را
مثل دیگر اصحاب رضی الله عنهم اجمعین یا شند چنین حکم اعتقاد میکنند سبحان الله اگر بعد از امتداد زمانه
و [illegible] مفارقت سرور عالم این مطالبه واقع میشد کدام بلیه زیاده تر از آن نازل می شد که
حضرت امیر [illegible] نیز اگر جناب علی مرتضی در تجهیز و دفن تشریف [illegible] رجعت فرموده دوباره
خوش [illegible] مسجد [illegible] میرفت که [illegible] عظمی برین امر نزول می یافت که بعد
از این نازل [illegible] جناب امیر [illegible] لازم نبود که [illegible] تفصیل امر [illegible] اینهمه امتداد زمانه که در دفن آن
جناب [illegible] روایات فریقین [illegible] حضرت امیر بود والمقام یقتضی التفصیل ولکن علی
موعود منی فی مقام آخر هذا و لما وعد المؤلف الذی لیس مثله فی الاخلاف حیث وقع عنه
الاختلاف [illegible] الی الصواب مع ذلک عجیب عجب می افزاید که مولف سرعت شیخین را مقتضا
و [illegible] خلاف ماتم [illegible] هرگز غور نکرده که خصم او نظر با مور [illegible] الامر میشوند
گفت که این [illegible] آن [illegible] انصار را از [illegible] میدارند و بزودی تمام خود را

در دفن سرور عالم رسانند و این توجیه برای جناب سیده متمشی میشود که بلا سبب ماتم و شیون را
گذاشته خلاف زهد و توکل چنانچه از منطوق عبارات حق الیقین مفهوم آن برمی آید زیرا که ملا باقر را هرگز
استعظام عبرت برآن حاصل نگشته بعنوانی از خانه بعد از جمیع افواج فاخره برآمد که رواة محدثین قوم خاک بدهن
شان قاطبه متفق الکلمه میگویند که خرام آن مخدره تتق عفت و طهارت بعینه خرام جناب رسالتمآب علیه
الصلوة والسلام بود و تمامی مسافت را تا دار الخلافه بهمین طور بکمال شرم و حیا قطع نموده در مجلس
اصحاب در آمد کما هو عیان لا یحتاج الی البیان و رواه المجلسی فی البحار حق الیقین و غیره من
الاسفار و در روایات این کتب موجود است که وقت مذکور چادر در پای مبارک فاطمی می پیچید
چون قرائن بر کمال بیقراری دلالت دارد بکمال الحجی لیس بهمین چادر دلیل بر عبرت خواهد بود فاعتبروا
یا اولی الالباب قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم
القصه تا کجا کسی بشرح تهافت و تناقض کلمات این حضرات تواند پرداخت و بجز تضییع اوقات [illegible] داد
از که توان خواست لهذا رجوع باصل کنا فیه می سازم که هرگاه حال ثبات نفس و قوت قلب صدیقه
باین پایه باشد گریه بر محض توهم مقتضی خود بعد الرسول قریب باستحاله عقلی است بلکه بر القیاس هم
و اگر کسی گوید که شاید احداث در دین و سوء خاتمه خود بجهت غصب خلافت که مضمر خاطر داشتند
باشند از کلام رسول بالیقین فهمیده گریسته باشند گوئیم که این امر خود ظفر بالمطلوب دانه دیر باز در
دل این زرد گره بود پس گریه بران یعنی چه مگر اینکه هرگاه از کلام رسول نام صراحةً لقا و احداث
مستفاد بود در یافت لهذا سکان رنجیدگی فرموده باشند و علی هذا در جمله جواب اعنی انا الکائنون بعدک بدلالت
قرینه حذف واقع شده یعنی فعلی ما اخبرت یا رسول الله انا لکائنون بعدک و محدثون انچه در ابطال
احتمال هم گذارش داده شد برای آنکه این هیچمدان بر خود متحتم ساخته که انچه دلایل از جانب اهل سنت بجا خواهد
اندر و آن را فرو نگذارد بلکه بتفصیل قطعیه ذکر کرده بابطال آن پردازد والا احتمال هم همین نفیس نیست
سید محمد زرقانی شارح موطا در شرح الحدیث میگوید السنا باخوانهم اسلمنا کما اسلموا

قال الفاضل المتبحر [illegible]

وجاهدنا كما جاهدوا يعني لم تخص هؤلاء بشهادتك عليهم فقال عليه السلام
بلى ثم اخوانهم ولكن لا ادري ما تحدثون بعدي فلذا خصصتهم بالشهادة مرجعهم المبتدأ
على الخبر بقوله هؤلاء اشهد عليهم فبكى ابو بكر ثم بكى كرره لمزيد اسفه على فراق
المصطفى ثم قال ائنا لكائنون بعدك استفهام تشوق لا حقيقي لا سيما انه من ابي
بكر بعد ان اخبره النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ابن عبد البر فيه ان شهداء احد
ومن مات قبله صلى الله عليه وآله وسلم افضل ممن خلفهم بعده وهذا في الجملة لان
منهم من اصاب الدنيا بعده اما الخصوص والتعيين فلا سبيل اليه انتهى فانظر
الى ما نص هنا الخبير المدقق على كون ذلك الحديث اخبارا بالغيب وفرع عليه
استحالة كون الاستفهام حقيقيا وهرگاه استفهام حقيقي كه از قبيل انشاست نباشد
لامحاله معنى جمله خبريه خواهد بود پس اتيان ابوبكر بكلمات تاكيد يعني ان ولام تاكيد دليل است
كه چون اينجا كلام با منكر نيست و از جمله مذكوره فائده خبر هم مقصود نيست بلكه لازم فائده خبر مقصود
است پس كلمات تاكيد مبتني بر ان خواهد بود كه سامع از كلام رسول آنقدر ايقان بفنائي خود حاصل
كرده و زنهار ريبي ندارد و بخاطر كسي خطور نكند كه قول شارح مذكور حجت نيست چه محتمل كه استفهام حقيقي
باشد زيرا كه اگر چنين ميبود اول جناب صديق اكبر استفهام ميكردند و بعد جواب نبوي شروع بگريه
ميفرمودند لا بالعكس علاوه در صورت استفهام حقيقي جناب نبوت مآب بعنوان كلام ابوبكر متنبه آگاه بودند
پس البته جواب استفهام بلا او نعم ميدادند و بي شبهه در خاتمه حديث منقول نشده كه در عرض جواب ان سكوت
ميفرمودند و هرگاه واضح شد كه جمله ائنا لكائنون بعدك معنى جمله خبريه است و وثوق صديق اكبر
بر اخبار بالغيب روشن تر از سفيده صبح هويدا گشت پس كسي كه بفرض غير واقع در پي اثبات احتمال
وهمي افتاده كاسه گرم تر از آش بحث صادق غلط گفتم توجيه القول بما لا يرضى قائله بلكه تكذيب
قول صديقي مي نمايد و هرگاه اينها بافتي فذلك الكلام را بتصريحي موجز بيان ميكنيم كه اگر نسبت احداث

لهذا احتمال وهمی است بعدیت هم بطریق احتمال وهمی است چه لفظ بعدی قید ما تحدثون افتاده
است یعنی لیس لی علم لعلکم تتقون بعدی او تحدثون اشیاء یکون سببا للشیء عاقبته
واگر بعدیت یقینی است احداث هم یقینی است کما هو ظاهر یعنی تتقون یقینا و تحدثون
اشیاء آه و چون بدلائل باهره ظاهر گشت که تطرق توهم احتمال وهمی صورتی از جواز ندارد بلکه
بشهادت علمای اهل سنت عظام لعنهم باعتراف خود صدیق اکبر ثابت شد که حدیث اخبار بالغیب
است شق ثانی متعین شد والحمد لله علی ظهور الحق و پوشیده مباد که در بادی النظر شبهه می افتد که تصدیر
کلام بکلمه لا ادری خود دال است بر شک و احتمال وهمی باز انکار از آن یعنی چه لیکن در نظر دقیق هم بحث
است چه اولا قائلش را بجناب صدیقی عرضه باید داد که لا ادری دال بر شک بود شما چرا یقینی دانسته
گریستید و باستفهام تاسفی ایقان خود را بسید المرسلین هم ظاهر گردید و ثانیا لا ادری تعلق باحداث و عدم
احداث ندارد بلکه بمای موصوفه متعلق است یعنی نمیدانم که چها امور احداث خواهید ساخت بعد از من
پس نفی علم متعلق بتفاصیل محدثات است نه بامطلق محدث و ثالثا این کلام برحسب محاوره واقع است
که هرچند مخاطب از حال مخاطب آگاه باشد بگاه است که تفصیلش از جهت فظاعت و شناعت
با مصلحتی آخر نمی کند و بابهام می اندازد که من نمیدانم یا خدا میداند که شما چه کرده اید یا چه خواهید
کرد و این معنی بر کسیکه سلیقه فهم کلام بلغا دارد مخفی نیست و این کلام فقیر محض بسند محاوره نیست بلکه
از نصوص قرآنی و آثار نبوی هم مستفاد است که جناب رسالتمآب حال خلافت شیخین خبیر بودند و
اخفا می فرمودند چه در صورت تحریم اکثر مفسرین تفسیر آیت واعرض عن بعض همین گفته اند که
خبر از خلافت شیخین داده بودند و از بعض احادیث حکم مصاهرت بعلی بن ابیطالب مستفاد می شود و نیز
در مشکوة بخاتمه حدیثی مرویست وان تؤمروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا
و اینها دلالت صریح دارد بر علم نبوی هرچند آثار وضع بر اوائل فقرات این حدیث ظاهر است لیکن الزاما
بجهت دلالت بر خبیر بودن مخبر صادق مذکور شده فان مقصودنا یتم بذلک و اخفای این امر وجهی

بلاریب تناقض و تهافت را در احادیثیکه او بجمع آن پرداخته غیر متناهی بهیئت مجموعی بر خلاف
تصریحات حکمای فلاسفه خواهد یافت و اگر از اصول ارعجائبیه بعضی از کتب و رسائل چنانکه ملا مجلسی را
بهم رسیده و شتاب شود ملتفت از بام و پرده از مکائد نافر جام می افتد و بر هر صغیر و کبیر مانند بدیهیات
اجلی میشود و علم اضطراری حاصل میگردد که مذهب طائفه ساخته و پرداخته خیدمی از یهود اشقیا است که
بنا بر ابله فریبی و شامت نفس بجناب ائمه هدی نسبت داده اند **قوله** و اگر کسی گوید آه **اول**
این سوال و جواب گویا خطاب باز بد فرضی است التفات بر آن محتاج الیه نیست دوم اهل حق از این
قسم آلودگیها پاک است و تشیع زبان که در حقیقت مطلق العنان اند هر چه خواهند گفته باشند بقول
شیخ شیراز مصرع ولیکن قلم در کف دشمن است سوم از بیمقام معلوم توان کرد که حضرت صدیق از
سابق اراده غصب خلافت مصمم داشت و در تهیه اسباب آن میکوشید و هوا خواهش نیز
در پی این امر بودند پس لفظ بعدی لعدک در احادیث فریقین بر تمهید اساس نسبت باین بزرگان
بی محل خواهد بود نه بلیغ که در بسیار از مقامات اراده یا مخفیه ایشان بکمال ظهور وقوع یافته چنانچه
در طعن قرطاس و مانند آن تقریر کرده اند و از استگی مجالس برای تحریر تعزیه ماعوده نموده
و در التماسات تبالی بجناب صدیقی با وصف اینهمه روایات رقت قلبی و شهادت مصطفی
و نقصومی در اثنای نشستن بر منبر و بیهوش گشتن او بجهت جریان نام مبارک حبیب سبحانی بر زبان او
که [illegible] یافت طرفه جوری و جفائی از حضرت مولف چند از اخوانش صدور یافته هنوز نمیدانند
که اینهمه تکلفات خصوصاً در بکا و زاری کار حضرات شیعین است و بس که در بیان ثواب گریه و شیون
بر جناب شهید کربلا چه روایات که در کتب معتمده خود نیافته اند پس اینهمه تباکی و تناکی و بکای خاص
بزرگان ایشان مبنیست که در تکلف و تصنع معدوم النظیر اند و متاخرین ایشان هم با دامراثی که اکثر آن انواع
افترآت و توهین ائمه هدی مشتمل میباشد و پسران نابالغ بکمال احسان در حق اهل بیت می سرایند در قوانین
موسیقی تعزیه میسازند و لهذا ایشان مصداق و اشد قسوة رقیق نمی شود تا آنکه مرثیه و کتاب خوانی

مثل میر علی صاحب و آقا محمد علی باید بلکه پیران هم بدون تقرر وظیفه یا امید قاب پلاو و پیاله شیر
برنج گریه نمی آید باز هم به تمثیل و تصویر ضرائح مقدسه و اسیران دشت کربلا حاجت می افتد بلکه در زمره
طلبه خویش یکی را یزید و ابن زیاد و دیگری را شمر و عبید الله زیاد میسازند و حقیقةً با شهداء طف اهل بیت
شاه نجف تقلید قدماء خویش که شیعیان کوفه بودند کما فی البحار وغیره من الاسفار کرده عادة عمل می بازند
افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون **قوله** [illegible]
اقول کسیکه درین اوراق نظر کند بروی منجلی است که اینهمه لاف و گزاف و قول بلهان ما لیش
سابست هرگز حضرت مؤلف درین رساله به قانون مناظره علما نرفته بلکه منصب خود را هم ندانسته
و در هر مقام احتمالات صحیحه را گذاشته بلکه صراحةً از حق چشم پوشی اختیار ساخته **قوله** یا سید محمد
اقول درین افادات هم بحث و نظر است بچند وجه اما اولا پس از آنکه لا نسلم که هرگاه استفهام
حقیقی نباشد لا محاله معنی جمله اینا الکائنون خبریه باشد و مقصود ابوبکر صدق این جمله از جمیع فنا
خبر بود مگر حضرت مؤلف درینمقام هم بر تقریرات رکیکه و صور خیالیه خود یا بعضی از اصدقای قاصر
در قواعد علم معانی غرب زده و قصه الطوال اختصر کرده و راه مطلب مطول و مختصر سپرده عبارت
علامه سعد الدین تفتازانی اینست در آنچه بنده هیچمدان فهمیده پس منبع فضل و بلاغت صدر
مؤلف هم از نیجا بخوبی تمام ظاهر میشود و بظهور می پیوندد که کتب درسیه را هرگز این بزرگان نفهمیده
بودند با حضرت مؤلف چه رسد و آن عبارت اینست لا شک ان قصد المخبر بخبره لا یکون
بقصد الاخبار والاعلام لمن یتلفظ بالجملة الخبریة فان کثیرا ما یورد الجملة الخبریة
لاغراض اخر سوی افادة الحکم او لازمه کقوله تعالی حکایة عن امرأة عمران رب انی
وضعتها انثی اظهارا للتحسر علی خیبة رجائها وعکس تقدیرها لانها کانت ترجو وتقدر
ان تلد ذکرا وقوله تعالی حکایة عن زکریا علیه السلام رب انی وهن العظم منی اظهارا
للضعف والتخشع وقوله تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین الآیة اذکارا لما بینهما

مِنَ التَّفاوُتِ العَظِیمِ لِیَأنَفَ القاعِدُ ویَترَفَّعَ بِنَفسِهِ عَنِ انحِطاطِ مَنزِلَتِهِ ومِثلُ
هَل یَستَوِی الَّذِینَ یَعلَمُونَ والَّذِینَ لا یَعلَمُونَ تَحرِیکًا لِحَمِیَّةِ الجاهِلِ وأمثالُ هذا أکثَرُ
مِن أن تُحصیٰ وکَفاکَ شاهِدًا عَلیٰ ما ذَکَرتُ قَولُ الإمامِ المَرزُوقِیِّ فی قَولِهِ قَومِی هُم قَتَلُوا
أُمَیمَ أخِی هذا الکَلامُ تَحَزُّنٌ وتَفَجُّعٌ ولَیسَ بِإخبارٍ لٰکِنَّهُ إذا کانَ بِصَدَدِ الإخبارِ فَلا
شَکَّ أنَّ قَصدَ المُخبِرِ بِخَبَرِهِ إفادَتُهُ المُخاطَبَ إمّا الحُکمَ کَقَولِکَ زَیدٌ قائِمٌ لِمَن لا یَعرِفُ أنَّهُ قائِمٌ
أو کَونَهُ أی المُخبِرِ عالِمًا بِهِ أی بِالحُکمِ کَقَولِکَ قَد حَفِظتَ التَّوراةَ لِمَن حَفِظَها انتهی مطلب
این عبارت چنانکه می بینی آنست که صاحب تلخیص المفتاح قصد مخبر را در دو چیز حصر میکند و میگوید که یا
مخاطب حقیقت را بحکمی آگاه سازد که در آن نادان باشد چنانچه گوید زید ایستاده است یا آنکه ای مخاطب من عالم
این حکمم مرا جاهل گمان مبر چنانکه بحافظ قرآن مجید گوید که تو حافظ قرآنی و بعضی نظر بآیات قرآنی و
استعمال بلغا و تصریح علمای معانی اعتراضات وارد میشود بیانش آنکه چون مریم پیدا شد مادرش
گفت ای پروردگار من دختر چنانکه من متولد شده و درین کلام که جمله خبریه است نه قصد متکلم امر اول
است و نه ثانی همچنین قول زکریا علیه السلام که وقت طلب فرزند گفت ای پروردگار من عالم بدم
که استخوان سست شده و در اینجا هم هر دو امر مراد نیست قس علی هذا در قوله تعالی که نشستگان
و جهاد کنندگان برابر باشند و مثل اینست استفهام انکاری که بحسب ظاهر اخبار از نفی بران مقصود
می باشد مانند قوله تعالی که علما و جهلا برابر نیستند پس حصر مذکور معتبر نباشد علامه تفتازانی از
ابتدا جواب این تعریض فرموده که خالی از غبار است یعنی مراد ماتن آنست که شخصی که در پی اعلام و اخبار
بود قصد او منحصر درین دو امر است قصد کسیکه بظاهر جمله خبریه گوید و امر دیگر اراده کند قصد مادر مریم
که امید پسر داشت و دختر ازوی متولد شد اظهار حسرت است نه چیز دیگر یعنی وا حسرتا که امید من
حاصل نشد زیرا که دختر بکار بیت المقدس نمی آید و قصد حضرت زکریا علیه السلام اظهار ضعف و ناتوانی
است همچنین مثالهای دیگر که در اینهم آن دو چیز سابق مقصود نیست علامه بعد ازین او مثله میگوید که انچه تفهیم

قول امام مرزوقی بر آن اول دلیل است و خلاصه تقریرش آنکه برادر حارث را قومی قتل کرده بودند
و ایشان ترخیم امیمه بنابر مشهور و قول جمهور محشین کتاب اندکونام زنی است که شاعر مزبور را بر ترک انتقام ملامت
میکرد پس قصد او بالذات در قول خود قومی هم قتلوا امیم اخی انشاء افسوس است یعنی قاتلین از قبیله
و عشیره من اند امام مرزوقی گفت این کلام جمله خبریه است لیکن در واقع اخبار نیست بلکه انشاء افسوس
و اندوه است هرگاه این مطلب بعبارت سلیس در اذهان ناظرین و سامعین جا گرفت و غالبا که بذهن مؤلف
هم در آمد اکنون میگوییم که صدیق در قول خود انا الکائنون بعدک فائده خبر مقصود دارد نه لازم فائده
آن بلکه مثل مادر مریم علیها السلام که تقدیرش منعکس شده و امید او بر هم خورد اظهار تحسر و افسوس مینماید
و انشاء حسرت میکند یعنی و احسرتا که عمر تو یا قصیر است ما لیتنا طویل و عریض میبود انتهی و یا انشاء
تحسر این معنی است که افسوس که بعد تو زندگانی کجاست و بهر حال چنانچه در عرف قدیم و جدید
جاریست مقصود ابوبکر صدیق انشاء تحسر و افسوس است و لازم فائده خبر وقتی ضروری باشد که
حضرت مؤلف ببرهان قطعی ثابت نماید که او در پی اخبار بوده لازم فائده خبر قصد کرده و انی له ذلک
لما عرفت آنفا اما ثانیا پس حضرت مؤلف آنچه در رد خدشه افاده نموده خود مخدوش است چه
جای آنکه خدشه را از بیخ و بنیاد مستاصل کند زیرا که محتمل است که گریه حضرت صدیق نظر بعدم
شهادت آنحضرت برین مجموعه باشد که بجهت احتمال احداث در مرتبه از مجموع شهدا احد کمتر شده اند
و استفهام از وجود خود بعد انجناب استفهام حقیقی باشد و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب
هم ارشاد نموده باشد و در کتب احادیث محدثین روایت نموده باشند و لیکن از نظر مؤلف که منحصر بر مطالعه
مطول و مختصر از کتب دیگر قادر نشده نگذشته باشد پس آنچه از قبیل شهادت علی النفی است و حاشیش
بر اسنه علمای طائفه قبل ازین سمت گذارش یافته فلا نعیده مرة اخری اما ثالثا پس از آنکه در زمان سابق
تفصیل هر چه تمامتر بوضوح انجامید که مبتدا و خبر مبنی بر آنکه مصدر بهمزه استفهام باشد در اکثر اوقات در معنی جمله
خبریه میباشد پس با وجود آنکه شارح موطا یعنی سید محمد زرقانی که مؤلف در مقام استحکام و تایید افادات

او ست لفض برآن نموده که جمله انما لکانون استفهام تا سفی است انجمله را معنی خبریه گرفتن از
عجائب افادات خواهد بود لیس احتمال سابق زائل شده نه توجیه القول بما لا یرضی به قائله لازم آمد
تا تکذیب قول صدیقی معاذ الله که بوحدت ارادی تهری منخرط شده و بنور اسلام مشرف گشته
و آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بارها در اصحاب کبار قدرش افزوده صدّقنی ابوبکر حین
کذبنی الناس چه رسد **قوله** هرگاه انهایافتی الی آخر التقریر **اقول** این تقریرات نیز مخدوش و
مدخول و مورد ابحاث دقیقه فحول ست بوجوه بسیار لیکن روماً للاختصار بر بعضے ازان مکتفی میشوم
نخستین آنکه محتمل ست که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لا نسلم که بجهت قید بعدی
که بر اصول خاصهٔ امامیه از حشو و زوائد بلکه مخالف واقع ست کما سبقت الیه الاشارة هر دو
متلازم باشند یعنے هرگاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و تلازم وجه دلالت میباید
ما دامیکه تقریب دلیل نفرماید احتمال مذکور بر حالت خود ست و مؤید این احتمال است که بعد از جمع
و تلفیق احادیث واضح میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم بخلافت خلفای راشدین و آنکه اول
ایشان ابوبکر صدیق ست و بر دست او اهل ارتداد و خذلان مقتول خواهند شد و در اوقات ایشان
گروه حق پژوه دین اسلام مؤید خواهد گردید بوحی و الهام معلوم فرموده بود و انهمه امور بر وجود ایشان
بعد آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم متفرع است چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قرآن مجید و احادیث
نبوی بنص قطعی واضح میشود که آن جناب باین خلافتها واقف بود و سیجی انشاء الله تعالی بخلاف علم
احداث مؤلفة القلوب جفاة اعراب به تعیین ذوات آنها که وضوح آن از احادیث و قرآن مجید
باین نهج در حیز منع ست علاوه بر محتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضے و احداث ایشان
محتمل است پس چگونه برین مجموعه مثل مجموعه شهدای احد گواهی بالجمله انهمه احتمالات را گذاشتن و
رو برو اهل حق کردن افراشتن که من تقریر قطعیه را ذکر می کنم و با بطال آن می پردازم جز تلبیس چیزی دیگر
مقصود نیست بلکه هر ورق این رساله کذب این دعوی الحمد لله که بسبب تکذیب قول صدیقی و اراده اثبات

احداث این بزرگان که قرآن مجید و احادیث خیر الوری بر مناقب شان بر نصوص قطعیه است تنها شگفت **دوم** آنکه بنا بر وجه اول از وجوه اربعه مخاطب در باره رفع دلالت لما در بر احتمال امکان افادات سابقه است که مقصود از جمله انا لکاشفون افاده لازم خبر است چنانکه شخصی بحافظ قرآن گوید که تو حافظ قرآنی و جوابش بتفصیل گذشت که این همه مغلطه مبنی نیست و دلالت بران دارد که اسفار معتمده بلاغت از نظر مبارکش بلکه اصدقای ایمانی او نیز بوجه بصیرت نگذشته و بفحوای کلام علمای اعلام نرسیده علاوه گریستن بر حصول یقین موقوف نیست سیما گریستن چنین واه منیب که بکا و زاری از عادات او باشد و رقت قلبی او از قطعیات **سوم** انکه قبل ازین بزبان قلم رفته که بر اصول فریقین احداث حضرت صدیق مخالف نفس الامر است و انشاء الله تعالی در مسلک آخر بتفصیل که مزیدی بران متصور نباشد خواهی دانست که هرگز این احادیث بر خلفا انطباق نمی یابد و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر حال خلفا وقوف تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک راه خلاف نفس الامر است **چهارم** انکه در کتب درسیه هم یاد فقیر نمی آید که چون نوبت به بیان معنی های موصوفه رسد صیغه جمع بجای آن نهاده باشند بلکه بلفظ مفرد مثل امر و شی مثلاً تعبیر مینمایند بر تقدیر تسلیم مای موصوفه معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیزی را که احداث کنند بعد از من هرگاه علت غائی از تحریر این رساله فریب عوام است در معنی آن سفیر باید یعنی نمیدانم که چها امور احداث خواهید کرد بعد از من تا عوام کالانعام بدانند که هم درین جمله اشاره بغصب خلافت است و هم اشعار بغصب فدک و هم تحریف قرآن مجید الی غیر ذلک من مسائل اصول المتشیعین نعوذ بالله من المتعصبین **پنجم** انکه مولف رساله درین نزدیکی تصریح فرموده که در معرض بیان سکوت نمی باید کرد پس محال است که آنحضرت علم تفصیل محدثات و تعطش سالکین معرفت حال خاتمه خویش مفصل نفرمایند و در اجمال هم احتمال بکار برند بلکه نفی درایت بر خلاف واقع از خود نمایند و این از شان علما هم بعید مینماید فکیف سید المرسلین که برای ازاله شبهات و تحقیق حق بر تمامی جن و بشر مبعوث گشته بود **ششم** آنکه عبارت

مؤلف اعنی مخفی نیست آه از دلیل برانست که انچه مفسرین در سورهٔ تحریم آورده اند از ان معلوم
میشود که انجاب بجهت فظاعت وشناعت امر تفضیل محدثات نفرمودوایهم بدستور سابق آیات وارده
لا طائل سابق سخت پوچ و یاد رهوا است زیرا که اقوال مفسرین فریقین بر خلاف آن دلالت دارد
درینمقام بعبارت خلاصة المنهج کاشانی که بعبارت فارسی است اکتفا می کنیم میگوید که روایت مشهور تر
انست که سبب نزول آن بود که پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم روزها را قسمت کرده بود میان زوجات
اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر روم حضرت او را
رخصت فرمود و بعد از انکه او رفت انحضرت ماریهٔ قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه
اسکندریه بود او را تحفه نزد حضرت فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و در انجا بخدمت خودش
مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سرا را بسته دید هم انجا بنشست تا رسول الله بیرون
آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیز را انجا
من آوردی و با او خلوت کردی حرمت من نگه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت
فرمود که ای حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر
خود حرام کردم اما سخن سریست نزد تو بامانت باید که با کسی نگوئی و در ان خیانت نکنی حفصه
قبول کرد و چون میان او و عائشه مصاحبت و مصادقت بود در پس دیواری که میان خانه او و خانه
عائشه بود آن دیوار را بکوفت عائشه خبردار شد حفصه باوی گفت ای خواهر مژده باد
که رسول ماریه را بر خود حرام گردانیده و ما از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه عائشه این
حکایت بر سبیل کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی انچه خدا بر تو حلال ساخته
یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده
که چون پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود
حفصه را گفت مرا سری دیگر هست باید که از ان نیز با هیچکس نگوئی و در کتمان آن کوشی و اصلا افشای آن

نمائی و آن اینست که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت شوند و پادشاهی کنند حفصه
این سخن خوشحال شد و شادمان گشت و این هر دو سر را با عائشه بگفت و هر یک از ایشان این سخن را
باید بر خود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قصه ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حکومت
خود عتاب و سرزنش نکردند حق تعالی این آیت نازل ساخت انتهی و ازینجا ظاهر شد که چنانچه
از تحریم ماریه مقصود آن سرور تبشیر ام المومنین بود همچنان از امر ثانی و هر کسیکه ادنی بهره از اسلام دارد
میداند که چون این خلافت بنا بر اصول امامیه در حقیقت کفر معنوی و تخریب شریعت غرای مصطفوی
بود بشارت مومنه ملکه با در مومنین از جناب سید المرسلین بغایت مستبعد بلکه محال است پس معلوم شد
که چنانچه در غزوه خندق مومنین را باین بشارات عالیه مستبشر کرده اند ازواج ام المومنین را بخصوص
این واقعات بشارت داده اند پس این اخبار دلالت بر نقیض فهم مؤلف داشته باشد سیما وقتیکه
این خبر از قسم اخبار القضا باسرم بود چه جای آنکه برای ادعای لاطائله مؤلف بکار آید بار خدایا اگر گویند
کدام المومنین از اسلام و ایمان واقعی بهره ندارد است و در نصب عداوت امیر المومنین و ذریت طاهره
او علم عناد می برافراشت لکن درین صورت لازم می آید که مناکحت مصطفوی معاذ الله صحیح نباشد چنانچه احکام
فرقه را در کتب امامیه بمعنی نقل کرده اند که نکاح مومن با ناصبیه صحیح نیست و نواصب و خوارج در حکم کفار
حربی هستند کما لا یخفی علی من طالع الاخبار چه جای آنکه آن ناصبیه نزد اکثری از علمای شیعه که حضرت عایشه
و حفصه را مثل شیخین از کفار و منافقین میشمارند توحید و نبوت هم قائل نباشد و در قرآن مجید ارشاد
شده وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ پس ایمان که
اخص از اسلام است چگونه بر نفاق محمول تواند شد خصوصا وقتیکه تعلیل قرآنی را در ینمقام ضم
نمائیم چنانچه بر اهل تفسیر پوشیده نیست مع ذلک بشارات غزوه خندق ملمعان وبرق اسلام در
خلافت خلفا نص قطعی بر خلافت خلفای راشدین است والحمد لله علی ذلک هفتم حدیثی که در آن
حضرت امیر را بصبر و خاموشی مامور ساخته اند الفاظش چیست ظاهر عبارت مؤلف بدان

میکنند که چون بصبر ارشاد فرمود خلافت خلفا از قسم مصیبت و بلا خواهد بود زیرا که صبر بدون مصیبت
نمیتواند شد و هنوز حضرت مولف غافل از آنست که صبر چنانچه بر مصیبت میباشد بر طاعت و عبادت و
انقیاد و اطاعت هم اطلاق میباید پس میتوان گفت که حکم مصابرت در بعضی از وجوه کما اشیر الیه مفید
مدعای اهل حق خواهد بود بل هو ادل علی المقصود و از نجا و عام رساله حدیث اثره از یاد در آمد فهی خاویة علی
عروشها و غالب که هرگاه مولف دانسته که عبارت حدیث مصابرت برای مدعای من کافی
و وافی نیست الفاظش را ذکر نفرموده **هشتم** آنکه لفظ اینها و لفظ اوائل و لفظ فقرات الصغیر
جمیع باواز بلند ندای این معنی میدهد که انچه قبل از این خاتمه در حدیث الحق در حق ابوبکر صدیق
و مانند او آمده و آن بر خلافت راشده اینها دلالت دارد همه از موضوعات است و این خاتمه سالم از وضع
و افتراست لکن میگوئیم که هرگاه اینقدر احادیث را اخبار مصطفوی است و دلالت بر همین معنی میکند که حضرت
از حال قوم خبر میداشت و میدانست که اصحاب من علی مرتضی خلیفه بلا فصل نخواهند کرد و این از اجل کرم
است هرگز بازاله مزیلی زوال نخواهد پذیرفت پس معلوم شد که هرگز آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم روز غدیر و ما قبل و ما بعد آن علی مرتضی را خلیفه خویش نگردانیده کما هو فی الواقع کذلک و یؤیده
العقل والنقل ایضا و وعده نزول آیت کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته یا فعتنک عذابا الیما در خصوص این امر از مفتریات قوم
است والا لازم آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با وصف آنکه میدانست که مجادله با تقدیر
ایزدی هرگز صحیح نیست چنانکه گذشت جدال را اختیار ساخته و خلاف مصالح در حق عباد بلکه
صحابه ما زمین که محل کمال شفقت و عطوفت بودند بعمل آورده که با این سبب از دین و ایمان برگشتند چنانکه
این قسم اعذار در عدم تنصیص نصب العین بود کما لا یخفی علی من درس قصاید القوم سیما العینیة للسید
الحمیری **نهم** آنکه از لفظ لا ازکم غافلین و لفظ تامه میتوان دریافت که اهل حل و عقد را در نیابت
تام است انچه در مقالات امامیه مذکور شده که امامت مثل نبوت است از جانب حق تعالی و اسمی از

علما ورؤسا دران مدخلی نیست ومؤید این معنی است آنکه چون مردم برای بیعت نزد امیر المؤمنین مجتمع شدند
وخواستند که دست حق پرست خود را دراز فرماید وایشانرا مشرف نماید فرمود اگر مهاجرین واولین
واهل بدر مجتمع شوند آنوقت خلیفه میتوانم شد چنانچه از مطالعهٔ کتب امامیه مثل نهج البلاغه وشرح
آن هویدا میشود واین هم دران مروی است که حضرت امیر بخطاب اصحاب گفت که بکیه یا الهی برادر که
خلافت مرا نشانیدید وبا من بیعت کردید وحالانکه بخلافت وولایت زنهار نداشتم وایشانها تمامات
طیبات برخلاف معتقدات امامیه لالت دارد لو کانوا یعلمون ولا یتکلفون فاضل چلپی در عماد
الاسلام که جامع هفوات علمای قوم است در تاویل این قسم احادیث مرتضوی در مقابله حضرت
امام را از چه پیچ وتابها که نخورده وچه تسویلات مزخرفه وتاویلات سخیفه که برزبان نیاورده از دیده عصبیت
وعناد قوم صحیح دریافت میشود که هیچ حدیثی را برجایش نگذاشته اند وهمه را بخیالات واوهام خویش راجع
ساخته نعوذ بالله منه دهم آنکه حالیا وجه اخفای امر خلافت در قلوب مخالفین هم درآمده باشد
که چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام نظر بشفقت بر یوسف علیه السلام فرمود یا بُنَیَّ لَا تَقْصُصْ
رُؤْیَاکَ عَلٰی اِخْوَتِكَ فَیَکِیْدُوْا لَكَ کَیْدًا اِنَّ الشَّیْطَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ
وازافشای آن منع نمود همچنین جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این بشارت عالیات را در
حضور شیخین مهما امکن مخفی میداشت تا موجب حسد نشود ومفاسد بلیغ نیاید یازدهم آنکه از قبایح
مذکوره فی الصدر بعد ازین وجوه مسطوره هیچ نام توان برد فَاِنَّهَا صَارَتْ کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی کَاَنَّهُمْ
اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِیَةٍ فَهَلْ تَرٰی لَهُمْ مِّنْ بَاقِیَةٍ دوازدهم آنکه محتمل است که حدیث موطا متقدم
باشد وحدیث بحار متاخر چنانچه حدیث بحار الانوار برتاخر آن دلالت وارد وقد مرت من قبل مطالع
روایات صحیحه اهل حق نیز مؤید این مدعاست کما لا یخفی علی المتبحرین ومحتمل است که عدم درایت حدیث
موطا محمول بر معنی حقیقی بود پس قباحت عدم ادراک روح نبوی از کجا لازم می آید سیزدهم
آنکه دعوی تلازم درین هردو امر که حرمان عدم درایت حدیث الحوض محمول بر حقیقت

منیت در حدیث احد ہم منیت موقوف بران است که مؤلف رساله که منصب استدلال ازدید
بر تقدم اول و ثانی خوشانی بیان کند و هنوز او در بیان عاجز است کما لا یخفی پس دعوی کور از قلب
فاسد بر فاسد خواهد بود چهاردهم آنکه آن معنی مجازی در بین که در حدیث چیست اگر همین
که و شتگان در حدیث انحوض سلب درایت آنجناب از تفصیل محدثات مینمایند پس همان آن مرض
در کاسه زیرا که عدم درایت و عدم ادراک روح نبوی بعد افتراق از جسد لازم آمد و حالانکه
مقدس متوجه بعلم تفصیلی برای استغفار است در وقتی که تمام علائق هم باقی نماند خواهد بود و
این در باخبار و اعلام الهی تعلق داشت پس چنانچه مصالح الهی مقتضی عطای علم تفصیلی نشد
محتمل که علم قطعی اجمالی هم مقتضای مصلحت نباشد پانزدهم آنکه آنچه شارح زرقانی از ابو عمر
استیعاب نقل نموده مؤید فهم هیچمدان است زیرا که مقصودش غالبا آنست که مجموعه شهدای احد که سلام
رو بروی سرور کائنات از جهان فانی رخت بعالم بقا کشیدند افضل اند از مجموع کسانیکه بعد حضرت
صلی الله علیه و اله وسلم زیستند و وجه این فضلیت آنکه بعضی ازین اصحاب را تعلق دنیا دست داده پس
مجموعه اولی از ثانیه فی الجمله افضل شد با خصوص و تعیین بر سبیل یقین وقتی می بود که شارع آنرا بیان
میفرمود و تفصیل آن لب میکشود یا افضلیت و مفضولیت باعتبار هر فرد می بود بالجمله از قول
صاحب استیعاب لازم نمی آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم بر سبیل جزم و یقین خبر از غیب داده بود بلکه
اینقدر ثابت میشود که آنچه حضرت فرموده اگرچه بر سبیل احتمال بود بر طبق واقع بر آمد فالمقصود غیر
ثابت و الثابت غیر مقصود شانزدهم آنکه دعوی الصافی ابو عمر که خلافت صدیقی را مبدا از
خلافت راشده میدانند و نظر باحادیث مستفیضه و یقین کامل من قبل انشاء نورانیت و صفای اعتقاد
میکنند کما یدل علیه تصانیف مثل التمهید و الاستیعاب و غیرهما علی التی الصافی [illegible] هفدهم آنکه و احتمال که
خلفای راشدین که بدلالات قطعیه احادیث فریقین مؤید اسلام و مسلمین و مخرب کفر و کافرین باشند از اهل دنیا
شوند قبل ازین آیات و احادیث بر نهج حاگذشت هژدهم آنکه استاد کلینی در تفسیر اهلبیت در قصه معراج

شریف از امام صادق علیہ السلام بذیل آیۂ کریمہ سبحان الذی اسری بعبدہ لیلاً آوردہ و بانی
مجلسے در تالیفات خود مثل شرح اربعین و غیر آن نقل نمودہ الفاظ حدیث اینست ثم اتانی الخازن
بثلثة اوان اناء فیه لبن واناء فیه ماء واناء فیه خمر فسمعت قائلا ان اخذ الماء غرق و
غرقت امته وان اخذ الخمر غوی وغوت امته وان اخذ اللبن هدی وهدت
امته قال فاخذت اللبن وشربت منه فقال لی جبرئیل هدیت وهدت امتک
ثم قال لی ماذا رایت فی مسیرک فقلت نادانی مناد عن یمینی فقال لی اواجبته
فقلت لا ولم التفت الیه فقال ذاک داعی الیهود فلو اجبته لتهودت امتک
من بعدک ثم قال لی ماذا رایت فقلت نادانی مناد عن یساری فقال لی اواجبته
فقلت لا ولم التفت الیه فقال ذاک داعی النصاری ولو اجبته لتنصرت امتک
من بعدک ثم قال لی ماذا استقبلک فقلت لقیت امراة کاشفة عن ذراعیها
علیها من کل زینة الدنیا فقالت یا محمد انظر الی حتی اکلمک فقال لی افکلمتها
فقلت لم اکلمها ولم التفت الیها فقال تلک الدنیا ولو کلمتها لاختارت
امتک الدنیا علی الآخرة من بعدک انتهت الروایة بلفظها یعنی جناب رسالتماب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در قصۂ شب معراج میفرماید کہ خازن جنت سہ قدح نزد من نہاد در یکی شیر
و دوم آب و در سوم خمر بود ناگاہ شنیدم کہ اگر آب خواہد نوشید غرق خواہد شد و امت او نیز و در خمر
ہمہ بی بہرہ شوند و در شیر ہمہ ہدایت یابند گردند پس من شیر نوشیدم باز جبرئیل گفت از عجائب روزگار در سیر خود
چہ دیدی گفتم شخصے از دست راست ندا کرد جبرئیل گفت جواب دادہ بودی گفتم نہ جواب دادم نہ التفاتی کردم
گفت خوب شد والا امت تو یہودی شد بعد وفات تو باز گفت دیگر چہ دیدی گفتم آوازی از جانب چپ آمد گفت
جواب دادی گفتم ہرگز جواب ندادم بلکہ التفات ہم نکردم گفت اگر جواب میدادی امت تو دین نصاری
اختیار میکرد پس از تو باز گفت دیگر چہ پیش آمد گفتم زنی ہر صفت کردہ میگفت ای محمد نظری

این قرن با سخن یا بو لو یم نه نگاهی بسوی او کردم و نه التفاتی با و نمودم جبرئیل گفت از زن دنیا بود و
خوب شد که التفاتی نکردی و الا امت تو بعد از وفات تو دنیا را بر آخرت اختیار میکرد انتهی محصلها
چون مولف لفظ بعد را در اتصال حقیقت میداند و در انفصال مجاز میگوید و صیرورة الی المجاز
مادامیکه غرض از حقیقت بر آید روا نیست پس ثابت شد که بعد انسرور صلی الله علیه و آله و سلم
صحابه کبار دنیا را بر آخرت ترجیح نداده اند و هرگز خلافت ایشان برای دنیا نبود و بقول مولف احداث
ایشان در غصب خلافت و اختیار امامت و سلطنت منحصر بود و اینهمه عین اختیار دنیا بر آخرت
پس اگر صحابه کبار غصب خلافت کرده باشند کذب روح الامین بلکه جناب سید النبیین بلکه حضرت
رب العالمین معاذ الله لازم می آید و اللازم باطل فالملزوم مثله و در صورت بعدیت منفصله یا بعدیت
علی الاطلاق قطع نظر از انکه مخالف مسلک مولف اسوة المحققین ست لازم می آید که در و قت
بنی امیه بالخصوص یزید شقی نیز اختیار دنیا بر آخرت وقوع نیافته باشد و هو خلاف بالتقرر
عند الفریقین کما لا یخفی بالجمله این بزرگان را از اصحاب دنیا خیال کردن کار حضرات امامیه ست خصوصا
منصب حضرت مولف که با نکار قرآن و حدیث کارش از اعتساف هم درگذشته و هر یکی از سخنهای
او در مخالفت واقع زائد بر دیگری بود چنانچه شاعری نظم کرده نظم ای دهانت ز لب و لب ز دهان
شیرین تر خنده شیرین و سخن گفتن از آن شیرین تر ه بنا بر ضرورت تنگی جا بجای در مطاوی ابحاث این رساله
بوضوح انجامیده بجواب مخالف می پردازم و الا بر قول شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی عمل میکردم
شعر آن کس که بقرآن و خبر زو نرهی ه این ست جوابش که جوابش ندهی هیجد هم انکه بعد از مطالعه
این همه احادیث و دلائل قطعیه بر خلافت خلفای راشدین و کمال تقوی و زهد ایشان بالیقین
این احتمالات در شان بلازمین و جوارین سید النبیین از نوع بخاراتی ست که جوهر دماغ مولف را
فاسد کرده بلی میتوان گفت که با عجاز جناب نبوی از زبان حضرت صدیق سوال اندکور بصیغه متکلم
مع الغیر که استکشاف از حال مجموعه صحابه بود حتی که مولفة القلوب و جفاة اعراب را نیز عموم و شمول داشت

برآمد تاہم جواب بوی مطابقت بسوال نپذیرد وہم اخبار مستقبل از حال محدثین یعنی مالک بن
نویره وآضراب او از نومسلمان صورت گیرد فالحمد لله علی ذلک وبر تقدیر صدور صیغهٔ متکلم واحد و
صیغهٔ مخاطب واحد هرچند می گفتیم که این محاوره مثل دعای بعضے از ائمهٔ اهل بیت است که بالخصوص خود را
در مرتبهٔ عصیان و ظلم شمرده اند و صدیق اکبر در انتساب اسلام و جهاد فقط بذات خود مدعی خصوصیت
نیست بلکه معنی کلامش همین است که گواهی بر حسن خاتمهٔ دیگران هم ارشاد شود که اسلموا و جاهدوا کما اسلم
وجاهد شهدا را احد حضرات امامیه گوش برین تقریر نمی نهادند و داد ضحکه و سخریه میدادند تا آنکه فقیر
بهیچمیرز در ینوقت نبا بر اشد ضرورت بر وصایای امام کاظم علیه السلام که برای هشام ارشاد فرموده و در
یازده ورق بجلد اول بحار تمام گشته دست بهم زدم زیرا که از مطالعهٔ آن باعتقاد امامیه در یافت میشود که
با وصف خطاب بصیغهٔ واحد و عدم حضور دیگر مخاطبین خصوصیت مقتدای متشیعین ملحوظ جناب متکلم نبود
عبارت حدیث شریفت یَا هِشَامُ کَیْفَ یَزْکُوا عِنْدَ اللهِ عَمَلُکَ وَاَنْتَ شَغَلْتَ عَقْلَکَ مِنْ اَمْرِ رَبِّکَ
وَاَطَعْتَ هَوَاکَ عَلٰی غَلَبَةِ عَقْلِکَ او این هشام شخصی است که بحکم ابو عمرو کشی بزرگ تر از جمیع اصحاب امام
صادق در فضل و بزرگی فائق بود و صریح از عبارت وصیت معلوم میشود که بارشاد کاظمی مقبولیت
اعمال او نزد ایزد سبحانه مستبعد بود بعلت آنکه او سپرده پیروی خواهش نفس و شیطان میکرد و هوای او
بر جوهر عقل نورانی غالب افتاده بود و حال آنکه علمای امامیه ویرا مثل حضرت شیطان الطاق کما
سبق اعتبار افهم بهذا اللقب المبارک بی نظیر میدانند و میگویند که در امثال این کلمات حضرات ائمه
خصوصیت مخاطب ملحوظ و مرعی نمی باشد **نوزدهم** آنکه آنچه مؤلف در باب تقدم حدیث موطا
تقریر احتمال نموده هرگز از جوابش بر طرف نمیگردد چه متوهم را میرسد که بگوید که بر تقدیر تاخر حدیث
صحیح بخاری و عدم انکشاف حال مصداق حدیث الحوض لازم می آید که تفسیر قبل از علم مفسر شده باشد
و هو مستحیل عقلاً و نقلاً و این لزوم بر زعم مؤلف است که حدیث موطا را تفسیر حدیث بخاری قرار داده
و بنیاد استدلال و قطعیت غصب خلافت و صدور احداث بران نهاده و بر ظاهر است که مفسر

بودن ثانی و محتمل بودن اول بر اعتبار معتبر و فرض فارض موقوف نیست لیکن تاخر حدیث بخاری
مستحیل است خصوصا هرگاه که دلیل مدعی مخاطب در ملحقات بر تاخر حدیث موطا قایم کرده کما سیجیء
ان شاء الله تعالی ضمیمه تقریر مذکور گردانیده شود زیرا که درین صورت تناقض صریح لازم می آید و ذلک
تناقض دیگر که بملاحظه تقریرات حضرت مولف درین مقام بظهور می پیوندد ان شاء الله تعالی در ملحقات
رساله جائیکه انتهاض دلیل قوی و برهان قطعی بزعم خویش بر تاخر حدیث موطا و تقدم حدیث صحیح بخاری
خواهد فرمود مذکور خواهد شد فاستطر انتظارا یسیرا و لا تضطرب اضطرابا کثیرا **بیستم**
آنکه مستدل را باحتمالات و اوهام دست انداختن زیب نمیدهد بلی بدلیلی ثابت کند که تصغیر
برای اشفاق و مزید عطوفت بوده قلت جماعت قبل ازین بوجوه سدیده دریافتی که اکثر لطف در
عبارات شارحین کتاب مستطاب صحیح بخاری قیل و قال کرده از تخیلات فاسده بود بس هرگاه
فرمودند که صدیق و فاروق مصدر کفر معنوی خواهند شد اینهم بظهور انجامید بانه که مورد عطوفت
و مهبط شفقت از اصحاب جهنم خواهند رفت آری فرق اینست که نکته عطوفت
از تصغیر با وصف احتمال دیگر کما عرفت فی الصدر در حیز خفاست بخلاف اینست حال نکته مذکور از
حدیث موطا **بیست و یکم آنکه** انکار فرق در تقدم و تاخر بعد ضمیمه تقریرات سخت بیمعنی است فانک
قد عرفت ان فی هذا التقدم والتاخر فرقا ظاهرا لامکان الاول واستحالة الثانی
علی ان ههنا فرقا اخر و هو جواز حمل عدم الدرایة علی المعنی الحقیقی فی الصورة الثانیة
اعنی تقدم حدیث الموطا علی حدیث البخاری و عدم جوازه فی العکس لاستحالة
جهل النبی صلی الله علیه و سلم و کذبه حاشاه عن ذلک لعلمه بان الصدیق و اتباعه
یصدر منهم الکفر المعنوی و غصب خلافة الوصی و یدخلون فی النکال
الاخروی فالقول بانه لا فرق بینهما و ان کل واحد منهما مجوز ههنا مما لست احصله
بیست و دوم آنکه حال دقت و متانت این لطیفه تازه از فصول سابقه بوجوه بی اندازه

معاینه

معلوم توان کرد فالاعادة بلا فائدة ازین مقام نیز واضح میشود که مختار مؤلف همین است که خلفا
توحید و نبوت و معاد نبودند و احداثات ایشان منحصر در ما بعد آنحضرت است طرفه تر آنکه با این همه
تصریحات بتحزن صدیق بر نفس نفیس حضرت خیر البشر صلی الله علیه وآله وسلم دندان سفید مینماید
و سرخ و زرد میشود حالانکه در انوقت که اتفاق هجرت افتاد بالاجماع از امامت مرتضوی خبری
و اثری نبود میان نحو این عصبیت و عناد را نهایتی نیست من بعد گذارش است که اینهمه تحریر و تقریر
مؤلف دال است برانکه ابوبکر صدیق در محدثین بحدیث موطا داخل است و حالانکه بسیاری
از احتمالات بلکه اکثری از ادله و براهین تبرعا در ما سبق مرتب شد که مراد از ضمیر غائب یا احد تو
و مانند آن همان مؤلفة القلوب و جفاة اعراب اند معاذ الله که حواریین سید المرسلین مراد باشند
لیست و سوم آنکه جمعی از ضعفا مسلمین که انحراف از اتباع شریعت کردند و اختراع
بدعت در دین نمودند و در کتب سیر و کلام همه را بتفصیل تمام یاد کرده اند عجب که ذهن مؤلف
با این همه دعاوی مزید انصاف تا بانها نمیرسد و بملازمین و اخص خواص اصحاب که لاتبصوروا الضلال
بعد الهدی در شان انهاست متبادر میشود و هل هذا الا الخروج عن الانصاف و الولوج فی الاعتساف
من بعد میگذارد که اگر سامع و ناظر بطبق فرض مؤلف متصف بانصاف خواهند بود یقین خواهند کرد
که جناب مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین از ماجرای خلافت راشده در غزوه خندق مانند آن
خبر داده و درین هر دو حدیث اشعار برجال جفاة اعراب نموده ولیکن حب جاه و طمع ریاست
و مرجعیت خلائق بلکه اسیران دار الخلافة لکهنو و شغل مهمات مالی و ملکی انجه دو دکه غایت قصوی آن
بدون اختیار تشیع ظاهر ممکن نیست عنان تامل از دست مؤلف ربوده و بنا بر علی ذلک اهر خداو
استدعای مصارعت نماید و خیال تحصیل ثواب بر روایت کلینی و امثالش درین مصارعت دارد
لیکن فقیر بتقلید حضرت فاروق اعظم این مصارعت را با جناب مؤلف بجهت آنچه سلف صالحین در
حق شیعه گفته اند و قد ذکر فی نصیحة المؤمنین و فضیحة الشیاطین موجب عار و ننگ می پندارد قال

الفاضل المتبحر الحلیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم واگر برین هم فائد توفیق کدام مبتلای عمای تعصب بسر کوچه حق مبنی نبرد واز بحث وجدال بی سکر یود دست نکشد هنوز این کینه به جگر دوز برای مکابره بیشتر کینه توز دکیش دارد که لبهای هرزه درای هم سهدوزد وآن اینکه روی فی الصحیح البخاری فی باب غزوة الحدیبیة عن العلاء بن مسیب عن ابیه الذین هما ثقتان علی ما فی الفیض الجاری قال لقیت البراء بن عازب فقلت طوبی لک صحبت رسول الله وبایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخ او یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده اکنون اندک تامل بباید غلط گفتم اصلا تاملی درکار نیست بلکه از اجلای بدیهیات است که این صحابی جلیل اعتراف وتوضیح مضمون لاتدری ما احدثوا بعدک ولا ادری ما تحدثون بعدی نموده اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث اول در حق جفاة عرب است وشان اصحاب از نسبت احداث آن بس ارفع است وکجا رفت شبهه آنکه در حدیث ثانی جناب خاتم النبیین باحتمال وهمی مخاطبت با صدیق اکبر فرموده بودند ونهایت بذل جهد در تاویل این حدیث آنست که شیخ نور الحق بن شیخ عبد الحق محدث دهلوی در ترجمه صحیح مزبور متصدی آن شده است حیث قال گفته است این سخن را از راه تواضع وشکست نفس واشاره کرده است به فتنه هائیکه واقع شده بعد خلافت عمر بن الخطاب چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد که فتنه مسدود بود بعمر انتهی وسخافت این توجیه بحدیست که حاجت به تبیین وتشریح داشته باشد مگر چون سکوت از مخالف زر بگذر ای اهمال فی نظر عامیان محمول بر عجز وابلها باید اصدع بالحق فاستمعوا له وانصتوا وآن اینکه سلمنا که انسان از راه تواضع وشکست نفس البته نسبت ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند که من گنهگارم وگناه ها از من صادر شده است واین مقوله اگر خلاف واقع هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب وغالبا بجز معصومین علیهم السلام این جمله جمله ناس را من حیث الواقعیة گفتن صحیح باشد لیکن این نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود سازد مثلا بگوید که من ایتام بیشمار را خوردم یا قمار

میباشم الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث را که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و
تبدیل در دین که ملزوم کفر معنویست اطلاقش بر می آید و بس بخود نسبت میداد و بفرض محال
اگر از راه انهضام نفس آنها هم جایز باشد باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را در چنین معصیت
کبیر شریک میکرد این طرفه شکست نفس است که اصحاب رسول را با خود در انتساب چنین گناه عظیم شریک
گرداند به تخصیص که مخاطب خطاب بذات آنکس کرده بود که طوبی لک وصحبت و بایعت اگر میگفت طوبی
لکم و صحبتم و بایعتم تا هم جائی تاویل بود باقی ماند اشاره به فتنه های بعد عمر آن فتنه ها بر دو قسم اند یکی
ظلمهائیکه بنی امیه یعنی عمال عثمانی بر مسلمانان کردند دوم قتل عثمان و حال آنکه در فتن اولین بجز تحسین
یا ناصب آنها دیگری را دخل نبود و در معرکه دوم بیچاره براء بن عازب شریک قتل عثمان نبود پس نسبت احداث
بسوی خود ش معنی ندارد خصوصاً در جواب کلمات مدح مخصوص ذاتش که متکلم باو گفته بود و نیز اگر فتنه قتل
عثمان مراد بودی انک لا تدری چه معنی داشت که بود که بر فتنه قتل عثمان مخفی بود و علاوه صیغه متکلم مع
الغیر اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل بآنها قایم باشد صفت جامعه باشد و رای اشتراک
در ان فعل و اینجا بقرینه قول قایل صحبت و بایعت البته غیر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب نبوی
مراد اند لا ریب فیه و نیز واجب است که در ان فعل متکلم هم شرکتی داشته باشد و علی ای ازین احداث
مراد براء بن عازب نیست مگر امر خلافت چه جمیع صحابه بعضی بالطوع و بعضی بکره شریک احداث بودند
حتی آن اشخاص که علی بن ابی طالب را خلیفه بلا فصل میدانستند آنها هم بیعت خلفای ثلثه کردند و بحسب
ظاهر شریک احداث شدند و مخالفت آنها ازین امر محال بود که خدای کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی
برای جهاد هر واحد از آنها را در اعانت امیر علیه السلام و شرکت احداث من حیث الظاهر معذور دارد
و از اعتراف براء بن عازب معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود و لیکن در جواب
قایل که او را مدح بکلماتی کرده بود که خبر عاقبت ازان مستفاد میشود بیان کرد که ازین احداث که
اصحاب کردند و من هم شریک آنهایم الخبر تو یقین خبر عاقبت داری ندارم و مستر معنی

متکلم مع الغیر واضح شد وضوحاً تاماً و نیز وجه آنکه لاتدری هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و سعی
او هرگز نمیدانست که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود لهذا باو
گفت که تو نمیدانی که ما یان چه کردیم و آنچه وجه ضرورت وقوع احداث مقارن بالا انتقال الرسول لا بعد
برهة من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین گذشت اینجا بالطریق اولی ثابت است چه ردت قبائل
را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت قریب بست و دو سال واقع شد پس معنی
حقیقی ابدیت بدون مراد گرفتن خلافت اینجا هم صادق نمی آید و چون باعجاز اهل بیت نبوت بمفاد
والله متم نوره حق بر زبان مخالفین جاری میشود همین مولوی نور الحق بعد کلام منقول میگوید و در بعض
حواشی بخاری گفته اند که براء بن عازب از همراهان علی بن ابی طالب بود مقصود او اسناد احداث
بمخالفان علی بن ابی طالب است و تصریح نکرده از ترس و احتیاط و سلوک کرده مسلک کنایه که ابلغ
من التصریح است انتهی ولله الحمد علی اتمام الدست چه با علی بن ابی طالب علیه السلام جز در امر خلافت
احدی را مخالفتی نبود و احداث درین امر بدون اینکه خلافت حق جناب ولایتمآب بود و
باحداث منتزع کردند صادق نخواهد آمد و متوهم مباد که کسی را مجال آن باشد که تفسیر مخالفان معاویه
و تبعه اش تواند کرد چه اولا این احداث بعد الرسول واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت و قطع نظر
ازین هم قائل مدح براء بن عازب بصحبت رسول مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تهنیت گفته پس
اگر عیاذاً بالله براء بن عازب مجنون یا سفیه بودی البته احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا
حال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی و بیعه رضوان کردی بگوید ای برادرزاده تو نمیدانی که
معاویه غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المومنین بعد الرسول کرد و الا فلا غایتش اینکه اگر
قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول و اصحاب بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری
ما احدثنا بعده احتمال داشت که کردار معاویه مراد میگرفت غلط گفتم تا که متکلم را بنوع ما شمول در فعل
نباشد این جمله نمیتوان گفت علاوه قید بیعت رضوان ابای صریح دارد که از احداث احداث معاویه مراد

توان گفت چه درین صورت بقرینه کلام قائل وجواب برار بن جادب فاعلین احداث متصف بصحبت رسول ومبایعت تحت الشجره خواهند بود وحال آنکه تا از زبان معاویه ونظایر هم مشترک بود فضلا عن بقیة الرضوان چنانچه مولوی نور الحق ملجا شده بعد عباراتیکه نقلا من بعض حواشی البخاری باز و نقل شده می گوید پوشیده نماند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیعت رضوان جمعی داخل مخالفان امیر المومنین علی علیه السلام باشند و بالفعل معلوم نیست که کها بودند یارب مگر نسبت بصحبت گفته باشد یعنی لبعضی از اهل صحبت درین معامله چها کردند انتهی بلفظه والتوجیه او هن من بیت العنکبوت واحری بحال من بذعن انه لا یواخذ بالحشر بل یظن انه لا یموت و با این همه حجج که بغایت وثاقت بمعرض عرض رسید این کمینه باز هم اعاده جواب سابق میکنم ومیگویم که انیهمه تحصیل حاصل است کسی لله وللرسول انصاف کند وغور سازد که بمفاد این هر سه حدیث اعنی الا تدری ما احدثوا بعدک ولا ادری ما تحدثون بعدی خطابا لابی بکر واعتراف برار بن عازب بقوله لا تدری ما احدثنا بعده چیست و فقط همین احادیث بهیئت اجماعی مگر بهتر از هزار دلیل نیست والمنة المجری الحق علی السانهم که ازین عبارت مولوی صریح ثابت شد که همرهان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه نسبت احداث ملجا مخالفان جناب امامت انتساب میکردند پس بیچاره روافض که راه اسلاف خود میروند معذورند و نیز بوضوح پیوست که بیعت رضوان و امثال آن بدون حسن اعمال الی آخر العمر فائده ندارد انتهی کلام المخالف **اقول**

واستعین بالرؤف الرحیم درین اوراق نیز بحث ونظر است بوجوه بسیار که نظر باختصار بر بعضے ازان اکتفا نمایم چنانکه در سائر این رساله مطمح نظر است **بحث اول** آنکه عنقریب بدلائل ساطع وبراهین قاطع واضح شده ودرین نزدیکی بخوبترین وجوه روشن مے شود که مبتلای عمای تعصب بمداکمیت ومعنی خلط خبط وتدلیس وتلبیس چیست واز بحث وجدال بی سر و پا که دست نمی کشد و تیرهای حکر دوز خار اشکاف که در کمیش خود دارد که بهاهر زه در ایان

و از جابجا بان سید ورزد بلکه آتش قهر الهی خرمن کرامات را می سوزد **بحث دوم** آنکه معمول
مؤلف سالها چنانکه دانی بران قرار یافته که در صدور همه خویش اثباتی اینها ک مینماید که اورا از
بدیهیات اولیه هم ذهول و فتور رو میدهد در بن حدیث چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده است
که این همان احداث که در حدیث الحوض برای صحابه اعراب استعمال یافته و لا نسلم که هر جا که لفظ
احداث استعمال یابد مراد ازان همان کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر دین معبر از انست چه
در ما سبق جلوه ظهور یافته و پرتو بروز تافته که این لفظ را بسیاری از بزرگان دین در حق خویش
بلکه انبیاء سابقین آورده اند هر چند اینقسم احادیث در سابق گذشته لیکن برای تنبیه مؤلف باز ذکر
بعضی و اعاده بعضی دیگر مناسب بنظر رسید نخستین حدیث حضرت امیر است و قد مر من قبل و تازه اینست
که در کتاب مستطاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا مرویست عَنِ الْمُسَیَّبِ بْنِ عَبْدِ خَیْرٍ عَنْ اَبِیْهِ
قَالَ قَامَ عَلِیٌّ فَقَالَ خَیْرُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بَعْدَ نَبِیِّهَا اَبُوْ بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ اَنَا قَدْ اَحْدَثْنَا بَعْدَهُمْ
اِحْدَاثًا یَقْضِیْ اللّٰهُ فِیْهَا مَا یَشَاءُ و از انجمله حدیث امام صادق است که کلینی در کافی روایت کرده
و در ما سبق گذشته الفاظش اینست عَنِ ابْنِ یَعْفُوْرٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
یَقُوْلُ وَهُوَ رَافِعٌ یَدَهُ اِلَی السَّمَاءِ رَبِّ لَا تَکِلْنِیْ اِلٰی نَفْسِیْ طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَدًا وَلَا اَقَلَّ مِنْ ذٰلِکَ
فَمَا کَانَ بِاَسْرَعَ مِنْ اَنْ تَحَدَّرَ الدَّمْعُ مِنْ جَوَانِبِ لِحْیَتِهِ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَیَّ فَقَالَ یَا ابْنَ
اَبِیْ یَعْفُوْرٍ اِنَّ یُوْنُسَ بْنَ مَتّٰی وَکَلَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی اِلٰی نَفْسِهِ اَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَیْنٍ فَاَحْدَثَ
ذٰلِکَ قُلْتُ فَبَلَغَ بِهِ کُفْرًا اَصْلَحَکَ اللّٰهُ تَعَالٰی فَقَالَ لَا وَلٰکِنِ الْمَوْتُ عَلٰی تِلْکَ الْحَالِ کَانَ
مُهْلِکًا و از مجلدات ترجمه بحار و دیگر کتب معتمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث در ترک اولی
استعمال یافته و الا میباید که حضرت مؤلف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام
اعتقاد داشته باشد **بحث سوم** آنکه آنچه مؤلف میگوید که اکنون کجا ماند الخ بر مقام خود است
و عین صدق و سداد است زیرا که بعد از طی این مراحل گمان ورود حدیث الحوض در حق جماعة

اعراب باقی نمی ماند بلکه مبدل بیقین میشود چه براء بن عازب هرگز بر اصول اهل حق مورد حدیث الحوض
نتواند شد و این امر بر اهل حدیث بر ظاهر است براکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروایات معتمده منقول
است که فرمود بدوزخ نخواهد رفت احدی از آن کسان که زیر درخت خرما بیعت کردند چنانکه گذشت
و دیگر مناقب وی نیز در روایات معتبره منقول است پس بشهادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
جنتی است محال است که ملائکه عذاب بر وی مسلط شوند و او را برای عذاب و عقوبت سمت دوزخ
برند و اگر در معنی حدیث مذکور شرط صدور اعمال صالحه مثلا افزوده شود پس برای مقبولین
نسانی امامیه نیز این حدیث علی الاطلاق منقبت نباشد و حالانکه متتبع کتب ایشان مثل
فهرست شیخ و خلاصه و تلخیص تذکره و منهج المقال میداند که آخر علمای رجال امامیه مثل این
بزرگان در مناقب مقبولین خویش و توثیق و تعدیل آنها این امور را که فلانی در بیعة الرضوان
حاضر بوده و فلانی در جنگ بدر و فلانی در احد شریک شده الی غیر ذلک مطلقا می آرند و قید اضافه نمیکنند
و نه حسن سیرت او را تتبع می نمایند و حال آنکه مقبولین ایشان بروایت ابوسعید که فرات بن ابراهیم
در تفسیر آورده از صدق سداد بلکه تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم رئیس انبیا امجاد بهره
نداشتند تا باعمال صالحه دیگر چه رسد ملخص روایت آنکه هرگاه آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین نزول اجلال یافت حضرت بیاران خویش خطاب فرمود و گفت دانستید که این آیت
در حق کیست حضار التماس نمودند که بجلال کبریای الهی ما را علمی نیست مگر ابودجانه گفت که جمیع اصحاب
تو باین صفت متصف اند و ایمان و تصدیق تو نموده اند حضرت تکذیب او نمود و آیت را بذات حیدری مرتضوی
فرمود و وجه دلالت این روایت بر آنچه گفتیم از قسم بدیهیات اولیه است علاوه حال براء بن عازب از کتب
رجال اهل سنت خود معلوم است که خیلی متورع و متقی بوده و خوف و خشیت الهی بر وی استیلا یافته
اگر نظر بتواضع و هضم نفس احداث را بخود نسبت داده باشد عجب نیست آنفا گذشت که خود جناب
امیر با آنکه در خلافت خود براه صواب رفته سیر نمود احدثنا احداثا و تحسر مینمود که از من

فتنه ها نوبت بجهاد کفره و مشرکین رسید و مخلصین و مقلدین چو در الصحیفه متکلم مع الغیر بغیر نسبت
احداث میگردد و معاذ الله که دامن مبارکش بلوث احداث مؤلف یعنی تبدیل و تغییر شرع و کفر
معنوی ملوث باشد و ازینجاست که در حق عارفین و اصلین نظم کرده اند شعر عبادت را برقع نسیان
زدن بر شستی اعمال را لوح و قلم داشتن ببین ابرار عازب که از خرمن فیض صحبتهاء مرتضوی کرم الله
وجهه خوشه ها برداشته اگر نسبت احداث بخود نماید بلکه ورد زبان سازد لعیاذ باید بود بحث
چهارم آنکه انتساب عیبی و گناهی مخصوص بطرف خود موقوف بر اختصاص آن و اقتضاء
اوقات است مثلاً اگر فیما بین احباب سخن از آن میرود که فلانی خیلی متقی و پرهیزکار است
می گوید استغفر الله من سخت گنهکارم و شما در التماس تورع و تقوی من حسن ظنی دارید الی غیر ذلک
من العبارات و هرگاه سخن در تعین عبادات و افعال حسنه جاری میشود که زید کمال عفت دارد
و راه احسان کما ینبغی می سپارد و پای ثبات در معارک دشمنان فشرده و در جهاد کفره قصبات
سبق از امثال و اقران خود برده میگوید که من بانواع فسق و معاصی مبتلا سیء باشم و در
بزدلی مثل شیء الکمیاب و نادر الوجود میشمارند بلکه همدوش عنقا میدانند و چون کلام در استعداد علوم
و فضیلت و تبحر میکنند میگوید که من جاهل مطلق و حرف ناشناسم بلکه کندۀ ناتراشم الی غیر ذلک بالجمله
آنچه حضرت مؤلف گفته که این نمی باشد که گناهی مخصوص را بخود نسبت دهند در حیز منع است بلکه
میتوان گفت که این انتساب معاصی مخصوص بر تجار مردم هم موقوف نیست پیش خالق الارض و السموات
و دانای نهان و آشکار نیز ارتکاب معاصی معینه را ابتدا از نسبت بخود مینمایند گو فاضل جالسی در
کتب مطبوعه خویش مثال اینهمه را از باب خوشامد معاذ الله پندارد و قابل مضحکه شمارد نمی بینی که
جناب سید الساجدین حضرت امام زین العابدین در ادعیه صحیفه کامله که عند الامامیه زبور
اهل بیت طاهرین است و قد مر تفصیله فی صدر الاوراق میفرماید قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عِنَانِي
فِي سُوءِ الظَّنِّ وَضَعْفِ الْيَقِينِ وَإِنِّي أَشْكُو سُوءَ مُجَاوَرَتِهِ لِي وَطَاعَةَ نَفْسِي لَهُ

وَاسْتَعْصِمَكَ مِنْ مَلَكَتِهِ ازین کلام هدایت وخلوص التیام صاف پیدا وهویدا است که
اعتقاد حضرت امام درباره خود آن بود که شیطان لعین عنان نفس مبارکش را بقبضه خویش گرفته
وبسبب مجاورتش آنجناب بمقرین حرمان بلکه ضعف یقین واذعان که راس جرم وخطاست گشته
اکنون حضرت مؤلف ارشاد فرماید که درین انتساب نسبت گناه مخصوص که بالاتر
از معاصی وحصول کبائر باشد هست یا نه واین در قسم اول باید شمرد یا قسم ثانی واگر این کلمات که وقت
تضرع وزاری بدرگاه باری عزوجل عرض کنند خارج از ما به النزاع گردانند سخنی که روبروی احباب خصوصا
کسانیکه درصدد مدح شخص باشند مذکور شود نیز از ما نحن فیه خارج خواهد بود چنانچه بوالمعنی از مجلس
پنجم شهید ثالث امید بداغ نکته سنجان مبر بحث پنجم آنکه هرگاه جایز نیست که کدام گناه مخصوص
غیروقتی را آیا منسوب بخود سازد خاصه وقتیکه انتساب آن باغیار هم باشد پس بمه حیرتم که چه حضرات
معصومین گناهی هیچ واحد ارا که درحقیقت بتحقیق مؤلف بلسان شرع بر تغییر وتبدیل و ردین ملزوم
کفر معنویست اطلاقش می آید بحضرت یونس علیه السلام چگونه نسبت داده اند چنانکه در مواضع متعدده
دانستی کنون اگر مراد از احداث ترک اولی است کما یدل علیه ما ورد فی البحار این اعتراض
حضرت مؤلف از اصل مقلوع ومقموع باشد والا کفر معنوی حضرت یونس و کفر ظاهری و باطنی
کسانیکه درباره آنجناب چنین زبان درازی کرده اند لازم می آید معاذ الله من ذلک آمدم بر اینکه
چون حدث درباره حضرت یونس علیه السلام مروی شده بنا بر ضرورت اعتقاد عصمت انبیا
لامحاله بر ترک اولی محمول خواهد بود وهرگاه براء بن عازب شریک او با لاتفاق معصوم نیست
حمل حداث بر ترک اولی وما یماثله وبقاربه لامعنی له جوابش هرچند از فصول سابقه بر می آید
بعنوانیکه فی الجمله تازگی داشته باشد آنکه اتفاق فریقین بر عصمت انبیا علیهم السلام بنا بمقدار
که ما به الاشتراک خواهد بود وهو هنا لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ کما لا یخفی علی من طالع
کتب الاصول والفروع بلکه بر ناظرین کتب قوم مخفی نیست که هنوز علمای طایفه بر امتناع صدور

صغیره از انبیا و ائمه سهواً باهم قیل و قال دارند و کسانیکه برین امتناع اقامت ادله می نمایند
مثل مقداد و مانند او علی بن حسن شد قم که در بحار بر تقبیح ایشان اشعار می رفته در سوالاتیکه نزد فاضل
عاملی فرستاده بران اعتراض میکند و میگوید اَمَّا الصَّغِیرَةُ فَلِوَجْهَیْنِ اَمَّا اَوَّلاً فَلِاَنَّ السَّهْوَ لَیْسَ
اِخْتِیَارِیّاً فَلَا یُکَلَّفُ تَرْکَهُ فَلَا یُعَدُّ الصَّغِیرَةُ مَعَهُ مَعْصِیَةً وَحِیْنَئِذٍ فَلَا یَصِحُّ اِتِّبَاعُهُ
وَلَا یَجِبُ نَفْیُهُ وَلَا یَنْتَفِی فَائِدَةُ الْبِعْثَةِ وَاَمَّا ثَانِیاً فَلِاَنَّ حُصُولَ التَّنَفُّرِ بِوُقُوعِهِ
لِلنَّبِیِّ وَالْاِمَامِ سَهْواً فِی الْعِبَادَةِ وَغَیْرِهَا مَمْنُوعٌ خُصُوصاً مَعَ عَدَمِ الْکَثْرَةِ
وَاَمَّا الْمُبَاحُ فَلِاَنَّ النَّفْرَةَ فِیْهِ بِالسَّهْوِ مِنْهُ اَشَدُّ بُعْداً فَاِنَّهُ عَلَی اِطْلَاقِهِ لَیْسَ
مِمَّا یُعَدُّ قَبِیْحاً وَلَا نَقْصاً فِی عُرْفِ النَّاسِ عَامَّةً اِلَی آخِرِهِ علاوه قبل ازین گذشته که اگر فقط
ثبوت عصمت شخص باعث تاویل و توجیه باشد برای حضرات امامیه درباره توجیه و تاویل اقوال مقتدایان
خویش که اکثری ازانها مانند شیطان الطاق و غیر او باعتراف اکابر علمای قوم ملقب بابن الوقت بوده اند
و احادیث صحیحه حضرات ائمه معصومین در نکوهش و لعن آنها بسیار یافته چه معضلات و مشکلات
که پیش نمی آید مع ذلک چون برای آحاد مومنین هفتاد هفتاد تاویل و توجیه باید کرد چنانچه در افادات
ملا محمد تقی مجلسی است اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالخصوص حضار مشاهد عظیمه چرا ازین مرتبه
بی بهره باشند و چگونه درباره تاویل و توجیه در حق ایشان دریغ میباید کرد و لیکن هیچ شنیده که درین
مقام ضروری و داعی است و آنچنان نیست که معترض فهمیده **بحث ششم** آنکه محتمل است که
بعضے از زلات و لمم از براء بن عازب و بعضی از احباب او از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
سرزده باشد و او را بر زلات آن یکی و کسی اطلاعی حاصل گشته باشد و آنها در وقت این قیل
و قال حاضر و واقعه باشند ازینجهت بصیغه متکلم مع الغیر تعبیر نموده تا برعونت نفس که در مشاهد
مشرفه حاضر شدیم و بیعت رضوان کردیم فریفته نگشوند و بر مدائح و محامد مردم فریب نخورند و
کلفت جواب برانها نیفتد ازین لازم نمی آید که اکثری از صحابه شریک در احداث باشند و

وهذا الحمل حمل الكلام على الموضوع له فان صيغة المتكلم مع الغير كما يطلق على ثلثة
فصاعدا يطلق على الاثنين حقيقة بالجملة از لفظ براء بن عازب ثابت نميشود مگر آنكه بعضى از
زلات ولو فى خلوص العبادات از وى يا بعضى از رفقاى وى كه شريك بيعة الرضوان بودند صادر شده
باشد مثل آنكه در اقامت صلوة وايتاء زكوة وصوم رمضان مبارك واداى مناسك حج الى غير ذلك
من الواجبات البدنية والمالية والمركب منهما برخلاف عادت ايشان در زمان سيد انس وجان بحضور
وفتورى رفته باشد آن را بدين لفظ تعبير كرده باشد پس ثابت نمى شود مگر عام و قد عرفت مرارا
انه لا دلالة له على الخاص باحدى الدلالات الثلث واز اينجا هم رفع شد آنچه حضرت مؤلف بتطويل
لاطائل بكار برده و گفته كه انسان اين ميگويد كه من نميدانم يا ستار ... زيرا كه معنى قول براء بن
عازب پس از ين نيست كه ارتداد التى وگناهى بوقوع آمده و پس غصب خلافت و فورق معاشر اهل
بيت عليهم السلام الى غير ذلك من المطاعن التى قررت الامامية فى حق الخلفاء الراشدين كى لازم
مى آيد با اينهمه در مقابله متشيعين ميتوان گفت كه صيغه متكلم مع الغير از ان قبيل است كه جناب
پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم لفظ ان الله معنا بر صورت خيالية عائد قوم كه مداخلت تام در علوم ادبيه داشتند
بنابر تعظيم خويش ارشاد نمودى يا آنكه صديق يا مرتضى را دران معيت دخلى باشد چنانچه حق
تعالى جابجا در قرآن مجيد صيغ جمع را در حق خويش تعظيما واجلالا استعمال ميفرمايد و هر چند
ملاحظه اين تقرير با وصف لحاظ تواضع وكسر نفس درين مقام بعيد مينمايد چنانچه خود مؤلف در
حاشيه منهيه اصل رساله خويش كه از خانه صديق ايمانى مقبول مهانى بدست بنده فتاده ومعلوم نيست
كه بجهت كدام مصلحت طبع آن در طبع مؤلف مستحسن نگشته مى فرمايد بر بسكه ادنى سليقه در محاورات
عرب دارد مخفى نيست كه اعتذار بآنكه از صيغه متكلم مع الغير فقط ذات خودش مراد گرفته است غير قابل اصغا
چه مقام مقام عظمت او نيست كه خودش را بتعظيم ذكر كند بلكه مقام مقام فروتنى است كما اعترف به ذلك
الفاضل انتهى ليكن اين نكته دقيق و معنى عميق مشتمل است كه ذهن سليم حضرت مؤلف بآن نرسيد

وآن اینکه براء بن عازب را اختیار این صیغه اشاره بصدور زلات وظلم خویش تکرار مینماید و شعار
میکند که اینها از من تنها صدور یافته و بتکرار و کثرت گویا فعل چند کس بوده و این نکته در تواضع و کسر
نفس ادخل خواهد بود نه منافی آن دعوی شرکت دیگران درین فعل هم لازم نیاید و این تاویل محض از
جانب خویش نگفته ام بلکه از تقاریر مجلسی در بحار و مانند آن استنباط توان کرد والحمد لله علی ذلک
بحث هفتم آنکه شرکت حضرت عثمان در آنچه بعضی از عمال ذکر کرده و اهل تواریخ نقل آن ننموده
وقتی باشد که تدارک آن از ذی النورین بنهجی به ثبوت رسد و این قیل و قال منجر بمطاعن آنجناب بخصوصه
میشود اگر این فقرا درینمقام باز کشائیم و جوابهای الحق که الزاماً و تحقیقاً نوشته اند تحریر نمائیم و من بعد
الغرضهای بعضی از ناواقفان فن کلام که نزد اکابر امامیه بیکتائی موصوف باشند بر نگارم از مقصود
اصلی و علت غائی این کتاب محروم مانم لهذا آن را موقوف داشته بذکر ابحاث دیگر مشغول میشوم
بحث هشتم آنکه در حال براء بن عازب چندین احتمال موجود است که تمام شطر منها پس بدون
ابطال همه احتمالات امر خلافت را درین بحث درج کردن خلاف قانون مناظره و مضاد تصریحات
حضرت مؤلف است که جابجا دعوی ابطال نقیر و قطمیر میکند **بحث نهم** آنکه هرگاه براء بن عازب
از جمله عارفین حقوق اهل بیت و معتقدین خلافت بلا فصل امیر المؤمنین بود پس شرکت در احد
و بیعت خلفا مره بعد اخری نخواهد بود الا تقیه و تقیه چون درینمقام بدلائل بسیار خاصه
بجهت تقلید و اتباع و اطاعت حضرت امام الائمه نزد شیعه از مستحبات بود و تارکش بلا شبهه
بحکم حضرت امام رضا خارج از دائره تشیع و دین و ایمان است چنانچه تفسیر امام حسن عسکری نیز
بران گواه پس میباید که محل مزید عزت و افتخار باشد و چون حضرت مؤلف گفته که خوف و ترس
براء بن عازب ازین امر بجا بود پس میتوان گفت که بارک الله سخن معقول گفتی بلکه در تحقیقی سفتی
قدس سره و لله درک چه ازین مقام بنیاد جمیع اعتراضات که تعلق باین امور داشت از باد آید
نه بینی که چون تقیه مشئوم افضل عبادات حی قیوم و در کثرت ثواب قریب متعه النساء محل این

خوف

این خوف و خطر باشد و لفظ کفر معنوی بران اطلاق باید اگر بر بعضی از زلات و لمم اصحاب
پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم خوفی واشته باشند چه استبعاد باشد **بحث دهم آنکه** از نسبت احداث
که براء بن عازب بسوی خود کرده او را از معتقدین حضرت امیر گمان بردن و از جماعه عارفین بحق اهل
بیت نبوی شمردن کما هو الظاهر و دلیل این معنی است که حضرت فاروق را که او هم بر تصریحات
مؤلف نسبت احداث بخود نموده از جمله عارفین و معتقدین گمان برند و این هر دو بزرگ را بر قول
واحد خیال کنند والحمد لله علی ذلک **بحث یازدهم آنکه** چون براء بن عازب درباره این
بیعت که از متحتمات و واجبات بود بجهت خوف و تقیه لفظ احداث ارشاد فرماید کما نص
المؤلف علی ذلک پس ازینجا بمعرض ثبوت میرسد که فقط اطلاق احداث بر ترک اولی نیست
بلکه بر واجبات نیز اطلاق میباید حیرانم که این تناقضات صریحه و تهافتات قبیحه بکدام وجه حضرت
حضرت مؤلف ابلش می آید و علتش جز این نیست که چون و در جوار این پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
افتاده بلتقم حقیقی در هر مقام جزای آن را در کنار وی نهاده و لکن عذاب الآخرة اشد و ابقی **بحث
دوازدهم آنکه** معنے وضوح سر متکلم مع الغیر آنست که این هر دو احداث بر نهج واحد
باشد و چون بر السنه طائفه هر صبح و مسا مذکور میشود که این احداث لفظ بتقیه از واجبات
بود پس میباید که این از اصحاب بعد و یافته نیز از متحتمات باشد گو علتش چیز دیگر باشد کما مرت الیها
الاشارة مرارا فیما سبق بل صرحت به فی مواضع فلیتدبر **بحث سیزدهم آنکه** ضرورت سابقه
ولاحقه کلام منوّ جهها مقتضے آنست که بعدیت را درینمقام بر بعدیت منفصله حمل کنند و ننداء را
هرگز نص مصطفوی صلے الله علیه وآله وسلم از اهل دنیا ندانند چه جای آنکه از غاصبین خلافت و محرفین
دین متین و محرقین قرآن مبین از زمره معاندین اعتقاد نمایند فاعتبروا یا اولی الابصار **بحث
چهاردهم آنکه** بحکم جناب مؤلف بتقلید جیلانی امامیه در فتح السبل معلوم شد که صحابه را جز امر خلافت
با علی بن ابیطالب خلافی نبود و ازینجا هم بثبوت میپیوندد که اصحاب پیغمبر عم اعتقاد توحید بار

عز و جل و نبوت حضرت خاتم النبیین و معاد و مبدء داشتند باقی ماند معتقد بخوف اهل بیت و تابع از
بعد الکتب پس جمیع انچه درین رساله همه مزخرف و واهی برآمد ثابت شد که بهتان عظیم بود ثم الحمد لله علی ذلک

بحث پانزدهم آنکه انچه خدام مولف در حمل این احداث بر خلیفه شام و صحابهٔ او اعتراضات
کرده و ملخص آن اینست که جواهر الفاظ حدیث براء بن عازب آن را تحمل نیست نه بعجدان اگر همه را
برسر و چشم گذاشته می گوید که اکنون احداث معاذ الله بخلفای راشدین یا جفاة اعراب ضعفاء مسلمین
منسوب خواهد شد یا بذمهٔ مقبولین اهل التشیع خواهد افتاد و چون بعنایت سبحانی و تائید
آسمانی امر اول باطل است ثانی یا ثالث البته متعین خواهد بود و وجه بطلان آنکه نزد مولف ازین
احدثنا و تحدثون همان احداث و نسبت فاعلی هم آن است که در حدیث الحوض واقع است پس جمیع حدیث
الحوض هیچگونه بر جفاة بر اصول اهل حق و اهل التشیع کما سیجیئ مفصلا منطبق نیست اینهم منطبق نباشد
و هو المطلوب بعد ازین حضرت مولف را اختیار کلی است خواه حدیث براء بن عازب را بر جفاة
اعراب تطبیق دهد و در تاویل قیود حدیث مذکور باب تسویل کشاید با کمال طیب خاطر مقبولین خود
منطبق گرداند و ان شاء الله تعالی عنقریب بمسلک ثانی و دلائل این امر اخیر مسامع امامیه را منخرا شده
بلکه نمک بر جراحات ایشان می پاشد و بحمد الله که بین بجهدان این معضلات دارد نمی شود
زیرا که احداث را در کفر معنوی حصر نمیکنم بخلاف مولف کما عرفته مفصلا فتدبر و تشکر

بحث شانزدهم آنکه اینهمه احادیث را گرد آوردن و دعوی آن نمودن که برای احداث
خلفای راشدین جمع این هر سه حدیث بهتر از هزار دلیل است حضرت مولف را بفقره که آنفا
گذشت مضرت دارد زیرا که چون هر دو حدیث لاحق راجع بحدیث سابق باشد کما نص علی ذلک
مرار او آن اصول و یقین بر خلفای سید المرسلین بهیچ وجه منطبق نیست پس غیر از جفاة اعراب
یا مقبولین شیعه از زمرهٔ اصحاب محلی برای آن قرار نخواهد یافت کما عرفت مجملا و ستعرف مفصلا
ان شاء الله تعالی و بر اهل الانس و جن مخفی نیست که چون باظهار مولف این دلیل که سراسر

بر

بلکہ نیست بہتر از ابرار نسل یا شہد نیست حال بیان او کہ بلله همین امام اعظم شما حجر ثبت ثبات
این کتاب شیخ بیابد الحق را موثق تحسین الطالکان نمی دہد حیث معتقد هم آنکہ
ہر چند حضرت مولف در اطلاق لفظ رافضی در حق خود سلف صالحین خود سعی تعریض قصد کرده
لکن المنصف المجری الحق علی الله حیث یلزم مما اطلقه فی شانه ما بالصدد اثبات تفضیل علی
و تحقیق مقام آنکہ جناب تفسیر حضرت امام حسن عسکری در وضع بگردان را او یعنی ابو الفضل حسن بن شاذان
بن جبرئیل بن اسمعیل آورده در ذیل تفسیر آیہ بلی من کسب سیئة واحاطت به
خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون میگوید قال الصادق علیه السلام ان
عمار الدهنی شهد یوماً عند ابن ابی لیلی قاضی الکوفة للشهادة فقال له القاضی قم
یا عمار فقد عرفناک لا نقبل شهادتک لانک رافضی فقام عمار وقد ارتعدت
فرائصه واستفرغه البکاء فقال له ابن ابی لیلی انت رجل من اهل العلم والحدیث ان کان
یسوءک ان یقال لک رافضی فتبرأ من الرفض فانت من اخواننا فقال له عمار
یا هذا ما ذهبت والله حیث ذهبت ولکن بکیت علیک وعلی اما بکائی علی
نفسی فانک نسبتنی الی رتبة شریفة لست من اهلها زعمت انی رافضی ویحک
لقد حدثنی الصادق علیه السلام ان اول من سمی الرافضة السحرة الذین لما شاهدوا
آیة موسی فی عصاه آمنوا به واتبعوه ورفضوا امر فرعون واستسلموا لکل ما نزل
بهم فسماهم فرعون الرافضة لما رفضوا دینه فالرافضی من رفض کل
ما کرهه الله وفعل کل ما امره الله فاین فی الزمان مثل هذا فانما بکیت علی نفسه
خشیة ان یطلع الله تعالی علی قلبی وقد تلقبت هذا الاسم الشریف علی نفسی فیعاتبنی
ربی عز وجل ویقول یا عمار کنت رافضا للاباطیل عاملا للطاعات کما
قال لک فیکون ذلک مقصرا لی عن الدرجات ان سامحنی وموجبا لشدید

العقاب علی ان نافسنی الا ان یتدارکنی موالی بشفاعتهم واما بکائی
علیک فلعظم کذبک فی تسمیتی بغیر اسمی وشفقتی الشدیدة علیک من عذاب
الله ان صرفت اشرف الاسماء الی ان جعلته من ارذلها کیف تصبر بدنک علی
عذاب کلمتک فقال الصادق علیه السلام لو ان علی عمار من الذنوب ما هو اعظم
من السموات والارضین لمحیت عنه بهذه الکلمات وانها لتزید فی حسناته
عند ربه عز وجل حتی یجعل کل خردل منها اعظم من الدنیا الف مرة انتهی
یعنی روزی بخدمت امام صادق ع حکایت عمار دهنی را بذروه عرض رسانیدند که قاضی کوفه یعنی ابن
ابی لیلی شهادت وی را قبول نکرد و گفت که تو مذهب رفض داری پس لرزه براندامش افتاد و گریه
زاری آغاز نهاد قاضی خطاب نمود که اگر ترا نام رفض بد می آید باید که بمقتضای علم و عمل توبه کنی
و از برادران هاشمی عمار گفت گریه من بدین جهت نیست بلکه برای تو و برای نفس خود است جهة
اول آنکه از حدیث صادق علیه السلام معلوم شده که این لقب برکسی است که از جمیع مناهی الهی
دست شوید و جمیع اوامر وی را بجا آرد و از ینجاست که اول این لقب بر ساحره فرعون و قبطی
که ایمان آوردند و بعد مشاهده اعجاز موسی ع از دین فرعون رجوع کردند مقرر شد لیس من
خود را لایق این لقب مبارک نمی یابم اگر برین لقب سکوت کنم خوف آنست که درجات
درجات من کمتر شود یا بعذاب الهی گرفتار آیم و گریه من بر تو جهت دروغگوئی تو و مزید شفقت
است که اشرف القاب را ارذل آن قرار دادی چگونه بدن تو بر عذاب این گناه صبر تواند کرد امام
صادق فرمود که اگر گناهان عمار از آسمانها و زمینها زیاده بودی ببرکت این کلمات محو گشتی
و روز قیامت حسنات عمار چندان مزیت خواهد یافت که هر یک دانه آن هزار بار از دنیا بزرگتر خواهد
کرد انتهی مفاده و از ینجا حال مولف و اکابر علمای او که بنابر استحقار این لقب را به سنیان
می بخشند و خود را از ان دور دور می گشتند کما سیجی انشاء الله تعالی بوضوح می پیوندد

حالیا ملخص بگذر در روایت و حدیث جناب خاتم المرسلین بخطاب خاتم خلفاء الراشدین درباب
رفضه فرموده از کتب اہل حق باید شنید که قومی پیدا شوند و اصحاب مرا بد گویند و در جمعه و جماعت حاضر
نشوند لقب آنها را فضه باشد باید که ایشان را بجزای اعمال شان رسانی و عنقریب یابند بدیهیات اولیه
روشن میشود که حق بجانب اہل سنت است که این لقب را از بدترین القاب و اہل آن را بمقتضای احادیث
بلکه آیات قرآنی بدترین افراد کائنات اند زیرا که حضرت زید شهید که در تقدس و تورع
ایشان شکی نیست و شیخ مفید در ارشاد و دیگران در غیر آن بمناقب جلیله آن بزرگ رطب
اللسان اند این لقب مبارک را در حق اکابر امامیه باظهار محدثین فریقین علی روس الناس بر زبان
آورده در اینجا بر کلام صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین و مانند او اکتفا مینمایم که استیعاب شواهد
و ادله بجهت کثرت متعذر است وهو هذا فی الحدیث ذکر الرافضة والرافضی وهو فرقة
من الشیعة رفضوا زید بن علی علیه السلام حین نهاهم عن الطعن فی الصحابة فلما
عرفوا مقالته وانه لا یتبرّی من الشیخین رفضوه ثم استعملوا هذا اللقب فی کل من غلا فی
هذا المذهب واجاز الطعن فی الصحابة انتهی و از اینجا خیال مؤلف در بعضی از اوراق که از منتسبین
صدیق ایمانی او بهم رسیده یعنی مثال این احادیث که در کتب سنیان در مذمت روافض مرویست
مجهول و موضوع الشان است زیرا که روافض و رافضه محاوره مستحدث است که در زمان زید
شهید واقع شد انتهی همراه حدیث عمار و نهی که در تفسیر امام حسن عسکری روایت نموده اند غلط
برآمد زیرا که مراد از لفظ حدیث که در عبارت مجمع البحرین واقع شده اگر احادیث پیغمبر خدا است
صلی الله علیه و آله و سلم کما هو المتبادر عند الاطلاق فهو نص فی المقصود و اگر احادیث حضرات
ائمه بهدی است فهو ایضا یستلزم المطلوب مگر ندیده که در اصول اربع بلکه اربعمائه در هزار جا خصوص
منحصر ثابت کرده بلکه ابواب و فصول در رینمعنی عقد کرده اند که جداول علوم این متبحرین بهمان بحر محیط
منتهی میشود چنانکه قال الله تعالی فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و بعضی از کلمات اکابر شیعه در

صدر این اوراق زینت یافته بعضی را در سلک ثانی خواهی شنید انشاء الله سبحانه و نیز
بدون ذکر فرقهٔ روافض در احادیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که اخبار از غیب بود چنانکه در ابتدا حکومت این
حضرات حکایت آنها بیان نموده باشند چنانکه جناب قدس مآب مولوی بدون ذکر آنهی [illegible] با این حسیر
علیه بکشوده اند و علی ای تقدیر مراد از ذکر قدح روافض است کما هو المتبادر یا مدح چنانچه عماد الدین
تقریر کرده و چون شق ثانی باطل است و اول متعین باشد اما بطلان ثانی پس از آنکه مستلزم ثبات
حضرت زید شهید است که شهادت و مقبولیت بلکه رستگاری هزاران کس از گناهکاران از شفاعت
او در تصانیف این علم و مجالس المؤمنین تصریح واقع شده پس [illegible] گشت که ذکر روافض در احادیث
سید الرسل ورود یافته و بضمن ملقب شدن اثنا عشریه باین لقب بزبان حضرت زید شهید
ظاهر شد لهذا اعجاز نبوی تافته و سبب رفض از اثنا عشریه که در بدگوئی ملازمین پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم خصوصاً شیخین غلو دارند مثل آفتاب در اثبات است پس معنی قول حضرت زید رفضتمونی
فانتم الرافضة همین است که چون شما سب وزیرین پیغمبر خدا را ثواب پنداشتید و بجهت عدم تبرا از
ایشان بیعت مرا گذاشتید لهذا بایں حالت همان فرقه شدید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ظهور
آنها خبر داده و ذمائم و قبائح آنها یاد فرموده علاوه عقل رزین کی تجویز این معنی تواند کرد که حضرت
سید الساجدین رافضی را که بدگوئی اصحاب دوست بنیکی یاد فرماید و مؤید همین است حدیث آخر که در
کتاب جامع الاخبار مروی است و مضمونش اینست که هر کس که مرا بد گوید او را قتل کنید و هر که اصحاب
مرا بد گوید او را تازیانه زنید و مثل این حدیث خصوصیتی بجناب مذکور ندارد بلکه صحیفهٔ رضوی بذکر مانند
آن مزین گشته کما صرح به محمد بن ابی زید بن عرشاه العلوی النورانی فی تصانیفه [illegible] که انچه
اهل حق از جناب مصطفوی صلی الله علیه وآله وسلم بخطاب مرتضوی در ذمائم روافض روایت کرده اند
و قد عرفت من قبل عین حق و صواب و روایات مدح ایشان مستلزم عقوبت و عذاب و بحمد الله
که جناب امیر المؤمنین بمقتضای امر خاتم المرسلین صلعم در ایام خلافت خویش مهما امکن [illegible]

اعمال

اعمال موجد این مذهب و اتباع او کوشش فرمود نظر بر روایات فریقین گفتگو درین است که آیا آن
شقی را بعد تهدید باحراق اجلا نمود یا بآتش سوخت فاضل کشمیری در جلد اول نزهه مدعی امر ثانی
شده و گفته که در کتب معتبره سنی و شیعه تصریح است که حضرت امیر المومنین عبد الله بن سبا و اشیاع
او را بآتش سوخته و برین دعوی شواهد ذکر کرده که در آنها آن واقع است فقیل انهم طائفة
من الروافض السبائية ادعوا ان عليا رضي الله عنه اله وكان رئيسهم عبد الله
بن سبا وكان يهوديا فاحرقهم انتهى مختصرا بسیار از کتب خود لیکن مثل کشی معتبره ثابت
کرده که حضرت امیر آن ملعون و اتباع او را بجهت انکار توبه از مقالات خود شان احراق فرمود چون
انمقصد از ذهن نشین سامعین و ناظرین شد حالیا دو سه حرف از کلام مجلسی در تذکرة الائمه بذیل
احوال حضرت زید شهید باید شنید تا در اعتبار مقوله صاحب مجمع البحرین هیچ کس را اطمینان قلب رو
دهد و الغرض که فاضل مجلسی را دران مقام پیش آمده بلکه کلام او متناقض گردیده بر هر کسی سمت
وضوح یابد و آن کلام اینست بدانکه اهل کوفه جمله منافقین بودند و دعوی تشیع میکردند و با حضرت
امیر المومنین و امام حسن و امام حسین آن ماجراها کردند که شنیده اید و آن ملاعین دشمن بنی امیه
بوده اند هر چند خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند در زمین نشستند آخر تلبیس زدند
و پیش یکی از شیعیان رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بالمعروف واجب است و این ظلم
که بنی امیه کرده بودند ما را از خلق برآوردند این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج
نکنیم کافر باشیم قومی از شیعه فریب خوردند غرض ایشان آن بود که بقیه اهل بیت را بر طرف
کنند جمله رفتند پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد در خروج با وجود آنکه حضرت
سجاد با او گفته بود که با او خروج مکن که میدانم کاری نمی سازی و ترا میکشند و بکناسه کوفه بردار
میکشند کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار بتو تمام نمی شود و از تو نیست از اولاد عباس است
قبول نکرد و مردمان او را نگذاشتند و بر زید نشستند هشت هزار کس از آن مدبران نابکار

سوار و پیاده بای سوگند خوردند چون زید خروج کرد و با آن لشکر بدر جامع کوفه رسید جمله زید را
بلند اشتند و گریختند مگر قلیلی چون زید آنحال دید گفت رفضونی یعنی مرا گذاشتند و رها کردند از ان روز
شیعه برافضی موسوم شد انتهی قدر الضرورة من کلامه لتایید قول صاحب مجمع البحرین و ازین مقام
عاقل یلمعی را بشارتی تازه بدست آمد که اکابر امامیه قدیما و حدیثا می گفته اند که کوفیه همه شیعیان
بودند و کوفی الاصل بودن دلیل تشیع است و هرگاه محبت و ولایت ائمه را عرض کرده بودند
غیر از کوفیه اختیار نکردند چنانچه از مجالس و غیر آن واضح است و خود ملا مجلسی در رساله تحفة الزائر
گفته که در حدیث معتبر از حضرت صادق منقول است که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر اهل شهرها
پس قبول نکردند مگر اهل کوفه و در حدیث معتبر از امام حسن منقول است که اینقدر جای پا در کوفه نزد
من بهتر است و دوست تر میدارم از خانه که در مدینه داشته باشم و در حدیث معتبر از صادق علیه السلام
منقول است که ستون پنجم یعنی از ستونهای مسجد کوفه مقام جبرئیل است انتهی بلفظه و ازین قسم
احادیث بسیار در تصانیف و از حضرات ائمه عالمین کان و یکون مندرج است چون ملا مجلسی خود
حکم بنفاق جمیع اهل کوفه کرده چنانچه از عبارت تذکره دانستی البته بدرجه ثبوت رسید که شیعیان
منافقین اند و معلوم شد که مثل سایر اهل السنة اهل حق که هر کرا از شیعه کافتیم منافق برآید مبنی بر
تعصب نیست و اگر خدای عز و جل بخواهد ادله دیگر بر نفاق اکابر این قوم که بنیاد مذهب رفض
را در ابتدا موسس کردند در خاتمه مسلک ثانی خواهی دید افسوس که قلوب اهل نفاق ازین مقدمه
حقه متاثر نمی شود و هنوز دعوی مزید ولای اهل بیت ورد زبان میگردد فبای حدیث بعده یؤمنون
و از موید این فصل است آنچه در کتب اخبار این فرقه بتاویل توریه و تقیه مروی شده که روزی بعضی از اهل سنت
روبروی امام صادق علیه السلام بیکی از شیعه گفت که در حق عشره مبشره چه اعتقاد داری اظهار
نمود که ایشان را به نیکی یاد میکنم سائل گفت من ترا بجهت بغض صحابه رافضی می پنداشتم شیعی جواب
داد که لعنت خدا بر کسی باد که احدی را از اصحاب دشمن دارد و هر که با عشره مبشره سوء ظن بهمرساند

لعنت

لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بر وی باشد الخ و هرچند جامع تفسیر امام حسن عسکری هم ازین قسم
روایات آورده لیکن تاویلاتش را نیز وارد کرده پس واضح شد که تغیر امامیه و چین بر جبین افگندن و دشنام و آه
فرو ختن از استماع این لقب مبارک که از قدیم الایام نزد حضرات ائمه نیز بانبساط تمام مذکور میشد
بدتر از دشنام مادر و خواهر دانستن از جهل و یا تجاهل اکابر شیعه دلالت دارد چون کتب قوم برین فواید
جلیله و عواید جزیله مشتمل است نمیخواهند که بدست اهل حق بعاریت هم دهند از وصایای فاضل مجلسی
است که کتاب خود را هرگز بسنی نباید داد و بحمد الله که هرچند در اخفای این مطالب سعی با فر بتقدیم رسانیدند
فایده بران مترتب نمی شود و ناموس تحقیق اکابر قوم بر باد میرود و از اینجا کالشمس فی رابعة النهار
آشکار است که افادات فاضل طبرسی یعنی حسن بن علی صاحب کامل بهائی که آب در چشم ندارند و عناد و
عصبیت بر بصر و بصیرت گماشته اند از جنس مضحکات و خرافات بلکه ضرطات بعیر و فسوات حمیر است حیث
قال ما بهر وقت که اهل سنت امامیه را رافضی خوانند شیعه ایشان را رافضی خوانند و چند لقب دیگر
زیاده کنند اول خارجی دوم ناصبی سوم یزیدی چهارم جبری پنجم مشبه ششم منافق هفتم مروانی هشتم
قدری نهم دشمن اهلبیت یا ظالم آل محمد و دهم حطب جهنم باشند آن انتهی بلفظه خدا را انصاف
فرمایند که تلقیب اهل سنت بلقب رافضی بکدام معنی ازین هردو ممکن است هیهات از مذهب تعصب
مانع از حق بینی و حق گوئی شده و عداوت و عناد صحابه تا باد علمای تشیعین بلکه اکابر ایشان را
بنابرآنچه بر ناظرین مجالس المؤمنین پوشیده نیست از کجا بکجا برده چون قاضی کوفه عمار را رافضی گوید
آن بیچاره از راه انصاف بجز جناب امیر هدی معاذ الله حقیقة کسی لایق این اسم نبود ارد و قاضی بجهت
تبدیل این نام بکسر شان این لقب مستوجب جهنم اعتقاد کند حسبه فاضل طبرسی و اتباع و اشیاع او که
اهل سنت را رافضی گویند غیر از یزید و شمر و عبید الله زیاد بدگهر بکدام کس خواهد بود سعید و تون
وبال امر هم بدا و الله عزیز ذو انتقام اما نسبت خروج و نصب بجوانب آنکه از کتب متداوله فریقین
در مقالات اهل عالم کما سبقت الیها الاشارة فی صدر هذه العجالة ظاهر و باهر است که

خارجی کسی است که با عثمان ذی النورین و ام المومنین عایشه صدیقه و حضرت ابوالحسنین معادی باشد
همچنین در عقاید دیگر که تعلق با الهیات و مانند آن دارد مثل انکار حوض و رویت و بودن سوره یوسف
از قرآن مجید بجهت حکایت عشق زلیخا مخالف اهل سنت باشند و ناصبی شخصی است که با اهل بیت نبوی
و ذریت مرتضوی من حیث الاعتقاد دشمن بود و ریختن خون ایشان حلال داند و در بدگوئی ایشان
دقیقه فرو نگذارد یا با شیعیان ایشان از جهت انقیاد و محبت با ایشان عداوتی نه از جهت مال و منال
دنیا عداوت بهم رساند و علی هذا التقدیر مذهب اهل سنت از اینهمه الواث منزه و واقع شده ندانی که
تنزه ایشان از امور سابقه مثل بدیهیات اولیه است اما تنزه ایشان از عداوت شیعه من الحیثیة
المذکورة التی یدل علیها بعض روایاتهم الموضوعة کما لایخفی علی من طالع النزهة للکشمیری فهو ایضا
کذلک زیرا که قدیما و حدیثا طایفه متشیعه را درین نسبت تکذیب میکنند و بشیعه ابلیس و شیطان تعبیر
مینمایند چنانچه تصانیف امام شمس الدین ذهبی و منهاج شیخ الاسلام ابوالعباس و صواعق محرقه ابن حجر
هیثمی مکی و صواقع خواجه نصر الله کابلی و تحفه علامه دهلوی رحمة الله علیهم اجمعین بران گواه است و کفی
بالله شهیدا و اگر با اینهمه طهارت ذیل اختلاج قلوب اهل وسوسه زوال نپذیرد پس ما بهمه فرق
مذکوره از روافض و خوارج و نواصب بهر دو معنی لعن میکنیم یا شما لعن اینها کنید و ما مثل شما گوئیم لیکن از شما
این لعن و تبرا در باب رافضه امکانی ندارد لما مر و جهیم مع ذلک بر که حال ما در محبت و معرفت
اهل بیت به بینید و آنچه از اساطین این مذهب در باره اهل بیت علیهم السلام صدور یافته یو عا
ذهنشین نمایند بروی مخفی نیست که انتساب خروج و نصب بایشان چه بهتان است کما لایخفی
علی من تتبع کتب القوم وقد علمت سره مرارا و تحقیق این بحث را که ناصبی در حقیقت کیست
در رد کتاب مطبوع مجتهد جالسی مفصل تر ازین نوشته ام چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست
اما اطلاق لفظ یزیدی پس اگر از السنت که اهل حق معتقد استحقاق خلافت حقه
او می باشند پس بطلان آن از شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و صواعق محرقه و مانند آن باید

الفاق

اتفاق علمای اهل حق است بر فسق او و سب علی کلام در این است که او کافر شد یا نه بسیاری تکفیر او کنند
و بسیاری توقف نمایند و جمعی بفسق او قائل شوند و از اینجاست که علم الهدی از امامیه اجماع همه کس بر عدم صلاحیت
و استحقاق او در شافی نقل میکند و قد نقل فی البحار ایضا پس در اطلاق لفظ یزیدیه بر همه اهل
سنت تکذیب علم الهدی لازم می آید فاختر ایهما شئت و اگر وجهش آن است که بعضی از رد با
بیعت او کردند و بعضی از مناصب شرعیه از نواب او باقی ماندند باز انعزال اختیار کردند پس بعد از
تسلیم بیعت و مانند آن لایق تر آنست که این لفظ برای حضرات شیعیان اطلاق یابد زیرا که بر طبق
روایت مجلسی در بحار و دیگر کتب معتمده فرزند ارجمند مرتضوی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
جمع اسم و کنیت خود را در حق وی تجویز فرموده و بسیاری از مناقبش در کتب ایشان مرویست
و بیچی بند منها از دعوت شهید کربلا صریح اغماض کرده بکمال طیب خاطر نزد یزید رقعه بلفظ امیر المومنین او را
بار بار یاد فرموده لکوک دراهم و امتعه نفیسه ازو تحصیل نموده **اما اطلاق جبری**
پس حاشا که اهل سنت متصف بآن باشند بلکه اسفار و مجلدات معتمده کلامیه ایشان بر ابطال
مذهب جبریه دلیلی است روشن مگر خفاش منشان جعل سیرت را علاجی نمی توان کرد بلی این لقب در
حق امامیه سزاوار است که حدیث طینت را بجهت حسن سیرت معتقد اند کما مر و گویند که
عبادات اهل سنت بجانب ما باز می گردد و گناهان ما در اعمال سنیان محسوب می شود و هل هذا
الا جبر صریح و ظلم قبیح الی غیر ذلک من الروایات و الاعتقادات الفاسدة **اما اطلاق**
لفظ مشبهه پس آنهم درباره قدمای امامیه حقیقة و متاخرین ایشان لعلت و اشربوا فی
قلوبهم العجل احری و الیق باشد زیرا که پیشوایان ایشان مانند هشامین و شیطان الطاق حضرت
جل مجده را جسم بمعنی ابعاد ثلثه وصف میکنند و بچند شبر تمامی جسم او را تعالی عما یقول الظالمون
علوا کبیرا بهفت بالش می پیمایند و اعلا او را بر و اسفل او را خالی و کاواک قرار میدهند و بر این همه کفریات
اصول ایشان مثل کلینی وغیره دلالت تمام دارد و لعن کردن ائمه علیهم السلام بعد استماع

این خرافات دال و دلیل بر آنست که کسی بر اینها تهمتی ننهاده بخلاف سلف صالحین اهل سنت
که در حدیث و تفسیر و فقه پیشوایان ایشان بوده اند زیرا که منتهای عقاید بعضی از ایشان آنست که می
گویند که لفظ ید و عین و جنب که در قرآن و حدیث برای حق تعالی اطلاق شده معتقد آن هستیم و
تاویلش نمیکنیم و بلاکیف میدانیم مثل دست و جنب خود اعتقاد میداریم چنانچه حضرت میرزا محمد کشمیری در نجح
این عقاید را ستایش و مدحت ائمه هدی نامیده فاین هذا من ذاک اما لفظ منافق که ظاهرش
چیزی دیگر و باطنش چیزی دیگر است پس امریست که علی الاطلاق غیر از امامیه که در تقیه و نفاق
بسر میبرند و اصلا معنی عین دین و ایمان ایشانست بکسی غیر ایشان صادق نمیشود یخادعون الله والذین
آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون اما لفظ مروانی لیس بعینه بدستور
لفظ یزیدی هست چه شق اول صریح مخالف تصریحات متقنین ایشان هست و در شق ثانی هرگاه
که درباره جناب امام زین العابدین که با سلاله مروانیان بیعت فرموده بلکه پسندیده عطای
آنها بیعت را معتقد هم داشته چه لفظ خواهند گفت معاذ الله من ذلک با قیام قدری و دشمن اهلبیت
و حطب جهنم ایشانند از خصائص حضرات امامیه و خوارج و نواصب خذلهم الله اجمعین است الیس لغیرهم نصیب فی
ذلک نیز اگر در احادیث فریقین قدریه را مجوس امت گفته اند و مجوس تعدد خالق گرفته اند و میگویند که
خالق خیر یزدانست و خالق شر اهرمن چنانکه امامیه خالق جواهر خدا تعالی را میدانند و بنی نوع
انسان بلکه هر سگ و خوک را خالق اعراض اعتقاد میکنند و چون بسیاری را از اولاد امجاد پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم دشمن دارند و در حق خلاصه اهل بیت آنجناب روایت کنند که نواصب و خوارج
هم شرمنده باشند و نیز باعتراف مجلسیین در لوامع و تذکره خلفای جور از امامیه بوده اند پس هم
حطب جهنم باشند و هم دشمن اهل بیت اینست حال اکابر علمای قوم که مطاعن ایشان همین نهج
پوچ و باد در هوا بلکه در بی ثباتی مثل نقش بر آب مانند نمایش سراب و الحمد علی ذلک انچه مطاعن اهل حق
بروایات خود هم فراهم می آرند بدلالت اصول شان نیست و نابود میگردد و بعد ازین خرافات

له حالتی دالستی فاضل طبری مذکور گفته که اگر جمله اهل عالم جمع شوند و خواهند که بر شیعه جرمی و
خطیئتی اثبات کنند نتوانند کرد الا که گویند ایشان ابوبکر را خلیفه ندانسته یا از خلافت وی تبرا می کنند
انتهی مقاله سبحان الله با اینهمه عیوب خفایا که بهما فاضل طبری مقتدای طائفه درین عبارت چنانکه ظاهر است
دعوی عصمت برای شیعه میکند ازینجا معلوم توان کرد که عصمت از خصائص انبیاء و ائمه و سیدة
النساء زهرا نبوده فلیضحکوا قلیلا و نیز درین جمله المطائبات هرگاه معنی رفض و مصداق آن
با دلهٔ قاطعه متحقق شد و بحجج ساطعه ثابت گردید که جز حضرات امامیه کسی ملقب باین خطاب
نمی توانند شد پس اگر بعد ازین بعد امامیه هرجا بهمین لقب یاد کنم عین حق و صواب است و اگر مولف و دیگر متشیعین
بلاحظه آن از تشنیع فقیر کوشند و شکر زبری را گذاشته سر که فروشند خلاف رای اولی الالباب
لیکن چون این بزرگان این لقب را بدتر از دشنام مادر و خواهر میدانند لهذا فقیر را در تحریر
این جزء که از هفتاد در گذشته کلیة از آن اجتناب لازم است فلتة اللسان و مزلة اقدام الاقلام
لیس داخلا فی الحساب بحث هجدهم آنکه حکم باینمعنی که بیعة الرضوان مقید بشرط است سعی
اکابر خود را درباره مقبولین خویش بر باد دادن و بر اکابر قوم خویش نام حماقت و سفاهت
نهادن چنانچه قبل ازین اشعار بران رفته و بر تقدیر اشتراط می بایست که علمای شیعه بتتبع افعال
و اقوال شان می پرداختند که دلالت بر حسن سیرت و انقطاع آنها بسوی اهلبیت میکند و در تعدیل
و توثیق اکتفا برین امور نمیساختند و مناط عدالت و وثاقت این اعمال را نمی گردانیدند از گفتن این
امور که فلانی در جنگ بدر حاضر شده و فلانی در بیعة الرضوان چه میگشاید کما لا یخفی بحث
نوزدهم آنکه اگر نواصب خذلهم الله گویند که ما درباره ائمه بجهت دلالت عبارات ادعیه
صحیفه انجیل اهلبیت و مانند آن بمعاصی شان اعتقاد داریم و این بزرگان را معاذ الله عاصی می شماریم
گفته مولف را صواب انگاشته باشند اعوذ بالله من ذلک و اتوب الیه من المهالک قائلا فی
حقهم جمیعا ما حکی فی التنزیل عن مالک قال الفاضل المتبحر

الحکیم هداه الله تعالی الی صراط المستقیم دست مباد که این اعتراف احداث فقط
از براء بن عازب رضی الله عنه نشده است بلکه جناب فاروق اعظم خود معترف بوده‌اند در بخاری فی باب
هجرة النبی و اصحابه الی المدینة حدیث طویلی از ابی برده بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخرش این است
وَالَّذِیْ نَفْسُ عُمَرَ بِیَدِهٖ وَدِدْتُ اَنَّ ذٰلِکَ بَرَدَ لَنَا وَاَنَّ کُلَّ شَیْءٍ عَمِلْنَا بَعْدَهٗ
نَجَوْنَا مِنْهُ کَفَافًا رَاْسًا بِرَاْسٍ فَقَالَ اِنَّ اَبَاکَ وَاللّٰهِ خَیْرٌ مِنْ اَبِیْ و وجه دلالت این حدیث
بر آنچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه بر ظاهر است که اهل سنت را نازش بر عدل و ورع و تقاوت
عمری است و اعمال خیر از تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین مبین آنقدر ها از دست شان شده
که متون تواریخ اهل سنت از ان مشحون است پس ورای غصب خلافت و ما یلزمه کدام گناه سترگ صادر شده
که سوگند بخدا یاد کرده تمنای نجات کفاف راسا براس داشتند و عدم حبط اعمال زمان سعادت
توامان نبوی را چنانکه از جمله بردلنا ظاهر است مغتنم می پنداشتند و اگر گویند که عمل حضوری
جناب رسالتمآب شرف دارد گوئیم که اولا لانسلم بلکه اعمال زمان غیبت زیاده شرف دارد چه در
اوان حضوری جناب نبوی رعب رسول و تائید پیغمبر و تواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال
خیر ازو صادر نمی شد و در زمان غیبت محض قوت ایمان باعث بران بود پس عمل ما بعد را از
آثار یومنون بالغیب توان دانست و ثانیا آنچه اعمال خیر مفید باسلام در عهد خلافت خود شان
از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور نیافته چه هرگز مروی نیست
که سرگروه غزوه باشند یا از دست مبارک شان کافری را کشته باشند یا قبیله از قبائل عرب
بتوسط شان مشرف باسلام شده باشند پس کدام نسبت بین العملین است که اعمال سابقه مزیتی
داشته باشد و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از مبحث است مضمون حدیث اینست که اعمال نیک
عهد نبوی قائم و برقرار مانند و عمل خیر و شر ما بعد مکافی شوند پس لعمری عجب است که با اینهمه اعمال خیر الحاق
داشته باشد و هرگاه مثل ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد زمان نبوی را زیاده میشمرده باشد

پس با عمال زمان خلافت خود عمر رضی الله عنه و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند تقیید نسبت
که اهل سنت یعنی فقره اخیر این حدیث همین خواهند گفت که گفت ابو برده که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن
سیاق حدیث میخواهد که ضمیر فقال راجع بسوی عبد الله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابو برده است
و مقوله عبد الله بن عمر را حکایت میکند پس میباید که مقوله خودش را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث
فقلت باشد نه که فقال مگر اینکه بتکلف بگویند که این مقوله راوی است که از ابو برده روایت و حکایت
میکند لیکن باز میگوییم که با وجود بعد این تاویل سوق کلام ازین ابا دارد چه ابو موسی اعمال حسنه
ما بعد را بر اعمال ماسبق تفضیل داد پس عمل خیر او بسیار شد و جناب فاروق اعمال ما بعد را اگر چه
عمل ماسبق مفید مغتنم دانستند پس محل آنست که عبد الله بن عمر بر بیان خود تفریع کرده با بو برده
بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است نه که بالعکس و قضیه شکستگی نفس و تواضع
دعوی بیدلیل است و علی هذا بعد ازین توجیه تحاشی دارد و بنا بر علی هذا ازین حدیث ثابت نبود
که ادعای ترتیب فضل محض فضولیست چه بگواهی پسر خود خلیفه مثل ابو موسی که اینهمه جلالت قدر بس
در صحابه کرام بحسب اهل سنت هم مرد نیست از فاروق اعظم افضل است فما ظنک بجمله الاصحاب غیر اینکه
توجیه کرده شود که ابو موسی در عناد و بغض جناب ولایت مآب چنانکه از نصوص صحیحه ظاهر است از صحابت
هم افضل بود لیکن مشکل اینکه مخالف این معنی را هم قبول نخواهد ساخت و دعوی خواهد کرد که جناب فاروق
درین باره که از صدیق اکبر هم تفضیل داشتند چه جا که ابو موسی انتهی کلامه بعینه **اقول و استعین**
بالرؤف الرحیم برین تقریر هم علی طبق ماسبق نفائح اعتراضات و اشکالات متوجه
است **اول آنکه** ازین هر دو اعتراف چه خواسته اگر مضمون الی آخره انزد او توبه و ندامت
است کما یلوح مما قال فی حق براء بن عازب فالجواب ان التائب من الذنب کمن لا ذنب له
و موید این معنی است آنچه در بعضی از کتب جناب ایشان کلمات دال بر توبه و ندامت براء بن عازب
فرود آورده اند پس توبه و ندامت جناب فاروقی بر مزعوم مؤلف هم معرض ثبوت رسید چه تحسر و ندامت

آنجناب کمتر از تحسر و ندامت براء بن عازب نیست بلکه بمراتب زیاده تر است و عجب عجاب
آنکه مجرد بیعت مرتضی را برای اعوان و انصار خلفاء راشدین که دقیقه از اصول امامیه در ظلم و جور بر
اهل بیت نامرعی نگذاشتند و همراه خلفا باحداث بدعتها [?] پرداختند کما اعترف به المؤلف فی القول
السابق علت توثیق دانند و این همه ندامت و تحسر فاروقی را بجوی نشمارند پس لابد که حضرت
مؤلف تدارک مافات بعمل آرد و این اعترافات را از باب ندامت و توبه شمارد و مثل عمدة المتکلمین طائفه
خویش یعنی مأمون الرشید علی ما صرح به القاضی فی المجالس در حق خلفا معتقد باشد که روزی
باحضار ارکان دولت گفت میدانید که مذهب شیعه را از که آموختم گفتند نه گفت از پدر خود
هارون الرشید فرا گرفتم گفتند این چگونه باشد زیرا که او سادات را می‌کشت گفت مگر ندانید که
الملک عقیم و اگر از اعتراف این معنی اراده کرده که حال این بزرگان که مکنونات خاطر را بزبان راندند
و محدثات خود را برملا گفتند بخلاف جمعی است که بکمال تعنت و عناد درگذشتند و گاهی باعمال قبیحه
خویش اقرار نکردند لیکن با اینهمه نزد ما این تحسر و ندامت از قبیل توبه نیست گوئیم پس میباید که توبه براء بن
عازب جهت تحسر و ندامت او از عدم معیت امام حسین بزبان امامیه مقبول نباشد و او را از مبغضین
اهل بیت طاهرین داخل سازند و از تتبع کتب امامیه خلاف آن ظاهر میشود و مع ذلک از این تقریر
ثابت میگردد که مرتبه عمر فاروق در عناد و دشمنی اهل بیت کمتر از آنها باشد که گاهی اقرار باحداث
خود نکردند و بر کمال تعنت زیستند و این خلاف تصریح اکابر امامیه سیما حضرت مؤلف است زیرا که
در همین اوراق تصریح کرده و گفته مگر آنکه توجیه کرده شود که ابوموسی در عناد و بغض جناب ولایت مآب
چنانکه از نصوص صحیحه ظاهر است از حضرت عمر افضل بود ولیکن مشکل اینست که مخالف این معنی را
قبول نخواهد کرد و دعوی خواهد ساخت که جناب فاروق در زیاده از صدیق اکبر تفضیل داشتند
چه جا که ابوموسی نهی بار خدایا [?] مگر گویند که توبه بنفس بازپسین مقبول نیست ولیکن مؤلف خود اعتراف
دارد و اظهار میکند که فاروق اعظم هم در حیات و هم در حال احتضار معترف محدثات

خویش بود و مطالعه کتب امامیه برین گواهی سید بدکمالا یخفی علاوه مخاطبات فاروقی با ابن
عباس که در حالت نفس بازپسین بوده کما هو الظاهر واگر توبه وقتی که آدمی زخم کاری خورده بعد
ازان چند روز زنده ماند مثمر فواید و منتج مدعا باشد لازم می آید که چنین بزرگان بحرکات لهو
مبتلا باشند و یا بهره ازین تحقیق نداشته باشند و هو عین سوء الظن فی بعض الائمه علیهم السلام و یجی
تفصیله ان شاء الله تعالی دوم آنکه افتخار و نازش اهل حق بر تقوی و عدل حضرت فاروق
وانچه از دست او بر طبق بشارات سید الانبیا از رواج دین مبین بمعان ظهور داده و خذلان
کفار و مشرکین بمنصه بروز جلوه نما شد اتباع سنن خیر البریه است گو فاروق اعظم بنا بر کمال خوف و
خشیت الهی بتقلید انبیا علیهم السلام چنانچه از احادیث امامیه ظاهر خواهد شد ان شاء الله تعالی این اعمال
حسنه نصب العین نداشته باشد پس اهل حق چگونه افتخار و نازش نکنند مع ذلک جناب مرتضی و رئیس
الشان نکاح فلذه کبد بتول و نور چشم رسول مقبول را با وی اختیار کرده و حسنین ریحان سید الکاملین
بزبان حال و قال کمال مدح و ستایش فاروقی بر زبان خویش آورند چنانچه نواصف مولانا محمد
حسینی موسوی متکفل بیان آن است بر یکدو روایت از روایاتش باختصار می رود عن عقبة بن عامر
رضی الله عنه قال خطب عمر الی علی ابنته من فاطمة واکثر تردده الیه فقال علی
یا امیر المؤمنین ما عندی الا صغیرة فقال عمر ما حملنی علی کثرة ترددی الیک
الا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کل حسب ونسب وسبب وصهر
منقطع یوم القیمة الا حسبی ونسبی وسببی وصهری فقام علی رضی الله عنه
فامر بابنته من فاطمة فزینت وبعث بها الی عمر رضی الله عنه فلما راها قام
الیها فاجلسها فی حجره وقبلها ودعا لها فلما قامت اخذ بساقها وقال لها قولی لابیک
قد رضیت قد رضیت فلما جاءت الجاریة الی ابیها قال لها ما قال لک امیر
المؤمنین قالت لما رانی قام الی فاجلسنی فی حجره وقبلنی ودعا لی

فلما قمت اخذ بساقی وقال لی قولی لابیک قد رضیت فانکحها ایاه فولدت له زید بن
عمر فعاش حتی کان رجلا ثم مات و در روایت دیگر انه خطب عمر الی علی رضی الله عنهما ابنته ام کلثوم
وامها فاطمة ابنة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له علی ان علی فیه ای فی هذا الشان
امرا حتی استاذنهم فاتی ولد فاطمة فذکر ذلک لهم فقالوا زوجه فدعا ام کلثوم
وهی یومئذ صبیة فقال انطلقی الی امیر المؤمنین فقولی له ان ابی یقرئک السلام و
یقول لک انا قضینا حاجتک التی طلبت فاخذها وضمها الیه وقال انی خطبتها الی ابیها
فزوجنیها فقیل یا امیر المؤمنین ترید الیها صبیة صغیرة فقال انی سمعت رسول الله صلی
الله علیه وسلم وذکر الحدیث بمثل ما تقدم و روایت ابن سمان آنکه ان عمر قال لعلی انی احب ان یکون
عندی عضو من اعضاء رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له علی ما عندی الا ام کلثوم وهی
صغیرة فقال لی ان تعش تکبر فقال ان لها امیرین معی قال نعم فرجع الی اهله وقعد عمر ینتظر
ما یرد علیه فقال علی ادعوا الحسن والحسین فجاءا فدخلا وقعدا بین یدیه فحمد الله واثنی
علیه ثم قال لهما ان عمر خطب الی اختکما فقلت له ان لها معی امیرین وانی کرهت ان ازوجها
الا حتی اوامرکما فسکت الحسین وتکلم الحسن فحمد الله واثنی علیه ثم قال یا ابتاه من بعد
عمر صحب رسول الله صلی الله علیه وسلم وتوفی عنه وهو راض ثم ولی الخلافة فعدل قال
صدقت ولکنی کرهت ان اقطع امرا دونکما بلفظه بلی از زنان امامیه وافتخار النسا در باب اهانت حضرت
امیر المؤمنین و سیده نساء عالمین آن نسبت که خلاف زید و توکل در مجامع اصحاب حاضر شده و رسم ماتم و شیون بکشودها و تهدید ابلیس شیر
خدا بر دست آن جناب بند وصف اینهمه ظلمها که بر زوجه مطهره اش از اصول امامیه گذشت پا خود را از دائره بر و ابر
نکشید و هر چند تهمتهای نالایق و از حال خلائق بدان مطهر نسبت کردند هرگز از مقام خود نه جنبید چون قرآن
مجید را تحریف کردند سکوت تام اختیار ساخت و هرگاه هزاران نسخ کتاب مجید را در آتش نهادند مهر خموشی بر لب گذاشت
بلکه بتصویب ذی النورین گذشت پرداخت و وقتیکه تحریم متعه و تقلیل سواد ملائک سقر هین امامیه کوشیدند بر روایت

امام اعظم طوسی در تهذیب و استبصار اقرار بر جناب سید المرسلین نمود و گفت یاد دارم که انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در یکوقت گوشت خر و متعۃ النساء را هر دو حرام ساخته نعوذ باللہ من هذا البهتان الصریح والافتراء القبیح تا کجا مفتریات قوم را کسی یاد کرده باشد که گوشت خر و دندان سگ ازینجا مانند آفتاب نیمروز هویدا گشت که مقتضای نور ایمان کدام یک فخر و نازش است و کدام یک ازین موجب کفر و نفاق مصرعه فکر هر کس بقدر همت اوست ٭ علامه دهلوی نور اللہ ضریحه در رساله وسیلة النجات بجواب بعضی از سائلین و مستفیدین چه نیکو فرموده عبارت سوال وجواب مستطاب درینمقام ثبت میشود سوال در میان اهل سنت و شیعه گفتگو بسیار واقع شده سنیان دعوے میکنند که مذهب ما برحق است و موافق قرآن و حدیث و کتابهای شیعه همه باطل و افتراست و مذهب اهلبیت نیست بلکه مذهب اهل بیت همین است که میداریم و شیعه هم همین دعوی کنند که قرآن مذهب ماست و طریقه ما طریقه امام جعفر صادق است رضی اللہ عنه و کتابهای سنیان را غیر معتبر میگویند درین ماده جواب شافی از آیات قرآنی که دران جای دم زدن کسی نباشد و حجت منقطع گردد باید نوشت که طالبان راه نجات بران عمل نمایند و از مذهب باطل دست بردارند جواب ای برادر اول بنای هر مذهبی را دریافت کن و کتابهای هر فریق را یکسو گذارد در طاق نه و چون بنای هر یکی واقف شوے آن بنا را بر آیات قرآنی مطابق کن و بنای هر کدام مذهب که محکم و راسخ بینی آن را مذهب حق دانسته کتابهای آنها بخوان و بعمل آر و بنای هر مذهبی که باطل یابی کتابهای آن را وساوس شیطانی دانسته در آب انداز و گرد آن مگرد و آنها را پاره پاره کن و یقین دان که آن مذهب اهلبیت رضی اللہ عنهم اجمعین نیست بلکه مذهب شیطان است آشکار باید که بنای مذهب اهلسنت بر ایمان و تقوی و صلاح و درستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیر ایشان از مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید المرسلین است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که هزارها کس بودند و همراه آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در راه خدا جهاد و نماز کردند و تا مدت حیات شریف همیشه در نصرت و حمایت او بودند و بعد وفات

آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم در خلافت خود عدل و انصاف و راستی گزیدند و خدمت اهلبیت
و محبت آنها بجا آوردند و امیر المومنین علی کرم الله وجهه همیشه با آنها نشست و برخاست نموده همراه
آنها با کفار جهاد کرده و در پس آنها نماز خوانده و همیشه با آنها صحبت داشته و بعد وفات آنها در حق آنها
دعای خیر نموده و بسیار مدح و مناقب آنها بیان نموده و بنای مذهب شیعه بر کفر و نفاق خلفای ثلثه و
غیرهم هزاران صحابه سید ابرار است که اینها میگویند که همه آنها ایمان نفاق آورده بودند و هجرت برای حکم
ریاست و طمع دنیا کرده بودند و همه جهاد و عبادت آنها برای ریا بود نه برای خدا و بعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم با اهل بیت او ایذا رسانیدند و مرتضی علی را یاری نکردند و حق او را بزور گرفتند
و متابعت و نماز علی رضی الله عنه همراه آنها بنابر خوف و تقیه بود حتی که علی رضی الله عنه دختر طاهر خود
در نکاح عمر رضی الله عنهما برای تقیه داد و نام پسران خود ابوبکر علی و عثمان علی و عمر علی برای تقیه
نهاد و صحابه مخلصین اندک بودند ابوذر و مقداد و سلمان و عمار و جابر و چند کس دیگر ای برادر
چون بنای هر دو مذهب دریافتی پس بدانکه دلیل بر بنای مذهب اهل سنت آیات قرآنی بسیار اند که
هر یکی از آن برای اثبات استحکام آن بنا کافی است و بنابر اختصار درین مقام چند آیت نوشته می شود
قوله تعالی وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ
رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ و سابقین که اولین اند از مهاجرین و انصار و آنانکه پیروی و متابعت
سابقین کردند به نیکوی یعنی با ایمان و طاعت راضی شد خدا از انها و راضی شدند آنها از خدا وَأَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ و مهیا کرد خدا برای آنها بهشت ها که جاری اند زیر منازل یا درختان آنها نهرها
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا اینهم مهاجرین و انصار و متابعت کنندگان آنها در بهشت ها باشند همیشه این آیت برملا ندا
میکند که مهاجرین و انصار سابقین همه بهشتی اند و متابعت کنندگان آنها که بعد آنها بودند و طریقه
آنها اختیار کردند آنها هم بهشتی اند و شک نیست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مهاجرین اولین است
که وقت هجرت همراه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و بسیاری دیگر از مهاجرین

اولین اند وهرکه ابوبکر را از مهاجرین اولین نداند بسبب انکار آیت غار کافر شد قال الله تعالے
اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا چون بیرون کردند رسول خدا را کفار مکه در حالیکه دوم دو کس بود چون بودند
هر دو در غار چون میگفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مر یار خود را که ابوبکر صدیق است
اندوهگین مشو بدرستیکه خدا با ماست و سابعت کنندگان آنها کو افق مهاجرین انصار اند که بعد
ایشان ایمان آوردند و هجرت و نصرت کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که همیشه در بهشت خواهند
بود پس ثابت شد که ایشان قطعی بهشتی اند هرکه ایشان را بهشتی نداند بسبب انکار این آیت کافر
باشد و اگر در همین مقام شیطانی بیاید و ترا وسوسه دهد که شاید مراد ازین آیت آن مهاجرین باشند
که شیعه در حق آنها حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت ابوبکر وغیره برای
طمع دنیا جوابش بگو که ای ابلیس دروغ میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود چنانکه در
آیتی که اول بعد هجرت در باب قتال نازل شده فرموده اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا
اذن و دستور داده شد بجنگ کردن کفار مر کسانی را که میخواهند کارزار کردن یعنی مهاجرین را
بسبب آنکه آنها از دست کفار ظلم شده بودند وان الله علی نصرهم لقدیر و بدرستیکه
خدا بر نصرت کردن آنها قادرست الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا
ربنا الله آنانکه بیرون کرده شدند از سراهای شان بغیر حق مگر آنکه گفتند آنها که پروردگار ما الله
است یعنی از ایشان هیچ گناهی صادر نشده که بسبب آن بیرون کرده شوند مگر فقط بسبب آن آنها
را بیرون کردند پس ازین آیت ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصا لله بود نه برای طمع
دنیا پس ثابت شد که همه مهاجرین رضی الله عنهم مغفور اند ای برادر هرکه ایمان بالقرآن دارد
چون برو ثابت شد که خداتعالی کسی را جنتی فرمود و گفت که آنها در جنت بر سبیل دوام
باشند تمام اعتراضات او در حق وی ساقط گشت چراکه حق تعالی عالم الغیب است

ومیدانند که از فلان بنده در فلان وقت حسنه یا سیئه بظهور خواهد آمد و با وجود آن اگر او را فرماید که
این را خلقتی نمودم درین ضمن اشاره بمغفرت جمیع زلات وی متحقق گشت پس دیگر بندگان را در
حق آن کس طعن و تشنیع نمودن اعتراض بجناب الهی کردن است گویا که اعتراض کننده میگوید که این بنده
بدبخت شد او را چرا بهشتی میکند و ظاهر است که اعتراض کردن درین مقام کفر است و بنده را که
خدا بهشتی خوانده است البته وی بهشتی است و اعتراض کسی در حق وی ضرری ندارد و او را دوزخی
نمی کند لیکن اعتراض کننده کافر است پس باین وجه تمام شبهات و وساوس شیاطین ساقط شد
واحتیاج نماند که بجواب آن پرداخته شود اما برای تسلی سائل رجیم الشیاطین کرده می شود الی آخر کلامه
المقدس بار خدایا اگر مؤلف و شرکا را ایمانی او بتقلید فاضل طبری در کابل که پرده حیا از چهره ظلمانی
برداشته و عنادا و ناصبیت خروج بر شیخین کرده گذاشته خواهند گفت که شیخین کی از مهاجرین بودند بلکه بحسن و
جمال حضرت بتول زهرا فریفته بنیت تزویج وطن خود را گذاشتند و در حقیقت جواب این هذیان جز جهل و
سفه و شقاوت با مقلدین طبری که تمامی اهل بیت و اصحاب رسالتمآب را رسوا کرده خواسته اند که نور دین و
اسلام را فرونشانند و الله متم نوره و لو کره الکافرون چیزی دیگر نیست و غالبا که نزد مؤلف این
رئیس النواصب را اختیار لفظ تزویج نسبت بعقد با خود که الفاظ معلوم در حق ام کلثوم روایت میکنند
راه کمال ادب درباره خاتون جنت رفته فجزاهم الله اجمعین اکتعین عن الرسول و البتول و اولاد الطیبین
الطاهرین سوم آنکه حکم مؤلف ترجیح اعمال زمان غیبت خاتم پیغمبران بر طریق اهل سنت است فقط با خود معتقد
آنست پس بر شق اول میباید که از کتب معتمده اهل سنت ثابت فرماید و چگونه گویم که بر اثبات آن بگفتی داشته
باشد چه از کتب اهل تحقیق ترجیح اعمال حضور جناب رسالتمآب برمی آید چنانچه خاتمه تحفه اثنا عشریه که سر الجلیل فی
مسئله التفضیل نام دارد و همچنین رسائل دیگر و کتب دیگر دلیلی است روشن بلکه در تحفه اثنا عشریه نیز تصریح و تفصیص
برین امر موجود است حیث افاد العلامة الدهلوی انار الله برهانه و نقل بالحسنات اینست که درینجا دقیقه باید دانست که سب و طعن انبیا
علیهم السلام را بجهت کفر و حرام است و وجه سب یعنی سب صحابه کفر درین بزرگان یافته نمیشود و موجب تعظیم و توقیر و ثنا و حسن ثنا بر موجود

دارند

دارند و چون جماعه باشند از مومنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت و تکفیر بنص قرآن ثابت شده باشد بالیقین ایجماعت هم در حکم انبیا علیهم السلام خواهند بود در حرمت سب و تحقیر و اهانت و بد گفتن بهایت کار آنکه انبیا را اسباب تحقیر موجود نیست و اینها را بعد از وجود معدوم شده و معدوم بعد الوجود و چون معدوم اصلیست درین باب لهذا اثبات آن بگناه او تعبیر کردن حرام است و عوام امت غیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر سیئات یا مغفرت گناهان ایشان را بالقطع از وحی و تنزیل معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضای الهی با عمال ایشان بالتخصیص متیقن شده باشد پس فرقه صحابه برزخ اند درمیان انبیا و امتیان لهذا مذهب منصور همین است که غیر از صحابه هر چند مطیع و متقی باشند بدرجه ایشان نمی رسد این نکته را بالمیت آن در خاطر باید داشت که بسیار نفیس است انتهی بلفظه المقدس و وجه دلالت این عبارت بر مقصود بجهت اشتراک علت و قیاس اولویت اظهر من الشمس و ما آن بسیاری از احادیث امامیه بروایات کلینی و صدوق و دیگر محدثین از جامعین اصول همین امر ناطق است که حق تعالی برای بندگان از سابقین و لاحقین درجات مقرر فرموده که خاصه هر فرقه گردیده و هر چند متاخرین کثرت اعمال خیر نمایند لکن بمدارج مهاجرین اولین نمیرسند و علت فضیلت ایشان خیر سابقه و معیت و صحبت با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مبدای منتهای تمامی نعمای الهی بود هیچ معلوم نمی شود پس اعمال که همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه صدور یافته بهتر از اعمال ما بعد خواهد بود و هو المقصود و غایت السعی علمای امامیه در رد افاده علامه دهلوی قدس سره العزیز چنانکه بر رسیله هفوات کشمیری و کنتوری دیده است آنکه بعضی از علما خلاف این تحقیق گفته و جواب این بعد از خاعان بر رسیله ادنی بهره از تتبع کتب داشته باشد مخفی نیست توضیحا للمرام بمثالی روشن کنیم که شیخ حلی امامیه هنوز در مسئله تفضیل امیر المومنین بر انبیا اولو العزم از متوقفین است چنانکه علامه دهلوی در تحفه اثنا عشریه اشاره بآن کرده و صاحب نواقض گفته

قَالَ ابْنُ الْمُطَهَّرِ الْحِلِّيُّ اَجْمَعَتِ الْاِمَامِيَّةُ عَلٰى اَنَّ عَلِيًّا بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَفْضَلُ مِنَ الْاَنْبِيَاءِ غَيْرِ اُولِي الْعَزْمِ وَفِيْ تَفْضِيْلِهٖ عَلَيْهِمْ خِلَافٌ قَالَ وَاَنَا مِنَ الْمُتَوَقِّفِيْنَ

نی ذلک وکذلک الائمة من اله انتهی مع هذا صاحب حسام اینمذهب را مذهب منصوص قرار داده معلوم شد که خلاف بعضے و توقف بعض دیگر قادح نمی باشد اگرچه آن بعض مرتبهٔ امامت عظمی رسد ونیز واضح شد که کنتوری وغیره هنوز منغی مذهب منصوص نرسیده اند ورنه رد کلام علامهٔ دهلوی نور الله مضجعه بر نمی پرداخته اند نعوذ بالله من هذه الخرافات و بر شق ثانی فقط بر معتقدات و خیالات خود الزام اهل حق در خواستن کار حضرت مؤلف است دون غیره و از نجاست که دلائل و براهین این رساله سخت بے انتظام افتاده اگرچه نسبت بدیگر رسائل حضرت مؤلف عالیمقام در تکمیلش زیاده تر اهتمام فرموده باشد و مناط اینهمه خرابیها آنکه مجتهد جائسی باوجود دعوی سیادت در حق کسانیکه بدون مسلمات اهل سنت قصد الزام در سر دارند در کتب مطبوعهٔ خویش بصدق دل و نیت صمیم دعا می بد فرموده مع هذا ازین حکم مؤلف که اعمال زمان صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف دارد بر اعمالیکه در حضور مقدس نبوی صدور یافته لازم می آید که صدقات متاخرین که بکمال اخلاص در راه خدا داده باشند بهتر از اوقات مصداق
یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا
ویتیما واسیرا باشد سیما وقتی که روایات کتاب کشف الغمه عن معرفة الائمة و مانند آن که دلالت بر شرکت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هنوقت و صدور امر و تاکید شریف باعطا سائلین دارد کما سبقت من قبل ضمیمهٔ این تقریر شود همچنین در فضائل دیگر از همین واد سخن خواهد رفت پس آنچه ازین بزرگان اعمال صالحه صدور یافته بر حسب سول صلی الله علیه و آله و سلم و تاکیدات شریفه او اثر صدور معجزات بود بخلاف متاخرین که آنچه از حسنات بر روی کار آورند ریا و سمعه را دران بسیار دخلی نیست محض قوت ایمانی و آثار تصدیق غیبی علت آن گشته معاذ الله من ذلک علت اینهمه علل فقط بغض و عناد با اصحاب و حواریین رسول خدا عز و جل است که باعث شرمندگی متشیعین خصوصا مؤلف قدوة المتکلمین از روی اهل بیت طاهر گردیده چهارم آنکه حکم مؤلف که در وقت آنحضرت صلی الله علیه

و بدعتی از صحابه خصوصاً ملازمین صحبت در زمان آن سرور وقوع نیافته چه جای آنکه مرة بعد اولی کرة
بعد اخری بتواتر و اتصال بظهور انجامد که راه تبوک وقت مراجعت شریف دبها انداختند و ناقه مبارک
را رم دهند و زهر هلاهل بعیاشان بکار برند و در وقت منع دوات و قرطاس چه مخالفتها که بر اصول امامیه
از مکمن بطون بیارگاه ظهور نیارند الی غیر ذلک من المنکرات پس معلوم شد که حضرت مؤلف اینهمه را
از مفتریات طائفه خویش تصور بلکه تصدیق میفرماید چنانچه در مقدمات سابقه شعاری بر همین معنی
رفته والحمد لله علی ذلک یا برخدا یا مگر مناط بر الزام اهل حق باشد لیکن بعد از تنزل و تسلیم بر تصریح
فاضل جالسی میتوان گفت که چون الزامی فرع تحقیقی است چون اصل اصل نباشد فرع چگونه تحقق خواهد نمود
انتهی ما افاد فی الکتاب المطبوع پنجم آنکه انکار از سرکردگی فاروق و قیل و قال مؤلف مجاهده در امر
سیفی و سنانی و دعوا اولی الاسلام بعد از فرض و تقدیر بجناب حسنین میکشد چه هرگز مرومی نیست که در زمان
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بحسب ظاهر طفل می نمودند و در واقع بعلم و شجاعت و دیگر صفات
عالیه نظیر خود نداشتند و در اشد اعمر مثل منتهای آن بودند کما قال الاردستانی وغیره بلکه از
بحار مجلسی و دیگر تصانیف او ثابت شده که ولادت ائمه بر خلاف بنی آدم اتفاق می افتد
یعنی از ران مادر بوجود می آیند و نشو و نمای ایشان چنانست که در یک هفته مثل طفل یک ساله
مینمایند سرکرده غزوه باشند یا در حالت اختیار کافری را کشته باشند یا قبیله از قبایل عرب
یا عجم بتوسط شان بروایات معتمده از فضلای علمای اصولی و اخباری نه مزخرفات بیسران
سبزواری مشرف باسلام شده باشد بلکه خلاف آن از مصارعت همدگر و کشیدن دامن مبارک
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و سوار شدن بر سر دوش آنسرور و عدو هروله در کوچه های
مدینه منوره بحار وغیره منقول است قطع نظر از این همه کاش وقتی که باعتبار مرور شهور و اعوام
مصداق حتی اذا بلغ اشده گردیدند و حروب بغاة پیش آمد و حضرت امیر جمع فوج و لشکر
کشی محتاج شد آنزمان اثری از قوت بازو سر پنجه جهاد سیفی و سنانی از ایشان منقول میگشت

یا بمناظرهٔ خوارج ملاعین نامزد می شدند و غالب می آمدند اینهم صورت نه بست بلکه ابن عباس بن
عبده مامور شد و مظفر و منصور باز گردید و محمد بن حنفیه را در صفین وقتیکه صفوف قتال آراسته و مهر
و محبت از میان خاسته شد چنانکه لطفی علیه الرحمة فرماید شعر نه آبی درو مسی جز زهر ناب
نه مهری درو گرم جز آفتاب * از حضور مرتضوی اجازت قتال و استعمال سیف و نصال عنایت
گردید پس او سمت مبارزان لشکر مخالف که در میدان جولان می کردند و رجز خوانی آغاز نموده بودند
روانه شده و در وقت صبح برای برهم کردن لشکر شام متوجه گشت تو گویی شیری در گله گوسفندان
افتاده یا بازی بجماعت کبوتران رو نهاده تا آنکه بکمال مردی و مردانگی و شیری و فرزانگی گردان
لشکر معاویه بن ابی سفیان را بضرب تیغ بیدریغ و طعن سنان جان ستان ره نورد
بیابان عدم گردانید و یلان فوج او را بر خاک اجل غلطانید چنانچه ابوالقاسم طوسی در شاهنامه
گوید شعر بروز نبرد آن یل زورمند * بشمشیر و خنجر بگرز و کمند * برید و درید و شکست و
ببست * یلان را سر و سینه و پا و دست * محمد بن حنفیه بعد ازین محاربات قویه چون دید که
مبارزان میمنه و میسره مخالف قدرت مبارزت ندارند بلکه رو بفرار می آرند متوجه لشکر حضرت
امیر شد و رکاب سعادت انتساب وی را بوسه داد شیر خدا الحق بخوبی و غمخواری او فرموده
باز حکم کرد که زودتر بر لشکر مخالف تازد و پروین او را بنات النعش سازد گویند که بار دوم آن
شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا ذوالفقار حیدر کرار را از غلاف برکشید و چنان
بسرعت تمام تاخت آورد که از کشته ها پشته ها بروی زمین مانند کوه الوند بلند و دریای خون مانند موج
و سیل جیحون روان شد و از صفوف در گذشته بقلب درآمد و داد شجاعت و ثبات قلب داده بکمال
غلبهٔ عطش که جان بلب آمده بود کالبرق الخاطف از لشکر باز گردید لیکن درین مراجعت از هجوم
فوج و باران تیر مجروح شد جناب مرتضوی استمالت او نموده و آب سرد او را سیراب فرمود و خواست
که باز بمقابلهٔ مخالفین داد شجاعت و دلیری دهد راوی گوید که مقارن این حال محمد مذکور را آب

در چشم گردانید و بذروه عرض رسانید که واعجبا شجاعان عرب و عجم حسنین را بمبارزت طلب میکنند و
در مصاف نام ایشان صاف صاف بر زبان می آرند ای پدر بزرگوار تو ایشان را اجازت کارزار میدهی و نام
عار و ننگ بر خود می نهی و حال من بدین حد رسید و هنوز مامور بشمشیر زنی می شوم گویند که جناب امیر ارشاد
نمود که ای جان پدر تو فرزند منی و حسنین فرزندان پیغمبر اند و من ترا بمنزله دست خود می پندارم و ایشان را
مثل هر دو چشم خود می انگارم فخر الدین نجفی نیز اصل این حکایات را در کتاب منتخب فی جمع المراثی والخطب ذکر
کرده و مورخین بکمال شرح و بسط وارد نموده اند و از حکایات است که محمد بن حنفیه علی بن الحسین را رضی الله عنهم
اجمعین وقتیکه دعوی امامت برای خویش کرد از صبیان و اطفال شمرد و خود را از شجاعان و ابطال نخبه
از روی وز جمل و صفین صدور یافت درباره استدلال امامت آورد چنانچه روایت ابی عبیده و زیاد
وحضرت زراره افقه اصحاب ایشان از امام ابوجعفر در کافی شاهد عدل این دعوی است وهذه الفاظه
ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین علیهما السلام فخلا به فقال له یا ابن اخی قد
علمت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دفع الوصیة والامامة من بعده الی امیر المؤمنین
ثم الی الحسن ثم الی الحسین ع وقد قتل ابوک ولم یوص وانا عمک وصنو ابیک وولادتی من
علی وفی سنی وقدمی احق بها منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصیة والامامة
ولا تحاجنی شارح در شافی شرح این حدیث گوید ولادتی بکسر الواو من علی ای بلا واسطة
وفی سنی بتقدیر وانا فی سنی وقدمی بفتح القاف وکسر المهملة ای سابقتی وما
صدر عنی من الجهاد فی وقعة جمل وصفین ونحوهما و از نیم حال تاویلات قوم در ساینه
منازعت این هر دو خرد و بزرگ که مقصود ابن حنفیه اظهار جلالت امام زین العابدین بود بخوبی عیان شد
القصه بر تقدیر تسلیم این معنی که فاروق اعظم نه کافری کشته و نه بدعوتش احدی از قبایل مسلمان گشته جز
در مهمات امور بحضور فایض النور دخیل بود یا نه و جناب خیر البریه این بزرگان را بالسمع والبصر که امر فی الصدر تعبیر
می نمود یا نه پس حال شان مثل حال حسنین خواهد بود و انگاه آنحضرت شیخین همراه خویش هم در جنگ خیبر علی ما زعمی

الشیخ ابو العباس وغیره وهم در دیگر غزوات هم بر شجاعت شان اشعار میکنید یا نمیکنند زیرا که معمول برگزیدهای
ایزدی همین است که چنانچه در مقابلهٔ دشمنان اهل شجاعت را میفرستند همچنین همراه خویش این قسم واقعه دیده
را نگاه میدارند والعجب کل العجب که علمای قوم لفظ احب را در حدیث طیر و مانند آن دلیل فضیلت آنجناب
میشمارند و زیادت محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت بجناب مرتضوی برهان ثبوت خلافت
بلافصل میگردانند و میگویند که این محبت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون امر الهی نخواهد بود
و سمع و بصر حضرت سید المرسلین صلعم را که شیخین بودند و در ملازمت و حواریت آنحضرت صلعم بسر مینمودند
و رتق و فتق امور اکثر بصوابدید ایشان گذاشته بود چنانچه از کلام مجلسی در بحار نقلاً من علم
الیقین بلکه به بداهت عقلیه نیز دریافت می شود از کفر و نفاق منزه نمیدانند فاعتبروا یا اولی الالباب
و از ملاحظه روایتیکه تعلق بحال محمد بن حنفیه و جناب حسنین دارد بوضوح می انجامد که چنانچه حسنین بی اجازت
در میدان مصاف نمیرفتند همچنین شیخین پابند اجازت بودند بلکه بنص مرتضوی کرم الله وجهه و اعتراف
هر دو امام اعظم شیعه سابق ازین بدریافت رسید که ابو بکر صدیق روز احد شمشیر از غلاف برکشیده
بسمت کافران حتی پدر خویش متوجه شد و در قتلش هیچ انتظار باقی نبود لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را
بازگردانیده و از صحبت و رفاقت خود بدستور ملوکان زمان که بمزید عقل و کیاست و قوت قدسیه اتصاف دارند
جدا نفرموده و نیز استصحاب شیخین در غالب اوقات نظر بصراحت احادیث و روایات از آن قبیل بوده که
بادشاهان وزرا خود را جدا نمیکنند علاوه برین نظر به بعضی از صور گذارش است که حضرت مؤلف تحفه را
که حکم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در ادای قرض یهودی قبول نکرد و خواست که از عمر فاروق
حکمی جدید مغایر آن طلب کند او گفت انتما علی مکانکما و در خانه خویش رفت و قبضه شمشیر بدست گرفته بیرون
برآمد و بار سر آن شقی را از دوش برداشت چنانچه قبل ازین از تفاسیر امامیه گذشت کافر میدانند یا مثل مالک خود
او را نیز مومن پاک اعتقاد و پاک اعمال می پندارد ششم آنکه چون بر جا خود در قرآن مجید و حدیث
ثابت است که حضرات مقدسه انبیا و رسل علیهم السلام را بصفت کمال قرب و مرتبه عصمت خوف و خشیت

ایزدی می زاید از حد تحریر و تقریر در گذشتند و بسیاری از ایشان که بحمد الله تعالی شب و روز بعجز و زاری
بسر میبرند و از خوف و عقاب الهی چندان گریستند که بر رخساره های ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
جا بجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت میفرماید و از تنبیهات میستاید و در احادیث
شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شد گاهی به تبسم آشنا نشده اند و بعد ازین
بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین صلعم فرمود که اگر کسی را اعمال هفتاد پیغمبر حاصل باشد از بیم باید که
اعمال حسنه را حقیر داند و از عذاب و از اهوال قیامت ایمن نماند بلکه از بحار الانوار انشاء الله تعالی هویدا
و آشکارا خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین صلعم میفرمود ای کاش من درختی میبودم الی غیر ذلک پس حضرت
مؤلف بجهت عدم خوف و خشیت فارق آنچه در بعضی مقامات گفتگو کرده خارج از قانون اسلام و شریعت
خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شروح شفا
مذهب فضه و قدریه بهمین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد آن دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و باقی انبیاء و مرسلین ضروریست که از عقاب و عذاب الهی تا وقتی که در دنیا باشند می ترسیده باشند
خواه جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواه نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون
پوشیده و در هر بهار و خزان برنگ مناسب ظهور یافته حتی که اجماع حضرت مؤلف و برادر مهین او یعنی
فاضل اخباری صمد آقای ابانی بعد از خرخشه بسیار و دریوزه گری از خدمت علمای اصول
و اخبار و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقاید طوسی بلکه تحقیر و توهین علمای کبار آن
قرار یافت که خواجه ایشان درین کتاب طریق مداهنه و مدارا می پیماید و براه نفاق میرود و در دلش
چیزی دگر و بر زبانش چیزی دیگر است محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد اول چند از روایات
دیده باشند که بزعم شان دلالت بر غلبه رجای خلف داشته باشد باعتقاد فرمود که در
شروح شفا مذکورست قائل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگواران بر آنها ثابت شد
با نیمذهب گشتند که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است شعر نیز بچشم عدو خود بزرگ عیب است

کل است سعدی و در چشم دشمنان خار است + علاوه میتوان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی
الله عنه و عن آبائه اجمعین در صحیفه کامله مذکور باید که لگام من در قبضه شیطان است دلیل بر آنست که عملی از اعمال
آنجناب بر بوته قبول محلی نگشته پس اعمال شر کدام کدام است که بجهت صدور آن شیطان را بر خود حاکم
و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد جز آنکه بکمال طیب خاطر دست بیعت قدوه مروانیان دراز
ساخت بلکه بیعت را بر استدعای آنها مقدم داشت با آنکه در واقعه حره تخلف آنجناب از منحرفین
یزید شمارند و نیز می پرسیم که آن معاصی کدام کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیه والثنا وقت مرگ گریه
و بکا بملاحظه آن آغاز نهاد چنانچه مفصلاً خواهی دانست انشاء الله تعالی هفتم آنکه آنچه از فاروق
در زمان آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در اعمال خیر مثل هجرت و بیعت در مشاهد شریفه و صدقات
در راه خدا و امثال آن صدور یافته بنا بر آن بر اعمال ما بعد مزیتی داشته که مقبولیت آن اعمال سابقه
بالخصوص بارها بر زبان وحی ترجمان گذشته مفصلاً و قطعاً بخلاف اعمال ما بعد که خیریت آن بیقین
منصوص نیست و کتب رجال مثل فهرست شیخ و کتب حدیث امامیه کما او مانا الیه قبل ذلک هم انص است
درینکه آنچه از صحابه کبار بمعیت سرور دو جهان از اعمال و عبادات بالاتفاق واقع شده هیچ عملی را برابر آن
نمی تواند شد بلی ثواب تبرا و متعه النساء خارج از مبحث و مستثنی از جمیع فضائل است که هیچ عملی و ثوابی
برابر آن نیست فکیف که از مرتبه چهارم در گذرد و بداهت عقل نیز بآن حاکم است که اعمال خیر
صحابه در زمان حیات شریفه بر غیر آن ترجیح تمام دارد چه بالقطع در محل خود ثابت شده که اعمال
السابقین از اعمال دیگران از افراد است افضل و اشرف است پس اعمالیکه صحابه کبار را شرکت در آن دست
داده هیچ اعمال مساوی آن نمی تواند بود ندانی که بمشارکت جماعت آن عمل را هیئت وحدانیه حاصل
می شود مانند کیفیتی که در هر جزو از اجزای مرکب پیدا می آید چنانکه اهل تحقیق تقریر آن کرده اند
هشتم آنکه آنچه در حدیث ابوبرده قیل و قال نموده مبنی بر آنست که در خاتمه آن بجای صیغه متکلم یعنی
فقلت لفظ فقال یافته شد و آن نیست مگر بذهن مؤلف یا اذهان اصدقای ایمانی او که احتیاط در

نقل روایات نمی‌کردند و بهره از تتبع کتب احادیث و تصفح نسخ صحیحه بدست نداشتند چه بسیاری از نسخ
صحیح بخاری از جاهای بسیار طلب نموده مراجعت کردم همان صیغهٔ متکلم که محفوظ خاطر بوده برآمد و هرگز
در هیچ نسخهٔ صحیح مزبور لفظ فقال نیافتم لیکن قیل و قال مؤلف باعتراف او اساساً ساقط شد و شروح و تراجم
این کتاب نیز اشعار به اختلاف نسخ ندارند بلی از مطالعهٔ فتح الباری و دیگر شروح و تراجم معلوم میشود
که در صدر حدیث اختلاف است یعنی لفظ فقال لی و قال لی بود لیکن شارحین لی را که روایت نسفی
است صواب گفته اند و در لفظ فقلت باختلاف نسخ را تعرض نمیکنند و ذلک ادل دلیل علی الاتحاد
و بر فرض محال اگر در هیچ نسخه لفظ فقلت نباشد خواهم گفت که در کتب حضرات متشیعین معمول و مرسوم
همین است که چون رجوع ضمیر بسوی متکلم دشوار می‌فتد مقوله راوی قرار میدهند نه بینی که در حدیث رشید
هجری که صاحب مجمع البحرین وارد کرده آخر علمای امامیه همین مقولات رجوع میکنند و عبارتش این است
وَرُشَيْدُ الْهَجَرِيُّ كَانَ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا قَالَ حَدَّثَنِي اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا رُشَيْدُ
كَيْفَ صَبْرُكَ اِذَا اَرْسَلَ اِلَيْكَ دَعِيُّ بَنِي اُمَيَّةَ فَقَطَعَ يَدَيْكَ وَرِجْلَيْكَ وَلِسَانَكَ
قُلْتُ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ آخِرُ ذٰلِكَ الْجَنَّةُ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رُشَيْدُ اَنْتَ مَعِي فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ وَاللّٰهِ مَا ذَهَبَتِ الْاَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتّٰى اَرْسَلَ اِلَيْهِ الدَّعِيُّ عُبَيْدُ اللّٰهِ
بْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللّٰهُ فَدَعَاهُ اِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَاَبٰى فَفَعَلَ بِهِ ذٰلِكَ بالجمله چون
اشکال وارد می‌شود که در احادیث ائمه که امامیه در کتب خود می‌آرند محاورات عرب یافته نمی‌شود و اکثر اغلاط
و لحن موجود است و عدم سلاست الفاظ علاوه بران چنانچه خود شارح کلینی اعتراف آن نموده و قدم سابقاً
آخر مدار تاویل بر همین قرار خواهد یافت که فقرهٔ والله ما ذهبت الی قوله ارسل الیه دعاه الی آخره از مقوله
راوی است آری فرق این است که باعتراف مؤلف نیز نام راوی در عبارت حدیث بخاری موجود است
و در عبارت مجمع البحرین جز نام رشید یافته نمی‌شود و اگر ضرورت در این کسوای این امر کشیده در عبارت روایت
بخاری نیز بر فرض مذکور ضرورت شد بدست کمال الخفی نهم انکه تکلف درین است که ضمیر را بسوی

عبد الله راجع کنند زیرا که قبل ازین از کتب امامیه مذکور شد که اهل سنت بر مذهب صحابه کبار اند پس باید
که افضلیت ابوموسی اشعری مذهب ایشان باشد چه جای آنکه از احدی منقول نباشد بخلاف آنکه ضمیر را
بسوی او وهی مذکور برگردانند که هم عدم تکلف است و هم مطابقت اصول و عقاید و هم آنکه دعوی ایشمعنی
که ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد را بر اعمال ما سبق تفضیل داد دعوی بی دلیل و حاشا که چنین
باشد چه محتمل که او اعمال لاحقه را مساقط نداشته باشد چنانکه فاروق اعظم پس با وجود این احتمال
ظاهر دعوی تفضیل هیچ معنی خواهد بود و منتهای تمنای فاروق چنانچه از کرمانی و دیگر شروح بوضوح
می انجامد آنست که هرگاه میزان اعمال قائم شود و نیکی و بدی لشمار آید این هر دو با هم متنازع شوند و همدگر
آویزند و من از ان وا رهیده گیر بتوسل اعمالیکه همراه پیغمبر خیر البشر بجا آوردم نجات یابم و لنعم ما قال بعض
العرفا شعر طاعت ناقص ما موجب غفران نشود ٭ راضیم گر بدل علت عصیان نشود ٭ از صلحا و اتقیا
درباب مزید خوف و خشیت از بارگاه کبریا عجائب قصه ها در روایات صحاح مرویست بر حرفی ازان کتاب
مینمایم عن حذیفة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کان رجل فیمن
کان قبلکم یسیئ الظن بعمله فقال لاهله اذا انا مت فحرقونی فذروني فی
البحر فی یوم صائف ففعلوا به فجمعه الله ثم قال ما حملك علی الذی صنعت قال ما حملنی الا
مخافتك فغفر له و اصل این حکایات هم متفق علیه فریقین است چنانچه از مطالعه کافی کلینی و تصنیفات
صدوق امامیه باطمینان می انجامد و از محاورات قرآنی و آیات بینات کتاب مستطاب بیزدانی اصرح ثبوت
یافت که کثرت خوف و خشیت دلیل مزید علم و معرفت است قال الله تبارك و تعالی انما یخشی الله من
عباده العلماء چنانچه از بحار فاضل مجلسی عنقریب خواهد آمد و آنفا گذشته که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده که اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر کرده باشد باید که آنرا حقیر شمارد پس انچه از حضرت
فاروق نقلی است یا از دیگر خلفای راشدین مثل حضرت صدیق و امیر المومنین مرویست اتباع سنن
نبوی است شعر بنده همان به که ز تقصیر خویش ٭ عذر بدرگاه خدا آورد ٭ ورنه سزاوار خداوندیش ٭

کس نتواند که بجا آورد * بالجمله چون مقدمات صورحیالیه مولف از قبیل بناء فاسد بر فاسد است
نتیجه آن که عبدالله عمر اعتقاد کند و گوید که ابوموسی اشعری از فاروق افضل بوده نیز فاسد باشد
یازدهم آنکه توجیه مصحح نفس رجوع بمنع می کند کما سبق مرارا ان الموجه مانع لیس او را مدعی قرار
دادن و از وی دلیل طلب داشتن دلیل بر آن است که مطلب او با وجود ظهور نفهمیده تا بمطالب دقیقه چه رسد
دوازدهم آنکه ما بعد را از توجیه مذکور متحاشی دانستن نیز موقوف بر مقدمات سابق است و فی ابراز
در فساد آن هیچ شکی و ریبی بر قانون مناظره نیست سیزدهم آنکه دعوی ترتیب فضل خلفا
رضی الله عنهم اجمعین محض فضول دانستن فضول محض است چه دلیلش نیست مگر شهادت عبدالله ابن
عمر با فضیلت ابوموسی بزعم مولف و هو مما یضحک علیه الثکلی بل الثکلی کما لا یخفی چهاردهم
آنکه توجیهی در باره فاروق و ابوموسی بکار برده چون مخالف اعتقاد اهل سنت است در دیگر آن
هوس خام را پخته و سخن بیوقت گفته بلی بر اصل تشیع که تکفیر دشمنان مرتضی باشد آن بنا فائی ندارد
مبتنی تواند بود چنانچه از تصانیف مسمی علم الهدی مثل تبصره و غیره سمت ظهور دارد پانزدهم
آنکه عجب می آید که عبدالله بن عباس با وصف گوساله پرستی و انحراف شدید از اهل بیت نبوی
تصحیح مولف در قول آنی خطی کامل از تشیع حاصل داشته لیس غالبکه بنیاد این قسم توجیه بر تشیع باشد
تنبیه بدان کفر الله ذنبک و ذنوبنا و نور الله قلبک و قلوبنا که حضرت مولف درینمقام عادت
معهوده خویش حاشیه قلمی کرده که مستتر مباد که مفضولیت حضرت فاروق اعظم از ابوموسی آنچنانکه خویش دل
با حادیث صحاح اهل سنت ثابت است فقط این بحدیث منحصر نیست که مخالف تاویلی کرده
بوده باشد بلکه نکته لطیف بود از این حدیث هم بر آورده شد انتهت بعینها **اقول** درینمقام
نیز جناب مولف رساله اجمال مخل بکار برده و مورد تشنیع مجتهد جالسی کما سبق فی صدر هذه
الرسالة شده کاش اشارتی به بعضی از ان حدیث می نمود و جوابش بتفصیل تمام می شنید و لیکن
فقیر با غماض نظر از این عیوب میگوید که اگر مراد از مدلول آن احادیث فضیلت جزئی است

فنحن نسلمها لکن لا تقدح فی المقصود زیرا که مقصود از افضلیت فاروق اینست که بجمیع وجوه و در جمیع
صفات راجح است بلکه در مجموع صفات فضائل که در دنیا بکار آید من حیث المجموع پس ممکن است که در
مفضول بعضی خیر از اوصاف کمال متمکن باشد که در ذات فاضل نبود چنانچه در تکمیل الایمان و دیگر کتب این
تصریح واقع است و اگر مراد افضلیت کلی و کثرت ثواب و وفور آثار که منافع آن باصل دین و شریعت رجوع
کند فهو فی حیز المنع و بحمد الله که در ما نحن فیه نیز مرتبه افضلیت بنام فاروق اعظم باعتراف ابو برده مسلم است
چنانچه فاضل متبحر عسقلانی در فتح الباری تصریح بدان نموده حیث قال قوله فقلت القائل هو
ابو بردة وخاطب بذلک ابن عمر فاراد ان عمر خیر من ابی موسی واراد من الحیثیة
المذکورة والا فمن المقرر ان عمر افضل من ابی موسی عند الجمیع لکن لا یمتنع ان یفوق
بعض المفضولین بخصلة لا یستلزم الافضلیة المطلقة ومع هذا فعمر فی هذه
الخصلة المذکورة ایضا افضل من ابی موسی لان مقام الخوف افضل من
مقام الرجاء انتهی یعنی ابو برده با ابن عمر گفت که ازین حیثیت نیز عمر بهتر از ابو موسی است که مقام خوف
بهتر از رجا و هر عند محال نیست که مفضول بعضی از خصائل فائق بر افضل باشد لیکن با اینهمه عمر فاروق
در صفت نفس اهم بدرجه رسید که ابو موسی بآن فائز نگردید علاوه اهل تتبع نیک میدانند که امامیه
بسیاری از امور را که مناط افضلیت ائمه هدی بر تمامی خلایق خصوصا حضرات انبیا علیهم السلام
گمان می برند و از خصائص ایشان می شمرند در دیگران هم یافته شده خصوصیتی و اختصاصی باقی نماند
چنانچه کتب مجلسی از بحار و مانند آن شاهدتست و هرگاه بر اصول موضوعه ایشان که در باب ائمه اعتقاد
دارند و منطوق آن روایات مآلست که ائمه هدی موجب ضلالت امت گردیده اند کما سبق شطر منها
ادنی غور و تامل بکار برده شود عیان گردد که معاذ الله اهل بیت طاهرین از جمیع امم بدتر بوده اند و
بر همگنان واضح و لائح شود که معمول تمامی بنی آدم است که درباره مقتدایان خویش روایات
شوکت و عظمت در کتب دین و ایمان خویش می آرند الا حضرات امامیه که جعل مذمت ایشان

بنابر

بنا بر تقلید ابن سبا یهودی حقیقة در پی تذلیل اهل بیت مصروف است و در کمال ذلت و خواری ایشان
افسانهای عجیب ساخته اند ولیکن قصد اختصار نمیگذارد که این آرزو چنانچه باید بسیار می از صدور امامیه
در خاطر فقیر از دیر باز متمکن است از قوت بفعل رساند الله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق **قال الفاضل**
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم چون از فحوای حدیث مرویه
دعوی مصادقه با اهل بیت از بهم اجلی و این شنیده که در صحیح مزبور فی مناقب عمر مخاطبه ابن عباس رضی الله
عنه با جناب ابن خطاب مذکور است بعد عبارت طویله وَاَمَّا مَا تَرٰی مِنْ جَزَعِیْ فَهُوَ مِنْ اَجْلِكَ
وَمِنْ اَجْلِ اَصْحَابِكَ وَاللهِ لَوْ اَنَّ لِیْ طِلَاعَ الْاَرْضِ ذَهَبًا لَافْتَدَیْتُ بِهٖ مِنَ اللهِ عَزَّ
قَبْلَ اَنْ اَرَاهُ واین حدیث چنانکه می بینی نص صریح است در خوف شان از غصب خلافت زیرا که هیچ
مضرتی با بن عباس و اصحاب شان که البته مراد خلیفه همین جناب اهل بیت و متوسلان جناب امامت
انتساب یعنی امثال حضرت سلمان و ابوذر و مقداد بوده باشند و را می انتزاع خلافت از ایشان سر و نهی با
نرسانیده بودند و نسبت با نحضرات چنان تقصیری نکرده بودند که افتدا می طلاع الارض ذهبا بعوض
آن اراده داشتند و از مواخذه روز قیامت چنانکه از قول قبل ان اراه ثابت است خواه ضمیر مفعول
راجع بسوی لفظ الله باشد خواه بسوی موت یا قیامت بقرینه معنوی ترسیدند و اگر کسی لفظ
اصحابک جمیع صحابه نبوی مراد گیرد ولا شک انهم مع ابن عباس فی الصحبة یا قبول او ایشم لیکن دران صورت بیان
اضرار و تقصیر ملتمس است چه بزعم ما خود چنین گناهی عظیم سوای غصب خلافت و ما یتفرع علیها از اخذ فدک و منع خمس
الی غیر ذلک از فاروق اعظم واقع نشده و اگر باشد اظهارش بر ذمه حضرات اهل سنت است و توجیه رکیک سخیف
که صاحب النفسه فرموده چنانچه از ذکر بخاری این حدیث را در باب مناقب عمر می تراود یضحک علیه الصبیان بل الثکلی اندکی جا بی
انصاف است که وقت مرگ در آن حین موجب نص صحیح جابر خوف غالب میباید بلکه این معنی علامت منقبت [illegible] و آن هم بزعم
ظالمی حسب عموم شان که اگر شخص گنهگار هم باشد از جهت مظلومیت حط معاصی او میشود و در چنین وقت جزع و فزع
اعتراف باینکه این جزع و فزع بجهت ابن عباس و اصحاب اوست و سوگند بذات کبریا در حالت سکرات

خوردن که اگر تمام روی زمین طلا و مثل من بودی بعوض این عمل فدا میکردم قبل از ملاقات
خدا یا لقای موت و اینها همه با انهضام نفس باشد زیرا که اینها غلط گفتیم خاک بر سر عمدتا و نیز مستتر
مباد که از حدیثین اولین مشتمل بر نسبت احداث باصحاب که بطرق عدیده متکثره مرویست حتی که
اگر دعوی قرب تواتر کرده شود بعدی ندارد و هم ازین هر دو حدیث صحیح سیرین مبین گشت که حدیث
بشارت عشره مبشره وضعی است آنچه ورا دلائل باهره موضوعیتش که علمای ملت حقه کثرهم الله تعالی در کتب کلامیه
بیان کرده اند هرگاه ببراهین قویه باثبات رسید که در حدیث لا تدری ما احدثوا بعدک از احداث
همین غصب خلافت مراد باشد جنت بمراحل بعید است گو جنت شداد باشد و چون جناب مخبر صادق
انکار از یقین مغفوریت جناب ابن ابی قحافه بجمله لا ادری ما تحدثون بعدی و اخبار بالغیب از احداث
کما ثبت باعتراف منهم فرموده باشند تبشیر بجنت در صورت ارشاد حدیث مزبور از حدیثین مذکورین هم حکم
باجماع النقیضین مستلزم است الکیف آن ادعای تقدیم حدیث التبشیر و نیز اگر حدیث تبشیر صحیح بودی جناب فاروق
اعظم وقت مرگ چرا کلمه مماثل حسرت بر الکعبتین نمی فرمودند بالعکس گاهی در حال حیات تمنای نجات
از اعمال کفافا را سایر ایشان فرمایند و گاهی در اوان احتضار جزع و فزع نمایند و حسرت کنند که اگر تمام
روی زمین زر و زرد من میبود فدا میکردم انتهی کلامه بلفظه اقول و استعین بالرؤف الرحیم
این معقولات نیز مثل حکایات و افسانه مستلبیه شیخ حلی که راه صوفیه و داد از جناب مولف سر زده اگر
بیاد فقیر می آید که حلی مذکور در بعضی از تصانیف این حدیث را در مطاعن خلفای راشدین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین از صحیح بخاری و دیگر کتب مثل نهج از کتب دیگر آورده و زبان دراز کرده و گفته که منصف
ذکی باید که این رزو را ببیند که مثل آرزوهای کفار صدور یافته و قول جناب امیر را در بیوقت
نگاه کند که حسرت بر الکعبتین یعنی بمطلب خویش نرسیدم بالجمله اینجا و اعتراضات بسیار بران متوجه اند اما
للاختصار قلیلی از کثیر التماس میکنم نخستین آنکه بر ناظران این اوراق البته صدق دعوی مولف
کالشمس اظهر وضوح تمام دارد و نعم ما قیل فی امثال هذا المقام مصرع دروغی را جزا باشد دروغ دوم آنکه

احقر العباد قبل از مطالعه شروح بخاری از همین مقام در نقص عموم مؤلف که دلالت بر خوف حضرت
فاروق در بارهٔ غصب خلافت دارد تامل میکردم و بدل میگفتم که درین مقام نظر بمقدمات سابقه و احادیث
معتمدهٔ شیعه و دیگر علمای طائفه که مهما امکن تطبیق احادیث باید نمود حاجتی باقامت دلائل بر ابطال
این خیال نیست بلکه فقط ذکر حدیث حذیفه که در صحیح بخاری در باب فتنه که تموج کموج البحر عبارت از آن نسبت
سمت روایت یافته برای دفع وهم مؤلف کافی است الفاظ آن روایت اینست ثنا عمر بن حفص بن
غیاث ثنا ابی ثنا الاعمش ثنا شقیق سمعت حذیفة یقول بینا نحن جلوس عند عمر
اذ قال ایکم یحفظ قول النبی صلی الله علیه وسلم فی الفتنة قال قلت فتنة الرجل فی اهله
وماله وولده وجاره یکفرها الصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهی عن المنکر
قال لیس عن هذا اسألک ولکن التی تموج کموج البحر قال لیس علیک منها باس یا امیر
المؤمنین ان بینک وبینها بابا مغلقا قال عمر ایکسر الباب ام یفتح قال لا بل یکسر
قال عمر اذا لا یغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذیفة اکان عمر یعلم الباب قال نعم کما اعلم دون
غد لیلة وذلک انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط فهبنا ان نسأله من الباب فامرنا
مسروقا فسأله فقال من الباب قال عمر یعنی حذیفه میگوید که من با جمعی از اصحاب نزد عمر بن
خطاب نشسته بودم وقتی که او پرسید که از شما کسی هست که حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را در بارهٔ فتنه
یاد داشته باشد گفتم که من یاد دارم که حضرت فرموده که فتنهٔ مرد در زن و مال و فرزند و همسایه اش میباشد
که نماز گذاردن و صدقه دادن و امر بنیکی نمودن و از بدی باز داشتن تدارک آن میکند عمر گفت من ازین فتنه
سوال نمیکنم بلکه از آن فتنه میپرسم که موجش بسبب شدت مخاصمت و کثرت منازعت مثل موج دریای محیط است
گفتم ازین فتنه بر تو باکی نیست زیرا که درمیانه زمان تو و آن فتنه دروازه ایست بند کرده شده که
هیچ فتنه در زمان تو هرگز برپا نگردد عمر گفت ای حذیفه آیا دروازه را خواهند شکست یا خواهند گشاد گفتم
نخواهند گشاد بلکه خواهند شکست عمر گفت هرگاه خواهند شکست تا قیامت بند نخواهد شد [illegible]

که بعد انکسار بستن دروازه متصور نیست گفتم بلی راست گوئی راوی گوید با حذیفه گفتیم که آیا عمر میدانست آن دروازه را حذیفه گفت بلی خوب میدانست چنانکه میدانم که شب دیگر قریب تر از روز آینده است زیرا که من حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را نقل کردم که هرگز مغلطه رائی و اجتهاد را در ان گنجایش نیست راوی می گوید که حذیفه مرد مهیب بود قدرت نیافتیم که از وی پرسیم که مراد از دروازه که بود پس مسروق را که در علو منزلت و علم و عمل دستگاه رفیع حاصلش بود و در سوال جرأتی تمام داشت امر کردیم پس او پرسید حذیفه گفت که مراد از دروازه مغلق که مانع از فتنه بود ذات عمر است انتهی محصله و از مطالعه این حدیث نیز بوضوح می انجامد که چون فاروق اعظم بحدیث نبوی میدانست که بعد از من فتنها وقوع خواهد یافت کسی را خلیفه نساخت تا دامنش از غبار و کدورت منزه باشد نه چنانکه حضرات اهل تشیع گمان می برند که مقصود او از شوری صرف خلافت از حضرت امیر است حاشا و کلا آمدم بر شهادت فاروق اعظم پس باید انکه خود امام المحدثین محمد بن اسمعیل بخاری و دیگر اهل حدیث نیز در مناقب وی رضی الله عنه حدیثی آورده اند که در شهادت او نص قطعی است وهو هذا ثنا مسدد ثنا یزید بن زریع ثنا سعید عن قتادة عن انس بن مالک قال صعد النبی صلی الله علیه وآله وسلم احدا ومعه ابو بکر وعمر وعثمان فرجف بهم فقال اثبت فما علیک الا نبی وصدیق او شهیدا یعنی روزی جناب سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر کوه احد رونق افزود و همراه صدیق و فاروق و ذی النورین بودند پس کوه بلرزه در آمد حضرت فرمود بجای خود باش و متزلزل مشو که بر تو کسی بر نیامده مگر یک نبی و یک صدیق که فی الحال باین وصف متصف اند یا عمر و عثمان که آخر شهید خواهند شد و اکتفا بصیغه مفرد از انست که در فعیل تثنیه و جمع برابر است و برهمین معنی دلالت دارد صیغه تثنیه که در بعضی از روایات واقع است فان الحدیث یفسر بعضه بعضا کما صرح به المؤلف مرارا و نیز دلیل بر شهادت آنجناب بلکه دیگر حواریین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز قصه جبل حرا است که در مکه معظمه واقع شده و حضرت امیر و طلحه و زبیر هم شریک بوده اند چنانچه مسلم رحمة الله علیه در صحیح خود روایت

ملوذه

نموده کما لا یخفی علی المحدثین هرگاه بر حدیث حذیفه وانچه بدان تعلق دارد احاطه کرده شد حال نقض
مزعومی حضرت واضح شد که سراپا هیچ نیست بلکه از اضغاث احلام وبدتر وسستر از خیالات خام است
من بعد که شروح بخاری بدست آمد ومراجعت بآن مقام واقع شد دریافتم که میل اکثری از شارحین این
کتاب مستطاب بسوی همین است که یاد کردم پس حمد وسپاس بقدر طاقت بشری بجا آوردم وگفتم الآن ظهرت
بالمطلوب یعنی که صاحب غایة التوضیح شرح الجامع الصحیح می گوید قوله من اجلک کانه تفرس ان الفتنة
ستظهر بعده یعنی جزع حضرت عمر بحال ابن عباس وباشند او ازان بود که بفراست می دانست که
فتنه ها روی بعد از من برپا خواهد شد وملا یعقوب بنبانی صاحب خیر جاری درین مقام راه تفصیل و
تصریح رفته وگفته الاقرب ان یقال ان مراده رضی الله عنه ان جزعی لاجلکم لانی کنت
بایامی مانعا عن حدوث الفتن وظهورها کما مر سابقا من حدیث حذیفة فاذا توفیت
یظهر الفتن فیما بینکم فجزعی لذلک ولکم لا لنفسی وانما خصه بالذکر لان الکلام کان
مسوقا معه ولانه کان حدیث السن فتوقع بقائه الی ان حدثت الفتن ومن جملتها
قتل عثمان رضی الله عنه ووقوع الحرب من الجمل والصفین وامارة یزید وقتل الحسین بن
علی رضی الله عنهما وقتل ابن الزبیر وفتنة حکومة حجاج یعنی در توجیه این حدیث بهتر است
که گفته شود که مراد فاروق آنست که این همه بیقراری من بسبب شماست زیرا که فتنه تا زمان من
ممنوع بود بعد از وفات من در میانه اهل اسلام فتنه ها برپا خواهد شد پس بحال شما جزع میکنم وتخصیص ابن
عباس بدو وجه است یکی آنکه مخاطب با وی بود دوم آنکه بسبب نوجوانی ظن بقای ابن عباس تا ظهور
فتنه ها مثل قتل عثمان ذی النورین ووقوع حرب جمل وصفین وسلطنت یزید لئیم وقتل شهید کربلا وابن
زبیر وفتنه ریاست حجاج غالب بود ازین کلام که صاحب خیر جاری گفته وجه اصالت ابن عباس
وتبعیت دیگران در کلام فاروق اعظم نیز هویدا گشت ومعاذ الله اگر مراد خوف غصب خلافت و
وایصال ضرر باهل بیت اطهر می بود چنانچه قال مؤلف اختلاج بآن می کند اصالت ابن عباس

وتبعیت جناب امیر و اولاد طیبین او قلب موضوع میشد برین تقدیر بایستی فرمود که اما تری
من جزع عمر فمن اجلک او من علی بن ابی طالب و اذ لیس فلیس خدا یا مگر بنیاد مزعوم و گمان مؤلف بر اصول
موضوعه خویش باشد کما مر و سیجیء فی المسلک الثانی انشاء الله تعالی و متوهم مباد که شاید دیگر شارحین
توجیهی برینمقام کرده باشند که بعد از دلالت مفید خیال مؤلف باشد زیرا که خلاصه آن تصحیح حافظ
عسقلانی و شیخ جلال الدین سیوطی آنست که جزع فاروق برای اصحاب در باره استخلاف بود تا البسان را
بحسب سیاره که قیام فتنه فیما بین المسلمین بر خلافتش متوهم میباشد فاین هذا مما فهمه المؤلف سوم
آنکه آنچه مؤلف از جزع خلیفه ثانی رضی الله عنه و قول او من اجلک و من اجل اصحابک فهمیده مبتنی
بر آنست که ابن عباس معتقد خلافت بلا فصل حضرت امیر مثل علمای شیعه باشد و این نزع اطلق محض تهمت
و بهتان عظیم بر ابن عباس است کما هو الظاهر من شروح کتب الاحادیث و اسماء الرجال مثل الاستیعاب
و اسد الغابه و الاصابه فی تمییز الصحابه و غیرها مما لا نهایة لها اما عند الامامیه پس بر متتبعین کتب مخفی
نمی مانند که بر توثیق او فراهم نیامده نه آنکه کشی و غیر او در توثیق و تعدیل آن بزرگ گفتگو دارند و
احادیث مذمت ایراد میکنند چنانچه فقیر هم چندان بسیار از آن روایات بخاطر خویش محفوظ دارد لیکن
بجهت مخافت اطناب فقط بر اشاره کفایت کرد و چون اعتراف مؤلف بجا در رساله سمت وضوح یافته که
از اصحاب سید المرسلین عمل بر صواب نشده جز عصبه قلیله دنت و حق تلفی اهل بیت نمای آنهمه روایات قبل
و قال بدان میکشند که ابن عباس هرگز با اهل بیت توالی نداشته و تفسیر اهل بیت علیهم السلام
نیز بر گوساله پرستی و دراز دستی او دلالت تمام دارد کما سیجیء انشاء الله تعالی پس اگر ابن عباس مثل
اعوان و انصار خلفا نبود آخر چه بود باعث قدح او اگر چیزی دیگر باشد معترض بیان آن روا یا عیاذا بالله
زنا و لواطه میکرد یا شرب خمر مینمود یا مانند برادر امام حسن عسکری که او را علمای امامیه جعفر کذاب لقب ساخته
اند بتصریحات مجلسی در بحار و حق الیقین قمار میباخت و طنبور مینواخت الی غیر ذلک من الکبائر چهارم آنکه
احتمالات جزع ضمیر را نقل کردن آن را در سینه خود نهفتن دلیل قوی بر آنست که هنوز حضرت مؤلف

اعتراف

اصدقاء ایمانی او که در روایت کشی و ورق گردانی شریک بن افادات که اعجوبهٔ اولی الالباب
بلکه اضحوکهٔ روزگار است بوده‌اند صحیح بخاری را بچشم ندیده در صدد مناظره با علمای اعلام گردیده‌اند و بعضی
از عبارات مؤلف نیز که تعلق بحواشی دارد بایمعنی ناظر است کما ستعرفها ان شاء الله تعالی و کفی بها اثما
مبینا پنجم آنکه هرگاه بجای خود ثابت گشته که حصول رویت الهی نزد اهل حق نیست مگر برای
انبیاء و اتقیا نه برای کفره و اشقیا فَاِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُوْنَ پس اعتقاد برویت ایزدی
مستلزم دعوی صلاحیت خویش باشد فیعارض ما فهم المؤلف قطعا خدایا مگر اولیاء مؤلف بجای
دیگر انتقال سازند ششم آنکه دلیل مؤلف بر خوف حضرت امیر المومنین از غصب خلافت موقوف
بر آنست که لفظ جزعی من اجلک و من اجل فلان در محاورات عرب بالنص و بمعنی باشد که متکلم از مضاف
الیه لفظ اجل خوف و ذل در نفس تظلم داشته باشد و هو ممنوع بلکه این لفظ در محاورات ایشان بمعنی غمخواری و دلسوزی
درباره او استعمال می‌یابد و از قاموس محیط و صحاح جوهری نیز این امر دریافت میشود و از نهایه جزریه
در حل بعضی از لغات احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و سلم ترادف لفظ من اجله و لاجله
وضوح تمام دارد و همچنین از شروح جامع بخاری سیما از خیر جاری کما لا یخفی علی من تتبعها بلی اگر
لفظ مناسب بجای فمن اجلک اطلاق می‌یافت و جزع بمعنی خوف می‌بود قیل و قال مؤلف گنجایش
سبیل داشت و اذ لیس فلیس هفتم آنکه در صورت عموم اصحاب خوف حضرت عمر از جمیع صحابه درباره تظلم
اعتقاد شیعه هم راست نمی‌نشیند فضلا عن اعتقادنا معاشر السنة والجماعة زیرا که هنوز در تظلم ابن
عباس نظر باصول شیعه حرف و فشار و کلام است چه جای آنکه جمیع اصحاب متأذی از فاروق باشند و از ایشان
جمیعا خوف عظیم داشته باشند و حال آنکه از عدل و داد او تمام جهان و جهانیان مرفه الحال و فارغ البال
باشند و روز وفاتش آنچنان گریه و بکا نمایند که بر جنازهٔ احدی ازین امت منقول نباشد چنانچه
شیخ ابو العباس فرموده اَللّٰهُمَّ اِلَّا اَنْ یُّضَمَّ اِلَیْهِ الضَّمَائِمُ الذَّمِیْمَةُ وَ یُخْتَرَعُ فِیْهِ الْاِحْتِمَالَاتُ
الرَّکِیْکَةُ السَّقِیْمَةُ هشتم آنکه دعوی اخذ فدک جا بجا نمودن دلیل بر آنست که حضرت مؤلف

برروایات موضوعه رواة خویش فریب خورده واعتقاد آن داشته که جناب سیدة النساء بر زمین
فدک قابض ومتصرف ووکیلانش بعهده خویش مشغول بودند واین هم دعوی بلا دلیل وادعای بلا بینه وبرهانست
بلکه اول هم باید که فدک را معین کند که باغی بود از باغات مدینه یا دهی بود که زراعت وباغات داشته
یا شهری عظیم مثل سمرقند وبخارا یا ملکی محیط وشامل بلاد عظیمه یا عالمی را فراگرفته چنانچه روایات کلینی و
مجالس شوشتری وتالیفات امثالش بر آن گواه است پس این مخالف را ابتدا از میان این طرف کرده تعیین
مغصوب نماید وقبض وتصرف جناب بتول زهرا را اصالةً یا وکالةً ثابت نماید ودونه خرط القتاد تعیین
درباب منع خمس تقریر طعن بر حضرت فاروق بعنوانی کند که از کدورت نقض ومعارضه ومنع مصفی باشد و
عصبیت وعناد را چنانچه کنتوری اختیار ساخته وقد مرت الیه الاشارة گنجایش ندهد نهم آنکه بیان الحجر از
ذمه اهل سنت وقتی ضرور باشد که اول خوف خلیفه ثانی رضی الله عنه از غصب خلافت ثابت کند وباثبات
رساند که معنی کلام او اظهار حصول خوف از مخاطب است نه غمخواری وپس این همه بنا بر فاسد بر فاسد
خواهد بود دهم آنکه ذمه اهل حق چنانکه دانستی بعد از بیان توجیه جزع حضرت امیر المؤمنین برای
ابن عباس رضی الله عنهما النظر بقائی او در اوقات فتن هرگز مشغول نیست بلکه ذمه مدعی خوف
حضرت خلیفه ثانی درباره غصب خلافت هنوز مشغول است فیجب علیه اثباته بدلیل یخلو عن غبار المنع و
المعارضة والنقض وانی لذلک یازدهم آنکه از کجا دانسته که امام المحدثین بخاری رحمة الله علیه
این حدیث را در مناقب فاروق از آن جهت آورده که او برای شکست نفس وتحقیر او از اهوال قیامت تعلق
نداشت می ترسید محتمل است که بخاری این حدیث را در مناقب او بدین سبب ثبت نموده که متضمن بر فضائل عظیمه اوست
که ابن عباس نزد کرش رطب اللسان وعذب البیان گشته وبلا شبهه آنچه او یاد کرده امریست عظیم و
منقبتیست بس فخیم که مافوق آن تصور نتوان کرد وتقریر فاروق نیز ضمیمه آن گشته چنانچه عبارت
تمام وکمال ملاحظه شود حدثنا الصلت بن محمد اخبرنا اسمعیل بن ابراهیم اخبرنا ایوب
عن ابن ملیکة عن المسور بن مخرمة قال لما طعن عمر جعل یالم فقال له ابن عباس وکانه یجزعه

يا امير المؤمنين ولا كل ذلك لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت صحبته ثم فارقت وهو راض عنك ثم صحبت ابا بكر فاحسنت صحبته ثم فارقت وهو عنك راض ثم صحبت صحبتهم فاحسنت صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم وهم عنك راضون قال اما ما ذكرت من صحبة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ورضاه فانما ذاك من من الله من به علي واما ما ذكرت من صحبة ابي بكر ورضاه فانما ذلك من من الله من به علي واما ما ترى من جزعي فهو من اجلك ومن اجل اصحابك او اصيحابك والله لو ان لي طلاع الارض ذهبا لافتديت به من عذاب الله قبل ان اراه ومويد اين احتمال است آنکه بخاری نیز در مناقب مرتضوی قول حضرت عمر آورده گفته قال عمر توفي النبي صلى الله عليه وسلم وهو عنه راض فتنهی فلذا اهذا را وه وین نیست که قصه زشکستگی نفس ضمیمه این جا باشد نه آنکه فقط ضم نفس باعث بر ایراد این حدیث در مناقب فاروق گشته وازینمقام واضح می شود که حضرت مولف دراصدقای او حکم لطول عبارت نموده باسقاط آن پرداختند تا بذهن عوام طلبه متکرر شود که ایراد اینحدیث در مناقب نظر بهمین سبب است که مولف گفته نعوذ بالله من التدليس والتلبيس **دوازدهم آنکه خیال مولف که فاروق از جناب امیر و شیعیان او** نظر بعصب حقوق اہل بیت می ترسید مستلزم نفاق ابن عباس است زیراکه او ابتداءً از طرف خود بی درخواست کسی رضوان خدا و رسول و صدیق و جمیع مومنین برای فاروق ثابت کرده و هیچ راز این امور که اقرار بر خدا و رسول است بلا ضرورت داعیه منشرح شده و ہل ہذا الاشان المنافقین الذین یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم معاذ الله من ذلک هر چند نفاق ابن عباس بر اصول امامیه ممکن لیکن معاذ الله که کسی از اہل حق بان قائل باشد لیس الزام الشان باصول خویش از عجائب افادات **سیزدهم آنکه خیال خام مولف عالیمقام مستلزم آنست که فاروق اعظم تکذیب ابن عباس قصد کرده باشد** زیراکه ابن عباس میگوید که همه کسان از تو راضی و خوشنود اند و خود جناب پیغمبر صلی الله علیه

و آله وسلم از تو در حالت خورسندی وفات فرموده و فاروق گفت که من از تو و علی بن ابطالب
ابوذر و سلمان و مقداد خوف میکنم و لامحاله میدانم که شما با من عداوتی میدارید پس و منافق خود او را
دروغگو نیدانسته باشد و تقریر او بر خلاف این تکذیب دلالات دارد فیلزم التناقض فیلزم بطلان ما هو متمکن
فی قلب المولف والحمد لله علی ذلک چهاردهم آنکه سلمنا که علامت ایمان غلبه رجا بر خوف است لیکن مراد
ازین غلبه در عین وقت موت وحضور قابض الارواح است کما روی فی مشکوة المصابیح عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله وقال المحقق
الدهلوی فی شرحه هذا حث علی تحسین الظن بالله فی حالة الموت اعتمادا علی فضله
وکرمه قالوا من علامة السعادة ان یکون الغالب فی مدة الحیوة الخوف فاذا
جاء الموت یغلب الرجاء پس این از کجا باثبات رسانیده که حدیث حضرت عمر در عین حالت موت
است نه قبل از ان بلکه بلفظ لما طعن عمر جعل یالم که عنوان حدیث مذکور است کما عرفته مفصلا الظاهر بل الدال
برانست که در روز اول از زخم بلا مهلت این حکایت واقع شده بالاتفاق حضرت عمر در آن روز وفات
نکرده بلکه یکدو روز مهلتی یافته بخلاف جرح امام حسن کما سیجی فی المسلک الثانی منه و حاشا الله
تعالی بود درینمقام لطیفه ایست بس دقیق که حضرت مولف در اصل رساله که از برادران مقبول مهان
بدست آمده درهمین جا بحدیث مشکوة و قول شارح که فقیر بلا مراجعت باصل بعینه ذکر کردم دلیل دعوی
خود آورده لیکن وقت طبع رساله بعد تکرار انظار چه بدید چون دیده که ذکر حدیث و قول محقق دهلوی
لا اهل الحق لا علیهم بهمان اجمال در پرده پرداخت تا عوام در اشتباه افتند و ندانند که حال دشمنان حضرت
خلیفه ثانی خالی از علامت ایمانی بود و بستر مخفی نماند که در اصل رساله مذکور که تا ده سال بلکه زیاده از ان
در کشمکش محو و اثبات افتاده بود و این عبارت هم اندراج یافته بود که آری کلام حضرت صدیق علی
ما فی کنز العمال فی مسند الصدیق عن الحسن انه قال ابصر ابوبکر طائرا علی شجرة فقال
طوبی لک یا طائر تاکل الثمر وتقع علی الشجر لوددت انی ثمرة ینقرها الطائر ابن

المبارک وعن الضحاک قال رای ابوبکر الصدیق طیرا واقعا علی شجرة فقال یا
طیر والله لوددت انی کنت شجرة الی جانب الطریق تمر علی جمل فاخذنی فادخلنی
فاه فلاکنی ثم ازدردنی ثم اخرجنی بعرا ولم اکن بشرا تا که دریابند که در معرفت
ارشاد کرده اند محمول بر اهتضام نفس خواه خوف الهی می تواند شد کو چنین گونه اهتضام نفس که گاهی تمنا
بودن از قسم نبات و گاهی از ان هم در گذشته از فضله بهایم از ذکر صحابه ثابت نیست بوجهی توهی برای
چنین خوف نمی باید بلکه بنوع ما خلاف شکر منعم حقیقی است که او بآیت ولقد کرمنا بنی آدم منت بر نوع
می نهد و انسان یک منزله که شرف جنس در ان حاصل بود گذشته تمنای نباتیت بلکه جمادیت توان
گفت و از ذلک عجب عجاب انتهی و دیگر عبارتش ازهمین جنس بسبب محو گشتن از خطوط عرضیه بخوبی در
فهم بیچمدان در نیاید والا تحریر آنهم تعرضی واقع می شد و منشاء آن جز این نیست که این عبارات مطروحه
در سخافت و خرافت همرنگ افادات مطبوعه بی لم و کاست بنمایند معهذا کتب دیگر از تصانیف علمای
قوم که مولف از جمله مقلدین شان است موجود است جابجا این قسم روایات را بالطمطراق می رانند و باندازه
درباره خلفاء راشدین بغایت قصوی میرسانند من بعد واضح باد که فقیر اکنون درین هفوات
کلام اجمالی مرتب میکند بگوش دل باید شنید که انحاء خوف و خشیت ازین برگزیدگان بارگاه الهی
صدور یافته عین اتباع سنن نبویه بوده کاش حضرت مولف کتاب مکارم الاخلاق را میدید و در
یافت میکرد که درین امور چه احادیث در طرق امامیه مروی گشته از جمله آن قصه ابوذر غفاریست
رضی الله عنه که بنیاد تمامی کتاب عین الحیوة مجلسی بران افتاده و از عبارت وصیت و ترجمه بلاغی
مذکور است که در ان وقت و غیر از مومنین کسی حاضر نبود در اثنای آن تغاریق واقع است که ای ابوذر
بدانکه اگر شما نماز کنید تا بقدر اینکه دوتا شوید و روزه دارید چندانکه تار شوید نفع ندهد مگر که مقارن
ورع و تقوی باشد ای ابوذر اگر مرد پر عمل باشد مثل عمل هفتاد پیغمبر باید که آن عمل را حقیر داند و بترسد الخ
و ازینجا بکمال فضائل و عظمت مناقب شیخین پی باید برد که با وصف زیادت اعمال صالحه از هر جنس کما فی

قرة العینین تفضیل شیخین و امثال آن چه خوف و خشیت الهی بر ایشان غالب بود حتی که حضرت صدیق
بنا بر روایات کنز العمال علی ما نقل المؤلف از حساب روز جزا و اهوال و شداید قیامت می‌ترسید و کمالات خود را
زینهار بخیال نمی‌آورد و آرزوی نباتیت و جمادیت میفرمود باقی ماند آنکه این قسم تمناها از دیگر
صحابه مروی نیست پس این همان شهادت علی النفی است که باظهار صاحب تنزیه در مناظره رشید
المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین کما یدل علیه کتاب عزة الراشدین و افاده دیگر مجتهدین و
مقلدین مثل کنتوری قابل اصغا نمی‌باشد خصوصا از حضرت مؤلف که بلا ریب کتاب صحیح بخاری هم
بغور و امعان مراجعت نموده مع ذلک چون حضرت مؤلف در فن کلام و تتبع احادیث انبیا
و ائمه علیهم السلام طفل ابجد خوان است اورا کی اتفاق افتاده که آنچه از صحابه کبار بالخصوص
مقبولین لسان امامیه مرویست بچشم عبرت ببیند اکنون حسبة لله بجلد عاشر بحار که حقیقة مخصوص
بذکر واقعه کربلاست این آرزوها از کتب معتبره مروی و منقول هستند که سلمان گفت یا لیتنی کنت کبشا
لاهلی فاکلوا لحمی و مزقوا جلدی و لم اسمع بذکر النار یعنی کاش من برای عیال خود گوسفند
بودمی پوست مرا پاره پاره می‌کردند و گوشت مرا میخوردند و ذکر دوزخ بگوش من نمی‌رسید ظاهرا تخصیص
عیال دلالت بران دارد که سرسبزی و خدمتگذاری ایشان ابد الوصف و الاوید همت علیای شان
بوده و در اصل خلقت خود بخلی داشتند نخواستند که دیگران خصوصا آل عبا درین عهد لطیف شریک شوند
بلی حقیقت همین است که اول خویش بعده درویش اکنون از زبان صدق ترجمان حضرت شهید لطف
لفظی منقول میگردد که هرچند بدلالت مطابقی برین آرزوها دلالت ندارد مگر بدلالت التزام آخر
مآلش بسوی همین چیز می‌کشد چنانچه در روایت امالی شیخ صدوق مسموع شود حدثنا محمد بن موسی
ابن المتوکل قال حدثنا علی بن الحسین السعد آبادی قال حدثنا احمد بن محمد
بن خالد عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن جده
علیهم السلام قال سئل الحسین بن علی فقیل له کیف اصبحت یا ابن رسول الله

قال

قَالَ اَصْبَحْتُ وَلِی رَبٌّ فَوْقِی وَالنَّارُ اَمَامِی وَالْمَوْتُ یَطْلُبُنِی وَالْحِسَابُ مُحْدِقٌ بِی
وَاَنَا مُرْتَهِنٌ بِعَمَلِی لَا اَجِدُ مَا اُحِبُّ وَلَا اَدْفَعُ مَا اَکْرَهُ وَالْاُمُوْرُ بِیَدِ غَیْرِی فَاِنْ شَاءَ عَذَّبَنِی
وَاِنْ شَاءَ عَفَا عَنِّی فَلَا اَرَی فَقِیْرًا اَفْقَرَ مِنِّی محصل حدیث آنکه کسی از امام حسین علیه السلام پرسید
که چون صبح فرمودی چه پرسی خدا بر سر من و دوزخ روبروی من و موت طلب میکند و حساب انتظار می نماید
و من گرفتار اعمال خودم آنچه را میخواهم بهم نمی رسد و آنچه را مکروه دارم دفع نتوانم کرد و جمیع امور بدست
خداست خواه عذاب کند و خواه درگذر نماید هیچ محتاجی زیاده از من نخواهد بود چون حسین از حال اهل بیت
کربلا گوش کرده ای عزا را حرفی دیگر از تمناهای حضرت خلیفه بلافصل بشنو در همان مجلد عاشر بحار است
قَالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَا لَیْتَ السِّبَاعَ مَزَّقَتْ لَحْمِی وَلَیْتَ اُمِّی لَمْ تَلِدْنِی وَلَمْ یَذْکُرِ النَّاسُ
ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ عَلَی رَاْسِهِ وَجَعَلَ یَبْکِی وَیَقُوْلُ وَابُعْدَ سَفَرَاهُ وَاقِلَّةَ زَادَاهُ
برای خدا اندکی انصاف نماید که درین کلمات طیبات مرتبه تمنا از نباتیت درگذشت و بسر جمادیت
وای جمادیت کشید زیرا که هرگاه درندگان پاره پاره میکردند اگر تمام اعضای مقدس نمی خوردند
آخر چیزی از آن البته می خوردند و آخر بعد هضم فضله هم دفع میشد سبحان الله اینهمه امور اجناب
امیر که کلامش فوق کلام مخلوق است بکنایه که ابلغ است ادا فرمودند بلکه دست مبارک بر سر زدند و
زار زار گریستند اکنون کجا ماند شکر منعم حقیقی که وجود بشر را خلعت تکریم و تشریف از کارخانه عنایت
قدیم خویش پوشانید حالیا از حالات انبیا علیهم السلام یکدو حرف باید شنید که در مجلد
از مجلدات بحار که در ذکر انبیا علیهم السلام است احادیث بسیاری از جناب مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم و حضرات ائمه هدی مروی است که ملخص آنرا درین چند سطر می گنجانیم که حضرت یحیی هم
در خرد سالی بتقلید عباد و زهاد آن وقت که در بیت المقدس حاضر بودند پیراهنی از موی پوشیده
و کلاهی از پشم بر سر نهاده بلکه غالباً زنجیر در گردن خود کرده و بر ستون مسجد بسته چندان عبادت
نمود که حوصله بشری متحمل آن نتواند شد و با اینهمه گریه و زاری بدان پایه رسید که از زخمهای عذار دندان

وی پدیدار بود و در خوف دوزخ چندان گرفتار که گویا تمامی طبقات نار فقط برای او
مخلوق شده هر چند تسلیه میفرمودند دل نمی نهاد بلکه گوش نمیکرد تا آنکه بهزار حیله و جهد نزد والدین آمد
اتفاقاً روزی در مجلس وعظ روبروی حضرت زکریا جماعتی کثیر گرد آمده بود یحیی در میان ایشان پنهان شد و
پاره از ذکر طبقات و عقبات دوزخ شنیده رو بصحرا رفت و دامن کوهی را از زنجیر پای خویش گردانید و چندان
گریست که پاهای مبارکش در آب چشم او فرو رفت آیا هیچ عاقلی قبول خواهد کرد که بدون صدور زلتی
که باره ائمه هدی باشد چنانچه از حضرت ابو البشر صادر شد اینقدر را میگریست و آتش دوزخ را اغضب
العین میداشت سلمنا که حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نظر بواقعه کربلا در رنج
بود تا آنکه از همین جهت انی سقیم فرمود چنانچه در کتب مطبوعه مومن جالسی است لیکن این تاویل در
باره حضرت یحیی که بر طبق حدیث مصطفوی و دیگر نصوص ائمه از عذاب دوزخ میگریست چرا نمیگوئید
که علت اینقدر بکا و بیقراری باشد باذهان قاصره نمیرسد مویدانیست گرفتار آمدن او در انواع عقوبت
و مصیبت چه بعد ازین برجای خویش بخدمت حضرت مولف اصول مذهبش میرسانم که هر سانحه که انبیا
علیهم السلام گذشت از جهت حسد و انکار فضائل ائمه و توقف در ولایت ایشان بود و بس بعید مستتر نماند که عدد
انبیا در احادیث فریقین یکصد و بیست هزار است مجال کیست که حال این بزرگان درینباب ضبط تواند کرد
و در حقیقت اکتفا بذکر حال بعضی ازین جماعت که در قرآن مجید و حدیث شریف اسامی بیشتر که آنها درج است
درین رساله مختصر متعذر است مگر بالاجمال از آیات بینات خوف و خشیت ایشان بالیقین معلوم است قال
الله تعالی اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و یرجون رحمته
و یخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا و قال سبحانه بعد ذکرهم و کانوا لنا خاشعین
و قال الله تعالی ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون در کتب تفسیر باید دید که امام رازی و نظام
نیشاپوری و طبرسی در مجمع البیان بکمال خوف و دوام آن تعبیر میکنند بانه لیس کما ان بیشتر که این قصه طولانی را برتمامی
خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که در بحار مجلسی در کتاب السماء والعالم که مجلد چهاردهم است و مشتمل احوال

عرش وکرسی وافلاک وعناصر وموالید وملائکه وجن وانس وغیرہم منقول ست ختم کنیم عن ابی ذر رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اری ما لا ترون واسمع ما لا تسمعون
اطت السماء وحق لها ان تئط ما فیها موضع اربع اصابع الا وملک واضع جبهته لله ساجدا
والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا وما تلذذتم بالنساء علی الفرش ولخرجتم
الی الصعدات تجارون الی الله لوددت انی کنت شجرة تعضد قال الطیبی فی قوله
لوددت انی کنت شجرة تعضد هو لکلام ابی ذر اشبه والنبی صلی الله علیه وسلم
اعلم بالله من ان یتمنی علیه ما لا اوضع عما هو فیه انتهی واقول هو اظهار الخوف منه تعالی
وهو لا ینافی القرب منه سبحانه بل یؤکده انما یخشی الله من عباده العلماء انتهی بلفظه
یعنی ابوذر غفاری روایت میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من می بینم چیزی را که نظر شما نمی آید
ومیشنوم چیزی را که شما آنرا نمی شنوید آسمان بقدر چهار انگشت هم خالی نیست مگر که فرشته پیشانی خود را بسجده
خالق نهاده بخدا سوگند میخورم اگر شما میدانستید آنچه میدانم کمتر خنده میکردید وبسیار میگریستید وباز نان
مقاربت نمی نمودید واز کنار بصحرا میرفتید بدرستیکه من آرزو می آرم که درختی میبودم که مردمان آن را
برای حوائج خویش قطع می کردند وبرگهای آنرا برای علوفه انعام می بردند ملا مجلسی بعد نقل الفاظ
این حدیث از نهایه چیزی که حاصل مضمونش گذشت میگوید که طیبی درین حدیث متفق علیه میگوید که بهتر آنست که
خاتمه حدیث یعنی تمنا بودن درختی کلام ابی ذر باشد نه کلام جناب سید انام که از این آرزو نامبرا ومنزه
است ملا مجلسی ردان میفرماید که مقصود ازان اظهار خوف وخشیت الهی است که منافی تقرب و
عظمت نیست بلکه این مراتب را موکد وشدید مینماید نه بینی که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که
خوف خدا می کنند از بندگانش مگر علمای انتهی محصله احقر العباد مهما امکن بزبان خود را مثل کشمیری
وجاسی وغیرها بکمال خشونت میآلاید اگر کسی دیگر از اهل حق متوجه جواب خرافات مولف میشد
در قلب فیل ورقاشش که متعلق بتمنای صدیق اکبرست چه سخنان سخت که از قلمش نمی چکید با جمله خدام

مولف و دیگر علمای مذهبش را ازین قسم تقریر با جز آنکه اصل شریعت را که تهذیب نفس واکتساب
اخلاق جمیله و تواضع و فروتنی است برهم زنند و برسنت سنیه جناب خیر البریه و اولاد طاهرین
واصحاب طیبین او سخریه کنند مفادش هیچ بخیال نمی رسد چرا که مرجعیت خلایق بلدهٔ لکهنو چه برا
شهیه او کمی کرد که خلل در معقولات نمود و از انهم درگذشته علم انبیا و اوصیا را که ماثور و منقول است
بخیالات خویش راجع گردانید و قرآن و حدیث را از دست برفت ضرورت شرعی الحاح و اصرار
احباب باعث بتوجه جوابش گردید و من فقیر بر آن کشید والا حقیقت همان است که شیخ شیراز علیه
الرحمه نظم کرده مصرعه جواب جاهلان باشد خموشی ٭ چون علما زمان در طلب معاش رجوع بمولف آورند
بعضی جهت وجوه دیگر تلمیعاتش را می ستودند و اجرات تمام تالیف هم رسید اگر این امور را از علامات
کبری برای قیامت و خروج حضرت امام مهدی قرار دهند بعید نخواهد بود اللّهمّ ایّد الدّین والمسلمین
بظهوره عاجلاً و نابرکالامن عدائه راکباً و راجلاً وافتح له کنوز الملک
والملکوت فی الآفاق وغلبة علی من اعرض عن سنن جنبیک من اهل الجور والنفاق
وبشره بجذة بهم کما بشرت جده خیر الوری وقلت له انا فتحنا لک فتحاً مبیناً وسوّد
وجوههم فی الدنیا کما سوّدت وجوههم فی الآخرة واعددت لهم عذاباً مهیناً ودمّر علی من یفضله
کما دمّرت علی قدماهم تدمیراً فلا یضحکون الا قلیلاً ولا یبکون الا کثیراً و یعیشون ذمیماً
ویصلون سعیراً باز دهم آنکه قید حسب عموم باعتبار مفهوم دلالت بران دارد که فعل ابو
لولو عین بمداد او و حکم بظلم او که از اهل سنت صدور یافت سخت ظلم و بسیار است لیکن فقیر چرا نیست
که چون بر مجوسیت او روایات فریقین ناطق است حتی که در کامل بهایی نیز اعتراف بمجوسیت او
موجود است انکه سرپرستی او از حضرت مرتضوی نقل کنند مقصود اصلی شان تشهیر آنجناب است کما لا یخفی
علی من طالع بعض الروایات التی اورده الفاضل الطبری فی الکتاب المزبور در ظلم او کدام انتظار باقیست
قال الله تبارک و تعالی ان الشرک لظلم عظیم و قطع نظر ازین جواب الزامی از احادیث سابقه که در مذهب

امامیه

امامیه هم باستفاضه رسیده بجای خویش ثابت است که مجاهدات فاروقی مثل غزوات صدیقی بهدف رضوان الهی گشته و بر توق لمعانش زیاده بر سابق عالمی فرا گرفته پس یکه در اطفای این نور کوشد البته ظالم و جفاکار خواهد بود و همچنین احادیثی دیگر بر کمال ظلم و جور او نص صریح واقعست فقدر کم اتفقل

علاوه چون مصاهرت خلیفه ثانی بخانهٔ اهل بیت رسول ربانی متحقق است از سنوح این سانحه جور و جفا یکه بر قلانده کبد بتول گذشته تمامی اهل اسلام و بیشتر غیر از خفاش نشان مثل ضیاء آفتاب رابعة النهار است پس قول الظلم آن مجوسی خانه خراب بعین صدق بوده اوّلاً و طرفه تر آنکه شیعیان این پرست بلاریب دشمنی با اهل بیت رسالتماب از بجا فیاض کرده که در هر سال مراسم این عید با منوّر تابه بجا آوردن و با شکال مجعول همان معامله کردن که آن مجوسی بدین بر غم شیعیان کرده بود این عمل و یهودیت است که از ابولولو و ابن سبا یادگرفته اند بار خدایا مگر چنانچه بر رسول خدا شرک با نبوت و نبوت جمع تواند شد و نفاق بهر معنی که باشد با امامت ممتنع الاجماع است چنانچه بر بندگان نفسیر اهل بیت و کتب کلامیه امامیه مخفی نیست اگر این مجوسی لعین نزد علمای طائفه سیا با شجاع الدین ملقب نباشد و نیز اگر بر مذهب ملا مجلسی که این همه کر و بلا و کذب و افترا انگیخته اوست مثل بهتان بصورت ام کلثوم قائل شوند در مناظره اهل حق جان بسلامت برند زیرا که نزد دروغ گو هر کس را جواب است

شانزدهم آنکه تفسیر جزع که برای ابن عباس و دگر صحابه بود از حدیث بخاری وضوح تمام یافت حاجت اعاده نیست حالیا حال این جمله قسمیه باید شنید که تواند بود که تمه جزع مذکور باشد فتنه را بعذاب تعبیر فرموده باشد و از تفاسیر فریقین کما یدل علیه مجمع البیان صحت این استعمال و اطلاق نیز سمت ظهور دارد و محتمل که اراده صیغه ماضی از باب افعال بود پس معنی آنست که قسم بذات کبریا ابقیه نزد من اکنم قبل از آنکه حق تعالی این فتنه و عذاب را نماید و مقصود ازین بیان عظمت فتنه است پس جواب ابن عباس که فاروق را در باره نفس خویش گرفتار جزع دانسته بود تمام شد یعنی جزع من برای نفس خویش نیست بلکه برای شماست تا در فتنه واقع نشوید و احتمال دیگر آنکه سائلی گفت که معلوم شده

جزع تو برای اصحابست فقط برای نفس خود خوفی داری لیکن جواب داد که خوف شدید دارم
دا یقدر فدیه بسیدهم قبل از انکه عذاب به بینیم و بنداشان لانبیاء والاولیاء لما عرفت سابقا و مثل
شارحین مثل ملا یعقوب و غیر او بمعنی اخیر است کمالایخفی هفدهم آنکه تیدا دعای قربتو از در حدیثین
سابقین که از صحیح بخاری و موطای مالک منقولست و اکتفا بر نفس صحت در رد این لاحقین که بلا شبه هردو در
بخاری موجود دلیل است برآنکه مولف انچه در معنی اصحیت صحیح مزلوره و بار در صدر رساله قلمی فرموده یعنی
احادیث مندرجه این سبیهها از زبان مخبر صادق است بخاطرش مرتکز نیست چه مال این عبارت بقطعیت
صدور از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکشد و این قطعیت بدون تواتر معقول نمی شود چنانچه از کلام امام
نووی رحمة الله علیه قبل ازین بوضوح انجامید لیکن دعوی تواتر اولین و عدم تواتر آخرین یعنی چه بار خدایا
مگر اصحیت منحصر درین دو حدیث اول باشد و این مضحکه بیش نیست علاوه بعد از حکم بقطعیت صدور
از حضور فائض النور اضافه لفظ قرب موجب حیرت میگردد هجدهم آنکه بر عقلای عالم مخفی نخواهد
بود که این همه لاف زنی و دعوی مولف بموضوع بودن حدیث بشارت عشره مبشره از ان قبیل
است که در صدر اوراق رساله خویش بحق مالک بدکیش گفته بود که عدم ردتش را علمای ما کالشمس فی
نصف النهار روشن ساخته اند و حال آنکه بعد از تحقیق اینهمه ترانه ها از پرده عجب خلاف واقع برآمد چنانکه
ناظرین این اوراق به پیشان بعلم قطعی میدانند لیکن چون معمول اکنست که بعد نقل کلمات مفتریات قوم خاطر
هیچمدان باستیصال و ابطال آن سخت بیقرار میشود و معارضات و مناقضات آن از اصول شیعه بخاطر
جوش میزند و رفته رفته نزد ابنای زمان که همشان بکمال قصور و فتور گرائیده لطول میکشند ناچار از نکار
هفوات و تعصبات علمای قوم دربنمقام اعراض و اغماض نمودم و بر ذکر مولف توقف داشتم چه خوش بودی
که حضرت مولف یک دو دلیل موضوعیت آن نقل میکرد تا قدرت الٰهی در جوابش ظاهر شدی و محنت
انتظار باقی نماندی نوزدهم آنکه بکدام دلیل ثابت فرموده که مراد از حدیث بهالکست که صحابه بعد
بعد از وفات سرور عالم بر روی کار آورده اند و محتجب نیست که هرچه پیرایه عرض در بر کرده همه صور و انه

مولف بوده

مولف بوده بلکه بادله قویه بمعرض ثبوت رسیده که صدق وصواب منحصر در امور یست که علمای
اهل حق تقریرش کرده اند پس حجیت مراسیل زمالک امامیه بعید است اگرچه حجیت شده باشد و شهادت
قرآن وحدیث مالک را با مملوکان خودش با حجیت چه کار و موید آنست تصریح بعضی از اکابر باشتمال این
قسم احادیث بر فرق ضاله از خوارج و روافض فالحمد لله علی ذلک **بیستم آنکه** جاییکه در حدیث موطا قیل
وقال کرده آنهم مبتنی بر محتملات است اقامت دلیل و انتهاض برهان کجا صورت بسته و قبل ازین گذشته
که مولف خود را مانع و اهل حق را در حدیث الحوض مستدل قرار داده فاین الدلیل واین البرهان اعوذ بالله
من همزات الشیطان **بیست و یکم آنکه** معنی جمله لا ادری الخ بعنوانی سمت رقم یافته که هرگز جز از
اجتماع نقیضین بلحاظ حدیث تبشیر دران منطوق نیست فدعوی اجتماع النقیضین عجیب و طرفه حدیث است
بیست و دوم آنکه انچه فرموده و نیز اگر حدیث آه حرف بحرف بر حال حسن مجتبی منطبق است
کما سیجی ان شاء الله تعالی نه بر فاروق اعظم که جزع او بلا ریب قبل از حالت مرگ بوده چنانکه گذشت
بیست و سوم آنکه انچه گفته که اگر تبشیر صحیح بود فزت برب الکعبه میفرمود نه آنکه در حیات
کفاف گوید و وقت ممات جزع نماید دلیل بر آنست که این حدیث بعد زخم صادر نشده بلکه در صحت
فرموده و حال آنکه از جمع روایات و افادات شیخ الاسلام ابو العباس معلوم میشود که این حدیث هم
بعد زخم وقتی بر زبان آورده که اصحاب کرام مناقب و مدایح او متواتر و متصل میگفتند و عدل و داد آنجناب را
در حین خلافت یاد میکردند **تنبیه** قال المولف فی الحاشیة التی وقعت فی غیر موضعها وقد رایت فی بعض
الرسائل لفظ الحدیث هکذا الاقتدیت به من علم الله عز وجل وذلک اصرح دلالة علی ما قلنا انتهت
بعینها **اقول** جواب این بنده دلیل درین اوراق حال این دلیل بخوبی بیان کرده حاجتی باقی نمانده که باز
با بطال آن متوجه شوم لیکن انچه درین مقام واجب العرض توان گفت اینست که رجوع حضرت مولف
ببعض رسایل و عدم رجوع او باصل کتاب و شروح آن که باعث مفاسد گردید کما عرفت مفصلا او نقیضا
حقیقت آنست که این کار نیز آدم بل هو طور ورا طور العقل از ینجا بکمال تحیر و تفطن و سلامت ذهن

مولف در اصدقای بیانی اوبی باید برد وشاید درین صنعت شرع واحسان بجال اهل حق و اظهار
کمال قوت خویش در فن کلام مقصود باشد چنانچه در اختیار نسخه انا لکائنون مسطورش بود حقیقت
همین است که اینهمه عجایب و غرایب بواسطه حضرت مولف درین زمان آخر دیده می شود اطال الله بقائه
وایسر الینا لقائه **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم**
وبعد اللتیا والتی میگوییم که اگر صدیق اکبر و صاحبیه با وجود منصب خلافت من جمیع الوجوه از مثالب
خصوصا عداوت با مورد نص وال من والاه وعاد من عاداه نزد کافه امم ومنهم الشیعة بری میبودند
واحادیث مذکوره در کتب صحاح مندرج می بود هرچند بملاحظه اش اضطرابی عظیم دست میداد راه
تاویل مسدود نمی بود لیکن معهذا امکن بتاویل و توجیه می پرداختند وهرگاه نصوص خلافت
یعسوب الدین و امیر المومنین و مثالب غاصبین یعنی مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استحقاق
واحد منها مستلزم عدم استقامت مجموع است در کتب اهل سنت بکثرتی باشد که از حد
تواتر معنوی درگذرد و صدها حدیث معاضد یکدیگر باشد و دفاتر مرویه بطرق شیعه که هرگز عقل
سلیم تجویز نیست آن همه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص متعدده که باماکن متفاوته سکنی داشتند در
ازمنه متخالفه مروی باشد زنهار قبول نمیکند علاوه معین اذعان باشد عاقل دیندار هرگز دریناب ریبی
نمی نماید البته از تاویلات رکیکه بارده دست در آستین میکشد والا انکار تواتر بالمعنی که بدار ایمان
کما هو ظاهر علی المهرة بجال المعجزات النبویة المرویة بخبر الاحاد بر آنست بالبداهة هدم اساس ایمانش می
کند فمن شاء ان یهرب من المطر ولیقوم تحت المیزاب فالخیار بیده انتهی کلامه و علی هذه العبارة حیامه
اقول و استعین بالرؤف الرحیم این خاتمه هم منقوض و مخدوش است بوجوهی
که تعداد آنش دشوار باشد مگر بقصد اختصار که در انجاشاین رساله ملحوظ است ببعضی از ان
اکتفا می کنیم و قصه دراز کوتاه میگردانیم **اما اولا** پس از انکه چون لامحاله مراد از خلافت خلافت
بلافصل است پس دعوی وجود این نصوص هم تواتر معنوی انکار در کتب اهل حق از عجایب مضحکات است

کاش

کاش بنا بر انصاف رئیس خویش دعوی وجود نصوص بر روایات امامیه اگرچه احاد باشد می نمود تا بمقابله
او می گفتیم که اگر مراد با فتن این نصوص بلا معارض ست فنحن نمنعه بل ندعی انه خلاف الواقع و قد عرفت
دلائل هذه الدعوی فی الفصول السابقة والا فمعارضت و تساقطت و مخفی نیست که چون این
نصوص که اشاره بدان کردم از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر شریف واقع است پس
لامحاله تقیه را دران مدخلی نبوده باشد چه جای آنکه ائمه امامیه علی الاطلاق سلب کلی نموده باشند
چنانچه ملا مجلسی در بحار الانوار از شافی سید مرتضی بجواب قاضی القضاة نقل میکند که ملخص آن [illegible]
اینست که قیاس نبی بر ائمه در باب تقیه قیاس مع الفارق است زیرا که مبدا جمیع احکام شرعی بجهت
پیغمبر میباشد که معرفتش بدون اظهار او نمی تواند شد پس تقیه نبی را جایز نباشد بخلاف ائمه که حکم ایشان
بخلاف نبی است انتهی بقدر الحاجة اما ثانیا پس از آنکه اگر مراد از مثالب ذمایم واقعیه خلفا ثلثه است
است پس معاذ الله و حاشا و کلا که در روایات صحیحه که مناط اعتبار تواند بود وارد شده باشد چه جای
آنکه از حد تواتر معنوی هم درگذرد و صدها حدیث معاضد یکدیگر باشد و اگر مراد از مثالب مطاعن مصنوعی
امامیه است پس عقلای عالم بغایت روشن است که این طایفه بنا بر مزید عداوت صحابه کبار از مهاجرین
و انصار بی شائبه مبالغه از ضروریات بدیهیات هم انکار میکنند و در بیان آن هرگز مرتبه امتیاز بین
الرطب و الیابس و النفع و الضرر برای ایشان باقی نمی ماند بلکه کار دین و شریعت که مبنی بر نبوت
انبیا ست بجهت وقوع خلل درین اصول همه برباد میرود و مقصود بانیان مبانی تشیع عرفی همین است یعنی
که حضرت مؤلف بسیاری از مدائح و مناقب و تواضع و تسلیم خلفا را که عین اتباع سنن انبیا بلکه عین پیروی
سید و سرور ایشان بود صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از قسم بدعت و احداث و کفر و نفاق
شمرده وَهَلْ هٰذَا اِلَّا الْعَدَاوَةُ وَالْعِنَادُ برین تقدیر نبوت و رسالت به ثبوت نمی پیوندد و نه
امامت ائمه بهیچ صورت می بندد فَاخْتَرْ اَیَّهُمَا شِئْتَ بالجمله خارج از حیز امکان است که شیعیان
کفر و نفاق خلفا معاذ الله ثابت کنند و مراتب انبیا از حضرت آدم ابو البشر تا حضرت شفیع یوم

محبت دار جناب اصفیا تا حضرت مهدی بجان خویش باشد و اویلا که مولف بنابر شیمه نا عاقبت اندیشی که
از اکثر مقامات رساله اش پیدا و آشکار است دعوی تواتر مثالب خلفای راشدین میکند و هنوزش خبری
نیست که اگر اهل حق روایات مدائح و احادیث محامد این صنادید را جمع کنند از الوف هم درگذرد بلکه اگر در
باره محامد خلفا فقط اقوال و احادیث ائمه اهل بیت را فرا گیریم و آثار اولاد و اهل قرابت ایشان را
بشنویم باز هم تعداد و شمار آن دشوار آید درین مقام بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله برای تصدیق
مولف که زبانش گاهی بدروغ بیفروغ آلوده می شود بعضی از روایات ائمه معصومین در محمدت خلفای راشدین
قلمی میکنیم بگوش شنوا و چشم بینا ملاحظه کن **روایت نخستین** از جماعه محدثین متواتر است و بسند صحیح از امام
محمد باقر رضی الله عنه و عن آبائه کافة اجمعین منقول که شخصی از ان جناب پرسید که در باب شیخین چه
میفرمائی فرمود که من ایشان را دوست میدارم گفتندش که گمان طائفه در حق تو آنست که اینهمه از راه
خوف و تقیه سر میزند جواب داد که خوف از احیا باید نه از اموات این گفت و در تشنیعات هشام بن
عبد الملک که خلیفه وقت خویش بود شروع نمود و افاده فرمود که اگر خوف می کردم بایستی که از
سطوت و شوکت او که معادی اهل بیت و کشنده ایشان است ترس میکردم هرگاه من او را بد میگویم
تقیه از شیخین و معتقدین شان چه معنی داشته باشد **روایت دوم** از محمد بن حاطب است که حال
عثمان بن عفان از حضرت امیر استفسار کردم فرمود که امید دارم که من و عثمان مصداق آیت کریمه
باشیم وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ **روایت سوم**
از سالم بن جعد است که روزی نزد محمد بن حنفیه نشسته بودم جماعتی منقصت عثمان آغاز کردند پس محمد
نهی کرد و خطاب با ابن عباس نمود که یاد داری که من بدست راست حضرت امیر روز جمل حائل بودم و تو
بدست چپ وی که ناگاه خبر آمد که ام المؤمنین عائشه بر قتله عثمان لعنت میکند حضرت امیر نگر
دستها خود برداشت و فرمود من هم قتله عثمان را لعن میکنم خدا لعنت کند آنها را هر جا که باشند در
سهل یا جبل و ابن عباس زبان بتصدیق وی می کشاد **روایت چهارم** از امام محمد باقر است از پدر

بزرگوار خود سید الساجدین امام زین العابدین رضی الله عنهما که جماعتی در حق خلفای ثلثه خوض
کردند فرمود شما از مهاجرین اید که حقتعالی در محکمات کتاب مستطاب خود مدح آنها مینماید
که از اموال و شهر و دیار خویش برای اعلاء کلمة الله بعید شدند و فضل و رضوان الهی طلب کرده
دین خدا و رسول او را نصرت نمودند اولئک هم الصادقون جماعت مذکور گفتند که نه فرمود آیا شما از زمره
انصار اید که انواع عاطفت بحال فقرا مهاجرین مبذول داشتند و بمقتضای خلوص ایمان
عمل کردند فاولئک هم المفلحون گفتند نه فرمود هرگاه حال شما برین منوال است که بچشم دیدم و بگوش
خود شنیدم پس بلا ریب از گروه ثالث که بعد ازین دو گروه ممدوح قرآن مجید اند و دعای مغفرت
برای رفتگان میکنند و از عداوت و کینه مهاجرین و انصار پاک و صاف می باشند نیز نخواهند بود
یعنی راه ضلالت اختیار کردید و از دائره اخلاص ایمان بر آمدید روایت پنجم از امام صادق
از امام محمد باقر است که شخصی نزد امام زین العابدین آمد و گفت که خبر بدهی مرا از ابوبکر فرمود خبر از
صدیق میخواهی سائل گفت تو ویرا باین لقب یاد میفرمائی فرمود که مادر تو اورا جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم و تمامی مهاجرین و انصار باین لقب ستوده اند و هر که اورا صدیق
نداند حقتعالی در دنیا و آخرت اورا تصدیق نکند برو و با شیخین دوست شو روایت ششم
از کثیر است که بامام باقر گفتم که آیا شیخین چیزی را از حقوق شما غصب کردند فرمود نه سوگند بکسی که
قرآن مجید را بر بنده خود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم نازل کرده که بمقدار دانه خردل
چیزی از حقوق ما غصب نکردند گفتم قربانت شوم تو ایشانرا دوست میداری فرمود بلی و امر کرد
مرا که محبت ایشان اختیار سازم و دست خود بر گردن خود زد و فرمود که هر چه از مصیبت خروج
در دوستی ایشان بمن رسد بر گردن منست بیزارند خدا و رسول از مغیرة بن سعید و بنان که بر ما اهلبیت دروغ
و عداوت شیخین تهمت بستند تا آنکه مردم را نسبت بما گمان بد پیدا شد روایت هفتم از امام موصوف است که
او را رسید که فلان میگوید که پدر بزرگوار تو می گفت که آیت وافی هدایت ونزعنا ما فی صدورهم

من غلٍ اخواناً علی سررٍ متقابلین در حق شیخین و علی بن ابیطالب نازل شد فرمود تا پرسیدند
که آن کینه چه بود که حق تعالی از قلوب ایشان دور کرد فرمود کینه جاهلیت بود در اولاد تیم و عدی
و بنی هاشم که بعد از اسلام و ایمان بمحبت بدل شد تا آنکه چون ابوبکر صدیق را درد خاصره میگرفت حضرت
مرتضوی بدست خود بعلاج وی دا او را مشغول میشدند و درین معنی روایات بسیار مرویست که بتواتر
معنوی میرسد **روایت هشتم** از عبد الجبار همدانی است که امام صادق برای شخص قومی که از
مدینه عزم سفر کرده بودند تشریف آورده فرمود که اهل مصر خود را از من پیام رسانید که هر که نسبت
بمن گمان برد که از شیخین بیزارم پس بدانند که من از وی بیزارگی دارم و او را مردود شقی می پندارم
روایت نهم هم از آن امام عالی مقام است که محدث طبرانی آورده که او را از شیخین پرسیدند
فرمود بیزارم از کسی که ایشان را ببدی یاد کند و دوست دارم کسی را که با ایشان موالات نماید گفتند
که شاید تو بر سبیل تقیه اینچنین کلمات میگوئی فرمود بریء تعلم بر من از مشرکین باشم و شفاعت رسول
جد من بروز آخرت بکار من نیاید و درین معنی مقاران را بیان غلاظ روایات محدثین بیش از بیش و کتب
اهل حق مسطور است **روایت دهم** نیز از امام بحق ناطق است که قومی از اهل عراق گمان دارند
نسبت با که عداوت و منقصت شیخین مذهب ماست وی حاشا که چنین باشد این هر دو از بزرگان من اند
روایت یازدهم از امام ابو حنیفه است که در مدینه منوره وارد شدم و نزد امام باقر رضی الله
عنه رفتم و آنجناب از اهل عراق خیلی دلتنگی داشت فرمود نزد من نباید نشست پس من کمی بحضور
ملتجیه بخدمتش رسیده بودم نشستم و گفتم چه میفرمائی در حق شیخین فرمود رحم کند حق تعالی ایشان را
گفتم که اهل عراق می گویند که تو از ایشان بیزاری فرمود برب کعبه دروغ بسته اند باز قصه ام
کلثوم که جناب مرتضوی بخشنودی خود او را در نکاح فاروق در آورد یاد کردم گفتم کاش مکتوبی بمضمون
بجانب ایشان میفرستادی فرمود اطاعت نوشته من نمیکنند ای ابو حنیفه تو فرمانم نبردی آنها
که از حق سر می پیچند کی بمکتوب من مایل شوند **روایت دوازدهم** از سالم صیرفی است

که گفتم امام باقر را چه میفرمایی در حق شیخین فرمود سوگند بخدا ایشان را دوست میدارم و استغفار برای ایشان
می کنم و کسی را از اهل بیت نیافتم که او با ایشان موالات نداشته باشد **روایت سیزدهم** نیز از باقر العلوم
است که مردم از انجناب پرسیدند که کسی از اهل بیت بود که شیخین را بد بگفت فرمود معاذ الله که چنین باشد
بلکه همه کس ما ایشان را محبت میداشتند و ترحم بر ایشان میکردند **روایت چهاردهم** نیز از انجناب
است که در جواب عبد الله فرمود که در حلیه سیف هیچ باکی نیست زیرا که از ابوبکر صدیق به ثبوت
پیوسته راوی گفت تو او را صدیق می گویی مکرر فرمود که او صدیق است یکه درباره او چنین اعتقاد
ندارد حق تعالی او را در کونین تصدیق نفرماید و اگر این مضمون را در احادیث امام باقر و صادق رضی
الله عنهما تفحص کنم بتواتر معنوی خواهد رسید و بحمد الله که هرچند علمای شیعه داد حق پوشی نهند لیکن
باز هم کلمه حق بر زبان ایشان جاری می شود صاحب کشف الغمه نیز مثل این روایت را آورده و هرچند قاضی
شفتری در صدد احقاق الباطل هیچ و تاب میخورد لیکن کوشش او بجایی نمیرسد چنانچه بر منصفین و متتبعین
کتابهای او مخفی نیست و از ینجاست که ملا اردستانی در مبحث امامت تصریح و تنصیص بر آن کرده که انچه
صاحب کشف الغمه ذکر می کند مقبول و مطبوع فریقین میباشد وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّ اِقْرَارَ الْعُقَلَاءِ
حُجَّةٌ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ **روایت پانزدهم** از حضرت امام جعفر از امام باقر است که اولاد سیده
النساء فاطمه زهرا رضی الله عنهم اجمعین اجماع بر حسن سیرت شیخین و بزرگی ایشان دارند و احدی
خلاف آن نکرده **روایت شانزدهم** از سالم بن حفصه است که پرسیدم از امام باقر و فرزند
ارجمندش جعفر صادق حال شیخین را هر یکی فرمود که ای سالم من با ایشان محبت دارم و از دشمن ایشان بیزارم
زیرا که آنها امام هدایت و ارشاد بودند **روایت هفدهم** از حضرت امام محمد باقر است که
هر که فضل ابوبکر و عمر نداند از احادیث شریفه غافل و از سنت سنیه نبوی جاهل است و دیگر ائمه اهل بیت
تصدیق کردند بلکه قسم شرعی خوردند که انچه انجناب فرموده عین صدق بوده و بود نه توریه و تقیه و منشاء
مذهب رافضه همین جهل ایشان از احادیث سرور انس و جان است و در بحار مجلسی بجای خویش

ثابت شده که احادیث امیه که خلاف سنت و احادیث نبویه بود همه موضوع و مفتری است و الحمد لله
علی ذلک روایت بیست و سیم نیز از امام ممدوح و فرزند دلبندش منقول است که مردی بمجلس
شیر خدا عرض کرد که آنچه در خطبه خود میفرمائی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدین
المهدیین ایشان کیستند پس اشک از چشمهای مبارک فرو ریخت و فرمود که ایشان حبیب من اند
ابوبکر و عمر که امام هدی و شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند هر که با ایشان مقتدی شد بعد وفات
سرور کائنات محفوظ ماند و هر که اتباع آثار ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت و متمسکین بایشان
از حزب خدا می باشند یعنی فلاح و رستگاری بنص قرآنی در حق ایشان است **روایت نوزدهم**
از مالک بن انس بسند صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان و شیر یزدان
روز وفات فاروق بر جنازه اش استاده فرمود که زمین بر نداشت کسی را و آسمان بر سایه کسی
نافکند که دوست تر باشد نزد من از آنکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر و این حدیث نه بمثابتی مشهور و
مستفیض گشته که حاجت بیان داشته باشد و بحمد الله که کتب معتمده مخالفین هم بران گواه است و مفسر
مذهب ملا محمد باقر مجلسی والا کابر او را در بحار الانوار مشاهده کردنیست خلاصه مقالات لاطائله شان آنکه
حضرت امیر ازین صحیفه صحیفه ملعونه مراد داشته نه صحیفه اعمال فاروق و صحیفه ملعونه عبارت از ان
که صنادید قریش که خلیفه ثانی از انجمله بود با هم کر شوری کردند و بجد و جهد تمام نوشتند که امارت و سلطنت
را بخاندان اهلبیت مدخلی ندهند و حضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تصفح و استقرا
مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار فریقین مرویست که هرگاه کفار در بدو ظهور اسلام را دیدند
تائید دین بایمان حضرت حمزه سید الشهداء و فاروق اعظم بمیزان عقل سنجیدند دریافتند که راه هجرت
بر اصحاب پیغمبر بسوی حبشه مفتوح است و حاکم آنجا یعنی نجاشی مواسات و مدارات اهل اسلام
بوجه اتم بجا آورد و ابوطالب مع امثالش از بنی هاشم و بنی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم نطاق همت بر کمر جان بسته اند همه گرد عهد کردند که رشته محبت این ناصرین قطع باید کرد و ایشان را از شعب

که خارج از ملت واقع شده و اخراج باید نمود و بعد از اتفاق بر مزید توثیق کتابی نوشتند که بعد از اخراج
رسم نکاح و تقسیم طعام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شرا ایشان موقوف باید نمود دیگر آنکه حضرت را بایشان سپارند
و دست از نصرتش بردارند و این مکتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنو هاشم و بنو عبد المطلب بمعیت
انجناب بیرون بر آمدند و در آن شعب اقامت کردند و این اقامت تا سه سال کشید پس حق تعالی
ارضه را بر انگیخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از نام مقدس او تعالی محو کرد و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم با بوطالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابوطالب نکردند هرگاه صحیفه را گشادند
و همچنان دیدند این صحیفه پاره پاره کردند و از تعاهد خویش درگذشتند پس حضرت با تمامی قوم خود
بدستور سابق در مکه معظمه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
بس کلان و تخمینا مشتمل بر دو هزار ورق است واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه مذکوره
که منصور بن عکرمه بن هاشم بود شل گشته و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز نشانی از این صحیفه
پیدا است ضبط و اتقان رواة شیعه باید دید که از کجا بکجا رسانیدند این صحیفه ملعونه را جزو نماز
مجعوله و روایات موضوعه و اذهان طائفه که طعن و سب اصحاب در خمیر ایشان افتاده وجودی دست
فَلَعَنَ اللّٰهُ مَنْ کَتَبَهَا وَفِیْ سَاحَةِ الْکَعْبَةِ دَفَنَهَا وَغَضَبُ اللّٰهِ عَلٰی مَنِ افْتَرٰیهَا وَاَنْهُمْ سَبَبٌ
خَیْرِ الْوَرٰی ترجمه عبارت بحار اینست در وقتیکه عمر متولی شد صحیفه ملعونه مدفونه بیرون آورد
و همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تمنای آن کرده در وقتیکه عمر فوت شد و پارچه اش بر روی
پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او ایستاده گفت مَا اَحَبَّ اِلَیَّ اَنْ اَلْقَی اللّٰهَ بِصَحِیْفَةِ هٰذَا
الْمُسَجّٰی انتهی مختصراً و نیز گفته که از ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از باقر علیه السلام در تفسیر آیة الذین
آمنوا لا تتخذوا بطانة مرویست که اعلام فرمود خدای تعالی آنچه در دلهای ایشان بود و آنها اصحاب
صحیفه بودند که یکدیگر را دوست و ولی گرفتند و صدوق در معانی الاخبار از مفضل بن عمر روایت
کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام که گفت ما احد احب الی ان القی الله

فرمود آن صحیفه بود که منافقان در کعبه مدفون کردند بدانکه جمهور اهل سنت این قول را از مناقب
عمر شمرند و مراد آن بود که اعمال آنحضرت مثل اعمال عمر باشد و صادق علیه السلام مقصود سائل را فهمیده
سخن صحیفه را بیان فرمود و مولف صراط مستقیم گفت که تائید میکند آن چیز را که اسناد کرده است سلیم
بسوی معاذ بن جبل آنکه او نزد وفات خود بر نفس خود دعا کرد بواویلا کسی پرسید گفت بجهت موالات
با ابوبکر و عمر برینکه باز دارم خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را از علی علیه السلام الی غیر
ذلک من ما فی قرآت القوم مورد الملامة واللوم فانهم جاؤا بالعجب علی عجب وباؤا بغضب
علی غضب طرفه تر آنکه برین بهتان هم باثبات و قرار می فشارند و بمقتضای تناقض اخبار خویش
احادیث دیگر مخالف آن در کیسه نگاهدارند چنانچه بر اهل تصفح و تفحص روایات قوم مانند صبح صادق
روشن است پس بروایتی از کتاب سلیم که اقدم و افضل از جمیع اصول اربعمائیه و صحاح مصطلح الشان است
چنانکه بدلائل عقلیه و اعتراف عماید طائفه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی اکتفا نموده
می شود که از معصومین در تبرا از اسامی لاحقین این عبارت مروی است وفی الآخرین الدجال
وهؤلاء الخمسة اصحاب الصحیفة والکتاب وجبتهم وطاغوتهم الذین تعاهدوا
علیه وتعاقدوا علی عداوتک الحدیث چنانکه می بینی نص است در آنچه گفتیم زیرا که جبت
و طاغوت در اصطلاح این فرقه عبارت از شیخین است و این هر دو را از اصحاب صحیفه جدا کرده
مقتضی آنست که اینها در زمره شان معدود و محسوب نباشند چنانچه باقر مجلسی در بحار بعد ایراد این
الفاظ اقرار بآن کرده والمنة لله تعالی وتقدس که توجیه آن بتخصیص بعد تعمیم باعتراف متبحرین علمای
تشیعین عین تکلف و تعسف است فیکون نصا فی الباب عند اولی الالباب اگر تائیدات سماوی
و توفیقات ازلی شامل حال می شود عنقریب بر مسامع مخاطبین عبور میکند که این کتاب بفرمایش
مرتضوی سرمایه تالیف پوشیده و زیب اختتام گرفته و ائمه هدی واحد بعد واحد مدح آن بر زبانها مقدس
جاری کرده اند پس ادعای عدم استقامت عبارت و اتصال نه بسبب خویش کردن است مصرع

درکو زنم

در کفر هم ثابت نه زنار را رسوا کنی **روایت بیستم** از ابوذر هروی و امثال او باسناد
متکاثره و طرق متوافره که یکی از اصحاب مرتضوی بر ابن سبا لعین و تلمیذان بدین او گذشت و معلوم کرد که اینها
شیخین را ببدی یاد میکنند جناب امیر المؤمنین را ازین سانحه عظمی خبر داد پس حضرت او را همراه خویش در مسجد داخل
فرمود و بر منبر بر آمد و ریش مبارک را بدست گرفت و زار زار میگریست و باطراف مسجد می نگریست تا آنکه
مردم جمع شدند آنگاه خطبه طویل الذیل بر خواند و ارشاد کرد که چه حال است قومی را که دو برادر و دو وزیر
و دو رفیق پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بد میگویند و قدوه قریش و آبای مسلمین را مذمت میکنند
رفاقت سید المرسلین بصدق و صفا نمودند و حق امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا آوردند آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم مثل ایشان کسی را دوست نمیداشت و برابر ایشان رای کسی را نمی دانست و تا وقت وفات
ازین هر دو بزرگ خشنود بود پس هرگز در حیات و ممات آن سرور را از جهان آرای سید المرسلین تجاوز
نکردند بکبریای الهی که دانه را شگافت و نفس ناطقه را از کتم عدم بوجود آورد که دوست نخواهد داشت
ایشان را مگر مومن بزرگ و مبغوض نخواهند داشت اینها را مگر بدنصیبی محبت ایشان نزدیکی با خداست و عداوت
ایشان بعد از رحمت او تعالی است حدیث تقدیم ابی بکر صدیق که از جناب بشیر و نذیر صدور یافت ذکر فرمود
گفت که من حاضر بودم و روبروی من ابو بکر را برای امامت برگزیدند باز قصه بیعت خود بزبان آورد و
فرمود آگاه باشید که هر کس را که خواهم شنود که مرا از اینها افضل میگوید حد افترا بر وی خواهم زد چه جای
کسی که اینها را بد گوید و در بعضی از طرق بمقتضای الحدیث یفسر بعضه بعضاً آمده که حضرت امیر
را بعضی از یاران آنحضرت گفتند که جرات اینها در باره منقصت شیخین بنا بر آنست که اینها اعتقاد دارند که تو تقیه
می کنی فرمود پناه بخدا می برم ازینکه ظاهر من چیزی باشد و باطنم چیز دیگر خدا لعنت کند کسی را که در دل خود غیر
از مدح ایشان چیز دیگر داشته باشد بعد ازین ابن سبا لعین را اخراج کرد و فرمود که گرد لشکر من نگردد و
بشهری که باشم بیرامون آن نشود و بسیاری را از مدعیان الوهیت خویش و بدگویان صحابه کبار آزار شدید
تلامذه آن شقی بقایا بود آورده در آتش نهاد و هرگاه کتب رجال امامیه مثل کشی و غیره و همچنین سفار تواریخ ایشان

گشاده شود یقین واثق و اعتقاد جازم حاصل آید که جناب امیر او را اجلا کرد و بسیاری را از مستفیدان
در آتش انداخت و نزد جمعی از همه کس انتقام واجبی گرفت و استاد و شاگردان و تر و خشک الشان را
بسوخت و انیهم در کتب معتمدهٔ حضرات امامیه موجود است که امیر المومنین بر مفضلین خویش تهدید فرمود و باجرا
حد افترا وعید کرد چنانچه در ما سبق لباس تفصیل در بر کرده و ازینجاست که اکابر امامیه مثل شریف
تمامینی و غیر او تقدم بالحفظ کرده گفته اند که جناب امیر در ایام خلافت خویش هم سالک راه تقیه بود
تا مشاهدهٔ این روز سیاه بحسب زعم شان اتفاق نیفتد و از مؤیدات این حدیث تفضیل است که چون
بیانه الحق و بعضی از مخالفین گفتگوی روایت حد افترا واقع شد و آنها بسبب عدم اطلاع علی وجه
الاشهاد گفتند که اگر از کتب روایات ما حدیث مذکور مشتمل بر تهدید بر آید از مذهب خود دست
بر میداریم و طوق تسنن بر گردن می اندازیم و آخر بجانب امامیه که نسبت بدیگران ثقه تر بیت و فهم از این صحرا
نور دیده رجوع کردند و از اقرار خویش آگاه نمودند زجر شدید فرمود و با قرار این روایت لبهای مبارک
بگشود و الحمد لله علی ذلک و مؤید این حدیث و آنچه در باب افضلیت شیخین بعد ازین خواهد آمد حدیث التصویب
که بتاکید تمام فرمود که مرا خلیفه چهارم بگوئید و هر که لفظ خلیفهٔ اول در حق من خواهد گفت او چنین و چنان نیست
و تصدیق این مدعا از کتب امامیه مثل مجمع البحرین وغیره بروایت امام رضا از امام کاظم از حضرت جعفر صادق
از باقر علوم اولین و آخرین از سید الساجدین از شهید کربلا از جناب علی مرتضی بسر دست حاصل است زیرا که
فرمود که من همراه حضرت ختم المرسلین در راه های مدینه بودم که بزرگی کث اللحیه بعید ما بین المنکبین بآنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم سلام کرد و مرحبا گفت پس بمن التفات کرد و گفت سلام بر تو باد ای خلیفه
چهارم و رحمت خدا و برکات او باز بحضرت ملتفت شد و گفت که آیا او خلیفه چهارم نیست حضرت
فرمود بلی راست میگوئی که او خلیفهٔ چهارم است پس بگذشت و نشانش پیدا نشد و بحمد الله که صاحب
لوامع نیز باصل این حدیث اعتراف دارد و درین مقام نیز عصبیت محدثین قوم را ملاحظه باید کرد که
در خاتمه حدیث رضوی افزودند که حضرت پیغمبر را باید که بعد رفتن آن بزرگ عرض کردم که این بزرگ کیست فرمود

که برادر تو خضر بود و وجه رابعه آنکه خلیفه اول آدم است که در حق او وارد شد انی جاعل فی الارض
خلیفة و خلیفه دوم داود است لقوله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و خلیفه سوم
هارون است که موسی کلیم او را خلیفه کرد و حق تعالی حکایتش فرمود اخلفنی فی قومی واصلح و خلیفه چهارم
تو بودی زیرا که سوره برائت را تو تبلیغ کردی ایزد سبحانه فرمود واذان من الله ورسوله الی الناس یوم
الحج الاکبر انتهی ملخصا و ازین جنس افترآت و مهملات در کتب قوم خصوصا اصول اربعه ایشان
از مرویست تا کجا کسی کشف این مبتغا تواند کرد لیکن بر حرفی ازان بدون گفتگو در دلالت آیت رابع
بر خلافت خلیفه رابع و ما یتعلق بذلک آگاه میکنیم که از مطالعه طرائف و کشف الیقین جناب منکشف می‌شود
که خلافت در قرآن مجید برای سه کس مذکورست حضرت آدم و حضرت داود و حضرت امیرالمومنین در
کریمه وعد الله الذین آمنوا الآیة پس راه تاویل در حدیث خلیفه رابع مسدود باشد اکنون
جناب امیر خلیفه باشند نه رابع و موید افاده و افترای صاحب طرائف و کشف است احادیث
آخرے که در ین باب بافته اند ولیکن فراوان حیرتست که قیود آیت کریمه وعد الله الذین
اصول خویش بر حضرت مرتضی منطبق تواند کرد و از منطوق این آیت خلافت دیگران از انبیاء
بنی اسرائیل بی آنکه تخلل وسائط پدید آید کما فی خلافة هارون ثابت میشود حیث قال الله تعالی
کما استخلف الذین من قبلهم پس بر اصول مفترین جناب امیرالمومنین چنانکه خلیفه اول و ثانی
نیست ثالث و رابع هم نتواند بود بالجمله ازین افترآت بر اصول امامیه که یوماً فیوماً در تزاید است بتصریح
هدایت و درایت زیاده میشود و یقین می انجامد که حق بطرف اهل سنت است و رواة و محدثین امامیه در ضلال
و تلبیس میکوشند و در هر مقام باستار کذب و افترا حق را می پوشند عوام را فریب و مکیدت ایشان
رهائی بس مشکل است **قطعه** سخن چین را توانم چاره کرد * که تا من خود نگویم او چه چیند *
ولی از مفتری نتوان برآمد * که او از خود سخن می آفریند * از عجائب افترآت صاحب کامل در
مطاعن صدیق آنکه چون خضر او را گفت یا خلیفة الناس بقول شیخ شیراز شعر نگر که قاضی در و تیز تیز

معرف گرفت آستینش که خیز و او را از پیش خود براند بر افترا این مفتری کسی که پدر خود را بجهت
نصیحت بتعنیه سوخته باشد نیز کت چندان از وی دور نیست **روایت بست و یکم** از ابوبکر از
ابوجحیفه است که من از جناب امیر بر منبر مسجد کوفه شنیدم که بهترین امت بعد نبی آن ابوبکر و عمر اند
روایت بست و دوم از دارقطنی از جماعت صحابه و از صحابی مذکور است که روزی من
بخدمت امیر المومنین مشرف شدم در وقتی که بخانه خویش بود گفتم ای بهترین مردم بعد سرور عالم صلی الله علیه
و آله وسلم آنجناب خوش نیامد و فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شیخین اند ای ابوجحیفه
دوستی من و دشمنی ایشان و همچنین عداوت من و محبت ایشان در دل مومنی جمع نتوانند شد **روایت
بست و سوم** نیز از دارقطنی است از ابوجحیفه که من جناب مرتضوی را افضل امت گمان می بردم
چون از مردمان خلاف آن شنیدم متحزن و غمگین گردیدم حضرت امیر دست من گرفت و مرا
در خانه خویش برد و از وجه ملال پرسید قصه را بیان کردم آن روز نیز با فضلیت ابوبکر و عمر
نص قطعی فرمود پس من عهد کردم که این حدیث را بعد این همه تصریحات مردم نزدیک و دور خواهم رسانید
چون این همه خلوتها هم از باب تقیه و مخالف نفس الامر باشد پس هدایت و ارشاد امیر خصوصا
جناب مرتضویه در کدام وقت جلوه ظهور گرفته **روایت بست و چهارم** از
محمد بن حنفیه در صحیح بخاری که حضرت امیر فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
شیخین اند و این مضمون بلا ریب از حضرت امیر در ایام خلافتش که نزد هیچ عاقلی زمان کتمان حق
و تقیه نبود و بعد تشییع از سه امد اشقیای یهود اعنی عبدالله بن سبا از کمین بطون منصه ظهور آمده بود
باخبار متواتر المعنی مستفیض و مروی گشته چنانچه تصانیف شیخ الاسلام ابوالعباس و دیگر بزرگان از
محدثین و متکلمین بران شاهدست و اعتراضات بارده رکیکه ناصح طبری از اغاز تا انجام مشوش
و مخدوش بلکه بعد لذا اندک غور همان کالعهن المنفوش نیز از کتابخانه محبت مرتضوی هم تسلیم و قطع نظر
از جمع و تطبیق کلام فی الحقیقت مستلزم ابطال این اعتقاد نیست که بروایات متواتره از امیر المومنین

کرم الله وجهه به صحت رسیده چه محتمل که درنگ در بیعت بجهت وقوع اشتباهی که مقتضای حقیقت
بشریست یا بسبب عدم امعان در دلائل فضلیت باشد و اینقسم اشتباهات حضرت مرتضوی را در عین
ثبات حواس بعصمت جناب سیده زنان اطهار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه گذشت و در حسن ختم
خویش کما عرفت قبیل ذلک اتفاق افتاده وقس علی هذا حال ائمه دیگر که در بعضی از احیان از حضور رایت
مذهب اصول امامیه غافل شدند حتی که حضرت شهید کربلا درباره امام حسن مجتبی وقت خلع خلافت گفت
آنچه گفت و نیز تفصیل کیفیت اضطراب قلوب و ثبات حضرت خیر البشر که کثیر از روز محشر بوده و گریه و زاری
بتول عذرا و دیگر اهل بیت سید انبیاء که هوش زنان و زبان بیان می ربود نیز ضمیمه آن گردیده باشد بنابرین
صنائم اعتبار دیگر پس شبهات شریف ثانیه و آنچه در بحار منقول است نیز از معرض قبول ساقط خواهد بود و
بحمد الله که از جناب امیر در انکار استحقاق و محامد صدیق اکبر حدیثی به ثبوت نه پیوسته است چند الفاظ
از احادیث ائمه امجاد که ملخص آن باختصار تمام از افادات مولانا محمد حسینی موسوی بروایت محمد بن اسمعیل
بخاری و دارقطنی و ابو ذر هروی و حافظ عمر بن شیبه و طبرانی و سید سمهودی ایراد افتاده در تائید آن
بعضی از روایات و احادیث معتبره طائفه که نسبت بمحفوظ فقیر ورقی از اشجار و برگ گیاهی از سبزه زار و قطره
از دریایی نا پیدا کنار باشد اکتفا واقع شده اگر از دیگر کتب الحق که تالیف آن برای مناقب اصحاب و اهل
بیت و فضیلت و مصائب فاطمیانه ایشان جداگانه واقع شده مانند کتاب الموافقة و ریاض النضرة و تالیفات
محدثین حذاق و حفاظ جمع روایات صورت بندد کتابی ضخیم بیش از هزار جزو می باید پرداخت و اخبار یکه
بواسطه ائمه امجاد مستند بجناب رسول الثقلین و فرزندان دیگر بزرگان اهل بیت که امامیه بعصمت آنها
قایل نیستند بلکه از اکثر آنها بزبان هم انحراف و بیزاری می ارند بازی بعو مزید و لای اهل بیت سید انبیا گردن
می کشند در طرق معتمد اهل سنت سنیه ورود یافته چه نام توان برد پس محال عقلی است که الحق این همه نصوص
اهل بیت نبوی را که بنیان مرصوص و نور آیات کتاب مجید روشن و اقران جلیه بلکه دلائل عقلیه مبرهن سنت
والسنه حضرات امامیه که دعوی تقیه ائمه دارند بصحت آنها ناطق است پس پشت انداز ند و رد ابا

ابالسنه و دو جا جلد را شامل احوال الطاق والواجار دو اعمی بانوع اهل کفر و نفاق کما سیجی ان شاء الله
تعالی فی آخر الاوراق مطمح نظر ساخته از احادیث حضرت خیر الوری صلعم دست بردار شوند و حالانکه
در بحار و دیگر کتب معتمده شیعه بجای خود مدلل گشته که مدار اعتماد بر آیات قرآنی و سنن نبویه رسول [illegible] است
و احادیث ائمه را برین هردو عرض باید کرد بشرط انطباق و موافقت قبول کردنی ورنه بر دیوار زدنی است
اما روایات اتباع و اشیاع احول برادر خرد اعمی که محدثین این فرقه بعد از تخریج آن بوجد و
رقص می آیند و مقلدین خویش را یقین کامل در ذمایم و مثالب صحابه کبار می افزایند پس بعضی از آن
اشاره می نمایم که از انجمله قصه خیاطت است که دو قمیص نزد حضرت صادق علیه السلام آورد و عرض کرد که
ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر هر سوزن یکی از آن ذکر الهی کرده ام و بر دیگری تبرا از شیخین
نموده ام پس هر چه مقبول تر باشد آن را در بر خود بپوش لعنة الله علی من کذب و افتری که حضرت
امام صادق قبای لعنت پوشید و از انجمله روایت دیگر است که روزی نزد سید الساجدین سلام الله علیه
و علی آبائه و ابنائه اجمعین شخصی آب خورد و لعن و تبرا کرد و رفت دروغ بگردن راوی که حضرت
او را نخواند و گفت اگر چیزی از تو طلب کنم بطیب خاطر می توانی داد عرض کرد که من از فدایان توام
هر چه ارشاد فرمائی در انجاح آن سعادت کونین میدانم حضرت فرمود که ثواب این کلمات بمن بده
و ثواب عبادات من که درین شب و روز کرده ام بگیر انتهی محصلها زیاده تر موجب توحش
اولو الابصار است که فاضل مفتری هبة الله سبزواری در مصائب خویش قمیص دوم را در بر کشیدند و از
وجود قمیص اول سر کشید و بحکم المرء یقیس علی نفسه قبای ذکر الهی را از خیاطت صاحب النواقض میدانست
حیث قال والظاهر ان المنقول هو مجرد خیاطة القمیص الثانی والقمیص الاول مما
خاطه صاحب النواقض بلسانه تمویها علی من حف حوله من انصاره و اعوانه
یصدقونه مما یریهم بلسان الوعظ من هذیانه انتهی هنوز این شهید ثالث امامیه را خبری
نیست که این قسم احادیث را صاحب تحریض اللاعنین علی رغم المخالفین جمع کرده و بافادات و روایات

ابنای

اتباع و اشیاع احوال این سادات را مملو و مشحون ساخته حرفی ازان بنا بر ضرورت ملجئه و تبریهٔ صاحب
النواقض که از جملهٔ سادات و شرفاست در اینجا وارد کردم داز اکابر قوم مسموع است که تصنیف این رساله
قبل از السنت که شیخ عالی علی بن عبد العالی بتالیف کتاب اسرار اللاهوت فی وجوب لعن الجبت
والطاغوت که نامش در اینجا هم مذکور است در آید و بر ظاهر است که اگر سلف و خلف حضرات امامیه
این قسم کتب و رسائل نمی پرداختند و ثواب لعن صنادید اصحاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
مشاکل ثواب تعمیر الفسامی نمی ساختند که در مرتبهٔ اولش ثواب شهادت امام حسین و در چهارم آن
فضیلت و جلالت ختم نبوت سید الکونین و قس علی هذا اعلی ما فی خلاصة المنهج هم مسطور هرگز این سودای
شیطانی و خیالات مخبولان بیابانی نزد صبیان و مجانین هم رواج نمی پذیرفت تا بعقلای روزگار
چه رسد علاوه هرگاه لعن شیخین العیاذ بالله از اصول طائفه و کتب مصنفهٔ الشان واجب باشد بخلاف ذکر الهی
پس رد قمیص اول و اختیار قبای لعنت برای شیعیان محل انکار هرگز نخواهد بود شعر نی فروعت
محکم آمد نه اصول * شرم بادت از خدا و هم رسول * بالجمله جز کسانیکه ابلیس علیه اللعنة والعذاب نورانیت
عقل و دین آنها بظلمات مبدل کرده کیست که بامثال این روایات مفتریات و قصهٔ خیاط که بدتر از
هزلیات سوزنیست گوش نهد اما روایات مرغوب اعمی که تعامی از حق و کوری باطن و
ظاهر بمقتضای آیت کریمه مَن کانَ فی هٰذِهِ اَعمٰی فَهُوَ فی الآخِرَةِ اَعمٰی وَاَضَلُّ سَبیلاً
جبلت او بود پس عنقریب در مسلک ثانی قدح صماخ هر یکی از سامعین و ناظرین مشتاق خواهد کرد استغفر الله
که کسی از اهل حق بر محدثات آن کور باطن شقی و مضل و مغوی فریب خورد کما قال الحافظ الشیرازی علیه الرحمة
ع کی روند اهل نظر از پی نابینائی * بالقلیل از کثیر قناعت کرده باز بر اصل سخن مرسوم می گویم اما
ثالثاً این مجعولیت آن طوامیر و موضوعیت آن اساطیر که مخصوص بطائفه شیعه است هرگز خلاف نقل
عقل نیست نیز اکه علمای الشان عمائد زنادقه و سر آمد ملاحده را که بر السنهٔ ائمه امجاد ملعون و مطرود
و بدتر از شمر و عبید الله زیاد و یزید دانند چنانکه کتاب توحید قمی و کافی کلینی بران گواهی می دهد در روایت

احادیث ائمه هداة بی نظیر نهاده اند پس اگرچه آنهمه روایات فی نفسها کثیر باشد نه نسبت با حادیث که
اهل سنت از ائمه هدی با وجود تایید احادیث مستفیضه حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله وسلم و آیات قرآنی
بی کم و کاست روایت میکنند کما عرفت نعوذ بها لیکن نزد عقل بسبب خبث عقاید و نفاق متوسطین و
مخالفت آن اخبار مرویه بکتاب مبین و احادیث خاتم النبیین بجوی نمی ارزد چنانکه از اصول
اربعه و بحار الانوار ظاهر میشود و اگر قلب سامعین و ناظرین در کفر و زندقه آن متوسطین هنوز اختلالی
داشته باشد باید که مسلک ثانی این عجاله نافعه ملاحظه کنند سیجدونه انشاء الله تعالی
مطابقاً لما قلته پس عاقل دین ارتداد تاویلات رکیکه علمای قوم را بلاریب واهی و مزخرف خواهد
دانست و لا امل ملعبة الاطفال و مضحکه ارباب قیل و قال اعتقاد خواهد نمود و بحمد الله تعالی که از کتب الحق
سیما این اوراق پریشان مثل الشمس فی وسط السماء بدیهی است که دعوی خلافت بلا فصل حضرت
امیر بلاریب انکار متواتر بالمعنی و در حقیقت اتباع هفوات ابن سبا و ادعای مثالب خلفای راشدین
علیهم که اساس ایمان و مومنین است بلکه انکار نبوت و آیات قرآن مبین فمن شاء ان یهرب من
المطر ولیقوم تحت المیزاب فالحیا ربیده ولنکتف علی هذا المقدار من الابحاث الانظار فانها
کافیة لاولی البصائر والابصار **تنبیه** بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که مولف بر خاتمه
نیز علی العادة المعهودة حاشیه نوشته عبارتش آنکه سستی مباد که آنچه پیرایه عرض پذیر گردیده از سوانح
وقت است که این هیچمدان اصلا بکتابی ندیده و از کسی نشنیده فقط حدیثین را البته بمقام اثبات
مثالب صحابه و امکان آن دیده بود پس اگر معروضات کمترین احیاناً انطباق با کدام کلامی از علمای
ماسبق داشته باشد زهی فخر و بمجرد توارد خواهد بود والله علی ما نقول شهید انتهت بعینها
اقول کمترین نام مرا بمطالعه احقاق شوستری و مجلدات نزهه کشمیری و غیرهما از عالی در تفرد مولف
حاصل بود چنانچه بجا بجا اشاره بآن نمودم بعد از مطالعه کتاب معتمد شیعه که چندروز اتفاق افتاده
اطمینان قلب نیز بهم رسید و مضمون این حاشیه برهان قطعی مدلل گشت بیانش آنکه فاضل اخباری کمی در زمره

خود علم اشتهار برافراشته و علمای اصولیه را در افادات خویش از دائرهٔ تشیع ائمه هدی بدر ساخته
چنانچه عنقریب خواهی دانست ان شاء الله تعالی در بحث سوم از کتاب عمده خود که در معایب خلفای
راشدین و دیگر اصحاب کبار بزعم خود قرار داده در طعن چهارم میفرماید که در مشکوة در فصل اول باب حوض و
شفاعت است عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی فرطکم
علی الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظمأ ابدا ولیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفونی
ثم یحال بینی وبینهم فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول
سحقا سحقا لمن غیر بعدی متفق علیه و نیز در فصل اول از باب حشر از کتاب مسطور است
عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انکم تحشرون حفاة عراة غرلا ثم
قرأ کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین واول من یکسی یوم
القیمة ابراهیم وان اناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول اصحابی اصحابی
فیقال انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح
وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم متفق علیه و ابن عبد البر در کتاب
بشر بن ارطاة اینحدیث را آورده و گفته که درین معنی اخبار بسیار آمده و از حدیث اول مفهوم شد
که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اسلام ظاهری داشتند و در باطن آنها نفاق بوده
است که محروم از شفاعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر وجه جزا خواهند شد پس اتباع هر یکی
از آنها با وجود امکان داخل بودنش در میان آنها که از آب کوثر بی بهره خواهند شد صحیح نباشد و از
حدیث دوم که مروی بطرق کثیره است هلاک و عدم نجات خلفای ثلثه و تابعان و موافقان
ایشان که غاصبان خلافت حقه امیر المومنین علیه السلام بودند بدلالات قطعیه واضح شد تبیان این
مدعا برینگونه است که اینحدیث دلالت مینماید بر اینکه بسیاری از اصحاب بعد از وفات جناب رسالت مآب
مرتد شدند و امری در دین احداث نمودند که غیر مقبول و نامرضی خدا و رسول بود

چون این مضمون در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وارد باشد واجلیست که ارتداد از صحابه پس از
رحلت سید الانبیا سرزده باشد وحال جمعی کثیر از صحابه همین منوال باشد وارتداد ظاهر کسی انکار
از وحدانیت ورسالت است از هیچ یک از صحابی بعد آنحضرت صلعم صدور نیافته واگر بسبیل ندرت
وقلت باشد کالمعدوم است واگر از اکثر صحابه صادر میشد باقتضای عادت البته مسموع ومروی و
منقول میبود ولیس فلیس پس مراد از ارتداد نخواهد بود مگر ارتداد باطنی وظهور آثار نفاق که بظاهر کلمه
اسلام بر زبان ودر دل سیاهی کفر پنهان باشد وآن صادق نمی آید الا بر نکث کنندگان از بیعت امیر
کبیر بر فور غدیر واین هر سه تا بر والیشان خود از همین زمره بودند واینکه بعضی از اهل سنت این حدیث را
محمول نموده اند بر آن کسانیکه ابا از ادای زکوة بابوبکر در خلافت او نموده بودند واو با آنها قتال نمود
واز اهل ردت قرار داد تاویل وتوجیه مذکور فاسد است چه آنها امتناع از ادای زکوة نه بسبب انکار اسلام
یا امری از ضروریات دین نموده بودند زیرا که کلمه میخواندند ونماز می کردند وقائل بعدم وجوب زکوة نبودند
بلکه از خلافت ابوبکر منکر بودند وآن باعتراف اهل سنت موجب کفر وارتداد نیست ودلیل برین میشنند
چنین نموده بودند پس واضح شد که ابوبکر را اصلاح گرفتن زکوة بسبب عدم صحت خلافت او ستمی
شمردند ونیز میگوئیم که تائید اراده همین اصحاب ازین حدیث می نماید حدیث دیگر که در جامع الاصول است
در فضیلت شهادت وشهدا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لشهداء احد هؤلاء
اشهد علیهم فقال ابوبکر الصدیق السنا یا رسول الله اخوانهم اسلمنا کما اسلموا
وجاهدنا کما جاهدوا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون
بعدی فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال ائنا لکائنون بعدک اخرجه فی الموطا انتهی
واین حدیث بمنزله نص است که باوجود اسلام آوردن وجهاد کردن ابوبکر ومثال او آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
حکم بجنتی بودن ایشان نکرد وگواهی از قسمیکه برای شهدا گواهی داد ننماید بلکه آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم خوف ارتداد ایشان بعد وفات خود میداشت وبهشتی قطعی نمیدانست واحادیث منقوله سابق

هم مشتمل است بر لفظ احدثوا بعدک و احداث صادق نمی آید الا بر همین اصحاب که عهد خم غدیر را
بشکستند و طلسم دیگر ساخته مرتد گشتند و مانعین زکوة مخاطب باین خطاب نبوده اند بلکه مخاطب بود مگر
ابوبکر و امثال او علاوه میگوییم که لفظ لَنْ يَزَالُوا مُرْتَدِّيْنَ که در حدیث آمده دلالت مینماید بر اینکه
اصحاب کذائی زنده و برین ارتداد قائم بوده باشند و این مفهوم صادق نمی آید بر مانعان زکوة
چرا که اینها در خلافت ابوبکر متصل زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقتول شدند و
زنده نماندند پس ما صدق علیه غیر از ثلثه و متابعان ایشان کسی نخواهد و ازین حدیث فائده
دیگر بر آمد که آنچه اهل سنت نجات و دخول جنت برای عشره موسوم بمبشره روایت نموده اند
مظنون الافترا و الوضع است و مخفی نماند که این حدیث اهل سنت متمسک برای اثبات محبت او
با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردانند که او بر زیستن خود بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گریه کرد این استدلال ضعیف است چه محتمل است که ابوبکر از روی خدع و مکر و نفاق گریسته باشد تا
بر سائر الناس محبت او با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شود بلکه میتوان گفت که گریه اش گریه
اندوه و غم نبود گریه سرور بود یعنی هرگاه از حضرت نبوی شنید که بعد از آنحضرت صلعم زنده خواهد ماند
و امری در دین احداث خواهد کرد هوس امارت و جاه مضمر ضمیر خود میداشت مسرت بغایت باو
داد تا اشک از دیده اش جاری شد و گریه چنانکه از غم و اندوه می آید از وفور شادمانی هم لیکن آید
دلیل صلوح تمسک ندارد و محاربان حرب صفین و جمل را با امیر المؤمنین تنها ما صدق علیه این مفهوم نمیتوان
گفت چرا که در حدیث لفظ منذ فارقتهم آمده است و این لفظ برای بیان معنی ابتدا از زمان فعل می آید پس
ابتدا از زمان ارتداد مفارقت آنحضرت صلعم یعنی سفر او ازینجهان خواهد بود برین سبیل که بمجرد رحلت آنحضرت
ارتداد ازینها صادر شده باشد جنگ جمل و صفین بعد انقضای بیست و پنج سال یا بیست و شش سال از وفات
سید کائنات رو داده بود و بنابرین لفظ منذ فارقتهم درست نمی آید پس لا محاله مصداق احادیث مذکور
مردم مشار الیهم خواهند بود و الا خبر مخبر صادق علیه السلام دروغ باشد علاوه اگر آنها را افراد

ابن کلبی دانند قائل شوند بکفر و نفاق معاویه و عائشه و طلحه و زبیر و امثال آنها و اینهم نزد ایشان باطل است
چنانکه بر عارف عقائد ایشان منکشوف است پس این توجیه و تاویل مرضی اهل سنت نخواهد بود و تعجب
نماند که احادیث را قدمای علمای اهل سنت قدس سرهم دلیل بر قبح مآل اصحابی را از مومنان صحابه مقرر گردانیده
اند و احتجاج و تمسک بآن بر ارتداد خلفای ثلثه بخصوصهم از آن قبیل است که نفس بی بضاعت بآن
متفطن شده و اگر ناظران از انصاف رنگ زند بیند بیرند که لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال
دارد است انتهی بلفظه ازین اشارات و عبارات با سهل طرق بر تمامی عالی و ادانی عیان شد که
نتائج طبع نقاد مولف والا نژاد جز تزئین و تسجیع بعضی از فقرات عربی و فارسی که برای تشنیعات
علمای اعلام در تحریر آن رفته و بزعم خودش انکار فصاحت و بلاغت بسته و در حقیقت نمیتوان گفت بآن
بلی شاید پیرامون خواطر جمعی که بحقیقت حال پی نبرده اند گردد که چند امر در تضاعیف و تمهید کلام ایشان
نتائج افکار مولف عالی مقام است نخستین دعوی اصحیت کتاب مستطاب صحیح بخاری مخالفت حنفیه
با احادیث آن که اثری از آن در افادات صاحب معتمد الشیعه یافته نمی شود و هذا الوهم
کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا چه این مضمون قطع
نظر از آنکه مانند مضامین شعریه بلا حجت و برهان است کما اشرنا الیه فی الصدر رد بر واجب
کتابی که فاضل اخباری قصد جمع اغلاط بخاری در آن نموده و معلوم است که سفری ضخیم بزعم خودش
جمع کند و بتقدیر الهی مساعدت نفرمود بلکه بعجلت بادش و انتقام متوجه شدند کو رست چنانچه آن اوراق
پریشان که در خانه شیخ مقتول مهان دیده ام هنوز موجود است دوم نقل قول
شارحین صحیح بخاری رح در توجیه و تطبیق حدیث الحوض که هر چند صاحب معتمد الشیعه به تخفیف آن
اشاره کرده لیکن کلام او از ایراد عبارات شروح خالی است و اینهم مغلطه ایشان نسبت
زیرا که از حاشیه منبهه فاضل اخباری درین مقام چنان سکوت ظهور میرسد که او در عدم
نقل آن عبارات بسقیم بودن مجلدات شروح را در تمهید معذرت آورده و از مخافت گیرودار

سؤال الفاظ الحجوبه انیکه	بسم الله الرحمن الرحیم	متعلق ص ۵۰۲

واگر متوهم رجعت قهقری کند و گوید که محفوظ که این تقریر از افادت مؤلف با قبیست کی در کتاب معتمد الشیعه
بلکه در هیچ کتابی عقلی و نقلی اثری از آن پدید نیست مثل سند قال [illegible] عنهم
اجمعین بحدیث کنز العمال که از سعید بن یربوع روایت کنند که مآل آن این است که قول جناب [illegible] ترون احدا
اخزن علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منی کذب صریح بوده و قصه غار و حزن صاحب رسول مختار را با سور دیگر
ضمیمه ساختن باز بتشنیع فاروق رضی الله عنه پرداختن که بعد از انکار وفات شریف بسوی سقیفه رفته خلافت
را برای صدیق مقرر نمود گوئیم که از مزید ادب آزار مقلدین و دوستان جناب مجتهد ماضی و حال و استقبال احتراز
میکنیم ورنه فاش میگفتیم که لاریب این مضمون را در طعن صدیق اکبر باین تقریر دلفریب زینت و زیب دادن
از نتایج افکار مؤلف است و فاضل جالیسی در کتاب طعن الرماح که بنام نامی اکبر اولاد خویش و قرة العین انتساب
نموده که مؤلف رساله فن کلام را در اضغاث احلام از دیار و اتباع اشرارش فرا گرفته باشد از رساله
حدیث الحوض دزدی نموده و این سرقه هر چند مستلزم صدور کرامت و خرق عادت از جناب مجتهد فانی
مثل اول و ثانی باشد چنانچه کرامات ایشان بر بندهٔ کتب رجال مخفی نیست و لیکن شان جناب شهید ارفع از آنست
که این امور را نسبت باو توان کرد کما عرفته حین سمعت روایته الامامیة و اورعهم فی بابه پس لا محاله توارد قائل
باید شد و در بارهٔ مؤلف که فقط بقوت باطن خویش بمناظرهٔ علما اقدام نموده چنانچه خواهی دانست
بصدور کرامت معتقد باید گشت اکنون بدل و جان بسوی دعوی مؤلف باید گروید و عبارت کتاب مذکور
شنید که در کنز العمال از سعید بن یربوع روایت نموده جاء علی بن ابی طالب یوما متضیقا متحازنا فقال له
ابوبکر اراک متحازنا فقال له اعنانی مالم یعنک فقال استمعوا ما یقول انشدکم الله ترون احدا احزن
علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منی خلاصه اش آنکه ابوبکر روزی حضرت امیر را محزون دیده از سبب

حزن استفسار نمود فرمود مصیبتی از جهت وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر ما رو داده که آن
مصیبت بر تو نیست پس ابوبکر بمردمان گفت بشنوید که علی چه میگوید من سوگند میدهم شما را بخدا که کسی
از من زیاده تر محزون بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است سبحان الله شهادت جمیع اهل اسلام
آنحضرت را در قول خود صادق است پس درین قول هم صادق خواهد بود لا محاله در تکذیب ابوبکر آنحضرت را
تکذیب خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم است با آنکه کذب او ظاهر است زیرا که مزید حزن او بر حزن آنحضرت
بعید از عقل است معهذا رفتن او بسقیفه برای طلب خلافت شاهد عادل بر کذب اوست و عجب تر آنست
که حال حزن خود را که از امور قلبیه است از دیگران می پرسید و متوقع شهادت آنها بود اگر مقصود او استشهاد
بر ظهور آثار حزن بوده از قبیل جزع و نوحه و بکا فهو مما یضحک علیه الثکلی زیرا که احتمال تصنع درین امور متطرق
است **علاوه** آنکه باجرای سقیفه و غیر آن شاهد بر انتفای آثار مذکوره است و کاش بر همین قدر اعدی از
حضار گواهی میداد و عجب که بعد استشهاد خلافت بناه باز هم بثبوت نمی رسد که کسی گواهی او داده باشد و اول دلیل بر
کذب صدیق سنیان آنست که عمر بسبب غلبه حزن انکار موت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نموده کما هو معلوم عموم
اهل السنه و ابوبکر چون غلبه حزن نداشت اقرار بوفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمود پس عمر احزن
باشد نه ابی بکر اللهم الا ان یقال دلیل زیادتی حزن ابی بکر باجرای غار است لکن این احتجاج متتبع عار است
زیرا که خطاب لاتحزن دلالت دارد برینکه حزن ابوبکر مذموم بوده نه ممدوح شعر پس کن حدیث غار
که عار است نزد عقل * آن حزن و بیقراری شیخ معمرم * الی آخره بلفظه **القصه** مؤلف عالی مقام
را که بدون مطالعه ضروریات فن کلام مثل تحفه اثنا عشریه چنانکه خودش معترف بوده و رسائل او هم اشعار
بآن می نماید و بعضی دیگر از تصانیف مجتهد جالسی و فاضل جباری و قدما شیعه محض باشراق باطن بتالیف
رسائل پرداخته و نور ادله و براهین بر ساحت ضمیرش بطور کشف و شهود تافته در زمره امامیه بجای شیخ الهی الرئیس
حکمت اشراقیه قرار باید داد یا در سلسبیل عوی این همه توارد خاص هند ملا شیدا باید فهمید که مولد او قندهار بود
در هندوستان نام بلند پیدا کرده در شاعری علم شهرت برافراشت و سورترای مضامین اصرار تمام داشت و مقال

گـ

احقر العباد را از قبیل التعرض منشی فیروز که روبروی جمعی از فضلا و شعرا باوی همزبانی کرد و داد بلاغت
و ظرافت داد و مظفر و فیروز گشت باید دانست مختصر این حکایت مطول را که محفوظ خاطر فقیر است و خالی از انبساط
و انتعاش طبائع ظریفان نیست ملتمس می سم که در زمانیکه لشکر جهانگیر بادشاه در سواد گجرات بود اکثری
از علمای امصار و شعرای هر دیار در ان ایام که نو بهار روزگار و نو عروس امصار توان شمرد بموکب همایون
مجتمع میشدند روزی باتفاق حسن تقضی از بزرگان که ملا انور ناظم این اشعار **ابیات** درین جلد نقد بهار
خزان هم آغوش است * زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است * بجرم باده گرفتند باز انور را * کفن بدوش و
صراحی بدست و مدهوش است * و ملا عطائی گوینده این ابیات **ابیات** مرگ آمد و بی هیچ بدر رفت زعالم
چون غارتی از خانه ارباب توکل * هر لحظه خطش خوبتر اندر نظر آید * همچون خط استاد که بلینی تامل * و ملا
مخترع صاحب این بیت **بیت** در شکستم چند گوشی ای بت نامهربان * من پریشان خاطرم لیف پریشان
نیستم * از انجمله بودند در خانه شیخ فیروز منشی صحبت داشتند که ناگاه ملا شیدا از دور پیدا شد چون از لاف
و گزاف بعضی از یاران هیچ و تاب میخوردند از دعوی تو آرد او کاسه زهر هلاهل می نوشیدند و میدانستند
که اکثر مضامین مستبدل مانند فرزندان متبنی بلباس بیا می آراید و در نظر مردم جلوه میدهد چنان قرار دادند
که هستند های اشعار از و نمایند و منشی مذکور که احاطه تمام باشعار قدما و متاخرین دارد با او همزبانی کند القصه
وقتیکه او قریب بمجلسگاه که فی الحقیقت رزمگاه بود در رسید تعظیم و توقیرش زائد الوصف بجا آوردند و اعزاز
و اکرام تمام او را بالا دست نشاندند و از هر دری سخن راندند تا نوبت بانشاد رسید ملا گفت **بیت**
جلیست دانی باده گلگون مصفا جوهری * حسن را پروردگاری عشق را پیغمبری * منشی فرمود این شعر از
شعر رودکی است **شعر** عشق را پیغمبر ولیکن * حسن را آفریدگار تو ئی * آورد در هم پیچید و مطلق بان حرف
التفات نکرد و برخواند **بیت** زبسکه کرد غمت بند در جگر ناخن * چو پشت ماهیم از پای تا بسر ناخن *
منشی گفت این مطلع از شعر غیاثائی حلوائی چرب تر و شیرین تر است **بیت** از بسکه سینه کندم و
ناخن برو نشست * چون پشت ماهیست سراپای سینه ام * برهم خورد و طعنه بر شعر فهمی همه اهل مجلس زد و گفت

بیت گر بصحرا موشکافی دشت پرسنبل شود ٭ ور بدریا رو بشوئی خار ماهی گل شود ٭ شیخ گفت
ملا کاتبی دویست سال پیش ازین مولانا نوارد کرده بیت گر بدریا افتد از عکس جمال او فروغ ٭ هم
خار ماهی آورد در قعر دریا بار گل ٭ همینکه این بیت از زبانش برآمد هرزه‌گوئی آغاز کرد و بانجام گفت که
در برابر این بیت بیتی بخوانید بیت ذات تو بود حیف کون که گرد از ارمغانی ادب مهر خدا الیه شیب
منشی گفت هرگاه ناقص صد و پنجاه سال پیش ازین که این گوهر آبدار در خزانهٔ گفتار مولانا در آمده دزدی
کرده بوده باشد گناه مولانا چیست بیت نبوت را نوای آن نامه در مشت ٭ که از تعظیمت آید مهر بر پشت ٭
یاران بی‌اختیار شدند و بقهقهه در آمدند و ملا بر دشنام و فحش‌گوئی در رسید عزیزان گفتند که خدا را
بشغل خویش مشغول باشید و از تقصیرات این بزرگ اغماض نمائید که از دل عمر زمانش از دست
ربوده آن وقت این بیت خواند بیت زلف او را رشتهٔ جان گفتم و گشتم خجل ٭ زانکه این معنی
چو زلفش پیش پا افتاده است ٭ منشی گفت آنقدر طاقت و جهان آزاری ملاحظه می‌کنم و الا می‌خواندم شعر عزیزی
را که گفته بیت کس نیابد معنی پیچیدهٔ زلف کجت ٭ گرچه این معنی ترا در پیش پا افتاده است ٭ الغرض
چند بیت دیگر خواند که با خدشش برابر کدام نشان داد تا نوبت بجائی رسید که سکوت تام اختیار کرد
او و صحبت منقضی شد بلکه در مجلسیکه شیخ فیروز می‌بود اشعار خود بر زبان نمی‌آورد مگر روزی در
او آن در حضرت واکرد و گفت هیچ بیتی از اشعار من بدرجهٔ قبول رسیده شیخ گفت بلی بیت

ای پر دیو کرد آینه را چشم سیاه او ٭ شانه را دسته‌ها و شب لف تو دراز
دست بلا عصا دراز کرد و گفتش ٭ عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است

منه عفی الله تعالی عنه و
عن سیئات جمیع
المؤمنین ٭

متدینین اہل حق در تحریر مطالبش راه اجمال سپرده بخلاف مؤلف که با وصف اعتراف
بهم آن تسنیح کما عرفته فی مواضع در صدر رساله چه عبارت بذکر آن عبارات کرده و در نقل و فهم آن از راه
صدق و صواب بغایت دور افتاده بلکه نزد ارباب دانش و بینش رسوا شده آری راست گفته اند
که از خردان خطا و از بزرگان عطا **سوم ذکر احادیث دیگر** مثل حدیث حرص علی
الامارة و بودنش باعث انفعال و ندامت در روز قیامت که در کلام اخباری اشاره بدان
هم نیست تا بصراحت چه رسد و اینهم خیال خام و از وساوس نفس بد فرجام است زیرا که یاد دارم
که فاضل مذکور حدیث مزبور را در کتاب خویش بروایت بخاری از مشکوة شریف بتعیین باب و فصل
و نام راوی اعنی ابوهریره در تقسیم مطالب صرف کرده و آنچه مؤلف در خاتمه از متواتر بودن مثالب خلفا
الی غیر ذلک دراز نفسی نموده در اوراق کتاب معتمد برادر مهین او جا بجا بتفاریق مسرود است بل الجمله
ظن غالب آنست که اگر کتاب مذکور چندی در تتبع فقیر میماند تلمیع بسیاری از بقیه متفردات مؤلف
زائد بر اصل استدلال ستانیز و اتقان این اسرار منکشف میشد **فرق اینست** که در کلام فاضل
اخباری بعبارات سلیس این نوع مقاصد که نزد عوام از واردات طبع سلیم مؤلف توان گفت
زیب تحریر قیم پذیرفته و در کلام صاحب رساله سرآمد علمای امامیه بهیئت مجموعی در بحث حدیث حوض
بعبارات دقیق که دست عوام از تناول آن کوتاه است یافته میشود **الحجة لله** بلکه علامه دهلوی
نور الله مرقده با وجود عدم دعوی تفرد بلکه تصریح بر ضمنی در دیباچه تحفه اثنا عشریه که گفتگوی
قرون ماضیه را بین الفریقین درین کتاب ذکر کرده ام نزد مؤلف سارق باشد و خود حضرت مؤلف
که دکان افادات خویش را با ثاث دیگران خصوصاً فاضل اخباری مکفر فرقه اصولیه مخرج ایشان
از دائره تشیع ائمه حیده تبالیف این رساله متفرد باشد و اینهمه مطالب کثیر محمول بر توارد فانظروا
معاشر العقلاء الی هفوات هؤلاء لا یکادون یفقهون حدیثا و از نجاسه قه حضرت
مؤلف نسبت دعوی تفرد و توارد بدلیل یقینی ثابت شد و دامن صاحب تحفه ازین تهمت پاک و پاکیزه

گفت چه نهایت کار آنست که او از افادات سابقین مقتبس است و شتان بین السارقین و
المقتبسین هرگاه حال دعوی تفرد و توارد که مؤلف نموده بدین مرتبه بر کسی از خواص و عوام در آمد اکنون
برای تصدیق دعوی فاصل اخبار که تمسک بحدیث حوض درباره ارتداد خلفای راشدین بخصوصهم از نتایج
افکار منست کلام اجمالی ذکر می کنم بدین باید دانست که چنانچه درباره تصدیق صوحیالیه مؤلف مطالعه
عبارات معتمد الشیعه بیت اجماعی سند است برای اذعان مقوله او همین مشاهده محدثات قاضی نور الله
شوشتری کافیست و هی هذه اقول من المعلوم ان من اتهمهم ابو بکر بالردة لامتناعهم عن اداء
الزکوة الیه کانوا یؤدون ویصلون ویتکلمون بالشهادتین ولهذا قال ابو بکر والله لو منعونی
عقالا لقاتلتهم ولم یقل والله لو لم یتکلموا بالشهادتین او لو لم یرجعوا الی الاسلام
لقاتلتهم لکنهم لما انکروا خلافة ابی بکر امتنعوا عن اداء الزکوة الیه لا انهم
استحلوا منع الزکوة مطلقا ولهذا فرقها بنو حنیفة الی فقراء قومهم واوقفها
آخرون الی تقرر امر الخلافة علی من یستحقها وعلی تقدیر استحلالهم مع کونهم
کانوا قائلین بالشهادتین کما روی عنهم فاطلاق الردة علیهم لو صح کان
باعتبار انکارهم للزکوة التی هی من ضروریات الدین ولم لا یجوز ان یکون اطلاق
الردة علی الصحابة الغاصبین للخلافة المظاهرین بالاسلام القائلین بالشهادتین
ایضا باعتبار انکارهم بعض ضروریات الدین وهو خلافة علی الثابتة عندهم
بالنص الجلی فی یوم الغدیر وغیره کما مر آنفا ثم المتبادر من الاحداث فی لا تدری ما
احدثوا بعدک ما یکون فعلا کغصب خلافة النبی صلی الله علیه وسلم واخذ میراثه و
هضم اقدار اهلبیته واکل مال فدک ظلما وجورا علی فاطمة ولهذا قال فهم سحقا
لا ما یکون ترکا کمنع الزکوة عن ابی بکر وایضا قوله علیه السلام انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم
یدل علی طول مدة المرتدین واستمرارهم وهذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة

دون

دون طوائف العرب الذين امتنعوا عن الزكوة وان ذلك لم يمتد الا الى شهرين
او ثلثة وايضا فقد اشترط في الصحابي عدم خروجه عن الدنيا بالارتداد فتخرج هؤلاء الذين
امتنعوا عن الزكوة عن كونهم صحابيا لانهم قتلوا بامر ابي بكر وخرجوا عن الدنيا مرتدين
في اعتقاد النواصبة والظاهر من اطلاق لفظ الصحابي في الحديث من كان معروفا
بذلك عنده ومن لم يرتد ارتدادا يخرج به من الصحابية بل من لم يتخلل الردة في اسلامه عند
بعض المحدثين بل من روى الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم كما شرط بعضهم بل من
اقام عنده سنة او سنتين وغزا غزوة او غزوتين كما شرط بعض اخر وهذه الشرائط
مما لم يتحقق في اكثر الممتنعين عن اداء الزكوة الى ابي بكر انتهى كلامه قاضی نور
الله نوره الجنه بعد ازین درین حدیث قیل و قال کرده دلالت صریح بران دارد که بر اصحاب صفین و جمل این
حدیث بخوبی محمول نمی شود چنانکه فاضل اخباری احتمال آن نموده وجه خوش باشد اگر مولف برای سر
برادر بزرگ خویش ارشاد کند که مراد از غاصبین خلافت و آکلین محصول فدک هرگز خلفا نیستند بلکه خلفا
کی خلافت از مستحق آن صرف نموده اند والمرد فاضل اخباری فقط بر بیقدر از عبارت قاضی شوشتری موقوف
نیست بلکه مقالات و عبارات نیز شیر کشمیری در ابرام طعن حدیث الحوض که صاحب تحفه قدس سره العزیز
جوابش داده بر ثبوت دعوی فاضل مذکور شهادت میدهد و از ان تفصیل تمام معلوم می شود که
حدیث حوض را با حدیث شهداء احد وغیره جمع کردن و استنتاج ازان نمودن غالبا از مفردات
اوست در جواب باب چهارم که کلام او درین مبحث مبنی بر اجمال است زیرا که موضوع آن اخبار
ورجال است و درین آوان نزد فقیر موجود است نیز بعد جمع احادیث حوض بیان کثرت طرق
واختلاف روایاتش حدیث صدر ضمیمه ساخته حیث قال مالک در موطا روایت کرده قال مر
النبي صلى الله عليه وسلم بشهداء احد فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر
السنا اخوانهم يا رسول الله اسلمنا كما اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال

صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابو بکر ثم بکی
ثم قال انا لکائنون بعدک یعنی گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر شهدای احد
پس فرمود که اینها آن گروه اند که من گواهی میدهم بر اینها یعنی به ثبات دین و قوت ایمان پس گفت
ابو بکر آیا ما برادران اینها نیستیم ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اسلام آوردیم چنانچه اینها
اسلام آوردند جهاد کردیم چنانکه اینها جهاد کردند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بلی
ولیکن من در نمی یابم که بعد من چه خواهید کرد پس گریست ابو بکر باز گریست پس گفت آیا بدستیکه
ما بعد تو باقی خواهیم بود انتهی افسوس که جواب در مطاعن تحفه اثنا عشریه که مرزا محمد کشمیری
نوشته و قبل از تهذیب و تبیض آن بپایهٔ اجلش لبریز گشته نزد فقیر موجود نیست چه خوش بعض دیگر
بعضی از دوستان بر طبق وعده حتمی خویش در بلده شاهجهان آباد تجسس کرده یا از بعض سکنهٔ آنجا
گرفته نقلش بر داشته نزد فقیر بفرستند تا افراد این هردو خورد و بزرگ زیاده تر فاش گردد تنها حضرت
مؤلف برادر را این قسم تفرد از مطالعهٔ نزهه بهم رسیده که مجتهد جالسی نیز در میناء
یکتانه روزگار است بر محرمان اسرار و کاشفان استار کالشمس فی رابعة النهار که بادی جواب تحفه
علامه دهلوی قدس سره العزیز مرزا محمد مذکور است هرگاه مجلدات خمسه او در بلده لکهنو رسیده
مومن جالسی بر دو باب پنجم و ششم از کتاب موصوف عنان عزیمت خود منعطف ساخته و بتارو
پود صوارم و حسام پرداخته اگر به تفصیل این قصه اشتیاق داری بروایات از بد متشیعین که بعد بلاغ از حفظ
عصبیت و قساوت مجتهد جالسی هواخواهانش عن قاصف برادر به عزلت نشسته است بلکه در بردی
این مردم بسته و قبل ازین بجلائل و صاد و مزید زهد و توکلش اشعار در مطاوی عبارات رفته
و صنعا کن بکبریاء الهی اغالیط را در ان راهی نیست محصل روایت آنکه اول بواسطهٔ بعضی
از شیوخ این شهر باب و داد و ربط ازتحفه اثنا عشریه که در تولا و تبرا است بدست فاضل جالسی افتاد
و از اتفاقات حسنه روزی وقت مطالعهٔ این اجزا مشرف شدم و پرسیدم که کدام کتاب است اجزای

بمن نمود و فرمود که شخصی درین زمان کتابی در مناظرهٔ فریقین تالیف کرده ختامهٔ ابواب
آن اینست گفتم مگر آنکس مولوی حیدر علی سندیلی ست علیه الرحمه جواب داد که من حال آن بزرگ را نیک
میدانم او را کجا یارای این نوع تقریر و تحریر درین علوم است بیشتر گفتم که شاید فلان و فلان باشند
که در علوم تحصیلیه علم اشتهار برافروخته اند فرمود حاشا که علمای این شهر درین فن دستگاهی
داشته باشند قصه کوتاه دوران زمان شخصی میرزا با فر نام و عظمی بود و خود را درین معرکه یکه تازی
میدانست این اجزا را در بادی الرای دید و گفت که جوابش بس سهل است من بعد چون آن اجزا مسطوره بخانه
خویش برد و دانست ع که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها ع اجزاء مذکوره را باز پس داد و عذر آورد
که هرچند نقض این اجزا آسان است لیکن شهر پر آشوب و خوف از مردم افغان خصوصاً عبدالرحمن
خان بیست همچنین بعضی دیگر از علمای و فضلا که نزد الناس علیحده تقرب داشتند و خاصه عاید
آنها یگانه درین فنون می پنداشتند امتحانات واقع شد چون همه کس درین معرکه سلاح انداختند و مرکب
تاختند و از رد و نقض آن که مشکل ترین جمله مشکلها بود رو بر تافتند و معنی سیهزم الجمع و
یولون الدبر را آشکارا ساختند فاضل جالسی کتاب ذو الفقار تالیف کرد و نوبت انجه لوث نوشت
جواب تحفه اثنا عشریه از آغاز تا انجام از شاه جهان آباد رسید و لذت آوازه در کام جهان و جهانیان
انداخت و غلغله فضل و بلاغت شاه صاحب از هر کوچه و بازار بلند گردید فاضل مذکور همه خموشی بر درین
و قفل سکوت بر لب زده بود تا آنکه من باب پنجم الهیات از خمسهٔ میرزا محمد طلبیده شتم و چند اهل شوقی
برای مساعدت کاتبین ارسال ساختم و همچنین جواب اول و رابع و تاسع درخواستم و حسب اتفاق
جواب باب ثالث در حین تعطش و اشتیاق بمعرض بیع آمد شعر بادی حبه دادم آن خریدم
بحمد الله که بس ارزان خریدم ع بالجمله فاضل جالسی تصنیف و تالیف صوارم و حسام و غیرها
بعد ازان نموده که از خرمن میرزا محمد خوشه چینی فرموده انتهی مقاله و بالجمله ما کان این حال است
جناب حضرت ملجا و ماوا تمامی مقلدان تا بقال احبار هی دیگر طلبهٔ علوم چه رسد که بعد مطالعه صوارم

وحسام از کجشتک حوصلگی بدر آمدند و تالیفات میرزا محمد و فاضل جالسی را نصب العین داشته توسن
مناظره بلکه مکابره بدست آورند و بدعوی تفرد عوام را از راه برند بحمد الله که لاف زنی عماید طائفه
از خرد تا بزرگ در دعاوی تفرد و توارد درباره حدیث الحوض چون آبحیات از ظلمات بیرون
آمد بلی اگر فاضل اخباری در بعضی از مطاعن که از کتاب استیعاب ذکر کرده و فاضل طبری کامل
در بعضی از روایات این طعن اشعار نموده دعوی تفرد می کرد وجهی میداشت چه این استدلال
فی الجمله تجدد و تازگی دارد که در کتب متداوله مثل تالیفات ابن معلم که اصولیه بوجود شان افتخار
دارند گویند که توقیع رفیع حضرت صاحب الامر درباره اوصاف جلیله و شمائل جمیله او از ناحیه
مقدسه برآمد والحال انه یدل علی خلافه کما لا یخفی علی من طالع هفوات القوم وقد
اعترف به الفاضل الاخباری فی رسالته لتائید مذهبه از نظر فقیر نگذشته و در
تالیفات سید مرتضی مثل شافی هرچند اصل حدیث و روایت موجود باشد لیکن ازین تقریر که عنقریب
از معتمد الشیعه منقول شود بخیال فقیر خالیست و همچنین تصانیف شیخ الطائفه و افادات ابن قبه و بعد
ازین مولفات متاخرین از حقائق شوستری و نزهه کشمیری و سرقات جالسی و امثالهم و شرح این طعن
مجمل در کتاب مذکور بذیل مطاعن فاروق بدینگونه است طعن ششم آنکه در استیعاب بمقام ترجمه
عبد الرحمان بن عوف منقول است باسناد از ام سلمه رضی الله عنها قالت دخل علیها عبد الرحمن
ابن عوف قالت و قال یا امه قد خفت ان یهلکنی کثرة مالی انا اکثر قریش مالا
قالت یا بنی انفق فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان من اصحابی من لا یرانی
بعد ان افارقه فخرج عبد الرحمن فلقی عمر فاخبره فجاء عمر فدخل علیها فقال بالله انا منهم
قالت لا والله ولن ابری بعدک احدا و در روایت دیگر قالت لا والله ولن افعل لاحد بعدک
هکذا و در حدیث تدبر باید کرد که مراد از ندیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد مفارقت هالک و
ناری شدنست بطریق کنایه چه کسیکه ناجی و جنتی است در بهشت با آنجناب یکجا خواهد شد و

آنحضرت را خواهد دید من بعد باید فهمید که عمر بمقتضای کریمهٔ بل الانسان علی نفسه بصیرة
بلکه آدمی بر ذات خود بیناست از حال خویشتن نیکو آگاه بود تا سمع این حدیث از عبد الرحمن بن عوف
بیتابانه و مضطربانه پیش ام سلمه رضی الله عنها دویده آمد و اضطراب وی دلالت دارد دیگر عبارتها هستند
که هم درین مقام بر سبیل اختلاف متن روایت بیان نموده و نظر بر اختصار متروک شد هر که خواهد آنجا
ببیند سر عمر با ام سلمه رضی الله عنها سوگند داده پرسید که من از جملهٔ همچنین صحابه هستم یا آنکه در حدیث نام
هیچکس نیست و نه ام سلمه رضی الله عنها نام کسی برده و ایضاً ام سلمه در جواب او کلامی که گفته است از
سیاق آن واضح است که مدارا و مداهنه بکار برده کلمهٔ لن ابری بر زبان آورده و آن دو معنی را
احتمال دارد یکی آنکه من پیش نخواهم آمد و تعرض نخواهم نمود بعد از تو کسی را چه در لغت ابرا بمعنی
پیش آمدن و متعرض شدن هم آمده و این ظاهر است و برین تقدیر حاصل مقام ام سلمه رضی الله عنها
اینست که من بعد تو با کسی چنین گفتگو پیش نخواهم آمد و این دلیل ظاهر است بر پشیمانی ام سلمه از
گفتگوی خود و تایید این معنی مینماید روایت دیگر لن افعل لا احد بعدک هکذا دوم آنکه لن ابری را مشتق
از باب تفعیل باشد از تبریه یعنی من کسی را بعد تو بری نخواهم کرد یعنی ترا ازین امر بری و پاک گردانیدم
دیگری را بری نخواهم کرد والعلم عند الله بهر دو تقدیر مخفی نیست که اگر مبنی قطعی بودن عمر و داخل بودن
در آن اصحاب که ما صدق علیه الحدیث بودند معلوم ام سلمه بود بعمر میگفت که تو بهشتی قطعی هستی
و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شان تو چنان و چنین فرموده است این حدیث در باره
دیگرانست لیکن او حرف پهلو دار گفت و از غلظت و بدخوئی و کج خلقی عمر ترسید و سخن سربسته
گفت و ازین قراین و شواهد بعرض شهود رسید که عمر خود را از هالکین میدانست و از دو حال
خالی نیست یا اینکه همچنان بود که گمان برد فهو المقصود و یا این چنین نبود بلکه بقول شیعیان منصوص علیه
بدخول جنت بود درین حالت اضطراب و پرسیدن او از ام سلمه مهمل بوده است بلکه مستلزم عدم تصدیق
بکلام رسول صلی الله علیه و آله و سلم می شود زیرا که بر تقدیر جنتی بودن عمر از نخست ام سلمه

قطعا در شان عجز عمر میباشد و درینجا فایده دیگر بر امد که حدیث مشهور مروی در صحاح اینها که مشتمل است
بر ناجی و جنتی بودن ده کس از مقربات ایشان است چه اگر واقعی می بود مال حرام جمع میکرد بلکه عبد الرحمان
بن عوف که از عشره مبشره است برای هلاک خود بسبب کثرت مال حرام می رسید ام سلمه موعظت بانفاق مال حرام
می نمود بلکه اگر عبد الرحمن بن عوف از اهل جنت قطعا می بود اعمال صالحه از وصدور یافت و مال کثیر خود
بعد ادای زکوة و دیگر واجبات بفقرا و مساکین و مستحقین میرسانید با وجود این هم اگر در کیسه اش مال
کثیر می ماند ضرری باو نمی رسانید و جای خوف نمی بود انتهی کلامه بلفظه **اقول** قطع نظر
از انکه در اعتبار خاتمه این روایت که اساس طعن اخباری بر انست نظر باستقرار کتب رجال
گفتگوی بسیار است و تعیین وثوق بعضی از رواة آن دشوار و اغماض عین از زلات او که در بیان
معنی حدیث از وی صادر شد کما لا یخفی میگوییم که کلام این بزرگ مبتنی بر چند مقدمه است هر یکی را با
خللش مینویسیم **نخستین آنکه** فاروق خود را ناری میدانست پس باید که همچنان باشد والا این همه
اضطراب و حضورش نزد ام المومنین برای کشف حقیقت مهمل خواهد بود و تعیین المقصود خوش از
فصول سابقه که عبارت بحار وغیره در انجا نقل شده و سلسله سخن در مزید خوف و خشیت این بر
گزیدگان بارگاه احدیت دراز گردیده استنباط می توان کرد لکن العموم فائده بعضی از وجوه
اشاره میکنیم **اول آنکه** جناب امیر چنانکه دانستی هرگاه ذکر دوزخ می شنید بهای های می گریست
بلکه سر مبارک میکوفت و آرزوی جمادیت که تفصیلش هر جا خالی از سواد نیست میفرمود چنانکه
صاحب عقبات الآخره نیز این روایات را آورده و تازه اینکه از روایت ابودردا که مجلسی در عین
الحیات ترجمه آن نموده و پیشه بر پای فاضل اخباری هم معلوم میشود که آنجناب از دوستان و خویشان
کناره کرده در نخلستان بنی النجار میرفت و در مناجات و خارج از مناجات گناهان خویش را بتفصیل یاد
وا رشد اید طبقات دوزخ چندان زاری می نمود که عبارات کاتبین و ابیات ناظمین از تعبیر آن کوتاه
است راوی می گوید که در پشت درختان پنهان شدم شنیدم که میفرمود اگر بخوانم در نامهای

اعمال خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده لیس بلی و بلی بجلا لکه بگیرید او را و امی بر چنین اسیری که نه خویشان او را نجات توانند بخشید و نه قبیله او نفریادش توانند رسید جمیع اهل محشر بر ور حم میکنند و او درین عقوبات گرفتار آه از آتشی که جگرها بریان کند و حشا را فرو ریزد همچنین تا دیر نوحه می نمود تا آنکه صدا و حرکت مفقود شد در دل گفتم که خواب غلبه کرده باشد نزدیک رفتم تا برای نماز صبح بیدار کنم هر چند حرکت دادم حرکت ننمود تو گوئی چوبی خشک بر زمین افتاده یقین دانستم که راهی ملک بقا شد افتان و خیزان نزد فاطمه زهرا رسیدم فرمود چون بود حرف حرف عرض کردم فرمود با کی نیست این غشی غالب و فات از ترس عذاب او را رو میدهد لیس آب بر روی مبارکش زدند چشم بگشاد و باز همان نوحه در خطاب حضار آغاز نهاد و کیفیت گرود از قیامت و احاطه الایک عقوبت و خوف از حکم قاضی روز جزا و مضمون آیت کریمه وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ بکمال بکا و زاری یاد نمود این همه بر اصول مخترعه فاضل اخباری وال بر آنست که خود را ملائک و ناری میدانست و بمقتضای بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ حق می باید که اینهمه مقالات واقعی باشد والا این اضطراب و بیقراری که شنید و سوال از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که خاتمه من بخیر است کما اشرت سابقا و مزید فریاد و فغان چنانکه عرفی گوید شعر گوش اهل آسمان و حلقه ماتم یکیست ٭ شیونم تا بر کشید آهنگ یا یا هی من بی معنی خواهد بود فتعین المطلوب آری فرق اینست که حضرت امیر وقتیکه استغاثه نمود و از حال گرفتاری خویشتن بلا که عذاب و عدم نجات بشفاعت کسی حتی جناب رسالتمآب خبر داد احدی از صحابه کبار و حضرت خاتون قیامت نگفت آنچه ام المومنین رضی الله عنهم اجمعین برای فاروق همراه قسم شرعی گفت کاش ایمان عمر باد نمی کردند و مجرد تسلیه سفر بمودند اینهم ضرورت نبست بلکه وقت حکایت این قصه آنچه گفتند اعتراض فاضل اخباری بملاحظه آن زد و بالا می شود زیرا که میگفتند که این نوحه و ماتم از ذکر آثم و نصب العین داشتن شدائید جهنم هرگز از صحابی دیگر صدور نیافته و

از اینجا بر اصول پیران نابالغ بنیاد تمامی مناقب مرتضوی بلکه ائمه دیگر نیز بلکه دو حرف از حالات
شان مذکور خواهد شد از هم می ریزد افسوس که فاضل اخباری برای تحصیل ثواب آخروی که بمطاعن اصحاب
و اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین مرتب شد بکمال عجلت در نیارایید رو و کرد و الا از این ادب بوسیده عرض
میکردم که حضرت اینهمه ز ازالیها و تطبیق حدیث الحوض بر ذات مقدس خویش آیا بنا بر نسبت
که کاتبی خلفا در دنیا می دون یا باعتبار علم ما کان و ما یکون اختیار کردند قال الله تعالی
وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ
لَا تُنْصَرُونَ و خود را با تمامی اهل بیت ذلیل نمودند و مانند جنین رحم پرده نشین شدند و منزل
خانمان بدلالت قطعی حدیث حضرت زهرا در خانه گریختند چنانکه کاملین مذهب تشیع همین امور را
معاذ الله مناط تکفیر آنجناب گردانیده اند یا بجهت کبائر دیگر اگر شق ثانی اختیار فرمایند ذمه حضرات
مشغول به بیان آن خواهد بود و پس افاده فرمایند که آن کبائر چه بود و یقین است که فاضل اخباری
چرا انکه مبدا ابن سبا و کلینی فریاد کنند چیزی دیگر در تأویل و توجیه او را بهم نرسید زیرا که دستگیر قدیمی
ایشان یعنی تقیه مشوم در ینمقام از پا خود و در ظلمات عدم فرو رفته کما لا یخفی علی من شرب غرفة من عین
الحیات دوم آنکه تقریر فاضل اخباری در باره حضرت حسن مجتبی چنانچه خواهی دانست زیاده تر
جاریست سوم آنکه این اعتراض در باب سید الساجدین هم وارد میشود زیرا که قبل ازین از روی
اهل بیت گذشته که آنجناب خود را محکوم شیطان نسبت داده و اینمعنی را بابلغ وجوه ثابت فرموده جای
که گفته لگام من بدست آن لعین است و بحکم آیات قرآنی شیطان رجیم دشمن بنی آدم است خصوصا این
نفوس قدسیه که لگامهای آهنی چنانکه در حکایات اولیا منقول است برای امثال ایشان میسازد و
بکمال جد و جهد از نعیم جنت و ثواب مقیم آخرت باز می دارد و از انصاف نباید گذشت که قصه
فاروق و قسم خوردنش آیا زائد برین کلام است یا زیاده از حکایتی است که اصمعی از زبان امام علیه السلام روایت
می نماید که شخصی در آخر شبی باستار کعبه معظمه زادها الله شرفا و تکرمة آویخته بود و در باره استغفار خود

چندان تضرع و زاری و استغاثه و بیقراری می‌نمود که بر زمین افتاد و گریه در گلو گره شد
پس من بر سر وقتش رسیدم و سرش را در کنار خود گرفتم و دریافتم که حضرت امام زین العابدین
است گفتم ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا با اینهمه قرابت و خیریت و کمال تقدس و زهد
و عبادت اینقدر گریه و بکا که باعث انزهاق روح و کاهش جسم است از بهر چیست پس شدائد
قیامت را یاد فرمود و گفت ای اصمعی مگر در قرآن مجید نخوانده که حق تعالی میفرماید فاذا نفخ
فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون یا قصه حنظله کمتر ازین روایت
است که ابوبکر صدیق در اثنای راه با وی ملاقی شد و پرسید که چرا ملولی گفت چگونه ملول نباشم
که بلاریب منافق گشتم زیرا که بحضور اقدس نبوی نورانیت و ضیا و برکات بی انتها در خود می‌یابم و
بعد از معاشرت اهل و عیال آن حالت را کم میکنم القصه طبیب جانی ذوق روحانی و جسمانی یعنی رسول رب
صلی الله علیه و آله و سلم بعد استماع این تقریر بتسلیه پرداخت و از نفاق منزه داشت یا مناجات
حضرت یونس و حدیث او در عدم اعتماد بر وعده ایزدی فروتر ازینست کما مر من الکلینی بالجمله اگر
خوف و خشیت این نفوس قدسیه برشمارم کتابی برأسه تصنیف باید کرد پس مدح فاروق را بقدح بدل کرد
تیشه بپای خود زدن است و این هفوات فاضل اخباری مختص باین ائمه ثلثه بعد از خلفای ثلثه
نیست زیرا که در باره ائمه دیگر که در اظهار معائب خویش همین جاده مسلوک میداشتند بهمین منوال حرف
بحرف وارد است نعوذ بالله از خرافات فاضل مذکور که نادرت این مجامع الانوار مستلزم باشد
بار خدایا اگر گویند که اینهمه فریاد و زاری و بیرون خالق ارض و سموات و افراد کائنات برای
تکفیر سیئات طائفه شیعه بود و بس لیکن این قسم تاویلات در باره خلفا نیز جاریست بلکه بطریق
اولی زیرا که سنیان بگناهان خویش هم اعتراف دارند و کتب ایشان هم دلالت بران دارد که کرام
کاتبین معاصی ایشان را می‌نویسند بخلاف امامیه که مقتضای طینت ایشان چیزی دیگر و گناهان
ایشان خارج از دفتر پس معلوم شد که استغاثه و فریاد خلفا و حضرات ائمه فقط برای سنیان نیست

واین بحث در صدر اوراق مفصل گذشته فلا نعیده مرة اخری مفصلا وتحقیق حق درین
مقام آنست که دوزخی و جنتی بودن شخص بر حکم احکم الحاکمین موقوف است ظن و پندار جنتی بودن
خویش کفایت نمی کند علاوه انچه ازین بزرگان ازین قسم کلمات بر انفس خویش تواضعا و تسلیما منقول
گردیده دلالت بر جنتی بودن و بر برگزیدگی و کمال خلوص ایشان میکند زیرا که قبل ازین گذشته که
سوء ظن درباره خویش عین اتباع اتقیا و صالحین و خود را بچشم حقارت دیدن از سنن انبیا و مرسلین
است در وصایای ابوذر غفاری مصرح است یا اباذر یقول الله تبارک وتعالی لا اجمع
علی عبد خوفین ولا اجمع له امنین فاذا امننی فی الدنیا اخفته یوم القیمة واذا
خافنی فی الدنیا امنته یوم القیامة یا اباذر لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا
لاحتقره وخشی ان لا ینجو من شر یوم القیامة الخ مجلسی در عین الحیات ترجمه آن باین عبارت
میکند ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمی کنم بر بنده خود دو خوف را و جمع نمیکنم برای او
دو ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز قیامت او را می ترسانم و اگر از من ترسان است
در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید که آنرا
حقیر شمارد و ترسان باشد از اینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت الخ بالجمله در مقام انشاء افسوس و
حسرت و ندامت بر ترک احسن امور انچه ازین حضرات صدور یافته عین محمدت این بزرگان است و فاضل
اخباری که سر غنه طاعنین و لاعنین است از راه اعتساف ائمه را بر دوزخی بودن این بزرگان حمل مینماید
ان الذین جاءو بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل
امرء منهم ما اکتسب من الاثم والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم
القصه علاج نفس سرکش و موجب نجات از عذاب همین است که همیشه در خوف و ترسان باشد در دنیا [illegible]
نجات و فقیر محفوظ است هر چند بر حرف دیگر اطلاع میدهم که بروایت شیخ طوسی از حضرات ائمه ثابت شده که روزی جناب
امیر در عراق بعد نماز صبح بمزید خوف میگریست و رفقا نیز میگریستند بسته سوگند بخدا یاد فرمود که بچشم خود

دیدم در زمان شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم گروهی را که در هر صبح و شام گرد آلوده و ژولیده
مو بودند شکمها گرسنه شده و از کثرت نماز بر پیشانیهای شان مانند زانوی گوسپندان گته شده در
انواع عبادات الهی شب زنده‌دار بودند و سؤال تمامی ایشان همین بود که از آتش دوزخ نجات
یابند و کمال مرتبه ایشان اینست که با اینهمه عبادات از عذاب الهی همیشه خائف می‌بودند و در هیچ وقتی
ازین خوف نمی‌آسودند انتهی محصلها و یکی از آداب این نفوس قدسیه است که هر چند متحلی بجلائل و متخلی از رذائل
باشند لیکن خود را به تکلف در زمرهٔ مجرمین گنجانند پس وارد نخواهد شد که فاروق که در کمال زهد بسر
می‌برد و از کثرت مال منزه بود چگونه درین وعید داخل تواند شد تا نوبت باین قیل و قال رسید
مقدمهٔ دوم آنکه حضرت ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها بجهت درشت‌خوئی فاروق
راه تقیه و مدارا سپرد و جوابش آنکه مداهنه و خوشامد که بنص قطعی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در
وصایای علوی عین نفاق است بجناب قبلهٔ دین و ایمان اهل اسلام یعنی امهات المؤمنین که
بلاریب حق‌گوئی از لوازم ذاتیهٔ ایشان بود سیما در امور شرعی چنانچه بجواب عبدالرحمن که
قدوهٔ انصار خلیفهٔ ثانی و ثالث بود و درین نظر مؤدی تشیع است و اثبات آن از اصول اهل حق
تکلف و تصنع و اگر بر اصول خویش الزام اهل حق میخواهد پس دعاء مجتهد جالسی کامل اثر نخواهد بود
و اگر کسی را اشتیاق بگوشش درویی درسر باشد بخاتمهٔ کتاب عین الحیات رجوع کند و درشتی که در مزاج
فاروق بود حاشش بروایات شیعه گذشت حاشا که او بر مؤمنین فی حد ذاته فظ غلیظ باشد چه جای
مادر مؤمنین بلکه تواضع و فروتنی او نسبت باحاد الناس از مؤمنین معروف است گو مثل انبیا علیهم السلام
بجهت کثرت خوف الهی چنانچه در احادیث فریقین ثابت است مهیب هم باشد بلی درشتی او بر کفار
و فساق بود علاوه روایت بحار و مجمع البحرین و کلینی مگر یاد نداری که جناب سیده حاشا جنابها
عن ذلک را بامصارعت با و نمود و گریبانش کشید و وی تعرضی نکرد بلکه راه تواضع پیمود فما ظنک
عند ام المؤمنین بر روایات شیعه که متضمن تکرار مصارعت فاطمی است بهتر آن بود که ام المؤمنین در

خطاب فاروق میفرمود که ای فرزند آنچه درباره خویش خیالی داری عین حق وصواب است جناب
باری حق را بر زبان تو جاری کرده اکنون هم تدارک ما فات میتوانی کرد خمس را ضبط مکن و فدک را
باولاد فاطمه بده و نزد امیر کل امیر که خلافتش روی حدیث غدیر منصوص گشته حاضر شود و توبه نصوح
اختیار کن فَاِنَّ التَّائِبَ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ من بعد گذارش است که بر تقدیر ارادهٔ معنی
تعرض که فاضل اجباری افاده فرموده هم دامن فاروق بجهت قسم شرعی جناب ام المومنین که نزد اهل
اسلام در صدق وصفای اوشکی وریبی نیست پاک است وهم دامن دیگر اصحاب صاحب لولاک و بر
تقدیر ثانی نفی این تبریه خاص است که درباره فاروق از ضمیمه قسم مرتب فرمود وهو لا یستلزم
نفی العام مقصود ام المومنین آنکه چندانکه ترا ازین وعید پاک میدانم در حق دیگری اعتقاد نمی کنم و
چگونه چنین نباشد که فاروق را از زمان افضل خلایق بود و بوجود او باب فتنه مسدود بالجمله این تبریه
با ضمیمه قسم شرعی که زائد بر همه تاکیدات است در حقیقت شهادت قطعیت جنت برای فاروق است
زیرا که محال است که با وصف اعتقاد ناریت ام المومنین در حق او قسم خورد که تو هرگز در جهنم
نخواهی رفت و هرگز در عذاب سال تمام داخل نخواهی شد پس معلوم نیست که عقل این فاضل در وقت
تحریر این افادات کجا بود آری کلام او از ابتدا تا انتها درباره جناب مرتضوی ناظر باصول
مذکوره او که خالی از تبریه بلکه تسلیه نیز هست جاریست که اگر جنتی قطعی بودن و داخل نبودن
جناب امیر در زمرهٔ مصداق حدیث الحوض معلوم جناب معصومه و ابو درداء و بعضی دیگر از اصحاب
و اهل بیت می بود البته در خطاب میگفتند که تو بهشتی قطعی هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
در شان تو چنین و چنان فرموده و تو خود ساقی حوض کوثری بلکه بالاستقلال بر تمامی
جنات نعیم و طبقات جحیم مالکی الی غیر ذلک من المراتب التی مرت من قبل و این گیرودار را حاجت
ملائکه عذاب در باره دیگر انست الی آخره **مقدمه سوم آنکه** اگر فاروق منصوص به دخول جنت بود
لازم می آید عدم تصدیق رسول و اینهم مستلزم ناریت او علی ای تقدیر مدعا حاصل جواب پس

آنکه جواب‌ها از طرف شهید کربلا بلکه حسن مجتبی بلکه حضرت علی مرتضی جواب‌ها از فاروق است و عدم
تصدیق کلام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سواد نه گو بجهت زیادت معاتب باده‌تر لازم می آید
کما لا یخفی و ازین مقامات طعنی که بر عبدالرحمن بن عوف نموده مثل طعان لسان بی ادراک و
شعور گفتگو کرده از هم بحث و سلسله قیل و قال از هم گسیخت مانند انچه در باب کیسه مال قال و مقال
کرده و آن درباره حضرت ذکریا علی نبینا و علیه السلام وارد میشود زیرا که علمای قوم اتفاق خویش
بر همین معنی نقل میکنند که مراد حضرت ذکریا از وراثت وراثت مال بود و دیگر هیچ خوف از کثرت مال چه
معنی دارد انبیا ملا بدست قطعی معنی می باشند زیاده برین نیست که مال را بعباد و احباب مستحقین
میرسانند بعد اجتماع مال کثیر و شخصیکه نه زراعت کند و نه پیشه تجارت دارد بلکه از همه اسباب معاش و از ...
بود معقول نمیشود سلمنا که از کیسه مبارک با وصف اینهمه سخاوت و جوانمردی چیزی کم نیست لیکن
خوف از بنی اعمام الکنون بخیال اهل بصیرت نمی آید تا برای حفظ آن جا از جناب الهی طلب فرمایند
لا تذر فوق ارضه و ذر آخرین [illegible] حالا یا باره از حال عبدالرحمن بن عوف باید شنید تا ترجمة الشان که
در استیعاب حافظ یوسف بن عبدالله بن محمد عبدالبر است که بابوعمر مشهور است موجود که در یک
روز سی برده آزاد کرده و با اینهمه وقت طواف کعبه دعا میکرد اللّهم قنی شح نفسی
بار خدایا مرا از بند بخل نفس آزاد کن و در مرض الموت میگریست پرسیدند که چه واقعه رو داد
گفت مصعب بن عمیر از من بهتر بود بارچه کفن از تر وکه او بهم نیامد و حمزه سید الشهدا از من بهتر بود
برای او کفن نیافتیم می ترسیم که مبادا نصیب ما در دنیا بکثرت مال داده باشند و از ثواب آخرت محروم
مانیم و ازینجا میتوان یافت که فاضل مذکور در استیعاب ترجمه آن بزرگ را بالاستیعاب ندیده باشد
و اوراتهم اصدقا ایمانی بوده باشند که مطالعه ناقص شان عین مطالعه این فاضل کامل بوده و اگر حال
مزید احسان و سخاوت و کثرت صدقات او در راه خدا زیاده ازین میخواهی روایات دیگر بشنو
عبدالله مبارک از معمر از زهری روایت میکند که عبدالرحمن مذکور در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی

الله علیه و آله و سلم نصف مال خود را در راه خدا صدقه کرد باز بعد آن در چهل هزار دینار بسته ازهم
زیاده ترکه نوبت بار کردن بر پانصد اسپ و شتر فی سبیل الله رسید و در مرض موت برای صد کس از
حضار جنگ بدر وصیت کرد هر کس را چار صد دینار و چون حدیث بشارت خویش از امهات
المومنین شنید تمامی قافله را که از ملک شام تجارت آورده بود با قطارهای شتر در راه خدا تقسیم کرد
چنانچه بر ناظرین کتاب اسد الغابه و اصابه فی تمییز الصحابه و رجال مشکوٰة شریف مستتر و محتجب نیست بلکه بعض
چند روایت در اینجا وارد کردم و از دیگر فضائل و کمالات او چه نام برم فاضل بخاری باقتدار
اکابر خویش که کینه و نفاق در طینت شان بود با این بزرگان افتاده و از جهت نصب و حرد و بیشش
بغایت ایذا دهی بر هر کس عیان گشته و ازینجا گفته اند شعر چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش
اندر طعنهٔ پاکان برد + این همه که بخدمت جناب مؤلف پیشکش کردم تعلق باصل رساله و حواشی
سنیه داشت حالیا آمدم بر ملحقات و بیانش برین نهج است **قال الفاضل المتبحر وقد**
ابل الخوض فی ملحقات رسالته التی تتعلق بحدیث الحوض بر ارباب
انصاف مخفی مباد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله نسخه فتح الباری بعنایت باری
عز اسمه بدست آثم افتاده و این مقام که در ان دیده شد چنان مدعی گشت که اگر کسی از اولو الالباب از
اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف بما حرره نظر کند در اثبات آنچه این هیچمیرز در صدد آن بودم
کافی و بسند انگارد و بحسب اتفاق در همین آوان اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهذا بدون
اینکه تعرضی به بیان تایید ما قلت فی تلک الرساله بهذه العباره کرده شود عبارت مزبور را هم
بطبع رسانیده شد **قوله** وَانَّهُ سَیُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ اُمَّتِیْ فَیُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ اِلٰی
جِهَةِ النَّارِ وَقَعَ ذٰلِكَ صَرِیْحًا فِیْ حَدِیْثِ اَبِیْ هُرَیْرَةَ فِیْ اٰخِرِ بَابِ صِفَةِ النَّارِ مِنْ طَرِیْقِ عَطَاءِ
بْنِ یَسَارٍ عَنْهُ وَلَفْظُهُ فَاِذَا زُمْرَةٌ حَتّٰی اِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَیْنِیْ وَبَیْنِهِمْ وَفِیْ حَدِیْثِ اَبِیْ
هُرَیْرَةَ عِنْدَ مُسْلِمٍ وَلَیُذَادَنَّ رِجَالٌ عَنْ حَوْضِیْ کَمَا یُذَادُ الْبَعِیْرُ الضَّالُّ اُنَادِیْهِمْ اَلَا هَلُمَّ

قوله

قوله فاقول يا رب اصحابي في رواية احمد فلاقولن وفي رواية احاديث الانبياء اصيحابي
بالتصغير وكذا هو في حديث انس وهو خبر مبتدأ محذوف تقديره هولاء **قوله** فيقول
انك لا تدري ما احدثوا بعدك في حديث ابي هريرة المذكور انهم ارتدوا على
ادبارهم القهقرى وزاد في رواية سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ايضا فهو انك
لا علم لك انما احدثوا بعدك **قوله** فيقال انهم قد بدلوا بعدك فاقول سحقا سحقا
اي بعدا بعدا والتاكيد للمبالغة وفي حديث ابي سعيد في باب صفة النار ايضا فيقال
انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول سحقا سحقا لمن غير بعدي وزاد في رواية
عطاء بن يسار فلا اراه يخلص منهم الا مثل همل النعم ولاحمد والطبراني من
حديث ابي بكرة رفعه ليردن على الحوض رجال ممن صحبني وراني وسنده حسن
وللطبراني من حديث ابي الدرداء نحوه وزاد فقلت يا رسول الله ادع الله ان لا يجعلني
منهم فقال لست منهم وسنده حسن **قوله** فاقول كما قال العبد الصالح
وكنت عليهم شهيدا الى قوله الحكيم كذا لابي ذر وفي رواية غيره زيادة ما دمت فيهم
والباقي سواء **قوله** قال فيقال انهم لن يزالوا مرتدين على اعقابهم وقع في رواية
الكشميهني لن يزالوا وقع في ترجمة مريم من احاديث الانبياء قال الفربري ذكر عن
عبد الله البخاري عن قبيصة قال هم الذين ارتدوا على عهد ابي بكر فقاتلهم ابو بكر
يعني حتى قتلوا وماتوا على الكفر وقد وصله الاسمعيلي من وجه اخر عن قبيصة
وقال الخطابي لم يرتد من الصحابة احد وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب ممن لا نصرة
له في الدين وذلك لا يوجب قدحا في الصحابة المشهورين ويدل قوله اصيحابي بالتصغير
على قلة عددهم وقال غيره قيل هو على ظاهره من الكفر والمراد بامتي امة الدعوة لا
امة الاجابة ورجح بقوله في حديث ابي هريرة فاقول بعدا لهم وسحقا ويؤيده

كونهم خفي عليهم حالهم ولو كانوا من امته لاجابه تعرف حالهم بكون اعمالهم تعرض عليه
وهذا يرده قوله في حديث انس حتى اذا عرفتهم وكذا في حديث ابي هريرة قال ابن
التين يحتمل ان يكونوا منافقين او من مرتكبي الكبائر وقيل هم قوم من جفاة الاعراب دخلوا
في الاسلام رغبة ورهبة وقال الداودي لا يمتنع دخول اصحاب الكبائر والبدع في
ذلك وقال النووي قيل هم المنافقون والمرتدون فيجوز ان يحشروا بالغرة والتحجيل
لكونهم من جملة الامة فيناديهم من اجل السيما التي عليهم فيقال انهم بدلوا بعدك
اي لم يموتوا على ظاهر ما فارقتهم عليه قال عياض وغيره وعلى هذا فتذهب عنهم
الغرة والتحجيل ويطفأ نورهم وقيل لا يلزم ان تكون عليهم السيما بل يناديهم
لما كان يعرف من اسلامهم وقيل هم اصحاب الكبائر والبدع الذين ماتوا على الاسلام
وعلى هذا فلا يقطع بدخول هؤلاء النار لجواز ان يذادوا عن الحوض اولا عقوبة لهم ثم
يرحموا ولا يمتنع ان يكون لهم غرة وتحجيل فعرفهم بالسيما سواء كانوا في زمنه او بعده و
رجح عياض والباجي وغيرهما ما قال قبيصة راوي الخبر انهم من ارتد بعده صلى الله عليه
وسلم ولا يلزم من معرفته لهم ان يكون عليهم السيما لانها كرامة يظهر بها عمل المسلم والمرتد
قد حبط عمله فقد يكون عرفهم باعيانهم لا بصفتهم باعتبار ما كانوا عليه قبل ارتدادهم
ولا يبعد ان يدخل في ذلك ايضا من كان في زمنه من المنافقين وسيأتي في حديث
الشفاعة وتبقى هذه الامة فيها منافقوها فدل على انهم يحشرون مع المؤمنين فيعرف
اعيانهم ولو لم يكن لهم تلك السيما فمن عرف صورته ناداه مستصحبا لحالته التي
فارقه عليها في الدنيا واما دخول اصحاب البدع في ذلك فاستبعد لتعبيره في الخبر
بقوله اصحابي واصحاب البدع انما حدثوا بعده واجيب بحمل الصحبة على المعنى الاعم
واستبعد ايضا انه لا يقال للمسلم ولو كان مبتدعا سحقا واجيب بانه يمتنع ان يقال

يقال ذلك لمن علم انه قضى عليه بالتعذيب على معصية ثم يرجوا الشفاعة فيكون
قوله سحقا تسليما لامر الله تعالى مع بقاء الرجاء وكذا القول في اصحاب الكبائر وقال
البيضاوي ليس قوله مرتدين نصا في كونهم ارتدوا عن الاسلام بل يحتمل ذلك ويحتمل ان
يراد انهم عصاة مرتدون عن الاستقامة يبدلون الاعمال الصالحة بالسيئة انتهى و
قد اخرج ابو يعلى بسند حسن عن ابي سعيد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر
حديثا فقال يا ايها الناس اني فرطكم على الحوض فاذا جئتم قال رجل يا رسول
الله انا فلان بن فلان وقال اخر انا فلان بن فلان فاقول اما النسب فقد عرفته ولكنكم
احدثتم بعدي وارتددتم ولاحمد والبزار نحوه من حديث جابر وسأذكر في اخر باب
صفة النار ما يحتاج الى شرحه من الفاظ الاحاديث التي اشرت اليها ان شاء الله تعالى

واز عجائب اتفاق اینکه در سطاوه این رساله کلامی در باب تقدم و تاخر حدیث اصحابی و حدیث
لا ادری ما احدثوا بعدک مذکور شده و هم در اواخر رساله منافات این احادیث با حدیث بشارت
بعشره مبشره بیان شده و در اوان تصحیح رساله بطبع در ریاض مهر و منشور محمد ابراهیم خان خلف
الصدق امیر الامرا علی مردان خان مرحوم اسکنهما الله بحبوحة جنانه دیده شد که حدیث لا ادری
ما احدثوا بعدک در قرب زمان انتقال روح نبوی باعلی علیین بر زبان گوهر بار نبوی گذشته
و هی هذه قوله انا شهید علی شهداء احد مخفی نماند که شهادت پیغمبر بر شهداء احد نزدیکی زمان رحلت
آن سرور از دنیا بود چنانکه تصریح کرده بآن شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت
و چون از انجا بازگشت و از دعاء احیاء و اموات فارغ شد صداع طاری گشت و بیمار شد ایضا
ذلك البياض في موضع اخر وفي هذه السنة زار النبي صلى الله عليه وسلم شهداء احد
فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر لسنا باخوانهم يا رسول الله اسلمنا كما
اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم بلى ولكن لا ادري ما تحدثون

بعدی فبکی ثم قال انا لکائنون بعدک ثم رجع الی المدینة وظهر به الحمی ثم توفاه
الله بعد عدة ایام ونیز در مسوی شرح موطای مالک تصنیف شاه ولی الله دهلوی آنچه نوشته است
اول دلیل است بر آخر صدور حدیث لا ادری ما تحدثون بعدی از حدیث تبشیر والا احتیاج تاویل
توفیق بینهما که شارح ممدوح متفطن باین معضل شده متصدی آن گردیده است و برعکس قضایا یا قیاساتها
معها تاویلش مع قطع النظر از آنچه اتم بتحریر شرح وبسط تمام باثبات رسانیده دلیل بطلان است
زینهار نبوده است وهذه تلک العبارة اقول تعلق بحدیث ابی النضر من فضل من مات فی
زمانه صلی الله علیه وسلم علی من بقی بعده وهذا اخلاف ما یؤثر من السلف ولکن
المراد فضل جزئی لا یصادم الکلی وینبغی للانسان ان یتأمل فی معنی هذا الحدیث
حتی یزاح عنه الشبه اعلم ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا بشر صحابیا بالجنة فلیس
بشارته ان لا یحتاج الی سبب من اسباب دخول الجنة اصلا بل البشارة اخبار
عما یؤول الیه الامر بعد حصول اسباب النجاة وکذلک وعد الله الانبیاء بالعصمة
من الذنوب فلا یدخل علیهم ذنب البتة ولیس من مقتضاه الا ان یکون لهم سبب
فی الخارج یکفون به انفسهم من الذنوب بل وعد الله تعالی لهم یحدث بهم اسبابا
لا تحصی من الانذار واراءة الجنة والنار وتعریف وخامة العصاة والحیلولة بینهم
وبین ما یریدون فی بعض الاحیان باراءة برهان ربهم وصرف قلوبهم ونحو ذلک
کما ان الله تعالی وعدهم بالفتح یوم بدر ثم ان القتال کان سببا للفتح وعلی هذا القیاس
جمیع مواعیده واذا تمهد هذا فنقول المبشرون بالجنة اکثر الناس خوفا من الله و
اشدهم تحرزا من مظان العطب واوفرهم خشیة من التغییر والتبدیل و
اعظمهم التجاء الی الله عز وجل والنبی صلی الله علیه وسلم اشد اعتناء
بوعظهم وتذکیرهم وتزکیة نفوسهم والتنبیه علی مواقع الغلط منه بغیرهم وربما

یرجاهم

يزجرهم عن مباحات ومكروهات لا يزجر عنها غيرهم وهو قوله صلى الله عليه وآله وسلم
لا ينبغي للصديقين ان يكونوا لعانين. واذا فهمت هذا السر كان هذا الحديث وكل
ما يجري مجراه من مناقب المبشرين معرفا لشدة خوفهم وانجائهم ولشدة اعتناء
النبي صلى الله عليه وسلم بتزكية نفوسهم وان كان صلعم مزكيا لكافة امته كما قال الله
تعالى ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة و چون از عبارت مزبوره تا آخر ارشاد حدیث مزبور از حدیث
مصدر با صحابي اصحابي و حدیث مشتمل بتبشیر از سفیده صبح بل من الشمس على كبد السماء روشن تر
گشت فما يلزم من ذلك غير خاف على من له ادنى مسكة وقد تبين قليل من الكثير في هذه الرسالة
اقول وبالله التوفيق بر ناظران دقیقه سنج و رشیدان سراسنج که عبارت عینی و
ابن حجر و قسطلانی دارند مستتر نیست که در محققات سه مرحله واقع نخستین تصحیح عبارت فتح الباری
بر طبق سابقه اشارتی که از فقیر حقیر اتفاق افتاده دوم گفتگو در دلالت عبارت مذکوره بر مطلوب
مؤلف که حدیث الحوض بلا ریب درباره خلفای راشدین نیست و هرکس که این عبارت را به بیند
او را خود بخود یقین حاصل می شود در مسلکی حضرت مؤلف انچه در رساله نوشته عین حق و صواب است
سوم بحث و نظر در دلیلیکه بر تقدیم حدیث بخاری و تاخیر حدیث موطا اقامت کرده و
ما یتعلق بذلک **اما مرحله اول** پس بجهت آنکه نسخه فتح الباری که بدست فقیر بعنایت
باری آمده از نظر ماهرین فن حدیث گذشته و باصحت بمقابله همقرین گشته چنانچه حالش
از بیان اعتراضات فقیر معلوم خواهد شد در قول اول شاید که ناسخ نسخه مؤلف که پر غلط بوده چند
سطر گذاشته یا در اصل آن این قسم اغلاط راه یافته باشد که مؤلف را این لغزشها و عثرات رو
داده و علی ای تقدیر آن سطور بعد لفظ بینهم اینست فقال هلم فقلت این قال الی النار
الحديث وبين في حديث انس الموضع ولفظه ليردن على ناس من اصحابي الحوض
حتى اذا عرفتهم اختلجوا دوني الحديث وفي حديث سهل بن سعد انا فرطكم على

الحوض من مرّ علیّ شرب ومن شرب لم یظمأ أبداً لیردنّ علیّ أقوام أعرفهم و
یعرفونی ثم یحال بینی وبینهم ظاهر است که اگر این عبارت نباشد دعوی شارح که وصد و
تفصیل اجمال و تطبیق احادیث رسول متعال است چگونه صورت بندد و آن دعوی اینست که مراد از
ذات شمال جانب دوزخ است و اینجا عبارت حدیث ابو هریره که از عطاء بن یسار در بخاری مروی است نا
کرده و نسخهٔ مولف از الفاظ حدیث که در ثبوت این دعوی بکار آید عاریست و در بخاری
اشکالی است که حل آن بر ضرورست تا عوام در اشتباه نیفتند و آن اینکه در
روایت محمد بن اسمعیل البخاری این هم واقع است که یوخذ برجال من اصحابی ذات الیمین و ذات
الشمال اگر این لفظ را بر جهت نار فرود آرند ذات الیمین که جهت بهشت است چه معنی داشته باشد
وحل این عضال آنکه مراد از ایراد هر دو لفظ آنست که موکلین عقوبت هر دو جانب را از
یمین و یسار محکم بسته از اطراف احاطه خواهند کرد تا جنبش نکنند و باین رسوائی و مذلت براه دوزخ
روند چنانچه مجرمان را از هر دو طرف به درگاه پادشاهی کشیده می برند و جائیکه فقط بر لفظ ذات شمال
اکتفا فرموده اند مراد راندن آنها بسوی جهنم است فاندفع المحذور قطعاً و یقیناً لاان المعصیة
واحد بار شارح محقق دعوی دیگر کرد که مقام این گیرودار حوض کوثر است و در بنا مقصود حدیث
نقل نموده و از صحیح بخاری و یکی از صحیح مسلم نیز بودن عبارت مذکور ضرورست والا دعوی بی دلیل
یا دلیل بلا دعوی خواهد بود پس باید دانست که لفظ یذادون که بذال معجمه مشتق از ذود
بمعنی راندن است در هر دو مقام بزاء معجمه مشتق از زیادت در نسخهٔ مولف ضبط شده معنی
اول آنست که البته چند کس از حوض کوثر مطرود خواهند شد در نسخهٔ مولف بلا تردد و تامل مهمل
است و این لغت در سورهٔ قصص هم وارد گشته حیث قال الله تبارک و تعالی و وجد
من دونهم امرأتین تذودان عجب که حضرت مولف با اینهمه لغت گوئی و لغت نویسی
لغت وادی که زبان مردم است هرگز نفهمیده که اشتقاق آن از زیادت درین مقام بمعنی محض است

ودر قول ثالث لفظ فهو بعد از لفظ الصیانی محل رست و مهمل چنانچه لفظ انما و عبارت نسخه معتمد متصل لفظ
الصیانیست عبقال انّک لا علم لک بما احدثوا بعدک و یقال انّهم قد بدّلوا بعدک علی
ودر قول رابع لفظ قهقری بعد لفظ اهل النعم مضاف گشته و اینهم بدستور راستی نیست و مهمل بدین هیئت مقیم حضرت مولف
اینقدر اینهم نگذشته که اهل التحقیق آن شتر اند که از گله خویش دور افتاده و راه گم کرده باشند و مقصود حدیث
چنانکه قبل ازین گذشت نیست که تا چنان ازین گیر و دار گم اند چنانکه گله بنابر سبیل ندرت اتفاق می‌افتد که شتر از
گله خود جدا شود و راه گم نماید انتهی بعد از مراجعت شروح و کتب غرایب لغات حدیث شل ... نسخه عیان میگردد
بالجمله زیادت لفظ قهقری از اغلاط فاحشه باشد ودر قول سادس لن تزلوا از زلل و زلت بمعنی لغزش بصیغه مخاطبین لن تزالوا
لن تزالوا از زوال بصیغه غائبین وقوع یافته و هو ایضا من زلة اقلام الناسخین و من تحریفهم من الصدیقین و بجای قهقری
قهقری باید نوشت که نسبت بسوی او صحیح بخاریست حضرت مولف در ابتدا رساله لفظ عزیز ثبت کرده حیث قال
نقلا من الکرمانی و قال محمد بن یوسف العزیز ذکر عن ... عن قبیصه آه بالجمله درین لفظ نشو نشها عجیب و غریب جناب
مولف و هوا خواهان ... تفصیلش در دفاتر طولانی نگنجد کما سبق الیه الاشاره و حقیقه در حکایات مضحکات ...
قرین است که مولف لیته و لیله روایت کرده در مقام فقاتلهم ابی بکر لفظ ابوبکر بعلامت رفع بالنسبی نوشته و در مقتضی
ممالانصره که بمعنی یاری اوست محال البصیره بمعنی بینائی نشاید و در جمله و یویده کونهم خفی علیهم لفظ علیه بضمیر مفرد
باید کما هو الظاهر و در جمله ما بعدن یعنی لو کانوا من تبه الاجابه بصیغه ضایع غائبات یا غائبه از تصرفات نزد مصنف
واقع است و دلالت بر کمال عرفان او میکند زیرا که صیغه غائبه یا ضمیر مصدر کلام ناکید بطبق نسخه فقیر مناسب نمی‌دانیم
یکون اعمالهم تعرض علیهم لکون اعمالهم تعرض علیه ضبط باید نمود ظاهر است که اعمال شان بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم عرض میشود و بر تقدیر ضمیر جمع بجای دلیل و بجای دعوی خود یا زود تر این قسم اغلاط بر حضرت مولف کسی عرض کند
تا معلوم فرماید که اعمال اصدقای ایمانی او که شریک تالیف بودند و باعث اینهمه تحریفات شدند مانا با عمال کسانی است که
در عرض اعمال آنها بحث میرود و درباره مولف که بهر حال عبارت ملحوظ و مرعی است چگوییم و چه نویسیم و لفظ
مرتکبین الکبائر در نسخه صحیحه بدون یا اضافت و بجای قبیل هو قوم ضمیر جمع و بجای اسلافهم لفظ اسلامهم قلمی

باید کرد و الا الفسد المعنی کما لا یخفی و لفظ ان نیز داد و عن الحوض بدال المعجمة باید فهمید چنانکه به تفصیل گذشت و
در مقام می‌ستبعد تعبیره فاستبعد لتعبیره بالمام جاره شود و در محل حیث بانه یمتنع لا یمتنع بر ضرورت است چنانچه بر ادانی مخفی نیست و
بجای اما السبب لفظ اما الذی سبب بجای صیغه غایب معروف صیغه متکلم از بنا ثبت باید فرمود همچنین اغلاط دیگر که بادنی غور در سیاق
و سباق عبارت بر می‌آید تعرضی بدان نکردم **اما مرحلهٔ دوم** پس طی کردنش نیز بعنایت الهی آسان است ازیرا که بیان
وجه دلالت این عبارت که مطابق صحت و همیه مولف اول بر مقصود و موضوع رساله هست و حال آنکه هنوز اکثر الفاظش را نیز بوجه صحت
در نیافته کما عرفت مشروحا بر ذمه و ست سیل از خود متنش باید پرسید و طلب وجه باید کرد چنانکه گفته‌اند که ع تصنیف را
مصنف نیکو کند بیان و لیکن عذریکه در صدد ملحقات و عبارت کتاب فتح الباری کرده حیث قال و بحسب الاتفاق در همین
اوان اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهذا بدون انکه تعرضی به بیان تائید ما قلت فی تلک الرساله بهذه العبارة
کرده شود عبارت مزبور را هم بالطبع رسانیده شد انتهی قابل آن نیست که اطفال ابجد خوان هم باستماع آن فریب
خورند چه جای آنکه اصحاب تحصیل و ارباب تدریس درین دام گرفتار آیند زیرا که اگر طبع رساله از جهت رسیدن عبارت فتح
الباری متقدم است بایستی که یک دو ورق در وجه دلالت هم می‌نوشتند و بعد عبارت مذکور می‌افزودند و هرگز مجال
کسی نمی‌آید که عجلت طابع از تسویدش مانع شد زیرا که طابع خود تابع بود نه متبوع و نیز ظاهر است که او با احاد الناس انهم معامله
نمی‌تواند کرد فکیف مولف مرجع خلایق که رتق و فتق تمامی تقریر و تحریر بدست او باشد بلکه بسیاری از اغراضش نیز بسبب کار
مولف متعلق بود و تقدیر تاخر مثل این وجه نیز سنگ راه نتواند شد آمدم بر تجدد زمانه پس آنهم بکار مولف نمی
آید زیرا که می‌بایست که در همان زمانه که رساله حدیث حوض مطبوع شده بود ملحقات را بعد ضمیمهٔ وجه دلالت در منطبع
خواه بعد طبع تمامی رسائل که امتداد بران گذشته بود و هرگاه از طبع فارغ می‌شدند ملحقات را بر جای مناسبی می‌نهادند که آخر
وضع و ترتیب رسائل در جلد بعد از طبع و تجویز مولف خواهد بود و قبل ازان کجا هو فی الواقع کذلک بالجمله برای تدلیس و تلبیس عوام
نسج این تقسیم عبارت ملحقات و مکملات رساله ضرور افتاد تا عاقبت خوب بندد و دریابند که ادلهٔ ارتداد صحابهٔ کرام رضی الله
عنهم اجمعین و مقصد ابودن الشان برای احادیث الحوض هنوز تمام نشده توده توده از کتب بیان بر می‌آید بار
خدایا مگر محصل معتقدات مولف آن باشد که چون دلالت از قسم بدیهیات و فقط احتیاج از قسم احتساب ازی سامع و ناظر

کار

کافی بود از جهت تعرض به بیانش اتفاق نیفتاده و این دعوی در حیز منع است بر بداهتش بلا ریب دلیلی و
بیانی درکار است و بدون خرط القتاد کاش ظاهر عبارت کتاب تنبیه الباری دلالت بر مدعای او میکرد و احتمالات خفیه دیگر هم میداشت
ولیکن عنقریب خواهی دانست که عبارت این کتاب را که مؤلف او دلیل مطلوب خویش پنداشته و من تلقاء النفس دعوی
بداهت کرده جا بجا منافی مدعای اوست و چنانچه در اجزاء سابق و ابحاث متقدم اشعاری با بعض مضامین رفته اکنون به مقام
بمقتضای سوء عهد یکه قبل ازین موثوق گشته مفصل میگوییم که هرگز عبارت معلوم هیچ دلالتی از دلالات ثلث بر
مدعای مؤلف کفایت نمیتواند کرد بلکه منافی مطلوب او و مفید اهل حق است **اما قول اول** که تعیین جهت تخصیص ناروا
مواضع این کبیره دارد در آن مذکور است پس البته خارج از مابه النزاع است بلا امتراء و کسی را در آن قیل و قالی نیست
اما قول ثانی پس آن نیز از همین باب و همین فصل است چه ما انکار نمیتوانیم کرد احدی را انحراف از بیست گرا اصحاب
یا صحیح اخبر مستبد احمد و است مثلا **اما قول ثالث** پس مضرت شدید بمؤلف میرساند زیرا که او درین رساله بکمال جد و
جهد سعی و تلاش در پی آن شده که مقصود از سلب مرتبت اخبار ختم رسالت در جمله لا تدری ما احدثوا بعدک نفی علم تفصیلی است
و این قول دلالت بر نفی جنس علم دارد فیکون منافیا قضاء لغرضه و نفی جنس علم از محدثات بدعا این دو هم سر است مفید برای
اهل الحق افتاده اما نظر با صول خویش پس از غایت ظهور احتیاج بترتیب مقدمات ندارد چنانکه قبل ازین هم دانسته که پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم را بنور انبیت و وحی معلوم بود که در زمان خلفای راشدین سر و معادن بر متبنای تکمن بطون بر گاه ظهور
خواهد رسید پس اثبات حدث یعنی چه هرگاه حدث را خبا آنحضرت تاکید ثابت فرمود معلوم شد که بود حدث جفاه اعراب
نه خلفای راستان و بمقتضای اصول امامیه مؤید لظاهر کتاب و باطن آن نیست نیز همین اما اصول موضوعه که تحدث شقیا است و سیعرفها
مفصلة ان شاء الله تعالی پس دلالت بر علم تفصیلی محدثات خلفا دارد هرگاه در نفس حدیث نفی علم دارد باشد بطریق اولی
معلوم شد که خلفا نخواهند بود و این بحث قبل ازین گذشته و سیجیء عن قریب بما لا مزید علیه ان شاء الله المستعان آمدیم بر حدیث
عرض اعمال بر جناب رسول متعال و آن نص در مدعا نمی تواند شد زیرا که از آن کلیت بر نمی آید و مستلزم آن نیست که اعمال
هر کس را علی الاطلاق عرض کرده باشند تا لازم آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حال حدث و ابداع ایشان میدانست
بلی بعید نیست که از احادیث عرض اعمال و احادیث نفی درایت حضرت خاتم رسالت بعد از جمع و تلفیق

چنان معلوم میشود که هرگاه غالبا منظور جناب قدس الهی نجات بعضی از بندگان خویش از گرفتاری
قیامت میباشد حال حاجات آنها بر جناب سید المرسلین بواسطه فرشتگان یا بی واسطه منکشف میفرمایند تا بتوسط استغفار
وشفاعت شریف آن سرور از گناهان شان بگذرند و بزلال عفو و صفح محو فرمایند و المقصود ذلک دون نجاة دیگران ظاهر است که
نجات هر کس مقصود نیست الله ارشاد ایزدی در کتاب مجید که لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین مناسب است
توسط استغفار جناب سید ابرار اقتضای او از نجاست که بعضی از عمائد علما در مدلول حدیث عرض اعمال که مولف جا بجا این تمشیت
گردیده گفتگو کرده اند مع ذلک عرض اعمال بر کسی مقتضی علم تفصیلی به محدثات شرور و معاصی شان نیست کسی در این
بجای خود و نمی شنید بالجمله از حدیث عرض اعمال لازم نمی آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم محدثات مصداق احداث الحوض را
که جفاة اعراب بودند بشیعه نسبت احدی دانستی که بعضی از محققین این احادیث را نظر با حادیث دیگر در روایات آخر بفهمیده اند لکن مقید
لیکن مولف نمی آید مگر آنکه او این قیود را با دله باطل سازد و انی له ذلک اما قول رابع پس آنهم چنین است زیرا که دلالت بر آن دارد
که بعضی از آنها از دین برگردیده از اصحاب خواهند شد و هر چند قدمای متشیعین درباره خلفای راشدین این مسلک داشته اند و لیکن مذهب مولف
و مجتهدین زمان نیست پس بر او عین ظلمات بهم علامه حطائی و فاضل کرمانی و جز روشنائی هم مفید تر از آنجا کما سبق تفصیله
مگر در باد الرای سوال بود درد او جواب سید الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم بر مولف فائده می بخشد و جواب آن بعد اندک
تامل و امعان نظر بر می آید و این بحث نیز قبل از این مفصل قلمی شده اما قول خامس پس بحسب ظاهر مثل اول و ثانی
است فلا یوصلنا ضرا کما لا یجدیهم نفعا لیکن اگر قلیلی از نظر و فکر بکار رود بجهت بودن این قول اسفائین ثانی قطعا
و یقینا مفید علمای اعلام او مضر زمره خصام و سیجئی شرحه انشاء الله تعالی اما قول سادس پس سر از نقیض
مدعای مولف است زیرا که دلالت قطعی بر آن دارد که مصداق این حدیث آنها بودند که در وقت صدیق اکبر بیاد ارتداد
خود رسیدند اما قول سابع پس عین مدعای ماست نقیض صورتیا لیه مولف چه مدلول آنست که از شیوخ
احدی محدث و مغیر و مبدل نگشته ملکه جفاة اعراب چنین کرده اند فینطبق علیهم و قدمر تفصیل اما قول ثامن
که کفر مراد است از امت امت دعوت آه پس درین قول هم تائید مولف نیست زیرا که او در صدد حمل آن
بر خلفا است که بزعم او بنا بر جمله مسلمانان بودند و قائل توحید و نبوت لیکن بسبب انکار را امامت مرتضوی

مرتضوی و غصب حق خلافت او نعوذ بالله در جهنم خواهند رفت اما قول ابن التین پس
گذشت که سراسر مضرت بمؤلف میرساند و قصر رساله او را برخاک سیگر میگرداند زیرا که بنیاد مقدمات رساله
مؤلف بر اینست که غیر از دو احتمال یعنی ردت کفر بعض قبایل و دوم صدور غصب خلافت از خلفا ثلثه امر ثالث را
گنجایشی نیست و اثبات امکان جواز این توجیه قبل ازین مفصل ذکر کرده ام پس تطبیق حدیث بر اهل نفاق التزام
ثالث باشد و حصر مؤلف از هم پاشید و فراوان حیرت است اگر مؤلف اعتراض نماید که احداث بر منافقین صادق نمی آید
زیرا که آنها ایجاد امر تازه نکرده اند وجه حیرت پر ظاهر است چه خلفا بر اصول اهل حق اسلام را رونق تمام دادند
و بر اصول شیعه همان کردند که در تبوک و حجة الوداع وغیر آن باهمدگر قرار داده بودند تکلیف کرده ام
بتفصیل تمام معنی احداث و ارتداد را بر منافقین منطبق کرده باشم که حیرت مذکور از یکی بهزار میرسد اما قصه قول
ابن التین هرگز مناسبتی با دعای مؤلف ندارد بلکه نقیض دعوای اوست چرا نباشد که عدد ثلث نزد امامیه نحوست
شدید دارد و قول ابن التین هم مجوز احتمال ثالث اوست و هم بر محاورات اهل هندوستان لفظ تین موافق عدد
مذکور است و درینجا حکایتی عجیب و غریب از قبیل مطایبات مناسب این فصل یاد آمده که در محفل علمای
شیعه مجتمع بودند و میانه ایشان سخن در تفسیر قول او تعالی وَالتِّيْنِ وَالزَّيْتُوْنِ وَطُوْرِ سِيْنِيْنَ میرفت
که مراد ازین سه لفظ چیست کلان ترین ایشان گفت که یاد دارم که علی بن ابراهیم قمی از قدماء ما در تفسیر خود
نوشته که مراد از تین رسول خداست و مراد از زیتون سید اوصیا و مراد از طور سینین حسن مجتبی و سلطان کربلا هستند
و بعضی گفته اند که تفسیر اصحاب ائمه معصومین دلالت برآن می کند که مراد از زیتون حضرت ابراهیم خلیل باشند
که سلسله آبا سید انبیا بذات مقدس ایشان منتهی می شود زیرا که در روایات شان موجود است
که مراد از زیتونه در آیت نورانی هدایت اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ
نُوْرِهٖ كَمِشْكٰوةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِيْ زُجَاجَةٍ اَلزُّجَاجَةُ
كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُّوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ حضرت خلیل الرحمن است
و بعضی حسب فهم خویش چیزهای دیگر گفتند و همدیگر اختلاف شدید بهم رسید سخن هر یکی ناتمام ماند شعر فنا دید

در عقده پیچ و پیچ * که در حل آن ره نبردند هیچ * راوی گوید که بعد از استماع این همه اختلافات شعر
کهن جامه اندر صف آخرین * بعرش در آمد چو شیر عرین * که ای معاشر متبحرین تفسیر اول خلاف
قرینه و مضاد عقل رزین است زیرا که دو کس را از لفظ واحد بدون قرینه لفظی یا معنوی مراد نتوان
گرفت و روایات ائمه هدی مثل امام محمد باقر دلالت بر این دارد که مقصود از لفظ طور سینین یک ذات مقدس است
و دیگر هیچ پس یکی از حسنین باقی ماند و بر تفسیر ثانی هر دو برادران از حساب خارج میشوند و حسنا منطبق
نمی افتد مگر آنکه از این هر سه لفظ یعنی تین و زیتون و طور سینین خلفای ثلثه راشدین یا دم اساس
کفار و منافقین مراد باشند چنانچه لفظ تین هم بر این اشعار دارد که همین سه کس مراد اند دون غیرهم
از سرعت فهم و جودت طبع و ظرافت همه کس حیران شدند و تقریرات به پایان رسید اما قول داؤدی
که ممکن است دخول اصحاب کبائر و بدع پس انطباق آن بر مالک امامیه و عجز او می تواند شد کما من
قبل مطلوب مؤلف عدد خلفای راشدین سید المرسلین صلعم از کجا اما قول امام نووی پس مثل
قول ابن التین در تجویز منافقین باید فهمید و حالش آنفا و سابقا به تفصیل گذشت که در حقیقت
مضرت بدعوی مؤلف میرساند اما قول باینکه یقین تا ابد دخول ایشان در جهنم نیست بلکه امید رحمت
برای ایشان می توان داشت پس مؤید علامه خطابی و فاضل کرمانی و مانند ایشان است و سراسر
استیصال افادات مؤلف میکند که قائل تأبید عذاب بمصداق حدیث الحوض است و در بنا
تیز زبانی ها در باره متبحرین نموده چنانکه مثل ابن التین فسق علی هذا ترجیح قاضی عیاض و غیر او کما لا
یخفی آری بحسب ظاهر این عبارت را اعنی و قد یکون عرفهم باعیانهم ولا بصفتهم باعتبار ما کانوا علیه قبل
ارتداد هم جناب مؤلف دلیل بر مطلوب خویش فهمیده باشد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را
باعیانهم و احداثهم می شناخت مگر بجهت قطاعت امر و غیره مجمل فرمود که لا ادری ما تحدثون بعدی
و مفصل نگفت که خلافت علی را غصب خواهید کرد و لیکن مطلب عبارت مذکور این است که جائز است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آنها را می شناخت باعتبار اسلام سابق و صفت شان

ندر شبه

ندر یافته ازین جهت آنها را آواز داده سفارش آنها نموده باشد مطلوب مولف ز پنهار لازم
بیاید که در دار دنیا وفیت ارشاد حدیث شریف فوات آنها را امید است وهم صفارا فالمطلوب غیر ثابت
والثابت غیر مطلوب اما نفی استبعاد از دخول منافقین زمان سعادت نشان آن حضرت صلے
الله علیه و آله وسلم پس دلیل برای صحت تجویز ابن التین وما نند او ست و مادام اساس مقدمات سائل
مولف بکما عرفته سابقا ولاحقا من بعد اقوالیکه در عبارت فتح الباری مسطور است و در سیرایه جواب و سوال
مذکور تماشن بانچه قبل ازان مذکور گشته راجع می شود پس جواب تفصیلے آن غیر ضرور پس احسن شقوق آنکه
بطی مرحله سوم مشغول گردم اما مرحله سوم پس حالیا برای قطع آن عنان ادهم خامه را منعطف
باید کرد و بدان ایدک الله تعالی علما نافعا وفهما کاملا که مولف در ما سبق چنانکه دانی در فذلکه کلام
چند تقریر در اراده کرده که خصم او توقف ان بر تقدم حدیث بخاری فهمیده و دلیلے بران طلبیده مقصودش
آنکه احتمال تاخر حدیث بخاری ممکن است پس تا انتهاض دلیل تقدم که قابل سماع باشد کلام مولف
قبول کردنی نیست و مولف دران مقام باختلال حواس از ناشناخته چاره جز این ندید که
مدعی مساوات شود و گوید که هر یکی از تقدم و تاخر در هر دو حدیث محجور است پس تقدم و تاخر هر دو مساوی
و ندانست که قبل ازان تفسیر بودن حدیث موطا برای رفع ابهام حدیث بخاری قائل شده پس مساوات
مقتضی آنست که تاخر حدیث بخاری جائز باشد و دعوی اجمال و ابهامش و آنکه جناب رسالتماب صلے الله علیه وآله وسلم
حدیث شهدا را بعد رفع ابهام تصحیح فرموده اند مقتضای آن میکند که تاخر برای آن جائز نباشد این تناقض اول است تناقض دوم
آنکه درین ملحقات مدعی شده که دلیلی بر تاخر حدیث موطا موجود است پس قول به مساوات که تاخر حدیث بخاری را
تجویز میکند مناقض دلیل مزعومیست دلیل مخالف قول ملزم گردد و هذا هو التناقض الثانی تناقض سوم آنکه تقدم حدیث
موطا بر حدیث بخاری بحکم مساوات اساس موجب آنست که چنانچه حدیث بخاری متاخر باشد حدیث ابشار هم متاخر باشد
زیراکه تاخر حدیث حوض از ابشار شنوا ثابت نرسانیده پس محتمل است تقدم حدیث بخاری بر حدیث ابشار و المتقدم علے المتقدم
علی الشیء متقدم علی ذلک الشیء پس امکان تقدم حدیث موطا بر حدیث بشارت باثبات رسید و حال آنکه مولف

درین ملمعات تا آخر حدیث موطا از حدیث بشارت نص نموده حیث قال فی وقت الاستنباح و چون
از عبارات مزبوره تا آخر ارشاد حدیث مزبور از حدیث مقصد صحابی با صحابی و حدیث مشتمل بتبشیر از سفیده صبح
الشمس علی کبد السماء روشن تر گشت آه فیلزم المناقض الثالث هر گاه تقریر تناقض تفصیل دریافتی
الحتی در دلالت دلیل تا آخر حدیث موطا سخن یکسر بی علاقه ایست بشنو که مطمح نظر ثاقب مؤلف در نسج عبارت تکیه بر مسند
عجایب اتفاق است ترتیب لف و نشر یعنی عبارت جلد اول بهاض مذکور تعلق با ثبات دعوای اول دارد و عبارت مسطور تعلق
ثانی و هر که ادنی غور در معانی هر دو مقام نماید بالیقین بداند که دلیل عام است و دعوی مؤلف خاص علی العموم
اما اول پس از آنکه حدیث موطا قرینه بر رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است و این مستلزم تا آخر آن از
حدیث حوض نیست زیرا که محتمل است که روز دوم ازین مرض یا سوم و قس علی هذا حدیث حوض ارشاد فرموده باشند
و بعضی از شواهد و قرائن بر حسب اصول امامیه قطع نظر از روایت حیات القلوب مجلسی بر تاخر این حدیث قبل ازین یاد
کرده‌ام فلا حاجة الی الاعادة و فریقین اتفاق بر آن دارند که مرض الموت آنسرور علیه الصلوة والسلام ممتد گشته و سانحه
رحلت بغتة و فجاءة اتفاق نیفتاده اما ثانی پس از آنکه مراد مؤلف تا آخر حدیث موطا از حدیث عشرة فی الجنة است
کما صرح فی هذه العبارة حیث قال و هم در اواخر رساله منافات این احادیث با حدیث البشارة العشرة بالتبشیر بیان
نموده و غایت مدلول دلیل تا آخر مزعومی که عبارت کتاب مستطاب مسطور است تا آخر حدیث موطا از بعضی بشارات
است فی الجملة و بشارت عام از حدیث تبشیر مذکور است کما لا یخفی پس مدعای مؤلف هنوز باثبات نرسید و مقصود
ازین تقریر مستور با سبق اظهار عجز حضرت مؤلف است آنکه او از طریق استدلال نابلد است و با اینهمه بضاعت اغلوطه دوست
خویش می نازد و قبل ازین قرع صماخ سامعین کرده که تعیین وقت ارشاد حدیث شهدا بر الحق مفید نیفتاده بلکه مفید
مخالف بلکه در ایراد و اظهارش مضرت شدید بر او رسید تسلی خاطر خود را برای اثبات کردن سخت نا عاقبت اندیشی است
بلی اگر در مسند بحر مثلا این کلمات بخطاب جلیه میفرمود فی الجمله مقام تردید میبود که خاص اصحاب مخاطب باین کلمات شده‌اند و اولیت فلیس من
باید دانست که نظر شراح موطا مثل قدما بر تحقیق مقصد ما است و ما بعد تقریر خطابی بجواب این سالم تا آخر در نظر مکثرین خلایق تا متاخرین
از مدیر ضرور تسلیم جواب جدال و الزام بر غالب اوقات قبل از تسلیم خطا بجواب ملازمین اصحاب فتدبر و انا اولی الالباب.

اما مسلک ثالث

اما مسلک ثانی پس تفصیلش برین عنوان است که بیشتر از زبان ثقات
متشیعین هذا الدیار هم چنان قرع صماخ فقیر کرده بود که اصح الکتب قبل بیاض عثمانی کافی ابو جعفر کلینی است والعجب
کل العجب که این قول مقطار از افادات معتقدات فرقه اخباریه که در دیار هندوستان وجود ایشان بندرت انضمام
یافته است نیست بلکه قول شیعه حضرت امام اعظم علی که درین اقلیم بکثرت موجود اند و بطایفه اصولیه موسوم و ملقب اطهار
مولانا حسین علیخان برادر همین حضرت مؤلف مذهب متأخرین ایشان مستحدث و مبتدع اوست کما ستعرفه ان شاء الله تعالی
نیز همین است و حال آنکه معظم اعمال این طایفه را بر خلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مزبور بل روایات مندرست آرا
در مقابلش توان گفت و صریح است که چگونه تفصّی ازین اعضال خواهند جست که اگر کتاب مذکور بجهت وثوق روات
و عدم تطرق تحریف در احادیث ائمه هدات موسوم بصحیح اصح الکتب قبل بیاض عثمانی است یعنی احادیث مندرجه آن
از زبان مخبر صادق بی زیادت و نقصان است پس بر خلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بر خلاف حکم الهی است
و اگر معمول به مطابق حکم الهی است البته بیشتر احادیث صحیح مزبور که بر السنه قوم بوصف صحت و تواتر و شهرت
معبر میشود کما سیجی مفصلا ان شاء الله تعالی از کسوت صحت عاری است فما الصدق لنقیضین مگر بنوعیکه صدور
بداء از جناب باری تعالی عن ذلک علوا کبیرا مثل ترک اصلح در حق عباد و ارتکاب ظلم صریح مانند سلب اثبات
از ائمه امجاد سیما از حضرت صاحب العصر والزمان و اعطای قوت و شوکت برای فسقه فجره در بلاد و مفسدین
ایران جایز میدانند و نتیجه این اشکال عقیمه و ضرب عقیمه را ابجدیکه نزد اوسط الناس بلکه اکابر و اصاغر ایشان جمیعاً
ثابت است صغیر و معصیت کبیر توان شمرد یعنی پشیمان نشد خدای تعالی در هیچ چیز چنانچه پشیمان شد در باب
امامت سریان می آرند صدور حکم بالنقیضین بلکه نقایض کثیره هم روا دارند و ازین قبیل که امام صادق علیه السلام
فرموده علی کبیر در کشکول خودش ترجمه آن همین الفاظ نموده و ثقة الاسلام امامیه اصل این قصه بر غمه را
منضم دیگر خرافات در کافی وارد کرده هویدا است که حکیم علی الاطلاق جلت نعماؤه و تقدست اسماؤه بمقتضای

شعر
نه هر جای مرکب توان تاختن * که جاها سپر باید انداختن *

بر اصول امامیه از بداء پشیمانی و ندامت
کشیده چرا چنین نباشد که ملا صادق از شراح کافی در تفرقه نسخ از بدا علی ما نقل از نجیه گفته ما لشن بدان می کشند

که در اول انابت از حق بسوی حق در کار است بخلاف ثانی که گاهی در آن رجوع از خطا
می باشد و مؤید این تحقیقات افادات و معتقدات بانیان مذهب امامیه است که قد معبود خود را به هفت
شبر می پیمایند و این حکایات و روایات مذکور در حقیقت کمتر از خرافات ملاحده لکن پوچ نیست
القصه درین مقام برخلاف داب مولف قمقام دلیلی دارم و بر ثانی بر دعوی مرقوم الصدر می آرم
که اگر دست از دامن انصاف جدا نکنند قفل خموشی بر لب زنند بیانش آنکه مولانای موصوف
در کتاب نهایة الاجتهاد مع جزر اسن حماقة اهل العناد که نام تاریخیش از حقیقت مسمی خبر میدهد فرقه اصولیه
بجهت مخالفت ایشان با اصول و اخبار ائمه اهلبیت اطهار از کاسه لیسان ابوحنیفه می شمارد و همت علمای
خود را باخراج تمامی اقاصی و ادانی اینها از دائره تشیع ائمه هدی علیهم التحیة والثنا می گمارد و داهیه ارشاد قصیر
بنیاد او در باره مقابین حضرت امام اعظم حلی است که تخصیص بحث بدوست آیین ترکان در صدد تقریر واقع
احتمال تاویل و تسویل را باقی نگذاشته چنانچه عبارت سراسر بشارت آن بزرگ در فائده اولی از فوائد کتاب
مسطور این است بدانکه علمای امامیه در زمان غیبت بر دو قسم اند اخباریین و اصولیین طریق اول قدیم و
موافق سلک اصحاب ائمه علیهم السلام است و مذهب دوم جدید و ماخوذ از عامه است تفصیل این اجمال می آید
انشاء الله تعالی انتهی و ایضا در سیاق فائده رابعه در بیان تقدم طریقه اخبار و تجدد مسلک اصول می فرماید که
علمای ثقات گفته اند که امامیه در عهد ائمه علیهم السلام و بعد از آن تا اوائل غیبت کبری عمل باخبار صحیحه مرویه
از معصومین میکردند و بر اکثری از اصول دین هم استدلال از آن مینمودند و اجتهاد در تقلید و استنباطات مسائل
ظنیه مثل متاخرین رسوم قدما نبود چون جمعی از علمای عامه اصحاب را طعن زدند که نزد شما مثل ما علم کلام و فقه و اصول
مستنبط بدلائل منضبط نیست و بجز روایات منقوله ائمه علیهم السلام خود با نها ندارید برای دفع این عار گروهی از
متاخرین امامیه کتبی درین فنون ثلثه تصنیف کردند و بنا بر افکار عقلیه گذاشتند و غافل شدند از آنکه ائمه علیهم السلام
نهی فرموده اند از علم کلامیکه مبنی بر چنین افکار عقلیه باشد و امر بعلم فن کلام از خطاب ظاهر خود شان فرموده و
ازین غفلت در اکثر مواضع از مباحث کلام و اصول مخالفت با روایات متواتره از عترت طاهره نمودند و نیز

بیشتری از مسائل فقهیه خلاف اخبار صحیحه از ایشان سرزده و اول کسیکه مصدر این غفلت شده دو کس بودند محمد بن احمد
بن جنید عاملی و حسن بن عقیل عمانی بعد شیخ مفید حسن ظن باین دو کس و تصانیف ایشان پیش سید مرتضی و رئیس الطائفه
شاگردان خود ظاهر کرد و این طریقه شایع گردید تا اینکه نوبت بعلامه حلی رسید که در تصانیف خود التزام اکثر قواعد
و اصول عامه نموده آخر با افاده اجتهاد بیشتر در فواید دیگر سیما فائده رابعه مذکوره آنچه در خدمت مجتهدین اصولیه ارشاد
فرموده نقلش خالی از سوء ادب نیست مع هذا کیست که حامل نقل آن توانند شد مگر بیتی از ابیات آن مقام را ذکر میکنیم و هو هذه
شعر بان حلوا چیست ای شوریده مجتهد خود را نمودن بهر زر + و عاقل قلیل از فحوای این شعر لا محاله میتوان دریافت
که فاضل موصوف در خدمت گذاری اصولیه هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و مضمونی در تقبیح و تشهیر فواحش
این طائفه در دل نگاه نداشته باز در فائده سابعه سفر باید که مقصود از قیاس آنست که مقابل سماع شد یعنی دلیل عقلی یعنی
شنیدن از معصومین علیهم السلام و مراد از سماع اخبار روایات است و این هر دو معنی شامل است جمله استنباطات ظنیه را
چه آن احکام مسموع از معصوم و روایت نیست اما لفظ قیاس پس در چند معنی باختلاف موارد و مواقع استعمال آن
فقهای اهل سنت بمعنی تمثیل مصطلح نموده اند که عبارت از تعدیه حکم یک جزئی بجزئی دیگر باشد و منطقیین اصطلاح کرده اند
بر اینکه قیاس قولیست مرکب از قضایا که چون تسلیم کنند آن قضایا را لازم آید بحیثیت ذاته آن قضایا قول دیگر و در
عرف بمعنی عام که شامل است تمثیل و قول مؤلف و دیگر جمیع اقسام ادله را میگویند و همین معنی عرفی مقصود است از قیاس
که ممنوع است در شرع چنانچه در احادیث اشعار باین معنی رفته شیخ حر عاملی در جلد آخر وسائل الشیعه از محاسن برقی
نقل کرده که باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده و نیز در عیون الاخبار از حضرت
امام رضا علیه السلام نقل نموده آنچه حاصلش این است که هر کسیکه اعتقاد و عبادت کند خدا را بغیر از شنیدن آن دریکه خدا گشوده است
او را از برای خلق خود دلیل او مشرک است و دریکه اعتماد کرده شده است بر وحی خدا محمد است صلی الله علیه و سلم
و در معانی الاخبار باسناد خود از ابی عبدالله روایت نموده که هر کسیکه دین خدا را اختیار کند بغیر از شنیدن
از رجال است گو ملزم خواهد کرد خدا او را با فنای عالم انتهی و از این حدیث ظاهر شد که آنچه مسموع از معصوم نیست مذموم است و
حتی الامکان در احادیث تطبیق باید نمود پس احادیثیکه در آن مذمت قیاس است مراد از آن مقابل سماع باشد و این را عقل سلیم منصف

قبول میکنند و هم شیخ سابق الذکر در رسایل آورده از کتاب محمد بن الحسن که او باسناد خود از امام حسن عسکری علیه
السلام روایت نموده که آنحضرت از کتابهای بنی فضال پرسیدند بجواب فرمود که اخذ کنید هر انچه انها روایت
کرده اند و ترک کنید آن را که برای خود می گویند انتهی ازین حدیث تقابل روایت با رای ظاهر شد پس رای خلاف
روایت باشد و نیز میگوییم که برین دعوی دلیل عقلی هست و آن اینکه در احادیث بسیار وارد است که اول من قاس
ابلیس یعنی نخستین کسیکه قیاس کرد ابلیس بود علیه اللعنة و بیقین ثابت است که قیاس ابلیس از قبیل تمثیل مصطلح فقها نبود بلکه
شکل اول از قیاس مصطلح اهل منطق بوده است چراکه مفادش چنانچه از قرآن مجید مستفاد میشود این است که او بعد امر الهی
بسجده آدم علی نبینا و علیه السلام بجناب اقدس او سبحانه عرض کرد که من از آدم بهترم چه من از آتش آفریده شده ام و او
از خاک و کسیکه از آتش باشد بهتر است از انکه خاکی باشد و این دلیل بدیهة بصورت شکل اول است قیاس فقهی که تمثیل
باشد نیست پس نیز مقصود احادیث ذم قیاس بخصوص قیاس منطقی هم نمی توان گفت زیراکه معصوم با بوحنیفه و دیگران
خطاب فرموده میگفت اند که بمن رسیده است که تو قیاس میکنی زنهار قیاس مکن که اول قیاس کننده ابلیس بود و ظاهر
است که قیاس مخالفین نه بر صورت قیاس ابلیس بود این از قبیل شکل اول و آن از باب تمثیل است و چون مخالفین تمثیل
بشکل قیاس شیطان میکردند نهی از چنین قیاس بالخصوص از شان امام علیه السلام نیست عقل و عرف
بلکه هیچ عاقل صاحب فهمی روا ندارد که شخص تحصیل علم منطق مثلا می کرده باشد و او را نهی از تحصیل حکمت
نماید باین نحو که من شنیده ام که تو این کار میکنی زنهار این کار مکن بلکه قرینه کلام سابق از امام علیه السلام
شاهد برین است که قیاسی که نهی از ان میفرمایند مخاطب میکرد و حال آنکه قیاس مصطلح منطقیین معمول نبود و ازین تنبیه
بر معصوم لازم میگردد عیاذا بالله پس اراده هر دو معنی قیاس ازین احادیث باطل شد و باقی نماند مگر همان معنی که عبارت
از دلیل عقلی مقابل سماعی است عام و شامل است قیاس فقهی و منطقی و غیر آنها را و لفظ قیاس باشتراک لفظی برین
سه معنی اطلاق می پذیرد و چون قرائن و ادله انتفاء دو معنی را از احادیث موجود است اراده معنی سوم متعین گردید پس از کلام
ائمه معصومین ثابت شد که اکثر ادله متعارفه اصولیین از قسم ظواهر اباحت اصلیه و استصحاب و غیره که باعتراف خود شان مفید
ظن است نه یقین داخل قیاس مذموم در زبان معصوم علیه السلام خواهد بود و اگر کسی گوید که مراد معصوم از رای و قیاس اینست

که کسی بمجرد رای خود بغیر ملاحظه شواهد الفاظ قرآن و حدیث و ادله عقلیه و بلا استنباط بلکه از روی هوی و خواهش
نفس کند و حال استنباطات ظنیه که اصولیین بآن قائل اند این چنین نیست شواهد و علامات و امارات آن در کتاب
و سنت موجود است گوئیم که بطلان این قسم حکم قیاسی مجمع علیه در میان اهل اسلام و از ضروریات دین محمدی است صلی
الله علیه و آله و سلم و عامه هم چنین نمیکنند بلکه در قیاس فقهی که تمثیل است علت مشترکه میانه اصل و فرع تفحص مینمایند و ظن
تا امکان حاصل می سازند علاوه مقابل نص قیاس را باطل می پندارند و قیاس ابلیس را از همین جهت مردود میدانند و هیچ
گاهی بمجرد خواهش نفس بلا شواهد و قرائن کتاب و سنت حکم جایز نمی انگارند پس این قسم قیاس نهی امام علیه
السلام بفایده نمی تصور میگردد و طعن معصوم علیه السلام بر ابوحنیفه و تابعانش غیر متوجه و از باب تهمت بی
اصل میشود معاذ الله من هذا انتهی کلامه و اگر بر سامعین و ناظرین وهم تردد مستولی شود که آنچه از رساله
ندمة الاجتهاد قبائح و فضائح طائفه اصولیه لو کانت مجمله مذکور شد بر مقام خویش نمی نماید زیرا که اصولیین و
اخباریین مانند اهل کتاب مذهب همدیگر را لاشی میگویند و مثالب و عیوب یکدیگر را میجویند بلکه اهل اخبار در تکفیر و
تضلیل اهل اصول قصب السبق می ربایند و کمال غلو در تشنیع می نمایند پس کلام یکی بر دیگری خصوصا کلام اخباریین
حجت نباشد گوئیم ایراد کلام صاحب ندمة الاجتهاد برادر همین مولف سر دفتر اهل خلاف و عناد که دکان تالیف
این رساله بکالای او آراسته کما عرفته چنانچه وعده سابق را که در صدر اوراق مسلک اول بر زبان قلم رفته وفا میکند
مظهر تناقض و تهافت عظیم است که در کلام او و کلام مستفیدان او وقوع یافته کما لایخفی مع ذلک آنچه فاضل
موصوف در اثبات آن بذیل چند حدیث حضرات معصومین تشبث کرده گویا از بدیهیات اولیه توان شمرد و برای
دلیل سمعی لفظ بفیه بر زبان باید آورد و بر آنچه از براهین عقلیه اقامت نموده در ترتیب مقدمات آن بجهت عدم
تتبع مقالات و کتب فن ایراد منت و کلفت بیهوده کار برعلما که اهل اصول از هندوستان تا بایران افادت و اشاعت
افتخار رسیده اند و آنها را از زمره خویش میشمارند بتصدیق و تائید آن فرموده اند حضرت مولف علی انصاف
حریفانش کی مجال دارند که حرف ابطال و رد و قدح آن بر زبان آرند اگر باور نیاید مجلد اول از کتاب بحار
الانوار امام متاخرین شیعه رجوع کن در باب ادوار ذیل شرح بعضی از احادیث مذمت آراء و مقاییس که بخطاب حضرت

ابو حنیفه رح بزعم خود از بعض ائمهٔ هدی نقل کرده رو براه انصاف آورده ملخص مقالش که تعلق باین بحث دارد
وارد تسلیم که مراد از قیاس مذموم فقط قیاس مصطلح فقهائیست تا راه استحسانات و آرا مسدود و طریقهٔ ادلهٔ عقلیه
مسلوک کرد و بلکه مقصود ازان قیاسی است که استحسانات عقلیه و آرا و اهیه و دلائل غیر سمعیه را شامل باشد
و در احادیث حضرات ائمه علیهم السلام هست که در طریق عقل بیشتر خطا رو میدهد پس در امور دینیه اعتماد بران نباید کرد
بلکه در جمیع مسائل اصولی و فروعی رجوع باهلبیت نبوی و ذریت طاهرهٔ مرتضوی لازم است و قیاسی که ابلیس علیه اللعنة
و العذاب بکار برده و بترتیب مقدماتش مستحق لعن ابدی و طرد سرمدی شد قیاس منطقی است زیرا که آن شقی اول
بر خیریت و افضلیت مادهٔ خود از مادهٔ حضرت آدم استدلال کرده باز آنرا صغرای قیاس گردانیده و بشکل اول منصوص
ترتیب داده مادتی خیر من مادة آدم و کل ما کان مادته خیر من مادة غیره یکون خیرا منه و ازان ثابت کرده که او از
بهتر است باز فاضل مجلسی حمل قیاس مذموم را بر قیاس فقهی ضعیف و سخیف دانسته و تقریر آن بدین نهج
کرده که ابلیس اول استنباط کرد که علت بزرگی آدم کرامت طینت اوست باز قیاس نمود که گرامی بودن
ماده در وی زیاده تر از آدم علیه السلام است پس باید که او را سجود سازند چه جای آنکه معامله برعکس سند و به گاه
این تعلیل باعث کفر ابلیس شد بر بطلان بعضی از معانی قیاس بطریق اولی دلالت خواهد کرد و تتمهٔ کلام بعد ازین بسمت فزا
خواهد یافت انتهی محصله چون بر فحوای کلام این بزرگ اطلاع یافتی بلاریب و شک متیقن شد که تقریر فاضل اخباری از
مسلمات است علمای اصولیه مجال سرتابی ازان ندارند و واضح شد که استدلال طائفهٔ اصولیه بمثال این احادیث
که در مذمت آرا و مقائیس در اصح الکتب قبل صحیفهٔ عثمانی مرویست بر بطلان قیاس مصطلح فقها فقط و دراز
نفسی در مطاعن ایشان نمودن و آسمان را زمین کردن مذهب خود را بکمال تعصب منزه از غبار مخالفت ائمهٔ هدی گمان
بردن بعد تسلیم واقعیت این احادیث اگر حنفیه را مضرتی میرساند اصولیه را ضرری عظیم میدهد بلکه برای ایشان
سم هلاهل است و نیز معرض وضوح انجامید که اگر اصولیه قیاس مذموم را بر معنی ثانی یا وصف ضعف آن حمل
کنند دلالتش بر بطلان قیاس حنفیه ربما ممنوع است غایة الامر دلالت آن بر بطلان قیاس مع الفارق است الا انهم ادعوا
[illegible] قسم قیاس را اعتبار کرده اند [illegible] الفاضل الاخباری الصفا و الحمد لله علی

ذلک و بر اهل تصفح مخفی نیست که تصنیف دیگران از اکابر اصولیه هم دلالت بران دارد که امامیه بجهت کثرت
استعمال ادله عقلیه از پیروی ائمه دین چه مراحل دور افتاده اند ولیکن بنابر وجوهیکه در صدر کلام اشاره بدان
کردم فقط بر کلام این دو بزرگ حضرت مخاطب و افادات صاحب بحار الانوار اکتفا ورزیدیم و ترک تطویل کردیم من بعد
گذارش است که فیما بین مجتهدین اصولیه در باب حجیت قیاس اختلاف است ابن جنید که در جلالت
و تبحر او در علوم و حسن سلیقه او در تصنیف و ذکر محامد او کلامی نیست و دفاتر مبسوطه علمای قوم بستایش او
مملو و مشحون است و او حامل اسرار ائمه اطهار بالخصوص حضرت صاحب العصر والزمان بوده حتی که آنجناب
شمشیر مبارک بطور امانت نزد خود داشته کما فی کتاب حسن بن داود و فهرس الشیخ و مجالس المؤمنین بحجیت آن
قائل است و همچنین بسیاری از اتباع و اشیاع او نیز که در فنون دینیه ملکه راسخه داشتند و کوس لمن الملک الیوم
مینواختند تا آنکه بعد از تتبع روایات و اسفار و علوم میشود که حسن بن ابی عقیل عمانی که در فقه بلکه جمیع علوم میانه
علمای طائفه اصولیه مانند شمس من النجوم است او نیز سالک همین طریق است و دیگران قیاس را مذمت کنند و صراحة
الملتبس خاص را موجد این قیاس دانند لیکن این همه انکار و مذمت باقرار و حجیت مبدل میشود و به ثبوت میرسد که
اصولیه در اظهار بطلان قیاس مصداق یقولون بافواههم مالیس فی قلوبهم گشته اند چنانچه از کلام فاضل اخباری
و مؤلف سحاب هویدا شده و یزید ذلک بیانا و تفسیرا و یؤیده تأییدا اکیدا ما اجری الله تعالی
علی لسان المجلسی فی المجلد الرابع من الکتاب المزبور وهو نص علی ان الصدوق من القدماء الذین یتبعون
آثار الائمة الاخیار و یتشبثون باذیال الاحادیث والاخبار ولا یجوزون اتباع الآراء وقد ردوا
الاهواء مثل المتأخرین الذین سلکوا طریق الشیاطین فی دلالة الصدوق کلام ابیه مثل النص الصریح والحدیث الصحیح
انتهی محصله و از حسن ظن مفید درباره ابن جنید قائل بحجیت قیاس بعد یکه تلامذه او نیز بمسلک جنیدیه مائل گردیده بودند
انوار شرکردند کما لا یخفی هم ظاهر و باهر شد که اصولیه در تصحیح قیاس اصل مذهب خویش را می کنند و باظهار این معنی که از تصانیف
ابن جنید و امثال او دست بردار ایم تیشه بر پای خود میزنند لیکن فرق میان ایشان و اهل حق آنست که ایشان در استنباط
مسائل فرعیه استعمال قیاس می نمایند لیکن آنرا مخالف قرآن و حدیث نمی پندارند بلکه حجیتش را بدلائل کثیره ثابت کرده اند

و هو لبه قیاس را بر زبان خویش نکوهش می‌کنند و از تمسکش منزه دست بر می‌دارند چنانچه مقتضای اصل
الاصول اینان است که در دل چیزی دیگر و بر زبان چیزی دیگر و هر چند موجب ملالت اهل دعوت و کسالت باشد لکن تعداد
بعضی از امثله قیاس که این منکرین در مسائل فقهیه عمل بر مثل سائر ما لا یدرک کله لا یترک کله نمودن بنابر تکمیل تمهید
این مسلک بر زبان بعضی از اکابر معاصرین ضرور می‌نماید فاعلم ان اکثر الالحاقات التی ذکرها المتأخرون
داخلة فی القیاس نحو ما روی ان الارض تطهر اسفل النعل و القدم فالحقوا به خشبة الاقطع و اسفل
العصا و سکة الحرث و نحوها و کذلک ما روی ان الشمس تطهر الارض و الحصر و البواری اذا جففت
فالحقوا بذلک ما لا ینقل و لا یحول نحو الابواب و الاخشاب و الاوتاد و الاشجار و الثمار
التی علی الشجر و کل ذلک قیاس لا ینکره الا من لا یعرف معنی القیاس و من ذلک ما نقله
فی شرح الشرائع عن العلامة انه منع فی التذکرة من اخراج الرواشن و الاجنحة الی
الطریق النافذ اذا استلزمت الاشراف علی جاره و ان لم یضر بالمارة و قال لست اعرف
فی هذه المسئلة بالخصوصیة نصا من الخاصة و لا من العامة و انما صرت الی ما قلت عن
اجتهاد و من ذلک ما ذکر فی کتاب الخلع من الشرائع فی مسئلة العوض اذا کان معیبا
ثم ظهر فیه عیب او لم یکن کما وصف کان یکون عبدا علی انه حبشی فبان زنجیا
ان شاء رده و طالب بالمثل و القیمة و ان شاء امسکه مع الارش قال الشارح بعد ان
ذکر الاعتبارات فی التقریبات العقلیة و للنظر فی هذه المطالب مجال ان لم تکن اجماعیة اذ لا
نص فیها و انما هی احکام اجتهادیة ثم قال و لو فی فوات الوصف تعین اخذه بالارش کان
حسنا انتهی و قال بالرای و الاستحسان معا الی آخرها افاد الشیخ فی کتابه هدایة الابرار اقول
قال الشهید فی الذکری الخامس روی عمار عن الصادق علیه السلام فی الرجل یؤذن و یقیم لیصلی وحده
فیجیء رجل آخر فیقول نصلی جماعة هل یجوز ان یصلیا بذلک الاذان و الاقامة قال لا و لکن
یؤذن و یقیم و بها افتی الاصحاب و لم ار لها رادا سوی الشیخ نجم الدین فانه ضعف

سندها بانهم فصحيحة وقرب الاجزاء بالاذان والاقامة اولا لانه قد ثبت جواز اجزائه
باذان غيره فباذان نفسه اولى انتهى وقال فيه ايضا قال الفاضل لا يكره لما روى عن
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اني احيانا اكون في الصلوة فافتتح السورة اريد ان اتمها
فاسمع بكاء صبي فاتجوز في صلوتي مخافة ان تفتتن امه فاذا جاز الاختصار رعاية
لحق الطفل جازت الزيادة رعاية لحق الله الى غير ذلك من الاحكام الغير الوارد فيها حكم
من سادات الانام و تفتیکه نوبت کار بلسی حضرت ابو حنیفه رح بدین درجه رسید چنانکه حرفی ازان بالسنی نیز
طعن و لوم بر انجناب و مقلدین و کشادن چشم کفران نعمت خواهد بود کما قال الشاعر شعر وجود منعم باده
ای اهد چه کافر نعمتی است * دشمن می بودن و همرنگ مستان زیستن * دارین مقام میر سید بهی اولی میرسد که انجه مؤلف
در رساله حدیث الثقلین درباره قلع اساس قیاس زبان دراز کرده بعبارات ایراد و تایید سماء و نجابا اکابر مذهب خویش کرده بعضی احق
وبعضی اشاره بحجیت قیاس نجاب ورد کرده اند رجوع میکند و حقیقه خطاب او بائمه خویش واقع شده حیث قال و ادعا
اینکه قیاس مستنبط از آیات قرآنی است مثل فاعتبروا یا اولی الابصار پس عجوبه این است که ادعاء همین است کرده شود
که فاعتبروا یا اولی الابصار زیرا که جناب کبریا قصص ماضیه متضمن ابتلای امم سابقه بمهالک از امتحان
نیاوردن بانبیاء و امثال آن بیان فرماید و تفریع علیه مخاطبین را بعبرت مامور سازد والشیان این تمثیل منطقی
مراد گیرند این الفری بل قریب و استدلال بحدیث معاذ بن جبل ازین هم شگرف تر است که اولا بنای چنین امر مخطور را که
حلالا و حراما و نفیا و اثباتا تا هزاران هزار مسئله دینیه بران متفرع میگردد با وجود آنکه احادیث صحیحه محفوف
با لقرائن بلکه متواتر چنانچه محدثین امامیه تصریح بآن کرده اند و قد عرفت سابقا در منع قیاس مروی باشد بر خبر
احاد شاذ نادر بنیاد نهادن کدام تدین است ثانیا از مفاد آن حدیث چگونه ثابت میشود که معاذ بن جبل در
مسائل فروعی عمل باجتهاد و رائی خود عرض کرده بود بلکه احتمال قوی اینست که چون او را حاکم یمن فرموده بودند
او گفته باشد که در امور نظم و نسق و رتق و فتق انجا که از باب واجبات و محرمات باشد هر چه در انجا حکم خدا و رسول بمن رسیده است
بران عمل میکنم و در انچه حکم خدا و رسول نمی یابم برای خود اجتهاد می سازم فاذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

وانچه تقویت این احتمال می کند و تقریر حصر حجیت قیاس و بالملین آن را از سر باطل میکند بلکه باذعان ایشان بجا بی بازد
این است که اگر بالفرض قیاس جائز باشد آیا در حیات رسول مختار هم جواز داشت لا والله در حیات رسول بالاتفاق
من المخالف والموافق استفسار از رسول واجب بود کما یرشد الیه قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون و افضل اهل الذکر جناب ختمی مآب است صلوات الله علیه واله و اگر قیاس در حیات آنحضرت صحیح بود
سوال چرا واجب میشد و چه امکان داشت که معاذ بن جبل را مسئله مشکله در اصول و فروع دین پیش می شد با وجود وسعت
مجال از در حضرت نبوی عرض نمیکرد نظیرش ظاهر است که عرض بیچاره معاذ همین بود که در معارک سیاست اگر امری
در پیش می شود که حکم خدا و رسول بران بصراحت صادر نشده و معهذا بجهت ضیق وقت بسبب احتمال فساد مهلت استفسار
از رسول مختار نخواهد بود موافق رای خود حکم کرده خواهم نتیجه بقدر الضرورة و ضم بعض الالفاظ الذی ناسب زیاده جانبه
لاکابر السوالف حصر حجیة القیاس و بالملین الیه بالجمله آنچه در ورق سابق مذکور شد دو مثال قیاس از مسائل فقهیه
بود اما حال دلائل عقلیه بلکه براهین فلسفیه این بجائی رسید که بالفاظ فاضل مجلسی در بحار الانوار بعضی از افاضل و اعاظم علمای عصر
او فتوی این داده اند که ادویه معجونه را اگر ترکیب دهند و معجون سازند علی الاطلاق حلال میشود بدلیلی که حکما در اسفار خود
ضبط کرده اند که صور نوعیه بسائط وقت ترکیب زائل میشود و چیزی مست نمی ماند زیرا که فی الحال بعد از ترکیب مزاجی
دیگر فائض شده و صورت نوعیه دیگر بهم رسیده غالبا که این اکابر اثنا عشریه در تحلیل معجونیکه علامه دهلوی نور الله مرقده در باب
اول از تحفه اثنا عشریه به ترکیب آن اشاره فرموده که درینجا فلان چیز با اتحاد و فلسفه انضمام یافته و بول و براز و خون
حیض آمیخته طرفه معجونی بهم رسیده که وبال هم بصد دل نشاط آن می برد دریغ نکرده باشند و همچنین در معجونیکه برنجاسات عشریه تنصیص نموده
باشد الی غیر ذلک من القبائح و الشنائع و بر فطن عارف پوشیده نیست که تنها این فتنه و فساد در مسائل فرعیه نماند
بلکه از نتائج این خرفات مسائل اصولیه که بحسب نصوص قطعیه ایمان بآن واجب است هم بانواع مختلفه الیه علیهم السلام فاسد
و مختل کرده دیده آیا بر احدی مستور می ماند که ابو القاسم موسوی که او را علم الهدی لقب داده اند کما عرفت و
قس علی هذا اکابر دیگر هم جنب او از خبر میثاق که باعتراف محدثین مثل صاحب فصول و صاحب بحار و دیگر محققین اصول متواتر
بلکه از حد تواتر هم درگذشته حتی که زیاده از هزار حدیث درین باب بکتب معتمده حدیث ثابت است دست انکار دراز

دارند و میگویند که هرگز در عالم ارواح عهد و میثاق درباره ولایت مرتضوی و امثال آن واقع نشده و باتباع
ظنون بی بر جام و خیالات خام و قیاس بی اساس علی رؤس الناس بآواز بلند می سرایند که این میثاق اگر در وقت کمال
عقل بود دلیس معقول و نسیان مستحیل باشد والا تکلیف از جمله محالات خواهد بود و کسانیکه در تاویلات افتاده اند بر ناظرین
افادات جمیعی از تلامذه صاحب تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بانند نور بر قلل طور است که اعذار بارده شان بدتر
ازین محدثات و منکرات است و اگر حضرت مؤلف برین امور عجیبه که نکته دل آن هندو شتاق شناسای الهیات دیگر
فی المجله بتجدید دوشته باشد باشد انیات بعضی ازین قسم امور لطور سابق که اصولیه راسرکشی از آن تقدیر نصاف
ممکن نیست و مثل قطره از بحار نشان میدهیم و آن اینکه فاضل طبرسی بلکه ابن معلم استاد شیخ و سید امامیه نیز باظهار تحمیل
در بحار لفظ صور را که در آیات قرآن و احادیث رسول بزدا بیش از هزار جا استعمال یافته جمع صورت قرار داده اند و
قیامت کرده اند بالضروره ماده هیولای ظلمانی ایشان بنا بر بعض خیالات خام مقتضی این تحریفات گشته آیا لفظ نفخه
اولی و آنچه در باب حضرت اسرافیل بانتظار بر دوش در دمیدن صور بر انگیختن اهل قبور بحکم ایزد غفور در انجیل و زبور
اهلبیت علیهم السلام ورود یافته بنظر ایشان نیامده یکبار الهی این احتمال بخاطر هیچیک از طلبه علوم خطور نخواهد کرد
بلکه فی آذانهم وقر و علی ابصارهم غشاوة الصفات نمایند که ازین تحریفات امر معاد جسمانی که موقوف بر دمیدن صور است خلل میپذیرد
یا نه آنهمه امور در بحار و تالیفات برادر بزرگ مؤلف اصراحة تمام موجود است و چگونه برین قدر التفات توان کرد زیراکه
از مطالعه آن این هم هویدا میشود که گروهی از علمای امامیه چندان الفت و انس با قوانین حکما خصوصا صابئین
گرفته اند بلکه درین ورطه بعنوانی سر فرو برده اند که آخر معجزات حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین را مثل انشقاق
قمر و کلام حیوانات بآنسرور و اهل بیت اطهر و شهادت اشجار و احجار بر رسالت و امامت این حضرات انکار
کردند و آنهمه را از حیز امکان خارج نمودند و در پی تحریف احادیث و نصوص گشتند و متاخران باعتراف مجلسی
و غیر او جز اتباع ظنون و کاسه لیسی شیاطین چیزی دیگر مظنون نمیشود اگر مقام لطفی نمی بود البته زیاده ازین بتفصیل
تمام مخالفت امامیه را در مسائل فقهیه با احادیث ائمه علیهم السلام میگفتم و دادی بحث و تحقیق که اب و رنگش متعطشین را بخوبی ترین وجوه
سیراب میکرد می نگفتم بالجمله از قدیم الایام همین امر گوش فقیر میخورد و به تتبع اصول و قواعد مذهب شیعه معلوم میشد

که اصح الکتب قبل ماضی عثمانی کافی ابو جعفر کلینی است و در دین او ان بشارت نشان بعضی از ناصد تمام ایمان
تفسیر اهلبیت طاهرین که جامع آن شیخ الشیوخ امامیه یعنی علی بن ابراهیم قمی استاد کلینی است و مجلد فتن از بحار
الانوار ملا باقر با ضمیمه ترجمه آن که جناب مجتهد الزمانی علامه دوران فرزند ارجمند فاضل مجلسی که مجدد و جهد تالیف
فرموده نیز در کمترین خلایق فرستاده بدار شناوری این بحر ذخار و گلگشت آن گلشن همیشه بهار چنان گل کرد که جناب
ممدوح اعنی افضل متکلمی الشیعة المتاخرین ملا محمد کبیر مرجوع اکابر و اصاغر امامیه در اصول و فروع به تصنیف و تالیف تعلق دارد
کتاب سلیم بن قیس که از جمله نسخه آن بعنایت ایزدی فقیر حقیر را بهم رسیده در دیباچه آن این است قال حدثنی ابو طالب
محمد بن صبیح بن رجا بدمشق سنة اربع و ثلثین و ثلث مائة قال اخبرنی ابو عمر عصمة بن ابی عصمة
البخاری قال حدثنا ابو بکر احمد بن المنذر بن احمد الصنعانی بصنعاء شیخ صالح مامون جار
اسحق بن ابراهیم الدبری قال حدثنا ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعانی
الحمیری قال حدثنا ابو عروة معمر بن راشد البصری قال دعانی ابان بن ابی عیاش قبل موته
بنحو شهر الی آخره اقدم و افضل سیدانند و از نعمانی در تایید و توصیف کتاب مذکور نقل می آرد که ان کتابه
اصل من الاصول التی رواها اهل العلم و حملة حدیث اهل البیت علیهم السلام و
اقدمها لان جمیع ما اشتمل علیه هذا الکتاب هو عن رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر
المؤمنین و المقداد و سلمان الفارسی و ابی ذر و من جری مجراهم ممن شهد رسول الله صلی
الله علیه و آله و امیر المؤمنین و سمع منهما و هو من الاصول التی ترجع الشیعة الیها و تعول
علیها مترجم می گوید که کتاب سلیم اصلی است از اصولی که صاحبان علم و دانش و حاملان حدیث اهل بیت رسول آنها را روایت کرده اند
و اقدم و افضل آنها زیرا که همه چیز این کتاب بر آن مشتمل است همه آن از رسول خدا است صلی الله علیه و آله و امیر المومنین و مقداد و سلمان
و ابوذر و کسیکه جاری مجرای ایشان است از آن کسان که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام حاضر شده اند
و سمع حدیث از نبی و وصی او نموده و آن کتاب از اصول است که شیعه بسوی او رجوع میدارند و بران اعتماد می نمایند انتهی بترجمته و از
کتب تخیّل طایفه نیز جلالت قدر و رفع ذکر این نسخه و مولفش بدریافت میرسد و کتاب تلخیص نیز بر مدح و ستایش این هر دو دلالت

دارد

دارد و بر فی هم او را می ستاید و در اولیا و کاملین از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام داخل می نماید و میرزا محمد استرابادی
در منهج المقال فی تحقیق الرجال تخم صداقت او محبتش در مزرع دل می کارد و آن بزرگوار تاسی باسلاف خویش از معدلین و
معتمدین می شمارد و چگونه چنین نباشد حال آنکه جامع آن باعتراف حضرت امام اعظم حلی در خلاصة الاقوال و ملا محمد تقی والد
ماجد فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین از خلص اصحاب مرتضی بوده و باظهار بعضی از اجلة الفقهاء باشارت امیر المؤمنین بجمع و
تلفیق آن قیام نموده و از بحار الانوار مجلسی هم بروایت عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش که عنقریب ترجمه او مسموع
خراشی خواهد شد مانند آفتاب صبح روشن است که احتیاط سلیم معاذ الله بجای رسیده بود که تنها بروایت حضرت امیر و اصحاب ثلثه
یعنی سلمان و ابوذر و مقداد اعتماد نمی کرد تا آنکه از دیگری می رسید که حال آن حدیث چون است هرگاه این اربعه متفقا مجتمع می
شدند در کتاب خود آن حدیث را درج میکرد چنانچه الفاظ حدیث سلیم مطالعه فرموده شود اخذتها من اهل الحق و الفقه
و الصدق و البر عن علی بن ابی طالب و سلمان الفارسی و ابی ذر الغفاری و المقداد بن الاسود
و لیس منها حدیث اسمعه من احدهم الا سألت عنه الآخر حتی اجتمعوا علیه جمیعا انتهی بقدر الضرورة
و در آخر ابان کور نسخه سلیم را بر جناب سید الساجدین در سه روز از صبح تا شام من المبتدا الی المنتهی عرض کرده و ابو الطفیل صحابی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفیق مرتضی و عمر بن ابی سلمه فرزند ام المؤمنین ام سلمه نیز هر روز شریک این مجلس می شدند لیکن آن
جناب و این هر دو بزرگ بستایش سلیم مشغول گشتند و بصحت تمام کتاب اقرار کردند و این هم در کتب معتبره امامیه مروی
و مضبوط است از همان روایت چند سطر بر آرم قال ابان فحججت من عامی ذلک فدخلت علی علی بن
الحسین و عنده ابو الطفیل عامر بن واثلة صاحب رسول الله و کان من خیار اصحاب علی علیه السلام
و لقیت عنده عمر بن ابی سلمة ابن ام سلمة زوجة النبی صلی الله علیه و آله و سلم فعرضته علیه و عرضت علی
علی بن الحسین ذلک اجمع ثلثة ایام کل یوم الی اللیل و یغدوا علیه عمر و عامر فقرأته علیه ثلثة
ایام فقال لی صدق سلیم رحمه الله هذا حدیثنا کله نعرفه و قال ابو الطفیل و عمر بن
ابی سلمة ما فیه حدیث الا و قد سمعته من علی و من سلمان و ابی ذر و من المقداد
و امام محمد باقر علیه السلام نیز از استماع این قصه آن کتاب و مؤلف آن را تصدیق و سداد و ارشاد و رشاد ستوده و بر بلیغ

وصیان گاهی مخفی نموده که بیچاره یعقوب کلینی که از خرمن فیض سلیم و امثالش خوشه‌ها بر داشته کی باین مراتب
علیا فائز گشته و کتابش که از روایات ملحدین آفاق سیما حضرت زراره و شیطان الطاق مملو و مشحون است باین مراتب
قصوی رسیده و ظاهر است که رواة کتاب سلیم در اجله اصحاب سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم و امثال ایشان که بنا بر اعتراف
امام رضا الحاسق فی المسلک الاول مانند نجوم سما یا در حکم اینها باشند محصور و مقصور اند و امامیه هم این کتاب را از ابتدا
تا منتهی مقبول نموده اند و جامع آن نسخه هم که سعادت انتساب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده و از
محل اصحاب اطیاب معدود گشته علاوه بسیاری از واقعات که از زبان امامت نجاب تا امامت امام باقر علیهما السلام
بر روی کار آمده سلیم بچشم سر دیده و کلینی از زبان دیگر شنیده و برای مزید اعتماد و دفع اشتباه و التباس قدم و
تحقیق حقیقة الامر بجناب حسنین فائز گردیده کما فی اعتقادات صدوق امین و صحیفة المتقین و لیس الخبر کالمعاینة
پس نظر باین وجوه یقینی اگر کسی طعن بر صحت مجموعش کند جانش نیکر دد و این مقولات عشر با عشر او آن حضرت
که در همان کتاب یعنی بحار الانوار حضرت کالای مجلسی افاده فرموده که بعضی از علمای امامیه این کتاب را قدح می کنند و گفته
را طعنها زنند مع ذلک از تصریح حضرت امام اعظم در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال زیاده‌تر ظهور می انجامد و
حسن بن علی بن داود که او را در فن معتمد امام و مقتدی و شیخ الطائفه وا فقه و اعرف باحادیث ائمه گفته اند
مجعول و موضوع بودن این کتاب مستطاب از رجال شیخ نقل کرده حیث قال یُنسب الیه الکتاب المشهور و هو
موضوع و باعث اینهمه ذم و قدح و لوم و جرح که این بزرگان در حق کتابش بر زبان آورده اند و نقل حضرت امام علامه
حلی و اساتذه او نیز در خلاصة الاقوال غیره دریافت میشود اینکه نسخه او مشتمل بر افتراهای عظیم و بهتانهای فخیم است
نخستین آنکه محمد ربیب حضرت امیر وقتیکه پدرش ابو بکر صدیق را پیام اجل فرا رسید کلمات موعظت و نصیحت
القا کرده اعتقاد توحید نبوت و حقوق اهل بیت نبوی را به پدر خود یاد دهانید و درباره امامت جناب امیر المومنین و خصائص
آن از علم ما کان و ما یکون و مکالمه بابا بکر و دفع استبعاد مردم درین معنی از آیات قرانی که مادر عیسی و موسی و جد ابراهیم
علیهم السلام را هم اتفاق افتاده مساعی جمیله و لمعان ظهور داد چنانچه شیخ حسن بن علی در کتاب کامل بهایی تفصیل این
قصه مجمل را تا بروی کذب و افترا بهم یافته که ابو غسان مالک بن اسمعیل النهدی و او را ابو داود بیکوینکه محمد بن

بن ابی بکر در حالت نزع پدر پیش او رفت و گفت که ای پدر ترا بحالی می بینم که پیش از این بدین حالت ندیده ام
گفت یا بنی لرجل علی مظلمة اذا حلتی مقادحها ان افیق حدیث او سقیم است و مراد آن است که ای
پسرک من مرا در برابر من مظلمه ایست و بحق او گرفتارم اگر مرا از آن مظلمه حلال کند امیدوارم که هشیار رود و بهره نجات
یابم محمد گفت آن کیست ای پدر گفت علی بن ابیطالب علیه السلام محمد گفت من ضامن ام که علی را بگویم و حلالی
بخواهم که او مردی سلیم است پس محمد پیش امیر المومنین آمد و گفت پدرم بدترین حال است چنان و چنین گفت و
من ضامن شده ام که حلالی بخواهم از تو اگر رای تو باشد و مرحمت فرمائی او را حلال کن امیر المومنین گفت کرامة
اما با پدر بگو تا بر منبر برود و این حال با خلق بگوید تا من او را حلال کنم محمد باز آمد و گفت حق تعالی اجابت دعا کرد علی
علیه السلام چنین میگوید ابو بکر گفت احسب ان لا یصلی علی العبد اشان اگر من چنین کنم تا بروز قیامت مردم
طاهر لعنت کنند بر من و بری علیه السلام از محمد بن ابی بکر پرسید پدر تو بوقت مرگ چه گفت محمد گفت این آیت خواند
وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید و آمد سکره موت بحق اینست آنچه تو از آن گریزان بودی
عمر گفت احذر یا بنی ان تسمع منک ابن ابی طالب ما قال ابوک فیشمت بنا حذر کن ای پسرک من از آنکه
بشنود از تو پسر ابو طالب آنچه گفته پدر تو پس شماتت کند با امیر المومنین علی تبسمی کرد و محمد را خبر داد از احوال محمد
گفت صدقت یا علی و گفت انا سمعت یلعنه و یقول انت اوردتنی الموارد المهالک
ابو بکر با عمر گفتی پس یا کاین حمله تو کردی با زا کتاب فعلت فلا ثم مولف کتاب مذکور نقل میکند که ابو بکر و عمر و
معاذ جبل و سالم مولای ابی حذیفه و ابو عبیده جراح در حال مرگ حمله ویل و ثبور گویان مردند محمد بن ابی بکر
گفت پدرم در حال مرگ گفت محمد و علی اینجا حاضر اند و مرا بشارت میدهند بدوزخ و در دست محمد صلی الله
علیه و سلم صحیفه ایست که ما در آنجا عهد های خود نوشته بودیم می بینم که صحیفه میخوانند و بشارت میدهند عمر را
معاذ جبل و سالم مولای ابی حذیفه را و ابو عبیده جراح را بدوزخ عائشه عبد الرحمن بن ابی بکر و عمر حاضر بودند که عمر گفت او
هجر میگوید لیکن این راز را پوشیده دارید تا علی با بنی هاشم بر ما شماتت نکنند محمد گوید پدرم گفت یا عمر هجر نمیگویم
نه من در غار با او بودم که محمد گفت من در زمین حبشه سفینه جعفر می بینم که بر دریا جاری است من گفتم یا رسول الله من نیز

دست بچشم من مالید من نیز دیدم و با خود گفتم که این مرد ساحر است و چون بمدینه آمدیم با تو که عمر این حال باز
گفتم ای عمر برای تو بر آن جمع شد که او ساحر است ساحر اعظم از آنجا بیرون آمدیم محمد گوید که من گفتم یا ابت قل لا اله الا الله گفت
نجدا که نگویم و خود نمیتوانم گفتن تا بدوزخ رسیدن دور تابوت شدان چون ذکر تابوت کرد من گفتم بحق میگو بدانم و پرسیدم
که تابوت چیست گفت تابوتی باشد در زیر جمله طبقات دوزخ و درکات در آنجا دوازده تن باشند من که ابوبکرم و عمر و
عثمان و معاویه و یزید تا آخر ایشان باز گفت چون حقتعالی گوید که دوزخ تا بدان تابوت را از مقام خویش کج عنق گویند
بیرون آورند محمد گوید یا ابت تهذی گفت والله ما اهذی لعن الله ابن صهاک هو الذی صدّنی
عن الذکر بعد اذ جائنی فبئس القرین لعنه الله گفت ای پدر هذیان میگوئی گفت نجدا که
هذیان نمی گویم لعن خدا بر پسر صهاک است که مرا باز داشت از ذکر خدا بعد از آنکه آمد بمن حق قرینی بد بوده
لعنت خدا بر او و روی بر زمین نهاد و زار میگرید با ویل و ثبور تا محل جان دادن عمر و برادرم عبد الرحمن در آمدند
و از من پرسیدند که او دیگر چه گفت من باز گفتم ما گفت عمر گفت که زنهار یا علی باز مگوی محمد گوید معلوم بود که رسول خدا
هم شبی با علی در خواب سخن میگوید و جمله حالها اعلام میکند او را و از خبر جامع او را معلوم میشود و نیز ملائکها او گوید چنانکه
با مادر عیسی مریم و مادر موسی و زن ابراهیم ساره که با ملائکه مکالمه میکردند و ایشان را امید بندند و این حمله در قرآن موجود
است و معاذ جبل بوقت مرگ گفت ما در حجة الوداع با یکدیگر عهد کردیم که بعد از رسول نگذاریم که علی خلافت کند و بشیر بن سعید
و اسید بن حضیر نیز در این عهد بودند چون رسول فوت شد معاذ گفت من انصار را کفایت کنم شما قریش را کفایت کنید تمام
شد آنچه علمای طائفه در باره مذکرات و خطوط ضمان و دکالت محمد بن ابی بکر و حسن اعتقاد او در باره جناب مرتضوی تقربا الی الله و طلبا
لمرضاته از بیشتر ذخیره ساختن اند در این نشیط سامعین و نظار اتفاق افتاد و اینک تفصیل را مصنف کتاب احسن الکبار فی معرفة الائمة
الاطهار یعنی محمد بن ابی زید و مشایخ نیز ایراد کرده اند مخالف را میرسد که بر شذوذ و عدم اعتبار حمل کنند و بخاطر جمعی شوقت گردد
متعهد التفصیل بسیار از این امور در نسخه سلیم بدلالت مطابقی موجود من شاء فلیرجع الیها فاین هذا من ذاک و این السماک من
السماک زیرا که محمد بن ابی بکر باتفاق خواص و عوام و اجتماع آثار و اخبار مرویه عند الفریقین در حجة الوداع بیرون
کلینی از امام باقر و صادق علیهما السلام و اظهار کشی و نجاشی و غضایری و امام اعظم طوسی و حلی و حسن بن داود و صاحب

منهج المقال و مولف تلخیص الاقوال و قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین و ملا باقر مجلسی صاحب بحار الانوار
و غیرهم که یاد کردن اسامی آنها را دفتری باید طویل و کتابی باید دراز بوجود آمده دو ماه یا سه ماه پیشتر از رحلت حضرت خیر البشر
علی اختلاف الروایات پیدا شده و خلافت ابوبکر صدیق دو سال و چند ماه بیش نیست پس تصنیف علم سه سالگی محمد بن
ابی بکر در علم موعظت و تعهد بوکالت ضمانات و فیما بین این بزرگان اعتقادی و بخواص امامت علوی و جعفر جامع الی غیر
ذلک خارج از بقعه امکان خواهد بود آمدم بر ذکر روایتی از کتب معتمده معتبره اهل سنت و جماعت پس بدانکه حافظ ابن حجر عسقلانی
در فتح الباری فرموده انما ولد محمد بن ابی بکر الصدیق قبل وفات النبی صلی الله علیه و آله وسلم
بثلاثة اشهر و ایام کما ثبت فی الصحیح ان امه اسماء بنت عمیس ولدته فی حجة الوداع
قبل ان یدخلوا مکة و ذلک فی اواخر ذی القعدة سنة عشر من الهجرة از کتب بکریه هم
معلوم میشود که بر محمد بن ابی بکر در وقت وکالت سه سال هرگز تمام نگشته بود پس تیسیر التماس است که کمترین خلایق قرار معین
که مصنف کتاب فعلت فلا تلم که در کتاب کابل بهائی روایتش مذکور است از مصنفش علنی و آنچه بدید نیست رد دو
بود آخر بمقتضای شعر چه خوش زد مثل شاه گویندگان که یابندگانند جویندگان در فهرست شیخ طوسی
نظر احقر البرایا در آمد که این کتاب استاد الاستاد این امام اعظم که نام او مظفر بود در تنقید اخبار و تالیف کتب
اسفار ید طولی بمرتبه اولی داشته تصنیف کرده چنانچه حضرت شیطان الطاق کتاب افعل و لا تفعل تصنیف
فرموده و از جمله افترآت سلیم بن قیس هلالی قصه دیگر معلوم میشود که با ظهار حسن بن علی بن ابی داود مثالش در نسخه او
امامت منیر ده امام تقرر یافته یعنی زید بن علی بن الحسین که از دست مروانیان شربت شهادت چشیده و بکمال فوز
خداوندی بحیات جاودانی فائز گردیده نیز از ائمه اهل بیت است الی غیر ذلک من المناکیر المفتریات المتشابهه
و هر چند بر فرض محال از بعض امامیه حضرت زید شهید بکمال ورع و تقوی و زهد و علم و شجاعت و سخاوت متصف باشند
لیکن چون معنی امامت بر ائمه اثنا عشریه ختم شده پس دعوی آن برای غیر معصوم نزد امامیه بی شک نزد واحد
و ضلال لکه عین کفر و ارتداد خواهد بود عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ادعی انه امام و
لیس بامام یوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة قلت

وان كان علويا فاطميا وان كان علويا فاطميا في اعتقاد الصدوق والظلم
وضع الشيء في غير موضعه فمن ادعى الامامة وليس بامام فهو الظالم الملعون ومن وضع
الامامة في غير اهلها فهو ظالم ملعون وفي الفصول المهمة عن ابي عبد الله عليه السلام
قال ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم من ادعى امامة من الله
وليست له ومن جحد اماما من الله ومن زعم ان لهما في الاسلام نصيبا پس کجا ماند عو
مناقب جلیله برای سلیم که غیر مستحق امامت را امام قرار داده و بمقتضای این احادیث از اسلام بی بهره و ملعون و ظالم شده
و کجا ماند لاف و گزاف علمای قوم برای تصحیح کتاب او که محتوی برین کفریات و منطوی برین کذبات و افتراآت باشد و زیاده
بر مقام حیرت و اضطراب آنست که چون بکتب رجال از تصانیف شیخین و مؤلفات حسنین و افادات علی بن احمد
عقیقی و علی بن ابی طالب قیروانی که نزد جمعی از امامیه بوالحسن بجهت اشتباه بجناب مرتضوی منسوب گشته و او در معاصر
خویش بجامعیت علوم علم اشتهار برافراشته بود و در تعبیر منامات و حل مشکلات هم دستگاهی تمام داشت حتی که عضد
امیر [illegible] بحرانی [illegible] کمال [illegible] بادشاهی که اطبا از معالجتش نا امید گشتند فقط بکاوش عقل او انحلال
پذیرفت و آثار صحت پدید [illegible] نقل امام در تفسیر کبیر معبر ابن تعبیر [illegible] ابن سیرین
که مراد از [illegible] لا شرقية ولا غربية روغن زیتون است مرجعت افتاد و [illegible] و روشن
شد که سلیم نسخه کتاب خود را بکسی نمی نمود و هرگاه عمر او آخر شد و از زندگی یاس کلی بهم رسید ابان بن ابی عیاش
[illegible] الصحيفة علیه او این کتاب را امین [illegible] تفویض فرمود که ای برادر بسبب جستجو بر ذمه من از [illegible]
ظلم ظلمه در گفتن [illegible] طرف [illegible] این کتاب را بتو می سپارم و خبر تو بکسی [illegible] حاصل این اسرار [illegible]
[illegible] بشنو که بعد از وفات سرور کائنات تمامی صحابه معاذ الله از دین برگشتند و بردت و ارتداد پیوستند [illegible]
کسی ازین سانحه نجات نیافتند لیکن [illegible] از ابان بن ابی عیاش کسی دیگر را این کتاب او بنیست از روایت [illegible]
در کمال ظهور است که احادیث کتاب سلیم را الا نزد شیعیان هم قبول نمی کرد و ارتداد تمامی اصحاب محمدی را بغیر
معدودی و شاذی هیچ یکی باور نمی نمود تا آنکه او در ایام مرض اراده حتمی کرد که نسخه خویش را بآتش

سوزد باز بخیالش راسخ گشت که درین صورت گنهگار خواهم شد احدی محدثات او را جز ابان بدر گور قرار
نکرده بلکه او هم بعد مطالعه آن کتاب ابتداء مهاجرین و اولین انصار سابقین را مستبعد شمرده و برای انکشاف
حال نزد حسن بصری برده بحکم آیت وافی هدایت وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ
نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا دروغ بگردنش که حسن مذکور در آنوقت از شیعیان
بود بعد استماع احادیث سلیم گریه و زاری آغاز نهاده و زبان خود بتصدیق او کشاده چنانچه عبارتش نیز
دلالت میکند و هی هذه قَدْ عَاتَبَنِي وَخَلَا بِي وَقَالَ يَا أَبَانُ قَدْ جَاوَرْتُكَ فَلَمْ أَرَ مِنْكَ إِلَّا مَا أُحِبُّ
وَإِنَّ عِنْدِي كُتُبًا سَمِعْتُهَا عَنِ الثِّقَاتِ وَكَتَبْتُهَا بِيَدِي فِيهَا أَحَادِيثُ لَا أُحِبُّ أَنْ تَظْهَرَ
لِلنَّاسِ لِأَنَّ النَّاسَ يُنْكِرُونَهَا وَيُعَظِّمُونَهَا وَهِيَ حَقٌّ إِلَى أَنْ قَالَ وَإِنِّي هَمَمْتُ حِينَ مَرِضْتُ
أَنْ أُحْرِقَهَا فَتَأَثَّمْتُ مِنْ ذَلِكَ وَقَطَعْتُ بِهِ فَإِنْ جَعَلْتَ لِي عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ أَنْ لَا تُخْبِرَ بِهَا
أَحَدًا مَا دُمْتُ حَيًّا وَلَا تُحَدِّثَ بِشَيْءٍ مِنْهَا بَعْدَ مَوْتِي إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِهِ كَثِقَتِكَ بِنَفْسِكَ وَإِنْ
حَدَثَ بِكَ حَدَثٌ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عم مِمَّنْ لَهُ دِينٌ وَحَسَبٌ
فَضَمِنْتُ ذَلِكَ لَهُ فَدَفَعَهَا إِلَيَّ وَقَرَأَهَا كُلَّهَا عَلَيَّ فَلَمْ يَلْبَثْ سُلَيْمٌ أَنْ هَلَكَ فَنَظَرْتُ
فِيهَا بَعْدَهُ وَقَطَعْتُ بِهَا وَأَعْظَمْتُهَا وَاسْتَصْعَبْتُهَا لِأَنَّ فِيهَا هَلَاكَ جَمِيعِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالتَّابِعِينَ غَيْرَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَشِيعَتِهِ فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ لَقِيتُ بَعْدَ قُدُومِي الْبَصْرَةَ الْحَسَنَ بْنَ أَبِي
الْحَسَنِ الْبَصْرِيَّ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ مُتَوَارٍ مِنَ الْحَجَّاجِ وَالْحَسَنُ يَوْمَئِذٍ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ مِنْ مُفْرِطِيهِمْ نَادِمٌ مُتَلَهِّفٌ عَلَى مَا فَاتَهُ مِنْ نُصْرَةِ عَلِيٍّ وَالْقِتَالِ مَعَهُ يَوْمَ الْجَمَلِ
فَخَلَوْتُ بِهِ فِي شَرْقِيِّ دَارِ أَبِي خَلِيفَةَ الْحَجَّاجِ بْنِ أَبِي غِيَاثٍ فَعَرَضْتُهَا عَلَيْهِ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ مَا فِي
حَدِيثِهِ شَيْءٌ إِلَّا حَقٌّ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنَ الثِّقَاتِ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ وَغَيْرِهِمْ انتهی کتب و اما حصر
مذکور در روات ابان وضوح تمام یافت اکنون بر ابراد خصائصی که دو حرف در ترجمه او باید شنید و چنانچه صحاح باید

ابن داود در اکابر فن تنقید بضعف او تصریح میکنند وجمعی در امفری وکذاب میدانند ومیگویند که او

افترای صریح بر سلیم نموده واین کتاب را بنام او وضع ساخته فاعتبروا یا اولی الابصار حالیا چند سطر از مذهب

حسن بصری از کتب معتمده متکلمین شیعه باید شنید وازان دریافت باید کرد که راوی نسخه سلیم در دعوی تشیع او

کذاب ومفتری بوده یا نه در کشف عهد میثاق از روی صفا وشند باید شنید طبرسی صاحب احتجاج علی ما اعترف به محمد بن الحسن العاملی

فی کتابه المسمی بالاثنا عشریة فی الرد علی الصوفیة میگوید لما فرغ امیر المؤمنین علیه السلام من قتال

اهل البصرة مر بالحسن البصری وهو یتوضأ فقال له یا حسن لقد اکثرت من اراقة الماء

فقال لقد اکثرت من اراقة الدماء فقال اسبغ وضوءك فقال والله لقد قتلت

بالامس قوما کانوا یصلون الخمس ویسبغون الوضوء فقال امیر المؤمنین علیه السلام

فقد کان ما رأیت فما منعك ان تعین علینا عدونا فقال والله لاصدقنك یا امیر

المؤمنین لقد خرجت فی اول یوم فاغتسلت وتحنطت وصببت علی سلاحی وانا لا

اشك فی ان التخلف عن ام المؤمنین عائشة هو الکفر فلما انتهیت الی موضع نادی مناد

یا حسن ارجع فان القاتل والمقتول فی النار فرجعت ذعرا وجلست فی بیتی فلما کان الیوم

الثانی لم اشك ان التخلف عن ام المؤمنین هو الکفر فتحنطت وصببت علی سلاحی و

خرجت ارید القتال حتی انتهیت الی ذلك الموضع فنادانی من خلفی یا حسن ارجع فان

القاتل والمقتول فی النار فقال امیر المؤمنین علیه السلام صدقت اتدری من ذلك

المنادی قال لا قال ذاك اخوك ابلیس وصدقك ان القاتل والمقتول منهم فی النار

ملا باقر مجلسی نیز باین روایت اعتراف دارد در رساله حسن مذکور این مقدار حدیث را در عین الحیات آورده

مفادش آنکه جناب امیر بعد واقعه جمل بر حسن گذر کرد واو در وضو مشغول بود فرمود بسیاری از آب بریختی گفت

بخلاف تو که خون بسیاری از اصحاب ریختی فرمود تمام کن وضو را گفت چنین میفرمائی و قومی را که حق نماز و وضو

بجا می آوردند کشتی فرمود چرا اعانت ما نکردی گفت روزی بعد از غسل و حنوط سلاح بر تن بسته برآمدم

که آواز [illegible]

که روا از حضرت صدیقه فقط بزبان طعن عین حضرت ها تفی در راه آواز داد که برگرد قاتل و مقتول هر دو
در آتش اند زود گرد باز همین آتش در کاسه افتاد و فرمود که ابلیس برادر تو راست گفت که قاتل و مقتول از لشکر
عائشه در جهنم اند هر چند ملعونان و شیع اجمعین این حدیث می تراشند مگر ازینجا که محال است که ابلیس برای قتال امیر که
حال بزعم شیعه حضرت بجانب اند و اکه بالیقین بمدارج فروتر از ان هست برگردانند و لیکن چون ائمه قوم ریاست
میکنند برای تکذیب دعوایان که در ابتدا ابتدای تشیع داشت مفید افتاده الا قایل باین معنی باید شد که ابتدای تشیع
با خوت ابلیس مجتمع می شود الی غیر ذلک من المفاسد اگر بعضی از وجوه هنوز سامعین و ناظرین از فرقه امامیه اختلاج علوم
داشته باشند تیرهای دیگر در کیش دارم و بجانب سینه مخالف کینه کیش رها می کنم که حدیث دیگر که عاملی در کتاب مذکور آورده
مکذب وست و هو انه لما فتح امیر المؤمنین البصرة اجتمع علیه الناس و فیهم الحسن البصری و معه
الالواح فکان یکتب کلما لفظ امیر المؤمنین علیه السلام لفظة کتبها فقال امیر المؤمنین
باعلی صوته ما تصنع فقال نکتب آثارکم لنحدث بها بعدکم فقال امیر المؤمنین علیه السلام
اما ان لکل قوم سامری و هذا سامری هذه الامة الا انه لا یقول لا مساس و لکنه
یقول لا قتال یعنی چون جناب امیر در جنگ جمل فتح یافت مردم بر آنجناب هجوم کردند و حسن در میانه ایشان تمامی کلمات آنحضرت
را می نوشت حضرت بانگ بر زد که چه میکنی گفت احادیث شما می نویسیم تا برای متاخرین بکار آید فرمود هر قوم را سامری
می باشد و منافق و سامری این امت حسن بصری است فرق اینست که او لامساس میگفت یعنی کسی نزد من نیاید و من ملاقات نکنم و
حسن میگوید که قتال روا نیست بلکه عزلت و انزوا باید نمود ازین حدیث دریافت شد که او هرگز متعصب نگشته و بمذهب شیعه
اعتقاد نداشته و الا تشیع عبارت از ان باشد که جناب امیر را در جنگ جمل بر خطا انگارند نعوذ بالله ازین بهتان که نسبت بآن
حضرت می تصور البته بهر وجه مرتکب حرام دانند و لنعم ما قال المولوی المعنوی ع گر ولی را نسبت بد ولی قطع نظر
ازین همه روایات دیگر در طرق امامیه باین معنی ناطق است که حسن بصری چنانچه در زمان علی از زمره مخالفین انسلاک داشت
در زمان ائمه دیگر خصوصاً در اوقات که حضرت سید الساجدین سریر امامت را زینت بود با ایشان نیکو روش ملاقات
کرده چنانچه خود هم معترف است و عبارتش که هم در سیاق ملاقات حسن بصری بر حج گزاردم و بخدمت امام زین العابدین شرف

حضور دریافتم کما مر من قبیل دلیل نسبت نیز براه مخالفت ائمه میرفت چنانچه کلام ملا مجلسی در عین الحیات
نقلا عن بعض شیوخه باید شنید میگوید که چند قصه طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما
السلام با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و روایت ابی حمزه ثمالی نیز که در کتاب اثنا عشریه مردویست
ملخص آن اینست که امام باقر علیه السلام او را از مخالفین خویش می شمرد است بر همین مدعا دلالت دارد بلکه علمای
در کتب مسطور مخالفت او را با شیعه و حضرات ائمه عموماً از معلومات و مشهورات شمرده اند و موید این معنی است
مطالعه دیگر کتب از تصانیف علمای قوم که در رد صوفیه نوشته اند الی غیر ذلک من الکتب و الروایات و از کلام سوء سیر
حق ناشناس که جمعی از امامیه او را بلقب شیعه تراش یاد میکنند چنانچه از رساله برادر همین حضرت مولف که در باب
اخبار است چند ورق نوشته بسمت صفحه دارد هم عداوت و نصب او عموما بر می آید پس نسخه سلیم را پیش حسن بصری بردن
و دعوی تشیع او کردن بلکه آنرا بحد افراط رسانیدن فقرائی است که مزید بران موهوم نباشد و متضمن بر نکت عجیبه
و مواثیق بعد توکید با داهیه عظمی و مصیبت کبری این است که حضرت ملا باقر مجلسی اهل ولایت بر تحقیقاتش افتخار دارند
و وقت استفسار بر زبان می آرند که مذهب ما مذهب ملا باقر است بعد ذکر اسباب قدح نسخه سلیم که بارها آن
شنیده طبیعت نقاد خویش را بر تاویل و تسویل متوجه ساخته و شمه انصاف را الیس پشت انداخته فنبذوه وراء ظهورهم
کانهم لا یعلمون از رعایت آن تا ولایت چاک گریبان طلبه علوم دینی تا دامن رسید و کاخ دماغ اهل انصاف متزلزل
میکرد و تجلال آن برزد که هرگاه بعضی از اجله علمای طائفه بمطالعه افادات سلیم هلالی و تفصیل کامل جهالی کما سابقا
و تحقیق ملا مجلسی کما سیجی آنفا فائز گردیده اند انگشت تحیر بدندان تحسر گزیده اند و کفهای دست را بر هم سائیده
غریق لجه تفکر و توحش گردیده انچه در آن وقت بر زبان آن نهاد در حق این بزرگان صدوق جار شده تذکارش خالی
از سوء ادب نمی بینیم خلاصه تا ولایت فاضل ممدوح تصحیف ناسخین و تحریف راوین است یا اینکه بنابر اعجاز امیر المؤمنین محمد بن
ابی بکر اگرچه قطعاً و یقیناً بسه سال هم نرسیده بود لیکن امر موعظت و وکالت و غیره را باتمام رسانیده باشد و از بعض
افاضل مقلدین والد ماجد خودش نقل فرموده که در نسخه سلیم بجای ابوبکر لفظ عمر و در مقام نام محمد مذکور لفظ عبد الله
یافته ام یعنی عبد الله بن عمر پدر خویش را وقت رحلت حق موعظت بجا آورد که اکنون با هم هیچ از دست رفته نجد مرتضوی

توبه و انابت باید نمود از شر و فساد باید گذشت چنانچه تفصیل این قصه مقربات که شامل قصه موعظت محمد
بن ابی بکر است نیز در کتاب کامل بهائی که در حقیقت تالیف آن برای تفصیل قراآت واقع شده زیب رقم یافته
عبارتش این است بعینه ابن عمر گفت که پدرم وقت مرگ علی را حاضر کرد و از و حلالی میخواست علی گفت من ترا حلال
نکنم تا دو مرد را بر خود گواه گردانی پدرم روی خود بدیوار کرد ساعتی ثانیا کلمه استحلال اعادت کرد علی نیز اشهاد
عدلین اعاده کرد پدرم روی بدیوار خانه کرد علی برخاست و از خانه بیرون رفت چون طعنه بر وی مدتی شد پیر داد
باز خود جمله از وی بیرون آمد جمعی بشتافتند و بشارتها میدادند به بهشت عمر آه سرد برآورد چنانکه نزدیک بود
که روح او برآید پس گفت والله لو ان لی ما فی الارض من صفراء و بیضاء لافتدیت بها من هول المطلع
بخدا که اگر با من بودی هرچه در زمین است از زر سرخ و سفید فدای خود دادمی از هول آنچه مطلع شدم بر آن و
این روایت ابن عباس است و در روایتی قال لوددت ان لم ادخل فی النار و دوست داشتم که داخل آتش
نشوم اشتمال این روایات و دلائل این قول امیر المومنین است ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلی الله
علیه و سلم و لقد مات و انی والله لاولی الناس بها بقمیصی هذا و ایم الله لو کان حمزة و جعفر
حیین ما طمع فیها ابو بکر و عمر و لکن ابتلیت بجلیفین جافیین عقیل و العباس بخدا که اگر
حمزه و جعفر زنده بودندی ابوبکر و عمر طمع خلافت نکردندی و لیکن من مبتلا شدم بدو سوگند خورنده یا برهنه
که عقیل و عباس اند و راوی این ابو جعفر محمد باقر است علیه السلام انتهی بلفظه باز حضرت ملا باقر مجلسی بعد نقل
مذکور افاده نمود که خوانیست که اشتمال کتاب سلیم بر امثال این امور که وکالت و موعظت محمد بن ابی بکر و امثال آن
باشد در عظمت و جلالت و افضلیت و قدمیت کتاب قادح نیست و الا ابو جعفر کلینی و شیخ المشایخ ابو جعفر قمی و دیگر
قدما چگونه بر آن اعتماد می کردند و اگر باین اسباب کتاب حدیث مقدوح باشد پس اکثر اصول امامیه که متداول بین الخاص و
العام است خراب خواهد شد زیرا که کمتر از اصول ایشان کتابی خواهی یافت که با مثال این حکایات شامل نباشد انتهی
ملخصه بنازم بر فضل و بلاغت و مزید فراست خدام مولانا عالی مقام که برای تصحیح و تفصیل نسخه سلیم چه سعیها کردند
که تمامی اصول خود را برهم زدند بلکه مستاصل نمودند الحمد لله که حق بر زبان جاری شد فان للاکثر حکم الکل گویا مثل

عرب یعنی نہی قصر او ہدم مصر فقط برای ایشان موضوع گشته و آکد ماجد این فرزند ارجمند یعنی ملا محمد
تقی اصفہانی بعد از تامل بسیار و تدبیر بیشمار وعظ و نصیحت محمد بن ابی بکر را بر تعلیم مادرش اسماء بنت عمیس حمل می فرماید
ان ہذا الشیء عجاب چه قبل ازین از زبانی بعضی از ثقات شنیده و در کتب معتمده امامیه دیده شده که این گروه حق شمرده فقط به
تشیع اسماء بنت عمیس قائل بودند اکنون دریافت شد که به افادات ملا محمد تقی از مادر نیز کرم محمد بن ابی بکر که مدتی دراز
دران ایام نیز در تصرف ابی بکر صدیق بود که بر مسلک مجلسیین که بیخ پیشوا اہل ارتداد و سر اشاعی است این نوع معجزات
و خوارق عادات که تعلیم و تلقین او از طفل دو ساله کار مرد کامل حاصل شد صدور یافت در باوصف این امر در خوارق
معجزات لقمانی منطرق گشت و العجب ما ادریک ما العجب که نکاح مومنه با ناصبی بر افادات و روایات امام اعظم
طوسی در استبصار و تہذیب الاحکام بتصریح دیگر علمای اعلام روا نیست بلکه خود این بزرگ در خلاف و مبسوط و جمعی دیگر
از اکابر متشیعین مثل ابن ادریس و سلار و ابن زہره در سرائر و غنیه اجماع بر همین معنی نقل می کنند و مختار صاحب قواعد
و تحریر و ارشاد و تبصره و مختلف و تنقیح و کنز العرفان و غایة المرام و نہایة المرام و مہذب بارع نیز ہمین است
کما لا یخفی علی من طالع ازعوا المعاندین پس با امام نواصب و خوارج و اہل ارتداد و شرعی علی زعم الروافض چگونه
صورت جواز پیدا کند و محمد بن ابی بکر چگونه بطیب ولادت متصف بوده قدوه طائفه امامیه باشد فکیف که لفظ انجب
نجبا و اشرف شرفا در حق او وارد گردد بلکه لفظ صلوات الله نیز ضمیمه آن شود و آبا کرام سر انام و بسیاری
از سادات کرام را بر اصول موضوعه متشیعین بہره از طیب ولادت بدست نیاید کما ستعرفه ان شاء الله
تعالی مگر ندیده که قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین از ابو عمرو کشی در حق او نقل میکند و غشاوه
عصبیت را بر بصر بصیرت خود می تند که در مجلس شریف حضرت امام صادق علیه السلام ذکر محمد بن ابی بکر
گذشت آنحضرت بر وی صلوة و رحمت فرستادند و نیز از آن جناب روایت نموده که میفرمودند نجابت محمد بن ابی بکر
از جانب مادرش اسماء بنت عمیس است نه از جانب پدر و در روایتی دیگر فرموده اند که در ہر اہل بیت نجیب کسی می باشد
که بذات خود نجیب است و انجب نجبا از اہل بیت سو محمد بن ابی بکر است الی غیر ذلک من الروایات و ہر گاه حال
نجابت و شرافت و کیفیت طیب ولادت محمد بن ابی بکر دریافتی لوازم و عوارض قیاسیه این قسم طیب موالید که

در

که در کتاب محاسن برقی و کتاب عقاب الاعمال و فصول مهمه مروی و منضبط است بر اهل تتبع محتجب نخواهد بود
قال الصادق علیه السلام یقول ولد الزنا یا رب ما ذنبی فما کان لی فی امری
صنع قال فینادیه مناد فیقول انت شر الثلثة اذنب والداک فتبت علیهما وانت
رجس ولن یدخل الجنة الا طاهر و زراره از امام باقر روایت میکند قال سمعت ابا جعفر یقول
لا خیر فی ولد الزنا ولا فی بشره ولا فی شعره ولا فی لحمه ولا فی دمه ولا فی شیء منه وعن
ابی عبد الله قال لو کان احد من ولد الزنا نجی نجی سائح بنی اسرائیل فقیل له وما سائح
بنی اسرائیل قال کان عابدا فقیل له ان ولد الزنا لا یطیب ابدا ولا یقبل الله منه عملا
قال فخرج یسیح بین الجبال ویقول ما ذنبی وعن علی بن الحسین یقول لا یدخل الجنة الا
من خلص من آدم وعن الصادق علیه السلام قال خلق الله الجنة طاهرة مطهرة لا یدخلها
الا من طابت ولادته الی غیر ذلک من الروایات التی اوردت فی الکتب المذکورة
و از مطالعه مثل فصول مهمه بوضوح می پیوندد که جمعی از امامیه علیه بظاهر این احادیث اعتقاد داشته اند و بعضی بابها
توجیهات رکیکه گردیده اند و بحمد الله که متقدین اهل حق از تخریج این روایات مبرء و منزه اند چنانچه از رساله ملا علی قاری
که در موضوعات حدیث جمع فرموده هویدا می شود با اینهمه کذا منی یا لاف زنی اکابر طایفه باید دید که اجماع امامیه
عدل ایشان نقل می کنند و اهل سنت سنیه را از قائلین بالظلم میدانند فاعتبروا یا معاشر المنصفین و از
مطالعه بحار جنان روشن شد که شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس ائمه متشیعین را اعتقاد بکفر ولد الزنا ثابت
اگرچه ظاهرا از [illegible] متقی و پرهیزگار باشد من بعد گذارش است که ملا محمد تقی مجلسی در همان کتاب یعنی روضة المتقین
دست و پا زده و کوشش بلیغ کرده برای عدم حصر نسخه سلیم در روایت ابان بن ابی عیاش کذاب بشیوه اهل بهتان
جوابی بر آورده و آن این است که ابراهیم بن عمر یمانی نیز راوی کتابش گو است انتهی و بنده کمترین
جلالت را درین جواب هم گفتگو باقی است خدا را اندکی و صرف دیگر بکمال اختصار باید شنید و باصغای آن گوش دل
باید نهاد که حسین غضائری و دیگر بزرگان نیز او را قدح کرده اند و حکم بضعف او نموده و از اینجا است

که حضرت امام اعظم جلی النظر با این اختلافات تردد در باره او هم ساینده هر که خواهد کتاب خلاصة الاقوال رجوع کند و شهید
ثانی تشیعین در تعلیقات خویش ترجیح تعدیلش بحث میکند اما اولاً فلتعارض الجرح والتعدیل
والاول مرجح مع ان کلام الجارح المعدل لم یذکر مستنداً للنظر فی امره واما ثانیاً
فلان النجاشی نقل توثیقه وما معه عن ابن العباس وغیره کما یظهر من کلامه والمراد
بابن العباس هذا احمد بن عقدة وهو زیدی المذهب لا یعتمد علی توثیقه انتهی قد انصرم ذکره نقلا
من منهج المقال پس اگر شلل را بسیم یا بفرض محال دیگری هم از وی پیدا شود گره عضال را نمی گشاید
چه جای آنکه عجز از بیانی بعید بن تالع شوم سعی بدست ملای اصفهانی جد هم شد عجب است که امام اعظم جلی بن نجدو
جدوده بلکه قدما او را نسخه صحیحه کتاب مزبور با وصف قرب زمانه و تقرب خدا بنده و دیگر سلاطین سعی وافر در استحباب
نشود و ملا محمد تقی با اصل نسخه او پی بر دست تبرینه تا و بلا تخصیص این بزرگان این مقولات لا طائله الشان هم خطی از
وقعت نداشته و مخفی نیست که چون این تاویل برای حضرت امامیه خیلی وقعت دارد ابو عمرو کشی در اتباع و استماع
او همین مهملات خاطر خود را شاد کرده باشند زیاده تر متحیرم که چون سلیم مذکور در مبادی اوقات امامت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام بیکس و بی مولائی و جابر را شیخ ظلمانی را نهی کرده و نیز او کتاب خود را بس و ثقت
احتضار نزد ابان بن ... بسپرده کما فی التلخیص و کتاب ابن داود بن عثوی که این نسخه بر امام زین
العابدین علیه السلام قرات کرده بدون قول حیرت آنجناب در آن اوان چگونه سمت امکان یابد کلا انها
کلمة هو قائلها و موید افترا بانست که من اول کتاب سلیم را بحسن تصور نمودم تمام آنها زیرا که این قول
اول دلیل است بر آنکه او عهد میثاق را از دست داده و آیات قرآنی را شل و لا تنقضوا الایمان بعد
توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلا پس پشت انداخته و در زمره اذا هم ینکثون باعتراف خود
داخل شده و دلیلکه بر تشیع او قائم کرده یعنی ملهف بر ترک رفاقت مرتضی خود شیعه ادعای آن
ندارد و الا بایستی که در باره عبد الله که غمگین بودنش بر فوت قتال فیه باغیه زیاده بر غمهای دیگرش بود و کما
فی المجلسی فی المجلد العاشر من البحار و فاروق را وعظ نمود و در تفهیم معاویه کوشید و بر یزید خروج کرد چنانچه در

مسلک

مسلک اول دانستی میگفتند و هو یومئذ من شیعة علی و سعد بن وقاص را که تاسف در تخلف از بیعش
منقول است بسند معتبر و ملاقات او و نفاق حسن و تلف شدن او از حجاج که بسیاری از قدمای اهلسنت را گذشته چگونه اطمینان ازیشان بهم
رسید چنانکه سلیم گفته بود که زینهار بکسی خبر مکن مگر وقتیکه او را مانند خود اعتقاد کنی و مثل هذا النقض العهود و اتباع
الیهود است چنانچه ابان برادران ابن شباع کاسه بر حسن بصری تهمت افراط تشیع نهاده و من حضرت سید الساجدین
و بعضی از اصحاب سید المرسلین را بلوث این جنایت ملوث گردانیده حاشا جنابهم عن ذلک هرگاه حال
کتاب سلیم و اعتقاد اکابر قوم در حق آن ذهن نشین شد اکنون درباره کتاب دوم یعنی تفسیر اهلبیت که استاذ کلینی
جامع آنست آنچه علمای امامیه ذکر فرموده اند دیدنی و در ذهن خود بکمال احتیاط نگاه داشتنی است ملخص آن از
نام نامی و لقب گرامی یابند نور بر شاهق طور هویدا است مع هذا صاحب فواید مدنیه که نزد حضرت ملا محمد باقر
مجلسی راس و رئیس امامیه و قدوة المحدثین و کتاب او معتمد علیه است کما نص علی ذلک فی البحار تمامی این کتاب را
از افادات ائمه معصومین اعتقاد میکند و میگوید وَهُوَ تَفْسِیْرٌ صَحِیْحٌ یَجُوْزُ فِی الشَّرِیْعَةِ الْاِعْتِمَادُ عَلَیْهِ لِاَنَّهٗ
مَاْخُوْذٌ کُلُّهٗ مِنْ اَصْحَابِ الْعِصْمَةِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ و در حقیقت مرتبه این کتاب مستطاب از اصول ماسبق از ایشان هم در
گذشته زیرا که گویا تمامی تفسیر مذکور افاده حضرت باقر علوم اولین و آخرین و حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق است
که در کتاب مختوم بخواتیم الذهب بانتشار علوم نبوی و علوی مامور بوده اند و اگر صحف آسمانی را در واقع تحقیقی و اصلی بوده کما
هو مزعومهم حرفی بر زبان این حضرات خلاف نفس الامر نگذشته بخلاف ائمه دیگر که معاذ الله اصول بدعتین مزید ولای
اهل بیت طاهرین بمدة العمر علی کر الشهور و مر الدهور باظهار خلاف آشنا گشته اند با اینهمه جامع تفسیر مذکور علی بن
ابراهیم قمی است که ابو جعفر کلینی یکی از تلامذه اوست چنانچه مطالعه فواید مدنیه و دیگر کتب معتمده بلکه خود کتاب کافی
بران گواه است و ایضاً او از اصحاب امام است بخلاف کلینی که در ایام غیبت نشو و نما یافته کما فی کتب الرجال و تنها
صاحب فواید مدنیه براه مدحت کتاب مذبور نرفته بلکه دیگر بزرگان از اصولیه و اخباریه نیز اطوار در مدح آن عمل
آورده اند از انهم بر منصه ظهور جلوه نما است که این تفسیر در مرتبه عظمت و جلالت کمتر از کافی کلینی نیست و ملا باقر مجلسی
در بحار الانوار در بسیاری از مقامات استدلال باین می نماید و این کتاب را از کتب معتمده و مشاهیر اسفار معتبره میداند

واین قبیل وقائع شهادت علی رؤس الناس هم بوسیله جنون و ذریعه اختلال حواس ست زیرا که جل روایات
کتاب موصوف از ابوالجارود ست که بلا ریب ملحد بحت و زندیق صرف بود و بر السنه مطهره حضرات ائمه ملعون و
مطرود و مرجوم و مردود بلکه بر زبان معصوم بنام بعضی از شیاطین بلقب موسوم است چنانچه بر اهل تنقید ارباب
کلام که در فن اسماء رجال مرتبه تحقیق دارند و همت بجمع مقالات اهل عالم می گمارند بر این امور مذکوره اتفاق
نموده اند پر بینی که از مطالعه تبصرة العوام و تذکرة الائمه علیهم السلام و منهج المقال و خلاصة الاقوال و مانند
آن از کتب رجال ظاهر و باهر است که آن سوء اهل ضلال و رجعل تلبیس تحیر ابلیس و مخجل دجال است عبارت بعضی از آن
کتب بخوف تطویل نشان دهم فاضل استرابادی از کشی نقل میکند الاعمی السرحوب بالسین المهملة
المضمومة والراء والحاء المهملتین والباء المنقطة تحتها نقطة واحدة بعد الواو مذموم
لا شبهة فی ذمه سمی سرحوبا باسم الشیطان الاعمی یسکن البحر باز اینهم در کتابها مذکور ثابت
شده که او را تفسیری هست که بامام محمد باقر نسبت میکند و از ابوبصیر روایت می نماید قال ابوعبدالله علیه
السلام کثیر النوا و سالم بن ابی حفصة و ابو الجارود کذابون مکذبون کفار علیهم لعنة الله قال
قلت جعلت فداک کذابون قد عرفتهم فما معنی مکذبون قال کذابون یاتوننا فیخبروننا
انهم یصدقوننا ولیس کذلک ویسمعون حدیثنا فیکذبون به یعنی حضرات ائمه اند و او را بنام شیطانی
که در دریا می ماند و بینائی ندارد لقب دادند ابوبصیر میگوید که روزی صادق علیه السلام در حق کثیر النوا و سالم بن
ابی حفصه و ابوالجارود مذکور ارشاد فرمود که این هر سه تن کذاب مکذب کافراند بر ایشان لعنت خدا باد
گفتم قربانت شوم معنی کذاب میدانم لیکن معنی مکذب چیست فرمود کذاب اند که می آیند نزد ما و اظهار میکنند که
تصدیق ما می نمایند حالانکه خلاف واقع است و احادیث ما را می شنوند و دروغ می پندارند و از کتب دیگر نیز
دریافت می شود که او اعتقاد بامامت زید داشت و منکر امامت حضرت صادق علیه السلام بود و موجد و مخترع فرقه
جارودیه از طائفه زیدیه که اخراج ائمه را از دائره امامت و ادخال زید و اولاد او درین دائره و ادعاء مهدویت
برای محمد بن عبدالله بن الحسین یا محمد بن قاسم بن الحسن یا بعضی از احفاد زید شهید علی اختلافهم فی ذلک و

اعتقاد خبیث الیشان از ذاتیات مذہب ایشان می باشد ہمان کور باطن و ظاہر ست ای معاشر مسلمین
قریب است که طلوع شمس از جانب مغرب روی دہد و باب توبه مسدود گردد ملا باقر صاحب بحار با وصف استشہاد و استدلال
بروایات تفسیر این زندیق آفاق برادر کلان شیطان الطاق و باوصف بیان خرابی آن در ہمین کتاب افاده باین مقدمات
فرموده و در تذکرة الائمه نیز بسبب فقدان حافظه بعبارت فارسیه اورا بذم و شتم تناول نموده واللفظ للکتاب الاخیر
حیث قال هذا البحر الزخر زیدیه چند فرقه اند جارودیه ایشان را سرحوبیه نیز خوانند بلکه ابو الجارود زیاد بن منذر که
رئیس ایشان است از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است و از رواة احادیث است و نزد آنحضرت علیه السلام
احادیث میخواند و می شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال او بسیار است و در آخر مرتد شد منافق بود و کور هم
بود و حضرت باقر علیه السلام او را سرحوب خواندی و فرمود که سرحوب نام شیطان است مسکن او دریا است و ابو الجارود
و اصحابش میگویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نص خلافت بعلی بصفت کرده نه بتسمیه انتهی بلفظه و ملا محمد تقی نیز
در مصنفات خود باین امر تصریح فرموده کما لا یخفی علی المتتبعین از اینجا تناقضها و تهافتهای اکابر طائفه باید دید
و لاف و گزاف قوم درباره رواة اهل سنت و جماعت و افتادن ایشان در پوستین اهل حق بمیزان عقل باید سنجید
عارف شیراز در دیوان فرخ فال خویش چه سخن لطیف نظم فرموده شعر بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد + اگر نه خوف تطویل کلام دامنگیر احقر الانام میکشید البته از کتب این قوم در
باب جرح و قدح رواة کلام بتفصیل تحریر رقم می آید که موجب حیرت کافه عالم میشد و مخالفت و عناد و مخاصمت و لداد
این بد دینان مزید ولای اهل بیت امجاد مثل نیم روز بر تمامی صغیر و کبیر روشن و منجلی میگشت و بوضوح تمام ظهور مآل الکلام می
انجامید که حضرات امامیه در باب اخذ احادیث دین و مذهب خویش اینقسم ملاحده و زنادقه را که مجمع هزاران عیب بودند
گزیده اند و در فن حدیث و تفسیر این نوع کفره مرده را برچیده لیکن فقیر باغماض نظر ازین شتر گربه و تناقض و تهافت
غیر متناهی میگوییم که صحت مطلقه این هر دو کتاب مستطاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر اهل بیت و صحت احدهما علی
سبیل مانعة الخلو گویا اجماعی محققین شیعه است و هر کدام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است و اینجا صدق
تالی مع کذب المقدم جائز نیست و علی هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبوی است

چه تمامی صداول علوم ائمه صادقین یا بن بحر و خار منتهی می شود و اخبار السنه مقدسه ایشان گذشته بلا ریب از جهت
خاتم الانبیا بمیراث رسیده کما اشرنا الیه و هر گاه این مقدمه که با وصف اراده ایجاز رفته رفته بطول کشید و نزد عوام
کالانعام بملال سامع و ناظر انجامید جا گزین هر که سامعین گشت خدا را الحتی دگر گوش بسخن این بنا بیچمیز بشنید که در
کتاب سلیم بن قیس هلالی از امام الائمة و خیر الامة یعسوب المومنین استاد انبیا و ملائکه مقربین علی بن ابیطالب سلام
الله علیه و علی اتباعه و اشیاعه المخلصین بنقل حضرت ملا باقر مجلسی امام المتاخرین در مجلد مذکور از بحار الانوار حدیث
حوض با این الفاظ مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیجیئن قوم من اصحابی
من اهل العلیة والمكانة منی لیمروا علی الصراط فاذا رأیتهم ورأونی وعرفتهم وعرفونی
اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی اصحابی فیقال ما تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا
علی ادبارهم حیث فارقتهم فاقول بعدا سحقا و در نسخه که نزد فقیر است بجای قال القول بجای کبر
بلا تکرار و در مقام حیث لفظ حین و بعدا و سحقا بحرف عطف واقع است حالیا ترجمه این حدیث شریف زبانی حضرت
مجتهد الزمانی گوش کن که ملا باقر مولف بحار میفرماید که من در کتاب سلیم یافتم که گفته است که حضرت امیر علیه السلام فرمود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که البته خواهد آمد در روز قیامت گروهی از اصحاب من که از اهل شرف و منزلت پیش من
بودند تا از پل صراط بگذرند پس وقتیکه ببینم ایشان را و ایشان ببینند مرا و بشناسم ایشان را و ایشان مرا ایشان را از
نزدیک من بکشند و از من جدا سازند پس من خواهم گفت ای پروردگار اینها از یاران منند و یاران من باشند پس مرا
جواب خواهند داد که تو نمیدانی که بعد از تو چه بدعتها ایجاد کردند تحقیقکه ایشان برگشتند بطرف پشت سر خود
از وقتیکه تو از ایشان مفارقت کردی پس من خواهم گفت دور باد دور باد انتهی بلفظه و در کتاب ثانی یعنی
تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ذیل خطبه نبوی بروایات اهل بیت طاهرین مرویست الا و انکم سترد
علی الحوض منکم رجال فیدفعون عنی فاقول رب اصحابی فیقال یا محمد انهم قد احدثوا
بعدک وغیروا سنتک فاقول سحقا سحقا و شیخ امامیه در رساله اعتقادات می نویسد
اعتقادنا فی الحوض انه حق و ان عرضه ما بین ایلة و صنعاء و هو للنبی صلی الله علیه

وسلم وان فیه من الاباریق عدد نجوم السماء وان الساقی علیه امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب یسقی منه اولیاءه ویذود عنه اعداءه من شرب منه شربة لا یظما
بعدها وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لیختلج قوم من اصحابی دونی وانا علی الحوض فیوخذ
بھم ذات الشمال فانادی یا رب اصحابی اصحابی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک
وملا باقر مجلسی نیز در حیات القلوب افاده نموده دلیل صحیح بر آنست که این حدیث نزد اما میہ مسلم الثبوت است
در اعتبار وصحت آن کلامی نیست و عبارتش این ست مؤلف گوید که مدحها وفضیلتها که در آیات واحادیث برای
صحابہ مہاجرین وانصار وارد شده است برای آنها است که از دین بدر نرفته اند ومنافق نبوده اند ومتابعت
غیر خلیفہ حق امیر المؤمنین علیہ السلام نکردند وآنہا که کافر ومرتد شدند ومخالفت امیر المؤمنین نمودند ودشمنان وی را
یاری کردند از ہمہ کفار بدتر اند چنانچہ حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ خبر داد که بسیاری از اصحاب مرا از حوض کوثر دور
خواہند کرد ومن خواہم گفت که اینها اصحاب من اند حق تعالی خواہد فرمود که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چہ کردند بدرستیکه
بعد از تو اینها خود از دین بدر رفته اند ومرتد شدند وبعد از این در این باب احادیث بسیار از طرق خاصه وعامه مذکور
خواہد شد ان شاء اللہ تعالی انتہی بلفظہ ودر مسلک اول گذشت که مؤلف نیز قائل بصحت این حدیث است
وصاحب کشف الغمہ عن معرفۃ الائمہ که باظہار فاضل اردستانی در کتاب امامت مرویات او از اجماعیات
اتفاقیات شیعہ وسنی ہر دو میباشد از کفایۃ الطالب روایت ابن عباس رضی اللہ عنہما نقل کرده قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انکم محشورون حفاۃ عراۃ غرلا ثم قرأ کما بدأنا اول خلق نعیدہ
وعدا علینا انا کنا فاعلین الا وان اول من یکسی ابراہیم الا وان اناسا من اصحابی یوخذ بہم ذات
الشمال فاقول اصیحابی اصیحابی قال فیقال انہم لم یزالوا مرتدین علی اعقابہم منذ
فارقتہم فاقول کما قال العبد الصالح عیسی وکنت علیہم شہیدا ما دمت فیہم الی
قولہ العزیز الحکیم وازین مقام واضح شد که جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر شفاعت کہ معبر بلفظ
اصیحابی اصیحابی است مصدر بذکر احب اسماء الٰہی کما عرفتہ سابقا اکتفا نفرمود بلکہ بتلاوت کریمہ مذکور مشغول

خواهد شد و درین التباس هم فی الجملة مضمون شفاعت او خواهد فرمود عاقل لمعی را باید که معانی این روایات
را بجواهر الفاظها و قیودها در قلب خویش جا داده متوجه استماع دیگر مطالب مهمه و مقاصد جمه شود و بر معایب و قبائح کمتر [illegible]
نظر التفات فرموده بر حدیث حضرت امیر انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال عمل کند پس بدانکه چون اشکال عظیم از فحوای
این حدیث بر اهل تشیع وارد می شود یعنی ایقان جهنمی بودن بعض صحابه و خلجان تعیین بعض اجله بلکه اکثر ارکان اربعه از
جلیه بلکه دلائل عقلیه و نقلیه شعله افروز کانون سینه می گردد مهما امکن در اطفای این نائره افواه خود را معذور نمیدارند
و بکمال مساعی جوابها میسازند و مآل ما دور علیه رحی الجواب ان هذه الاحادیث وردت فی حق الخلفاء
الثلثة و من تبعهم و واساهم و یجری مجراهم چنانچه مقوله حضرت ملا باقر مجلسی استدلال ایشان باین حدیثها
دلیل دشمنی برین مدعیات و نمونه آن از حیات القلوب بر جای خویش گذارش یافته و ملا محمد تقی اصفهانی
در لوامع صاحبقرانی بلکه قدمای ایشان مثل امام اعظم حلی در کشف الحق و دیگران در عصر آن بصدد این امر شده اند بلکه برای
تقدم بالحفظ این قسم احادیث را جمعا فرادی بهر عورت خلفای ثلثه و مخلصین ایشان از کمال جسارت و دلیری
بمناظره اهل حق یاد کرده اند تا باشد که ایشان در تاویل آن مشغول شوند و در فکر جواب و رد اعتراض مبتلا گردند و معترف [illegible]
از دار و گیر احتجاج واقعی اهل حق و یقین که قطعا استیصال مذهب تشیع میکنند جان بسلامت برند عبارت امام اعظم در کتاب
مزبور باین الفاظ حسن ترتیب یافته المطلب الخامس فیما رواه الجمهور فی حق الصحابة روی الحمیدی فی
الجمع بین الصحیحین فی مسند سهل بن سعد فی الحدیث الثامن والعشرین من المتفق علیه
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا فرطکم علی الحوض من ورد شرب و
من شرب لم یظمأ ابدا ولیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفوننی ثم یحال بینی وبینهم قال
ابو حازم فسمع النعمان بن ابی عیاش وانا احدثهم هذا الحدیث فقال هکذا سمعت سهلا
یقول قال فقلت نعم قال اشهد علی ابی سعید الخدری سمعته یزید فیقول انهم من امتی فیقال
انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی باز ذکر روایت دیگر برای
اذهان علمای اعلام اهل سنت مشتغل شده و گفته روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین

من المتفق علیه فی الحدیث الستین من مسند عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الا وانہ سیجاء برجال من امتی فیؤخذ بہم ذات الشمال فاقول یا اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیہم شہیدا ما دمت فیہم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیہم وانت علی کل شیء شہید ان تعذبہم فانہم عبادک فیقال لی فانہم لم یزالوا مرتدین علی اعقابہم منذ فارقتہم باطرق دیگر این حدیث وامثال آن را تتبع کردہ قریب بانزدہ روایت بر زبان قلم سپردہ وفاضل روزبہان نا السدید شانہ ونقل باحسنات میزانہ در تحمیل اہم اعظم امامیہ مساعی بلیغ بتقدیم رسانیدہ قاضی نور اللہ شوستری در کتاب احقاق الحق کہ از قبیل تسمیۃ الشیء باسم نقیضہ است چنانچہ از جواب قدمش کہ بہ تبیین الحق وجواب دیگر کہ بلا ریب بہ عز موسوم گشتہ وبکوشش علمای اہل حق مختوم شدہ چنانچہ فاضل اخباری نیز در جواب الصباح بااصل این ماجرا اشعار کردہ ہویدا وآشکار است بر جواب فاضل مزبور جیز ہیچ وتباہ کہ بخوردہ در آخر الحاشی گوید قدمنا ان الاحادیث التی ذکر فیہا اسم الاصحاب کما یحتمل الحمل علی مانعی الزکوۃ یحتمل الحمل علی غاصبی الخلافۃ بل قد ذکرنا سابقا ان رجحان ظاہرۃ الحمل علی الثانی دون الاول انتہت عبارتہ مع الوثوق علی تلک النسخۃ التی کانت فی ایدینا غالبا وحال از قرائن ومرجحات کہ حضرت مؤلف فیض قطعیہ جلیہ بر صور خیالیہ فہمیدہ لضمائم الحاث دیگر در مسلک سابق بعنوانی واضح ولائح گردیدہ کہ قلوب شیعین بخوبترین وجوہ دانستہ باشند وحسن بازرندانی مؤلف کامل بہائی نیز این حدیث را الضمیمہ احادیث آخر از ظنون فاسدہ خود بر دست ضعفائن خلفا وارد کردہ وفاضل جالسی باین ہمہ بلند پروازدلن نیز از نہا کہ وارد در ذو الفقار مصنوع تاسیا باسلافہ کما اشرنا سابقا این احادیث را بر خلفای راشدین حمل می نماید ودر مقام استدلال منحصر باید اما اینکہ گفتیم کہ جمیع اصحاب متصف بخیر وصلاح نبودند پس دلالت میکنند بر آن چند روایت کہ تمہید چی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیہ فی الحدیث الستین من مسند عبد اللہ بن عباس قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الا انہ سیجاء برجال من امتی

فيؤخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب اصحابي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول
كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب
عليهم وانت على كل شيء شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك قال فيقال لي انهم لم يزالوا مرتدين على
اعقابهم منذ فارقتهم وفي الجمع بين الصحيحين ايضا في الحديث السابع والستين بعد المائتين
من المتفق عليه في مسند ابي هريرة من عدة طرق قال قال النبي صلى الله عليه وسلم بينا انا
نائم اذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلموا فقلت الى اين فقال
الى النار والله قلت ما شانهم قال انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقرى فلا
اراه يخلص منهم الا مثل همل النعم ومضمون این حدیث بتفاوت یسیر در اکثر صحاح ایشان مسطور است
انتهى بلفظه و متاخرین دیگر نیز همین قبیل اقوال نموده اند قطع نظر از ایراد آن کرده میگوییم که جوابیکه محتوی
بر خصوص قرآن شریف نیز برای تسلیه حضرات امامیه باشد چنین تقریر توان کرد که مصداق فحوای حادثه
همین خلفای ثلثه و اعوان انصار ایشان اند که بعد ارتحال جناب رسول تعالی عیاذا بالله مرتد گشتند و سند این معنی
اولا مقوله جناب شان مشعر است یعنی اقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا الآیه
چه امت حضرت عیسی علیه السلام بعد توفی جناب شان باعتقاد الوهیت جناب کلمة الله مشرک بالله شدند
و همچنین خلفای راشدین اهل سنت که رئیس شان ابوبکر صدیق بود بعد ارتحال ختمی پناه مرتد گردیدند لهذا جناب
شفیع المذنبین مقوله جناب عیسی را اعاده فرمودند قال صاحب البحار خص هذا بمن لم یسمع النص
علی امیر المؤمنین ولم یغصبه ولم یعاده فان من فعل شیئا من ذلک فقد انکر قول النبی صلی الله
علیه واله وکفر ظاهرا ایضا ولم یبق له شیء من احکام الاسلام ووجب قتله ترجمه میفرماید
که این حکم یعنی ابقا بر ظاهر اسلام مخصوص بکسی است که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نص در خلافت
امیر علیه السلام نشنیده و بغض و عداوت آنحضرت نداشته چه مرتکب این امر منکر قول پیغمبر است صلی الله
علیه وآله وسلم و بحسب ظاهر هم کافر است و هیچ یک از احکام اسلام برای وی ثابت نیست و قتلش واجب است انتهی

بحرفه و ثانیاً در خاتمهٔ حدیث لفظ مرتدین صریح موجود است و این نص است در آنکه این حدیث مثل حادثه
اخرای ارتدت الصحابة کلهم اجمعون الا ثلثة بحق اهل ردت وارد گردیده و بنده همچنان با ضعف و
بی استعدادی محض بر کتب تشیع رذیل و اشاعت حق بدلائل باهره یقینیه بمرتبه بدیهی اولی واضح میگردانم که استدلال
و مذهب ملا باقر مجلسی که سابقاً از حیات القلوب و آنفاً از بحار منقول شده و همچنین احتجاج و مذهب منصوصه معاصرین امامیه که
خلفا را در جمیع احکام آخرت در ذیل کفار گرفته اند بدیهی البطلان است الا آنکه این حدیث در شان بعضی کبرای اهل
تشیع که بعضی از انها بنابر ضغائن دیرینه و بعضی بجهت ضعف ایمان و کثرت حب جاه و طمع زخارف ساکنینه
بموجب حدیث جعفری تردد با مامت بلافصل مرتضی و حقیت آنجناب و بطلان خلافت غاصبین و متغلبین [illegible]
مصداق خاص حصه شدند و در کلام صدق التیام ائمه اعلام بعیب گوساله پرستی و دراز دستی معیوب
گردیدند و برفاقت علوی سر تبرا شیدند کما فی البحار و غیره من کتب الرجال و سیجی تفصیله انشاء الله
الکبیر المتعال وارد است بیچاره ابوبکر و عمر و عثمان و من القوم مقامهم در چه حساب اند و این مراتب رفیعه
که حدیث الحوض بروایت سلیم بن قیس هلالی مانند ویران دلالت دارد آنها را کی حاصل بوده فانظر الی
ما اتیتك بعین الانصاف متبرئا عن الجدال و الاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل
بل ناقدا و فاقهة الدلائل فاقول ما ادعاء ارتداد الخلفاء و من یمیل الیهم نظرا الی ذلك
الحدیث و انطباقه علیهم ففریة بلا مریة چه جواهر الفاظ این احادیث و قیود یکه دران مسرود است
ازین اراده معرض آبی است و روایات امامیه که درباره خلفای ثلثه بصوب خیالیه علمای اثنا عشریه
وحی آسمانی و احادیث رسول ربانی می توان گفت نیز ازین مدعا مستنکف است و بر مطلوب فقیر
همچنان ادله و براهین بیشمار قائم است بر آنکه از بسیار اکتفا میرود دلیل اول لفظ بجمعین قوم من
اصحابی است که در صد حدیث کتاب سلیم بن قیس هلالی واقع شده آن اباهی تمام دارد و ازینکه اصحاب ردت
مراد باشند چه از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب دینی و دنیوی است میگویند مراد باشد
یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ بر اهل ردت درست نیست چه آنها

از اهل جماعت منافقان و ارباب عداوت و نفاق بودند و تصمیم قلب شرف حضور بخدمت مقدس نبوی صلی الله
علیه و سلم نمی یافتند و انواع مکر و حیله و اقسام حیل و تلبیس برای قتل جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ملبسا خلقند حتی که در هر حال
بر روایت یا مفتریات امامیه بر طعام سرور انام بکار بردند و در غزوه تبوک بالخصوص وقت معاودت در راه بکمال عداوت و عناد
سعی کردند و بزبان صدق ترجمان سید الانس والجان بارها رسوا شدند پس آنها البته از صحبت دینیه بلکه دنیوی نیز محروم ماندند
درین مقام بر بعضی از روایات مشار الیها تصریح می کنم و از ترجمه بحار توهم مکابره را دفع می نمایم در تفسیر عیاشی
روایت شده از عبد الصمد بن بشیر از حضرت صادق علیه السلام که می فرمودند میدانید که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم بمیرد یا بموت مسموم شد تحقیق که آن دو زن یعنی عائشه و حفصه زهر خورانیدند آنحضرت را
پس ما گفتیم که آن دو زن و پدران آنها یعنی ابوبکر و عمر بدترین خلق خدا هستند انتهی و برین روایت تنها موقوف نیست
بلکه مفسر مذکور در تفسیر خود از همان امام عالی مقام بروایت حسن بن منذر شهادت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهمین سبب
نقل کرده و در باب رم کردن ناقه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قصد کشتن آنجناب وقت معاودت از سفر مذکور
روایات عجیبه در بیان شیخ طبرسی و صدوق و شیخ صدوق دارند که دفتر از طوالت تحریر آن وفا نمی کند از انجمله روایت
شیخ اول است که چون حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از غزوه تبوک مراجعت نمود در اثنای راه دوازده نفر از
منافقان در عقبه بکمین نشستند که آنحضرت را هلاک کنند پس جبرئیل نازل شد و خبر ایشان بحضرت رسانید و امر
کرد آنحضرت را که نفر ستد کسی که بر روی شتران ایشان بزند و برگرداند و در ان شب عمار یاسر شتر آنحضرت را
میکشید و حذیفه از عقب می آمد پس حضرت حذیفه را گفت که بزن روی شتران آنها را که بر عقبه ایستاده اند چون
حذیفه آنها را دور کرد بخدمت حضرت آمد حضرت از وی پرسید شناختی ایشان را گفت نه یا رسول الله حضرت
فرمود که فلان و فلان و فلان بودند و اراده قتل من داشتند الی آخر الروایة المصنوعة لطولها و از انجمله روایت
شیخ ثانی است که شیخ المشایخ لقب اوست بسند معتبر از حذیفة بن الیمان که آنها ناقه آنحضرت را صلی الله علیه
و سلم رم دادند هنگامیکه از جنگ تبوک مراجعت میفرمود چهارده نفر بودند ابوبکر و عمر و معویه و ابوسفیان پدر معویه
و طلحه و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و ابو الاعور و مغیره بن شعبه و سالم مولای ابو حذیفه و خالد بن ولید

و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری و عبد الرحمن بن عوف آورده و روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و دیگر احادیث
معتبرهٔ امامیه که در بنا صاحب بحار الانوار آورده و در بعضی از کتب مثل حیات القلوب ترجمهٔ آن در احتید و عجایب
تهافتها و غرائب قصهها مشتمل اند کیست که از عهدهٔ تذکار آن تواند برآمد چشمهای ناظرین از مطالعه آن
پر آب بلکه قلوب سامعین از ادراک آن خونناب است بالجمله بر اصول موضوعهٔ امامیه ایشان را بمعنی اول اصحاب
نمی توان گفت و علی هذا القیاس از اجلی بدیهیات است که معنی ثانی هم بر مرتدان زنهار صادق نمی آید
چه در ینصورت موت علی الاسلام شرط است و در ینجا حضرت الد الخصام اظهار ثابت علی الکفر الحقیقی میگویند
در بختن خود آنها بسبب ارتداد و معادات مرتضوی واجب میدانند و مخلد فی النار اعتقاد میکنند چنانچه گذشت
و شریف مرتضی علم الهدی این طائفه نیز باعتراف مجلسی در حق الیقین همین جاده می پیماید و تصریح بکفر و ارتداد شیخین
خلفا عیاذا بالله می نماید و آنانکه فی الجمله رعایتی در حق این بزرگان می کنند آخر تناقض و تهافت بقول
شان همین وادی می کشد چنانچه بر ناظرین این رساله مخفی نیست و چون منقول شرعی آنست که جماعت
معنی مناسب معنی لغوی قرار دهند بلکه البته ماخذش از کتاب و سنت واجب است پس منقول شرعی حقیقت
شرعی است و بی صرف صارف خلاف آن مراد نتوان گرفت در ینصورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد
بود و عدم صدقه علی المرتدین الذین حرّقوا بیت بنت سید المرسلین و حرّفوا آیات
القرآن المبین و بدّلوا شعائر الدین و سلکوا مسالک ابلیس اللعین غیر خاف علی
اهل الحق و الیقین کما بیّنّا و هرگاه بر معنی اصحاب اول و ثانی صادق نمی آید لامحاله جماعت از صحابه شهیرین المنصفین
بالاحادیث مراد خواهند بود که بر السنهٔ امامیه مناقب و محامد آنها علی رؤس الناس جاری می شود مثل حضرت
صدیق امامیه یعنی ابوذر و برادر بزرگ ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی و عمار و حذیفه و ابن مسعود و خزیمه
ذو الشهادتین و عامر بن عبد الله و سعد بن عباده و حضرت عباس عم اشرف الناس و فرزندان ایشان که آن
کسان که باقر مجلسی و امثال او اندیشیده اند دلیل دوم آنکه مقصود از لفظ یاران اصحابی مرده او مرتین در حدیث
بشیر و نذیر شفاعت در باب محبوسین الی النار درگیرست کما اعترف به علماؤهم سیما المؤلف

التحریر و این چه عداوت و عناد با اهل بیت امجاد است که معاذ الله از جناب رسول رب العباد صادر خواهد
که برای ناصبین و ظالمین که بارهٔ وصف آنها بر اسلوب موضوعهٔ امامیه بقلم آمد و بارهٔ دیگر بحکم اشد ضرورت بزبان
خامه تفویض خواهد یافت شفاعت و سفارش فرمایند و خواهند که این چنین قوم که اصل شریعت از دست آنها بر روایات
مفتریات شیعه خراب شد بدوزخ نروند خدارا اندکی انصاف باید کرد که اینها بر مسلک شریف مرتضی و ملا مجلسی و دیگر اکابر
امامیه کی محل شفاعت بوده اند ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی + طرفه آنکه در محکمات قرآنی
ارشاد شده که از شان پیغمبر و مومنین بس بعید است که برای اهل کفر شفاعت برخیزند و بعد از وقوف بر آنکه
آنها از اصحاب دوزخ اند دست بدامن رحمت ایزد آویزند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند و جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در بارهٔ شفاعت این مردم تشمیر ذیل فرمایند و امر الهی را در باب القای ایشان در جهنم
کما سیجی انشاء الله تعالی و حقوق ذوی القربی تعالی خویش را فراموش نمایند بار خدایا مگر گویند که آنجناب در شناختن
آن قوم + سهو عظیم رو داد لیکن این احتمال محض رکیک و واهی ناشی از غفلت و خودرائی است بلکه جا گستر سفاهت
بر سر خود بیختن و خون انصاف ریختن است نمی داند که قرآن مجید بر آن ناطق است که اهل اعراف هر یکی را از مومنین و
کافرین بعلامات ایمان و کفر از بیاض و سواد وجوه خواهند شناخت حیث قال الله تعالی فیه و علی الاعراف
رجال یعرفون کلا بسیماهم و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها
وهم یطمعون محال عقلی و نقلی است که جناب سید المرسلین در اشتباه افتد و بر تقدیریکه معرفت و ندار از دریچه
طاهر سید النبیین باشد باز هم قوت دلیل بر جای خویش است کما لا یخفی و ایضا این وهم و احتمال خلاف الفاظ
حدیث سلیم بن قیس هلالی است که از کتاب بدر آمده چه بدلالت صریح از آن معلوم شد که این شفاعت بعد از رحلت
همد کر خواهد بود که تمام و نیز مبطل این خیال خام حدیث دیگر است که خود سلیم بن قیس از حضرت امیر المومنین علیه
السلام روایت کرده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آنکه مسرت ابتهاج و انصاف شیعه ذوالاحکام
منوده فرمود یا علی شنیده آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده که ان الذین کفروا من اهل الکتاب
والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة گفت بلی یا رسول الله حضرت فرموده

الشان

الشان پیروان بنو امیه و اتباع ایشان و دشمنان تو و دشمنان شیعیان تو اند مبعوث میشوند در روز
قیامت گرسنه و تشنه با روهای سیاه و شقاوت و تعب و عذاب شدید انتهی ترجمته علی لسان المجلسی اکنون
احتمال التباس و اشتباه برای احدی از مومنین هم معنی نداشته باشد چه جا فص خاتم رسالت نیز از سطلات
و مکذوبات این و هم روایتی آخر است که علی بن ابراهیم در تفسیر خودش آورده و در ذیل تفسیر آیه کریمه یوم
تبیض وجوه و تسود وجوه نقل کرده و گفته فانه حدثنی ابی عن صفوان بن یحیی عن ابی الجارود
عن عمران بن هیثم عن مالک بن ضمرة عن ابی ذر قال لما نزلت هذه الآیة یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یرد علی امتی یوم القیمة علی خمس
رایات فرایة مع عجل هذه الامة فاسالهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر
فحرفناه و نبذناه وراء ظهورنا و اما الاصغر فعادیناه و ابغضناه و ظلمناه فاقول ردوا
الی النار ظماء مظمئین مسودة وجوهکم ثم یرد علی رایة فرعون هذه الامة فاقول لهم
ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فحرفناه و مزقناه و خالفناه و اما الاصغر
فعادیناه الی آخرها بلفظه یعنی ابوذر رضی الله عنه میگوید که چون آیت کریمه یوم تبیض وجوه و
تسود وجوه نازل شد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیرش ارشاد فرمود که وارد خواهد شد بر من امت من در روز
قیامت همراه پنج رایت نشان اول پس است گوساله این امت خواهد بود و خواهم پرسید که بعد از من با ثقلین چه معامله کردید
خواهند گفت که اکبر ثقلین را که قرآن مجید بود تحریف کردیم و پس پشت انداختیم و کوچک را که اهل بیت بود دشمن
داشتیم و مورد انواع ظلم و جفا ساختیم پس من خواهم گفت که بروید بسوی دوزخ در حالیکه تشنه و سیاه رو باشید
باز رایت فرعون این امت خواهد رسید و همین کلمات و ترا این خواهد آمد الی آخره یا ان الی الجارود الملقب
لسان الصادقین ملقب بعض الشیاطین این حدیث و امتناع شفاعت نیز جاری است چه صراحة از آن معلوم
شد که جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از حوض کوثر منع خواهد فرمود و بسوی دوزخ روانه
خواهد نمود و در ینباب احادیث بسیار از همین اولیست روایت ملا باقر مجلسی در حق الیقین

امام صادق علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین که در روز قیامت من با حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
خواهم بود بر سکیه ما دور میکنیم از حوض کوثر دشمنان خود را و نیز درین کتاب وارد کرده است که آیت کریمه چنین نازل
شده بود که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و ازین باب است حدیثی که در کامل الزیارة از امام صادق
علیه السلام مرویست قال لما اسری بالنبی صلی الله علیه وسلم قیل له ان الله مختبرک فی ثلث لینظر
کیف صبرک قال اسلم لامرک ولا قوة لی علی الصبر الا بک فما هن قیل اولهن الجوع والاثرة
علی نفسک وعلی اهلک لاهل الحاجة قال قبلت یا رب رضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر
واما الثانیة فالتکذیب والخوف الشدید وبذلک مهجتک فی محاربة اهل الکفر بمالک
ونفسک والصبر علی ما یصیبک منهم من الاذی ومن اهل النفاق والالم فی الحرب والجراح
قال یا رب قبلت ورضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر والثالثة مما یلقی اهل
بیتک من بعدک من القتل اما اخوک فیلقی من امتک الشتم والتضییق والتوبیخ و
الحرمان والجحد والظلم واخر ذلک القتل فقال یا رب سلمت وقبلت ومنک التوفیق واما ابنتک
فتظلم وتحرم ویوخذ حقها غصبا الذی تجعله لها وتضرب وهی حامل ویدخل علی
حریمها ومنزلها بغیر اذن ثم یمسها هوان وذل ثم لا تجد مانعا وتطرح ما فی بطنها من
الضرب وتموت من ذلک الضرب قلت انا لله وانا الیه راجعون الی ان قال اما ابنتک
فانی اوقفها عند عرشی فیقال لها ان الله قد حکمک فی خلقه فمن ظلمک وظلم ولدک فاحکمی
فیه بما احببت فانی اجیز حکومتک فیهم فتشهد العرصة فاذا وقف من ظلمها امر به الی
النار فیقول الظالم یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ویتمنی الکرة ویعض الظالم علی یدیه یا لیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و ازین آیات مانند آفتاب بنصف النهار
هویدا و آشکار شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را چون در شب معراج قرب الهی زاید الوصف دست داده همدرآن
وقت از غصب خلافت و محرومی جناب ولایت و ظلم و جور در حق آن مستحق امامت و کشته شدن

در

در راه خدا و محرومی فاطمه زهرا و قورق شدن فدک و ما یتعلق بهذا و ضربات تازیانه و سقط شدن محسن
و موت آنجناب بجهت این سانحه بهدران زمانه بتفصیل تمام خبر داده و فحوای خاتمه این حدیث طویل الذیل
آنست که جناب اقدس احدیت بهدران شب اعلام فرمود که در روز قیامت خاتون جنت را نزدیک
عرش عظیم بکمال عزت و تعظیم جا دهم و در حق ظالمین و غاصبین حقوق او را حکم سازم و اختیار کلی بدست
او سپارم پس او بمجرد حصول اختیار حکم فرماید که اینها را زود تر بدوزخ اندازید و با اصحاب سعیر ملحق
سازید آن وقت ظالمین و غاصبین کلمات حسرت و افسوس بر زبان آرند و دست و پا گم کنند و دست بدامن
الحاح زنند و ابوبکر صدیق بر طبق روایت اجله مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر را خلیل خود
نگرفتمی و معیت و رفاقت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را اختیار کردمی کاشکی بخدمت اولیای شریف می‌رسیدمی
و ملا باقر مجلسی و حضرت مؤلف و اصحاب التماس است که شفاعت خلفای ثلثه و انصار و اعوان ایشان بلفظ یا رب
اصحابی اصحابی قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد از آن بر تقدیر بعدیت صریح مناقضت و مخالفت
جناب افضل الانبیا با فاطمه زهرا است بلکه حکم خدای تعالی زیرا که او شفاعت غاصبین و ظالمین را بسوی جهنم می‌کشد
و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن عذاب نجات می‌بخشد و بر تقدیر اول چون معلوم بود که حق تعالی در
باره خلفا فاطمه زهرا را در علم ازلی خویش حکم ساخته و معامله غاصبین خلافت را بطور او گذاشته و او لا محاله
بر طبق اخبار الهی که قطعا و یقینا خس و خاشاک دروغ را در آن مدخلی نیست حکم بدخول ایشان در دوزخ
خواهد فرمود پس مناقضت و مخالفت زیاده تر لازم آمد مگر قائل شوند که جناب شفیع المذنبین که در هیچ
مقامی سهو نفرموده و از نسیان مبرا و منزه بوده لیکن در قیامت که حجاب ماده هیولانی کلیةً از میان برخیزد و
اشعه وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُوْرِ رَبِّهَا هر یکی را از مؤمنین و ائمه طاهرین خصوصا انبیا و مرسلین سیما سید
النبیین بکمال نورانیت و ضیا بر انگیزد و علم هر یکی را بکمال عروج رسانند و اشیاء مخفیه را مثل ملائکه و روح
مانند محسوسات دنیوی گردانند اینهمه علوم و اخبار از ذهن شریف رحمة للعالمین افتاده باشد و این مرض و احتمال را
هیچ دوا و ازاله نمی‌توان کرد بار خدایا مگر حکایت هول قیامت را از غایت اضطراب و اختلال حواس

درمیان آرند و تقصی و رهائی خویش را از آفات و مصائب ابن بجانب تحکم العزلیق یتشبث بکل حشیش منحصر
درین صورت بیندازند لیکن کمترین خلایق بشکرانه نعمت حفظ قرآن مجید با صحیفه آسمانی لطیف جاودانی را روبروی
حضرات امامیه گو معتقد آن از دل نباشند تلاوت خواهیم نمود که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ
أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ
لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ
خصوصاً حضرت مهبط وحی رب العالمین سیما در وقتیکه بر حوض کوثر باشند و همت خود را از شر تشنگی
سیراب فرمایند از هول قیامت و خوف زلزله ساعت درین اوان چه نام توان برد نعوذ بالله من الاوهام الفاسده
والهفوات الکاسده و انشاء الله تعالی روایات دیگر در ذیل دلیل چهارم رقم خواهد پذیرفت دلیل
سوم تصغیر اصحاب است که در نسخه سلیم که نزد فقیر است موجود کما اشرت الیه انفا و ظاهر عبارت
فاضل جالسی در صوارم نیز مشعر بتصغیر است علاوه بران بعضی از متاخرین کبار افادات شان از مسلمات
طرفین بزعم اکابر امامیه میباشد روایت نموده کما لا یخفی علی المتصفحین بیانش باعتراف حضرت مولف
آنکه چون بمقام مقام شفاعت و دعات که جناب شفیع محشر متصدی بکلمه له اصحابی الهی است با صفات
بیای متکلم بجناب ایزدی شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد چه منظور دارد مگر معنیش این خواهد بود
که اینها چند کلک از اصحاب اند اگر بکثرت می بودند آمرزش اینها بر تو دشوار می بود یا من نمیخواستم چون
قلیل اند بیامرز و البته عاقلی باین معنی رضا نخواهد داد علاوه مخاطب عالم الغیوب والشهاده است حاجت اشاره
بتقلیل و تکثیر عدد جلیست نیست مگر اینکه مثل لفظ مائی که معنی تصغیر مراد نیست تا شد جناب رسالتمآب استعطافاً
و استعطافاً کلمه تصغیر ذکر کرده اند پس معلوم شد که شیخین و اخوانهما نزد حضرات امامیه مورد عطوفت و مهبط شفقت بود حالیا
ندانستیم که قبل ازین که یافت از حکم بوجوب قتل ایشان منصف بود دل اینها بر دست شیعی و محل احکام آن در دنیا
و آخرت جمیعا او فی القیمة فقط که بریه تواند کرد و این صریح مجادله با جناب احدیت واقع شد که مخلدین فی النار معاذ
الله خواستند که در بهشت عنبر سرشت همراه خود برند و از آب حوض کوثر که برای اینها حرام است سیراب کنند

دیگر

وتجویز نکردند که ملائکه عذاب موکلین عقاب پرده ناموس آنها در عرصات قیامت بدرند و هرگاه جناب پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم قبر شیخین را بجوار فائض الانوار خویش رسانیده باشند تا عذاب دائمی ایشان هر وقت ملاحظه
فرمایند چنانچه حضرت ملا باقر مجلسی در بعضی از مصنفات خود افاده فرموده لیکن عجب که وقت رفتن اینها بدوزخ که نعوذ
بالله من ذلک منتهای آرزوی شریف بود بشفاعت مستعد شوند ان هذا لشیء عجاب و ایضا هر که اصول امامیه را
نیک دیده باشد بر وی محتجب نمانده که از جناب شفیع العالمین صلی الله علیه وسلم این مضمون در احادیث امامیه متواتر
و مستفاضه رسیده که هر که با اهل بیت من مخالفت و عناد خواهد کرد و بغصب ادنای حقوق خواهد برد و خیانت و اندک ظلم و
جور در باره ایشان روا خواهد داشت من از وی بیزارم و او مستحق عذاب دائمی است و روز قیامت بخصوصیت او
متوجه خواهم شد و هرگز بشفاعت وی نخواهم پرداخت درینمقام بر یک دو حرف از آن احادیث تصریح میکنیم
باید دانست که ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره که در دیباچه اش بجمع احادیث قطعی الصدور
از ائمه علیهم السلام اقرار کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت میکند قال علیه السلام اذا
قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ تَشَفَّعْتُ لِاَصْحَابِ الْكَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِیْ فَیُشَفِّعُنِی اللّٰهُ فِیْهِمْ وَاللّٰهِ
لَا تَشَفَّعْتُ فِیْمَنْ اٰذٰی ذُرِّیَّتِیْ انتهی بلفظه پس اگر حدیث حوض در شان خلفای ثلثه بروایه ورود
بوشد کذب الصدوق المصدوقین لازم آید چنانکه متکلمین در رد مذهب بعضی از صوفیه تقریر کرده اند و این همه احادیث
موضوع و مفتری گردد پس مؤلف رساله هیچ خواهد اعتبار فرماید و عجب تر از همه آنکه حضرت ملا باقر صحابه مذکورین را
در عبارت مذکور در دنیا واجب القتل دانند و محل شفاعت در آخرت گمان برد و جناب پیغمبر اشرف البریه
بزعم امامیه اینقدر هم علم نداشته باشد **دلیل چهارم** لفظ لا تدری است یعنی جناب خلاق عالم بروایت ملا
مجلسی علیه ما یستحقه من نسخه سلیم و حیاة القلوب در رد شفاعت خواهد فرمود که ای نبی تو نمی دانی که اینها چه بدعت و احداث
بر دین تو آوردند و این کلام در نفی علم و درایت آنجناب در باره احداث این صحابه نص است و کذب حق تعالی محال
علوا کبیرا احدی از متکلمین کلمه اسلام تجویز نکرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احداث ایشان اطلاع
نبود و این امر خلاف ضروری مذهب امامیه است زیرا که علم جناب افضل الرسل بتفصیل هر چه تمام تر جمیع

و حکایات حال ناصبین مزعومی امامیه را فرا گرفته بود و با علام آنجناب اهلبیت طاهرین باین وقعات
خبر یافتند پس اگر خلفای ثلثه مراد باشند همین محذور عود میکند و اللازم باطل عند جمیع الملیین فالملزوم مثله
از روایات متضمن این دعوی سابقا و آنفا در کلام بنده اقل الخلیقه گذشته است و هنوز دلایل بسیار و روایات موضوعه
بیشمار در مذهب امامیه موجود هست بنابر رسم اختصار که در تمام این عجاله نافعه مرعی و ملحوظ هست تبرکا بعدد
دوازده امام و چهارده معصوم اکتفا می نمایم و اول بذکر روایات تفسیر اهلبیت که استاد کلینی جامع آنست کما مر
مرا می گرایم حدیث **اول** از ابو عبد الله صادق علیه السلام است و عبارتش بقدر ضرورت این است
اما الذین امنوا فیعلمون انه الحق من ربهم یعنی امیر المومنین علیه السلام کما اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله
المیثاق علیهم له و اما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا فرد الله
علیهم فقال و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه فی علی
علیه السلام و یقطعون ما امر الله به ان یوصل یعنی صلة امیر المومنین و الائمة و یفسدون
فی الارض اولئک هم الخاسرون و صاحب حدیث هرچند بمدعا این فصل تعلق ندارد مگر چون بادو صبیان
بهم مطالعه آن بعین الیقین توان دید که اینهمه از انتهای شیاطین است مثل ابو الجارود و امثال او بر ائمه طاهرین لامحاله بد
آن حسبارت مینمایم عن ابی عبد الله علیه السلام ان هذا المثل یعنی ان الله لا یستحیی ان یضرب
مثلا ما بعوضة فما فوقها ضربه الله لامیر المومنین فالبعوضة امیر المومنین علیه السلام
و ما فوقها رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی معاذ الله حضرت امام صادق علیه السلام میفرمایند که مراد
حق سبحانه و تعالی از پشه حضرت امیر المومنین است و از ما فوق آن جناب رسالتمآب است و دلیل این دعوی نصب امام
موصوف همین است که مقصود قول و تعالی از الذین آمنوا امیر المومنین است و مطلوب از اما الذین کفروا
ناصبین خلافت اند کما مر سبحان الله قربان برین خوش بیانی باید چه دعوی لطیف و چه دلیل متین است که ثبوت دعوی
سرمدی ولای اهلبیت طاهرین کافة اجمعین بالخصوص جناب امیر المومنین و سید المرسلین برای امامیه سیما برای حضرت مؤلف
با یحدیث آن جناب عیان است که حاجت بیان نداشته باشد اگر این قسم تفسیر را اهل حق در کتب معتمده دین

در اسلام خویش روایت می کردند حضرات امامیه بملاحظه آن چه نسبت و شتم که در حق الشیخان روا میدارند مستند
جز قاضی روز جزا کیست که بداد اهل حق رسد و محرفین و مبدلین ملت سید المرسلین را که برای مصالح دنیا و دین بر
عوام لباس محبت اهل بیت پوشیده اند و درین پرده باستیصال شریعت کوشیده فی القصه عدل خود چشانده و از
این احادیث را بباد افراه رسانند **حدیث دوم** از اخبار رسالتمآبست در حق ابوذر غفاری که آیت کریمه و
اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم
وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم وتخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون
علیهم بالاثم والعدوان در حق عثمان سمت ورود یافته و ای ابوذر عثمان ترا از مدینه اخراج خواهد نمود
و بمذلت تمام بسوی زبده مکه البعض قریه نزد لست خواهد فرستاد و عبارت این حدیث و ما یتعلق بذلک طول عریض
بسیار دارد از نجهت بقدر حاجت ملخص نمودم و اینهمه اخبار غیبی است که ابوذر را پیش از مردن او خبر دادند و
همچنان واقع شد **حدیث سوم** آنکه آیت کریمه ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا
ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک
الحرث والنسل والله لا یحب الفساد در حق خلیفه ثانی رضی الله عنه وارد شده **حدیث**
چهارم آنکه مراد از طاغوت در کریمه ومن یکفر بالطاغوت متغلبین و غاصبین حقوق اند
و عروه وثقی که انفطام آن متصور نیست ولایت حضرت امیر المؤمنین ست و قس علی هذا در ما بعد آن یعنی
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
و اینهم از افادات جامع این تفسیر است که با ئمه هدی منسوب می کند و معاذ الله بر الشیان تهمت می نهند
که بعد لفظ خالدون بالحمد لله رب العالمین نیز ضمیمه آیت مذکور بود چون معین آیات قرآنی بجوان پرداخته اند
این جمله را از کرسی بر انداختند **حدیث پنجم** آنکه قوله تعالی الم تر الی الذین یزکون
انفسهم بل الله یزکی من یشاء در شان همین خلفای ثلثه آمده که خود را بعدل و تلبیس بصدق وفا

و ذو النورین ملقب نمودند حدیث ششم آنکه مصداق فمنهم من آمن به امیر المؤمنین و سلمان و ابو
ذر و عمار اند و مورد ومنهم من صدّ عنه وکفی بجهنم سعیرا متصدیان خلافت باطله می باشند حدیث
هفتم آنکه آیت وافی هدایت انّ الّذین آمنوا ثمّ کفروا ثمّ آمنوا ثمّ کفروا ثمّ ازدادوا کفرا
لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلا در شان ظالمین اهل بیت است که باهم اتفاق نموده صحیفه
ملعونه نوشتند و عهد و میثاق گرفتند که خلافت را ابدا از اهل بیت طاهرین منصرف باید کرد و خود را بر امت
مسلط باید شد و در زمان حیات آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم کفر ایشان کمتر بود و بعد از وفات خاتم پیغمبران کفر
و ارتداد ایشان رو به ترقی نهاد و یوما فیوما زیاده تر شد حدیث هشتم آنکه مورد قوله تعالی انّ
الّذین یکفرون بالله ورسله ویریدون ان یفرّقوا بین الله ورسله ویقولون
نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتّخذوا بین ذلک سبیلا قومی است که
به نبوت خاتم النبیین اقرار کردند و با انکار امامت امیر المؤمنین پیش آمدند و بدعت و احداث در دین پیدا نمودند
حدیث نهم آنکه در آیت فان یکفر بها هؤلاء اشاره باصحاب آنحضرت است که قریش
بودند و از بیعت امیر المؤمنین انکار مطلق نمودند و مورد فقد وکّلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین شیعه آنجناب
اند حدیث دهم آنکه مراد از قوله تعالی در صدر سوره بنی اسرائیل لتفسدنّ فی الارض مرّتین
فساد شیخین و اتباع ایشان است از نقض عهد روز غدیر و انکار بیعت حضرت امیر و مراد از ولتعلنّ علوّا کبیرا دعوی
خلافت خلفاست که بخلاف حق باشد و مراد از وعده اولی که در آیت مذکور است روز جمل است که امیر المؤمنین مورد عبادا
لنا اولی باس شدید اند در مقابله ایشان لشکر ظفر پیکر آراسته بصدمه ذو الفقار شرربار جمعیت ایشان را
پریشان ساخت الی آخر الروایة لطولها حدیث یازدهم در ذیل تفسیر آیت کریمه قل اعوذ
بربّ الفلق است ملخصش آنکه فلق نام چاهیست که تمامی اهل دوزخ از شدت حرارتش در تعوذ باشند
و آن چاه روزی بعد از برواکی تنفس کند بعنوانیکه جهنم نیز از تنفس آن سوخته شود و در آن چاه صندوقی باشد
که از مزید حرارتش اهل چاه هم پناه جویند در این تابوت شش کس از قدما و شش کس از متاخرین خواهند بود

که از جملهٔ آنها خلفا باشند عیاذاً بالله و لفظ حدیث مفتری این است الفلق جب فی جهنم یتعوذ
اهل النار من شدة حره سأل الله ان یأذن له ان یتنفس فأذن له فتنفس فاحرق جهنم
قال و فی ذلک الجب صندوق من نار یتعوذ منه اهل ذلک الجب من حر ذلک الصندوق
و هو التابوت و فی ذلک التابوت ستة من الاولین و ستة من الآخرین فاما الستة من
الاولین فابن آدم الذی قتل اخاه و نمرود الذی القی ابراهیم علیه السلام فی النار و فرعون موسی و السامری
الذی اتخذ العجل و الذی هود الیهود و الذی نصر النصاری و اما الستة من الآخرین فهو الاول
و الثانی و الثالث و الرابع و صاحب الخوارج و ابن ملجم انتهی **حدیث** دوازدهم اکثر مراد از ظلمات
در قوله تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور
خلیفه اول و ثانی است و مقصود از فی بحر لجی یغشاه موج خلیفه ثالث است و من فوقه موج طلحه و زبیر
است و از ظلمات بعضها فوق بعض معاویه و فتن بنی امیه مراد گرفته اند اذا اخرج یده در شأن طلحه فتنه او
الی آخر الروایة مخفی نماند که چون صدور این احادیث و تفاسیر بارشاد امام ناطق جعفر صادق علیه السلام مراد از
بعوضه جناب امیر و از ما فوقها یعنی عنکبوت و ذباب جناب بشیر و نذیر باشد حالیا از حضرت امامیه در تشبیه خلفا
راشدین و دیگر اصحاب کبار هر چه از هفوات و خرافات سر زند عین عنایت است محل شکوه و شکایت نیست لیکن از
بعوضه و عنکبوت و ذباب و غراب تا بحر و موج و سحاب فرقی است ظاهر شعر مشهور خواجه حافظ شیراز اگر درین مقام بزبان
طور انشاد کنند بنا سزا نباید شعر فرقی است از بعوضه که ظلمات جا اوست * تا آب ما که منبعش الله
اکبر است * فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشیء عجاب این شبهات اصل مذهب ذبابیه و غرابیه
که گویند سر دو جناب مثل مگس و زاغ از همدگر متمیز نبودند و این مشاکلت باعث اشتباه جبرئیل و اتم شد
و موسس و مؤید مسکند و مآل روایات ائمه قوم که شیخ کلینی و مانند او باشند رجوع بمذهب غلاة که بزبان امامیه
و تقیه کمتر از نواصب و خوارج نباشند میکشد و آنچه بعضی از اکابر معاصرین در تضعیف این شبهات سست د

قلم را زنجیر کرده نبوی قانون مخالف چنانکه دندان از قبیل عذر لیست بدتر از گناه ناشی از انجره سوداویه
طلمانیه زیرا که از ان لازم می آید که جامع تفسیر حضرت معصومین استاد کلینی علی بن ابراهیم قمی از منتحلین موالات
ائمه و محرفین الفاظ و معانی این بزرگان باشد چنانچه متتبعین تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام که بر ستایش لفظ بعض
دلالت دارد کما عرفت من قبل مخفی نیست حیث روی فیه انه قیل للباقر علیه السلام ان بعض من ینتحل
موالاتکم یزعم ان البعوضة علی وان ما فوقها وهو الذباب محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فقال الباقر علیه السلام سمع هؤلاء شیئا لم یضعوه علی وجهه انما کان رسول الله صلی الله
علیه وآله قاعدا ذات یوم وعلی علیه السلام اذ سمع قائلا یقول ما شاء الله وشاء محمد و
سمع آخر یقول ما شاء الله وشاء علی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقرنوا محمدا وعلیا
بالله عز وجل ولکن قولوا ما شاء الله ثم شاء محمد ما شاء الله ثم شاء علی ان مشیة الله هی القاهرة
التی لا تساوی ولا تکافی ولا تدانی وما محمد رسول الله فی الله وفی قدرته الا کذبابة تطیر فی هذه
الممالک الواسعة وما علی فی الله وفی قدرته الا کبعوضة فی جملة هذه الممالک مع ان فضل الله
علی محمد وعلی الفضل الذی لا یفی به فضله علی جمیع خلقه من اول الدهر الی آخره هذا ما قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی ذکر الذباب والبعوضة فی هذا المکان فلا یدخل فی قوله
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة بلفظ از حدیث صریح معلوم شد که غارتگران اصول
روایات ائمه هدی را برهم کرده فقرات خود را با سامی مشهور آن طیبین و طاهرین نسبت کرده اند و بتقلید شیاطین مثل حق
مصداق من کان فی هذه اعمی وهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا مذهبی بی اصل خود قرار داده و مقصود
اهل حق که از بنیاد بالمره بر کشیده اند بالخصوص این هیچمدان همین است و از ینجاست که در اثنای القای این
الفاظ اضافه میکنیم که دلالت صریح دارد که اینهمه از افترائات و تلبیسات اکابر قوم است و از باب بعد سنه اهل حق
نبوی قطعا و یقینا پاکیزه است لیکن بغایت ازدیاد این گفتگو مدعا حاصل است والحمد لله علی ذلک بالجمله
احادیث دوازده گانه که در قالب جمع و تلفیق در آمده از تفسیر اهل بیت است که بر حرفی از ان کتاب

الکتا

الکتفا واقع شد واگر بغور رو امعان ملاحظه رود گویا بطور قاعدهٔ کلیه خواهی یافت که رئیس المتحملین سیّما ابا جعفر
کلینی در هر مقام که لفظ کفر و شرک و ارتداد در آیات قرآنیه استعمال یافته خلافا لاهل الحق والبصر و تقلیداً للا
شیخ مشایخ الکلینی الاعور ناجهاً ناجهای خلفای راشدین که بنیاد کفر و ارتداد از دستهای ایشان منهدم گشته
بروایات مفتریات از جانب معصومین ذکر ساخته واین احادیث که بزبان قلم رفت و درین اوراق مندرج گشته
اگرچه اکثرش بزعم او از ائمه اهلبیت مروی باشد لیکن چون علم ایشان نظر بتصریحات قوم از جناب خاتم پیغمبران
ماخوذ است و وراثة باین بزرگان رسیده پس باعتقاد شیعه علم تفصیلی پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم درباره
محدثات و مبتدعات خلفای ثلثه و کفریات ایشان عیاذاً بالله ثابت خواهد بود والا لازم آید که ابو الجارود
و امثالش که بالقاب ابالیس و شیاطین ملقب بودند و در تفسیر آیات قرآنی از جناب رسول ربانی شفیع امام رسل
پیشوای سبل + امین خدا مهبط جبرئیل + زیاده تر علم داشته باشد واین نزد احدی از اقاصی و ادانی متشیعین
بحسب ظاهر مسلّم الثبوت نیست اگرچه حضرت قدوة المبشرین والمنذرین بروایات امام الائمه ایشان مثل دانا
دعنکبوت است پس اگر خلفای اهل سنت را از حدیث الحوض مراد گیرند با وجود این علوم تفصیلی چگونه قول خدا
عزوجل لا تدری ما احدثوا بعدک بخطابات خطاب حطی از واقعیت حاصل خواهد کرد واین احلای بدیهی است الکنون
عنان شبدیز خامه را در میدان استنفار بقیه روایات مطابق عهد موعود منعطف میسازم و در روای دند کاره این
احادیث میسازم حدیث سیزدهم روایت ابن عباس است و بسبب طول عبارت موضع حاجت از آن نقل میکنم
فَتَقُولُ عِنْدَ ذٰلِكَ يَا رَبِّ قَدْ سَئِمْتُ الْحَيٰوةَ وَتَبَرَّمْتُ بِاَهْلِ الدُّنْيَا فَاَلْحِقْنِي بِاَبِي فَيُلْحِقُهَا اللّٰهُ عَزَّ
وَجَلَّ بِي فَتَكُونُ اَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ اَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدَمُ عَلَيَّ مَحْزُوْنَةً مَكْرُوْبَةً مَغْمُوْمَةً مَغْصُوْبَةً مَقْتُوْلَةً
فَاَقُوْلُ عِنْدَ ذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَعَاقِبْ مَنْ غَصَبَهَا وَذَلِّلْ مَنْ اَذَلَّهَا فَتَقُوْلُ الْمَلٰئِكَةُ
عِنْدَ ذٰلِكَ آمين از این حدیث صراحةً و علانیةً واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ذریهٔ
طاهره خود را جمع فرموده و فضائل ایشان ارشاد نمود و آنچه بر ایشان از دست اعدا العباد بعد گذشته بوحی آسمانی
از آن خبر داد و درباره جناب سیدة النساء این امور را برشمرد که چون انقلاب آلام بغایت قصوی رسد

وانید اما می قوم برلقاء واهل بیت امجاد علیهم السلام من رب العباد با نتهما انجامد فاطمه زهرا بجناب
کبریا عرض کنند که خداوندا اکنون مرا به پیغمبر خود ملحق گردان پس اول از تمامی اهل بیت در کمال حزن وغم وقلیکه حقوق
او را غصب کرده باشند واو از دست اشقیا بشهادت رسیده نزد من حاضر شود پس من دعا بدکنم که خدا یاد و گردان از رحمت
قومی را که در حق پاره جگر من ظلم وجور روا داشتند وحقوق ورا تلف ساختند پس ملائکه آمین گویند وآثار اجابت ظاهر شود
هرگاه جناب سید المبشرین را از ینهمه امور اطلاع باشد و در حق ظالمین وغاصبین حق اهل بیت تبرا ولعن فرماید
ودوری ایشان از رحمت خدا خواهد محال است که این علم بجهل مبدل شود وآنجناب با اینهمه کدورت وغبار
وعداوت وبغض درباب شفاعت ایشان کمر همت محکم بربندد و بنیاد شفقت وعطوفت که دربارهٔ
فاطمی و مرتضی داشت از دست مبارک خود برکند وایزد سبحانه لاتدری ارشاد نماید **حدیث چهاردهم**
نیز روایت عبد الله عباس رضی الله عنهما که شیخ امام اعظم طوسی در امالی خویش از شیخ المشایخ اخراج کرده قال
لما حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الوفاة بکی حتی بلت دموعه لحیته فقیل
یا رسول الله ما یبکیک فقال ابکی لذریتی وما یصنع بهم شرار امتی من بعدی کأنی
بفاطمة بنتی وقد ظلمت بعدی وهی تنادی یا ابتاه یا ابتاه فلا یعینها احد من امتی
فسمعت ذلک فاطمة علیها السلام فبکت فقال لها رسول الله صلی الله علیه وآله لا
تبکین یا بنیة فقالت لست ابکی لما یصنع بی بعدک ولکنی ابکی لفراقک یا رسول الله
فقال لها ابشری یا بنت محمد بسرعة اللحاق فانک اول من یلحق بی من اهل بیتی این روایت
مثل روایت اول در مجلد هفتم از بحار است وبآواز بلند ندا میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ظلم وجور اعدا
والام جناب سیده علیها التحیة والثنا ومحدثات محدثین بتفصیل تمام واقف بود حتی که الفاظ نوحه مبارکش نیز
حکایت فرمود **حدیث پانزدهم** روایت کتاب امالی است از ابو لیلی وموضع حاجت در آن این است
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی بن ابیطالب اتق الضغائن التی لک فی صدور من لا
یظهرها الا بعد موتی اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون ثم بکی النبی

صلی الله

صلی الله علیه وسلم فقیل مم بکائك یا رسول الله قال اخبرنی جبرئیل علیه السلام
انهم یظلمونه ویمنعونه حقه ویقاتلونه ویقتلون ولده ویظلمونهم بعده واین حدیث
دال است برآنکه در اعتقاد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم غاصبین خلافت وکاتمین آیات الهی از جماعت یهود
بوده اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون یکسان بودند یعنی مستحق لعنت ابدی باشند واز عذاب الهی نجات
نیابند و بی رتبه بوحی الهی دست ظلم بر اهل بیت دراز کنند حدیث شانزدهم نیز در همان کتاب از
ابوسعید خدری است ومضمونش با الفاظ مترجمین بخار آنکه گفت خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم حضرت علی بن ابی
طالب را بآنچه بعد از فوت او خواهد دید و بجنبانیکه از طرف امت وجود رسید پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام گریست
وگفت یا رسول الله سوال میکنم از تو بحق من بر تو وحق قرابت خویشی من با تو وحق مصاحبتی که با تو دارم که بدرگاه
خدای عزوجل دعا کنی که مرا بسوی خود ببرد وقبض روح من نماید پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آیا از من سوال
میکنی که پیش پروردگار خود دعا کنم از برای تغییر دادن امر حتمی که تغییرش ممکن نیست الی آخر القصة واز این حدیث بر
همگنان آشکار شد که در اعتقاد رسول رب العباد آنچه از دست خلفا بر اهل بیت گذشته هیچ نوع تغییر آن ممکن نبود و هیچ
وجهی برد و محو آن بطور تعلیق در آن گنجایش نمیداشت و جناب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر کیفیت تفصیلی آن اطلاع تام
حاصل بود واز مطالعه امثال این حدیث مانند سنن اهل السنة و هیئتش راسخ شد که ظنون اهل خلافت که مقصود از انبیا
تجهیز جیش اسامه اخراج شیخین بود تا امیر المومنین صدرآرای خلافت شود و بهر یکی از ثقلین محروم گردد سراپا التباس
نیست تغییر امر حتمی خارج از تقعه امکان و عین محال و لهذا آفریدگار جهان است حدیث هفدهم از حضرت امیر است
قال بینا انا وفاطمة والحسن والحسین عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا التفت
الینا فبکی فقلت ما یبکیك یا رسول الله فقال ابکی مما یصنع بکم بعدی فقلت
وما ذاك یا رسول الله قال ابکی من ضربتك علی القرن ولطم فاطمة خدها و
طعنة الحسن فی الفخذ والسم الذی یسقی وقتل الحسین آه واین روایت نص است در آنکه
آن جناب بر تمامی تفاصیل ظلم وبیداد که بر ذریه نبویه رفت واقف بود واهل بیت خود را در اوقات متفرقه

اندک اندک برین امور واقف می شود چنانچه مقتضای مصلحت است و بعد از جمع و تلفیق این احادیث و انچه
بعد ازین می آید در معروضات فقیر خاکسار هرگز ارتیاب را مدخلی نمی ماند کما لا یخفی حدیث سیزدهم روایت
امام اعظم طوسی در کتاب امالی باعتراف شهید ثالث در مجالس المؤمنین است از قیس بن سعد قال سمعت
عَلِیَّ بنَ اَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ یَقُولُ اَنَا اَوَّلُ مَن یَجثُو بَینَ یَدَیِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ یَومَ
القِیَامَةِ لِلخُصُومَةِ یعنی حضرت امیر المؤمنین فرمود که من اول زن خدای تعالی جهت خصومت مخالفان
خود زانو بر زمین خواهم زد سبحان الله جناب مرتضوی قسیم جنت و نار بر دشمنی آنها پیش قاضی روز جزا زانوی
مبارک بر زمین زند و خواهد که بکمال جد و جهد مخالفین خویش را ابد و زخ برد و سید المرسلین با وصف انهمه علم
تفصیلی که در حقیقت علم مرتضوی در جنب آن مثل قطره از دریا و ذره از صحرا است شفاعت آنها کند و انواع
عطوفت و اقسام شفقت درباره شان مرعی دارد حدیث نوزدهم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بملا اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند
و مخاصمه کردند با انصار و حجت ایشان که علی با ایشان نیست بگویید الیشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار
قریش احق اند بخلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که
خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن
حضرت رسول بود زیرا که آن حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرتکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله
که اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی که حضرت میخواست که بشوید جبرئیل میگردانید آن عضو را
داد طاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عائشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را ندید پس
رخصت داد صحابه را که ده ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت می ایستادند و علی علیه السلام آیه اِنَّ اللهَ
وَمَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ را تا آخر میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا انکه

همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و می رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول
کرده شد و اگر ایشان را خبر میشد طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیرالمؤمنین را
بآنچه آن منافقان کردند در وقتیکه مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که
بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در
وقتیکه منبر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن
سعد بود پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولای ابی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را می گویم که بر منبر
با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود
و بسیار متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم
دست را بگشا و دست را دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و
از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان می نمود که شماتت میکرد
بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان لعنه الله بود خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که ابلیس و سرکردهای
اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی‌ام
بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب
او با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم اند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود و امام
خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که چون من از دنیا روم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او
بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت پیرمرد متعبدی و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین
و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت که ای سید و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بدر کردی
پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما می گفتید که مرا بر ایشان راهی ندارم و قوتی
چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ

ظنه فاتبعوه الا فريقا من المؤمنين يعني تحقيق كه راست كرد بر ايشان شيطان گمان خود را پس پيروي
كردند او را مگر گروهي از مومنان انتهى ترجمه حديث سليم على لسان الباقر المجلسي در كتاب حق اليقين و دلالت اين
حديث بر مطلوب عيان است كه حاجت به بيان ندارد حديث بيست و هشتم در تفسير امام حسن عسكري عليه السلام از جناب
امير است بجهت طول عبارتش بر مطلب ضرور اكتفا نموده مي‌آيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا علي ان اصحاب موسى اتخذوا عجلا من بعده وخالفوا خليفته وستتخذ امتي بعدي
عجلا ويخالفونك وانت خليفتي على هؤلاء الضالون اولئك في اتخاذهم العجل الا
فمن وافقك واطاعك فهو معنا في الرفيق الاعلى ومن اتخذ بعدي العجل وخالفك ولم
يتب فاولئك مع الذين اتخذوا العجل زمان موسى عليه السلام ولم يتبوءوا في نار جهنم
خالدين مخلدين واين حديث هم در مدعاي سابق و لاحق نص است زيرا كه مدلولش انست كه باعتقاد
افضل البشر سبب از غاصبين خلافت و متخذين عجل سامري كه بي توبه از جهان رفتند در عاقبت يكسان اند و هم
منطوق حديث مرقوم است كه اين هر دو قوم باعتبار علم نبود در دوزخ مخلد خواهند بود دليل شفاعت اينها عين مجادله
با جناب احديت و تبدل علم بجهل و شان پيغمبران خصوصا خاتم المرسلين منزه از ان است حديث بيست و نهم
روايت صاحب كشف الغمه از جابر بن عبد الله انصاري است قال دخلت فاطمة عليها السلام على
رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في سكرات الموت فانكبت عليه تبكي ففتح عينه وافاق ثم
قال يا بنية انت المظلومة بعدي وانت المستضعفة بعدي فمن اذاك فقد اذاني و
من غاظك فقد غاظني ومن سرك فقد سرني ومن برك فقد برني ومن جفاك
فقد جفاني ومن وصلك فقد وصلني ومن قطعك فقد قطعني ومن انصفك فقد انصفني ومن
ظلمك فقد ظلمني لانك مني وانا منك وانت بضعة مني وروحي التي بين جنبي ثم قال
عليه السلام الى الله اشكو ظالميك من امتي ثم دخل الحسن والحسين فانكبا على رسول الله
صلى الله عليه وسلم وهما يبكيان ويقولان انفسنا لنفسك الفداء يا رسول الله فذهب علي لينحيهما

عنه فرفع راسه اليه ثم قال دعهما يا اخي يشمّاني واشمّهما ويتزوّدان واتزوّد
منهما فانهما مقتولان بعدي ظلما وعدوانا فلعنة الله على من يقتلهما ثم قال يا علي
انت المظلوم بعدي وانا خصم لمن انت خصمه يوم القيمة واين حديث نيز از براهين يقينيه ونصوص
قطعيه بر مدعاي فقير است بتقريب تقدم زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در بيان فضائل ومحامد فاطمه زهرا رضي
الله عنها وانكه ايذاي او عين ايذاي من است وارضاء او ارضاء من وجفاي او عين جفاي من است اينهم ارشاد فرمود
كه شكوه ظالمين وغاصبين حقوق تو روبروي خداي عزوجل خواهم كرد ودشمن كسي خواهم بود كه دشمن او على باشد
روز قيامت واينهم ارشاد فرع آنست كه حضرت ازين سوانح وحوادث بخوبي مطلع بود **حديث بست و**
دويم در كتاب مختصر است از تصانيف حسن بن سليمان نقلا من كتاب الدّر المنتقى
في مناقب اهل التقى بروايت عبد الله عباس واينهم طولاني است مقام ضرورت را ملخصش اينست
كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود كه اي ابن عباس اگر ملائكه مقربين وانبياء مرسلين جمع شوند بر بغض على
حق تعالى البته ايشان را در دوزخ اندازد وعذاب كند عرض كردم كه حضرت كسي هست كه وي را دشمن دارد فرمود بلي قومي از امت
من اند خيال دارند كه در امت من هستند وحالانكه هيچ نصيبي از اسلام براي ايشان نزد او تعالى مقرر نيست انتهى
عجب است كه خود ازين امور خبر دهند وروز قيامت مخاطب بخطاب لا تدري شوند وعجب تر انكه انبياء عليهم
السلام در صورت بغض امير المومنين خواهي نخواهي بجهنم روند وبر فرض وتسليم شفاعت كسي را در حق ايشان
قبول نكنند وجناب سيد المرسلين در حق محرفين بيت اهل بيت ومحرفين قرآن مجيد وقاتلين معصوم
الى غير ذلك مستعد لشفاعت شوند كبرت كلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذبا
ومويد اين مطالب است روايت ابن بابويه در بحار الانوار متضمن براين كه جناب جد والد الانبياء بعد از بيان علامات وصي خود
فرمود كه او سي سال بقيد حيات خواهد ماند وانواع ايذا وعنا از دست غاصبين خود خواهد برداشت ودر آخر با [illegible]
ابوبكر قتال خواهد كرد وفتحياب خواهد شد انتهى ملخصا وهم ازين جنس است آنچه در تفسير عياشي از حضرت سيد الساجدين مروي است
كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم خطاب با امير المومنين نمود كه هرگاه ابوبكر را خليفه سازند چه خواهي كرد گفت

که این شمشیر خواهم کشید و منع خواهم کرد فرمود اگر صبر اختیار کنی بامید ثواب بهتر است از انکه شمشیر بدست گیری و قتال
نمائی عرض کرد چون خبر مرگ من این است صبر و سکوت اختیار خواهم کرد پس بستر عمر و عثمان را بهمان نهج مذکور ساخته
فرمود چگونه باشد حال تو وقتیکه مردم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در انوقت باید اختیار یکی از دو کار کنی
یا شمشیر کشی یا آنکه اگر چنین نکنی آتش را برای خویش مهیا و آماده دانی انتهی ملخصا حدیث بیست و سوم
روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که ترجمه آن بر زبان ملا محمد باقر مجلسی باین الفاظ در حیات
القلوب زیب و زینت یافته که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا نه چنین بود
که حضرت امیر المومنین کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که حضرت بر او القا میکرد و او می نوشت
و جبرئیل و ملائکه مقربین گواهان بودند حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از ان فرمود که چنین بود که گفتی
ولیکن چون وفات آنحضرت نزدیک شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامه نوشته تمام کرده و مهر کرده آورد با امینان
خداوند عالمیان از ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند انها را که نزد تو اند بغیر وصی تو علی
ابی طالب تا آنکه نامه آسمانی را از ما بگیرد وصی تو و گواه گیری تو ما را بانکه نامه را باو سپردی و او ضامن شود که عمل نماید
بانچه در ان نامه است پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که هر که در ان خانه بود بیرون کردند بغیر علی بن ابی طالب و
فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار سلام میرساند ترا و میفرماید که این نامه چیزیست که در شب معراج
و غیره از ا عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم با آن بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را
با انکه من کافیم از برای گواه بودن ای محمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون این سخن را از حضرت جبرئیل شنید بندهای
بدن مبارکش از خوف از هم رفت و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است و از همه نقصها و از وست همه سلامتیها و
بسوی او برمیگردد همه چیزها راست گفته است پروردگار من وفا بوعده خود نموده است امین بده نامه را پس جبرئیل علیه السلام
نامه را بحضرت داد و امر کرد که بحضرت امیر المومنین بدهد چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بان حضرت تسلیم کرد
فرمود که این نامه را بخوان حضرت نامه را حرف حرف خواند تا باخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که این عهد پروردگار منست بسوی من و شرطی است که بر من گرفته است و امانتی است از نزد من

نزد من برسانید من آن را و آنچه خیرخواهی است عمل آوردم و ادای رسالت نمودی

علیه السلام فرمود که گواهی میدهم از برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خیرخواهی امت نمودی

می نمایم ترا آنچه گفتی و گواهی میدهد از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من پس جبرئیل گفت من نیز از برای شما بر این

گفته از گواهانم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی گرفتی وصیت مرا و دانستی آن را و ضامن شدی ادای آن را

و از برای من بیعت که وفا کنی بهر عهد که در این نامه نوشته است حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که بلی پدر و مادرم فدای

تو باد بر من است ضمان آنها و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد که با آنها عمل نمایم پس حضرت

وسلم فرمود میخواهم که بر تو گواه بگیرم که چون روز قیامت نزد من آئی بر من گواهی دهند که حجت را بر تو تمام کردم

المومنین فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که حاضر اند میان من و تو گواه باشند حضرت امیر فرمود که گواه شوید بر من

نیز ایشان را گواه میگیرم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله آنچه

برآن حضرت شرط گرفت بامر جبرئیل از جانب خداوند عالمیان آن بود که گفت یا علی وفا کنی بآنچه در این نامه است از

دوستی کسی که با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسی که با خدا و رسول دشمنی کند و بیزاری نمودن از ایشان و بر آن که صبر کنی

بر فرو خوردن خشم ایشان و بر رفتن حق تو و غصب کردن خمس تو و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی یا رسول الله

پس امیرالمومنین فرمود که سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است که شنیدم از جبرئیل

که می گفت یا رسول خدا که یا محمد اعلام کن او را که شکستن حرمت تو خواهند کرد و حرمت خدا و رسول را

و ریش او را از خون سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که چون این کلمه را شنیدم از حضرت

جبرئیل امین بیهوش شدم و برو افتادم و گفتم که بلی قبول کردم و راضی شدم هر چند که حرمت را بشکنند و سنتها

معطل گردانند و ریشم از خون سرم رنگین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از پروردگار خواهم داشت

تا آنکه مظلوم نزد تو آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را طلبید

و ایشان را اعلام کرد مثل آنچه حضرت امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت

پس وصیت نامه را بحضرت امیرالمومنین علیه السلام سپرد چون حضرت امام موسی علیه السلام سخن را

تا باینجا رسانید راوی پرسید که در آن وصیت نامه چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهای خدا و سنتهای
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راوی پرسید که آیا در آن نوشته بود که منافقان غصب خلافت امیر المؤمنین خواهند
کرد حضرت فرمود بلی والله همه آنچه کردند در آن نامه نوشته بود مگر نشنیده قول حق تعالی را که انا نحن نحیی
الموتی ونکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی ما زنده میگردانیم
مردگان را و می نویسیم آنچه پیش فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان ماند از اعمال ایشان ثبت میشود و همه چیز را احصا کردیم
در امام مبین یعنی لوح محفوظ یا حضرت امیر المؤمنین پس فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم با حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه صلوات الله علیهما فرمود که آیا فهمیدید آنچه بشما گفته ام و قبول کردید که باینها عمل نمائید
گفتند بلی قبول کردیم چنانچه حق قبول کردن است و صبر میکنیم بر آنچه بد آید و ناخوش باشد و ما را به خشم آورد انتهی و
دلالت این حدیث با انضمام قسم امام صادق علیه السلام بر مدعا بنده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمقتضای روایات
مصرحه شیعه بر محدثات و بدعات خلفای راشدین بتفصیل تمام واقف بودند بمثابه ایست که در ظهور و روشنی کمتر
از آفتاب نباشد **حدیث بیست و چهارم** باعتراف ملا باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن باسانید معتبره از عمر
او از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در وقتیکه حضرت امیر علیه السلام را میکشیدند و نزد ابوبکر
می آوردند چون نزدیک قبر مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسید این آیت را خواند یا ابن ام
ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس دستی از قبر شریف بیرون آمد بجانب ابوبکر که
همه شناختند که دست آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای حضرت رسول است
که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خداوندی
که ترا آفریده از خاک پس از نطفه پس ترا درست مرد کرد بلفظه و دلالت قطعیه این حدیث شریف هم بر مدعا ازین ضعیف
نه آنچنان است که محتاج ترتیب مقدمات باشد **حدیث بیست و پنجم** از عبد الله بن بکر است که این قول را بیهم
در کتاب کامل الزیارات روایت کرده ترجمه اش بزبان مجلسی در حق الیقین آنکه با حضرت صادق علیه السلام همراه بودم
از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان گویند پس گذشتیم بکوه سیاهی بر جانب چپ راه

گفتم

گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر
میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهی است که آنرا کمد میگویند و آن بر وادیی از وادیهای جهنم و آنجمعت
دو در این کوه می باشند قاتلان پدرم حسین علیه السلام خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود
جمیع نهرهای جهنم از غسلین و حمیم و آنچه بیرون می آید از چرک جب الحزن و خون و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از
جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و هرگز در هیچ وقت از این کوه بلند نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را
می بینم که استغاثه می کنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند
بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم گردید حق
ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش
فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم
و جهنم در آنجاست و جاهلان فقط هستند بر جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و قطرات آب یا ذره های خاک
و هر ملکی موکل است بامر از آن برقت میکند انتهی بلفظه اگر خلفاء ادبا شنیدند البته با آل ابن عباس بجانب مصطفی
میکنند نعوذ بالله من ذلک حدیث بیست و ششم که خاتمه این ابواب است افاده حضرت سلیم بن قیس

اِنَّهُ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ بُكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ
مَا لَقِيَتْ هٰذِهِ الْاُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا اَللّٰهُمَّ اِنِّي اُشْهِدُكَ اَنِّي لِعَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَلِوُلْدِهِ وَلِيٌّ
وَلِعَدُوِّهِ عَدُوٌّ وَمِنْ عَدُوِّ وُلْدِهِ بَرِيءٌ وَاِنِّي سِلْمٌ لِاَمْرِهِمْ وَلَقَدْ دَخَلْتُ عَلَى ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذِي قَارٍ فَاَخْرَجَ لِي صَحِيفَةً وَقَالَ لِي يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هٰذِهِ صَحِيفَةٌ اَمْلَاهَا
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَطِّي بِيَدِي قَالَ فَقُلْتُ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اِقْرَأْهَا عَلَيَّ فَقَرَأَهَا
فَاِذَا فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَيْفَ يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ وَمَنْ
يَقْتُلُهُ وَمَنْ يَنْصُرُهُ وَمَنْ يُسْتَشْهَدُ مَعَهُ وَبَكَى بُكَاءً شَدِيدًا وَاَبْكَانِي وَكَانَ فِيمَا قَرَأَهُ كَيْفَ
يُصْنَعُ بِهِ وَكَيْفَ تُسْتَشْهَدُ فَاطِمَةُ وَكَيْفَ يُسْتَشْهَدُ الْحَسَنُ وَكَيْفَ

تغدر به الامة فلما قرأ بقتل الحسين ومن يقتله اكثر البكاء ثم ادرج الصحيفة
وفيها ما كان وما يكون الى يوم القيمة وكان فيما قرأ امر ابي بكر وعمر وعثمان و
كم يملك كل انسان منهم وكيف يقع على علي بن ابي طالب ووقعة الجمل ومسير
عائشة وطلحة والزبير ووقعة صفين ومن يقتل بها ووقعة النهروان وامر
الحكمين وملك معاوية ومن يقتل من الشيعة وما يصنع الناس بالحسن وامر يزيد
بن معاوية حتى انتهى الى قتل الحسين فسمعت ذلك فكان كما قرأ ولم ينقص
ورأيت خطه في الصحيفة لم يتغير الى اخر الحديث این روایت نیز از براهین قاطعه و ادله ساطعه بر عدم
این هیچمدان است که جزئیات و کلیات خلفای ثلثه بتفصیل صریح تمامتر در علم سید المرسلین رسوخ تمام داشت زیرا که ابن
عباس بعد قتل ابی عبد الله یعنی جناب شهید کربلا گریه و زاری آغاز نهاد و گفت که روزی نزد امیر المؤمنین حاضر شدم
صحیفه که املاء آن از جناب خاتم النبیین بخط خودش بود بمن نمود و عبارتش را من خواندم دریافتم که اکثر از سوانح و وقایع
از دست خلفا بر اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و سلم گذشته مفصل مذکور است و قصه شهادت فاطمه زهرا و کیفیت
آنچه بر حسن مجتبی و شهید کربلا گذشت بتفصیل تمام واضح است حتی که اسامی ناصرین و منحرفین همه در آن مندرج و مندمج
است و واقعه جمل و صفین و اسامی [illegible] آن جنگ بعضی از سلطنت معویه بن ابی سفیان و نامهای شیعیان که
در زمان او کشته خواهند شد در آن صحیفه مسطور گشته پس اگر مصداق این حدیث خلفای ثلثه باشند و علمای
امامیه نیز اقرار دارند پس نفی رای [illegible] از جناب رسالت صلی الله علیه و سلم درباره محدثات و مخترعات شان
چگونه راست آید بالجمله ازین حادیث ثابت شد که آنحضرت صلعم غاصبین خلافت امیر المؤمنین را بذواتهم
و [illegible] می شناخت و بتمامی جور و جفا و احداث او ابداع عباد ان الیه کلیه و جزئیه اطلاع داشت پس
این علوم از جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر تقدیر مذکور مستلزم کذب او تعالی است سبحانک هذا بهتان عظیم و
[illegible] ان منتشر نیست که هر چند بعضی ازین روایات را بر اسامی مقدسه ائمه هدی یافته باشند
[illegible] این بزرگان را خود از جناب رسالت بمصداق روی جدنا عن جبرئیل عن الباری ست

کما عرفت فی صدر المسلک الاول و تازه تر اینکه صاحب منتهی المرید از هشام سالم حماد بن عثمان و غیرهما
روایت کند قالوا سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی
حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث
الحسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله
علیه و آله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله قول الله عز و جل انتهی بعینه و صاحب صحیفه
المتقین بعد از ذکر روایات ائمه معصومین تصریح کرده که مراد از من ارتضی من رسول در قول تعالی فلا
یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول حضرت امیر است گفته که مراد آنست که رسول خدا صلی
الله علیه و سلم علم ما کان و ما یکون تا قیامت بآن حضرت تعلیم کرده انتهی بلفظه پس از جمله محالات است که با وصف
اینهمه علوم تفصیلی در حق خلفا و اشیاع شان سلب درایت از جناب پیغمبر واقع شود و آنجناب بجهت شفاعت
اینها قاطع رحم قریب در حق آل امجاد خویش باشد یار خدایا مگر بر اصول موضوعه طائفه این معنی چندان مستبعد
نیست زیرا که از قدیم الایام در باب حضرات ائمه که مظلومی ملهوفی از ذریات ایشان است همین طریق جور و جفا
مسلوک بود نگاه نکنی بقصه حضرت ابو الآبا علیه التحیه و الثنا اعنی آدم صفی الله و ام الامهات یعنی حضرت حوا
که حسد بر حضرات بردند و دشمنی ایشان نمودند چنانچه تفصیلش از احادیث کتاب عیون اخبار الرضا علیه
معلوم توان کرد تمام حدیثش نقل این باب السندین ست حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری
العطار قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبه عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح
الهروی قال قلت للرضا علیه السلام یا ابن رسول الله اخبرنی عن الشجرة التی اکل منها آدم و حوا
ما کانت فقد اختلف الناس فیها فمنهم من یروی انها الحنطة و منهم من یروی انها
العنب و منهم من یروی انها شجرة الحسد فقال کل ذلک حق قلت فما معنی هذه الوجوه
علی اختلافها فقال یا ابا الصلت ان شجرة الجنة تحمل انواعا فکانت شجرة الحنطة و
فیها عنب و لیست کشجرة الدنیا و ان آدم علیه السلام لما اکرمه الله تعالی ذکره باسجاد

ملائکته له وبلده خالد الجنة قال في نفسه هل خلق الله بشرا افضل مني فعلم الله
عز وجل ما وقع في نفسه فناداه ارفع راسك يا آدم فانظر الى ساق عرشي فرفع آدم راسه
الى ساق العرش فوجد عليه مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن ابيطالب
امير المؤمنين وزوجته فاطمة سيدة نساء العالمين والحسن والحسين سيدا شباب اهل
الجنة فقال آدم يا رب من هؤلاء فقال عز وجل هؤلاء من ذريتك وهم خير منك ومن
جميع خلقي ولولاهم ما خلقتك وما خلقت الجنة والنار ولا السماء ولا الارض
واياك ان تنظر اليهم بعين الحسد فاخرجك عن جواري فنظر اليهم بعين الحسد
وتمنى منزلتهم فسلط الله عليه الشيطان حتى اكل من الشجرة التي نهي عنها وتسلط على
حوا لنظرها الى فاطمة بعين الحسد حتى اكلت من الشجرة كما اكل آدم فاخرجهما الله عز
وجل عن جنته واهبطهما عن جواره الى الارض انتهى بلفظه یعنی ای برادر سابقاً گفت که اختلاف است
که درخت گندم بود یا انگور یا حسد فرمود همه حق است در اصل گندم بود و خوشه های انگور هم داد و معنی حسد
چون آدم را به بهشت بردند و ملائکه سجده کردند پنداشت که بهتر از من دیگری نیست ندا آمد تا آدم سر بلند کرد دید
که بر ساق عرش مکتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجه
فاطمه سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پرسید اینها کیستند فرمود فرزندان تو
بهتر از تو و تمام خلق بدون ایشان نه جنت و نار و آسمان و زمین نشانی نمی‌نمود پس حذر دار باید بود و به چشم حسد
ننگری الا از بهشت بیرون خواهم کرد پس آدم منزلت شان را دید و حوا منزلت فاطمه زهرا برای خویش
خواستند پس شیطان را مسلط کردند تا آنکه از درخت مذکور دانه ها خوردند و از همسایگی جدا گشتند پس معلوم شد
که چنانچه در حدیث علل شیخ المشایخ و بحار مجلسی از ائمه هدی ماثور گشته که اگر آدم گناه نمیکرد احدی از اولاد او
مرتکب عصیان نمی‌شد آه این گناه خاص بدخواهی در حق اهل بیت رسالت بنا در اولاد او عموماً خصوصاً
زمره مقدسه انبیا و مرسلین متوارث باشد فاضل جالسی که جا لشکری رعونت نشود در سینه او ست این مقام

هم تشنیعات صاحب نوبت قدسیه مصنف تحفه اثنا عشریه را بحرف بانی بلکه خیالات باطل منعکس ساخته
تعرض برده هفوات شنیعش و لو علی سبیل الاجمال برای تکمیل این اجزا ضرور می‌نماید تا بر اهل بصیرت بلکه عوام
هم مانند فلق صبح هویدا شود که جالسی مذکور هر چند کوشش را در حسام چوبین بغایت قصوی
رسانیده لیکن نزد کاشفان استار و مخدران اسرار جز ریح زنی و بادیه دوانی بیش نیست اما کلامه
اما حدیث حضرت آدم که در کتب امامیه مروی شده و سبب تشنیع ناصب عداوت عترت طاهره بر شیعیان اهل بیت
گردیده پس از جمله احادیث صحاح نیست تا اعتقاد کردن بآن و تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات مذهب امامیه
باشد و ایضا گویا بگوش این ناصب عداوت اهل بیت نرسیده که حسد بر دو قسم است یکی بمعنی غبطه و دوم
حسد بمعنی تمنی زوال نعمت اول مباح است و ثانی مذموم و سید انام [illegible] این تقسیم اکتفا نموده
ناصب عداوت عترت طاهره تکذیب جناب او نموده و لهذا بذکر حدیث صحیح الشأن که دلالت صریح دارد بر انچه
ادعا نموده ایم می‌پردازیم و در این تقریب بدیده ام که گفته اند ع دهن سگ بلقمه دوخته به
ولسانی نعبد ذلک ان یقال فی حقه فبهت الذی کفر کانه القم الحجر و آن اینست
که بخاری روایت نموده از ابو هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا حسد الا
فی الاثنین رجل آتاه الله القرآن فهو یتلوه آناء اللیل و النهار فسمعه جار له فقال
لیتنی اوتیت مثل ما اوتی فلان فعملت مثل ما یعمل و رجل آتاه الله مالا فهو
ینفقه فی حقه فقال رجل لیتنی اوتیت مثل ما اوتی فلان فعملت مثل ما یعمل و
بتفاوت یسیر قریب باین مضمون حدیث دیگر است که از بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند پس حسد جایز نباشد که
حسد حضرت آدم از این قبیل بوده باشد و دیگر چنین نباشد و حال آنکه حدیث مفضل بن عمر که ناصبی آن را مذکور
ساخته متضمن کلمه و حملها علی تمنی منزلتهم است که در قوت تفسیر معنی حسد است لیکن چون غبطه هر چند مباح است
اما نظر بعلو منزلت و شرف مرتبت جناب حضرت سید المرسلین عظیم الشان از قبیل ترک اولی است لهذا
حق سبحانه و تعالی علی حسب مجری العادات الالهیه حضرت آدم را معاتب ساخته و ایضا حسد بمجرد انکه

دیگر اجله مفسرین شیعیان و کثیری از سنیان و غیرهما چنان معلوم میشود که اراده زوال نعمت از محسود
در معنی حسد ضرور است و درینمقام بنقل عبارت بعضی ازیشان مقصود ثابت میشود قال صاحب المجمع
الغبطة بالكسر حسن الحال وهي اسم من غبطته من باب ضرب اذا تمنيت مثل ماله من
غير ان تريد زواله منه وهذا جائز وليس من الحسد الا اذا تمنيت زواله وطبرسی
صاحب مجمع البیان در تفسیر و حل لغات آیت کریمه ود کثیر من اهل الکتاب که لفظ حسد در آن وارد است
آنچه در عبارات مطنبه گفته محصولش آنست که حسد اراده زوال نعمت از محسود است و صیرورت آن بعینها برای
خود و گاهی حسد را فقط بمعنی اراده زوال نعمت اطلاق میکنند و غبطه تمنی نعمت بدون زوال از محسود
و حسد مذموم است او در جای دیگر نیز همین تحقیق کرده و تصریح در عبارت نموده که حسد و غبطه باهم متضاد و مخالف
اند پس شمول لفظ حسد که در حدیث ایمه است بر معنی غبطه نظر بآنچه محققین مذهب جاپلسی گفته اند و باعتراف
صوارم و حسام تحقیق کلام اهل بیت علیهم السلام فوقیتی زاید الوصف دارند بحلیه صحت معرا و هرگاه خادم
حدیث حضرت سید المرسلین تصریح می نمایند که اطلاق مذکور از قبیل مبالغه و مجاز است چنانچه از فتح و فیض باری
و غیر جابجا ظاهر است پس ضرورت هم قسمت فاضل ناصب بی نصیب از تحقیق و تدقیق است زیرا که گفتگو در حقایق
است نه مجاز سوم آنکه قول جاپلسی حال آنکه کلمه و حملها علی تمنی منزلتهم که در حدیث دیگر است در قوت تفسیر
معنی حسد است دلیل دیگر بر آن است که حضرت مجتهد فانی مطالعه کتاب عیون نموده کمامر سابقا زیرا که جمله و تمنی
منزلتهم بلا فاصله در روایت عیون بعد جمله فنظر الیهم بعین الحسد چنانکه دانستی مروی است پس تفسیر قریب
فهمو می بلکه اقرب را گذاشتن و بر بعید بلکه ابعد دست انداختن کار مومن جاپلسی است و لیس حیث انطبق علیه
قوله تعالی فقد ضل ضلالا بعیدا و اینهمه نظر بر نسبت که او قصد جواب این ابواب بعد از آن کرده
که مثل قارون و ثمانینی از کثرت انبار درهم و دینار و حمل اسفار بستوه آمده و از کلامش جابجا پیداست که
اکثر کتب فن را که دیدنش درین مباحث ضرور بود بمطالعه نیاورده چهارم آنکه جمله مسطوره یعنی
و تمنی منزلتهم که ضمیمه جمله فنظر الیهم بعین الحسد است و احتمال دیگر آنکه برای دفع این توهم است که آدم

علیه السلام فقط رسیده بجز زوال نعمت از ائمه و جو از فاطمه بود چنانکه طبرسی گفته که گاهی حسد را
بر معنی اطلاق میکنند دوم آنکه فاضل جالیسی بلحاظ حدیث ثانی بخیال آورده یعنی حسد حضرت آدم فقط
آرزوی مرتبه ائمه بود دیگر هیچ و چون احتمال ثانی باطل است بجز احتمال اول متعین خواهد بود اول آنکه علمای
طائفه در بحث آیت غار بدلیل ورود نهی لاتحزن قبلاً یا حدیثاً ثابت کرده اند که حزن از باب معصیت بود و کما سبق
المسلک اول مفصلا لیس درینمقام که بکمال تاکید و ایراد وعید شدید مقصود از تحذیر نهی از حسد است بالطریق اولی
ثابت شد که حسد بحقیقت خویش محمول است و هو المقصود ثانیاً آنکه محققین امامیه تصریح کرده اند که حسد بمعنی غبطه مجاز
هم اگر واقع شده اند و مؤلف هم چنانکه دانی افاده نموده که بین التفسیر والمفسر والتاکید والمؤکد تطابق واجب است
و کسانیکه حسد را بمعنی غبطه در حدیث جامع صحیح گرفته اند تصریح کرده اند که معنی مجاز است پس صرف از لفظ
آن در این شد بار خدایا مگر گویند که درینجا هم ضرورتی یعنی عصمت حضرت آدم درین گرست گوییم غلط محض
است عقرب بدلالت قضیه مسلم الثبوت که الحدیث یفسر بعضه بعضا که محدثین امامیه جابجا وارد
میکنند و خود مجتهد جالیسی درینجا کار بران بسته ثابت خواهم کرد که درینجا ضرورت مقتضی آنست که حسد بر معنی
اول محمول باشد نه ثانی و اگر بفرض و تقدیر این هر دو ضرورت کفار اسا براش شوند باز هم تقدید جانب
اهل حق بنا بر تحقیق و الزام شیعه موجود است زیرا که مجاز حقیقی ندارد چنانچه بر طلبه علوم مخفی نیست ثانیاً
آنکه چون این حسد بمعنی غبطه است و غبطه امر محمود چنانچه عبارت مجمع البحرین در مقامیکه مقصود مؤلف بالذات
تحقیق لفظ حسد است بدلالت مطابقی دال بر نسبت و همچنین کتب دیگر مثل مجمع طبرسی لو بدلالة التزامیه پس وجه نهی
برامر محمود که مرتبه اش از مباح بلا ریب بلند تر و معنی اولویت از سیمای آن از نور است چه معنی داشته باشد خصوصاً وقتیکه
حسن و قبح اشیا هم عقلی باشد چنانکه در کتب قوم و اهل اعتزال مضبوط است نه شرعی و بیرون قدر درینمقام
قصر میتوان کرد زیرا که خود حضرات ائمه که شفیق کتاب مجید اند ستایش غبطه فرموده اند بلکه از جمیع احادیث
این برگزیدگان بارگاه لم یزلی و مطالعه کتاب وافی و دیگر کتب احادیث بروایت حضرت امام صادق چنان
بمرتبه عیان میرسد که غبطه مقتضای ایمان مؤمنین است و حاشا بل ان در حد رسیده

که روز قیامت خود حضرات انبیا عموماً ذوات عالیهٔ خود را از غبطه بر بعضی ز مقربین تفضیلاً للثواب
معذور نخواهند داشت غلط گفتم چون حضرت امیر با کمال جاه و جلال طلب کرده بر تخت نور خواهند
نشانید جمیع انبیا و مرسلین غبطه خواهند کرد کما فی المناقب العلویة پس از شان کسی که لا یظلم مثقال ذرة
در شان اوست این بعید می‌نماید که حضرت آدم و حوا را بمقتضای کمال ایمان بدین ذلت و خوار که چند برگ از درخت
انجیر بر شرمگاه نهاده باشند تشهیر کنند و از بام جوسق بقعر خندق در اندازند و با وصف جاری شدن چشمه‌ها از چشم‌های
ایشان توبهٔ ایشان قبول نکنند و اینهمه امتداد یابد سالها علی ما نقل صاحب مجمع البحرین کشد فثبت
ان الحسد محمول علی الحقیقة و عداوة العترة رابعاً آنکه از تتبع کتب و روایات قدمای امامیه کشیخ
صدوق در خبرهای شان خوشه چین است و مستقر از تصانیف او و مطالعهٔ نور الثقلین چنان بوضوح می‌انجامد
که چون آدم و حوا علیهما السلام مراتب مخمسهٔ حضرات ائمه بر ساق عرش دیدند ندای الهی در رسید که از ارادهٔ زوال
این مدارج عظیمه و آرزوی آن برای نفوس خویش بر حذر باید بود و گرنه در نهی و عصیان من مبتلا خواهید شد
و از ظالمان و ستمگاران محسوب خواهید گشت پرسیدند که خدایا ظالمان کیستند حکم شد که ظالمان آن قوم اند
که دعوی منزلت ایشان بغیر حق نمایند عرض کردند که خدایا چنانکه منزلت این زمرهٔ مقدسین در بهشت با نمودی امید داریم که
ظالمان در دوزخ ببینیم پس در دوزخ بحکم الهی انواع عذابها و صنوف عقابها بر ایشان ظاهر نمود و تمامی حالات
ظالمین و غاصبین بر ایشان عیان کرد و حق تعالی فرمود که ظالمین مدعیین مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در
درک اسفل اند كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها و كلما نضجت جلودهم بدلنا
سواها ليذوقوا العذاب اکنون ای آدم و حوا بعد اینهمه معرفت و ارتفاع حجب اگر آرزوی زوال
نعمت از ائمه خواهید کرد از جوار خود دور خواهم افگند و کمال رسوائی و مذلت بحال شما خواهد رسید با اینهمه که
شنیده بودند مرد و بزرگی مناصب این بزرگواران حسد بردند و آخر مخذول و منکوس گردیدند و از اجلهٔ این آیات
که آن ظالمین که نخول آدم و حوا بعد اقدام حسد در میانهٔ شان محشور شدن لعنت نهاد بحکم آفریدگار جهان اعنی
اياكما ان تنظرا اليهم بعين الحسد و تمنيا منزلتهم عندي و محلهم من كرامتي

فتدخلا ان بذلك في نهيي وعصيا فتكونا من الظالمين ضرور بود کسانی بوده اند که
عند معنی مطلوب از نهی صادر شود یا فتنه به کسانی که فقط بر تمنی قناعت کرده اند پس این قسم احادیث در
ثبوت آنچه گفتیم و برای الزام این قوم و ابطال تقریرات و تمویهات جالسی مورد لوم حرفی از ان بزبان قلم
آوردم نص قطعی خواهد بود فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين شکر
دیگر آنکه در بیان آنکه حضرت آدم و حوا در حسد و دشمنی عترت سید انبیا نعوذ بالله افتادند نه از وجود
شهادی این حضرات عینی و اثری بود و نه از آلات و طریق جنگ و جدال و قتل و قتال اطلاعی و خبر ورنه این هر دو بزرگ
بر اصول موضوعه شیعه که تا کی نوکران بیمایگی بدانشمین و ذمی المعمورین که بدون استعمال سیوف و نصال خون شیعیان
خدا را بزعم طائفه پامال کردند یا فراشی می خوانند مع هذا اسامی این جماعت که ائمه از نور ایزدی بر ساق عرش
مکتوب بود تا هر چند آدم دست و پا زند لیکن دستش بدان نرسد پس گفتن آنکه آدمی تا بمقتضای حسد کار
نمیکند اثم نمیشود خرافتی بیش نیست حالیا برین چند بحث اکتفا نموده باصل مدعا مشغول میشویم و میگوئیم
دلیل پنجم آنکه لفظ احداث تو ابی تکلف بر خلفا منطبق نمیشود چه پیداست که معنی لفظ احداث پیدا
کردن چیزی تازه است اعاده امری را احداث نمیگویند و لهذا لفظ اعاده معدوم در کتب قوم شایع است
احداث معدوم صوری از جواز ندارد و صاحب صراح در ترجمه لفظ حدث میگوید شدن چیزی که نبوده باشد
و این نص است در آنچه گفتیم و نیز کریمه لعل الله يحدث بعد ذلك امرا و ذکر من الرحمن محدث
که مفسر به تجدد و محدث است شاهد صدق است برین دعوی زیرا که این جماعت بر صور خیالیه و صور
حضرات امامیه در وقت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دشمنی با اهل بیت داشتند و جناب سیدة النساء و علی مرتضی
و حسنین و دیگر محبوبین سید المرسلین را از مبغوضین می پنداشتند و جناب خاتم الرسل از جهت مخالفت عماد و
انبیا در نصب مرتضوی با وصف تکرار نزول جبرئیل و تاکید حضرت رب جلیل هر روز تسویف می نمود کما مر
تفصیله فی المسلک الاول و چون مضمون امامت مرتضوی بقرائن و شواهد یا دلائل و براهین مرعی و [illegible]
مجلسی خالی از اغیار باعث نزد ملا باقر مجلسی در بحار و قدمای اشیاع او در دیگر کتب و اسفار آراسته اند و صحیفه ملعونه

باتفاق همدگر انگاشتند و متفق الکلمه گردیده باهمدگر قسمهای غلاظ و ایمان شداد یاد کردند که خلافت
را از خاندان نبوت صرف کنند و علی بن ابیطالب را در میان دخل ندهند پس غصب خلافت و ما تفرع علیها
حقیقةً امری تازه نباشد بلکه آن عین مقتضای صحیفه مذکوره و تصریحات قوم در حیات آنسرور صلی الله علیه وسلم
باشد که بحکم احادیث نبوی بزعم شیعه در قتال و جدال صحیفه مذکوره بودند باز بقلم آوردند آنگاه در خانه کعبه
مدفون کردند پس اینهمه اعاده اموریست که در زمن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بکار ساختند و اوامر و نواهی آن
حضرت را گوش نمی نمودند و مواعظ و نصائح شریف را بجوی نمیخریدند چنانچه قصه عدم قتل ذی الخویصره و تخلف از
جیش اسامه و منع دوات و قلم الی غیر ذالک از اصول امامیه و تقریرات کتب کلامیه بر آن دلالت تمام دارد آری در احداث
منقولین اهل التشیع کما هو الظاهر ریبی و ترددی نیست چنانچه عنقریب خواهی دانست و هرگاه اینها باقی نیست پس نمی تواند
که احداث بر ارتداد بمعنی اعاده کفر زنهار صادق نخواهد آمد و علی هذا ما احدثوا بعدک دال بر مفاد ارتدوا
بعدک نخواهد بود و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر و تاکید جمله اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند
افتاد چه در معنی احداث و ارتداد تغایریست و بین التفسیر و المفسر و التاکید و المؤکد تطابق واجبست علاوه
ادعای نص بوجود لفظ مرتدین در روایت محکم نیست زنهار از لفظ مرتدین مصطلح شرعی مراد نمی توان گرفت
و الا لفظ علی اعقابهم حشو و لغو خواهد بود چنانکه ملا باقر مجلسی در بحار و بعضی از علمای کبار امامیه بدان رفته اند و این
مذهب را اختیار نموده اصل شریعت را برهم میزنند زیرا که مقدمه شناعت اصحاب را که از سر باطل میشود و وجه قبحها
که بر آن لازم نمی آید مثلا اکابر امامیه مثل شیخ الطایفه و من اتبع منهجه من القدماء و المتاخرین کما فی مجالس المؤمنین در
مقدمه نکاح حضرت ام کلثوم با عمر رضی الله عنهما که زید از ایشان بوجود آمده و میانه عم با در و پسر شد و بعد زمان
خلافت خلیفه ثانی در یک وقت بسر گشته و معلوم نیست که ازین هر دو متقدم که بود علی ما روی صاحب الکفایه عن
الصادق ع بهمین تاویل و تسویل میکردند و میگفتند که بظاهر اسلام خلیفه ثانی درست گردید حالیا که این سگان
معاذ الله از مرتبه اسلام نیز نصیبی نداشته مرتد شرعی گردیده باشند البته این نکاح تبر از فاحشه زنا
خواهد بود معاذ الله من ذالک و بسیاری از منقولین امامیه که مورد صلوات الله اشرف شرفا و انجب نجبا هستند

در ینصورت و قرار داد صاحب کامل بهائی کما یجیٔ ان شاء الله تعالی ولد الحرام خواهند شد الی غیر ذلک من
المفاسد التی لا تحصی علاوه آنکه احادیث علل الشرائع و دیگر کتب معتمده بروایت ثقات شاهد این معنی
است که حضرت امیر ازان جهت با خلفا و اعوان شان جهاد نکرد که اسلام آنها برقرار ماند لیکن این مرتد
شرعی و واجب القتل باشند نزد تمامی عقلاء عالم علت شیخ المشایخ از علل مستقذره خواهد بود و عبارت
حدیث مشار الیه اینست حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ قَالَ حَدَّثَنَا اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیْسٰی
عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوْفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیْسٰی عَنْ حَرِیْزِ بْنِ یَزِیْدَ بْنِ مُعٰوِیَةَ عَنْ اَبِیْ جَعْفَرٍ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ عَلِیًّا عَلَیْهِ السَّلَامُ لَمْ یَمْنَعْهُ مِنْ اَنْ یَدْعُوَ اِلٰی نَفْسِهٖ اِلَّا اَنَّهُمْ اَنْ
یَکُوْنُوْا ضُلَّالًا لَا یَرْجِعُوْنَ عَنِ الْاِسْلَامِ اَحَبُّ اِلَیْهِ مِنْ اَنْ یَدْعُوَهُمْ فَیَاْبَوْا عَلَیْهِ فَیَصِیْرُوْنَ
کُفَّارًا کُلُّهُمْ و هرگاه بالاتفاق من کافة الخلق بعد ارتحال رسول المتعال همین چند ساخته حادث شد
لا غیر یکی امر خلافت و ما تفرع علیها دوم ردت بعضی از قبائل عرب سوم ساخته مانعین زکوة کما مر فی المسلک
السابق چهارم انحراف مقبولین لسانی ایشان حقیقة و میل آنها بخلفای ثلثه فاطبة لیکن چون سه امر اول مراد نتوان
گرفت لا محاله چهارمین متعین خواهد بود اما بطلان اول و ثانی پس اظهر من الشمس است زیرا که شناعت خلفا خود
مرتد شرعی باشند علی الاطلاق خواه در احکام آخرت و فقط هیچ گونه متصور نیست کما عرفت اما بطلان ثالث
پس از ینکه مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او در اعتقاد مؤلف مومن پاک اعتقاد منکر خلافت مغصوبه حضرت
صدیق اکبر بودند و تفویض صدقات و زکوة به حکام نصب کرده ایشان جایز نمی پنداشتند و برین گناه رسید
بآنها آنچه رسید چنانچه علمای مذهبش باعتقاد او کالشمس فی رابعة النهار عدم ردتشان را روشن ساخته اند من شاء الاطلاع
فلیرجع الی کتبهم الکلامیة بالجمله چون سه امر اول مراد نتوان گرفت آخرین متعین خواهد شد کما نص علیه سیدهم
وَشَهِیْدُهُمْ نُوْرُ اللهِ التُّسْتَرِیُّ فِیْ مَصَائِبِ النَّوَاصِبِ حَیْثُ قَالَ اِنَّ مُرَادَ الْکَشِّیِّ مِنَ الصَّحَابَةِ مَنْ عَدَا
ذَوِی الْقُرْبٰی مِنْ اَصْحَابِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَمَنْ عَدَا مَا ذَکَرَهٗ مِنْ مَشَاهِیْرِ الصَّحَابَةِ
الْمُدَاوِمِیْنَ عَلٰی مُلَازَمَةِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ الْمُسْتَمِعِیْنَ النَّصَّ الْجَلِیَّ فِیْ

شان امیر المومنین علیه السلام لا لجمیع الصحابة فانظروا معاشر المومنین کیف
ابطال ارادة ردة جفاة الاعراب سیدهم وسندهم بل امامهم الاعظم اعنی ابا عمرو
الکشی ومن فی مرتبته واعترفوا بان المراد من الاصحاب المشهورون بصحبته و
الملازمون برفاقته صلی الله علیه وسلم والمستمعون للنص الجلی فی یوم الغدیر علی
امامة الامیر وقد وقع منهم التخلف عن بعض الواجبات واستحقوا بسببه السقر
کما دل علیه الاثر فمن الذی یدعی ان ذلک التخلف کان سوی التخلف عن سفینة
عترة رسول الثقلین وجحد الحسنین حتی صار سببا للعار والشنار بل لغرق فی لجة
النفاق بلا مین وای واجب التخلف عنه یدخل اصحاب الرسول فی جهنم ولا یشفع
منه شفیع المذنبین صلی الله علیه وسلم و برطرق شوشتری یعنی حدیث صحیح تمام دارد یعنی تو میدانی
که چه حدث کردند بعد تو از رفاقت غاصبین خلافت و ترک احد الثقلین بل کلاهما بلکه بعد مقوله رسول صلی الله
علیه وسلم گفته میشود که بودند آنها برگردنده بر پاشنه های خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد
نبی و طغی و عداوت که موالات اطاعت تو اختیار کرده بودند نزدیک بهمان شیوه قدیمه رجوع
و طریقه متروکه رای سپر کردند که اطاعت ترا در باره اعتقاد حقیت خلافت بلافصل مرتضوی
گذاشتند و بجهت میل و رعایت خلفای ثلثه و طمع زخارف دنیوی حکومت را ای براهل کوفه و بصره و دمشق
الی غیر ذلک علم تعنت و عناد برافراشتند و مقوله نبوی را که قرینه معنی ردت قرار داده اند از قلت تعمق
است فذلک علیهم لا لهم چه اکثر امت عیسوی از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بتلقین و ارشاد حواریان
باز می آمدند و بعد عروج جناب روح الله بسیار باز آن عقیده را از سر میگرفتند البته حکایت قول
عیسی قرینه اراده معنی ارتداد می فتاد و اذ لیس فلیس بلکه امت مزبوره هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد
الوهیت حضرت مسیح نمودند و امت محمدیه صلی الله علی صاحبها که امت اجابت بودند هم احداث امر تازه یعنی ترک
رفاقت عترت طاهره و گوساله پرستی و ملازمت خلفا اختیار نمودند پس مقوله نبوی قرینه عدم اراده معنی ارتداد است

احداث است نه بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد
الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی هم فردی از افراد ارتداد علی الاعقاب است و ما من جامع الا یجوز ان یراد منه
الخاص پس کدام مانع است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوییم جزاک
الله عنا خیر الجزا این خود عین مطلوب شیعه است که بی رسوخ اعتقاد اصل الاصول یعنی امامت ایمان کامل حاصل
نمیشود چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند ترک ایمان کامل را بلکه تبدیل اخلاق حسنه را بسیئه و ترک رفاقت احد الثقلین و
میل بخلافت شیخین و ذی النورین را هم ردت خواهند گفت چنانچه از حذیفه و ابن مسعود و عمار و مانند ایشان از معصومین
السانی امامیه صادر شده و ان شاء الله تعالی تفصیلش عنقریب معروض میشود لیکن غرض ما این است که از احدثوا بعدک
ارتداد شرعی مراد گرفتن و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم را مرادف آن قرار دادن چنانکه از عبارات بحار ملا باقر
مجلسی و اتباع و اشیاع او استفاده میگردد مستقیم نیست و اینکه از ما احدثوا بعدک احداث اموری جدید که تفصیل آ
لسمع وجه تعیین المراد انفا گذشت و از مرتدین علی اعقابهم ارتداد مقبول امامیه من حیث الترتب علی الامور المحدثة
مراد باشد فحبذا الاتفاق و نعم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که سلمنا که از احدث بمعنی ابداع لغة ارتداد مراد
نتوان گرفت لیکن باشد که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوییم که حدث و احداث چنانکه ترادف لغوی
با لفظ بدعت و ابداع دارد ترادف شرعی هم دارد صاحب مجمع البحرین در ماده حدث گفته و فی الحدیث المدینة
انه صلی الله علیه وسلم لعن من احدث فیها حدثا او آوی محدثا قیل فیه الحدث الامر الحادث
المنکر الذی لیس بمعتاد ولا معروف من السنة وفی الحرمات قلت وما ذلک الحدث قال
القتل والمحدث یروی بکسر الدال وفتحها علی الفاعل والمفعول فمعنی الکسر من نصر جانیا
وآواه واجاره من خصمه وحال بینه وبین ان یقتص منه والفتح هو الامر المبتدع
نفسه ویکون الایواء فیه الرضا به والصبر علیه فانه اذا رضی بالبدعة واقر فاعلها
ولم ینکرها علیه فقد آواه ولا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنی
علی الارتداد و نیز در اکثر طرق این حدیث مانند روایت سلیم بن قیس و حدیثیکه شیخ المشایخ در افادات

امام رضا در عیون روایت کرده الفاظ بُعداً و سُحقاً سُحقاً و تبدیل و تغییر واقع است مؤید آنست
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد بس مستبعد است بلکه بصراحت دال است بر
متبدل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر اعتقاد حقیت خلافت علی بن ابی طالب
علیه السلام که آن را بمجرد وفات سرور کائنات بتردد و شک بدل ساختند و برداختند بانجبر و جحد و
از انجمله تصریح دال است بر انکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت ما رواه بعض اکابرهم
فی معنی الحدیث المشهور عن الاکابر الاربعة من انه قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم بعد کلام لست اخشی علیکم ان تشرکوا ولکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافسوا
فیها و وجه دلالت در غایت ظهور است زیرا که هرگاه بنص نبوی ثابت شد که از بعض صحابه احداث واقع میشود
و معهذا بنص واقع شود که مشرک نخواهند شد بلکه مخافت تنافس در دنیا بود و لیس بصراحت ثابت گشته که آن
احداث در رای شرک که بقرینه تخاطب با مسلمانان انجام مرادف ارتداد است خواهد بود و علی هذا با شرک از
مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده و با مرتدین داخل اصحاب نبودند و الا کذب
قول مخبر صادق لازم آید و ذلک محال بالبداهه و هرگاه از احداث ارتداد مراد نباشد لا محاله امریکه متعلق
بخلافت مثل صوبه داری کوفه و قضای دمشق و مانند آن که در مناصب نبوی مرتبه علیا دارد خواهد بود و
تنافس که درین باب حسب اخبار نبوی واقع شده از غایت ظهور حاجت بیان ندارد که اکثری از مقبولین
شیعه بغیر از ارتداد بر گوساله پرستی و بعضی با خذ مناصب نبوی جان او بند اذا ما وقع امر غیر ذلک
یترتب علیه حدیث الحوض و ینطبق علیه سحقا و النار علی هؤلاء الکبار کما
هو غیر مرتفع و اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث امامیه بیشتر احادیث خواهد یافت که دال بر وقوع
عصیان فرمودن مخبر صادق است در باب متعلقات خلافت و این معجزه نبوی است که بر امر مستقبل متنبه کردند
و همچنان واقع از جمله که بکمال صراحت دلالت دارد علی ما قلنا و ای دلالة حدیثی است که مثل حدیث سابق
در مطاعن اصحاب کرام که بزعم علمای شیعه فریقین بر آن اتفاق دارند بخلاف مناقب شان کما فی کتبهم

الکلام مبینة مر و لیست و شواهد آن در بحار الانوار و حیات القلوب و غیرهما نیز وارد است قال
النبی صلی الله علیه وسلم ستحرصون علی الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیمة فنعم
المرضعة وبئست الفاطمة پس منصفی باید تا اندک تامل سازد که ازین زیاده تر اخبار از میل کسی سوی
غاصبین خلافت بصراحت چگونه بسفر نمودند آیا نمی بینی که ایراد سین برای استقبال قریب است و تخاطب با صحابه
کبار امامیه بصیغه جمع چگونه دلالت دارد و دیگر چگونه حرص بر امارت عما قریب از حکومت کوفه و بصره و دمشق الی
غیر ذلک که عبارت از بعد وفات رسول مقبول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد فاذا دریت
ذلک فقد وضح لک غایة الوضوح وظهر لک غایة الظهور ان ادعاء الناصب
للمجلسی و والده محمد تقی فی البحار واللوامع انه علیه السلام ما اراد خواص اصحابه بل المرتدین
والمنافقین الذین هموا بما لم ینالوا وقالوا عند طلب الدواة والقرطاس ما قالوا لیس ب
مستقیم بل اراد بعضا منهم بلا ریب کما نص علیه القاضی نور الله التستری والکشی
وغیرهما وقد مر سابقا و نکته دیگر باید دریافت که اگر کسی با وصف این همه تصریحات و تنبیهات ریب
توهم درگیرد که تصغیر لفظ اصحابی علی ما فی نسخة سلیم بن قیس نحوی برای تقلیل است پس اکثر مقبولین شیعه
چرا مردود خواهند شد گویم که غرض اینها صیانت اکثر مقبولین خویش ازین عار بلکه نار است حال آنکه سخافت
این قول بر هر کس که ادنی ادراک دارد ظاهر است چه مقام مقام شفاعت و دعا است که جناب شفیع محشر
تصدیر کلمه یا رب که راجع باسماء الهی است باضافت یای متکلم بجناب ایزدی استشفاع اینها خواهند کرد
پس اینجا تقلیل عدد چه مضر دارد مگر معنیش این خواهد بود که اینها چند کس از اصحاب اند اگر بکثرت می بودند آمرزش
اینها بر تو دشوار بود پاس نمیخواستم چون قلیل اند بیامرز والبته عاقلی با همین معنی رضا نخواهد داد علاوه مخاطب
عالم الغیوب والشهادة است حاجت اشاره به تقلیل و تکثیر عدد چیست پس نیست مگر اینکه مثل لفظ یا بنی که
معنی تصغیر مراد نمی باشد جناب رسالتمآب اشفاقا و استعطافا این کلمه بتصغیر ذکر کردند و هر چند این قدر را که بمعرض
عرض رسیده نزد منصف لبیب برای اثبات ما کنا نحن بصدده کافی و بسند بود لیکن تشفیاً

للعلیل وارواء للغلیل هنوز دست از ایراد دیگر برا این ورد آستین نمی کشیم پس حتی دیگر گوش بمن دار
وعناد و عصبیت و عداوت و لداد خویش بگذار و دلیل **ششم** آنکه جناب سید المرسلین مقوله
حضرت عیسی را اعاده خواهد فرمود بتلاوت آیت کریمه وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم
فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید
ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم مشغول خواهد شد
واین شعر برآنست که ما بر استفسارش متوجه نشسته و قبل ازین تفصیل هرچه تمام تر بقید قلم آمده که شفاعت خلفا
بدلالت مطابقی باشد یا تضمن و التزام از اصول قرار داد حضرات امامیه یکبار هم از جمله محالات است چه جای
مره بعد اخری و کره بعد اولی مع ذلک از مضمون و مفهوم آیت این توان برد که جناب رسالت منفر باید که خدا
تا وقتیکه من بقید حیات بودم ازین مردم احداثی مشاهده نکردم بعد از وفات من ازین گروه هرچه سرزده تو
خوب میدانی اینهم ابای صریح دارد از بودن خلفا ثلثه مورد حدیث الحوض چه از ایشان از اصول موضوعه
شیعه سبب رد و محدثات و بدعات و اقسام نفاق و انواع مخالفت سر نزد چنانچه مطالعه بحار الانوار
مجلسی بران گواه است بلکه روی حیات القلوب او نیز بتفاصیل این مطالب گواه است در باب شصت و
دوم از شیخ مفید باسناد حضرت امام اعظم طوسی و شیخ طبرسی مخالفهای سخنان را درباره بعثت اسامه
وتخلف اینها از لشکر شریک امامت مسجد شریف بعبارات طولانی آورده و در اثنای آن نقل میکند
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود با ابوبکر اشاره کرد که پس بایست و خود داخل محراب مسجد شد
ونشست و با مردم نشسته نماز ادا کرد و نماز از سر گرفت و اعتبار نکرد با نچه ابوبکر کرده بود و چون سلام نماز
گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمود که پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای آنکه عهد خود
را با تو تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از دیگری بپرسم پس حضرت فرمود
روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه

این سخن را فرمود و بیهوش شد از تعب رفتن مسجد و برگشتن و از حزن و اندوهی که عارض شد آن حضرت را
بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان و دانست از منهیهای فاسده ایشان پس مسلمانان بسیار
گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان آن حضرت بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست
پس حضرت چشم مبارک گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دوات و کتف که بنویسم
تا بنویسم از برای شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیارد عمر گفت برگرد
که این مرد هذیان میگوید و بیماری بروی غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کردند آنها که
در آنجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و بعضی گفتند که قول قول رسول خداست صلی الله علیه
و آله و سلم و گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاریم آنچه طلب کرد
فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت بآن نیست و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من
نیکو سلوک کنید و رو از ایشان برگردانید و ایشان برخاستند الی ان قال ای عزیز آیا بعد از شنیدن حدیث هیچ عاقلی را
مجال آن هست که شک کند در کفر عمر و کفر کسیکه عمر را مسلمان داند و اگر تعالی غلامی خواهد که وصیت کند و کسی
مانع وصیت او شود مردم بر دو طعنها میکنند هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواهد که وصیتی کند که صلاح جمیع امت
در آن باشد و کسی مانع وصیت او شود و در چنان حالی آن حضرت را آزرده کند و نسبت هذیان بآنحضرت
دهد چگونه خواهد بود حال او و حال آنکه حق تعالی میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
یعنی سخن نمی گوید آن حضرت از خواهش نفس و نیست سخن او مگر وحی که باو فرستاده میشود و میفرماید آنها که
آزار می کنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را در دنیا و آخرت پس معلوم شد که صدور کفر معاذ
الله از حضرت عمر فاروق و اتباع و اشیاع او در ضمن حیات سرور کائنات باصول ارباب تشیع مانحن فیه
بر تحقیق حال مجلسی که خلاف فهم مؤلف باشد اظهر من الشمس و ابین من الامس است و ازینمقام کفر مؤلف
همقام عیاذا بالله و بسیاری از بزرگان که قائل باسلام خلیفه ثانی و ذکر خلفای ثلثه اند بزبان مجلسی خاتم المحدثین
ثابت میگردد و مثل نقیر از ادراک آن مانند کتاب میشود بنابران برای استیصال خرافات مجلسی

یکدو حرف میگوییم که معلوم نیست که این لئیم هرزه درا در بارهٔ جناب مرتضوی که دشنام بپیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم از زبان عمر رضی الله عنه نعوذ بالله بطیب خاطر استماع نمود و بران سکوت ورزید و حال آنکه
در نصوص حق تعالی میفرماید انکم اذاً مثلهم چه اعتقاد دارد بار خدایا مگر معتقدین مجلسی بتقلید کنتوری
گویند که حضرت امیر وقت طلب قرطاس کجا حاضر بود لیکن اینهمه نظر بروایات بحار الانوار و حیاة القلوب که نمونه
آن در مسلک اول گذشت سخافتی و خرافتی بیش نیست زیرا که ازان واضح می شود که امیر المومنین در اوقات مرض
از سید المرسلین بیمار جدا نشده مگر وقتیکه هرگز دران وقت قرطاس و دوات طلب نفرموده اند مع ذلک نسخه سلیم
حاضرست حدیث مرتضوی دران منقول است که نص در مدعا ملکه بر حضور بقول امامیه هم دلالت تام دارد لیکن بر
تقدیر کفر بیچاره مولف که خدای عزوجل عاقبتش بخیر گرداند و زبانش را شل و لبش را باقرار حقیت مذهب اهل
سنت و جماعت جاری سازد و از اختیار عار و اوزار باز دارد این کفر بدشمنان جناب مرتضوی میگردد
واللازم باطل والملزوم مثله مسئله بعد مولف کامل بهائی هم بتصریح تمام بارتداد ایشان در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برخلاف منطوق حدیث سرور کائنات قائل شده و گفته که رسول الله صلی الله
علیه وسلم هنوز در حیات بود که ایشان مرتد شدند الی آخر القصه پس تلاوت آیت کریمه مذکوره و ارشاد بقوله
تقدسه که باعتراف مولف رساله و تمامی کبار امامیه صدور گناه از ایشان بعد عروج بر آسمان چارمین واقع شده در وقت
بودنش بر زمین چگونه منطبق شود زیرا که کفریات این مردم خود جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم تکرار
تمام بلا خطر شنیده بود و در کمال انقباض و انضجار میبود پس اگر چنین فرمایند که خداوندا تا من در ایشان
بودم هیچ خرابی ندیدم بعد وفات من تو بر ایشان نگهبان بودی کذب صریح خواهد بود و متوهم نشود
که صدور این کفریات مختص بزمان احتضار جناب سید ابرار بود و پیش قبل ازین زروایات بابا و مجلسی
دریافتی که این گروه در هلاک پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته اند چنانچه ماجرای سفر
تبوک و مانند آن که تفصیلش در حیاة القلوب است و دلیلا بایت روشن و جلی است سر سخن بر مقبولین اسمای
امامیه این همه میبود و الفاظ حدیث متنازع فیه انطباق کلی خواهد یافت کما ستعرفه انشاء الله تعالی مفصلا

دلیل هفتم ورود بعضی از روایات است دال بر آنکه از دار و گیر ملائکه عذاب موکلان عقوبت
قلیلی از آن مردم که حدیث ایشان احوال در شان آنها جاریست نجات خواهند یافت و انطباق این مضمون
نیز بر خلفای ثلثه بر مسلک مجلسی و اتباع او و کسانیکه این بزرگان را معاذ الله در احکام اخروی مانند کفار
و مشرکین می دانند از محالات است بخلاف مقبولین لسانی امامیه که اگر بعضی از آنها زودتر نجات
یابند و بعضی بر العذاب عیاذاً بالله بجهنم روند هرگز مخالفت اصول امامیه لازم نمی آید زیرا که بر روایات
ایشان بعد ازین خواهی دانست که معاصی بعضی خفیف و آثم جمعی اشد بود بخلاف حال خلفای ثلثه بر منهج
شیعه که بر طور واحد است یعنی نجات بعضی و گرفتاری بعضی دیگر در هیچ حال امکان ندارد کسانیکه در حق
شان قائل تخلید عذاب اند تفصیلی نمیکنند که بعضی از ایشان نجات خواهند یافت و بعضی در عذاب گرفتار می
خواهند بود و جمعی که قائل بدخول اعراف اند نیز برای شان قاطبةً همین اعتقاد دارند و طائفه که بنجات رفته اند
آنها نیز تفصیلی بکار نمی برند پس اگر نجات بعضی از آنها و گرفتاری بعضی دیگر قائل شوند خرق اجماع
لازم می آید و درینمقام برای دفع توهم مکابره عبارت کتاب کشف المراد امام اعظم حلی نقل می نمایم
المحارب لعلی کافر لقول النبی حربك یا علی حربی ولا شك فی كفر من حارب
النبی واما مخالفوه فی الامامة فقد اختلف قول علمائنا فمنهم من حكم بكفرهم
لانهم دفعوا ما علم ثبوته من الدین ضرورة وهو النص الجلی الدال علی امامته مع تواتره
وذهب آخرون الی انهم فسقة وهو الاقوی ثم اختلف هؤلاء علی اقوال ثلثة احدها انهم
مخلدون فی النار لعدم استحقاقهم الجنة الثانی قال بعضهم انهم یخرجون من النار الی
الجنة الثالث ما ارتضاه ابن نوبخت وجماعة من علمائنا انهم یخرجون من النار لعدم الكفر
الموجب للخلود ولا یدخلون الجنة لعدم الایمان المقتضی لاستحقاق الثواب دلیل هشتم
آنکه در بعضی از روایات بلفظ اعقابهم و در بعضی از احادیث بلفظ مرتد مقید کرده اند پس اگر مقصود
ازین روایات اثبات فسق واحد است فذلك هو المقصود لكنه مانع من حمله

علی الخلفاء فانهم کفار علی اصولهم المفتریات وفی حلمهم کما مر الا عند جمع منهم
ولا کلام علی مذهبهم فی هذا المقام واگر مقصود از ان اثبات کفر است پس انجاز را که اکتفا بر لفظ
مرتدین اول مقصود بود گذاشتن و باطناب گردیدن بلاضرورت شرعی و عرفی از افصح فصحا و ابلغ بلغا که
کلامش فوق تمامی مخلوقات و تحت کلام حضرت امیر و خالق ارض و سموات است از جمله مستبعدات بلکه محالات است پس
خلفای ثلثه و اتباع و اشیاع شان هیهات مراد نباشد وهو المطلوب بحمد الله که مولف رساله قید علی اعقابهم را
در صورت ارتداد شرعی و اراده کفر حشو و لغو قرار داده و در لزوم این قباحت نظر بمذهب و اصول
فریقین افتراقی و اختلافی پدید نیست کما لا یخفی علی المتاملین **دلیل نهم**
آنکه جمله لم یزالوا اقتضای آن می کند که ارتداد بسیار احداث و ارتداد آنها گذشته باشد حتی
ارتداد زمانه تابعین نیز چون که باظهار قاضی نور الله شوستری در احقاق الحق شاه بود از افراد آن ارتداد
باعتراف امام و حضرت مولف نتواند شد فعلی هذا میگوییم که این ارتداد که الی خلفای شد بین راس رئیس ایشان
ابوبکر صدیق سه سال کامل هم برابر که خلافت قرار یافته منطبق نمیشود بخلاف مقبولین لسانی حضرات شیعه مثل
ابوذر و عمار و سلمان و حذیفه و عبد الله مسعود و حضرت عباس و فرزندانش که بی شائبه تکلف و تصنع بر آنها منطبق می شود
چنانچه بر روایات امامیه بر جای خود ثابت است و سیجی انشاء الله تعالی **دلیل دهم** آنکه مصداق حدیث
الحوض که سانحه یوخذ بهم ذات الشمال در روز قیامت بر ایشان خواهد گذشت از اصحاب قرب و منزلت
و رفیع المکان و جلیل الشان خواهند بود چنانچه روایت سلیم و ترجمه اش از کتاب حضرت مجتهد الزمانی قبل ازین گذشت
تازه در آخر نسخه سلیم بعد ذکر مناقب حضرت امیر و ابوذر و سلمان و مقداد مکرر این حدیث موجود است و دلالت تمام بر آن
دارد که این سانحه بر مقبولین خواهد گذشت و الفاظ حدیث بر طبق نسخه فقیر اینست لیردن الحوض قوم ممن
صحبنی ومن اهل المکانة منی والمنزلة عندی حتی اذا وقفوا علی مراتبهم ورأونی اختلجوا
دونی فاخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی اصحابی فیقال انک لا تدری ما
احدثوا بعدک انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم القهقری منذ فارقتهم و این مضمون

نیز از حمل این حدیث بر خلفای ثلثه آبی است چه رفعت مراتب و جلالت مناقب برای مقبولین لسانی البته
مسلم الثبوت است بخلاف شیخین و ذی النورین که این دعوی بر صور خیالیه الشیطان او هن من نسج العنکبوت
اگر هنوز حوصله سماع روایات باقی باشد فقیر از تحریر آن بنا بر حقوق ضرورت ملجیه چنانچه در تمام این مسلک اتفاق
افتاده در نمی گذرد. في تفسير اهل البيت وبقيت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم نسيبة بنت
كعب المازنية وكانت تخرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزواته تداوي
الجرحى وكان ابنها معها فاراد ان ينهزم ويتراجع فحملت عليه وقالت يا بني الى اين تفر
عن الله ورسوله فردته فحمل عليه رجل فقتله فاخذت سيف ابنها فحملت على الرجل
فضربت على فخذه فقتلته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بارك الله فيك يا نسيبة
وكانت تقي رسول الله صلى الله عليه وسلم بصدرها وثدييها حتى اصابتها جراحات كثيرة و
حمل ابن قمية على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال اروني محمدا لا نجوت ان نجى فضربه
على حبل عاتقه ونادى قتلت محمدا واللات والعزى ونظر رسول الله صلى الله عليه وسلم الى
رجل من المهاجرين قد القى ترسه خلف ظهره وهو في الهزيمة فناداه يا صاحب الترس الق
ترسك ومر الى النار فرمى بترسه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا نسيبة
خذي الترس فاخذت الترس وكانت تقاتل المشركين فقال رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم لمقام نسيبة افضل من مقام فلان وفلان وفلان انتهى موضع الحاجة. اکنون
باستماع ترجمه این روایت زبانی ملا باد متوجه باید شد مقر باید که از زبان نسیبه دختر کعب مازنیه در جهاد حضرت همت مانده بود و حضرت
او را بجنگهامی برد که مجروحان را مداوا کند و پسرش در آن جنگ همراه بود چون خواست که بگریزد نسیبه با در او بر او حمله کرد و گفت
ای فرزند از خدا و رسول میگریزی و او را برگردانید تا آنکه مردی از مشرکان بر آن پسر حمله کرده او را شهید کرد پس نسیبه شمشیر
پسر خود را گرفت و بر آن کشنده پسر خود زد و او را کشت حضرت او را تحسین کرد و گفت خدا بر تو برکت دهد و ای
نسیبه خود را در پیش روی حضرت باز داشته بود و سینه و پستان خود را سپر کرده بود که آسیبی به آن حضرت نرسد

تا آنکه جراحات بسیار باو رسید ابن قمیه بر حضرت حمله کرد و گفت محمد را بمن بنمائید من نجات

نیابم اگر او از من نجات یابد پس ضربتی بر دوش حضرت زد و فریاد کرد که بلات و عزی سوگند محمد را

کشتم در ان حال نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنام مردی از مهاجرین افتاد که سپر بر پشت و سپر خود در دست

آویخته بود حضرت او را ندا کرد که ای صاحب سپر بینداز سپر خود را و برو بسوی جهنم او سپر انداخت حضرت

نسیبه را گفت که سپر را بردار پس نسیبه سپر برداشت و با مشرکان قتال می کرد پس حضرت فرمود که مقام نسیبه و

دفاعی او امروز بهتر است از مقام ابوبکر و عمر و عثمان انتهی کلامه فی حیات القلوب هرگاه علی رؤس الناس

نسیبه را بر خلفای ثلثه ترجیح دهند و فرار ایشان را باواز بلند بیان کنند رفعت و جلالت و قرب منزلت ایشان

نزد سرور انس و جان کجا باقی ماند و بدهن شیخ مسکین قطعاً و یقیناً رسید که هرچند ابن سبا و اتباع او

برای کسر و خفض شان خلفای ثلثه این روایت را دفعاً القدر النسیبه بکمال شد و مد بهم بافته باشند ولیکن مقتضی

علو شان و عظم مرتبه شجاعت و شجعیت جناب امیر و عدم معنی خروج و نصب بود چه این قصه علی الظاهر دلالت

بران دارد که حفظ و صیانت نبوی بکوشش و کشش نسیبه واقع شد و ثبات قلب و مراعات جان نثاری بر آنحضرت

از وی بعنوانی صدور یافت که کسی از مقبولین لسانی امامیه حتی که جناب امیر کبیر هم سهیم و شریک منصب او

نتواند شد با وصف آنکه نسیبه از دست کفار شربت شهادت چشید لیکن هرگز نسیبه را تعرضی در اختر

روند او بلکه بعد ملاحظه این همه سوانح بکافر کشی متوجه شد و مانند شیر می غرید و هرگاه او را شمشیر بدست آمد

چندان داد شجاعت و دلیری و مردانگی و دلیری داد که قصه رستم زال و جنب این هر زال ماند و فسانه عمرو عیار

بی اصل و بی ثبات نماید و العجب کل العجب که ذو الفقار برای او نزول اجلال نیافت و گرنه از

آثار تهور و دلاوری او نشان نمی نمود که هرگز احدی از کفار از دستش جان بسلامت نمی برد پس مراد از فلان و

فلان اصول شیعیان جناب امیر و عمار یاسر و حذیفه یا دیگر مقبولین لسانی امامیه باشند که در جنگ احد

شریک بودند و لشکت او بودند کما سبق نه خلفای ثلثه علاوه لفظ افضل من مقام فلان الخ بحسب ظاهر هم بدین

معنی می رسید که هرگز خلفای ثلثه را اراده نفرموده چه درین صورت می باید که این همه بزرگان را در اصل شجاعت

نبرشکته

بشری باشد و چگونه دلهای امامیه که هر کس را بکمال نامردی و بزدلی وصف میکنند
برین معنی قرار خواهد گرفت بخلاف مقبولین شیعه قسم بر انصاف این همه که شنیدی حرفی از
جنگ حد بود اگر حال دیگر غزوات از کلام مجلسی و روایات معتبرات قوم در باب جانفشانی راشدین
با تو گوییم و فی الجمله براه تفصیل بوییم معلوم خواهد شد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اکثر غزوات ایشان را ذلیل
و خوار فرموده و اینها از دست بار کشی عارها کشیده اند مثلا در غزوه ذات السلاسل روایت شیخ کلینی و شیخ
مفید و امام اعظم طوسی و طبرسی و قطب راوندی در مصنفات ایشان الحنوا است که باقر مجلسی در حیات القلوب
بترجمه آن پرداخته ملخصش آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را با چار هزار نفر بسوی کفار فرستاد
و فرمود اگر اسلام قبول نکنند و ما را از روزگار ایشان برار پس ابوبکر با گروهی از مسلمانان بملاقات کفار
کرد و پیام ادا نمود گفتند بلات و عزی اگر قرابت تو مانع نمی شد ترا با جمیع اصحابت میکشتیم برگردید که با شما کار
نداریم و نمیخواهیم که محمد را با علی بقتل رسانیم ابوبکر با لشکر خود گفت که سوی مدینه قصد کنید اهل عسکر هر چند
وی را تحریض بر جهاد میکردند قبول نه نمود چون بمدینه رسیدند حضرت فرمود ای ابوبکر مخالفت من
کردی و آنچه گفتم بعمل نیاوردی و عاصی شدی پس بر منبر برآمد و گفت ای معاشر مسلمین ابوبکر را امر کردم که
اسلام را عرض کن و بعد امتناع بجهاد مشغول شو او بجهت نامردی از لشکر رسید اطاعتم نکرد اکنون بحکم
جبرئیل عمر را میفرستم ای عمر برو و چنان مکن که ابوبکر کرد القصه او هم گریخت و جبرئیل خبر داد حضرت بر منبر آمد
و فضایح او معاذ الله بر ملا فرموده باز خطاب بعمر نمود که نافرمانی کردی و خلاف امر من بجا آوردی و عمل
برای خود نمودی خدا قبیح گرداند رای ترا اکنون علی را میفرستم الی آخر القصه لطولها بالجمله مقصود فقیر
در تفصیل آن بود که عدم انطباق رفعت منازل خلفا بر روایات موضوعه جدیده ثابت کرده شود و سابقا و آنفا
گذشته که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بدست حق پرست و زبان صدق ترجمان خود بر اصول امامیه شیخین را در آن
مسجد خویش و هم وقت طلب دوات و قرطاس چندان ذلیل و خست ساخته که جز رو پوشی چاره ندیدند الی غیر ذلک من المقامات
التی لا تحصی کثیره طرفه تر آنکه در دنیا در پی تذلیل ایشان باشند و حال آنکه حکم باسلام ایشان می نمودند و در

روز قیامت که دار الجزا است رسوائی آنها با وصف کفر مقرری شان در آن وقت روا ندارند و اگر با اینهمه
جلالت شان و رفعت این بزرگان بر حال خود باشد عجب نیست که اینها نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجهت قرب و
منزلت و جلالت قدر و رفع ذکر لیاقت خلافت هم داشته باشند کما هو فی الواقع کذلک حیرت دیگر آنکه محبت و عطوفت
خاتم نبوت را در باره شخصی علی الاطلاق موجب ایمان و کمال اسلام او در بحث امامت پندارند و افضلیت و خلافت
مرتضوی را از آن ثابت کنند چنانچه شیخ مفید علی ما روی المجالسی فی حسامه در بعضی از رسایل خویش میگوید که معلوم
است اینکه محبت جناب حق سبحانه و تعالی بنسبت بندگان از قبیل محبت مخلوقی به مخلوق دیگر از ره گذر
مشتهیات نفس باشد نیست بلکه بنا بر استحقاق و اتصاف محبوب بصفات کمالیه است و هرگاه کسی احب خلق
خدا باشد متصف بکمالات صوری و معنوی بلا شبهه خواهد بود الی آخر تقریره و قرب و منزلت خلفای راشدین را از
جزافیات اعتقاد کنند فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی هفوات هولاء الکبار و لنکشف علی هذه الادلة
القاطعة القالعة تلک عشرة کاملة باقی ماند تطبیق اوصاف عشره بر زمره مقبولین لسانی متشیعین تفصیل تمام
لیس میگوییم که همه صفات مذکوره در حق ایشان بر جای خود مثل بدیهیات اولیه ثابت است اما الصحابیة
فبیان لا یحتاج الی دلیل و برهان و لا یتوقف علی التوضیح و البیان زیرا که فهرست امام اعظم طایفه یعنی شیخ طوسی
و کتاب ابو عمرو کشی و کتاب حسین غضایری و نقد الرجال ابن ابی داود و خلاصة الاقوال حضرت امام اعظم دیگر و
تلخیص الاقوال و منهج المقال و مجالس المؤمنین و بحار الانوار و همچنین دیگر کتب معتبره ایشان بلکه بیشمار دلالت بر
حصول این مرتبه برای حضرت سلمان و ابو ذر و عمار و غیرهم من المقبولین دارد بعنوان اینکه ظهورش مثل آفتاب رابعة
النهار هویدا و آشکار است و ان شاء الله تعالی نمونه آن از کتب شیعه اوله قوم در حق بعضی از اینها بعد ازین منقول
خواهد شد اما رفعت منازل و کثرت فضایل پس آن نیز بر السنه مخالفین از همین وادی است لیکن هم
چند حرف درین مقام اکتفا کنیم ملا باقر مجلسی در بحار بالخصوص در باب نجابه و غیرهم از کتاب حیات القلوب میفرماید که
بسند معتبر منقول است که بحضرت امیر المؤمنین از احوال ابو ذر غفاری سوال کردند فرمود که علوم را دانست و شکم
بست که از آن چیزی بیرون نیاید پس از حال حذیفه پرسیدند فرمود که نامهای منافقان را یاد گرفت پس حال عمار یاسر را

پرسیدند فرمود که مومنی است که مغز استخوانش پر از ایمان است و فراموشش کاری بود که چون یادش
می‌آوردند زود متذکر می‌شد پس از حال عبد الله مسعود پرسیدند فرمود که قرآن خواند و نزد او نازل شد
گفتند خبر ده ما را از حال سلمان فارسی فرمود که دریافت علم اول و علم آخر را و او دریاییست بی پایان
الی آخر الحدیث و نیز در حق حذیفه از آنجناب مرویست که اسامی منافقین را خوب میدانست و عارف بحدود
الهی بود و نیز از جمله مقبولین مذکورین زید بن ارقم است که حضرت امام اعظم حلی در خلاصة الاقوال و صاحب
تلخیص او را از عارفین حقوق حضرت امیر المومنین و سابقین دانسته‌اند و از متشیعین قرار داده که فاضل
جالیسی برد عقیده سید دهم در صوارم چو بین بنا بر تجری و اجتهاد یکه در سرشت از زید مذکور را از جمله فساق
و فجار و اعدا حیدر کرار شمرده باشد و اگر مرادش این است که وی بنا بر ارتداد و احداث بمقتضای حدیث الیه
اظهار ارتدت الصحابة کلهم الا فلان و فلان باشند عمار از زمره معاندین اهل بیت و مخالفین الشان محسوب شده
پس درستانت این تقریر کلامی نیست حبذا الاتفاق و نعم الوفاق المختصر محال عقل و خلاف نقل است که شیعه
مرتضوی متصف بخلوص عقیدت نزد حضرت مصطفوی مقبول نباشد نظر بکنی بحدیث امالی و روایت رجب برسی
که او را بحافظ ملقب میکنند و بوجودش افتخار عظیم دارند از ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم یا علی انا منک و انت منی روحک روحی و شیعتک شیعتی و اولیاءک
اولیائی و غالبا مضمون روایت ابن عباس در باب صحیفه که برنگ لوح محفوظ محل هر رطب و یابس بود
ذهن سامعین نیفتاده باشد و از جمله الشان بلال خادم رسول متعال است که خوبی و بزرگی و اخلاص و رسوخ او از
زبان اکابر امامیه در مسلک اول گذشت فلا نعیده مرة اخری و مجالس شیخ نیز از فضائل و کمالات و منزلت
و از آنجمله جابر بن عبد الله انصاری است که بقول ابن عقده که حضرت امام اعظم در خلاصه خود نقل آن کرده بسوی
اهل بیت منقطع بود و از آنجمله حضرت عباس عم جناب افضل الناس است که حلی مذکور و دیگران نیز بمدح او
پرداخته‌اند و در مناقب او از زبان مخبر صادق روایتها در دفاتر مبسوطه دارند و از این باب روایت امام
اعظم طوسی است بسند معتبر از امام رضا علیه التحیة و الثنا که آنحضرت صلعم فرمود که حرمت مرا در حق

عم من عباس رعایت کنید که او بقیه پدران من است و ایضا بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده
که فرمود هر که آزار کند عباس را آزار من کرده زیرا که عم آدمی شبیه پدر او است الی غیر ذلک من الروایات التی
آوردها المجلسی فی کتابه الکبیر اعنی بحار الانوار و کتابه الصغیر اعنی حیات القلوب و سایر جلیلات امامیه در فتح حضرت ابی الفضل
عباس را از نقبای اصحاب در زمره سلمان و غیر او شمرده و حال علمای قوم در باره رعایت حرمت آن بزرگوار
که عین حرمت مصطفوی بود عنقریب بطریق اجمال و اختصار با تو خواهم گفت که این بزرگان در طیب ولادت
آنجناب بزرگ فرشتار و گفتگو دارند فاقول و اولیا و اسقی و الی المشتکی و از انجمله حضرت عبد الله بن عباس است
که بر مذهب شیخ جلی و صوفی خیالی او از محبین مرتضوی و اجله تلامذه آنجناب است حیث قال فی خلاصة
الاقوال کان محبا لعلی علیه السلام و تلمیذه و حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر
المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی و از انجمله بعضی دیگر اند که در ضمن اثبات احداث
و انقلاب آن برین بزرگان در باره تراجم شان حرف خواهیم زد و حالات ابتداع و احداث
آنها بحول الله و قوته مفصلا نقل خواهیم کرد بالجمله در رفعت منازل این گروه مصداق حدیث حوض نزد
علمای قوم شیعه پیرامون خاطر کسی نمی گردد و از ینجاست که کنتوری در ازالة المطاعن بحکم فاضل جلیلی
میگوید قوله صلی الله علیه و آله و سلم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم دلالت نمیکند مگر بر اینکه فرشتگان
در حق آن مردم که حضرت رسول خدا انتظار حال آنها در روز قیامت مکرر خواهد گفت که اینها اصحاب
من اند خواهند گفت که اینها همیشه مرتد بوده اند بر پاشنه های خود ها از وقتیکه تو مفارقت کردی و این مقصود
نمی شود مگر در کسانیکه ارتداد آنها بر همه کس ظاهر نبوده باشد زیرا که کسانیکه ارتداد آنها ظاهر باشد حال آنها
بر مجلس مخفی نخواهد ماند فکیف علی النبی صلی الله علیه و سلم و نیز مکرر گفتن آنحضرت صلعم لفظ اصحابی در حق آنها دلالت
میکند بر کمال قرب و خصوصیت آنها در خدمت آنحضرت صلعم کما هو الظاهر انتهی بلفظه اما بودن الشبان
محل شفاعت خاتم پیغمبران و مقام عطوفت و استعطاف سید الانس و جان پس گویا از اجلای بدیهیات است
نه جای انکار و حرف شاملی سخن مخالف و خصوصا بمقام انیست که شفاعت ارتکاب معاصی و خوف از دیر

شدت

وشدت نکیر اخروی بر تصریحات فاضل مجلسی در حق الیقین وغیر آن مقتضای دلالت حدیث شریف
که ذخیرهٔ شفاعت مختص برای اهل کبایرست ثبوت نمی بندد و از ارتکاب کبایر و صدور محدثات از ایشان
در اصول ایمان ضرر نیست جوابش که تکذیب مخالف مکابرست بلا مهلت حوالهٔ قلم می شود که اما احداث
پس دلایل بسیار و براهین بیشمار بر اثبات آن قایم می توان کرد عموما و خصوصا اما اول پس از آنکه جل متقدمین
ایشان سیما ابو عمرو کشی در کتاب اسماء الرجال اتباع و اشیاع او از امام باقر و صادق علیهما السلام
روایت کرده اند که تمامی اصحاب بعد از جناب رسالتمآب مرتد شدند مگر سه کس سلمان و ابوذر و مقداد و راوی
گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی حضرت فرمود که اندک میلی کرد و بزودی برگشت باز فرمود اگر کسی را
خواهی که هیچ شکی نکرده و ترددی در وجوب متابعت مرتضی بهم نرسانیده آن مقداد است و بس و این روایت
در اکثر کتب ایشان منقول و مرویست و مضمون آن باوصف محفوف بودن بقراین و دلایل ثبوتی
معنوی بسر حد یقین رسیده پس از ارتداد و احداث جمیع مقبولین امامیه غیر مقداد ثابت شد و اینهم بمعرض ثبوت رسید
که ابوذر و سلمان نیز از مائلین بخلفا و تارکین بر خلافت مرتضی و مترددین دربارهٔ حقیت امامت
سیداوصیا بودند و فی الجمله نظرا الی بعض الوجوه بودند سلمنا که نظر ببعضی از روایات مثل مقداد باوفا و لیکن
بلنباد این تمثیل بعد از ملاحظه و معاودت اصول احادیث بمعنی اضافی و رجوع است یعنی مانند مقداد ایشان
نسبت بدیگران بعد از ثبات نه حقیقی و الا این احادیث باهمدیگر متناقض بتکذیب یکدیگر خواهد بود و این حال
مسلک محدثین ایشانست و ازینجا معنی احادیث دیگر که در ستایش اهل تزلزل مطلق اندازد برده غیب العالم شهادت
جلوه گر میشود که مدار این بعین توسعه و مجاز و رجوع این بزرگان بعد ارتداد است چنانکه در توبه عمار مروی شده کما
عرفت آنفا غالبا السنت یکسان نیست که پس از روز و سیاه آورند و به لوا رها یات خبر از اهل بیت اطهار آن
که ادوار صفین منتصر گشته در دانش استعداد ایشان بسیار کشیده کما سیجئ انشاء الله تعالی و مؤید ارتداد است روایات
حق الیقین کما لایخفی و آنچه درین کتاب بذیل قصه بیعت مرتضی و زبیر مرویست که انکار شان از همه زیاده تر بود
و بخلیفه ثانی دشنامها حواله نمود و در سبب این خلافت هنگامه کارزار گرم فرمود نیز تایید نفس ارتداد می کند

بضمیمهٔ استشهاد مرتضوی درباره حدیث تابوت و ناظر بهمین است که عمار یاسر در ارکان اربعه داخل
نبوده بلکه زبیر مذکور در آن وقت بر رفاقتش پای ثبات فشرده و از مطالعهٔ بحار و ترجمهٔ آن صریح معلوم است که
در زمرهٔ راجعین بسابقین ابو ساسان انصاری و غیر او را شمرده اند نه عمار یاسر را پس جملت الستة [illegible] اصناف
محمول خواهد بود و بر معتقدات مخالفین عیان است که زبیر با وصف بودنش از اهل عقوبت و نکال اصحاب
شمال مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود مستثنی بودن بداهیهٔ گیر قیامت گرفتار آیند از اصول
امامیه بعید نباشد **و مخفی نماند** که برای اخراج عمار و ادخال زبیر در ارکان اربعه چگونه بر تن مقدار
بسند کنم زیرا که نسخهٔ سلیم که نزد فقیر حاضر است در صدر این حدیث از سلمان مروی است قال فلما
کان اللیل حمل علی فاطمة علی حمار واخذ بیدی الحسن والحسین علیهما السلام
فلم یدع احدا من اهل بدر من المهاجرین ولا من الانصار الا اتاه فی منزله وذکر حقه ودعاه
الی نصرته فما استجاب له الا اربعة واربعون رجلا فامرهم ان یصبحوا محلقین رؤسهم
معهم سلاحهم علی ان یبایعوه علی الموت فاصبحوا لم یوافه منهم الا اربعة فقلت
لسلمان من الاربعة قال انا وابو ذر والمقداد والزبیر بن العوام این جا اگر پی از
ارکان اربعه بلی مقداد بر حال خویش باقی ماند و این معنی مستبعد نیست زیرا که او ابن اسود بود و دلش مثل فولاد بل اشد
قسوة مطابق روایات ائمهٔ امجاد کما لا یخفی علی من نظر الی افادات الکشی هو مدار الاعتماد و از ینجاست که بندهٔ کمترین خلایق
نام او را درین زمره یاد نکرده **لیکن گذارش است** که شهید ثالث مذهب امامیه در فهم معنی حدیث ارتدت یعنی ارتد الناس
الا فلان و فلان چند قید حفظا لناموس مذهب بی آنکه بکتب احادیث ائمه غور و تامل بکار برد در مصائب خویش افزوده حیث قال
ان مراد الکشی من الصحابة من عدا ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ومن عدا
ما ذکره من مشاهیر الصحابة المدار ومبنی علی ملازمة النبی صلی الله علیه وآله وسلم المستمعین
للنص الجلی فی شان امیر المؤمنین علیه السلام لا جمیع الصحابة من اکابرهم واصاغرهم
وهذا لم یذکر علیا وفاطمة والسبطین علیهم السلام ومن کان معهم من بنی هاشم

تابع

وتابعیهم وموالیهم مع ظهور ان الکثیر لم یعتقد ارتدادهم فبقیت الطائفة الکثیرة
الذین لم یکونوا من مشاهیر الصحابة المستمعین للنص سالمین عن شبهة الارتداد الیهم و
ان دخلوا تحت تابعیة للمرتدین لاشتباه الامر علیهم انتهی تمام خرافاته پس اگر تخصیصات این
مفتری شیعه برانش که در نفس الامر مخالف روایت مسعود عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام ست زیرا که اعتراف
باقر مجلسی در بحار معنی آن جز این نیست که همه کس از رجال اهلبیت و اصحاب راه ارتداد پیش گرفتند مگر چهار کس علی
بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر الخ شل شریک بار در حیز فرض و تسلیم آریم و حضرت عباس و
عقیل و فرزندان ایشان و من یأتیهم من بنی هاشم را درین حدیث خارج از مبحث پنداریم باز هم کسی از
صحابه از سانحه ارتداد و احداث سوای مقداد مستثنی نتواند بود زیرا که مقبولین بلسان شیعه که اسامی متبرکه بعضی
از آنها قبل ازین مسطور شده باظهار انکار شان که ملازمین صحبت اشرف البریه و خواص آنجناب شمرده می شدند
و در شهرت آنحضرات و استماع اینها نصوص جلیه مرتضویه این شکی و ریبی بر السنه امامیه نیست و در صدد این
فصل بالاجمال حال ارتداد و احداث ایشان دریافتنی اکنون مفصلا احداث این صحابه کبار از حدیث ردت
وغیره بنحو تبرین وجوه باثبات می رسانیم باز خود را سوا احداث حضرت عباس و امثال ایشان بالخصوص حصول
تشیعین متوجه میگردانیم بلکه بعضی از احادیث که بر کمال طهارت و طیب ولادت ایشان در طریق امامیه
غلط گفتیم در اصح الکتب قبل الفرقان دلالت وارد بر طبق سجاد سابق وارد میکنیم تا دریافت شود که احادیث
رفضه درباره بزرگان اشرف المخلوقات برین نهج وارد است و با اینهمه عیوب خانگیها علما طایفه رافضی
دبلند بر دار از العرش عظیم می رسانند و بدعوی مزید ولای اهل بیت و منتسبین ایشان گردن می فرازند
پس بعد آنکه ارتداد بهر دو معنی یعنی برگشتن از دین اسلام و منحرف شدن از کمال ایمان و تبدیل اخلاق
حسنه بسیئه نمودن الی غیر ذلک من العبارت صادق می آید و هرگاه بتصریح مرزا محمد کشمیری در نبراسه و دیگر
بزرگان از معاصرین امامیه اول مراد نیست لا محاله ثانی متعین خواهد بود و عنقریب بنحو جلی معلوم می شود که
اصحاب مذکورین اگرچه مرتبه اسلام و ایمان را از دست نداده اند در کفر و ارتداد شرعی نیفتاده اند مگر از

کمال اسلام و ایمان و اخلاص و رسوخ بهره بدست نداشتند عبارت کتاب مذکور که دلالت بر مدعای
مسطور دارد قبل ازین در رسالهٔ اول گذشته تا زهانیکه کشمیری مذکور در جای دیگر از کتاب خود مینویسد که
روایات کشی از سلیم بن قیس هلالی یعنی ان الصحابة ارتدوا بعد النبی بر تقدیر صحت قدحی نمیکنند بچند وجه اولا آنکه مراد از
ارتداد درین روایت آنکه موید باخبار مخبر صادق است بوقوع ارتداد از صحابه چنانچه در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
صحاح سته و غیر آن مرویست چند حدیث از ان سابقا مذکور شده اعم است از ارتداد دینی و ارتداد در اعمال و افعال
صالحه محصل معنی روایت این است که بعد از ارتحال آنحضرت بعضی از صحابه از دین گشته انکار بعضی از ضروریات
دین اسلام نمودند و بعضی از شیوه اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت رسالت که بفحوای قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجر رسالت است و از دیگر
کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران مفطور و مجبول بودند
برگشتند و انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان و بغی و عناد و جور و تعدی و طغیان صدور یافته نیکوی بر و
احسان که در حق کافه رعایا ممدوح و محمود است و در حق اهل بیت نبوت ترک کرده غصب حق حضرت امیر و ایذای بنت
خاطر عاطر بضعه حضرت خیر الوری از بعضی بوقوع آمده چنانچه صحاح سته و کتب سیر و تواریخ بآن ناطق است
و انکار وقوع ارتداد باین معنی مکابره صریحه است انتهی کلامه بعینه آمدیم برین که هرگز بدان کمال
ایمان و اخلاص و تبدیل اخلاق جمیله باخلاق رذیله و حسنه بسیئه که از عهده الذین امنوا صدور یافت بجماعه
و ستر ذمه انشاء الله تعالی آیا بجهت میل بسوی خلفای ثلثه و معلول طمع زخارف دنیا بوده یا چیز دیگر اگر
مراد اول است پس حد ایشان از زبانی مخالفین ثابت شد و ذلک عین المطلوب و اگر مراد چیز دیگر
است بیان نشین ذمه خصم است فقیر اقل الانام میگوید که همین امر اول است و برین دعوی قطع نظر
از انچه مؤلف جابجا تصریح نموده که از صحابه بجز از عذر بیوفائی درباره خلافت اهل بیت چیزی بظهور نیامد
دلائل بسیار بتهاضد میتوان کرد درین مقام بریک دلیل اکتفا نمایم صاحب منهج المقال از حضرت ابو جعفر
علیه السلام حدیثی روایت نموده که مهاجرین و انصار و جمعی دیگر روزی در جناب مرتضوی آمدند و گفتند که

بخدا سوگند مجبوریم که تو امیر مومنان هستی و خلافت بلافصل ترا سزاوار است دست خود را دراز کن تا
بیعت کنیم حضرت امیر فرمود اگر بدین امر رسوخ دارید و راست میگوئید پس فردا صبحدم نزد من سر تراشیده حاضر شوید
تا با مخالفین جهاد کنیم پس امیر المومنین و سلمان و مقداد و ابوذر سر تراشیده بودند و دیگر کسی سر نتراشید پس باز دیگر
شرف حضور یافتند و امیر المومنین همان فرمود که در روز اول ارشاد کرده بود با بخلاف آن کار بر وند راوی گفت ابن عمار
در مرتدان بود امام فرمود که بعد ازین سوانح او همراه امیر المومنین قتال کرده و مستبصر شده لیکن سر نتراشیده پس معلوم
شد که قلوب این بعض غیر مخلصین و منهم حتی عمار بن یاسر نیز بجانب خلفا بوده و هو المطلوب و از همین مقام ابهم ظاهر
که حضرت عمار یاسر حیران در موج بحر محیط غفلت مستغرق شده که بعد از سالها دراز بیدار گردید وقت خروج حضرت
امیر المومنین و التقاء عسکرین در صفین هشیار شده و بر ساحل نجات رسید تا بدیگران که از سر تا قدم مملو از ایمان
بودند یعنی این صفت بر ایشان در احادیث مروی نیست چه رسد و بخیال بنده اول الخلیقه حیران تکرر بود که شان
حضرت سلمان و ابوذر در وقت موعود حیات حضور شرف حضور یافته باشند پس جا برای تفصیل حدث ایشان
در مقام آتی بعضی از دلائل مسرور خواهم کرد لیکن بمطالعه روایات کتاب اختصاص مرقومت و تحشیم استدلال ازین
باقی نگذاشته زیرا که مصنف آن از عمرو بن ثابت روایت مینماید قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفارا الا ثلثة
سلمان و المقداد و ابوذر الغفاری و انه لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله جاء
اربعون رجلا الی علی بن ابی طالب علیه السلام فقالوا لا والله لا نعطی احدا طاعة
بعدک ابدا قال و لم قالوا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فیک یوم غدیر قال و
تفعلون قالوا نعم قال فأتونی غدا محلقین فما اتاه الا هؤلاء الثلثة قال و جاء عمار بن یاسر بعد
الظهر فضرب یده علی صدره قال له مالک ان تستیقظ من نومة الغفلة ارجعوا فلا حاجة لی فیکم
انتم لم تطیعونی فی حلق الرأس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید فلا حاجة لی فیکم
ازین روایت صحیح معلوم شد که هر چند حضرت عمار روز موعود بعد وقت ظهر حاضر شد لیکن چون آن بدنش

بر وقت مطلب نبود مجلسیت و عدم مجلسیش هر دو برابر افتاد و از ینجاست که جناب امیر المومنین و اولاد طیبین
و طاهرین او و عمار را از مخلصین می شمردند اکنون روایتی دیگر ازین کتاب هم از امام بحق ناطق جعفر صادق
علیه السلام درباره ابوذر و سلمان بتوجه تام و اصغای لا کلام باید شنید و باید دید که دلالت بر دعوی
اقل البرایا دارد یا نه عن ابن عیسی رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سلمان کان
منه الی ارتفاع النهار فعاقبه الله ان وجئ عنقه حتی صیرت کهیئة السلعة حمراء وابوذر
منه الی وقت الظهر فعاقبه الله الی ان سلط علیه عثمان حتی حمله علی قتب و اکل لحم
الیتیه وطرده عن جوار رسول الله صلی الله علیه وسلم فاما الذی لم یتغیر منه
قبض رسول الله صلی الله علیه وآله حتی فارق الدنیا طرفة عین فالمقداد بن الاسود لم یزل
قائما قابضا علی قائم السیف عیناه فی عینی امیر المومنین ینظر متی یامره یعنی سلمان
وقتی بخدمت امیر حاضر شد که آفتاب بلند شده بود و وقت چاشت آخر شده بس اورا انتقام حقیقی در دنیا نمونه
عذاب آخرت آشنا کرد که گردنش از لکد اعوان انصار خلفا بلکه قفا فلک بخش گردید تا آنکه مثل طوق نشانی پیدا
و ابوذر غفاری تا وقت نماز پیشین بخدمت آنجناب در رسید هر چند دنیا دار الجزا نیست مگر ایزد بجا او را نیز درین عالم
بیاد افراه رسانید و عثمان را برو مسلط گردانید تا بر شتر برهنه تند رفتار سوارش کردند حتی که سرینهای او مجروح
گشت و بقول صاحب البحار گوشت سرینهایش از هم ریخت علاوه از جوار حضرت سید الابرار اورا آواره کردند بربذه
افگندند که البعض قبری نزد او بود بلی مقداد بر حالت اصلی نزد امیر حاضر بود شمشیر تیز بدست گرفته
و چشمها خود را بچشم مبارکش دوخته تا در جهاد حکم فرماید و کدام وقت در مصاف روبرو با اهل اعتساف لفظ
هل من مبارز بر زبان مقدس جاری نماید و این هر دو حدیث در بحار نیز در مقام تزلزل و ردت اصحاب
و عدم تغیر و تبدل مقداد مذکور ست فلیتنبه له حالیا در ردت و احداث ابوذر و سلمان تا نعره
یا س کدام حالت منتظره و کدام وسم و تردد باقی است تا کمترین انام بقطع و قمع ماده آن متوجه شود و از روی
اخیر صحیح دریافت میتوان کرد که این بزرگان مجرد وقت قاسم در کائنات درباره جناب ش

بستن

مرتضوی مصدر تغییر و تبدل گردیدند و بی ارتکاب تکلف و مجاز مزعومی مولف مند فارقتهم بر ایشان صادق
وانهم از اینجا به ثبوت پیوست که ظهر ستم حقیقی در خلافت عثمانی بحال ابوذر صدیق امامیه متوجه شده و بر حیم
بوی رسیده از خدا رسیده حضرات امامیه در بث مطاعن ذی النورین که تعلق بواقعه ابوذر دارد بر اصول و روایات
خویش سر مجادله با حکیم مطلق و اراده عداوت با حضرت امیر خلیفه بر حق بر دارند و معظم کلمات ایشان در بنای
متنبی بر ازجا بالی و با قدرائی است والحمد لله علی ذلک **شعر** عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد * خمیر مایه دکان
شیشه گر سنگ است **ای معاشر منصفین** احداث واقعی متقولین اهل التشیع تماشا کردنی است
که روز غدیر نص قطعی بر خلافت بلافصل امیر کبیر بگوش خود شنیدند و واقعه غدیر را با هزاران معجزات و کرامات
و دیگر نصوص قطعیه خلافت مرتضوی را شب و روز بزعم شیعه بچشم خود دیدند و اعتقاد راسخ با ماتمش بهم رسانیدند
و تا زندگی جناب خاتم النبیین بر آن عقیده ثابت و قرار ورزیدند و بمجرد وفات سرور عالم قلوب ایشان منحرف
شد و سالک راه مخالفت مرتضوی گردیدند و حقوق واجبه آنجناب را یکسر فراموش نمودند و دعای پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم را که واخذل من خذله است بر خود منطبق فرمودند. ریب تردد این امور از امور محدثه منکره بود و از
البته ابداع و احداث را باید گفت نه انچه از خلفای راشدین بر اصول متشیعین صدور یافته که بهر صورت معنی اعاده
دنبالش نمی گذارد کما سبق تقریره و مخفی نماند که هرگاه متبصری در هر سه روایت اختصاص و منهج
المقال اندک غور و امعان بکند البته تطبیق این قصص مختلفه و روایات جداگانه باین طور برگزیند که نفی
تحلیق از عمار یاسر و دیگر مهاجرین بر حقیقت و معنی خویش محمول است همچنین اثبات آن برای سلمان و ابوذر و
مقداد لیکن فرق درین مهاجرین و عمار یاسر باعتبار عبر بن همین قدر است که او سر نه تراشید ولی بعد ظهر حاضر شد
بخلاف اینها که سر تراشیدند و نه حاضر شدند لیکن غیر مقداد احدی از ابوذر و سلمان بر وقت موعود حاضر
نگشت و بر عقلای عالم مخفی نیست که مقصود حضرت امیر از حکم بسر تراشیدن فقط اتمام حجت و الزام ایشان
که سلسله جهاد را حرکت میداده اند بود نه چیز دیگر کاش بدون تحلیق صبحدم قبضه شمشیر بدست گرفته حاضر می شدند
بالجمله بر سر تقدیر مخالفت مرتضوی از ایشان صادر شده و در وبال آن هم در دنیا و هم در آخرت گرفتار آمدند

فلا تغفل پوشیده نیست که این همه مخالفتها و اعلانات و بدعتها که ازین بزرگان وقوع یافت
علت آن همان منافس نبوی بود و دیگر هیچ چنانچه قبل ازین بحدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم معلوم شد و تفصیل آن
بعد ازین مفصل خواهی دانست انشاء الله تعالی اما ثانی فی تخسیس ختنین بمقتضای عده سابق در دو سه حرف
باب طیب ولادت حضرت عباس نیز بار محدثات ایشان معاذ الله ثابت کنم لیس بلع انکه ابوجعفر کلینی
بسند معتبر روایت کرده است از امام صادق علیه السلام که نفیله مادر عباس کنیز مادر زبیر بن عبد المطلب
ابوطالب و عبد الله بود و عبد المطلب با او مقاربت نمود و عباس از وی بهم رسید پس زبیر با عبد المطلب دعوی کرد
که این کنیز از مادر ما بمیراث رسیده است تو بی رخصت ما با او مقاربت کرده و این فرزندی که بهم رسیده
است بنده ماست پس عبد المطلب اکابر قریش را بشفاعت به نزد وی فرستاد تا آنکه زبیر راضی شد که
از عباس دست دارد بشرطیکه نامه نوشته شود که عباس و فرزندان او در مجلسی که ما و فرزندان ما نشسته باشیم
در مجلس ننشینند و در هیچ امر با ما شریک نشوند و حصه نبرند پس باین مضمون نامه نوشتند و اکابر قریش
مهر کردند و این نامه نزد ائمه علیهم السلام بوده است حضرت صادق علیه السلام آن نامه را برای جواد داد و دین
علی عباسی ظاهر گردانید خدام حضرت ملا باقر بعد ذکر این روایت و استیفاد نار بمقتضای شعر
منک الندامه ومنک العبره ومنک الریاح ومنک المطره میخواهند که بآب باشی مشغول شوند و خود را
در تاویل و تسویل بر عادت قدیم خود معذور ندارند منتهای سعی و بازوی ایشان در کتاب صغیر و کبیر این است
که این حدیث بسیار غریب است و چون عبد المطلب از اوصیا بوده نباید که از وی حرامی صادر شده باشد
پس محتمل است که عبد المطلب بولایت تقویم بر خود نموده باشد یا مادر زبیر کنیز را باو بخشیده باشد و زبیر
خبر از آن نداشته باشد و علی ای حال نسبت خطا بزبیر دادن آسانتر است از نسبت دادن بعبد المطلب
عبارته بر عاقل نیز هوش حق نیوش پوشیده نیست که باجماع محدثین و اخباریین امامیه روایات کلینی قاطبة
قطعی الصدور است و صحت احتجاج و استدلال باحادیث آن اصولا و فروعا کالشمس فی الظهور اگر ملا باقر
مجلسی از اخباریین باشد پس حکم غرابت و حدیث مذکور را لایق احتجاج ندانستن خالی از استبعاد و عزا[illegible]

نیست علاوه ابوجعفر کلینی علامتی برای این و آن در کتاب خویش نگذاشته بلکه این کتاب را بقول بهائی
و زاید مدینه که ملا تقی مجلسی والد ملا باقر بر اقاویل او می نازد بابیه و بهیت الله حجت پیدا آمده گشته پس حکم غرابت من تلقاء
النفس الاماره بحکم محض خواهد بود و چون در امن اهل حق از امثال این خرافات و افتراآت در حق مطهر علیا ذات
حضرت عباس عم جناب اشرف الناس صلعم منزه است احتمال تقیه رواة و ائمه هداة در میان نیست چه جای آنکه
روایت مزبور از امام صادق علیه السلام باشد که در کتاب مختوم نامه با اطهار نا هو الحق بود و اگر بلا ارتکاب مذکور صنوبر لییز
است کما یقول المعاصرون پس نیز مجال و نیست که در سند این حدیث قدح تواند کرد چه خود شیعه در عنوان بس و
سطور با اعتبار را اعتماد آن اعتراف نموده فکیف که بعد از این هویدا خواهد شد که خبر مذکور محفوف بالقرائن بلکه
بادله قاطعه و براهین ساطعه که در صدور حنابلیه اکابر امامیه قرار یافته مدلل میگردد گشته **باقی ماند** آنکه حضرت عبدالمطلب از
جمله اوصیاست بس عجیب تر از دعوی سابق او است زیرا که هنوز وصایت حضرت ابوطالب که امامیه برای اثبات آن جد
مساعی بلیغ که بروی کار آورده اند در بر دومات است بلکه الی الآن در ثبوت ایمان آن بزرگ بحسب روایات
اکابر امامیه مثل مشایخ کلینی و تفسیر اهل بیت و مانند آن حرف است غلط گفتم بلکه بسیاری از مرویات آنها نص و
کفر و شرک او است تا بوصایت حضرت عبدالمطلب و معصوم بودن از صغیره و کبیره چه رسد در مقام اثبات نوع مکابره
عوام بلکه الد الخصام و تهمت فترا از اقل الانام بیکی از روایات اشعار الیها اکتفا میکنم و مبلغ کثیر را حواله به تصفح و
تتبع ماهرین می نمایم فی تفسیر القمی حدثنی ابی عن ابی عمیر عن یوسف عن عمیرة وعبد الله بن سنان
وابن ابی حمزة الثمالی قالوا سمعنا ابا عبد الله جعفر بن محمد یقول لما حج رسول الله صلی
علیه وآله وسلم حجة الوداع نزل بالابطح ووضعت له وسادة فجلس علیها ثم رفع یده الی السماء و
بکی بکاء شدیدا ثم قال یا رب انک وعدتنی فی ابی وامی وعمی ان لا تعذبهم بالنار قال
فاوحی الله الیه انی آلیت علی نفسی ان لا یدخل جنتی الا من شهد ان لا اله الا الله وانک عبدی
ورسولی ولکن ائت الشعب فنادهم فان اجابوک فقد وجبت لهم رحمتی فقام النبی صلی
الله علیه وسلم الی الشعب فناداهم یا ابتاه ویا اماه ویا عماه فخرجوا ینفضون التراب

عن رؤوسهم فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ترون هذه الكرامة التى اكرمنى
الله بها فقالوا نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله حقا حقا وان جميع ما اتيتنا به
من عند الله فهو الحق فقال ارجعوا الى مضاجعكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة و
قدم على بن ابيطالب عليه السلام من اليمن فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الا ابشرك
يا على فقال له امير المؤمنين بابى انت وامى لم تزل مبشرا فقال الا ترى الى ما رزقنا
الله تبارك وتعالى فى سفرنا هذا واخبره الخبر فقال على عليه السلام الحمد لله بلفظه

يعنى امام صادق عليه السلام فرمود كه چون گذر پيغمبر صلى الله عليه وسلم در حجة الوداع بر قبر پدر و مادر و عم خويش افتاد گريه و زارى
بدرگاه بارى تعالى فرمود و شفاعت ايشان نمود وحى آمد كه من قسم خورده ام كه كسى بى اقرار توحيد و رسالت تو در
جنت نخواهد رفت وليكن تو نزد قبور حاضر شو اگر بعد رجعت بدنيا اقرار نبوت تو كنند بر حال زار آنها رحم خواهم كرد
پس حضرت تشريف آورد و بآواز بلند ايشان را دعوت كرد همه بهيئت مجموعى از قبور بيرون آمدند و اقرار توحيد خدا و رسالت
آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم كردند و باز بسعادت نمودند چون حضرت امير از سفر يمن باز گرديد باين بشارت
مبشر شد و شكر ايزدى بجا آورد انتهى ملخصه دلالت اين حديث بر آنچه گفتم اظهر من الشمس است كما لا يخفى چون حال
كفر و شرك حضرت ابوطالب از كتب معتمده قوم گوش كردى از بهر خدا چند حرف از اسلام و ايمان اين بزرگ
كه مضحكه عقلا بيش نيست و انكار طايفه از ادله قاطعه ميشمارند و بر جمهور اهل حق و دين زبان دراز مى نمايند
در پيرايه اختصار بشنو ملا باقر مجلسى در شرح اربعين از كلينى باسانيد معتبر روايت نموده كه
امام صادق عليه السلام فرمود كه اسلام آورد ابوطالب بحساب جمل و عقد كرد بدست خود الخ يعنى براى شصت و
سه تقرير است باز در حل معنى اين حديث از كتاب معانى الاخبار روايت شيخ صدوق از حسين بن روح
نقل كرده كه شخصى پرسيد كه معنى قول حضرت عباس ... و پرو جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كه
عم تو ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد و بدست خويش عقد شصت و سه نمود چيست گفت مراد گرفت كه آله
احد جواد يعنى خدا يكى است صاحب جود باز ملا محمد باقر مجلسى استبعاد و استغراب اين تاويل از بعض افاضل نموده

خویش نقل کرده و بنا بر سیس و تایید تاویل بر داختند از مطالعه آن صحایف بدیهیست که ائمه رموز و اشارات را
در باره ایمان فقط از برای تقیه از قریش بود تا معاونت جناب ختم المرسلین بخوبی تواند کرد و فقیر حیرانم
که اگر از ایمان خویش جناب رسالتمآب بلکه فرزند ارجمند خود را نیز آگاه می نمودند کدام مضرت دینی و اخروی در ان
متوهم بود آیا این بزرگان را حافظ اسرار نمی دانستند و فراوان حیرت انیست که مزید معاونت در صورت تقیه
از قریش و پیغمبر خداست یا در صورت اظهار ایمان بر آنجناب و اخفا آن از کفار مع ذلک اطمینان و تسلی خاطر شریف
هم در نیست پس معلوم شد که روایات حساب جمل و عقد ساخته و پرداخته شیخ نجدی و اتباع اوست وادعای
تقیه ابوطالب از آنحضرت هم کمتر از ان حکایت نیست که ظریفان گفته اند که مردی از مدیون مطالبه میکرد قاضی
بطمع رشوت مدیون آموخت که وقت مطالبه جز لفظ بلاس هیچ مگو علی رؤس الناس خواهم گفت که مجنون
مرفوع القلم میباشد القصه مدعی از بلاس مدعی علیه در جلوت خجل شد و خائب و خاسر باز گردید چون نوبت
دعوی قاضی بخلوت رسید آن شخص باز لفظ بلاس را تکرار کرد و در جواب او بلاس انداخت تا آنکه قاضی
مایوس شد و گفت که با من هم بلاس **وجه دوم** باعتراف مجلسی آنکه اشاره کرد باصبع مسبحه بکلمه
لا اله الا الله محمد رسول الله تاییدش بروایت ابن شهرآشوب مازندرانی عقد کرده آن انیست که چون
محتضر شد حضرت پیغمبر را خواند و گریست که بجز غم تو غمی از دنیا نمی برم حضرت فرمود عمجکه برادر تیم
نت میکنی و بر نفس خود از عذاب خدا نمی ترسی پس خندید و عقد خنصر و بنصر و عقد ابهام بوسطی نمود و
بمسبحه اشاره کرد امیر المومنین بشارت گفت الله اکبر بخدا سوگند که بیت یافت به برکات تو و بآل قول
حضرت جعفر نیز بآن می کشد و ازین وجه که فاضل مجلسی بچشم رضا دیده صاف هویدا شد که حضرت
ابوطالب بوقت مرگ هم به بلای تقیه گرفتار بود و آنوقت نیز باشاره ابجد و عقود ایمان آورد که در
حساب آن بسیار از پیغمبران باعتراف مجلسی در کتاب لو سر لعمان تفکر فرمیند و بساحل نجات نمیرسند
داین هر دو بنا و بالا وجود تاویلات اکه گاهی بحساب جمل فرود آورند و گاهی بحساب عقود مایل
شدند و حقیقت ره بجائی نه بردند در باره تاویلات دیگر که خود مجلسی رکاکت و سخافت آن نقض نموده

چه گمان توان کرد و ازین مقامات سر معنی اسلام آن بزرگ فقط نزد اهل بیت آشکار باشد که از احاطه
در و دیوار خانه با بیرون نگذاشته کما لا یخفی آمدهم بر تاویل دیگر درباره حضرت عبدالمطلب یعنی هبه کنیز و
ولایت تفویض او لیس بدایت عقلیه غیر مستقیم است زیرا که مستلزم مثل بازرست که مدعی سست و گواه چست چه
اگر ازین هر دو چیز در واقع نامی و نشانی می بود البته حضرت عبدالمطلب تطهیر ذیل خود ازین فاحشه قبیحه و اثبات طیب ولادت
فرزند دلبند خویش بیان می فرمود اگر زیر قبول میکردید مدعا حاصل میشد والا ذمه او بحلف شرعی مشغول او لیس علیش و
روایات دیگر که در رفادات اعروة المتشیعین بنظر قاصر رسیده نیز مؤید همین است که این خرافات از استدلال بسیار کشید و نزد
تمامی قریش رسید و لیکن گاهی نام این هر دو چیز بحجب یا یقینا بر زبان صدق ترجمان حضرت عبدالمطلب و هواخواهان نگذشته
مع ذلک اگر در واقع معاذ الله چنین باشد برادران شما عند مسطور نه دانستن بر او دعای که از حضرت صادق علیه السلام
سر زده محمل داشته باشد و قطع میراث برای حضرت عباس و فرزندانش بعد صدور فاحشه از حضرت عبدالمطلب عیاذا بالله
و عدم طیب ولادت حضرت عباس چه شان دارد که الحال [illegible] ندارد و نعوذ بالله ازین مذهب که آبا و اجداد امجاد اشرف المخلوقات را
در آن زنا و فاسق و مشرک [illegible] این افعال ناشایسته [illegible] در حق حضرت عباس که بعض شیعی هم از آبای آنحضرت بود
چنانچه فاضل [illegible] در تفسیر [illegible] مذکور است که چون جناب رسالتماب صلی الله علیه
و سلم قبل از عام الفتح عم خود حضرت عباس را بمکه فرستاد که اهل آن طرف را بطرف دین حق دعوت فرماید و در آن
آنحضرت [illegible] آنجناب [illegible] و نیز در باره او فرموده البقیة آبائی و چون ظاهر است که البقیة
از نصف همان شی میباشد لا بد که حضرت عباس با وجودیکه عم آنحضرت بود داخل آبای آنحضرت باشد انتهی قد
احتاجت من کلام این چنین روایات [illegible] کتب [illegible] خویش تخریج کنند لیستر بر عقلای فرکار
محتجب نماند که اگر [illegible] عدم طیب ولادت آبای جناب سید المرسلین عیاذا بالله من وساوس
الشیاطین [illegible] اکثر بنی هاشم و علویین بلکه سادات فاطمیین بلکه انبیا و مرسلین قیل و قال کنم کتابی
بالاستقلال باید نوشت تا چاره [illegible] بر قاعده کلیه که تمامی جزئیات خویش بشنید و بر هر فرد خود انطباق
گزیند اشعار نمایم من بعد چند از احادیث که اصل این باب است برشمارم آنگاه توضیحا للمرام چند

امثال را

امثال را بایجاز تمام در معرض بیان آرم این بدانکه قانون معهود که ارباب بغض برای ناصبیت کاربر
چنگ بران میزنند و در پرده عشاق بتشدید اضاب می نوازند در رگ جان اهل سماع را از زخمه حروریت چون
تار طنبور نغمه عنقا با نوای چکاوک بشور و فریاد می آرند اینست که حضرت مجلسی و دیگر بزرگان امامیه مثل فرد کامل
علی الاطلاق و هرکه لیاقت بنا نهش داشته باشد باحادیث مزعومه مهدی باثبات رسانیده اند که نصب
عداوت اهلبیت علیهم السلام دلیل عدم طیب ولادت شخص میباشد چنانچه از علل الشرائع و بحار الانوار هویدا
و آشکار است و فاضل و کتب اللد منوره در امثال این مقامات بذل خرافات کتاب مجالس گفته شعر
محبت شه مردان مجو ز بی پدری * که دست غیر گرفته است پای مادر او * و دیگر اعلام ایشان مضامین دیگر
آورده اند که نقل آن بجا خالی از تطویل نیست و چون ناصبیت حضرت عباس و فرزندانش و حضرت عقیل و دیگر بنی
هاشم عصر از کتب امامیه ثابت میکنیم پس همه کس این هم عیان گردید که روایت کلینی در باب فسق و فجور
حضرت عبد المطلب و عدم طیب ولادت حضرت عباس معاذ الله بر جای خود به براهین قاطعه فرعونیه امامیه ثابت
از دست و بازوی مجلسی کار بزرگی بر نمی آید دست او تا دامن مدعا نمی رسد و ایضا بمعرض [illegible] نباشد که
آبای کرام سرور انام و اولاد امجاد سلاله خاندان ختم نبوت و صطفا و خلاصه [illegible] مع فوت الصفا
چنین و چنان باشند بیچاره ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع و اشیاع ایشان که می سبب اکنون بعضی
از احادیث مشار الیها باید دید و بغور معانی رسیدن عقل و فراست باید سنجید که دال بر مدعای
مذکور است یا نه فی المحاسن عن عبد الله بن الصلت عن ابی عدنة عن انس بن مالک ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان ذات یوم جالسا علی باب الدار و معه علی بن ابی طالب اذ
اقبل شیخ فسلم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرف فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لعلی اتعرف الشیخ فقال له علی ما اعرفه فقال هذا ابلیس فقال علی لو علمت یا
رسول الله لضربته ضربة بالسیف فخلصت امتک منه قال فانصرف ابلیس الی
علی فقال له ظلمتنی یا ابا الحسن اما سمعت قول الله عز وجل وشارکهم فی الاموال والاولاد

ما شركت احدا احبك فى امه ويزيد ذلك بيانا وتفسيرا ما روى صاحب [illegible] وفهم فى
العيون عن على بن ابيطالب عليه السلام قال كنت جالسا عند باب الكعبة واذا شيخ
محدودب قد سقط حاجباه على عينيه من شدة الكبر فى يده عكازة على راسه برنس
احمر وعليه مدرعة من الشعر فدنا الى النبى صلى الله عليه وسلم مسندا ظهره بالكعبة فقال
يا رسول الله ادع لى بالمغفرة فقال النبى صلى الله عليه وسلم خاب سعيك يا شيخ وضل عملك
فلما ولى الشيخ قال لى يا ابا الحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاك اللعين ابليس قال
على عليه السلام فعدوت خلفه حتى لحقته وصرعته الى الارض وجلست على صدره ووضعت
يدى فى حلقه لاخنقه فقال لا تفعل يا ابا الحسن فانى من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم
والله يا على انى لاحبك وما ابغضك احد الا شركت اباه فى امه فصار ولد زنا
فضحكت وخليت سبيله انتهى بلفظه ازين احاديث معلوم ومفهوم شد كه بر مبغض [illegible] نسبت
واطاعت او بهره است نطفه شيطان ولد الحرام است وسيد على نقى در حواشى علل الشرايع در توجيه [illegible] ولد الزنا
بهشت [illegible] ولد الزنا محب اهل بيت نباشد [illegible] چگونه [illegible]
امير المومنين در شرح [illegible] انا الفاروق الاكبر [illegible] دوست [illegible]
ولد زنا بودن [illegible] ولد الحلال [illegible] مجلسى در كتاب حلية المتقين از حضرت امام [illegible]
نيست مگر كسيكه ولد الزنا باشد يا [illegible] حيض [illegible] حامله شده باشد [illegible]
چنين ميتوان [illegible] شيطان شده [illegible] شيطان [illegible]
در شركت [illegible] انتهى مجلسى [illegible] اماميه [illegible] احاديث [illegible] شيخ صدوق علل
الشرايع از امام صادق روايت نموده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احبنا اهل البيت فليحمد الله
[illegible] اول النعم قيل وما اول النعم قال طيب الولادة ولا يحبنا الا مومن طابت ولادته وشيخ طبرسى
در احتجاج از حضرت [illegible] روايت [illegible] فرموديا على دوست ندارد ترا مگر كسيكه ولادتش نيكو وپاكيزه باشد ودشمن نميدارد ترا مگر كسيكه ولادت

خبيث شده

[illegible] باشد و قاضی [illegible] در مصائب [illegible] صاحب [illegible] کرده که ابو [illegible]
[illegible] اکثر امامیه زیارت امام حسین [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] کشف عن نصبه وعداوته لاهل البیت علیهم السلام [illegible] عن [illegible]
[illegible] علیه السلام انه قال لا یحبنا [illegible] ولد زنا او ولد حیض
[illegible] شهادت [illegible] فالحکم علی [illegible]
[illegible] شیعه که [illegible] جمیع [illegible] عیوب [illegible] از [illegible] بودن خلاف [illegible] بهر مجهول
[illegible] ما افاده الشیخ البهائی فی [illegible] شعر [illegible] مرفوعة للفاعل
[illegible] الداخلین باکره [illegible] مانند نیم روز روشن شد و اگر خصال صدوق را از صندوق
بر آرند [illegible] خواهد شد که در تطهیر اذیال شیعه احادیث عجیبه [illegible] می نماید ولیکن درباره معصومین الخبر در
کتب [illegible] خویش [illegible] بحار و غیر آن روایت [illegible] هیچ مسلمانی را یارای ذکر آن نیست بنا بر شدت ضرورت
پاره از آن در [illegible] مطبوع مجتهد جالسی کم از جهت ناصبیت اندیشی [illegible] شده آورده م لا یخفی
علی من طالعه با اینهمه که شنیده درباب صحابه کرام مکاید عجیبه محیر دجال و مخجل ابلیس در صنادیق خویش نگاه داشته
اعاذنا الله عن ذلک هرگاه برین چند روایت احاطه کرده حالیا بعضی از روایات که دلالت بر
رغبت و فریفتگی حضرت عباس و عقیل برادر حضرت امیر به بنای خلفای ثلثه و ترک بیعت مورد نص غدیر و
عداوت و نصب ایشان با جمله اهلبیت بشیر و نذیر داشته باشد باید شنید ثقة المحدثین طایفه بسند حسن روایت
کرده و مجلسی در حیات القلوب ترجمه آن نموده که سدیر از حضرت امام محمد باقر العلوم پرسید که کجا بود عزت و کثرت
و شوکت بنی هاشم که حضرت امیر المؤمنین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم از ابوبکر و عمر و سایر منافقان
مغلوب گردید حضرت فرمود که از بنی هاشم که مانده بود جعفر و حمزه که در غایت ایمان و یقین از سابقین اولین بودند
و بعالم بقا رحلت کرده بودند [illegible] دو مرد ضعیف الیقین ذلیل النفس تازه مسلمان شده بودند عباس و عقیل و ایشان را در جنگ بدر
اسیر کرده بودند و آزاد کرده [illegible] ایشان [illegible] به خدا سوگند که اگر حمزه و جعفر حاضر می بودند در آن فتنه ابوبکر و عمر یارای

آن نداشتند که حق امیر المومنین را غصب کنند و اگر سعی میکردند البته ایشان را می کشتند انتهی از
منطوق این حدیث مفهوم میشود که عباس و عقیل هر دو محکوم نفس اماره بودند و بجهت طمع دنیوی در کار ایشان خلفا
سلوک میکردند و در باب خلافت مرتضوی و اختصاصاتی که بذات عالی صفاتش اعتقاد نداشتند و لهذا اخبار امیر
ایشان را از محبان خویش ندانسته است و بخلیفین جافیین تعبیر نموده و وقتیکه حضرت عباس گفته اند دید که هرگز بر آن اعتماد
نفرمود و بر اصول امامیه دانسته که از قلب صمیم نیست و اگر حمزه و جعفر که ایمان خالص و یقین کامل داشتند زنده
می بودند مجال غصب خلافت مخالفین را بهم نمیرسید بالجمله ضعف ایمان و ذلت نفس عباس بعد از وفات پیغمبر صلی الله
علیه وسلم است نه در زندگی آنجناب لاجرم آن مناقب و بر زبان مخبر صادق که آزار عباس آزار منست او از مثل
پدر منست حرمت او را رعایت کنید و تعظیم و توقیر او بجا آرید معنی ندارد و نیز ظاهر است که اگر مناط این همه مناقب محض قرا
بت باشد مناقب حضرت امیر و جناب سیده و امثال ایشان نیز از محل اعتماد ساقط خواهد بود و از درجه اعتبار باطل پس اصح گشت
که مراد از ضعف یقین و ذلت نفس همین میل قلبی ایشان بجانب خلفا و ناصبیت و عداوت ایشان با اهل بیت است پیدا
است و اگر برین دلیل قناعت نکنی و گوش بدلول آن مکابره و مجادله نهی دلائل دیگر الحاد و ناصبیت این
بزرگان پیش خود دارم از انجمله روایت استاد کلینی است از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین که در حق عبد الله
پدرش عباس این آیت نازل شده وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا یعنی هر که در
دنیا کور است و راه حق را نمی بیند پس او در آخرت کور است از دیدن راه بهشت و گمراه تر است انتهی ترجمة الآیة الکریمة علی لسان
صاحب حیات القلوب پس اگر مراد از کوری این پدر و پسر معاذ الله ترک رفاقت مرتضوی و میل به بنای خلفا یعنی ناصبیت باشد
فذاک عین المدعا و اگر چیزی دیگر باشد مثل انکار توحید یا نبوت و معاد یا فسق و فجور پس واجب است که اهل خصومت بتصریح آن پردازند
و در مقام مناظره اظهار آن سازند و از سوید امر اول است آنچه در سلک دلائل اشاره بآن رفته و آن روایت نیز از استاد الو[illegible]
کلینی است در تفسیر این آیت بالفاظه هذه عن ابی جعفر ع قال قال امیر المومنین ع بعد وفات رسول الله ﷺ فی
المسجد والناس مجتمعون بصوت عال الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله اضل اعمالهم فقال
قال له ابن عباس يا ابا الحسن لم قلت ما قلت قال قرأت شيئا من القرآن قال لقد قلته لامر

قال

قال نعم إن الله يقول في كتابه وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فنشهد
على رسول الله أنه استخلف أبا بكر قال لا سمعت رسول الله أوصى إلا إليك قال فهلا بايعني
قال اجتمع الناس على أبي بكر فكنت منهم فقال أمير المؤمنين كما اجتمع أهل العجل على العجل
ههنا فتنتم ومثلكم كمثل الذي استوقد نارا فلما أضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم
الآية واين حديث نص است در آنكه عبد الله بن عباس از كبار شيعيان بود و احدى از شيعيان امام اعظم علي [illegible]
ازين معنى قائل نيست كه حضرت عباس از شيعيان مرتضى [illegible] فرزند ايشان عبد الله مذكور از اعوان
و انصار خلفا و از آنجمله روايت قاضي نور الله شوشتري است [illegible] كه صريح ظلم و حق تلفی جناب امیر از
حضرت عباس [illegible] عقد ام كلثوم با خليفه ثاني [illegible] است كه قاضي مذكور بعد از ايراد اين قصه مي
نويسد كه ظاهر ابو سعيد و كالت [illegible] آن حضرت [illegible] يا آن [illegible] در محبت و اخلاص
نميست لهذا چنانكه سابقا در احوال [illegible] عقيل بخليفتين [illegible] فرموده
اند انتهى بلفظه از اينجا بثبوت رسيد كه [illegible] حضرت عباس [illegible] از ابوذر و عمار و امثال ايشان است كه مردانه
باركان [illegible] مصطفى
[illegible] حتى غصب ام كلثوم [illegible] باقي ماند انصاف بايد كرد
كه اگر كسى دختر كسى را غصب كند [illegible] حضرت عباس كه در
غصب [illegible] و فلذه كبد بتول [illegible] كه [illegible] حكم رسيد هم
گردانيد [illegible] اگر براى عبد الله فرزند ارشد او [illegible] روايات [illegible] صحبت [illegible] در فاته
طويله [illegible] كتابى ضخيم [illegible] تصنيف كرده شود اما عقيل حال عدم رسوخ و اخلاص نيز از اينجا واضح است و
قصه ترك رفاقت حضرت امير [illegible] رفاقت معاويه بن ابي سفيان كه كار او از مخالفت امير در گذشته بمحاربه رسيده بود
طمع عقيل بر آتش [illegible] طشتى [illegible] بام افتاده يا آفتابى قدم بر خط استوا نهاده و از اعتقاد اصدق طايفه جنان
واضح مى شود كه عقيل با وصف عقل و تميز در عين طفلى حضرت امير نيز حسد عداوت مضمر بلكه مظهر داشت واضح

ظلم بر آنجناب بنمودند حتی که چون بمرض رمد گرفتار میشد نمیخواستند که دوا در چشمش افشانند مکلف بآن اول

در چشم علی باید افشاند پس در چشم مبارکش دوا می انداختند لیکن آنکه رمدی داشته باشد بعبارت حضرت مرتضی در ینابیع

است ما زلت مظلوما منذ ولدتنی امی حتی ان عقیلا کان یصیبه رمد فیقول لا تذرونی

حتی تذروا علیا فیذرونی وما بی رمد چون این چنین سفر اطلاع و دست از نسبت ... ان

حضرت عباس و عقیل معاذ الله بر صوالح عین مزید و لا اهل بیت بثبوت رسید لیکن این ... دیگر بطریق ...

صدر تقریر رفته بین که اکثری از اولاد و خوان امیه که اغصان یک اصل و اوراق یک شجره بودند و نسبت ...

دودمان حضرت و صیاد استند بر اصول امامیه سعایتهای این بزرگان پیش خلفای جور کرده باعث شهادت

گردیده یا سلب نعمت جاودانی یعنی نصرت امامت از این طیبین و طاهرین قصد کرده پس عنار حصر که رفضا

منفصله مانعة الخلو بعد جمع احادیث موضوعه شیعه بلند شده بود که دوست دارد اهل بیت را که کسی یا بود ولد الحرام یا

ولد الحیض یا شد و دشمن ایشان یا بضرورت خالی از این شقوق نیست که با سید سکلمنا که وبال و نکال معصیت اول بر ذمه مولود

افتاد و علت این علت مطابق تصور خیالیه کاذبه امامیه کما یلوح من البحار و غیره خبر نصب و تسنن چیز قرار یافت و لیکن ایرا علی

ثانی و ثالث چگونه باین فرزند منسوب خواهد شد صاعقه قهر و انتقام عادل حقیقی بر اشقی الآخرین فهند که در پرده ادعای

محبت چندی از اهل بیت خاتم الانبیاء اذیال معصومین را باین لوث ملوث کند حالیا دو سه تا تو گویم و مبلغ کنه ... تفصیح و

استقرا متتبعین وا گذارم پس بدان اعاذک الله وایای عن المتشیعین که از انجمله زید بن حسن بن علی بن ابی طالب است که در نسب

تو ما زعربی باز دعار درحالش چنان ضبط کرده اند که او باعث شهادت امام محمد باقر علیه السلام شد مجلسی در تذکرة الائمه نوشته

که زید با بت میراث آنحضرت خصومت کرد و کار در کشید و نوبت بشحنه و قاضی رسانید و آخر نزد هشام عبد الملک بپایه ... نام فرستادی

و آنحضرت شهید گردانید و نعش آنحضرت بزادن ... برگردید و از انجمله عبد الله بن علی امام جعفر صادق است بروایت همین مجلسی در همین کتاب

بحکایت اتباع و متبوعانش در کتب دیگر او بر خلاف پدر بزرگوار خویش باکثر چیزها میل داشت و فیل یا بود از نجات و در افطحیه

میگفتند و افطحیه فرقه از فرق شیعه با و منسوب اند در ایام امامت امام صادق علیه السلام با طایفه حشویه جمع و مجتمع

می شد و قبل قلبی بمذهب مرجیه داشت و آخر دعوی امامت کرد انتهی و قبل از این باصول شیعه ثابت کرده

ام چنانکه دانی که هرکه غیر از ائمه اثنا عشر دعوی امامت برای خود کند گو علوی و فاطمی باشد بشهادت
تفسیر قمی رئیس نواصب شیر از مخلد فی النار است لوازم و عوارض این منصب درین ماده خاص با عدا صادق
مصدوق و مادر یکرمه عبد الله کرهر سه چنانچه وراول بدشمنان حسن مجتبی و مادر مطهر زید و تفصیل اجمال هرگز از اهل
حق ادراکی توانند شد و از انجمله علی بن اسمعیل بن جعفر بروایت کشی از ثقات محدثین طایفه کما یدل علیه تذکرة الائمة وغیره
من کتب المجلسی و محمد بن اسمعیل برادرش بروایت بعضی از ایشان مثل ابو النصر چنانچه در کتاب عمدة الطالب از رجال
مجلسی در کتب معتبره امامیه درباره توصیفش همراه توصیف مصنف این عبارت منقول است العالم النسابة
والفاضل العلامة جمال الدین المعروف بابن عنبة صاحب عمدة الطالب فی
نسب ال ابی طالب اشهر الکتب واوثقها فی النسب بخاطر هارون رشید عباسی
ممکن گردانید که امام کاظم اراده سلب خلافت از و دارد و اموال و اسلحه جمع میکند تا کار بجائی رسید که آخر
انجناب را بزهر هلاک ساختند و برروی آنکلمه عوی کردند آنچه کردند و از انجمله جعفر بن علی است که هم مدعی
امامت شد چنانچه از کتاب حق الیقین و غیر ما نند آن برمی آید و هم سعایت و کلامی ناحیه مقدسه بزعم امامیه نزد
خلیفه عصر نمود کما فی نزهة الکشمیری و بر همین منوال دائره قیل و قال درباره دیگر سادات حسنیه و حسینیه که
بلاریب عند الفریقین رشتها را اعتقاد امامت بخرافات شیعه نداشتند فراخ می شود کما لایخفی هم
اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است * اگرچه چندی از یهود اشقیا
که راس و رئیس آنها عبد الله سبا بود و حال او درباره گمراه کردن شیعه عنقریب از کتب معتمده ایشان
می نگارم اینهمه خرابیها درین و محدثات ابلیس لعین برای مقلدین خویش یادگار گذاشته اند باز دیگر
کیست که اذهان اهل فراست کسوا مبتادر خواهد شد طرفه تر آنکه معنی ناصبیت بیچاعت طرزداد و عکسارنج
اختتام یافته بلکه اصاغر و اکابر قوم ترقی کرده بطور سلسله اجناس تا حضرت آدم صفی الله منتهی میشوند و گاهی
از انجناب تنزل نموده مثل سلسله انواع تا آنحضرت خاتم الانبیا میگرایند زیرا که از روایات ایشان که با خود اهل
الضوار بعاتیه است و ساخته و پرداخته سرآمد یهود چنان بوضوح می انجامد که در زمره انبیا و مرسلین

اصلی این عیوب که بار بار تذکارش خالی از اسارت نیست منزه بودن غیر از اولو العزم من الرسل که نسبت
اعداد ایشان بشمار انبیا نسبت قطره به بحر محیط ندارد احدی بمقتضای روایتی که از امام ابو جعفر علیه السلام
در تفسیر اهل بیت و روایت شیخ المشایخ در علل بر ولایت و فضایل اهل بیت رسوخ و عزم نداشتند و لهذا این انبیا
لقب ملقب شدند و غیر اینها ازین دولت محروم ماندند و مؤید همین معنی است روایات محمد بن حسن صفار در بصایر
حضرت ابو الابا و غیر او از زمره انبیا که ایمان بولایت ائمه نیاوردند و از احادیث دیگر که نمونه آن بر
اوراق ثبت خواهد شد بوضوح خواهد پیوست که درین استثنا هم گفتگو باقی است بلکه بعد جمع و تلفیق احادیث صحیحه
و عیبا نا معلوم توان کرد که این بزرگان حق رسوخ و اعتقاد صمیم کما ینبغی بجا نیاوردند و چشیدند انچه چشیدند
القصه در کتابهای اصول که اشارتی بدان کردم در صور خیالیه شیعه اکثرش بنا بر اوصیا عبور کرده
بلکه اشرف ملاحظه شان در آمده موجود است که از آدم تا سرور آدم و بنی آدم هر که از انبیا در اعتقاد بولایت ائمه
ائمه هدی روز میثاق توقف و تامل نموده در سوانح عظمی و مصایب کبری مبتلا شده و علی هذا القیاس این ایات را
وقت بعثت هر نبی عرض کرده اند هر که توقف کرده باداش آن مقید شد بالام روحانی و جسمانی گرفتار آمد
و این بلیه که ماده تمامی فسادات است اعام بود تا آنکه نوبت بحضرت یونس رسید و او بر قوم مبعوث شد و لیکن ولایت را
قبول نکرد و ایمان بآن نداشت با وجود وحی الهی عیاذا بالله مانند ابلیس با و استکبار ورزید و نتیجه در آن وقت
بخطاب الهی غلط گفتم بر وحی گفت نیست با این الفاظ میرسد که قبول کردن ولایت کسیکه او را ندیده باشم و
نه او صدای او شنیده بمعنی مخصص است تا آنکه در زندان شکم ماهی محبوس شد و در تحت الثری بمقام قارون رسید
و ناصبیت انبیا بر اصول شیعه که در جمیع کتب کلامیه ایشان بآیت کریمه لا ینال عهدی الظالمین
بر نفی خلافت خلفای ثلثه علی ما هو المشهور استدلال میکنند احتمال باقی نیست بلی اگر درین مقام اهل خصومت
و عناد را احتمالی باقی است همین قدر باقی است که نشان دهید که این احادیث که مقتضای اینها غضب انبیا
و رسل بدین تفصیل است کجا است و در کتب معتمده وارد است یا غیر آن برای رفع این احتمال زیاده از سی روایت
از کتب معتبره شیعه یاد دارم و لیکن روما للاختصار یک دو روایت از ملای مجلسی صاحب بحار که جامع

این موز و اسرار تواند بود و اراده میکنیم بگوش عبرت باید شنید میگوید که ابوحمزه ثمالی روایت کرده که روزی
عبدالله پسر عمر بخدمت امام زین العابدین آمد و گفت توئی که میگوئی که یونس را از برای این بشکم ماهی انداختند
که ولایت جدم امیرالمؤمنین را بر او عرض کردند و او توقف کرد در آن حضرت گفت بلی من گفته‌ام مادرت بعزای
تو نشیند عبدالله گفت اگر راست میگوئی علامتی بر راستی گفتاری خود بمن بنما پس حضرت فرمود تا عصابه
بر دیده من و او بستند و بعد از ساعتی فرمود که چشمهای خود را بگشائید چون دیده‌های خود را گشودیم خود را
در کنار دریائی که موجهایش بلند شده بود دیدیم پس پسر عمر گفت که ای سید من خون من در گردن تست
حضرت فرمود که اضطراب مکن که الحال علامت راستی گوئی خود ترا بنمایم پس فرمود که ای ماهی ناگاه ماهی از
دریا بیرون آمد و مانند کوه عظیم و میگفت لبیک لبیک ای ولی خدا حضرت فرمود تو کیستی گفت من ماهی یونسم ای سید
من فرمود که ما را خبر ده که قصه یونس چگونه بود ماهی گفت که ای سید حق تعالی هیچ پیغمبری مبعوث نکرده از آدم
تا جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه ولایت شما اهل بیت را بر او عرض کرد پس هر که قبول کرد سالم ماند
و هر که ابا کرد مبتلا گردید تا آنکه حق تعالی یونس را به پیغمبری مبعوث گردانید پس حق تعالی وحی کرد باو که ای
یونس قبول کن ولایت امیرالمؤمنین علی و ائمه راشدین از صلب او با سخنان دیگر که باو وحی نمود یونس گفت چگونه
اختیار کنم ولایت کسی را که او را ندیده‌ام و نمی‌شناسم و رفت بکنار دریا پس خدا بمن وحی فرمود که یونس را فرو بر
و استخوان او را شکست مکن پس چهل روز در شکم من ماند و او را میگردانیدم در دریاها و در تاریکیها ندا میکرد که
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین قبول کردم ولایت امیرالمؤمنین و ائمه راشدین را
از فرزندان او پس چون ایمان آورد بولایت شما امر کرد پروردگار مرا که او را انداختم بر ساحل دریا پس حضرت امام
زین العابدین فرمود که ای ماهی برگرد بسوی آشیان خود و آب از موج قرار گرفته انتهی و از عبارات صاحب مناقب مرتضوی
از جمله امامیه بعد اندک غور و امعان برمی‌آید که این قسم احادیث مثل قصه التقام حوت بحجت سرتابی از ولایت
جناب مرتضوی بتقلید معلم ملکوت و نجات از انواع عقوبات بعد رجوع متواتر المعنی و مدار اثبات فضیلت ائمه
هدی بر انبیاست پس قول معاندین و مکابرین بقلت و شذوذ و عدم لیاقت این احادیث در باب معتقدات عین

بو الهوسی و بو الفضولی خواهد بود و سخت حیرانی است که روایات مذکوره در باره افضلیت و آبا
ائمه که بهتر از نبوت و رسالت انبیا و مرسلین است بکار آید و در عقاید دیگر بکار باشد مع ذلک طریق
جدال و الزام را خود باعتراف مجتهد در کتاب نامطبوع اختراع کردن و در مناظره اهل حق روایات ضعیفه بارده را
تجسس نمودن و اکنون چنین مزخرفات خاطر خود را شاد فرمودن غیر از سفاهت چه چیز محمول تواند شد بعض
از روایات بکار صریح در یافته شد که یونس علیه السلام ایمان بولایت ائمه که از اصول خمسه بلکه اصل الاصول است
سبق نداشت تا آنکه درین مصیبت گرفتار شد و از جمله روایاتیکه بر نفاق آنجناب دلیل است و بهوای
است بطرف حضرت امیر حاشاهما عن ذلک نسبت مینمایند کما فی البحار و غیره محصلش اینست که حق تعالی
عرض کرد ولایت مرا بر آسمان و زمین پس قبول کرد هر که قبول کرد و انکار کرد هر که انکار کرد و چنانچه باید قبول
نکرد یونس انتهی چه ازین حدیث صاف بر می آید که نه یونس از طائفه اولی بود که بزبان و دل ولایت را قبول
کردند و نه از گروه ثانی که بزبان و دل انکار نمودند بلکه او از مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی
هؤلاء بود و هذا هو عین النفاق و از جمع روایات شتی چنان بثبوت صحیح می باید که اولا او انکار صریح و
استکبار قبیح بلکه اعتراض بر جناب ایزدی اختیار کرد و چون او را معذور و معاف نداشتند ناگزیر ولایت امیر المؤمنین
را مثل منافقین بدون شهادت قلبی قبول نمود و هر گاه در بطن ماهی از زندگی و خبر نامی باقی نماند آن
وقت باطنش باین اصل گروید و از سمک تا سماک رسید بستر بدانکه ملا باقر مجلسی که احد من حیث المصاحبت
نسل او در گروه متشیعین پیدا شده و الحق مرتبه او از نیم در گذشته حتی که اگر برای دخول و تتبع آثار
امامت کوشند و علت خروج و ناصبیت شوند و سلم ولایت بر نام او به برهان سلمی مسلم شود هرگز بعید
نماید بعد ازین روایات بر طبق معمول خویش که آتش زدن لب از زبان آن لقطه افسانه و آب باشی مشغول
گشتن از عادات مستمره او ست همه شرم و حیا را یکسو گذاشته میخواهد که وبال ناصبیت را نزد عوام از حضرت یونس
علیه السلام بردارد و عند الخواص این تشنیع و تقبیح از ادنی با علی رساند هرگز خاطر کمترین نمیخواست که بذکر
این بپردازم و بتقلیع آن خود را متوجه سازم لیکن چون این اهل خلاف جهلا و عداوة خموشی را بر عجز حمل

خواهند کرد اصدع به فاستمعوا له وانصتوا باید دانست که آنچه از کتاب صغیر و کبیر شیعه لایغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصیها در شان ایشان است درین باره سبقاً و تفریقاً بر می آید چندین چیز است یکی آنکه
منظور جناب قدس الهی از حبس یونس ع در بطن ماهی آن بود که مرتبه او عظیم گردد و بمنزله معراج رسالت پناهی
برای او باشد و در همین مقام الکافة ارباب علوم و حکم از عرب و عجم صلا میدهیم که بر لبش این بزرگ خنده زنند چه
مشیت ایزدی بآن متعلق شد که حضرت یونس ع را که صریح درباره ولایت امام الائمه کفر ورزیده چنانکه مدلول حدیث
الساجد بن است باتفاق اختیار ساخته کما هو محصل حدیث امیر المؤمنین در شکنجه عقوبتی که مثل عذاب قبر روی آن است
چنانکه خواهی لعنت کنند و با این همه خدام ملا آن عذاب را سرای او معراجی بر اصول خویش قرار دهند
این خشک دماغی و ساده لوحی بهودیت و ناصبیت را علاجی نمی توان کرد از روح ملا استفسار باید نمود که
این معراج فی حد ذاته بود یا بنسبت بدیگران اگر شق اول اختیار کند باید گفت که این قسم معراج نصیب
فرقه نواصب این زمان باد که بدعوی مریدی ولای عترت طاهره کردن میکشند و اگر راه ثانی اختیار نماید باز
عود باید کرد که معراج مذکور آیا بنسبت بخوارج و نواصب است که خاتمه شان بر عداوت اهل بیت آدمی شد
اگر قبول کند باید گفت که انا علی ذلک من الشاهدین و اگر گوید بنسبت شیعیان است باید گفت که شما
باوصف ذوق مرارت موت و دید عذاب قبر هنوز بشیعه رستی مائل میشوید و اتباع و اشیاع خود را درین
ورطه می افگنید انقدر نمیدانید که مرتبه کسی که بعد ازین عقوبتها ایمان بولایت ائمه آرد و ظاهر از عیان
و القائش مصداق آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا باشد با ایمان حضرات
متشیعین که صفت یؤمنون بالغیب خصوصاً درین غیبت کبری از خواص ایشان است برابر نتواند شد
چه جای آنکه خدای عزوجل یونس علیه السلام را زیاده بر ثواب شیعیان ثوابی کرامت فرماید این ظلمی است که
با ایشان باید نمود نیست و فی المثل اگر نام عدل و داد برآن نهند لامشاحة فی الاصطلاح ع برعکس نهند نام زنگی
کافور نہند باقی نماند مگر آنکه معراج حضرت یونس نسبت بعقوبتهای خوارج و نواصب خواهد بود
فاعتبروا یا اولی الابصار بعد تحریر این مقام بر بعضی از عبارات کتاب مناقب مرتضوی

که اشارتی در سطای کلام بسوی آن رفته نظر افتاد چنان مذعن شد که حاجت به ترتیب این مقدمات
هم نبود خود صاحب این کتاب بعد از ادعای آنکه لقب مستطاب جناب مرتضوی یعنی لفظ امیر المومنین در ازل
صدور یافته بروایت کلینی انچه در عبارات مطلبیه گفته نص درین معنی است که در نبی نوع انسان تو سکیه ایمان
صحیح شان بذروه اعتبار تصعد نموده در روز میثاق باین عطیه کبری مخصوص بوده جز طائفه اثنا
عشریه کسی نمیتواند شد و ذالک عین المدعا و از کتاب غایة المطلوب بغیر سمت وضوح دارد که غیر از فرقه مذکوره
کسی امانت و امامت ائمه را نه پذیرفته ولیکن نظر بروایات کتاب مناقب فقیر را چنان معلوم میشود که محدثین
امامیه اختلاف درین معنی دارند که بوم و دیگر جانوران شوم مثل این فرقه مشئوم بودند یا نه بعضی از روایات نظر بالا
دارد و بعضی ثانی بلکه ذاکر بودنش نیز بر اصطلاح امامیه بر می آید پس درین مقام در باره ملا مجلسی زهر کلام
زیاده تر از سم افعی است باید خواند شعر ماری که تو هر کرا به بینی بزنی ؛ یا بوم که هر کجا نشینی بکنی ؛ اکنون
حدیثیکه وصول یونس علیه السلام بمقام قارون و ملاقات این هر دو نامرد با همدگر مضمون آن است و بجناب
امام جعفر صادق ع نسبت نمیدهند چنانچه در بحار است بشنو که چون قارون صدای یونس ع که خداوندا بجهت
انکار ولایت ظلم کردم اکنون بولایت شاه ولایت و فرزندانش بجان و دل معتقد گشتم و از سر کفر و نفاق
در گذشتم شنید از موکلین عقوبت که هر روز او را از وقت حکم خسف بقدر قامت یکمرد زیر زمین فرو میبردند
مهلتی درخواست و گفت تو کیستی گفت منم یونس بنده گنهگار پس حال حضرت موسی و شدت غضبش و سرگذشت
هارون و رقت قلبش و ماجرا دختر عمران خواهر حضرت موسی علیه السلام که بوی نامزد شده بود استفسار کرد فرمود از ایشان
جز نامی باقی نماند و این حکایت باعتبار تذکار درایت بعلوم و تاویل ملای مجلسی چه مشابهست به قصه افیونی که
بانش در اثنای راه تغیر دید و بچاه افتاد مهوز شن خیال اینکه در حجره خانه خود رسیدم قضارا نابینائی هم بر بالای
گرفتار شد افیونی با بانگ بلند گفت که در خانه شرفائی اجازت بیگاه داخل شده ای نابینا گفت ای در چه خیالی
این خانه نیست بلکه چاه است افیونی گفت خیر هر چه باد اباد دست بگو که پیشه تو چیست گفت قندفروشی گفت
از بهر خدا اندکی بگیر و قندی بده بالجمله تاویل معراج برای حضرت یونس ع بر اصول موضوعه شیعه هر چند

خرافتی است که زیادت بران متخیل نیست ولیکن حقیقت اینست که ملا مجلسی را درین تاویل طرفه اسرار قارون مطمح نظر افتاد زیرا که او بسبب عجائب و غرائب بحار و نظائر طبقات زمین مشغول بلکه سیر او بسبب زیادت بار سیم ناز از حضرت ذوالنون زیاده بود فکیف که در احادیث شیعه خصوصا خاتمه همین حدیث جعفری که مشتمل بر حال قارون است ابهم مصرح باشد که از روز ملاقات و افسوس نمودن قارون بر موت دختر عمران و موسی و هارون علیهم السلام که منتهای سیر بود بحکم الهی موکلین عقوبت عذاب را ازوی برداشتند پس حال هر دو درین معراج همدوش یکدیگر است و در اثنای تقریر وجهی و جهیه در تشبیه التقام حوت بمعراج شریف تا عالم لاهوت بخیال آید که مقصود ملا مجلسی در اختیار لفظ معراج تلمیح است بانکه اصل معراج که بر روایت صاحب صراط مستقیم از امامیه زیاده از صد مرتبه وقوع یافت تاکید درباره امامت مرتضوی بوده آخر رفته رفته نوبت بدان رسید که حضرت خاتم الانبیاء را جهت تعلیل و تسویف بخطاب عَذَّبْتُكَ عَذَاباً الیما مخاطب فرمودند کما سبق تفصیله پس حبس یونس در شکم ماهی بلا ریب مشاکل معراج رسالت پناهی خواهد بود تاویل دیگر که باستقلال یا ضمیمه اول باشد آنکه مقصود ازین حبس نمودن دریا و غرائب کائنات تحت الثری بوده و فقیر درین تاویل هم بدستور سابق همه حیرت است که شخصی بوبال کفر و نفاق و ارتکاب کذب و قت رد وحی گرفتار باشد و عقوبات او را بسیر و گلگشت تعبیر کنند این دعوی کذبی دیگر است آیا کسیکه بسیر عجائب روزگار مشغول می باشد بهمین نهج استغاثه می کند که لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ اٰمَنْتُ بِعَلِیٍّ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ تُبْتُ وَ اَنَبْتُ عَنِ الْاِنْكَارِ فِیْ حَقِّهٖ وَ اَوْلَادِهِ الطَّاهِرِیْنَ و نیز ناصب عداوت اہل بیت سید انبیا هرگز نمی اندیشد که منکر ولایت ائمه را در سیر عجائب و غرائب نگاه میتوان داشت یا در انواع عقوبتها زیاده بر دیگران بحکم حدیث ضعف عذاب بنی هاشم چنانکه در مسلک اول گذشت کفر و نفاق اعدا حضرت یونس قبل ازین معلوم شده تفصیل کذب پس رنگی دیگر دارد که حضرت یونس بشهادت حدیث اول یعنی روایت ابوحمزه ثمالی در رد وحی گفته و در روایات شیخ الشیوخ تایید آن می کند و حضرت یکی آنکه پس علی

بن ابیطالب را که دلائل شیعه بر بین عرض کردیم بچشم ندیده ام و دوم آنکه اوصاف او را هم میشناسیم
انتهی فقیر حقیر مقدمه اول را تسلیم کرد لیکن انکار از معرفت اوصاف منیفش چه معنی داشته باشد هرگاه یهود علام
حضرت موسی و مدرسین و مدرس کتب و صحف آسمانی خصوصاً توریت حاوی نصوص امامت ائمه هداة از امیر
کبیر تا قائم آل سرور کائنات بخوبترین وجوه زیاده از ابنای خویش معرفت ایشان داشته باشند چنانکه
فی کتب الاصول مثل الکافی عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث
طویل یقول الله عز وجل الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
یعرفون محمداً والولایة فی التوریة والانجیل کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم انتهی
و هنوز علمای امامیه باین وصف مردود هو بلکه اصحاب استدلال بنصوص توریت بر امامت جمیع ائمه بنام نام می کنند
و قدما و متاخرین قوم رسائل در آن پرداخته اند و بسیاری از این احادیث که یهود بشمائل ائمه هدی واقف
بودند در تفاسیر اهل البیت مروی باشد پس انکار از این معرفت بغیر از کذب آنهم بر طبق مثل مشهور که دروغ
گویم بر روی تو بر چیزی دیگر حمل نتوان کرد و معاذ الله که احدی از مدعین اصول خمسه که عدالت منجمله آنست
تجویز کند که تکلیف بمعرفت و ایمان بولایت مجهول مطلق که نه او را دیده اند و نه اوصاف او شنیده اند
داده بودند صدور چنین بی اندامی خصوصاً در خطابات الهیه بغیر از ناصبی عداوت اهل بیت از کسی
ممکن نیست اکنون احد الامرین درین مقام باید کرد یا قائل شوند باینکه بودن اوصاف ائمه
در کتب انبیاء سابقین بر طبق زعم متشیعین کما عرفت حرفاً منها و اخذ میثاق انبیاء و مرسلین در باره
ایشان بعنوانیکه دانی کذب بی فروغ و از افترات اتقیاء یهود است که برای تفضیح و تذلیل ذوات
مقدسه انبیاء و رسل و تخریب دین بابداع آن پرداخته اند یا آنکه حضرت یونس کذب صریح اختیار کرده
چون اختیار شق ثانی بر اصول موضوعه شیطانیه که مشتمل بر کفر و نفاق حضرت ذو النون است سهل تر است
در ثبوت کذب آنجناب ریبی نماند سبحان الله دینت حلا و امامت با ظلم مطلقاً ممتنع الاجتماع باشد کما سبق
و نبوت در مواد غیر متناهیه کما لا یخفی با نصب کذب جمع شود و انجا بر اصول متشیعین

میانهٔ یونس علیه السلام و ابلیس بد انجام مثل حضرت آدم و غیر او از انبیاء کرام فرقی نماند شعر الله فرق بین
است چه ابلیس بر طبق ارشاد کتاب مجید و احادیث ائمه از قوم جن و حضرت یونس از بنی آدم است اگر او
بمقتضای مادهٔ خویش کشد و حسد و عداوت ورزد دور نباشد بخلاف حسد و عداوت و انکار یونس مع
از ولایت جناب امیر که به تصنع و استحاله نزدیک شعر بنی آدم اعضای یک دیگر اند ؛ که در آفرینش
زیک گوهر اند مع ذلک آنچه ابلیس عرض کرد که من از آتش پیدا شده ام و آدم از خاک و بعد
علم با عطای مهلت معلوم بذروه گذارش رسانید که من همه بندگان ترا گمراه خواهم کرد مگر بندگان
مخلصین را که بر اغوای آنها راهی ندارم از امور واقعی و نفس الامری است و ازینجاست که حق
تعالی درین کلام تصدیق او فرموده چنانکه از تفسیر اهل بیت بوضوح می انجامد و این استثنا هم جا بجا در
کلام عزیز علام از ابلیس حکایت نموده اند و امام رازی علیه الرحمة در تفسیر کبیر در تقریر فائدهٔ این قید
که تعلق باین مقام دارد چه نیکو گفته که غرض ابلیس از ذکر این استثنا آن بود که کذب در کلام او را نیاید
زیرا که بدون استثنا معنی آنست که تمامی بندگان را گمراه خواهم کرد و حالانکه چنین نیست پس ازینجا ثابت
می شود که دروغ چیزی است که ابلیس هم از آن استنکاف ورزیده لکن مسلمان چگونه بر آن اقدام نماید
انتهی ازینجا کار حضرت یونس که صریح اختیار کذب در خطاب پروردگار است از ابلیس لعین هم در گذشته
نعوذ بالله از مذهبی که بر طبق اصول آنها انبیاء علیهم السلام بدتر از ابلیس باشد سبحان الله این همه کفریات
که اثبات کفر و ردّ وحی بر انبیاء بعد از مبعوث شدن می کنند و هم کذب و نفاق شان و عدم طیب ولادت بعد
این بزرگان ثابت می نماید در کتب معتمده قوم موجود باشد که حرفی نسبت بمحفوظ خویش بحدیث سامع و ناظر گفتم
و بر قاعدهٔ اصولیه ما یجوز للضرورة یتقدر بقدرها کار بستم باز علمای قوم بر معاشر اهل حق خنده میزنند و اساس
انصاف در جمیع مطاعن اصحاب میکنند شعر از برون طعنه زنی بر بایزید * وز درونت ننگ میدارد یزید
نه تنها این همه الحاد و کفر درباره امامت از انبیاء علیهم السلام در کتب معتبره خویش ندارند بلکه در توحید
و تقدس باری عز و جل نیز همین قسم احادیث مستفیضه می آرند لیکن بنا بر اجتناب از این بحث در تقریر آن

از لوم لا یمین سے ترسیم القصه ملای مجلسی در بحار عجایب سیرها در واقعه حضرت یونس بخسانی می نماید شناور
این بحر ناپیدا کنار سیکند طرفه از همه آنکه خود مجلسی هم درین واقعه حدیث ابن ابی یعفور را هم مذکور کرده که معنی آن
بی کلفت همین ست که اگر یونس که در بند قفس گرفتار شده بود بر آن حال می مرد هرگز نقد ایمان بسلامت نمی برد
انتهی و پر ظاهر ست که شخص بدون اعتقاد بولایت ائمه مومن نمی شود بس سیر معراج کجا گنجایش داشته باشد مجلسیه
بر کاروان حواس خمسه ملای مجلسی که عقوبت انکار ولایت و نفاق و کذب را بسیر و معراج تعبیر میفرماید اول دشمنی که
می تازد ظلمت ناصبیت و تیره شب دیجور عداوت عترت ست که از احاطه و غشا آن شعر قرص
خورشید در سیاهی گم شده یونس اندر دهان ماهی شد تاویل دیگر که نتن معادات اهل بیت سید
کائنات زیاده تر از آن می آید و دماغ اهل دانش و بینش را سخت پریشان می نماید و نیز النواصب در اظهار
آن بگریبان خجلت سر خود را فرو نمی برد آنکه تکلیف ایمان بولایت حضرت امیر و اولاد و امجادش بر جبریل و جن
نبود که ترکش موجب گناه باشد و جوابش جز این نیست که بلی ان الکذوب لا حافظ له که خود ملا مجلسی
در حیات القلوب و بحار و دیگر مجلدات و اسفار احادیث موضوعه از ائمه اطهار از اصول طائفه خویش آورده ناصب
و جوانب بلکه از وجوب هم سابق تا قدام خدام ملا العبد از اول عمر طفلی گردید بمقتضای کریمه لکیلا یعلم بعد علم
دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده پنداشته یا صعود الخیره سوداویه ناصبیت دماغ ملا را مختل کرده حلاحش بر طبق
مسنوان عبدالامامیه غیر از اختقان که بسیاری از احادیث درباره توصیفش در فصول مهمه و غیر آن از اصول ایشان
مرویست بچیزی دیگر ممکن نبود آنچه در باب حضرت آدم قبل ازین از کتب امامیه ایراد کرده ام و احاطه بر آن نمودی آیا
نص صریح نیست در ینکه ایمان بافضلیت و ولایت ائمه از مستحبات است و هر که انکار نماید باواش جهنم بلکه درک
اسفل نار جایگاه او امروز لوا باین تاکیدات شدیده قدغن بلیغ هم در روز میثاق و هم در وقت مبعث بواسطه ملائک
بلا واسطه از نزد آفریدگار خلایق بانبیا رسد و وعیدها سخت بکمال زور و شور در رسید که آن مرتبه بعد آخر و رابد
هر کسیکه ازان اعراض نماید مثل قارون بانواع عقوبات گرفتار شود و آنگاه وجوب حتم بر جمهور ائمه مجلسی ناصب عداوت
اهل بیت ثابت نگردد پس معلوم نیست که وجوب ایمان به توحید باری تعالی و نبوت حضرت انبیا

دليل

ومعاد و عدل از کجا باثبات خواهند رسانید فکیف که در روایات روضه و مثل آن کمام سابقا
صحیح موجود باشد که ادنی توقف هم درباره ولایت عمر گرد دائره ولایت موجب کفر است
داگر انبیا محبت او را قبول نمیکردند بآخر اذعان بولایتش نمی آوردند ابدالآباد حطب دوزخ میگردیدند
آیا عدل و داد همین است که محبت و ولایت شخص مستحب باشد و در انکار آن انبیا و رسل باین عقوبات گرفتار
آیند علاوه سلمنا که بر حضرت یونس وجوب این ولایت متحقق شده بود و به امر مذکور حقیقه لطر توجه
بود لیکن آخر جناب شان در کتب آسمانی و زبانی انبیاء سابقین دیده و شنیده باشند که آدم را در سجده و انکار و
حسد شیطان خواری چها پیش آمد و بر حضرت خلیل چه گذشت الی غیر ذلک و سیجی انشاء الله تعالی پس گو ایمان بولا
بحد وجوب رسد ولیکن این مستحب یا مباح یا هرچه نزد مجلسی بلیس التواصیف باشد بمرتبه رسیده که تارکش در عقوبات
زیاده بر فرض است باز هم چشم عبرت نگشودند نازم بر عبرت و فراست روباه که قصه اش در مثنوی معنوی منظوم
گشته **نظم** شیر و گرگ و روبهی بهر شکار * رفته بودند از طلب در کوهسار * گاو کوهی و بز و خرگوش
زفت * یافتند و کارشان از پیش رفت * گفت شیر ای گرگ این را بخش کن * معدلت را نو کن ای
گرگ کهن * گفت ای شه گاو وحشی بخش تست * آن بزرگ و تو بزرگ و زفت و چست * بز مرا که بز میانست و
وسط * روبها خرگوش بستان بی غلط * گفت پیش آ ای خر گو ربلید * پیش آمد پنجه زد او را درید * بعد از آن
رو شیر با روباه کرد * گفت این را بخش کن از بهر خورد * سجده کرد و گفت کین گاو سمین * چاشت خوردت
باشد ای شاه زمین * وآن بز از بهر میانه روز را * یخنیی باشد شه فیروز را * وآن دگر خرگوش بهر شام هم
شب چره ای شاه با لطف و کرم * گفت ای روبه تو عدل افروختی * اینچنین قسمت زکه آموختی * از کجا آموختی این
ای بزرگ * گفت ای شاه جهان از حال گرگ * واگر این همه تصریحات بسبب تکرار بعضی امور
بخیال حضرت مؤلف مرتکز نشود و طالب مضامین متجدد باشد اینک احادیث تر و تازه از کتاب بحار
مرتضوی باید شنید و بچشم انصاف باید دید که دلالت بر وجوب اقرار بنبوت بعد آنکه مؤلف این کتاب مذکور که
عمده کتب خویش را برای جناب ضمایر جناب جمع کرده بر ولایت ائمه اطهار خویش برای احتجاج

واستدلال نموده انچه درباره وجوب ولایت گفته یکی این است که قبل از تصویر صورت نبی لنوع الانسان بصورت بشری وهیکل عنصری امامت ائمه حقه اثنا عشر بر کافه مخلوقه لاسیما طبقه انسانیه عرض شده با قرار حقیقت آن مکلف ومخاطب گشته اند چنانچه در کریمه واذ اخذ ربک الآیه اشاره شده وحقیقت خلقت ذراری انسانی واخذ معاهده از ایشان بر ماهر بروجهیکه چهره شاهد این معنی گلگونه بیان اکثر مفسرین آراسته شده آنست که قبل از انکه آدم علیه السلام سایه نشین درخت طوبی و خلوت گزین نزهتسرای جنت الماوی گردد فضای دلکشائی یکی از ابواب بهشت که مسافت آن مساوی سیر هزار سال است محل تو لد تمامی ذریت آدم علیه السلام من الازل الی الابد از صلب وی بر صورت مورچه صغیره استخراج پذیرفته بعد از اعطای حیات وفهم وعلم که مناط الست خطاب قابلیت سوال وجواب است اصول همه دینیه بر ایشان عرض شده انتهی بلفظه این جواب ناقص از آنکه حکم قبول والاباء میبر تمامی افراد کائنات که یکی از آن خلعت ترکیب صورت بشری از کارخانه عنایت واجب الوجود یافتند حتماً وجوباً بود وایمان بولایت ایشان از اصول همه دینیه بود ونه انچه ملا نبابر باصبت عناد بالامیه امجاد بخیال آورده والا قائل شود که امر باعتقاد توحید ونبوت ختم المرسلین هم بحد وجوب نرسیده بود ونیز صاحب بنا قبل از کتب خمس روایات بسیار نقل کرده که در تکذیب مجلسی سیر واحد از آن کافیست وکیف که بهیئت مجموعی ملحوظ گردد حرفی از آن کتاب انیس است عن الصادق عن ابیه عن آبائه عن علی بن ابیطالب قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم حدثنی جبرئیل عن رب العالمین جل جلاله قال من علم ان لا اله الا انا وحدی وان محمداً عبدی ورسولی وان علی بن ابیطالب خلیفتی وان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة برحمتی ونجیته بعفوی وابحت له جواری واوجبت له کرامتی واتممت علیه نعمتی وجعلته خاصتی وخالصتی ان نادانی لبیته وان دعانی اجبته وان سألنی اعطیته وان سکت ابتدأته وان اساء رحمته وان فر منی دعوته وان رجع قبلته وان قرع بابی فتحته ومن لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او یشهد بذلک ولم یشهد ان محمداً

(نعمتی)

عَبْدِي وَرَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ حُجَّتِي فَقَدْ جَحَدَ وَصَغَّرَ عَظَمَتِي وَكَفَرَ
بِآيَاتِي وَكُتُبِي إِنْ قَصَدَنِي حَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي حَرَمْتُهُ وَإِنْ نَادَانِي لَمْ أَسْمَعْ
نِدَاءَهُ وَإِنْ دَعَانِي لَمْ أَسْتَجِبْ دُعَاءَهُ وَإِنْ رَجَانِي خَيَّبْتُهُ وَذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي وَمَا
أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ اکنون جز این ناصب عداوت آل طه و یسین کیست که در ایمان به نبوت و ولایت تفریق
تواند کرد و تواند گفت که حکم انبیا حکمی دیگر است حالانکه تکلیف انبیا زائد بر تکلیف دیگر نیست پس ملاقیات
کرد و قبل از قیاس این تفریق انداخته مصداق جمله آیت کریمه وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ
وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا شد جزاه الله عنهم اجمعین وعذبه عذاب عذابین
لَا يُعَذِّبُ أَحَدًا مِثْلَهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ **مع ذلک** نیز درین کتاب بجا بجا موجود است که اصل
اصول ایمان بر ارکان ثلثه استقرار یافته یعنی اعتقاد توحید و نبوت و امامت و اعتقاد بعدل و معاد از لوازم امور ثلثه
مذکوره است انتفای آن بانتفای یکی از امور ثلثه مفروده است و در روز ازل جمله ارواح و ذراری همین چیز که اصول
مهمه دینیه است مامور شده اند و کدام عاقل تجویز تواند کرد که ذراری حضرت آدم وقتیکه مثل مورچه ضعیف
از صلب مطهرش استخراج پذیرفتند و هنوز بصورت بشر تشکل نگرفته بودند ذمه آنها بوجوب مشغول باشد
بعد از وجود بلکه وقت نبوت از قید وجوب رهائی یابند ذَلِكَ ظَنُّ رَئِيسِ النَّوَاصِبِ الْأَشْرَارِ
فَوَيْلٌ لَهُمْ مِنَ النَّارِ **تاویل** دیگر که خاتمه مهملات مجلسی است آنکه ولایت ائمه را انبیاء قبول کرده باشند
ولیکن بعضی از روی اهتمام قبول نکردند و جواب این خرافات از آنچه در فصول سابقه خصوصا این فصل یاد کردیم
بی کلفت بر می آید علاوه اگر معنی عدم اهتمام همانست که روایت مرتضوی بر زعم امامیه مشتمل بر آنست یعنی
نام ولایت و محبت بر زبان آرند و بدل اعتقادی ندارند یا بعد چندی انکار کنند و سلب ولایت و
امامت از ائمه معصومین خواهند فذلک مذهب المنافقین بکلا که آیات القرآن و متواترات
الاخبار دال [است] إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ و اگر معنی دیگر است بس

تصویرش ناگزیر حتی تکلم علیه باتخاذ امثال این همه که گوشت خورده تعلق بقصه حضرت یونس داشت و
آنچه بنا بر حسد و بدخواهی اعدای عترت رسالت پناهی بر حضرت آدم و حوا گذشت قبل ازین بابانک تفصیل شنیدی
و هنوز هزاران از انبیا علیهم السلام باقی مانده اند که درین بلاها بمقتضای روایت بحار و مناقب مرتضوی و مناقب
ابن شهرآشوب بآزار ولائی گرفتار گشتند و از جناح ناصبیت و انکار ولایت رسید بآنها آنچه رسید نظر
بکنی بقصه حضرت یعقوب که بفراق حضرت یوسف تا امتداد زمانه طویل در آلام روحانی و جسمانی گرفتار بود
حتی که بنص قرآنی هر دو چشمش سفید و جهان روشن بروی سیاه گردید بلکه آنچه بر آنجناب درین سانحه گذشت
مجال کسی نیست که تعبیر از آن تواند کرد و ما احسن ما قیل شعر شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق دوست نه آن میکند که بتوان گفت * علمای قوم بعد از استعداد نار اطفاء آن بدکرد دیگر اخبار قصد
کرده اند چنانچه از معاینه علل شیخ المشایخ و کتاب نور الثقلین و مانند آن بظهور می انجامد چه مفاد آن این است
که شخصی از صلحا و اتقیا و عیال نامی مبتلا بانواع فقر مشهور به بینوائی حلقه بر در یعقوب علیه السلام زد و از فاقه و
گرسنگی خویش فریاد کرد وقتیکه آنجناب همراه اولاد خویش کباب میخوردند پس هر چند زارنالی نمود اعتنائی
والتفاتی بحالش نفرمود و بقیه گوشت بریان برای صبح نگاهداشت پس دریای ابتلای الهی بجوش آمد و در همان شب
حضرت یوسف خواب دید و بآخر حسد برادران نوبت بجائی رسانید که علم هر کسی از خواص و عوام بدان رسیده انتهی هرگز بعلم
درنمی آید که حضرت یعقوب را همین جهت درین مصائب گرفتار فرمایند آری چون توارد علل بر معلول واحد عقلاً و نقلاً
سمت جواز بلکه وقوع دارد زیاده برین نیست که قصه درویش را ضمیمه آن گردانند نه آنکه از همین سبب ابتلاها
پیش آمد و انکار و توقف را در ولایت ائمه هرگز دخلی نبود و لا و الله ثم لا و الله و متوهم نشود که فقیر غیر از این استبعاد
خبری در دست ندارد زیرا که در خصوص هم دلیلی قوی یاد دارم اینک مناقب مرتضوی موجود است مقام ضرورت را
بعد حذف زوائد در چند سطر می گنجانم پس بدانکه مؤلف کتاب مذکور از مناقب ابن شهرآشوب روایت ابوحمزه
ثمالی را بتفصیلی نقل کرده که این سطور هم در ترجمه تقریر ماهی حضرت یونس ع داخل است که از زمان حضرت
ابوالبشر تا شفیع یوم الحشر احدی از انبیا بخلعت نبوت مخلع نگشته که ولایت اهل بیت را تجدید و عرض

نکرده

نکرده باشند پس اگر تلقی بقبول نمودی باز مخاطرات دنیویه تخلیص یافته در جریده سالمین منخرط
گشتی والا باز بانه تادیب ممتحن گردیدی و همانا حرمان آدم از جنان و القای خلیل در نیران و یوسف در چاه
کنعان و بلیه مشهوره ایوب مجازات خطیئه او و ازین مقوله است الی آخر الهذیان کنون انصاف انکه معرفی
شود که از دست امامیه حضرات انبیا اولو العزم که بروایت مشهور ابن عباس پنج کس اند حضرت نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و پیغمبر ما صلی الله علیه و علیهم اجمعین اندکی نجات یافته اند و کجا مانده حدیث اشنا که استاد ابو جعفر
کلینی ثقة الاسلام و شیخ المشایخ ایشان روایت کرده بودند پس تطبیق احادیث این باب که در اثنا تقریر
اشاره بدان کردم بر اصول امامیه ضرورست و اعتقاد حصر ابتلای حضرت یعقوب در وجه بی التفاتی
بحال دنیال از وساوس اهل فتنه و فساد علاوه این وجه بمصائب حضرت یوسف که برادران در بنا
راه رسانیدند و آخر کار بچاه تنگ و تار افگندند و انگاه نوبت به بیع و شرا و زندان انجامید بنص قرآنی
فلبث فی السجن بضع سنین مدت دراز بران گذشت نظر بعدل عادل حقیقی جاری نمی تواند شد
که گناه از حضرت یعقوب باشد و یوسف با وصف صغر سن بپاداش آن گرفتار آید بخلاف بلای انکار ولات است
که بلا ریب بعضی از ان مراتب اید بر قصه مذکورست و تعلق باصول همه دارد نه بفروع و طفلان هم بدان
مکلف می اند شدند نه باین جمیع تا بسی بالیقین ازین بزرگان درباره ولایت قصوری و فتوری رفته و بدا
المطلوب اهل فطرت سلیم از ملاحظه حکایت دنیال صریح دریافته باشند که جمیعین مصائب خلفا
خصوصا فاروق اعظم در ایراد قصه اعرابی که نزد آنجناب آمد و از بعد وطن و نبودن زاد در راه
حکایت کرد و او گمان عدم واقعیت بهم رسانید و انجام کار عقبش روان شد و تدارک ما فات
بعمل آورد چنانچه در شرح مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمة که بر کافیه است مذکورست
همین ناعاقبت اندیشی بکار برده اند چه بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج بملاحظه حکایت
دنیال که در حلال شیخ المشایخ که مرتبه اعتبارش علی ما عرفت سابقا کمتر از اصول اربعه نیست
مروی است ندامتی نابود میشود و معلوم میگردد که خود انبیا علیهم السلام را انفسهم ما جرا ات

پیش آمده که با وصف اعتقاد مجلس کامل شرب و وسعت طعام چنانکه دانستی درویش خسته را که از صلحا و اتقیا
روزگار بود بحال خبیث و خسران زار در خویش رانده اند آری فرق اینست که فاروق بد بنیاد پس وقت تا صدق
و کذب را امتحان فرماید و بعد از علم براستی زاد و راحله با عرابی داد بخلاف حضرت یعقوب که از حال و میال
اغماض صریح اختیار فرمود و با وصف زاری نالی او هرگز بحالش نه پرداخت و آخر مبتلا بمصیبت گشت فافترقا
این چند سطر متعلق بحال حضرت یعقوب نوشته شد از او دو سه حرف در قصه حضرت ایوب صابر که بنظر بعضی از
روایات کافی تفسیر الکاشانی وغیره در زمره اولوالعزم محسوب میشود بروایت تفسیر قمی گوش کن که بعضی گویند
بعد سلوک حامی نعمتها از اموال و اولاد و عمارات بدان رسید که تمام بدنش از پیشانی تا ناخن پا یک
آبله گشته بود و بعد از مدتی کرمان لا تعد ولا تحصی بر آن افتادند و جمله گوشت بدنش میخوردند و مرتبه بوی
بدنش بحدی بنجامید که امت اجابت و خلص یارانش او را از قریه بیرون کردند و در مزبله از مزابل منکره که خارج
قریه بعید از آبادی بود انداختند و جنس حیوانات هم از بوی بدنش متاذی بودند آیا کسی بر اصول امامیه چنانکه
دانستی اعتقاد تواند کرد که علت اینهمه مصایب همین قدر باشد که روزی ابلیس بری و حسد برد و عرض کرد
که خدایا شکر ایوب نسبت عطیات دنیوی است دیگر هیچ اگر مرا بر اموال و اولاد و زراعات و عمارات ایش
مسلط کنی هرگز شکر نخواهد کرد ابلیس بر ترتیب بلی گوی تسلط یافت و آخر کار حضرت ایوب همان بود که او را گفته
شنیده می پس علت این مصایب جز انکار ولایت حضرت امیر و ذریت طاهره او چیزی دیگر نمیتوانند
شد چنانکه از کتاب مناقب بروایت السید حیدر بن دلق نوشته باشی آجر هنوز حکایات هزاران از انبیا
باقیست لهذا بحال خاتم الشان ختم سخن میکنیم و آن اینست که بروایات این جمهور و هم روایات ملا مجلسی در
کتاب صغیر و کبیر انواع ایذا ها بر آنجناب گذشته و عجایب ابتلاها خصوصاً از روز بعثت پیش آمده
بلکه اینهم مرویست که ابتلای آنجناب زاید بر ابتلای دیگر انبیا است پس معاذ الله مرویات و مفتریات
رافضه در باب همین زیاده تر بکار می آید که اشاره هم از آن کوتاه است فکیف که زیاده از صد بار بر آسمان
عروج فرمایند و در باره امامت مرتضوی تاکیدات بلا واسطه بشنوند و تا آخر عمر در بهای آن [illegible] لیطوی

مارز

نماز و روزه و حج و زکوة تعلیل و تسویف رود و آخر عذر تبک غدا یا البتا پیرایه ورود در بر کند باز هم علی
و بل الا مخاصمات نظر باید ان علیا خلیفتی فاسمعوا له واطیعوا الی غیر ذلک من عبارات هذا الباب
حتی که خود حاضرین از انصار سابقین که اهل لسان و ملازم صحبت خاتم پیغمبران صلعم بودند و مدح آنها بخلوص
محبت اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین در جلاء العیون و غیره از ائمه هدی مرویست همه گر قیل و قال کردند و در حدیث
و معامله غدیر بحث نمودند عقول بعضی بر خلافت و قلوب جمعی بر مودت قرار گرفته و شاهد مراد بر کرسی نه نشست
تا نوبت باستفسار از رسول مختار صلعم رسید کما سیجیء ان شاء الله تعالی چه جای آنکه در دنیا ظالمین غاصبین را
با وصف علم تفضیلی کما سبق تقریره چندان قرب و منزلت دهند که خود کتاب سلیم و دیگر روایات بر فهم قدمای
و متاخرین متکفل بیان آنست و مجتهد حی در ترجمه بحار بحدیث الحوض کمال قرب و منزلت اقرار نماید و در روز
قیامت که آثار موضوع این فصل نعوذ بالله من ذلک زیاده تر بروز کند که برای نجات شان تشمیر ذیل کنند هرگاه
بر جمله این تمهیدات اطلاع تمام دست داد بالیقین معلوم شد که ملقب اهل حق بلفظ نواصب که مؤلف رساله خود هم
خود را از ان معدود نمیدارد باعث افتخار است نه موجب دل تنگی و انضجار کما لا یخفی علی ذوی الانصاف هذا ما علیک
الآن فی صدد البحث بالتکرار از نمقامات خرافت و سخافت آن دشمن عقل و دین باید دید که بورود چند شبهه مموهه
که وهمی شیش بیست و بادنی توجه ارباب علم از هم می پاشد بجناب اکثری از اهل بیت عظام و صحابه کرام بغض و
عداوت بهم رسانده و دین و ایمان خویش را بتقلید چندی از مغویان و مفتریان در باخت و از مذهب قدیم
آبائی خویش که مصداق واتبعت ملة آبائی ابراهیم واسحق ویعقوب بود بمظنه ناصبیت
این بزرگان دست بردار و حیران تیه ضلالت شود آیا در کتب درسیه ندیده یا بگوش او نرسیده که از
نیران تا بصفا و جابجا مذکور است که مذهب جمهور را ترک نباید کرد مگر آنکه باطل باشد اگر در مذهب الحق تذبذبی
بخاطرش راه یافته بود بایستی که ذهن را از همه مذاهب خالی کرده تبلاش عیب و هنر افتاده همه را فراهم
ساخته بمیزان عقل سنجیدی اگر در هر دو مذهب قدیم و جدید عیبها بدست می آمد آنگاه میدید که در اصول و فروع
تناقضها و افتراها در کدام فرقه زاید است حاشا که درینصورت حقیت اهل سنت و بطلان مذهب شیعه هست

مخفی می ماند بجلال ایزد کریم وانه لقسم لو تعلمون عظیم که در صناعی بودن این مذهب و
مجعولیت فی ذاتی این مسلک بر خلاف ما تقرر عند المیر ابین ریبی و تردد نیست چه در اقوال مختصه ایشان و
احادیث مختصه ایشان بر نوعی بهبوت سر آمد معاندین و محسوس و در کتب معتبره اینها خصوصاً اصول اربعمائه
قدمای شیعه که صنادیدشان و صنادیق تقیه نگاه میدارند و روبروی اهل حق هنوز بر نمی آرند مذهب نفاق
مخفی و مدسوس حق تعالی در صحبت ایشان از نفاق و مکاید محفوظ دارد و در روز دیگر بیکان یعنی حضرت انبیا و صلحا
و اتقیا خصوصاً اهل بیت و اصحاب سید کائنات در روز قیامت شرمنده نکند عقلای عالم را باید
که بعد از مطالعه اینهمه کفریات و خرافات از ربقه تقلید ایشان سر بر آرند و براه اهل حق که بر تمامی
انبیا و آل و اصحاب ختمی مآب صلی الله علیه و علیهم واد جان نثاری میدهند و هر یکی را بمرتبه اش
میگذارند و جزای خیر همه را از یهود و نصاری و نواصب و خوارج و روافض بکنار شان می نهند مایل شوند و
پنبه غفلت را از گوش حق نیوش بر آرند و از سنت سنیه تقلید بانیان مبانی مذهب تشیع خود در قبل
طلوع الشمس من مغربها باز دارند که آخر در روز قیامت پیش قاضی و بر خبر احضور هر صغیر و کبیر از قطعیات و
رویت انبیا و مرسلین و سید سرورشان و آل و اصحابش که مورد والذین آمنوا معه نورهم یسعی
بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر گشته اند از یقینیات است زیاده ازین چگوییم و ما علینا الا البلاغ المبین شعر مرا دو ما نصیحت بود
گفتیم حواله با خدا کردیم و رفتیم سبحان الله سخن از کجا بکجا رسید اصل موضوع این فصل اثبات احداث
بود عموماً و خصوصاً لهذا حال دیگران از مقبولین لسانی امامیه از فضائل و مناقب و محدثات و مثالب میگوییم
متوجه باید گردید و بگوش دل باید شنید از جمله ایشان اسامه بن زید است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
او را محبوب داشتی و بکمال عطوفت و شفقت نواختی و این معنی از کتب شهرت محتاج دلیل نیست صاحب
حیات القلوب در آخر کتاب گوید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی دعای خیر فرمود و گفت و انه مشهور
الی آخر القصه فی باب تجهیز جیش و زمان ائمه هدی خصوصاً ماموریت باظهار ما هو الحق شد حضرت باقر

علوم اولین و آخرین بمناقبش جاری شده چنانچه از کتب رجال سنی بتخصیص میتوان یافت که در حق
او غیر خیر هیچ نباید گفت و او را از مقبولین باید شمرد و حضرت امام اعظم حلی و حسن بن داود بگواهی شهید ثانی
امامیه در بعضی از حواشی و شهادت شهید ثالث در مجالس المومنین میفرماید که امام باقر علیه السلام فرمود
که اسامه در آخر رجوع نمود و قبول معذرتش از جناب مرتضوی نیز منقول ست و آخر کار امام اعظم موصوف در اخذ
روایات او از متوقفین ست و از کتب رجال بلکه تفسیر اهلبیت رسول متعال نیز پیداست که او از جمله کسانیست
که رفاقت حضرت امیر المومنین را در محاربات بغات ترک نموده بلکه از تصریح حضرت امام اعظم متشیعین
چنانچه از متن کتاب نهج الحق بمعرض ثبوت میرسد که او هم مثل سعد بن عباده بدعوی امامت خویش گردن
افراخته و بیعت ابی بکر صدیق مثل دیگران نه پرداخته و از ینجا بکمال تجرد و تحقیق و امامت شیخ حلی
بضمیمه اعظمیت نظر بانچه در احادیث سابقه وارد شده است پی توان برد و درباره دیگران از اکابر امامیه
چگونیم وجه نویسیم حیف ست که متشیعین چنین محدثین و مبتدعین را از دست دهند و نکال و بال محرومی را
بمقتضای حدیث الحوض بر اعناق خلفای راشدین نهند و از جمله مقبولین بالمعنی المعلوم خزیمه بن ثابت
است که باعتراف اکابر قوم در غزوات و مشاهد مشرفه از بدر و غیره آن برفاقت مصطفوی حاضر بوده
قاضی نور الله شوستری نیز تاسیاً بالاسلاف در مجالس المومنین باین امور تصریح کرده مع ذلک جناب
سید الکونین گواهی ورا بمنزله شاهدین عادلین اعتبار نموده چنانچه لقب او ذو الشهادتین نیز از ان
گواه است و بنقل نور الله شوستری در مجالس المومنین و هم از مطالعه کامل بهائی ظاهر و باهر است که اهل کسی
انصار را بر خلافت سعد بن عباده بر غلانید خزیمه ذو الشهادتین بود و گفت که علی کرم الله وجهه در خانه
ساکن شد و بتعزیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول گشت و دیگر از قریش لایق این کار نیست
انگاه انصار باین نزد استماع این کلام رو بسعد نهادند انتهی مقام الحاجه و پیداست که از ین حرکت بی
برکت احدی از یاده تر بمجرد وفات خلاصه موجودات در عالم فانی کسوت ظهور نپوشید فاعتبروا
یا اولی الابصار هر چند محدثات و مبتدعات این بزرگان که بنیاد فتنه سقیفه بنی ساعده

نهاده ایشان ست از حد درگذشته باشد لیکن بحکم ضرورت اثبات امور دینی بلکه ابله فریبی و ستر عیوب
خانگی حضرات امامیه را بعد از توجه مطاعن اهل حق سرگرمی این جماعت ضروری می افتد پس حال این شیعه مثل
شخصی است که فضله اش زبانزد خاص و عام ست بلکه او را خادمی بود بغایت بی ادب و بدخو که نسبت بآن بوستان
نخلبند بهارستان شیراز در شان او وست شعر از ین خفرقی هوی کالبده + بادی سرکه بر روی
مالیده + و وقاحت بی اندامی او در بارهٔ آقای خویش رفته افزون لیکن چون آن شخص را خادمی دیگر
بهم نمی رسید بر داشت جور و جفای او می نمود تا آنکه روزی او را خمیازه در گرفت همینکه دهنش واشد
این بی هنر بدکیش لعاب دهن خود بدهن مولای خویش انداخت آنکس بمقام حسنت و آفرین در آمد
گفت چه خوش ذایقه و چه خنک و سرد است آن تندخو بهم برآمد و گفت من از امروز چاکری نمی کنم دیگری
را بخدمتکاری نگاه باید داشت که لعاب دهن او گرم باشد و از جملهٔ مقبولین السنه طایفه سعد بن عباده
انصاریست که بر زبان قاضی نور الله شوستری تا سیادة اقتدا آبا لاسلاف از کرام اصحاب سید ابرار
و کریمان روزگار بود چنانچه ناظرین مجالس المؤمنین برین معنی اطلاع کلی دارند و حالانکه فتنه سقیفه بلند کرده او ست
و لهذا اینجاست که در احادیث معصومین و صادقین او را پیشوای بدبین قرار داده اند واویلا اگر حضرات امامیه
این چنین مبتدعین و امام المذبذبین را از کریمان روزگار قرار دهند دیگر کیست که قدردانی این جماعت
تواند کرد و حالیا در زمرهٔ طیبهٔ اصحاب سید انبیا که باقی ماند که از اصول شیعه متصف باوصاف حمیده باشد
اصول و فروع این مذهب را نقل نماید و روایاتش در رنیاب تعداد و شمار در آید بلکه در روایت و رسالت ادب سب
طبق ... از ترجمهٔ بحار فاضل مجلسی نیز باید شنید که روایت شده از ابان از سلیم بن قیس هلالی که گفت
شنیدم از ابوذر و سلمان و مقداد رضی الله عنهم که می گفتند که رسول خدا فرمود که علی امام حق و هدایت
است و سعد بن عباده پیشوای بدبینی الخ بلفظه و قبل ازین روایات ائمه در کفر و ضلال شخصیکه مدعی امامت
شود غیر از ائمهٔ اثنا عشر و کفر و گمراهی کسانیکه حسن اعتقاد بوی بهم رسانند عنقریب گذشته حاجت
اعاده نیست ازینجا حال کفر و ضلالت قاضی شوستری و اخوانش که سعد را بخس منید انسته و در مدح او

مبادرت بلکه اطرا می نمایند توان فهمید فنحن لا نتوقف فی شأنهم بل فی اکفارهم
واعوانهم و از انجمله عامر بن واثله است که با وصف صحابیت از یاران حضرت امیر است و کارش از دو حال
خالی نیست تفضیل شیخین یا با وصف تفضیل مرتضی اقرار نکند یا کیسانی مذهب بود که قول بامامت محمد بن حنفیه
بعد امام حسین علیه السلام و انکار حضرت سید الساجدین لازم خصایص بلکه ذاتیات ایشان است و علی ای تقدیر
احداث و ارتداد بمقتضای قوله تعالی در حق اشقیای منافقین فاعقبهم نفاقا دنبالش نمیگذارد و اما انچه
شنیدی بالاعتراف و اظهار قاضی مذکور در مجالس است که برای اثبات قدیم بودن مذهب تشیع و رفع
یقین حدوث چه بذل جد و جهد که نکرده و چه گوی های تعصب و تفوقات که در میدان مناظره نبرده
و بحمد الله که اصول و احادیث ائمه اهل بیت هیچ تر و خشک را فرو نمی گذارد و بجهت سرپرستی این مبتدعین و محدثین او
یا بسیاری از این فرقه در ورطه کفر و ضلال لوازم و عوارض آن می سپارد چون کلام تا باینجا رسید بجهت
خوف تطویل مصلحت دران می بینم که دامن از تذکار این بزرگان فراچینم و در تطبیق تقیید و صافی
و فیه و حدیث الحوض بر مقبولین لسانی منتسبین سعی کنم و درین باب نیز حرفی چند نویسم اما نفی
درایت احداث این اصحاب از جناب رسالت مآب پس در انطباق آن غباری نیست زیرا که اکابر
امامیه قاطبة میگویند که زبانی مخبر صادق مناقب و محامد این عزیزان در اصول امامیه است چنانچه گذشت
و ارتداد و احداث و فسق اینها وقتی منقول می شد که از واقعیت تعصبی میدیدت و اذ لیس فلیس و انظار لسانی
امامیه همینست که بزبان مخبر صادق اگر مثالب ایشان در مذهب ما جاری می شد اجماعات نیز در رنگ خلفای
ثلثه واجب العداوه می پنداشتیم و تبری بیزاری از ایشان لازم می انگاشتیم پس نفی درایت حقیقی
ارتکاب و اختیار مجاز به زبان مشایخ امامیه ثابت شد و اگر این کلام را بر مبالغه حمل کنیم باز هم اولویت
نفی درایت حدث ایشان نسبت باحداث و ردت خلفا بر اصول امامیه از دست نمیرود زیرا که ضرب همت
اکابر علمای ایران که زخمهای نمکین از دست خلفای راشدین در جگر داشتند در ثبت ذمایم خلفا نسبت باین
مقبولین لسانی زیاده تر بوده باشد حالیا اگر معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب

بشیر و نذیر مخاطب بخطاب لا تدری میشوند از حقیقت حال اهل ردت یعنی محدثین کی واقف شدند درین
صورت باعتبار اسلام انها در حیات خود که بالاتفاق مسلم است و بقای حکم بالاستصحاب یعنی منقول شرعی
اطلاق لفظ اصحاب بر آنها کردند چنانچه از افادات فرزند طاوس علوه ظهور دارد و تسعر فیها انشاء الله تعالی گویم
که این دلیل چنانکه می بینی ضحکه صبیان است چه جناب ختمی مآب بعد ارتحال دنیا و در حیات خود خبر می دهند که حال بعض
اصحاب که در دنیا قرب و منزلت دارند در آخرت چنین خواهد بود و من چنین خواهم گفت و باز همین از حال ارتداد
شان علی الاعقاب خبر خواهند داد و در صورت عدم درایت لا محاله مأول خواهد بود فالتأویل یجب
علی المتشیعین فلیهدأ ولظهوره علی الخواص فقط باطویت الکشح عن ذکره فاعلم انه علی وجوه اما اولا پس لا
تدری تعلق باحداث و عدم احداث ندارد بلکه بمای موصوفه متعلق است یعنی نمیدانی که چها امور
احداث کردند پس از وفات تو پس نفی درایت تعلق بمطلق محدثات نیست بلکه تعلق بتفاصیل محدثات دارد
مثل بر غلانیدن انصار بدعوی خلافت و فریب دادن آنها برین معنی که حضرت امیر بعد سانحه وفات سرور
نشاتین با خلافت کاری ندارد و چنان بتعزیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول است که خلافت را
زینهار اختیار نخواهد ساخت و غیر از شما احدی منصب خلافت را سزاوار نیست چنانچه از خزیمه ذو الشهادتین
واقع شد و دعوی خلافت برای خود و نصوص قاطعه مصطفویه را در باره امامت مرتضویه پس پشت
انداختن و مصداق کریمه فنبذوه وراء ظهورهم گردیدن که از امام المذنبین سعد بن عباده
انصاری وقوع یافت و باکراه تمام ولایت نکاح ام کلثوم از حضرت امیر در خواستن و برای طمع سقایت
حاج و تسلط خویش بچاه زمزم با خلیفه ثانی در ساختن و بوکالت فضولی و ولایت عقد نکاح
معصومه مطهره را با مجوس عمر بن خطاب بعد تلاوت آیت قرآنی ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا
ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم در سلک اهل بیت طاهرین در آوردن و بالجمله منحرف از
امیر المؤمنین بودن و سرپرستی خلفا نمودن که حضرت عباس بن عبد المطلب مصدر آن شد و اتخاذ عجل و راه
خلاف و شقاق مورد نص غدیر نمودن چنانچه از اکبر فرزندانش صادر شد الی غیر ذلک من قبیل

محدثاتهم و مبتدعاتهم اما ثانیاً پس این کلام بر حسب محاوره واقع است که هر چند مخاطب از ماجرا
آگاه باشد مگر گاه است که بجهت فظاعت و شناعت یا بمصلحتی آخر بابهام می اندازد و این معنی
بر کسیکه سلیقه فهم کلام بلغا دارد مخفی نیست و این کلام نه فقیر محض بسند محاوره عرب نیست بلکه از نصوص قرآنی
و آثار نبوی هم مستفاد است اما ثالثاً پس نفی درایت محمول بر معنی حقیقی نیست الا عدم ادراک روح
نبوی بعد افتراق از جسد لازم می آید و این خلاف معتقد امامیه است بلکه خلاف ما تقرر عند الحکماء هم است
عموماً اما رابعاً پس بر عدم اراده معنی حقیقی حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم و اوصیاء او که در حق الیقین و مانند آن بجای خویش ثابت است دلیل وافی است و حجتی کافی و تشنیع
این بزرگان در کتب تنقید الرجال مثل فهرست و خلاصه امام اعظم قدیم و جدید و مجالس المؤمنین شهید
ثالث طایفه اظهر من الشمس و ابین من الامس است اگرچه در واقع افترا باشد اما مکابر شفاعت مثل تلاوت آیت
کریمه و کنت علیهم شهیداً و اعاده مقوله حضرت عیسی پس انطباق آن بر این اصحاب ظاهر است زیرا که
محدثات و مبتدعات این بزرگان بعد وفات سرور عالمیان صلی الله علیه و آله وسلم صدور یافته و در حیات
آنجناب در مراعات اهل بیت طاهرین بزبان امامیه دقیقه نامرعی نمی گذاشتند پس حضرت رحمة للعالمین و شفیع
المذنبین که منکر معنی شفاعت ایشان در حق این گروه که نه در دنیا کافر بودند و نه در احکام آخرت و ادا کرده ام
خود است بخلاف خلفای ثلثه بر روایات مفتریات قوم که محل مطلق شفاعت نمی باشند تا شفاعت ثانیه چه
و جلوه طاوسی یعنی در و هیبت مجلسی در مجلد فتن از ابن طاوس نیز بهمین ناظر است که مورد حدیث حوض کسانی خواهند
بود که حضرت سرور انبیای ختم رسالت گمان نیک نسبت بایشان میداشت و از همین حسن ظن در حیات خویش
روز قیامت متوجه بشفاعت شان خواهد شد اما استداد زمانه بسیار بر دست احداث ایشان
که باظهار مؤلف و دیگر علمای امامیه لول حجله الم نزل الوا است پس گویا از خصائص این حضرات است دون
غیرهم چه صحابه مذکورین در حیات دنیوی فرصت بسیار یافتند و بمقتضای قول و تعالی و املی لهم
ان کیدی متین مهلت و کشت بشتها بنصیب ایشان شد اول و افضل ایشان سلمان محمدی است

که طول عمر او از جمیع اصحاب ابیشتر است و بعد از صدور احداث هم قرنی بر او گذشت با لجمله اکثری ایشان
بعد زمان خلفای ثلثه داعی اجل را لبیک گفتند همچو عمار یاسر و حذیفه بن الیمان و خزیمه ذو الشهادتین و جابر بن
عبدالله و عبدالله بن عباس و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبدالله و امثالهم و بعضی از ایشان زمان امام سجاد بلکه امام
محمد باقر را هم ادراک و احراز نمودند کما لا یخفی علی عبدالله بن مسعود و ابوذر در خلافت عثمان ذی النورین
جهان گذران را بعد ملاحظه هرسه خلافت بدرود کرده اند و حضرت عباس هم در زمان ایشان رخت اقامت
از دنیای فانی بسرای جاودانی بربسته لکن قبل از شهادتش بدو سال آن برین دعا که درین فصل یاد کردم
کتب رجال امامیه مثل کشی و تذکره و مجالس و غیرها برهان قطعی است و هم دلیل لطیف و نکته دقیق بر تمهید
احداث بقول مولف باید شنید که کلمه لم یزالوا اقتضای صریح دارد که ان احدثوا و ارتداد علی
الاعقاب با مری باشد که زمانه ممتدی بران صورت بگذرد بخلاف ارتداد خلیفه اول و دیگران از
اهل ردت که زمانه ممتدی بران نگذشته که اکثری از ایشان در همان نزدیکی بموت مردند یا در مقاتلات
راه عدم سپردند و ایشان البته مصداق مضمون این حدیث نیستند و جمله لم یزالوا الی آخره یا کلام الهی است
چنانچه بروایت مجلسی در صدر اوراق گذشت یا مقوله ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا تعظیم جناح
آنهاست که گناه کردند و مستمر بران ماندند پس اگر حدیث بحق کسانیکه بقول مجلسیین بر ردت فی
الفور کشته شدند و در گذشتند وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو خواهد بود و تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و حاشا ملائکته عن مثل هذا چه اداء مطلب درین قدر میشود که ارتدوا بعدک و ماتوا علیه لم یزالوا
مرتدین چه فایده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امری متعلق بخلافت که تا زمانی دراز بران احداث و ارتداد
علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه شیعه معنوی شان الی یومنا هذا حقیقة بران رسوخ دارند بعد ازین مخفی نماند
که احادیث ارتداد صحابه بمعنی مذکور از احادیث مشهوره مستفیضه است بلکه صاحب بحار و لوامع و روضه دعوی
تواتر در آن دارند و همچنین دیگر اکابر طائفه بعد از جمع و تلفیق و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بیقین مثله چنانچه بر ناظر
کتب اصول و رجال مخفی نیست متعهد ذکر امر دیگر هم از امور مهمه است و آن اینکه بسیاری از بزرگان

در

در خلافت مرتضوی کرم الله وجهه رو براه نهاده اند مگر حال عمار یاسر یاد نداری که نصر او وقت جنگ صفین
است مؤید آن روایت شیخ مفید بلکه شیخ المشایخ و مانند اوست که در حیات القلوب مرویست بسند معتبر
از امام رضا علیه التحیة والثنا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که عمار بر حق خواهد بود و در فتنکی
کشته شود در میان دو لشکر که یکی از آنها بر راه حق و سنت من باشد و دیگری از دین بدر رفته باشد انتهی
بلفظه از اینجا هم میتوان یافت که عمار با وجود رفاقت حیدر کرار و فدا بودنش از مبدأ انکشاف صبح خلافت
آنجناب بر حق خالص و صمیم قلب نبود و بلی خلوص او وقت قتل است و در همین احادیث و دیگر کتب امامیه بعد
از ورق گردانی بسیار خواهی یافت پس معلوم شد که مجرد رفاقت و میل بجانب مرتضوی در ایام خلافت
بر خلوص و اخلاص دلالتی ندارد والحق که هرگاه رفاقت شیخین و ذی النورین با جناب سید الکونین در
جهاد ایشان با کفار بلکه توجه بقتل آبا و خویش و صرف اموال و آراستگی عساکر اسلام و جان نثاری و حسن معاشرت
ایشان در ایام عسرت کما قال الله تبارک و تعالی لَقَدْ تَابَ اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ ملوث بنفاق و مبنی بر ریا و سمعه و امیدواری خلافت نظر بروایات
کاذبین باشد او امت ذلیل و نقاص حجتی برای خلوص این بزرگان که امور خلافت مرتضوی را متکفل گردیدند
در زمان خلافت آنجناب که باب حرص و طمع در ایام کثرت [illegible]
نقد مبدل شد از جمله محالات است حال ابن عباس مگر در کتب رجال ندیده که باعتراف علمای قوم وقت
خروج شهید کربلا صریح تخلف بکار برده و قس علی هذا حال براء بن عازب چنانکه خواهد آمد این همه از نا
احداث سابق بود یا چیز دیگر پس از قبیل رفاقت مرتضوی وقت مذکور فائده خلوص بران مترتب نمی شود
و از اینجا گفته اند که مَنْ حَفَرَ لِأَخِيهِ قَلِيبًا أَوْقَعَهُ اللّٰهُ فِيهِ قَرِيبًا با اینهمه چگونه تسلیم توان کرد که جمیع
گناهان ایشان که متعلق بحق تلفی حضرات اهل بیت و جگر پاره های جناب صلی الله علیه و علیهم بود و ضلالت
امت بران مترتب یافت بخشیده شوند و بلی دار و گیر قیامت همه به بهشت عنبر سرشت روند زیرا که بالا
مذکور شد که بعضی از ایشان مقصر نشدند و یا رای باطله و اقوال سخیفه لا طائله انصار را بر دعوی

خلافت برانگیختند و بعضی خود مدعی خلافت گردیدند و بعضی برای سرپرستی خلفا بجهد خوشامد و مداهنت
که از قوت بفعل نیاوردند تا آنکه ظاهر او متخذین عمل محسوب گشتند و واقع شد آنچه واقع شد و از این بدعات و محدثات
عالمی از اهل بیت سر موجودات منحرف شد و بعلم الیقین نسبت ذات که اگر نص غدیری در واقع اصلی ثابت بدعت این
دعاة و سرپرستی خلفا هرگز بر روی کار نمی آمد چنانچه علمای کبار متشیعین تصریح و تایید آن میکنند مثل آنکه
ما قیل فی عماد الاسلام انه لما رای الناس فعلهم وهم وجوه الصحابة ومن فی الصحابة علما
مثله ویدخل الشبهة بفعله توهم اکثرهم انهم لم یتلبسوا بالامر ولا اقدموا فیه
ما اقدموا علیه الا بعذر یسوغ لهم ذلک ویجوزه فدخلت علیهم الشبهة واستحکمت
فی نفوسهم ولم یمعنوا النظر فی حلها فمالوا میلهم وسلموا لهم وبقی العارفون بالحق و
التابعون علیه غیر متمکنین من اظهار ما فی نفوسهم انتهی موضع الحاجة وقد الضرورة
من افادات الجالسی پس بعد اضلال عالم و گمراه کردن بنی آدم چگونه تصدیق بلکه تصور ساذج کرده شود
که این جماعت بلا مواخذه و عتاب رحمت داخل شوند بلکه وهمی بیش نیست چه حضرت مجتهد جالسی در خاتمه
رساله نامطبوع منفرد میفرماید که در بعضی از احادیث وارد شده است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی تا
مدتی از وجه حلال امور خود را میسر نمیشد تا که بتنگ آمد دیگر از وجه حرام بدل جد
و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب نیز مراد خود نرسید شیطان مجسم شده پیش او آمد و گفت که
تا این وقت از هر حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر نشد الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته بمراد دل
خود می توانی رسید و کام جان از شهد مقصود شیرین می توانی ساخت چون آن شخص از آن امر استفسار نمود
شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و بر خلاف طریقه نبوی مردمان را دعوت باید نمود
آن مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان را بضلالت انداخت روزی چند بر این بگذشت
که دنیا باین رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه که متمنای او بود پیش خود آماده و مهیا
یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که وا اسفاه چه کاری کردم که دین

خود را بد بنیاد فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم منبعد در پشیمانی زنجیر گرفت و بصحرا رفته زنجیر را در
گردن خود را با آن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه و تعالی نمود خطاب حق سبحانه بیکی
از پیغمبران خود را وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر خود را اینقدر بسته نگاهداری که گوشت و پوست
و استخوان از هم جدا شود تا آنها را که در ضلالت انداخته هدایت ننمائی توبه تو هرگز قبول نیست انتهی
بلفظه مقصود مجتهد فانی ازین موعظت و خوش بیانی آن بود که تضرع و زاری مرشد البریه صاحب تحفه
اثنا عشریه در خاتمه کتاب مزبور هرگز قبول شدنی نیست و آنچه مجتهد مذکور در کتاب شهاب ثاقب
باثبات عدم قبول توبه صوفیه بروایت کلینی افاده نموده و در ما نحن فیه بطریق اولی بکار می آید بکمال
احتیاط در وعاء ذهن نگاه داشتنی است پس بنا بر آنکه جالسی مزبور بعد از آنکه جماعتی را از زمره علمای
خویش قطعاً و ظناً از صوفیه قائلین بوحدت وجود بر طبق صاحب فتوحات شمرده و نام حیدر آملی و صدرای
شیرازی و محسن کاشی را بر زبان آورده می گوید و مراعاة احتمال التوبة متفرع علی قبول التوبة
وهو فی محل المنع نظراً الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبة اهل البدع کما هو فی الکافی
وغیره و متوهم نشود که فقیر درین معنی فقط همین قدر از اقوال ابن جالسی در ذهن خود محفوظ دارد زیرا که بمطالعه
مجلدات بحار و دیگر کتب و اسفار بسیاری از احادیث ائمه اطهار دریافتم از آن جمله
فی البحار نقلا عن علل الشیخ المشائخ ابن مسرور عن ابن عامر عن معلی بن محمد عن محمد بن
جمهور القمی باسناده رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابی الله لصاحب
البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله وکیف ذلک قال انه قد اشرب قلبه حبها
و نیز از افادات مؤلف بحار روشن گشته که در ثواب الاعمال بروایت ابن ولید از صفار از ابن یزید
نیز مثل این حدیث مرویست و در کتاب محاسن این حدیث را بمثل این سند روایت کرده و مخفی نماند
که حکایت این شخص که فاضل جالسی در آخر ذو الفقار وارد کرده بی سند ذکر فرموده در بحار از علل بنقول
و سندش تا بجناب امام صادق علیه السلام اینست ابی عن ابن نوح عن ابن ابی عمیر عن هشام

بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام و نیز این حکایت را محمد بن الیشان در کتب دیگر وارد کرده اند
کما لا یخفی علی من تتبع البحار و ملا باقر مجلسی در توجیه عدم قبول توبه اهل بدعت در حدیث نبوی چنین افاده میفرماید
بیان لعل المراد انه لا یوفق للتوبة کما یظهر من التعلیل و لا یقبل توبته قبولا کاملا انتهی
بعینه پس بمقتضای روایات این باب که بعضے از ان درین مقام یاد کردم بدلم در نمی آید که کسانیکه ایذا
بر اهل بیت شوریده میکنند و باعث غصب خلافت و فدک و انچه بدان تعلق دارد میشوند و مکاید شان در وصول
امامیه مثل کید ابلیس میشود اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریٓء منک
انی اخاف الله رب العالمین بی دارو گیر بجنت روند و توبه ایشان مرتبه بکمال رسد لا و الله
ثم لا و الله علاوه ما که گفته ایم که تمامی این اصحاب معذب خواهند شد پس محتمل است که در حق بعضی شفاعت
صاحب مقام محمود فی الحال بکار آید که فوراً از ان دارو گیر نجات یابند و در حق بعضی فی المآل که بعد از
تعذیب ها کرده اند زیرا که هیچ یکی از الفاظ حدیث الحوض بروایت احدے از محدثین امامیه مثل سلیم بن قیس وغیر او
در تخلید نص نیست و عنقریب زیادتی درین باب می آید انشاء الله تعالی اما خلاص بعضی و تعجیل از زمان
دارو گیر بشفاعت بشیر و نذیر پس آن نیز برین اصحاب منطبق است حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی
... آنها از ان مواخذه همان وقت رهائی خواهند یافت و کسانیکه در باب
اهل بیت سید المرسلین مخالفتهای شدید کردند و عداوت و مخالفت ورزیدند و بزعم خود تدارک بعمل آوردند
رهائی آنها بدون عذاب نخواهد شد بالجمله لفظ لفظ لیؤخذ بهم ذات الشمال دلیل تخلید آنها در سقر نیست پس حمل
کردن دست بر کفر واقعی و ارتداد شرعی اصحاب فتوی در احکام دنیوی بر وجوب قتل آنها دادن کما سبق نقله من
بحار المجلسی سخت ضعیف و سخیف است فلا یخفی رکاکته و سخافته بلکه باعث وفور حیرت میگردد که اخراج این
شخص هم از فضلا بلکه از کبار علما و ائمه امامیه است ایراد کلام باین سخافت که غالباً هیچ مستبعد بلکه عامی هم
مفوه بچنین هفوات نکرد و بعضی چه غلط گفتم از غایت الانصاف و عصبیت و کتمان حق حال جمیع علمای اعلام
اهل تشیع همین است چنانچه نقوا قاضی نور الله شهید ثالث شیعه کاهی در زمان اعتزال و در تمامی در حرج

و نصب مزعومی بسر میکردند و رهزنی کار و اهل حق می نمودند و خود قاضی رطل لرق که بوجود او متکلمین
ایشان نیز دست می افشانند آنچه در کتمان حق و اظهار باطل و دروغ زدن و افترا کردن کوشش بلیغ نموده
دلهای امامیه نیک میدانند آخر فاضل خباری هم اعتراف افترا و بهتان او بر زبان جاری ساخته کما لا یخفی
علی من تتبع تالیفاته و اگر خارج از مقصود نمی بود نظائر کثیره برای این هفوات و اباطیل مفصلا نقل
میکردد اگرچه بالاجمال سابقا و لاحقا گذارش یافته بالجمله این فاضل جلیل القدر و دیگر بزرگانش از
مکفرین خلفا این قدر هم خیال نکردند که در منقتح حدیث که جمله فیوخذ بهم ذات الشمال موجود است
و آن هیچ دلالتی از دلالات ثلث بر تخلید نار دال نیست پس اگر تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آن
از احداث مراد باشد چنانچه در باب اهل بیت بوقوع آمد مگر بر تقدیر اخم صحابه رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم جهنمی خواهند بود پس اگر بدوزخ روند چه قباحت لازم می آید و کدام دلیل بر امتناع آن عند المناظره اقامت
می توان کرد و بعد ازین هم غوض نکرده که جناب شافع المذنبین و رحمة للعالمین از شفاعت ما نهاد رنگذشته
کلامیکه حضرت روح الله در حق امت خود میفرماید خواهند فرمود و بتلاوت کریمه مزبوره مشغول خواهند شد که
بالجمله معنی شفاعت را مروج است و از ینجاست که در جواب حضرت رسالتمآب ارشاد خواهند کرد انهم لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم و الا حاجتی با یراد این کلام بضمیمه تاکید و جمله اسمیه نمی شد بلکه درینجا برنائی بالخصوص
مذهب و اصول امامیه بر ارادهٔ معنی شفاعت قایم توان کرد و آن اینکه صلاح و تقوی و کمال اسلام و ایمان مصداق
حدیث الحوض بدیهی البطلان است احوال شان لاجرم منحصر در صورت فسق و کفر خواهد بود و چون شق ثانی
باطل است شق اول بالیقین متعین خواهد بود اما وجه بطلانش پس از آنکه جمله ان تعذبهم آبی از انست که در
حق کفار وارد شود زیرا که ایشان بلاریب محل عذاب اند استعمال حرف ان در شان ایشان بر محل خود نیست دوم
آنکه ان تغفر لهم نیز مناسب نماید زیرا که آنها البته مخلد فی النار خواهند بود احتمال مغفرت شان چه معنی دارد
چنانچه بر طلبه علوم فصاحت و بلاغت مخفی نمیتواند شد بخلاف اهل فسق که تعذیب و مغفرت هر دو در باره ایشان
محتمل و البته بحکم حدیث نبوی که متفق علیه فریقین است اعنی شفاعتی لاهل الکبائر مورد شفاعت ماند

فتعین الاول وهو المطلوب و نکات و دقایق بیانیه در ایراد عزیز حکیم بجای لفظ غفور رحیم نیز موید مضمون
شفاعت است هرگاه ثابت شد که آنها اهل شفاعت بودند پس گر مراد آنجناب از تلاوت آیت کریمه معنی شفاعت نباشد
حشو در کلام صاحب جوامع الکلم لازم می آید و بطلانه من البدیهیات الاولیه پس کفر و ارتداد شرعی چگونه محتمل تواند
کرد و هم بیرامون خاطر این نواصب خذلهم الله تعالی نگردید که فتوی بر کفر و ارتداد شرعی و وجوب قتال آنها
دادن در حقیقت مستلزم تخطیه جناب مرتضوی که برای بقای اسلام آنها در پی جنگ و قتال نشد کما سبق
من احادیثهم و در زمان غفران روائی خویش احدی را از بقیه این جماعت بعلت مذکوره کشته است یا نیست و نیز
نینده شنیده اند که احداث مرادف بدعت است کما بینا آنفا و مبتدع مستحق جهنم است ولیکن خلود جهنم
دیگر است پس بعض امور حمل میتوان کرد و نیز برین معنی هم نظر نفرموده که ایهام ما احدثوا بر قبح
امر محدث دلالت دارد و لیکن چنانچه آن امر کفر و ارتداد شرعی نیست تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آن بعض
ما اتفق هم نیست مگر گفته شود که تقصیر در حق قبول عذر ادام الائمة النجباء و حضرت سید الاوصیاء مراد باشد
تا البته خیلی چسپان می افتد مگر با وجودی که تقدیم سعد و تاخیر مورد من کنت مولاه فعلی مولاه
و آنچه بران متفرع شده امر عظیم و فخیم است المختصر اینهمه بطرف بار کسی انصاف کند که ارتداد علی الاعقاب را
با تاخر و تقصیر در حقوق اهل بیت آیا مناسبت لفظی و معنوی هست یا نه انتهی ما اردنا ایراده ههنا علی کلامهما
وانشاء الله تعالی چیزی دیگر هم در قید قلم خواهد آمد اما التطبیق علی اعقابهم پس از غایت ظهور محتاج دلیل و
برهان نیست زیرا که تقیید بقید علی اعقابهم برای قصد دت مستقی است و مشعر بآنست که با وجود احداث
ایشان برنگردیده و تبدیل و مشعر بالفسق الاعمی بابست که میفرمودند لم یزالوا منقلبین علی وجوههم کما لا یخفی
اما لفظ منذ فارقتهم پس تطبیق آن بر زمره مسطورین باصول امامیه کار سهل است نه بینی که یکی
از مقبولین ایشان خزیمه بن ثابت است که باعتراف علمای شیعه کرده انصار را بر دعوی خلافت وقتی
برانگیخته که در سقیفه از شیخین نشانی نبود و خاک احداث و بدعت بمجرد وفات سرور کائنات بسر خویش بیخته
و احداثی که متصل وفات شریف باشد زیاده ازین بیانچه نخواهد بود که نصوص قطعیه خلافت مرتضویه را پس

بلغت

پشت انداز دو انواع نفاق و مکر در آنوقت بر روی کار آرند و گویند که او هرگز خیال خلافت و جانشینی
جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در سر ندارد پر ظاهر است که اگر آن بزرگ انصار را برین کار
سترگ بر می داشت و همت خود بر نفاق و مکیدت می گماشت فتنه سقیفه از دست سعد بن عباده بر نمی خاست
بلکه مدتها بیدار نمی شد و شیخین بالحاح مردم چرا دفع این فتنه را قصد میکردند و چگونه کار بیعت و خلافت
ایشان درست می شد و همچنین از جمله آنها سعد بن عباده است که مقارن ضلال و تلبیس و الشهادتین
دست از نصوص یقینیه برداشت و آنقدر چشم بر زخارف دنیوی دوخت که تا سالهای دراز بلکه مدت العمر
ذخیره سعادت اخلاص بجناب اهل بیت نبوت برای خود اندوخت و همیشه مدعی امامت خود ماند و مردم را
بآن ضلالت خواند و راه مهد دینه بدعت و احداث پرید و قدم از راه طلب خلافت باز نکشید و از ینجاست که امیه
هدی امد امام المتکلمین و پیشوای مذبذبین منافقین قرار داده اند و اگر بر همین منوال دیگران را بر شمارم دائره تحریر برو
تقریر بسیار وسیع شود و از انچه در صدد آنم محروم مانم اینهمه که دید می دلالت بران دارد که از ناحد لوا البعد ارتداد
خلفا مراد نیست بلکه ترک رفاقت مرتضوی بر انگیختن انصار یا نیز اب غصب خلافت علوی و ما یتفرع علیه بعد ذلک متعین است
کما عرفت مرارا چه کلمه منذ فارقتهم نص است در وقوع ارتداد علی الاعقاب بمجرد مفارقت رسول کبریا از اصحاب و التیه بمعرف
صارف بر معنی حقیقی محمول خواهد بود و پر ظاهر است که اگر بالفرض از خلفای راشدین ارتداد واقع شده فانما هو بعد
برهة من الزمان من انتقال الرسول علیه و آله صلوة الملك المنان عند الحاح بعض الاصحاب
وتشبثهم بذیل ابی بكر الصدیق وعمر الفاروق ودعوتهم الی اعانتهم الانصار فی السقیفة
لیدفعوا آرائهم السخیفة كما لا یخفی علی احد ممن طالع الروایات التی ذكرتها فی المسلك
الاول بخلاف مقبولین امامیه که بمجرد مفارقت روح طیب حبیب ایزدی از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کفن
گذاشته برای سقیفه سازی بسقیفه بنی ساعده شتافتند و پرداختند بانچه پرداختند و ساختند انچه ساختند
جای سنگ بر سر دلست که ذو الشهادتین امامیه بمجرد طیران روح نبوی باعلی علیین بسقیفه بنی ساعده بشتابد
تمام روز آنجا به بحث و جدال پردازد و سعد را بر دعوی خلافت برانگیزد و او که در مقبولین شیعه از

کرمان روزگار بود دلایل ولویت خود بخلافت بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلفای او یعنی حضرت امام
اعظم طوطی باقر مجلسی بزبان حال مدح حسن بیان جناب ممدوح چنانکه در روایات بحار مصرح است وانا القینا
علیک منه ذکرا بکمال تعجب بیان سازند و اصلا قطره اشکی از چشم نظر بر خلافت و امارت دوخته بر بنای گریز
تصور افتاده بودن جسم بی روح نبوی موجب تکدر و ملال و مانع حسن تقریر جدو کد در طلب ریاست بیفتند
بلکه از شدت مرض زنده در گور باشد و هرگز مضمون الیامت متضمن تصنو و نصر غار سیری بخاطرش خطور نکند و یکی را
از فرزندان خود در آن معرکه و مجمع مردم برای موعظت و ایلام خلافت خویش مثل قنبر حجم قرار دهد و بموجب
روایت ثقة المحدثین در بحار و حیات القلوب جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل و کفن افتاده بود که زبانم
بسوزد و خاک بدهنم باد چسان گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر میگردد پس حب جاه این حضرات دین
دارد که آیا امر مهم تر از تجهیز و تکفین موتی هم میباشد چه جا که خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین
و هرگز خیال سامان عزت او بر امون خواطرشان نگردد و فقط بر ریاست ستانی نظر دوخته باشند و
شدت مرض که لب گور رسانیده بود بخیال نیارند فانی شیء اعجب من ذلک وان لم تکن مذعنا لما
نقلت فاسمع ما فی مثل ذلک الکتاب ذکره بالالتقاط والانتخاب اتفق اکثر اهل
السیر علی ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم توفی یوم الاثنین فی آخر الصفر وخالفهم الکلینی
قائلا بانه توفی یوما یقرب من نصف ربیع الاول وهذا اقرب عند احقر الانام والله
اعلم وان کان المجلسی یضعفه ثم اختلفوا فقال بعضهم نصف النهار وقیل عند اشتداد
الضحی وقیل فی اللیل اذا سجی وکانت بیعة ابی بکر فی سقیفة بنی ساعدة بعد ان قبض رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو ببیته لم یفرغ من امره قد اغلق دونه اهله الباب فلما
بویع ابو بکر فی السقیفة وکان الغد جلس ابو بکر علی المنبر فقام عمر فقال یا ایها الناس
ان الله تعالی قد جمع امرکم علی خیرکم صاحب رسول الله وثانی اثنین اذ هما فی الغار فبایعوه فبایع
الناس ابا بکر بیعة العامة بعد السقیفة فلما بویع اقبل الناس علی تجهیز النبی یوم الثلثا

الثلثاء واتفقوا على ان يدفنوه في البقيع ويجعلوا ابا بكر امام الجنازة ويصلوا خلفه
دفعة على سبيل العادة فاسرع العباس والى عليا واخبره بارادتهم وفساد رايهم فخرج
من البيت مسرعا وقال للناس مخاطبا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
ادفن حيث اقبض وانه امام في حياته وبعد مماته فمن يتقدم ويقوم اماما على جنازته
فصار سببا للتاخير حيث صلى عليه اولا ثم رخص عشرا عشرا ان يدخلوا البيت ويقوموا
حوله ويقرؤا ان الله وملئكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما فمضى على زعمهم بقية يوم الاثنين ثم الليل كله ثم يوم الثلثاء من اوله الى
اخره حتى لم يبق احد من اهل المدينة ولا من اطرافها الا وقد صلى عليه ولكنهم قالوا
بعد ذلك بقليل ما يدل على انه لم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغيرت له رائحة
وقد طال مكثه في البيت قبل ان يدفن وقالوا بعيد هذه ثم دفن ليلة الاربعاء
وهي اول ليلة من ربيع الاول عند من يقول بنقصانه واخر ليلة من الصفر عند من
يجري دعوى الكمال على لسانه وقيل انه دفن ليلة الثلثاء حين غابت الشمس والاول اصح
حيث رواه الطوسي وهو الامام الاعظم الاقدم عندهم عن باقر علوم الاولين والاخرين الى
الا عمى تخاف عن المتغلبين فانظروا معاشر المنصفين الى تشنيعات المؤلف وغيره من
المتشيعين على افضل الصديقين بانه افترى على النبي صلى الله عليه وآله وسلم في رواية
ادفن حيث اقبض لتعظيم عائشة ابنته وانه اخر دفنه عليه السلام الى ثلثة ايام ولا
يعلمون ان التشنيع راجع في الصورتين الى علي على اصولهم الفاسدة وظنونهم الكاسدة
انتهى ملخصا باجمال اكثر افراد زمره انصار كه نزد حضرات اماميه از مقبولين كسانى مى باشند ونوشتن نامهاى
انها بجهت خوف تطويل موقوف داشتيم ابتداء باراده اخذ خلافت از جناب امير كبير در سقيفه جمع شدند وبا[illegible]
اين وى او [illegible] ديدند كس را ترديد او على الاعقاب از ابتداء زمان فراق جناب ختمى مآب ازين دار محن

مناق که مدلول صریح احادیث امامیه است و ما در صدد اثباتش بودیم بلا شبهه و ارتیاب متحقق گشت
و معنی فارقتهم مطابق واقع افتاد و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احدثوا الا منکر امر خلافت و گوساله پرستی و میل
بخلفاء ثلثه فهذه نکتة لطیفة ولا یمکن للمتعسف مثل الفاضل المجلسی و امامه ابی القاسم
الموسوی مجال تاویل و تسویل و لو سلمنا که حضرت عباس و فرزندان ایشان و بعضی دیگر از مقبولین
شیعه در سقیفه شرف حضور بجناب امام المذکور نیافتند لکن چون قلوب ایشان بر اتخاذ عجل باصول
امامیه مجبول بود پس گو اجساد شان نزد جسد مطهر خاتم پیغمبران باشد لیکن بحکم و اشربوا فی قلوبهم العجل
حقیقة بحضور قلب قاطبه در سقیفه بودند فان المرء مع من احبه باتفاق الفریقین فحان ان یقول
الناظرون والسامعون لئن اجتمعت الشیعة الامامیة الاثنا عشریة و امثالهم
من السالمیة والشیطانیة علی ان یاتوا بمثل هذه المعارضات فی الخلفاء الثلثة
لا یاتون بمثلها ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و ذلک من نعماء الله تعالی علی معاشر
السنة والجماعة ان فضله کان علیهم کبیرا و اگر کسی گوید که مسلمان معنی حدیث انچه بیان
کردی بسیاق عبارت مناسب است زیرا که هر قید را بمورد ش تطبیق داده لکن مجال تاویل فسیح
و ذیل خلق احتمال وسیع و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوییم که اینجا بجز این چند احتمال یکی ردت خلفا
و ما تفرع علیها چنانچه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلاء العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بران دلالت
میکند دوم ردت بعضی از قبائل عرب و لاحق بها سوم تبدیل اخلاق عظیمه باخلاق ذمیمه و ترک رفاقت آل
بطمع زخارف دنیا و میل الی الخلفا و نحو ذلک منزعومی فی الجمله بطرف احتمال دیگر امکان ندارد چه حدیث
از نافع مسکین و چون حاکی مخبر صادق است وقوع آن لابدی و بجز این واقعه هائله بعد انتقال رسول
رب العالمین بعدیه متصله امری دیگر که استحقاق جهنم بر آن برای مرتکبین آن از صحابه متفرع شود
مقام شفاعت و تکرار آن هم باقی ماند و بعضی بعد از آن وقت از ان عقوبت نجات یابند وقوع نگرفته
مگر از مقبولین نسا امامیه بلکه توان گفت که انچه بعد ازین وقت حسن مجتبی و حسین شهید کربلا از وقایع

مزید و لا اهم زود داده و صلاحیت استحقاق جهنم بران بوده باشد از فروع همین یک امر خواهد بود معهذا اگر
احتمال دگر باشد که جمیع قیود بران بی تکلف انطباق یابد بیانش بر عهده طرف ثانی و تائید ردت خلفا به
اتباع و اشیاع شریف مرتضی و مجلسی اصفهانی واجب است و الطالش بر ذمه ماست اینک گوی و اینک
میدان آنچه در بار داشته باشد بمعرض اظهار آرد و چون بفضل الله و حسن تائیده از بیان اینکه حدیث مزبور با [illegible]
ولعبدة قیود ده و تمام الفاظ دلالت صریحه دارد برانچه دارد فراغ دست داد و مذهب شریف مرتضی و
کامل بهائی و اتباع اینها مثل باقر مجلسی و محمد تقی که بکفر و ارتداد شرعی خلفا رفته اند و بامثال این احادیث
متمسک شده و این بزرگان را واجب القتل دانسته باطل کردید و در بطلان مذهب دیگر که از فاضل جائی
و فاضل اخباری برادر رهین حضرت مؤلف و خود خادمانش در عماد و ذو الفقار و جواب الصباح
مذهب منصور نامیده اند یعنی خلفا در احکام دنیوی نزد اهل اسلام بودند و در احکام اخروی در رنگ
کفار اند حالت منتظره باقی نماند پس این خیال نمیگذرد مگر مذهب کسانیکه قائل بدخول خلفا در اعراف شده اند و یا اند
جمعی دیگر که گویند بعد التعذیب بجنت خواهند رفت لکن چون تخصیص بحث بجماعتیست که درین بلاد موجود
باشند و بندرت و شذوذ اتصاف ندارند و اهل این دو مذهب بحکم معدوم اند و عینی و اثری از ینها در بلاد
هندوستان پدید نیست بلکه از شیوع اسلام درین اقلیم احدی از منتسبان باین مذهب غالباً نیامده مگر بطور
ندرت در بلده فیض آباد بعضی را از اهل ایران در زمان نواب ابو المنصور خان نشان می دهند ابطال این دو مذهب
و تطبیق این حدیث برین هر دو مسلک بجواهر الفاظه یا دلائل دیگر تحقیقاً و الزاماً خالی از فضول و تطویل لاطائل نیست
لاجرم القنوت بدلیلی آخر که اوثق و اجلی است غلط گفتم بنص صریح مبرهن می گردانم که حدیث مزبور در
شان صدیق را امامیه و شرکا و مددگاران شان [illegible] جاجت بجشم موثقت استدلالات که بکار رفته است
زیرا که صاحب تفسیر منهج الصادقین و دیگر بزرگانش روایات چند آورده اند متضمن آنکه چون جناب ختمی مآب
[illegible] متاخرین بیان فرمودند در اثنای آن گفت اولئک اخوانی اصحابه که اهل لسان بودند ازین حصر اخوت
بذوات متاخرین تعجب نمودند و گفتند که یا رسول الله السنا اخوانک فرمود انتم اصحابی هم اخوانی الذین

اجمال گمان میبرد که سائل این سوال جدی از خلفای ثلثه بوده باشد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
نظر بنفاق و خبث باطنش معاذ الله اخوت ایمانی او را سلب نموده چنانکه جامعین بیاض ابراهیمی گمان برده اند
و بر نفی اسلامش دلیل آورده اند بلکه از روایت شیخ محمد ابو جعفر بن احمد بن علی القمی نزیل ری که صاحب صفات
العارفین مع غیر او از کتابش نقل نموده اند چنان واضح و لائح می گردد که حضرت ابوذر صدیق امامیه لب مبارک
خود باین سوال کشوده الفاظه هذه قال علیه السلام أتدرون ما غمّی و فی ایّ شیء تفکری
و الی ایّ شیء اشتیاقی قال اصحابه لا یا رسول الله ما علمنا بهذه من شیء اخبرنا بغمّک
و تفکرک و شوقک قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اخبرکم ان شاء الله ثم تنفّس و
قال هاه شوقاً الی اخوانی من بعدی فقال ابوذر یا رسول الله ألسنا اخوانک قال لا
انتم اصحابی و اخوانی یجیئون من بعدی شأنهم شأن الانبیاء قوم یفرّون من الآباء و
الامهات و من الاخوة و الاخوات و من القرابات ابتغاء مرضات الله یترکون المال
لله و یذلّون انفسهم بالتواضع لله لا یرغبون فی الشهوات و فضول الدنیا مجتمعون فی
بیت من بیوت الله کأنهم غرباء تراهم محزونین لخوف النار و حبّ الجنة فمن یعلم قدرهم
عند الله لیس بینهم قرابة و لا مال یعطون بها بعض لبعض اشفق لابن علی الوالد و الوالد
علی الولد و من الاخ علی الاخ هاه شوقاً الیهم و یفرغون انفسهم من کدّ الدنیا و
نعیمها و نجاة انفسهم من عذاب الابد و دخول الجنة لمرضات الله اعلم یا اباذر ان
للواحد منهم اجر سبعین شهداء بدر یا اباذر و احد منهم اکرم علی الله من کل شیء خلق الله
علی وجه الارض ثم یقول النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی کل مرة یا اباذر ان شئت
زیادة علی المذکور فازید فیقول ابوذر یا رسول الله زد اوصافهم فقال صلی الله علیه و آله و سلم
فی صبر احدهم اجر کاجر سبعین ممن غزا معی فی غزوة تبوک و ان بکی احد منهم بکت
ملائکة السماء السبع لرحمتهم علیه ثم بکی صلی الله علیه و آله و سلم بکاء

شدیدا

شدید یعنی روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از صحابه خود مستفسر شد که میدانید که غم من چیست و تفکر
من در چه چیز و اشتیاق من بسوی کیست صحابه عرض کردند که یا رسول الله هیچیک را نمی‌دانیم و متوقع آنیم که ما را از
امور ما را خبر دهی فرمود اگر خدای عزوجل خواسته است شما را آگاه میکنم پس حضرت آهی سرد از دل پر درد
برکشید و فرمود سخت مشتاقم بسوی برادران خودم که خواهند آمد بعد از من و معنی اخوت منحصر است
بذوات شان در جمله حضار ابوذر غفاری عرض نمود که آیا ما از برادران تو نیستیم که اسلام آوردیم و رفاقت
تو اختیار کردیم فرمود شما از اخوت من بهره ندارید بلکه شما از رفقا و اصحاب من می‌باشید و برادران
من که مرا اشتیاق آنها زاید الوصف حاصل است بهم خواهند رسید بعد من که از شان آنها شان انبیا علیهم السلام
ظاهر و هویداست بمجرد طلب رضات خدا و خوشنودی خدای عزوجل از پدران و مادران و برادران و
خواهران بلکه از سائر اقربای خود می گریزند و هرگز در ادای حقوق دینی دست و بازو بال شان نمی‌آویزند
بمجرد فروتنی و تواضع بدرگاه ایزدی نفوس خود را پاک و صاف می‌کنند و بخواهشهای نفس و فضول امور دنیوی رغبتی
ندارند و زکوة مال بعد می دهند مثل مسافران در مساجد جمع میشوند بشوق جنت و خوف نار ایشان مغموم و
و محزون می‌بینی کیست که قدر و منزلت شان که نزد او تعالی حاصل است تواند دانست با وجود این همه
محبت و اتفاق کلی قرابتی با هم دگر ندارند و نه یکی از ایشان مر دیگری را بجهت خرج مال بر خود آشفته کرده یکی
بر دیگری زیاده از عطوفت برادر بر برادر و پدر بر پسر مرعی و ملحوظ دارد و باراده نجات از عذاب ابدی و عقوبت
سرمدی و خیال دخول جنت بخشنودی ایزدی از کدورات و نعمای دنیا فارغ و دل گسسته اند ای ابوذر بدانکه
برای هر یکی از ایشان مزد هفتاد شهید جنگ بدر در علم الهی مقدر است هر یکی از ایشان پیش حق تعالی
از هر شیئی که بر روی زمین مخلوق گشته گرامی تر است با این همه شرح و بسط جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
در هر بار می‌فرمود که ای ابوذر اگر خواهی زیاده گویم و او عرض می‌کرد که حضرت زیاده کن فرمود و نیز صبر
هر یکی از آنها آن قدر اجر است که هفتاد مجاهد همراه من در غزوه تبوک یافته اند و ایضاً ارشاد شد که
اگر کسی از آنها آه می‌کند و دلش لبریز یا درد و بیقراری می‌آید ملایک هفت آسمان بگاو زاری آغاز می‌نهند

من بعد جناب خاتم المرسلین بکمال زاری از حد زیاده نمود هرگاه براین حدیث اطلاع دست داد و مضمونش
در خاطر جا گرفت معلوم شد که بر فهم علمای امامیه مثل جامعین بیاض مذکور و مقلدین شان خصوصاً
حضرت مخاطب لازم آمد که ابوذر از مرتبه کمال ایمان و اخلاص بلکه اخوت ایمانی نسبت بجناب
نبوی و دیگر مدارج علیا مثل اختیار هجرت در راه خدا و فرار از اقارب و به مطلب رضوان الهی و تزکیه
نفس و تواضع و فروتنی برای خدا و اعطای زکوة محض بخوف و خشیت ایزدی بی بهره و در رغبت تام
بشهوات نفسانی و انهماکی تمام بدنیای فانی داشته باشد الی غیر ذلک من القبائح والرذائل حیف جای آنکه متصف
بنقیضهای باشد که امامیه بر السنه خود در حق وی می آرند کما سیجئی تفصیلها ان شاء الله تعالی بالجمله صدر این حدیث
ناطق است بر آنکه ابوذر خصوصاً و شرکا و اخوانش عموماً از مقبولین لسانی امامیه مثل عمار یاسر و سلمان
و حذیفه و عبدالله مسعود بهره از کمال اسلام و تمام ایمان نداشتند زیرا که مراد از نفی اخوت نیست مگر اخوت
ایمانی پس اینها البته نظر باختیار اسلام مورد اصحابی باشند و چرا نباشد که جناب خاتم النبوة در قیامت
وقت طرد و ذود همین لفظ را برای ایشان مکرر اعاده خواهد فرمود و آنچه بعد از نفی اخوت در اثنای
حدیث مذکور مرویست دلیل بر آنست که ابوذر و برادرانش هرگز در طلب رضوان الهی از خویش و
اقارب نبریده اند و بمرتبه تواضع و فروتنی فائز نگردیده یا نیت ایشان در تواضع مشوب
بریا و سمعه بوده و زکوة هم نمیدادند یا مال طیب بدست ایشان نبود و بلذات دنیا هم حرص
کلی داشتند و باهمدگر محبتی و خلوصی هم ایشان را حاصل نبود بلکه هر یکی در حقیقت دشمن دیگری بود
و برهمین معنی حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله گواه عادل است همچنین استعمال این ترکیب و ارشاد این
احادیث در باب یاران دیگر کما ستعرفها ان شاء الله تعالی پس متوهم نشود که شاید این معادات فقط در همین دو کس
باشد زیاده برین نیست که ابوذر غفاری بسبب خشونتی که در مزاج خویش داشت از دیگران سابق الاقدام
بود پس اصول متشیعین همین رنگ است که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم تا آن اخلاق ذمیمه ایشان را
از دائره اخوت ایمانی و اخلاص و محبت بدر فرموده بابلغ وجوه یعنی سلوک راه کنایه منغالب و

ومعائب ایشان برشمرد مصداق حدیث الحوض خواهند بود ولیکن از حدیث احد که حضرت مؤلف
برای منقصت صدیق آورده تا این حدیث فرق بسیار است زیرا که مقصود اصلی ازان بدیو اثبات
حق همین است که حسن خاتمه مجموع است مرا معلوم نیست نه اینکه شما اسلام نیاوردید یا برادران ما
نیستید بخلاف این حدیث که اول بسم الله ان نفی اخوت ایمانی از بنی طلب ۳ واثم همچنان در کتابی از کتب
معتبره امامیه که نامش این وقت از ذهنش افتاده حدیثی مثل حدیث موطا از ائمه هدی بچشم خود دیده مگر
فرق اینست که در حدیث مالک بن انس ابوبکر صدیق سائل بود و از ان روایت واضح میگردد که این سؤال
از حضرت صدیق امامیه اعنی ابوذر سرزده فرق دیگر آنکه در حدیث مالک نفی درایت باحداث است و
دران حدیث نظر به اثبات مذهب امامیه اختلاف رواة واقع است بعضی نفی روایت میکنند و بعضی
با ثبات آن بلا تاکید و مؤید اخیر است آنچه در کتاب کامل بهائی مذکور است که جناب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم
در احد بر سر شهدا استاده فرمود که بر حسن خاتمه اینها گواهم بعضی از اصحاب عرض کردند ما نیز مثل ایشان جهاد
کردیم و اسلام آوردیم و مقصودشان آن بود که جناب خاتم النبیین آن الفاظ را در حق ایشان اعاده فرمایند
حضرت فرمود انی لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی یعنی من نمیدانم آنچه شما خواهید کرد بعد از
من و هرگز در حق ایشان مدح و ستایش نفرمود انتهی محصله و ازین کلام صریح معلوم توان کرد که مخاطبین آن
مقبولین امامیه بوده اند نه خلفای راشدین زیرا که اگر بعضی ابوبکر صدیق و مانند او در روایات متوهم هم میبود
مؤلف کامل بهائی که مزید تعصب و عناد او بدرجه قصوی رسیده حتی که قائل بارتداد صحابه در حیات آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم گردیده و چه خرافات که در افترا و بهتان بر صحابه خاتم پیغمبران نه جا و یده چنانچه بکرار
دانسته قطعاً و یقیناً تصریح بنام او میکرد چه جای ظن و یقین و از همین سبب نقل روایت ابوجعفر طوسی از بعض
صحابه که مجلسی با آنهمه عداوت و بو البوسی بدون تعیین نامش در بحار آورده و دلالت بران دارد که تا حین
در ایمان و اخلاص گوی سبق ربوده اند و صحابه از مرتبه ایشان محروم ماندند پس انکار امامیه تسمیة الفضائح
المقبولین را حق پوشی نبودند بلکه آفتاب را بگل اندوده اند کما لایخفی و بر اهل فهم و فراست مستتر نیست که

چون بدلالت حدیث قمی کما عرفته و دیگر احادیث معتمده شیعه کما ستعرفها انشاء الله تعالی ابوذر غفاری
در زمره مقبولین لسانی بمخالفت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم معدوم النظیر است تو جه خطاب حدیث جابر
که در کامل بهائی رسانند آن مجمل و مبهم مرویست بسوی او اولی نزد هر صغیر و کبیر است و ازینجا هویدا شد که
امامیه آنچه در مناقب و مدائح حضرت ابوذر و اخوانش نقل می نمایند مثل آنکه جناب رسالتمآب فرمود که از جناب
حق تعالی مامورم بمحبت ابوذر و امثال او و از برکات ایشان باران می بارد و گیاه می روید و دریاها و چشمه‌ها
جوشش می زند الی آخر الحدیث کما فی البحار و تراجم از اشهر موضوعات باشند علاوه اگر اینها واجب المحبت
باشند بثابت که ذمه جناب سید المرسلین نیز بوجوب محبت اینها مشغول باشد پس بطریق استدلال و احتجاج
امام اعظم حلی در الفین بلزوم العصمة خواهند بود و هو باطل عند الفریقین و چگونه واجب المحبة باشند که
ردت ایشان فی الجمله معلوم جناب اقدس پیغمبر آخر زمان بود که بر تفصیل آن خبر علام الغیوب واقف باشد
و نیز اگر برکات ایشان منشأ انتظام عالم و مبدأ حیات بنی آدم باشد پس خصائص ائمه هدی خصوصاً
قائم آل سید انبیا سیما درین غیبت کبری هم از دست می رود و اشک خونین از چشمهای مخلصین جاری
می شود و کما لا یخفی علی من درس اصولهم الاربعة التی منها خلفائهم الثلثة و نظر بعض اصول رحمانیه پس بالیقین
رواة امامیه که آب در چشم نداشتند و آتش در بلاد می انداختند و علم خوشامد و تقیه در اطراف و اکناف عالم
می افراشتند و قلوب اینها آغشته بصد هزار غبار بود برای جلب منافع ناپایدار در وقت حکومت در باب
ابوذر بر صور خیالیه مؤلف رساله من تلقاء النفس الاماره مشتغل نمودند چنانچه تفصیل این امور بر نگاهای دیگر جواهر
و انست انشاء الله تعالی بالجمله مسلم الثبوت است که حدیث خود تفسیر حدیث می باشد و در ما نحن فیه این معنی
غایت وضوح دارد چه صراحت لا تدری ما احدثوا بعدک تفسیر و تبیین ما احدثوا بعدک است و
بشهادت حدیث از رجال مذکورین نهج الغیبه در حدیث سلیم بن قیس و استاد کلینی و مانند ایشان که مرجع ضمیر
ما احدثوا باشند و مرجع اینها بجمیع باشد مخاطبین مذکورین در حدیث حسن بن علی طبرسی در کتاب کامل مراد
و از نفی درایت در حدیث الحوض نفی درایت احداث علی الاطلاق مقصود نیست لا نه لو اراد

التناقض پس اثبات درایت متعلق باجمال است ونفی آن بتفصیل فالتطبیق اللفظ علی المعنی وغایت توجیه
حدیث دیگر محدثین امامیه که حرف نفی دران مرویست اینست که اینحدیث بطریق احتمال وهمی وارد شده
لاکن نزد اولوا الابصار که مرض تعصب شان مانع عین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که
حدیث حضرت سلیم بن قیس هلالی حسم مادهٔ این تاویل میکند چه حدیث هلالی که از زبان مخبر صادق بدر
آمد خبر از مستقبل میدهد پس وقوع آن واجب هرگاه همان کلمات را صرف بتفرقه ضمیر غیبت وصیغه مخاطب
بحق مخاطب ومن ضمنا ما ه اعاده فرمودند ومعهذا بعد الرسول صلی الله علیه وسلم از اصحاب جدائی در اهم
نشده الا همین حدیث مختص مخاطبین که درباره خلافت مرتضوی تردد را راه دادند وموعید ومواثیق را
برطاق نهادند الی غیر ذلک من المنکرات کما عرفت سابقا پس مبرهن گشت که این کلام اخبار بوده است
از مستقبل نه احتمال وهمی واگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است تا قول رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیه میدهد آیا نمی بینی که در غزوه موته بروایت اکابر
قوم خصوص شیخ طبرسی کما نقل فی بحار المجلسی بظاهر بر سبیل احتمال عقلی فرمودند که اگر جعفر طیار رضی الله عنه شهید
شوند زید بن حارثه سردار لشکر باشند واگر ایشان بدرجه شهادت رسند عبد الله بن رواحه سرگروه عسکر شوند
واگر ایشان هم شهید کردند مسلمانان هرکرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند وآخر آن هر سه بزرگ علی
الترتیب المنقول فی حدیث الرسول صلی الله علیه وآله وسلم شهید شدند واهل فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند
وساعتی رو بجنگ نهاده بار آتش بار رئیس او فرار دادند وهرچند زید بن حارثه که اَلَّذِیٓ اَنۡعَمَ اللّٰهُ عَلَیۡهِ
اَنۡعَمۡتَ عَلَیۡهِ در کتاب مجید بحق او نازل ولیکن پیشوایان امامیه العهدة علیهم در بعض روایت مشعوه می شوند
که چون نبی مذکور وعبد الله مزبور قرائن مرگ را قریب بیقین یافتند فی الجمله رد از جهاد کفار تافتند و
ازینجاست که جناب رسول متعال در عالم مثال وجوه واعناق شان را کج دیدند آری حضرت جعفر طیار را بی عیب
ومستقیم الغذا یافت کما نقل فی البحار پس هویدا شد که گو بظاهر حکم علی سبیل الاحتمال والشرط وقوع بود
مگر در حقیقت اخبار بغیب بعینه است علاوه اگر از رهگذر احتیاط صرف باحتمال عقلی پیغمبر فرمودند

خصوصیت این معرکه چه بود بلکه بطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرایا میفرمودند و هرگز در هیچ سریه
فرو گذاشت نمیفرمودند پس بنا علی هذا بهجان اینجا هم لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی خبر از احداث
یقینی میدهد نه مجرد احتمال وهمی است و دلیل بین برین مدعا دگر آنست که اگر بر مجرد احتمال وهمی حمل
کنند روایت دیگر که در کامل بهائی بلام تاکید مروی شده مناقض خواهد بود زیرا که آن مصدر بلام
تاکید و مثبت است و این منفی بطور احتمال وهمی و از ترجمه صاحب کامل چنانچه گذشت نیز صریح معلوم گردیده
است که بلا شبهه لا ادری ما تحدثون بلام مذکور است نه بقصر لا ادری ما فیه چنانچه بعضی از محدثین بلفظ
لیذادن که در حدیث الحوض واقع است روایت و تقریر کرده اند و محال است که در کلام پیغمبر خیر
الانام تناقض و تهافت راه یابد و برهان دیگر برین مدعا آنست که اگر فقط باین حیثیت مخاطب
میفرمودند که اینها شهید شدند و خاتمه ایشان بخیر شد شما و ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید و معلوم
نیست که بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود همین ارشاد میشد که حسن خاتمه اینها که از جهان رفتند بیقین
پیوست و شما هنوز زنده اید و لا ادری ما تصنعون و تعملون بعد الیوم این لفظ احداث و تقیید آن بلفظ بعدی
صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول بر روی کار آوردند و الا ارشاد آن
مورد کریمه وَاِنَّكَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ و مخاطب بخطاب وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ پس مستبعد بلکه
متعذر است که بمجرد احتمال وهمی بحق چنین یار انکسار صدیق است در جواب سوال حسن خاتمه خودشان
کلمه ارشاد سازند که از آن اشتباه تام در خیر عافیت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر شک ارشاد کردن ضرور بود
میفرمودند که ان شاء الله بشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم اذعان مغفوریت با احتمال
احداث امری بعید الاحتمال خود مدال فرمایند و نیز بمقتضای بعضی از روایات نص بر صدور افعال قبیحه از
مخاطبین مصدر بلام تاکید و قسم نمایند که اینگونه کلام بدون اشتمال بر بلی از ادب ملغا بلکه از اوساط الناس
نیز بعید است چه جای کلام من کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار به مستقبل نباشد قید
بعدی لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین شان رسول الملک العلام و مثل هذا الکلام

پس آنچه در ابطال احتمال وهمی گذارش داده شد برای آنکه این هیچمدان بر خود متحتم ساخته که آنچه دلائل
از جانب تشیع بخاطر بگذرد دانرا فرو نگذارد بلکه بتقریر و تطهیر فکر کرده با بطال آن پردازد والا احتمال وهمی همین پیش
نیست پوشیده مباد که عوام را در بادی النظر شبهه می افتد که تصدیر کلام ادری علی ما فی بعض الروایات خود
دال است بر شک و احتمال وهمی باز انکار از ان یعنی چه لیکن در نظر دقیق وهم تحت است کما سبق مفصلا مما یجمل آنچه از اخبار
بالغیب بودن حدیث باد را تقویه گذارش داده شد سوید آنست ما تحدثون ما تفعلون صیغه جمع بودن برای که درین
احداث بعضی از اصحاب شرکا غالب بودند مثل عمار یاسر و خزیمه و حذیفه فقط کار حضرت شیخ اول و ثانی از ارکان
نبوده بود بلکه میتوان گفت که با عجاز نبوی از زبان سائل سوال بصیغه متکلم مع الغیر که استعلام از حال خود و حال آن
معدودی چند بود برآمده تا هم جواب نبوی مطابق سوال باشد و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صورت پذیرد
اگر کسی را ابهام توهم در گیرد که این وقتی درست می افتد که حدیث مروی فی نسخه سلیم اولا از زبان معجز بیان
نبوی برآمده و حدیث کامل بعد از ان و این تقدیم و تاخر از کجا باثبات میتوان کرد گوئیم که از زبن قبلیت و
بعدیت ارشاد محدثین در روایات امامیه که باعتراف امام اعظم اقدم در دیباچه کتاب کبیر حدیثی در درد نیافته
که مخالف و متضاد آن بجاللباصاور نشده باشد فرقی در اصل مدعا رو نمیدهد چه در شق تقدیم حدیث اول اولا
بالابهام حال بعضی از صحابه ارشاد کردند و بعده آن ابهام را بحدیث ثانی تفصیل فرمودند که آن رجال کیستند
و در صورت تاخر حدیث اولین اولا ارشاد کردند که فلا یهما بعد انتقال من احداث امور میکنند و ثانیا حال
آن محدثین آنچه در روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و از نیست که در حدیث سلیم تفسیر لفظ رجال من امتی به
لفظ اصحابی نفرمودند تا سامعین در اشتباه نیفتند که رجال مزبور از اصحاب نباشند بلکه بلفظ التصغیر یاد
فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشفاق نبوی بوده اند کما مر نه از آحاد الناس فای فرق بین تقدیم بذا
و تاخر ذاک لا جعلنا الله من المتعسفین و ایاک و اینجا لطیفه انیست وقتی که در حدیث مثل سلیم از احداث
زنهار ارتداد نمی توان گرفت و الا در حدیث شیخ ابو جعفر قمی در مقام نفی اخوت و اثبات کسبیار از مثالب و قبائح
صدیق اکبر امامیه بسلوک راه کنایه که ابلغ من التصریح است هم در حدیث فاضل طبری که درین امور

نص صریح بتاکید بلیغ است هم بر این ارتداد و کفر مراد باشد لیکن ما از فرط ادب جسارت نمیتوانیم کرد که حضرت
خیر البشر بحق صدیق اکبر یعنی ابابکر بطریق جزم و تعیین بدون احتمال عقلی کفر و ردت و نفی اخوت ایمانی که
زبان قلم از بیان نبذی از تفصیل لوازم و عوارض آن ابکم بلکه اقطع و اجزم است فرموده باشند و اگر احبای حضرات
امامیه برای پرورش سخن در این احادیث معنی احداث و نفی اخوت مذکوره ارتداد گیرند در مقام جدال با اهل تشیع ما عذر
نداریم و میگوئیم لا ضیر و لا ضیر لیکن باز هم وجه وقوع در ارتداد همان جلب منافع از اهل خلافت و گوساله پرستی و
شکستن کعب احبار و مخالفت ائمه اطهار خواهد بود لا غیر و هرگاه اینها بانثی بر تو کالشمس فی وسط السماء
روشن گشت که از ضمیر غائب ما احدثوا مراد نیستند مگر مخاطبین بخطاب انتم لستم اخوانی الی آخره از مقبولین لسانی
و مخاطبین لا ادری ما تفعلون بعدی بر اصول و روایات امامیه که فضائح و قبائح بسیار در دنبال داشتند و نیز
هویدا گردید که هر واحد ازین هر دو حدیث با تمراده دال است بر انچه دال است دلالت یقینیه و اگر بالفرض دلالت
هر واحد اقوی نمی بود تا بی شبهه کل واحد منهما بانضمام الثانی قوتی تمام تر پیدا میکرد و محفوف بالقرینه
میگشت فکیف و هما قویان فی هذا الباب من غیر حاجة الی انضمام الثانی بلا ارتیاب فما ظنک
اذا اجتمعا علی معنی واحد کما مر و لتعتضد احدهما بالآخر فضلا عن البراهین القاطعة
والدلائل الساطعة التی لا تعد و لا تحصی تدل علی احداث المقبولین الذین عندهم
الامامیة من ارکان الدین و اوتاد ملة سید المرسلین صلی الله علیه و رضی الله عنهم
اجمعین و لهذا اگر پای انصاف درمیان باشد ناخن انگشت اعتراف قلوب اهل اخلاص را نه خراشد
همین قدر بسند و کافی است که حدیثین مسطوره را بالاجتماع بغیر ضم ضمیمه ذکر کرده آید باز سامع منصف را از عنان
دست بهم میدهد که جناب مخبر صادق از ماجرای متعلقات خلافت اخبار بلکه قرع عصا فرموده اند لیکن
حب جاه و طمع ریاست بصره و کوفه عراق و قضای دمشق و شام برای مقبولین لسانی امامیه ز کاسه
لیسان خلفای راشدین و مرجعیت خلائق دیار کوفه هندوستان برای ملازمان مؤلف سرآمد متشیعین
عنان تمالک از دست حضرات در ربوده و بنا علی ذلک از ذکر مؤیدات کثیره بلکه براهین

عدیده در اصل تشحید ذهن و استعداد مصارعت اند حریف مقصود بود که بالعرض تنبیهی بر صحه تمامت
هم برای مخالفین واقع شود از انجمله اینکه ابوجعفر کلینی امام المحدثین شیعه در کافی که اصح الکتب قبل القرآن است
کما عرفت سابقا روایت میکند که ترجمه آن بزبان ملا باقر مجلسی در حیات القلوب اینست که روزی ابوذر بخدمت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد گفت یا رسول الله هوای مدینه مشرفه با من موافقت نمیکند آیا رخصت
میدهی که من و پسر برادرم بیرون رویم بسوی قبیله مزینه و در انجا بسر بریم حضرت فرمود که میترسم که غارت
بیاورند بر تو گروهی از سواران عرب پس بکشند پسر برادر ترا و بیائی بسوی من ژولیده مو و در برابر
من بایستی بر عصای خود تکیه کرده و بگوئی که کشته شد پسر برادرم و حیوانات مرا گرفتند ابوذر گفت
یا رسول الله واقع نمیشود انشاء الله مگر آنچه خیر است پس حضرت او را رخصت داد و او با پسر برادر خود و
زوجه اش بیرون رفتند از مدینه چون بقبیله مزینه رسیدند بعد از اندک زمانی گروهی از سواران قبیله فزاره
بر ایشان غارت آوردند که در میان شان بود عیینه بن حصین پس حیوانات او را گرفتند و پسر برادرش را
کشتند و زن او را که از قبیله بنی غفار بود گرفتند پس ابوذر دوید با سرعت تمام آمد تا بخدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم رسید و الحال طعنه نیزه بر وی زده بودند که بجوفش رسیده بود پس بر عصای خویش تکیه کرد و گفت
راست گفتند خدا و رسول او چنانچه فرموده بودی گرفتند کله مرا و پسر برادرم را کشتند و اکنون نزد تو بر عصای
خود تکیه کرده ایستاده ام پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدا زد در میان مسلمانان و ایشان
مبادرت نمودند به بیرون رفتن قبیله فزاره و تعاقب نمودند و کله های ابوذر را پس گرفتند و جمعی از مشرکان را
بقتل آوردند انتهی ترجمة الحدیث اکنون اندک تاملی میباید غلط گفتم اصلا تاملی و تدبری در کار نیست بلکه از اجلی
بدیهیات است که این صدیق امامیه از ابتدای مشرف شدن بدولت اسلام هرگز نوعی از وثوق و ایقان راسخ
در ارشادات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول امامیه نداشت و در بابی که از زبان او در آمده کمتر از مثل اهل
او در مقبولین نشان میدادند چنانچه قصه سر شکستن کعب احبار که از مخلصین اهل بیت بود و قد سبق فی
المبحث الاول اجلیا قاطع اهل السنت این بزرگ صدیق امت مرحومه چگونه تواند شد بلی صدیق شیعین

این چنین می باید و با اینهمه ضعف اعتقاد در تصدیق خدا و رسول بلکه تکذیب ایشان معاذ الله جمیعاً
مصداق حدیث خاتم المرسلین ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر حساب توانند
نمود طرفه آنکه قبل ازین از زبان ثقات امامیه متواتر شنیده و در کتب کلامیه ایشان دیده می شد که معنی صدیقیت از
امم سابقه گرفته تا این امت لاحقه مقصور و محصور درسه بزرگوار است یعنی حزقیل مومن آل فرعون و حبیب
نجار و حضرت امیر صاحب ذوالفقار متحیرم که اگر ابوذر با اینهمه ضعف ایمان و محدثات صدیق است
باشد در صدیق بودن ابوبکر رضی الله عنه بر اصول رفضه چه چیز مانع خواهد شد از بدیهیات اولیات
حتی که اطفال اهل اسلام هم توانند فهمید که هرگاه اصل فاسد باشد فرع بالیقین فاسد خواهد بود و کمال
ایمان بدون رسوخ عقیدت بجناب ایزدی و حضرت نبی امی ممکن نیست پس احداثها که ازین بزرگ
بر اصول امامیه زیاده تر از بعضی دیگر بظهور پیوست از جزئیات همین کلی و از فروع همین اصول از آنست که بعضی
قانون است گو بزبان علماء امامیه حیث لا یشعرون باشد و صاحب حمیده و اخلاق برگزیده متصف بوده باشد
و از آنجا است که بتصحیح روایات صاحب منهج المقال فی تحقیق الرجال و امثاله چون او در بات اختیار
تقیه و سلوک راه مدارا با مخالفین امر شریف مرتضوی قبول ننموده و گردن بر اطاعت آنجناب ننهاد تیر
قهر الهی هم در دنیا بحال او متوجه شد که در شدائد فتن و حوادث و محن گرفتار گردید و از دست اعوان خلفا
بباد افراه رسید و بخاطر کمترین خلایق میخلد که شاید علماء طائفه اثنا عشریه بخیال این معنی باشند که چون او را
در دنیا رسوا کرده اند در قیامت مانند اتقیا و صلحای شیعه خواهند برانگیخت و اصلا از تقصیرات او در
حقوق عباد بلکه اهل بیت امجاد هرگز نخواهند پرسید نه بینی که فاضل مجلسی بدلالت حدیث جعفری رضی الله عنه
چند نفر را از بدترین خلایق شمرده که سر آمد همه قابیل پسر آدم علیه السلام که هابیل را کشت و در حدیث
دیگر از آن امام عالیمقام در کتاب کبیر خود بسند معتبر مرویست که قابیل با طاعت ابلیس در آمد و آتش
پرستی بنیاد نهاد و بفرزندان خود بغیر از شرک و آتش پرستی چیزی میراث نداد انتهی مختصراً و در حدیث امام محمد باقر
علیه السلام بطریق معتمد مرویست که او را تا قیامت بر تعذیب در چشمه آفتاب میگردانند و با این همه

همه

حدیث آنجناب بدلالت مطابقی ندا می کند که در قیامت او را العذاب دوزخ آشنا نخواهند کرد و
جمع هر دو عقوبت دنیوی و اخروی خلاف عدل باری تعالی شانه و مستلزم ظلم است پس ابو ذر بطریق اولی
از دار و گیر قیامت پاک و صاف باشد پس عجب ناالایق کستر بن خلاق کجی گوید که این همه خیالات
خام و هوسهای نفس بد فرجام است که این لعین تیره سرانجام در حق مقبولین بزبانی می زند مقام آنست که
انگشت تاسف بدندان تحیر گزند و در تکذیب این سخن سازی در زبان دراز فقط تلاوت آیت قرآنی
قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده ام تقولون علی الله ما لا تعلمون کافی و وافی
است علاوه در کدام آیتی از آیات فرقانی و حدیثی از احادیث رسول ربانی پیرایه ورود پوشیده که هر کسی
از اهل اسلام مرتکب معاصی شود و از اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اذعانی نداشته باشد غلط گفتم تکذیب
جسارت کند و بالخصوص در حق اهل بیت قصد تقصیرات کرده و از امتثال اوامر خلیفه برحق گردنکشی کند و در
ترک تقیه داد مخالفت و عناد دهد چنین نمونه قهر الهی بجهت بعضی از معاصی او رسد لا بحاله او در قیامت از وبال
و نکال محذورات و مبتدعات سبکدوش و فارغ البال خواهد بود کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون
ثم ینبئهم بما کانوا یعملون اما حدیثیکه در باب تنزیه و تبرئه ابی ذر غفاری تشبث بآن کرده اند
مانند سراب یا نقش بر آبست زیرا که خود ملا مجلسی در بحار الانوار روایت مزبوره را مخالف دیگر احادیث
معتمده که در جمع هر دو عذاب دنیا و عقبی نص صریح واقع شده اند گفته فلا یعبأ به علاوه از غایت ظهور محتاج شرح
و بیان نیست که مراد امام باقر علیه السلام نه آنست که چون کسی را در آلام و تعاب دنیوی لوکان زمانا
یسیرا مبتلا میکنند باز وی را در عالم آخرت معذب نمی نمایند بلکه مراد عذابی است که حق تعالی کسی را
تا قیامت بدست موکلین عقوبت سپارد و فرشتگان را برای تعذیب وی گمارد چنانکه درباره قاتل مرد
و قد اعترفوا بخلاف مصیبتیکه ابو ذر غفاری را بجهت شامت اعمال برای مزید عبرت دیگران کالبرق الخاطف
پیش آمد مع ذلک قرآن و حدیث مملو از نیست که بر امم سابقه هر دو عذاب وارد گشته مما
خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا ملاحظه بین است از جمع عذا

اخروی و دنیوی بالمعنی الذی قرر ده هم از متواترات است آیا حال اشباع و اشیاع عبید الله بن زیاد و
اعوان و انصار یزید بد نهاد بر کسی از خواص و عوام شیعه مخفی هست که هم در دنیا بکمال مذلت و فضیحت عبرتگاه
خلایق شدند و هم در آخرت بانواع عقوبت گرفتار آمدند سلمنا عذابیکه برای ابوذر بر مخالفت مرتضوی
متعدد بود بجهت عذاب دنیوی سبک شد نه آنکه کلیة مرتفع گشت چه محتمل است که مراد از نفی عذاب اخروی از قبیل
در حدیث امام باقر تخفیف عذاب قیامت باشد نه نفی آن راسا کما یلوح من البحار و بر تقدیر نفی مذکور هم انکار شیعه
نمی آید زیرا که اگر حضرت صدیق امامیه باین سبب خاص یعنی ترک تقیه و عدم اطاعت مرتضوی در ایام
سکونت هرگز معذب نشود تنزیه و تبریه او لازم نمی آید چه قبل ازین گذشت که معذبات او درین امر منحصر نبود
کما عرفت ندانی که بسر تراشیدن خود کار نه بست و سر بگناهی شکست بلکه خواست که سرش را از دوش
بردارند و استخوان هایی او را از کعب برآرد بلکه تکذیب خدا و رسولش نمود الی غیر ذلک و این جواب هم از افادات
مجلسی در بحار بر می آید کما لایخفی علی الناظرین اکنون استبعادی نماند که هرگز مقبولین با مورد حدیث الحوض
و دیگر مثالب و معائب نتوانند بود و مستاصل شد آنکه در حدیث دیگر از احادیث خاتم النبیین گو خطاب
بابوذر بود لیکن مراد جمعی دیگر اند که اهل سنت آنها را بمقتدائی و پیشوائی برگزیده اند و بامامت عظمی و ریاست
کبری برچیده و نهایت بذل جهد در تاویل حدیث کلینی بمخالفت مصطفوی که از ابوذر سرزد آنست که باقر مجلسی
رئیس المتاخرین در همان کتاب یعنی حیات القلوب تبعاً لاسلافه الماولین و المسولین متصدی آن شده حیث
قال مخالفت کردن ابوذر حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم منافی جلالت او است و محتمل است که اینها
در اول حال ابوذر باشد پیش از آنکه ایمانش کامل گردد فلله دره و معهذا بی انصافی او هم دیدنی است
که با وجود اعتراف این امر باز میگوید که ایضاً احتمال دارد که غرضش ظهور معجزه آنحضرت باشد یا اختیار
کردن ثواب آخرت بر راحت دنیا انتهی بالفاظه بحروفه عجب است از ملائکه با اینهمه تجرد و دعوی انصاف پیش
عقلای عالم نعره ها میزنند و از ذکر اینقسم کلمات کسیکه منع نمی کنند بر نامی دانشمندان روزگار ضعف این سخن
کمتر از ضعف اعتقاد صدیق اکبر امامیه نیست چه اگر مراد حضرت ملا مجلسی [illegible] جلالت اشاره

باحادیث مناقب وست از صدیق و صدق بودنش و مانند آن کما اشرنا الیه سابقا پس مجملا قبل ازین
ایهم گذشت که آن منافی خصائص حضرات ائمه هدی است الی غیر ذلک و کفی به شهیدا علی بطلانها و ضعفها
و اگر مراد چیزی دیگر است پس بیانش بر اولیای فاضل ممدوح ع که گرش قدح کنم آن بودش مدح عظیم
واجب است حتی یتکلم علیه از کتب رجال صریح معلوم میشود که این بزرگ در مشاهد مشرفه که غالبا مدار جلالت
و سابقیت ست حاضر نشده و از کلام ملا هم واضح و لائح است که وقتیکه او در مدینه منوره بجناب خاتم المرسلین مشرف
شده و مخالفت آنحضرت نموده مرتبهٔ ایمان و اسلامش در زمان قوت اسلام در غایت ضعف بود
لیکن ملا در عبارت مزبور دعوی آن میکند که اسلام او بعد از ان از حضیض انحطاط باوج کمال رسید و ضعف
و ناتوانی ایمان او در اول حال بود چون معلوم است که مقاتلات با کفار بعد از هجرت رسید ایمان را است
صلی الله علیه و آله و سلم و از افادات ملا و دیگر اکابر این فرقه خواهی دانست که ابوذر وقتیکه ایمان
آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسبب ضعف اعتقادش اقامت او در مکه که محل ورود انواع مصائب از دست
قریش بود تجویز نفرمود پس ضعف اسلام ابوذر را مقید باول حال کردن و اجمال و ابهام نمودن کار ملا از مجلسی است
دون غیره اکنون تحقیق اینمعنی متوجه باید شد که حضور او در مدینه و رفتنش بجهت مخالفت سرور جهان
بسوی قبیله مزینه در کدام وقت بود تا حال ضعف و قوت و انحطاط و کمال بر هر صغیر و کبیر عیان گردد
و ظلمت از اینهم بر افتد پس باید دانست که قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین در ترجمه ابوذر بی رد و نکیر از او آورده
که او بعد غزای بدر و احد و خندق در مدینه بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف حضور یافته اکنون
از حیات القلوب باعتراف ملا باقر باید دریافت که غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب نیز گویند در سال پنجم از هجرت
واقع است و آخر بعد استسعادش بحضور فائض النور هم زمانه گذشته باشد تا آنکه آب و هوای مدینه که ممدوح جمهور
اهل ایمان و افضل از انجیر است بنسبت شکوه و شکایت بهم رسد و بحدی موجب انقباض خاطر صفا مظاهر گردد که بنابر ضعف
اسلام و ایمان بر فرموده خدا و رسول گوش ننهد و داد مخالفت و تکذیب دهد و بالبداهه پیش از هجرت
مدینه و اقامت ایشان در قبیله مزینه هم جزوی از زمانه سپری شده باشد و لو کان قلیلا پس

باقی نماند زمان حیات سرور کائنات و صحبت شریف نبوی که اکسیر همه سعادات است مگر قلیل لیس بعد از
اقرار و اعتراف بضعف اسلام در ان اوان ثبوت قوت و کمال ایمان ابوذر چنانکه زبان زد امامیه است خیلی
مستبعد و اول دلیل برین استبعاد آنکه حدیث قمی که بر نفی ایمان ابوذر دلالت دارد و اصول نامهم
دستال را نبد آتش ثابت میکند چنانکه دانستی بعد از غزوه تبوک که آخر مغازی حضرت نبی مختار است نزد
ارباب سیر و فراغ ازان قریب سال رحلت شریف اتفاق افتاده هو کما لا یخفی علی المورخین رود یافته
کما اشرت الیه بین حسن ایمان ابوذر بعد از غزوه تبوک بسبب مرض رشته نفاق همچو دوک باشد بلکه مسلوب باید در
نقض مواثیق و عهود کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا معلوم نیست که باز در کدام وقت ضعف
اسلامش و تار و پود کارگه ایمانش بقوت مبدل گشته بار خدایا مگر بر اعتقاد مجلسی این تبدل بحول و قوت
احداث و تبرا شیدن بحصول پیوسته باشد الی غیر ذلک من المحدثات عجب دارم از علمای طائفه که در حق
خلفای راشدین مجرد احتمالات و ضعف روایات بلکه تحریفات در ازنفسیها بکار برند و در باره مفتونین
خویش مقصد طویل را کوتاه کنند اگر حدیث شیخ ابوجعفر قمی را نصب العین دارند اساس جلالت و فضیلت بود
مستاصل میشود المختصر خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر مشاهده آثار ضعف اسلامش که از
جبین سعادت قرینش بلمعان ظهور داشت از ابتدا با وی همان معامله فرمود که با ضعفا می نمود چنانکه
انواع مصایب و شدائد از دست کفار رسید قیامتی و هرگز تجویز نفرمود و او را بوطنش منصرف نمود
وانهمه مضامین و ارشاد نبوی بخطاب ابوذر غفاری که بعد ترقی اسلام حاضر باید شد در بحار و حیات
القلوب مسرود است از افادات او رسائل جب المرجب و شعبان المعظم امامیه نیز الیمعنی بکمال ظهور در اللفظ
للاول حیث افاد و من کراماته صلی الله علیه و آله و سلم ان اباذر رضی الله عنه
لما جاء الیه واسلم علی یده قال له ارجع الی بلادک فان ابن عمک قد مات وقد
خلف مالا فاحتو علیه والبث فی بلادک الی وقت کذا واتنی فرجع الی الیمن وجاء
کما اخبره رسول الله صلی الله علیه و آله فاحتوی علی المال وبقی فی بلاده حتی ظهر

رسول

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وآتى إليه واز اینجا باعتراف کبار علمای شیعه واضح شد
که ظهور وقوت جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ودین اسلام بمقبولین شان مثل ابوذر هرگز وقوع نیافته
بلکه اینها در وقت غلبه کفار واوان مشاق ومحن منزوی بوطن ومشتغل بصحبت بدان بودند خوشا بحال
اهل سنت وامثالش که در عین عسرت وجانکاهی فاقت حضرت رسالت پناهی را از دست ندادند وبر جانهای
خود در راه خدا پشت پا زدند وباعلاء کلمة الله چه جفاکشی‌ها که نکردند وچه حوادث ومصائب که از دست کفار در
اعانت آن سرور برنداشتند کما سبق شطر منها آخر علمای کبار امامیه تن بعجز در داده وزبان خود را باعتراف
این امور بکشایند از جمله ایشان علی بن محمد بغدادی است در رساله که تائید اخبار رسته نوشته ومتوسط
بعضی از زائرین ثقات ومقبلین عتبات عالیات بهم رسیده می فرماید ولا شبهة اقوى على الجاهل من
هذه الشبهة اذا جاء وسئل عن الخليفة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله واجابه
ثمانون الفا من الصحابة المهاجرين والانصار الذين في سيماهم آثار الرهبانية والذين
قتلوا ابناءهم وآباءهم دون النبي صلى الله عليه وآله وسلم وجانبوا الاولاد وهجروا في محبته
الاعداء طيب الرقاد وصبروا على مصص الجوع ومشاق الحروب بان الخليفة هذا الجالس
على منبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الذي بعث الجيوش واحيى الاسلام وغلب
الانام واوضح الاحكام ونحن كلنا مجتمعون على هذا الامر الى اخر ما قال بالجملة بعد
رسیدن ابوذر بمدینه که پس از جنگ احزاب بود هر چند جناب رسالتمآب سعی بسیار کرد که او حیرت نکند وبانوار افادات
نورانیت وضیا یابد تن در نداد ودل بر مخالفت نهاد شعر خلاف پیمبر کسی ره گزید : که هرگز
بمنزل نخواهد رسید : ونیز دلیل استبعاد هست حدیثی دیگر که محدثین اثنا عشریه در مناقب شیعه
روایت میکنند یا علی اقرأ شیعتک السلام واعلمهم انهم اخوانی وانی مشتاق اليهم فليتمسكوا
بحبل الله ويعتصموا به ويجتهدوا في العمل فان الله تعالى راض عنهم يباهي بهم الملائكة لانهم
قد عاهدوا الله ليعطوك صفوة المودة من قلوبهم واختاروك على الآباء والاخوة

والاولاد وصبروا علی المکاره فینا مع الاذی وسوء القول فیهم فکرههم رحمن
چه ازین حدیث بدلالت مطابقی بوضوح می انجامد که ابوذر از خلص شیعیان مرتضوی نبود زیرا که اسم الله و صفا عنوانی شناخت
اخوت جناب خاتم المرسلین ست پس اخوت بر آنها بنص قطعی محمول بخلاف ابوذر که این وصف از وی بحدیث سابق
مسلوب چنانکه دانستی و نیز دریافت میگردد که وفا بعهد کردن از مواثیق و مواعید نشناختن از لوازم آنها است
بخلاف ابوذر کما عرفته و همچنین حال دیگر اوصاف از خلوص مودت و صفای محبت و لا اقل که این همه مستلزم
ضعف ایمان و مؤید این معنی باشد که حدیث لا ادری در شان او و امثال او ست و سائل آن بزرگ بوده
و خواسته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وقت مدح شهدا احد نیز مدح او کند و اگر برین ما دله
اکتفا نکنی و حدیثی دیگر در تصریح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بضعف اسلام او بدلالت مطابقی
در خواست کنی اینک نشان میدهم که حضرت ملا باقر مجلسی از امام اعظم طوسی بسند معتبر روایت کرده که
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم از برای تو آنچه از برای
خود دوست میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر مشو بر دو کس و متکفل مال یتیم مشو انتهی ترجمه
ما فی البحار و وجه دلالت این حدیث بر ضعف ایمان و عدم رسوخ اسلام در غایت وضوح است زیرا که
بر تقدیر ضعف جثه و ناتوانی بدن تفریع آنجناب که پس امیر مشو و تکفل مال یتیم مکن درست نمی افتد
زیرا که بسیاری از لاغران و ضعیفان از شیوخ و شباب را برین امور متعهد کردند پس متعین شد ضعف اسلام
و ضعف ایمان بسبب غلبه حرص دنیوی زیرا که مضرت این امور چنین ضعفا شدید الطمع را از سم زهر
قاتل هم زیاده تر است علاوه جسارت ظاهری و شجاعت باطنی اگرچه در اوقات جهاد با کفار نگونسار
سمت ظهور نیابد چنانکه در بحار و تراجم آن ثابت است و در مسلک اول سخنی ازین باب هم رفته لیکن در مقابله
اصحاب کبار و تابعین اخیار به حدی بود که اگر بیچاره کعب بمیگرفت سرش را بر دوش مینگذاشت پس مطلوب متعین شد
سلمنا که بروایت بعضی از اهل تشیع و معتزله در شرح نهج البلاغة حضرت فاروق بعضی را از اجله اصحاب بعد از
تصریح بکمال قوت ایمان ضعیف گفته لیکن پیدا است که تحمل اثقال از عامه کبری چیزی دیگر است و اسیر

شدن هر چند کسی بلکه تکفل بال یتیمی چیزی دیگر و انتفای ثانی موجب انتفای اول و ثبوت مطلوب است و لا عکس
القصه در تالیفات فاضل خباری مثل معتمد الشیعه هم این حدیث موجود بلکه دلالت بر آن دارد که ابو ذر غفاری
بغلبه حرص خاف و نیوخود را از سوال معذور نداشته پس طبیب حاذق روحانی صلوات الله علیه کاشف امور مستفیدی
و ساینده دست مبارک خود را بر منکبش زد و فرمود یا ابا ذر انک ضعیف وانها امانة
وانها یوم القیامة خزی وندامة الا من اخذها بحقها وادی الذی علیه
فیها بالجمله حال این بزرگ ناگفته به اگر کتب امامیه بدست اهل استقرا افتد روشن تر از آئینه سکندری
بلکه آئینه خاور گردد که نفی اخوت و اثبات مثالب ابو ذر قریب رحلت شریف واقع شده و موید این مدعا است
خطبه آنحضرت صلعم که مجلسی در بحار آورده و ملخص آن مدح متاخرین است و انکه توقع امتثال اهل بیت از اخلاف
نسبت باین متولین زیاده بود و از کتاب مزبور توان دانست که این خطبه متصل وفات ادا فرموده و آخر
ملخص آن قریب حدیث قصه است عجب از ملا که دعوی تبحر در بحار الانوار بر زبان قلم می آرد و روایات
مثالب او را که خود روایت کرده پیش نظر ندارد و از روایت ابو جعفر و امثالش که درین فصل ایراد شد
هنوز خبرش نیست که بر نقیض این احتمال دلالت تمام دارد یعنی تا آخر حیات شریف ابو ذر غفاری
را مرتبه اخلاص و صدق نیت و صفا طویت و حسن سیرت حاصل نبود و او بلا عصبیت و ناصبیت ازین بنیاد
کجا بکجا می برد که بچنین تاویلات سخیفه و تسویلات ضعیفه که اوهن از بیوت عنکبوت است دست می زند
کاش انصاف و سداد را بر میگزیند این همه کیسو آخر نفی دین و ایمان از کسیکه تقیه نکند و خود را در
معرض تلف افگند در کافی و وافی و صافی آیا از مشهورات و متواترات هست یا نه و اگر درینباب اندک غور
و تتبع واقع شود کمتر از هزار روایت مثل روایت لا دین لمن لا تقیه له و لا ایمان لمن لا تقیه له در اصول
امامیه بخواهی یافت و خود ملا باقر مجلسی که در ضلال متاخرین مثل عبد الله سبا در متقدمین است در حیات
القلوب و دیگران در عین آن لاعن ادراک و شعور به بانگ بلند می سرایند و در مقام افتخار بر این بزرگ
اظهار می نمایند که او هرگز از خلفا خوفی نکرده و در اظهار دشنام ذی النورین لگام بلاغت گسسته و سر کعب را

رو بروی او وارکان خلافت واعیان امارت شکسته ولهذا غضب الهی برای عمرت خلایق بجانب
متوجه گشته عهود ومواثیق را درباره مرتضی شکستن ودل بقضای بلاد عظیمه بربستن که مصدر حوادث وفتن
بود چه مناسبت مضمون ابیات درویش سقای بخاری ابیات طرف کلاه وکاکل مشکین شکست و
بست ؛ صد فتنه سر زده بجهان زین شکست وبست ؛ با ما شکست عهد وبا غیار بست دل
واحسرتا که گشت مرا زین شکست وبست ؛ پس دیمان وایمان ابوذر بلکه باد حیلی او نیز کجا باقی ماند بهم
درزمان خلفا از وی مسلوب گشت بنا بر علی هذا سخن سازی ملا مجلسی درباره حصول قوت ایمان کی
مساغی داشته باشد مگر شاید بر مذهب اهل رجعت بازو دنیا از عالم برزخ رجوع کرده مثل شیطان الطاق
وبرادرانش چنانکه از تاویلات صاحب نزهه در جلد چهارم و پنجم نظر باصول امامیه از متاخرین ائمه در
شان او مروی است لازم می آید تدارک ما فات بعمل آورده باشد پس معلوم شد که هرگز نزد عقلا ایمان
ابوذر بکمال نرسیده گرفتیم که حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ویرا در باب امر بالمعروف ونهی عن
المنکر بتاکید شدید فرموده که قُلِ الحقَّ وان کان مُرًّا ولا تخف لومة لائم الی غیر ذلک
لیکن فقط این مورا مر النصب العین واشتن می احادیث اطاعت خلفا را وروایات متواتره تقیه را پس پشت
انداختن قصه پارینه ملحد برادر درباره ادعای حرمت نماز مستدلا بالکریمه لا تقربوا الصلوٰة زنده ساختن
است علاوه انچه درباره امر ونهی بجناب امام وقت خلیفه بلا فصل ارشاد شده البته از تاکید ابوذر زائد خواهد
بود چنانچه بر ناظرین کتاب اربعین مخفی نیست هرگاه امام انام تقیه فرماید و پشت سر خلفا در نماز پنجگانه
اقتدا سازد ابوذر را خواندش در چه حساب خواهند بود که باظهار حق پردازند علاوه این همه امر بالمعروف
ونهی عن المنکر واعلاء کلمة الحق در وقتیکه حضرت مورد نص غدیر ابوذر را طلبید خاطر نشین بود بایه لکن عجب
که ابوذر بر خلاف وبرعکس برگان اهل اخلاص را خراشید ولیکن سر خود را نه تراشید درینمقام بر روایتی از
روایات بیشمار که درباره اطاعت خلفا مروی شده اکتفا نموده میشود بعد از ملاحظه منطوق الفاظش خیال
کرده شود که آیا معامله ابوذر با خلیفه ثالث بدر تقاضای او دلالت بر انتفاء ایمان او میکند یا بر نقیض آن

در کامل بهائی مذکورست که امیر المومنین گوید که چون اذا جاء نصر الله نازل شد رسول الله رنجور گشت و توقف
نکرد در خانه بلکه بیرون آمد روز پنجشنبه و سر بعصابه بسته بر منبر رفت رنگ روی مبارکش زرد گشته آب از دیده روان بلال را
فرمود که در مدینه منادی کن که بوصیت رسول حاضر شوید که وصیتی خواهد کرد و این آخر وصایای اوست جمله خلایق بمسجد رسول دویدند
مرد و زن صغار و کبار چنانکه مسجد پر شد رسول گفت وسعوا لمن ورائکم وسعوا لمن ورائکم یعنی فراخ کنید مجلس را برای کسانی که
در پس پشت شما اند پس رسول صلی الله علیه وسلم بر پا خاست و گریه کنان گفت انا لله وانا الیه راجعون من بعد خطبه طول را
ذکر کرده که در اثنای آن این عبارت واقع است یا ایها الناس اطیعوا ولاة امورکم ولا تعصوهم وان کان عبدا
حبشیا مجدعا فانه من اطاعهم فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصانی
ومن عصانی فقد عصی الله لا تخرجوا علیهم ولا تنقضوا عهودهم باز مولف کتاب مذکور در اثنای ترجمه آن
گفته که ای مردمان اطاعت کنید والیان امور خود را یعنی امامان را و در ایشان عاصی مشوید اگر چه بنده حبشی
باشد که از قبل امام بر شما حاکم بود و هر که اطاعت ایشان کند اطاعت من کرده باشد و هر که اطاعت من کرده
اطاعت خدا کرده و هر که بر ایشان عاصی شود با من عاصی شده باشد و هر که بر من عاصی شود پس بتحقیق که بر خدا عاصی شده
و بیرون میائید بر ایشان و مشکنید عهدهای ایشان را انتهی بلفظه بر دانشوران عالم محتجب نماند که اگر مراد
از ولات امور خلفا باشند اعم از اهل استحقاق و جور و نفاق کما هو الظاهر یا فقط حضرات معصومین پس
حال ارکان دین و ایمان حضرت صدیقه با نیسته متعذر است زیرا که چنانچه او از اطاعت ذوالنورین سر تابی کرده
و خلعت خروج پوشیده و انواع بلایا به ایشان سر و کار آورده اطاعت امام وقت را که حضرت امیر بود نیز رفض
کرده و داد ناصبیت داده و راه تقیه و سکوت اختیار نکرده مسلم بعد مخفی نماند که مقصود جامع اوراق از
اشاره باحادیث تقیه و مانند آن نه اثبات کفر اخروی حضرت ابوذر غفاری است چنانچه بارها گذشته که تطبیق
حدیث بحوض فقط ثبوت بدعات و تقصیرات و نفی کمال ایمان مطمح نظر است بلکه اشعار بر آن می نماید که حال
کتب دین و ایمان شیعه که مشتمل بر این خرافات است باید دید و دلیل شدن اینها در مطاعن خلفا بلکه انبیا نیز بمیزان
عقل باید سنجید این همه که گفته شد متعلق بتاویل اول از تاویلات مجلسی در باره ابوذر بود آمدیم بر

احتمال دیگر که مقصود ابوذر از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ظهور اعجاز مصطفوی و آمادگی ثواب آخرت
بود و این طریقه تاویل است که حضرت ملا افاده فرموده این فاضل جلیل واحد نبیل این قدر هم خیال نکرد که این تاویل
با ضعف ایمان که در نفس حدیث منصوص است کما سبق و خود مجلسی آن را بعد چند سطر از تاویلات خویش روایت کرده
منافی است و در کمال ظهور است که شخص ضعیف الایمان برای ظهور معجزه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در قتل پسران
معجزات او را دم دیده باشد انواع اتعاب و قتل و اسر برای اقارب خویش تجویز تواند کرد بلکه احتمال آن بود که
از اقامت مدینه سرگران بود از برادرزاده خویش هم سرگران باشد چنانچه از داب اهل دنیاست و نیز احتمال
آمده باشد که اگر خبر حضرت صلعم مطابق افتد و برادرزاده کشته شود تنها والا از تکالیف اقامت مدینه
رفاقت شریف نجات کلی حاصل پس اختیار سفر از احدی الحسنیین خالی نیست و خیال ثواب آخرت در اختیار
مصائب برای شخصیکه فقط عیش و نشاط خود را بر صحبت منیف ترجیح دهد و مرتبه قناعت بدست ندارد کما
به خوه الکبیر اعنی سلمان الفارسی توهم مرباینه فی المسلک الاول با وصف منع آنجناب از اختیار حکومت همت
بر ارتکاب آن مصروف نماید و ضرورت بلجنید اشته باشد از عجائب احتمالات است بالجمله در مخالفت و تکذیب حبیب
ایزدی صلعم ادخار ثواب فهمیدن کار ابوذر و مرید خاص او ملا باقر است برای معاشر مسلمین ادخار ثواب در
صحبت آنجناب بود یا در مفارقت قطع نظر ازین همه امور برای نفس خویش بالتی کردن یا برای
برادرزاده خویش که مفت او را در معرض تلف انداخت و وبال خونش برگردن خود گذاشت اگر این
نوع معاملات سمت جواز داشته باشد که سید انام علیه الصلوة والسلام بکسی فرماید که ای فلان تو از نجام ورود
القرانه خود را همراه مبر که دشمنان برای بدخواهی در کمین گاه نشسته اند و برادرزاده قتل و اسر
تو مجروح و آنها مقتول و محبوس خواهند شد و آن شخص قبول نکند بلکه تکذیب نماید و گوید که هیچ نیفتند
واقع نخواهد شد و حضرات امامیه مر اقوال سخیفه او را تاویل کنند که اختیار این مخالفتها برای اظهار اعجاز
بود پس میتوان گفت که قتل عمار که از لشکر معاویه اتفاق افتاد محض بنا بر اظهار معجزه نبوی بود یعنی اخبار غیبی که
یا عمار تقتلک الفئة الباغیة همچنین جور و جفا اعوان و انصار یزید بر سر آمد اشرار الی غیر

ذلک

ذلک من المناکیر این طرفه اظهار معجزه و ادخار ثواب است که باعث قتل یگانه‌ای موجب اسر اهل بیت او شود
و فاعلش متوقع ثواب و مزید درجات روز حساب باشد کاش به برادرزاده خود ابتداءً از معنی اعلام میکرد و می‌گفت که
ای برادرزاده و ای فرزند دلبند ترا بهر حال از مدینه رسول متعال هجرت باید کردن تا کشته شوی و ناموس تو برقرار
نماند که درین صورت مزید درجات اخروی فایز گردی و گناهان تو کان لم یکن می‌شوند ندانی که اظهار معجزه نبوی
که در یک اشارتش کره قمر بدو نیم شد برین حیز ثقیل یعنی اختیار سفر طویل موقوف است و این امنیست همین
اراده محذوف اگر آن اجل سیده قتل و اسر اهل بیت خویش لطیب قلب و انبساط نفس قبول میکرد و اظاهر مخالفت
سید الثقلین صلعم اختیار می‌نمود دری از درهای ثواب عالم آخرت می‌گشود و ازینجاست که حضرت ابراهیم
علیه السلام با فرزند ارجمند خود حضرت اسمعیل فرمود یا بُنَیَّ اِنّی اَریٰ فِی المَنامِ اَنّی اَذبَحُکَ فانظُر
ماذا تَریٰ و جناب سید المرسلین صلعم در منامات ریحان خویش اعنی شهید کربلا علیه السلام رواه المجلسی فی البحار
و غیره فی غیره من الاسفار وانمود که ای فرزند گرامی زودتر بکوفه باید رفت که فوز بدرجه شهادت بدون این سفر
اختیار مشقت مآل امکانی ندارد و بار خدایا مگر حضرت ابوذر بمطالعه لوح محفوظ میدانست که بر تقدیر اعلام و اباء و انکار
خواهد کرد و معجزه شریف در پرده اختفاء و احتجاب خواهد ماند پس ناچار بهر حال ورا در معرض هلاک انداخت حیرانم
که هرگاه این اکابر امامیه مصدر چنین تاویلات رکیکه برای سربستی مقبولین خویش میشوند باز بکدام
زبان مطاعن صحابه بحیز تقریر و تحریر می‌آرند و می‌گویند که فلانی را از اصحاب نبا مسکه مخالف نام اوش بود
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم موسوم فرمود و او امتناع کرد و کسیکه از اطاعت نبوی استکبار و
استنکاف ورزد و چنین و چنان است و چه عجب که از و مخالفت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم درباره نصوص
خلافت مرتضوی هم صدور یابد الی غیر ذلک من المطاعن التی اوردها الفاضل المجلسی تاسیا باسلافه فی عماد
الاسلام بالجمله سخافت این توجیهات نه چنان است که حاجتی به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون
سکوت از مخالف از رهگذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز و امی نماید اشارتی بسخافت توجیه مسطور لفظیر
بورود حدیث جناب سید المرسلین در باب عضاء الی غیر ذلک نموده شد و اگر برینهم قائد توفیق کدام مبتلای

عمای تعصب را بسر کوچه حق بینی نبرد و از بحث و جدال بیسر و پا دست نه کشید هنوز این کینه تبری

دیگر جگر دوز برای بکار برده کیش کینه توز در کیش دارد که لبهای هرزه درای را بهم میدوزد و آن اینکه صاحب
بحار روایت کرده و ترجمه آن که برای فارسی خوانان بکار آید بزبان بعضی از اقارب این است که حذیفه والی مداین
بود از جانب عثمان و چون خلافت ظاهری بامیر المؤمنین منتقل شد عهدی بسوی حذیفه نوشت که او را مطلع
سازد از حکایت خود و بیعت مردم با و حذیفه بیمار بود درست نشست و سه مرتبه گفت بخدا قسم که والی و
پادشاه شما گردید امیر المؤمنین حقا پس جوانی برخاست و گفت ای امیر آیا مرا مادون میسازی در سخن گفتن
گفت بلی گفت آیا امروز امیر المؤمنین شده یا همیشه بوده است حذیفه گفت بخدا قسم که همیشه امیر مؤمنان بود
و هست جوان گفت بچه خبر این را از تو قبول کنم حذیفه گفت بدرستیکه حضرت رسول صلعم فرموده بود که هرگاه دحیه
کلبی را نزد من ببیند کسی نزد من نیاید و من روزی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رفتم بر در که برداشتم دحیه کلبی را
دیدم چشم را بهم گذاشته برگشتم و بخدمت علی علیه السلام رسیدم فرمود ای حذیفه از کجا می آئی من حکایت عرض کردم فرمود
برگرد من امیدوارم که امروز حجتی بر خلق ظاهر شود من در خدمت آنسرور برگشتم و بر در ایستادم و آن سرور داخل
شده گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته گوینده در جواب سلام گفت و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته یا امیر المؤمنین
و پرسید من کیستم امیر فرمود گمان میکنم که دحیه باشی گفت بگیر سر عمت را که سزاوار تر بآنی و از من غایب
شد در این اثنا حضرت سر برداشت و فرمود یا علی سر مرا تو از دامن که گرفتی حضرت امیر گفت از دامن
دحیه فرمود بلی او چه گفت و توجه یعنی حضرت گفت من سلام کردم و او این نحو جواب سلام مرا گفت حضرت فرمود
خوشا حال تو ای علی که سلام کردند بر تو ملائکه با امارت مؤمنان از جانب پروردگار عالمیان بعد از آن حضرت
امیر بیرون تشریف آورده فرمود ای حذیفه آیا شنیدی گفتم بلی شنیدم فرمود چه شنیدی من آنچه شنیده بودم
عرض کردم بعد از آن آن جوان فارسی بحذیفه گفت پس کجا بود شمشیرهای شما در روز بیعت ابوبکر حذیفه گفت
این فتنهای بود که غفلت بر آنها غالب شده بود و از برای آنها است آنچه کرده اند از اعمال خیر و از برای شما است
آنچه کرده اید خوبیها و سوال کرده نمیشوید آنچه آنها بد کرده اند انتهی صاحب تحفه الثقلین بعد ذکر این روایت

بلافاصل

بلا فاصله میگوید که سید رحمه الله از عبد الله بن سلمه و مقداد این حدیث را بالطول و بسط روایت کرده است
و دران مذکورست که حذیفه از ان جوان عذر سکوت و معارضه نکردن در بیعت ابو بکر را باین نحو خواست
که ای جوان بخدا قسم که چشمها و گوشهای ما گرفته شده بود و مرگ مکروه و زندگی و حیات زینت یافته بود
در پیش ما و در علم خدا گذشته بود ما از خدا سوال میکنیم آمرزش گناهان و نگاه داشتن بقیه عمر را بدرستیکه او مالک
این انتهی بلفظه سن آخره و مختصرا من الاول بعد ازین روایت مناسب آن بود که بقلب عبارت مولف پردازم
لیکن چون عنقریب بتقریب ذکر حال براء بن عازب از کتب قوم قلب عبارات مولف سمع خراش میشود
لهذا این قلب را بر قلب سلیم و طبع مستقیم ناظر و سامع گذاشته بذکر دیگر فواید عظیم که برین حدیث مترتب
یافته متوجه میشوم نخستین آنکه سطور حضرت میر از باز گردانیدن حذیفه و شنوانیدنش کلام اشرف ملائکه
در باب امامت بلا فصل خویش اتمام حجت بود تا باشد که حذیفه باستماع آن هشیار و بیدار شود و در وقت حضور
بعضی وفات سرور کاینات در اجتماع اهل سقیفه و دیگر مقامات کتمان شهادت نه نماید و بالجمله بسوی
اهل خلاف میل نکند دوم آنکه حذیفه بصیغه متکلم مع الغیر خود را با تمامی حریفان مثل ابو ذر و سلمان
و ابن مسعود و غیرهم از مرتکبین احداث مید الست و مثل دیگران از صحابه بر اعمال زبان منوط ملی افتخار نمیکرد و هیچ
کس را از غافلین و کاتمین حق شمار می نمود و این تقریر را بجواب جوان فارسی برای آن آورده تا معلوم شود
که سکوت ایشان در زمان بیعت ابو بکر بجهت استیلای حرص دنیوی که راس هر جرم و خطاست نبود و الا می گفت
که ای جوان ما گروه مخلصین و معاشر معتقدین امیر المومنین در باب خلافت ابو بکر باهم اتفاق کردیم که چون وی
منبر رسول را بپا از قدام و خلف و یمین و شمال بروی بدریم و او را از علو منبر بحضیض مذلت بر اندازیم
لیکن امام برحق و خلیفه مطلق زجر شدید فرمود و هرگز برینمعنی رضا نداد و آخر با لحاح و اصرار ما راضی بر
مجاهده لسانی شد پس معایب و بر اعلی رؤس الاشهاد در وقت مذکور یاد کردیم و در مثالب او و تمامی
اعوان و انصارش تفصیل تمام بکار بردیم بلکه دشنامهای غلاظ بر زبان آوردیم و دقیقه از تکفیر قوم نا سعی
نگذاشتیم چون امام راضی نشود سر شمشیر چگونه بدست گیریم و اطاعت و انقیاد او نه پذیریم مگر نشنیده هم عیب

که سلطان به پسندد بهتر است * پس باطل شد روایتیکه علمای امامیه در معارضات مقبولین لسانی
با ابوبکر صدیق بار اثنین محمول و موضوع ساخته اند و در آیت هم دلالت بر وضع امثال این روایت دارد زیرا که
چون طمع زخارف دنیا مسلط برین قوم باشد بحدیکه گوش ایشان را کر و چشم ایشان را کور و نور بهیت عقل را
مسلوب کند و زندگانی دنیا را از زیب و زینت و لهو و سرور صم بکم عمی گرداند بحدیکه بر میعاد امیر المومنین حاضر نشوند
و سرهای خود را نتراشند و برفاقت مرتضی دل ننهند معارضاتیکه ائمه ایشان در مجامع اصحاب کما یجری
تفصیلها با خلفا بکار داشته باشند ندانی که بزرگان گفته اند **شعر** عالم که کامرانی و تن پروری کند *
او خویشتن گم است کرا رهبری کند * و نیز فرموده اند **قطعه** هر کو هست مانند فقیه و پیر و مرید * و زبان آوران
پاک نفس * چون بدنیای دون فرود آمد * بعسل در بماند همچو مگس **سوم آنکه** اگر بیعت ایشان از جهت تقیه نبود حکایت
طمع دنیوی چگونه حذیفه رئیس اهل یقین باسرار منافقین و خلل می داد و بر گناه خود و یاران خود چرا خائف می بود و خود را
با اتباع و اشیاع چرا از مخالفین مرتضوی قرار میداد کما سبق مفصلا **اکنون بران** روایات
موضوعه اعلام علمایم محصول یعنی آن که از طول احادیث کتاب فتن است حتی که در یک جزو متوسط تمام
شده در فارسی وارد میکنیم که ابان تغلب از صادق پرسید آیا در منکرین ابی بکر کسی بوده فرمود خالد بن
سعید و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده همچنین شش کس از انصار ابو الهیثم و سهل و عثمان و خزیمه ذانی
و ابو ایوب همه گرد شوری کردند که هرگاه ابوبکر بر منبر ایستد او را بمذلت فرود آریم جماعتی گفتند خود را در تهلکه
میندازید و اول از حضرت امیر بپرسید پس حاضر شدند و اول ملامت کردند که حق خود را با وصف اولویت
و صدور حدیث که حق با علی است هر جا که باشد ترک کردی باز گفتند که دل برین اراده نهاده ایم پس حیدر
فرمود بخدا سوگند که این امر از شما سر انجام نمی شود و آنها شمشیر تا کشیده بر سر من خواهند رسید
که بر خیز و بیعت کن و الا گردن میزنیم پس ضرورست دفع آن و حضرت بر تقدیر فقدان انصار مرا منع فرموده و یاد
ندارید که اول مشغول تجهیز بودم باز برای جمع قرآن قسم خوردم باز دست فاطمه و حسنین گرفته در بدر گردیدم
کسی قبول نکرد مگر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر لاجرم در خانه منزوی شدم پس گرد این اراده

نگردید مگر برای تذکیر بخصوص خلافت من بروید پس رفتند و انصار و مهاجرین گفتند که شما سبقت
کنید که خدا نام شما مقدم داشته لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار ابان گفت
سفیان چنین تلاوت میکنند لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار فرمود براه خطا رفته‌اند
این قرائت درست است و میرساند که از پیغمبر گناهی صادر یافت و روایتی آنکه اینهمه وقت وفات شریف غایب بودند باز
بمدینه آمدند و نزد ابوبکر رفتند قصه مختصر اول خالد برخاست و گفت ای ابوبکر از خدا بترس نیک میدانی که پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم روز قریظه که صنادید کفار بر دست امیر کشته شدند فرمود ای مهاجر و انصار وصیت مرا
نگاه دارید که علی خلیفه من است والا دین شما خراب خواهد شد و این وصیت از آسمان نزول یافته و از ثقلین
من اهل بیت اند باز برای مطیعین دعا فرمود و بر منحرفین دعاء بد نمود عمر گفت خاموش باش که ترا
در مشوره خلافت دخلی نیست گفت ای ابن خطاب گویایی تو از زبان دیگریست حسب تو خراب
و منصب تو ادنی و قدر تو کمتر است بنامردی و لئیم بودن مشهوری و مانند شیطانی و عاقبت شما خلود فی
النار پس سلمان فارسی برخاست و بآهنگ ایرانیان اول بزبان فارسی حرف زد که کردید و نکردید و این موعظت
بعد از آن بود که بمنزله قهر الهی بگردنش رسید ای ابوبکر کار خلافت از تو انتظام نخواهد یافت و آخر در مسائل
رجوع بحضرت امیر ضرور خواهد بود عهود و مواثیق را درین نزدیکی شکستید و خلیع العذار گشتید اول زبیر
را پتا سامه در آمدید و اکنون بر منبر برآمدید برین گناه مدتی نگذشته توبه کن و از سر دعوی خویش بگذر پس ابوذر
برخاست و گفت صحبت پیغمبر را بجهال آوردید و قرابت را ترک نمودید اگر امر خلافت در اهل بیت ماندی شکوه
او تمام در دین راه خواهد یافت و آخر جهله و ظلمه مسلط خواهند شد و انجام کار بسفک دما خواهد بود و خود [illegible] شنیدند
که حضرت فرمود که خلافت بعد من علی راست باز حسنین باز ذریت طاهره من پس قول پیغمبر را پس پشت
انداختید و دنیا را نصب العین داشتید و نعیم مقیم آخرت را پشت پا زدید و پیروی بنی اسرائیل که [illegible]
وبال خواهید کشید باز مقداد داد موعظت داد و گفت از ظلم و جور باز گرد و توبه کن و در خانه منزوی شو
و امر خلافت با میر تفویض نما یاد نداری که اول بر شما رئیس منافقین را که عمرو بن عاص است و باتفاق

استوائ تشانئك هو الابتر درحق او وارد شده رئیس کردند پس شما بر خلق چگونه امام توانید شد زینت
دنیا فریب مخورید وحق را بر مرکزش نشانید وگرنه رسوائی خواهید دید باز بریده استرجاع کرد وگفت آیا فراموش
کرده‌اید یا خود را بتکلف از اهل النسیان قرار داده‌اید یاد نمی‌آید که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی را امیر المومنین نام
نهاده وبارها فرموده که او قاتل قاسطین است هنوز وقت از دست نرفته زود متنبه شوید و براه مجرمین وظالمین مروید
پس عمار گفت اگر میدانید فبها والا اکنون بدانید که اهل بیت نبوت اولی بخلافت وقیام امور دین اند
پس قبل از آن که بنیاد دین وایمان بلغزش درآید وفتنه‌های عظیمه برپا شود حق را بمستحق بسپارید
وحال بخصوص خلافت را از سد ابواب الا باب علی وفضائلش وخطبه فاطمی وبودنش باب علم وحکمت ومحتاج
بودن شما بسوی وی خود میدانید پس ارتداد علی الاعقاب اختیار میکنید فتنقلبوا خاسرین ق
لا تتولوا عنه مدبرین باز ابی بن کعب قصه طویل را مختصر کرد که وبال عصیان در باب وصی
آخر زمان همه کس بسوی تو راجع خواهد شد زود تر تدارک ما فات بعمل آرید وخلافت را باختیار اهل بیت بگذارید
والا در ظلمه قیامت گرفتار شوید وما ربک بظلام للعبید باز خزیمه ذو الشهادتین همه حضار
خود را ثابت کرده وگفت بگوش خود از نبی صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که اهل بیت فارق وپیشوای امت‌اند
وما علی الرسول الا البلاغ المبین باز ابو الهیثم قصه غدیر بیاد آورد وگفت که من بعد نصب او
همگی گفتند این قامت برای خلافت است وبعضی گفتند که مقصود آنست که بدانند که هر که حضرت را مولی
داند علی مولای اوست پس خوض بسیار واقع شد آخر کس بسوی آنحضرت صلعم فرستادند فرمود بگویید علی ولی
مومنین است بعد من وانصح مردم اکنون بعد ادای شهادت هر که خواهد مومن شود وهر که خواهد کافر گردد
ان یوم الفصل کان میقاتا پس سهل خارجه حمد ونعت بجا آورد وگفت که من بچشم دیدم در همین مکان
آنحضرت صلعم را که دست علی گرفته بود ومیگفت ای مردم این امام شما بعد من است ووصی اوست در حیات وممات من وقاضی
دین ومنجز وعده من واول کسیکه مصافحه کند با من بر حوض کوثر او خواهد بود وشما بجال ناصر ودلیل رای مصحف
وخاذل او باز برادرش گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اهل بیت نجوم

تا مین نهد الیشان از در خلافت مقدم کنید شخصی بر پا خاست و پرسید که ایهما الیستند فرمود علی و ذریت طاهره
او چون خود خلفا را بیان کرده باشد فلا تکن اول کافر به ولا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم
وانتم تعلمون پس ابو ایوب اعطار اختیم کرد که بارها شنیدیم که تصریح بامامت علی فرمود و گفت که علی امیر ابرار
و قاتل کفار است مخذول باد خاذل او منصور باد ناصر او فتوبوا الی الله من ظلمکم ان الله تواب رحیم
ولا تتولوا عنه معرضین امام صادق علیه السلام فرمود که ابو بکر ساکت شد و آغاله کرد عمر گفت ای لئیم
احمق تو لایق این کار نیستی چالیا سالم را خلیفه میکنیم پس اول و ثانی همه غایب شدند تا سه روز کار خلافت بلکه امور
متعلقه بمسجد شریف معطل بود روز چهارم خالد بن ولید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید که بنی هاشم طمع خلافت
کردند بقا را این حال سالم هم با هزار کس و رسید همچنین معاذ بن جبل تا انکه چهار هزار کس جمع شدند و شمشیرها برهنه
کردند بمقدمة الجیش عمر بود اول و عظیم امامیه یعنی خالد بن سعید در گفتگو بلکه بدشنام با عمر در او بحث و سنگ
مصارعت میانه عمر و علی گرم شد و گذشت انچه گذشت پس امیر باصحاب خود گفت خدا رحم کند شما را اکنون بروید
داخل شدم در مسجد بگریه چنانچه موسی و هارون وقتیکه اصحاب او گفتند که برو با برادر خویش و با کفار جهاد کن ما برگشته
همراه تو نخواهیم رفت عجب از وضع این داستان که براتان تغلب بلکه امام صادق آیینه دروغ بی فروغ بسته
ندانسته که آثار جعل از سیمای حکایات پیدا و علامات خفت رای و تناقض و مخالفت این جماعت با حضرت امیر
از فحوایش هویدا است انچه بمدلول صدر قصه آنست که الشیان غرسته بودند که صدیق از منبر زیر آورند و او را بکشند و زنده
و حضرت امیر بحکم آنکه عرق عداوت خلفا بجوش نیاید و لطلب بیعت با قتل متوجه نشوند و این تقید از زد و زنده نست
منع فرمود و جز این قدر تجویز نمود که نصوص نبوی را بیاد ابو بکر دهند از اینجا است که المحقق جیلانی در فتح السبل
ترجمه بعضی از فقرات الحدیث در همین مقام گفته که حضرت فرمود که والله اگر شما این کار کنید از عهده بیرون
نتوانید آمد پس چنان است که با شمشیرهای کشیده بجنگ من آمده اید الخ بلفظه و وسط حکایات دلیل است
که این قوم در بحر مستی خلفا سخت بی باک شدند و دقیقه باقی نگذاشتند و در تکفیر و تضلیل شان ابدا لو
کوشیده از اراده القای ابو بکر زیر منبر پا فراتر نهادند و حال آنکه در روایت سقیفه قوم باعتراف فخر الدین

مخفی و امثالش مالوف است که چون فتنه روز سقیفه پدید آمد و بیعت ابوبکر واقع شد حضرت تمامی اصحاب
خود را امر کرد که اِلزَمُوا بُیُوتَکُم واصبِرُوا عَلَی البَلاءِ ولا تُحَرِّکُوا بِاَیدِیکُم وسُیُوفِکُم واَهواءِ
اَلسِنَتِکُم و اینهمه قبل از ان بود که امر خلافتش مستحکم شود هرگاه در ان روز بجمیع یاران چنین فرمایند که از
خانهای خویش بیرون میائید و برین بلا صبر کنید و دستها و شمشیرهای خود را بحرکت میارید و ساکت و
صامت باشید بعد از یقین و رجعین نامردی اصحاب و ضبط امر خلافت و اجتماع مهاجرین و انصار فرستادن
این جماعت معقول نمیشود بالجمله چون این دشمنان دوست نما برین اوامر و نواهی و آن نهادند و زبان
درازی کردند و هواء النفس را بحرکت آوردند و اعوان انصارش فی الفور فوج کشی بر اهل بیت نمودند و
درین عجلت بیگانگی را نوقت هم از درشتی رجوع نکردند بلکه دشنامهای غلاظ ابکار رقیق دادند و هرگز برای
منیت نرفتند چنانکه عاقلان گفته اند شعر لطافت کن انجا که بینی ستیز * نبرد خز نرم را تیغ تیز * تا اینکه جناب
سیده را هم بغیظ در آوردند و شور قیامت برپا شد و الا چنانچه خلفا از سعد بن عباده با وصف انکار او از خلافت
صدیق و دعوی خلافت خودش بلکه اصرار بران کما صرح به فی کتبهم غض بصر کردند از جناب مرتضی که براه
تقیت و تقیه میرفت بطریق اولی در می گذشتند پس اینهمه فتنه ها بسبب تجاوز این قوم از حدود مصرح
بلکه صریح مخالفتهای مرتضوی بهم رسید و حال این گروه مثل بنی اسرائیل شد که فاضل معاصر در تفسیر منهج
السداد لطالب الرشاد از کافی و تفسیر عیاشی بحدیث امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود قسم بخدا که نکشتند
بنی اسرائیل انبیاء را بشمشیرهای خود بلکه شنیدند کلمات عجاز سماع ایشان را و افشاء و اظهار آن نمودند و بسبب آن جاهل
قوم در صدد قتل انبیاء علیهم السلام گردیدند و آنها را بقتل رسانیدند چنانکه بعضی از اصحاب ائمه طاهرین اسرار
را که از ایشان می شنیدند منتشر و پراگنده میساختند و بسبب آن لصوص خلافت و غاصبین حق ایشان در مقام
اذیت و قتل ایشان می شدند انتهی ازین تناقص و تهافت خفت را و ضعیف هم بوضوح می انجامد مع ذلک
زیاده ترین سخافتی در جهان حیرت را می باشد که خود این جاعلین متواتر در استحاضه روایت می کنند
و درین داستان هم آورده اند که جناب مرتضوی با تمامی کسان کود در بدر افتاد و کسی از مهاجرین

مهاجرین دستگیری نکردند و انصار هم نگفتند که در اول امر اهله کجا بودی حالیا طمع نصرت از ما بیجا بد داشت
که جز فتنه چیزی دیگر نیست و قبل ازین گذشت که اصحاب ثلثه هم بر وقت معهود سر نه تراشیدند پس اگر این
جماعت طعن بر صدیق میکردند چنانچه این طومار بران منطویست چرا پیش از ابوبکر صدیق و مخلصانش که
معرکه حاضر بودند بسیار آسان بود که القوم مورد لوم هرگاه این همه نصوص امامت علی خود بود شما اول
روز چرا کافر شدید و بگوش انصار چرا نرسید که علی بن ابی طالب خلافت را قبول نمی کند باید که از شما
کسی متولی این کار شود و حالانکه عصمت با دیگر شروط در امامت درکار است تا بزدل بخلافت سعد بن عباده بید
و تا دیر بین المهاجرین والانصار قیل و قال در اثر بود و کسی نگفت که شما کیستید که با وجود امام منصوب
خلیفه شوید قطع نظر ازینهمه هرگاه او را ن فرزند خویش را بر درهای شما حاضر گردانید و الحاح و زاری که
تکاد السموات یتفطرن منه در شان او ست از حد گذرانید رحمی بحال او پیش نگردید و گفتید که
الکنون فتنه عظیم برمیخیزد پس حالیا چرا اثارت فتنه و فساد میکنید مگر یاد ندارید که در محکمات تنزیل حق
میفرماید یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و لا تعثوا فی الارض مفسدین و لا تفسدوا
فی الارض بعد اصلاحها والفتنة اشد من القتل این همه یکسو همه گر اتفاق کرده بامامت امام جور
مشغول شده بودید که چرا حق خود تلف میکنی و او با شما گفت که فلان وقت سر تراشید و حاضر شوید نهها
عمل بران نکردید اکنون باز وی فریب را بدروغ و جبن شما مانند آفتاب بر هر کس عیان است می خواهید که مبانه
ما و علی دشمنی پدید آید و هنگامه ظلم و ستم بر اهل بیت برپا شود دور شوید که عنقریب جزای اعمال
خویش گرفتار میگردید و ان جهنم لمحیطة بالکافرین الی غیر ذلک من التقاریر و چون احدی
ازین صحابه هیچ در ان معرکه عظیم بر زبان نیاورده بلکه واضح مقرری بر خلاف حکم بداهت دلی با قحام
تمامی صحابه محقق شده بالیقین بطور بعضی از استدلالات مؤلف کما مر فی المسلک الاول معلوم شد که سفهای
شیعه این داستان را مثل قصه عمرو عیار از پیش خود بافتند فرق این است که واضعین حکایت عمرو مثل
فرزندان شیخ مبارک چنان سحر بیانی بکار بردند که مردم روزگار از اهل اسلام بلکه کفار از علاج

ضرور لیه خویش باشتیاق استماع آن دست بر میدارند و آستین می افشانند و حکایات مفترای کابرا ماسبق
مانند قراآت دیگر مشتمله اہانت صدر اول اسلام بحث منکره است که احدی از عقلا گوش بر آن نمی نهد
باجمله کسانیکه ادنی غور در امثال این مفتریات میکنند بر آنها واضح می شود که این مقبولین لسانی اما سینه را درین
دراز نفسیها غیر از تماشای مظلومی و بیکسی اہل بیت چیزی دیگر ملحوظ نبود و اول دلیل بر آن اینست که
چون سیدة النسا خواست که دعای بد در حق خلفا کنند و آثار اجابت ہم ظاہر شد که دیوارہا از قدر ذرعی
از اساس خویش بلند شد و قریب بود که مشغلین خود بخود زنده در گور شوند ہمین بزرگان سر برستی خلفا بجا
آوردند و آنجناب را از کار خیر باز داشتند چنانکه خواہی دانست انشاء الله تعالی و نیز ظاہر است که اگر
چنین منکر زدند مناصب جلیل ربیشگاه خلافت چگونه می یافتند و عجب نیست که ہموارین است التقسیم سفارش
خلفا را ہم بنام مرتضوی بربندند علاوه آغاز داستان ندا را ان میکنند که جناب امیر با ضعف بلا خطه
عذر و جبن ہم مرة بعد مرة ایشان را خلص اصحاب السنه برای تذکیر احادیث بشیر و نذیر فرستاد
و انجامش دلالت بر ان میکند که ایشان را مثل قوم موسی که فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا
قاعدون تصور بلکه تصدیق بود فاعتبروا یا اولی الابصار و از عجائب خرافات که ازین
حدیث جوش میزند بکوید و حرفی مگر باید شنید که امام صادق معاذ الله درباره آیت مذکور فرموده
که قرأت عامه موقوف بر صدور گناه از جناب نبویست واللازم باطل فالملزوم مثله بنابر زعم ایشان دلیل که
چه قدر متین و استوار واقع شده اگر لفظ تاب الله علی فلان دلیل صدور گناه باشد عفا الله عنک لم فعلت
کذا ہم دلیل بر آن خواہد بود لیکن معلوم نیست که ائمه بروایات متشیعین درین آیت یعنی عفا الله عنک
لم اذنت لهم چه تحریف کرده باشند و ازین آیت صریح معلوم میشود که ارتکاب چیزی بوقوع آمده که لم و لام
بدان متوجه است و ادنی ترک اولی است پس اگر نظر برین ترک اولی لقد تاب الله علی النبی ورود یافته چنانکه
در تواتر آن شکی نیست چگونه دلیل صدور گناه خواہد بود والحمد ملء مطالب العالیة البینة و چون این بحث طولی میخواہد
برین قدر اکتفا نمودم اگر التقسیم سفوات از صحابه کبار سر میزد حضرات فضه علم و نقاره بر آن می نهادند

وازین جنس

و از این جنس روایات و افادات بر اصول موضوعه ایشان بیش از بیش است اگر اجل مهلت دهد در کتابی
دیگر ضبط کرده بحضور مؤلف پیشکش میکنیم و دو سه ازینها حسب مطلوب اهل خلاف می نهیم و هم از عجایب
خرافات آنکه واضع حدیث در بنای آن دعوی در ورود روایتی میکند که این اعظلین در روز وفات
شریف حاضر نموده اند آه و این دفع دخل بقدریست که چون در حدیث موجود که وقت استمداد حضرت
چار کس حاضر نبی قبول نکرد لیس جمع شدن این بزرگان برای دفع صدیق و رفتن برای تکثیر خلاف واقع می نماید
بخیال مفتری نگذشت که دعوی مذکور مکذب روایات دیگر است که دلالت صریح بر حضور ایشان میکند
چنانچه گذشت و بر ناظر روایات امامیه مستتر نیست که در زمره اعظلین نام زبیر و حذیفه هم در بعضی
از احادیث مرویست فلا تغفل و با این همه هیچ که بغایت رثاثت بمعرض عرض رسید باز
میگوییم که نسبت احداث ما ابداع فقط بر اعتراف حذیفه موقوف و مقصور نیست بلکه حال دیگران از مقبولین
لسانی نیز همین است تا کجا شرح آن توان کرد لیکن حسن بغیر است از دلالت حال و سیمای سامعین و ناظرین
این منهج که بتطلع عبائر مؤلف عادت گرفته اند و بعکس افادات او خوگر شده می یابیم که عنقریب بزبان
قال خواهند گفت که برین احادیث که تعلق بحال حذیفه خصوصا و دیگر مقبولین عموما دارد چندان دل
نهاده نمیشویم بلکه باستماع حال براء بن عازب خاصه که بروایت محمد بن اسمعیل بخاری رح با حدث خود اقرار
میفرمود و معایب خویش بر ملا ظاهر میکرد و بر اعمال زبان سعادت توامان سرور انس و جان اعتماد نمی نمود
بر اصول امامیه مشتاق گشته ایم و دست بدامن تو آویخته لیس آرزوی اغلال و شفا علل ایشان بجز در قوت
الهی بیرون تدبیر و تدبیر ممکن نیست لیکن ائمه عظام و مشایخ کرام اثنا عشریه که در فن تنقید رجال عدیم النظیر و
بیمثال اند مثل کشی و غیر او تصریح کرده اند که براء بن عازب بدعای جناب امیر کور شد و مانند ابوذر باظهار کیا
فضلای طائفه نبوتیه با داش اعمال گرفتار آمد و وجه صدور غیظ و غضب از آن بحر کرم ابر عطا مورد آیات
سوره هل اتی بر طبق تنصیصات این جماعت آنست که روزی آنجناب خواسته بود که دعوی امامت بلافصل
خود را از واقعه روز غدیر بشهادت براء بن عازب ثابت فرماید او کتمان شهادت نمود و از وعید الهی و

نہی قرآنی ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه اثم قلبه خوفی نکرد و در کتاب تلخیص
الاقوال کہ از چند می نسخه صحیحه آن مفقود و نسخه سقیمه آن موجود است ندامت او نیز سمت وضوح دارد و از
قرائن عبارتش و آنچه جمعی دیگر در حال او آورده اند چنان حالی میشود که هرگاه او را از منتر لتش سوال میکردند
و او صفات جمیله اش ذکر می نمودند چه دیگر بیان حسرت می برد و معایب خویش را پیش میشمرد گاهی همراه حریفان مثل خذیفه
بن یمان و گاهی بالخصوص در حق خود میگفت چگونه رشد و ابتدا یابد شخصیکه بدعای مرتضوی بحبت شناعت کتمان
کور شود عبارت کتاب بسبب غلط زندگی کور بنیاد دردم تا مثل مورد ملام نشوم اکنون اندک تامل
باید غلط گفتم اصلاً تاملی در کار نیست بلکه از اجلای بدیهیات است که این صحابی حسبان
اعتراف در وقوع مضمون لاتدری ما احدثوا بعدک ولا ادری ما تحدثون بعدا و تفعلون بعدی نمود
اکنون کجا ماندگان آنکه حدیث لیذل در حق خلفای راشدین واقع است و شان مقبولین اما میه از نسبت احداث
پس ارفع است و تخمین توهمات دیگر و نهایت بذل جهد در باره براء بن عازب براء بود نش از قبایح و
سرپرستی او در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقع غدیر آنست که حضرت امام ثانی یعنی شیخ
حلی جزاه الله تعالی با عماله مثل جزاء عبید الله بن زیاد و عماله در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال
متصدی آن شده است حیث قال البراء بن عازب مشکور بعد ان اصابته دعوة امیر
المؤمنين عليه السلام في كتمان حديث غدير خم فعمي انتهى بلفظه يعني اگرچه
بدعای مرتضوی شخص مذکور بلای کوری مبتلا گردیده ولیکن ما معاشر امامیه بتصمیم قلب اعتقاد نیک در حق
او داریم و بجان و دل شکر او میگذاریم انتهی تلخیصه و دلیلا و اصید بنا عصبیت و عناد با اهل بیت امجاد و
علمای طایفه سیما ائمه عظام ایشان زیاده بر سرپرستی گوران باطن و ظاهر چه کور و کورانه می پرستد و بر ناموس
ائمه مخالفین مدعین مزید ولای اهل بیت طاهرین که رد و بر عقلای انام می ورد اینست حال حضرت شیخ
حلی حسن بن مطهر اما حسن دیگر که او هم از ماهرین فن است و کسی را در ان سخن نیست چاره کار جز این نمی بیند که ترک
این امور بر گزینید و او را تباسی و تقلید ابا آله از کوری و کورانه نگه مبرا سازد

دعوی عمی را بجهت دعای مرتضی کرم الله وجهه بسبب پوشیدن واقعه غدیر چنانچه گذشت بذمه
اهل حق انداز د در کتاب تنقید گفته که این همه در روایات اهل سنت در رو یافته در اسفار امامیه ازان
عینی و اثری نیست چنانچه عبارتش باید دید البراء بن عازب ای جح کش شهد له علیه السلام
بالجنة وذلک بعد ان روت العامة انه دعا علیه السلام علیه لکتمانه الشهادة بیوم
غدیر خم فعمی انتهی بلفظه بحنال آرولیا او هنوز در نمی آید که این افترا و بهتان نظر بذاتیات مذهب
امامیه یعنی نفاق و تقیه بس امریست آسان و لیکن لزوم کذب بر ائمه عظام امامیه ز قدما متاخرین بس
کاریست مشکل بالجمله سخافت این توجیهات و خرافت این تاویلات بلکه افترآات نه چنان ست که حاجتی
به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت را مخالف از رهگذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز دا
نماید اصدع بالحق فاستمعوا له وانصفوا آن اینکه سلمنا که انسان از راه تواضع و شکست نفس البته نسبت
ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند که من گنهگارم و گناهان از من صادر شده است این مقوله اگر خلاف واقع
هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب و غالبا بحضر معصومین علیهم السلام این جمله جمله ناس را من
حیث الواقعیه گفتن صحیح باشد لیکن این نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود ساز د
و ترتب ثمره آن را بر نفس خودش اقرار کند مثلا بگوید که من زانیم یا شارب خمرم یا مثل برادر امام یازدهم علی ما رواه
المجلسی فی البحار و حق الیقین قمار می بازم و طنبور می نوازم و میرقص بودیم از آثار افعال است که در مخالفت و
عداوت فلان نبی و فلان وصی از من صدور یافته الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث و کتمان
شهادت نص جمهور را بر امامت علی که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و تبدیل در دین که بلزوم کفر منسوبست
اطلاقش می آید و پس بخود نسبت میداد و میگفت که بلای کوری نتیجه دعای مرتضوی است که بر کتمان شهادت
ترتب یافته و سخت متحیرم که شیخ حلی و من نحو منابه و القوم مقامه بسبب کتمان شهادت و آنچه بران متفرع
گشته بحال ایشان متعلق و قدم انصافا که علی الاطلاق از اکبر کبایرست فکیف در واقعه غدیر و نص
جناب بشیر و نذیر بر خلافت امیر کبیر و الگاه وقت استشهاد آن امام مطلق بی ملاحظه اصول معتبره

خویش چگونه مینمودند و بمجرد روایات مخالفین خویش چرا این تهمت و افترا با ابن عباس رض و بر ابرار زین العا
و بهری ازین خناج بود با بسیاری از مقبولین بر اکثر مینمود و از مقبولین قدما با وجود میکردند با قول؛
بروایت عامیه و آنکه ایشان در روایات ایشان است و بین الامامیه صحیح شود اگر علمای اهل السنه تکذیب
ائمه عظام خود جرات داشته باشند معاذ الله که با نسبت این افترا بدیشان درین باب نمائیم و راه
تکذیب ایشان بپیمائیم علاوه کتب رجال مثل استیعاب و اصابه موجود باید که باصحاب فکر و شعیاب
نظر به بینند و نشان دهند که این نسبت در کدام کتاب واقع است بالجمله بفرض محال اگر از راه
انضمام نفس ایهام جایز باشد که انسان این معاصی مخصوص را بخود نسبت دهد و در واقع از ان
مبرا باشد حضرات امامیه شکر او بقدر طاقت بشری بلکه زیاده بران بجا آرند و در سیرید
او و دقیقه نامرعی نگذارند باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را مثل حضرت صدیق اکبر ارل
تسبیح و عمار یاسر و غیرهم بدون آنکه آلوده به بدعت و احداث باشند چرا در چنین معاصی شریک میکرد
چنانکه از ضمیمه افادات حذیفه رض صحیح است باین طرفه شکست نفیس است که اصحاب رسول را با خود در انتساب چنین
گناه عظیم شریک گردانید و آنها که کافه و قاطبه مقبول ما باشند لیس احداث آنها از یقینیات و بالفرض
اگر احدی حذیفه و براء و امثالهما اصحاب را شریک مینکرد چون احداث و بدعتها در مذهب امامیه بجای خود بدلایل
قاطعه ثابت است چنانچه گذشت از کیسه سعادت چنین هیچ نمیرود و شرکت شان بمقتضای وحدت
فعل بهر حال ثابت میگردد بالجمله صیغه متکلم مع الغیر حقیقة اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل با نها
قائم باشد صفت جامعه باشد و رای اشتراک دران فعل و اینجا القصه قول قائل صحبت و بابیعت و غیر
آن که در صدر تقریر اشارتی بدان کردم البته غیر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب نبوی مراد اند
مثل عمار و ابوذر لاریب فیه چنانچه احداثهای این بزرگان قبل ازین دانستی حاجت باعاده
نیز واجب است که دران فعل متکلم هم شرکتی داشته باشد چنانچه حال این بزرگان از کتمان شهادت و عداوت
و مخالفت مرتضوی بخوبترین وجوه معلوم است و علی هذا این احداث مراد براء ابن عازب و حذیفه نیست بلکه احداث ما

چه جمیع اصحاب بعضی بطوع و رغبت مثل حضرت صدیق امامیه بر قواعد مقرره عدلیه و من تبعهم از
سلمان و عمار و خزیمه و ابن مسعود و غیرهم و بعضی بکره شریک احداث بودند حتی آن اشخاص که علی بن
ابیطالب را خلیفه بلا فصل میدانستند و هرگز درین اعتقاد مصداق خاص حیثیت نگشتند مانند مقداد و غیرها
هم بیعت خلفای ثلثه کردند و حسب ظاهر شریک احداث شدند پس مخافت گروه اول ازین مرجا بود که خدای
کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی برای جهاد نظر به بعضی از روایات شهر واحد را از انها در اعانت امیر علیه
السلام و شرکت احداث معه تعذیب در جهنم باز دارد و گیر قیامت معذور دارد بخلاف گروه ثانی که اقتفای امام
مرتضویه نمودند حلوه توریه و تقیه نمودند و بالجمله اطاعت و انقیاد امام خود را مد نظر داشتند و مقوله عارف
شیراز معبر از حال ایشان است ۲ شعر بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید + که سالک بیخبر نبود
زراه و رسم منزلها ۱۲ این جماعت بر طبق حال ابوطالب را اظهار کفر و ابطان ایمان بودند و اصحاب
بر وفق روایات مزعومی حضرات ائمه بمثل اصحاب کهف بود و ثواب مضاعف را از اهل اجتهاد و تقلید حق
تعالی بدلالت احادیث اهل بیت طاهرین مضاعف گردانید چنانچه بروایت محمد بن یعقوب در کافی و بروایت
ابن بابویه قمی در کتاب امالی و اکمال الدین الی غیر ذلک من الکتب المعتبرة عندهم از جناب امیر المؤمنین
حضرت امام صادق علیه السلام ثابت است لیکن معلوم نیست که اصحاب کهف مزعومی امامیه در کدام وقت کدام
شهر بودند که ایمان را در قلوب خویش نگاه داشتند و کفر و شرک را اظهار کردند زیرا که نص قرآنی بر خلاف
آن ناطق است و اگر این نصوص در مذهب نصوص بسبب نقصان و زیادت لایق اعتبار نیست باری از
روایات و تحقیقات مجلسی چگونه رو خواهند برتافت که بجا در قصه شان می آرد که اینها هرگز بت نه پرستیدند
و حکم بادشاه وقت را قبول نکرده بحیله شکار از شهر بدر رفتند و هجرت برگزیده در غار در
آمدند القصه گروه ثانی بجهت اختیار تقیه و تقلید حضرت امام الائمه مستحق ثواب مزید و ترقی درجات
باشند نه خائف از عذاب بجهت اتباع مرتضوی در صدور بیعت خلفا و ما یتعلق به لکن هو مزعوم
المولف و هو ناش من قصور تتبعه فی کتب الاصول و الاحادیث و از اعتراف براء بن عازب

معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود مثل حضرت ابوذر و عمار و غیرهما پس در جواب
قائل که او را مدح بکلمات فی کرده بود که بخیر عاقبت از ان مستفاد میشود بیان کرد که ازین احداث که اصحاب نبی
مثل بزرگان مذکور کردند من هم شریک بنمایم الخ تو یقین بخیر عاقبت دارای دیار را از دخلیین جنت بدون
تعذیب مطلقاً می شماری ندارم و سر معنی تکلم مع الغیر واضح شد وضوحاً تاماً و نیز وجه انک لا تدری
هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و سنی او هرگز نمیداند است که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و ابوذر و
عمار و سلمان درین غصب معاذ الله با آنها شریک بودند در خلافت حق وصی خاتم النبیین بود و از جانب خدا
منصوص و مفروض چه بعد ازین خواهی دانست که علمای رجال از کبار امامیه در دفاتر مبسوطه خویش تصریح
و تنصیص می نمایند که این مقولات از مخترعات عبد الله بن سبای یهودی است هرگز در اسلام قبل از وی این
کلمات بر زبان کسی از صحابه جاری نگشته پس سنی عموماً کی باین مزخرفات قائل تواند شد فکیف
تابعی خالباً که هزار زبان بیزاری و تبری از ان یهودی نفاق پیشه می کرد لهذا براء بن عازب با گفت که
نمی دانی که ما با این چه کردیم بلکه از قرائن حدیث حذیفه تسنن جوان فارسی نیز میتوان فهمید چه هر شیعی
بزعم خود میداند که امرة مؤمنین در حیات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر نام مرتضوی مسلم شده پس حقیقة
سوال از حدوث و قدم لا معنی له فکیف که بر قول او سکوت نکند بلکه بر ثانی طلب دلیل از فید حقاً در باره
خلافت امیر ثلثا خیال کرد که شاید حذیفه بر سابقین طعن میکند پس مفصل پرسید و بعد استماع آن الصدق
الزام شد و ثابت گردانید که حضرت حذیفه بهشت کوری و کری با اهل دنیا خواهد بود و علاوه شیعی بر شیعی طاعن
نمی شود بلی سنی با شیعه توان گفت که با وصف اعتقاد غصب ابوبکر چرا قتال نکردید و مخفی نماند که هر شیعی
قائل بطلان اعمال سنیان بلکه خلفا نیست فقد بر ای الخ چه وجه ضرورت وقوع احداث مقارن بالانتقال
الرسول لا بعد برتبة من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین بتفصیل هرچه تمامتر بر اصول حضرات امامیه گذشت
اینجا بطریق اولی ثابت است چه ردت قبایل را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت
قریب بیست و دو سال نزد مؤلف واقع شده پس معنی حقیقی بعدیت مذکور بر صور حیالیه

مؤلف بدون مراد گرفتن اموریکه متعلق بخلافت باشد اینجا هم صادق نمی آید پس لا محاله مراد از احداث
و مانند آن درین احادیث کتمان شهادت نسبت بخود و مخالفتهای مرتضوی که منجر بامر دیگر و فرقت گ
بزینت ها دنیا نسبت بحر بقای خویش خواهد بود و چون باعجاز اهل بیت نبوت بمفاد والله متم نوره
حق بر زبان مخالفین جاری می شود در بیاض فخری مروی است ان علیا التفت الی البراء بن عازب
وقال له یقتل ولدی الحسین وانت حی حاضر ولم تنصره وتزعم انک لنا فلما قتل
الحسین کان البراء بن عازب یظهر الحسرة والندامة ویقول حدثنی سیدی علی بن
ابیطالب انه یقتل ولده الحسین ولم انصره وظل یکثر الحسرة والندم مدة عمره و
تخلف الشان و معجزه امیر مومنان تنها درین کتاب مروی نشده بلکه دیگر کتب مثل مجمع البحرین هم مذکور است
که حضرت امیر بسوی او نگریست و تشنیع فرمود که دعوی تشیع میکنی و حرف جان نثاری می زنی در واقعه
کربلا هرگز نصرت حسین نخواهی کرد چه خوش گفت صائب ای نبرپری شعر نالهٔ حزینت کو آه
آتشینت کو ٭ لاف عشقبازی چند عشق را نشانها هست ٭ و ازینجا است معنی منکر بودنش نزد
امامیه بر دعوی حضرت امام اعظم کما مر من خلاصه بر دانشوران جهان مانند آفتاب درخشان شد
و در مزد دعوی عزیزید و آل اهل بیت سید انبیا سیما خامس آل عبا روحی له الفدا که حضرات امامیه
شیوا و جناب مولف خصوصا جا بجا در تالیفات خویش می آرند از روایات و کلمات اهل حق
وفادارتی ایشان و بار بار ذکر ولای این خاندان بصفوت و صفا نموده بر خود می بالند آشکار گشت
شعر کدام دل ازین واقعه جگر خون نیست ٭ کدام دیده که خونابه جگرگون نیست ٭ پس کجا باقی ماند
احتمال اینکه معاذ الله اهل حق براء بن عازب را بکتمان شهادت افترا بسته اند و کجا ماند شبهه
آنکه او بشهادت امیر المومنین قطعا جنتی است و در قیامت هرگز رسوا نخواهد شد ولله الحمد علی
انمام الدست چه با علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد امجاد او جز در امر خلافت احدی را از اصول
امامیه مخالفتی نبود و اعتقادات همه بزرگان از صحابه و اهل بیت گو غاصبین خلافت باشند هم

در الهیات و هم در باب نبوات و معاد و ما یتعلق بها بر نهج واحد بود کما لا یظهر من کلام المؤلف و من تبع
متبوعه الصافی فی هذا الباب مثل المحقق الجیلانی و احداث درین امر بدین اینکه حق جناب ولایت مآب بود و جهد
تمام با وجود استماع نصوص متواتره جماعت انصار را بر غصب جور بر خلانیدند و جمعی در تحصیص و بعض فتنها نمودند
و آخر بسر پرستی خلفا و کالسامری الثانی رو نهادند و عهود و مواثیق را که با اهل بیت موثق و موکد کرده
بودند کان لم یکن انگاشتند صادق نخواهد آمد و توهم مباد که کسی از امامیه خلفای ثلثه را شریک متکلم
یعنی براء بن عازب در احداث تواند گفت زیرا که نزد مؤلف رساله ازین نسبت احداث و نحو آن همان
احداث و نسبت فاعلی مراد است که در حدیث الحوض واقع است پس حمل حدیث الحوض بر خلفای
راشدین هیچ گونه منطبق نیست کما عرفت مفصلا انتهی نزد مؤلف سر آمد اهل اعیان و خوض لیس بر خلفا
منطبق نباشد آمدیم بر اینکه احدی را مجال آن نیست که از شرکا حذیفه و براء بن عازب صحابی و
تبعه او تعبیر تواند کرد یا تواند گفت که این احادیث مشاکل حمله فقتلنا آبائنا فی سبیل الهدی است که در
خطبه شریف امیر المؤمنین باعتراف صاحب ریاض السالکین واقع است یعنی چنانچه نسبت قتل آبا
بسوی جناب امیر نمیتواند شد زیرا که آبا و اجدادش کافه اجمعین مؤمنین بلکه اوصیای خلفای انبیای سابقین
بودند پس لا محاله او دیگر اصحاب اند که در کشتن پدران خویش صرفه نکرده اند و بعضی در قتل آنها از جانب
خویش هرگز دریغ نه نمودند اگر فرمان واجب الاذعان حضرت خاتم پیغمبران حائل نمی شد کما عرفت فی
المسلک الاول و قد نقلته من کتبهم المعتمدة همچنین حذیفه و براء بن عازب در بیت المعمور دخل ندارند یا تواند گفت که
اظهار ندامت و فعال قبیحه خویش و آنچه بر آن متفرع شده بصیغه وحدان متکلم کما فی بعض روایات الامامیه
عن البراء اگرچه بحسب ظاهر خصوصیت متکلم را باحداث مقتضی است و لیکن ممکن است که از باب عالی
معصومین یعنی الهی عصیت ظلمت و توانیت باشد مگر فرق این است که دامن معصومین و متکلمین اینکلام
از ظلم و عصیان و توانی که از شیعه صدور یافت کلیه منزه بود بخلاف براء بن عازب چه اولا این احداث
بعد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت و سوال عمران فارسی از حذیفه که بعد

شمشیرهای شما وقت بیعت ابوبکر و جواب حذیفه اول دلیل بر اثبات کوری کری بدعت و احداث
بعد وفات شریف است متصلا و احتمال شرکت معاویه یا حذیفه و براء دلالت بران دارد که این هر دو همراه
معاویه یا امیر المومنین مقاتله کرده باشند و هو ینافی کتب الرجال و قطع نظر از نیهم قائل حدیث براء بن عازب
بصحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تهنیت گفته و همچنین در صحبتهای دیگر
اعمال حسنه او را نیز تقسیم میشمردند کما عرفت سابقا پس اگر عیاذا بالله براء بن عازب مجنون یا سفیه بودی البته
احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا بحال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی و بیعة الرضوان
کردی بگوید که ای برادرزاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت با قتال و جدال با امیر المومنین بعد
الرسول صلی الله علیه و آله و سلم کرد و الا فلا غایتش اینکه اگر قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول ص
و صحابه بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری ما احدثنا بعده احتمال داشت که گوا معاویه مراد میگیرد
غلط گفتیم تا که متکلم را نیز نوعی ما شمول در فعل نباشد انجمله حقیقت هیچ توان گفت بالخصوص صیغه وحدان
حکایت نفس متکلم گو امامیه بر این سخن ساز کار هر زمانیهم صیغ متکلم واحد را بر جمع غائب حمل کنند علاوه قید بیعت
الرضوان ابای صریح دارد که از احداث احداث معاویه مراد توان گرفت چه در نصورت به قرینه کلام قائل
جواب براء بن عازب تا علیین احداث نصف بصحبت رسول ص و مبایعت تحت الشجره خواهد بود که امامیه بلکه
زبان خود محامد شان میزنند و حالانکه تا آن زمان معاویه بظاهر مشرک بود و فضلا عن بیعة الرضوان
چنانچه علمای امامیه باین تصریح کرده اند بلکه گاهی با ایمان او بر اصطلاح خود نقص نموده بلکه او را بدترین
افراد کافران و اعدای اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برشمرده اند چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار آورده که بدترین
خلق خدا هیچ کس نیند ابلیس و قابیل و فرعون و شخصی که بنی اسرائیل را از دین خود برگردانیده و شخصی از بنی امیه که بکفر دعوت
خواهد کرد در شام یعنی معاویه بن ابی سفیان انتهی ترجمه من حیات القلوب و آوردیلا و اسفی که یزید پلید بسر آمد اشقیا را
بدترین خلائق نه شمرده اند و داد خروج و ناصبیت داده اند طرفه آنکه مولف در حق محمد بن اسمعیل بخاری علیه الرحمة بسبب عدم
روایت لفظ فتنه در حق واقعه طف چها نگوید و در مقام غالبا بجد و جهد تمام طریق تاویل و تسویل جوید

بالجمله حال معاویه بر اصول ضناعی امامیه بدین نهج است پس حمل حدیث الحوض و کلام براء بن عازب بر معاویه و دیگر
اوهن من نسج العنکبوت و آخر حال براء بن عازب که لا یواخذ بالحشر بل یظن انه لا یموت الا بالایمان نیز که بغایت وثاقت بمعرض
عرض سید این کمینه باز هم اعاده جواب آن سلیم و میگوییم که این همه تحصیل حاصل است کسی که لله للرسول افضا کند و غور سازد که
مفاد اینهمه احادیث انک لا تدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تفعل بعدی خطابا لابی ذر
او من هو من اخوانه و انتم لستم من اخوانی خطابا او که صدیق امامیه است و محمد حذیفه سرآمد تفضیلیه بر
محمدیین و منافقین که در زمین مصر خلیفه برکار و مستقیم و استوار بود و اعتراف براء بن عازب بمقولات مذکوره اعنی
انک لا تدری ما احدثوا بعده و ما یرشد من اصابته دعوة علی الی غیر ذلک حیث و فقط همین احادیث
بهیئت اجتماعی مگر بتر از هزار دلیل نیست السنة المجری الحق علی لسانهم که از کتاب بحار الانوار و صحیفة المتقین و مجمع البحرین
و بیاض فخر الدین نجفی صحیح ثابت شد که همراهان علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه یعنی مقبولین کسانی
امامیه که بارکان و اوتاد تعبیر از انها می شود در باب شکر گذاری شان در کتب رجال چه قلم و ستم که
بر جان کاغذ و قلم از دست امام اعظم نمی رود و بعد از خرابی بصره و کوفه بلکه حرمین شریفین از دست اهل السنه
شرفا و نکر نما بر اصول شیعه ائمه عظام الشان بر تطهیر از یال است بر کار اضطرار التجا می گزیدند بسبب
احداث و کفر معنوی در بدعت گوساله پرستی بسوی نفوس قلیله خود منکر شدند و حضرات ائمه بلکه امام
الائمه مثالب و قبائح شان در خصوص مخالفت و عداوت خویش بلا اظهار رجی نمودند کما عرفت نموذجه
سابقا پس طائفه روافض که کنون همراه اهل اسلام نموده اند عرفی خود تمیز ندهند و برعایت مصالح حمیده لباس تقیه
بالسبب فقدان ادراک در خواتیم کتب کلامیه فتوی الفسق میدهند بلکه حکم بکفر مخالفین علی الاطلاق میکنند
بحسب ظاهر معذور باشند حق تعالی چنانچه ایشان را بظاهر انابت و رجوع نصیب کرده باطنا هم توبه
نصوح روزی گرداند و نیز بوضوح پیوست که بیعة الرضوان و حضور در مشاهد مشرفه همرکاب سعادت انتساب
خاتم پیغمبران و امثال آن بدون اعمال الی آخر العمر نزد اینها ذوالجلال هیچ فائده ندارد و از اینجا مغلطه
عظیم و سفسطه فخیم عبارت شیعه و عقیده انجیل لیکن عقول بانک زیرکه حضرت ائمه اطهار علیهم ... شیعه طائفه

وخلفای ثلثه امامیه دران منهمک شده و در لجج و امواج بحر زلات و قلزم سقطات بلکه مخالفت و عناد با ائمه
هداة فرو رفته اند که ساحل نجاتش پدید نیست کما قال الله تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه
موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور زیرا که شرح مساعی ایشان در تعدیل و توثیق مقبولین
اصحاب در تصانیف علم رجال مثل فهرست کشی و نجاشی و تذکره و خلاصه و تلخیص و منهج المقال و غیر آن چنانکه مجملا
در ترجمه براء بن عازب معلوم شد این است که فلانی در جنگ بدر بشرف معیت جناب قدس پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم یافته و بر سیمای فلان کس در روز احد آثار شجاعت تافته و فلانی در غزوه خندق داد جان نثاری داده
و فلانی در فلان جهاد سینه خود را سپر خاتم رسالت کرده و فلانی پای ثبات وقت لغزش و فرار لشکر
مفارقت نگذاشته و فلانی لوای ظفر انتمای عسکر نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بدست داشته یا علم رفاقت
مرتضوی در جمل و صفین بر افراشته و فلانی در مناظره خوارج و جنگ نهروان بحمایت امیرالمؤمنین تمامی
همت خویش برگماشته چنانچه بر ناظر کتب مذکوره و افادات میرزا و عقیقی و شوشتری و مازندرانی و اکبرآبادی
وغیرهم مخفی نماند چون بر ملخص مقالات علمای قوم تنبیه کردم و اسامی کتب بزبان خامه بردم نقل عبارات که موجب
کمال اطناب است فضول می نماید پس اینهمه مساعی و تشمیر ذیل برای پاکدامنی مقبولین لسانی هرگز مقرون بادراک
و شعور نخواهد بود چه این اعمال هرگز بدون شرط مذکوره از مودت ائمه و اعتقاد کامل بخلافت بلافصل حضرت
خیرالائمه و خلوص و اخلاص در باره اهل بیت امجاد مثل آنچه از مقداد بن اسود نقل میکنند مثمر نتایج اخروی نیست
کما صرحوا ایضا فی مواضع غیر متناهیة فی حق الخلفاء الراشدین و غیرهم من الاصحاب. فضروا من المطر و وقعوا
المیزاب سیما وقتیکه محدثات و مبتدعات مقبولین لسانی سر بر فلک الافلاک کشید و نوبت بنوبت بعلم نفاق زده
افتاد و بالآخر توبه هم بشرط شی بلکه اشیا است در مرتبه لا بشرط شی نیست و اثبات قبول توبه شان که علم و معرفت
ضایع کردند بعنوانیکه اصلا بار دیگر قیامت گرفتار نشوند و بعذاب الیم از عذابهای اخروی معذب نگردند از مقدرت
و مکنت علمای امامیه خارج است چنانکه قبل ازین از کتاب فاضل مجلسی و مجتهد جایسی ایراد نموده‌ایم و

اینهم ببرکات و توسل جناب خاتم المرسلین است والا اینهم وابسته بابی که در ازمنهٔ ذکر انبیاء توبه اهل بدعت
وکسانیکه علم و معرفت را بخوشامد اهل دنیا در باختند اصلا قبول نمی شد بلکه به بلای سخت گرفتار میشدند و شفاعت
والحاح انبیاء اولو العزم در بارهٔ آنها بدرجه سماع نمیرسید مگر نشنیده که فاضل مجلسی در جلد اول بحار از امام صادق
علیه السلام روایت میکنند که حضرت موسی علیه السلام را جلیسی بود از اصحاب که علم و فضل بسیار حاصل کرده و آناء اللیل و
اطراف النهار ملازمت صحبت شریف مینمود و قضا را بعد از حصول علوم در خاطر او شوق و اضطراب ملاقات
ذوی القربی و احباب بدید آمد و جاذبه اشتیاق کشان کشان بر آن آورد که از آنجناب اجازت خواست
که با این نیت عزم سفر دارم حضرت وقت رخصت موعظت نمود که خبردار باش و علوم خود را در صحبت
اهل دنیا ضایع مکن او قبول کرد و رفت تا آنکه مدتی بعید بر آن گذشت حضرت کلیم الله حالش را پرسید
و کسی خبر نگفت روزی از جبرئیل علیه السلام استفسار فرمود گفت که جلیس تو همین میمون است که بر در تو بزنجیر
بسته شده پس لرزه بر اندام شریف افتاد و همان دم بر مصلای خود ایستاد و بانواع تضرع و زاری دعا می نمود حکم
که ای موسی اگر تمام عمر تو در این فریاد و زاری بسر شود هرگز در بارهٔ این بدبخت که علم خود را بدنیا فروخته قبول
نخواهم کرد و **مستتر مباد** که این اعتراف احداث و ندامت در باب کتمان شهادت و افسوس و تلهف
در بارهٔ تخلف از بیعت سلطان کربلا و اظهار معاصی و کوری و تعامی خویش و شرکا فقط از براء بن عازب
و حذیفه و دیگر مقبولین شیعه صادر نشده بلکه خلیفه اول سنیان نیز بدلالت عبارت کامل بهائی عزه
اعتراف بظلم و جور خویش و تحسر و ندامت بر افعال خود میکرد و میفرمود که یَا لَیْتَنِی لَمْ اَکْشِفْ بَیْتَ
فَاطِمَةَ وَلَمْ اَحِلْ عَلٰی مَظْلَمَةٍ و قبل از این هزار بار میگفت که اَقِیْلُوْنِی اَقِیْلُوْنِی لَسْتُ بِخَیْرِکُمْ
وَعَلِیٌّ فِیْکُمْ و آخر همه کس از مهاجرین و انصار بار امامت را بهر حال بر دوش او بگذاشتند و عمر
فال بنام او میزدند و بر وهم موقوف نیست بلکه فاروق اعظم خود باین امر معترف بود چنانچه کتاب [illegible]
بلکه روایات سنیان نیز باین ناطق است بلکه باعتقاد موافق اعتراف خلیفه ثانی در بخاری فی باب هجرة النبی صلی
الله علیه و آله و سلم و اصحابه الی المدینة حدثنا طریقی از ابی برده بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخر [illegible]

وَالَّذِی نَفْسُ عُمَرَ بِیَدِهٖ وَدِدْتُ اَنَّ ذٰلِکَ بَرَدَ لَنَا وَاَنَّ کُلَّ شَیْءٍ عَمِلْنَا بَعْدَهٗ نَجَوْنَا مِنْهُ کَفَافًا
رَاْسًا بِرَاْسٍ فَقَالَ اِنَّ اَبَاکَ وَاللّٰهِ خَیْرٌ مِنْ اَبِیْ و وجه دلالت این حدیث بر آنچه گذارش داده شد بر خرافات
وهمیه مؤلف پوشیده نیست چه ظاهر است که اهل سنت را نازش به عدل و ورع و تفاوت عمر بسبب اعمال خیر از
تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین متین آن قدرها از دست شان شده که متون تواریخ اهل سنت
از ان مشحون است پس ورای غصب خلافت و ما یلزمه کدام گناه سترگ صادر شده که سوگند بخدا یاد کرده
تمنای نجات کفاف راسا براس داشتند و عدم حبط اعمال زمان سعادت توامان نبوی را چنانکه از جمله
بَرَدَ لَنَا ظاهر است مغتنم می پنداشتند و اگر گویند که عمل حضور جناب رسالتمآب شرف دارد گوییم اولا تسلیم
بلکه اعمال زمان غیبت زیاده تر شرف دارد چه در اوان حضور نبوی بر عجب رسول و تاکیدات پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و تواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال خیر ازو صادر نمیشد و در زمان غیبت محض قوت
ایمان باعث بر آن بود و پس پس عمل مابعد را از آثار یؤمنون بالغیب توان دانست و ثانیا آنچه اعمال خیر
مقید باسلام در عهد خلافت خود شان از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور
نیافته چه هرگز مروی نیست که سرکرده غزوه باشند یا از دست تیغ زن آشنا کافری را کشته باشند یا قبیله از
قبائل عرب بتوسط شان مشرف باسلام شده باشند پس کدام نسبت بین العملین است که اعمال سابقه مرجحی
داشته باشد و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از بحث است مضمون حدیث اینست که اعمال نیک عهد نبوی
قائم و برقرار مانند و عمل خیر و شر مابعد متکافی شوند پس آن عمل شر چیست که با اینهمه خیر تکافو داشته باشد
و هرگاه مثل ابوموسی اشعری اعمال حسنه مابعد زمان نبوی را زیاده می شمرده باشد پس با اعمال زمان خلافت
خود عمر و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هرچند یقینی است که اهل سنت معنی فقره اخیر این حدیث همین
خواهند گفت که گفت ابوبرده که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن سیاق حدیث همین میخواهد که ضمیر فقال راجع
بسوی عبدالله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابوبرده است و مقوله عبدالله بن عمر را حکایت میکند
پس میباید که مقوله خود را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث فقلت باشد نه که فقال مگر آنکه بتکلف

بگویند که این مقوله راوی ست که از ابو برده زدست و حکایت میکنند لیکن باز میگوییم که با وجود بعد این تاویل
سوق کلام ازین ابا دارد چه ابوموسی اعمال حسنه مابعد را بر اعمال ماسبق تفضیل داد پس عمل خیر اولیها
شد و جناب فاروق اعمال مابعد را اگر چه مخلوط بعمل سابق نیفتد مغتنم دانستند پس محل آن نیست که عبدالله
بن عمر بر بیان خود تصریح کرده با بوبرده بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است
بالعکس قضیه شکستگی نفس و تواضع و دعوی بی دلیل ست و بعین مابه ازین توجیه تحاشی دارد چون از محوای
حدیث مزبور بر صور خیالیه مؤلف اعتراف خلیفه ثانی بغصب خلافت و تحسر و ندامت او ثابت شد لیکن اعتراف
براء بن عازب و حذیفه من حیث هو توبه و انابت باشد می باید که اعتراف خلیفه ثانی هم ازین جنس باشد
بلکه بطریق اولی زیرا که فاروق مخالفت اهل بیت بر اصول موضوعه برای زعامت کبری که از مجاب
شریف تا ملک قیصر و کسری رسید کرده بود بخلاف براء پس می باید که اینهمه پاک و صاف ازین جهان رفته
باشند ولا نقول لاحد من المخالفین مجملا اگر مجرد تحسر و افسوس بر اصول امامیه توبه و ندامت کافی باشد
لازم می آید که یزید لعین هم بدرکات اسفل سافلین واقع نشود و از عذاب نکال مخلص یابد زیرا که او
هم در بعضی از ایام حسرت و افسوس بر شهادت امام حسین نمود و بر عجلت ابن مرجانه زجر شدید کرده
چنانچه بمطالعه بحار و غیره من الاسفار دلالت بر آن دارد و از مقولات حضرت محمد بن حنفیه که درین
کتاب بعد سانحه کربلا مروی است ظاهر میشود که یزید پلید خبرین جلبی نداشته که خمر میخورد و عربده
میکرد و مسلمانا که براء بن عازب شهادت حیدری از تابعین ثقات وقت مرگ خود گفته که من از
کسانیکه بر جناب مرتضوی تقدم کردند بیزارم چنانچه قاضی نور الله شوستری در مجالس المؤمنین ذکر کرده
لیکن بر ارباب بصیرت و انصاف که مقولات مؤلف را در توبه عبدالله بن عمر بمطالعه در آورده اند مخفی
نیست که اگر این توبه در وقت مرگ مفید باشد جمیع خلفا و اکثری از اعوان و انصار ایشان را بر
اعتقاد امامیه مژده قطعیت جنت می باید داد و از ظاهر شهادت اقرار تابعین ثقات که قاضی کور نقلا عن
الکامل البهائی آورده و قبل ازین حال اقرار و بنات ش امین من الامس اظهر من الشمس گردیده مستفاد می

مقصود که تبری و بیزاری او از خلفا معاذ الله در تعیین وقت بود که حصول فائده دینوی از ادراک معنوی شان منقطع
شد پس لحوق به اولاد مجتهدات و تبدعات در زمان مرگ باشد و ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم قطعه سکری برکت
سپید نشد و هیچ سو بنیت سیاه نماند ای حسن تو که بنیان کردی که تر الطافت گناه نماند علاوه
مخفی نیست که مجرد تبری از اعدای اهل بیت در نجات و قطعیت دخول جنت بالمعنی الذی مر از ارکان نیست
بلکه ولایت و محبت و تشیع خالص اهل بیت هم ضروری است چون شهادت حضرت امیر معنی خلوص تشیع البته
از وی مسلوب است مجرد تبرا خود کافی نخواهد بود و شهادت امیر المومنین علیه السلام از زین بیست و ذکر یافته پس معلوم
کرد با وجود کتمان شهادت از تشیع خاص بهره بدست نیاورده و از حضرت امام حسین که بحدیث نبوی هم
در هر دو حالت قیام و قعود اتصاف بامامت داشت و بسیاری از آیات قرآنی درباره وجوب رفاقت او
در وقت خروجش بر یزید ایزد تعالی در محکمات قرآنی نازل ساخته چنانچه مطالعه بحار بران گواه
است هم تخلف نموده و اگر هیچ امری از کتمان شهادت مانند آن از براء بن عازب صادر نشدی صرف تخلف
از امام حسین جگر گوشه رسول ثقلین به مقتضای انصاف آن است که فقط این تخلف بدون ضم ضمائم دیگر موجب
باب گرفتاری او باید در ملائکه عذاب در آمدنش بجانب سقر و محروم بودنش از حوض کوثر بلکه از قبول
شفاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کافی بود لیکن رفع غشاوه عصبیت و ناصبیت بهیچ میسر ممکن
نیست و از حدیث حضرت امیر و نص آنجناب مبین بلکه بدیهی گشت که حدیث بشارت این بزرگ که حضرت
امام اعظم طوسی در فهرست آورده و حسن بن داؤد در کتاب خویش نقل آن کرده فقط صناعی محض اختراعی
است چه به براهین قویه باثبات رسانیدم که در حدیث لا تدری ما احدثوا بعدک از لفظ احداث ایشان
شرکت و اعانت و نصرت خلفا و تخلف از ائمه هدی مراد است پس جنت بمراحل بعیده از وی جنت شداد و باغ ارم ودعا
باشد چون جناب مخبر صادق انکار از اخوت ایشان را با از یقین مغفوریت و مقبولیت بیان فی الجمله انتم لستم اخوانی الی آخر الحدیث
و بکلام لا تدری ما تعلمون بعدی اخبار بالغیب از احداث کا ثبت باعتراف منهم فرموده باشد و حیات
امام الاوصیا حضرت علی مرتضی منکر تشیع و فدائیت و اخلاص براء بن عازب شود و او را منحرف

متحلمین از شهداء کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً بشمار و در ملاحظه حدیث
از بالم افتد چنانچه گذشت تبشیر بجنت درباره حضرت ابوذر و تصریح مشتاق بودن فردوس برای استماع
کما فی البحار وغیره من الکتب المعتمدة بشهادت مرتضوی درباره برادر ابن زینب که ادا اهم الاعظم التطوع
در صوت تا آخر از حدیث نفی اخوت و حدیث عدم روایت حدیث کور کردن دیدن اسباب ابن زینب
دعوت و حدیث تخلف از سید الشهداء در معرکه کربلا الی غیر ذلک هم حکم باجتماع نقیضین بلکه تناقض
است و محال است عقلاً و نقلاً فکیف که دعوی ما آخر مثالب این بزرگان عدم اختیار تقیه و با یا ئمه
مخالفه الامام المطلق از قطعیات و یقینیات است با غض بصر از روایاتیکه بر ضعف ایمان و یقین بلکه تکذیب
ابوذر در استیلای حرص دنیوی و استنکاف از مثوبات اخروی و کوری و تعامی امثالش دلالت دارد
و اگر احادیث تبشیر این بزرگان صحیح بودی جناب صدیق اکبر امامیه و صاحبیه چرا از حضرت اقدس
احادیث در خواستند که ایشان از کاش در نباتات و جمادات پیدا میکردند در نهی نوع انسان اشرف المخلوقات جلوه
تصانیف علمای ایشان مثل البحار و برادر ابن زینب وقت مرگ ملاقات قابض الارواح که مصداق و آتی ملک
الذکر است چرا از گوساله پرستی و ظلم و دراز دستی توبه خود ظاهر نمودند و مدة العمر جزع و فزع در باب بعد
و بدعت خود کردی و این بجز اعتراف وقت مرگ تنها از این بزرگان صدور نیافته بلکه سلمان فارسی که اورا
در اهلبیت شمارند نیز از هول مرگ و فشار گور و ذکر سوره که متعلق بقیامت است مثل البیان ابن قاضی
جزا برای احسان اعمال او اندر الوصف می ترسید و بویل و شور میگریست بلکه سرآمد این بزرگان حسن مجتبی
که هم در صحت و اعتدال وقت ذکر موت و قبر و بعث و نشور میگریست بلکه وقت حدیث عرض اعمال بر جناب
اقدس الهی نعره جانکاه میزد و بیهوش میگردید و هم در وقت احتضار اعتراف به ثمرات این معاصی نمود
آنچه از هول مطلع بعد از مجروح شدن بر زبان فاروق رفته بر زبان مقدس ایشان هم جاری گشته بلکه زیاده
زیاده تر زیرا که از مطالعه بسیاری از روایات امامیه جلوه ظهور میرسد که آنجناب بسبب اختلال اعتقاد صور هول
میدید و می ترسید چنانچه بر اهل تاریخ پوشیده نیست بلکه از کتب کلامیه ایشان هم این قسم امور بجاز جمع

تتبع و غور در معانی این خبر آید طرفه آنکه در مقامات علمای قوم هوش و حواس از کف گذاشته پنجاه
پشت یازده افتخار بدین جبیر نامی نمایند و از جمله مناقب آنجناب بیشمار زنان گرفتن و زنکشی بکتابها ماست
از دستار رجوع کن بعد از مدایح و مناقب حسن مجتبی از زهد و سخاوت و حلم و تواضع و کثرت عبادت
میتوان لسید و بدین قیاس سایر عبادات آنحضرت بحدی بود که بغیر از جدش مصطفی و پدرش مرتضی کسی
باو نمیرسید با وجود یکه جدی چون رسول الله صلی الله علیه و آله و پدری همچون مرتضی و مادری مثل فاطمه زهرا علیهما السلام
داشت خوفش بمرتبه بود که چون برادرش امام حسین در حالت احتضار او گریان دید اینهمه بلکه زیاده در ان
برای تسلی او ذکر کرد هرگز از گریه و آه و ناله باز نماند و گفت در امری داخل میشوم و چنان مشاهده میشود که هرگاه
مثل آن ندیده بودم و از مخلوقات الهی جمعی را میبینم که بایشان و امثال ایشان نرسیده ام انتهی مختصرا
ازین عبارت و روایت صریح هویداست که امام حسن از مشاهده صور انجماعت که وقت احتضار شان
حاضر بوده اند می ترسید و این دلالت بران دارد که صور آنها مثل صور منکر و نکیر بود نه مبشر و بشیر که برای
مومنین باظهار مجلسی در بحار مقرر شده اند و مؤید همین معنی است آنچه بعد ازین بتحریر وضوح میرسد که
معاینه صور مجردات اولیاء و ائمه هداة مومنین را موجب انس و اطمینان میشود و مخالف را بنوع دیگر امام بر اثبات دعوی
آخر پس بدانکه اسفار معتبره امامیه بر ایشان شهادت میدهد از انجمله آنکه شیخ المشایخ در امالی آورده ان الحسن بن
علی بن ابیطالب علیهما السلام کان اعبد الناس فی زمانه و ازهدهم و افضلهم و کان اذا حج
حج ماشیا و ربما مشی حافیا و کان اذا ذکر الموت بکی و اذا ذکر القبر بکی و اذا ذکر البعث و النشور
بکی و اذا ذکر الممر علی الصراط بکی و اذا ذکر العرض علی الله تعالی ذکره شهق شهقة یغشی
علیه منها الخ و هم فاضل مجلسی در بحار از امالی شیخ المشایخ روایت نموده عن الطالقانی عن سعید بن احمد الهمدانی
عن علی بن الحسن بن فضال عن ابیه عن ابائه قال لما حضرت الحسن بن علی بن ابیطالب الوفاة
بکی فقیل له یا ابن رسول الله تبکی و مکانک من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذی انت به
و قد قال فیک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما قال و قد حججت عشرین حجة

ما شئنا وقسمت مالك ثلث مرات حتى النعل فقال انما ابكي لخصلتين لهول المطلع
وفراق الاحبة چون امام حسن را ایام مرگ در رسید گریه و زاری آغاز نهاد حضار عرض کردند که چرا گریه میکنی و
حال آنکه نبیرهٔ آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم هستی و آنجناب مناقب و محامد ترا بارها ارشاد فرموده علاوه
برین بیست بار حج کردی از مدینه تا مکه پیاده رفتی و سه بار تمامی اثاث البیت را از درهم و دینار و مانند آن در راه
خدا بر فقرا و مساکین قسمت نمودی حتی که پاپوش افزار را هم نزد خود نگذاشتی فرمود گریه من برای دو چیز است
یکی ازان هول مطلع قیامت و آنچه بدان تعلق دارد که من بران مطلع شده ام دوم فراق دوستان و وجه
دلالت این عبارات بر آنچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه ظاهر است که اهل تشیع را نارضی در وفاق و
از خلافت امام حسن باشد یا نه لیکن افتخار ایشان در بارهٔ حفظ نفوس ارباب تشیع و صیانت ناموس شان که از
دست کی امام انام شده آنقدر رواست که متون کتب کلامیه مثل کتاب ابانت از دستانی بلکه احادیث
متشیعین ازان مشحون است تا آنکه حضرت شیخ المشایخ نیز در علل قدیمه خویش روایت آن میکند باب العلة التي
من اجلها صالح الحسن بن علي معاوية بن ابي سفيان وداهنه ولم يجاهده الى ان قال حدثنا
سعد بن عبد الله عن احمد بن ابي عبد الله عن ابن فضال عن ثعلبة عن عمر بن ابي نصر عن سدير قال
قال ابو عبد الله عليه السلام ومعي ابني يا سدير اذكر لنا امرك الذي انت عليه فان كان
فيه اغراق كففناك عنه وان كان مقصرا ارشدناك قال فذهبت ان اتكلم فقال
ابو جعفر عليه السلام امسك حتى اكفيك ان العلم الذي وضع رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم عند علي من عرفه كان مؤمنا ومن جحده كان كافرا ثم كان من بعده الحسن
قلت كيف يكون بتلك المنزلة وقد كان منه ما كان دفعها الى معاوية فقال اسكت فانه اعلم بما
صنع لولا ما صنع لكان امر عظيم و مراد ازین امر عظیم بر تقدیر قتال معاویه غیر از سفک دماء شیعه نیست
زیرا که در روایات ابو سعید خود از حضرت حسن مجتبی در همین باب اول قلیل بیشتر این الفاظ است لولا ما اتيت لما
ترك من شيعتنا على وجه الارض احد الا قتل یعنی اگر من نزد مصالحت معاویه بر نمی آمدم

وتن بجلع خلاعت ہے و الوم تمامی شیعیان ما گشته می شدند و احدی از ینها باقی نمی ماند پس ورای حصن
دنار شیعه و پرورش بنی امیه و تذلیل امام حسین ریحان رسول الثقلین کما یدل علیه قوله و قد مرّ فی المسلک الاول
بلکه راندن خنجر بگلوی مبارکش و ما تفرع علیه چنانچه بعضی از اشعار که در کتب شیعه از ابو مخنف صاحب مقتل
جامع اخبار ناقل آثار شیخ الامامیه وجه الکوفیه کما فی التلخیص و غیره من کتب الرجال منقول است و اشعار بر ان دارد
که واقعه کربلا از دست امام حسن لا محاله شدنی است این ابیات فما ساءنی احد کما ساءنی
اخی ولم ارض والله الذی کان صانعا * ولکن اذا ما الله امضی قضائه * فلا بد یوما ان
تری الامر واقعا * ولو جزنا فی قبل حزه بمواسی * لما الفت بالصلح تابعا * کدام گناه شرح صاف
شده بود که باین تاکیدات و تصریحات علی رؤس الاشهاد در عین احتضار میگریست و ناله و زاری و فریاد و بیقراری
میفرمود تا آنکه موالی و احباب مناقب مجالسیه اش یکان یکان شمرده اند چنانکه در المنتهی باز هم علیه رجا حصول آن بود
بلکه وجه بکا را خود را مفصل گفت که بجهت فراق دوستان و هول مطلع یعنی عذاب قبر و قیامت میگریم نه آنکه
وجه این بکا انکشاف واقعه کربلا و مصائب امامیه تا ظهور قائم آل عباست فانه مضحکة العقلاء و الا
بالستی فرمود که ای برادر بر مصائب تو و ابتلای شیعه گریم خدایا بگردش بار بر حال که خاطر شهید
کربلا علیه السلام را ملول نماید ولیکن جناب سید الانبیا تفصیل این واقعه جگر سوز و شرح این بانجه عمداً بر ندید
روبروی امام حسین سیما وقت طفلی او چنانچه از کتاب … ستانی و ارشاد مفید مستفاد میشود چرا فرمود پس
باطل شد انچه شارح کافی در شافی بی ادراک و شعور است به لعل کرده و تجویز و امکان در قول حسن مجتبی تاویلی نموده
و گفته و لعله عبارة عن واقعة کربلا من مصیبة الحسین و اخوته و اهل بیته و اصحابه و فی
الحدیث من بکی علی الحسین او تباکی وجبت له الجنة وهم المراد بالاحبة و یمکن کون المطلع
عبارة عن جمیع مصائب اهل الحق الی ظهور القائم عج بلفظه و اگر مراد شارح آنست که واقعه
کربلا وقت احتضار منکشف شد و امام حسن بیقین دانست که انتهای سلسله مصائب اوست صورت هولناک
اعوان یزید را … گرد و … باکه ذریه شیعه در باره شهید کربلا نرود … با … شمشیر بر … آمدند

وا از ذنب دریا هم مضایقه کردند در دنیا مثل عبید الله زیاد و مصائب عظیمه که فار رود و عقبی همه دوزخ
شدند پس بهاهای گریست و بخاطرش راسخ شد که دار و گیر قیامت در پیش است اگو ئیم که این امر خود ظاهر
بالبطلان است از دیرباز در دل آن زنو کرده بودیس که بر آن چه گر انیکه بمعاذ الله یار للناس کار بهای گریز
بمقتضای حدیث مذکور داخل ثواب شده باشند لکنون گیست که بداد معروضنا ضمیر بر اصول مخترعه امامیه رسید
و گویند که هرگاه اطفال ایشان ارباب انکشاف همه شعور بر مزعومات خویش درباره حضرت رب غفور
اعتقاد عدل داشته باشند بلکه از خصائص خویش قرار دهند و برسوخ کامل یقین کنند که خدا تعالی بر افعال
اضطراریه مواخذه نمیفرماید و تقیه انچه از شخص صدور می یابد مامور به بلکه واجب و لازم حتمی که اگر خلاف
آن بعمل آرد دین و ایمان ندارد پس امام حسن را که در کتاب مختوم مامور باین امور هم بود چرا بایستی
پس معلوم شد که دعوی کتاب مختوم از وساوس و احتمالات موهوم و پرورش بنی امیه و مخلع کردن گریبان
ایشان که از قریش هم بود کما فی الکامل البهائی لکنون قلب بعد و احق که داد انصاف دادند چون مقتدای
خلق بودند باقتفای باثر شان خلق را برین داهیه کبری می باید گریست و خاک بر سر باید بیخت و گریبان
درین ماتم چاک باید کرد اگرچه در کتب معتبره مدعین ولای تمامی آل عبا مثل فصول مهمه و در اصول
جزع بر واقعه شهید کربلا روا باشد و اندک جای انصاف است که اینچنین نفوس مقدسه و ذوات مطهره را که
اعتقاد کامل بعدل جناب باری عز اسمه حاصل باشد بی ارتکاب معصیتی جای خوف و هراس نیست چه جای
گریه و بکا و آنهم در وقت لقاء رفیق اعلی که دران حین بموجب نصوص ظاهره صریحه رجا بر خوف غالب میباید
بلکه این معنی علامت موضعیت است چه جای امامت و جلوس بر مسند خلافت و انگاه مسموم شدن که سم قاتلی
که اگر شخص گنهکار هم باشد از جهت مظلومیت حط معاصی او میشود دنیا و قتیله تمام پارهای جگر و لختهای دل از
مواضع اصلیه جدا شده در طشت افتاده باشد و احتمال اینکه جزع و فزع بجهت فراق امام حسین و نماندن
ایشان از برادران و عزیزان خویش بود و بهاهای گریستن و از تسلیه احباب بطلب نگشتن و مناقب و محامد
خود را که زبانه حضار گذشت کان لم یکن شیئا مذکورا الستین از قبل اهتضام نفس میتوان گفت چنانچه از کلام امیر

از دست ننج در یافته باشی ای معاشر مومنین اگر اینهمه از باب انهضام باشد زهی انصاف غلط گفتم
خاک برین اعتساف وقس علی هذا فراق امام حسین علیه السلام زیرا که آنجناب را اگر با سلطان کج کلاه خلوص صحبت
و صداقتی می بود می بایست که خلافت را باختیار او که رغبت تام بتحصیل آن داشت می سپرد و هنگامه کربلا
و بازار نکایه شیعیان بیوفا گرم نمیشد نه آنکه به پرورش بنی امیه و اینها که شجره ملعونه فی القرآن اند مشغول میشد
سلمنا که مراد از احباب امام حسین معاویه و آل ایشان اند لیکن این شهادت هیچ اگر موجب مفارقت چندی از احباب است
آخر باعث مواصلت با جناب سیدة النساء و حضرت علی مرتضی بلکه جناب ختمی مآب است نه بینی که چون
جبرئیل امین جناب سید المرسلین را مخیر کرد در مرافقت رفیق اعلی را اختیار نمود یعنی انبیا و اوصیا و دوستان خدا
چنانچه ملا باقر مجلسی در حیات القلوب تصریح کرده و در بحار تقریب حل معنی رفیق اعلی که در حدیث
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وقوع یافته از نهایه سند آورده و گفته قال الجزری فی حدیث الدعاء
اَلْحِقْنِی بِالرَّفِیقِ الْاَعْلٰی اَلرَّفِیقُ جَمَاعَةُ الْاَنْبِیَاءِ الَّذِینَ یَسْکُنُونَ اَعْلٰی عِلِّیِّینَ وَهُوَ اسْمٌ جَاءَ عَلٰی
فَعِیلٍ وَمَعْنَاهُ الْجَمَاعَةُ کَالصَّدِیقِ وَالْخَلِیطِ یَقَعُ عَلَی الْوَاحِدِ وَالْجَمْعِ وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالٰی وَحَسُنَ
اُولٰئِکَ رَفِیقًا قطع نظر از عدم عمل بر سنت سنیه جد امجد خویش عجب است که فراق احباب دنیوی موجب
آزردگی و انقباض شود و مواصلت رفیق اعلی باعث انبساط نگردد و فقیر با وصف قلت بضاعت
بر اصول موضوعه متشیعین متوجه شده گفت که غالبا مراد از احبه که فراق شان باعث تشنیع تو دانستن و
موجب اینهمه زار نالیها بود زنان گل اندام و نازک بدن و دختران سیمین ساق رشک افزای نسترن و نسرین
خواهند بود که در دیار عرب و عجم شهره حسن و جمال شان قلوب عاشقان را خراشیده و لذت آوازه صباحت و
ملاحت آنها بمسامع مقدس حسن مجتبی رسیده بود معاذ الله من ذلک واعوذ به من الهلاک
زیرا که آنجناب بآن قدر شغفی بمعاشرت نسا میداشت که نتوان پوشید مگر ندانی که مطالعه اسفار
معتبره امامیه بمعنی گواهی میدهد که آنجناب را مرات کثیره بصیغه نکاح بعد الطلاق با صد و چند زن
اتفاق افتاد و جناب امیر که دینار را طلاق بائن داده بمحامل نهج الحق و غیره خیلی از ملاحظه این امر دلتنگی داشت مگر دم را

بر سر منبر منع میفرمود که دختران خویش را بنکاح او ندهید تا شهید حتی که در کلینی هم مرویست عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان علیا علیه السلام قال وهو علی المنبر لا تزوجوا الحسن فانه رجل
مطلاق انتهی استغفر الله عن حضرت امام حسن از قول شیخ سعدی هم درگذشت شعر زن نو کن
ای خواجه در هر بهار که تقویم پارینه ناید بکار اکنون سر فراق احباب هویدا شد و بعد از اندک غور کثرت
کثرت نکاح وطلاق بحسد امام حسن در بارهٔ امام حسین میکشد نگاه نمیکنی بکتاب کامل بهائی که مطاوی عبارتش این نحو
مرویست دلالت بر آن دارد که شهربانو را بحسین علیه السلام عقد نکاح دادند و شهربانو هر شبی بکر بودی چون
حوران بهشت و رسول صلی الله علیه وآله وسلم خبر کرده بود که از میان حسن و حسین هر که از زنی افتد که هر شب بکر بود
ائمه از صلب او و ذریت او باشند حسن از این سبب زن بسیار کردی حسین روزی با حسن گفت ای برادر خاطر نجات
که انچه طلب کردی از تو درگذشت و من یافتم حسن دانست که ائمه از پشت او نیستند انتهی کسی از عقلا تجویز تواند
کرد که خدمه و جواری اهل بیت علیهم السلام را قطعاً معلوم باشد و هزاران حدیث در اصول و فروع و علل
شرایع و امالی و اکمال و شروح آن مندرج گردد که ائمه از نسل شهید کربلا خواهند بود و بعد از وی علی بن
محمد بن جعفر بن موسی تا مهدی هادی سریر امامت را نوبت بنوبت خواهند آراست و حسن مجتبی را معلوم
نباشد و کتب تواریخ دلالت بر کثرت نکاح وطلاق بعد از اعلام امام حسین تا مدت هایی دراز دارد بلکه از کلینی
هم بروایت مذکوره بتصریحه وهو علی المنبر بلکه بنص بعضی از شارحین آن معلوم توان کرد که امیر المؤمنین در خلافت
خویش مانع شده پس قول طوسی و حسینی اعتماد و اعتنا نه نموده و بالیقین این حسد در نسخ مثل حسد اخوه
یوسف علیه السلام و مساوقات معلوم از لوازم ذاتی بوده پس اعتقاد به بدا سیما در مسئلهٔ امامت ائمه هدی و
حسد در بارهٔ امام حسین بر این آورد که نوبت بصحبت صدها از زمرهٔ نسوان رسید و تحمل که با مکان قوا در
علل بر معلول واحد وجه گریه و زاری حضرت ایشان باشد که اگر از این تعیش و تلذذ پرسیده شوم جوابی معقول
میسر شدنی نیست زیرا که طلاق هر چند مباح باشد لیکن نزد باری عز و جل مبغوض است آنچنانکه از حد و نهایت
تجاوز نماید باشد سیما در بارهٔ کسیکه بنا بر نکاح وطلاق او بر تعیش و تلذذ بلکه بر حسد سلطان کربلا بود و از این است

جناب مرتضوی منع می فرمود و اگر این نکاح و طلاق را بتاویل و تسویل کما هو شأنهم متعه بازگردانید
معلوم نیست که احادیث فضائلش را که در مرتبه اول درجه شهید کربلا و در رابع درجه ختم نبوت و رسالت
شفیع روز جزا بدست می آید و تعبیر از ما فوق آن بعبارت و اشارت زنهار نمی شاید و هزاران هزار فرشته
که از قطرات غسل وی است بهم میرسند برای تسبیح و استغفار آن برین میرسند کما فی تفسیر الکاشانی وغیره
و اولاد صلبی این مرد و زن کما یدل علیه روایات الامامیة وقد نظمها سائلهم مرة واخری شعر
مجدّدًا وبهم **ابیات** هم نسل تمتع است محشور * از بهر جهاد خدمت نور * آن جمع که نسل متعه باشند
باید که عدو زهم نه باشند * بمقتضای مثل مشهور هندی جلیبی روح ویسی فرشتی یعنی قالبهما ان ارواح بنی
آدم بر طبق اعمال شان متشکل میشوند و بر طبق روایات مجلسی درباره خاتون نرجس در رکاب و مانند انکار امام
مهدی عار خواهند آمد در کدام صندوق تقیه و توریه دفن خواهند کرد بار خدایا هر چند صحو که و محو به باشد
مگر بر اصول مخترعه می توان گفت که اینهمه تلذذ و حفاظ نفس با خرائد ابکار و دوشیزگان روزگار بود
و از احادیث ائمه اظهار چنان آشکار می شود که این نوع متعه یکبار هم موجب عیب و عار نیست چه جای این
اعداد بیشمار و از بنجاست که جناب مرتضوی سرگران بود **گوییم** قطع نظر ازان که این همه عیوب بجانب
حسن مجتبی میکنند هنوز تخصیص این باب ناتمام است می بایست که این و صد نجاه زن بقید عدم ایمان
هم مقید میکردند زیرا که در تهذیب شیخ محمد حلی بروایت صحیح از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مروی است
که فرمود لا تمتع بالمؤمنة فتذلها و احادیث دیگر ائمه مثل صادق علیه السلام وغیر او نیز مؤید آنست
و دلیل عقلی هم تائید آن میکند زیرا که هرگاه فقط بکر بودن زن علی الاطلاق موجب لحوق عیب و عار
باشد بمقتضای ایمان آنست که درباره مؤمنه زیاده تر سرپرستی و غمخواری بعمل آید و عقد متعه را
که مبنای آن بر شهوت رانی و خانه ویرانی است درباره او تجویز نکنند ولیکن حیرت اینست که شیخ مفید در
رساله متعه نظر فرود و احادیث ائمه مثل آنچه از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مرویست
ولا تزوجها الا عفیفة فتوی بران داده که وقت اراده متعه خروج بعفایف مؤمنات ضروری است

طرفه آنکه در احادیث دیگر این کتاب حضرات ائمه الطیبین بخاطر متعه شیعیان خود را با فاسقه فاجره هم رد
داشته اند عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام نساء اهل المدینة
قال فواسق قلت فاتزوج منهن قال نعم و روایتی دیگر در متعه فاجره بالخصوص درین کتاب
و هم در استبصار مرویست سبحان الله ازینجا ادب حضرات ائمه در باره ساکنین مدینه طیبه باید دید که
نساء اهل آن خیر البلاد را که به برکات خیر النساء بتول زهرا و ازواج مطهرات سید انبیاء عفت و صلاح
زیاده بر دیگران دارند فواسق نام نهاده حاشا جنابهم عن ذلک و توسعه که در باره متعه بکار برده اند
برین قدر مقصور نیست بلکه از تهذیب طوسی صراحة میتوان یافت که چون بخاطر فضل مولی محمد بن راشد
لحاظ قرائن راسخ شد که زنیکه اراده متعه او مصمم شده شوهری دارد و بعد از تفتیش همچنان برآمد امام
صادق علیه السلام فرمود که چرا تفتیش کردی و همچنین بسیار تفتیش نمود شخصی را که مردم باو گفتند که فلان
زن شوهر دار است و آن شخص از وی سوال نمود و از غرایب و عجایب آنکه بعضی از اصحاب کبار حدیث
آنجناب را شنیدند که کنیزی از جاری بکر مرا میخواهد و از پدر یا در خود پوشیده میدارد فرمود هر چه خواهی
بکن و کوشش بزن مگر از موضع فرجش پس حذر باش بلحوق عار قلوب اهل ورا مخراش و این کتاب استبصار
و کتب دیگر از تصانیف طوسی امامیه بروایات قطعیه و نصوص تقلیدیه دلالت بران دارد که لواطت با زن خویش
رواست و ائمه هدی بر حلت آن از آیات قرآنی استدلال میکنند معاذ الله تا بحضرت لوط علیه السلام رسانیده
که مراد او ازین قول هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین آنست که با دختران من این فعل
شنیع بکنید و الحمد لله که دامن اهل حق ازین خس و خاشاک منزه است بلکه همه اهل جمعا و فرادی از ان
ملحدین که تهمت مذکور را بر اهل بیت رسالت و در باره حضرت لوط بسته اند بهزار زبان تبری میکنند
زیاده برین نیست که از بعض تفاسیر میتوان یافت که بعضی از مجتهدین تجویز این فعل نسبت بمنکوحات
رفته اند و لیکن دلالت این روایات ضعیف است کما لا یخفی بالجمله متعه با زانیه جایز است علی الاطلاق و از
خلاف و سرائر و شرح ارشاد و غیره جواز آن سمت ظهور دارد بلکه از مبسوط و مانند آن در فاق فقهای

منقول

منقول است ازین گفتگو درین است که ثواب عبادت متعه که بر طبق مطایبات علامه هروی نور الله
مرقده بشنید نیش غربان را لغو و ط و دیگران را احتلام در مید بد و تصویر این مسئله در حق اکثر نوجوانان
حکم معجون لبوب کبیر و زرعونی صغیر دارد و برای این متمتع که بزن زانیه در ساخته مترتب میشود با آنکه این
فهد اگرچه بنا بر تستیر عیوب خانگی طائفه خویش نص بر نفی آن می نماید و لیکن کلام فاضل متبحر خاتمة المحدثین ایشان
ملا باقر مجلسی علی ما صرح به صاحب الارغام دلیل بر حصول ثواب است و بنیاد این نفی و اثبات هم بر تناقض
اخبار است و با اینهمه ائمه هدی علیهم السلام را در اختلافها که در مذهب اهل سنت دیده یا شنیده باشند
بزعم امامیه لعن و طعن نموده اند و در باره افادات خویش چنانچه قبل ازین در المستی سفیر شوند احادیثنا
احادیثنا باینما تا آنکه این سلسله انجبات حدیث معاذ الله بسیار سانید و بهم نص نمودند که خلاف
موجب گمراهی است و ما در طبقات شیعه اختلاف انداخته ایم کما مر مفصلا ای عزیزان حال
تناقض و تهافت اصول امامیه و قبائح مذهب ایشان تا کجا گوییم که فروعش رنگی دیگر دارد و اصولش رنگی دیگر
ناچار باصل مدعا میرویم که این وجوه که درباره طلاق امام حسن تقریر کردیم در احادیث ائمه اطهار موجود ما
صحیح بجا است اگرچه حضرات رفضه در انبان و صنادیق تقیه مخفی از اغیار نگاه دارند من ذلک ما روی
صاحب الغوالی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تطلقوا النساء الا من ریبة فان الله
لا یحب الذواقین والذواقات وروی ایضا عن ابی جعفر علیه السلام قال مر رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم برجل فقال ما فعلت امرأتك قال طلقتها یا رسول الله
قال من غیر سوء قال من غیر سوء ثم ان الرجل تزوج فمر به النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال
تزوجت قال نعم ثم مر به فقال ما فعلت امرأتك قال طلقتها قال من غیر سوء
قال من غیر سوء فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله عز وجل یبغض او یلعن
کل ذواق من الرجال وکل ذواقة من النساء وروی ایضا عن ابی عبد الله علیه السلام
ما بمثله وترکنا ذکره مخافة الاطناب والاسهاب ازینجا قیاس کن که چون

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر شخصی که دو بار نکاح کرد و طلاق داد اینقدر خشم فرماید و ارشاد نماید که حق
تعالی مبغوض میدارد و لعن میکند کسی را که بنیاد طلاق و نکاحش بر تلذذ باشد فَمَا ظَنُّكَ بِرَجُلٍ ارْتَكَبَ
مِائَتَيْنِ وَخَمْسِينَ مَرَّاتٍ پس دلالت این حدیث بر آنچه اشاره کردم مثل الشمس فی وسط السماء است
آمدم بر تفصیل وجه دوم که هول مطلع باشد محدثین قوم مثل باقر مجلسی در بحار و غیر آن گفته اند که مراد از آن
هول قیامت و قبر است پس بنا بر آنکه چون این هول مطلع بر ضمیر نفس مجهول نتواند شد کما اشرنا الیه لا محاله
نص قطعی بر خوف حسن مجتبی از عطای خلافت به بنی امیه و باز پرس روز قیامت خواهد بود که شما با وصف جمعیت
فوج و اتفاق جماجم عرب کما فی علل الشرائع وغیره این شجره ملعونه فی القرآن را چرا آب داده دید و نونهال
گلشن امامت و نوباوه چمن خلافت را پامال استیصال کرده قطع رحم و اخوت نمودید و از آیات قرآنیه
وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ هرگز خوف و ترس نکردید **ابیات** کام یزید داده از کشتن
حسین * بنگر که از قتل که دلشاد کرده * بهر خسیکه خار درخت شقاوت است * در باغ دین چه با گل و شمشاد
کرده * پس اگر خوف ازین معنی بود بایستی ارشاد شود که آن گناه شرک و جرم بزرگ چیست که از جهت آن هول
مطلع دست و پا گم کرده گریه و بکا می نمود و بتسلیه احباب مطمئن نمیگشت و اعمال زمان سابق را و آنچه از قرب و منزلت با جناب
سید المرسلین داشت بخیال نمی آورد **و خار دیگر** بدامن دلم آن می خلد که محدثین امامیه مثل باقر مجلسی
در بحار و دیگران مانند شیخ حر عاملی در فصول مهمه از روایات مزعومی خویش که باظهار شان بصحت آن
و تواتر محلی است باثبات رسانیده اند که مجیی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین نزد هر کس از
مومن و کافر برای تبشیر اول و تهدید ثانی وقت احتضار ضروری است و بکا امام حسن و ناله و زاری شان
از هول مطلع نص است برین معنی که بلا تخف و لا تحزن و مانند آن بشارتی بگوش حق نیوش ایشان نرسیده
بعض از روایات فصول مهمه در باب ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم والائمة یحضرون عند کل مومن او کافر اذا حضرته
عَنْ عُقْبَةَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللهِ ع يَقُولُ إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا وَقَعَتْ نَفْسُهُ فِي صَدْرِهِ
رَأَى فَقُلْتُ فِدَاكَ وَمَا يَرَى قَالَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ

انا رسول الله البشر قال نعم تری علی بن ابی طالب فیقول انا علی بن ابی طالب
الذی کنت تحبّ انا انفعک الیوم قال قلت له ایکون احدا یری هذا ثم یرجع الی
الدنیا قال اذا رای هذا ابدا مات و اعظم ذلک قال فی القرآن قول الله عز و جل الذین

امنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة الآیة انتهی محمد بن حسن
مؤلف کتاب مذکور بعد نقل مثال این روایات گفته اقول الاحادیث فی ذلک اکثر من ان تحصی و قد تجاوزت
حد التواتر و دلالتها قطعیة کما تری یعنی حضور این بزرگان بدلالت یقینیه وقت احتضار از متواترات است
باز برمذهب بعض متکلمین شیعه که باستحاله آن رفته گفته اند که در آن واحد مجئ این بزرگان در مشارق
و مغارب عند المحتضرین سمت امکان ندارد رد کرده پس هرگاه هول مطلع غالب و حصول البشارت
مفقود و معدوم لامحاله بجهت کلمات تهدید و انکشاف حقیقت حال این نالهٔ جانگاه بالضروره می
باید گریست و فراق احباب برهمین معنی گواه است و الاقرب و همسایگی رحیم مطلق و جوار سید المرسلین البته
بهتر از احبه دنیوی بوده عجب نیست که از فراق همین امر اراده کرده باشد که چون بشارت بگوش نمیرود
و صوت غیر مالوف بنظر می آید لامحاله اکنون هم فراق از احباب دنیویست و هم مفارقت از جوار مصطفوی
و اگر عمل بر خوانیم ذهب واقع می شد مقام مسرت و ابتهاج بود نه جای گریه و انقباض بلکه بالنسبة که
مثل حضرت شهید کربلا وقت شهادت خود خوشوقت می شد چنانچه روایات با سیر از براهین
قاطعه است و التفصیل فی تالیف الاردستانی حیث قال مشهورست که خواص اصحاب امام حسین میگفتند که ما در مدت
ملازمت آنحضرت را هرگز بان خوشحالی ندیده بودیم که در کربلا میدیدیم و در خبرست که در وقتیکه متوجه
کوفه بود در یکی از منازل فرزدق شاعر بخدمتش مشرف و بعد از تسلیم و ترحیب گفت یا ابن رسول الله
چگونه اعتماد بر اهل کوفه توان کرد و حال آنکه از معاونت و یاری پسر عمت مسلم بن عقیل تقاعد ورزیدند تا او
بدرجه شهادت رسید فی الحقیقه کوفیان او را کشتند پس آنحضرت فرمود که رحم الله مسلما صار الی
روح الله اما انه قضی ما علیه و بقی ما علینا یعنی حق تعالی رحمت کند بر مسلم بروح و ریحان و بجنت و نعیم رسید

حیلیکه از قضا و قدر الهی بجهت او مقرر شده بود بفعل آمد ولیکن آنچه از برای ما مقرر شده هنوز باقی است
و بفعل نیامده و منتظر آنیم که آنچه مقدر و مقرر است از قوت بفعل آید و چون بکربلا رسید و کوفیان از این بالعیون
رسیده از قول خود پشیمان شدند و نوشتهای خود را نانوشته انگاشتند و این بادیه ملعون آنحضرت را به بیعت یزید
پلید فاجر میخواند و رخصت بگشتن بحرین نمیداد و نمی گذاشت که بشام رود و لا علاج دل بحرب نهاد و بعد از آنکه
فوج در برابرش صف میکشیدند تا آنکه عدد سوار و پیاده به بیست و دو هزار رسید بنا بر روایتی که در مقتل ابن بابویه
مسطور است عدد لشکر مخالف بصد هزار رسید و با آن حضرت از خویش و بیگانه بیش از هشتاد و کس نبود
بودند نه در خاطرش ملالی و نه در دلش اضطرابی پیدا شد و با قلت انصار و کثرت اعدا صبری نمود که مگر
پدرش در صفین و جمل کرده باشد و تیغی کار فرمود که مگر امیر المؤمنین در بدر و احد فرموده باشد تا بجدیکه مردم
شجاعت علی را فراموش کردند و شجاعت او در میان عرب مثل شد چه در مقتل روایتی مذکور است که عدد
کشتگان آنحضرت به تنهائی بچهار هزار رسیده بود با آنکه بسیاری بودند که قادر بر کشتن ایشان بود و بدم تیغ نمی
آمدند و همی گشت و سر از کسی نمیدانست تا آنکه از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند و آنحضرت فرمودند
که چون علم سید است که در صلب آن جمع شیعیان هستند بهمین جهت ایشان را میگذاشت انتهی بلفظه و از قاعده
کلیه مؤلف که برای مؤمنین بروایات صحیحه ثابت کرده معلوم میشود که معمول جمیع ائمه هدی همین بوده است
که در اوقات شهادت و موت خویش مسرور بوده اند نه برخلاف آن چنانکه امام حسن مستثنی گردید و
درینجا برین چند حرف چگونه اکتفا توان کرد که بلا سلطان حسین در کتاب عجائب الآخرة از امام
محمد بن علی بن موسی آورده قیل له ما بال هؤلاء المسلمین یکرهون الموت فقال لانهم
جهلوه و کرهوه ولو عرفوه وکانوا من اولیاء الله حقا لاحبوه ولیعلموا ان الآخرة خیر
لهم من الدنیا یعنی از امام محمد تقی پرسیدند که چیست حال این مسلمانان که از موت کراهت دارند فرمودند
که از حقیقت موت خبر ندارند و اگر میدانستند و حقیقة از دوستان خدا می بودند هر آینه موت را دوست می
داشتند و این قدر لامحاله میدانستند که آخرت برای ایشان بهتر از دنیا است و نیز در کتب امامیه مشهور است

و استفاضه مرویست که از علامات ایمان ست انبساط و طلاقت وجه و روشنی چهره نسبت بسابق
و انقباض و اندوه و غم برخلاف آن دلالت ارد و قریب اینمعنی در عقبات ملا سلطان حسین هم مذکور است
بالجمله مرد میدان کسی ست که بر احادیث و اصول موضوعه امامیه ثابت کند که علت انکار حسن مجتبی غیر از این امور
چیزی دیگر بود فعلیه البیان و علینا قلعه و قمعه بالبرهان و بعد اللتیا والتی می گوییم که اگر صدیق
امامیه و صاحبیه یعنی سلمان و ابو ساسان و من فی حکمهم با وجود گوساله پرستی و مخالفت اهل بیت در تردد بحقیقت
خلافت بلافصل جناب امیر و انکار از اختیار تقیه و اطاعت مرتضویه من جمیع الوجوه از مثالب خصوصاً
مخالفت با مورد نص اللهم وال من والاه و عاد من عاداه اعنی علی بن ابیطالب نزد کافه اهم و منهم الشیعه
بری می بودند و احادیث مزبوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بملاحظه اش اضطرابی عظیم دست
میداد راه تاویل مسدود می نمود لیکن معهذا امکان تاویل و توجیه می بردند و هرگاه نصوص خلافت
یعسوب الدین و امیر المومنین و مثالب خدام غاصبین و مترددین و شاکین در حقیت اهل بیت طاهرین بعینه
مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استقامت واحدی از انها مستلزم عدم استقامت مجموع است
در کتب شیعه بکثرتی باشد که از حد تواتر معنوی در گذرد و صدها حدیث و روایت معاضد یکدیگر باشد بلکه
درایت و ادله عقلیه هم تائید آن کند چنانچه بعون الله تعالی درین اوراق پریشان انموذج همه بزبان قلم
رفته و دفاتر مرویه بطریق شیعه که هرگز عقل سلیم مجبول است آنهمه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص
متعدده که باماکن متفاوته سکنی داشتند در ازمنه متخالفه مروی باشد زنهار قبول نمیکند علاوه معین فرعان باستدلال
دین و ایمان را هرگز ربعی نمی نماید و البته از تاویلات رکیکه بارده چنانچه ملا مجلسی بارتکاب آن در بحار و حیات القلوب
و غیرهما رو سیاه و برده بیچارگی عقلای عالم مرتبه تبحر و عزت خود را و بالا ساخته کما اشرنا الیه سابقا دست در آستین می کشد والا
انکار متواتر بالمعنی که مدار ایمان کما ذکر فی تضاعیف الکلام بر انست و هو ظاهر علی المهره بحال معجزات
النبویه المرویه بخبر الاحاد بالبداهه منهدم اساس ایمانش میکند فمن شاء ان یهرب من المطر و یقوم
تحت المیزاب فالحمار سیده ولا ینفعه تذکیر المذکرین ابدا من بعده تنبیه

مستتر مباد که الخیر بپیرایهٔ عرض برگرده و بعد ازین در بدر خواهد گرد از سوانح وقت است که این ایهمدان اصلا
بکتابی ندیده و از کسی نشنیده و در روایت کشی و ورق گردانی کتب امامیه و تجسس مقامات الزامیه و تسوید
و تبییض عبارات و تطبیق فروع با اصول احدی از طلبه و علما شریک فقیر نبود فقط احادیث را بمقام
اثبات مثالب صحابه و امثال آن دیده بود پس اگر با اینهمه معروضات معروضات کمترین در اوراق جهان
تطابق با کدام کلامی از علمای ماسبق داشته باشد زهی فخر و به مجرد توارد خواهد بود والله علی ما نقول شهید

خاتمه و اگر متعصبی عنیدی یا کودنی بلیدی با وصف ملاحظهٔ اینهمه دلائل و براهین که باصول
امامیه بر عدم اخلاص و حسن اعمال مقبولین شان اقامت کرده تطبیق حدیث الحوض کما ینبغی بر ایشان
نموده شد قفل سکوت بر لب نزند و دست بدامن اهل حق آویزد و در ردت و احداث این بزرگان
استبعاد نماید و مناقب و محامد اینها را اعاده فرماید معلوم نیست که او در مناظرهٔ اهل حق بکدام زبان
مثالب خلفای راشدین را تقریر خواهد کرد و چگونه چشم بر زمین نخواهد افگند که از پای خود در گور افتاده آیا
در صحاح ایشان احادیث متواتر المعنی در مناقب این بزرگان و اعوان و انصار شان خلفا عن سلف روشن تر
از چشمهٔ خاوری بلکه مؤید بآیات قرآنی وجودی ندارد و مع ذلک بر عقلای عالم مخفی نیست که جواهر الفاظ
حدیث الحوض هرگز بر خلفای راشدین منطبق نمی شود بخلاف مقبولین لسانی امامیه چنانچه بتفصیل تمام
دریافتی فکیف که هزاران دلایل مداوا آن نماید و اگر ازین همه قطع نظر کرده شود و غض بصر نموده آید
ایهمدان روی همت به تفصیل نمی بندد از آن مناقب و محامد در بارهٔ بعضی از سرآمد شان که مرتبهٔ او
تالی مرتبهٔ حضرات ائمه بلکه ازیشان زیاده تر است می آرد و داد انصاف از طلبهٔ علوم دینی بلکه تمامی روشن
عالم امیدوارد ملاحظه فرمایند که بدلالت عقلی یا نقلی بر اصول امامیه این مناقب و محامد که بحسب ظاهر
عوام را فریب میدهد مجعول و مفتری است یا نه لیکن باید دانست که افتخار لسانی شیعه در حق
سلمان فارسی که او را در زمرهٔ قادسهٔ اهل بیت می شمارند و باقر مجلسی در عین الحیات بورود
پانصد حدیث در شان سلمان بلکه هزار کامل اقرار کرده بخوارق و محامد کثیره است که

عمده آن چند چیز نخستین دعوی ظهور امور غیبیه و صدور کرامات و معجزات از دست و زبان اوست و در بعضی
حکایات بسیار و قصص بیشمار در کتب الشیطان مرو و مساعی اهل ضلال بعضی آن منطوی است ازانجمله روایت کشی و بعضی
از علمای رجال از حضرت امام صادق علیه السلام که روزی ابوبکر در گروهی از قریش ایستاده بود که ناگاه
سلمان فارسی برین جماعت گذشت و با ابوبکر خطاب کرد که ای بنده خدا رجوع کن از عملی که دیشب در خانه خود
کردی متعصبی چند مقارن این حال خواستند که ابوبکر را در باره عداوتش تحریض کنند ابوبکر گفت لاریب انچه
سلمان بمن نسبت کرده مطابق نفس الامر است و چیزی که از من بوقوع آمده غیر از خدای تعالی کسی را بران
اطلاعی نبود و ازانجمله نیز روایت کشی است که سلمان قبل از جنگ جمل بمدتهائی دراز چون شتری را
که عسکر نام او بود دید تازیانه بران میزد گفتندش که چرا جانور بیگناه را اذیت میرسانی جواب داد که این جانور
نیست بلکه پسر کنعان جنی است که باین صورت متمثل گشته و درین هیکل درآمده و عنقریب مردم را از راه خود
برده هیجان واقع شد زیرا که فوج عائشه رضی الله عنها او را بثمن غالی خریدند و سوار او برگزیدند
و ازانجمله روایت شخص مذکور است که چون وی بزمین کربلا رسید مردم را ازین واقعه جانگداز و شور
برداز بتفصیل تمام آگاه کرد و هرگاه گذرش بر حرورا افتاد که خوارج بدین وقت خلافت امیر المؤمنین
درانجا جمع شدند و نیت فساد مصمم کردند ازین خصوصیات نیز اعلام کرد و ازانجمله حکایت دیگر است
طولانی ملخصش آنکه چون حکومت بعضی از بلاد بر نامش مسلم شد و او را بر شتری همراه غلامی
صوب آن روانه کردند قضا را وقت دخول شهر نوبت سواری غلام بود و سلمان با وصف ضعف و پیری مهار
شتر را می کشید و بیاوری عصا گام میزد مهتران هر قوم که برای استقبالش آمده بودند
بمعاینه این حال از حکومتش راضی نشدند و کسی در هیچ امری از معاش و معاد بسلمان فارسی رجوع نکرد تا آنکه
رعیت از تطاول دزدان مظلوم و ملهوف شده در هر کوچه و بازار ذکر سرکشی و درازدستی الشلان بر زبان
خلایق جاری بود قضا را شخصی از کهن سالان آن قوم صلاح داد که نزد حاکم اگرچه ضعیف و ناتوان است
و وجاهت ظاهری ندارد لامحاله باید رفت اگر بداد مظلومان برسد ازو و مار از روزگار دزدان برآرد

گرامی سلمان مدار الکن با مصاحب خویش و نزد او مسافر حیز برا که او تاب بیاورد و در معجزات و خوارق عادات
او حکایات بسیار است که داستان عمرو عیار در جنب آن شرمنده و بیکار است ولیکن آنچه مذکور شد اهل
بصیرت را کافی و بسند است و جوهریکه در اسلام آوردنش فخر می‌کنند بر عجایبات قصصها و تحفا فیها شامل
است معهذا از غایت اطناب و طول کلام ممل خاص و عام گشت که از عهده بیان آن فارغ تواند شد **دوم**
افتخار المیه بر آن است که فرشته بزرگ بشر آلهی با او سخن میگفت چنانچه با جناب امیر و این
روایت کشی از امام محمد باقر علیه السلام است **سوم مایه افتخار** ایشان آنست که او اسم اعظم را میدانست
و این حدیث امام صادق است که این بزرگ نیز برد آتش برد اختیه **چهارم** اتصاف و اختصاص او است
بعلوم اول و آخر و ظاهر و باطن و آشکار و نهان بروایت صاحب اختصاص از امیر المومنین علیه السلام انکه
در تمامی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی از وافقه در عالم پیدا نشده چنانچه در منهج المقال فی تحقیق
الرجال مذکور است و بیجی تفصیله انشاء الله تعالی **پنجم** مختص بودنش بفضیلتی است که احدی از اهل بیت
هم شریک و سهیم او در آن معلوم نمیشود بروایت صاحب اختصاص و غیر او از جناب مرتضی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در مدائح و مناقب سلمان ارشاد فرمود که جبرئیل علیه السلام هرگز نزد من گاهی
نیامد مگر آنکه از جناب اقدس الهی مرا امر کرده که سلام او تعالی و تقدس باو رسانم **ششم** معدود بودنش
در زمره قادسه اهلبیت نبوت بروایت محدثین ایشان کافة اجمعین از جناب سید المرسلین و ائمه طاهرین
هفتم مخلوق بودنش از طینت جناب مرتضوی بعینها و مقارنت روح او بروح انجناب بروایت صاحب
اختصاص و غیر او از محدثین معتمدین **هشتم** مشتاق بودن جنت باو بعد ایمان خدا و رسول و عشق و حاسی
فردوس باره آن بزرگ بروایت حسب روضة الواعظین از جناب سید النبیین **نهم** فرمان فرمای
او بر ملک الموت بروایت ابن معلم و ابو عمرو کشی از صادق علیه السلام که جوانی در شهر کوفه [illegible]
گرزهای آتشین و زخم را یاد کرده بیهوش گشت سلمان بعد از انکشاف حقیقت با وی عقد مواخات
معذا بما رعایت این رابطه جدید می نمود تا آنکه وقت احتضار بر بالینش آمد و بر ملک الموت بانگ برزد که در

حق او با لطف و مدارا کن و او گفت که حاجت سفارش نیست با هر مومن مهربانی میکنم الی غیر ذلک من
المناقب و المحامد التی کادت من الکثرة ان لا تتناهی **و فقیر اقل الخلیقه** قصور باع و فقدان اتباع
و اشباع ملکه استعداد و لیاقت اول بعضی از مقولات مؤلف را که در تمهید رساله کبیر افاده فرموده
بتفاوت یسیر ذکر می نماید من بعد باشارات اجمالیه چنانچه لایق این اوراق پریشان است در باب وضع این
مناقب که در حقیقت بعد اندک غور و تامل بمثالب بر میگردد می پردازد **پس بدانکه** حق اینست که سماحت
و وفاداری و غمخواری و حق گذاری پیر فرقه متشیعین ختم است که چون ربقه اتباع و اقتفای آثار
اصحاب ثلثه خود را زیب قاب خویش ساختند بجهه مساعی جمیله که نه پرداختند کلما وجدوا فیهم عار
و شین محوه بزعمهم کانه لا اثر و لا عین و متی لم یجدوا فیهم مناقب فاختلقوها من تلقاء
انفسهم و ان کانت تعود مثالب کم من ثلمة حدثت منهم فی الاسلام فشمروا
الذیل لان یسدوها و کم من حیصة وقعوا فیها و کم من فضیلة اختصت باهل البیت
علیهم السلام فلم یأتوا بها فی مدح المتبدعین المحدثین و کم من رذیلة ظهرت منهم
لم یوردوها فی قدح المعصومین المحدثین زاعمین انهم اطفوا نور الله بافواههم غافلین
ان یتم الله نوره و لو کره النواصب و من فی اشباههم ثم انهم بدلوا الکلم عن
مواضعه فبدلوا تبدیلا بعیدا و حرفوها عن مواردها فیسلکون خلاف قوله تعالی
قولوا قولا سدیدا فقالوا ان حدیث النبی صلی الله علیه و آله و سلم اعنی اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم ورد فی شان اصحاب الثلثة و من یحذو حذوهم من اهل الاحداث
و ان بلغوا مبلغا کثیرة و لا یختص من قال الله تعالی فیهم انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فقد سخنوا قلوب المخلصین قیحا و جعلوا اکبادهم
مثل القدر یموج قیحا چنانچه از تفصیل این اجمال که پاره از آن مذکور شد طوامیر احادیث و دفاتر سیر و
بهمین طریقه مشحون است و دل انصاف از دست اعتساف این حضرات پر خون این ذره بمقدار نه بمیزان

تغیر روزگار پاره از این باب بطرزیکه فی الجمله تجدید دارد بپای صفحای ارباب بصیرت میرساند و شرح
این مطلب را بعنوان مقدمهٔ ممهده میگرداند و آن اینکه بر متتبعان سیر و تواریخ بنی آدم کالنار علی العلم منجلی است
که هرگاه شخصی از حضیض کسی مبربی بقدری باوج ریاست و زعامت میرسد فراخور رتبهٔ حکومت و بسطت
مملکت او فضلای دوران و هنرمندان زمان بمقتضای حب جاه و تمنای التقرب بایجاد مدائح نسبی و حسبی برای
آن کس میپردازند و آوای صدای سعل کشش انکم لمن المقربین بپای اذن عزیز داعیه خود میسازند و متوهم نشود که
اینها فقط بر بدیهت شاعرانه دارد بلکه اثبات بطرز اثبات مناقب و مدائح آنکس و اسلافش بما النقل و روایت
میکنند و هر چند در اوائل حال بر ناقدان سخن حال کذب و اختلاق کی مستور میماند بکر عوام از ابتدا بیشتر مخدوع
می باشند و بعد طول مدت سلطنت در اعقاب چنین شخص در ذهن خواص و عوام یکسان صحت آن روایات
رسوخ میگیرد و الامن شذ و اشباه و نظائر معروضهٔ فقیر لا تعد و لا تحصی است اگر ابنای الالقوا پادشاه
نمیشدند خود شرا از بنات ملوک نمی بود که بود که العیاذ بالله بحضرت مریم علیها السلام تشبیه حسن ولادت
و آفتاب را بمعاشرتش منسوب ساخت و این کذب فاحش که بطلانش از آفتاب روشن تر است بحدی
در اذهان راسخ بود که میگویند شعر شد اول علی السنه اهل الدهلی شعر از ان بلند شود قدر ترجمانه مادر
که آفتاب قدم می خد بخانه + بر اعلام دولت سلاطین هند از سلسلهٔ صاحبقرانی تبار زرین خفته نه دو
اورنگ زیب عالمگیر که از دو مات زمانه و پارهٔ بعلم آشنا بود این نقیضه که جدهٔ اش را بمرتبهٔ ذوات الاعلام
می سازد نه پسندیده و قسمتی از شعر منسوب بر نشانها نگذاشت و علی هذا القیاس صاحبقران اعظم عرش آشیانی مشتغی
بهما که در حسب و نسب امیر کبیر شنائع بنیاد در ده اهل سیر شاهزاده نجه ازار ساله می نویسند مقدم سلاطین
ممالک جنوبی هندوستان حسن نامی ملازم برهمنی موسوم گنگا بود موجب [illegible] جده با آقا خود حسب حکایت
مشهوره وقت یافتن سلطنت اسمش را داخل القاب خود ساخته سلطان علاءالدین حسن کانگو بهمنی
لقبش قرار داد بعد برتبه متواتر زمان متعددان عصر لفظ کانگو را محو و منسی ساخته با بهمنی بتصحیف بهمنی ساخته
نسبتش را بهمن اسفندیار اتصال بخشیدند و رفته رفته بحدی مشتهر شد که اولاد علاءالدین مزبور بر ایشان

اهل سیر بسلاطین بهمنیه موسوم اند و ممالک ملک دکن بهمنیه که در بیجاپور و گلکنده بسلطنت رسیدند
برای آنها هم نسبی شریف و برای اسلاف آنها حسبی منیف پیدا کردند و همچنین حال دیالمه و سامانیه و صفاریه
و خوارزمشاهیه بلکه ساسانیان و پیشدادیان که اگر کسی از اینها فی الواقع حسیب و نسیب بوده نسب شریف را
از یکهزار ساختند و الا بافتند و ساختند و متاخرین چون خلفا عن سلف این حکایات را شنیدند و الف
و عادت گرفتند هرگز شائبه ریبی بر امون خاطر شان نمیگردد و منکر این روایات نزد شان مثل منکر متواترات
بسفه بلکه جنون منسوب میگردد بتخصیص کسانیکه ربقه تقلید عظمای ممدوحین یا حقی از آنها در گردن سلاف
اینها باشد و اذا دریت هذا فاقتص ان حال اصحابهم الثلثة المذکورین المحدثین الصبا لیست خارجة عن هذه
الکلیة مگر چون انساب عرب من جانب الآباء محفوظ و ملوک و سلاطین درین صنف کمتر گذشته اند بجهت رغبت
عرب بعلم انساب و سیر که حال ممدوحین بیشتر معلوم بوده است گنجایش اختلاق شرافت را بر آبا شان نیافته
همت بر اثبات شرافت و کرایم حسبی و مناقب ذاتی جناب ممدوحین مقبولین نمودند که نزد خلفای راشدین
تقرب داشتند بر گماشتند و اوصافیکه بر زبان خواص و عوام شهرت یافته بلکه بتواتر رسیده
بود و فی الجمله بر خساست افعال و قباحت اعمال ولو فی الجاهلیة او فی الاسلام دلالتی داشت در تبدیل
آن چه مساعی جمیله که مبذول نساختند حتی که لفظ فارسی را که مشعر بلکه دلیل بر مجوسیت و آتش پرستی
سلمان بود چه اهل فارس بتنصیص و تصریح سرامد مورخان سلاطین کیانیه سر دهقان اعنی ابو القاسم فردوسی
طوسی که بنابر مشهور از روافض قرامطه بود از تابعین مقاله زرتشت بوده اند و آتش پرستی و لوازم و عوارض آن
آنها بود بمحمدی بدل کردند و از همین تجاوز نموده بر نام مخبرین صادقین حضرات معصومین مختلق فرمودند که او را
فارسی نباید گفت او سلمان محمدی است و هرکه او را فارسی گوید چنین و چنان است و حدیث تعمیر در باره
مجوسیت او نیز وضع کردند تا ثابت شود که او در هیچ زمانه کافر و مشرک نبود بلکه مانند حضرت امیر علیه السلام
و دیگر ائمه امجاد از شرک و کفر منزه بوده طاهر و مطهر از شکم مادر زائیده و از طینت پاک مرتضوی آفریده
جمیعه در سباق ایمه که طرفة العینی هم ارتکاب کفر نکردند او را داخل ساختند و حضرت سلمان را که الحقیقی سگان

که تا معرفت منتقض نموده‌اند همچنین در القاب و صفات مشهوره دیگر از همینجا قیاس باید کرد که در صفات و اعمال
اخر که بدرجهٔ شهرت و تواتر رسیده بود بعد از آنکه او را از حضیض بندگی یهود بحکومت بعضی از بلاد فایز شده چه کوشش
کرده باشند چون مضمون این تمهید و تمثیل در قلوب مخاطبین جاگزین شد حالا بتفصیل بعضی از وجوه مجمله
اشاره میکنیم و بعضی از امثلهٔ ممهده را بر زبان قلم حواله می‌نمائیم بمراعات شیمهٔ انصاف و تجنب از اعتساف معروضات بعضا
احقر الناس را گوش کن و عناد خود را حی فراموش اما قصهٔ خبر غیبی در بارهٔ صدور معصیت از
ابوبکر صدیق پس بر عقلای اهل عالم روشن است که اعدا او وضع ساخته‌اند و مقصود اصلی نها اثبات فسق و
فجور آنجناب و کسر شان حضرت ولایت مآب است یعنی مردم بدانند که این اخبار غیبیه که از ملائک مقربین رسیده از
خصائص آن عالی قباب نیست بلکه دیگران از اصحاب نیز باین مرتبهٔ علیا و درجهٔ قصوی حاصل بوده و نهایت
مستبعد و مستغرب نیست که شخصیکه با نبیاء اولو العزم یعنی حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه من الملک الجلیل
بنص حدیث سید المرسلین علیه الصلوة والسلام مشابهت تمام دارد و در محکمات قرآنی محمدت و منقبت او
جابجا وارد شود و بلفظ اولو الفضل علی الاطلاق معبر گردد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امامت او را
در نماز پنجگانه بتاکید تمام در مسجد شریف خود قرار دهد که مقام تفصیله در مقامات بسیار مثل قصهٔ هجرت بالسمع و
البصر و الراس من الجسد تعبیر فرماید و او را بحکم الهی یار غار سازد و از راز نهفتهٔ هجرت اطلاع دهد بفسق و
فجور مبتلا باشد و خبر سلمان فارسی کسی بران اطلاعی نیابد حتی که امین خدا مهبط جبرئیل تا آخر عمر خبردار نگردد و آنچه
درینجا یاد کردم در مسلک اول مفصل گذشته مگر قصهٔ هجرت و آنچه بدان تعلق دارد که هنوز در مقام اختفا و استتار
است و بر اثبات این روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در سورهٔ بقره دلیل شافی است که آن این است
إنّ الله تعالى أوحى إليه يا محمّد إنّ العليّ الأعلى يقرأ عليك السلام ويقول لك إنّ أبا جهل
والملأ من قريش قد دبّروا عليك قتلك إلى أن قال وأمرك أن تستصحب أبا بكر فإنّه إن
آنسك وساعدك ووازرك وثبت على تعاهدك وتعاقدك كان في الجنّة من رفقائك
وفي غرفاتها من خلصائك إلى أن قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم لأبي بكر

أرضيت أن تكون معي يا أبا بكر تطلب كما أطلب وتعرف بأنك أنت الذي
تحملني على ما أدعيه فتحمل عني أنواع العذاب قال أبو بكر يا رسول الله أما أنا لو عشت
عمر الدنيا أعذب جميعا أشد عذاب لا ينزل علي موت مريح ولا فرح وكان ذلك
في محبتك لكان ذلك أحب إلي أن أتنعم فيها وأنا مالك لجميع مماليك ملوكها في مخالفتك
وهل أنا ومالي وولدي إلا فداءك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا جرم إن اطلع
الله على قلبك ووجد ما فيه موافقا لما جرى على لسانك جعلك مني بمنزلة السمع والبصر
والرأس من الجسد وبمنزلة الروح من البدن كعلي الذي هو مني كذلك وعلي فوق
ذلك لزيادة فضائله وشرف خصاله يا أبا بكر إن من عاهد الله ثم لم ينكث ولم يغير ولم
يبدل ولم يحسد من قد أبانه الله بالتفضيل فهو معنا في الرفيق الأعلى وإذا أنت مضيت على طريقة
يحبها منك ربك ولم تتبعها بما يسخطه ووافيته بها إذا بعثك بين يديه كنت لولاية
الله مستحقا ولمرافقتنا في تلك الجنان مستوجبا انظر يا أبا بكر فنظر في آفاق السماء فرأى
أملاكا من النار على أفراس من نار بأيديهم رماح من نار كل ينادي يا محمد مرنا بأمرك في
مخالفيك نطحطحهم ثم قال تسمع على الأرض فتسمع فإذا هي تنادي يا محمد مرنا
بأمرك في أعدائك نمتثل أمرك ثم قال تسمع على الجبال فسمعها تنادي يا محمد مرنا بأمرك في
أعدائك نهلكهم ثم قال تسمع على البحار فحضرت البحار بحضرته وصاحت أمواجها وقالت يا محمد
مرنا بأمرك في أعدائك نمتثله ثم سمع السماء والأرض والجبال والبحار كل يقول ما أمرك
ربك بدخول الغار لعجزك عن الكفار ولكن امتحانا وابتلاء ليتخلص الخبيث من الطيب من
عباده وإمائه بأناتك وصبرك وحلمك عنهم يا محمد من وفى بعهدك فهو من
رفقائك في الجنان ومن نكث فإنما ينكث على نفسه وهو من قرناء إبليس اللعين في
طبقات النيران ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي يا علي أنت مني بمنزلة

السمع والبصر والرأس من الجسد والروح من البدن حببت الي كالماء البارد الى ذي الغلة
الصادي ثم قال يا ابا حسن تغش ببردتي فاذا اتاك الكافرون يخاطبونك فان الله يقرن بك
توفيقه وبه يجيبهم فلما جاء ابو جهل والقوم شاهرون سيوفهم قال لهم ابو جهل لا تقعوا به وهو
نائم لا يشعر ولكن ارموه بالاحجار ليتنبه بها ثم اقتلوه فرموه باحجار ثقال صائبة فكشف
عن راسه فقال ما شأنكم وعرفوه فاذا هو علي عليه السلام فقال ابو جهل اما ترون محمدا كيف ابات
هذا ونجا بنفسه لتشتغلوا به فينجو محمد لا تشتغلوا بعلي المخدوع لينجو بهلاكه محمد والا
فما منعه ان يبيت في موضعه ان كان ربه يمنع عنه كما يزعم فقال علي عليه السلام الي
تقول هذا يا ابا جهل بل الله تعالى اعطاني من العقل ما لو قسم على جميع حمقى الدنيا ومجانينها
لصاروا عقلاء ومن القوة ما لو قسم على جميع ضعفاء الدنيا لصاروا بها اقوياء ومن الشجاعة
ما لو قسم على جميع جبناء الدنيا لصاروا شجعانا ومن الحلم ما لو قسم على جميع سفهاء الدنيا
لصاروا بها حلماء ولولا ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امرني ان لا احدث
حدثا حتى القاه لكان لي شأن ولكم شأن ولاقتلتكم قتلا ويلك يا ابا جهل ان محمدا
قد استأذنه في طريقه السماء والارض والبحار والجبال في هلاككم فابى الا ان يرفق
بكم ويداريكم ليؤمن من في علم الله انه ليؤمن منكم ويخرج المؤمنون من اصلاب
وارحام كافرين وكافرات احب الله تعالى ان لا يقطعهم عن كرامته باصطلامكم
یعنی جبرئیل علیه السلام وحی آورد که ای نبی حق تعالی میفرماید که قریش بالخصوص ابوجهل تدبیر قتل تو مصمم کرده
اند باید که علی را بر فرش خود بگذاری که او در جان نثاری مانند اسمعیل است و ابوبکر را رفیق خود کنی که اگر او مواسات
کند و بر تعاهد خود قرار گیرد در جنت بلکه اعلی علیین رفیق تو خواهد بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جناب
امیر را باین ماجرا اعلام فرمودی که بقتل خود راضی شد و ثوابهائی حضرت که چشم کسی ندیده و بگوش احدی نرسیده
میسر گشت بستر جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با بوبکر متوجه شد و فرمود که راضی می شوی که درین

سفر همراه من باشی و کفار قریش چنانکه مرا برای قتل طلب کنند همچنان در پی قتل تو متوجه باشند و شهید
شوی که تو مرا برین کار آماده ساختی و برداشتی پس بانواع انعام و آلام محبت رفاقت من از دست کفار
بتو رسد ابوبکر عرض کرد که من آنم که اگر در راه محبت تو باشد عذاب مبتلا باشم و تا قیامت در آن عذاب
زنده مانم این همه نزد من بهتر باشد از اینکه در مخالفت تو بر تمامی مملکت دنیا مالک شوم و جان و مال و
اولاد نیستند مگر فدای تو حضرت فرمود اگر زبان تو با آنچه در دل است موافقت دارد بالیقین حق تعالی
ترا از من بمنزله سمع و بصر و مثل سر نسبت بجسد و مانند روح نسبت به بدن خواهد گردانید مثل علی
که او نسبت بمن همچنین است بلکه در جای او بجهت زیادت فضل فوق این است هر که بر عهود خود راسخ
شود و براه نکث نرود و زوال نعمت کسی که از وی افضل باشد نخواهد او همراه ماست نظر کن در آفاق
آسمان پس دید که ملائک آتشین بر اسبان آتشین سوار اند و باواز بلند میگویند که ای نبی حکم کن تا مخالفین را
بباداش رسانیم همچنین زمین آواز میدهد پس علی هذا جبال نیز بانگ شد بر میدارند و تمامی بحار دنیا چو من منتشر شدند
و هر یکی میگوید که امر الهی بدخول غار بجهت عجز از کفار نیست بلکه خالص کردن خبیث از طیب است
هر که بر عهد خود راسخ باید او از رفقای تست در حیات و الا از فرار ابلیس در طبقات نیران باز فرمود ای
علی تو بمنزله سمع و بصر و راس و روح نسبت به بدنی و محبت تو مانند آب سرد است نسبت تشنه جگر سوخته
جا در من بر سر بکش چون کفار خواهند آمد حق تعالی توفیق خود را شامل حال تو خواهد کرد هر گاه کفار با شمشیرها
برهنه در آمدند ابوجهل بانگ بر زد که خفته را مکشید بلکه بر می حصاة بیدارش کنید پس ناگاه می بینند که علی است
ابوجهل گفت دیدید که محمد چگونه ویرا فریفته و خود نجات یافته حضرت امیر اوصاف شجاعت و فراست خود
بر شمرد و گفت که اگر ارسال سیف نهی نمی شد شما را می کشتم و خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با شما کمال
رفق و مدارا اختیار کرده و الا زمین و آسمان و بحار و جبال و ملائک همه هلاک شما را میخواستند و منتظر امر
آن سرور بودند قبول نفرمود تا بعضی از شما بتوفیق ایمان رسند و اطاعت الهی بجا آرند الی آخر القصه
اگر سامعین و ناظرین را داهیه در گیرد که قضایای شرطیه کی بر وقوع دلالتی دارد لیکن ابو بکر

بسمع و بصر و راس و روح ثابت نشد و بحمد الله که از آله این وهم بروایت ابن بابویه در مسلک اول گذشت
و آن حدیث که در آخر عمر شریف از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بواسطه شهید کربلا ماثور است لفظ در
مقصود است بلکه از مطالعه آن بوضوح می انجامد که تنها ابوبکر صدیق باین مرتبه متصف نبود بلکه یاران
یعنی فاروق و ذی النورین نیز این مرتبه داشته اند و بر ناظران عیون اخبار هویدا و آشکار است که معمول مصنف
آن که بر زبان علماء امامیه شیخ المشایخ و صدوق آفاق است و بر لسان برادر بزرگ مؤلف و مانند او از
اخباریین فرد کامل امامیه علی الاطلاق است تنبیه بر ضعف ضعیف و غرابت غریب است مثلا بعد ذکر
أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَسِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ که در حدیث نبوی مروی است و بر نام حضرت عباس
و عقیل هم منطوی است بغرابت آن اشعار کرده و گفته ذِکْرُ الْعَبَّاسِ وَالْعَقِيلِ غَرِيبٌ
فِي هٰذَا الْحَدِيثِ لَمْ أَسْمَعْهُ إِلَّا مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْجِعَابِيِّ فِي هٰذَا الْحَدِيثِ و العجب
کل العجب که حضرات متشیعین بحدیث البضعة که نیز از باب تشبیه است بعصمت جناب فاطمه زهرا استدلال
می فرمایند و سمع و بصر و فواد و راس و روح قدوه انبیا امجاد را بعدالت و حفظ هم متصف نمی دانند بلکه معاذ الله
تکفیر و تفسیق اینها می کنند فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله هر چند برای حفظ ناموس مذهب خود در مناقب
خلفا می باشد این حروف شرط افزایند و بجهت ابطال مناقب این بزرگان غایة السعی نمایند لکن الله متم
نوره و ناصر جنده و لو کره المجادلون **علاوه** هر کس فی الجمله خدمت حدیث و تفسیر و دیگر علوم نقلیه کرده
نیک می داند که در باب انبیا علیهم السلام و کسانیکه در حکم شان باشند چه تشدد و تهدید و تخویف که واقع نمی شود
و در احادیث آیا ندیده اند که بر طبق روایت مجلسی در بحار جناب سید المرسلین بخطاب امیر المؤمنین در وصایای
خویش فرموده که ای علی باید که ظاهرت و باطنت یکی باشد و الا تو از جمله منافقین خواهی بود و همچنین در بسیاری
از خطابها که بفاطمه زهرا ارشاد شده و تعرض بذکر آن عین تطویل کلام بلکه نا ملائم بین الخاص و العام است
و مقصود شارع تهذیب و تعلیم اصحاب و کسر صولت و تیز نفس است اگر در مخاطبه اخص خواص این قسم رسید
باعث استبعاد نخواهد بود در خطاب صدیق اکبر نیز شروط را دخل ادنی محل استغراب و استعجاب نیست

و بعد ازین بمقام خویش خواهد آمد که درباره سلمان فارسی که امامیه در مدح او براه کمال مبالغه میروند حرف
شرطی افزوده اند و بر عقلای عالم مخفی نتواند ماند که از اضافه شروط در حدیث هجرت القاظ و تنبیه مرتضوی
هم منظور بود گو ظاهر الخطاب بآنجناب بدو نفر بود کما قال القائل ع ای در بتو میگویم دیوار تو هم بشنو
و مؤیدش آنکه جناب امیر هم مثل صدیق ندای ملائک و غیرهم شنید و آنچه ابوبکر دید او هم دید چنانکه تتمه
حدیث صراحة بران مشعر است و قد عرفتها آنفا مع هذا برهان الهی است که عمائد مفسرین طائفه مثل
صاحب مجمع البیان و غیر او بر وقوع اینهمه شروط یعنی حصول هوانست مساعدت و موازرت و تعاهد و
تعاقد صدیق و فدا بودنش برانجناب از جان و مال و اولاد که رفاقتش با جناب سید المرسلین در اعلی علیین از ان
متفرع است در اثنای قصه هجرت برای ابوبکر صدیق اعتراف دارند درینجا بر عبارت فارسی خلاصة المنهج
که در اعتبار زیاده تر از اصل است زیرا که در دیباچه اش فاضل کاشانی وعده قصر بر روایات معتبره کرده
است اکتفا میرود تا عوام و خواص هر دو بهره ازان بردارند و عبارت تفسیر این است اِلَّا تَنْصُرُوْهُ
فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ اگر نصرت پیغمبر نخواهید کرد پس بتحقیق که نصرت داد او را خدا اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِیْنَ
كَفَرُوْا وقتیکه بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه حق تعالی او را دستوری
خروج داد ثَانِیَ اثْنَیْنِ اِذْ هُمَا فِی الْغَارِ در حالیکه دوم دو بود یعنی با او نبود مگر ابوبکر در وقتیکه او و ابوبکر در
غاری بودند که بر اعلای جبل ثور الطحل است در جانب یمین مکه بمسیر ساعتی از ساعات و در ان وقت کسی آنجا نمیرسید
و شبانان و اهل صحرا در ان نزول میکردند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شهر مکه امیر المؤمنین علیه السلام
را بجای خود بخوابانید و خود برفاقت ابوبکر بیرون آمد در همان شب بدان غار متوجه شد و در انجا بروز آورد
حق تعالی در ان شب درخت خار مغیلان بر در غار برویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا پایین در غار
آشیانه گرفتند و تخم بنهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید مجاهد گوید که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم شبانروز در غار بماندند از عروه روایت است که ابوبکر را گوسفندی چند بود نماز شام عامر بن فهیره آن
گوسفندان را در غار برای ایشان آوردی و ایشان شیر گوسفندان خوردندی و قتاده گفته که عبد الرحمن در خفیه بامداد و شبانگاه

آمد می برای ایشان طعام آوردی انتهی بلفظه اینست حال صدیق بروایات مقبوله مفسرین شیعه اما حال
خلیفه اول امامیه که مدة العمر برخلاف صحبت سرور عالم در خفا ظاهر و باطن بسر برد حتی که در ایام فرمانروائی
خود هم این خصلت را براصول شیعه از دست ندادنا گفته بهست شعر بی خبر باشند از حال درون *
استعیذ الله عما یفترون * بستر بدانکه از حدیث تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام فوائد عظیمه بدست
آمد بعضی از ان که در ابطال سحرکاری و شعبده بازی علمای طائفه بس بکار آید اعلام میرود نخستین آنکه
خود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بامر الهی ابوبکر صدیق را همراه گرفته بود و باو مثل حضرت
امیر از هجرت گفته پس آنچه اهل عصبیت و عناد مثل قاضی نور الله شوستری احتمالات رکیکه سخیفه در مجالس
المومنین و بعضی از رسائل دیگر ذکر میکنند که ابوبکر از منافقین بود و برخلاف مقصد مشی می در اثنای راه
ایستاد و حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد زجر شدید او را همراه گرفت تا کفار را دلالت نکند و آنچه
مفتریان دیگر در کتاب کامل گفته که مذهب ما چنان است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وی را با خود نبرد
الی غیر ذلک من الکفریات باطل شد جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و از اینجا است
که صاحب مجمع البیان در ذیل آیت غار بعد از آنکه معنی آیت کریمه را چنانکه فاضل کاشانی نوشته و مرجع ضمیر علیه
کسی صدیق رد کرده در تحمیق و تجهیل این شیعیان بی عقل آنچه گفته متتبعین تفسیر مذکور پوشیده نیست وهذه عبارته
وقد ذکرت الشیعة فی تخصیص النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی هذه الآیة بالسکینة
کلاما رأینا الاضراب عن ذکره احرى لئلا ینسبنا ناسب الى شئ انتهى کلامه بلفظه
دوم آنکه حدیث تفسیر امام ممدوح نص است در آنکه اهل کفر را چنانکه عداوت با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود همچنان
با ابوبکر صدیق نیز هست که بمقتضای اخبار مخبر صادق ورا مثل آن سرور برای قتل طلب میکردند و او را از
مومنین خالص یا شمرده از کفار و منافقین الذین اذا خلوا الى شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن
مستهزؤن و لهذا ابوجهل شقی بر عمارات مرتفعه و قلل جبال بلند جهرا و علانیه ندا میکرد که هر که خبر محمد آرد
او را صد شتر بدهیم و همچنین هر که با بوبکر بن ابی قحافه دلالت کند مع ذلک عقل کی تجویز تواند کرد که در سفر

اہل نفاق و عداوت را ہمراہ گیرند خاصۃ سفری کہ مشتمل بر صنوف اتعاب و فتن و الوف آلام و محن باشد و حفظ
جان و ناموس از شر دشمنان نظر باسباب ظاہری منظور از ان بود و صدور امر الہی کہ جابجا از صحبت و
رفاقت اہل کفر و نفاق منع میفرماید باستصحاب منافقی یا کافری باین خصوصیات کہ بارہ از ان باقوال
علمای شان و السنتے نیز باعث تزلزل کاخ حواس میشود پس عقلا و نقلا کمال وفاد و خلاص و ایمان و
اسلام افضل الصدیقین بمعرض ثبوت رسید و تہمتیکہ در فسق و فجور او دعوی اعجاز سلمان یافتہ بودند
بارہ بارہ گردید و الحمد للہ علی ذلک اما حکایت شتر ام المومنین و حجرہ مطہرہ رسول رب
العالمین کہ بسر کنعان جنی بود فهی مما یضحک علیہ الصبیان و المجانین فضلا عن
الفاضلین کیف لا و انہ من خرطات البعیر او فسوات الحمیر عند العاقلین ہر گاہ اصول
موضوعہ قوم در اولاد صلبی حضرت آدم جنیان دخیل شوند چنانچہ علل شیخ المشایخ بران دلالت دارد و در فہما
انشاء اللہ تعالی و نیز این قوم را در تمثیل بشکل حضرت ام کلثوم بنت بضعۃ النبی علیہ الصلوۃ و السلام بر افادات
باقر مجلسی بحر العلوم دخلی تمام باشد اگر در بارہ شتر عائشہ صدیقہ ہم حضرت ملا این قسم روایات از بنان
خویش برارد بعید از عقل دور اندیش نخواہد بود و الفاظ روایت شیخ المشایخ اینست اخبرنی علی بن حاتم
قال حدثنا ابو عبد اللہ بن ثابت قال حدثنا عبد اللہ بن احمد عن القاسم بن عروۃ عن برید
بن معاویۃ العجلی عن ابی جعفر علیہ السلام قال ان اللہ عز و جل انزل حوراء من الجنۃ
الی آدم فزوجہا احد ابنیہ و تزوج الآخر الی الجن فولدتا جمیعا فما کان من الناس من جمال و حسن
خلق فہو من الحوراء و ما کان فیہم من سوء الخلق فمن بنت الجان و انکر ان یکون زوج بنیہ من
بناتہ یعنی امام ابو جعفر علیہ السلام فرمود کہ حق تعالی حور از جنت فرستاد آدم علیہ السلام پس آنرا بیکی از فرزندان
خویش عقد بست و دیگری بہ جنیہ پیوست ہر دو طفلان برآوردند جمال صورت و کمال معنی در نسل و پسندید
خلقے در نسل این و امام از روایات بنیان انکار کرد کہ حضرت آدم فرزندان خود را با دختران خویش نکاح می نمود
لیکن شیخ المشایخ را در اینجا یاد نماند کہ من در صدر کتاب احادیث روایت کردہ ام آنہمہ دال بر آنست

که در نسل آدم علیه السلام بنات جان و ابالسه را دخلی نبود بلکه دو حور را که نام یکی برکه و نام دیگری ترکه
بود با شیث و یافث عقد بستند و از اولاد این هر دو نسل نبی آدم بهم رسید لیکن درباره صدوق با عظم
از عذر مقری که دروغگو را حافظه نمی باشد چاره نتوان کرد عجبتر آنکه زیاده از صد روایت در کتب اصول
ایشان بطرق مختلفه و سبل متنوعه موافق روایات اهل سنت کما اشرنا الیه نقل مرویست که باظهار قمی
مذکور تبرا از دشنام مادر و خواهر در حق انبیا است اینهمه را بر کذب و افترای ائمه و تقیه محمول میکنند و داد
بهتان میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم بار هم شکر خدا است که بحکم روایت سابقه غیظ و غضب
سلمان فارسی و اعتقاد تبدل و تمثل پسر کنعان حبشی درباره بهیمه بود نه درباره وجه مطهره سید المرسلین و
لیکن علمای طائفه در حق آن جناب خاک بدهن مفتریان تبدل جلد مطهر او با جلود سگ اصحاب کهف قائل اند
و کمال احسان و مزید امتنان در خصوص جناب فیض مآب خاتم رسالت مرعی دارند و نیز می گویند که حضرت قائم آل محمد
معاذ الله بر آن طاهره مطهره حدود شرعی در مجامع اصحاب جاری خواهد کرد کما روی شیخ
المشائخ فی نوادر علله عن عبد الرحیم القصیر قال قال لی ابو جعفر علیه السلام اما لو قام
قائمنا لقد ردت الیه الحمیراء حتی یجلدها الحد عجبست که درباره ام المؤمنین این همه
اعتقادات فاسده بهم رسد و بر آنکسانیکه بزعم امامیه بی ایمان گرفتند و بسیر مردم از جهان رفتند
احتمال تبدل مسطوره پیرامون خواطر قوم نگردد والله عزیز ذو انتقام و آنچه قدمای شیعه بر دامن
مطهر ام المؤمنین صلوات الله علی زوجها وعلیها غبار کذب و افترا و خاشاک بهتان عظیم فرو ریخته اند
هیچ مسلمانی را بعد عثور بر قصه افک و عبور بر آیاتیکه در تکذیب منافقین و تطهیر و تصدیق جناب اقدس ام المؤمنین
در محکمات قرآن مبین وارد شده جسارت بر ذکر آن نمی تواند بود کما لا یخفی علی من طالع هفوات قدمائهم
سیما روایات القمی وقد اوردتها للضرورة الملجئة فی الکتاب الکبیر عند ابطال
خرافات المحاشی علیه ما علیه و با اینهمه مزید حیای طائفه بجائی رسیده که اگر احیانا روایتی
ولو کانت غیر معتبرة در کتب اهل سنت ورود یابد و احتمالی ضعیف بر شان حضرت صدیقه داشته

باشد

باشد بکمال تکبر گردن می کشند و نعره و واویلا و مصیبتا میزنند و الحمد لله که الکنون بر تقدیر انکار معاینه
اقرار دارند که حالیا بعد ورود تطهیر ذیل و در تنزیل هر کس که دامن مقدسش را بابن الوثات کما شارتی بدان
رفته آلوده کند مکذب آیات قرآنی است پس تکذیب و تکفیر قدما خود که عمده و واسطه اخذ دین و ایمان از ائمه
معصومین شان باشند من حیث لا یشعرون میکنند وهذا من عجائب قدرته فالق الحب والنوی خالق
الصبح والمسا اما وهم اخبار عن الغیب در سانحه کربلا و خروج خوارج نهروان
الی غیر ذلک مثل آنچه درباره شتر ام المومنین از سلمان نقل میکنند پس از عجایب توهمات و غرایب تخیلات است
چه اینهمه بر تقدیر واقعیت از زبانی مخبر صادق گوش کرده بود و وقت مرور بر فرز کربلا و عبور بر یوم حرور یاد
آورد چنانچه حضرت ام المومنین ام سلمه رض شیشه خاک طف را روز عاشورا یاد فرمود و خبر کتاب اختصاص مؤید
این مدعا است زیرا که از ان واضح و آشکار میشود که حضرت سید کائنات سلمان فارسی را همچو حذیفه بر اخبار و فاء مردم
و دیگر واقعات و فتنهای منافقین که درین امت بهم رسید مطلع میفرمود پس بمقام مدح و ستایش بر اصول
امامیه نباشد و نه جای توهم خرق عادت طرفه آنکه سلمان فارسی اینهمه حکایات و قصص را که یکدو بار از زبان
سید ابرار شنیده باشد در متخیله خویش نگاهداشت و برای التباس مردم بیان کرد و نصوص قطعیه نبویه را
بر امامت بلافصل مرتضویه تاکیدات و تصریحات را در اطاعت علویه علی کر الشهور و مر الدهور بمسامع علیه نشنید
سیر سید بلکه باعجاز و خرق عادات زبانی حیوانات خصوصا افاعی که بدعای او کفار یهود را فرو برد همچنین
از حیوانات دیگر بلکه اشجار و حصاة می شنید یاد نه نمود و حقیقة سر هم نه تراشید بلکه تردد هم بهم رسانید و
حال آنکه قلوب امامیه بخوبترین وجوه می دانند که ادنی تردد درباره حضرت امیر چون بت است پس مدح بقدح مبدل شد
و آنچه در تمهید گذارش یافت که منی لم یجدوا فیهم مناقب فاختلقوا من تلقاء انفسهم والکاذبات تعود مثالب تحقیقش
عیان گردید و مثل سفیده صبح صادق پیدا گشت که واضعین حدیث نقش یعنی در دل سلمان هر وقت
ملکی نقش میکرد که چنین باید کرد هرگز از تناقض و تهافت حسابی برنداشته اند و التفاتی بآن نکرده والا
قائل باید شد که عدم حضور او بر وقت طلب امیر المومنین از الهام ملائک باشد و قس علی هذا تردد او و فیه من

المفاسد ما لا یحصی اما واقعهٔ دزدان و تهجمی سکان پس آن نیز از ین فتاوی است بلکه
عجیب‌تر عجیبه افزاید و هوش اهل حضرت را میرباید که برای دفع شر دزدان از قومی که چندان حقوق شان بذمهٔ خود
نداشت این همه اعجاز و خرق عادت بروی کار آورد و مهدر وقتیکه اهل بیت امجاد از دست لصوص متغلبین در انواع
مصائب و احزان مبتلا شدند کام غیرت مرة سکان شکاری خود را بر نگماشت تا دمار از روزگار مخالفین رو به باز بر می
آوردند طرفه‌تر آنکه چون جناب سیدة النساء خواست که درین دوران دعای بد بر ایشان کند و هلاک شان از جناب
منتقم حقیقی مسالت نماید چنانچه دیوارهای عمارات مدینه از اساسهای خویش جدا شد و قریب بود که شور قیامت و
زلزلهٔ ساعت بر خلفاء و اعوان و انصار شان برپا شود و یَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَ
تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ این بزرگ یعنی سلمان فارسی آنجناب را بالحاح تمام و افصاح مالا کلام باز
داشت و سرسری خلفا لعنوان عجیب بکار برده و از ناصبیت او كَمَا فِی تَالِیفَاتِ الْاِمَامِ
الْاَعْظَمِ الطُّوسِیِّ وَالْبَاقِرِ الْمَجْلِسِیِّ وَاللَّفْظُ وَالرِّوَایَةُ لِلْاَوَّلِ فِی اخْتِیَارِ الرِّجَالِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِیِّ اَنَّهُ لَمَّا اسْتُخْرِجَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِنْ مَنْزِلِهِ
خَرَجَتْ فَاطِمَةُ فَطَابَحَتْ فَقَالَتْ خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّی فَوَالَّذِی بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَئِنْ لَمْ
تُخَلُّوا عَنْهُ لَاَنْشُرَنَّ رَاْسِی وَلَاَضَعَنَّ قَمِیصَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
عَلَی رَاْسِی فَمَا نَاقَةُ صَالِحٍ بِاَکْرَمَ عَلَی اللّٰهِ مِنْ وَلَدِی قَالَ سَلْمَانُ فَرَاَیْتُ وَاللّٰهِ اَسَاسَ
حِیطَانِ الْمَسْجِدِ تَقَلَّعَتْ مِنْ اَسْفَلِهَا حَتّٰی لَوْ اَرَادَ رَجُلٌ اَنْ یَنْفُذَ مِنْ تَحْتِهَا لَنَفَذَ فَدَنَوْتُ مِنْهَا
وَقُلْتُ یَا سَیِّدَتِی وَمَوْلَاتِی اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی بَعَثَ اَبَاکِ رَحْمَةً فَلَا تَکُونِی نِقْمَةً فَرَجَعَتِ
الْحِیطَانُ حَتّٰی سَطَعَتِ الْغَبَرَةُ مِنْ اَسْفَلِهَا فَدَخَلَتْ فِی خَیَاشِیمِنَا الخ لیکن بر اصول حضرات رفضه
که جناب امیر برای تسلیهٔ شیعیان خود بسیاری از معجزات و خوارق عادات و عطوفات ظاهر می نمود
چنانچه روزی موالی آن جناب بذروه عرض رسانیدند که با اینهمه اعجاز که بر مرکب ابر نشستی و عمار یاسر همراه
گرفتی و بعد سیر تمامی دنیا و نظاره عجایب صنایع ارض و سما مثل سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم در مکه معظمه

کردی

کردی برای جهاد اهل شام چرا محتاج بجمع خیل و رجال و سیوف و نصال بشوی حضرت فرمود که این همه
برای تعبد و مزید ثواب اخروی است والا میتوانم که همین وقت باین دست کوتاه خود ریش یا بروت
معاویه بر کنم بمجرد این ارشاد فیض بنیاد دست کوتاه را دراز فرمود و موی معاویه باصحاب نمود بازمینان
صادق خبر دادند که در همان روز معاویه در شام از تخت سلطنت بر زبر افتاد و تا دیر در غشی بود چنانچه
تفصیل این قصه در کتاب السماء والعالم از بحار موجود است و نیز جناب مظهر العجائب معدن الغرائب هرگاه برای
حفظ جان و ناموس شیعیان بلکه بعضی از مجوسیان انواع معجزه با برروی کار آورده در وقت حفظ ناموس
و جان سلاله اهل بیت سید الانس و الجان مانند جنین در رحم در پرده نشنید و مثل خائنان گریخته در خانه جا
گزیند کما فی حق الیقین و بهجة المباهج و غیرهما من الکتب المعتبرة اینهمه شکوه و شکایات از سلمان و صاحبین
بجا و حقیقی خواهد بود بلکه الحق از ینها صد در یافت بر اصول موضوعه متشیعین عین کمال خواهد بود کما لا یخفی و
تفصیل قصه مجوسی بدنهاد که فاروق اعظم را کشت و جناب بیجا سر بستی او و خرق عادت نمود بروایت
اکابر اصحاب ائمه مثل فضل بن شاذان و غیر او که نزد بسیاری از علمای شیعه بصحت رسیده و صفا کامل بهائی
بعد نقل آن اعتقادی بصحتش ندارد بلکه در صور خیالیه او چنان مترکز است که عمر نگذشت که مردم او را
بکشند و گفت شاید که غلامی را در عوض خون من قتل کنند پس فرمود تا او را آزاد کردند اینست که
چون عمر غنیمت قسمت کرد ابولؤلؤ فیروز نام بحصه مغیره بن شعبه افتاد و او صیقل گر بود و بخدمت امیر المؤمنین
تردد می نمود مغیره خراجی بوی نهاد هر روز دو دانگ زر میداد به نیم دینار کردند آنهم میداد پس چهار دانگ
رسانیدند نیز قبول کرد تا نوبت باشاره عمر به پنج دانگ رسید فیروز سر باید زد و در بین اثنا روزی پیش عمر
رفت و گفت یا خلیفه ترا عجب می آید که علی را ذوالفقار هست مرا نیز برای تو بهتر از ذوالفقار شمشیری بسازم
لیکن قسیر ملکیه مراد بخدمت تو حاجتی مانعی نباشد عمر از روز فیروز هفت جنس از وی طلبید و آهنی چند بدست
آورد هر روز چند نوبت بخدمت عمر رفتی و آنچه ساختی بوی نمودی تا شمشیر تمام کرد روزی بر دستور
قدیم پیش او رفت و شمشیر بدست گرفت غلاف آن چوبی بود سفید و نزدیک قائمه آن سوزنی

کرده بود و میخ آهنی در انجا فرو کنده هشته که جز وی دیگری نتوانست بر آوردن چون شمشیر بدست عمر داد
خواست که از غلاف بیرون کشد نتوانست فیروز گفت بمن بده چون با و داد آن میخ از انجا برکشید و بجوانب
خویش کسی را ندید شمشیر بر شکمش زد و هم انجا گذاشته بگریخت گویند که در خانهٔ علی رفت علی بر در خانه
نشسته بود از انجا برخاست بجای دیگر نشست چون مردم بطلب او رفتند علی سوگند یاد کرد که تا من
اینجا نشسته ام هیچکس را ندیده ام همان شب ابو لولو را بر دلدل نشاند و گفت که آنجا دلدل بر زمین فرود آید
فرود آی و زنی بخواهی و نامهٔ اهل قم با و داد که بمجرد وصول و زنی را بعقد نکاح وی بدهید چون سال
تمام شد و مردم بطلب او در آن شهر رسیدند او کسی آورده بود پس بی نیل مقصود باز گردیدند این نوع
روایات که سرتیپی کفار و شیعه بعمل آن زنند و حفظ ناموس خویش نصب العین ندارند بیشمار است از آنجمله قصهٔ
ابوذر که چون او را از مدینه بربذه اخراج کردند منادی ندا می کرد که احدی مشایعت و بیرون بردن و تفقد او
نکند جناب امیر با فرزندان و اصحاب خویش سر ازین حکم بپیچید و دست از دامن تقیه برداشته همراه او رفت و در
وقت وداع انواع عاطفت نمود و مثالب خلفا ذکر فرمود چنانچه در حیات القلوب است اما سانحهٔ
یهود و تبدل اسواط با فاعی پس دلالت بر کمال صبر و شجاعت و ثبات عزیمت دارد
ولیکن ترک وجوب یعنی عدم حضورش وقت طلب حضرت امیر برای جهاد مخالفین و شکایت انضجار
مرتضوی از وی درینباب چنانچه گذشت منافی مدلول این قصه است کما لا یخفی علی من نظر الی عبارتهم
فی باب الخلفاء الراشدین و از خاتمهٔ قصهٔ افاعی صریح میتوان یافت که وی را ضعیفین حرص خوشامد و طلب منافع
دنیوی متوقع تقرب جنابش او بود این حکم را نیسکرد چیزی دیگر ملحوظ نبوده چه بدلالت حدیث لو علم ابوذر ما
فی قلب سلمان لقتله ولقد آخی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بینهما فما
ظنک بسائر الخلائق معلوم میشود که سلمان را با بوذر عقد مواخات بستند پس چون اخوت
ایمانی از ابوذر بمقتضای حدیث شیخ ابو جعفر منتفی باشد از سلمان را در بزرگ و البته هم مسلوب خواهد بود
والا یلزم خرق الاجماع و بر ظاهر است که در خصوص مواخات این هر دو کس البته ملاحظهٔ مرجحات و روابط معنویه

بلکه مراعات حکم حکیم علی الاطلاق درمیان باشد لقوله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی چنانچه تفصیل وتصریح آن در کتب کلامیه خصوصا طعن قرطاس نموده اند پس محال است
که این عقد مواخات از اتفاقیات وخرافیات باشد علاوه چون سلمان از عرش عظیم تا تحت الثری ملائکه را در
مقربین از آفتاب هم مشهورتر باشد کما یدل علیه خاتمة قصة الافاعی نصاف کنند که ظاهر خصائص ائمه
هدی خصوصا مناقب حضرت علی مرتضی که بروایات معراج سید انبیا تعلق دارد کجا باقی می ماند ع هذا
عاقل یلمعی بسبب ملاحظه حکایت افاعی بکمال پریشانی دست وگریبان میشود که بعد از ترقی دین متین و
قوت وشوکت اصحاب سید المرسلین یهود بیدین کجا طاقتی بر ریختن خون سلمان داشته باشند کما لا یخفی
علی من نظر الی روایات اسلام سلمان ومزید اخلاصه وکمال ایمانه کاش واضعین این داستان تصریح بر آن
می کردند که او در مکه بایمان مشرف شده واز امثال واقران خویش گوی سبق ربوده واین همه انواع شدائد
از دست کفار قریش برداشته از دست یهود تا حوالی هجرا بالاستبعاد ادا می شد وکلام از تناقض وتهافت
بعید می افتاد اما حدیث نزول فرشته ومکالمه او با سلمان پس تصریح
علمای امامیه که این امر از خصائص ائمه معصومین وجناب سیدة النساء بعد حضرت سید المرسلین است کما فی تفاسیرهم
وقد روی اکابرهم عن الصادق علیه السلام انه من خصائص حجج الله تعالی دون غیرهم مکذب این دعوی است
اذ خاصة الشیء ما یوجد فیه ولا یوجد فی غیره وجمعی از اکابر ایشان مثل شیخ کشی چون بر امثال این خرابیها
متنبه شدند روایتی دیگر از انبان زنبیل خویش بر آوردند که مراد از محدث بودن سلمان آنست که امام اسرار
درس امامت خود بدو می آموخت وبحمد الله که این روایت نیز دعوی مکالمه ملائکه را با سلمان از بیخ کند
چنانچه روایت شیخ المشایخ در علل ان سلمان کان محدثا فسئل الصادق عن ذلک
وقیل له من کان یحدثه فقال رسول الله وامیر المؤمنین وانما صار محدثا دون غیره
ممن کان یحدثانه لانهما کانا یحدثانه بما لا یحتمله غیره من مخزون علم الله ومکنونه
ولیکن بر عقلای تیزهوش مخفی نیست که این مضمون جدید مخالف مدلول احادیثی است که در تفاسیر شیعه و

بحار الانوار قرار یافته یعنی محدث همان است که فرشته باوی حرف زند و قصهٔ امر و نهی سلمان با حضرت
قابض الارواح خود قبل ازین در مناقب او سمت ذکر یافته و از اصح الکتب امامیه نیز همین معنی از حضرات
معصومین بمنصهٔ ظهور جلوه گر است حَیْثُ رُوِیَ فِیْهَا اَنَّ الْمُحَدَّثَ هُوَ الَّذِیْ یُرْسِلُ اللّٰهُ اِلَیْهِ الْمَلَکَ
فَیُکَلِّمُهُ وَ یَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا یَرَی الصُّوْرَةَ انتهی اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات
وَالتَّنَاقُضَات علاوه در باب اسرار امامت از گروه مخلصین سلمان که بروقت معهود حاضر نشده تردد
بهم رسانید بر جیدن و او را باین رموز اختصاص بخشیدن و مقداد را که اخلاص کامل و رسوخ اعتقاد و قبول این
مفصل معلوم شد و بظهور پیوست که او در وفا و اخلاص و کمال ایمان و حسن اعتقاد و اطاعت اهل بیت معدوم
النظیر است قلب موضوع و عین مخالفت با احادیث مستفیضه که اسرار و غوامض را از نا اهل باید پوشید و از اهل
دریغ نباید کرد چنانچه روایات بحار بران شاهد عدل است و مؤید مزید وفا و اخلاص مقداد و آنکه مثل او درین
باب کسی نبود مطالعهٔ وافی است زیرا که ازان بوضوح می انجامد که معاصر او مانند خلیفهٔ ثالث در
اطاعت و انقیاد مرتضی احدی را شریک و سهیم او نمی پنداشتند و در بارهٔ او چنان معتقد بودند که او اطاعت
جناب امیر چندان میکند که مطاع خود را مثل خدا ساخته با اینهمه ملا طاهر قمی جماعتی را اعتقاد آن است که
این علم اسرار و رموز مخصوص بسلمان بود دون غیره من الاصحاب الکرام و حضرت امیر علیه السلام و را باین فضیلت
اختصاص و امتیاز بخشیده بود و دیگری باین معنی صلاحیتی نداشت و ازینجاست که در حدیث آمده که
اگر ابوذر اطلاعی بر ما فی الضمیر سلمان یافتی بلا مهلت و را قتل کردی یا دعای خیر در حق کشندهٔ او نمودی چنانچه
از رسالهٔ فارسیهٔ او عیان میگردد و ازین اعتقادات هویدا شد که هنوز این همه اکابر امامیه را بر احادیث ائمه
هدی اطلاعی درست بهم نداده که بر نقیض این معتقدات دلالت دارد بر یکی از بسیار و اندکی از بیشمار اکتفا
می نمایم که فاضل استرابادی در منهج المقال از ابو بصیر آورده که او از امام ابو عبد الله روایت میکند قَالَ قَالَ
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ یَا سَلْمَانُ لَوْ عُرِضَ عِلْمُکَ عَلٰی مِقْدَادٍ لَکَفَرَ
یَا مِقْدَادُ لَوْ عُرِضَ عِلْمُکَ عَلٰی سَلْمَانَ لَکَفَرَ انتهی و وقتیکه حال هر دو بزرگ مساوی باشد بباید که این

علم اسرار و رموز امامت حضرات ائمه اطهار که نتیجه آن بر اصول موضوعهٔ امامیه مقابله بهم گرو صدور تلفظ
احدهما عن الآخر هست خصوصاً که بسلمان نه اشتباه باشد در باره مقداد هم لفظ محدث بیرایه ورود که شنیده نا
حضرات متشیعین معتقدان نا شنید و از لیس فلیس حل آنها بخیال قم آثم بر روایات اثنا عشریه که در باره
مقبولین لسانی قبل ازین گذشت وارد می آید که در حدیث شریف لفظ محدث اسم فاعل از احداث بود که مولف
رساله در تحقیق آن بتفصیل کوشیده و مرادف بدعت قرار داده و لیکن محدثین محدثین رواة مختلقین بعلت خوشامد
و تقرب خود نزد حضرت سلمان که حکومتش بر مدائن امتداد یافته تا زمانه دراز کشید بعادت قدیم تحریف
و تبدیل نموده باشند و فقره تشبیه بحضرت امیر از طرف خود افزوده پس درین صورت هم خصائص علو
محفوظ می ماند و هم احادیث احداث این بزرگان کما ذکر فی الصدر بر محامل خویش بعنوان شایسته می نشیند
و حاجتی بتاویلات سخیفه و مقولات لاطائله ضعیفه نمی افتد تنها این مغالطات عشرات و جهل و تجاهل از
حدیث منهج المقال و مانند آن بلای قمی اتباع و اشیاع اورا بیشتر نا یده بلکه این سقطات و زلات و تغافل
ذهول از مقتدا فحول یعنی ابوالقاسم موسوی ملقب بعلم الهدی نیز صدور یافته چنانچه فاضل استرآبادی در کتاب
مذکور میفرماید واعلم ان السید المرتضی ذکر فی بعض فوائده الجواب عن الحدیث المتضمن ان
اباذرّ لو علم ما فی قلب سلمان لقتله وهذه صورة لفظ الجواب وبالله التوفیق ان
هذا الخبر اذا کان من اخبار الاحاد التی لا توجب علما ولا تثلج صدرا وکان له ظاهر
ینافی المعلوم المقطوع تاولنا ظاهره علی ما یطابق الحق ویوافقه ان کان ذلک سهلا وفی
نسخة لذلک سبیل والا فالواجب طرحه وابطاله واذا کان من المعلوم الذی لا یختل
سلامة سریرة کل واحد من سلمان وابی ذر ونقاء صدر کل واحد لصاحبه وانهما
ما کانا من المدغلین فی الدین ولا منافقین فلا یجوز مع هذا المعلوم ان یعتقد ان
الرسول علیه السلام یشهد بان کل واحد منهما لو اطلع علی ما فی قلب صاحبه لقتله
علی سبیل الاستحلال لدمه ومن اجود ما قیل فی تاویله ان الهاء فی قوله لقتله

راجعة الى المطلع لا الى المطلع عليه كانه اراد انه اذا اطلع على ما في قلبه وعلم موافقة
باطنه بظاهره وشدة اخلاصه له واشد خلطته به ومحبته له وتمسكه بمودته و
نصرته فقتله ذلك الظن والود بمعنى انه كاد يقتله كما يقولون في من يهوى غيره ويشتد
محبته له انه قد قتله حبه واتلف نفسه وما جرى مجرى هذه الالفاظ ويكون
فائدة هذا الخبر حسن الثناء من النبي صلى الله عليه واله وسلم على الرجلين وانه آخا
بينهما وباطنهما كظاهرهما وسرهما في النقاء والصفاء كعلانيتهما انتهى فتدبر
في ذلك بلفظه فقیر را بعد از استقرار مؤلفات سید مرتضی چنان متعین شد که این افاده غریب در خاتمه
کتاب درر الفرائد وغرر القلائد مسطور است که صاحب منهج المقال آن را بمشت نگرفته اکنون احقر العباد اول
تلخیص قول علم الهدی می پردازد ثانیا بخدمت گذاری او خود را متوجه میسازد پس باید دانست که ملخص عبارتش آنست
که اگر حدیث مذکور از اخبار صحیحه احادیث محفوظ مقرر نیست ظاهر معنیش منافی خبریست که قطعا ویقینا معلوم
شده پس البته تاویلش خواهیم کرد بعنوانیکه مخالفتش مع باقی نماند اگر راهی بسوی تاویل مفتوح باشد و آسان بود و الا ابطال و رد آن
واجب خواهد بود و چون جلالت اخلاص و صفای هر دو بزرگ هر کس را معلوم است و آنهم از احادیث واضح می شود که این هر دو کس در اسلام
دخیل نه گشته اند و ایمان ایشان بدرجه کمال رسیده و هر دو از نفاق و ضعف ایمان منزه و پاک بوده اند پس با وجود این
امر مقطوع اعتقاد نمی توان کرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گواهی داده باشند که اگر هر یکی بر مکنون خاطر دیگری
واقف گردد خونش بر سبیل استحلال بریزد پس لامحاله تاویلی باید کرد و بهتر از همه تاویلات آنست که ضمیر مفعول را
با بوذر بر گردانند نه بسلمان و فاعل قتل همان علم را که از علم مفهوم شده قرار دهند یعنی اگر ابوذر بر ضمیر سلمان که محبت و
مودت و اخلاص و موافقت باطن بظاهر است واقف شود این علم بمحبت ابوذر را در محبت سلمان هلاک نماید چنانچه
در باب عشاق می گویند که محبت فلان فلانی را کشته است و مقصود ازین کلام اظهار مواخات و مصافات
فیما بین ایشان است تا معلوم شود که ظاهر ایشان مثل باطن ایشان است انتهی صاحب منهج المقال بعد ذکر توجیه
مذکور گفته که درین کلام تامل کن انتهی حاصل سخافت این توجیه که اوهن از نسج عنکبوت است ناگفته

بنابر

بنا بر ضرورت سابق که مخالف بر مجرد زلوی حمل نکند بر چند بحث التماس میرود نخستین آنکه از اجلای
بدیهیاتست که بیان معنی کلام او که از تهافت و تناقض کمتر خالی می‌باشد بعنوانی می‌باید که سیاق و سباق آن
متحمل بود و الفاظ دقیقه که دران مسرود شود همه گر مخالف افتد چه جا بیان حدیث خاتم المرسلین که بجوامع الکلم
اختصاص یافته عجب از شریف ثمانینی که در مسلک اول احوال تبحر و کثرت علوم او بر مرویات امامیه گذشت
چنان در سخن سازی متوجه شد که او را از الفاظ حدیث مذکور هم خبری نماند مطالعه بحار الانوار و دیگر تصانیف
علمای کبار امامیه قدیماً و حدیثاً بران گواه است که در آخر حدیث ابوذر و سلمان که از حضرات ائمه هدی
علیهم السلام مرویست این جمله هم واقع است ولقد آخا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینهما فما ظنک
بسائر الخلایق و این کلام نص ست در آنکه تاویل شریف متشیعین که آنرا اجود و احسن قرار داده خطئی از صحت ندارد
چه جای اجود و احسن بودنش زیرا که اهل بیت طاهرین بر مرویات محدثین ایشان فرمودند که اگر ابوذر وقوف بر مکنونات
سلمان یابد فی الفور او را بکشد و حالانکه عقد مواخات با هم گر حاصل بود پس بسائر طبقات خلایق که محبت و مواخات
ندارند چه رسد و شریف متصدی تصحیح بگوید که مقصود ازین حدیث آنست که اگر ابوذر بر مکنون سلمان واقف شود بقدر
محبت و مودت خود در دلش باید گشته محبت او گردد فاعتبروا یا اولی الابصار انصاف باید کرد که برین
تقدیر خاتمه مزبور چگونه مرتبط خواهد شد اینست حال خوش فهمی علمای طایفه که معاذ الله جناب سید الخافقین
در تعلیم و تلقین شان سعی وافر و کوشش بلیغ فرموده تا بعلمای دیگر چه رسد این همه بکطرف باری اینهم
بخیال شعیرا و نگذشت که کلام سائل که شریف مرتضی بجوابش اهتمام نموده چنانکه دانستی در کتاب غرر حقیقه مشتمل برین
خاتمه است چه صدر سوالش اینست که بحضرت صادق نسبت میکنند که فرمود مواخات کردنی میانه سلمان
و ابوذر و حالانکه اگر مطلع میشد ابوذر بر مکنون خاطر سلمان میکشت او را پس معلوم شد که معنی فما ظنک بسائر الخلائق
در تحدیث هم مرعی و ملحوظ است و هرگز شریف التفاتی بدان نمیکند و لیس هذا اول قارورة کسرت چه
او قطع نظر از رد احادیثیکه از تواتر لفظی و معنوی هم درگذشته الفاظ مستهجن بر زبان می‌آرد و خیال نمیکند که
این تشنیعات بکجا میکشد چنانچه بر متتبعین غیر مخفی نیست فاعتبروا یا اولی الابصار دوم آنکه بقول مولف

رساله در مواضع بسیار بمدارک علما قرار یافته که احادیث مر احادیث را تفسیر میکنند و در روایات دیگر کما
اشرنا الیه وارد است که اگر ابوذر بر مکنونات قلب سلمان واقف شود دعا خیر در حق کشنده او کند و اینهم منافی
و مضاد این توجیه و تاویل است اول دلیل بر بطلان آن است لیس شریف ثمانینی و رد دعوی اجودیت و احسنیت
این تاویل و توجیه باطل کرة بعد اولی و مرة بعد اخری در لجج خطایا بحیثیتی گرفتار شده که اولیای ورا
امید وصول بکنار نجات باقی نمانده شعر شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل * کجا دانند حال ما سبکساران
ساحلها * سوم آنکه بعض مذکور چنانچه از مشاهده این امور تعامی اختیار کرده از روایات دیگر که
در باره تکفیر مقداد و سلمان با همدگر بر تقدیر اطلاع احدهما علی ما فی قلب الآخر در منهج المقال و غیر آن
مرویست و بعد من قبل نیز تجاهل نموده و گول عوام در خواسته زیرا که تطرق توجیه و تاویل بوجود اینهم
سخافتها بلکه مخالفتهای بامیه که دانستی در لفظ القتله باشد نه در لفظ الکفر و بدیهیست که لو علم فلان ما فی
قلب فلان لقتله او لکفره باعتبار ربط معنوی مشاکل یکدیگرست و مناط دعوی تفسیر حدیث مر حدیث دیگر را آخر
باعتبار معانی می باشد نه باعتبار الفاظ مع آنکه آخر علما امامیه علی ما نطقت به السنتهم چنانچه سلمان و ابوذر را از اخلص
اصحاب و کمل اولیا میدانند همچنین مقداد را نیز پس معلوم نیست که شریف مرتضی در این حدیث بر کدام تاویل و تسویل
کار خواهد بست خدایا مگر احباب و معتقدین شریف ثمانینی گویند که مراد از تکفیر احدهما یعنی سلمان
یا مقداد در حدیث منهج المقال نیز همان است که شریف مرتضی تقریر آن کرده یعنی مقداد بر علوم سلمان
اگر مطلع شود و مکنونات خاطرش بر مقداد عرض کرده آید مقداد کافر شود یعنی چنان در محبت و اخلاط و منهمک
گردد که ویرا از خدا و رسول و حدیث و قرآن و امامت ائمه هدی کاری باقی نماند یا از همین سبب تکفیر او نماید که بزرگان
گفته اند شعر اگر خود هفت سبع از بر بخوانی * چو آشفتی الف با تا ندانی چهارم آنکه ضعف ایمان
ابوذر و سلمان که مدلول روایات امامیه است و قبل زین از اصول معتبرة الشان گذشت شاید هنوز بر سامعه
بعض شر عبور نکرده فمن یرد هم بقیه من العمی و الضلال پنجم آنکه اگر قول ثمانینی را در باره صحابه قلب
کنیم نقیض است که او را آمعیر و منفری بهم رسد چنانچه بر دانشمندان عالم ظاهر است نموذج آن بقید کتابت

آرم تا طلبهٔ علوم دینی تفصیل را از آن اجمال استنباط نمایند و آن این است که اکثر روایاتی که در بارهٔ
مطاعن و مثالب خلفای راشدین متکلمین امامیه ذکر میکنند اگر از آحاد است و ظاهر معنی آن مخالف است مر امر
جزمی را که معلوم و مقطوع است پس تاویل آن ضرور خواهد بود بعنوانیکه مخالفت واقع از میان برخیزد و الا رد
و ابطال آن واجب خواهد شد چه ما بالقطع از آیات قرآنی و احادیث متواتره رسول ربانی معلوم است
که اصحاب کبار از مهاجرین و انصار خصوصا خلفای راشدین از اهل نفاق نبودند و خللی در اسلام نداشتند
پس محال است که یکی مر دیگری را دشمن دارد و قد قال الله تعالی فیهم رحماء بینهم و غصب حق علی بن
ابی طالب نمایند و خلاف اخبار الهی و کرّه الیکم الکفر و الفسوق و العصیان بعمل آرند و با ایذای فاطمه زهرا پردازند
پس آن روایات را بمحامل فرود باید آورد که با همه گر مخالفت باقی نماند چنانچه شراح حدیث اهل سنت و بعضی
متکلمین ایشان میکنند و غالبا نظر بامثال این ابحاث صاحب منهج المقال بعد ذکر توجیهات شریف مرتضی
گفته فتدبر فی ذلک و شاید اگر در خاطر کسی خلجانی پیدا شود که افادهٔ شریف مرتضی در بارهٔ کسانی است
که بر روایات فریقین مقبول باشند و حال خلفای ثلثه چنین نیست گوییم این هم هرگز بر ناظرین این اوراق
مستور نخواهد شد زیرا که مقتضای اصول روایات امامیه بر صور چنانچه ایشان در بارهٔ خلفای ثلثه تفسیق [illegible]
و مانند آن است چنانچه سابقا و آنفا گذشت مع ذلک در مسلک اول او واضح شده در این اوراق نیز بقدر ضرورت
بر زبان قلم حواله گشته که مناقب خلفای راشدین در کتب فریقین منضبط است و شیعه را از قبول آن بدلائل عقلی
و نقلی چاره نیست و اگر بنظر انصاف در قرآن مجید اندک غور و تامل بکار برند آیات بینات بسیار خواهند یافت
که اصل مذهب شیعه هم می اندازد و تر و خشک ایشان را باقی نمی گذارد و کما مرت الیه الاشارة این چند حرف
تبصرهٔ شریف مرتضی مرتبط بود و قدمای ایشان داد انصاف و دشمنی داده اند چنانچه اولیای شریف در کتابی که او را جمله ذیل ذکر
بر دو آن پرداخته اند بهر آنکه تلخیص مقال ذکر کنیم تا در چند سطر دیگر بمقدار غور قدما مثل تبصرهٔ شریف مرتضی در عنوان
شود اول آنکه لابد در مطلع علیه را که علم هیئت قبل کنند دوم آنکه مکنون قلب سلیمان را کشید یعنی در کمال ضیق ظلم انداخت
اول را از آن مهمل گفته که مستلزم تکرار بی نمک است و لفظ قبل بی محل چه مطلع قلب غیر خدا پدید نبود مگر عالم با

وثانی را از آن مهمل قرار داده که نفاق سلمان لازم می آید و سوال سایل عود میکند زیرا که ظاهرش اخوت ابوذر
بود و باطنش کلفت و ضرر و نزد اصیل النفاق انتهی و بر اهل فطانت مخفی نیست که چنانچه مجموع کلمات فقیر جمعیت
مهملات شریف را متفرق میسازد بعضی از آن بنیاد این تسویلات را نیز بر می اندازد و اما معاصرین
کمترین پس بعضی از آنها بمقتضای ناعاقبت اندیشی چنان افاده فرمودند که مقصود آنست که اگر
ابوذر از حال باطن سلمان آگاه شود یعنی با دیگوید که فلان و فلان منافق اند و بهره از دین و ملت ندارند بلا مهلت سلمان
را بکشد انتهی درین صورت باید که اهل تبرا و تمامی علمای شیعه که نفاق و کفر اصحاب سنی و خصوصاً
اخص ملازمین آنجناب را سخن تکیه خویش گردانیده اند بحکم این احادیث کشتنی باشند و باول بکفر خویش
فتوی دهد و خون خود را بدر نماید بستر بدانکه وجودیه امامیه از امثال این احادیث بدعای خویش را باثبات
رسانیده اند چنانچه احقر الانام در رساله که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری بتایید صوفیه نوشته
و انکار متعلم الدوله که هیچکس از متبحرین یا سالک این مسلک نیست باطل نموده اشارتی بدان کرده و بنا بر الحاح
بعضی از عمائد متعنا الله بطول بقائه و رفع تعطش بعضی از سرامد صوفیه قدست اسرارهم بر روایات قوم تکمیلش بعنوانی
نموده که با وصف قلت اوراق مشتمل بر مناقب این حضرات است که مزیدی بران متصور نباشد یعنی
قاضی در مجالس و مصایب نواصب کابر خود گواهی می دهد که مرتبه ایشان تالی ذوات عالی انبیا و ائمه است
و تشیع حقیقی بی اختیار تصوف از محالات و هم محتوی بعبارات شیخ بهائی در کرامات شان و آنکه سیر
طریقت برای وصول الی الحق و کشف مسئله وحدت وجود از ضروریات و هم منطوی بر تاویلات آیات که واله
ملا مجلسی در جرح و بازی صوفیه بجواب ملا طاهر قمی زیب رقم ساخته و هم محیط بر تصوف خواجه خواجگان شیعه و
کلمات اوست که در رساله اوصاف بتایید صوفیه صدور یافته و هم حاوی بر رد مزخرفات ملا طاهر
قمی و اتباع و اشیاع اوست که درباره تاویلات حدیث ابوذر و سلمان متفوه گشته و هم شامل بر اسامی
اکثری که متشیعین نامهای شان بکمال تعظیم بر زبان می برند و مصنفات شان برای تصحیح عقاید و اعمال
خویش بجان و دل می خرند و هم متضمن بر آنست که منتهای مرادات مومن جالسی در تالیف شهاب

ثامنت یعنی اخراج بعضی از علمای شیعه از دائره تصوف و لعن و ادعای کاذب که زنهار صوفی
نبودند بلکه فقط بمیلی و حسن ظنی بصوفیه داشتند و این نیز بجهت آنکه جماعت مذکوره صوفیه نمی‌دانستند
تا کارگاه مذهب اصولیه که جالسی مذکور در آخر اختیار آن نموده و نشو و نمای دنیوی پیدا بال
ظاهر می پیدا کرده چنانچه صور این مضامین در آئینه حق نما منطبع است توسل این مقولات کاذبه برهم
نگردد و داد خیال جمعی دیگر خصوصاً بعضی از اخباریه بدائره مذکوره که نوم و تیقظ آنها نزد او برابر نمود
و قول بعد قبول توبه ایشان حقیقة بنابر تعنت و عناد و دعوی حشر آنها همراه یزید و شمر و عبیدالله زیاد
با یراد روایات اردبیلی در دیباچه ذوالفقار از دعاوی باطله و عذریست که بدتر از گناه توان شمرد
و از نیجاست که بوجوه عدیده و نقوض سدیده که تلک عشرة کاملة عبارت از انست تمامی
خرافاتش فقط بجمع اقوالش بیدخل مقدمات اجنبیه با فحش طرق بری منقلب گشته الی غیر ذلک من المباحث
لیکن چون اوراق محل این قال و مقال نیست ایراد این فصول از باب فضول دانسته بر رساله مذکوره حواله
نمودم و بجان فقیر چنان مرتکز است که بواسطه بعضی از سرامد صوفیه و هم بعضی از عمائد ذاکرین حضرت
خامس آل عبا که هم مذهب تشیع دارند و هم بنابر تصوف بملاحظه آن علی ما اخبرنی بعض الثقات خیلی جور سند
سبب باشند بحضرت مؤلف و دیگر اکابر معاصرین فایز شده باشد پس ضرورت شد بدیهم باقی نمانده لهذا باز
باصل سخن میرویم و میگوییم که فاضل مازندرانی و ملا باقر مجلسی اصفهانی چاره کار جز این ندیدند که بتسویل
و تاویل راهی دیگر مسلوک و مفتوح فرمایند و آن این است که در احادیث معصومین که نفی مکالمه ملائک از سلمان
وارد شده مراد آنست که خدای تعالی بواسطه ملائک سخن بسلمان نمیگفت و انکار کلام و هم زبانی فرشته
با سلمان مخالف بسیاری از احادیث معتبره است انتهی و سخافت و وهن این تاویل خود از کلام این
بزرگان که بلفظ الالهام و لفظ امکان آورده اند کما لا یخفی علی من طالع البحار و حیات القلوب و غیرهما واضح
پیدا است هرگز این سخن سازد در روایات متمشی نمیشود چنانچه از ملاحظه حدیث جعفر مانند چشمه خاور است
و قد نقلته من علل الشیخ فیما سبق پس تناقض بحاله باقی است و چون خصایص حضرات ائمه امجاد رغما لاناف المخالفین

بجای خویش بلاریب ثابت است دریافت شد که احادیث مکالمه و محدث بودن سلمان محض از
مکذوبات و مفتریات قوم است که در توجیهاتش متاخرین ایشان بداعیهٔ مخالفت ائمه مثل متقدمین
کینه گذار سینه فکار میشوند و کسبو دار البوار میروند و آصفی کسی از کمترین خلایق بروح پرفتوح ملا مجلسی
یا نجدیت اولیای ایشان عرضه نمی دهد که آیا کلام بواسطهٔ فرشتهٔ مقرب در مرتبه کمتر است از آنکه بسواسطه
با و مکالمه فرمایند پس بسیاری از انبیا که غالباً کلام او تعالی می شنیدند از جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
وسلم که غالباً کلام مقدس بواسطهٔ فرشته گوش میفرمود افضل باشند و لا القول به عاقل مع ذلک چون
حضرات ائمه بالخصوص جناب امیر را بواسطهٔ جبرئیل امین پیام و سلام حضرت رب العالمین عیاناً رسید و وحی
الهی بایشان فایز گردد و هم بواسطهٔ فرشته محادثت و مکالمت سرانجام یابد پس ختم نبوت کجا راه
داشته باشد مع ان الامامة من حیث هی افضل من النبوة کما مر و از امثال این مقامات عاقل کو دعی
می تواند فهمید که عبدالله بن سبا راس و رئیس یهود اشقیا و اتباع و اشیاع او از ارباب سمعه و ریا هم اصول
عقاید کار خود را محکم کرده اند و بنیاد ضلال ثم تلبیس را العنوانی ممتوسس و مشید نموده که مقلدین ایشان
هرگز بکشف حقیقت حالش نتوانند برد الا من وفقه الله تعالی مثل الهارونی کما یلوح من دیباجة تهذیب
الطوسی مگر شنیده که چون آن یهودی شقی و کور باطن غوی بچشم خود دید که سفیدهٔ صبح دین محمدی
از مشرق خلافت خلفای راشدین دمیده و آوازهٔ فتوح و دولت و ترقی اسلام از هر طرف فرا رسیده
طناب سرادقات سلاطین عالم از هم گسیخته و عمارات خواقین عجم فرو ریخته انواع مکاید و حیل
برای شکست اسلام و فتح کفار لئام برانگیخت و سودی بران مترتب نشد آخر باراده فتنه انگیزی
چنانکه صاحب مجمع البحرین اعتراف بآن کرده در لباس اسلام در آمد و از مذهب یهود بحسب ظاهر توبهٔ نصوح
اختیار نمود باز موالات مرتضوی ظاهر کرد و در داد غلو دادن گرفت و آنچه در یهودیت اعتقاد خود را
دربارهٔ یوشع وصی حضرت موسی علیه السلام ظاهر میکرد برای حضرت امیر تجدید نمود و اول کسی که
قول بفرضیت امامت بلافصل آنجناب بر زبان آورد همین مفتری کذاب یهودی خانه خراب است

و نیز اول کسیکه رسم تبرا در عالم پیدا کرد و گفت که خلفای ثلثه و اعوان و انصار شان لایق تولا
نیستند بلکه معادات الشان از ضروریات است و مخالفین حضرت امیر کافر اند و بهره از ایمان ندارند
همین ملعون ابد و مردود سرمد است و از نجاسات که بر السنه بنی آدم در اطراف و اکناف عالم شهرت تمام یافته
که مذهب رفض ماخوذ از یهود اشقیا است فاضل استرابادی تباسلی اسلاف خود بکمال سرور و انبساط و تطیب
خاطر این همه مطالب را در کتاب خودش یعنی منهج المقال فی تحقیق الرجال نقل میکند و بکشاده پیشانی
در تحریر آن مبادرت می نماید فانظر الی عبارته واشارته الکشیّ ذکر بعض اهل
العلم انّ عبد الله بن سبا کان یهودیًّا فاسلم ووالی علیًّا وکان یقول وهو علی یهودیته
فی یوشع وصیّ موسیٰ بالغلوّ فقال فی اسلامه بعد وفات رسول الله صلی الله
علیه واله وسلّم فی علیّ مثل ذلک فکان اوّل من شهّر بالقول بفرض امامة علیّ علیه
السّلام واظهر البراء من اعدائه وکاشف مخالفیه واکفرهم فمن ههنا قال من
خالف الشیعة اصل التشیّع والرفض ماخوذ من الیهودیّة انتهی کلامه جزاه الله
عنها وعن کافة المسلمین فی یوم التناد فانّه قد افاد واجاد اما ادعای
تعلق علم سلمان باسم اعظم پس آنهم افترای عظیم است برای رفع شان سلمان همینقدر تا که بر ملا
نخواهد شد وجه مناقب و خصائص ائمه که از دستهای مدعین مزید و لا بر باد نخواهد رفت کتب الشان موجود است
روایات ائمه ملاحظه نمایند که آیا این علوم مخصوص بحضرات معصومین است یا نه و بسیار از احادیث دلالت بر آن
دارد که اسم اعظم بیش از یکی نیست فقد بر قطع نظر از ین همه حدیثی دیگر بر نقیض دعوی مذکور باید شنید که چون
جناب امیر را برای بیعت طلب کردند و حقوق او را غصب نمودند و آخر بنا بر اشد ضرورت ناچار شده و دست به بیعت خلیفه
دراز فرمود بقلب سلمان میگذرید که با وصف دانستن اسم اعظم چرا در دست مخالفین خود را ذلیل کرده بیک
گردش چشم میتواند که تار و پود خلافت را برهم زند و غاصبین و ظالمین را رسوا کند انتهی ملخصا فی البحار
وغیره من الاسفار پس واضح شد که اگر او اسم اعظم را میدانست برای حفظ ناموس اهل بیت خصوصا

جناب سیدة النسا و حضرت علی مرتضی سطوت خلفا را باقی نمی گذاشت و معجزه با ظاهر میکرد
بار خدایا مگر گویند که سلمان فارسی را اسم اعظم بعد ازین سانحه و مخالفت مرتضوی حاصل شد چنانچه برادر صغیر
ایشان صدیق اکبر امامیه را بعد از مخالفت خدا و رسول و هجرت از مدینه قوت ایمان بدست آمد کما عرفت
در تحدیث فائده دیگر که بیخ و بنیاد مذهب قوم را میکند ترتب یافت که اگر حدیث طویل الذیل و صیت
را که در احادیث سابقه دارد گردم اصلی می بود استبعاد سلمان بجهت تقیه امیر و عدم منابذت
با خلیفه اول محال می بود زیرا که حدیث مشار الیه بر خلاف قواعد شریعت غرا و در آیات
عقلا دلالت بران می کند که از خلفای ثلثه هر ظلم و جور که صدور یابد بران صبر و سکوت باید کرد
و رو در هم نباید کشید وقد تقرر ان اهل البیت ابصر بما فی البیت و مر قبل ذلک ان سلمان مجمع علم
الاول و الآخر عجب تر آنکه با وصف انتهاض دلیل عقلی و نقلی بر عدم حصول اسم اعظم بعضی از دستان بندان
طائفه مثل ملا طاهر قمی غیر او کما یظهر من رسالته گویند که بنا بر دانستن اسم اعظم حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب
سلمان لقتله وارد شده و مثل کمتر بن خلائق حیرانم که اسم اعظم اگر موجب محبت و صداقت نباشد
باعث گشتن این بزرگ عدیم المثال که خود جناب رسول متعال عقد مواخاتش با ابوذر غفاری بسته
و مراعات حق او را بذمه ابوذر واجب گردانیده چگونه خواهد بود و الحمد لله که ابوذر سر علوم مرتضوی
که بر اعتقاد شیعه باعث انتفاخ شکم مبارکش گردیده کما روی شیخ المشایخ فی علله و هذه عبارة
الحدیث قال امیر المؤمنین و اما کبر بطنی فان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علمنی
بابا من العلم ففتح ذلک الباب الف باب و ازدحم فی بطنی فنفخت عن ضلوعی توفی نیافت
و الا از علیه السلام زیاد و ولو ابوهم گذشته در انوقت کسی را از اهل بیت زنده نمیگذاشت عجب نیست که باعث
مخالفت این بزرگان و سرباز زدن از اطاعت مرتضوی شاید همین بر همین رموز و اسرار امامت یا اسم اعظم باشد
و غایت استعجاب و استغراب از حیثیت که چون مخالفت و حروب صحابه از اهل جمل و صفین با حضرت
امیر المومنین هنوز دیگر بجهت خلافت و امامت کما قال الموصوف مرارا و مقتضای اسرار و رموز

امامت نیست مگر همین قیل و قال و قیل و قال در آویختن یکی با دیگری پس حیرانم که اکنون
حضرات رفضه بکدام دلیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بد خواهند گفت و در پی ایشان خواهند شد
و ابوذر و سلمان را از این عیوب پاک خواهند کرد بلکه می باید که اعتقاد بمزید علم و عمل صحابه داشته باشند علاوه از
مطالعه حدیثیکه در سابق از کتاب منهج المقال ایراد افتاد واضح می شود که اصحاب ثلثه امامیه با همدگر صاف دل
غبار نبودند تا آنکه سلمان اگر بر علوم مقداد مطلع می شد تکفیر او میکرد و همچنین مقداد و از توجیه شریف مرتضی
که حالش در سابق بوضوح انجامید و بر ظاهر است که در حدیث شریف نبوی در باره سلمان و ابوذر قبل ازین هم مذکور
مرویست حیث قال فلا یجوز مع هذا المعلوم ان یعتقد ان الرسول یشهد بان کل واحد
منهما لو اطلع علی ما فی قلب صاحبه لقتله و هنوز منتظر کمترین ریامده که احدی از معتمدین امامیه قائل
باینمعنی شده باشد که مقداد و ابوذر هم اسم اعظم را میدانستند پس مقاتله با همدگر بر صور خیالیه ملاطاهر قمی خوان
چگونه برین توجیه سخیف یعنی حصول علم اسم اعظم برای سلمان محمول توانند شد که در نهایت موضوعه مفتری
در رود باید فان الدرایة خیر من الروایة اما حدیث بامعیت او بعلوم اولین و آخرین
پس مراد از آن علم حضرات انبیاء ماضیین و سید النبیین باشد یا فقط علم آنحضرت و امیرالمومنین علی مرتضی علیه السلام
ای بر تقدیر لازم می آید که سلمان فارسی مجمع جمیع علوم انبیاء سابقین و لاحقین و ائمه معصومین باشد و خصائص
ائمه بالخصوص جناب مرتضی در هم شود زیرا که فقط علوم جناب امیر که آثارش در ظاهر نیز از اصول امامیه بروز
نمود زیاده تر از علوم انبیاء سابقین است چه انبیاء گذشته اقتباس انوار و علوم از اصول موضوعه اثنا عشریه
از حضرات ائمه بالخصوص حضرت امیر نموده اند و وجود مقدس آنها به تبعیت ذات ایشان بوده چنانچه روایات
صدوق و دیگر اکابر امامیه در معانی الاخبار و امالی و غیر آن نص درین امر واقع شده اند فما ظنک بعلومهما
جمیعا و بر همه این نصوص را نقل میکنند از انجمله آنکه اهل بیت علیهم السلام در تاویل این حدیث همین معنی
ارشاد فرموده اند که او جامع علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر بود و مراد از اول آنسرور است
و مقصود از آخر حضرت امیرالمومنین و حدیث دیگر در منهج المقال سمت ذکر یافته و از فضل بن شاذان منقول و مروی

ثم قال ما نشأ في الاسلام رجل من كافة الناس كان افقه من سلمان الفارسي وظاهر این حدیث که متبادر علی الاطلاق ومقتضی منقبت ترجیح او بر جمیع افراد امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم واین جامعیت علوم مقتضی آن بود که آثار صوری هم برای سلمان فارسی ثابت می شد حالانکه دعوی این جامعیت درباره سلمان مذکور نمایند وبه ترتیب آثار درباب حضرت امیر قائل باشند پس حضرات رفضه بنابر خوف وتقیه که از ذاتیات مذهب ایشان است بر زبان نیارند مگر در حقیقت بفراخ حوصلگی سلمان فارسی بتعلیم نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وتنگ حوصلگی جناب مرتضوی معاذ الله قائل اند که فقط تعلیم یکباب علم باعث انتفاخ البطن واقع شد بخلاف سلمان که مجمع علم اول وآخر بود وحجله الآن کما کان معبر از حال اوست وطرفه تر آنکه از حدیث علت کبر البطن شریف مرتضوی صاف پیداست که حضرت امیر قطره از دریا وبابی از علوم انبیا حاصل شد وابو جعفر کلینی امام المحدثین شیعه بابی در کافی بروایت زراره که اصل ماده فتنه وفساد وبدعت واحداث در وقت خویش است ملعونیت او قبل از زین از کتب معتبره اماسیه قلمی شده وهم بروایت دیگران از ملحدین ومفترین منعقد کرده که امیر المومنین برابر علم سید المرسلین بود وهم در نصف همدگر بود والعبارة هذه الباب التاسع والاربعون باب ان الله عز وجل لم یعلم نبیه علما الا امره ان یعلمه امیر المؤمنين وانه كان شريكه في العلم ودرين باب حدیث وارده بروایت زراره الکافی بود عن ابي جعفر قال نزل جبرئيل عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم برمانتين من الجنة فاعطاه اياهما فاكل واحدة وكسر الاخرى بنصفين فاعطى عليا نصفها فقال يا علي اما الرمانة الاولى التي اكلتها فالنبوة ليس لك فيها شيء واما الاخرى فهو العلم فانت شريكي فيه واگر از ین خصوصیات تفاصل مابه لا اقل به حدیث اقضاکم علی الی غیر ذلک من الاحادیث بعدد ورود امثال این مناقب سلمان فارسی ودعوی آنکه احدی در اسلام افقه از وی بوجود نیامده بلاشک شبهه بدون معارض باقی نماند تا خصائص امیه لاحقین که کمتر از مرتبه

جناب

جناب امیر بر السنة المتشیعین بود نه چه رسد آنکه دم برینکه او از جهت عدم عصمت مفضول ثابت
و جوابش عنقریب می آید که او از جمله اهل بیت است این صغری قیاس باید کرد و کبری آنکه هرکه چنین باشد
معصوم است لقوله تعالی و یطهرکم تطهیرا کما فی کتبهم الکلامیة التی صنفها اکابر الامامیة پس خاصه عصمت
هم از دست رفت و برین قدر مقصود نیست زیراکه خود علمای شیعه در صدد اثبات عصمت گشته اند نور الله
شهید ثالث در مجالس در ترجمه سلمان فارسی از شیخ الموحدین محمد بن العربی که مانند جمعی از علمای
خود او را از شیعه شمرده استدلال عصمت سلمان بکمال طیب خاطر و رضا نفس نقل کرده که لما کان
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عبدا محضا ای خالصا قد طهره الله تعالی و
اهل بیته تطهیرا و اذهب عنهم الرجس و کل ما یشینهم فان الرجس هو القذر
عند العرب علی ما حکاه الفراء قال تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا فلا یضاف الیهم الا مطهر و لا بد ان یکون کذلک فان المضاف
الیهم هو الذی یشبههم فما یضیفون الی انفسهم الا من له حکم الطهارة و التقدیس
فهذا شهادة من النبی صلی الله علیه و آله و سلم لسلمان الفارسی بالطهارة و الحفظ
الالهی و العصمة قال فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلمان منا اهل البیت و
شهد الله لهم بالتطهیر و ذهاب الرجس عنهم و اذا کان لا یضاف الیهم الا مطهر مقدس
و حصلت له العنایة الالهیة بمجرد الاضافة فما ظنک باهل البیت فی نفوسهم
فهم المطهرون بل عین الطهارة انتهی تا کجا شرح تناقض و تهافت مقالات شیعه توان کرد
که یکجا قائل بعصمت سلمان میشوند و جای دیگر روایات احداث و مخالفت او با جناب مرتضوی علی
الاتصال وارد می نمایند و بر اهل حق ریشخند میکنند و بانگ بی هنگام میزنند مع ذلک بعد غور و معان
معلوم میشود که بر اصول امامیه قائل بامامت سیزده کس باید شد زیراکه بحکم احادیث کافی باعتراف صاحب
شافی کما ستعرف ان شاء الله تعالی هرکه از اهل بیت است وصی جناب پیغمبر است پس سلمان

فارسی را ضرور است که ضمیمهٔ ائمهٔ اثنا عشر نمایند و بامامت ثلثه عشر قائل شوند و حالانکه این اصول ایشان
مستبعد نیست مگر یاد نمیکنی که باظهار امام اعظم جلی و عجز او امامت سیزده امام در نسخهٔ سلیم که آدم و فضیل از
همه اصول است کما سبق تقریر یافته و لیکن مشکل این است که برادر خرد ایشان صدیق اکبر شیعیان بموجب بعضی
از احادیث معتمدهٔ امامیه چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی نیز امیدوار است که بدائرهٔ امامت
داخل شود بلکه اگر شتر گربه نیارند و بصفت بهیمی وقت مناظره رجوع نکنند نظر بانچه در حق کریمه آیات
علینا نمایند زیاده تر توسیع دائرهٔ مذکور مائل شوند و سیجی حدیث الائمة فی باب النبوة انشاء الله المستعان
لیکن زید بن علی بن الحسین بر اصول این بزرگان بلاریب مشرک و کافر است معاذ الله من ذلک چنانچه از مطاعن
شافی و بحار نیز بظهور می انجامد حیث قال مؤلفه ان من لم یعرف امام زمانه واتبع الدعی
مشرك لیس بمسلم حقیقة و در بحار مجلسی از کتب صدوق ایشان مروی است که زید وقت رحلت امام باقر
استدعای امامت خویش کرد و گفت که پیروی حسن مجتبی کن و امامت بمن بده پس محال است که
مرتبهٔ وصایت و امامت برای او مقرر شود اگرچه برای گربهٔ مسکین بلحاظ وصف عنوانی نزد کفرهٔ فا
ممکن باشد لا حول ولا قوة الا بالله اما دعوی این معنی که در بهر وحی جناب ختم المرسلین صلعم
مامور بسلام رسانی آدمی شد پس ظاهر البطلان است و محتاج بتنبیه نیست چه جای اقامت
دلیل و برهان ملاحظهٔ این احادیث بر اصول مصنوعهٔ امامیه خارهای غصه در جگر می شکند که برای
حضرت امیر کبیر سید الوصیین سند المتقین قائد الغر المحجلین که حدیث لحمک لحمی و دمک دمی در بارهٔ او
پیرایهٔ ورود پوشیده بلکه حق استناد او بذمهٔ حضرت جبرئیل ثابت باشد صد بار هم امر بابلاغ سلام و پیام در
نشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هزاران مرتبه از جانب پروردگار مامور بسلام رسانی سلمان
فارسی باشد و قید الوف از لوامع صاحب قرانی ملا تقی اصفهانی مستفاد میگردد کما مر فی المسلک الاول
پار خدایا مگر چون حضرت جبرئیل بهر وحی بلا واسطه بجناب امیر مجیئاً و ذهاباً ابتداءً و انتهاءً میرسید
و در منور و اسرار میرسانید حاجتی بتوسط انبیا باقی نمانده بود اما روایت سلمان منا اهل

اہل البیت او من اہل البیت پس اگر حقیقتش مراد گیرند مقام کمال استغراب است
واستعجاب زیرا که حضرت ام سلمه باوصف ام المومنین بودنش بنص قرآنی در وفا و اخلاص و بحضرت
نجف خصوصاً در بارهٔ شہید طف از اول تا بآخر کما لا یخفی علی من تتبع افادات اکابر و المجلسی الکاشانی
تا آنکه بروایت شافی حامل وصایای سلطان کربلا بود و خطاب الٰہی بالذات بامثالش در جائیکه آیت تطہیر
وارد است تعلق دارد بالیقین خارج از اہل بیت باشند و در داخل کردن جناب سیدة النساء بضعه سید
الانبیاء، در زمرهٔ مقدسه اہل بیت ہنوز ریب و شک پیرامون اہل رفض گردد و مجوسی آتش پرستی که
گوشت و پوست و بلکه دهائم بدنش تا مدتہای دراز از لوازم و عوارض این مذہب تشیع و نما یافته باشد
کما قال المخالفون فی حق الخلفاء الراشدین که بعد از اسلام از عمده ترین مشاہد مشرفه که مدار فضیلت
واکملیت تواند بود محروم مانده و بزمان تا آخر بصحبت شریف نبوی رسیده و آخر الامر بمقتضای البقیه یعنی یحوو
که کل شیء یرجع الی اصله بمجرد وفات سید کائنات ترددی در بارهٔ حضرت امیر بہم رسانیده و وقت معهود
سر ہم نه تراشیده باشد کما تفصیله در زمرهٔ مقدسه اہل بیت داخل باشد فاعتبروا یا اولی الالباب
و قولوا ان هذا الشیء عجاب اما دعوی اول پس ملاحظه کافی برای آن بسند و کافی و اما دعوی ثانی پس از کلام صاحب
شافی روشن میگردد حیث قال و یجیء فی الرابع والخمسین من الثامن و المائة ان اہل بیت
کل نبی اوصیائه و علی هذا یمکن ان یکون دخول فاطمة فی اہل بیته باعتبار
انها وسیلة وصایة اہل البیت کما مر فی توضیح آیة سورة الاحزاب و اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی شرح اول لسابق و یمکن ان لا تکون داخلة فی اہل البیت
یعنی در حدیث پنجاه و چہارم از باب صد و ہشتم خواہد آمد که اہل بیت ہر نبی خلفا او می باشند و چون جناب
سیده امام و خلیفه نمی تواند شد پس بدین اعتبار که مادر ائمه اطہار است و وسیله وصی بودن اوصیا است
ممکن است که او را در زمرهٔ اہل بیت بتکلف گنجانیم و ممکن است که در اہل بیت داخل نباشد انتہی خلاصته پس
عاقل تیز ہوش مخفی نیست که قطع نظر از آنکه صاحب شافی ہا برادر لفظ امکان حکم بشرکت فاطمه ضعیف

دانسته حقیقة اشعار بران میکنند که او خال او درین زمره از محالات است کما اشرنا الیه فی تلخیص مقاله زیراکه
بحکم حدیث کافی بودن شخص از اهل بیت مستلزم وصایت و خلافت است و این فرع ذکورت است پس مسلم
باندراج او در اهل بیت از مستحیلات عقلیه و نقلیه خواهد بود وآویلا و اصیبتا که بعد ازین خرابیها هنوز
امامیه دعوی مزید ولای اهل بیت در سر باشد عجب اینست که آنچه علمای اهل حق درباره تطبیق احادیث
وتحقیق معنی اهل بیت گفته اند آنرا از باب مضحکات مے پندارند و ازین مقامات بخاطر مخاطب فهیم
مرنگر شده باشد که دعوی عصمت که بحسب ظاهر برای جناب سیده می نمایند در اخراج او از زمره
اهل البیت میکوشند محض برای ترتیب مقدمات مطاعن فدک بر خلفای راشدین است اللهم اهد قومی فانهم
لا یعلمون معاذ الله که احدی از امامیه بچنین کلام سخیف که باعث اخراج اهل الاصول الشأن از اهل بیت
باشد تکلم تواند شد که اهل بیت هرچه فقط خلفائی می باشند زیرا که قرآن مجید باین معنی ناطق است
که ازواج انبیا علیهم السلام در اهل بیت شان منسلک اند اولم یردوا الی ما قال الله تعالی فی کتابه
المجید حکایة عن الملائکة المقربین حین خاطبوا سارة زوج ابراهیم الخلیل
علیه السلام اتعجبین من امر الله رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت انه
حمید مجید پس معلوم شد که برای دشمنی امهات المومنین و بضعه سید کائنات اینهمه خرافات را بآن
طیبین و طاهرین نسبت کرده اند اینهمه که گفته شد حال شق اول بوده واگر مقصود از حدیث ولو با یل
بعید آنست که سلمان از خواص شیعه اهل بیت است و طینت او از طینت شیعه امامیه چنانچه روایت صاحب
بصائر الدرجات از حضرت امام صادق بان ناطق است کما سیجی انشاء الله تعالی یا گویند تعداد او در زمره
شیعه ازان جنس است که در حق کره از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مروی است ان علینا
قال انما هی من اهل البیت پس برین تقدیر علمای طائفه کافه اجمعین من القدماء والمتاخرین
که در بیان ذکر خصائص حضرت سلمان فارسی مستند و منتفع نموده اند که او را بوسیله حدیث مذکور بعزت
برین رسانند کما اشرنا الیه لامحاله از حمقا و سفها معدود خواهند شد بلکه در سلک مجانین

منسلک

متمسک خواهند گردید زیرا که معنی اول بر دیگران از شیعیان مرغوبی الیه نیز صادق می آید و خصوصیت او درین امر باقی نمی ماند و معنی ثانی بجدی مبتذل است که اخس حیوانات مثل سگ و گربه در آن شریک گشته اند پس فضایل برذایل مبدل شده چنانچه در تمهید اشارتی اجمالی رفت آمدیم بر ذکر حدیثیکه دلالت بر دخول ابوذر غفاری که حالش از اصول شیعه مفصلا درین مسلک شنیدی بزمره مقدسه اهل بیت دارد پس بدانکه ورام بن ابی فراس در جامع خویش و شیخ ابو علی طبرسی در مکارم الاخلاق مرسلا و مسندا آنرا روایت کرده اند و اللفظ للثانی کما لا یخفی علی من نظر الی عین الحیاة للفاضل المجلسی یقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذه الاوراق من وصیة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لابی ذر الغفاری التی اخبرنی بها الشیخ المفید ابو الوفا عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی والشیخ الاجل الحسن بن الحسین بن الحسن بن بابویه اجازة قالا املی علینا الشیخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی واخبرنی بذلک الشیخ العالم الحسین بن الفتح الواعظ الجرجانی فی مشهد الرضا علیه السلام قال اخبرنا الشیخ الامام ابو علی الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ ابو جعفر قال اخبرنا جماعة عن المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشیبانی قال حدثنا ابو الحسن رجاء بن یحیی الکاتب سنة اربع عشرة وثلثمائة وفیها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن المیمون قال حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضیل بن یسار عن وهب بن عبد الله قال حدثنی ابو حرب بن ابی الاسود الدئلی عن ابی الاسود قال قدمت الربذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه فحدثنی ابو ذر قال دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی مسجده فلم ار فی المسجد احدا من الناس الا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعلیا علیه السلام الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد فقلت یا رسول الله بابی انت وا

اتقی اوصنی بوصیۃ ینفعنی اللّٰہ بہا قال نعم واکرم بک یا ابا ذر انک منا اہل البیت الی آخرہ بلفظہ اما حدیث علوی کہ طینتش از طینت ماست الی آخرہ پس در صورتیکہ مراد ازان غیبت عدم اختلاط خمیر نواصب باشد مسبوق الکفر بودن چنانچہ حدیث شیخ المشایخ ابو جعفر قمی از امام کاظم علیہ السلام ناص بران است و تعرف محصلہ انشاء اللّٰہ تعالیٰ لا معنی لہ مع ذلک صدور مخالفت مرتضوا ازوی کہ بتواتر معنوی رسیدہ قدم مرا اگر چہ معنی دارد نہ بینی کہ در مسلک اول ذیل حدیث طینت بتفصیل تمام گذشت کہ اتحاد طینت موجب عصمت است مانند عصمت ائمہ و وجہ عصمت ائمہ ہمین است کہ از طینت پاک و پاکیزہ پیدا شدہ اند کہ از علیین بہم رسیدہ و صلا و قطعا غلطے دران واقع نشدہ و اگر در معنی حدیث تصرفی بکار بود حدیث امام صادق را از بصائر الدرجات نقل فرمایند کہ مولف آن بطریق معتمد از فضل بن عیسیٰ روایت مے کند کہ من ہمراہ پدر خود شرف حضور بجناب امام صادق علیہ السلام دریافتم پدرم از زبان او پرسید و گفت کہ دربارہ حدیث نبوی یعنی سلمان منا اہل البیت چہ میفرمائی فرمود صحیح است گفت آیا سلمان از اولاد عبد المطلب بود کہ او را از اہل بیت فرمودند حضرت ارشاد نمود کہ او از ما اہل بیت است باز گفت کہ از اولاد ابو طالب بود باز ہمان جواب شنید و از فہم این نکتہ عاجز گردید پس فرمود کہ مقصود حدیث بدین طریق در باید ایزد تعالیٰ خمیر ما را از علیین پیدا کرد و خمیر شیعہ را کمتر ازان بیافرید پس بایں معنی از اہل بیت اند الی آخر الخبر ملخصا پس دعوی رفعت منازل و عظمت مراتب و طہارت و عصمت ایشان بلکہ باستدلال از امثال این حدیث بر عصمت احدی از ائمہ صورت نخواہد بست زیرا کہ ہمین احتمال در احادیث دیگر کہ طینت ائمہ از طینت پیغمبر خدا است جاری خواہد شد و صدور معاصی و ارتکاب آثام از حضرت سلمان ضرور خواہد بود گو بر اصول حضرات امامیہ عدلیہ عذاب بکمال و عقوبت و بال انہمہ بر اعناق اہل حق واقع شود زیرا کہ از حدیث طینت ہویدا و روشن گشتہ کہ طینت شیعہ با طینت نواصب ہمقرین بلکہ مخلوط شدہ و بر نحوست حرافت خویش باقی نماندہ و محال است کہ مقتضای شی خصوصا مقتضای طینت نواصب کہ مخالفت و عداوت ائمہ اہل بیت است منفک باشد پس جلائل مناقب ائمہ اہل شہا لب غائب شدہ و درین معنی گناہ از شیعہ باشد و اہل حق بہا و آتش آن

گرفتار آیند حکایاتی عجیب و غریب در کتب نظر فاوند ما بنظر احقر الناس درآمده بذکر حکایتی از آن
براعات ادب و رعایت ایجاز مبادرت می‌نمایم **حکایت لطیفه** امیرزاده را شنیدم که بمزید حسن و جمال و لطافت
و اعتدال اتصاف داشت چنانکه گفته اند شعر مگر ملائکه بر آسمان و گر نه بشر * بحسن طلعت او بر زمین نخواهد بود
اتفاقاً یکی از اوباش را هوای وصالش در سر و آتش عشق در جگر افتاد آناء اللیل و اطراف النهار آب
از دیده می‌ریخت و خاک حسرت بر سر می‌بیخت و چندانکه وسیله کاری می‌جست نمی‌یافت و هیچ تدبیری
مفید مدعائی نیفتاد قضا را در چین یا پس یکی از دوستان صداقت اساس گفتش که اگر نام فلان را
وظیفه کنی و ورد زبان سازی برآید کام مت که ظاهر اخارج از لقعه امکانست آسان گردد و القصه بنابر تلقین بد
که آن جن مسخر شد و گفت که من بشکل آهو که در چستی و چالاکی و خوبصورتی مثل عنقا باشد متمثل می‌شوم باید که
مرا در نظر محبوب خود جلوه دهی چون تعطش تمام بخرید من او را بهم رسد تو انکار کن تا آنکه خلوتی خالی از اغیار بدست
آید و کام دل بخوبترین وجوه گرفته شود الغرض آن بیدل حلقه رسنی بگردن آن آهو محکم بسته و سر رسن بدست
گرفته نزد امیرزاده حاضر شد بمجرد نظاره آن آهو دل از دست داد و این مرد راه خویش گرفت امیرزاده *
پرستاران و موالی خویش را بانگ بر زد که از جای خویش مجنبید خود در عقبش دوید تا آنکه خلوتی خالی از
اغیار بهم رسید و دست صاحب آهو بحنای مدعا رنگین گردید شعر گل از غنچه خندید و در شگفته شد * سخن این
که در پرده چون گفته شد * راوی گوید که چون زمام اختیار آهوی عنقا نماید است این غزال رعنا افتاد بکمال
شادمانی سوی مشکوی خود خرامید هرگاه قرب مسافت رو داد آهو بشکل پیر مردی ریش درازی درآمد و فریاد برآورد
که ای معاشر عقلا بداد من رسید این سانحه عجیبه را به بینید که فاسقی بدگهر با این نازنین پسر جمع شود و حلقه رسن
با این چستی بر گردن من بیگناه افتد غریو از خلق برخاست و نعره واه واه الشیان بافلاک اطلس رسید بالجمله چند
طینت خصائص ائمه در باره عصمت و ما یتعلق بها از دست میرود یا اختصاص حضرت سلیمان باطل و بی
اصل می‌شود فَاخْتَارُوا اَیُّهُمَا شِئْتُمْ یَا مَعَاشِرَ الْمُتَشَیِّعِیْنَ وَاِنْ سَمِعْتُمْ مَوْعِظَتِیْ وَتَذْکِیْرِیْ
بِآیَاتِ اللهِ تَعَالٰی وَاَحَادِیْثِ رَسُوْلِهٖ بَدْرِ الدُّجٰی نُوْرِ الْهُدٰی فَعَلَیْکُمْ بِاتِّبَاعِ اَهْلِبَیْتِهٖ

الطاهرين والتشبث باذيال الائمة الصادقين والخلفاء الراشدين فان ذلك هو الفوز
العظيم ولا تميلوا الى من تخلف عنهم مقصرين غير محلقين محدثين غير محدثين فانه
هو الخسران المبين اما قضیه اشتیاق جنت و عشق و عاشقی او با حضرت سلمان
پس مقام عبرت و حیرت است که آیا این شوق که جنت را نسبت بسلمان فارسی داد در زمان نبوی بود
یا وقتیکه او مرتکب احداث و ابتداع و معد تقصیر در حقوق اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
شد و سرپرستی خلفا بکار برد چنانکه دانستی در بدو ان عشق سلمان بجنت زیاده تر بود یا بالعکس نیز
در حیرتم که مراد ازین جنت باغهای قوم ثمود و عاد است چنانچه باعتقاد ابن بابویه در اعتقادیه او از جنت
آدم علیه السلام باغهای دنیا مراد است اگرچه جمعی از امامیه درینباب توقف می کنند کما فی منهج السداد و
بسیاری از مفسرین ایشان اعتقاد آن دارند که بهشت آدم بهشت خلد بود که اهل ایمان بجزای اعمال خویش
در عالم آخرت در ان داخل خواهند شد کما فی بحار المجلسی وغیره یا مقصود ازین جنت لو الضرب بین الجنة و النار
اعراف خواهد بود علاوه مقصود واضع حدیث اشتیاق که بهشت بعد از ایمان خدا و رسول بسلمان
مشتاق تر است نص صریح درین است که او هدم اساس خصائص جناب امیر المومنین را قصد نموده زیرا که
لفظ بعد تصریحات مؤلف رساله در بعدیت متصله حقیقت واقع شده و پر ظاهر است که مقتضای منقبت
نیز همین است و عیان است که تا کار از اصل بر اید صیرورت بسوی فرع روا نباشد و کفی به شهیدا علی
بطلانه والحمد لله که حدیث من ضحک ضحک بر حال امامیه منطبق شد اما خبر حکومت سلمان را او بر
ملک الموت پس آن نیز هادم خصائص شیر خدا است مجال متبعین و محدثین است که برپا [illegible] یک
مقربین و ملا اعلی خصوصا ملک الموت قابض الارواح حکم فرمایند از عقل و دانش بس دور و به سفاهت و خفت
راهی بس نزدیکیست همزبانی با ملائک مقربین معصومین صادقین اختصاص یافته دون غیرهم سلمان را چه
یارا باشد که با فرشتگان ملاقات کند و با ایشان حرف زند چه جا حکم الی کما لا یخفی [illegible]
والا [illegible] متوهم نشود که این کلمات از قسم احتمالات عقلیه است با حادیث اهل سنت [illegible]

نیست زیرا که در سابق معلوم شد که باتمام کرد جناب سید انبیا و اوصیا و تأیید و تلبیس محتضرین از طائفه
شیعین می‌نمایند و تازه آنکه در تفسیر امام باقر علیه السلام مرویست ان المؤمن من الموالی لمحمد و آله
الطیبین المتخذ لعلی بعد محمد امامه الذی یحتذی مثاله و سیده الذی یصدق
اقواله و یصوب افعاله و یطیعه بطاعة من یندبه من اطائب ذریته لامور الدین
و سیاسته اذا حضره من امر الله تعالی ما لا یرد و نزل به من قضائه ما لا یصد و حضره
ملک الموت و اعوانه وجد عند رأسه محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و من
جانب آخر علیا سید الوصیین و عند رجلیه من جانب الحسن سبط سید
النبیین و من جانب آخر الحسین سید الشهداء اجمعین و حوالیه بعدهم خیار
خواصهم و محبیهم الذین هم سادة هذه الامة بعد ساداتهم من آل محمد صلی الله
علیه و آله و سلم ینظر العلیل المؤمن الیهم فخاطبهم بحیث یحجب الله صوته عن آذان
الحاضرین کما یحجب رؤیتنا اهل البیت و رؤیة خواصنا عن اعینهم لیکون ایمانهم
بذلک اعظم ثوابا لشدة المحنة علیهم فیقول المؤمن بابی انت و امی یا رسول رب العزة
بابی انت و امی یا وصی رسول رب الرحمة بابی انتما و امی یا شبلی محمد و ضرغامیه و ولدیه
و سبطیه یا سیدی شباب اهل الجنة المقربین من الرحمة و الرضوان مرحبا بکم
معاشر خیار اصحاب محمد و علی و ولدیه ما کان اعظم شوقی الیکم و ما اشد سروری
الآن بلقائکم یا رسول الله هذا ملک الموت قد حضرنی و لا اشک فی جلالتی فی صدره
لمکانک و مکان اخیک فیقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کذلک هو ثم یقبل
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی ملک الموت فیقول یا ملک الموت استوص بوصیة
الله فی الاحسان الی مولانا و خادمنا و محبنا و موثرنا فیقول له ملک الموت
یا رسول الله مره ان ینظر الی ما اعد الله له فی الجنان فیقول له رسول الله صلی الله علیه

واله وسلم انظر الی العلو فینظر الی ما لا یحیط به الالباب ولا یاتی علیه العدد والحسبان
فیقول ملك الموت کیف لا ارفق بمن ذلك ثوابه وهذا محمد واعزته زواره یا رسول الله
لولا ان الله جعل الموت عقبة لا یصل الی تلك الجنان الا من قطعها لما تناولت روحه
ولکن بخادمك ومحبيك هذا اسوة بك وبسائر انبیاء الله ورسله واولیائه الذین
اذیقوا الموت بحکم الله تعالی ثم یقول محمد یا ملك الموت هاك اخانا قد سلمناه الیك
فاستوص به خیرا ثم یرتفع هو ومن معه الی روض الجنان وقد کشف من الغطاء والحجاب
لعین ذلك المؤمن العلیل فیراهم المؤمن هناك بعد ما کانوا حول فراشه فیقول یا ملك
الموت الوحا الوحا تناول روحی ولا تلبثنی ههنا فلا صبر لی عن محمد واعزته وا
الحقنی بهم فعند ذلك یتناول ملك الموت روحه فیسلها کما یسل الشعرة من الدقیق وان
کنتم ترون انه فی شدة فلیس هو فی شدة بل هو فی رخاء ولذة الی آخر الحدیث
بطوله و در تفسیر مسعود عیاشی از عبد الرحیم روایت است قال قال ابو جعفر علیه السلام انما احدکم
حین یبلغ نفسه ههنا ینزل علیه ملك الموت فیقول اما ما کنت ترجوا فقد اعطیته
واما ما کنت تخافه امنت منه ویفتح له باب الی منزله من الجنة ویقال له انظر
الی مسکنك وانظر هذا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وعلی والحسن و
الحسین علیهم السلام رفقائك وهو قول الله الذین امنوا وکانوا یتقون لهم البشری
فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة و مضامین این روایات از محاسن برقی کالبرق اللامع و مطالع
دعوات قطب الاقطاب امامیه نیز موید این مدعاست و در تصانیف امام اعظم طوسی از بعض
ثقات مرویست قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك یا ابن رسول الله
هل یکره المؤمن علی قبض روحه قال لا والله انه اذا اتاه ملك الموت لقبض روحه
جزع عند ذلك فیقول له ملك الموت یا ولی الله لا تجزع فوالذی بعث

محمداً صلی الله علیه وآله وسلّم لانا ابرّ بک واشفق علیک من والد
رحیم لو حضرک افتح عینیک فانظر قال ویمثّل له رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلّم وامیر المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین والائمة من ذریّتهم
علیهم السّلام الی آخر الحدیث هرگاه جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وائمه هدی بتحقیق
این احادیث برای تبشیر وازاله خوف ملک الموت بربالین محتضر تشریف آرند وخود حضرت قابض الارواح
ودیگر ملائکه مقربین بشارتها دهند وگویند که امروز امید بسته تو برآمد وخوفیکه در جهان فانی داشتی بکسیر
ازان نجات یافتی درهای بهشت برای تو گشاده واسباب عیش جاودانی همه آماده اینک سرور انبیا وسید
اوصیا وحسن مجتبی وحسین شهید کربلا برفاقت تو حاضر اند چشم خود بگشا وبسوی ایشان نظر نما سوگند بکبریای
احدیت که محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بتمامی عالم برسم رسالت فرستاده که من بر تو شفیق ورحیم
ترم زنهار خوف مکن وحزن واندوه را بخود راه مده چگونه رفق ومدارا نکنم درباره کسیکه جنت را برای
بیارایند وانواع نعیم ولذاید عظیمه را برای او مهیا نمایند وسید النبیین واوصیای او برای زیارتش قدم
رنجه فرمایند ومحتضر هم باین بشارات یقین ووثوق واعتقاد جازم حاصل کند وبحضرت عزرائیل گوید که اکنون
در قبض روح من تاخیری مکن تا همراه این بزرگان روم وبمنتهای آرزوی خویش رسم وانچه درباره
او شاید خود جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بی کم وکاست ارشاد نماید پس خدا را انصاف سر
بگریبان فرو برند که شفاعت سلمان درباره این برادر محتضر که لامحاله از شیعیان خواهد بود وامر کردنش
بملک الموت که عطوفت بحال او فرماید کجا گنجایش دارد واز نجاست که جواب ملک الموت دلیل قوی برآنست
که این سفارش محض عبث وفضول واقع شده کما عرفته فی الصدر واگر احادیث ترتیب که اصول اربعه بر
تفصیل آن مشتمل است ملحوظ داریم یعنی ائمه لاحقین واحد بعد واحد بسابقین میرسانند تا آنکه حضرت امیر
بجناب پیغمبر رسند بعرض میکنند که محتضر از شیعیان من است آنحضرت بجبرئیل سفیر مابدد او بملک الموت درباره
ملاطفت ووصیت می نماید دائره سفارش فضولی سلمان زیاده تر تنگ میشود وازینجاست که کما گفته

اند شعر چو کار بی فضولی من بر آید به مرا در وی سخن گفتن نشاید بار خدایا
نگر سلمان امامیه هنوز معرفتی باین احادیث معتبره نداشته باشد پس حدیث جامعیت او لعلوم
اولین و آخرین و آشکار او نهان نیست و نابود میگردد و بر تقدیر معرفت سخافت و خرافتش و تاویل
و تحریف اخبار معصومین کما لا یخفی علی من طالع افادات الشریف المرتضی و ما قال متاخروهم فی کشف
تلمیعاته و تلبیساته لازم می آید پس در حقیقت اینهم لو الفضولیهای سلمان مکذب این احادیث است که
بسیاری از متبحرین قوم دعوی تواتر و استفاضه آن زند کما لا یخفی علی من درس الفصول و خاض
البحار و جرأت و جسارت سلمان فارسی تقدم او بین یدی الله و رسوله شاهد بر آن است که او با وصف رفع
حجاب غیر از ملک الموت و اعوانش کسی را از جناب سید المرسلین و اهل بیت طاهرین بچشم باطن ندیده و الا
نقل پس قاعده کلیه حضور این بزرگان برای تبشیر شیعیان را سا منتقض شد و معلوم گردید که پیشوایان
ایشان هم برای تسلیه قلوب خواص و عوام انواع مکیدت و عجایب فریب بر روی کار آورده اند و مسائل رجعت
و مانند آن نیز برای تفریح خواطر مقلدین خویش بر ساخته اند چنانچه از شرح اربعین مجلسی که از کبار و
مشهود با خیلیم احداث و غیار ابتداع سلمان کما نطق به اخبارهم و قد عرفت سابقا گذشت که او بروئیت باطنی
این بزرگان فایز شود بالجمله حالیا علمای طایفه دست ازین روایات متواتره بر دارند یا از منقبت
سلمان بر تابند و قاعده اصول بلکه حدیث رسول مقبول مَنِ ابْتُلِیَ بِبَلِیَّتَیْنِ یَخْتَارُ اَهْوَنَهُمَا
مقتضی امر ثانی است و سرپرستی بنوعیکه هادم فضایل و خصایص ائمه شود ناظر اول است آری کار
مخلصان همین است شاباش و صد آفرین اما حدیث آخر و هی امیه در باب لقب او
که سلمان فارسی نباید گفت بلکه او را سلمان محمدی یاد باید کرد چنانچه در تمهید اشاره
بدان نمودم در دلبستگی امیه باستماع لقب مشهور و نسبت انکار مجوسیتش بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم چنانچه از روایت امام اعظم طوسی صاحب اختصاص هویدا میشود پس کذب است بین و افترائی
است مبین اول تفصیل این روایت کنم بعد از آن بجواب اجمالی اشاره نمایم پس باید دانست که در کتاب

اختصاص

اختصاص بسند معتبر از امیر المومنین فضایل سلمان منقول است و در اثنا آن واقع شده که روزی
نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حاضر شدم و سلمان در خدمتش نشسته بود اعرابی آمد و او را دور کرده
بجای او نشست حضرت در غضب شد از غضب فضایل او بیان فرمود که دور میکنی مردی را که جبرئیل از حق وی
مرا سلام رسانید او را مامور ساخته اعرابی گفت بخیالم در نیاید که این مراتب برای مجوسی مسلم باشد حضرت
برآشفت و فرمود که شرک سلمان تقیه بوده انتهی ملخصا مختصرا بر عارف بصیر و متوقد خبیر که سرمه بصیرت
بچشم خود کشیده و بقوت قدسیه بحقایق امور آشنا گردیده مخفی نتواند بود که در اصغای این حادثه
را خبر خوشامد و لقب سلمان در اوان حکومتش چیزی دیگر غیر از برهم کردن امور دینی منظور نبوده مقصود
اصلی شان این است که او را از عیب مجوسیت پاک سازند و لقب مشهور یعنی لفظ فارسی که در مجوسیت
او نا نص صحیح است بلقب دیگر مبدل فرمایند چنانچه در مقدمه ممهده سمت ذکر یافته که نه سندان
زمان فراخور سلطنت و حکومت شخص چه مناقب و مدائح که مجعول و مفتری نمی نمایند اگر روایت نفی
از لقب مشهور مجعول و موضوع نباشد معصیت و منقصت آئمه هدی بر اصول امامیه لازم می آید و معنی
عصمت مرعوی برهم میخورد چه قبل ازین بارها دانستی که نهی بر تصریح اکابر طایفه وارد نمی شود مگر بر معصیت و
صدور لقب مشهور منهی عنه از حضرات ائمه بیش از بیش در احادیث متشیعین وارد است نه بینی که در حدیث
کاظمی که شیخ المشایخ آنرا روایت نموده لقب مشهور موجود است همچنین در حدیثیکه ابن شهرآشوب درباره
عبارت نامه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بسفارش اقارب سلمان زیب رقم فرموده باعتراف شیعه
مذکور شده و آن نامه کرامت شمامه در دست اولاد او یافته می شود و قس علی هذا در روایتی که
تعلق باخبار واقعه کربلا و نهروان وارد و همبرین منوال است قصه افاعی در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام زیرا که عنوانش اینست ان سلمان الفارسی مرّ بقوم من الیهود فسألوا ان یجلس
الیهم ویحدثهم بما سمع من محمد صلی الله علیه واله وسلم فی یومه هذا فجلس الیهم لحرصه
علی اسلامهم فقال سمعت محمدا صلی الله علیه واله وسلم یقول ان الله عز وجل الی آخر الحدیث

باقر مجلسی اگرچه در ترجمهٔ این حدیث در حیات القلوب بلفظ مذکور نیاورده لیکن در اصل تفسیر که نسخهٔ قدیمه
آن بکمال صحت و تحشیه نزد فقیر موجود است واقع است کما مر آنفا و برین نمط بهمت روایت صاحب اختصاص سند
معتبر کما اعترف المجلسی و شاکل این حدیث است روایت کتاب فضل بن شاذان بن جبرئیل در بارهٔ موت
سلمان که بر عجایب و غرایب مشتمل است و از اطول احادیث این باب است و اگر اندک تصفح روایات باقی
یا ادنی غور و امعان در آنچه مذکور شد کرده شود واضح گردد که حضرات مالغین باختیار خود درین معصیت عظیم
شریک شده اند و بزعم متشیعین مورد سرزنش آیت کریمه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ گردیده ولا یخفی علی من درس کتب
القوم و وقف علی تصریحاتهم انهم یقولون ان اصحابنا لم یعتبروا الی الاخبار الا بما صدر من
الائمة الاطهار وما روی عن واحد منهم روی عن کلهم اجمعین وکل ما هو
منقول منهم صدر من خاتم النبیین وفیما ذکرته سابقا ولاحقا کفایة للطالبین فهدایة
للمسترشدین و هرگاه حال ائمه چنین باشد حال علمای طائفه ناگفته به چه هنوز لقب مشهور طوق مثل
جمهور که فلان فرس المطر و وقف تحت المیزاب السنه نالایق اینها دائر است چنانچه مطالعهٔ
اکمال الدین و عیون و علل شیخ المشایخ و کتاب غیبت امام اعظم طوسی و نعمانی و احتجاج طبرسی و محاسن برقی
و بحار مجلسی دلیل است روشن آمدم بر روایت انکار مجوسیت او پس میگوییم که اگر مقصود از نفی شرک
او است مطلقا دعوای این معنی است که طینت او از عین طینت ائمه بهم رسیده و گاهی و مثل جنابات ائمه
علیهم السلام مسبوق الکفر نبوده پس با قطع نظر از انکه در ما سبق گذشت حدیث کاظمی که راوی آن شیخ ابن
بابویه است منافی آن است و نیز اینجا ملخص روایت طویل الذیل که جا بجا بکار خواهد آمد وارد میکنیم که جناب امیر
رضی الله عنه نزد بعضی از اصحاب که در بقعهٔ منورهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گرد آمده بودند قصهٔ اسلام از سلمان
فارسی پرسیده عرض کرد که هرگز گفتنی نیست لیکن چون امتثال واجب است میگویم که در وطن خود یعنی شیراز همراه پدر
به عیدگاه رفتم اتفاقا از صومعه آواز راهبی شنیدم اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمدا

حبید الله

حبیب الله ملبندی گرفته صبر و قرارم در ربود و از آفتاب پرستی بیزارم کرد بعد رجوع دیدم نامه اسقف
خانه آورده بمن باو گفت همین وقت پدید آمده گردش بگردد و الا پدرت خواهد گشت چون خفتند بعبارت عربی
ملهم شدم در نامه بعد اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود که ای روزبه تو وصی عیسی هستی ایمان
قبول کن و مجوسیت و کبری بگذار مادر و پدر هر چند اصرار و الحاح نمودند لیکن از شرک سر باز زدم تا آنکه بقتل من
متوجه شدند و در چاه تنگ تاریک محبوسم کردند و بعد از مدت طویل روزی تیو سال نام نامی آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم و امیر المومنین علیه السلام نجات یافته تا ده سال نزد راهبی بودم آخر لوحی بمن داد و حال من در آن
یاد کرد بذریعه آن نزد راهب انطاکی که منتظر قدوم آن سرور علیه الصلوة و السلام بود دو سال بسر کردم
پس مرا براهب اسکندری سپرد بعد دو سال اجلش نیز فرا رسید بدستور قدیم گفتم مرا بکه میسپاری گفت ظهور
خاتم نبوت قریب رسیده در بلاد حجاز او را طلب کن لیکن بکاروانی بطور خادمان روانه شدم گوسفندی را
بر سم کفار قریش کشتند و کبابش خوردند من از صحبت کباب و شراب پرهیز دم اراده بکشتنم مصمم کردند گفتم
بندگی شما اختیار میکنم مرا بسه صد درهم بدست یهودی فروختند قصه محبت حضرت رسالت و جناب ولایت
باو گفتم بغایت گرم شد و گفت که از شام تا صبح پشته های ریگ را که بردم سر بآسمان کشیده بجای دیگر
نقل کن و الا ترا خواهم کشت در اثنای این رنج و تعب دعا کردم فورا بادی تند وزید و مقصود حاصل شد
یهودی چون صبحدم ساحت خود را مانند فلک اطلس مصفا می بیند مرا جادوگر نسبت میکند و بدست زنی
میفروشد که باغ خود را بمن تفویض می نماید روزی در آن باغ جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب
کبار تشریف داشتند طبقی از صدقه خرما با جازت خاتون پیش بردم اصحاب میخوردند و حضرت و اقربایش دست
تناول نمی بردند دانستم که علامتی از علامات پیغمبر آخر زمان موجود است که صدقه نمی خورد باز هدیه
آوردم تناول فرمودند من در عقب آنحضرت بار بار می نگریستم خطاب نمود که ای روزبه مهر نبوت میطلبی
مهر بمن نمود در قدمش افتادم فرمود بخاتون خود بگو که غلام را بما بفروش بر چهار صد از درخت خرمای سرخ
و زرد راضی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خسته تا خرما را بر زمین می نشانید و امیر المومنین آب میداد

میکرد در دم همه درختان میوه دار شدند خاتون گفت همه خرمای زر میخواهم جبرئیل علیه السلام بال خود
زرد گردانید پس مرا آزاد فرمود و سلمان نام نهاد و این حکایت هرچند نزد عوام افسانه نماید ولیکن فایده
عظیم از مطالعه آن بدست آمد که هیچمدان در رصد اثباتش بودم یعنی اثبات مجوسیت و مشرک بودنش آنهم
در وقت کمال عقل و کیاست او کما لا یخفی زیرا که از کتب امامیه بالخصوص شهادت شهید ثالث
واضح است که بمفاد اکثر روایات عمر سلمان تا بسه صد و پنجاه سال رسیده بود و قید او باسته والدین
بدلالت اصول ایشان زیاده تر از ماهی نکشیده چنانچه روایت حلی و قطب راوندی بر تصریح
معنی نص قاطع است و تداول باید ببیان بر روایت صدوق که اوثق روایات است چنانچه از بحار
و عین الحیات میتوان یافت از شصت سال بیش نیست و راهب آخر گفته بود که ظهور نبی آخر زمان قریب
شده پس اگر ظهور را بر خلاف ظاهر بمعنی وجود گیریم و تمامی مدتهای ولادت شریف با انضمام سن صبا و کمال
جوانی و استعداد رسالت الهی وغیره را احتیاطا حساب نمائیم قریب شصت سال می شود همه مدت را
اگر چهل سالگی او وقت گذرانیدن صومعه و محبوس شدن در چاه عمیق فرض کنیم آخر عمر او که در اوان خلافت
ذی النورین بنا بر اشهر اقوال یا در خلافت فاروق بر روایت قطب الاقطاب امامیه اشالش یا
المومنین بر روایت اصح که ملا مجلسی آن را در بحار مخالف احادیث مشهوره دانسته کما لا یخفی تا [illegible]
صد سال هم منطبق نخواهد گردید و اگر بر خلاف ظاهر و خلاف روایات ائمه طائفه کما اشرنا الیه حبس او
عمیق تا مرور قرون و دهور فرض کنیم تطویل عمر والدین او را مقتضی است و اهل سیر و تواریخ خلاف آن
نوشته اند پس شق اول باطل شد و انتساب عراقی مذهب مجوس را بسلمان که در بعضی از روایات
مفتری بحضرت فاروق تعبیر کرده اند و کتمان نام او را بر تقیه امیه فرود آورده بر جای خود خواهد بود الکا
مجوسیت خلاف انصاف و از حدیث مبرهن شد که هم وصی اولو العزم میشود پس بنیان قاعده
سلب خلافت راشده که باید که وصی در وقتی مصداق ظلم و کفر نباشد از پا در آمد و دراز نفسی امامیه کریمه
لا ینال لا آیه کوتاه شد و الحمد لله علی ذلک و اگر در معنی وصی تصرفی بکار برند پس بیاسی را اعاده شبه

در وصایت مرتضوی رایگان خواهد شد و مخفی نماند که وجوب معرفت ایزدی نزد امامیه عقلی است و شرعی
نیز بر دیگر خارهای اعتراضات و احتمالات هنوز در رو این قلوب سامعین و ناظرین متجلد بار حدیث
جعفری ملاحظه باید فرمود که صاحب کتاب اختصاص آورده و نص قطعی بر مجوسیت اوست بیانش آنکه
روزی پیش امام صادق علیه السلام درباره سلمان و جعفر طیار سخن میرفت و امام تکیه فرموده بود
جماعتی جعفر را بر سلمان تفضیل دادند ابو بصیر گفت سلمان که گبر بود مسلمان شد حضرت از تکیه جدا گشته بغضب
تمام فرمود که ای فلان خدای عز و جل سلمان را علوی کرد بعد از مجوسی بودنش و قرشی گردانید بعد از فارسی
بودنش پس صلوات خدا بر سلمان باد و جعفر مرتبه عظمی دارد که با ملائکه در طیران است اکنون بر مجوسیت او
بر صور خیالیه قوم در مطاعن جله اصحاب و سلب مرتبه امامت از ایشان چه انتظار باقی است و ایضا حدیث
کلینی و کشی و امام اعظم طوسی از امام باقر علیه السلام مبطل شق اول است ترجمه اش بر زبان مجلسی آنکه روزی سلمان
در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جماعتی از قریش نشسته بود پس ایشان شروع کردند در ذکر حسبهای
خود و قبیلههای خود را بالا بردند تا آنکه نوبت بسلمان رسید پس عمر بن الخطاب با و گفت خبر ده مرا ای سلمان
که تو کیستی و پدر تو کیست و اصل تو چیست پس سلمان گفت منم سلمان پسر بنده خدا من گمراه بودم پس خدای تعالی
مرا هدایت کرد ببرکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم من پریشان بودم پس مرا خدای تعالی غنی گردانید محمد صلی الله
علیه و آله و سلم و من بنده بودم پس خدا مرا آزاد گردانید ببرکت محمد و اینست حسب و نسب من در این سخن بودند
که حضرت رسول بیرون آمد پس سلمان گفت که یا رسول الله چه کشیدم من از این جماعت با ایشان نشستم پس
شروع کردند بذکر حسبهای خود و فخر کردند به پدران خود تا آنکه بمن رسید پس عمر از من چنین سوال کرد
حضرت فرمود که تو چه جواب دادی سلمان جواب خود را نقل کرد پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که ای گروه قریش بدرستیکه حسب مرد دین اوست و مردی مرد خلق اوست و اصل آدمی عقل اوست حق تعالی
میفرماید یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقیکم بدرستیکه ما آفریده ایم شما را از مردی و زنی و گردانیدیم شما را شعبها و قبیلها برای

آنکه بشناسانید یکدیگر را بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما هست پس حضرت رسول
صلی الله و آله وسلم فرمود که نیست هیچیک از این جماعت را فضلی مگر به پرهیزگاری از معاصی خداوند عالمیان
واگر تو پرهیزگارتر از ایشان باشی فضلی از ایشان انتهی بلفظه و وجه دلالتش بر مدعا ظاهر است زیراکه سلمان
بگمراهی خود درین حدیث اقرار کرده و آن نتواند بود مگر مجوسیت و زیراکه احداث و ابتدا از وی درباره
امامت و اطاعت مرتضی صادر نشده مگر بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم کما لایخفی و قس علی هذا
احادیث دیگر که درباره اسلام سلمان آورده اند و متضمن بر تهافتهای بسیار است و دلالت بر مجوسیت
آدمی کنند تا کجا شرح این حکایت بی حد و نهایت می توان کرد اکنون در بطلان شق اول حالت منتظره
باقی نیست و اگر مراد آن است که در وقتیکه او داروغه باغهای خاتون سلیمه بود و بخدمت آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم حاضر و از بندگی او رهائی یافت و بنام سلمان نامور شد کامل مشرک نبود و در واقع تقیه
می نمود پس مثل عرب بر سلمان انطباق تمام پیدا کرد که صلت علی الاسد و بلت عن النقد زیراکه در وقت
توجه والدین بقتلش و گرفتار کردنش بانواع اتعاب و آلام در چاه عمیق تقیه نکرد و ستاره پرستی بنسبت
بوالدین بکار نبرد و از آتش یا آفتاب پرستی سر باز زد و همچنین چنانکه او را کاروانیان کوفتند
و ارادۂ قتلش مصمم کردند لطعام و شراب بتها مرافقت نفرمود و علی هذا القیاس وقتیکه او بدست یکی
از یهود گرفتار شد و جماعت یهود مدینه از ضرب سیاط خونش روان کردند و در کشتن او هیچ دقیقه باقی
نگذاشتند و در آخر بانتقام افاعی بسزای خویش رسیدند نیز بر قول خود راسخ دم و ثابت قدم ماند و تصریح
نکرد که درینوقت هم عزیمت از تقیه بهتر است و اعتقادی بوجوب آن بلکه استحباب هم نداشت کما لایخفی و
همچنین منوال در زمانه خلافت فاروق اعظم چه سخت گوییها و درشت خوییها که در مخاطباتش و در جواب نامه
او نه نوشت چنانچه از کتاب احتجاج احمد بن ابی طالب طبرسی باعتراف باقر مجلسی در بحار هم هویدا و آشکار است
حالیا کدام عاقلی تجویز تواند کرد که چون نوبتش بغلامی خاتون سلیمه رسید که باعترافش هم بروایت ابن بابویه
بکمال عطوفت و شفقت پیش می نمود و سلامت روی شیمه او بود تقیه و استتار را اختیار کرده باشد ان هذا لشیء

عجاب نگر شاید که حضرت سلمان بسبب وحدت ماده بسبب خاتون سلیمیه صدق مودت وصفای
محبت بهم رسانیده بجان ودل تابع فرمایش گردیده باشد کما قال الشاعر شعر القوم اخوان صدق بینهم
من المودة لم یعدل به نسب با چنانچه فرادیس جنان بروی عاشق بودند او بر حسن طلعت خاتون
سلیمیه که مالک فرادیس وجنان بود دل از دست داده باشد و بر ظاهر است که حکم مادر وپدر آقا
وبادشاه حکم دیگر است وحکم قهرمان عشق امری دیگر است لقد انصف من قال شعر هرجا
سلطان عشق آمد نماند * قوت بازوی تقوی را محل * پاکدامن چون ندید بیچاره * او فتاده گریبان
در وحل * والحمد لله که حضور اتفاقی او بخدمت شریف خواجه هر دو سرا صلی الله علیه وآله وسلم آخر
بکار آمد وباعجاز نبوی ازان گرداب بساحل نجات رسید بالجمله بهر حال معنی تقید راست می نشیند
وازین شواهد ودلایل بالخصوص حدیثیکه از امام صادق علیه السلام در باره مناقب او از کتاب اختصاص
مروی است وغیظ وغضب آن امام برحق در حق کسانیکه او را گبر ومجوسی گفته بودند محکی است ثابت است که علمای
طائفه چه افترا ها که در مناقب او نکرده اند حتی که او را العلویت وقرشیت رسانیدند والکل ناش مما سبق من
المولف فی المقدمة الممهدة اما اعجاز سلمان در سبز نگون شدن فرقان ورنختن
مرق وحیرانی آن پس اگر دلالتش بر مناقب سلمان فرض کنیم التبه بر مثالب ابوذر برادر صغیر
ایشان دلالت دارد چه اول از حیرانی وآمدن او بیرون برآمدنش از خانه سلمان وگرفتار گردیدنش بزنجیر
وحشت چنان دریافت میشود که هنوز او باوجود اینهمه مراتب صدیقیت ومانند آن کما اشرنا الیه باعتقاد
وجمله کرامات اولیا حق آشنا نگشته بود ونه سلمان برادر خود را لائق صدور این معجزات ومعدود
در زمره زنده دلان مرده تن می دانست ونه او را در زمره قادسه اهل بیت گمان می کرد وثانیا
باعتقاد ملا طاهر قمی که صوفی کش لعتاب است وبعضی از افاداتش قبل ازین گذشته مراد ازین
علوم واسرار که بعد از دریافت آن حضرت صدیق امامیه درباره قاتل سلمان بحضور قلب بدرگاه باری
دست بدعای خیر برداشت فضائل حضرت امیر نیز بوده چنانچه رساله او بعبارت فارسی

در جواب ملا محمد تقی مجلسی در استیصال تصوف و لوازم و عوارض آن اینک خاص لبس لازم آمد که ابوذر از
منکرین فضائل آنجناب باشد و در افادات حبیب امامیه دیده باشی که خطبه فضائل جناب مرتضوی که مرید
بران مدعی و متیقن بباشد بمخاطبه سلمان و ابوذر صدور یافت و در آخرش موجود است که منرود از دین
و اسلام بهره ندارد اکنون علما طایفه را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابوذر چنانچه بسیار از احادیث
بر سلب آن دلیل است قد سبق اجمالا مره و تفصیلا اخری دست بردارند و بزبان هم قائل بآن شوند
تا لنا از قدیم الایام زبانی ثقات متشیعین می شنیدیم و در کتب معتمده صحیحه ایشان برای العین میدیدیم
که شخصیکه معرفتش بعد معرفت نبی آخر زمان عین ایمان باشد و انکار او عین کفر بود منحصر بذات مقدس
علوی و ذریه طاهره اوست که ارائک امامت بجلوس میمنت مانوس ایشان رشک گلزار ارم بود و اکنون
چنان باز افترای مفتریان کل کرد که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرتضوی و اولاد امجاد او است
مقام آنست که عقلای عالم سنگ خارا زده بصحرا سازند و جا گریبانهای خود را تا دامن سازند
که مجوسیان آتش پرست که مدتی بلکه تمام در دهور بانواع کفر و شرک مبتلا باشند بعد چندی
بر اصول امامیه در جلایل مناقب بلکه خصایص حضرات معصومین علیهم السلام شریک و سهیم شوند و منهم
بخیال و اضعین و مختلفین در ینامد که طینت امامیه از اعلی علیین است و طینت سلمان و امثالش بلا ریب
مختلط به طینت نواصب بیدین و حضرت آدم و حوا بلکه اولو العزم من الرسل و الانبیا بمجرد حسد
ایشان از همسایگی حق بیرون گردیدند و بانواع عقوبات و الآم مبتلا شدند تا آنکه بعضی از انبیا بمقام
قارون رسیدند و بعضی را بمزابل مندرسه افگندند چنانکه هنوز بخاطرت مرکوز باشد و سلمان با وصف
مخالفتها او بعد از سانحه وفات سرور عالم چندان بمراتب عالیه فایز گردد که من عرفه کان مومنا
و من انکره کان کافرا شعر جنونی شد که از قید خرد بیرون کشم پا را + کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را
چون شرکت این جماعت با ذریه طاهره مصطفوی و اولاد امجاد مرتضوی مجوز باشد و در احادیث
اهل بیت بر عموم متشیعین و از دگر دلیل اگر شیخین و ذی النورین که بلا ریب اینجمله عمایدو صنادید

قریش بودند با جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قرابت قدیم داشتند و بعد از اسلام مجدداً قرابت

قریبه بهم رسید و انواع مصائب و دواهی بر رفاقت رسالت پناهی از کفار اشرار کشیدند

و از وطن و شهر و دیار خویش قطعاً و یقیناً هجرت گزیدند و داد رفاقت و جان نثاری دادند حتی که بقتل

آبا هم متوجه شدند و در آراستگی عساکر اسلام بصرف اموال هرگز دریغ نکردند الی غیر ذلک من المحامد التی

ذکرت فی کتب الشیعة الضیاد در منصب ائمه در باره خلافت شریک شوند کدام استحاله عقلی و نقلی لازم

می آید اگرچه بعضی از ینها عبادت اصنام کرده و خمر خورده از سبب جاهلیت منکر و معاند سید انبیا بودند زیرا که مفسرین

شیعه اقرار می نمایند که اسلام شخص بعد ارادی و قهری هر دو برابر است چنانچه فاضل معاصر صاحب منهج

السداد می فرماید که چون قومی از مسلمین گمان کرده بودند که هر که بعد نفاق و عناد ایمان آورد ثواب نسبت او

بثواب کسیکه در اول اسلام آورده است عا اختیار طریقه مرضیه ایمان نماید انقص و اجر او اقل می باشد در ینصورت

این آیت یعنی اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِیْنَ هَادُوْا وَالنَّصٰرٰی وَالصّٰبِئِیْنَ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ

الْاٰخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ نظر باینکه مثبت

مساوات مثوبات است مبطل آن خواهد بود انتهی بلفظه بعد از غور و امعان در مناقب ائمه درین قدر ظاهر

میشود که معدود بودن امامت در اصول خمسه مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و آنکه عارف این ارکان

مومن و جاهل از ایشان کافر است بتکلفات بعیده از اصول و روایات بر می آید کما لا یخفی علی من طالع احادیث

معرفة الامام فی کتبهم التی صنفوها فی فن الکلام بخلاف حدیث شریف معرفت سلمان که بدلالت مطابقی

دلیل بر آنست که عارف مرتبه او مومن و منکر او بلا ریب کافر است و شتان بینهما بلکه در مسلک اول

بعضے از احادیث از کتب معتمده امامیه منقول شده که خود حضرت سید الاولین و الآخرین بنا

بخطاب وصیت اجله اصحاب ارشاد نموده که اطاعت و امتثال علی بن ابی طالب رضی الله عنه هرگز

نباید کرد کما عرفته مفصلاً متمم حقیقی و ضعیف و مفترین را باسفل سافلین رسانند که در ضلال و تلبیس بنی

آدم بر اصول موضوعه خویش چه کر بها که در انبان نداز ندو چه روباهی که از مکمن بطون بیاز گاه

ظهور می آرند که اہل حق در فہم معانی این احادیث که کرک اثنی امامیہ در بارہ ائمہ و سلک لی اینها در حق اہل سنت بر روی کار آورده بر حسب فہم خویش در تحقیق کشاده باشند فتذکر ولا تکن من الغافلین عجب عجاب آنکہ اگر بعضی از متبحرین مذہب ما برای الزام ایشان بر اصول مخترعہ که حالش ہم سامع مستبشر شدن در آمد دو سه حرف بر زبان رانند آن را بر ناصبیت و حرورت حمل میکنند و ناصبیت خویش را یکسر فراموش میسازند و مصداق آیت کریمہ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ می شوند انکار ارشاد مرتضوی برای ابوذر که ہر که سلمان را شناسد مومن است و ہر که انکارش کند کافر است نص صریح در تکفیر ابوذر است که در کرامات سلمان متحیر و متفکر شد و در غرابت این حال متوحش گردید و نص حدیث حضرت سید الساجدین اگر سلمان از مکنونات علم او را خبر میداد دعای خیر در حق کشنده اش می کرد مؤید عرفان و انکار سلمان است حدیث حضرت امام باقر علیہ السلام که صاحب منہج المقال در ترجمہ آورده عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ اَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذُكِرَتِ التَّقِيَّةُ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيٍّ فَقَالَ لَوْ عَلِمَ اَبُوْذَرٍّ مَا فِيْ قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهٗ وَلَقَدْ اٰخٰى رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكَ بِسَائِرِ الْخَلَائِقِ یعنی سلمان از ابوذر تقیہ میکرد و اگر ابوذر بر ما فی الضمیر سلمان توقف می یافت او را میکشت و حالانکه ہمدگر مواخات داشتند و این تقیہ بدون عدم عرفان و انکار متصور نیست کما لایخفی ہرگاه دانستی که حدیث مذکور ہیچ محلی نمی شنید اکنون آنچہ بلا کلفت بعد از جمع و تلفیق اصول و شواہد و قرائن که دلالت بر تحیر و تفکر ابوذر دارد و ازین حدیث متبادر الی الاذہان است بشنو حاصلش آنکه ابوذر غفاری سلمان فارسی را از ساحران خیال می کرد و ازینجا است که بمشاہده این امور توحش و تحیر او ساعة فساعة ترقی میکرد و اگر سلمان را از اہل بیت نبوی اعتقاد می نمود و از خلص اصحاب سید السنت لحوق حیرت داشتند ادآن که بعد از وفات نبوی صلعم در خلافت خلفا کما یدل علیہ روایاتہم اتفاق افتاد یعنی چه ازین تحیر و تفکر صاف پیدا است که اکثر معجزات سلمان صناعی و افترائی است و الا تحیر شخصیکه عمده معجزات و را مرة بعد اخری مثل

قابلیت

حکایت افاعی بچشم خود دیده یا از زبان دیگران شنیده باشد متحیر بود لیکن از وارونگی دیگ و
زنجیر شوربا چه معنی دارد و با وجود اخوت و یگانگیها این همه بیگانگیها چه محمل داشته باشد یعنی گروه
متعصبین سلمان را در شمار آرند برادر دیگر یعنی صدیق مذهب خویش را بنقیضه کفر و ارتداد و اعذار سازند و بهتر
آنکه حضرت مؤلف سلمان را با قنبر و کمیل و جابر جعفی و رشید تباسی علمای خویش که صوفی نبودند مجروح کنند چنانکه
ملا نفی در رساله فارسی افاده نموده بالجمله بر اهل البصیرت والانصاف محتجب نیست که بعد از فتح باب مطاعن اصحاب
کبار سیما خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین اگر علمای امامیه از معاصرین یا شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً هیئت
اجتماعی فراهم آیند بلکه تمامی سکنه قلم و حضرت صاحب العصر والزمان مصداق عرضها کعرض السماء
والارض کما نص علی شئله صاحب البحار امداد شان نمایند بلکه سلیم هلالی و شاذان و شیطان الطاق و فضل
شاذان و حسن صفار و برقی و سلار و قمی و ابوجعفر بن قبه با ابوجعفر ثلثه جامع اصول اربعه و ابن معلم
ثمالی و نعمانی و کراجکی و دیلمی و کلینی و ورام و زید نرسی و برسی و فضل و مسعودی و نوبختی و طبری
و نبطی و نصیر طوسی و حسن حلی و هر دو طبرسی و راوندی و مسعود عیاشی و ابن جمهور و ابن فهد و ابن طاوس و
مشهدی و شهیدین و عاملی و آملی و لاهیجی و بحرانی و استرابادی و شوشتری و هر دو مجلسی و مازندرانی و کاشانی
و دیگر اخوان ایشان از غولان بیابانی کافه و قاطبه از مضاجع و مقابر خویش رجعت نمایند و خواهند که فضایل سلمان
والبوذر و امثال ایشان بر کرسی نشانند و ادله و براهین بر آن اقامت نمایند شاهد مدعا آنها در آغوش نمی
آید و دستهای ایشان تا دامن مقصود نمی رسد این **چند حرف** که بقالب صفحه بختم و خاک مذلت و خواری
بر مفارق علمای قوم بیختم حال سلمان امامیه بود و اگر مناقب دیگر مقبولین بزبانی گویم و معارضات آن در کتب طایفه
جویم کتابی ضخیم باید پرداخت ولیکن در پیرایه اجمال کلیه دو سه حرف دیگر باید شنید و باستماع آن بجان و
دل باید گروید **شعر** شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد
که هر چند مناقب آنها فی نفسها کثیر باشد مگر بمناقب و کرامات حضرت سلمان هرگز نمی رسد و این خود نزد مؤلف
عقلی است چنانچه در تمهید اشارتی بدان رفته که هنرمندان روزگار و دانشمندان هر دیار مزید ثروت و

استبداد و حکومت شخص را در وضع مناقب بطبع جلب منافع ملحوظ دارند و بر ظاهر است که زمانه حکومت ابوبکر
کی برابر استبداد و فرمان روائی سلمان بود و از نیست که هرچند فضائل مقداد که خلفا او را در جنگهای عظیم
فرستادند و برو آیات شیعه سر مار را بدست دشمن عیار گو فقند هم بر زبان آرند لیکن تا بمعجزات عمار نمیرسانند
که حکومتش بر کوفه در زمان خلفای راشدین کما نص علیه المرتضی فی الشافی والمجلسی فی البحار مسلم است و
حال آنکه در کلینی نص امام باقر علیه السلام موجود است که ای ابو بصیر هیچیک از شیعه دنیا نبی امیه نمی یابد مگر آنکه
بیابد از دین وی و مثل آن نزد او از امام کاظم مرویست که اگر من از کوهی برافتم و بریده شوم پاره پاره بهتر است نسبت
من از آنکه عامل شوم از جانب سلطان جابر انتهی ملخص الحدیثین علی لسان الکلینی بلکه بعد از ورق گردانی
کتب شیعه و تصفح روایات ایشان هم باید فقیر نمی آید که هیچ معجزه و خرق عادت را از مقداد نقل کرده باشند
و این نیست مگر بجهت عدم فرمانبری مقداد و تصمیم اراده او بمقابله خلفای ثلثه چنانچه از مطالعه حیات
القلوب ملا باقر مجلسی او وضوح تمام دارد و سلمنا که این قسم روایات درباره دیگران هم جسته جسته
بعد از تلاش در کتب امامیه یافته شود مگر عقل سلیم هرگز جز در باب مقداد بر اصول مجعوله باور نمی کند
بالجمله واجب آن بود که برای او زیاده تر از جمیع مقبولین خویش مناقب محامد را روایت میکردند کما لا
یخفی علاوه او بنص مجلسی در بحار قدیم الاسلام است و از مومنین سابقین معدود و در زمره طیبه مهاجرین است
و در مشاهد مشرفه ثواب رفاقت و شرف صحبت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم یافته لیس مثل حین مناقب
سلمان و ابوذر اگر راست خواهی در نفس الامر کی مجال دعوی مساهمت و مشارکت داشتند چه جای آنکه لاف افضلیت
زنند لیکن تهمت مفتریان و دروغگویان را که ابو جعفر کلینی و طبرسی و مجلسی از جمله ایشان اند لا علاج است
که با همه بی نسبتی میدهند که ایمان را ده درجه مقرر است مقداد در هشتم و ابوذر در نهم و سلمان در دهم
واقع شده اند معلوم نیست که اکنون ایمان را بر صور علمیه یا ظلیه خویش چه قرار داده اند اگر کمالش بدون فدائی
اهل بیت و مزید انقیاد و اطاعت اوامر ایشان حاصل نمیشود چنانکه بر زبان قوم دائر است و از اصول العقائد
بر ظاهر بالبستی که درجه هم مقداد را مقرر میشد و احسنا که ایمانش از قدیم بود و اخلاص و اطاعت اهل بیت بنظر در همه

بود و درجه دهم که فوق آن متصور نیست نصیب سلمان شود فاعتبروا یا اولی الالباب و متوهم نشود که علمای
شیعه بعد از تفضیح عمار زیاده بر حریفان دیگر چنانچه قبل ازین مشاهده کردی چگونه بروایت معجزات که آنها
از میل قلبی وا نشسته باشند زیرا که مولفات فضل شاذان و کتب دیگر از تالیفات قدمای شان موجود است و در مقام
بذکر محصل یکی از معجزات او که در تفسیر امام حسن عسکری ع مروی است و باقر مجلسی در حیات القلوب بعبارات مطنبه
ترجمه آن بفارسی نموده حقا که واضع حکایت را در پیرایه مزید ولا کسر شان کننده در خیبر مقصود بوده اکتفا می رود
که یهود بعد جنگ خیبر حضرت حذیفه را گفتند که مقتدای شما پیغمبر نتواند شد زیرا که هزیمت یافت پس شما چرا ازو رفاقت
دست بر نمی دارید حذیفه بشنیدن این خرافات دماغ شده و بغیظ تمام برخاست و عمار بجواب اقدام نمود که چشم زخم
از ان رسید که بعضی از لشکریان عهد شریف را رعایت نکردند یهود بر آشفتند گفتند که تو اگر انقیاد بیکردی باین
خفت حنبه که داری نظفر می رسید گفت بلی پس فضائل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المومنین کرم الله وجهه
یاد کرد و گفت بتوسل ایشان توانم که آسمان را بر زمین فرود آرم و زمین را بالای آسمان برم بعد از قیل و قال
مجلس منقضی شد و عمار شرف صحبت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم دریافت فرمود که حذیفه بر اصیانت دین خود
از صحبت شیاطین دست بر داشت و تو در جهاد مشغول بودی در اثنا این کلمات یهود پیدا شدند و دعوی
عمار را بر شمردند و گفتند که ما همین قدر از عمار میخواهیم که این سنگ را که دو صد نفر بر تحریک آن قدرت
ندارند بردارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضائل عمار یاد فرمود عمار سنگ را بالا برد و گفت که
این خر سنگ بدست من هم سنگ خلال است و دیگر هیچ پس باشاره شریف آن سنگ را بر هوا انداخت مثل کاه
باد بلند شد و بر تیغ کوه قرار گرفت باز عمار باشاره آنجناب بیک گام بر قله کوه رسید و سنگی بس عظیم را گرفته
بیک دو گام فرود آمد و بعنوانی بر زمین زد که غبار شد و بر هوا تا آسمان رفت چندانکه یهود بگریختند و بعضی
باسلام مشرف شدند بالجمله حال اصحاب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول امامیه مثل بدیهیات اولیه منجلی
گردید که احدی از انها باوصف کثرت افراد که بروایت مجلسی در تذکرة الائمه چهار صد هزار بودند جز مقداد
حقیقت ایمان نداشتند و چون بر جای خود ثابت است و اشارتی قبل ازین هم رفته که حدیثی در مذهب

شیعه ورود نیافته مگر مضادّ آن بعد از استقرار تام روایتی دیگر مروی نباشد پس در حقیقت استثنای
او هم تقریبی است که نظر به بعضی از وجوه درین اوراق یاد کردم نه تحقیقی فقیر هیچمدان درباره او آنچه در
کتب شیعه دیده ام اگر برشمارم بالیقین خواهی دانست که او بعد از ملاحظه تقریرات شیعه در مطاعن خلفای
راشدین در زمان سید انبیا بسلک مؤمنین داخل نمیتواند شد چنانچه بر متتبعین بحار بلکه حیات القلوب نیز مخفی نیست
سلسله حدیث از جناب خلاصه موجودات از هم گسیخت و قصر افتخار امامیه باین مقبولین از هم ریخت مگر شاید وقت
رجعت این جماعت پاک و صاف گردیده از قبور برخیزند و دست اخلاص بکمال جان نثاری و غمخواری بدامن مقدس آنحضرت
که تمام روی زمین در تصرف آنها خواهد بود آویزند ولیکن بنظر خیالیه قوم چنانکه دانستی باور نمیتوان کرد که در آن
وقت هم به تنزیه ایشان بپردازند و دامان اینها را بالواث مخالفت آن طیبین و طاهرین آلوده نکنند و لقد
احسن ما قیل **شعر** کسی نماند که دیگر به تیغ ناز کشی ٭ مگر تو زنده کنی خلق را و باز کشی ٭ مخفی نماند که هر چند زمان
رجعت ائمه و ظهور مهدی درین باعث انبساط قلوب متشیعین بحسب ظاهر باشد ولیکن در معنی باعث رقت قلب
و ارتعاد جگر اهل ملت است زیرا که اعتقاد بر رجعت شیخین هم دارند چنانچه از کتاب تاویل الآیات نیز ظاهر است و وجه
تحسر و تاسف بر السنه ظرفا آنکه روزی مجتهد جائسی نزد ولی نعمت خویش ذکر کثرت شیعه در رواج این مذهب
و ... به خلافت امام مهدی میکرد تا آنکه نوبت بر رجعت شیخین رسید گویند که جگر سوخته در گوشه مجلس متواری
بود آهی سرد از دل پر درد برکشید چنانکه تمامی اهل مجلس بر خود لرزیدند و وجهش پرسیدند جواب داد که بعد
رجعت شیخین تسلط امام مهدی قوت اعتقاد من باقی نماند زیرا که هرگاه این هر دو شیر خدا را مغلوب کرده
باشند غصب خلافت از کمترین فرزندانش بغایت آسان است نعوذ بالله بتوبه باید گریست و مسرور و مغرور نباید
این قدر ما احوال اصحاب خیر البریه علیه السلام از مقبولین لسانی بود که بر اصول این فرقه انصاف دشمن بگذشت
رسانیدم اما حال تابعین لهم باحسان پس کلانترین ایشان کوفیان باشند چنانچه از احتجاج طبرسی و امالی شیخ طوسی و مجالس
شوستری و تحفة الزائر مجلسی و مانند آن معلوم میشود که در تشیع کسی برابر ایشان نبود و چگونه کسی برابر تواند شد حال آنکه
وقت عرض ولایت ائمه اینها مراتب خلوص عقیدت و آثار اطاعت و انقیاد بعنوانی بتقدیم رسانیدند که در حاضرین

قرطاس و مداد رسیده باز نمی گنجد بلکه در حدیث معتبر از امام صادق علیه السلام باظهار مجلسی در تحفة الزائر مروی
است که ولایت ائمه را اسکنه بلاد هرگز قبول نکردند مگر اهل کوفه و خود کوفی الاصل بودن علی ما فی المجالس دلیل تشیع
است و آنچه ازین شیعیان بیوفا بکرات و مرات از غدر و دغل و انواع مکائد و صنوف حیل در اوقات ائمه معصومین
صدور یافته ناگفته به هزاران احادیث که نهایت اعداد در تعداد آن مرتبه بدایت احاد وارد در کتب معتمده
مثل علل و خصال و امالی و اکمال و ریاض و رسائل و شروح اصول اربعه و کتب مقاتل الی غیر ذلک من تالیفات
المجلسی مثل البحار بران گواه است حتی که بعد تکرار واقعات از جمله وصایای اهل بیت آن بود که بر قول
و فعل کوفیان اعتمادی نباید کرد و یکی مرد دیگر براهین وصیت میمنون خود حضرت علی مرتضی در خطب نهج البلاغت
که برادر شریف مرتضی جامع اوست آنچه درباره این شیعیان جفاپیشه و مدعیان دغاباز حکایت و
شکایت میفرماید احدی در عالم چنین فرماید و شایسته کسی باین عبارات فصیحه و محاورات بلیغه بر زبان نیارد و رد
باشد از هر لفظ و معنی آن پیداست که بعلت بیوفائی و بدعهدی آنها تمامی جگر مبارکش خون و ریم گشته من بعد
آنچه بر جناب حسن مجتبی از نفاق و شقاق این اشقیا گذشت در اصول ایشان بنوعی مصرح است
که کسی را بعد عثور آن ریبی نمی ماند در روضة الکافی کلینی هم چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی از بی ادبی و
اندائهای ایشان که مجرد استماع آن باعث کاهش جسم و جان است خبردار ما موجود در تنزیه مرتضی و در علل شیخ
المشایخ هم مسطور است که این جماعت خواسته بودند که حسن مجتبی را گرفته بدست معاویه سپارند و دعوی مزید ولاء
اهل بیت طاهرین را بدلائل قاطعه مدلل فرمایند و آنچه حضرت شهید کربلا ازین گروه دین فروش گذاشته
نه گفتنی است و نه بهزار تدبیر نهفتنی است طرفه آنکه چون از کشتن ریحان رسول ثقلین و غنیمت اثاث خانه اش
فارغ شدند و نوبت بدان رسید که اهل بیت او را اسیر کرده بکوفه بردند کمینه دیگر آغاز کردند و رسم ماتم و شیون
بنیاد نهادند حضرت علی بن الحسین علیه السلام علی ما فی البحار بعد از ملاحظه گریه و زاری شان فرمود که هرگاه شما خود ماتم
کنید پس کیست که ما را کشته باشد این واقعه جگرخراش بی آنکه باصول موسیقی و مقربات دلگیر و ضمیمه ادا
شود صبر و قرار قلوب اهل اخلاص را میرباید و چشمه چشمهای ایشان را از کثرت دموع مانند بحر محیط موج زن می گرداند

اینها را از شدت التهاب مانند گلخن بسیار زد و جگرها را غیرت گلزار و دلها را البستان لاله داغدار می کنند
و اگر این کوفیان که از قدما اثنا عشریه بودند بعلت این بی وفائی و تقاعد از شرف اعانت اهل بیت از دایره
تشیع خارج کنند و بزمره اهل ارتداد ادخال نمایند ارتداد اکثر بسیاری از بنی هاشم بلکه فرزندان جناب امیر بطریق
اولی لازم می آید والعاقل تکفیه الاشاره بیشتر بار آنکه نزوای حضرت سید الساجدین امام زین العابدین
که باعتراف صاحب اثبات الحق و غیر او در بروی مردم بسته و بگوشه حزن و ملال نشسته بود معلول علت
بی وفائی این غداران و بد عهدی این قوم خانه کن بود تا آنکه مروانیان نیز بعلی ما صرح به صاحب
رموز الصالحین بندهای گران بر پای مبارکش نهادند و غل بر دست و گردنش گذاشتند خود احادیث کافی
و دیگر اصول ایشان کما تعرف نمود چها انشاء الله تعالی نص درین است که آنجناب اگر قلیلی هم از مخلصین
می یافت هرگز عزلت اختیار نمیفرمود بلکه معرکه های آراسته بر سر بدکیشان می تاخت و سرها بدانند ایشان
می برید و سینه های ایشان می درید و دست دلیران می بست و پنجه شیران می شکست باز در وقت حضرت
کاظم و رضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی رضوان الله علیه علیهم اجمعین انچه بر صفحه روزگار از دست نامردی
این اشرار نقش بست و از خبث باطنی اینها بظهور پیوست از غایت وضوح مانند شمع در انجمن است
بلکه مثل آفتاب نیم روز روشن این بزرگان هم با وصف توارث حسن اخلاق و تواضع و حلم فیما بینهم
در سعت حال نه ضیق مجال بسیار از ائمه امامیه از مجالس خویش رانده اند و در حق شان چه رنگ رنگ وقت
سه با لعنت خدا در خواسته و بشیاطین و ملحدین هزاران بار تعبیر از انها کرده چنانچه پاره از ان درین اوراق
پریشان مذکور شده لیکن چه سود که بنا بر طمع نذر و نیاز عوام شیعیان مانند فوج مگس از دکان قناد جدا نمی شدند و در
پس کاسه ها می لیسیدند و وقت قید و بند چون روباه بخانه های خویش میخزیدند والحمد لله که این هم بر
اکثری از معتمدین ایشان منصوص است که مجرد مخالفت و عداوت ائمه بهر نهج که اتفاق افتد بی آنکه فساد
اعتقاد و خطای اجتهادی در ان دخلی باشد موجب کفر و لعن است و خود تبصره سید مرتضی بر این گواه
هست که امام هرگز لعن نمیکند مگر بر کسی که کافر شده و آنحال متاخرین و معاصرین چه گویم و چه نویسم

است که اگر ایشان راه اخلاص بجناب امام وقت می سپردند و در رسوخ اعتقاد بسوی وی می آمیزند
و او بحرب زبانی اینها اعتماد میکرد و غیبت کبری این مقدار امتداد نمی کشید و ذلک مجلسی در بحار و حق الیقین
تصریح میکند و صاف صاف می نویسد که اکثر شیعیان ایام غیبت امام مهدی مثل یهود مدینه اند که پیش از بعثت
انبیا علیهم السلام ایمان بایشان می آوردند باز بسبب اغراض فاسده انکار میکردند انتهی ما فی الکتاب المذکور و
حق تعالی در محکمات کتاب مجید خویش آنچه درباره یهود مدینه و اتباع و اشیاع ایشان میفرماید بر اهل اسلام مخفی
نیست ولما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم وکانوا من قبل یستفتحون علی
الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین من بعد باید دانست
که علمای قوم در حق اصحاب ائمه مذکورین بکمال مبالغه و غلو که طینت ایشانست افتخاری میدارند بسیار مایه
مفاخرت و علو ایشان اصحاب دو امام اند یکی حضرت محمد باقر و دوم جعفر صادق رضی الله عنهما که اصول و فروع مذهب خود را
ایشان را روایت می نمایند و احادیث ذمایم و مثالب مهاجرین و انصار سابقین را کما عرفت نمود حجه فی
المسلک الاول تخریج میکنند و خیال آن ندارند که ارشاد و تلقین این هر دو معصوم بدلالت کتاب مختوم علی رؤس
الناس بخوف در هر این بود که امر و کثرت اصحاب و رواة بحد اتفاق افتاد که عالمی را فرا گرفت اگر بنصف و ثلث نیز تعبیر از
ایشان نموده عین ترجمه حدیث کافی خواهد بود کما سیجی ان شاء الله تعالی و از افادات قاضی رطب اللسان مجالس المؤمنین
که تراجم بزرگان خود آورده کثرت اصحاب این بزرگان هم برین قیاس بوضوح می انجامد در خصوص اصحاب امام صادق
علیه السلام آنچه نقل کرده صورت شخصی آن این است سوال اگر مذهب امامیه اثنا عشریه حق بود چرا بجعفر نسبت
میدهند جواب چون امام جعفر در زمان عباسیه بود و آن قدر خوف که از بنی امیه داشتند از ایشان نداشتند بلکه قدمای
عباسیه در باطن همه شیعه بودند لاجرم آشکارا ارشاد مردم می نمودند بنا بران مذهب شیعه بنام نامی ایشان نسبت
یافته و در تواریخ مذکور است که در کوفه و بغداد راویان احادیث آنحضرت زیاده از سی هزار بوده اند انتهی مع حذف
طول السوال و عنوان الجواب من کلام المحسن هرگاه کثرت شیعه فقط در یک شهر چنین باشد بر عموم قاضی شوشتری که ساکنه
مکه و مدینه زادهما الله شرفا و تکرمة را هم بخلاف روایات بحار از شیعه قرار داده این کثرت را قیاس باید

گردد که بلا تناهی اعداد میرسد یا نه و حال اصحاب امام باقر نیز قریب اصحاب امام صادق است
و فقیر در بارهٔ ارتداد و احداث بلکه کفر همه اصحاب هر دو امام الاثنا عشری لا یعبأ به در کتب احادیث ایشان
روایات بیش از پیش دیده بودم و هنوز بسیاری از آن در خاطر خویش نگاه دارم چون ایراد همه خالی از ملال
ناظرین نیست چه ابنای زمان بجهت فتور همت و قصور نظر بعد از عبور سرسری بر اوراق کتاب دیگر
کما او ما نا الیه سابقا چشمک میزنند و با طناب و تطویل حرف گرفته حرف پهلو دار میزنند لهذا عنان
ادهم خامه را سبک نموده بر یک دو روایت که از اجله بلکه امام الائمه شیعه مروی است قصر میکنم باید
دانست که در مجلد چهار دهم از بحار که ملقب بکتاب السماء والعالم است یک حدیث وارد شده
فی الکافی عن العدة عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن النضر بن سوید عن الحلبی عن ابن مسکان عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلام قال رأیت کأنی علی رأس جبل والناس یصعدون الیه من کل
جانب حتی اذا اکثروا علیه تطاول بهم فی السماء وجعل الناس یتساقطون عنه من کل جانب
حتی لم یبق منهم احد الا عصابة یسیرة ففعل ذلک خمس مرات فی کل ذلک یتساقط
عنه الناس ویبقی تلک العصابة اما ان قیس بن عبد الله بن عجلان فی تلک العصابة
فما مکث بعد ذلک الا نحوا من خمس حتی هلک بیان کان تأویل الرؤیا الفتن التی حدثت بعد
صلوات الله علیه فی الشیعة فارتدوا اقول وروی الکشی عن حمدویه بن نصیر عن محمد بن
عیسی عن النضر مثله وفیه اما ان میسر بن عبد العزیز وعبد الله بن عجلان فی تلک العصابة
فما لبث بعد ذلک الا نحوا من سنتین حتی هلک صلوات الله علیه وقیس غیر مذکور فی
کتب الرجال انتهی بلفظه اکنون مضمون این هر دو حدیث کلینی و کشی الخ در اثنای آن مجلسی گفته بعبارت
فارسی بشنو که امام باقر علیه السلام فرمود که در خواب دیدم که بر قلهٔ کوهی قرار گرفته ام و مردم از هر طرف بر آن کوه
بلند میشوند چون بر کوه بکثرت تمام رسیدند بلندی کوه بر آسمان کشید و مردم از هر طرف بر زمین افتادند تا آنکه
قلیلی از آن جم غفیر که کمتر از ده باشند باقی ماندند قیس بن عبد الله بن عجلان البته درین زمره بود و این

واین تطاول صعود و هبوط و ثبات و تقرار در همان خواب پنج بار اتفاق افتاد و در روایت کشی باسناد
خود ش از ان امام عالی مقام نیز همچنین فرق این هست که در حدیث کافی قیس را در زمره اهل استثنا ذکر نموده
که حالش در کتب رجال مذکور نیست بخلاف روایت کشی که خبر از ایمان و خلاص میسر بن عبد العزیز و عبد الله
بن عجلان میدهد فرق دیگر آنکه سانحه وفات حضرت امام محمد باقر بروایت کلینی بعد از مدتی قریب بچهار سال
واقع شد و بروایت کشی قریب دو سال و مخفی نماند که صاحب تلخیص الاقوال هر دو روایت ثانی را در ترجمه عبد الله
بن عجلان نقل کرده از ینجا حال مدعیان کاذب از اتباع و اشیاع امام محمد باقر مثل صبح صادق روشن شد که
قاطبه اجمعین بغیر از شاذ نی لا علی التعیین که مثل مشهور یعنی چه خفته و چه بیدار در شان آنها است جز یک دو کس
باقی نماند و از کلام مجلسی که قیس در کتب رجال مذکور نیست فائده دیگر بر آمد و آن اینکه اتهام شان بر این کسانی
نمودند که در الحاد و زندقه معدوم النظیر بودند و عداوت ائمه از ذاتیات ندشان چنانچه هشامین شیطان
علی الاطلاق و زراره و دیگر برادران صوری و معنوی او که بلعن ائمه داغدار گشته اند و دست از اسلام و ایمان
شسته قیس را که بنص اصح الکتب قبل الفرقان بعید از ارتداد و کفر بود که می پرسید و از وجود و عدم کسانی
که حسابی بردار باقی ماند حال میسر و عبد الله بن بعضی از روایات دلالت بران میکند که عبد الله خالی از
تذبذب نیست و بعضی از علما در باب او بعض از ندو حرا اندارند که او از همراهیان امام بود و گو میسر را رسوخ ایمان
میسر باشد فتدبر **سوال** اگر گویند که بسا باشد که شیطان در منامات معصومین از نکاید معذور
نمیماند و عجایب و غرایبی نماید چنانچه مسعود عیاشی خواب جناب فاطمه زهرا علیها السلام که حسنین را هیچ
گم کرده بودند خلاف واقع بر آمد روایت نموده و باقر مجلسی در مجلد کتاب السماء والعالم نقل فرموده و نیز در
تفسیر اهل بیت علی بن ابراهیم قمی و صاحب ترجمه الخواص آورده اند که جناب سیدة النساء شبی در خواب دید
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آل عبا را همراه خویش بیرون مدینه برد آخر نوبت بجای رسید که درختان
خرما و چشمه شیرین در آن جاری بود و گوسفندی را خریدند و کبابش خوردند و جان بجان آفرین سپردند پس در غایت
حزن و ملال بیدار شده و چیزی نگفت صبحدم جناب خاتم النبیین تشریف آورد و فاطمه همراه خود گرفت

وامیر المومنین و حسنین را بخروج و لحوق تاکید نمود تا آنکه بمقام مذکور رسیدند و گوسفندی خریدند کباب
کردند جناب زهرا از زندگی ایشان مایوس شده بجائی دیگر رفته و زار زار میگریست و میدانست که بعد از
خوردن همه کس خواهند مرد چون وقت آن رسید که دستار خوان کشند جناب سیده را تجسس کردند و بنجال
دیدند پرسیدند که چه روداد کیفیت منام را اظهار نمود حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم مشغول بمناجات
شد و جبرئیل علیه السلام در رسید و آن بدبخت را از شیاطین که باعث ایذای فاطمه شده بود حاضر گردانید
بسزایش رسانیدند و دعا مناماتی موحشه و آیت کریمه انما النجوی من الشیطان الخ شرف نزول
یافت پس اگر خواب امام باقر ازین جلس باشد ارتداد جمیع شیعه الا شاذ لازم نمی آید جواب گوئیم
اولا نسلم که این خواب از خوابهای جناب سیده قیاس توان کرد زیرا که امام باقر علیه السلام حقیقة از اهل
بیت نبوی است بخلاف جناب سیده که در معنی خارج از ایشان کما سمعت سابقا فکیف که امام باقر واقعه تصعید
تساقط شیعه را پنج بار دیده و کلیه آثار واقعیت همیران ترتیب یافته پس این قیاس کمتر از قیاس اغول من فی
نیست معهذا اگر شیطان بر اصول امامیه امام محمد باقر را وسوسه نماید و بار بار آنجناب را در منامات تخفیف
انداز و حسن ظن از سیدی ایراد او باعتقاد امامیه نیز خواهد برخاست و دعوی موکل بودن روح القدس
بر ایمه هدی تا در هر امر ایشان را موفق گرداند و از وساوس و ظنون و خطا باز دارد چنانچه در بحار و رموز الصالحین
وغیرهما است خلاف واقع خواهد شد و در بارهٔ جناب فاطمه که اتصاف با مامت نداشت اگر انتقسیم خیالات
وقوع یابد قباحتی لازم نمی آید کو مصحفی سه برابر قرآن مجید مشتمل بر حلال و حرام برای آنجناب فرود آید و
بدستیاری جناب امیر جمع شود چنانچه در تصانیف مجلسی و رموز الصالحین است و بعد تسلیم هم مدعا ما بجای خود ثابت است
زیرا که عنقریب ثابت می شود که اگر معتقد کسی نباشد قلیلی هم از آن هم در گروه شیعه مخلص مانند بودند ایمه برای گوشمالی
مخالفین آستین می مالیدند و چون امام باقر خروج نکرد دانستیم که اصحاب مزعومی او منافقین بوده اند و بهره از
ایمان نداشتند و هو المطلوب علاوه این قیاس شیطانی وقتی مفید می افتاد که تعبیر این خواب را مجلسی امام المتشیعین
ذکر نمی کرد و هرگاه خود در تعبیر این خواب ارتداد اصحاب باقر نص قطعی فرماید چنانچه دانستی

پس تقریر مذکور کمتر از وساوس شیطانی نخواهد بود و سخن بعد بدانکه درینجا نکته ایست [illegible] و آن آنکه از معیت
آن صحابه با امام باقر همین قدر لازم آمد که آن اصحاب تا آخر حیات امام باقر راسخ و کامل بودند نه آنکه بعد وفات
شریف نیز والمطلوب اودون ذلک و بعد از ادنی امعان و غوری معلوم میشود که سلب ارتداد علی الاطلاق
که بر کفر طاری علی الاسلام اطلاق می یابد کما اعترف به المؤلف بجهت معیت و محبت امام ممدوح مستلزم
عدالت این جماعت نیست لثبوت الواسطه و هی الابتداع والاحداث فتذکر اینجا که دیدی
حال اصحاب امام باقر بود برای خدا یک حدیث از کتاب ثقة المحدثین الشیبانی نیز بر اصحاب عمومی امام صادق
علیه السلام دیگر ببین بعد ازین شنیدن روایات هرگز کلفتی نخواهیم افزود والحاح نخواهیم نمود که بعنایات
ایزدی مختصر کلام تمام شده و مجلس بپایان رسید شعر غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه * که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
تا بعد از ملاحظه و استماع آن مثل عرسا لطف المصباح فقد طلع الصباح بی اختیار از زبان تو بر آید و خاک بدهن
مدعین مزید ولا که هنوز آب لب بجام نخورند و آتش میزنند در آید پس بدانکه سید علی صدر الدین حسینی مؤلف
ریاض السالکین بعد از آنکه از ابو الفرج اصفهانی در شرح دیباچه صحیفه کامله نقل کرده که سفیان ابی لیلی بعد
صلح امام حسن را بملامت شدید کرد و مذل المؤمنین لقبش گذاشت و همچنین کلمات دیگر بر زبان آورد حسن مجتبی
فرمود که معمول ما این است که هرگاه علم بحق حاصل می کنیم تشبث بدان می نمائیم شنیدم از حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم که لیس بر بنا باید که اتفاق مردم بر شخصی حریص یعنی معاویه واقع شود چون این امر
در تقدیر الهی چنین قرار یافته تن بصلح در دادم میگوید که امام حسین نیز رسیده است که درباره خلافت
یزید اجل مبرم رفته پس چرا خروج نمود باز دو جواب داده خلاصه اول آنکه ائمه تابع کتاب مختوم بودند و درین
کتاب در خاتم امام حسین حکم خروج و جهاد و شهادت بر آمد پس چون و چرا گنجایش ندارد دوم آنکه تکالیف شرعیه منوط
با مور ظاهره است و بنایش بر حصول یقین نیست چون ظاهر اهل کوفه دلالت بر رغبت و اطاعت داشت قعود
روا نبود پس خروج فرمود نه بینی که چون خبر شهادت مسلم رسید خواست که رجوع کند قدرت بر آن نیافت باز جناب
ریاض بی آنکه متفطن به تناقض جوابین شود زیرا که اول دلالت بر آن می کند که امام حسین مامور بقتال

وشهادت بوده میدانست که در دشت کربلا شهادت من با جمعی از رفقا مقرر است بکمال جد وجهد در
طلب آن بود وبجد تمام بآن طرف رفت کما فی البحار وغیره ومدلول ثانی آنکه امام حسین قصد نمود که از
شهادت رجوع کند وبطرقی دیگر باز گردد میسر نماید که همچنین است حال امام حسن که اول بموجب اجتماع شیعیان
بمقابله معویه بن ابی سفیان متوجه شد وحال آنکه مصیر امر را میدانست چون خذلان اصحاب وتفرق اهوا
شیعه ومیل بدنیای معویه حتی که بعضی از آن اشقیا آنجناب را مجروح کردند هویدا شد ناچار بخلع خلافت
تن داد وبصلح معویه راضی شد تا ضرر بآنجناب وشیعیان ونرسد من بعد شارح مذکور می نویسد که حال
سائر ائمه همین بود که هرگز یاران ومددگاران از قوم شیعه نیافتند واگر ایشانرا مثل امام حسن وامام حسین لشکری
بهم میرسید هرگز درخانه نمی نشستند ومنزوی نمی گشتند وبا وجود علم بحقیقت حال که شیعیان نفاق نخواهند
کرد ومتفرق خواهند شد باهتمام تمام خروج میکردند وبرین دعوی نیز روایت ثقة الاسلام والایمان خود را
می آورد ومی گوید یدل علی ذلک ما رواه ثقة الاسلام باسناده الی سدیر الصیرفی قال
دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له والله ما یسعک القعود فقال ولم یا سدیر
قلت لکثرة موالیک وشیعتک وانصارک والله لو کان لامیر المؤمنین ما لک من الشیعة
والانصار والموالی ما طمع فیه تیم ولا عدی فقال یا سدیر وکم عسی ان یکونوا قلت مائة
الف قال مائة الف قلت نعم ومائتی الف قال مائتی الف قلت نعم ونصف الدنیا قال
فسکت عنی ثم قال یخف علیک ان تبلغ معنا الی ینبع قلت نعم فامر بحمار وبغل ان یسرجا
فبادرت فرکبت فقال یا سدیر تری ان تؤثرنی بالحمار قلت البغل ازین
وانبل قال الحمار ارفق بی فنزلت فرکب الحمار ورکبت البغل فمضینا فحانت الصلوة
فقال یا سدیر انزل بنا نصل ثم قال هذه ارض سبخة لا تجوز الصلوة فیها فسرنا
حتی صرنا الی ارض حمراء ونظر الی غلام یرعی جداء فقال والله یا سدیر لو کان لی شیعة
بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود ونزلنا وصلینا فلما فرغنا من الصلوة

عطفت الى الجداء فعددتها فاذا هي سبعة عشر وهذا الحديث صريح فيما ذكرنا وفي هذا
المعنى اخبار اخر لا نطول بذكرها انتهى بلفظه مفاد این حدیث آنکه سدیر صیرفی گفت که روزی
نزد امام صادق ع حاضر شدم و گفتم که خانه نشینی ترا هرگز جایز نیست پرسید چرا گفتم که شیعیان و مددگاران تو بسیار
اند و اگر این مقدار از موالی و انصار برای امیر المومنین می بودند بخدا که ابوبکر و عمر مجال طمع خلافت نمی داشتند
استفسار نمود که چه قدر باشند عرض کردم صد هزار تعجب نمود گفتم بلکه دو صد هزار باز استغراب کرد گفتم بلکه نصف دنیا
پس خاموش ماند بعد از دیر فرمود که با ینبع رفاقت من بر تو آسان است یا نه گفتم دشوار نیست خادمان
باشاره شریف زین بر خر و استر نهادند عجلت کردم و بر خر سوار شدم فرمود مرا اگر تمهید می خود بر استر سوار
نمی شوی گفتم استر در زینت و نجابت از خر بهتر است فرمود این همه مسلم لیکن خر موافقت زیاده تر دارد از خر فرود
آمدم و بر استر سوار شدم و حضرت بر خر نشسته سبیل روانه شدیم تا آنکه وقت نماز در رسید فرمود فرود آ که نماز
گزاریم بسته فرمود شعر زمین شور سنبل بر نیارد ٭ درو تخم عمل ضایع مگردان ٭ پس رفتیم تا آنکه
رسیدیم بزمین سرخ حضرت بسوی کسی دید که بزغاله ها می چرانید قسم شرعی یاد کرد و گفت والله ای
سدیر اگر شیعیان برای من همین مقدار می بودند هرگز خانه نشینی مرا درست نبود از مرکب فرود آمدیم و
نماز گزاردیم هرگاه فارغ شدیم ملتفت گشتم سوی گله مذکور پس آنها را شمردم معلوم شد که هفده اند در لب
شیخ شارح مذکور بعد نقل این حدیث گفته که این روایت صراحة دلالت بر آنچه گفتیم دارد و درین باب احادیث
بسیار است که اگر ذکر کنیم کلام بطول انجامد از ینجا ظاهر شد که بعد از امام حسن و امام حسین سدیر از ائمه
این مقدار نیز شیعیان دست یاب نشده اند که بحسب ظاهر در جنگ چوبی کوشند و فراغند مردمان نبودند
و نعفه شمشیر بدست گیرند و سپر پشت آویزند و نزد امام حاضر شوند و بتقلید قدمای خویش گویند مرنجاهد
معک فی سبیل الله فقال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال ان لا تقاتلوا قالوا وما لنا ان
لا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا
عنه مدبرین و لغوا علیه جارحین والله علیم بالظالمین و از روایت ثقة الاسلام

متشیعین فایده جلیل برای نمیابانش آنکه قبل ازین در کتب امامیه دیده واز السنهٔ ایشان شنیده باشی که حضرت
امام مهدی انتظار جمعیت چهل کس از مومنین می برد وائمهٔ سابقین اگر این قدر جمعیت فوج می یافتند جهاد
برآنها فرض میشد وقبل ازین بعضی از اصول امامیه درین باب گذشته واز کتاب نور الصالحین بروایت
ثقات ومصنفین ایشان پیدا ست که جناب امیر المومنین برملا میفرمود که اگر چهل نفر از صاحبان عزم
می یافتم با خلفا جهاد میکردم ولیکن چون ائمه را اینقدر از احباب واصحاب فراهم نیامدند ناگزیر از حصن حصین
تقیه پای مبارک بیرون نگذاشتند باز روایات اجتماع بست کس از اهل ایمان در شرط جهاد منظور است
آمده باشد چنانچه از ورق گردانی کتاب اختصاص معاین و محسوس است بروایت امیر المومنین که جناب پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بمن فرموده بود که اگر بست نفر معین تو باشند با غاصبین خلافت جهاد کن وآنچه
آن حضرت ارشاد نمود بر کتاب مجید منطبق است حیث قال الله تعالی اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ
عِشْرُوْنَ صَابِرُوْنَ یَغْلِبُوْا مِائَتَیْنِ انتهی محصله الکنون بحدیث کافی معلوم شد که همگی
هفده تن کافی بوده اند ولیکن حیرت اینست که روایات واحادیث دیگر اصحاب ال برهان است که ائمه
هدی گفته اند که اگر ده کس هم از شیعیان می یافتیم بجهاد اقدام میکردیم وهرگز انزوا اختیار نمیکردیم
وفراوان تحیر است که احادیث مستفیضه دیگر که در اکثری از کتب معتبره مثل کلینی واحتجاج مروی است
دلیل برانست که اگر حضرت حمزه سید الشهداء وجعفر طیار بعد وفات رسول مختار صلی الله علیه وآله
وسلم بقید حیات می بودند مجال غاصبین نبود که حقوق اهل بیت را تلف کنند وابوبکر را خلیفه
سازند بلکه حق هرگز خویش بلافصل قرار می یافت وبدون مهلت جناب امیر سریر خلافت را می
آراست واگر شیخین در غصب خلافت سعی می کردند هر دو بر دست آن هر دو کشته می شدند ازین مقام
صریح هویدا میشد که فقط رفاقت حمزه وجعفر رضی الله عنهما کفایت میکرد وسدیر صغیر بر خلاف پیشه خود
حیدر را از ردی تمیز نکرده جائیکه در روایت امام المحدثین شیعه گفته که اگر جناب امیر را این مقدار اعوان
وانصار می بودند شیخین طمع ریاست بخیال نمی آوردند معلوم شد که سدیر صغیر مذکور نقد روایات

منزلو بر بلکه احادیث دیگر هم که بعد ازین مسطور میشود بکیسه خویش نگاه نداشته من بعد از مناقب جناب امیر
بحکم حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چنان ظاهر میشود که حاجت حضرت حمزه و جعفر هم نبود چه مضمون حدیث
بدین طور مرویست که اگر علی بن ابیطالب را تنها با تمامی افراد کاینات معرکه قتال اتفاق افتد همه کس مغلوب
شوند و او غالب آید و هرگز از کثرت اعدا نه هراسد و خوف بدلش راه نیابد انتهی و این روایت خود بحدیث مرتضوی
که در مکاتیب نهج البلاغة مرویست مؤکد و مؤید است که بخدا سوگند میخورم که اگر با دشمنان تنها مقابله کنم
و کثرت هجوم شان بروی زمین را پوشد هرگز وحشتی و اندیشه بحالم نگردد بجهت رسوخ دینی و هدایت برکمال
یقین ثابت قدم باشم و بحسن ثواب پروردگار منتظر باشم انتهی پس کسیکه از خلیفه اول و اتباع و اشیاع او که
بنسبت شان حکم قطره با ذره داشته باشند و جبن و خوف طینت آنها باشد و بارها آنجناب را در آن
قوم را بدو انگشت چنان بالش دهد که بدندان زرد کنند کما فی البحار و حق الیقین پس در مقابله ایشان با وصف تنهایی
بطریق اولی تردد نباشد که زده را مقتول را و از مرویات این احادیث روایات بشمار است از انجمله
قصه عفاریت است که محمد عسکری بن محمد تقی الخراسانی الکونابادی مخاطب بلوانگن خان در زبور الصفائح از
کتاب حسن الکبار که باظهار او علمای امامیه این کتاب را تلقین صاحب الزمان میدانند نقل کرده محصلش
اینست که ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها گفت که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از نزد من بکه
خاست فرمود چون علی بیاید بگو که مشک پر آب کن و میان هر دو کوه پیش من بیار علی ذوالفقار را
نیز حمائل کرد و بین الجبلین رسید و از شبانی پرسید که رسول خدا کجا رفته گفت رسول کیست گفت محمد بن
عبدالله گفت هیچ رسولی ندانم سنگی بر سرش زد بمجرد فریادش ع سیاهی چون آشفته پیلان مست حمله کردند
ذوالفقار از غلاف بر آورد و از چپ و راست بر لشکر ابلیس تاخت جمعی بدار البوار رسیدند و لقمه السیف براه فرار
رفتند پس بقطع منزل مشغول شد بیک ناگاه زنی مصداق آیت کریمه کانما اغشیت وجوههم
قطعا من اللیل مظلما که سرش باسمان رسیده و شعله های چشمانش بحیز طبیعی نار رسیده و دود
او گنبد آسمان را پیچید از تاریکی دامن کوه پدید آمد دست بر زمین زد نعره هفت باشش عفریته دیگر آ

و از جهات سته احاطه کردند و عفریت را بدو ضربت ذو الفقار دو پاره کرد و باز کار زن سیاه کار نیز تمام
نمود الی آخر القصه و از آنهم در کتاب معز الصالحین تازه تر قصه دیگر است که تره فروشی که دکانش نزد شادروان
پادشاهی بود اتفاقاً روزی نظاره جمال دختر ملک فی الفور دل از دستش برود و هر روز طبق سبزی بطور
ارمغان می برد بعد چندی جاسوسان بر حقیقت امر اطلاع یافتند و او را منع کردند پس پیراهن قبا کرده گریبان
تا دامن بدرید و برای خطبه نزد پادشاه رسید ملک بکشتن وی فرمان داد و جوان بدست جلادان فتاد تا آنکه
تیر دعای او بر هدف نشست و پادشاه بسفارش وزیر خویش از سر خون او درگذشت و بتکلیف مالا یطاق یعنی
قتل جناب امیر مصاهرت او را معلق نمود جوان رو بکوفه نهاد اتفاقاً جناب امیر بر کنار دریای کوفه عجایب
صنع آفریدگار را مشاهده می نمود که جوان بشاه مردان برخورد حضرت او را تا سه روز ضیافت نمود باز پرسید
که از کجائی و چه کسی و چه مهم در پیش داری گفت از یمن می رسم و در آنجا دو پادشاه اند یکی مومن و دوم کافر بر دختر کافر
واله شده ام و تمام قصه را اعاده کرد و گفت چشم آن دارم که بجانب علی راه نمائی فرمود بغایت سهل است
حضرت او را بر لب دریا آورد و ذو الفقار بدو عنایت نمود و فرمود که علی منم دستش از حرکت فرو ماند
باز بدعای آنجناب بحال اصلی عود کرد جوان پای مبارک بوسید و گفت اگرچه در عشق او جان بسلامت
نمی برم لیکن المعذرت جدائی شوم حضرت بسوی یمن ذو الفقار کشید و در مکتوب اسمی پادشاه مومن
یاد فرمود که کافر را کشتم و سلطنت و دخترش با این جوان دادم جوان بدین نعمت غیر مترقب فایز شد و
کفار آن ملک همه مسلمان شدند این قسم روایات که جناب امیر را حتی بجمع رفقا نبود در کتب طایفه بلسان
بشیر مروی است مضمونش بتواتر معنوی رسید گو حدیث حفر خندق که قبل از این بیت رقم یافته و دلالت
بر آن می کند که مفاتیح ملک یمن را بقبضه پیغمبر آخر زمان صلعم سپردند تصدیق روایت ثانی نه نماید لیکن
بحکم مذکور بکار خاکسار می آید و بعد از ملاحظه آن استبعاد شریف مرتضی و مجلسی و شافی و مجالس
که شخص واحد بدون موالی و انصار در میدان مقاومت جماعت بیشمار چگونه یکران رکابی قدم گذارد
و در مقابله هزاران کس برجا باشد بوسوسه شیاطین میگراید عجب تر آنکه این هر دو بانیان مذهب تشیع

اینقد

برین قدر بسند نکرده میگویند که شیر خدا با رفقای قدیم و همراهی حضرت عباس و زبیر و خالد بن سعید
و ابو سفیان که تحریض بر قتال کردند و بغیر از کف مبارک آویختند تا بمقاومت اعوان خلیفهٔ اول نداشت
دریغا که عمائد قوم روایت جابر جعفی و غیر او را که مکذب ایشان است هم ندیدند که در مبدء اختلاف صدیق
چون فریاد سکنهٔ فدک بگوش امیر رسید با امام حسین و عمار و فضل و عبد الله عباس و جعفر متوجه شد
و وقت التقا جمیعین سر حاکم را بریدند پس حضرت امیر شعر که چون کشید ذوالفقار از خلاف
ز هیبت فتد لرزه بر کوه قاف * بخالد ولید که شجاعان عرب زیاده از مور و ملخ همراه داشت مقابل
گردید مانند بید بر خود لرزیدند و غیر از چاپلوسی چاره ندیدند الغرض اگر امیر المومنین را بردو هم سر لطف
مرتضی و مجلسی با رفقای قدیم و بزرگان مذکورین تاب قتال نباشد لازم آید که شجاعت حضرت حمزه و
جعفر طیار و رعب شان در قلوب غاصبین زیاده تر باشد زیرا که ائمهٔ معصومین صراحةً فرمودند که حمزه و جعفر اگر
زنده می بودند مهم ایشان را کفایت می نمودند چنانکه دانستی و نتیجهٔ مذکور را از امامیه کسی باور تواند کرد که آفتاب را جرم
ظلمانی و شب دیجور را لیلة البدر قرار دهد زیرا که هر چند جناب مرتضوی نسبت باین هر دو بزرگ خرد باشد
ولیکن بسبب نحبهٔ امامت آنچه از انجناب بظهور رسید این هر دو چه محال داشتند که بعد حصول عمر نوح هم از قوت
بفعل می آوردند بلی نصیبیه بر اصول امامیه امری دیگر است که در قسمت هیچیکی نیفتاده کما اشیر الیه
سابقا و این امر خود موید بدرجت است که هر قدر شجاعت شخص زاید باشد خوف او در قلوب مردم زیاده تر خواهد
بود پس قول بکفایت آن هر دو بزرگ در مقابلهٔ خلفا بملاحظهٔ احادیث ائمه بدی و عدم استقلال ذات مقدس
شیر خدا لا معنی له مع ذلک باور نمی آید که حضرت حمزه در بارهٔ منصب زعامت کبری برای علی مرتضی
رضی الله عنهم اجمعین کوشش میکرد چه وقتیکه امیر المومنین را حکم سکونت در مسجد شریف بخشیدند و درها
همه کس را که متعلق بآن بود برآوردند حضرت حمزه برهم شد و آخر نوبت شکایت جناب رسالت مشافهةً
رسانید و عرق حسدش مانند حضرت عباس بجوش آمد چنانکه در کتاب تاویلات الآیات و غیر آن منقول
است پس چگونه خیال توان کرد که وقت امامت جناب امیر که خود انبیای کرام را بعد

استماع آن در ملازم حسد منهمک شدند و حضرت امام حسن لفظ و معنی اخوت را از دست دادند کما سمعت
سلفنا در با حسد و بدخواهی او معاذ الله مثل ما ظلم نمیشد ظاهر از حالات این بزرگان جناب همت وضوح دارد که
روز غدیر بحسب ظاهر هم دست بیعت بدست مرتضوی نمی‌دادند چه جای تلفظ با الفاظ مبارکباد و مگر چون خود در
اصح الکتب وا مانده آن این قسم احادیث یعنی کفایت حضرت حمزه و جعفر رضی الله عنهما از جناب معصومین مستفیض
است لامحاله اعتقاد بآن باید کرد و بسخافت سید مرتضی و مجلسی که شجاعت تقریر جناب امیر را انکار
کردند و از بدلول احادیث صحیحه نبوی و علوی و جعفری انحراف گزیدند بهر حال تا این باید شد طرفه آنکه نماینی و مجلسی در
تواریخ قدیمه اینهم ندیدند که رستم فرزند زال بارها با وصف تنهایی بر لشکرهای عظیم شکست آورده چه
جای شیر خدا که بر اصول امامیه کما مرت فی المسلک الاول کارش بخدایی رسیده بلکه از اینهم متجاوز گردیده
زیاده برین نیست که گاهی وقت بشریت رفاقت یک دو کس در کار باشد بخلاف ائمه دیگر که حقیقت بشریت
غالبا بر آنها غالب بود و مثل خطب علویه که منصور حلاج حرفی از آن بر زبان آورد و بر طبق حکایت
مشهوره بدار القرار رسید بکثرت و استفاضه از آنها مروی نیست با جتماع شیعه احتیاج داشتند
و لیکن نه بفوج بسیار بلکه ده پانزده کس هم از اهل اخلاص کفایت میکردند چنانکه دانستی لیکن چون
اکثری خروج نه فرمودند و بعضی از دست شیعیان پاک طینت مصائب عظیمه پیش آمد صریح معلوم شد که از
طایفه شیعه قدیما و حدیثا چند مخلص هم بر نیامدند و هذا هو المدعا و از احتیاج ائمه متوهم نشود که
در مرتبه شجاعت از حضرت مرتضی کمتر باشند زیرا که از کتابهای دوستان کما سبق عبارته صاف
هویدا است که علمای امامیه خود متردد اند که از جناب امیر مثل شجاعت امام حسین در مقابله محاربین صدور
یافته یا نه بلکه افاده او اول دلیل بران است که بعد ملاحظه شجاعت امام حسین شجاعت شیر یزدان
و شاه مردان از یاد مردم رفته و شجاعت سلطان طف در امثال مشهوره داخل گشته و برهان قوی بر عدم
امثالش آنکه چهار هزار سیاه پوش مانند شمر ذی الجوشن از دست آن امام سر و علن جهت شهید شتافتند
والحمد لله که در روایات دیگر که زیاده از بست هزار سوار از شمشیر آبدارش بدرک اسفل نار رفته

وازیاده

و از بازماندگان آن قوم جفاکار چه نام توان بردن ذریه قتلهای منتظر از دستشان و ماندند و نرسیدند و الا
گفت آنچه میگفت بار خدایا اگر چون لطف کریمه شیعه در صلب اهل خلاف در زمان جناب مرتضوی رضی الله عنه
زیاده تر بود ازین جهت عدد کشتگان او کمتر است بخلاف امام حسین که هر چند رعایت نطف شیعه متاخرین
نصب العین داشت چنانکه در کتاب اردستانی از امام صادق علیه السلام منقول است ولیکن آخر نسبت بزمان
مرتضوی این نطفه ها در اصلاب شیاطین کمتر مانده بودند و این خود بدیهی است چه شیعیان که بقیه در صلب
ولادت آنها حرفی نیست اگر بوجود می آمدند واقعه کربلا هیچگاه بظهور نرسیدی سبحان الله محافظت نطف
شیعه که حال نفاق و نمک حرامی آنها طشت از بام افتاده است این قدر ضرور باشد و حفظ جان
و آبروی جناب سیدة النساء و اولاد امجاد شان و صیانت نسخه قرآن مجید که ناموس اکبر و اعظم ثقلین بود کما ظهر من
تفسیر القمی و غیره بخیال مقدس نیاید استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه کاش از احادیث
ائمه که برای محافظت شیعه با فلانی جنگ نکردیم کمل اهل حق مراد باشند که حق بر مرکز خویش قرار
می یافت و استبعاد و اعتراض همه برطرف میشود و الا از اطراف و جوانب مخوف ترین وجوه احاطه کرده که
نفاق شیعه از نفاق یهود هم درگذشته ای عزیز با اینهمه تناقضات بیشمار که امامیه در هر باب از ائمه دارند
باعتقاد شان چنان رسوخ یافته که ایزد خرد بخش جهان آفرین فقط ایشان را برای نفاق و زحمت آفریده
و آثار بران ترتیب نموده و اختلافی بینهم ندارند چنانچه از تفسیر ملا محمد مومن و ترجمه آن که از ملا محمد معصوم استرآبادی
است بصراحت وضوح می یابد و هم از کافی کلینی و کتب قمی مثل علل میتوان یافت پس مثل بر یکی از مفتریات جناب
بشنو که الحائک ملعون بروایت صاحب روافض و قضیه عجیبه معروف المحمول یعنی الحائک لا امتی بروایت علیه
شعبان اعنی مومن جالبسی در شان است او کمتر از قصه آن جولاهه نیست که تیری در سر پدر او تا سوفار فرو رفت
اثنای راه میگفت که خدا این واقعه را دروغ گرداند الحاصل تناقضات و تعارضات این قوم انتهایی ندارد گرفتم
که دست الکشی لمن نصب مروانیه بر حضرات ائمه اهل بیت دراز بود و انواع بدی حسب نفس امر از اشقیا خذلهم الله
از کمترین قوت بفعل آمد و لیکن خدا را حاضر و ناظر دانسته از انصاف نباید گذشت و اندک غور باید کرد که خلفای عباسیه

که بدلالت عبارات مجالس المؤمنین چنانچه بر اهل استقرا تام مخفی نیست مذهب اثنا عشری داشتند لو
فاضل خنباری می‌رزد الضاح بجهت قصور باع خلاف آن گفته باشد در قتل و حبس و ایذای نفوس قدسیه زمره عموم امامیه
چه کمی کرده‌اند قیامت اینست که اینهمه ظلم و حیف را چنانکه دانی مانند قرات ملحدی سوره الشمس را که بغیدین
ها ها ولا یخاف عقبها بدو حرف باز گردانیده‌اند که الملک عقیم یعنی بحسب جاه و ثروت مصدر این ظلم
و ستم گشتیم والا در عقاید و اصول مومن پاک اعتقاد هستیم و مذهب تشیع از آبای خویش فرا گرفتیم نه
که قتل ائمه هدی علی و منتسبین ایشان شیوه آنها بود کما فی المجالس و آخر از لاف و گزاف همه مدعین تشیع و مزید
ولا نوبت بدانجا رسید که اهل اخلاص خلفاً و سلفاً بگوشه خمول نشستند بلکه دست از القاب خود
شستند لیکن المنة لله تعالی که در کتب معتمده شیعه از عجایب کرامات اهل بیت طاهرین کلمات حقه بر زبان
اکابر طایفه جاری می‌شود حتی که مجلسی با این همه عداوت اهل حق و بوالهوسی بحیه در بحار و تذکرة الائمه باعتراف عجایب
قوم هم از تصانیف اوست وارد کرده است خود از آن پیداست که جمع فضائل اهل و سرحتی ایشان مقابله در
اشقیا از نواصب از اهل سنت بعنوانی صادر شده که هرگز از شیعیان صدور نیافته انتهی و این امر خود
بدیهی است زیرا که در آن وقت امامیه همرنگ نواصب و خوارج رنگین میشدند و آن را بحیل نفسانیه موسوم
به تقیه می‌ساختند من بعد مانند جماعت قاصر نظران خیال نباید کرد که مناظره فقیر با مولف رساله
و دیگر مخالفین از معاصرین و سابقین بر انحراف اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم است و بس زیرا که
اعانت اهل بیت علیهم السلام که اگر بجنبه برسد کار افتد متیقن شود که شیعه بعد از دعوی مزید ولای
ایشان آن کرده‌اند که خوارج و نواصب سود الله وجوههم بلکه دجال و ابلیس لعین هم بدیدن و
شنیدنش سر بگریبان حیرت فرو برده‌اند همچنان ملحوظ است و فقیر با وصف قلت عمر در بسیاری
از حوادث آزموده و بقول حافظ شیرازی رحمة الله علیه ع من جرب المجرب حلت به الندامه
خجلتها برداشته و بعلم الیقین دانسته که حقیقت مزید ولای تمامی اهل بیت سید انبیا بوصف کمال و رسوخ
و ثبات و قرار در حضور و غیبت و فراخی و عسرت در سر نوشت اهل سنت افتاده و در مصائب هم پای

هم پای ایشان هرگز متزلزل نشده و متشیعین وقت امتحان رو براه فرار نهاده اند و پوست بمک بر رو
کشیده از خرگوش و روباه پیش دستی کرده اند آری در اطلاق لسانی و چرب زبانی طایفه شیعه را قدیما و حدیثا
بی نظیر باید دانست کما قال الله تعالی وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّٰهَ
عَلٰى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلّٰى سَعٰى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ
وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ **این است** حال اصحاب مخصوص ائمه معصومین و مقتدیان
ایشان اصولا و فروعا و از اینجاست که در کتب معتمده حضرات امامیه از متاخرین و متقدمین مثل بحار
الانوار مجلسی و محاسن برقی و امالی قمی و غیر آن صدها روایات بطرق مختلفه و اسانید متنوعه مرقوم است
که منتهای آرزوی ائمه هدی این بود که رازداری درین طایفه بهم رسد که پوستین ندرد و ناگفتنی را برای اعدا فاش
نکنند و غوامض اسرار بوی نگویند همچنین شکایت این قوم باین نهج قریب بتواتر منقول است که این شیعیان ما
بجهت افشای راز و اذاعت اسرار ما را در انواع مصائب گرفتار کرده اند و در حقیقت کشندگان ما این
جماعت اند زیرا که گروهی از امم سابقه فقط افشای راز انبیاء علیهم السلام نزد اعدا کرده بودند پس آن دشمنان
آن ذوات مقدسه را بقتل رسانیدند و جناب اقدس الهی در قرآن مجید آن مذیعین را مباشر قتل انبیا
قرار داده و فرموده ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ
و اینهم در نصوص عترت طاهرین بروایت معناً مذکورین موجود است که قتل ما بر دست متشیعین که
اذاعت و اظهار کردند بکوچه و بازار رسانیدند قتل خطا نباید فهمید بلکه خون عمد است انتهی و بر احدی از
خاصه و عامه مخفی نیست که در کتاب الهی بر مجرد قتل مومن فرموده اند که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا
فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا جای قتل
هدی آنهم مره بعد اخری **عجب عجاب** آنکه افشای راز که از ام المومنین یکبار اتفاق افتاده
آنهم بگمان آنکه امر و نهی شریف یعنی فاکتمی ولا تفشیه درباره خلوت و صحبت ماریه رضی الله عنها تعلق
دارد نه بقصه تحریم مع ذلک غایة الامر صغیره گناهی است که بنص قرآنی بنزول توبه و انابت محو توانند شد بار قرار

مفسرین شیعه مثل طبرسی وغیر او توبه کردند و بدرجهٔ قبول رسید مستلزم کفر و نفاق پندارند و از نصوص
قرآنیه درباره کمال ایمان و مناقب خلیفش و آنکه طاعن و مبغض کتاب مجید ایمان ندارد اغماض صریح اختیار
کنند و بر قدمای خویش که حال کفر و نفاق شان اظهر من الشمس است هنوز عرق ریزی می کنند و عرق می کنند
و در جون امیه متعمداً شریک میشوند وقتیکه بر جملهٔ این اوراق محیط گشتی حال اصحاب امامیه که فیما بین ایشان
و حضرات معصومین وسایط اند بخوبترین وجوه عیان شد و رطب و یابس انها باقی نماند بخلاف اهل حق که تعدیل
تمامی اهل بیت و اصحاب. و آنکه در روایت حدیث بالیقین از وضع و افترا مبرا بوده اند اتفاق دارند و
براهی مزلت اقدام شان بنابر شبهت درباره محاربات مرتضی و محامل صحیحه بدلایل عقلی و نقلی حکم
درایت و روایت پیدا می کنند و کتاب مجید حضرت رب العالمین برای فضایل اصحاب خصوصاً مهاجرین
و انصار و اهل بیت سید ابرار مصدقاً لما فی قلوبهم در مجلس مناظره برای افحام و الزام مفرطین
و مفرطین از شیعه و نواصب و خوارج بی دین می گشایند که اگر کسی از فرق دیگر که هرگز از حقیقت مذهب سنت
و جماعت و مفهوم تشیع و نصب و خروج واقف نباشد بلکه از اسلام هم اطلاعی ندارد بمفردات لغت علم
بهم رساند وقت سوال تاکید بلیغ میگوید که این آیات بلاریب در مدح اصحاب و اهل بیت پیغمبر وارد است
بدگویان ایشان براه مخالفت این کتاب میروند و البته خارج از گروه سوم اند که دعای مغفرت سابقین
از انصار و مهاجرین در دعا وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ
رَحِيمٌ در روز بان شان است و الحمد لله که بار ها علمای برای تمام حجت و الزام این فرق ثلثه تشبث و
فرا این صحراهم نوردیده اند پس حق بر کرسی نشست و باقی نماند مگر چنین مغالطات که فلانی
در لشکر یزید پلید بمقابلهٔ عترت طاهره حاضر شده بود و فلان محدث از اهل سنت حدیثی از وی روایت
کرده پس ایشان دشمن اهل بیت باشند چه جای آنکه از محبت و صداقت دم زنند و مقتضای
این وساوس غایت شوخ چشمی و هتک بقیهٔ ناموس قدما را از دست خویش است هرگز محدثین ما این کاذبان را
توثیق نمی کنند و روایات ایشان را بجوی نمی ستانند و اگر بعد از ورق گردانی کتب غیر متناهی

یکدو حرف ازین جنس برآید چون علمای امامیه همیشه در کمین بوده اند در کتب مذهب اهل حق از هر
جنس غالب اوقات در مطالعه ایشان می ماند مبنای آن بر تحریف کاسه لیسان ابن سبا و مقلدان او ست تا
شناعت را از مذهب خویش دفع کنند چنانکه خواهی دانست و انصاف باید کرد که آخر منتهای مناهی این ارباب
تکیدت از صرف خود در تقیه و پیدا کردن اعتبار و اعتماد در مدارس اهل سنت و درس کتب ایشان علی الدوام گفتن
بی آنکه ضرورت ملجیه داشته باشند معمول بود یا امر آخر بالجمله برای فریب اهل حق مکاید گوناگون و حیله های
رنگارنگ ترتیب دادند و برای اثبات قدم و حدوث مذهب خویش را اهل حق جمعی را سنی گردانیده شیعی ساختند
و بر دامنه ما بخیه بر داختند تا آنکه رفته رفته بدین مکاید و حیل نزد عوام در مناظره و مجادله رونقی تمام حاصل شد
و هزاران کس از عامیان فریب خوردند بلکه پای بعضی از علما در فن تنقید رجال و مانند آن بحکم تسرب لغزیده کما لا یخفی
و بر کسیکه روایات سابقه در باره تشیع اهل کوفه یاد دارد و استقرا بحار و تراجم آن چنانکه باید نماید
مخفی نتواند بود که شمر مردود و همچنین اخوان همعنوان آن مطرود از شیعیان کوفه بوده اند و دعوی صحبت و شیعیت
مرتضوی میکردند پس اگر در مذهب شیعه از روات احادیث هم باشند استبعادی روی نماید چه اخفین
و اینها در باره تشیع این ظلمه و فجره نمیکنند که خود حاکم این شور بختان عبید الله زیاد مورد شعر مشهور
ابن زیاد نکرد دست هیچگاه * نمرود این عمل که تو شداد کرده * محکوم بتشیع بود بلکه عمر بن سعد که سر کرده
لشکر شقاوت ناثر بود فوج سنگین سیر گوشواره عرش عظیم و ریحان رسول کریم صلی الله علیه و آله شهید از آب
دریا هم مضایقه کرد تا آنکه اطفال شیرخواره اهل بیت علیهم السلام جان دادند معتمد بن جامعین اصول امامیه
از وی احادیث بسیار روایت کرده اند و احکام از آن استنباط نموده و این مرهم ناظر ارشادات شیخ قمی در
عیون الجواهر و افادات سید ابن طاوس در کتاب النجوم مستجب نتواند شد اگر علمای شیعه را منور حوصله دعوی
فزید و لا در سر باشد اینک گو و اینک میدان کتب فریقین را در مجلس مناظره باید کشاد تا معلوم شود که ابن سعد و گروه
و هواخواهانش از مقاتلین و کشندگان شهید کربلا و اولاد امجادش از سکنه کوفه از زمره کتب معتمده
ایشان توانند بود یا اهل حق و تعداد اینها در طایفه شیعه باید یا در زمره اهل سنت شاید بعض بصر از آنکه

متبحرین و معتمدین امامیه که طائفهٔ واقفیه را کلاب ممطوره لقب داده اند همه بار روایت شان در
کتب دین و ایمان خویش می آرند و فتوی بر آن می دهند و حال آنکه باعتراف صاحب جامع و مجتهد کربلائی
در حاشیهٔ کتاب اصول خود متواتر منقول است که ائمه این قوم ممطوره را از نواصب و خوارج بدتر دانسته اند و در
کفار و مشرکین داخل کرده از مجالست و مخالطت آنها که موسی کاظم علیه السلام را خاتم الائمه اعتقاد می کنند
و از امامت سائر ائمه انکار دارند بلکه در بدگوئی آنها دقیقه فرو نگذارند زجر شدید نموده شیعیان را امر کرده اند
که در هر نماز دعای بد بر آنها کرده باشند همچنین قطع نظر از خنازیر ممطوره یعنی جماعتی از شیعه که
به تبری موسوم اند و از امامت محمد جواد انکار دارند و در حق آنجناب آنچه بعد از این بدگوئیها می کنند هیچ
مسلمانی بر تفصیل آن جرات نتواند کرد مجملش اینکه آنجناب معاذ الله فرزند امام رضا علیهما السلام نبود
با این همه از رواة موثقین این فرقه اند غیاث بن ابراهیم که توثیقش در خلاصه و تلخیص و دیگر کتب مشروح
است و او بسیاری از احادیث ائمه علیهم السلام روایت نموده از انجمله در کتاب غوالی آنکه قال
الصادق علیه السلام لا بأس ان یغسل الدم بالبزاق از جمله این چیز است و از حاشیهٔ
این کتاب بعد از این نیز معلوم و قبائح که درباره این گروه دین فروش دریافتی چنان بوضوح پیوسته که بانیان
مبانی تشیع همچو سید مرتضی بر احادیث و فتوی داده اند پس دعوی محبت و صداقت ایشان چگونه مسموع
شود چه جای مزید ولای اهل بیت سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم معاصرین با عذر از کاسه لیسی چنین معاصرین
بیا صاحب میرزا محمد کشمیری که پیش سر برانداخته اند و باطل را بلباس حق وانمودند سوادی نگار زند و انته کتب نقض
خرافات شان که موجب تشویش اذهان بود محض قوت توفیق الهی بی آنکه احدی را از علماء و طلبه در جمع و تلفیق
و استقراء مواد معاونتی با من شد و دیگر تحقیقات و تسوید و تبییض عبارات مدخلی باشد فراهم آورده ام هر که
خواهد در این بیانات به ... ندای من مبارز در دهای عزیز اگر به ... دل نه نهند و ثبات و قرار
نه ورزند و لب خویش را از اسهال ... مجلس مناظره نیارند و همچنان بر صنادیق نقلیه بر عادت صنادید
خویش انکار دارند کما فی الکافی والبحار فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم

وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین اکنون وقت آن رسید که امامیه جامه برتن درند و مانند نصاری لباس سیاه که بروایت
جامع من لا یحضره الفقیه لباس اهل دوزخ است بپوشند وطبل ماتم وپنج نوبت بنوازند و سرها خویش را
بسنگ خارا ریش سازند ولیکن در ذهن کمترین عباد چنان متکر است که حضرت مولف مذهب خویش
هرگز ندیده و برد عای مدعیین مزید دلالت بر ایه فریب خورده چون در زمره اولیا و اهل فراست معدود و ممنوع شود
امید نویسیت که اکنون بعد از عبور برین دقیق و خوض در مبحث امعان وتدقیق در قیود که در نقاب لفظ
دقیقه مستور است در معنی حقیقت ما فی الضمیر از عار تشنیع محدث دست بردارد و بسلوک راه مستوی که از غوائل
اشواک افراط و تفریط پاک است آرد که نور شاه خاور بطلوع مشرق انباز در توبه بعنایات ایزدی باز است
واگر با اینهمه مواعظ و تذکیرات و اظهار حقائق وکشف تلبیسات بر خطیات خویش اصرار ورزد وا زصوب همه خود
در نگذرد گو سر وخشت **نظم** ما نصیحت بجای خود کردیم * روزگاری برین بسر بردیم * گر نیاید بگوش رغبت کس
بر رسولان بلاغ باشد و بس * یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی وتذکیری بآیات الله
فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی
ولا تنظرون هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون هذا یوم الفصل
جمعناکم والاولین فان کان لکم کید فکیدون • رب انی دعوت قومی لیلا
ونهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم
فی آذانهم واستغشوا ثیابهم واصروا واستکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم
جهارا ثم انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا
یرسل السماء قبل الرجعة علیکم مدرارا ویمددکم باموال وبنین ویجعل لکم جنات
ویجعل لکم انهارا رب انهم عصونی واتبعوا من لم یزده ماله وولده الا خسارا
ومکروا مکرا کبارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا

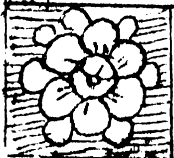
إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا ٥ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ
أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ
رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ
رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ الْأَتَمَّانِ الْأَكْمَلَانِ عَلَىٰ حَبِيبِهِ وَصَفِيِّهِ مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ
وَالْمُرْسَلِينَ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاهَدُوا الْكَافِرِينَ وَالْفَاجِرِينَ أَبَدَ الْآبِدِينَ

دهر الله اهرمن ۵

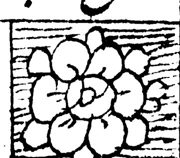
خاتمة الطبع

الحمد لله الواهب المنعام والصلوة والسلام علی سید الانبیاء العظام واصحابه الذین هم هداة
الاسلام اما بعد کتاب مستطاب مسمی بمنتهی الکلام والملقب به تنبیهات اهل الخوض
لاعتراضهم علی حدیث الحوض تصنیف اعجوبه روزگار و نادره اعصار حبر مقام المؤید
من الملک العلام جامع معقول و منقول واقف فروع و اصول حافظ کتاب الرحمن خادم کلام سید
الانس والجان مولانا حیدر علی فیض آبادی مد ظله العالی علی المالک لکل من الحاضر والبادی
وادام الله تعالی برکاته ما دامت العیس تحن من صوت الحادی که برای فرقه رفضه مثل
زمام شتر و زخم صمصام و در تبیین قوایم عقاید این فرقه شنیعه و بیان تعارض ادله این فرقه
ظالمه بایضاح تمام کاشف اللثام لسان خصم در جواب متناقضات و معارضاتش مثل صورت تصویر
لال و بلا کلام و بر افواه مدعین طوال الکلام در مقابله اش مهر خاموشی و ختام است در سنه یکهزار و دو صد
پنجاه هجری بدار السلطنت لکهنو بفرمایش خان اعلی الشان سامی المکان فقیر محمد خان مرحوم غفر
الله له باهتمام حاجی مولوی محمد حسین عفی الله عنه علیه طبع پوشیده باختتام رسیده بود

لیکن اجزاء عجز مرتبہ کتاب مذکور خواص فریق ثانی بسبب خوف مذہب خویش کہ خبثش بر
ہر قلیل الفہم دور اندیش از مطالعہ کتاب مذکور ہویدا خواہد شد شیوہ نمامی بکار بردہ
از رئیس خود تلف کنانیدند الّا العنایات ایزدی نسخہای معدودہ از دست برد ظالمان
سالم ماندہ بودند در ہمان زمان دست بدست تقسیم شدند و از ہمان اوقات طلب شائقین در حصول
کتاب مذکور یوما فیوما در تزاید بود لیکن صورت انطباع آن جلوہ گر نشدہ بود درین اثنا
بکرم قادر مطلق تاجر متاع خوش نسبی سوداگر کالای بلند ہمتی عمدہ اکابر عظام و زبدہ اماجد کرام
ستودہ شیم مرضی الصفات جامع فضائل و کمالات مرجع آمال و امانی فارس مضمار سخندانی
تہمتن میدان شجاعت و دلیری سحبان مضمار فصاحت و سخن گستری صاحب القلم حاکم
نثر و نظم موصوف بخلق اللہ الغنی شیخ محمد امیر علی خلف الرشید شیخ محمد شیر علی
صاحب مہارنپوری الحال تحصیلدار محالات کیتھل ضلع کرنال دام اقبالہ و افضالہ و صانہ اللہ عن
کل مالا یلائمہ کمر ہمت بمیان جان بستہ در صدد طبع آن گردید بعون ایزدی بتاریخ بست و یکم
شہر ربیع الاول سنہ ۱۲۸۲ یکہزار و صد و ہشتاد و دو ہجری بمطبع حاذق زمان
سمو المکان حکیم غلام رضا خان صاحب باہتمام اتم و انتظام اتم کہ بعی ارین میر فخر الدین
تصحیح کما ینبغی حسب اقتضای زمان بر وجہ احسن صورت اتمام و زینت اختتام پذیرفت



قطعہ تاریخ ریختہ کلک حافظ بخش اللہ متخلص بہ اکرم



شد منتہای کلام حزن بجمال خاتمہ دلربا	کہ بسال وضع تمام او ہوئی اکرم بندائے ندا
چو فراغ گشتہ ز طبع او بنشاط گوچہ نشستہ	سر ذوالہوس حق بہ بشید رد رفض آمدہ برملا

۱۲۸۲

مطلع از مسدس تصنیف محمد امیر علی صاحب تخلص

اللھم صل علی محمد و آلہ و سلم

کبھی نبی یہیں جا بیٹھیں ابوبکر و عمر و عثمان و حیدر